نهج البلاغه

سخنان علی (علیه السلام) . نامه ها . کلمات قصار



ترجمه : محمد علی انصاری

ناشر: کتابفروشی اسلامیه خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹۶۶

2264
.1067
.366
.1966



2264.1067.366.1966
'Alī ibn Abī Tālib
Nahj al-balāghah...

DATE ISSUED | DATE DUE | DATE ISSUED | DATE DUE
SEP 27 | JUN 15 '78
JUN 20

Princeton University Library
32101 073837401

'Alī ibn Abī Ṭālib ...
Nahj al-balāghah ...

(۱)

جلد یکم

از کتاب:

نهج البلاغه

للامام - ابی الحسن - امیرالمؤمنین - علی ابن ابیطالب

صلوات الله وسلامه علیه وآله

مترجم - - شارح

المتمسک باذیال اهل بیت العصمة والطهارة

محمد علی انصاری قمی

حق چاپ محفوظ است

به کتابفروشی اسلامیه - تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹۶

تهران بخط حسن هیرسی ایران

2264
.1067
.3A6
.1966

بقلم حضرت مستطاب اسیاد الفقهاء والمجتهدین محیی آثار جده سید المرسلین آیة العظمی آقای
آقا سید محسن الحکیم الطباطبائی نزیل نجف اشرف دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی سیدنا محمد والهِ الطاهرین

وبعد فقد اهدی الی جناب الفاضل الألمعی الأدیب (الشیخ محمد علی الأنصاری
الفتنی) سلمه الله تعالی کتابه القیم (نهج البلاغة المنظوم) ذلك الکتاب لا ریب
فیه، والذی یضم بین دفتیه، علی صغر حجمه، بحرا من النور الالهی، و
ینبوعا من الحکمة العلویة، ینتهل منه القادة المصلحون کل بقدره
ویتیمم علی ضوئه الأجیال المتلاحقة فی طریقها الی نیل الفضیلة فی الدنیا
والسعادة فی الأخرة، وقد افرغه المؤلف فی قالب قشیب من اللغة الفارسیة
نظما ونثرا، فاسدی بذلك الی کل من یتذوق لغة الکتاب، یدا بیضاء
ناصعة، وخدمة کبری جلیلة، تستحق الاعجاب والاکبار، وتجدر
بالذکر الجمیل، فالشکر الجزیل علی مرور اللیالی والأیام، وقد بر هن دام
تأییده بعمله هذا علی مبلغ ایمانه، ومدی ولائه لأهل بیت الرسول،
صلی الله علیه وعلیهم وسلم، فاحسن الله له الجزاء، واجزل له الشکر، والهم
قادة الأمم ان یتجهوا الی النهج وما فیه، لیکونوا سعادتهم الصغری فی ضمن سعادة
البشر الکبری، ووفق الناس للتأمل فی دقائقه، لیستثمروا الوامع حقائقه، انه
ولی التوفیق، وهو حسبنا ونعم الوکیل (١٣٧٠/٢/١٣) محسن الطباطبائی الحکیم



حضرت آیة الله العظمیٰ آقای حاج سید محسن طباطبائی حکیم

12-22-64 1985

تقریظ ، بقلم حضرت مستطاب فقیه اهل البیت الطاهرة آیة الله آقای حاجی سید ابو القاسم الموسوی الخوئی نزیل نجف اشرف مدّ ظلّه العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب دانشمند محترم آقای انصاری قمی ایده الله تعالی : بسی سعادت و خوشوقتی ماکه مانند شما جوانانی بانیت پاک و عقیدهٔ خالصانه دامن همت بکمر زده و هریک بنوبت خود وظایف مقدسه را انجام میدهید

البته در حال کنونی جامعهٔ اسلامی بیش از پیش بکوشش و احساسات دینی نیازمند است . یکی از مهمترین نقاط حیوی که پیوسته آیندهٔ هر امت بسته باو است ، همانا فعالیت جوانان کنونی است که مردان آینده اند . ✻

خدا را شکر دسته از جوانان باشهامت و شجاعت با تمام استعداد و نهایت درجه کوشش قدم را پیش نهاده و بی اندازه فعالیت نشان میدهند ، امیدست در آینده نزدیک از این احساسات و اقدامات نتایج مهمی گرفته شود . اکنون که در کتاب شما (نهج البلاغة منظوم) ملاحظه مینمایم مرا وجد و انبساط مخصوصی رخ داده میتوان گفت از روی علاقه لفظ و معنی شسته از روح و حقیقت و جلال آن کلمات مقدسه را (که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق است) بروی ابیات این کتاب کشیده شده است . کسانیکه آن جلالت و عظمت را در اصل مقدس آن مشاهده نموده اند میتوانند اندکی از آنرا در لباس فارسی آن نیز مشاهده نمایند . ✻

از خدای متعال خواستارم برای همیشه شما را بخدمات دینی ، و خدمت بخانوادهٔ رسالت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ، موفق بنماید . ✻

✻ (ابو القاسم الموسوی الخوئی) ✻

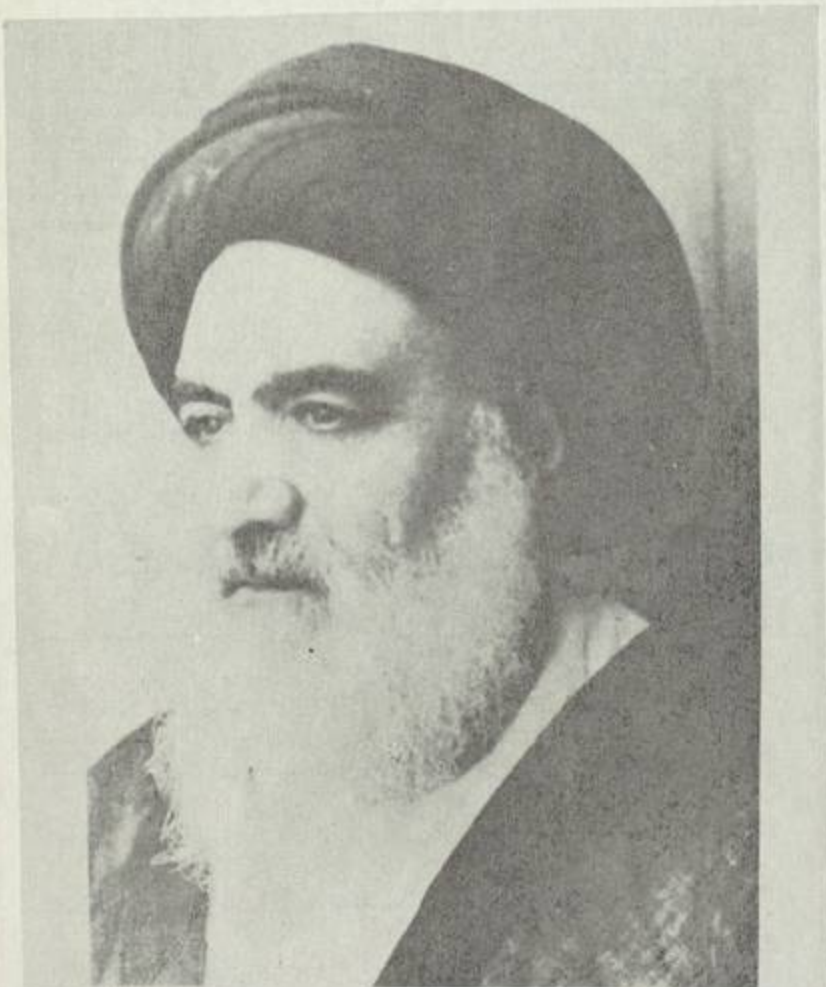

حضرت آیة الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مدظله

بقلم حضرت مستطاب آية الله العظمى نسابهٔ خبير علامه بصير فقيه اهل البيت
الطاهره آقاى آقا سيد شهاب الدين النجفى نزيل قم دام ظله العالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد
طالما كان يدور في خلدي نظم نهج البلاغة الخطب التي انشأها
والقاها رب الفصاحة وابو بجدتها ابو البلاغة وكعبتها سيد
الموحدين ومربي المسلمين الامام امير المؤمنين روحي له الفداء و
كنت اسئله تعالى ان يوفق احدا من ادباء العصر لذلك الى ان
ساعدت السواعد الالهية، الشاب النشيط، الفاضل البارع
شاعر آل الرسول ومادحهم، لا زال كاسمه (محمدا عليا)
فشمر دام مجده في نظمها وتنسيقها، فلله تعالى دره، وعليه
اجره، حيث اجاد وافاد، وانى فوق ما يؤمل ويراد، من ترجمة
صحيحة، وقوالب جزلة سليسة، مع رعاية الموازين الشعرية
والبحور العروضية، الا وجزاه الله خير الجزاء، وهناه بالكاس الاوفى
الذي لا ظمأ بعده ابدا، وارجو من كرم ربي العميم. وفضله الجسيم ان يكثر
احزابه في اقرانه امين امين الراجي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي من اهل بيت
النبوة والسفارة المنيخ مطيته بباب الست فاطمة المعصومة كريمة آل النبي ص (١٣٧٠)



هُوَ الْمُسْتَعَانُ

بقلم حضرت حجة الاسلام آیة الله - حکیم بزرگوار
آقای حاج میرزا خلیل الله کبره دامت افاضاته

کتابی که خود تقریظ خویش است

نهج البلاغة که جلد اول آن مانند خورشید تابان از شهرستان قم درخشیدن گرفت از شاعر توانا و منشی آقای محمد علی انصاری قمی (که از انصاف حق دین اند) از خدمات برجسته ایست که بساحت امام علیه السلام و امت در گرفتن بازوی نسل آینده است - مدافعه از حماسه حق و دین تنها منحصر بجنگ با اسلحه نیست، جنگ قلم هم از جنگهای شیمیائی است، این کتاب از این جهت ادیب برای ملت ایران و شیعه امام بحق بمثابه یک اسلحه نو ظهور کار میکند، حسن تجدید مؤلف و ناظم فاضل را اگر میخواهید بشنوید از زبان معجز بیان جناب امام علیه السلام بشنوید:

خطبه ۱۵۳ جزء اول صفحه ۲۱۱ جلد اول چاپ اسلامیه. جنگ جمل که تمام شد یکتن از یاران امیرالمؤمنین آمد عرض کرد کاش فلان در دست من در اینجنگ حاضر بود و فتح و ظفر را میدید، حضرت علیه السلام فرمودند: (أَهَوَى أَخِيكَ مَعَنَا) آیا میل دل برادرت با ما بوده؟ عرض کرد بلی، فرمود: پس با ما بوده و گذشته از او کسانی دیگر با ما حضور داشته و در ثواب جنگ با ما شریکند که هنوز در رحم زنان اند - و تأویل زمان بطور عادت (خون و داغ) یعنی غیر منتظر آمدن از امیر و امید ما، و ایمان بعصمه شان تقویت میشود

طبق این حدیث خصوص جمله آخر، گواهی صادق بر حسن خدمت ناظم و مترجم این کتاب جلیل داریم، گواهی صادق تر از امام راستین جهان نیست انتشار این اثر دقیقت را باین وقت و طرز و اسلوب برادر خود آقای انصاری شاد باش گفته و او را زیر پرچم صاحب ذوالفقار جزء انصار دین و این زمان او یار مینگرم، و بار سهیم بودن این فاضل فداکار را در ثوابهای جنگهای امیر علیه السلام و حضور در رکاب آنحضرت او را تبریک میگویم - نیز یکی نیکوتر و تقریظی بهتر از این من سراغ ندارم و چگونه دیگری هم نداند تو انایان علم و ادب و فریحه بکوشند تا خود را نیز سهیم کنند. لِمِثْلِ ذٰلِكَ فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ .

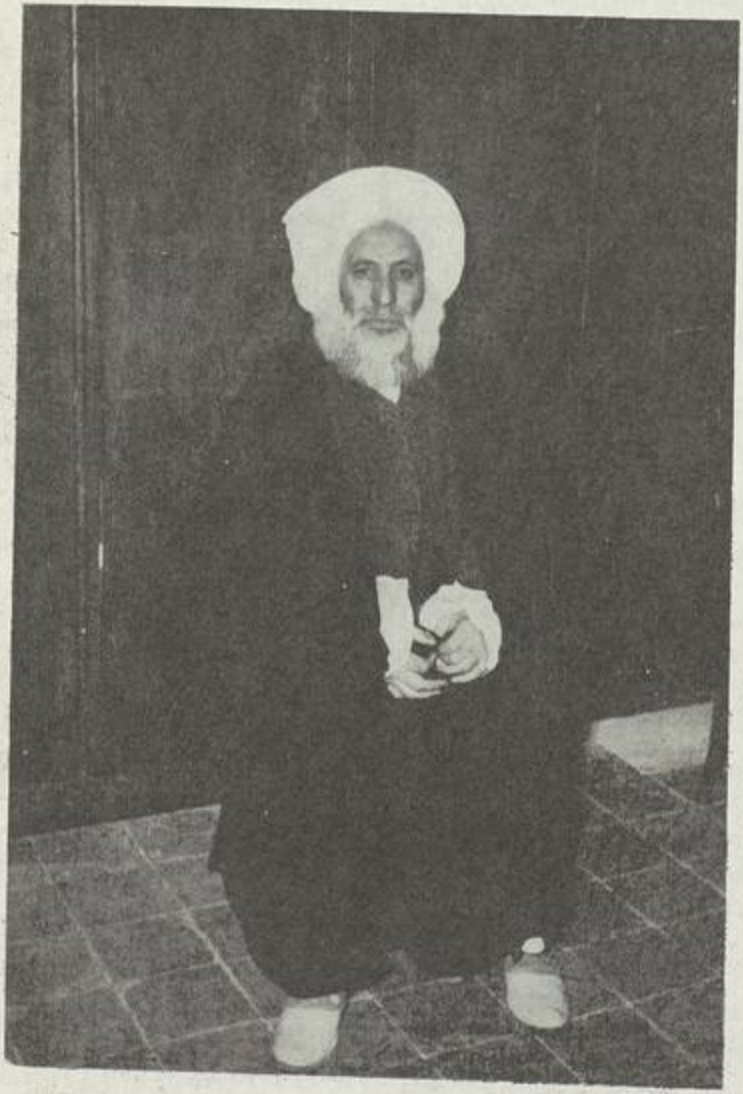

خطاب بخضر با امیر المؤمنین علیه السلام

ای امیر عرب ای آنکه خطیب خطبائی
خطبا بنده شرمنده سخن را تو خدائی

از تو پیدا شد و هم طی بتو قانون فصاحت
بخدا گر پسر یزدان تو مهین خطبه سرائی

ماسوی الله همگی الکن و از جمله تو افصح
آفرینش همه لال اند زبان چون تو گشائی

طایر عقل باوج سخنت خاست رسیدن
قرنها پرزد و ناخن نرسدش بند بجائی

پسر مریم اگر زنده شدن کرد بعمری
صد مسیحا تو بهر دم بدمی زنده نمائی

خواست جبریل مگر جاه تو را پایه شناسد
حق براو بانگ زد و گفت که بیچاره کجائی

من مسکین گدا مین که ز عشق تو بنازم
بر سلاطین جهان با همه این بی سر و پائی

چشم در ره بود (انصاف) اندر دم مردن
دور از انصاف بود گر بسرش پای نسائی

تاریخ ۱۳۲۷

(مُقدّمه)

درجهان آفرینش وادب وزبان عرب پس ازقرآن مجید کتاب مستطاب نهج البلاغه که پدیدارندهٔ آن حضرت سُلطان الفصحاء والبلغاء امام ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام است بزرگترین کتابی است که خطب و کلمات عرشی آن ضامن سعادت دین و دنیای مسلمین و کلیهٔ طوائف بشری در هر زمانی و عصری تاقیام قیامت بوده وخواهد بود .

این کتاب شریف آسمانی است رفیع که مطالب دینی ومذهبی آن همواره مانند خورشید وماه نورافشانی کرده ومعتقدین خودرا بسرمنزل هدایت وسعادت رهبری مینماید دریائی است عمیق که لطائف ادبی وعلمی آن همچون لئالی آبدار وگهرهای شاهوار بچنگ غواصان آن افتاده لذتهای جاودانی می بخشند ، خزینهٔ دانش وخرمن کمالی است که درطی چهارده قرن هرقدر گهرجویان وخوشه چینان دانشمندان و رجال علمی ازآن خوشه چینی کرده وبهره ها برده اند بازاین خزینهٔ سرشار واین خرمن همچون کوهی جسیم وعظیم نمایان است ، فصحای روزگار وبلغای عالی مقدار هرقدر دراین جهان فصاحت وکان بلاغت غوروده اند بیشتر ازادراک معانی رشیقه والفاظ بدیعهٔ آن وچار اعجاب وشگفتی شده انگشت حیرت بدندان گزیده وبعجز وقصور عقول خویش ازرسیدن بکنه آن اعتراف نموده اندبانیکه کلمات نهج البلاغه دون کلام خالق ومافوق سخن مخلوق وکلیهٔ بشراست ،

رجال فصیح وبلیغی که پس ازحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانندابن نباته و صالبی وابن ابی الشحماء العقیلانی ودیگران قدم دراین میدان نهاده باهمه رنج وتکلفی که برخویش هموارکرده خواسته اند سخنی ازخویش بیادگار بگذارند بااینکه نفسهایشان بشماره افتاده تاتوانسته اند خطبهٔ رابپردازند معذلک وقتی آن سخنان معدودرا مثلاً

باکوچکترین سخن موجد نهج البلاغه می سنجیم می بینیم اثر رنج و کلفت در آنها پیدا و درست نسبت آنها با این نسبت تیغ چوبین با شمشیر پولادین است .

همان طوری که قرآن کریم شریف ترین کتابی است که بر بزرگترین رجال نبوت نازل گردید و احکام و دستورات آن محکمترین دستوراتی است که ضامن سعادت دین و دنیای بشریت است ، همینطور علی علیه السلام کاملترین فردی از افراد بشر است که قوانین و احکام آن کتاب محکم را بکار بسته است ، پس از آن همانطوری که عین عکسها از درون آئینه شفاف به بیرون می افتد آن آئینه سراپا نمای ایزدی آن انوار تابناک آیات الهی را از داخل بخارج منعکس ساخته و قرآن دیگری بنام نهج البلاغه ایجاد فرموده است .

فلذا است که علماء و دانشمندان با همه کنجکاویها که کرده اند فقط و فقط واژه ای که برای این کتاب شریف پیدا کرده و نامی که برایش توانسته اند بگذارند این است که گفته اند ، (نهج البلاغه برادر قرآن است) و بعبارت اخری قرآن دیگری است که از دهان علی علیه السلام خارج گردیده است .

قرآن کریم بشر را بتوحید و نبوت ، و عدالت ، و نوع دوستی ، و نماز ، و روزه و حج ، و جهاد ، و زکوة ، و امر بمعروف ، و نهی از منکر ، و احسان بوالدین ، و صلهٔ ارحام ، و سایر اصول و فروع دینی و دنیوی مأمور میدارد .

نهج البلاغه نیز در تمام این مراحل دارای همین حال است و تمام اسرار جهندی و رموز سربلندی بشریت در آن مندرج است ، علی علیه السلام کلیهٔ مطالب خلقت را از قبیل توحید ، ساختمان بشر ، خلقت آسمانها و زمین ها ، ملائک ، کواکب ، خورشیدها ، ماهها ، زمینها ، کوهها ، معدنها ، غرش رعد ، ریزش ابر ، مغز درختها ، نبت شکوفه ها ، رویش گلها ، تشریح احوال امم و طوائف حتی چگونگی و توصیف خلقت طاوس و شب پره را با کمال جزالت و فصاحت بیان فرموده است .

از شگفتیها است ، با اینکه اغلب این خطب و کلمات درباره این اموری که عرض شد تمام بدون اندیشهٔ قبلی مرتجلاً و بالبداهه سروده شده است معذالک کلیهٔ آداب و قوانین بدیع و بلاغت ، از حسن ترکیب سلاست الفاظ شیرینی و استحکام معانی نزدیکی با فهام ، دوری از تعقید و تکلف ، مقابلت جملات ، مطابقت حروف و الفاظ ، ترصیع و توشیح ، استعمال مجاز ، تکافوء معانی رَدُّ الْعَجُزِ عَلَى الصَّدْرِ و بالعکس ، تمام این دقائق و لطائف در آن خطب و کلمات عرشی در نظر گرفته و بیان گردیده است که تحدید و توصیف آنها و صدها امور دیگری که در این دائرة المعارف علوی است از عهدهٔ ما ها خارج است ، و دیگران هم که در این مورد کتابها پرداخته اند بار بقصور عقول خویش اعتراف نموده اند و ما بیک موضوع کوچک اشارت کرده میگذریم .

ابن ابی الحدید در طی شرح خودش دربارهٔ کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان پرارزش دارد ، از جمله در جلد دوم شرحش ص ۱۵۰ چاپ مصر در شرح خطبه ۹۰ که معروف بخطبهٔ اشباح است در موضوع تقسیم کردن حضرت انواع واقسام فرشتگان و ترتیب و تسبیحات و انواع عبادات آنها را که برخی ساجدند و راکع نیستند و برخی قائمند و ساجد نمی باشند می گوید : إِذَا جَاءَ نَهَرُ اللهِ بَطَلَ نَهَرُ مَعْقِلٍ ، هنگامی که نهر خدا جاری شد نهر معقل (که جوئی است در کنار بصره) نابود است ، هنگامی که این کلمات فصیح ربانی پیدا شد فصاحت عرب برباد رفت ، فصاحت علی کجا ، فصاحت عرب کجا ، درست نسبت این با آن نسبت خاک است با طلای خالص .

اگر بفرض محال خیال کنیم عرب قدرت برآوردن چنین الفاظی داشته باشد از کجا که بتواند بچنین معانی عرشی دلپذیری دست پیدا کند ، اعراب زمان جاهلیت بکنار ، مگر اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و آله آشنای بچنین معانی مشکله بودند تا بتوانند برای آنها چنین الفاظی تهیه کنند ، همه میدانند عرب

زمان جاهلیت منتهی درجه هنرش این بود که در فصاحت بتواند از شتر و اسب و خر وحشی و گاو کوهی یا کوهها و دشتها سخن بگوید ، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان فصیحهٔ شان با تمام آب و تاب از دو سه صفحه تجاوز نمی کرد آنهم در موضوع مبتذل موت و مرگ و نکوهش از دنیا یا ترغیب بجنگ .

لکن جگر آسمانها را شکافتن و سخن راندن در موضوع اصناف فرشتگان و صفات و صورتها و عبادتها و نوع تسبیحات و ثنا سائی ذات اقدس الهی و عشق و شوق آنها بخدا و چیزهائی که جاری مجرای اینها است ، اینها اموری نبوده است که عرب با آنها آشنائی داشته باشد ، آری گاهی در قرآن مجید فی الجمله سخنی از اوصاف فرشتگان رفته است آنهم نه باین نظم و ترتیب و شرح و بیان ، چیزی که هست در میان عرب گاهی اشخاصی مانند :

عبدالله بن سلام و امیة بن ابی الصلت پیدا میشدند که کم و بیش آشنای به بعضی از این الفاظ بودند ، لکن هرگز قادر بر آوردن چنین معانی دلپذیری باین فصاحت و شیرینی نبودند ، پس تنها مرد این میدان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می تواند چنان الفاظی را بچنین معانی رشیق و نکمینی ادا نماید .

ابن نباته گفته است در فن خطابه و سخن گنجی یافتم که هرچه از آن انفاق می کنم افزونتر می گردد ، و آن گنج عبارت از هفتاد و خطبه از خطبه های حضرت علی است که حفظ کرده ام .

خطبا و ادبا ، و شعرا در توصیف نهج البلاغه سخنانی پر مغز و اشعاری نغز سروده اند که خود شان یک جلد کتاب مستقل می گردد که از موضوع ما خارج است . چند نفر از ملل مسیحی و خارجیان نیز اوصاف بلیغی از این کتاب شریف نموده اند که فوق العاده شایان توجه است .

امین نخله : که یکی از دانشمندان مسیحی است بدو ستش چنین نوشته است
ازمن خواستی صد کلمه ازمیان کلمات فصیح ترین عنصر عربی ابی الحسن (علی)
علیه السلام انتخاب کرده برای تو بفرستم ، من رفتم کتاب شریف نهج البلاغه را
همی ورق زدم ، بخدای لایزال سوگند است که مدتها حیران و سرگردان ماندم
که چگونه صد کلمه ازمیان صدها کلمه بلکه یک کلمه ازمیان کلماتی انتخاب کنم ،
مگر اینکه دانه یاقوتی را ازکنار یاقوت دیگری چون خودش جدا سازم ، باری
بناچار همین کار را کردم ، درحالی که دستم درمیان دانه های یاقوت می گشت
چشمم بعمق درخشش آنها خیره شده بود از بسیاری حیرتی که در این انتخاب بمن
دست داده بود و هرگز گمان نمی کردم بتوانم خود را ازاین کانون بلاغت بیرون
بکشم ، درهرحال این صد کلمه را دریافت کن و بدان که اینها پرتوی چند از کانون
نور و غنچه ای چند از شاخ پرازشکوفه است ، آری برای ادبیات عرب و
کسانیکه بآن آشنائی دارند نعمت الهی درنهج البلاغه بسیار بسیار بیش از
صد کلمه است .

نائل مرصفی : استاد ادبیات عالی دانشگاه مصرگوید ، خداوند
نهج البلاغه را دلیل روشن قرارداد برانیکه علی علیه السلام نیکوترین نمونه زنده
نورداشش وحکمت وراهنمای اعجاز وفصاحت قرآن است ، علی را دراین کتاب
باندازه حکمت پرارج وقواعد سیاست صحیح و پندروشن ودلیل رسا گردآمده است
که حکمای بزرگ و فیلسوفان یگانه وخداشناسان عالیقدر را نبوده است ،
علی دراین کتاب دردریای دانش ودین وسیاست فرورفته ودرتمام این مسائل
نابغه نیرومند گردیده است ، شما اگر بخواهید عظمت وارزش و موقعیت
کتابش را پس ازاینکه ازنظر علمی شناخته اید ازنظر ادبی هم بشناسید این کار خود
ازتوانائی نویسنده زبردست وسخنرانی بلیغ وشاعری فصیح بسیار بیرون است

زیرا اینگونه کسان (باهمه توانائی و فصاحت) عاجزتر از آنند که بتوانند آن طوری که درخور است درباره این کتاب داد سخن دهند ، و مارا بس است باینکه گوئیم کتاب علی علیه السلام یگانه برخوردگاهی است که در آن زیبائی تمدن با فصاحت عالی عرب بادیه نشین بهم رسیده است ، تنها جائی که حقیقت برای خود پیدا کرده و با کمال آرامش و اطمینان در آن فرود آمد همانا **نهج البلاغه** و کلام علی علیه السلام است آنهم پس از اینکه همه جاها را گردش کرد و جائی برای خویش نیافت .

در هر حال سخنان پرارزشی که بزرگان و دانشمندان جهان از ملل مختلفه در طی قرون درباره این کانون فصاحت و آسمان پر از اختران تابان علم و دانش یعنی کتاب نهج البلاغه شریف گفته و نوشته اند اگر کسی بخواهد همه را یکجا گرد آورد خود کتاب قطوری را تشکیل خواهد داد .

از زمانی که فرزند رشید و بزرگوار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی **سید شریف رضی** اعلی الله مقامه الشریف دست باین ابتکار عجیب زد و این خطب و کلمات عرشی را یکجا گرد آورد ، ده قرن تمام یعنی هزار سال باستثنای چهارده سال می گذرد (چون سید رضی در ماه رجب سال ۴۰۰ از تألیف این کتاب شریف فراغت یافته است) در طی این ده قرن بطوریکه برخی از علمای اسلامی از قبیل مرحوم حاجی نوری رضوان الله علیه در خاتمه مستدرک و علامه بزرگ آقای حاج شیخ آقا بزرگ در کتاب ارزشمند **الذریعة الی تصانیف الشیعة** جلد سیزدهم حرف شین مادهٔ شرح و آیة الله المجاهد آقای حاج شیخ عبد الحسین امینی مؤلف کتاب شریف و جهانی **الغدیر** جلد چهارم در شرح حال سید رضی صورت داده اند شراح نهج البلاغه تا این زمان ما به هشتاد و یک نفر رسیده است

که علماو ادبا و دانشمندان در زمان خودشان هرکدام خوشه چین این خرمن پر فیض گردیده و از این بوستان علم و دانش و ادب و حقیقت هرکدام طبق ذوق و سلیقهٔ خویش گلها دسته بسته اند .

در سال ۱۳٦٦ پرتوی از بوارق نظر کیمیا اثر حضرت مرتضوی قلب این شکستهٔ حقیر را روشن کرد توفیق الهی شامل حال گردید ، فیض روح القدسی مدد نمود نویسندگان و دانشمندان اسلامی نام فقیر را جزء مترجمین و شراح نهج البلاغه عزیز ثبت و ضبط نمودند .

خداوند منان را بسیار سپاسگزارم که توفیق را عنایت فرمود قطع نظر از ترجمه و شرح مختصر این کتاب شریف به نثر از لحاظ نظم نیز که خود موضوعی بکر و بی سابقه بود و در ظرف مدت پنجسال این مطالب عالی و گرانبها در حدود دو سی هزار شعر فارسی بطرز کتاب خسرو شیرین حکیم نظامی قمی در ده جلد منظوم گردید و این کاری بود که در طی ده قرن نشنیده و ندیده بودیم احدی آنرا انجام داده باشد ،

فلذا در حدود بیست نفر از حضرات علماء و دانشمندان و آیات الله العظام تقریظاتی بر آن کتاب نگاشته و اینجانب را مورد الطاف خویش قرار دادند که برخی از آن تقریظات و عکسهای آنان بعنوان حق شناسی گراور گردیده است

و چاپ اول این ده مجلد بهمت و سرمایهٔ آقای حاج محمد علی علمی انجام و تمام و مصرف گردید اکنون برای اینکه کتاب اررزانتر تمام شود و بدست همگان برسد و نفعش عمومی تر باشد با اجازه از جناب آقای حاج محمد علی علمی

چاپ دوم آن بجناب آقای حاج سید اسمعیل اخوان کتابچی مدیر محترم کتابخانهٔ اسلامیه واگذار گردید که همان متن و ترجمه را بدون اشعار چاپ و در دسترس شیعیان و دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار دهند ، و ما هم بیاری خدا آن اشعار را بموقع مقتضی در یک جلد جداگانه انشاء الله بطبع خواهیم رساند

تذکری که بخوانندگان گرامی داده میشود این است که ترجمه این کتاب نسبتاً سلیس تر و روان تر است ، گرچه ترجمهٔ مرحوم جواد فاضل و سبک دلپذیر آن بسیار مورد توجه خوانندگان گرامی قرار گرفت لکن در آن ترجمه امانت که لازمه وجزء لاینفک چنین کتاب شریفی است رعایت نگردیده و مرحوم فاضل باصطلاح ترجمه آزاد نموده و تازه تمام نهج البلاغه هم نیست بلکه قسمت مخصوصی است از آن کتاب : بنام سخنان علی

مزیت دیگر این ترجمه این است که ما در خلال کار بشروحی که برخوردیم تا آنجاکه سیاق سخن و مقام اجازت میداد حکایات و قضایا و نوادری که مربوط باشخاص و شرح حال و تراجم آنان بوده است در خلال مطالب آورده ایم و کتاب را از نمک تاریخ و ادب خالی نگذارده ایم ، امیدوارم این خدمت ناقابل ما در مرحلهٔ اول مورد توجه حضرت علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیه قرار گیرد و در ثانی شیعیان و دلباختگان آنحضرت از این کانون فصاحت و مجموعهٔ بلاغت و حکمت بهرهٔ کامل برگیرند و راه کامیابی و سعادت دو جهانی خویش را بیاموزند و بکار بستن این دستورات نورانی بازشناسند و مترجم و ناشر و پدر و مادر آنها را از دعای خیر فراموش نفرمایند

بالنبی وآله الأطهار ۱۳۴۵

مورخهٔ سوم شهر شعبان المعظم سال ۱۳۸۶ هجری مطابق ۲۴ آبان ماه سال

الاحقر محمد علی الانصاری الفتی ابن المرحوم الشیخ
محمد حسین من آل الاشعریین رضوان الله علیهم اجمعین

جلد پنجم

از کتاب :

نهج البلاغه

للامام - ابی الحسن - امیر المؤمنین - علی ابن ابیطالب

صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله

مترجم - شارح

المتمسک باذیال اهل بیت العصمة والطهارة

محمد علی انصاری قمی

حق طبع محفوظ است به کتابفروشی اسلامیه - تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹۶

تهران بخط حسن هیرسی ایران

مقدمهٔ شریف رضی بر

نهج البلاغة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ حَمْدِ اللهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ ثَمَنًا لِنَعْمَائِهِ ، وَمَعَاذًا مِنْ بَلَائِهِ ، وَوَسِيلًا إِلَى جِنَانِهِ وَسَبَبًا لِزِيَادَةِ إِحْسَانِهِ ، وَالصَّلٰوةُ عَلَى رَسُولِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ، وَ إِمَامِ الْأَئِمَّةِ ، وَسِرَاجِ الْأُمَّةِ ، الْمُنْتَخَبِ مِنْ طِينَةِ الْكَرَمِ ، وَسُلَالَةِ الْمَجْدِ الْأَقْدَمِ ، وَمَغْرِسِ الْفِخَارِ الْمُعْرِقِ ، وَفَرْعِ الْعَلَاءِ الْمُثْمِرِ الْمُورِقِ ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ مَصَابِيحِ الظُّلَمِ ، وَعِصَمِ الْأُمَمِ ، وَمَنَارِ الدِّينِ الْوَاضِحَةِ ، وَمَثَاقِيلِ الْفَضْلِ الرَّاجِحَةِ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، صَلٰوةً تَكُونُ إِزَاءً لِفَضْلِهِمْ ، وَمُكَافَأَةً لِعَمَلِهِمْ ، وَكِفَاءً لِطِيبِ فَرْعِهِمْ وَأَصْلِهِمْ ، مَا أَنَارَ فَجْرٌ سَاطِعٌ ، وَنَوَى نَجْمٌ طَالِعٌ .

(ترجمه) بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ، ستایش خداوندی را سزد که حمد را بهای نعمتها و پناه از بلاهای خویش قرار داده (در قرآن مجید هم متذکر شده

که شکر من باعث زیادتی نعمت و کفران نعمت سبب فزونی نقمت من میگردد) او آن شکر را وسیله رسیدن بهشتها و سبب فزودن باحسان خویش (بر ما فرمود و سلام و تحیت بر رسول و فرستاده او که پیغمبر رحمت و پیشوای پیشوایان و چراغ و رهنمای امتان (در تاریکیهای جهل و گمراهی) میباشد رسولی که سرشتش از بزرگواری و کرامت و طینتش از بیش از مجد و شرافت انتخاب و گرفته شده او است کشتگاه درخت افتخار و شاخ پر میوه و برگ و بار، (در حدیث نبویست که فرمود من و علی هر دو از درخت واحدیم من اصل درخت و علی شاخ درخت و حسن و حسین و ائمه طاهرین میوه آن و شیعیان برگهای آن میباشند، هر کس چنگ بآن درخت زد نجات پیدا کرد و هر که از آن دوری گزید هلاک شد) و صلوات زاکیات بر روان اهلبیت و خانواده آنحضرت که چراغهای ظلمتها (واسطه هدایت) و نگهدارنده امتها (از کفر و غوایت میباشند) پرچمها و نشانهای روشن دینند (تا سرگشتگان بادیه هلاکت بآنها روی آرند) و میزانهای سنجش فضل و یقینند (زیرا میزانهای کمالات آلهیه قرآن مجید و این خانواده از تمامی آفریدگان بعلوم و معارف قرآن داناترند پس میزان سنجش فضایل اینها هستند و هر فضلی که در این میزان سبک باشد باید آنرا بدیوار زد) درود و سلام فرستد خدا بر تمامی اینان درودی که برابر فضلشان و پاداشش گردارشان و مساوی با پاکی اصل و فرع بزرگواریشان باشد. مادامیکه صبح روشن نور میبخشد و ستاره فروزان پیدا و نهان میشود (همانطوریکه طلوع صبح و غروب ستاره را تا قیامت انتهائی نیست درود و صلوات بر آنان را نیز نهایتی نباشد)

فَإِنِّي كُنْتُ فِي عُنْفُوَانِ الْسِّنِّ ، وَغَضَاضَةِ الْغُصْنِ ، أَبْتَدَأْتُ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ الْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَشْتَمِلُ عَلَى مَحَاسِنِ

اَخبارِهِم ، وَجَوامِعِ كَلامِهِم ، حَدانِي عَلَيهِ عَرَضٌ ذَكَرتُهُ فِي صَدرِ الكِتابِ ، وَجَعَلتُهُ أَمامَ الكَلامِ ، وَفَرَغتُ مِنَ الخَصائِصِ الَّتِي تَخُصُّ أَميرَ المُؤمِنِينَ عَلِيًّا (عَلَيهِ السَّلامُ) وَعاقَتنِي عَنِ إِتمامِ بَقِيَّةِ الكِتابِ مُحاجَزاتُ الزَّمانِ ، وَمُماطَلاتُ الأَيّامِ ، وَكُنتُ قَد بَوَّبتُ ما خَرَجَ مِن ذٰلِكَ أَبوابًا ، وَفَصَّلتُهُ فُصولًا ، فَجاءَ فِي آخِرِها فَصلٌ يَتَضَمَّنُ مَحاسِنَ ما نُقِلَ عَنهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) مِنَ الكَلامِ القَصيرِ فِي المَواعِظِ وَالحِكَمِ وَالأَمثالِ وَالآدابِ ، دُونَ الخُطَبِ الطَّوِيلَةِ ، وَالكُتُبِ المَبسُوطَةِ .

(پس از حمد خدا و ستایش محمد و آل) پس من در بهار زندگانی و طراوت نهال جوانی شروع بتالیف کتابی در خصایص ائمه طاهرین علیهم السلام نمودم که آن کتاب مشتمل بر نیکوترینهای اخبار و گهرهای کلام ایشان بود و غرضی که مرا وادار بتالیف آن کتاب کرد همان مقصدی بود که در ابتداء آن کتاب بیان کردم و آنرا مقدمه سخن قرار دادم ، و هنگامی که از نگارش خصایص مختصه امیر المؤمنین علیه السلام فارغ شدم پیش آمدهای زمان و گرفتاریهای ایام مرا از اتمام آن باز داشت ، و من برای آنچه از آن کتاب بدست آمده بود بابها و فصلهائی ترتیب داده بودم و در آواخر آن ابواب و فصول فصلی بود که در بر داشت سخنان نیکوئی را که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده از سخنان کوتاهی که در پندها و حکمتها و ادب فربوده بود لکن از خطبه های طولانی و نامه های مفصل چیزی نوشته نشده بود

فَاستَحسَنَ جَماعَةٌ مِنَ الأَصدِقاءِ وَالإِخوانِ ما اشتَمَلَ عَلَيهِ الفَصلُ

اَلْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ ، مُعْجِبِينَ بِبَدَائِعِهِ ، وَمُتَعَجِّبِينَ مِنْ نَوَاصِعِهِ ، وَسَأَلُونِي عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى مُخْتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ فُنُونِهِ ، وَمُتَشَعِّبَاتِ غُصُونِهِ ، مِنْ خُطَبٍ وَكُتُبٍ وَمَوَاعِظَ وَآدَابٍ ، عِلْمًا أَنَّ ذٰلِكَ يَتَضَمَّنُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ ، وَغَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ ، وَجَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ ثَوَاقِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ ، مَا لَا يُوجَدُ مُجْتَمِعًا فِي كَلَامٍ ، وَلَا مَجْمُوعَ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ، إِذْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَشْرَعَ الْفَصَاحَةِ وَمَوْرِدَهَا ، وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا ، وَ مِنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ظَهَرَ مَكْنُونُهَا ، وَعَنْهُ أُخِذَتْ قَوَانِينُهَا ، وَ عَلَى أَمْثِلَتِهِ حَذَا كُلُّ قَائِلِ خَطِيبٍ ، وَبِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاعِظٍ بَلِيغٍ ، وَمَعَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَقَصَّرُوا ، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا ، لِأَنَّ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْكَلَامُ الَّذِي عَلَيْهِ مَسْحَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلٰهِيِّ ، وَفِيهِ عَبْقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ .

پس گروهی از یاران و برادران آن فصل سابق الذکر و سخنان پاکیزهٔ آن را دیده آفرین گفتند ، و تعجب کردند ، خوشحال شدند ، در این هنگام از من درخواست کردند که مشغول تألیف کتابی بشوم که مشتمل بر سخنان گزیدهٔ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فنون بوده و کلیهٔ اجزاء فصاحت و بلاغت را از خطبه ها و پندها و آداب در بر داشته باشد و حال آنکه خودشان میدانستند که این درخواستشان متضمن عجائب بلاغت و غرائب فصاحت و گهرهای عربیت و کلمات فروزان

وروشن متعلق بدین و دنیا و خلاصهٔ کلماتی که در هیچ کتابی گرد نگردیده خواهد بود چرا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود سرچشمهٔ فصاحت و مولد بلاغت است ، (تشنگان زلال فصاحت ازاین دریا سیراب و خریداران گوهر بلاغت آن گوهر را ازاین معدن گرفته اند) پنهانیهای بلاغت از آنحضرت پیدا گشته و قوانین این فن از او گرفته شده ، هر گوینده خطیبی از روش او پیروی کرده ، هر واعظ بلیغی بکلام او یاری جسته با وجود این فصحا بگرد میدانش نرسیده ، علی پیش و همه پس ماندند زیرا در کلام آنحضرت علیه السلام آثاری است از علم و دانش الهی و بوئیست پاکیزه از سخنان پیغمبری (که بمشام جان شنوندگان حقیقی میرسد) .

فَأَجَبْتُهُمْ إِلَى ٱلٱبْتِدَآءِ بِذٰلِكَ ، عَالِمًا بِمَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ ٱلنَّفْعِ ، وَ مَنْشُورِ ٱلذِّكْرِ ، وَمَذْخُورِ ٱلْأَجْرِ ، وَاعْتَمَدْتُ بِهِ أَنْ أُبَيِّنَ مِنْ عَظِيمِ قَدْرِ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) فِي هٰذِهِ ٱلْفَضِيلَةِ ، مُضَافَةً إِلَى ٱلْمَحَاسِنِ ٱلدَّثِرَةِ ، وَٱلْفَضَائِلِ ٱلْجَمَّةِ ، وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) ٱنْفَرَدَ بِبُلُوغِ غَايَتِهَا عَنْ جَمِيعِ ٱلسَّلَفِ ٱلْأَوَّلِينَ ، ٱلَّذِينَ إِنَّمَا بُؤْثِرَ عَنْهُمْ مِنْهَا ٱلْقَلِيلُ ٱلنَّادِرُ ، وَٱلشَّاذُّ ٱلشَّارِدُ ، وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ ٱلْبَحْرُ ٱلَّذِي لَا يُسَاجَلُ ، وَٱلْجَمُّ ٱلَّذِي لَا يُحَافَلُ ، وَأَرَدْتُ أَنْ أَبُوحَ لِي ٱلتَّمَثُّلَ فِي ٱلْأَفْخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِ) بِقَوْلِ ٱلْفَرَزْدَقِ :

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ✦ إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) ٱلْمَجَامِعُ .

پس من درخواست دوستانم را پذیرفته و دست بکار تألیف زدم ، درحالیکه میدانستم درانکار چه نفع عظیمی بوده و نامش درگیتی سمر خواهد شد و اجرش نزد خدا ذخیره میگردد ،

وقصد کردم عظمت قدر امیرالمؤمنین علیه السلام را در این فضیلت روشن گردانم و با اینکه آنحضرت را فضائل بسیار و محاسن بیشمار است با این وصف او است تنها کسی بمنتهی درجهٔ فصاحت رسیده و در این میدان گوی سبقت را از خلق اولین و آخرین در ربوده است از آن کسانیکه اثر نمانده از فصاحت ایشان جز کمی از بسیار و خورده از خروار (گاهی ندرةً و اتفاقاً در میان سخنان غیر علیؑ سخن فصیح پیدا میشود همانطور یکه گاهی در میان ریگهای بیابان دُرّی یافت میشود) لیکن کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دریائیست بی پایان که هیچ دریائی بر آن غلبه نکند، و مجمع فضائلی است که مثل و مانندی ندارد (در اینجا سید رضی علیه الرحمه چنان از جام نشاط سرمست شده که بی اختیار گوید) همانطور یکه آب صاف و زلال سزاوار گلوی عطشان است همانطور مرا سزد که از روی نارنش بپدران بزرگوار خودم بدین شعر فرزدق متمثل شده گویم :

اُولٰئِکَ آبائی فَجِئْنِی بِمِثْلِهِمْ	اِذا جَمَعَتْنا یا جَرِیرُ الْمَجامِعُ

یعنی ای جریر اینها هستند پدران من پس اگر مانند آنها داری در انجمنهای مفاخرت حاضر کن

وَرَأَیْتُ کَلامَهُ (عَلَیْهِ السَّلامُ) یَدُورُ عَلَی أَقْطابٍ ثَلٰثَةٍ : أَوَّلُها الْخُطَبُ وَالْأَوامِرُ ، وَثانِیها الْکُتُبُ وَالرَّسائِلُ ، وَثالِثُها الْحِکَمُ وَالْمَواعِظُ ، فَأَجْمَعْتُ بِتَوْفِیقِ اللهِ تَعالَی عَلَی الِابْتِداءِ بِاخْتِیارِ مَحاسِنِ الْخُطَبِ ثُمَّ مَحاسِنِ الْکُتُبِ ثُمَّ مَحاسِنِ الْحِکَمِ وَالْأَدَبِ ، مُفْرِدًا لِکُلِّ صِنْفٍ مِنْ ذٰلِکَ باباً ، وَمُفَصِّلاً فِیهِ أَوْراقاً ، لِیَکُونَ مُقَدِّمَةً لِاسْتِدْراکِ ما عَساهُ یَشُذُّ عَنِّی عاجِلاً ، وَیَقَعُ إِلَیَّ آجِلاً ،

وَإِذَا جَاءَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْخَارِجُ فِي أَثْنَاءِ جَوَابٍ أَوْ جَوَابِ سُؤَالٍ ، أَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ الْأَغْرَاضِ فِي غَيْرِ الْأَنْحَاءِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا ، وَقَرَرْتُ الْقَاعِدَةَ عَلَيْهَا ، نَبَّهْتُ إِلَى أَلْبَقِ الْأَبْوَابِ بِهِ ، وَأَشَدِّهَا مُلَاءَمَةً لِغَرَضِهِ ، وَرُبَّمَا جَاءَ فِيمَا أَخْتَارُهُ مِنْ ذَلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُتَّسِقَةٍ ، وَمَحَاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ مُنْتَظِمَةٍ ، لِأَنِّي أُورِدُ النُّكَتَ وَاللُّمَعَ ، وَلَا أَقْصِدُ التَّالِيَ وَالنَّسَقَ .

(پس همینکه شروع بنگارش آن کتاب کردم) دیدم سخن آنحضرت علیه السلام بر سه قطب میچرخد (اوّل) خطبه ها و اوامر (که مردم را در آنها بخداپرستی دعوت فرموده) (دوّم) نامه های بزرگ و کوچک (که بفرمانداران خویش و دیگران در شهرستانها نگاشته) (سوّم) حکمتها و موعظتها (که برای ارشاد گمراهان و اثبات حق بیان نموده)

پس بتوفیق خداوند تعالی مصمم شدم باانتخاب خطبه های نیکو و نامه های شیوا و حکم و آداب خوب و زیبا در حالیکه برای هریک از این بخشها بابی باز کرده و در آن اوراق نانوشته بجا گذاشتم که هرگاه در اثناء نگارش بچیزهای مناسبی که از من فوت شده دست یافتم بجای خودش بنگارم ، و هرگاه پیش آید سخنی از آنحضرت که در اثنای سخنرانیهای خود بغرض دیگری ایراد فرموده و غیر از آن سه باب مذکوره است که یادآوری نمودم قاعده برای آنها مقرر کردم پس آنرا در هر بابی که مناسبتر و شبیه تر بآن بود قرار دادم ، و چه بسا که در اینکار اختیار سخن فصلهائی نامرتب و سخنهای نیکوی غیر منظم نگارش یافته (چرا) برای اینکه منظور من آوردن نکات لطیفه و سخنان درخشنده است نه ترتیب و تنظیم کلمات (بترتیب کلمات از حیث معنی اهمیتی نداده فقط الفاظ فصیحه را گلچین کردم .

وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي انْفَرَدَ بِهَا ، وَأَمِنَ الْمُشَارِكَةَ فِيهَا ، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالتَّذْكِيرِ وَالزَّوَاجِرِ إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ ، وَفَكَّرَ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ كَلَامُ مِثْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ ، وَنَفَذَ أَمْرُهُ ، وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ لَاحَظَ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ ، قَدْ قَبَعَ فِي كِسْرِ بَيْتٍ ، أَوِ انْقَطَعَ إِلَى سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَسْمَعُ إِلَّا حَسَّهُ ، وَلَا يَرَى إِلَّا نَفْسَهُ ، وَلَا يَكَادُ يُوقِنُ بِأَنَّهُ كَلَامُ مَنْ يَتَنَفَّسُ فِي الْحَرْبِ مُصْلِتًا سَيْفَهُ فَيَقُطُّ الرِّقَابَ ، وَيُجَدِّلُ الْأَبْطَالَ ، وَبِعُودِهِ يَتَنَطَّفُ دَمًا ، وَيَقْطُرُ مُهَجًا ، وَهُوَ مَعَ تِلْكَ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَّادِ ، وَبَدَلُ الْأَبْدَالِ ، وَهٰذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ ، وَأَلَّفَ بَيْنَ الْأَشْتَاتِ ، وَكَثِيرًا مَا أُذَاكِرُ الْإِخْوَانَ بِهَا ، وَأَسْتَخْرِجُ عَجَبَهُمْ مِنْهَا ، وَهِيَ مَوْضِعٌ لِلْعِبْرَةِ بِهَا وَالْفِكْرَةِ فِيهَا

واز شگفتیهائی که منحصر بفرد شخص علی علیه السلام بوده و در آن شریکی برایش نیست آنست که کلام آنحضرت که وارد است در زهد و موعظه و یاد آوری از خوبیها و منع از بدیها هر گاه شخص متأمل و متفکر در آن فکر و تأمل نماید و بخاطر نیاورد که آن کلام سخن مثل علی شخصی است که دارای عظمت قدر و نفوذ کلمه بوده و حکمش بر همه بندگان روانست شکی نخواهد کرد که آن کلام سخن شخصی است که

جز از زهد حظ و بهره‌ای نبرده و بغیر از عبادت کاری نداشته در کنج خانه یا در گوشهٔ غاری سر در گریبان کشیده جز نفس خود را نشنیده و غیر خویش را ندیده است و هیچ آن شخص تأمل کننده باور نخواهد داشت که آن سخن از جوانمرد دلاوری است که بدریاهای جنگ غوطه خورده و شمشیر برّان را از غلاف کشیده سرهای شجاعان را بزمین ریخته و پیکرهای دلیران را بخاک افکنده خون از تیغش جاری و جانهای دشمنان دین از سطوتش فرار است، و این دلیر جنگجو با این حال زبدهٔ زهّاد و قدوهٔ ابدال و اولیاء الله میباشد، و این خود از خصایص عجیبه و فضایل لطیفه است که آنحضرت با آن بین اضداد جمع فرموده و صفات پراکنده را در خویش پیوند داده، و من در این موضوع بسیار با برادران و دوستان مذاکره میکردم و همه را در شگفتی میافتم آری اینجا جای شگفتی و تعجب است محلی است که باید از آن پند گرفت و در آن اندیشه نمود،

وَرُبَّمَا جَاءَ فِي أَثْنَاءِ هٰذَا الْاِخْتِيَارِ اللَّفْظُ الْمُرَدَّدُ، وَالْمَعْنَى الْمُكَرَّرُ، وَالْعُذْرُ فِي ذٰلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا شَدِيدًا، فَرُبَّمَا اتَّفَقَ الْكَلَامُ الْمُخْتَارُ فِي رِوَايَةٍ فَنُقِلَ عَلَى وَجْهٍ، ثُمَّ وُجِدَ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَوْضُوعًا غَيْرَ وَضْعِهِ الْأَوَّلِ، إِمَّا بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ، أَوْ بِلَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً، فَتَقْتَضِي الْحَالُ أَنْ يُعَادَ اسْتِظْهَارًا لِلِاخْتِيَارِ، وَغَيْرَةً عَلَى عَقَائِلِ الْكَلَامِ، وَرُبَّمَا بَعُدَ الْعَهْدُ أَيْضًا بِمَا اخْتِيرَ أَوَّلًا فَأُعِيدَ بَعْضُهُ سَهْوًا وَنِسْيَانًا، لَا قَصْدًا وَاعْتِمَادًا، وَلَا أَدَّعِي مَعَ ذٰلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى لَا يَشُذَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌّ، وَلَا يَنِدَّ

نَادِرٌ ، بَلْ لَا أَبْعِدُ أَنْ يَكُونَ الْقَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ الْوَاقِعِ إِلَيَّ ، وَ الْحَاصِلُ فِي دِيبَقِي دُونَ الْخَارِجِ مِنْ يَدَيَّ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَذْلُ الْجَهْدِ وَبَلَاغُ الْوُسْعِ ، وَعَلَى اللهِ سُبْحَانَهُ نَهْجُ السَّبِيلِ ، وَرَشَادُ الدَّلِيلِ إِنْ شَاءَ اللهُ .

وچه بسا که در اثنای این اختیار (نگارش این کتاب) الفاظی مردد و معانئی مکرر آمده و علت این (ترديد الفاظ و تکرير معانی) آنست که روايات کلام امير المومنين عليه السلام با يکديگر اختلاف شديدی دارند (مثلا) بسيار اتفاق افتاده که سخنی از روايتی از آنحضرت اختيار و بصورت خودش نقل شده پس از آن در روايت ديگری بطرز جداگانه يافت گرديده يا بزيادتی برگزيده شده که (مورد اعتماد بوده) ، و يا بلفظی که عبارتش بهتر بود پس حال مقتضی اين بود که آن کلام برای اينکه نيکوتر هويدا شود ، و آن سخنان بکر و نغز و گرامی (در پس پرده اخفا نمانند) مکرر شود ، و گاهی هم زمان کلامی که در اول بار اختيار شده دور گشته نه از روی عمد و قصد بلکه از راه سهو و نسيان بعضی از اين تکرار گرديده ، و با تمام اين کيفيات من مدعی احاطه و تسلط داشتن بکليه کلام آنحضرت بطوريکه هيچ فروگذار نشده و از دست نرفته باشد نيستم بلکه بعيد هم نميدانم که آنچه از آنها از من فوت شده بيش از آنچه من بر آن وقوف حاصل کرده ام باشد و آنچه برشته تصرف من در آمده کمتر باشد از آنچه از دستم بدر رفته ، با وجود اين بر من است که باندازه توش و توان خويش در اين راه (جمع آوری سخنان امير المومنين عليه السلام) کوشش کنم و بر خدا است که مرا بسوی راه آشکار راهنما و دليل باشد اگر مشيتش قرار گيرد .

وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدُ تَسْمِيَةَ هَذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، إِذْ كَانَ

بِفَتْحٍ لِلنَّاظِرِ فِيهِ أَبْوَابَهَا ، وَيُقَرِّبُ عَلَيْهِ طِلَابَهَا ، وَفِيهِ حَاجَةُ
الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ ، وَبُغْيَةُ الْبَلِيغِ وَالزَّاهِدِ ، وَيَمْضِي فِي أَثْنَائِهِ مِنْ عَجِيبِ
الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ ، وَتَنْزِيهِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ شِبْهِ
الْخَلْقِ ، مَا هُوَ بِلَالُ كُلِّ غُلَّةٍ ، وَشِفَاءُ كُلِّ عِلَّةٍ ، وَجَلَاءُ كُلِّ شُبْهَةٍ ،
وَمِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ أَسْتَمِدُّ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ ، وَأَتَيَمَّنُ التَّسْدِيدَ وَ
الْمَعُونَةَ ، وَأَسْتَعِيذُهُ مِنْ خَطَأِ الْجَنَانِ قَبْلَ خَطَأِ اللِّسَانِ ، وَمِنْ زَلَّةِ
الْكَلِمِ قَبْلَ زَلَّةِ الْقَدَمِ ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

پس از آنکه از جمع و تألیف این دائرة المعارف علوی فارغ شدم آنرا نهج البلاغة (راه روشن و آشکار بلاغت) نامیدم زیرا این کتاب در های بلاغت را بروی خواهان آن گشوده و راه طالب آنرا نزدیک مینماید عالم و متعلم از آن برخوردار، زاهد و بلیغ از آن مستفیض میگردند و شخص مطالعه کننده این کتاب در اثنای مطالعه بسخنان عجیب و شگفت انگیزی در توحید و عدل و منزه بودن خداوند سبحان از شباهت بخلوق برخورد میکند، سخنان شیرینی که تشنگان زلال صاف علوم و معارف آنیه را سیراب نموده و بیماران (دردهای کفر و شرک و نادانی) را شفا میبخشد، (زنگ) شبهه را (از آئینه دلهای تیره) میزداید، از درگاه خداوند جهان (در این راه) کمک و یاری طلبیده و پناه میبرم باو از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا زمام امور بدست دل است و تا دل کار را تصویب نکند بزبان جاری نمیشود و حرفهای ناروا که بزبان جاری میشود از دل برمیخیزد) واز لغزش سخن قبل از لغزش قدم (زیرا سخنی که بخطا گفته شود بسا که موجب فتنه ها و فسادها شده و باز گرداندنش محال لکن راهی که بخطا رفته شد با آسانی میتوان از آن بازگشت) وخداوند مرا (در کارها) کفیل و وکیل نیکوئی است .

بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَأَوَامِرِهِ، وَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ كَلَامِهِ الْجَارِي مَجْرَى الْخُطَبِ فِي الْمَقَامَاتِ الْمَخْصُوصَةِ، وَالْمَوَاقِفِ الْمَذْكُورَةِ، وَالْخُطُوبِ الْوَارِدَةِ

بابیست که در آن از خطبه ها و اوامر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اختیار شده، و بعضی سخنان مختصر که قائم مقام خطبه بوده و در مجالس و مواقف بسیار و کارهای دشوار سرود داخل در این باب است.

شرح نهج البلاغه

(۱) من خطبة له علیه السلام

یذکر فیها ابتداء خلق السماء والارض وخلق آدم :

الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ، ولا یحصی نعمائه العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون ، الذی لا یدرکه بعد الهمم ، ولا یناله غوص الفطن ، الذی لیس لصفته حد محدود ، ولا نعت موجود ، ولا وقت معدود ، ولا اجل ممدود ، فطر الخلائق بقدرته ، ونشر الریاح برحمته ، ووتد بالصخور میدان ارضه

(از خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در آن از پیدایش زمین و آسمان و خلقت حضرت آدم سخن رانده است :

سپاس خداوندی را سزاست که همه گویندگان از رسیدن بکنه مدحتش عاجز ، و تمام حسابگران از شمارش نعمتهای او درمانده میباشند و کوشش کنندگان با همه جدیت

حق او را ادا کردن نتوانند ، آنچنان خداوندی که همتهای بلند او را درک نکنند ، و غواصان دریاهای هوشها به حقیقت وی دست نیابند ، خداوندی که نه وصفش را نهایتی است و نه ذات مقدسش بوصفی خاص مقید و منحصر ، وجودش از وقت و زمان معین بدور و از دور و درازی مدت بیرون است . آفریننده که تمام خلایق را بقدرت کامله خویش آفرید ، و بادها را از فرط رحمت و مهربانی منتشر فرمود ، و زمین را با صخرهای سخت و کوههای سنگین منکوب و محکم گردانید .

اَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ ، وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْاِخْلَاصُ لَهُ ، وَكَمَالُ الْاِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ ، فَمَنْ وَصَفَ اللهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ ، وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ ، وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ ، وَمَنْ قَالَ فِيمَ ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ ، وَمَنْ قَالَ عَلَامَ ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ .

اساس دین که وسیله پرستش خداست ، شناسائی او ، و شناسائی کامل او ، تصدیق باو ، و تصدیق کامل او گرویدن دیگانه دانستن او ، و کمال گرویدن باو ، عمل خالص برای او کردن ، و هنگامی عمل برای او خالص است که صفات را بر ذات او عارض ندانسته بلکه آنها را عین ذات دانند ، زیرا هر صفتی بر اینکه غیر موصوف است گواه ، و هر موصوفی بر اینکه غیر صفت است شاهد ، پس هر کس خدا را بوصف عارض بر ذات و صف

کرد برای او قرینی جسته . و هر که برای او قرینی جست او را دو تا دید ، هر که او را دو تا دید مرکب دارای اجزا نش دانسته ، هر که او را دارای اجزاء دانست باو نادان است ، و نادان بسوی او اشاره میکند ، و هر که بسوی او اشاره کرد ، او را بحدی محدود کرد ، و هر که او را بحدی محدود کرد ، مانند عدد او را شمرده است ، هر که گفت خدا در چیست ، مانند جسم او را در ضمن محل دید ، و هر که گفت او بر چیست ، محلهای دیگر را از او خالی یافت ،

كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ ، وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ ، أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً ، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً ، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا ، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا ، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا ، وَلَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا ، أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ، وَلَاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا ، وَغَرَّزَ غَرَائِزَهَا ، وَأَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا ، عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا ، مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا ، عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَائِهَا .

بودی است که تازه پیدا نشده ، موجودی است که معدوم نبوده ، با هر چیزیست نه بطور پیوستگی (همه موجودات بآن ذات دائم قائم) و غیر از هر چیزیست نه بطور جدا بودن از آن چیز (نظر خود را از هر چیزی بازگیر و آن چیز چیزی نخواهد بود) کار با بدون بکار افتادن کار افزار و انتقال از حالی بحال از او صادر میشود ، هنگامی که خلقی که دیده شود نبود او بدون دیده بینا ، و وقتی که کسی با او انس گرفته شود نبود ، او فرد ساکن در ماسوی ، از نبودن

انیس وحشت پیدا نکرد ، وبقدرت کاملهٔ خویش خلایق را خلق کرد ، وبایجاد آنها بطور کمال ابتدا فرمود ، بدون اینکه اندیشه بکار برد و از تجربه استفاده نماید ، وجنبشی و حرکتی بخود دهد ویا اهتمام نفسی که در آن مضطرب و نگران گردد ، هریک از اشیاء را بوقتی معین متحول ومربوط ساخت ، اضداد مختلف را باهم الفت داد ، طبایع را در اشیا جایگیر کرد ، (مانند فکر و هوش در بشر ، وشجاعت در شیر ، وترس ومکر وحیله در روباه وغیر اینها) وهریک از آن طبایع را ملازم آن اشیاء گردانید ، درحالیکه پیش از پیدایش آنها بحال هریک از آنها دانا بود ، وبانتها حدود وشان احاطه کامل داشت ، وبقرائن وچیزهای پیوسته بآنها شناسا بود .

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتْقَ الْأَجْوَاءِ ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ ، فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ ، مُتَرَاكِمًا زَخَّارُهُ ، حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ ، وَسَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ ، وَقَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ ، ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا ، وَأَدَامَ مَرَبَّهَا ، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا ، وَأَبْعَدَ مَنْشَأَهَا ، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ ، تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ ، وَسَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ ، وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ ، فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا ، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَسَمْكًا مَرْفُوعًا ، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا ، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا ، ثُمَّ

زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ، وَضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً وَقَمَراً مُنِيراً ، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ .

از آن پس خداوند متعال جَوّ لایتناهی را شکافته و اطراف و جوانب آنرا از هم باز کرد ، آبی جوشان را که دارای موجهای پی در پی و خروشان بود و بر سر هم میغلطید آنرا به پشت بادی تند که بسیار و با صدا بود حمل کرد ، و آن باد را فرمان داد تا آن آب را از هر سوی گرد آورد تا از هم پاشیده نشود ، و تسلط داد تا محکم در خویشتن نگهداشت و تمامی را با هم پیوست ، هوا در زیر آن باد داخل و آب از بالایش با هتز از درآمد ، پس باد دیگر که راه وزیدن بر آن بسته بود و مبدء شناسائی آن دور بود بیافرید و آنرا برای برانگیختن و بموج آوردن این دریا فرمان داد ، پس آن باد همچون آب تندی که در جای خالی روان گردد روان شد ، و آن آب را از هر سوی برهم زده مانند مشک آنرا طوری در خویش جنبانید که ساکن آن با متحرک و اسفل آن با اعلا درهم آمیخت ، پردهٔ از کف در روی آن پدید آمد ، پس خداوند تعالی آن کف را در جای خالی وسیع و فضای گشادِ بالا برد ، از آن کف آسمانهای هفتگانه که زیرین آنها یعنی آسمان اوّل موجی مکفوف ، و بلندترین آنها یعنی آسمان هفتم بمنزلهٔ سقفی محفوظ بود بیافرید ، بدون ستونی که آنرا بر پای دارد ، یا میخ و ریسمانی که نظم و اساس آنها نگهداری کند ، آنگاه آن آسمانها را بکواکب منیره و ثواقب مضیئه زینت داد و آرایش کرد ، و چراغ نورافشان خورشید و ماه را در آنها بجریان انداخت در حالیکه هریک از آنها در فلک گردنده ، و سقف سیر کننده ، و لوحی جنبنده میچرخند .

ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ ، مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ ، وَصَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ ،

وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ ، وَلَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ ، وَلَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ ، وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ ، وَأَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ ، وَمِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جِنَانِهِ ، وَمِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ ، نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ ، لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ ، وَلَا يَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِنِ ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ ،

آنگاه خداوند تبارک وتعالی میان آسمانهای بلند را از هم بگشود و پر کرد از ملائکه مختلفه که بعضی ساجدند و راکع نیستند ، برخی راکعند و قائم نمیباشند ، گروهی قائم و قدم از جای خود فرا تر نمینهند ، دسته تسبیح گویانند که خسته نمیشوند ، از خواب در چشمها و شهوت در عقلها و سستی در جسمها و غفلت و فراموشیها بیرونند ، از اینان دسته امین بر وحی خدا و مترجم آن وحی بزبان پیغمبران میباشند ، عدهٔ دیگری برای رساندن امر و فرمان خدا در میان خلق آمد و شد کنند ، بعضی ناظر و نگهبان بندگان و برهشتها در بانند ، گروهی دیگر را قدمها از طبقهٔ زیرین زمین و گردنها از طبقهٔ زبرین آسمانها در گذشته ، اعضا و جوارحشان از اطراف و اکناف جهان بیرون رفته و شانه‌هایشان با قوائم عرش الهی مساوی شده ، چشمها را در برابر انوار خیره کنندهٔ جمال و جلال خدائی فرو خوابانده اند ، و از غایت انکسار در زیر عرش خود را با بالهای عجز خویش در پیچیده اند ، حجابهای عزت و پرده‌های قدرت

حقتعالی بین آنها وطبقه فرودتر آنها زده شده ، هیچگاه در عالم خیال پروردگارشان را بصورتی درنیاورند ، واوصاف مخلوق را براو جاری نسازند ، واورا بحد ومکانی محدود و منتهی ننمایند ، وباشال ونظایر بسویش اشارتی نکنند .

مِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا ، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا ، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلْصَلَتْ ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ ، وَأَجَلٍ مَعْلُومٍ ، ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ ، فَمَثُلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا ، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا ، وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا ، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا ، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ ، وَالْمَسَاءَةِ وَالسُّرُورِ ، وَاسْتَأْدَى اللهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ : فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ ، وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : (اسْجُدُوا لِآدَمَ) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ ،

وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ ، فَأَعْطَاهُ اللهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلسُّخْطَةِ وَاسْتِتْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ ، وَإِنْجَازًا لِلْعِدَةِ ، فَقَالَ :

(إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) .

در خلقت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام

از آن پس که خلاق جهان آسمان و زمین و هرچه در آنها است بیافرید ، از هریک از زمینهای نرم و درشت و خوش گیاه و شوره زار مشتی خاک برگرفت ، ابر رحمت را بفرمود تا چهل شبانه روز بر پی در پی بر آن خاک ببارید تا خالص و پاکیزه شد ، و آنرا برطوبت تری مخلوط کرد تا اینکه چسبان گشت ، و عناصر چهارگانه باهم یکی شدند ، از چنین خاکی صورتیکه دارای اطراف و اعضاء پیوستگیها و گسستگیها بود بیافرید ، آنرا خشک ساخت تا چنگ درزده و بهم چسبید ، محکم و نرمش قرار داد تا از هم نپاشید و آنرا تا زمان معین و معدودی که قابل پذیرفتن روح باشد بحال خودش واگذاشت پس خداوند آنصورت خاکی را آئینه انوار و تجلی خویش قرار داده از روح خود در آن بدمید ، انسانی ساخت دارای قوای فکریه که به نیروی آن در اشیاء تصرف کند ، اعضاء و جوارح و ابزاری از قبیل دست و پا و چشم و گوش و غیرانها که در کارها از آنها استفاده نماید ، و قوهٔ شناسائی حق و باطل چشیدنیها بوئیدنیها جنسها و رنگها را بوی ارزانی داشت ، طینتش را برنگهای گوناگون همچون سفیدی استخوان سرخی خون سیاهی مو و شیلیکه باهم الفت دارند و حالاتی که ضد یکدیگرند و اخلاطی جدای از هم مانند گرمی صفرا سردی بلغم تری خون خشکی سودا ، و همچنین از غم و پریشانی سرور و شادمانی خواب و بیداری سیری و گرسنگی خلاصه تمام اینها را بوی عنایت فرمود ، پس آنگاه ملائک را مأمور داد و آنان را بامانت و وصیتی که در نزدشان بودیعت نهاده بود و آن عبارت از فرود آوردن سر تعظیم و تکریم و خشوع و سجده بر آدم ابوالبشر بود

صلازد ، فرمود ای فرشتگان من آدم را از راه احترام سجده کنید ، فرشتگان امر خداوند سبحانرا اطاعت کرده آدم صفی الله مسجود آنان شد ، در این میان ابلیس رجیمت دامان گرفت بدبختی براو چیره آمد طینت خود را که از آتش بود از گوهر آدم خاکی والاتر دانست ، آنرا برگرفت و این را بیفکند ، برای این سرکشی و نافرمانی سزاوار خشم خداوندی شد ، برای تکمیل بلیه و آزمایش بنی آدم و وفای وعده که در حین سجده نکردن ابلیس باو داده شده بود خداوند مهلتش داده فرمود : تو تا روز وهنگام معینی از مهلت داده شده گانی ،

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشَتَهُ ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ ، وَحَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ ، فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ وَمُرَافَقَةِ الْأَبْرَارِ ، فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ ، وَاسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلًا ، وَبِالْأَغْتِرَارِ نَدَمًا ، ثُمَّ بَسَطَ اللهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ ، وَلَقَّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ ، فَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ ، وَتَنَاسُلِ الذُّرِّيَّةِ .

پس از سجده فرشتگان و نافرمانی شیطان ، خدای سبحان آدم را در بهشت که وسائل عیش و کامرانی در آن فراهم و بساط امن و شادمانی در آن گسترده بود ساکن ساخت ، و او را از عداوت و شیطنت ابلیس بترسانید ، شیطان بر آن مقام جاودان و آمیزش با نیکوان رشک برد ، و با سوگند دروغش بفریفت ، صفی الله یقین را بشک بفروخت ، از عزم و اراده بجانب وهن و سستی گرایید ، فرح و شادی را بخوف و ترس ، و عزت و بزرگی را بندامت و پشیمانی تبدیل کرد ، پس خداوند در توبه آدم بساط کرامت بگسترید ، کلمه رحمت را بوی تلقین فرمود ، بازگشت بهشت را بوی وعده کرد ، و او را بجهت سرای دنیا که محل تناسل و زایشگاه فرزندان بود فرود آورد ،

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ ، وَاحْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ ، وَيُرُوهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةِ : مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ ، وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ ، وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ ، وَلَمْ يُخْلِ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ ، رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ ، وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ ، مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ .

همینکه مرکز آدم ابوالبشر دنیا و فرزندان بسیاری پیدا کرد خداوند از میان اولاد او پیمبرانی برگزید و از آنان برساندن وحی و تبلیغ رسالت و اداء امانت عهد و پیمان گرفت ، و این هنگامی بود که بیشتر مردم عهد خدا را شکسته و حق او را ضایع ، شریکها برایش گرفته بودند . شیاطین با مکر و حیل آنان را فریفته و از پرستش او بازشان میداشتند . پس خداوند فرستادگان خویش را برانگیخت و پیمبران را پیاپی بسویشان بفرستاد ، تا آن عهد فطری و پیمان الستی را از آنان طلبیده ، و نعمت فراموش شده را بایشان یادآوری کرده بوسیلهٔ تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند ، گوهرهای عقولی که در خزائن فطرتشان پنهان مانده استخراج کنند ، آیات نشانه های قدرت خداوندی را از سقف آسمانی که بالای

سرشان افراشته شده و گهوارهٔ زمینی که زیر پایشان گسترانیده گردید ، و معیشتها که بدان زندگانی میکنند اجلهائیکه از آنان نابود میشوند ، امراضی که از آنها پیرمیگردند و از پیش آمدهای پیاپی که بر آنها وارد میشود آگاهشان سازند ، و خداوند بندگان خود را از پیمبر فرستاده ، کتاب نازل شده ، برهان لازم ، نشانه محکم و استوار ، خالی نگذاشته و محروم ننموده ، رسولانی بودند که گهی یاور و بسیاری دشمن کوتاهی در کارشان پدید نیاورده هر سابقی از آنان لاحق خود را که از بعد او میآید بنام و نشان معرفی کرده و یا لاحق سابق خود را نشان داده بود ،

عَلَىٰ ذٰلِكَ نَسَلَتِ ٱلْقُرُونُ ، وَمَضَتِ ٱلدُّهُورُ ، وَسَلَفَ ٱلْآبَاءُ ، وَخَلَفَتِ ٱلْأَبْنَاءُ ، إِلَىٰ أَنْ بَعَثَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ ٱللّٰهِ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ ، وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ ، مَأْخُوذًا عَلَى ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ ، كَرِيمًا مِيلَادُهُ ، وَأَهْلُ ٱلْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي ٱسْمِهِ ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ ٱلضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ ٱلْجَهَالَةِ ، ثُمَّ ٱخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِقَائَهُ ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ ٱلدُّنْيَا ، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مُقَارَنَةِ ٱلْبَلْوَىٰ ، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا ، (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ ٱلْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا ، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ ، كِتَابَ رَبِّكُمْ : مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ ،

وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ ، مُفَسِّرًا جُمَلَهُ ، وَمُبَيِّنًا غَوَامِضَهُ ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ ، وَمُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ ، وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ ، وَمُبَايِنٍ بَيْنَ مَحَارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ ، وَمُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ .

بدینمنوال قرنها گذشت . روزگارها سپری شد ، پدرها رفتند . پسرها آمدند ، تا اینکه خداوند منان محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم را برای بجا آوردن وعده خود وتمام گردانیدن نبوت راباد آنحضرت را بر انگیخت درحالیکه از پیمبران پیش پیمان نبوت او گرفته شده ، علامات ونشانه های مشهور وقت ولادتش نیکو و پسندیده بود . دراین روزگار مردم روی زمین دارای ملتهای متفرق ، وآرزوهای بسیار وطریقهای پراکنده بودند ، گروهی خالق را بخلق تشبیه . برخی درنام او تصرف ، دسته بغیر او اشاره میکردند ، پس خداوند بوسیله محمد ﷺ آنان را از گمراهی هدایت فرمود ، وبواسطه او از نادانی کفر نجاتشان داد ، پس خداوند برای محمد ﷺ مقام قرب ولقاء خودش را اختیار کرد ، مرتبه که برای احدی حاصل نشده برای او پسندید ، روی او را از دار دنیا و محل محنت و بلا بسوی خویش متوجه ومعطوف ساخت ، ودرحالیکه کریم وبزرگوار بود روحش را قبض فرمود (درود بی پایان براو وبر آل او باد) وواگذاشت آنحضرت درمیان شما دو چیز را که پیمبران درمیان امتان خویش وا میگذارند ، زیرا آنان نباید امتان خود را بدون راه روشن و پرچم هدایت واگذارند ، آنحضرت هم کتاب پروردگارش را در دسترس شما گذاشت ، درحالیکه بیان کننده بود از برای شما حلال حرام مستحب واجب

ناسخ منسوخ رخصت عزیمت خاص عام عبرتها امثال مطلق مقید محکم متشابه
آن کتاب را در حالیکه تفسیر کننده مجمل و بیان کننده مشکلهای آن بود ،

(۱) اما حلال آن کتاب مانند س۵ ی۱ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ یعنی خورن گوشت
چارپایان زبان بسته بر شما حلال است ،

(۲) حرام آن مانند س۵ ی۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ اکل گوشت
مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام است ،

(۳) واجب آن مانند س۲ ی۴۲ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ نماز را بر پا دارید
زکوة را بدهید .

(۴) مستحب آن مانند س۱۷ ی۷۹ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً برای نماز نافله پاره
از شب را بیدار شو ،

(۵) ناسخ آن مانند س۹ ی۵ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا مشرکین را
یافتید بکشید ، پس این آیه ناسخ آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س۱۰۹
ی۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ یعنی دین شما برای شما و دین من برای من باشد ،

(۶) رخصتهای آن یعنی احکامیکه برای پیشرفت در امور مردم است مانند س۲ ی۱۸۴ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
مَرِيضًا أَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی هر کس از شما در ماه رمضان مریض یا مسافر شد پس بهر اندازه
که روزهای سفر طول کشید در غیر ماه رمضان بهمان اندازه روزه بگیرد ،

(۷) عزیمتها و آنها احکامی است که نمیتوان از آن سر پیچی کرد مانند س۲ ی۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ
الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ هر که در ماه رمضان در وطن بود باید روزه بگیرد ،

(۸) خاص آن و آن لفظی است که شامل حال جمیع افراد نباشد مانند إِلَّا إِبْلِيسَ که در چندین جای از
قرآن است که همه فرشتگان آدم را سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید ،

(۹) عام آن مانند س۲ ی۴۷ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ

وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ، یعنی ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمتهائی را که من بشما عطا کرده و بر جهانیان شما را برتری دادم شاهد بر لفظ عالمین است که شامل حال عموم مردم زمان بنی اسرائیل میشود

(۱۰) عبرتهای آن مانند س (۷۹) ی (۲۵) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ، یعنی خداوند تعالی فرعون را بعذاب دنیا که غرق و بعذاب آخرت که حرق باشد مبتلا کرد ، و در این غرق و حرق برای شخص ترسنده عبرتی است ،

(۱۱) و مثلهای آن یعنی آیا نکه مشتمل بر تشبیهات میباشد ، مانند س (۶۲) ی (۵) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی مثل کسانیکه بآموختن و خواندن توریة مأمور شدند و عامل بآن نشدند همچون خری است که بار کتابهای بزرگ را بر پشت دارد ،

(۱۲) مطلق آن یعنی لفظی که بقیدی مقید نباشد ، مانند س (۵) ی (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ ، ای گروه مومنین وقتی که برای نماز آماده میشوید رویهای خویش را بشوئید ،

(۱۳) و مقید آن یعنی لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س (۵) ی (۶) آخر همین آیه وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی هنگام وضو دستهای خود را تا مرفق بشوئید ،

(۱۴) و محکم آن یعنی لفظی که در آن اشتباه و تردیدی نباشد مانند س (۲) ی (۳۱) وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ که تردیدی نیست در اینکه خداوند بتمام چیزها دانا است ،

(۱۵) و متشابه آن یعنی لفظی که معنای آن واضح و آشکار نیست مانند س (۲) ی (۲۲۸) وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ یعنی زنهائیکه طلاق داده شده اند سه طهر را که دو حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند زیرا قرء که مفرد قروء است نزد اهل حجاز بمعنی طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنی حیض

(۱۶) و مجملهای آن مانند س (۲) ی (۴۳) أَقِيمُوا الصَّلَاةَ برپای دارید نماز را

(۱۷) مشکلهای آن مانند س(۱۹) ی(۱) کهیعص ،

(۱۸) ومطالب آن مانند علم یگانگی خداوند سبحان س(۱۴) ی(۵۲) وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ یعنی باید بدانند او است خدای یگانه ،

(۱۹) وچیزیکه برندانستن آن نهی نشده است مانند ندانستن معنی حم ،

(۲۰) وچیزیکه وجوبش ثابت گشته ودرسنت رفع ونسخ آن ظاهر گردید مانند س(۴) ی(۱۵) وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی برکار زشت زنهای شوهردار از زنهای شما که زنا میدهند چهارتن مرد عاقل بالغ عادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید پس اگر گواهی دادند آن زنها را در خانه خودشان نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند آنها را از حبس نجات دهد پس مضمون این آیه حکم زانیه حبس ونگهداشتن در خانه خودش بود تا وقت مرگ ودرسنت حبس کردن نسخ وامر برجم وسنگسار کردن برقرار گردید ،

(۲۱) وچیزیکه عمل آن درسنت واجب ودرعمل نکردن بآن انسان مجاز است مانند نماز خواندن دراول اسلام بطرف بیت المقدس که درسنت واجب بود وبعد منسوخ گردید س(۲) ی(۱۴۴) فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی نماز را بطرف مسجد الحرام وکعبه بخوان وهر جا باشید روهای خود را بآنسو گردانید ،

(۲۲) وچیزیکه دروقت بخصوص وارد شده ودرغیر آن واجب نیست مانند س(۶۲) ی(۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامی که برای نماز روز جمعه ندا در داده شده بشتابید برای خواندن نماز پس بنابراین نماز جمعه اختصاص بروز جمعه داشته ودرغیر آن روز وجوبش ساقط است ،

(۲۳) وآن کتاب بین چیزهائیکه حرام شده فرق قائل شده پس کسیکه مرتکب گناه کبیره بشود او را

بعذابها و آتشها وعده داده اند مانند س (٤) ی ٩٣ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا یعنی هرکه از روی عمد مؤمنی را بکشد پس جزای او جهنم و در آن همیشه خواهد بود

(٢٤) و کسی که گناه صغیره بجای آورد خداوند آمرزش را برایش مهیا فرموده س (٣) ی (٤) إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ستمی که کردند و ظلمی که قابل آمرزش است همان گناه صغیره میباشد .

(٢٥) و نیز مطالب آن کتاب دانراست برچیزیکه کم آن مورد قبول و بسیار آن شایسته و پسندیده است و تجملی هم نشده مانند س ٧٣ ی ٢٠ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ آنچه از قرآن را که میسر است بخوانید پس کم خواندن قرآن مورد قبول و انسان در زیاد خواندنش مختار و اگر کسی آنرا ترک کرد چیزی بر او نیست،

مِنْهَا فِي ذِكْرِ الْحَجِّ :

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ ، جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ ، يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ ، جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا ، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَمًا ، فَرَضَ حَجَّهُ ، وَأَوْجَبَ حَقَّهُ ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ .

ترجمهٔ قسمتی از خطبهٔ شریفه در ذکر حجّ :

خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانیده و آنرا برای مردم قبله قرار داده: حج گزاران در آن مانند چارپایان (تشنه که بآبگاه وارد شوند) وارد میشوند و همچون کبوتران مشتاق آرزومند آن خانه میباشند، خداوند متعال تواضع و فروتنی آنان و اذعان و اعتراف‌شان را در آن خانه برای عظمت و بزرگواری خود علامت و نشانه قرار داد، شنوندگان از خلق خود را برگزید که دعوت را بسوی آن خانه اجابت کردند، کلمه او را تصدیق نمودند، در موقفی که پیمبران میایستادند ایستاده، و بملائکه طواف کنندگان گرد عرش الهی مانند شدند، در تجارت عبادت خدا سود فراوانی بچنگ آوردند، هنگام گذاردن حج برای درک موعد مغفرت می شتابند، خدا آن خانه را در اسلام علم، و برای پناه برندگان حرم قرار داد، حج آنرا واجب و حق خود را لازم گردانید، رفتن بآنجا را بشما امر کرده و فرمود: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بر مردمی که توانائی رفتن بخانه دارند حتم و لازم است که از برای خدا حج خانه کنند و هر که بر خدا یتعالی کافر شود پس خداوند از همهٔ جهانیان بی نیاز است.

(٢) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ

أَحْمَدُهُ اسْتِتْمَامًا لِنِعْمَتِهِ، وَاسْتِسْلَامًا لِعِزَّتِهِ، وَاسْتِعْصَامًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ، وَأَسْتَعِينُهُ فُاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ، إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَلَا يَئِلُ مَنْ عَادَاهُ، وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وُزِنَ، وَأَفْضَلُ مَا خُزِنَ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،

شَهَادَةً تُمْحِضُ إِخْلَاصُهَا ، مُعْتَقِدًا مُصَاصُهَا ، نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا ، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهْوَالِ مَا بَعْدَ مَا يَلْقَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ ، وَمَرْضَاةُ الرَّحْمٰنِ ، وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ .

ترجمهٔ خطبهٔ (۲) که پس از بازگشت از صفین آنحضرت ایراد فرمود

خداوند متعال را برای تمامی نعمتش و فرمانبرداری در مقابل عزتش و نگهداری از معصیتش سپاس میگذارم ، و یاری میطلبم از او برای نیازمندی که بکفایت او دارم ، هدایت کرد او گمراه و دشمن او ستمگار و کفایت شدهٔ او محتاج نمیگردد ، پس خداوند متعال (در میزان سنجش عقل) سنگین ترین اشیاء و (در خزاین نفوس ملکوتی) گرانبهاترین گوهرها میباشد ، من بر اینکه جز آن خدای یکتای بی شریک خدائی نیست گواهی میدهم ، گواهیی که از روی اخلاص آزمودهٔ و پاک و اعتقادی خالص و پاکیزه برخیزد همیشه تا زنده ایم چنگ بدامان او زده و ایمان باو را برای سختیهائیکه در پیش داریم ذخیره میکنیم زیرا کلمهٔ شهادت لازمهٔ ایمان و گشایندهٔ باب احسان و سبب خوشنودی رحمن و دوری شیطان از انسان میباشد .

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ ، وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ ، وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ ، وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ ، وَتَخْوِيفًا بِالْمَثُلَاتِ ، وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ ، وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ، وَاخْتَلَفَ الْبَيِّنُ ، وَالْتَبَسَ الْأَمْرُ ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ ، فَالْهُدَى خَامِلٌ ، وَالْعَمَى شَامِلٌ ،

عُصِيَ الرَّحْمٰنُ ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَخُذِلَ الْاِيمَانُ ، فَانْهارَتْ دَعائِمُهُ ، وَتَنَكَّرَتْ مَعالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَعَفَتْ شُرُكُهُ ، أَطاعُوا الشَّيْطانَ فَسَلَكُوا مَسالِكَهُ ، وَوَرَدُوا مَناهِلَهُ ، بِهِمْ سارَتْ أَعْلامُهُ ، وَقامَ لِواؤُهُ ، فِي فِتَنٍ داسَتْهُمْ بِأَخْفافِها ، وَوَطِئَتْهُمْ بِأَظْلافِها ، وَقامَتْ عَلى سَنابِكِها ، فَهُمْ فِيها تائِهُونَ حائِرُونَ جاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دارٍ وَشَرِّ جِيرانٍ ، نَوْمُهُمْ سُهُودٌ ، وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ ، بِأَرْضٍ عالِمُها مُلْجَمٌ ، وَجاهِلُها مُكَرَّمٌ .

وگواهی میدهم که محمد ﷺ بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست ، خدا او را با دینی که در عالم مشهور و بانشانه رسیده و با کتابی نوشته شده و نوری درخشنده و روشنی تابنده و فرمانی حق و باطل را از هم شکافنده برای دفع شبهه های باطله و حجت آوردن با بینات واضحه و ترسانیدن و تنبه دادن مردم را بوسیلهٔ آیات قرآنیه از عذابهائیکه بر امم سابقه وارد گردیده بفرستاد فرستاد او را در حالیکه مردم دچار فتنه هائی شده بودند که ریسمان دین در آن پاره و پایه های یقین متزلزل ، کار دین در هم و امر آن پراکنده راه خروج از آن فتنه ها تنگ ، جای بدر رفتن از آنها ناپدید راه راست گم راه کج پیدا خدا معصیت کرده شده شیطان یاری داده شده ایمان واگذار و ستونهایش متزلزل و علامات ناشناس و راههایش ناپیدا و از نظرها پوشیده شده بود ، فرمان شیطان را میبردند و براه او میرفتند بسرچشمه های او وارد میشدند علمهای او بوسیلهٔ آنان براه افتاد و پرچمش برپای ایستاد ، شیطان مردم را در زیر پای فتنه ها بگوفت و لگدمال کرد ، و مانند گاو آنان را در زیر سمهای خویش مالید و با سر سمها بر روی پیکر آنان بایستاد (آنان را پای بست فریب خود کرد) همه مردم در آن فتنه ها سرگردان و حیران و نادان بودند ،

در بهترین خانه ها (کعبهٔ معظمه) و چاربدترین همسایه ها (اهل مکه) شده بودند که خوابشان بیخوابی و سرمه دیدگانشان اشک بود در سرزمینی که دانای آن بلجام خموشی برلب زده وخوار و نادانش افسار گسیخته و عزیز بود

وَمِنْهَا يَعْنِي الَ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ :

هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ ، وَمَوْئِلُ حِكَمِهِ ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ ، وَجِبَالُ دِينِهِ ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ ، وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ .

(ترجمهٔ قسمتی از خطبهٔ شریفه است که دربارهٔ کمال آل پیغمبر ص بیان فرموده :) (آل محمد ص) نگهدارندهٔ رازنهان وپناه فرمان (طبق دستورات الهی بامر آنحضرت قیام مینمایند) وخزینهٔ دانش ومرجع حکمتها وحافظ کتابهای آنوجود مقدس میباشند ، برای دین آنحضرت کوههائی هستند (که هرقدر باد تند مخالف ازطرف دشمنان دین بوزد آنان ازآن بادها متزلزل نخواهند شد) ، رسول اکرم ص خمیدگی دین خود را بوسیلهٔ آنان راست کرد ، ولرزش دین اسلام را بتوسط آنان زائل نمود

وَمِنْهَا يَعْنِي قَوْمًا آخَرِينَ :

زَرَعُوا الْفُجُورَ ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ ، وَحَصَدُوا الثُّبُورَ ، لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ ،

اِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي ، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي ، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ ، الْآنَ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ ، وَنُقِلَ اِلَى مُنْتَقَلِهِ .

ترجمهٔ باقی خطبهٔ شریفه که در حق خوارج و منافقین بیان فرموده :

مخالفین با تخم فساد و نافرمانی را در دلها کشتند و آنرا از غرور و فریب آب داده محصول آن که هلاکت بود درودند ، هیچکس از این امت با آل محمد قابل مقایسه نبوده و کسانیکه همیشه از خوان نعمت معارف ایشان بهره مند بوده اند هیچگاه با آنان هم ترازو نخواهند بود ، آل محمد اند که اساس و پایه دین و ستون یقین میباشند ، دور افتادگان و واماندگان از راه حق بآنان ملحق و نزدیک میشوند ، خصایص امامت برای ایشان و سفارش و ارث بردن از رسول خدا در بارهٔ آنان ثابت است ، هم اکنون حق بسوی اهلش بازگشته و بجائی که از آن نقل شده بود منتقل گردید .

(۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشِّقْشِقِيَّةِ) :

اَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ اَبِي قُحَافَةَ ، وَاِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى : يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَى اِلَيَّ الطَّيْرُ ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا ، وَطَفِقْتُ اَرْتَاِي بَيْنَ اَنْ اَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ ، اَوْ اَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ ،

وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى ، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى ، وَفِي الْحَلْقِ شَجًا ، أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا

ترجمهٔ خطبهٔ شقشقیه

(بعضی از شارحین این خطبه را شقشقیه و برخی متقمصه اش نامیده اند ، اما شقشقیه اش گفتند برای آنکه در آخر خطبه هنگامیکه ابن عباس تقاضای اکمال مطلب و ادامهٔ سخن را نمود در پاسخش فرمود هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ ، همچنانکه گهگاهی شتر آن پاره گوشتی که مانند شش گوسفند است از دهان بیرون آورد و صدائی از آن برخواسته و تمام میشود همانطور این مطالب هم از روی هیجان صوتی بود که از سینهٔ من برخواست و ساکن گردید ، و متقمصه برای آنش گفتند که آنحضرت خلافت را بقمیص و پیراهن تشبیه کرده و فرموده :)

آگاه باش بخدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را همچون پیراهنی در بر کرد و حال آنکه میدانست من در آسیای خلافت بمنزلهٔ آن میخی هستم که اساس گردش آسیا بآن میخ استوار است ، علوم و معارف از قلهٔ شامخ من سیل آسا سرازیر ، و پای هیچ پرواز کنندهٔ باوج بلند کمالات من نمیرسد با اینحال شانه از زیر بار خلافت خالی کرده و آنرا رها نمودم ، و در این دو کار اندیشیدم که آیا با دست بریده (بدون داشتن یاور) بر اینقوم حمله برده (و حق خود را مطالبه نمایم) یا صبر و شکیبائی کنم بر تاریکی ظلمی که شدت آن سالخوردگان را فرسوده و خردسالان را پیر و پژمرده ساخته ، مؤمن برای (دفع فساد) آن رنج میبرد تا بخدا برسد ، دیدم صبر کردن بر این ستم سزاوارتر است ، پس صبر کردم در حالیکه گویا (از شدت اندوه) خار در دیده ام خلیده و استخوان گلویم را گرفته میراث خویش را تاراج

شده یافتم ،

حَتّیٰ مَضَی الْاَوَّلُ لِسَبِیلِهِ ، فَاَدْلیٰ بِهَا اِلَی ابْنِ الْخَطّابِ بَعْدَهُ (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْاَعْشیٰ) - شَتّانَ مَا یَوْمِی عَلیٰ کُوْرِهَا ❁ وَیَوْمُ حَیّانَ اَخِی جَابِرِ - فَیَا عَجَبًا بَیْنَا هُوَ یَسْتَقِیلُهَا فِی حَیَاتِهِ ! اِذْ عَقَدَهَا لِلْاٰخَرِ بَعْدَ وَفَاتِهِ ، لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَیْهَا ، فَصَیَّرَهَا فِی حَوْزَةِ خَشْنَاءَ ، یَغْلُظُ کَلْمُهَا ، وَیَخْشُنُ مَسُّهَا ، وَیَکْثُرُ الْعِثَارُ فِیهَا ، وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا ، فَصَاحِبُهَا کَرَاکِبِ الصَّعْبَةِ ، اِنْ اَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ ، وَاِنْ اَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ ، فَمُنِیَ النَّاسُ لَعَمْرُ اللّٰهِ بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ ، فَصَبَرْتُ عَلیٰ طُولِ الْمُدَّةِ ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ .

(صبر کردم) تا اینکه اولی براه خود رفت و خلافت را در آغوش پسر خطاب افکند ، (در اینجا امیر المؤمنین علیه السلام متمثل بقول اعشی شاعر شده فرماید :

شَتّانَ مَا یَوْمِی عَلیٰ کُوْرِهَا ❁ وَیَوْمُ حَیّانَ اَخِی جَابِرِ ❁ حیان وجابر پسران سمین بن عمرو از طایفه بنی حنیفه میباشند ، حیان را فرمان بر مردم خویش روان و همه ساله از جانب نوشیروان بصلات و جوائز سرافراز میشد و این اعشی ندیم او بوده و در ناز و نعمت بسر میبرد وقتی از نزدیک حیان دور و برنج سفر طوری گرفتار که یاد آنروز کرده و میگوید ، چه بسیار فرق است بین این روز که من بر پشت شتر بر نج و مشقت سفر گرفتارم با آن روز یکه ندیم حیان برادر جابر بوده و در عیش و کامرانی زندگانی میکردم ، (تمثل حضرت باین شعر مقایسه حال زمان خودش که بامتها گرفتار شده باز مانست که پیغمبر اکرم حیات داشته و هر روزی از

جانب خدا و رسول بیک منصب مفتخر و سرافراز میگردید میباشد) جای بسی شگفتی است ابوبکری که در دوران زندگانیش همیگفت اَقِیلُونِی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَعَلِیٌّ فِیکُمْ یعنی ای مردم بیعت خود را از من برگیرید، من در حالیکه علی میان شما است لایق برای خلافت نمیباشم، با این حال وصیت کرد بعد از مردنش (عروس) خلافت بعقد دیگری درآید، این دو تن غارت گر دو پستان شتر خلافت را محکم دوشیدند و از آن نفع گرفتند، ابوبکر آن را در طبیعت خشن و درشت عمر قرار داد، زشتخوئی که سخنش پرجراحت و تند بود، خطایش در امور دینی بسیار و عذرش از آن خطا بیشمار بود، مصاحب با آن مانند کسی بود که بر شتری سرکش سوار باشد، که اگر مهار آنرا سخت بکشد پرهٔ بینی را زخم بدرد و اگر آنرا سست کند سوار را بدره نیستی پرتاب نماید پس بخدا سوگند مردم در دوران او از راه راست بیرون رفته دچار کجرو بها شدند، پس من هم بار دیگر بر مدت طولانی شکیبائی ورزیده با غم واندوه سختی دست بگریبان بودم.

حَتّٰی اِذَا مَضٰی لِسَبِیلِهِ ، جَعَلَهَا فِی جَمَاعَةٍ زَعَمَ اَنِّی اَحَدُهُمْ ، فَیَا لِلّٰهِ وَلِلشُّورٰی ، مَتَی اعْتَرَضَ الرَّیْبُ فِیَّ مَعَ الْاَوَّلِ مِنْهُمْ ، حَتّٰی صِرْتُ اُقْرَنُ اِلٰی هٰذِهِ النَّظَائِرِ ، لٰکِنِّی اَسْفَفْتُ اِذْ اَسَفُّوا ، وَطِرْتُ اِذْ طَارُوا ، فَصَغٰی رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ ، وَمَالَ الْاٰخَرُ لِصِهْرِهِ ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.

تا اینکه عمر هم براه خود رفت ، خلافت را در گروهی قرار داد که گمان کرد من هم یکی از آنان و همسر با ایشان میباشم ، (هنگامیکه بر اثر ضربات با لؤلؤ عمر بستر مرگ افتاده بود رؤسای اصحاب نزد او جمع شدند و درخواست کردند مردی را برای خلافت تعیین کند عمر گفت من هفت نفر را برای انکار شایسته میدانم (۱) سعد بن زید (۲) سعد وقاص (۳) عبدالرحمن بن عوف (۴) طلحه (۵) زبیر (۶) عثمان بن عفان (۷) علی بن ابیطالب لکن سعد چون با من خویش است او را

در این امر دخالت نمیدهم مقصودش این بود که او را بیغرض فرض کنند ، سعد وقاص هم مردی درشت خوی ، عبدالرحمن بن عوف قارون این امت ، طلحه هم مردی خودخواه ، زبیر نیز بخیل ، عثمان طرفدار خویشان خویش ، علی هم در این امر پر حریص است ، پس هیچیک از اینها را برای حمل بار خلافت لایق نمیدانم ، بعد از آن گفت صهیب سه روز با مردم نماز گذارد . شما این شش تن را در خانه جمع کنید تا برای خلافت یکی را از میان خود تعیین کنند ، اگر پنج تن بر یکی اتفاق و یکی امتناع نماید آن یکتن را بکشید ، چون میدانست امیرالمؤمنین ع با هیچیک از آنان موافقت نخواهد فرمود ، و اگر این امر بر سه کس قرار گیرد و سه نفر ابا کنند آن سه نفری که عبدالرحمن در میان ایشان است اختیار کنید ، و آن سه نفر دیگر را بکشید ، بعد از مرگ و دفن او برای تعیین خلیفه حاضر شدند ، عبدالرحمن گفت ثلث این امر مال من و عموزاده ام سعد وقاص است ما خلافت را نخواسته مردی را که بهترین شما باشد برای آن انتخاب میکنیم ، پس بسعد وقاص گفت بیا تا مردی را تعیین و با او بیعت نمائیم ، مردم هم بیعت خواهند کرد ، سعد گفت اگر عثمان تو را متابعت کند من سوم شما خواهم شد و اگر میخواهی عثمان را بخلافت برداری من نیز علی را انتخاب میکنم ، پس همینکه عبدالرحمن از موافقت سعد مأیوس شد ابوطلحه را با پنجاه تن از اصحاب برداشت و ایشان را وادار نمود بر تعیین خلیفه و دست علی علیه السلام را گرفته گفت با تو بیعت میکنم باین نحو که بکتاب خدا و سنت رسول الله ص و طریقهٔ دو خلیفهٔ سابق ابوبکر و عمر عمل کنی ، حضرت فرمود قبول میکنم باین نحو که بکتاب خدا و سنت رسول خدا ص و باجتهاد خویش رفتار نمایم ، پس دست آنجناب را رها کرده و بعثمان روی آورد و آنچه با علی علیه السلام گفته بود بر عثمان گفت ، عثمان قبول نمود پس عبدالرحمن سه بار این مطلب را بعلی و عثمان تکرار کرد و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اول را شنید ، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو است و با او بیعت نموده مردم هم بیعت نمودند) پس بار خدایا بدرد دل من برس و در این شوری نظری بفرمای چگونه مردم دربارهٔ همردیفی من با ابی بکر اولی اینها دچار شک و تردید شدند که اکنون

بایستی من با اینگونه اشخاص (پست و ناکس) قرین باشم (لکن چون چاره نبود) باز هم تن در داده و در فراز و نشیب با آنها نشست و برخاست کردم پس مردی (سعد وقاص) از راه حسد از جادهٔ حق منحرف و از من دور شد و مرد دیگری (عبدالرحمن بن عوف) هم برای داماد دی و خویشاوندی خود با عثمان از من اعراض کرد، همینطور دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) که از پستی قابل نام بردن نیستند،

إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنِ انْتَكَثَ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

پس برخاست سوم قوم (عثمان) در حالیکه پر باد کرده بود تهی گاه خود را در میان موضع افکندن سرگین و چریدن علفها (همواره مانند بهائم مشغول پر کردن و خالی کردن شکم خود بود) اولاد پدرش بنو امیه با او همدست شدند، مال خدا را خوردند همانطوری که شتر گیاه بهاری را با تمام میل و اشتها میخورد تا (بر اثر این اسراف و تضییع حقوق مسلمین، مردم بیعت او را از گردن فرو گذاشتند) تابیدهٔ او را تا بیدند، و سائل قتلش فراهم شده شکم پرستی کار او را ساخت.

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللهِ حَيْثُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ) بَلَى وَاللهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا ، وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا .

پس از کشته شدن عثمان از هیچ چیزی نترسیدم جز اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بسوی من روی آورده واز هر سوی در میانم گرفتند بطوریکه دو سبرم حسن وحسین پی سپر آنان شده وجامه ردایم دریده شد، اجتماع کردند گرد من همچون اجتماع گله گوسفند در جای خود ، لکن وقتی که بیعت آنانرا پذیرفته ومام خلافت قیام نمودم طایفه (طلحه وزبیر) عهد را شکستند ، عده (خوارج) از جاده شریعت مانند تیر از کمان بیرون رفتند ، دسته فاسق دیگری (معاویه ویارانش) از حق بسوی باطل گرایدند ، گویا اینان کلام خداوند سبحان را نشنیده اند که فرماید : سرای جاودانی را برای کسانی قرار دادیم که اراده فساد وسرکشی در روی زمین نداشته ونداشتند وحسن عاقبت برای پرهیزکاران است ، آری بخدا سوگند این آیه را شنیده وحفظش کرده اند لکن متاع جهان در چشمهای اینان جلوه کرده وبآن فریفته شده اند .

أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ، وَمَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا ، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ .

آگاه باشید سوگند بدان خدائیکه میان دانه را شکافت وبشر را بیافرید اگر آن جمعیت بگرد من برای یاری حاضر نشده وحجت بر من تمام نمیگردید وبنود عهدیکه خداوند از دانشمندان گرفته برا اینکه آرام نگیرند تا ستمگر از ستم کردن خسته وستمکش از رشیدن باز ستم تنگ آید ، هر آینه مهار

شتر خلافت را روی کوهانش افکنده و آخر خلافت را بکاسهٔ اولش آب میدادم (از آن میگذشتم زیرا) شما نیک دریافته اید که این دنیاتیان نزد علی از عطسهٔ مادهٔ بزی خوارتر است .

قالوا وقام إليه رجل من أهل السواد عند بلوغه إلى هذا الموضع من خطبته فناوله كتابا ، فأقبل ينظر فيه ، فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس : يا أمير المؤمنين لو اطردت خطبتك من حيث أفضيت ، فقال : هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس : فوالله ما أسفت على كلام قط كأسفي على هذا الكلام أن لا يكون أمير المؤمنين (عليه السلام) بلغ منه حيث أراد .

قوله عليه السلام في هذه الخطبة (كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم ، وإن أسلس لها تقحم) يريد أنه إذا شدد عليها في جذب الزمام وهي تنازعه رأسها خرم أنفها ، وإن أرخى لها شيئا مع صعوبتها تقحمت به فلم يملكها ، يقال : أشنق الناقة إذا جذب رأسها بالزمام فرفعه ، وشنقها أيضا ، ذكر ذلك ابن السكيت في إصلاح المنطق ، وإنما قال عليه السلام : أشنق لها ، ولم يقل أشنقها لأنه جعله في مقابلة قوله « أسلس لها » فكأنه قال إن رفع لها رأسها بمعنى أمسكه عليها بالزمام ، وفي الحديث أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) خطب على ناقته وقد شنق لها فهي تقصع بجرتها

وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى اَنَّ اَشْنَقَ بِمَعْنَى شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ ابْنِ زَيْدٍ الْعِبَادِيِّ :

سَاءَهَا مَا نَبَّئَتْ فِي الْاَبَدِ ۞ وَاِشْنَاقُهَا اِلَى الْاَعْنَاقِ ۞

گفته اند : هنگامیکه حضرت باین موضع از خطبه رسید مردی که اهل قصبهٔ انقصبات عراق بود بر خواست و در برابر آنحضرت ایستاده نامه بدستش داد ، امام علیه السلام بخواندن آن نامه مشغول و وقتی که فارغ شد ابن عباس عرض کرد : یا امیرالمؤمنین چه خوش بود رشتهٔ سخن را از آنجا که رها کردی گرفته و بآنجا که میخواستی میرسانیدی ، فرمود : ای پسر عباس چه بسیار دور است این درخواست همانا اینگونه سخن گفتن بمانند شقشقه و غرش شتر تخمی مستی است که گاهگاهی از کلوی او برخواسته و ساکت میشود ، ابن عباس گوید : بخدا سوگند که هیچگاه از قطع کلام هیچکس باندازه قطع کلام آنحضرت متأثر و اندوهگین نگردیدم زیرا حضرت نتوانست سخن را تا آنجا که دلخواهش بود برساند ،

سید رضی علیه الرحمه گوید : قول حضرت علیه السلام در این خطبه که فرماید کَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ اِنْ اَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ ، وَاِنْ اَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ ، مقصود از آن خلیفهٔ دوم است که فرمود هرگاه سوار مهار ناقه سرکش را سخت بکشد ناقه چموشی کرده پرهٔ بینیش از هم دریده شود و اگر مهار را رها کند آن ناقه زمام را از کف سوار در کشانیده و او را بدرهٔ نیستی پرتاب نماید ۞

(۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ ، وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ ، وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ . وَقَرَمٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ اَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ ؟ رَبَطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ ، مَازِلْتُ اَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ ، وَاَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ ، سَتَرَنِي عَنْكُمْ

بر جملهٔ اَسْلَسَ لَهَا قرارش داده است ، تو گوئی فرموده است اگر سوار سر شتر را بسوی بالا بکشد یعنی مهار را روی سر او نگهدارد پرهٔ بینیش از هم دریده

جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَّرَتْكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ ، اَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمْهِرُونَ الْيَوْمَ اَنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذَاتُ الْبَيَانِ ، عَرَبَ رَأْيُ امْرِءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي ، مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ اُرِيتُهُ ، لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ ، اَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدَوَلِ الضَّلَالِ . اَلْيَوْمَ تَوَافَقْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ .

از خطبه های آنحضرت است که پس از جنگ جمل و کشته شدن طلحه و زبیر بیان فرمود :

بسبب ما از تاریکیهای کفر و ضلالت با نوار درخشان هدایت راه یافتید ، و بر کوهان بلند یقین سوار شدید ، و بواسطه طلوع آفتاب دیانت ما اهلبیت از تیرگیهای شبهای آخر ماه (شرک) داخل روشنائی (توحید) گردیدید ، کر باد گوشی که احکام الهی را شنیدند و در خویش نگه نداشت ، چگونه آواز زنم را میشنود گوشی که از شنیدن فریاد رسای رسول خدای امتناع ورزیده است (دستورات قرآن را بکار نبسته) هر دلی که از خوف الهی لرزان است ساکن باد ، (ای مردم) من همیشه از شما منتظر عواقب وخیم خیانت و نقض عهد میباشم و بفراست میبابم که زینتی فریبنده شما را فریفته است ، پرده دینداری مرا از انظار شما پنهان کرد ، (بواسطه مهربانی و عفو جرائم از صولت و عقوبت من غافل گشتید) آئینه نورانی دل من مرا بحال شما بینا کرد ، (پیغمبر خدا فرمود بپرهیزید از فراست مؤمن که او بنور خدا می بیند) من بر بینائی شما بر خواستم زمانی که بوادی گمراهی قدم گذاشته و در مرکز ضلالت جمع شده رهبری نداشتید ، چاه میکندید آب بدست نمیآوردید (در موقع درماندگیها از شما دستگیری کرده راهنمائتان میدادم) امروز در این خطبه بطوری حقانیت خود را بر شما ثابت کردم که گویا حیوانهای زبان بسته هم صاحب بیان شده و بحقیقت من گواهی میدهند ، و وبال رأی کسیکه از من دوری گزید ، زیرا از زمانیکه حق بر من نمودار شد در آن شک و

تردید نگرانیده‌ام، موسای کلیم الله بر جان خویش نمیترسید بلکه ترسش ازین بود که مبادا جهال و دولتهای ضلال بر حق چیره شوند (همانطور من هم میترسیدم خلفای جور که بمنزله فراعنه امتند حق را پامال کنند) امروز ما و شما بر سر دوراهه حق و باطل قرار گرفته ایم هر که از من پیروی کرد اعتماد باب داشته و تشنه نشود (بساحل سلامت رسید) و هر که دل از من بست بوادی هلاکت قدم نهاد.

(۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُو سُفْيَانَ ابْنُ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايِعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ، وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا تِيجَانَ الْمُفَاخَرَةِ، أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ، هٰذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلُقْمَةٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ، فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي وَاللهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

از سخنان آنحضرت است هنگامیکه پیغمبر خدای از دنیا رفته و مردم در سقیفهٔ بنی ساعده با ابی بکر بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب بقصد اینکه فتنه در میان مردم احداث کند و

کار را بجنگ و مقاتله بکشاند عباس بن عبد المطلب را با جمعی دیگر همراه برداشته و بقصد بیعت بر آن حضرت وارد شدند ، امیر المؤمنین علیه السلام که از منظور وی آگاهی داشت چنین بیان فرمود) : ای گروه مردمان امواج متلاطم فتنه ها را با کشتیهای نجات (صبر و شکیبائی) درهم شکنید ، قدم از راه مخالفت بیرون نهاده بسر منزل سلامت ره بردارید ، تاجهای بزرگی و مفاخرت را از سر بر زمین نهید (با ابی بکر و عمر طریق مدارا سپرید زیرا کسی رستگار نمیشود که با پر و بال (یاور و مددکار) پرواز کند یا (اگر یار و یاور نداشت) گردن نهاده راحت و آسوده بگوشه نشیند زیرا این (تنها و بی یار حق خود را مطالبه کردن) بمنزله آشامیدن آب گندیده و بدبو و خوردن لقمه ایست گلوگیر ، آن کسی که میوهٔ نارس را بهنگام از درخت بچیند مانند کسی است که در زمین دیگری زراعت کند (و در اینموقع بی کسی حق خود را مطالبه کردن نه تنها سودی نداشته بلکه زیان آور است) پس (در اینحال) اگر سخنی بگویم گویند برای حرص بامارت و پادشاهی است ، و اگر لب فرو بندم گویند از بیم مرگ کشته شدن است ، چه نابجا است این سخن و چه دور است این گمان را در بارهٔ کسی چون من بردن (من و ترس ، علی و بیم از مرگ) آخر کمتر من آن قهرمان اسلام و یکه تاز عرصهٔ میدانهای جنگ نیستم که آن همه نهنگ آسا دریاهای ممالک غوطه خورده بی باکانه فرو رفته و سرفراز و پیروز بیرون آمده ام ، پس از دیدار آنهمه سختیها دیگر مرا از مرگ چه باک وحال آنکه بخدا سوگند انس پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از انس طفل بپستان مادرش میباشد (بنابراین خاموشی من نه از ترس مرگ است) بلکه فرو رفته ام در علم نهانیکه اگر آنرا پیدا و آشکار نمایم هر آینه شما بر خویش بلرزید ، لرزیدن ریسمان در چاه ژرف عمیق .

(ع) ومن کلام له علیه السلام

(لما اشیر الیه بان لا یتبع طلحة والزبیر ولا یرصد لهما القتال :)

وَاللّٰهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلٰكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي، فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هٰذَا

از سخنان آنحضرتست که پس از اینکه طلحه و زبیر نقض بیعت کرده بصره گرفتند و حضرت امام حسنؑ از پدر بزرگوار خود درخواست کرد که از پی آنها نتاخته و آماده جنگشان نشود، فرمود: بخدا سوگند من مانند کفتاریکه در سوراخش خوابیده نیستم که مدتی صیاد در کمین آن نشسته و برای فریبش بدست یا چوب نرم و آهسته بر زمین میزند تا (اینکه او غافل شده و بخیال طعمه از لانه بیرون آمده) دستگیر شود بلکه من پشتیبانی کسیکه روی بحق آورده و شنوای فرمان خداست شمشیر کشیده و با کنه کاری که پشت برحق کرده و در آن دچار شک و تردید شده تازنده هستم میجنگم، پس بخدا سوگند که من بعد از وفات رسول خدا همواره از حق خویش محروم و ممنوع و در کار خود یکه و تنها ایستاده بودم (لکن امروز که یار و مددکار پیدا کردم بایستی برای ترویج دین با دشمنان جنگ کنم.

(۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكًا، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.

(این خطبه را حضرت در نکوهش مخالفین ایراد فرموده) :

(دشمنان ما) شیطان را در کار خودشان ملاک قرار دادند، شیطان هم آنان را شریک گرفته وسیله صید دام خود گردانید، پس در سینه آنان تخم گذارد و جوجه برآورد، بتدریج بزرگ و آشیانه با آنها رفتار کرده و آنها را در دامان خویش تربیت کرده و پرورش داد، تا جائیکه بچشمهای ایشان می بیند و بگوشهای آنان می شنود، آنان را بر لغزشها مسلط ساخت و گفتار نادرا را در نظرشان زینت داد، کارشان مانند کار کسی شد که در گفتار و کردار شریک شیطان شده باشد، و از زبان او سخن باطل و نادرست بگوید (از فرط کارهای شیطانی تمام معنی شیطان است).

(۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(یعنی به الزبیر فی حال اقتضت ذلک :)

بَرَعَمِ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيجَةَ ، فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ ، وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ .

روی سخن امیرالمومنین علیه السلام در این خطبه با زبیر است که باقتضای وقت بیان فرموده (وقتی که زبیر با آنحضرت در مقام مقاتله برآمد حضرت باو فرمود تو با من بیعت نموده و تحت فرمان من باید باشی زبیر گفت من توریه کرده و بزبان اقرار بیعت نموده و بدل منکر بوده ام حضرت فرمود) پس بتحقیق به بیعت با من اقرار کرد و حال که مدعی خلاف آنست باید برای آن ادعا دلیل روشنی بیاورد و اگر نیاورد داخل در بیعتی که از آن خارج شده میباشد و باید از من اطاعت و فرمانبرداری نماید.

(۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَقَدْ أَرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا ، وَمَعَ هٰذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ ، وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتّٰى نُوقِعَ ، وَلَا نَسِيلُ حَتّٰى نُمْطِرَ .

(از سخنان آنحضرت است که (در آن طلحه و زبیر را سرزنش کرده فرماید)

(طلحه و زبیر) مانند رعد و برق دریم دادن و ترسانیدن غرّیده و جهیدند (اسباب کارزار را باسر و صدای بسیار فراهم کردند) با این کروفر ترس و فرار نصیب ایشان شد، لکن ما تا کار را نکنیم نترسانده و نمیگوئیم و تا باران نباریم سیل جاری نمیسازیم (همانطور یکه سیل و باران مقرون برعد و برق است همانطور گفتار ما با کردار مقرون است)

(۱۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجْلَهُ ، وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي ، مَا لَبَّسْتُ عَلَى نَفْسِي ، وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ ، وَايْمُ اللّٰهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ

(اینکلام را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بارهٔ اصحاب جمل انشا فرموده:) آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را گرد آورده سواره و پیاده لشکرش را فراهم نموده (تا قوم را گمراه سازد) لکن بصیرت و بینائی من در بارهٔ حق با من است، حق را بلباس باطل بر خود نپوشیده‌ام و لباس باطل را بصورت حق بر من نپوشانیده اند (نه من کرد باطل گشته و نه باطل تو انسته است در من رخنه نماید) بخدا سوگند (برای دشمنان دین) پر کنم حوضی را که خود کشندهٔ آب آن باشم (میدان جنگی برایشان تهیه کرده و خود در آن حاضر شده و همه را در امواج شدائد آن جنگ غرق

خواهم کرد) و هر که در آن حوض پنهاد دیگر بیرون نیاید (غرق شود) و هر که بیرون آمد (فرار کرد) دیگر بسوی آن باز نگردد ،

(۱۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ :

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ ، عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ ، أَعِرِ اللهَ جُمْجُمَتَكَ ، تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ ، وَغُضَّ بَصَرَكَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللهِ سُبْحَانَهُ

امیر سخن را حضرت هنگامیکه پرچم اسلام را بدست محمد بن الحنفیه در جنگ جمل داد آداب جنگی را چنین تعلیم وی فرمود . (فرزند رشیدم محمد) کوهها از جای کنده شوند تو از مرکزت حرکت مکن ، (در میدان پیکار از کوه پابرجا تر باش) دندان روی دندان نهاده کاسه سرت را بخدای عاریت ده (ثابت قدم باش و بر او توکل کن سالم خواهی ماند) پای خود را مانند میخ در زمین کوبیده دیدات را بدنباله لشکر دوز (تا از کار خصم غافل نباشی) چشم خود را بجانب زیر بخوابان (از برق شمشیرهای کشیده نترس) و بدان که پیروزی از جانب خدا تعالی است و بس ،

(۱۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : وَدِدْتُ أَنَّ أَخِي فُلَانًا كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِكَ . فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَهَوَى أَخِيكَ مَعَنَا ؟ فَقَالَ نَعَمْ ، قَالَ فَقَدْ شَهِدَنَا ،

وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هٰذَا أَقْوَامًا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ ، سَيُرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ ، وَيُقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ .

از سخنان آنحضرت است که هنگامیکه حمل پیروزگردیدی از یاران گفت دوست داشتم برادرم فلان در این جنگ حاضر بوده و میدید که چگونه خداوند ترا بر دشمنان پیروز گردانید حضرت فرمود آیا محبت و میل دل برادر تو با ما است عرض کرد آری فرمود پس او هم در این جنگ با ما بوده) و هر آینه حاضر شدند در این لشکرگاه با جماعتی بسیار که در پشتهای مردان و رحمهای زنان میباشند (اگرچه بالفعل حاضر نبوده لکن بالقوه حاضر بوده اند) زود باشد که روزگار ناگهان آنان را پدید آورده و از سطوت ایشان خون از دماغ دشمنان ما روان خواهد شد (دماغ خصم ما را بخاک خواهند مالید) و ایمان بواسطه آنان قوت خواهد گرفت ،

(۱۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فِي ذَمِّ الْبَصْرَةِ وَأَهْلِهَا :

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ ، أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُدْرِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ ، كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ ، قَدْ بَعَثَ اللهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا ، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا . (وَفِي رِوَايَةٍ) وَايْمُ اللهِ لَتُغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ

اِلیٰ مَسْجِدِهَا کَجُؤْجُؤِ سَفِینَةٍ اَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ . (وَفِی رِوَایَةٍ)
کَجُؤْجُؤِ طَیْرٍ فِی لُجَّةِ بَحْرٍ .

از جملهٔ سخنان آنحضرت است که در نکوهش اهل بصره فرموده

(همینکه حضرت از جنگ جمل و فتح بصره فراغت یافت منادی از جانب آن امام همام ندا کرد که پس از سه روز دیگر مردم بنماز جمعه حاضر شوند و مردم حاضر شده پس از خواندن نماز حضرت رو بجمعیت کرده پس از حمد و ثنای خدا و درود بر رسول اکرم و استغفار برای مؤمنین حقیقی فرمود :) ای اهل بصره شما لشکریان زن و پیروان حیوانی (عایشه و شترش) بودید که بصدای آن همگی بمیدان جنگ حاضر و به پی شدن و کشته شدن آن در گریختید ، سستی رأی خوی شما و شکستن عهد آئین شما ، نفاق و دوروئی دین شما است ، آب شهرتان شور و بیمزه است ، هر که در وطن شما اقامت گیرد گروگان گناه خویش ، و هر که از شهرتان بیرون رفت برحمت پروردگار رسیده است (ماندن در شهر شما باعث ارتکاب گناهان و بیرون شدن از آن موجب دوری از گناهان و رسیدن بثوابها است زیرا فرار از گناه ثواب است) گویا می بینم این مسجد شما را مانند سینهٔ کشتی (که آب تا کمر آنرا فرو گرفته باشد) خداوند از بالا و پائین این شهر عذاب فرستاده و هر که در آن بوده غرق شده است (از بالا باران و از پائین دریا طغیان کرده) بروایت دیگر وارد شده که قسم بذات خدا هر آینه غرق خواهد شد این شهر شما حتی گویا مسجد آنرا مینگرم که همچون سینهٔ کشتی بر روی دریا یا مانند سینهٔ شترمرغ که بر روی دریا خفته پیدا است ، در روایت دیگر وارد شده که فرمود (گویا می بینم این مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینهٔ مرغی در دریا که مورخین گفته اند دو مرتبه یکی در زمان اَلْقَادِرُ بِاللّٰهِ و دیگری در دوران اَلْقَائِمُ بِاَمْرِ اللّٰهِ بصره در آب غرق شد و بجز کنگرهای همان مسجد جامع را که از آب نمایان بود همهٔ شهر در آب فرو رفت ، و نقل شده که پس از ایراد این خطبه حضرت از روی دلداری باهل بصره فرمود من این سخنان را برای آن گفتم تا دیگر باره عاصی نشده و بر امام زمان خویش خروج نکنید .

(۱۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مِثْلِ ذٰلِكَ :

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ ، خَفَّتْ عُقُولُكُمْ ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ ، وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ ، وَفَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ

(و نیز در همین موضوع (مذمت اهل بصره) فرموده)

زمین شهر شما با آب دریا نزدیک و از آسمان دور است (یا اینکه بواسطه خوبیهای ناپسندیده از آسمان رحمت دور و بگرداب غوایت نزدیک است) شما مردمی هستید دارای عقلهای سبک و حلمهای فاسد (از تدبیر در امورات دنیا و تشخیص مصالح دینی خود عاجز) و روی همین اصل سبک مغزی و بیدانشی هر کسی بوسیله شما بمقصد خویش نائل میگردد) تیرانداز را نشانه ، خورنده را لقمه ، حمله کننده را شکار ید .

(۱۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِيمَا رَدَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَطَائِعِ عُثْمَانَ :

وَاللّٰهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً ، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ .

(منبخن را حضرت هنگامیکه پاره از زمینهای غصب شده مدت عثمان را بصاحبش برگردانده انشا فرمود)

بخدا سوگند اگر بیابم از عطایای عثمان اموالی را که بآن زنها تزویج گشته و کنیزانی خریداری شده البته آنها را بصاحبانش باز میگردانم ، زیرا که در عدل و داد (برای مردم) وسعتی است ، و هر کس از

عدل و داد دل تنگ شود جور و ستم او را تنگ دل تر سازد .

(۱۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا بُوْيِعَ بِالْمَدِيْنَةِ :

ذِمَّتِيْ بِمَا أَقُوْلُ رَهِيْنَةٌ ، وَأَنَا بِهِ زَعِيْمٌ ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ ، حَجَزَتْهُ التَّقْوٰى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ ، أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالَّذِيْ بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً ، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً ، وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ ، حَتّٰى يَعُوْدَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُوْنَ كَانُوْا قَصَّرُوْا ، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُوْنَ كَانُوْا سَبَقُوْا ، وَاللّٰهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً ، وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً ، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهٰذَا الْمَقَامِ وَهٰذَا الْيَوْمِ ، أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ ، أَلَا وَإِنَّ التَّقْوٰى مَطَايَا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُعْطُوْا أَزِمَّتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ ، حَقٌّ وَبَاطِلٌ ، وَلِكُلٍّ أَهْلٌ فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَدِيْمًا فَعَلَ ، وَلَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ .

أَقُوْلُ : إِنَّ فِيْ هٰذَا الْكَلَامِ الْأَدْنٰى مِنْ مَوَاقِعِ الْأَحْسَانِ مَا لَا تَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْاِسْتِحْسَانِ ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ حَظِّ الْعَجَبِ

بِهِ ، وَفِيهِ مَعَ الْحَالِ الَّتِي وَصَفْنَا زَوَائِدُ مِنَ الْفَصَاحَةِ ، لَا يَقُومُ بِهَا لِسَانٌ ، وَلَا يَطْلَعُ فَجَّهَا إِنْسَانٌ ، وَلَا يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هٰذِهِ الصِّنَاعَةِ بِحَقٍّ ، وَجَرَى فِيهَا عَلَى عِرْقٍ ، وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

این خطبه را حضرت در موقعیکه مردم با او بیعت کردند ایراد فرمود:

ذنه من گروکان سخنانی است که میگویم و خود ضامن گفتارم میباشم ، هرگز از اطوار گوناگون گیتی و انقلاب رنگارنگ جهان عبرت آموخت هنگام وقوع در شبهات تقوی پرهیز نگهدار او است (نور تقوی باطل شبیه بحق را تمیز میدهد) آگاه باشید محنت و بلای شما بازگشته بهمان هیئت و صفتی که در زمان بعثت پیغمبر خاتم بود (زمان جاهلیت) پیغمبر بیروی نمیکردید امروز از امام خود اطاعت مینمائید (قسم بآن کسی که پیغمبر را بحق فرستاد (اگر دست از این اختلافات و زشتی برندارید) درهم آمیخته شوید آمیختنی سخت و از هم بجنبید جنبیدنی دشوار (در دیگ امتحان) برهم زده میشوید مانند کفگیری که دیگ طعام را برهم میزند بطوریکه از زیر دال پست جانشین اشراف بلند رتبه شوند ، و اشراف بلند رتبه شما جانشین از دال پست گردند (عزیزتان خوار و خوارتان عزیز گردند) پس ماندگان در راه اسلام بر پیشاهنگان سبقت گرفته و پیشاهنگان عقب مانند ، بخدا سوگند که چیزی را پنهان نداشته و ابدا دروغ نگفتم (هرچه از پیغمبر خدا شنیده بودم گفتم) و من از پیش با مقام آگاهی داده شده بودم ، آگاه باشید گناهان اسبهای چموش و لجام گسیخته را مانند که سوار کرده شده خود را در آتش میافکنند ، و تقوی پرهیزکاری همچون شتران رامی میباشند که مهارهایشان بدست سوار کرده شده هایشان بوده و آنان را به بهشت وارد میسازند ، تقوی و پرهیز ، گناه و خطا ، دو راه حق و باطلی هستند که برای هریک از آن دو اهلیست ، و اگر حق کم و باطل بسیار شده است (جای تعجب نیست) از قدیم هم این چنین بوده امید است (در زمان ظهور قائم آل محمد) حق بسیار شود (زیرا در غیر زمان ظهور آنحضرت) حق که ضعیف شده مشکل قوت گیرد ، سید رضی رحمة الله

علیه گوید: در این سخن کوچک و مختصر حضرت موارد ی از نیکوئی مشاهده میشود که تحسین تعریف کنندگان از روی فهم و ادراک نمیتواند نیکوئی آنرا بیان سازد و حظی که از این کلام عجیب بانسان میرسد بیشتر است از بهره و حظ خود پسندی یا و (فصحا از لطائف بدیعی که در این سخن است بیشتر از لذاتی که از فهم آن برده و برخود بالیده اند حظ و لذت برده اند) با وصف اینحال مزایائی از فصاحت در اینکلام است که زبانها از توصیف آن عاجز و هیچ انسانی بکنه و عمق آن نمیرسد و آنچه را من گفتم نمی شناسد مگر کسی که قدم در وادی فصاحت زده (و در آن رنج برده) و اصل و ریشهٔ آن را بدست آورده باشد و تعقل انمطلب را جز دانشمندان کامل نمینمایند.

﴿ وَمِنْ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ: ﴾

شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَمَامَهُ، سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا وَطَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا، وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى، الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ، هَلَكَ مَنِ ادَّعَى، وَخَابَ مَنِ افْتَرَى. مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ، لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ، فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.

﴿ (بعضی از همین خطبه است که فرماید:) ﴾

مشغول شد (بامور اخرویه) کسی که بهشت و دوزخی در پیش دارد (و رهروان این دو راه برسه

وسته اند اول، سعی کننده شتابنده (بسوی اعمال نیک) که رستگار شده است (دوم) طالبی که در راه حق کند و امید آمرزش از حق دارد (سوم) مقصری که (قدم در راه باطل نهاده و) در آتش سرنگون است (از حق روگرداندن) و بطرف راست و چپ رفتن محل گمراهی است، و طریق میانه جادهٔ (حق) است کتاب و آثار نبوت بر آن راه باقی مانده و سنت و طریقهٔ پیغمبر از آن برخواسته و بازگشت خلایق بسوی آن (صراط مستقیم است) هر که بغیر حق ادعاء کرد هلاک و هر که (بر حق) افترا بست (از رحمت خدا) ناامید شد و هر که حق را در میان مردم نادان ظاهر ساخت هلاک گردید، (دچار ملامتها و سرزنشهای جهال شده از اندوه بمیرد یا بدست آنان کشته میشود) کفایت میکند برنادانی مرد نشناختن قدر و مرتبهٔ خود را، اصل راسخ و طینت استوار در پرهیزکاری تباه نشد و کشتهٔ هیچ گروهی در آن تشنه نمیماند (هر که آیینهٔ دل را بنور تقوی صیقلی کرده و کشت زار خاطر را باب زلال پرهیز آبیاری نمود رستگار شد، حال که چنین است) پس در خانه های خودتان پنهان شده اختلافاتی که در میان خودتان است اصلاح نمایید، توبه و بازگشت بسوی خدا در پشت سر شما قرار گرفته (هر زمان توفیق شامل حالتان بشود توبه در میرسد آنوقت باید از معاصی پشیمان شده طلب مغفرت از خدا کنید) در جهان هیچ ستایش کنندهٔ جز خدا نباید ستایش، و هیچ سرزنش کنندهٔ جز نفس خود را نباید ستی ملامت نماید (فقط خداوند منعم شایستهٔ تعظیم و اجلال و نفس سرکش در خور سرکوبی است زیرا همهٔ خوبیها از جانب خدا و همهٔ بدیها از جانب خود انسان است) .

(۱۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّى لِلْحُكْمِ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَلَيْسَ لِذٰلِكَ بِأَهْلٍ

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللّٰهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللّٰهُ إِلَى نَفْسِهِ،

فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بِدْعَةٍ وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ
فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ
اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالُ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ
بِخَطِيئَتِهِ، وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مَوْضِعٌ فِي جُهَّالِ الْأُمَّةِ، غَارٍّ فِي
أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ
عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا
ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا
ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ
هَيَّأَ لَهَا حَشْوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ
نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ
يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ، جَاهِلٌ خَبَّاطُ
جَهَالَاتٍ، عَاشٍ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعَضَّ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ،
يَذْرِي الرِّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ، لَا مَلِيٌّ وَاللَّهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ
عَلَيْهِ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوِّضَ إِلَيْهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ،
وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ
اكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ،
وَتَعِجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالًا، وَ
يَمُوتُونَ ضُلَّالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ،

وَلَا سِلْعَةٌ اَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا اَغْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ اِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ، وَلَا عِنْدَهُمْ اَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا اَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در وصف کسیکه در میان امت متصدی مقام حکمرانی شده و حال آنکه لیاقت آن امر را ندارد بیان فرموده : در نزد خداوند تعالی دشمن ترین مردمان دو تنند ، یکی مردیکه (در اثر معصیت و نافرمانی کارش بجائی رسیده که) خداوند او را بخودش واگذار کرده (نظر لطف و مرحمت را از او باز گرفته پس او از راه حق کناره گرفته و به سخن بدعت و گمراه کنندهٔ دیگران دل بسته پس این مرد بلا و فتنه ایست برای کسیکه (گول او را خورده) و دچار فتنهٔ او شود ، و گمراه است از راه راست کسیکه آنکس پیش از او (دارای منصب حکمرانی واقعی بوده) و براه راست رفته و گمراه کننده است کسی را که باو اقتدا نماید چه در حال حیات و چه در حال ممات (زیرا عقیدهٔ فاسد این در قلب آن مانده باعث هلاکتش شده) هم حمال خطایای غیر و هم گروکان گناهان خویش است . مرد (دوم) کسیست که نادانیها را برای خود گرد آورده و در ظلمتهای فتنه و فساد غافل گیر شده و در اصلاح مفاسد دلش کور است ، جهال عالمش دانند و حال آنکه نادان است ، هر روز که صبح میکند دلش در پی جمع مالیست که کم آن بهتر از بیشتر آنست ، تا اینکه از آب متعفن و گندیدهٔ اخلاق فاسده و افکار بیفایده پر شده ، در میان مردم بر مسند قضاوت تکیه زده ضامن خلاص کردن خلایق از چیزی میشود که بر غیر او هم پوشیده است (دانا تر از او هم آن چیز را نمیداند) هر وقت دچار یکی از مسائل مشکله گردد برای حل آن سخنان سست و بی پایه بسیاری که از فکر نارسای خود مهیا ساخته و آن قضیه را بر خلاف واقع قطع کند ، پس او در پوشیدگی شبهه هائی افتاده که مانند تار عنکبوت سست است (جاهل در حل مبهماتی که حق او نیست بدست و پا میافتد همانطوریکه مگس در تار عنکبوت گرفتار میشود) نمیداند این حکمی که رانده صوابست یا خطا اگر اتفاقاً صواب واقع شده میترسد از اینکه مبادا خطا باشد ، و اگر خطا است امیدوار است که صواب باشد ، نادان است و در نادانیها هم بسیار بسر در میآید و در ظلمتهای جهل با دیدهٔ کم نور قدم نهاده بسیار سوار است بر شترهائی که جلو پای خود را نمی بینند (نتایج خطای فکری او خیلی رکیک و بی پایه است) پاسخ مسائل را جواب مثبت و دندان شکن نمیدهد ، همانطوریکه باد گیاههای

خشک را از هم میپاشد و روایات را (چون قوهٔ فهم آنها را ندارد) همانطور بباد داده و پراگنده میکند، بخدا سوگند قادر بر تفسیر مسایل وارده بر او نیست، و گمان نمیبرد که دیگران بمنکرات او عالم باشند و او آنچه بفکر ناقص او رسیده راهی برای دیگری نمی بیند (گمان میکند فقط راه حق بدست او است و بس) و اگر دچار امری مجهول شود چون میداند که آنرا نمیداند پوشیده و کتمانش میکند، خونهای بناحق ریخته از دست ستم و حکم خلاف او بفریاد مند، مواریث از فرامین باطلهٔ او مینالند، بخدا شکایت میبرم از گروهی که در جهل زندگانی کرده و با جهالت و نادانی میمیرند، در میان ایشان متاعی کاسدتر از کتاب خدا (که قرآن است) وجود ندارد، همگامیکه بروجه نیکو خوانده شده و تغییری در آن داده نشود، و جنسی رایج تر و گرانبهاتر از همان قرآن در نزد آنان وجود ندارد و در موقعی که آنرا از موضعش تحریف کرده باشند (روی امیال فاسده و اغراض نفسانیهٔ آنان معنی شود) هیچ چیزی نزد آنان زشت تر از نیکوئیها و نیکوتر از زشتیها نیست (دشمن معروف و دوست منکرند).

(۱۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ اخْتِلَافِ الْعُلَمَاءِ فِي الْفُتْيَا:

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا وَإِلٰهُهُمْ وَاحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ، أَفَأَمَرَهُمُ اللّٰهُ تَعَالَى بِالْاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًّا

فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ ؟ وَاللهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ، وَقَالَ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ

این خطبه را حضرت در نکوهش علمائیکه از روی رأی و قیاس فتوی میدهند بیان فرموده

در یکی از احکام سئوالی از یکی از علما شده و او طبق رأی خود پاسخ میدهد ، عین این مسئله را از قاضی دیگر میپرسند او بخلاف حکم اولی رأی میدهد ، پس قضاة اجتماع میکنند نزد پیشوای بزرگ خودشان و از او طلب مینمایند قاضی القضاة رأی همه را بصواب میداند و حال آنکه خدا و پیغمبر و کتاب همه آنها یکی است ، آیا خداوند اینها را امر باختلاف فرموده و فرمانبرداریش مینمایند ، یا ایشانرا نهی از اختلاف کرده و اینها نافرمانی میکنند ، یا اینکه خدا دین ناقصی فرستاده و برای تکمیل آن از اینها کمک خواسته تا اینها این مقالات مختلفه خود را بگویند و خدا هم راضی باشد ، یا اینکه (خیر) خدا دین کاملی را فرستاده و پیغمبر در ادا و رسانیدن آن قصوری ورزیده (البته پیدا است نه خدا آنان را باختلاف امر کرده و نه دین ناقص فرستاده و نه پیغمبر در رساندنش تقصیری کرده هیچیک از اینها نیست و هرچه هست زیر سر این یکمشت قاضی است که برای و قیاس عمل مینمایند زیرا) خود خداوند در کتاب خویش فرماید : ما در کتاب خود از هیچ چیزی و هیچ بابی فرو فروگذار نکرده و همه گفتنیها را گفته و بیان کرده ایم . و در جای دیگر فرموده است : بعضی از آیات این کتاب بعض دیگر را تصدیق میکند و هیچ اختلافی در آن نیست ، و نیز فرموده است : اگر این کتاب از نزد غیر خدا بود هر آینه مییافتند در آن اختلافات بسیاری . (پس اختلافات از قضاة نادانی است که کرسی قضاوت را که جای دانشمندان است بناحق اشغال کرده و دین را برای دنیای خود ملعبه قرار داده اند) بدرستیکه ظاهر

قرآن مجید معجب و شگفت آور و باطنش ژرف و عمیق است (جز کسانیکه مؤید من عند الله اند کس دیگری بآن دست نمیابد) سخنهای عجیبه و مطالب غریبه آن طی شدنی و بآخر رسیدنی نیست ، و جز بانوار درخشان آن تاریکیهای جهل برطرف شدنی نه .

(۱۹) ومن کلام له علیه السلام

قاله للأشعث ابن قیس وهو علی منبر الکوفة یخطب ، فمضی فی بعض کلامه شیء اعترضه الأشعث فقال : یا أمیر المؤمنین : هذه شعرة علیک لا لک ، فحفض (علیه السلام) إلیه بصره ثم قال :

ما یدریک ما علی مما لی ؟ علیک لعنة الله ولعنة اللاعنین ، حائک ابن حائک ، منافق ابن کافر ، وأیم الله لقد أسرک الکفر مرة والإسلام أخری فما فداک من واحدة منهما مالک ولا حسبک ، وإن امرأ دل علی قومه السیف ، وساق إلیهم الحتف ، لحری أن یمقته الأقرب ، ولا یأمنه الأبعد .

أقول ، یرید (علیه السلام) أنه أسر فی الکفر مرة وفی الإسلام مرة . وأما قوله (علیه السلام) دل علی قومه السیف ، فإنه أراد به حدیث الأشعث مع خالد ابن الولید یوم الیمامة ، غرر فیه قومه ، ومکر بهم حتی أوقع بهم خالد ، وکان قومه بعد

ذٰلِكَ يُسَمُّونَهُ عُرْفَ النَّارِ ، وَهُوَ آسِمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ .

(این سخن را حضرت در پاسخ اشعث بن قیس کندی فرموده :)

(توضیح آنکه روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر کوفه مشغول خطبه سرائی بود در اثناء سخن برخورد بموضعی شدند که اشعث از روی اعتراض بآنحضرت گفت این سخن که گفتی بر ضرر تو است نه بر نفع تو، و گفته اند آن سخن این بود که آنحضرت قضایای صفین و داستان حکمین را بیان میکردند یکی از اصحاب گفت یا امیرالمؤمنین ما را اول از قبول حکمین نهی کرده و بعد امر فرمودی نمیدانیم کدام یک از این دو مقرون بصواب بود حضرت دست مبارک بر دست زده فرمود هٰذَا جَزَآءُ مَنْ تَرَكَ ٱلْعَقَدَةَ این حیرت و سرگردانی جزای شماست که در طلب مقصود ترک حزم و احتیاط کردید ، اشعث گمان کرد مقصود حضرت اینست که سرگردانی سزای منست که جانب حزم را فروگذاشتم و مبادرت بآن اعتراض بیجا کرد ، پس حضرت از روی تندی چشم را بطرف او خوابانده و فرمود :) توچه دانی که چه بر سود و چه بر زیان منست ، بر تو باد لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان (و در بعضی تواریخ مسطور است که اشعث و قیس پدرش جولا بوده اند و شخص جولا بکم عقلی و بیخردی موصوف است ، و گفته اند همه اهل من بجولائی وحیاکت معروف بوده اند خالد بن صفوان گوید چگویم در حق قومی که همه آنان یا بافنده بود و یا دباغی کنندهٔ پوست و یا تربیت کنندهٔ میمونند ، زنی (بلقیس) بر آنان سلطنت کرده و موش آنان را غرق نموده و هدهد آنانرا بسوی سلیمان دلالت کرده و گفته اند چون اشعث از بزرگان کنده بود و هنگام راه رفتن دو شهای خود را از روی عجب و تکبر میجنبانده و این نوع راه رفتن را در لغت (حیاکه) خوانند ، و دیگر آنکه چون در قرآن منافق و کافر لعن شده اند لذا حضرت او را لعن کرد در مذمت و نکوهش فرماید :) بخدا سوگند تو (بواسطهٔ حماقت و بی عقلیت دو مرتبه) یکمرتبه در کفر بدست کفار و یکمرتبه در اسلام بدست مسلمین اسیر شدی مال فراوان و حسب تو نتوانست ترا از یکی از آن دو اسیری نجات بخشد ، بدرستیکه مرد یکه قوم خودش را بسوی شمشیر برآن دلالت کرد و بطرف مرگ براند سزاوار است که نزد یکان او را دشمن داشته و دوران از نشستش ایمن نشینند ، سبب اسیری اشعث در زمان کفر آن بود که بعد از کشته شدن پدرش بدست قبیلهٔ مراد بخونخواهی پدر با آنان جنگید و در دست

آنان اسیر شد بعد اسه هزار شتر فدیه داد و آزاد شد، با هفتاد تن از خویشانش خدمت رسول اکرمؐ مشرف شده اسلام اختیار کردند، اما سبب اسیری او در اسلام آنست که در زمان خلافت ابی بکر اشعث مرتد شده و در حضرموت ساکن گردیده مردم آنجا را از دادن زکوة مانع شد، ابوبکر لبید بن زیاد را به جنگ او فرستاده اشعث باز با او جنگیده بالاخره در قلعهٔ محصور شد، زیاد آبرا بر روی او و همراهانش بست، پس اشعث برای خود و ده تن از خویشانش امان گرفت تا او را نزد ابابکر برد تا او چه حکم کند، زیاد بعد از گرفتن او لشکرش را بقلعه فرستاد و ایشان از کشتار اهل قلعه خودداری نمودند، اهل قلعه گفتند شما با ما امان داده اید، گفتند اشعث فقط برای خودش و ده نفر از اقوامش امان خواسته پس آنها را بقتل رسانده اشعث را با یارانش پیش ابی بکر آورده ابوبکر او را عفو کرد و خواهرش ام فروه را بوی تزویج کرده از او سه پسر محمد و اسحق و اسمعیل بوجود آمدند، باری اصلا اینها شجره خبیثه بوده اند خود قیس از کفار آل کنده بوده و همین اشعث همیشه در برابر اوامر و نواهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر خاش و ایراد بر خواسته از کارشکنی در هیچ نکته و یکی از کسانی است که در صفین حضرت را وادار بقبول حکمین کرد و خواهرش جعده بن قیس حضرت امام حسن علیه السلام را مسموم نموده، پسرش محمد در کوفه وسائل قتل جناب مسلم بن عقیل را فراهم آورده و در کربلا دقیقه از آزار و ایذاء حضرت سید الشهداءؑ و اهل بیتؑ خودداری نکرده و در قتل آنحضرت شرکت داشته، سید رضی علیه الرحمة گوید: منظور حضرت از اینکه اشعث دو مرتبه اسیر شد یکی در موقع کفر و دیگری در وقت اسلامش بود و مقصود از اینکه فرمود کسیکه شمشیر را بر قوم خود را هنما باشد، واقعهٔ اشعث است با خالد بن ولید در یمامه که اشعث قوم خود را فریب داده و خالد را بر آنان مسلط ساخت، بعد از این قضیه مردم او را عرف النار مینامیدند یعنی نشانهٔ بلندی آتش، و اینکلمه بمکر کننده تعبیر میشود.

(۲۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ، وَ

سَمِعْتُمْ وَاَطَعْتُمْ ، وَلٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا ، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ اَلْحِجَابُ ، وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ اِنْ اَبْصَرْتُمْ ، وَاُسْمِعْتُمْ اِنْ سَمِعْتُمْ ، وَهُدِيتُمْ اِنِ اهْتَدَيْتُمْ ، بِحَقٍّ اَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرَتْكُمُ اَلْعِبَرُ ، وَزُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ، وَمَا يُبَلِّغُ عَنِ اللّٰهِ بَعْدَ رُسُلِ اَلسَّمَاءِ اِلَّا اَلْبَشَرُ .

روی سخن آنحضرت در این خطبه با نادانان و گنهکاران است که ظاهرا آنان را مخاطب قرار داده فرماید : شما اگر با دیدگان خویش ببینید آنچه را که مردگان شما دیدند هر آینه اندوهگین شده زاری نمائید و اطاعت امر خدا کنید ، ولکن بر شما پوشیده است آنچه را که آنان مشاهده کردند و زود است که پرده برداشته شود (و آنچه دیگران دیدند شما نیز بنمایانند گرچه) نمایانده شدید اگر (بدیدهٔ بصیرت) بینا باشید ، و شنوا شدید اگر با گوش دل) بشنوید هدایت کرده شدید اگر (بپای شوق و طلب) قبول هدایت نمائید ، براستی بشما میگویم هر آینه عبرتها بر شما واضح و آشکار گردید و بازداشته شدید از چیزهائیکه در آنها است زجر و منع (بوسیلهٔ عبرتها و امثال قرآنیه و قصص گذشتگان و پیغمبران سلف نیکها و بدیها برای شما بیان شده و حجت تمام گردید) و تبلیغ نمیکند بعد از رسولان آسمان (فرشتگان) مگر بشر (جز پیغمبرانی که از جنس شما بوده اند و مطلبرا برای شما تمام کرده و جای عذری باقی نگذاشته اند .

(۲۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ

فَاِنَّ اَلْغَايَةَ اَمَامَكُمْ ، وَاِنَّ وَرَاءَكُمُ اَلسَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا ، فَاِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِاَوَّلِكُمْ اٰخِرُكُمْ .

اَقُولُ : اِنَّ هٰذَا اَلْكَلَامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلَامِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ) بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ

رَاجِحًا ، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا ، فَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا ، فَمَا سُمِعَ كَلَامٌ أَقَلَّ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرَ مَحْصُولًا ، وَمَا أَبْعَدَ غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ ، وَأَنْقَعَ نُطْفَتَهَا مِنْ حِكْمَةٍ ، وَقَدْ نَبَّهْنَا فِي كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عِظَمِ قَدْرِهَا وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا .

(در این خطبه نیز کهنکاران را مخاطب کرده فرماید :)

انتها و غایت امر در جلو شما است (مراد بهشت و دوزخ است که انسان ناچار یکی از این دو تا منتهی میشود چنانچه در قرآن است که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بشر دو دسته اند گروهی در بهشت و دسته در دوزخ) و قیامت مرگ در عقب شما است و شما را (بنغمهٔ خوش حُدی) میراند پس (در این مسافرت) سبکبار شوید (از علائق جهان) تا بمطلوب حقیقی ملحق گردید زیرا جلو پیش رفتگان را گرفته اند و منتظرند پس ماندگان شما را بآنان برسانند (قافلهٔ سنگین بشر را یکمرتبه بمنزل قیامت وارد سازند) سید رضی رحمه الله گوید میگویم : بعد از کلام خدا و رسول ص این کلام امام علیه السلام باهر کلامی سنجیده شود از روی سبقت در فضیلت بر آن چربیده و فزونی گیرد ، اما قول آنحضرت که فرماید تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا سبکبار شوید تا ملحق گردید تا کنون کلامی از این کوتاه تر و پر معنی تر شنیده نشده (و نخواهد شد) و چه ژرف و گود است عمق این کلمه و چقدر آب حیوان حکمت و بلاغت از آن میچکد و تشنگان را سیراب میکند ، و ما در کتاب خصائص خود بزرگی قدر و شرف جوهر اینجمله را آگاهی داده ایم .

(۲۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ ، لِيَعُودَ

أَجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ ، وَيَرْجِعُ ٱلْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ ، وَٱللهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا ، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصَفًا ، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ ، فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا ٱلتَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ ، يَرْتَضِعُونَ أُمًّا قَدْ فَطَمَتْ ، وَيَحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ ، يَا خَيْبَةَ ٱلدَّاعِي ! مَنْ دَعَا وَإِلَامَ أُجِيبَ ؟ وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ ٱللهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ ٱلسَّيْفِ ، وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ ٱلْبَاطِلِ وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ . وَمِنَ ٱلْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنِ ٱبْرُزْ لِلطِّعَانِ ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ ! هَبِلَتْهُمُ ٱلْهَبُولُ ، لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِٱلْحَرْبِ ، وَلَا أُرْهَبُ بِٱلضَّرْبِ ، وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي ، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن نکوهش میکند کسانیرا که خون عثمان را بوی نسبت میدادند مانند طلحه و زبیر و دیگران پس از آن در شجاعت و دلاوری خویش میفرماید :

آگاه باشید شیطان سپاهیان خویش را برانگیخته و گروهش را گرد آورده تا جور و ستم را بجای خود باز گرداند و باطل را باصل خود رجوع دهد بخدا سوگند خون خواهان عثمان از نسبت دادن این امر منکر بمن خودداری نکردند ، و میان من و خودشان بانصاف رفتار ننموده ، و مطالبه میکنند از من حقی را که خودشان واگذاشته ، و خونی را که خود ریخته اند ، (طلحه و زبیر و دیگران متصدی این امر بوده و اکنون برای حب جاه آنرا بمن نسبت میدهند) پس اگر (فرضا) من شریک آنها در این امر بوده ام آنها را هم از این خون ریزی

نصیبی است (و خود را باید با ولیای عثمان تسلیم کنند) و اگر خودشان بدون من متولی این امر بوده اند ، پس کیفر نازخواست جز از خودشان نیست ، بر اساسیکه بزرگترین حجت ایشان بر ضرر خودشان است ، لکن اینها از مادر یکه از شیر افتاده خواهان شیر اند ، و بدعتی را که مرده زنده میخواهند (لکن من مانند عثمان اموال ستمکشان را بستمگران نخواهم داد) کیست و کجا است این بدبختی که مرا بجنگ میخواند ، بچه میخواندم و بچه پاسخ داده میشود ، من بحجت خدا و علم او در بارهٔ ایشان راضیم ، پس اگر با کردند شمشیر ترا از حوالهٔ شان خواهم کرد و آن شمشیر کفایت کننده و شفا دهنده و یاری نمایندهٔ حق است از باطل . شگفت انگیز امریست پیام فرستادن ایشان مرا که برای نیزه زدن و شمشیر کشیدن بیرون آمده و در کار طعن و ضرب شکیبا باشم ای مادر هاشان بمرگشان بموئید ، من چه وقت بجنگ تهدید شده و از شمشیر ترسیده ام (نهنگ را از دریا چه باک و سمندر را از آتش چه غم) من که بوجود پروردگارم یقین داشته و در دینم هیچ شک و تردیدی ندارم (دیگر برای چه از مرگ بترسم مرگ بر کسانی باد که مرا از مرگ میترسانند)

(۲۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَتُغْرَى بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ ، الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ ، وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ : إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ

فَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقُ اللهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَمَالٍ وَ مَعَهُ دِينُهُ وَحَسَبُهُ . إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا ، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللهُ لِأَقْوَامٍ ، فَاحْذَرُوا مِنَ اللهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ ، وَاخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ ، فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللهِ يَكِلُهُ اللهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ ، نَسْأَلُ اللهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ ، وَمُعَايَشَةَ السُّعَدَاءِ ، وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يُسْتَغْنَى الرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَبْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ ، وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُوَرِّثُهُ غَيْرَهُ .

وَمِنْهَا : أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ ، وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ ، وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ .

أَقُولُ : الْغَفِيرَةُ هَهُنَا الزِّيَادَةُ وَالْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمِّ الْكَثِيرِ الْجَمُّ الْغَفِيرُ وَالْجَمَّاءُ الْغَفِيرُ ، وَرُوِيَ عَفْوَةً مِنْ أَهْلٍ أَوْ مَالٍ ، وَ

اَلعَفوَةُ اَلخِيارُ مِنَ الشَّيءِ ، يُقالُ : اَكَلتُ عَفوَةَ الطَّعامِ اَيْ خِيارَهُ ، وَما اَحسَنَ المَعنَى الَّذي اَرادَهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) بِقَولِهِ : وَمَن بَقَبِضُ يَدَهُ عَن عَشيرَتِهِ اِلى تَمامِ الكَلامِ ، فَاِنَّ المُمسِكَ خَيرَهُ عَن عَشيرَتِهِ اِنَّما يُمسِكُ نَفعَ يَدٍ واحِدَةٍ فَاِذَا احتاجَ اِلى نُصرَتِهِم وَاضطَرَّ اِلى مَرافِدِهِم قَعَدوا عَن نَصرِهِ ، وَتَثاقَلوا عَن صَوتِهِ ، فَمَنعُ نَرافِدَ الأَيدِي الكَثيرَةِ وَتَثاقُضُ الأَقدامِ الجَمَّةِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن بفقراء سفارش میفرماید که بر اغنیاء رشک نبرند و نیز اغنیا را دستور میدهد که با فقراء از روی لطف و مهربانی رفتار نموده از صلهٔ رحم و نیکی و احسان در حق خویشان دریغ نکنند) :

پس از ستایش یزدان و درود بر پیغمبر آخر الزمان بدرستیکه امر (مقدرات بشر) بسوی هریک از مردمان مانند قطرات باران از آسمان نازل میشود و هرکس بدون زیاده و نقصان قسمت خویش دریافت میدارد (در قرآن کریم هم خداوند فرماید ما روزی هرکس را طبق اندازهٔ معین بدو میرسانیم) بنابراین هرگاه یکی از شما برادر خویش را در گشایش و فزونی از حیث اهل و مال و شخصیت (عزت و علم و کمال) ببیند نباید این (تشخص آن) سبب فتنه و فساد این یک شود (و بر او رشک و حسد ورزد) زیرا مرد مسلمان ما دامیکه (آبروی خویش را حفظ کرده) خفت و خواری از خویش ظاهر نساخته که بدان واسطه حرفش سرزبانهای اشخاص سفله و پست بیفتد تا یاد آوری آنها باعث شرمندگی و سرافکندگی اش شود مانند قمار باخته ایست که از اولین تیرهای قمارش امید بردن و غنیمت را داشته و غرامت (باختن بحریف) را از خویش دفع کرده است و همچنین است مرد مسلمانیکه از خیانت بیزاری جسته و از خداوند دو نیکی را انتظار دارد یا دعوت کنندهٔ خدا (مرگ) را پس آنچه نزد خداست برای او بهتر است یا روزی خدا را پس او دارای اهل و مال میشود در حالیکه دین و حسب او با اوست (بواسطهٔ آبرو داری در دو دنیا نزد خدا و خلق

روسفید و آبرومند است) براستیکه مال و اولاد میوهٔ (بستان) دنیا و عمل نیک ثمرهٔ (گلستان) آخرت است و گاه باشد که خداوند هر دو را بگروهی عطا میفرماید (که سر بطغیان و نافرمانی بر نمیآورند) پس از عذاب خدا که شما را از آن ترسانیده بترسید بترسید از او ترسیدنی بدون عذر و بهانه و عمل کنید برای خدا بدون نمودن و شنواندن بمردم زیرا هر کس برای غیر خدا عمل کند خدا او را بکسیکه برایش عمل کرده واگذار میفرماید از خداوند جایگاه بخون آغشتگان و زندگانی نیکان و رفاقت و همنشینی پیغمبران را درخواست مینمائیم (زیرا که آنها صابر و بی حسد اعمال را بدون ریا و سمعه برای خدا انجام دادند پس در سفارش خویشان فرماید)

ای گروه مردمان هیچ مرد صاحبمالی از پشتیبانی قوم و خویشان خویش بی نیاز نبوده و بدست و زبان آنان احتیاج دارد عشیره شخص برای نگهداری رازهای درونی او بزرگترین اشخاص و پریشانیهای او را جمع کننده ترین مردمان و هنگام فرود آمدن بلا اگر بر او هم فرود آید مهربان ترین افراد اند و نام نیکی که خداوند در میان مردم برای انسان قرار دهد بهتر است از مالیکه دیگری آنرا میراث ببرد

قسمتی از این خطبه است آگاه باشید هرگاه یکی از شما خویشاوندان خویش را در حال درویشی و تنگدستی دید نباید روی از او برتافته و مالی را که نگهداشتنش یا در راه خدا انفاق کردنش سبب کمی و زیادی آن نمیشود بروی او به بندد و هر کس دست (احسان و کمک) خود را از خویشان بازگیرد او یکدست از (احسان در حق) طایفهٔ خود باز گرفته و دستهای بسیاری (در برابر) از او باز گرفته شده است هر که با اقوام و اطرافیان خود بلطف و نرمی رفتار کند برای همیشه محبت خویشان را نسبت بخودش جلب کرده است .

سید رضی علیه الرحمة گوید در این خطبه غَفِیرَةً بمعنای زیادتی است همانطوریکه در عوض جمع کثیر گویند جَمٌّ غَفِیرٌ و جَمّاءٌ غَفِیرٌ و در روایتی بجای آن عَفْوَةً گفته شده و عفوة چیز نیک را گویند چنانکه گفته اند اَکَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعامِ یعنی طعام نیکوئی خوردم و چه نیکو معنائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود وَمَنْ یَقْبِضْ عَنْ عَشِیرَتِهِ الخ زیرا هر که همراهی و نفع خویش را از خویشانش بازگیرد یک نفع را از آنان منع کرده لکن (در عوض) هرگاه نیازمند یاری آنان شود و از آنها کمک خواهد آنها از یاریش باز نشسته گوش بسخنش ندهند آن وقت است که از همراهی دستهای

بیشمار و پایمردی قدمهای بسیار محروم خواهد ماند .

(۲۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيهَانٍ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ، وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ ، وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ ، وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ ، فَعَلَيَّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن از ایستادگی و ثبات قدم خود در میدان جنگ سخن رانده و قول کسیکه گفته بود آن حضرت در کار جنگ سستی میورزد رد کرده و مردم را بسوی تقوی و پرهیزکاری سوق میدهد)

بجان خودم سوگند است که من در جنگیدن با کسیکه از حق روگردانده ، و براه گمراهی قدم نهاده هیچ سستی نشان نمیدهم (چون منی را نسزد که با دشمن دین مدارا کند بلکه واجب است با او جنگیده یا براه حق بگشم یا برای حقش بکشم) بندگان خدای از خدا بپرهیزید و از خدا بسوی خدا درگریزید و براه روشنی که برای شما گزیده برویدو قیام کنید بر چیزیکه بر شما لازم گردانیده (قدم در جادهٔ شریعت نهاده بدستورات خدا و رسول عمل کنید تا رستگار شوید) و اگر در دنیا رستگار نشدید علی ضامن رستگاری شما در آخرت است .

(۲۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ بِاسْتِيلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْبِلَادِ

وقدم عليه عاملاه على اليمن وهما عبيد الله ابن عباس وسعيد ابن نمران لما غلب عليهما بسر ابن أبي أرطاة ، فقام (عليه السلام) على المنبر ضجرا يتثاقل أصحابه عن الجهاد ويخالفهم له في الرأي فقال :

ما هي إلا الكوفة أقبضها وأبسطها ، إن لم تكوني إلا أنت تهب أعاصيرك فقبحك الله (وتمثل بقول الشاعر) :

لعمر أبيك الخير يا عمرو إنني	على وضر من ذا الإناء قليل

(ثم قال عليه السلام) : أنبئت بسرا قد اطلع اليمن وإني والله لأظن أن هؤلاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم وتفرقكم عن حقكم ، وبمعصيتكم إمامكم في الحق وطاعتهم إمامهم في الباطل وبأدائهم الأمانة إلى صاحبهم وخيانتكم ، وبصلاحهم في بلادهم وفسادكم ، فلو ائتمنت أحدكم على قعب لخشيت أن يذهب بعلاقيه . اللهم إني قد مللتهم وملوني ، وسئمتهم وسئموني ، فأبدلني بهم خيرا منهم وأبدلهم بي شرا مني ، اللهم مث قلوبهم كما يماث الملح في الماء . أما والله لوددت أن لي بكم ألف فارس من بني فراس ابن غنم ،

(هنالك لو دعوت أتاك منهم ... فوارس مثل أرمية الحميم)

(ثم نزل عليه السلام من المنبر) .

أقول : الأرمية جمع رمي وهو السحاب ، والحميم ههنا وقت الصيف . وإنما خص الشاعر سحاب الصيف بالذكر لأنه أشد جفولا

وَاَسْرَعُ خُفُوفًا ، لِاَنَّهُ لَا مَاءَ فِيهِ ، وَاِنَّمَا يَكُونُ السَّحَابُ ثَقِيلَ السَّيْرِ لِامْتِلَائِهِ بِالْمَاءِ ، وَذٰلِكَ لَا يَكُونُ فِي الْاَكْثَرِ الْاَزْمَانِ اَلشِّتَاءِ ، وَ اِنَّمَا اَرَادَ اَلشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسُّرْعَةِ اِذَا دُعُوا وَالْاِغَاثَةِ اِذَا اُسْتُغِيثُوا ، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ قَوْلُهُ : ﴿ هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتِ اَتَاكَ مِنْهُمْ ﴾

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (هنگامیکه اخبار پی در پی از چیرگی اصحاب معویه بر شهرها بآنحضرت میرسید و عبیدالله ابن عباس و سعید ابن نمران که از جانب آنحضرت حکومت یمن داشتند پس از غلبه بسر ابن ابی ارطاة بر آنان در کوفه بآنجناب وارد شدند سبب بیرون آمدن آنان از یمن این بود که گروهی از دوستان عثمان که برای مصلحت با آنحضرت بیعت کرده بودند وقتی دیدند که مردم مصر با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت کرده و محمد بن ابی بکر را کشته اند آنها هم در صنعا یمن با عبیدالله عباس و سعید ابن نمران بنای مخالفت را گذاشتند چون این مطلب بآنحضرت گذارش داده شد نامه تهدید آمیز بایشان نوشت آنها در پاسخ نوشتند هرگاه بخواهی ما تو را فرمان برداری کنیم باید این دو نفر حاکم را عزل فرمائی بعد نامه آنحضرت را برای معاویه فرستاده و او را از داستان آگاهی دادند معاویه بسر ابن ارطاة را که مردی سفاک و خون ریز بود بسوی ایشان فرستاد بسر وقتی وارد صنعا یمن شد که عبیدالله و سعید عبدالله ثقفی را جانشین خود قرار داده و خود بکوفه گریخته بودند و بسر هم عبدالله را بالقتل رسانید چون این دو نفر بکوفه رسیدند حضرت ایشان را مورد نکوهش قرار داد که چرا با بسر ابن ارطاة نجنگیدید آنها گفتند ما توانائی جنگ او را در خویش ندیدیم حضرت در حالی که از تنبلی اصحابش در امر جهاد و مخالفت ایشان در امور دیگر دلتنگ بود برخواسته بمنبر تشریف برد و فرمود) از کشور پهناور اسلامی فقط کوفه در تصرف من مانده که اختیار قبض و بسط آن در دست منست ای کوفه اگر مرا جز تو نباشد و گردبادهای تو هم بوزد (در تو هم مصادف با مخالفتهای مردم تو شوم) پس خدا ترا هم زشت گرداند و از من بگیرد) آنگاه به شعر شاعر متمثل شد فرماید :

(لَعَمْرُ اَبِیکَ الْخَیْرِ یَا عَمْرُو اِنَّنِی ❁ عَلٰی وَضَرٍ مِنْ ذَا الْاِنَاءِ قَلِیلٍ)

قسم بجان پدر خوب تو ای عمرو که من رسیده ام بچرکی و چربی کمی از این ظرف طعام که باقی مانده است (کنایه از اینکه از مملکت وسیع اسلامی فقط کوفهٔ پرآشوب در دست من مانده است) پس فرمود: بمن خبر رسیده که بسر ابن رطاة بر یمن تاخته بخدا سوگند گمان میکنم این گروه بهمین زودی بر شما چیره شوند بواسطهٔ اجتماع و یگانگی آنان بر باطلشان، و افتراق و جدائی شما از حقتان، معصیت و نافرمانی شما در راه حق از امامتان، اطاعت و فرمان برداری آنان در راه باطل از امامشان، ادا کردن آنان امانت را، روا داشتن شما خیانت را، اصلاح آنان از وطنشان، افساد شما در وطنتان، (بواسطهٔ همین چیزها آنها پیش و شما پس آنها غالب و شما مغلوب خواهید شد شما کار خیانت را بجائی رسانیده اید که) اگر من یکی از شما را بر قدحی چوبین امین گردانم میترسم چنگک و دستهٔ آنرا بربائید بار پروردگارا من از این مردم ملول و اینان از من دلتنگ من از اینها سیر اینها هم از من بیزار شده اند (خدایا) پس قومی نیکوتر از اینان بمن عطا کن و امیری بدتر از من باینان عوض ده اللهما دلهای اینانرا (درون سینه ها بترس و عذاب) بگداز بدانسانکه نمک در آب میگدازد (نقل است در همین هنگام که حضرت باینموضع از خطبه رسیده بود حجاج ابن یوسف ثقفی از مادر متولد گردید و بعدا کرد با اهل کوفه آنچه کرد) آگاه باشید بخدا سوگند دوست دارم بجای همه شماها (فقط) هزار سوار از فرزندان بنی فراس ابن غنم داشته باشم (شیر مردان دلاوریکه) هُنَالِکَ لَوْ دَعَوْتُ اَتَاکَ مِنْهُمْ فَوَارِسُ مِثْلَ اَرْمِیَةِ الْحَمِیمِ اگر آنان را بخوانی سوارانی مانند توده های ابر تابستانی تند و سبک خیز بسوی تو می شتابند (از آن پس حضرت از منبر بزیر آمدند). سید رضی رحمة الله علیه فرماید اَرْمِیَة جمع رمی و بمعنای ابر است و حمیم در اینجا فصل تابستان است و علت اینکه شاعر ابر تابستان را آورده برای آنست که چون ابر تابستان بی آب و تند رو است بخلاف ابر زمستانی که پر آب و سنگین است و چنین ابری اغلب در زمستان پدیدار میگردد و مراد شاعر در اینجا وصف حمیت آنقوم است که چون از آنان یاری بطلبند فورا بهمراهی و کمک حاضر میگردند و دلیل بر این همان قول شاعر در این شعر است.

(۲۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَحَيَّاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَائَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که هنگام خروج بطرف خوارج ایراد و در آن زمان جاهلیت را با زمان حضرت ختمی مرتبت مقایسه کرده فرماید)

بدرستیکه خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را (به پیغمبری) برانگیخت در حالیکه آن حضرت ترساننده مردم از عذاب الهی و امین و نگهدارنده وحی و آنچه براو نازل میشد بود و شما گروه عرب در زشت ترین کیش (بت پرستی) و بدترین خانه ها (حجاز) در میان سنگهای درشت و گرزه مارهائیکه از حیث توحش گویا کر بودند اقامت گزیده بودید شرابتان آبی تیره و گندیده و طعامتان خشن بود (معجونی از هسته خرما و خون و سرگین شتر و سوسمار خشک کرده و آنرا میخوردید) خون یکدیگر را میریختید از خویشانتان دوری میکردید (پسر پدر را میکشت و پدر دختر را زنده بگور میکرد) بتها را میپرستیدید گناهان را رها نمیکردیدید (پس خداوند بواسطه پسر عم من محمد شما را از آن زندگانی ننگین نجات داده دینتان بهترین ادیان شهرتان بهترین شهرها و زندگانیتان آبرومندترین زندگانیها شد کشورهای معظم را گشودید غنائم فراوان از خزائن کسری و قیصر بچنگ آوردید اکنون بپاداش آن همه خدمات در حق خلیفه و اهل بیت او از ستم و آزار فروگذار نمیکنید.

وَمِنْهَا: فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ

اَلْمَوْتِ ، وَاَغْضَيْتُ عَلَى اَلْقَذَى ، وَشَرِبْتُ عَلَى اَلشَّجَى ، وَصَبَرْتُ عَلَى اَخْذِ اَلْكَظِيمِ ، وَعَلَى اَمَرَّ مِنْ طَعْمِ اَلْعَلْقَمِ .

قسمتی ازهمین خطبه است که پس از غصب خلافت در شکایت از دشمنان خویش فرماید :

(چون معادن خلافت را غصب کردند) پس دیده گشودم و دیدم جز اهلبیت خود یاوری ندارم (و اگر در امر خلافت اقدام کنم آنها نیز کشته خواهند شد) آنگاه در مرگ آنان بخل ورزیدم (راضی نشدم که آنها کشته شوند) و چشم را با وجود یکه خار و خاشاک (غم) در آن خلیده بود برهم نهاده و آب زهر آگین ستم را با اینکه غصه را گلویم را بسته بود آشامیده و خشم خویش را فرو خورده بر گرفتگی راه نفس و برچیزهائیکه از طعم علقم تلخ تر است شکیبائی ورزیدم .

وَمِنْهَا : وَلَمْ اُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ اَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى اَلْبَيْعَةِ ثَمَنًا ، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ اَلْبَائِعِ ، وَخَزِيَتْ اَمَانَةُ اَلْمُبْتَاعِ ، فَخُذُوا لِلْحَرْبِ اُهْبَتَهَا ، وَاَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا ، وَاسْتَشْعِرُوا اَلصَّبْرَ فَاِنَّهُ اَدْعَى اِلَى اَلنَّصْرِ .

بعضی از همین خطبه است (که حضرت در موقع بیعت کردن عمرو عاص با معاویه بیان فرمود :

(و اجمال داستان اینکه وقتی اخبار پیروزی حضرت امیرالمؤمنین در جنگ جمل بمعاویه رسید بر حکومت خویش بیمناک شده دست بکار حیله زده ، خون عثمان را بهانه کرد و عمرو عاص را از مصر بیاری طلبید عمرو باد نوشت من بخاطر تو تیغ بروی علی نخواهم کشید ، پس عقبة ابن ابی سفیان معاویه را وادار کرد تا فرمان مصر را برای عمرو عاص نوشته بمصر فرستاد و عمرو بشرط حکومت مصر با معاویه بیعت کرد لذا حضرت فرماید) عمرو با معاویه بیعت نکرد جز اینکه قیمت بیعت خویش را (که منشور فرمانداری مصر بود) از او بگرفت پس پیروز مباد دست (عمرو عاص) بیعت فروش و خوار و رسوا باد عهد و پیمان (معاویه) خریدار (ای افسران

ارشد من) پس اکنون ساز جنگ را ساز کنید و برای پیکار با دشمن آماده شوید زیرا که تنور حرب تافته شد و شعله آن بالا گرفت و شکیبائی (و پایداری در جنگ) را شعار خود سازید زیرا که صبر و شکیب در جنگ سبب پیروزی است

(۲۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمِلَةَ الْبَلَاءِ، وَدُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمَ الْخَسْفَ وَمُنِعَ النَّصَفَ.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمُ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ، وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَاثَهَا، مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ، فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ

بَعْدِ هٰذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِيَ مَلُومًا ، بَلْ كَانَ بِيَ عِنْدِي جَدِيرًا ، فَيَا عَجَبًا عَجَبًا !! وَاللّٰهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ اجْتِمَاعُ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى ، يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ ، وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ ، وَيُعْصَى اللّٰهُ وَتَرْضَوْنَ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هٰذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هٰذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ ، كُلُّ هٰذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَاللّٰهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ ، يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَاكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ ، مَعْرِفَةً وَاللّٰهِ جَرَّتْ نَدَمًا وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا ، قَاتَلَكُمُ اللّٰهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا ، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا ، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا ، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ : إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلٰكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلّٰهِ أَبُوهُمْ ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي ، لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ ، وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ ، وَلٰكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آخر عمر شریفش ایراد و یاران را از جهاد نکردن با معاویه توبیخ و سرزنش میفرماید)

پس از ستایش خداوند عالم و درود بر پیغمبر اکرم بدرستیکه جهاد (پیکار با کفار) دری است از درهای بهشت که خداوند آنرا بروی دوستان خاصهٔ خویش گشوده، و لباس تقوی و پرهیزکاریست، (که صاحب خود را از حوادث دو جهانی نگهداری میکند) و زره فراخ دامن، و سپر محکم خداوندی است، (که هیچ شمشیری باو کارگر نمیشود) پس هر کس جهاد را ترک گفته و از روی میل و رغبت از آن سر باز زند خداوند لباس خواری را براو پوشانده و ببلاها و گرفتاریها و سرافگندگیها و بی اعتباریها مبتلایش کند عقل و خرد از دلش زایل حق از او بیزار انواع خواریها بدو روی آورده مراسم عدل و داد درباره اش اجرا نگردد (پس از آن یاران را نکوهش کرده فرماید):

آگاه باشید من تا چند شب و روز در پیدا و نهان شما را به پیکار این قوم دشمن (معاویه و یارانش) بخوانم و تا کی بشما بگویم پیش از آنکه آنان بر شما حمله برند شما بر آنان بتازید (زیرا پیش دستی کردن بر دشمن نشانه دلاوری و بخانه و شهر پناهنده شدن علامت ترس و زبونی است) بخدا سوگند هیچ مردمی در خانهای خودتان جنگ کرده نشدند جز اینکه آن قوم ذلیل و خوار گردیدند هیچیک از شما خود را مسئول جنگ ندانسته و هر یک دفاع از خصم را بعهدهٔ دیگری گذاشته و خود را خوار کردید تا اینکه دشمن بر سر شما تاخت و شهرهاتان را (بقهر و غلبه) تصرف کرد (ای مردم بیحس و خون سرد آخر) این برادر غامد است (سفیان ابن عوف ابن مغفل از طایفهٔ بنو غامد که بدستور معاویه) که سپاهیانش بشهر انبار ریخته و حسان ابن حسان البکری را کشته و سواران مدافع شما را از گرد آن شهر رانده اند شنیده ام مردی از آنان بر دو نفر زن که یکی مسلمان و دیگری اهل ذمه (و در پناه مسلمین) بوده غارت برده خلخال و دست بند و قلاده و گوشواره را از دست و پا و گردن و گوش آن دو کنده و برده است و هر اندازه آن زن مسلمان فریاد کرده و دادرس خواسته است فریاد و زاریش دشمن را از او باز نداشته است (و دوستی هم بفریادش نرسیده است) پس دشمنان از انبار با مال فراوان کوچ کردند در صورتیکه نه جراحتی بیکی از آنان رسیده و نه خونی از ایشان ریخته شد پس اگر مرد مسلمان از این غصه بمیرد نه تنها مورد سرزنش واقع نمیشود بلکه بنزد من خیلی بمورد و سزاوار است آه چه بسیار عجیب و شگفت انگیز است این امر بخدا سوگند این غم و اندوه دل را میکشد که این قوم تا این اندازه در باطل خویش استوار و شما تا این درجه

در حق خویش سست میباشید تیره روزی و حزن و اندوه ملازم شما شد هنگامیکه هدف پیکان خصم واقع شدید آنها بر شما غارت میبرند شما بر آنها غارت نمی برید آنها با شما میجنگند شما با آنها نمی جنگید آنها خدا را معصیت میکنند شما از آن معصیت خوشحال میشوید هر وقت در فصل تابستان بشما گفتم بر آنان بتازید گفتید اکنون هنگام شدت گرما است ما را بگذار تا گرما بگذرد (گذاشتم تا گذشت) در موسم زمستان گفتمتان بر دشمن یورش برید گفتید حال هنگام سختی سرما است صبر کن تا سرما از سر ما برخیزد (منکه میدانم) تمام این عذرها از گرما و سرما برای فرار از جنگ است و شما (مردم سست عهد سنگین دل) اگر از سرما و گرما گریزان باشید بخدا سوگند که از شمشیر دشمن گریزنده ترید ای نامردان بصورت مردی که فکرتان مانند خواب کودکان (پریشان) و عقلتان همچون نوعروسان پرده نشین (ضعیف) است ایکاش من هرگز شما را ندیده و نشناخته بودم چه شناختنی که بخدا سوگند کارش بندامت و پشیمانی کشیده شده است و اندوه و غم در پی دارد خدا بکشد شما را که (مرا نزدیک است بکشید) دلم را مجروح و خونین و سینه ام را از غیظ و خشم آکنده ساخته جرعهای غم و غصه را بکامم میریزید سرپیچی و نافرمانی شما از دستورات من رأی مرا تباه ساخت (تصمیماتم را خنثی گذاشت) تا جائیکه قریش نشستند و گفتند پسر ابیطالب مرد دلاوری است لکن از علم جنگ بهره ندارد (و بقوانین لشکرکشی آشنا نیست بروند) خدا پدرشان را بیامرزد (با این حرفی که گفتند) آخر کدام یک از قریش در کار جنگ از من بیناتر و از حیث مقام (سرهنگی) بر من مقدم میباشند من هنوز دوران عمرم به بیست نرسیده بود که (بدرجهٔ سپهسالاری لشکر اسلام نائل شده و) قدم در میدانهای جنگ نهادم و اکنون سالم از شصت تجاوز کرده (و در اینمدت با پهلوانان و دلیران دست و پنجه نرم کرده و بکلیهٔ قوانین و فنون جنگی آشنا شده ام) لکن کسیکه فرمانش برده نشود رأیی ندارد (چون هر نقشه که ترسیم میکند عملی نمیشود لذا زحماتش بی نتیجه میماند).

(۲۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ الدُّنْيَا قَدْ اَدْبَرَتْ وَآذَنَتْ بِوَدَاعٍ ، وَاِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ

أقبلت وأشرقت بإطلاع، ألا وإن اليوم المضمار، وغداً السباق، والسبقة الجنة والغاية النار، أفلا تائب من خطيئته قبل منيته، ألا عامل لنفسه قبل يوم بؤسه، ألا وإنكم في أيام أمل من وراءه أجل، فمن عمل في أيام أمله قبل حضور أجله فقد نفعه عمله ولم يضره أجله، ومن قصر في أيام أمله قبل حضور أجله فقد خسر عمله وضره أجله، ألا فاعملوا في الرغبة كما تعملون في الرهبة، ألا وإني لم أر كالجنة نام طالبها، ولا كالنار نام هاربها، ألا وإنه من لا ينفعه الحق يضره الباطل، ومن لا يستقيم به الهدى يجر به الضلال إلى الردى، ألا وإنكم قد أمرتم بالظعن، ودللتم على الزاد، وإن أخوف ما أخاف عليكم اتباع الهوى وطول الأمل، فتزودوا في الدنيا من الدنيا ما تحرزون به أنفسكم غداً.

أقول: إنه لو كان كلام يأخذ بالأعناق إلى الزهد في الدنيا ويضطر إلى عمل الآخرة لكان هذا الكلام، وكفى به قاطعاً لعلائق الآمال، وقادحاً زناد الاتعاظ والازدجار، ومن أعجب قوله (عليه السلام): ألا وإن اليوم المضمار وغداً السباق، والسبقة الجنة والغاية النار - فإن فيه مع فخامة اللفظ وعظم قدر المعنى وصادق التمثيل وواقع التشبيه سراً عجيباً ومعنى لطيفاً وهو قوله (عليه السلام): «والسبقة الجنة، والغاية النار»

فَخَالَفَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَيَيْنِ ، وَلَمْ يَقُلِ السَّبْقَةُ النَّارُ كَمَا قَالَ السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ ، لِأَنَّ الْاسْتِبَاقَ إِنَّمَا يَكُونُ إِلَى أَمْرٍ مَحْبُوبٍ فِي غَرَضٍ مَطْلُوبٍ ، وَهٰذِهِ صِفَةُ الْجَنَّةِ ، وَلَيْسَ هٰذَا الْمَعْنَى مَوْجُودًا فِي النَّارِ (نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا) فَلَمْ يَجُزْ أَنْ يَقُولَ وَالسَّبْقَةُ النَّارُ ، بَلْ قَالَ : وَ الْغَايَةُ النَّارُ ، لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ يَنْتَهِي إِلَيْهَا مَنْ لَا يَسُرُّهُ الْانْتِهَاءُ إِلَيْهَا ، وَمَنْ يَسُرُّهُ ذٰلِكَ فَصَلُحَ أَنْ يُعَبَّرَ بِهَا عَنِ الْأَمْرَيْنِ مَعًا فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ كَالْمَصِيرِ وَالْمَآلِ ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى : قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ، وَلَا يَجُوزُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ : فَإِنَّ سَبْقَتَكُمْ (بِكَوْنِ الْبَاءِ) إِلَى النَّارِ ، فَتَأَمَّلْ ذٰلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجِيبٌ وَغَوْرُهُ بَعِيدٌ لَطِيفٌ ، وَكَذٰلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَفِي بَعْضِ النُّسَخِ وَقَدْ جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ (بِضَمِّ الْبَاءِ) وَالسَّبْقَةُ عِنْدَهُمُ اسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلسَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ ، وَالْمَعْنَيَانِ مُتَقَارِبَانِ ، لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَذْمُومِ ، وَ إِنَّمَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَحْمُودِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن مردم را از بیوفائی دنیا آگاه کرده و بسوی آخرت سوق میدهد .

پس از ستایش خداوند تعالی و درود بر محمد مصطفی ﷺ محقق است که جهان (بر شما) پشت کرده و وداع خویش را اشعار میدارد و آخرت روبسوی تان نهاده و تشرف خویش را باطلاعتان میرساند،

(دنیا نزدیک بانقام و آخرت در شرف رسیدن است پس از فرصت امروز استفاده کرده و برای فردای آخرت توشه بردارید ای گروه مردمان) آگاه باشید امروز روز ریاضت است و فردا هنگام سبقت و پیشی گرفتن بهشت (جایزه) برای پیش تازنده و دوزخ پایان کار (عقب ماندن) است (هر کس امروز ستور نفس سرکش را با اعمال صالحه تربیت کرد فردا در میدان اسب دوانی قیامت میتواند با خیل سابقین پیش تازد و هر کس نفس را پرواری کرده از مسابقه و جایزه محروم و مرکزش آتش است) پس آیا نیست توبه کنندهٔ که پیش از رسیدن مرگش توبه کند آیا نیست عمل کننده که پیش از روز سختی برای رهائی خویش عمل کند آگاه باشید شما در روزگار امیدواری هستید که در عقب آن مرگ و گرفتاری است پس هر کس در روزگار امیدواریش برای روز گرفتاریش عمل کند عملش با سود بخشیده و اجل زیانش نرساند و هر کس در ایام عملش پیش از رسیدن اجلش در عمل کوتاهی کند عملش خسران و اجلش با و زیان رساند آگاه باشید در روزگار خوشی و ایمنی (برای خدا با خضوع) عمل کنید همانطوریکه در ایام گرفتاری میکنید و بدانید من هیچ نعمت و نقمتی را مانند بهشت و دوزخ ندیده ام که خوابنده آن یک (تا این اندازه) خواب و گریزنده از این یک (تا این درجه) از آن غافل باشد و (باز هم) بدانید هر که او راحق و درستی سود ندهد ناحق و باطل زیانش رساند و هر که او را هدایت براه راستی نکشاند ضلالت بچاه گمراهیش در افکند، آگاه باشید شما بکوچ کردن (از جهان و رفتن بسوی خدا) مامور و بر گرفتن زاد و توشه از آن دلالت کرده شده اید (و بهترین زاد و توشه تقوی است که باید از جهان بر گرفت) ای مردم دو چیز است که من از آن دو چیز سخت بر شما بیمناکم (یکی) دنبال نفس و هوی رفتن و (دیگر) آرزوهای دراز داشتن پس حال که در جهان هستید از جهان باندازه که فردا بتوانید نفوس خویش را حفظ کنید توشه برگیرید (و حفظ کنندهٔ نفوس شما تقوی و اعمال صالحه است)

سید رضی علیه الرحمه فرماید: اگر در دنیا کلامی یافت شود که آن کلام گردن کشان را بسوی زهد در دنیا باز گرداند و بعمل از برای آخرت ناچارشان سازد البته همین کلام حضرت بس و در این کلام برای بریدن رشتهٔ آرزوها (از جهان) و برافروختن آتش زنده های نصایح و جلوگیری از قبایح کفایتی است و از همه شگفت انگیزتر این فرمایش آن حضرت علیه السلام است که فرموده اَلا وَاِنَّ اَلْیَوْمَ اَلْمِضْمارُ وَغَدًا

اَلسِّبَاقُ وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ ، وَالْغَايَةُ النَّارُ زیرا در اینکلام باوجود بزرگی لفظ وستری معنی وباتمثیل وتشبیهی که مطابق واقع است رازی است شگفت ومعنائی است لطیف وآن اینست که فرموده وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ زیرا برای اختلاف ومعنی دو گونه لفظ بیان فرموده لفظ سَبْقَه رابرای بهشت ولفظ غایه رابرای نار ونفرموده وَالسَّبْقَةُ النَّارُ چنانکه فرموده است وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ زیرا که لفظ استباق برای پیشی گرفتن بسوی امر محبوب ومقصدی مطلوب است که آن بهشت است واین معنی درآتش (که ازآن بخدا پناه میبریم) موجود نیست پس جایز نبوده که بفرماید وَالسَّبْقَةُ النَّارُ بلکه فرموده وَالْغَايَةُ النَّارُ زیرا غایه برای کسی است که باینجا منتهی میگردد گاهی شادی نیاورد وگاهی شادی میاورد پس تعبیر ازاین دو لفظ بهر دو معنی صلاحیت دارد واین کلمه غایه درانجا مانند کلمه مَصِیر ومآل است که خداوند متعال درقرآن کریم س ۳ ع ۳ فرماید قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِیرَکُمْ اِلَی النَّارِ وجایز نیست درانجا گفته شود فَاِنَّ سَبْقَتَکُمْ اِلَی النَّارِ پس دراین سخن اندیشه وتامل کن که باطنش شگفت انگیز وژرفیش دور ولطیف است وبیشتر سخنان آنحضرت علیه السلام همین طوراست ودربعضی نسخه ها است که درروایت دیگری سَبْقَه بضم سین آمده وآن درنزد عرب مال یا متاعی است که جایزه داده میشود بشخص سبق گیرنده هنگامیکه سبقت میگیرد ومعنی سَبْقَه بفتح وضم سین هم نزدیک است زیرا سبقه بضم سین جزای امر مذموم ونکوهیده نیست بلکه پاداش کار وامر محبوب وپسندیده است .

(۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

اَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ اَبْدَانُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ اَهْوَآؤُهُمْ ، كَلَامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصِّلَابَ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الْاَعْدَآءَ ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ : كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَاِذَا جَآءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ : حِيدِي حِيَادِ ،

مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، اَعَالِيلُ بِاَضَالِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ، لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ، وَلَا يُدْرَكُ الْحَقُّ اِلَّا بِالْجِدِّ، اَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ اَيِّ اِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟ اَلْمَغْرُورُ وَاللهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَاللهِ بِالسَّهْمِ الْاَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِاَفْوَقِ نَاصِلٍ، اَصْبَحْتُ وَاللهِ لَا اُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا اَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا اُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ، مَا بَالُكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ اَلْقَوْمُ رِجَالٌ اَمْثَالُكُمْ اَقَوْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ؟ وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن اصحاب را برای مسامحه کردنشان در امر جنگ نکوهش میفرماید)

ای مردمیکه بدنهایشان گرد هم جمع لیکن اندیشها و آرزوهایشان پراگنده و از هم دور است سخنان (پرلاف و گزاف) شما سنگهای سخت را نرم میکند (و دلهای دشمنان را بهراس میافکند) لیکن کردارتان بدخواهان را در شما بطمع میافکند (تا آنجا که هر روز بگوشه از کشورتان تاخته اموالتان را تاراج میکنند) در جلساتیکه تشکیل میدهید (خیلی اظهار جلادت کرده) میگوئید چنین و چنان میکنیم اما همینکه جنگ میآید (و چهره مرگ نمودار میگردد) میگوئید حیدی حیاد الفرار الفرار یا آنکه میگوئید ای جنگ دست از ما بردار هر کس شما را (بیاری خویش) خواند دعوتش عزیز و ارجمند نشد (کسی پاسخش را نداد) و هر دلی که رنج شما را بر خود هموار کرد روی خوشی و آسایش ندید (هر وقت جنگی پیش میآید هنرتان این است که) عذرهای باطل و بهانه های بیجا که باعث گمراهیها است میتراشید همچون شخص بدهکاریکه بستانکار خویش را سرگردان ساخته است (و بدروغ امروز و فردا میکند شما هم کار جنگ را بمماطله برگذار مینمائید) شخص عاجز و ترسو (مانند شما) نمیتواند دست ستم را از سر خویش (یا دیگری)

برتابد حق را باید با کوشش و جدیت دریافت کرد (نه با این سستی و کاهلی) شما که از خانهٔ خودتان دفاع نکنید و به پشتبانی چون من امامی برنخیزید بعد از کدام خانه دفاع کرده و با کدام امامی بجهاد میروید بخدا سوگند کسی فریب خورد که شما را دریافتید و هدف خدنگهای زیان و خسران شد کسی که (دل در گفتار پوچ شما بست و) خواست بوسیلهٔ شما بجائی برسد آنکه شما را مانند تیری (بطرف دشمن) افکند البته دشمن را هدف تیر شکسته قرار داده (همانطور یکه از تیر بی سوفار کاری ساخته نیست یاری شما هم اثری ندارد) بخدا سوگند صبح کردم در حالیکه نه گفتارتان را باور داشته و نه در یاریتان طمع بسته و نه دشمن را بمساعدت شما میتوانم بیم داد (امیر دیکه در دین ندارید) شما را چه میشود داروی دردتان چیست علاجتان بکدام است (آخر) اینقوم دشمن نیز مردانی مانند شما میباشند (شما چرا در مردانگی مانند آنها نیستید) آیا قول سید حیدر از روی بی اعتقادی، غفلت میورزید از راه بی تقوائی، طمع میبندید در غیر حق، (مادام که گفتار و کردار شما از روی تقوی و طبق دستورات حق نیست بجز طمع در حق و رستگاری بسته اید)

(۳۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مَعْنَى قَتْلِ عُثْمَانَ)

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا، غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَمَنْ خَذَلَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ: اسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ، وَجَزِعْتُمْ فَأَسَأْتُمُ الْجَزَعَ، وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَازِعِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در باکی دامان خویش از خون عثمان)

اگر من فرمان دهندهٔ مردم بکشتن عثمان بودم البته خود کشندهٔ او بودم و اگر من مردم را باز

دارندهٔ از او بودم البته خود یاری کنندهٔ او بودم (پیدا است که هیچیک از این دو بدستور و امر من نبوده لیکن آن کسیکه او را یاری کرده نمیتواند بگوید من بهترم از کسیکه او را یاری نکرده و کسیکه او را یاری نکرده نمیتواند بگوید من بهترم از کسیکه او را یاری کرده (نه بنو امیه مانند مروان حکم و دیگران میتوانند ادعا کنند که ما از کشندگان عثمان بهتریم زیرا افضلیت مهاجر و انصار معلوم است نه مهاجر و انصار میتوانند بگویند یاران عثمان از ما بهترند زیرا در اینصورت بغلط و خطای خویش اقرار کرده اند) پس من امر او را (در کلامی کوتاه و جامع) برای شما جمع میکنم عثمان مردی مستبد و خودسر بود (بمردم ستم کرد) و بدکرد شما هم (از ستمش بتنگ آمده) بیتابی کردید بدکردید (که او را کشتید بایستی صبر کنید تا حق بصاحبش قرار گیرد و شکستگیها جبران شود) و خدا را حکمی است درباره مستبد خودسر و جزع کننده بیتاب که هر دو جاری و واقع خواهد شد (خدا سزای هر دو را از خیر و شر در قیامت خواهد داد)

(۳۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا اَنْفَذَ عَبْدَ اللهِ ابْنَ عَبَّاسٍ اِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ وُقُوعِ الْحَرْبِ يَوْمَ الْجَمَلِ لِيَسْتَفِيئَهُ اِلَى طَاعَتِهِ :

لَا تَلْقَيَنَّ طَلْحَةَ فَاِنَّكَ اِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ ! وَلٰكِنِ الْقَ الزُّبَيْرَ فَاِنَّهُ اَلْيَنُ عَرِيكَةً ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَ اَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟ .

اَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اَوَّلُ مَنْ سُمِعَتْ مِنْهُ هٰذِهِ الْكَلِمَةُ ، اَعْنِي : فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از آنکه طلحه و زبیر مخالفت خود را ظاهر و بطرف بصره

گرنجته امیرالمؤمنین علیه السلام بابن عباس که او را برای برگرداندن زبیر بصره میفرستاد چنین دستور داد (ببصره که وارد شدی) البته طلحه را دیدار منمای که اگر دیدارش کنی او را مانند کاوی خواهی یافت که شاخ خویش را تیز کرده (و برای شاخ زدن آماده است) شتر سرکش را سوار شده میگوید رام و نرم رفتار است (از فرط نادانی و خودسری دست بکارهای بزرگ زده و آنها را کوچک میپندارد) ولیکن زبیر را ملاقات کن زیرا که او طبیعتش نرم تر است (و پند زودتر در او اثر میکند) با او بگو پسر دائی تو (چون صفیه مادر زبیر دختر عبدالمطلب و خواهر ابوطالب است) میگوید تو مرا در حجاز شناخته (بیعت کردی) و در عراق (بصره) بیعت را شکسته خلافت مرا منکر شدی (بگو بدانم) آن بیعت کردنت کدام و این عهد شکستنت کدام است (چه امر خلافی از من مشاهده کردی که باعث این نافرمانی شد)

سید رضی ره فرماید: علی علیه السلام اول کسیست که این کلمه (فما عدا مما بدا) از او شنیده شده است و پیش از وی هیچکس لب باین کلام لطیف و شیرین نگشوده.

(۳۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوًّا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحِلَّ بِنَا. فَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةُ حَدِّهِ، وَنَضِيضُ وَفْرِهِ. وَمِنْهُمُ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمَعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ، لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ، وَلَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضًا

وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سَتْرَ اللهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أَقْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًى، وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍّ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثَكْلَانَ مُوجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ، وَشَمَلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ فَرِحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا وَقُتِلُوا حَتَّى قَلُّوا. فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ، وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ، وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ

أَقُولُ: هٰذِهِ الْخُطْبَةُ رُبَّمَا نَسَبَهَا مَنْ لَا عِلْمَ لَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَهِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي لَا يُشَكُّ فِيهِ، وَ أَيْنَ الذَّهَبُ مِنَ الرَّغَامِ؟ وَالْعَذْبُ مِنَ الْأُجَاجِ؟ وَقَدْ دَلَّ عَلَى ذَلِكَ الدَّلِيلُ الْخِرِّيتُ، وَنَقَدَهُ النَّاقِدُ الْبَصِيرُ عَمْرُو بْنُ بَحْرٍ الْجَاحِظُ

فَإِنَّهُ ذَكَرَ هٰذِهِ الْخُطْبَةَ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَالتَّبْيِينِ ، وَذَكَرَ مَنْ نَسَبَهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ ، ثُمَّ قَالَ : هِيَ بِكَلَامِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَشْبَهُ ، وَ بِمَذْهَبِهِ فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ وَالْأَخْبَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْقَهْرِ وَالْإِذْلَالِ وَمِنَ التَّقِيَّةِ وَالْخَوْفِ أَلْيَقُ . قَالَ : وَمَتَى وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَسْلُكُ فِي كَلَامِهِ مَسْلَكَ الزُّهَّادِ ، وَمَذَاهِبَ الْعُبَّادِ ؟!

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (که از اهل زمان خود شکایت کرده فرماید) ای گروه مردمان (بدانید) ما صبح کردیم در روزگاری ستمکار و کفران نعمت کننده (طبع مردم آن برای جور و ستم و کفران نعم خداوندی آماده است) نیکوکار در آن بدکار شمرده میشود و ظالم بجور و سرکشی میافزاید نه از آنچه دانسته ایم بهره برمیگیریم و نه از آنچه ندانسته ایم پرسش میکنیم از کارهای خطرناک اندیشه نمینمائیم تا اینکه بر او وارد شود (از گناهان دوری نمیجوئیم تا آنکه نتیجه سوء آن عاید مان گردد) پس در این زمان مردم چهار دسته میباشند اوّل کسیست که واگذار نکرده است فساد را در روی زمین جز از راه بیچارگی و کندی شمشیر و کم ثروتی دوّم کسیست که شمشیر ستم خود را از نیام برکشیده بدی خویش را بمردم اعلام کرده پیاده و سوار لشکرش را جمع نموده خویش را برای شرارت آماده و حاضر ساخته دین خود را در راه متاع دنیوی که منظر آنست فاسد و تباه کرده یا سوارانی را پیشرو خود ساخته و یا مترصد آنست که بر منبری بالا رود (بوسیله خطبه خواندن خود را بمردم بنمایاند) بعد البطور خطاب بشخص حاضر فرماید) چه بسیار بد تجارتی است اینکه جهان را قیمت نفس خویش دانسته و آنرا از آنچه در نزد خدا برای تو ذخیره شده عوض قرار دهی سوّم کسی است که دنیا را بعمل آخرت طلب کرده و آخرت را بعمل دنیا خواهان نیست سکون و وقاری برای شخص خود قائل شده قدمها را نزدیک بهم برمیدارد و دامان جامه را بالا زده خود را برای امانت آرایش کرده دین خدا را وسیله گناهان و معاصی قرار داده (برای فریفتن مردم خود را بصورت عبّاد و زهّاد جلوه داده تا از این راه کسب ثروتی بنماید) چهارم کسیست که بواسطه کوچکی نفس و راه نداشتن بسوی مال و ثروت در حالیکه خواهان آن میباشد گوشه گزیده و نداشتن وسیله او را از اقدام در کار باز داشته است

پس خود را بنام قناعت آراسته و بلباس اهل زهد زینت کرد در صورتیکه هیچیک از حالات شبانه روزیش با اهل زهد و عبادت مانند نیست (بیرون از اینجا گروه) دسته پنجمی مردانی باقی ماندند که با یاد قیامت دیده از متاع جهان فرو پوشیدند و خوف روز محشر اشکشان را جاری ساخته است پس این دسته احوالشان در این بین رانده از دیار و ترسناک خوار و خاموش از سخن و دعا کننده با اخلاص و فریاد زننده از درد معصیت میباشند تقیه آنان را بکنج خموشی کشانده خواری (در انظار) آنان را گوشه نشین ساخته پس آنان را بهره (از جهان) آب تلخ و شور زندگی است و هانشان (از شکایت) بسته و لبهایشان (از عطش آب شیرین عیش) زخمدار است پند دادند (مردم را) تا خسته شدند مغلوب (اهل دنیا) شدند تا خوار گشتند کشته گشتند تا کم گردیدند پس دنیا (نی که این طور است) باید در نظر شما خوارتر از برگ مغیلان (که با آن پوست دباغی میکنند) و ریزهائی که از پشم میریزد باشد از احوال پیشینیان خویش پند گیرید پیش از آنکه آیندگان پس از شما از حال شما پند گیرند جهان سرزنش شده را واگذارید زیرا که جهان واگذاشت کسی را که خیلی بیش از شما او را دوست میداشت. (سید رضی ره فرماید):

میگویم: نادانی این خطبه را بمعاویه نسبت داده و شکی نیست در اینکه این خطبه از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است و بکجا مرتبه طلا با خاک و آب شیرین با آب شور برابری تواند کرد و دلالت نموده بر درستی این سخن راهنمای ماهر و تشخیص داده آن را شخص مینا عمرو ابن بحر جاحظ که این خطبه را در کتاب بیان و تبیین بیان کرده پس از آن گفته این کلام بکلام علی علیه السلام شبیه تر و بروش آنحضرت در تقسیم مردم و شمردن اصناف ایشان و خبر دادن از حالات آنها از مغلوبیت و خواری و تقیه و خوف لایقتر و سزاوارتر است و نیز (در آن کتاب) گفته ما معاویه را در کجا یافتیم که در کلام خود راه زهاد را پیش گیرد و بر فتار عباد عمل کند.

(۳۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، قَالَ عَبْدُ اللهِ ابْنُ عَبَّاسٍ:
دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ،

فَقَالَ لِي : مَا قِيمَةُ هٰذَا النَّعْلِ ؟ فَقُلْتُ : لَا قِيمَةَ لَهَا ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَاللّٰهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا . ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ ، فَقَالَ :

إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا ، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ . فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ ، وَاطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ أَمَا وَاللّٰهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقِهَا ، حَتَّى وَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا ، مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبُنْتُ ، وَإِنَّ مَسِيرِي هٰذَا لِمِثْلِهَا ، فَلَأُنْقِبَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ ، مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ ؟ وَاللّٰهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام (که هنگامیکه بجنگ اهل بصره تشریف میبرد) در ذیقار خطبه فرمودند ابن عباس گوید در منزل ذی قار (جایی است نزدیک بصره که آب آن سیاه و بزنگ قیر است) بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالیکه آنحضرت کفش خویش را وصله میزد پس من توجه نموده و فرمودند یا ابن عباس این کفش چند ارزش دارد ابن عباس گوید عرض کردم هیچ نمی ارزد فرمود بخدای سوگند این نعل بی ارزش در نزد من گرامی تر از این امارت (و خلافت) شما است مگر اینکه حقی را برپای یا باطلی را دفع دهم بعد از آن منزل خارج شده این خطبه را بیان فرمودند (ای گروه مردمان) خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را (به پیامبری) برانگیخت در حالیکه در میان عرب هیچکس خواننده کتابی و مدعی پیغمبری نبوده (عرب کتاب و پیغمبر نداشت) پس آن حضرت مردم را بسوی جایگاه اصلی خودشان (فطرت و لیه که اسلام است) و محل رستگاریشان

سوق داد تا آنگاه که نیزه‌ها بایشان راست ایستاد (تشکیل دولتی داده و امورات آن دولت منظم شد) و سنگ لغزنده آنان آرامش یافت (دلهاشان کز خوف خصم لرزان بود ساکن گردید) بخدا سوگند من در آن زمان از مردمانی بودم که لشکر خصم را (از کشور سلیمان) میراندند تا اینکه آن دشمنان (منکوب شده) تمامی پشت کردند (و گریختند) و من در اینکار عاجز و زبونگ نبودم اکنون هم این مسافرتم بسوی بصره مانند همان روزی است که با کفار میجنگیدم البته (پرده) باطل را خواهم درانداخت تا حق از پهلوی آن آشکار گردد مرا با قریش چه افتاده است قسم بخدا که جنگیدم با آنان در روزگاری که کافر بودند و با آنان خواهم جنگید در امروز که بفتنه افتاده‌اند و من همانطوریکه دیروز (زمان پیغمبر) صاحب و مالک ایشان بودم امروز هم همانم (در حیوة و ممات پیغمبر من خلیفه برحق و جانشین آنحضرت بوده و خواهم بود)

(۳۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي اسْتِنْفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ:

أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَكُمْ ! أَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عِوَضًا ؟ وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفًا ؟ إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ ، وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ ، يُرْتَجُ عَلَيْكُمْ حِوَارِي فَتَعْمَهُونَ ، كَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ ، مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي ، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ ، وَلَا زَوَافِرُ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَإِبِلٍ ضَلَّ رُعَاتُهَا ، فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرَ ، لَبِئْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سُعَرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ ، وَتُنْتَقَصُ أَطْرَافُكُمْ

فَلَا تَمْتَعِضُونَ ، لِاَبْنَاءِ عَنَكُمْ وَاَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ ! غُلِبَ وَاللّٰهِ
الْمُتَخَاذِلُونَ ، وَاَيْمُ اللّٰهِ اِنِّي لَاَظُنُّ بِكُمْ اَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى ، وَ
اسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ اَبِيطَالِبٍ اِنْفِرَاجَ الرَّاْسِ . وَاللّٰهِ اِنَّ
اَمْرَاً يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرُقُ لَحْمَهُ ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ ، وَ
يَفْرِي جِلْدَهُ ، لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ ، ضَعِيفٌ مَا ضُمَّتْ عَلَيْهِ حَوَانِحُ صَدْرِهِ !
اَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ اِنْ شِئْتَ ، فَاَمَّا اَنَا فَوَاللّٰهِ دُونَ اَنْ اُعْطِيَ ذٰلِكَ
ضَرْبٌ بِالْمَشْرَفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ ، وَتَطِيحُ الْوَاعِدُ وَالْاَقْدَامُ
وَيَفْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِكَ مَا يَشَاءُ

اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا ، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ : فَاَمَّا حَقُّكُمْ
عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا ،
وَتَاْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا ، وَاَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ ، وَ
النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ ، وَالْاِجَابَةُ حِينَ اَدْعُوكُمْ . وَالطَّاعَةُ
حِينَ اٰمُرُكُمْ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در موقعیکه اهل کوفه از جنگیدن با اهل شام بیمناک بودند بیان غرموده وآنان را نکوهش کرده و برفتن بسوی دشمن امر مینماید .

(ای اهل کوفه) از بس شما را سرزنش کردم دلتنگ شدم (آخر برای چه) شما بزندگی دنیای فانی) عوض از آخرت (باقی) و به نشستن ذلت بجای عزت خوشنود گشته اید هر وقت شما را به پیکار دشمنان دعوت کردم دیدگانتان (در مغز سرها) بگردش افتاد مثل اینکه در گرداب موت و بیهوشی مرگ

افتاده اید (همینکه سخن از جنگ بمیان میآید) همه در جواب من عاجز و متحیر میمانید بطوریکه گویا دیوانگی بر دلهاتان عارض شده و عقل ندارید هیچوقت شما مورد اطمینان من نبوده و رکن (و سپاهی) با عزت و شوکت نیستید که انسان بشما میل کرده و (در دفاع از خصم) نیازمند (یاری) شما باشد شما شترانی را میمانید که ساربانانشان گمشده باشند و از هر طرف جمع کرده شوند از طرف دیگری پراگنده میگردند قسم بذات خداوند که شما آتش جنگ را بدگرم میکنید دشمن (با آماده ساختن وسائل جنگ) باشما مکر میکند و شما (مهیای پیکار نشده) و با او مکر نمیکنید از اطراف (کشور) شما (بوسیله آنان) کاسته میشود (و به رکن غیرت شما نخورده) و خشمناک نمیشوید آنان (از فکر شما بخواب نمیروند و شما در خواب غفلت سرگردانید بخدا سوگند فرو گذارندگان جنگ دشمنان مغلوبند بخدا قسم گمان من در (حق) شما اینست که اگر هنگامهٔ جنگ برپا شود و معرکه مرگ گرم گردد شما از گرد پسر ابیطالب جدا شوید بدانسان که سر از تن جدا میشود (همان طور که سر جدا شده دیگر بتن ملحق نمیشود و شما چنان میگریزید که هیچوقت برنمیگردید) قسم بخدا هر کس دشمن را برخود تمکن دهد (او را بر خویش چیره سازد) تا اینکه آن دشمن گوشت او را گداخته و استخوانش را در هم خرد و پوستش را از تن برکشد البته ناتوانی و عجز او بسیار بزرگ و ضعیف است آن دلی که دو پهلو و استخوانهای سینهٔ او آن دل را در میان گرفته اند (ای کسیکه باین صفات موصوفی) تو اگر میخواهی چنین باش لکن من بخدا سوگند چنان نیستم که دشمن را مجال نزدیک شدن عطا کنم بلکه (اگر تمکن پیدا کرده و نزدیک شود) با تمشیر مشرفی (جانیست که در آنجا شمشیر خوب میسازند چنان ضربتی بر او خواهم زد که کاسهٔ سرش پریده بازوها و قدمهایش در هم خرد شود و بعد از آن (که من کوشش خود را کردم) هر چه خدا بخواهد همان است (پیروزی و شکست از جانب او است)

ایگروه مردمان مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است اما حق شما بر من آنست که شما را پند داده و مواجبتان را زیاد بکنم و (کتاب و سنت را هم) تعلیم شما نمایم تا نادان نمانید شما را ادب آموزم تا عالم و دانا شوید اما حقی که من بر شما دارم وفای بعهد و بیعت و نصیحت در حضور و غیبت هر وقت شما را بخوانم باید اجابت کنید و هر موقع بشما فرمان دهم بایستی اطاعت نمائید .

(۳۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ التَّحْكِيمِ:)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاِنْ اَتَى الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ، وَالْحَدَثِ الْجَلِيلِ، وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَيْسَ مَعَهُ اِلٰهٌ غَيْرُهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ، وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ، وَقَدْ كُنْتُ اَمَرْتُكُمْ فِي هٰذِهِ الْحُكُومَةِ اَمْرِي، وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَاْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ اَمْرٌ، فَاَبَيْتُمْ عَلَيَّ اِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ، وَالْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ، حَتَّى اَرْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ، وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ، فَكُنْتُ اَنَا وَاِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ اَخُو هَوَازِنَ:

اَمَرْتُهُمْ اَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى ✤ فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ اِلَّا ضُحَى الْغَدِ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از امر تحکیم و استقرار ظاهری معاویه بیان فرموده

(در هر حال و هر زمان) هر چند روزگار کار بزرگی و حادثه عظیمی پیش آورد سپاس و ستایش برای ذات خداوندی است (و بس) و گواهی میدهم که معبودی جز او نبوده و خدائی غیر او نیست و نیز محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر او است پس از این ستایش و آن درود بدرستیکه نافرمانی پند گوی مهربان و دانای کار آزموده مورث حسرت و پی دارنده ندامت است من (در امر حکومت) شما را بامر خویش مأمور ساخته و هر (گوهر) رأیی که در خزینه خاطرم بود برای تان صافی و خالص ساختم ولی کاش که رأی قصیر اطاعت کرده میشد (تا پشیمان نمیشدید) این مثل در عرب سائر

واصلش اینست که یکی از سلاطین عرب بنام حذیمة ابن الابرش پدر زبّاء ملکهٔ جزیره را بکشت زبّاء برای خونخواهی پدر حیله اندیشیده کسی را نزد جذیمه فرستاد که زن ناگزیر از شوهر است و خوب است که مرا بهمسری خویش برگزینی جذیمه خوشحال شده با معدودی چند از رجال خود بسوی جزیره حرکت کرد غلامی داشت بسیار زیرک بنام قصیر ابن سعد لخمی قصیر جذیمه را گفت با اینکه ملکهٔ جزیره خون پدرش را از تو طلبکار است مصلحت نباشد با این مردم قلیل در میان آنان وارد شوی جذیمه پند قصیر را نشنیده بخیال مزاوجت با زبّاء وارد جزیره شد و بمحض ورود او را گرفته و با یارانش بکشتند و قصیر بر اسبی تیزتک که برای خود تهیه دیده بود سوار شده فرار کرد و جملهٔ لَوْ کَانَ یُطَاعُ لِقَصِیرٍ اَمْرٌ ایکاش امر قصیر اطاعت میشد مثل شد مقصود حضرت علیه السلام اینست که من از اول از خدعهٔ عمرو عاص اطلاع داشتم و بشما نصیحت کردم شما پند مرا نشنیده و اکنون پشیمانی سودی ندارد) از امر من سر باز زدید همچون سر باز زدن مخالفین ستمگر و پیمان شکنان گنهکار تا جائیکه من ناصح نیز مردد شدم و آتش زنه از بیرون دادن آتش بخل ورزید (اجتماع شما بر نافرمانی من کار را بجائی رسانید که من مردد شده و از پند دادن بشما خودداری کردم) پس مثل من و شما (در پند دادن و پذیرفتن آن همانطوری است که دُرید برادر هوازن گوید :

اَمَرْتُکُمْ اَمْرِی بِمُنْعَرِجِ اللِّوٰی فَلَمْ تَسْتَنِیبُوا النُّصْحَ اِلَّا ضُحَی الْغَدِ

دُرید ابن الصمه با برادرش عبدالله بجنگ بنی هوازن رفته با غنیمت بسیار مراجعت کرده بودند شب را خواستند در مُنعرج منزل کنند دُرید گفت اینکار از حزم و احتیاط بدور است شاید بنی هوازن بطلب ما بیایند عبدالله نصیحت درید را پذیرفته شب را در منعرج ماندند صبحگاهان بنی هوازن بر سر آنها تاخته عبدالله و یارانش را بکشتند و دُرید با زخم بسیار فرار کرده قصیده که شعر فوق بیتی از آنست پرداخته میگوید پند مرا نپذیرفتید تا فایدهٔ آن صبحگاهان ظاهر شد مقصود حضرت اینست که شما نصیحت مرا در قبول نکردن امر حکومت نشنیدید و حال که زیان مخالفت امر من بر شما واضح شده دیگر پشیمانی سودی ندارد .

(۳۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ :)

فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بِأَثْنَاءِ هٰذَا النَّهْرِ، وَبِأَهْضَامِ هٰذَا الْغَائِطِ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ: قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمُ الدَّارُ، وَاحْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هٰذِهِ الْحُكُومَةِ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ الْهَامِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، وَلَمْ آتِ «لَا أَبَا لَكُمْ» بُجْرًا، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ ضُرًّا.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در تخویف اهل نهروان فرماید:

من بیم دهنده ام شما را از اینکه صبح کنید در حالیکه در میان این جوی و اطراف این سرزمینهای پست و بلند کشته افتاده باشید و حال آنکه نه حجتی از جانب پروردگارتان بر هانی آشکار (در مخالفت کردن با من) در دست داشته باشید و نیاز مقدرات الهی شما را بدام خود گرفتار و برای هلاکت بین سر زمینتان کشانید (اکنون که عواقب سوء حکومت حکمین در صفین بر شما ظاهر شده از روی نادانی بر من خروج کرده اید در صورتیکه) من شما را از این حکومت نهی کردم و شما مانند مخالفین پیمان شکن امر من سر باز زدید (و بقدری در پای سخن خام خویش پافشاری کردید) که من مجبور از رای خود منصرف و بآرزوی شما (که نصب حکمین است) تن در دادم ای گروه سبک مغز آشفته عقل بی پدر (آخر) منکر چیز تازه برای شما نیاورده و ضرری برای شما نخواسته ام (من خواستم از شما دفع شر و ضرر کنم خودتان مانع شده و مرا وادار بقبول آن حکومت مشئوم کردید دیگر از جان من چه میخواهید).

(۳۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ

فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حَتَّى فَشَلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ فَوْتًا، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا، كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ، وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ، الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَائَهُ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ، أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ، فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي.

این کلام گزیده از سخنان طولانی آنحضرت علیه السلام است که جاری مجرای خطبه بوده و در آن از بعضی از مفاخر خویش سخن رانده فرماید:

(در بدو امر برای یاری اسلام) من برخاستم هنگامیکه دیگران (از ترس دشمن نشسته و) خود را باختند خویش را نمایاندم در وقتی که آنان سر در گریبان عجز پیچیده و پنهان شدند گویا شدم من زمانیکه زبان آنان یارای سخن گفتن نداشت بنور الهی راه پیمودم در حینی که دیگران ایستاده بودند (و پیش پای خود را در اثر جهل نمیدیدند با اینکه در تمام شئون اسلامی من از تمام مدعیان خویش جلو بوده ام با این وصف

هیچگاه سر و صدائی راه نینداخته و مانند آنها سخنی بلاف و گزاف نرانده ام ؛ صوتم از همهٔ آنان کوتاه تر و مقامم از تمامی آنان بلند تر بود (کارهای سخت را با ثبات قلب و آرامش از پیش برداشتم) پس عنان (رخش سبک خیز) فضائل را گرفته پرواز کردم (بهر طرف خواستم تاختم) تا اینکه گوی سبقت را (از میدان مجاهدت) ربودم و (در مرکز دین) همچون کوهی که (دست طوفانهای) حوادث آنرا از جای نکنده و از ورزش بادهای تند نلرزیده و از جای در نرود ایستادم برای هیچکس در خویش جای سرزنش و عیبتی باقی نگذاشتم (خرده گیران را در بارهٔ من مجال دم زدن نماند) ذلیل نزدم عزیز و قوی پیشم ضعیف است تا اینکه حق را از این گرفته و بآن برسانم من بقضای خدا تعالی رضا و حکم او را گردن نهادم (ای شنونده) آیا می بینی مرا که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندم (و حال آنکه آنحضرت مرا خلیفه بلافصل خویش قرار داد) بخدا سوگند اول تصدیق کنندهٔ آن حضرت منم پس اول کسی که دروغ بر او ببندد تکذیب او هم شد پس من (در این امر) نظر کردم که آیا مردم را به بیعت خود و اطاعت خدا بخوانم یا اینکه خود اطاعت خدا کنم (و خلافت را بدیگری واگذار نمایم) پس دیدم اطاعت کردم بر بیعت گرفتم پیشی دارد و پیمان دیگری در گردنم میباشد (پیغمبر از من پیمان گرفته و مرا امر بصبر و شکیبائی کرد) تا وقتی که یارانی پیدا نمود و حق خویش را آنوقت مطالبه نمایم پس من هم صبر کردم)

(۳۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ ، وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى ، وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى ، فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ ، وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ ،

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که وجه تسمیهٔ شبهه را به شبهه بیان فرموده :

شبهه را از آن رو شبهه نامیده اند که اغلب باطل بصورت حق جلوه میکند (و اشخاص ضعیف العقول را گول میزند همانطوریکه لباس حق را بباطل پوشانده و مردم را بدان از راه بُرند) لکن دوستان خدا در آن شبهه بروشنائی یقین و نشانه هدایت خداوندی طی طریق میکنند (و دچار اشتباه نخواهند شد) اما دشمنان خدا دعوتشان در آن بسوی گمراهی و دلیلشان کوری است (احکام خدا را بر خلاف واقع تفسیر کرده و مردم را بگمراهی و ضلالت میافکنند آگاه باشید) هر که از مرگ رسید از چنگال آن رهائی نیافت و هر کس آن را دوست داشت بقاء باو عطا نگردید (مآل کار شر بر شر و مسلم و مشرک بر خداوند وارد و آن بهشت و این بدوزخ خواهد رفت).

(۳۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مُنِيتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ، لَا أَبَا لَكُمْ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلَا حَمِيَّةٌ تُحْمِشُكُمْ؟ أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخًا، وَأُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثًا، فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا، وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا، حَتَّى تَكَشَّفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ، فَمَا يُدْرَكُ بِكُمْ ثَارٌ، وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ، دَعْوَتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ، فَجَرْجَرْتُمْ جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسَرِّ، وَتَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النِّضْوِ الْأَدْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ».

أَقُولُ: قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُتَذَائِبٌ أَيْ مُضْطَرِبٌ مِنْ قَوْلِهِمْ تَذَاءَبَتِ الرِّيحُ أَيِ اضْطَرَبَ هُبُوبُهَا، وَمِنْهُ سُمِّيَ الذِّئْبُ ذِئْبًا

لِاضْطِرابِ مِشْيَتِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است هنگامی ایراد فرموده که نعمان ابن بشیر با دویست سوار از جانب معاویه بر عراق تاختن برده چون نزدیک عین التمر رسید مالک ابن کعب که عامل حضرت و از صد نفر بیشتر با خویش همراه نداشت قضیه را بحضرت اطلاع داده مدد طلبید حضرت علیه السلام هرچند مردم را بیاری مالک دعوت کرد کسی اجابت ننمود لذا فرمود :

من مبتلا شدم بکسیکه نه امرم را اطاعت میکند و نه دعوتم را اجابت مینماید (و چار شما مردم کوفه شده ام که در هیچکار با من یاری و همراهی نمیکنید) ای بی پدر ها شما در یاری کردن پرورد گارتان منتظر چه هستید شما نه دارای دینی هستید که (بواسطه) هم کیشی) گرد هم جمع شوید (و از کشور اسلامی دفاع کنید) و نه دارای تعصب و غیرتی میباشید (که بر دشمن خود بتازید ای اهل کوفه) تا چند من بپای خاسته و در شما فریاد یاری برکشیده ندای واغوثاه و وامدداه بلند کنم و شما فریاد مرا نشنیده گرفته و امر مرا اطاعت نکنید تا اینکه پرده از (روی) کار ها (ی زشت) برافتاده و عواقب بد نمودار گردد (دشمن بخون و مال شما دست یازد) شما مردم بی دین و حمیتی هستید که به پشتبانی شما نه خونی را میتوان دریافت کرد و نه با شما به مقصودی میتوان رسید (هر وقت) شما را بیاری برادرانتان خواندم صدا های ناهموار شبیه بصدای شتری که ناف درد میکند از خود بیرون دادید در کار جنگ با دشمن سنگینی کردید مانند سنگینی کردن شتر یکه پشتش از زحمت بار زخم شده (و دیگر قادر بباربکشی نیست) اگر هم کسانی از شما (از روی اجبار) بیاری من برخواستند سپاهی بودند مردم لرزان نیست چنانکه تو گوئی (غفلتا) بسوی مرگ رانده شده و آن را بچشم مشاهده مینمایند .

سید رضی علیه الرحمه گوید در فرمایش حضرت لفظ مُتَذائِب بمعنی مضطرب است و عرب گوید تَذائَبَتِ الرِّيحُ هُبُوبُها یعنی باد وی لرزان وزیدن گرفت و اینکه گرگ را ذئب نامیده اند برای آنست که در رفتارش متذائب و لرزان است .

(۴۰) ومن كلام له عليه السلام

في الخوارج لما سمع قولهم «لا حكم إلا لله» قال عليه السلام:

كلمة حق يراد بها الباطل، نعم إنه لا حكم إلا لله، ولكن هؤلاء يقولون: لا إمرة إلا لله، وإنه لا بد للناس من أمير بر أو فاجر، يعمل في إمرته المؤمن، ويستمتع فيها الكافر، ويبلغ الله فيها الأجل، ويجمع به الفيء، ويقاتل به العدو، وتأمن به السبل، ويؤخذ به للضعيف من القوي حتى يستريح بر، ويستراح من فاجر.

وفي رواية أخرى أنه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال: حكم الله أنتظر فيكم. وقال:

أما الإمرة البرة فيعمل فيها التقي، وأما الإمرة الفاجرة فيتمتع فيها الشقي، إلى أن تنقطع مدته، وتدركه منيته.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که درباره خوارج نهروان ایراد فرموده هنگامیکه این کلمه را از آنان شنید که میگفتند نیست حکمی مگر از برای خدا.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سخن حقی است که بآن اراده باطل کرده اند، نقل است که پس از آنکه حضرت از صفین بکوفه مراجعت میفرمودند خوارج در نزدیکی کوفه در صحراء بلندی که حروراء نام داشت بالا رفته فریاد برکشیدند که لا حکم إلا لله ولو کره المشرکون إن علیا ومعویة قد أشرکا في الله نیست حکمی از برای احدی جز خدا دانسته باشید که علی و معویه در حق خدا شرک ورزیدند که بحکومت حکمین راضی شدند.

حضرت فرمودند آری نیست حکمی جز برای خدا لکن مقصد اینها از این کلمه این است که نیست امارت

وخلافت جز برای خدا در صورتیکه خداوند از جانب خود خلیفه و امیری تعیین میفرماید که او مردم را بسوی خدا بکشد (بنابراین سخن خوارج باطل است) و مردم ناچار اند از امیری که آن امیر خواه نیکوکار و خواه بدکار باشد مومن در زمان امارت او بعبادت میپردازد، و کافر برای دنیایش توشه برمیگیرد، خداوند تعالی نیز اجل خود را در زمان میرساند (مؤمن و کافر هر دو میمیرند او از اعمال خود برخوردار و این مستوجب آتش و نار خواهد شد.)

(۴۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ، وَلَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعُ. وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسًا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ؟ قَاتَلَهُمُ اللهُ! قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللهِ وَنَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ستایش وفا و نکوهش مکر و حیله فرموده:)

براستیکه وفا و صدق قرین یکدیگرند. و من سپری نگهدارنده تر (از عذاب الهی) از وفای بعهد سراغ ندارم. و آنکه بداند بازگشتش بکجا است (و چگونه کیفر کردارش را میدهند هرگز با کسی) مکر نمیکند لکن ما در زمانی واقع شده ایم که اکثر اهل آن زمان مکر را زرنگی و زیرکی فرض کرده، و نادانان آنان را زیرک و سیاس دانند (گمان کردند که معاویه مکار که در راه پیشرفت مقاصدش پای بند بهیچ عهد و پیمانی نیست مردی است باکیاست و زرنگ) این گروه مکار و نادان را چه میشود خدا بکشد آنها را بدرستیکه مرد زیرک و کاردان راه حیله و چاره پیکار را میداند و نیروی اعمال آنرا در خویش میبیند،

ولی علت بکار نبردنش آنست که امر و نهی خدا جلوگیر او است و با اینکه بکار بستن آنرا در عرصه توانائی خویش می بیند آن را ترک میکند ولی کسیکه در دین از هیچ گناهی رو گردان نیست (مانند عمرو عاص و معاویه) در صورت فرصت آن را بکار می بندد (و از مکر و خدعه خود داری نمیکند).

(۴۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ. أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا، أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ.

أَقُولُ: الْحَذَّاءُ: السَّرِيعَةُ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِيهِ جَذَّاءَ بِالْجِيمِ وَالذَّالِ أَيْ انْقَطَعَ دَرُّهَا وَخَيْرُهَا.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در نکوهش از پیروی هوی و هوس)

ای گروه مردمان ترسناکترین چیز یکه بیشتر سم شما آن دو چار شوید دو چیز است دنبال هوس رفتن آرزوی دراز داشتن، هوس را دنبال کردن انسان را از راه حق باز میدارد، و درازی آرزو آخرت را از یاد (بشر) میبرد، آگاه باشید جهان پشت کرد و بشتاب میرود و باقی نمانده است از آن مگر مانند ته کاسه آبی باقی باشد، که ریزنده آن آنرا ریخته باشد آگاه باشید آخرت

رو کرده و میآید، و از برای هر یک از این دو فرزندانی است (که هر یک از آن دو مانند فرزند مادر انس دارند) پس از فرزندان آخرت بوده، و از پسران دنیا نباشید، زیرا زود است که هر فرزندی در روز قیامت بمادرش ملحق شود (فرزند دنیا بدنیا و در نار و حمت فرزند عقبی بعقبی و در نور و رحمت) و دانسته باشید امروز روز کار و عمل است و حساب نیست، و فردا روز حساب است و موقع کار و عمل نیست (پس در کشتگاه دنیا دانه مرغوب بکارید تا از بستان آخرت خوشه مطلوب بچینید سید رضی علیه الرحمة گوید)

میگویم حذاء بمعنی سرعت و شتاب است و برخی جذاء بجیم و ذال نقل میکنند یعنی در دل بستگی بجهان سودی نیست.

(۴۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِالْاِسْتِعْدَادِ لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ بَعْدَ إِرْسَالِهِ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيَّ إِلَى مُعَاوِيَةَ:

إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ، وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ، وَلَكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتًا لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعًا أَوْ عَاصِيًا، وَالرَّأْيُ عِنْدَ مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا وَلَا أَكْرَهُ لَكُمُ الْإِعْدَادَ. وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَ لِي إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثًا، وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالًا، فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه یاران درباره جنگیدن با اهل شام با آنحضرت سخن گفتند بیان فرموده :

اجمال داستان آنکه چون اصحاب تمامی با حضرت امیرالمؤمنین بیعت کردند حضرت بوسیله جریر ابن عبدالله بجلی نامه بمعاویه نوشتند و در آن مرقوم فرمودند که مهاجر و انصار همه با من بیعت کردند تو نیز باید بیعت نمائی و من جریر ابن عبدالله را که از مهاجرین و مردی است با ایمان بسوی تو فرستادم تا از تو بیعت ستاند معاویه وقتی این نامه را دریافت کرد در صدد برآمد تا مگر جریر را بفریبد لکن چون حضرت جریر را از مکر معاویه آگاه کرده و دستورات لازمه را باو داده بود جریر مفتون معاویه واقع نگردید آخر الامر معاویه برپشت نامه آنحضرت نوشت چه کس تو را بر مسلمین والی گردانیده تا بعزل من فرمان دهی والسلام از این سوی چون مدت ماندن جریر در شام بطول انجامید و اصحاب میدانستند معاویه بیعت نخواهد کرد برای استعداد جنگ با او از حضرت اجازه خواستند لذا فرمود مهیا شدن من برای جنگ با اهل شام در صورتیکه هنوز جریر نزد ایشان است بستن باب صلح و حوبی بروی آنان و منصرف کردن ایشان از اطاعت است ، اگر اراده بیعت کرده باشند (اگر مادر جنگ با آنان پیش دستی کنیم خواهند گفت اقدام تو در جنگ سبب انصراف ما از بیعت شد) لکن من برای جریر وقتی معین کرده ام که از آن تجاوز نخواهد کرد جز اینکه فریب خورده یا بفرمان من عاصی شده باشد اکنون رأی من اینست که شما با آرامی و تأنی کار کنید ، گو اینکه از آماده بودنتان کراهتی ندارم (بلکه خوشحال هم هستم) و من چشم و بینی اینکار را زده نهان و آشکارش را بطوریکه باید و شاید دیده و دیدم یکی از دو کار را باید بکنم ، یا جنگ با مخالفین ، یا کفر بآنچه بر محمد ﷺ نازل شده (زیرا که حضرت رسول ﷺ باو فرموده بود که با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید ، و اگر جنگ نکرد خلاف فرمایش حضرت رسول واقع شده ، و ترک جنگ با معاویه و امثال او برای آنحضرت بمنزله کفر بود) پس حال که ترک جنگ با کفار برای من محال است البته با آنان خواهم جنگید (آنگاه روی سخن را بسوی کسانیکه خون عثمان را بوی نسبت میدادند کرده فرماید) عثمان که برادر امت محمد والی شد کارهای ناهنجاری احداث کرد و باعث شد که مردم درباره اش حرفهائی بزنند (اموال مسلمین را باقوام خود بخشید ابوذر را

از مدینه طرد کرد عمار یاسر را آزار نمود حدود اسلامی را معطل گذاشت در این کارها و سهل انگاریها بود که مردم هم از او روگردان شده تغییرش دادند (در محاصره او را کشتند پس دامان من از لوث خون عثمان پاک و آنرا بمن نسبت دادن تهمت صرف است).

(۴۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا هَرَبَ مِصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدِ ابْتَاعَ سَبْيَ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَرَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى الشَّامِ

قَبَّحَ اللَّهُ مِصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ، فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَتَهُ، وَلَا صَدَقَ وَاصِفُهُ حَتَّى بَكَّتَهُ، وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که هنگامیکه مصقلة ابن هبیرة الشیبانی از عراق گریخته و در شام نزد معاویه رفت ایراد فرموده:

و آن داستان چنان است که پس از جنگ صفین گروهی از (بنی ناجیه) یا ایل بخوارج شده روی بدین آورده تا با آنها ملحق شوند حضرت معقل ابن قیس ریاحی را با دو هزار سوار بجنگ ایشان مامور کرد معقل در کنار دریای فارس با آنها جنگید و پس آنها را که خزیت ابن راشد بود کشته و طایفه از نصارا را که پس از اسلام مرتد شده بخزیت پیوسته بودند اسیر کرد و در مراجعت گذارش بشهر دارابوشیر خره که مصقله در آنجا از جانب امیرالمؤمنین فرماندار بود افتاد و اسیران در نزد مصقله بنالیدند و او ترحما آنها را بپانصد هزار درهم از معقل خریداری و آزاد کرد معقل در کوفه قضیه را بعرض حضرت امیرالمؤمنین رسانید حضرت پس از چندی بمصقله نوشتند یا وجه را بفرست و یا اگر نداری حاضر شو بکارت رسیدگی شود مصقله حاضر شده دویست هزار درهم پرداخت و مابقی را بعهده موکول ساخت لکن پس از چند روزی

از عراق فرار کرده در شام بمعاویه پیوست و مورد تکریم فراوان و قرار گرفت لذا حضرت فرمودند) خداروی مصقله را زشت سازد . کاری کرد مانند بزرگان (که اسیران را خریداری و آزاد ساخت) و فرار کرد فرار کردن بندگان ، پس هنوز مدح کننده را گویا نکرده خاموش ساخت و توصیف کننده تصدیقش نکرده بکوشش پرداخت اگر اقامت گزیده و نمیرفت هرچه میرسش میشد از او میگرفتیم . ما بقی را منتظر فراوانی مال و میشدیم (او که با آزاد کردن اسیران مورد ستایش مداحان قرار گرفت نباید برای تادیه باقی وجه آنها اسباب نکوهش و بدنامی خود را نزد مردم فراهم آورد و فرار کند)

(۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوٍّ مِنْ نِعْمَتِهِ ، وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ ، وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ، اَلَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ ، وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ ، وَالدُّنْيَا دَارُ مُنِيَ لَهَا الْفَنَاءُ ، وَلِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ ، وَهِيَ حُلْوَةٌ خَضْرَاءُ ، وَقَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ ، وَالْتَبَسَتْ بِقَلْبِ النَّاظِرِ ، فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ ، وَلَا تَسْئَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ ،

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در نکوهش کیتی)

سپاس خداوندی را سزاست که کسی از رحمتش نا امید نیست ، و نعمتش تمامی (آفریدگان) را شامل است ، از آمرزشش او کسی ناامید نبوده ، و أحدی از پرستشش ننگ ندارد (زیرا همه این معنی را اذعان دارند که او سزاوار پرستش است و بس) خداوندیکه نه از رحمتش دریغ گوید ، و نه نعمتش زوال پذیرد (بندگان خدای دانسته باشید) جهان سرائی است که نیستی و بیرون شدن از آن برای اهلش مقدر گردیده ، و آن (در ظاهر و مذاق اهلش) شیرین و سبز است ،

(لکن در باطن بسی تیره و تلخ) بشتاب بطلب طالبش میاید، وجای خود را در دل کسیکه با و چشم دارد باز میکند (پس بزرد و سرخ جهان فریفته نشوید) واز آن کوچ کنید با نیکوترین توشه که در آن بدست رس شما گذارده شده (از تقوی و اعمال صالحه ذخیره بیندوزید) و در آن بیش از اندازه کفایت بجوئید، و در پی فزونتر از آنچه از آن دریافت کرده اید نباشید (که زیاده طلبی انسانرا بحرام و هلاکت میکشاند).

(ع ۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ:)

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ، وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ. اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ: لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا، وَالْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا.

وَابْتِدَاءُ هٰذَا الْكَلَامِ مَرْوِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَقَدْ قَفَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِأَبْلَغِ كَلَامٍ، وَتَمَّمَهُ بِأَحْسَنِ تَمَامٍ، مِنْ قَوْلِهِ: وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه از نخیله بعزم جنگ با معاویه پای مبارک در رکاب نهاد این دعا را که سزاوار است هر شخص مسافری هنگام مسافرت بخواند خواندند:

بار خدایا از رنج و زحمت سفر، و از اندوه بازگشتن، و از نگاههای بد مردم (چشم زخمهائیکه در سفر برای خود انسان و در حضر برای اهل و اولاد پیش میاید از تمامی اینها) تو پناه میبرم، پروردگارا

توئیکه درسفر همراه و در وطن جانشین و سرپرست اهل منی و این هر دو برای غیر تو جمع نشود زیرا نه جانشین در وطن میتواند همراه در سفر باشد، و نه همراه در سفر میتواند جانشین در وطن باشد (پس این توئی که در سفر و حضر و بر و بحر و روز و شب با تمام بندگان خویش انیس و جلیس میباشی)

سید رضی رحمة الله علیه گوید: ابتدای این کلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده، و اینکه حضرت امیر علیه السلام فرموده وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ از آن حضرت پیروی کرده و بهترین وجه و بلیغ ترین سخنی آن سخن را تمام کرده است.

(۴۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ الْكُوفَةِ:

كَأَنِّي بِكِ يَا كُوفَةُ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِيِّ، تُعْرَكِينَ بِالنَّوَازِلِ، وَتُرْكَبِينَ بِالزَّلَازِلِ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكِ جَبَّارٌ سُوءًا إِلَّا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِشَاغِلٍ وَرَمَاهُ بِقَاتِلٍ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کوفه

(هان) ای کوفه تو را مینگرم که (در برابر پیش آمدهای بسیار) مانند چرم عکاظی کشیده شده و مالیده میشوی (عکاظ بازاری بوده در نزدیکی مکه بین نخله و طائف که چرمش بخوبی معروف و عرب هر سالی یکماه آنجا را مرکز داد و ستد قرار داده شعرای هر قوم قصایدی که در مدح قبیله خویش پرداخته بودند میخواندند، تا برتری خود را بر دیگری ثابت نمایند تا اینکه اسلام آنرا متروک ساخت) و من میدانم که هیچ جبار و ستمگری درباره تو بدنیندیشد جز آنکه خدا او را دچار بلائی یا مبتلای بکشنده گرداند (و این اخبار بغیب از جمله کرامات آنحضرت شمرده میشود چنانچه ابن ابی الحدید گوید روزی زیاد ابن ابیه دوستان حضرت را در مسجد جمع کرده آنان را تهدید کرد که اگر از علی بیزاری نجوئید شما را

کشته ، وخانها تا نزاویران خواهم ساخت . عبدالرحمن ابن یاب انصاری گوید در این اثنا من چیزی که دارای جثه عظیم بود و گردنی مانند گردن شتر داشت دیدار کردم پرسیدم تو کیستی گفت آنا ذوالرقبة من دارای همین گردن دراز وبسوی صاحب این قصر فرستاده شده ام عبدالرحمن از رفقایش پرسید آنچه من دیدم شما نیز دیدید گفتند ندیدیم ناگاه (در این هنگام) کسی از قصر خارج شده وگفت امیر امروز از خویش بشما نیپردازد بروید ما رفتیم وهمان وقت طاعون او را گرفته ونیمی از بدنش مثل اینکه همیشه در آتش سوزان بوده تا بجهنم واصل شد وصدق این خبر حضرت ظاهر گردید) .

(۴۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِنْدَ الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَغَسَقَ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا لاحَ نَجْمٌ وَخَفَقَ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْأَنْعَامِ ، وَلَا مُكَافَإِ الْأَفْضَالِ . اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ مُقَدِّمَتِي ، وَاَمَرْتُهُمْ بِلُزُومِ هٰذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ اَمْرِي ، وَقَدْ رَاَيْتُ اَنْ اَقْطَعَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ اِلَى شَرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطِّنِينَ اَكْنَافَ دِجْلَةَ ، فَاُنْهِضَهُمْ مَعَكُمْ اِلَى عَدُوِّكُمْ ، وَاَجْعَلَهُمْ مِنْ اَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ .

اَقُولُ : يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هٰهُنَا الثَّمْتَ الَّذِي اَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفُرَاتِ ، وَيُقَالُ ذٰلِكَ اَيْضًا لِشَاطِئِ الْبَحْرِ ، وَاَصْلُهُ مَا اسْتَوَى مِنَ الْاَرْضِ ، وَيَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ الْفُرَاتِ ، وَهُوَ مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَعَجِيبِهَا .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در ۲۵ شهر شوال سال ۳۸ هجری هنگامیکه بسوی صفین حرکت میکردند فرمودند)

سپاس ویژهٔ ذات مقدس خداست هر زمان که شب درآید، و جهان رو بتاریکی گذارد، سپاس او راسزد، هر وقت که ستاره بدرخشد و پنهان گردد، شکر و حمد او را رواست، هیچکس فاقد نعمت او نبوده، و هیچ چیز با فضل و کرمش برابری نکند (تمامی موجودات ریزه خوار خوان احسان او بوده و هرگز از عهدهٔ شکرش بدر نتوانند آمد) پس از این شکر و ستایش من مقدمة الجیش لشکر خود را (زیاد ابن نصر و شریح بن هانی را با دوازده هزار کس) فرستادم و بایشان سفارش کردم که از کنار دجله فرات نگذرند تا فرمان من بآنها برسد، و من دیدم که آنها از آب فرات عبور کرده، و بسوی این دسته از مسلمانان که در نزدیکیهای دجله نشیمن گزیده اند رفته و آنها را بیاری شما بسوی دشمنتان برانگیزم، و مدد و قوهٔ کارتان قرار شان بدهم صلاح است (لذا چنان کردم)

سید رضی ره فرماید مراد حضرت از لفظ ملتاط در اینجا موضعی بوده است کنار فرات که حضرت جلو داران لشکر خود را بفرود آمدن در آنجا امر فرموده و این لفظ بساحل و کنار دریا نیز اطلاق میشود لکن در اصل معنی زمین هموار است و مقصود حضرت از لفظ قطقطانة (که معنی آب صاف است اعم از کم یا زیاد) آب فرات است و این تعبیر از عبارات غریب و شگفت انگیز است.

(۴۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ، فَلَا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَلَا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعَدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ، لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ

وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ ، عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ ، تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ ، وَالْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در ستایش ذات باریتعالی

سپاس ذات مقدس خداوند پیراسته است که دانای بامور نهانی است ، (و نهانیها همه در نزدش هویدا است) و نشانه های ظاهر و هویدا بر وجود وی دلالت دارند (زیرا که موجودات را او ایجاد فرموده و مصنوعات وجود صانع را گواه اند و چون جسم نیست) محال است که او با بینائی چشم دیده شود پس سزاوار نیست چشم کسیکه او را ندیده منکر او شود و نه بنده نیست قلب کسیکه هستی او را اثبات کرد بخواهد بلکه ذاتش پی برد او است که در بلندی رتبه بر همه چیز مشتی گرفته ، و هیچ چیز از او بلند مرتبه تر نیست ، و نزدیک است و در نزدیکی هیچ چیزی از او نزدیکتر (بمخلوقات خود) نیست ، پس نه بلندی رتبه او را از چیزی از آفریده هایش دور میکند ، و نه نزدیکی او چیزی از مخلوقاتش را با وی برابر و مساوی میسازد ، خداوندیکه هوشها را بر حد وصف خویش آگاهی نداده و با این وصف شناسائی ذاتش را بقدر امکان از آنان پوشیده نداشته (با اینکه بلکه ذاتش دسترسی ندارند از آثار و علائم بالکلیتش معترفند) پس او است که نشانهای وجود بر موجودیت او گواه و (حتی) دل همان شخص منکر نیز (این معنی را) معترف است (زیرا که اگر دل او منکر است عقلش باینکه خدائی هست حاکم است) پس خداوند تعالی برتر است از گفتار کسانیکه او را باشیاء تشبیه کرده و منکر او هستند .

(۵۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهِ ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللهِ ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ

خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ ، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ ، وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هٰذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ، وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ الْحُسْنَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن فتنه و فساد را نشان داده فرماید) فتنه و فسادها پیروی از خواهشهای نفسانی ، و احکامی است که بر خلاف شرع انور ابداع و اختراع گردیده و کتاب خدا با آنها مخالفت است . و پیروی کردند مردانی مردان دیگر را در این احکام (خلافی که) بر غیر دین خدا (وضع گردیده است و چون احکام خدا با مخترعات مضلّه گمراهان درهم آمیخت راه حق بر جوینده اش سدود گردید) پس اگر باطل با حق درهم نیامیخته بود ، و حق از لباس شبهه بباطل خلاص شده و بیرون آمده بود هم راه حقیقت بر جوینده اش پوشیده نمیبود و هم دشمنان (و اهل باطل بیگانه) نمیتوانستند از حق بدگوئی کنند لکن (اینکه گاهی حق و باطل یکدیگر شبهه شده و مردم در آن بفتنه میافتند علتش آنست که اغلب اوقات مقداری از حق و قسمتی از باطل را بهم ممزوج میسازند پس اینجاست که شیطان بر دوستان خویش چیره میشود ، (و باطل را بصورت حق بانان نشان داده گمراهشان مینماید) اما کسانیکه از جانب خدا برایشان خوبی و نیکوئی پیشین شده ، (فریب شیطان را نخورده حق را و لو اینکه ممزوج بباطل هم باشد شناخته و) رستگار میشوند .

(۵۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا غَلَبَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ أَصْحَابَهُ « عَلَيْهِ السَّلَامُ » عَلَى شَرِيعَةِ الْفُرَاتِ بِصِفِّينَ ، وَمَنَعُوهُمْ مِنَ الْمَاءِ :

قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ ، فَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّةٍ ، وَتَأَخِيرِ مَحَلَّةٍ ، أَوْ

رَدُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوا مِنَ الْمَاءِ ، فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ ، أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَّةً مِنَ الْغُوَاةِ ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا الْحُتُوفَ لَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (هنگامیکه لشکر معاویه در جنگ صفین شریعهٔ فرات را بتصرف آورده و یاران حضرت را از برداشتن آب مانع گردیدند فرمود) :

سپاهیان معاویه (بتصرف و منع شما از برداشتن آب) از شما خواهان طعام جنگند پس (اکنون از دو کار یکی را اختیار کنید) یا بر نفوس خویش بذلت و خواری و پستی اقرار کنید (و تشنه بمانید) و یا تنها (ی آشبار) را از خونهای دشمنان، و خودتان را از فرات سیراب سازید، پس مرگ (پر مذلت) در زندگانی شما است اگر مغلوب، و زندگی (پر شرافت و افتخار) در مرگ شما است اگر بر دشمنان غالب آیید (اکنون این پهنهٔ میدان و شما و شمشیر و این شریعهٔ فرات و دشمن) آگاه باشید معاویه گروهی از گمراهان شام را بمیدان جنگ کشانده و حقیقت امر را (که طلب ریاست است) از آنان پنهان داشته، تا اینکه آنها گلوهای خود را نشانهٔ مرگ قرار داده اند (و بهانهٔ در دین خونخواهی عثمان برای کشته شدن آماده و مستعد شدند)

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُهَا بِرِوَايَةٍ ، وَنَذْكُرُهَا هٰهُنَا بِرِوَايَةٍ أُخْرَى لِتَغَايُرِ الرِّوَايَتَيْنِ :

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ ، وَآذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ ، وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا ، وَأَدْبَرَتْ حَذَّاءَ ، فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا ، وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا ، وَقَدْ أَمَرَّ مِنْهَا مَا كَانَ حُلْوًا ، وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ

صَفْوًا ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمِقْلَةِ ، لَوْ تَمَزَّزَهَا الصَّدْيَانُ لَمْ يَنْقَعْ ، فَازْمَعُوا عِبَادَ اللهِ الرَّحِيلَ عَنْ هٰذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ ، وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ ، فَوَاللهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَلَهِ الْعِجَالِ ، وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ ، وَجَأَرْتُمْ جُؤَارَ مَتَبَتِّلِ الرُّهْبَانِ ، وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ، الْتِمَاسَ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ ، وَحَفِظَهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ ، وَاللهِ لَوَانْمَاثَتْ قُلُوبُكُمْ انْمِيَاثًا ، وَسَالَتْ عُيُونُكُمْ « مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ » دَمًا ، ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ ، مَا جَرَتْ أَعْمَالُكُمْ « وَلَوْ لَمْ تَبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ » أَنْعُمُهُ عَلَيْكُمْ الْعِظَامُ ، وَهُدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ ۞

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در بیوفائی دنیا و ترغیب مردم باعراض از آن بیان فرموده) و این خطبه پیش ازاین بروایت دیگر نقل شده ، و اکنون آنرا از روی روایت دیگری ذکر میکنیم چونکه آن دو روایت غیر از یکدیگرند .

آگاه باشید جهان بسوی نیستی و نابودی رو نهاده و (هر آن و ساعتی) در گذشتش را بما اعلام میدارد ، و خوبیهای آن پشت کرده ، و بتندی میرود (هنوز انسان از نعمتش برخوردار نشده که آن نعمت زایل میشود و از بهار جوانی غنچه عیشی نچیده که خزان پیریش از پی در میرسد ، صحتش با دردمندی قرین ، و شادیش با اندوه فراوان همراه است) پس او است که همواره اهل خویش را به نیستی صلا میزند

وهمسایگانش را بسوی مرگ (وقبر) میکشاند، شیرینیش بسی تلخ و (شراب) صافش بسیار درد آلود و تیره است و (نسبت بعمر و زندگانی اهل هر زمانی) باقی نمانده است، از آن بجز تهماندهای باندازهٔ آب کمی که (گرم و بیمزه) در ته مطهره باقی ماند: باشد، یا بمقدار جرعه آبی که در ته ظرفی که آن در موقع کم آبی آب تقسیم میکنند مانده باشد، (عرب را عادت این است که هنگام تشنگی اگر آبی در بیابان بیابند قدری ریگ در ته ظرفی ریخته و بقدری آب در آن ظرف بریزند که آن ریگها را بپوشاند پس هر یک از تشنگان آن مقدار آب را برای رفع تشنگی بنوشد و آن ظرف را مقلّه خوانند) و اگر آن آب را تشنه نوشد سیراب نگردد، پس بندگان خدای اکنون با عزمی ثابت از این خانه که اهل آن محکوم بفنا و نیستی هستند کوچ کنید، مبادا که آرزوی آن بر شما چیره شود، و زمان زندگانیش نظرتان دراز آید (که این هر دو بسی ناچیز و اندکند) بخدا سوگند اگر مانند شتران فرزند مرده که از سوز درون بفریاد اند فریاد و زاری برآرید و همچون کبوتران محزون ناله و آواز بردارید، و مانند رهبانان صوامع از دنیا و اهل و مال گذشته بحال تضرع و زاری بسوی خدای روی آورید و از او درخواست نزدیکی و قربت نمائید تا مگر منزلتی در نزد خودش برای شما بالا برد، یا گناهی که در کتب او ثبت و فرشتگانش آن را ضبط کرده اند بیامرزد البته اینها در برابر ثوابی که (در اثر فرمان برداری از او) برای شما چشم دارم کم اند و (همچنین) کم اند در برابر عقابیکه (در اثر نافرمانی از او) من بر شما ترسانم (خلاصه ثواب و عقابی که من در راه امر باطاعت و نهی از معصیت خدا شما را بآن امر میکنم غیر از آن ثواب و عقابی است که شما از فرمانبرداری و اطاعت یا گناهکاری و معصیت خدا در نظر گرفته اید و آنچه را که من در این امر می بینم از حیطهٔ تصرف و اوهام عقول شما بیرون است پس شما باید در تمام اوامر و نواهی پیرو امر و نهی من بوده و از فکرهای نارسای خویش دیده بپوشید، بخدا سوگند اگر دلهای شما از فرط عشق بخدا (درون سینه ها بدانسانکه آهن در کوره میگذارد) بگداز و گداخته شود و اگر دیده های شما از ترس او بجای اشک خون روان کنند، و ما دامیکه جهان سرپا است زندگانی خویش را بهمین حال بگذرانید، و دقیقه از کوشش و جدیت (و سوختن و گریستن) در این راه فروگذار نکنید، باز تمام این کارهای شما در برابر نعمتهای بزرگ خدا، و راهنمائی او شما را بسوی ایمان باو بسی اندک و ناچیز اند.

وَمِنْهَا :

فِي ذِكْرِ يَوْمِ النَّحْرِ وَصِفَةِ الْأَضْحِيَةِ

وَمِنْ تَمَامِ الْأَضْحِيَةِ اسْتِشْرَافُ أُذُنِهَا ، وَسَلَامَةُ عَيْنِهَا ، فَإِذَا سَلِمَتِ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ الْأَضْحِيَّةُ وَتَمَّتْ ، وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ الْقَرْنِ تَجُرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمَنْسَكِ ، «وَالْمَنْسَكُ» هٰهُنَا الْمَذْبَحُ .

پارهٔ از این خطبه دربارهٔ حیوانی است که روز عید قربان قربانی میشود :
از جملهٔ شروط شایستگی حیوان قربانی تمامیت گوش و سلامتی چشم او است (حیوانیکه گوشش بریده یا چشمش معیوب باشد برای قربانی صلاحیت ندارد) پس اگر چشم و گوشش سالم و تمام باشد قربانی درست و تمام است ، و نیز اگر شاخش شکسته و هنگام رفتن بسوی قربانگاه میلنگد باز قربانی درست نیست (خلاصه گوسفند قربانی بایستی از تمام نقایص و عیوب برکنار باشد) . سیّد رضی ره فرماید: «مَنْسَك» در اینجا بمعنی قربانگاه است (نه بمعنی پرستشگاه) .

(۵۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ الْبَيْعَةِ :

فَتَدَاكُّوا عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ يَوْمَ وِرْدِهَا قَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا ، وَخُلِعَتْ مَثَانِيهَا ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِيَّ ، أَوْ بَعْضَهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ وَقَدْ قَلَّبْتُ هٰذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ ، حَتَّى مَنَعَنِي النَّوْمَ ، فَمَا وَجَدْتُنِي يَسَعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ ، أَوِ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ ٱلْفِتَالِ ٱهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ ٱلْعِقَابِ ، وَمَوْتَاتُ ٱلدُّنْيَا ٱهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَوْتَاتِ ٱلْآخِرَةِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در هنگام بیعت)

(عثمان که کشته شد) مردم برای بیعت کردن با من چنان خود را بیکدیگر میکوفتند که تو گوئی شتران بی مهار و زانوبندی را مانند که سارباتهایشان آنها را بسوی آبگاه سرداده اند، بطوریکه خیال کردم شاید آنها قصد کشتن مرا دارند، یا اینکه نزد من بعضی کشنده بعضی دیگرانند (با این ازدحام عجیب و بی سابقه دست مرا گشود). و با من بیعت کردند، بعضی از آنها بجون طلحه و زبیر هنوز بند پیمان را نبسته کسته و جنگ جمل را سرپا کردند.) و من ظاهر و باطن و پشت و روی این کار را باندازه خوب برآورد کردم که چشم از خواب باز نماند، آنگاه دیدم (سر دوراهی قرار گرفته ام که هیچ) چاره ندارم، یا باید با پیمان شکنان بجنگم، یا باید آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده است منکر شوم (زیرا که پیکار با باغیان در صورت توانائی و قدرت بر امام زمان واجب و ترک آن در حکم انکار واجبات دینی است) پس درمان (دوای) جنگ را بر خویش آسانتر از درمان عذاب آلهی و مرگهای ایشان را خوارتر از مرگهای آن جهانی بر خویش گرفتم (و مردانه عرصه جنگ را بر باغیان تنگ کرده سر کشان را سرازیر بر گرفتم).

(۵۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

وَقَدِ ٱسْتَبْطَأَ أَصْحَابُهُ إِذْنَهُ لَهُمْ فِي ٱلْقِتَالِ بِصِفِّينَ:

أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكُلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ ٱلْمَوْتِ ؟ فَوَٱللَّهِ مَا أُبَالِي دَخَلْتُ إِلَى ٱلْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ ٱلْمَوْتُ إِلَيَّ . وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: شَكًّا فِي أَهْلِ ٱلشَّامِ، فَوَٱللَّهِ مَا دَفَعْتُ ٱلْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ

فَتَهْتَدِيَ بِي ، وَتَعْثُوَ اِلَى ضَوْئِي ، وَذٰلِكَ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا ، وَاِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِاٰثَامِهَا :

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه یاران گمان کردند حضرت در جنگ با شامیان کندی و درنگی دارد (زیرا پس از اینکه شریعه فرات بتصرف آنحضرت درآمده و یاران معاویه را از برگرفتن آب مانع نیامد و چند روزی کار جنگ بمماطله برگذار شد بعضی گفتند شاید حضرت هراسی از کشته شدن دارد پاره دیگر گفتند شاید در وجوب جنگ با آنان مردد است لذا حضرت فرمودند : آیا این سخن شما که آیا تا این اندازه ، درنگ در کار جنگ برای آنست که من باکی از مرگ دارم (سخنی است پوچ و حرفیست سخت بیجا برای آنکه) بخدا سوگند من ابدا بیمناک از این نیستم که بامن برمرگ درآیم یا اینکه مرگ مرا دربابد و حرف دیگرتان در اینکه (گمان میکنید) در جنگ با اهل شام گرد شک و تردیدی گشته ام (آنهم چنین نیست) بخدا سوگند من هیچ روزی دست از کار پیکار نکشیدم جز اینکه انتظار داشتم گروهی از شامیان بمن بپیوسته و هدایت شوند و چشم کم نور خود را بنور من روشن کنند و این در نزد من محبوب تر از این است که آنها را در حال گمراهی بکشم اگرچه (عاقبت وخیم اینکار در محشر و) بازگشت گناه آن برخودشان است (با این وصف من موظفم تا میتوانم مبادرت بخونریزی نکرده و حجت را بر خصم تمام کنم) .

(۵۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ) نَقْتُلُ اٰبَاءَنَا وَ اَبْنَاءَنَا وَاِخْوَانَنَا وَاَعْمَامَنَا ، مَا يَزِيدُنَا ذٰلِكَ اِلَّا اِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْاَلَمِ ، وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْاٰخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَخَالَانِ اَنْفُسَهُمَا اَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَاْسَ الْمَنُونِ ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ

عَدُوِّنا ، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنا مِنّا ، فَلَمّا رَأَى اللهُ صِدْقَنا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنا الْكَبْتَ . وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ ، حَتّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلامُ مُلْقِيًا جِرانَهُ ، وَمُتَبَوِّئًا أَوْطانَهُ ، وَلَعَمْرِي لَوْ كُنّا نَأْتي ما أَتَيْتُمْ ما قامَ لِلدّينِ عَمُودٌ ، وَلا اخْضَرَّ لِلْإيمانِ عُودٌ ، وَأَيْمُ اللهِ لَتَحْتَلِبُنَّها دَمًا ، وَلَتُلْبَعُنَّها نَدَمًا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که در آن از رنجهای توان فرسا و ثبات قدم خویش در جنگهائیکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده سخن رانده و یاران خویش را از کندی و تسامح در جنگ نکوهش میفرماید) :

(در بدو اسلام در جنگها) ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پدران و پسران و برادران و عموهای خویش را (در راه پیشرفت دین بیدریغ) از دم تیغ میگذراندیم و اینکار جز ایمان و تسلیم را در ما نیفزوده و ثبات قدم در راه حق و شکیب بر سوزش درد و کشش و کوشش در جهاد با دشمن را در ما زیاد میکرد (در صحنه های خونین پیکار بسیار اتفاق میافتاد که) یکی از ما و دیگری از خصم مانند دو قوچ نر (شاخ در شاخ شده و) بهم در میافتادند (و هریک حریف را در کار بست و گشاد بودند) تا مگر کدام یک جان دیگری را از پیکر در کشیده و بمآور در از شر ننگ مرگ سیراب سازد پس گاهی پیروزی از آنِ ما بر دشمن و گاهی از آنِ دشمن بر ما بود همینکه خداوند راستی (و خود گذشتگی در راه پیشرفت دین) را در ما دید خواری را بر دشمن و یاری را بر ما نازل فرمود تا اینکه اسلام (در جایگاه و خود ش) قرار گرفت . و همچون شتر یکه هنگام راحت باش سینه و گردن خویش را بر زمین مینهد بدانسان مراکز خویش را پر کرد (و انوار خیره کننده قرآن جهان را روشن ساخت) بجان من سوگند است که اگر این طور یکه شما (در راه یاری از دین) رفتار میکنید ما رفتار کرده بودیم ابد استون دین بر پا نمی ایستاد . و شاخ درخت ایمان سرسبز نمیگردید . بخدا سوگند با این شیوه (ناپسندیکه شما در جنگ پیش گرفته اید بجای شیر گوارا از ناقه جهان خون خواهید دوشید و پس از آن (هنگامیکه خصم را بر خویش چیره می دادید) پشیمان خواهید شد (لکن چه سود)

(۵۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ:

أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرَاءَةِ مِنِّي، أَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَوٰةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ، وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّؤُا مِنِّي، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن اهل کوفه را از سختیهائیکه بآنان روی خواهد داد آگاهی داده فرماید: (ای اهل کوفه) آگاه باشید زود است که پس از من بر شما چیره گردد مردی گشاده گلو برآمده شکم، که هرچه بیابد بخورد، و هرچه نیابد بجوید (مقصود حضرت از این کس معاویة ابن ابی سفیان است که بقدری غذا میخورد که خسته شده و میگفت بردارید خسته شدم و سیر نگشتم و او در اثر نفرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین مرض مبتلا شده بود زیرا روزی حضرت دو مرتبه کس بطلب او فرستاده گفتند غذا میخورد حضرت فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُشْبِعْ بَطْنَهُ خدایا شکم او را سیر مفرمای و معاویه بطوری در پرخوری ضرب المثل شده که یکی از شعرا گوید لِي صَاحِبٌ وَبَطْنُهُ كَالْهَاوِيَهْ كَأَنَّ فِي أَحْشَائِهِ مُعَاوِيَهْ مرا یاری است که شکمش از حیث پرخوری مانند هاویه و تو گوئی معاویه در احشاء او جای گرفته) پس (اگر دست پیدا کردید) او را بکشید اگرچه هرگز او را کشتن نتوانید، آگاه باشید زود اکه آن مرد شما را بدشنام گفتن و بیزاری جستن از من امر میکند، اما دشنام پس اگر ناچار شدید مرا دشنام گوئید زیرا که ناسزا گفتن بر من مرا سبب بلندی مقام و شما را باعث رهائی (از چنگال ستم او) است اما بیزاری پس از من بیزاری مجوئید، زیرا که من بفطرت اسلامی متولد شده و در ایمان و هجرت (با رسول خدا) بر همه پیشی گرفته ام (و بیزاری جستن از چنین کسی سبب عذاب آخرت و بدبختی دو جهانی است).

(۵۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَلَّمَ بِهِ الْخَوَارِجَ :)

أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ ، وَلَا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ ، أَبَعْدَ إِيمَانِي بِاللهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكُفْرِ؟ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ! فَأُوبُوا شَرَّ مَآبٍ ، وَارْجِعُوا عَلَى أَثَرِ الْأَعْقَابِ . أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا ، وَسَيْفًا قَاطِعًا ، وَأَثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً

قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَلَا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ ، يُرْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ : أَحَدُهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَاهُ آبِرٌ بِالزَّاءِ مِنْ قَوْلِهِمْ رَجُلٌ آبِرٌ لِلَّذِي يَأْبُرُ النَّخْلَ أَيْ يُصْلِحُهُ ، وَيُرْوَى آثِرٌ بِالثَّاءِ بِثَلَاثِ نُقَطٍ ، يُرَادُ بِهِ الَّذِي يَأْثُرُ الْحَدِيثَ أَيْ يَرْوِيهِ وَيَحْكِيهِ وَهُوَ أَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدِي كَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ : لَا بَقِيَ مِنْكُمْ مُخْبِرٌ ، وَيُرْوَى ابِرٌ بِالزَّايِ الْمُعْجَمَةِ وَهُوَ الْوَاثِبُ ، وَالْهَالِكُ أَيْضًا يُقَالُ لَهُ ابِرٌ .

(از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در پاسخ خوارج فرمود زیرا که خوارج میگفتند ما در رضایت بحکومت حکمین خطا کرده توبه نمودیم تو نیز توبه کن تا ما تو را اطاعت کنیم) بادی که سنگ ریزه را بجنبش میآورد بر شما بوزد ، و اصلاح کنندهٔ نخلی ، و دهندهٔ خبری ، و گویندهٔ سخنی ، از شما باقی نماند (عذاب خداوند کلیهٔ شما را هلاک سازد) آیا بعد از اینکه من (اولین کسی هستم که) بخدای ایمان آورده و بهمراهی رسولخدا (آنهمه با کفار) جنگیدم (اکنون) بکفر خویشتن گواهی دهم ؟ پس

دراین هنگام من از گمراهان بوده واز هدایت شدگان نیستم ؟ پس (ایگروه گمراه) ازاین بدترین راه بازگشته وبجایگاه (اولیه) خویش قدم گذارید (عقاید باطله را رها کرده بسوی حق گرائید) آگاه باشید زود اکه پس از من بخواری فراوان وشمشیر بران وچارگشته ستمگران مالتان را ویژهٔ خویش دانسته واینکار را درمیان شما طریقهٔ خود قرار دهند .

سید رضی علیه الرحمه گوید سخن حضرت وَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ آبِرٌ را برسه وجه میتوان نقل کرد اوّل آبِر براء مهمله که عرب آنرا هرس کنندهٔ نخل گوید دوّم آثِر بثاء سه نقطه که مراد گویندهٔ حدیث یا حکایت کنندهٔ سخنی باشد واین اصح طرق است زیرا که منظور حضرت این بوده که گویندهٔ سخنی از شما باقی نماند سوّم آبِز بزاء نقطه دار وآن بمعنی واثب وجهنده است ابن ابی الحدید شق چارمی برآن فرض کرده وآثر را تراشندهٔ پنبه های اطراف پای شتر دانسته ونیز آبز بمعنای هالک نیز گفته اند .

(۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَقِيلَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانِ :

مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ ، وَاللهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ .

يَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ النَّهْرِ وَهِيَ أَفْصَحُ كِنَايَةً عَنِ الْمَاءِ وَ إِنْ كَانَ كَثِيرًا جَمًّا ، وَقَدْ أَشَرْنَا إِلَى ذَلِكَ فِيمَا تَقَدَّمَ عِنْدَ مُضِيِّ مَا أَشْبَهَهُ .

هنگامیکه حضرت علیه السلام آهنگ جنگ خوارج کرده وخدمتشان عرض شد که آنان از پل نهروان گذشته اند چنین فرمود :

کشتنگاه خوارج آنسوی آب (نهروان) است بخدا سوگند ده نفر از آنان (از مرگ) رهائی نمی یابد و از شما هم ده تن هلاک نمیشود (و این سخن را میتوان از معجزات آنحضرت محسوب داشت زیرا که پس از جنگ با خوارج نه نفر از آنان نجات پیدا کرده و نه نفر از یاران کشته شدند) سید رضی علیه الرحمه گوید: مراد حضرت از نطفه (که بمعنی آب صاف است) آب نهروان فصیح ترین کنایه است از آب هرچند که بسیار باشد و ما پیش از این در یکی از خطب گذشته (خطبه ۴۸ هنگامیکه حضرت معتصم رفتن بسوی شام بودند) که آن خطبه هم شبیه باین خطبه بود اشاره باین معنی نموده ایم.

(۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا قُتِلَ الْخَوَارِجُ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلَكَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ

كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ،

كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَّابِينَ.

(همینکه خوارج نهروان کشته شدند خدمت حضرت علیه السلام گفته شد یا امیر المؤمنین همه این قوم هلاک شدند فرمود):

نه بخدا قسم بدرستیکه اینان نطفهائی هستند در پشت مردان و رحمهای زنان هر زمان از آنان شاخی برآید قطع خواهد شد (هر وقت گردن کشی از ایشان پیدا شده خروج کند کشته خواهد شد) تا اینکه آخر ایشان (همه) دزدان و راهزنان میشوند (بطوریکه حضرت خبر داده بودند نه تن از خوارج از جنگ نهروان نجات پیدا کرده و از آنان فرزندان بسیاری مانند شیب ابن یزید شیبانی و مستورد و قطری و جوشنه اسدی و حابس طائی پیدا شده و همیشه مزاحم خلفاء زمان خود بوده و بالاخره عقاب آنها دست بدزدی و راه زنی برآورده و اموال مردم را میربودند).

(۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْخَوَارِجِ:

لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ. يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ.

و نیز حضرت علیه السلام این سخن را درباره خوارج فرماید:

پس از من خوارج را نکشید زیرا آنکه طالب حق است و خطا میکند مانند کسیکه طالب باطل است و آنرا دریابد نیست سید رضی علیه الرحمه گوید: مقصود حضرت از طالب باطل معاویه و یاران او هستند (که بدون حق خلافت را برای خود میخواستند بخلاف خوارج که مطیع و فرمان بردار خلیفه وقت بودند منتهی باشتباه افتاده بودند).

(۶۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا خُوِّفَ مِنَ الْغِيلَةِ:

وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَ عَنِّي وَأَسْلَمَنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه او را از کشته شدن ناگهانی بدست ابن ملجم ترسانیدند بیان فرموده:

خداوند برای من سپری نگهدارنده قرار داده (که مرا بوسیله آن سپر یعنی تقدیر حفظ میکند) پس هرگاه که روز من سر آید آن سپر از من جدا شده و مرا بدست مرگ می سپارد پس این هنگام است که خدنگ (مرگ) خطا نکرده (بنشان میخورد) و زخم آن التیام پذیر نیست.

(۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يَنْجُو بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا، أَبْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَحُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَقَامُوا فِيهِ، فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغًا حَتَّى قَلَصَ، وَزَائِدًا حَتَّى نَقَصَ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در نکوهش گیتی بیان فرموده

آگاه باشید جهان سرائی است که هیچکس از آن (از عذاب آخرت) بسلامت نماند جز اینکه در آن عمل (صالح) بنماید و هیچکس رستگار نشود بچیزی که برای آن دنیا است (بلکه رستگاری در کاریست که برای خدا باشد) مردم در دنیا دچار امتحان و آزمایش شده اند (پس هر که دل آن نبسته و برای آخرت عمل کرد ناجی، و هر که دل بآن سپرده و آخرت را فراموش کرد هالک است) هر چه برای تمتع از جهان برگرفتند (بحسرت) از آن بیرون کرده شوند (ملک الموت آنانرا از قصرها و کاخهایکه از خون دل ایتام و بیوه زنان سرپا کرده اند بخواری تمام بیرون میکشد) و حساب آنها را (در موقف) از آنان می طلبند، و آنچه از دنیا برای غیر دنیا گرد آورده اند بر آن وارد شده و در آن نشیمن گیرند (در کاخهای دلاویزیکه در اثر دستگیری بینوایان در جهان برای آخرت خود ساخته اند اقامت نمایند) جهان در نزد خردمندان همچون برگشتن سایه ایست که آنرا گسترده جمبش بینی و زیاد نشده کمش نگری (مانند سایه سریع الزوال است).

(۶۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا

مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ ، وَتَرْحَلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظَلَّكُمْ ، وَكُونُوا قَوْمًا صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا ، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبْدَلُوا ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا ، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ ، وَإِنَّ غَايَةً تَنْقُصُهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ ، وَإِنَّ غَائِبًا يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ ، وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشَّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا ، فَاتَّقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ ، وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ ، وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا ، وَيُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا حَتَّى تَهْجُمَ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا ، فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ نَسْأَلُ اللهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ ، وَلَا تُقَصِّرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام که در آن مردم را امر بتقوی و تهیه توشه برای سفر آخرت کرده بندگان خدا از خدا بپرهیزید (او را معصیت نکنید) و بواسطه کردارهای (نیک) خویش بر مرگتان پیش دستی کنید (پیش از مرگ اسباب آسایش پس از مرگ را فراهم نمائید) بهرچه از برایتان

باقی میماند بخرید آنچه که از دستتان میرود (دنیا را بآخرت سودا کنید که در اینمعامله سودی فراوان است) از جهان کوچ کنید که برای کوچ دادن شما جدیت بخرج داده میشود (شما را بشتاب کشانده و می برند) پس برای مرگ مهیا باشید که بر سرتان سایه افکنده است (و مانند) گروهی باشید که بانگی بر آنان زده شده آگاه (و از خواب غفلت بیدار) گشته و دانستند جهان (فانی) اقامتگاه آنان نیست پس آنرا (ببهشت جاودانی) تبدیل کردند (مردم دانسته باشید) خدای سبحان شما را بیهوده خلق نکرده و مهمل نخواهد گذاشت (بلکه شما را برای معرفت و عبادت آفریده پس هر کس فرمان خدا را ببرد ببهشت و هر کس نافرمانی کرد جایش دوزخ است) و نیست مابین یکی از شما و بهشت و دوزخ جز مرگی که ناگاه فرود آید (پس) دوران زندگانی که بیک چشم بهم زدن کم گشته و ساعتی (بنای) آنرا منهدم سازد بکوتاهی سزاوارتر است و غائبی که (وطن اصلی خود را گمکرده و دو عامل) شب و روز او را (بسوی آن وطن) میرانند البته بشتاب کردن سزاوارتر است و انسانیکه سعادت و خوشبختی و شقاوت و بدبختی بسوی او میآید (و نمیداند بکدام یک از این دو میرسد) البته مستحق بهترین ساز و برگها میباشد پس (بندگان خدا) در دنیا (برای بیرون شدن) از دنیا باندازه که فردا (ی محشر) نفوس خود را بآن بتوانید حفظ و نگهداری کنید توشه بردارید، (عمل صالح تهیه کنید) از عذاب پروردگار بنده پرهیز کرد که خویشتن را پند داد (از تسویف دوری گزید) بر توبه پیشی گرفت، بر خواهشها چیره گردید، (همواره برای دیدار پروردگار مهیا است) زیرا که مرگ پوشیده از او، آرزو فریبنده او، شیطان موکل بر او است، گناه را در نظر او آرایش میدهد تا بر آن سوار شود (آنرا مرتکب گردد) او را بآرزوی توبه می نشاند، تا آنرا بتاخیر افکند تا اینکه ناگاه مرگ بر او هجوم آورد، در حالیکه بکلی از آن بیخبر بوده است، پس آه از حسرت آن صاحب غفلتی که (فردای قیامت) عمرش بر او حجت و دلیل بوده و روزگار او را ببدبختی کشانده باشد، (عمریکه وسیله سعادت او بوده آنرا در راه شقاوت خود مصرف کرده باشد) (و در خاتمه) از خداوند سبحان خواهانم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را بطغیان و نافرمانی نیفکنده و هیچ فایده و نفعی او را از طاعت پروردگارش باز نداشته و پشیمانی و اندوهی او را بعد از مرگ در نیابد.

(۳۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا ، فَيَكُونَ اَوَّلًا قَبْلَ اَنْ يَكُونَ اٰخِرًا ، وَيَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ اَنْ يَكُونَ بَاطِنًا ، كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ ، وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ ، وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ ، وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ ، وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَيَعْجِزُ ، وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصَمُّ عَنْ لَطِيفِ الْاَصْوَاتِ وَيَصُمُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعُدَ مِنْهَا ، وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْاَلْوَانِ وَلَطِيفِ الْاَجْسَامِ ، وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ ، لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ ، وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ ، وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نِدٍّ مُثَاوِرٍ ، وَلَا شَرِيكٍ مُكَاثِرٍ ، وَلَا ضِدٍّ مُنَافِرٍ ، وَلٰكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ ، وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ ، لَمْ يَحْلُلْ فِي الْاَشْيَاءِ فَيُقَالَ : هُوَ فِيهَا كَائِنٌ ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ : هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ ، لَمْ يَؤُدْهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا ذَرَأَ ، وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ ، وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَقَدَّرَ ، بَلْ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ ، وَاَمْرٌ مُبْرَمٌ ، اَلْمَاْمُولُ مَعَ النِّقَمِ ، اَلْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن ذات باریتعالی را وصف کرده فرماید:
حمد و سپاس ویژهٔ ذات خداوندی است که هیچیک از حالات او بر حال دیگرش پیشی نگرفته

(صفات کمالیه ازازل در ذاتش موجود و هیچ صفتی را بعد اکسب نکرده) پس پیش از آنکه آخر باشد اول و قبل از آنکه پنهان باشد پیدا است (او است مبدء هر موجود و غایت هر ممکن وجودش از همه اشیاء ظاهر، و ذاتش در تمام چیزها مخفی است) کیسکه بوحدت نامیده شود جزاو کم است (تمامی موجودات متصف بصفت واحد عددی و قلت و کثرت هستند بخلاف خداوند مان که واحدی است حقیقی و کثرت نداشته و یکی است) هر عزیزی غیراز او خوار است (زیرا عزیز کسی است که احتیاج نداشته باشد و موجودات محتاج بالنسبه تا و همه ذلیل اند) و هر قویی غیراو ضعیف است (برای اینکه منشأ تمام قدرتها و قوتها او است) هر مالکی غیراو مملوک است (چون موجد همه اشیاء و مالک علی الاطلاق او است) هر دانائی غیراو دانش آموز و یا دگیرنده است (زیرا که هر فردی از افراد احتیاج باموختن دانش از شخص دانشمند تری دارد و حقتعالی بالذات عالم است) هر دارای قدرتی غیر او گاهی قادر (در بعضی امور) و گاهی عاجز است (بخلاف ذات خداوند که همیشه قادر و خود منشا کلیه قدرتها است) هر شنوندهٔ غیراو از شنیدن آوازهای بلند کر و از استماع صوتهای آهسته و ملایم ناشنوا است (برای اینکه استماع او بوسیلهٔ قوه موجوده در گوش و آن قوهٔ سامعه از ادراک اصوات خیلی آهسته عاجز و از شنیدن صیحه های بسیار بلند نیز دچار اختلال و کری میشود اما خدا متعال چون ذاتا سمیع و بدون قوه و گوش شنوا است لذا شنیدن آوازهای نرم و بلند در نزدش یکسان است) و هر بیننده غیراو از دیدن رنگهای پنهان (چون رنگ تاریکیها) و از دیدن رنگ اجسام لطیفه (چون رنگ هوا و ذرات) نابینا است (زیرا دیدن او بوسیلهٔ قوهٔ باصرهٔ موجود در چشم و چشم از دیدار رنگهای پنهان و لطیف عاجز است، لکن خداوند بدون آلت دیدار تمامی رنگهای پیدا و پنهان را بالذات میبیند) و غیراو هر پیدائی پنهان نیست و هر پنهانی پیدا نیست (زیرا هیچ شیئی مثلا مانند خورشید در عین پیدائی نمیتواند پنهان باشد لکن خداوند در عین حال دارای دو صفت هم پیدا و هم پنهان است پیدا است از نشانها و علامات پنهان است از محال بودن رسیدن بکنه آن ذات خدائیست که) آفرینش را بیافرید نه برای تقویت سلطنتش و نه از بیم پیش آمدهای روزگار و نه برای یاری جستن (از آنان) بر دفع همتائی نزاع کننده و نه برای منع غلبه از شریکی غلبه جوینده ولکن (آفریدگان) مخلوقانی هستند پرورده (خوان نعمت) او و بندگانی میباشند مسخر،

(حضرت) وی خداوندیکه نه در چیزها حلول کرده که گفته شود او در آنها است و نه از آن اشیاء دور گزیده تا گفته شود او در آنها نیست (زیرا درون و برون بودن از اشیاء لازمهٔ ممکنات و جسمانیات است) خلایق را بدون خستگی و ماندگی بیافرید و در اصلاح امر آنان از روی تدبیر نیندیشیده و ناتوان نگردیده در احکام و مقدرات خویش گرفتار (دو و چار) شبهه و تردیدی نشد بلکه حکم وی پایدار، دانش استوار و امرش برقرار است کسانیکه گرفتار نقمتها و خشمهای وی هستند باز بدان درگاه چشم امید دارند (تا مگر رها شوند) و اشخاصیکه قرین نعمتها و الطاف وی میباشند (باز) از او هراسان و بیمناکند (که مبادا کفران کرده و بعذاب مبتلا گردند).

(۶۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَانَ يَقُولُهُ لِأَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ:)

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ، وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ، وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا، وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعَنُوا الشَّزْرَ وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللهِ وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ، وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجُحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَدًا، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا، فَصَمْدًا

صَمْدًا ، حَتّٰى يَتَجَلّٰى لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ (وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ وَ اللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ اَعْمٰالَكُمْ)

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در سال ۳۷ هجری در ماه صفر در جنگ صفین در روزیکه شبش را لیلة الهریر گویند بیان فرموده و فنون جنگی را چنین تعلیم میدهد :

ای گروه مسلمین (ای سربازان رشید من) ترس (از خدا) را روش خویش قرار داده (از دشمن نهراسید) رو پوش آرامش و وقار را بپوشید ، دندانها را بر روی هم فشار دهید (در میدان رزم قدم مردانگی را محکم کرده و سختیهای آنرا آسان گیرید) زیرا این کار شمشیرها را از سرها دور کننده تر است ، زره را کامل بپوشید (اعضای خویش را در زیر زره پنهان کنید) شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن در غلاف تکان بدهید (تا در هنگام نیاز آسان بیرون آمده و ضمنا دل دشمن هم از صدای آنها هراسناک شود) چشمها را بطرف خصم خوابانده و او را با خشم بنگرید (هر هر چشم کارش را بسازید زیرا با تمام چشم نگاه کردن نشانه ترس و دشمن را در شما بطمع میافکند) نیزه را از راست و چپ بزنید (تا کسی نتواند بر شما کمین بگشاید) با دم شمشیرها بجنگید ، و اگر آن شمشیرها کوتاهند ، گامی فراتر نهاده بلندش کنید (که من چنین کرده ام) و بدانید که شما منظور نظر خدا بوده و با سپر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشید ، پشت سر هم حمله کرده ، و از فرار شرم کنید . زیرا فرار از جنگ باعث ننگ بازماندگان ، و موجب سوزش روز حشر در نیران است در معرکه جنگ از روی خوشحالی و طیب خاطر جان بسپارید (و با آغوش باز) مرگ را بپذیرید ، و شادان بسوی او بروید (خندان و مفتخر باشید که در راه یاری خدا و دین کشته میشوید) و کسیکه در این راه کشته شد زنده جاوید است (چنانچه خداوند فرماید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ گمان مبرید مردانیکه در راه خدا کشته میشوند مردگان باشند بلکه زندگانند و نزد خدا روزی داده میشوند) ای افسران ارشد من با یک حمله این سپاهی بزرگ را از هم بپاشید (شاید سان تیره روز) و این سراپرده ای که باطنابها افراشته شده (خیمه معاویه را) از جای برکنده ، و آنرا از هم بزنید زیرا که (معاویه) شیطان در گوشه آن کمین کرده ، برای پیش آمدن دستی پیش ، و

برای پس رفتن پائی پس نهاد، (اگر از شما پیشروی بد عقب نشینی کند. و اگر عقب نشینی بد پیشروی نماید) پس در جنگ با او و سپاهیانش تصمیمی مردانه بگیرید تا ستون (نورانی) حق برای شما درخشان شود (و خسار ظفر نمایان گردد) و بدانید که شما برتر و غالب خدا با شما بوده و اجر این جهاد را کم و ضایع نخواهد گردانید (در قیامت پاداشی نکو بشما خواهد داد).

(۴۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَعْنَى الْأَنْصَارِ، قَالُوا: لَمَّا انْتَهَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّقِيفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟ قَالُوا: قَالَتْ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَيُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. قَالُوا: وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَوْ كَانَتِ الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ، ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ؟ قَالُوا: احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که درباره انصار فرموده:

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم در سقیفه بنی ساعده جمع قریش و انصار آغاز منازعه نهاد و هر یک خلافت را خاص خویش می پنداشتند انصار میخواستند سعد عباده را بر خویش امیر سازند، ابوبکر و عمر گفتند چون

ما از قریش هستیم باین امر سزاوارتریم ، انصار گفتند پس ما برای خود امیری و شما نیز برای خویش امیری معین کنید ، عمر گفت دو شمشیر در یک غلاف نگنجد ، و عرب از شما اطاعت ننماید ، در این میان بشر ابن سعد خزرجی از روی حسد گفت مبادا سعد عباده امیر شود مدحی از قریش کرده با عمر و ابو عبیدهٔ جراح با ابی بکر بیعت کردند ، هنگامیکه این اخبار بامیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود انصار (در این مورد) چه گفتند پاسخ دادند که انصار میگفتند از ما امیری و از شما امیری باشد ، فرمود : چرا دلیل برایشان نیاوردید که رسول خدا در بارهٔ آنان سفارش فرموده که با نیکوکارانشان نیکی کنند ، و از بدکردارشان درگذرند . عرض کردند چگونه این مطلب بر انصار دلیل و حجت است فرمود اگر امارت در ایشان میبود (یعنی لازم خلافت و امارت بودند) سفارش در بارهٔ آنان لازم نبود (بلکه پیغمبر سفارش دیگران را بآنان میفرمود) آنگاه فرمود قریش چه گفتند ، عرض کردند قریش حجت آوردند باینکه ما شجره و درخت رسول خدا (و با او از یک بوستان و بخلافت سزاوارتر) میباشیم فرمود بدرخت حجت آوردند و میوهٔ (آمد درخت) را ضایع گذاشتند (مقصد از درخت میوه آنست و اگر ایشان باد عای اینکه ساق درخت میباشند خلافت را خواهانند من خود میوهٔ آن درخت و برادر و پسر عم رسول خدا بوده و از هر کس بخلافت سزاوارتر و این امر حق من است) .

(۶۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا قَلَّدَ مُحَمَّدَ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَمَلَكَ عَلَيْهِ وَقُتِلَ :)

وَقَدْ أَرَدْتُ تَوْلِيَةَ مِصْرَ هَاشِمَ ابْنَ عُتْبَةَ ، وَلَوْ وَلَّيْتُهُ إِيَّاهَا لَمَا خَلَّى لَهُمُ الْعَرْصَةَ ، وَلَا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ ، بِلَائِمٍ لِمُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ ، فَلَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيبًا ، وَكَانَ لِي رَبِيبًا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه محمد ابن ابی بکر را بفرمانداری مصر تعیین و او ناخود و مقتول گردید بیان فرموده :

اجمال این داستان چنانست که پس از وقعهٔ صفین کار معاویه محکم شده و چون آرمش و عدهٔ فرمانداری مصر را بعمرو عاص داده بود او را با شش هزار سوار مأمور تسخیر آن کشور کرد، محمد ابن ابی بکر از این داستان آگاهی یافته قضیه را بعرض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید حضرت نامه او را پاسخ نگاشته وعده داد مدد و مال او را کمک کنند محمد پیش از آنکه مدد کوفه برسد با چهار هزار تن از مصر خیمه بیرون زده و دو هزار نفر را بسرکردگی کنانه ابن بشر با ستقبال عمرو عاص فرستاد کنانه پس از اینکه در جنگ مردانگی بسیار از خویش ظاهر ساخت شربت شهادت چشید، بالنتیجه لشکر محمد پراگنده شد و خود محمد گرسنه و تشنه در یکی از خرابه های اطراف مصر پنهان شد، معاویه ابن خدیج کندی محمد را در حالی که از شدت ضعف نزدیک بهلاکت رسیده بود پیدا کرده و او را کشته جسدش را در جوف حماری مرده نهاد و آتش زد و بسوخت، چون این خبر بحضرت علیه السلام رسید آثار حزن و اندوه در رخسار مبارکش نمایان شد و فرمود محمد جوانی نورسیده و حیلهٔ دشمن را ندیده بود، و من اراده داشتم هاشم ابن عتبه (ابن ابی وقاص را که مردی دلیر و پر تجربه است) بفرمانداری مصر بگمارم، و اگر حکومت آن کشور را با و واگذار کرده بودم البته عرصه جنگ را برای خصم خالی نگذارد و بآنان فرصت (نزدیک شدن بکشور مصر را) نمیداد و من این ستایشی که از هاشم کردم قصد نکوهش از محمد را نداشتم زیرا که (او در خور نکوهش نبوده بلکه) دوست و پسر زن من بود (اسماء بنت عمیس عیال حضرت جعفر طیار و مادر عبدالله جعفر است پس از شهادت جعفر ابوبکر اسماء را بزنی گرفت و محمد از او متولد شد پس از ابوبکر حضرت او را بعقد خویش در آورد و محمد را در حجر تربیت خویش گرفت و او یکی از دوستان خالص از کار بیرون آمده تا جائیکه حضرت درباره اش فرمود محمد پسر من است از صلب ابی بکر).

(۶۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ:

كَمْ أُدَارِيكُمْ؟ كَمَا تُدَارَى الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ، وَالثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ، كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكَتْ مِنْ آخَرَ، كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مُنْسِرٌ مِنْ

مَنَاسِرَ أَهْلِ ٱلشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ ، وَٱنْجَحَرَ ٱنْجِحَارَ ٱلضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا ، وَٱلضَّبُعِ فِي وِجَارِهَا ! ٱلذَّلِيلُ وَٱللّٰهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ . إِنَّكُمْ وَٱللّٰهِ لَكَثِيرٌ فِي ٱلْبَاحَاتِ ، قَلِيلٌ تَحْتَ ٱلرَّايَاتِ ، وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ ، وَبُقِيمُ أَوَدَكُمْ ، وَلٰكِنِّي وَٱللّٰهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي ، أَضْرَعَ ٱللّٰهُ خُدُودَكُمْ ، وَأَتْعَسَ جُدُودَكُمْ ، لَا تَعْرِفُونَ ٱلْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ ٱلْبَاطِلَ ، وَلَا تُبْطِلُونَ ٱلْبَاطِلَ كَإِبْطَالِكُمُ ٱلْحَقَّ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در نکوهش یاران فرموده :

(ای مردم بد عهد بیوفا من) تا کی با شما نرمی و مدارا کنم همانطوریکه (شخص شتردار) با شتر انیکه از سنگینی بار کوبانشان زخم و کوبیده شده مدارا میکند ، و تا چند همچون جاهای کهنه که پی در پی پاره شده و از هر طرفشان که بدوزند از طرفی دیگر دریده میشوند ، من شما را جمع کنم (و شما از طرف دیگر پراگنده میشوید) هر زمان که لشکری از لشکرهای شام بر سر شما تاخت هر یک از شما در خانه خود را بست (و از ترس) همچون سوسمار در سوراخ و یا مانند گفتار در لانه خود پنهان میشوید ، بخدا سوگند ذلیل و خوار کسی است که شما او را یاری کنید (زیرا به پشتیبانی شما وارد معرکه جنگ که شد شما او را تنها گذاشته و فرار میکنید و باعث سرافکندگی او میشوید) هر کس بوسیله شما بطرف دشمن تیر اندازی کرد (در حقیقت) دشمن را هدف تیر بی سوفار (ی که هیچ اثری بر آن مترتب نیست) قرار داده است بخدا سوگند شما در خانها بسیارید ، و در زیر پرچمها کم (در میدان طعن و ضرب نبوده و همچون زنان در خانها گرد هم جمع شده بژاژ خائی و هرزه درائی سرگرم میشوید) من میدانم چه چیز شما را اصلاح کرده و کجیتان را راست میکند (میتوانم مانند اشخاص دیکتاتور و خودسر بحبس و زجر چنان زهر چشمی از شما بگیرم که در اجرای دستورانم بریکدیگر پیشی گیرید) لیکن بخدا سوگند اصلاح شما آنقدر ها ارزش ندارد که من برای آن نفس خویش را تباه سازم (و خود را فردای محشر مسئول خدا قرار دهم) خدا

شما را خوار و بی آبرو گرداند و سهم و بهرهٔ تان را (از بزرگی و توانگری) تباه کند که شما (چه مردم پست و فرومایه ای هستید که) نه حق را می شناسید مانند شناختن باطل را، و نه باطل را باطل میگردانید مانند باطل کردنتان حق را (همواره پیرو باطل و پایمال کنندهٔ حقید) .

(۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي سَحَرَةِ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ :)

مَلَكَنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ مَا ذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوَدِ وَاللَّدَدِ ، فَقَالَ : ادْعُ عَلَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : أَبْدَلَنِيَ اللهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي .

يَعْنِي بِالْأَوَدِ : الْاعْوِجَاجَ ، وَبِاللَّدَدِ : الْخِصَامَ ، وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ .

امیرالمؤمنین علیه السلام در سحرگاهی که روز فردای آن ضربت زده شد، (و آن در صبح روز نوزدهم رمضان سال چهلم هجری بود) فرمود :

نشسته بودم خواب چشم فرا گرفت (در خواب) رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نمودار شد عرض کردم یا رسول الله چه کجیها و ناروائیها و دشمنیها که من از امتت دیدم فرمود (یا علی) بآنان نفرین کن پس گفتم خدا عوض از اینها، مردمی بهتر بمن بدهد و عوض از من امیری بدتر بر آنها مسلط گرداند (لذا در اثر همین نفرین خدا حجاج ابن یوسف را بر آنان چیره گردانید که آنها را بانواع عذابها و قتلها دچار کرده بر پیر و جوانشان ترحم نکرد) سید رضی فرماید: مراد امام از لفظ أَوَدَ کجی و از لفظ لَدَدَ دشمنی است و این یکی از فصیح ترین کلمات است .

(۷۰) ومن كلام له عليه السلام

(في ذم أهل العراق :)

أما بعد يا أهل العراق فإنما أنتم كالمرأة الحامل حملت ! فلما أتمت أملصت ، ومات قيمها ، وطال تأيمها ، وورثها أبعدها . أما والله ما أتيتكم اختيارا ، ولكن جئت إليكم سوقا ، ولقد بلغني أنكم تقولون : علي يكذب ! فلا لكم ألله ، فعلى من أكذب ؟ أعلى الله ؟ فأنا أول من آمن به ! أم على نبيه ؟ فأنا أول من صدقه ! كلا والله ولكنها لهجة غبتم عنها ، ولم تكونوا من أهلها ، ويلمه ، كلا بغير ثمن ، لو كان له وعاء (ولتعلمن نبأه بعد حين) .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در نکوهش اهل عراق فرماید :

(زیرا در جنگ صفین همینکه آثار فتح و پیروزی امیر المؤمنین علیه السلام نمایان شد عمرو عاص حیله معروف را بکار بسته قرآن ها را بر سر نیزه زد عراقیها گول خورده و آنحضرت را مجبور کردند مالک اشتر را بر گردانده و دست از جنگ بکشد)

پس از ستایش خداوند تعالی و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ای اهل عراق شما (فی المثل) مانند آن زن آبستنی هستید که بار حمل را بکشد تا وقتی که مدت تمام شده (و هنگام زائیدن بر سد آن وقت) بچه را مرده بیندازد و شوهرش هم بمیرد (و بعد از آنکه) مدت بی شوهریش بطول انجامد خودش هم بمیرد و میراث را دور ترین اشخاص ببرند (شما بار تو انفرسای جنگ را بدوش کشیدید ، متحمل رنجها و سختیهای آن شدید لکن همینکه نسیم فتح و پیروزی در وزیدن شد پند مرا نشنیدید ، و بر فع مصاحف گول خورده ، دشمن را بر خون و مال خویش مسلط ساختید) آگاه باشید بخدا قسم من از روی اختیار بسوی شما

نیامدم بلکه بآمدن مجبور شدم (من برای راهنمائی شما و خاتمه جنگ جمل آمدم پس از آن چون جنگ صفین پیش آمد کرد، قهرا مدت توقفم در کوفه بطول انجامید) شنیدم شما (بیخردان گردنشته و) گفته اید علی مردی است دروغگو، خدا شما را بکشد (و دهنتان را بشکند) من (برای چه دروغ بگویم و) بر که دروغ ببندم بر خدا، منکه اول ایمان آورنده باو هستم بر رسول، من که نخستین تصدیق کننده او میباشم، نه بخدا قسم اینطور (یکه شما خیال کرده اید) نیست (لکن چیزیکه هست) سخنان من همه صحیح و گفتارم همه فصیح است (و آن روزیکه من آنها را از پیغمبر ﷺ فرا میگرفتم) شما (یکسر شمرده نشده و داخل آدم نبوده) لیاقت شنیدن آنها را نداشتید (عقولتان از ادراک آنها عاجز بود، ای اهل کوفه) ما در بعرای شما نشستیم (آخر) من که (علم و دانش را) برای شما بی بها پیمانه میکنم، (و در تعلیمات مذهبی و قضائی و کشوری و لشگری) اگر نگهدارنده پیدا شود (که آنها را در خویش حفظ کند همه را بیان کرده و اصلا توقع مزدی ندارم و دیگر برای چه بیندر از دست شما رنج بکشم) البته راستی گفتار مرا پس از این خواهید دانست (باشد تا قیامت بکیفر اینهمه کردارهای بیجا و گفتارهای ناروا خدا شما را به آتش دوزخ سرنگون کند).

(۷۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(عَلَّمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلٰوةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:)

اَللّٰهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوَّاتِ، وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ، وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا، شَقِيِّهَا وَسَعِيدِهَا، اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَامِيَ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ، وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ، وَالدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ، كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ، قَائِمًا بِأَمْرِكَ، مُسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ، وَلَا

وَاهٍ فِي عَزْمٍ ، وَاعٍ لِوَحْيِكَ ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ ، مَاضِيًا عَلَى
نَفَاذِ أَمْرِكَ ، حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ ،
وَهُدِيَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ ، وَأَقَامَ
مُوضِحَاتِ الْأَعْلَامِ ، وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ
وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ
وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ . اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحًا فِي ظِلِّكَ ، وَاجْزِهِ
مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ . اللَّهُمَّ اعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ
وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعَاثِكَ
لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ ، وَمَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ ، وَخُطَّةِ
فَصْلٍ . اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ ، وَ
مُنَى الشَّهَوَاتِ ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ ، وَمُنْتَهَى
الطُّمَأْنِينَةِ ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ . ❊

در این خطبه حضرت علیه السلام طرز درود و صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم را بمردم دستور میدهد

بار خدایا ، ای گسترانندهٔ زمینها ، وای نگهدارندهٔ آسمانها ، وای آفریدهٔ دلها (طبق فطرت
آنها) دلهارا پاکیزه و خالی از دیانات و عقاید آفریده و آنهارا برای پذیرفتن دین حق آماده کردانیدی)
پس دلهای شقیها بدبختی ، و دلهای تیقا سعادت و نیکبختی را برای خود برگزیدند ، قرار بده شریفترین
درودهارا ، و بلندترین برکتهایت را بر محمد بنده و رسول خودت محمد که (وحی و رسالت) پیمبران پیشین
بدو ختم شد و راه بسته شده (دین و عبادت تو) از او باز ، حق و شریعت (بحجت و دلیل) از
او آشکار گردید ، او ست که کین و جوش لشکرهای باطل را برطرف کرد ، و صولت گمراهان را درهم
شکست (خدایا) همچنانکه او متحمل بار سنگین رسالت شده ، و بقوت آنرا بدوش کشید ، و بفرمان

توفیقام کرد ، و در راه خوشنودی خاطر تو ثبات ورزید ، بدون آنکه از پیش افتادن (عقب) بیمناک و در عزم و اراده اش (در تبلیغ دیانت) سستی ورزد (تو خود صلوات و رحمت و درود دیگر جزای این کارهای او باشد ، بروان او نثار کن خدایا ، محمداست که وحی تو را ضبط کرد ، پیمان تو وفادار ماند (او امر و نواهی تو را رسانید) و تا هر جا که ممکن بود گذر کرده ، و فرمان تو را جاری ساخت تا اینکه شعلهٔ فروزندهٔ (علم و دانش را در کانون دلها) برافروخت راه (شرع) را برای شخص خطاکار روشن ساخت ، پس از آنکه دلهای مردم در (گردابهای) فتنها و گناهان غوطه خورده بواسطهٔ او هدایت شدند پرچمهای دیانت و احکام درخشان را برپا کرد (پروردگارا) پس امانت تو را اوست مردی امین (و گوهرهای اسرار مکنون) و علم مخزون تو را اوست شخصی خازن ، در روز قیامت گواه تو ، و برگزیدهٔ تو براستی از جانب تو ، و فرستاده بسوی مخلوق تو او است . خدایا در سایهٔ لطف و مرحمت خود برای او جائی وسیع بگشا ، و از فضل و کرمت پاداشهای نیکوئی باو بده ، آنها ، بنای عالی او را بر بنای بنا کنندگان پیش برتری ده (دین و قوانین نورانی او را بر سایر انبیاء گذشته غلبه ده) جایگاه او را نزد خود گرامی دار ، نورش را تمام گردان (دین او را بوسیلهٔ فرزندش مهدی موعود باکناف گیتی برسان) و بپاداش اینکه او را برسالت برانگیختی (و این بار سنگین را بدوش او نهادی) گواهیش را پذیرفته ، گفتارش را پسندیده قرار ده ، زیرا که محمد مردی بود درست گفتار و جدا کنندهٔ (حق از باطل) ، بار خدایا ، بین او و او را پیوند ده ، در جائیکه زندگانیش خوش ، نعمتش همیشه و برقرار ، آرزوها در آن برآورده ، هوسها در آن برآمده ، جای وسیع آسایش ، و مرکز راحت و اطمینان ، با تحفها و ارمغانها (ی نیکو که در آنجا مقرر فرموده ، که آن بهشت و تمام این وسائل در آن موجود است که فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

(۷۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ ، قَالُوا : أُخِذَ مَرْوَانُ ابْنُ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ

وَالْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَكَلَّمَاهُ فِيهِ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَا لَهُ: نُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ! إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ، لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ، أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ، وَسَتَلْقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در بصره درباره مروان بن حکم بیان فرمود: گفته اند که مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شفیع قرار داد، پس آن دو بزرگوار عرض کردند یا امیرالمؤمنین مروان با شما بیعت میکند حضرت او را رها کرده فرمود:

مگر مروان پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد، (و بعد از آن در این جنگ بیعت را شکسته تیغ بروی من کشید) مرا به بیعت او حاجت نیست، زیرا دست دادن او بمن برای بیعت، مانند دست دادن یهودی است (که به پیمان شکنی معروف است) و اگر با دستش بیعت کند، با دندانش جلبه بکار برد (بند آن را می گشاید) آگاه باشید او را امارت و حکومتی است (در کوتاهی) مانند لیسیدن سگ بینی خود را، و او پدر چهار رئیس است، و زود است که امت از او و فرزندانش روز سرخ را دیدار نمایند (یزید و سلیمان و ولید و هشام پسران عبدالملک مروان بخلافت رسیده مردم را با نواع کشتنها و حبسها و زجرها بهلاکت رسانیدند).

(۷۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا عَزَمُوا عَلَى بَيْعَةِ عُثْمَانَ:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي ، وَوَاللهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً ، الْتِمَاسًا لِأَجْرِ ذٰلِكَ وَفَضْلِهِ ، وَزُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِبْرِجِهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که هنگامیکه مردم قصد بیعت با عثمان را داشتند بیان فرموده البته شما میدانید من برای خلافت از هر کس دیگر سزاوارترم (با این وصف با چشم از مقاصد و فضایل ظاهری و باطنی من پوشیده با عثمان بیعت میکنید) بخدا سوگند خلافت را تسلیم دیگری میکنم مادامیکه امور مسلمین بر جاده و (از فتنه و فساد) سالم بوده و بجز بر من بر دیگری ستمی وارد نشود ، و این (واگذاری حق خود را بدیگری) برای چشم داشت مزد و ثوابیست که از فضل خدا داشته ، و بی رغبتی بدنیائی است که شما بآن راغب بوده و در سر نقش و نگاران با یکدیگر منازعه دارید .

(۷۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا بَلَغَهُ اتِّهَامُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ بِالْمُشَارَكَةِ فِي دَمِ عُثْمَانَ :

أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي ؟ أَوَمَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تُهَمَتِي ؟ وَلَمَا وَعَظَهُمُ اللهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي ! أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ ، وَخَصِيمُ الْمُرْتَابِينَ ، وَعَلَى كِتَابِ اللهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه شنید بنی امیه نسبت کشتن عثمان را باو داده اند فرمود : آیا شناختن بنی امیه مرا (با آن شجاعت و دلیری) باز نداشت ایشان را از تهمت زدن بمن ، (در خون عثمان) (اگر من از کشندگان او بودم از کسی هراسی نداشتم که آنرا کتمان کنم) آیا آن

مسابقه (در خشانیکه) من در ایمان آوردن (بخدا و رسول) دارم، نادانان را از این تهمت منع نکرد، البته آنچه خدا ایشان را بآن پند داده از لسان من بلیغتر است (خداوند میفرماید: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ گمان بیجا در حق کسی برون گناه است، لکن اینها از آن گناه باکی نداشتند چنین تهمت ناروائی بر من میزنند و حال آنکه) من حجت آوردم بر کسانیکه مانند تیر از کمان دین بیرون جستند و دشمنی کننده ام با اشخاصی که (در اسلام) شکاف آوردند، (استانها باید بر کتاب خدا عرضه شود، اگر در قرآن آیه دلالت بر این معنی کرد، که من جزء فئه عثمان بوده ام، شمار رسد که بر آن حکم عمل کنید (وگرنه من از این جار و جنجالهای بیجا وحشتی ندارم، بکنید تا خسته شوید، ممکن میدانم شما خون عثمان را برای مقاصد و اغراض دنیویه خود دستاویز قرار داد، و در دل تخم خلافت می پرورانید (دانسته باشید) خداوند بندگان را به نیاتیکه در سینه ها دارند مجازات خواهد کرد، (سزای شما را در قیامت خواهد داد).

(۷۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رَحِمَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْماً فَوَعَىٰ، وَدُعِيَ إِلَىٰ رَشَادٍ فَدَنَا، وَ أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا، رَاقَبَ رَبَّهُ، وَخَافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خَالِصاً وَعَمِلَ صَالِحاً أَكْتَسَبَ مَذْخُوراً، وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً، رَمَىٰ غَرَضاً، وَاحْتَرَزَ عِوَضاً، كَابَرَ هَوَاهُ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ، وَالتَّقْوَىٰ عُدَّةَ وَفَاتِهِ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ، وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ، اغْتَنَمَ الْمُهْلَ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ،

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن مردم را امر بکسب اخلاق حمیده و تقوی میفرماید:

خدا بیامرزد آن بنده که کلمه حکمتی را شنید و نگهدارد، و بسوی رشد و صلاحی که خوانده میشود نزدیک شود، و در گمراهگاه رنها چنگ افکنده و نجات یابد، (سخنان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را شنید و

از دنبال آنان راه برگیرد تا رستگار شود) مراقب (فرمان) پروردگارش باشد، از گناهانش بترسد، کردار نیک و عمل شایسته را پیش بفرستد، آنچه ذخیره کردنی است کسب نماید، و از آنچه پرهیز نمودنی است دوری گزیند، غرض (دُنیوی) را افکنده عوض (اُخروی) را برگیرد، دشمن هوس و تکذیب کننده آرزو باشد، برای نجات خویش صبر را شتری بارکش قرار دهد (شدائد و مصائب را تحمل نماید) تقوی را ساز و برگ راه مرگش گیرد، طریق روشن (شریعت) را سوار، و راه درخشان (هدایت) را ملازم شود، (این چند روزه مدت عمر) مهلت را غنیمت شمرد و بسوی اجل شتافته و از عمل (و کردار شایسته برای قیامت) توشه برگیرد ✻

(۷۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي تُرَاثَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَفْوِيقًا وَاللهِ لَئِنْ بَقِيتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللِّحَامِ أَلْوَامَ الزَّرَبَةَ ✻ وَيُرْوَى التُّرَابَ الْوَذِمَةَ وَهُوَ عَلَى الْقَلْبِ. وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَيُفَوِّقُونَنِي أَيْ يُعْطُونَنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا قَلِيلًا كَفُوَاقِ النَّاقَةِ، وَهُوَ الْحَلْبَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبَنِهَا، وَأَلْوَامُ الزَّرَبَةِ جَمْعُ وَذَمَةٍ، وَهِيَ الْحُزَّةُ مِنَ الْكَرِشِ وَالْكَبِدِ تَقَعُ فِي التُّرَابِ فَتُنْفَضُ ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه سعید بن العاص که از جانب عثمان فرماندار کوفه بود مقداری از غنائم را با نامه برای آنحضرت فرستاده و از روی منت گذاری در آن نامه نوشت که من تاکنون بجز برای عثمان برای هیچکس این اندازه مال هدیه نفرستاده ام لذا حضرت فرمود: بنی امیه میراث محمد را بمن (که خود وارث آنحضرت هستم) اندک اندک میدهند همانطوریکه هنگام دوشیدن شتر کمی از شیر او را بپستانش میدهند، بخدا سوگند اگر باقی مانده در آنان دست یابم آنان را (از تخت خلافت) بدور اندازم، همانطوریکه قصاب شکنبه خاک آلود و پر کثافت را دور میاندازد

سید رضی رحمه الله گوید: وذام تربه بعکس تراب وذمه روایت شده و آن چیزی است چسبیده بر قلب و یا بمعنی پارهٔ جگر یا شکنبه ایست که خاک آلوده باشد، و معنی فرمایش حضرت در لیفوقونی آنست که اینها اندکی از بیت المال را بمن میدهند همچون فواق شتر و آن بمعنی یکبار شیر دادن بچه شتر است از شیر مادرش.

(۷۷) وَمِنْ كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَدْعُو بِهَا:)

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَاِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ اِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاظِ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن دعا فرموده و طرز استغفار را بمردم یاد داده (وگرنه ائمه طاهرین همه معصوم و پاک از گناهان حتی هیچگاه خیال معصیت هم در قلب مبارکشان خطور نمیکرده) خدایا آنچه (گناه) که از من سر زده و تو بآن (گناه) از من داناتری (آنرا) بیامرز پس اگر من (بسوی آن گناه) بازگشتم تو بسوی آمرزش بر من بازگرد، خدایا بیامرز آنچه من از خود بتو وعده کرده (و خلاف آنرا مرتکب شدم بتو پیمان بندگی و اطاعت سپردم) وفای بآن پیمان را از من نیافتی، خدایا بیامرز آنچیزیرا که من بوسیلهٔ آن بزبانم بتو نزدیک شده، لکن دلم برخلاف آنست (بزبانم اظهار توبه و پشیمانی از گناه کرده ولی دلم با زبانم در توبه کردن همراه نبوده) خدایا بیامرز اشارتهای گوشهٔ چشم را (که بگوشهٔ چشم ظالمی را بر علیه مسلمانی تحریک کرده، یا زیر چشمی بناموس دیگری

نظر کرده‌ام، و بیامرز گفتارهای ناهنجار و آرزوهای دل و لغزشهای زبانم را.

(۷۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الْخَوَارِجِ، وَقَدْ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتَ فِي هَذَا الْوَقْتِ خَشِيتُ أَنْ لَا تَظْفَرَ بِمُرَادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ. فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ، وَبَتَغَى فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُوَلِّيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

ثُمَّ أَقْبَلَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» عَلَى النَّاسِ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكِهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ، وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ، سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه اراده جنگ خوارج را فرموده بود عیف ابن قیس برادر اشعث بآنحضرت عرض کرد اگر در این هنگام حرکت کنی میترسم برادر خویش دست بنابی و این

مطلب را من از علم نجوم دانسته (و استخراج کرده ام) حضرت فرمودند :
آیا تو گمان داری که انسان را بساعتی هدایت فرماید که هرگاه در آن سفر کند بدیها از او بگردد ، و میترسانی (او را) از ساعتی که هرگاه در آن سفری کند ضرری باو برسد ، پس هر کس تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده (زیرا که قرآن کریم فرماید : قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ بگو نمیدانند کسانیکه در آسمانها و زمینها هستند غیب را مگر خدا) و دروغ گرده و نیل محبوب از یاری خداوند تعالی بی نیاز گردیده است ، و سزای گفته تو آنست که هرکه بفرمانت عمل کند، باید تو را سپاس گذارد ، نه پروردگارش را ، زیرا تو بگمان خودت آن شخص را بساعتی راهنمائی کرده که در آن به نفعی رسیده ، و از ضرر ایمن گشته است.

بعد از آن حضرت رو بمردم آورده فرمودند :
ای مردم حذر کنید از آموختن علم ستاره شناسی ، مگر باندازه ایکه در دریا و یا صحرا بآن هدایت کرده شوید (باندازه ایکه در بیابان و دریا هرگاه راه را گم کردید بتوانید خود را بوسیله ستاره شناختن بمنزل و ساحل رسانده یا قطب و قبله را بشناسید کافی است) زیرا علم نجوم انسان را بکهانت میکشاند (و کهانت وسیله ایست برای راه پیدا کردن با شیاطین و اجانین که بتوسط آنها گفته از غیب خبر داده و مردم را اغلب از خدا باز داشته و فتنها و فسادهای بسیار در میان مردم احداث کرده و زن و شوهرهائی را از یکدیگر جدا ساخته اند و بدانید) منجم مانند کاهن و کاهن مانند ساحر و ساحر همچون کافر و کافر (مخلد) در آتش است (و هیچگاه خلاصی ندارد) پس بیمنت و بسارکی بایاد خداوند (هم اکنون بسیج) سفر کنید (که انشاء الله پیروزی با ما است چنانچه همانطور هم شد و خلاف گفته منجمین ثابت گردید)

(۷۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذَمِّ النِّسَاءِ :

مَعَاشِرَ النَّاسِ ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ ، فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلٰوةِ وَ

اَلصِّيَامِ فِي اَيَّامِ حَيْضِهِنَّ ، وَاَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ شَهَادَةُ اِمْرَاَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ، وَاَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْاَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ ، فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ ، وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از فراغت از جنگ جمل در نکوهش زنان فرموده

ای گروه مردمان (دانسته باشید) بهره زنان از ایمان وارث و خرد کم است ، اما کمی ایمانشان برای آنکه نباید هنگام حیض نماز خوانده و روزه بگیرند ، اما کمی خردشان برای آنکه شهادت دو زن برابر گواهی یکمرد است ، اما کمی سهم و بهره شان برای آنکه نصیبشان از ارث نصف مردان است . پس از زنان بد بپرهیزید ، و از خوبانشان حذر کنید ، و در کارهای نیک (که بشما امر میکنند) فرمانشان را نبرید ، تا شما را (فریب داده و) بکارهای زشت وادار نکرده ، و در شما طمع نکنند .

(۸۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَيُّهَا النَّاسُ ، اَلزَّهَادَةُ قِصَرُ الْاَمَلِ ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ ، فَاِنْ عَزَبَ ذٰلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ ، وَلَا تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ ، فَقَدْ اَعْذَرَ اللّٰهُ اِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ ، وَكُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن مردم را بترک دنیا و سپاس از خدا تحریص فرموده

ای گروه مردمان سه چیزست که نشانه زهد و بی رغبتی بدنیا است (اول) کوتاهی آرزو ، (دوم)

سپاسگزاری از نعمتهای (ی خدا) (سوم) دوری گزیدن از حرامها. پس اگر این امر برای شما میسر نشد (و نتوانستید بآنها عمل کنید باید) دو امر آسانرا از کف مگذارید (اول اینکه) نباید حرام بر صبرتان غلبه پیدا کند (چیزهای حرام و شبهناک که میرسید بایستی به نیروی صبر و شکیبائی از استعمال آن خودداری کنید (دوم اینکه) نباید نزد نعمتها شکر (منعم حقیقی) را فراموش نمائید (اگر نمیتوانید دست از آرزوهای دور و دراز خود بردارید باری این دو کار نیک را عمل کنید، شاید بوسیلهٔ آن دو موفق باعراض از دنیا شوید) پس تحقیق که خدا راه عذر شما را با حجتهای روشن (پیمبران مرسل) و کتابهای هویدا و آشکارا بسته (با اینحال اگر مرتکب محرمات و کفران نعم شوید دیگر عذری از شما پذیرفته نخواهد شد).

(۱۸۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي صِفَةِ الدُّنْيَا:)

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ، فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ، مَنِ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَمَنِ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ.

أَقُولُ: وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ، وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تَبْلُغُ غَايَتَهُ، وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، وَلَا سِيَّمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلَهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ». فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ أَبْصَرَ بِهَا وَأَبْصَرَ إِلَيْهَا وَاضِحًا نَيِّرًا، وَعَجِيبًا بَاهِرًا

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در نکوهش از گیتی بیان فرموده

جهان وصف کنم جهانی را، که آوایش رنج و زحمت، و آخرش فنا و نیستی است؛ و در حلالش حساب (محشر) و در حرامش عقاب و (کیفر) دارندهٔ آن دنیا در آن فریفته (جلال و جا) و ناداراش در آن محزون (و قرین اندوه و آه) هر که در طلبش شتاف آزا نیافت، و هر که از تحصیل آن رخ برتافت آنرا بیافت، هر که بدیدهٔ بصیرت در آن نگریست (بکار آخرت) بینایش کرد، و هر کس بچشم شوق بسوی آن دید (چشم دل) اورا کور کرد. سید رضی فرماید: میگویم: هنگامیکه شخص تأمل کننده در این فرمایش حضرت که مَنْ اَبْصَرَهَا بَصَّرَتْهُ بنگرد در درون آن معانی عجیب و مقصدی دور میابد، که نه بگمان آن توان رسید، و نه حقیقت آنرا توان یافت، و مخصوصا اگر جملهٔ مَنْ اَبْصَرَ اِلَیْهَا اَعْمَتْهُ را با آن مقرون نماید، آنوقت است که فرق بین اَبْصَرَ بِهَا و اَبْصَرَ اِلَیْهَا را واضح و آشکار و شگفت و درخشان خواهد یافت

(۸۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ

(وَتُسَمّیٰ بِالْغَرَّاءِ وَهِیَ مِنَ الْخُطَبِ الْعَجِیبَةِ:)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَلَا بِحَوْلِهِ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ کُلِّ غَنِیمَةٍ وَفَضْلٍ، وَکَاشِفِ کُلِّ عَظِیمَةٍ وَاَزْلٍ، اَحْمَدُهُ عَلیٰ عَوَاطِفِ کَرَمِهِ، وَسَوَابِغِ نِعَمِهِ، وَاُومِنُ بِهِ اَوَّلًا بَادِیًا، وَاَسْتَهْدِیهِ قَرِیبًا هَادِیًا، وَاَسْتَعِینُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ کَافِیًا نَاصِرًا، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اَرْسَلَهُ لِاِنْفَاذِ اَمْرِهِ، وَاِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِیمِ نُذُرِهِ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که بمناسبت الفاظ شگفت انگیز و کلمات بلند و درخشانش آنرا (غراء) نامیده اند:

حمد و سپاس خدائی را سزاست ، که بقوت و قدرت کاملهٔ خود (بر همه آفرینش) برتری داشته و از فرط نعمت شاملهٔ اش (بجمیع کائنات) نزدیکی دارد ، هر غنیمت و فضل را او بخشنده ، و هر شدت و سختی را او رفع کننده است ، من او را بر احسانهای پی در پی ، و نعمتهای فراوانش ستایش میکنم ، و باو ایمان میآورم ، زیرا که او (نسبت بموجودات) اولیت و مبدئیت دارد ، و از او طلب راهنمائی میکنم ، زیرا که او است راهنمائی نزدیک ، و از او یاری میطلبم ، زیرا که من ناتوان محتاج بیاری آن قوی توانا میباشم (امور) خود را باو واگذار میکنم ، زیرا که او کفایت کننده و یاری نماینده است (هر کس را که بر او توکل کند) و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ او است ، او را بسوی مردمان فرستاد تا فرمانش را روان ، و حجتش را تمام ، و ترس از او را بدلها راه دهد

وَمِنْهَا :

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِي ضَرَبَ لَكُمُ الْأَمْثَالَ ، وَوَقَّتَ لَكُمُ الْآجَالَ ، وَأَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ ، وَأَرْفَعَ لَكُمُ الْمَعَاشَ ، وَأَحَاطَ بِكُمُ الْإِحْصَاءَ ، وَأَرْصَدَ لَكُمُ الْجَزَاءَ ، وَآثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ ، وَالرِّفَدِ الرَّوَافِعِ ، وَأَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَجِ الْبَوَالِغِ ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا ، وَوَظَّفَ لَكُمْ مُدَدًا ، فِي قَرَارِ خِبْرَةٍ ، وَدَارِ عِبْرَةٍ ، أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِيهَا ، وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا ، فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا ، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا ، يُونِقُ مَنْظَرُهَا ، وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ ، وَضَوْءٌ آفِلٌ ، وَظِلٌّ زَائِلٌ ، وَسِنَادٌ مَائِلٌ ، حَتَّى إِذَا أَنِسَ نَافِرُهَا ، وَاطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا ، قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا ، وَقَنَصَتْ بِأَجْلِهَا ، وَأَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا ، وَأَعْلَقَتِ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ

ٱلْمِنَّةِ فَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكِ ٱلْمَضْجَعِ ، وَوَحْشَةِ ٱلْمَرْجِعِ ، وَمُعَايَنَةِ ٱلْمَحَلِّ ، وَثَوَابِ ٱلْعَمَلِ ، وَكَذٰلِكَ ٱلْخَلَفُ يَعْقُبُ ٱلسَّلَفَ : لَا تُقْلِعُ ٱلْمِنَّةُ آخِرًا مَا ، وَلَا يَرْعَوِي ٱلْبَاقُونَ آخِرًا مَا ، يَتَخَدَّدُونَ مِثَالًا ، وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا ، إِلَى غَايَةِ ٱلِانْتِهَاءِ ، وَصَيُورِ ٱلْفَنَاءِ ، حَتَّى إِذَا تَصَرَّمَتِ ٱلْأُمُورُ ، وَتَقَضَّتِ ٱلدُّهُورُ ، وَأَزِفَ ٱلنُّشُورُ ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ ٱلْقُبُورِ ، وَأَوْكَارِ ٱلطُّيُورِ ، وَأَوْجِرَةِ ٱلسِّبَاعِ ، وَمَطَارِحِ ٱلْمَهَالِكِ ، سِرَاعًا إِلَى أَمْرِهِ ، مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ ، رَعِيلًا صُمُوتًا ، وَقِيَامًا صُفُوفًا ، يَنْفُذُهُمُ ٱلْبَصَرُ ، وَيُسْمِعُهُمُ ٱلدَّاعِي ، عَلَيْهِمْ لَبُوسُ ٱلِاسْتِكَانَةِ ، وَضَرَعُ ٱلِاسْتِسْلَامِ وَٱلذِّلَّةِ ، قَدْ ضَلَّ ٱلْحِيَلُ ، وَٱنْقَطَعَ ٱلْأَمَلُ ، وَهَوَتِ ٱلْأَفْئِدَةُ كَاظِمَةً ، وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ مُهَيْنِمَةً ، وَأَلْجَمَ ٱلْعَرَقُ ، وَعَظَمَ ٱلشَّفَقُ ، وَأُرْعِدَتِ ٱلْأَسْمَاعُ لِزَبْرَةِ ٱلدَّاعِي إِلَى فَصْلِ ٱلْخِطَابِ ، وَمُقَايَضَةِ ٱلْجَزَاءِ ، وَنَكَالِ ٱلْعِقَابِ ، وَنَوَالِ ٱلثَّوَابِ . ✻

ای بندگان خدا ، شمارا سفارش میکنم ، بترس از آن چنان خداوندیکه برای راهنمائی شما (در قرآن) مثلها زده وبرای (معاملات ومناکحات ومواعید) شما وقتهائی معین کرده ، و لباس زیبا (ی بشریت را) براندام شما پوشانیده ، وامور زندگانی شمارا (از راه فلاحت وتجارت) وسعت داده است ، باحصائیه (وعدد نفوس و اعمال) شما احاطه داشته ومنظرات تاجزای اعمال شمارا (در قیامت از نیک و بد) بدهد ، او است که شمارا مشمول نعمتهای کامله وعطایای شامله وبلند خویش قرار داده ، وبحجتهای بالغه خود (پیمبران وکتب) شمارا از کارهای بد بترسانید

عدد شمار را شماره کرد، و برای هر یکتان در این دار اطلاع و اعتبار و آزمایش مدتهائی معین (و شمار را
بعمل کردن در آن مدتها موظف) گردانید (پس) شما در دنیا آزمایش شدگان و (در آخرت از)
حساب کشیده شدگانید (دانسته باشید) چشمهٔ جهان سیاه و تیره او آبگاهش پر لای و گِل است
محل نظاره کردن در آن (ظاهرش) طرب خیز، و مرکز جبر گرفتن از آن (باطنش) غم انگیز است،
نابودی فریب آن، تاریکی روشنی آن، نیستی سایهٔ آن، خرابی پایهٔ آنست، همینکه
دوری کننده از آن بآن انس گرفت، و انکار کننده اش از او اطمینان حاصل نمود، با پایش
لگدی بر (سینهٔ) او کوفته، و خدنگهائی از (ترکش) دامش کشیده و او را صید کرده، و کمند
مرگ را بگردن او افکنده (کشان کشان بخواری تماشش) بخوابگاه ننگ گور، و منزل وحشتناک
(پر مار و مور) و مرکز دیدار جزای کردار میکشاند، آری جهان باگذشتگان چنین کرد، با جانشینان
هم همین طور رفتار خواهد نمود (شگفتا) با اینکه گذشتگان را او انگذاشت (و دست از سر باقی ماندگان
هم برنخواهد داشت با این وصف بیچگاه) باقی ماندگان متنبه نشده، و از گناه خودداری نمینمایند
این باقیماندگان (و آیندگان) بر فتگان اقتدا کرده، و پی در پی بسوی انتها و غایت مرگ و فنا
و نیستی می شتابند، تا اینکه کارها بگذرد، و زمانها منقضی گردد، هنگام حشر و نشر برسد، آنگاه
خداوند خلایق را از شکاف قبرها، از آشیانهای پرندگان و درون درندگان (آنان را که
طعمهٔ خویش قرار داده اند) و از مراکزیکه در آن هلاک گشته اند (از قعر دریاها و گردابهای
دریا) جمع نماید، در حالیکه تمام بشتاب بسوی امر و میعادگاه خداوند روانند، همه دسته شدگان
خاموشان، ایستادگان، صف زدگانند، بیننده آنان را می بیند، و خواننده ندای
خود را بآنان می شنواند، همه آنان لباس مسکنت و فروتنی و تسلیم و خواری را در برکرده (راه)
چاره گم و لبها (از هوس افتاده و از ترس عذاب) ساکن آوازها (از زیبت) آهسته و پنهان
عَرَق (شرمساری) بدنها و جای لجام رسیده، خوف (از عقوبت) بی اندازه عظیم، و
گوشها مضطرب و لرزان است، از خشونت صدای خواننده که (اهل محشر را) بزجر و تندی خطاب
کرده، و برای جدائی (حق از باطل) میخواند، تا نیکوکار جزای خود را گرفته و ثواب و بدکردار
بکیفر کردارش برسد. ✻

وَمِنْهَا:

عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ أَقْدَارًا، وَمَرْبُوبُونَ أَقْطَارًا، وَمَقْبُوضُونَ أَحْيَاضًا، وَمُضَمَّنُونَ أَجْدَاثًا، وَكَائِنُونَ رُفَاتًا، وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَادًا، وَمَدِينُونَ جَزَاءً، وَمُمَيَّزُونَ حِسَابًا، قَدْ أُمْهِلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ، وَهُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ، وَعُمِّرُوا مَهَلَ الْمُسْتَعْتِبِ، وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدَفُ الرِّيَبِ، وَخُلُّوا لِمِضْمَارِ الْجِيَادِ، وَرَوِيَّةِ الْأَرْيَادِ، وَأَنَاةِ الْمُقْتَبِسِ الْمُرْتَادِ، فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ، وَمُضْطَرَبِ الْمَهَلِ، فَبِالْهُدَى أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً، وَأَسْمَاعًا وَاعِيَةً، وَآرَاءً عَازِمَةً، وَأَلْبَابًا حَازِمَةً، فَاتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ، وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ، وَوَجِلَ فَعَمِلَ، وَحَاذَرَ فَبَادَرَ، وَأَيْقَنَ فَأَحْسَنَ، وَعُبِّرَ فَاعْتَبَرَ، وَحُذِّرَ فَحَذِرَ، وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ، وَأَجَابَ فَأَنَابَ، وَرَاجَعَ فَتَابَ، وَاقْتَدَى فَاحْتَذَى، وَأُرِيَ فَرَأَى، فَأَسْرَعَ طَالِبًا، وَنَجَا هَارِبًا فَأَفَادَ ذَخِيرَةً، وَأَطَابَ سَرِيرَةً، وَعَمَّرَ مَعَادًا، وَاسْتَظْهَرَ زَادًا لِيَوْمِ رَحِيلِهِ، وَوَجْهِ سَبِيلِهِ، وَحَالِ حَاجَتِهِ، وَمَوْطِنِ فَاقَتِهِ، وَقَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ، فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ، وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ.

(اینطور بوده و خواهد بود حال) بندگانیکه از روی قدرت آفریده شده، با قهر و جبر تربیت گشته، از چنگال مرگ گرفته شده، در قبرها نهفته، و استخوانشان پوسیده گردیده، به تنهائی برانگیخته، بر طبق اعمال جزا داده شده، از روی حساب (دقیق) امتیاز داده شده اند، بتحقیق آنها در مدت زندگانی و مهلت مضطرب (و چند روزی) دنیا مهلت داده شدند، تا در صَدَدِ بیرون شدن (از وادی جهل و گمراهی) برآیند، و هدایت کرده شدند، تا راه واضح رستگاری را بیابند، و عمر داده شدند، تا در آن عمر خاطرِ خدا را از خویش خوشنود ساخته (و زنگِ) تاریکی شبهه را (از آئینه دلِ خود) بزدایند، و واگذاشته شدند، تا اسبهای نفوس خویش را (برای روز اسب دوانی قیامت) تربیت کرده، در طلب خیر و نیکوئی برآمده. و برای راهیکه بسوی خدا با تانّی و تأمّل پوینده اند چه خوش بود، کسب آتش زنه میکردند (بوسیلهٔ اعمال صالحه در دنیا چراغی از نور در دل می افروختند تا در تاریکی محشر از آن استضائه مینمودند) (آی) به به از این مثلهای درست (و دلنشین) و پندهائی شفادهندهٔ (دلهایِ بیمار) ایکاش (این گهرهایِ شهوارِ مواعظ) بدلهائی پاک، و گوشهائی نگهدارنده، و رأیهائی دارای عزم، و عقلهائی صاحب حزم، برخورد میکردند (و در آنها جای گزین میگردیدند) پس بندگان خدای از خدا بپرهیزید، پرهیز کردن کسی که شنید و ترسید، و بگناهیکه کسب کرده اعتراف نمود، ترسید و طاعت آورد، و از گناه دوری جست (در راه عمر) پیشاهنگ شد (بمرگ) یقین کرد، بکار نیک پرداخت، دیگران را عبرت قرار داده و عبرت گرفت، از خدا بر حذر داشته شد، قبول زجر و منع کرد (رسولخدا او را بآیات و کتاب منزل دعوت کرد) او پاسخ داد رجوع (بفطرت اصلی کرده) و توبه نمود پیرو انبیا و با آنان موافق شد، آثار و نشانهای حق را نشان داده شد، و آنها را (بچشم دل) دید در طلب حق بشتافت، از گناه بگریخت، و رستگار شد (از دنیا برای آخرت فایده ذخیره کرد، درون خود را (اینجا از زنگ گناهان) پاکیزه کرد. سرای آنجا را آبادان نمود، برای روز کوچیدن از جهان و راهی که در پیش داشت، و هنگام نیازمندی و وطن همیشگی خود توشه اندوخت، و برای دار اقامتش ذخیرهٔ (برگ عیشی) پیش فرستاد، پس بندگان خدای از خدا بپرهیزید، بجهة آن چیزیکه شما را برای آن خلق کرده (خدا شما را برای معرفت و عبادتش

آفریده پس عبادت کنید) و همانطور یکه او شما را از خودش برحذر داشته از او حذر کنید، آنچه را او برای شما مهیا فرموده مستحق آن شوید (وارد بهشت گردید) زیرا که وعدهٔ خدا صدق و بایدانرسول قیامتش برحذر بود.

وَمِنْهَا

جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعاً لِتَعِيَ مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَاراً لِتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا، وَأَشْلَاءً جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا، فِي تَرْكِيبِ صُوَرِهَا وَمُدَدِ عُمُرِهَا، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا، وَقُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلِّلَاتِ نِعَمِهِ، وَمُوجِبَاتِ مِنَنِهِ، وَحَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ، وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَاراً سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَخَلَّفَ لَكُمْ عِبَراً مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ، مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلَاقِهِمْ، وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ، أَرْهَقَتْهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْآمَالِ، وَشَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ الْآجَالِ، لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ، وَلَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أُنُفِ الْأَوَانِ، فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِيَ الْهَرَمِ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصِّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ؟ وَأَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا آوِنَةَ الْفَنَاءِ؟ مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ، وَأُزُوفِ الِانْتِقَالِ، وَعَلَزِ الْقَلَقِ، وَأَلَمِ الْمَضَضِ، وَغُصَصِ الْجَرَضِ، وَتَلَفُّتِ الِاسْتِغَاثَةِ بِنُصْرَةِ الْحَفَدَةِ وَالْأَقْرِبَاءِ، وَالْأَعِزَّةِ وَالْقُرَنَاءِ فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ، أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاجِبُ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِيناً، وَفِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَحِيداً، قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ

جِدَّتَهُ ، وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ ، وَعَفَّتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ ، وَمَحَا الْحَدَثَانِ مَعَالِمَهُ ، وَصَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا ، وَالْعِظَامُ نَخِرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا ، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقْلِ أَعْبَائِهَا ، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا ، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا ، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَلِهَا ، أَوَلَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرِبَاءَ ؟ تَحْتَدُونَ أَمْثِلَتَهُمْ ، وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ ، وَتَطَأُونَ جَادَّتَهُمْ ، فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا ، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا ، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا ، كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا ! وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا !

بعضی دیگر از خطبهٔ شریفه در خلقت ابدان و آنچه که وابسته بآنها از منافع دنیویه و اخرویه و تشریح احوالات قبر و صراط میباشد .

(ای گروه مردمان) خداوند جهان برای حظ و نصیب شما (از شنوائی) دو گوش ، و برای بهره برد نتان (از بینائی) دو چشم را (در سرهاتان) آفرید ، تا آن گوشها آنچه که (بشر را از امور دین و دنیا بکار آید حفظ کنند ، و آن چشمها از تاریکی بینا گردند (و آیات خداوند را بنگرند) و قرار داد جسد را دارای اعضائی میل کننده بسوی چپ و راست (از قبیل دست و پا و انگشت و پی و زانو و غیر اینها) بهمین ترکیب و صورت ظاهری که انسان آنها را در مدت عمرش بکار انداخته (و از آنها استفاده نماید) با بدنهائی بمنافع خود قیام کننده ، و دلهائی روزی طلبنده ، از اسبابهای بزرگ نعمتها و وسائل فضلها ، و دفع کنندهٔ آفتها ، بوسیلهٔ موانع عافیت او از خود و از برای شما عمرهائی مقدر کرده ، و مقدار آنرا از شما پوشیده داشت (زیرا که بشر اگر بهنگام فرا رسیدن اجل خود را میدانست دچار فساد میگردید) و باقی گذاشت برای شما عبر نهائی از کسانیکه از دنیا بهره برداری (کاملی) کردند ، با اینکه وسیع بود ، مدت مرگ کلوگیر آنان (عمرشان در دنیا بسیار بود با این وصف)

پیش از آنکه آنان به آرزوی خود برسند مرگها آنان را دریافت ، و اجلها بند خواهشهای ایشان را بگسیخت ، در حالیکه برای سلامتی بدنها در عهد قبر (از عمل صالح) فرشی نگسترده و از گردش روزگار اعتباری نگرفته بودند ، پس آیا آنکه در بهار جوانی (دارای قدی سرو و ابرو نی کمانگش) است ، جز منتظر پیری و گوژپشتی است ، و آنکه در (منتهای رجه) سلامتی و صحت است جز در معرض آفات و امراض نیست ، آنانکه سالیان دراز در جهان زیست کردند مترصد وقات فنا هستند ، با اینکه نزدیک است نیستی و فنا ، لرزه و اضطراب غصه و اندوه گلوگیر ، و باطراف نگریستن برای یاری خواستن از خویشان عزیزان ، همسران ، پس آیا آن خویشان ، آن غصه ها و محنتها را دفع کردند ، و فریاد و ناگهانی بخشیدند ، (نه بخدا سوگند) بدرستیکه هریک از آنها در جایگاه مردگان تنها در تنگنای گور گرفتار (عمل) گذاشته شد ، مار و مور و کرمها پوست تنش را دریدند سختیها و مشقات روزگار او را پوسانیدند ، بادهای سخت و حوادث دوران آثارش را نابود ساختند ، جسدها با آن همه طراوت و صفا و تازگی دگرگون شد ، استخوانها با آن قوت و صلابت پوسید ، جانها در گرو بار سنگین (گناه) ماندند ، در حالیکه باخبار غیبی (قبر و حشر و نشر و بهشت و دوزخ که در دنیا با آنها گفته شده و باور نمی داشتند) یقین پیدا کردند ، دیگر افزایش بکردار نیک را از آنان نمی طلبند و از کارهای زشت آنان درخواست خوشنودی نمینمایند (انسان فقط در دنیا میتواند بکردار نیک افزوده و از بدیها بکاهد ، و آخرت جائی است که باید حساب کارهای بد و خوب خود را پس داد) آیا مگر شما آن قوم گذشته را پسران و پدران و برادران و خویشان نیستید (البته که هستید پس در اینصورت) چرا گرد از آنها را پیرو بر مرکب آنان سوار ، و براه آنان قدم میگذارید ، وای از این دلهای مردم که چقدر سنگین ، و از حظ و بهرهٔ خویش بی نصیب ، و از رشد و صلاح خود دور ، و در غیر میدان وسیع عمل خویش قدم میگذارند ، تو گوئی معنی مقصود (از فرستادن این همه پیمبران و کتب و مواعظ و تحذیر از دنیا) غیر ایشان بوده ، و مثل این است که صلاح خویش را در جمع دنیا دانسته اند

وَمِنْهَا

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَجَازَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِقِ دَحْضِهِ ، وَأَهَاوِيلِ

زَلَلِهِ ، وَنَارَاتِ أَهْوَالِهِ ، فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ، وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ ، وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ ، وَأَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ ، وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ ، وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ ، وَتَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ عَنْ وَضَحِ السَّبِيلِ ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ ، وَلَمْ تَفْتِلْهُ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ ، وَلَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ ، ظَافِرًا بِفَرْحَةِ الْبُشْرَى ، وَرَاحَةِ النُّعْمَى ، فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ ، وَآمَنِ يَوْمِهِ ، قَدْ عَبَرَ مَعْبَرَ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا ، وَقَدَّمَ زَادَ الْآجِلَةِ سَعِيدًا ، وَبَادَرَ مِنْ وَجَلٍ ، وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ ، وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ ، وَنَظَرَ قُدُمًا أَمَامَهُ ، فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَنَوَالًا ، وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا ، وَكَفَى بِاللهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا ، وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَخَصِيمًا . ✻

(ای خوانندگان عزیز) دانسته باشید گذرگاه شما صراط (پل دوزخ) و محل لغزشگاهی است که هر آن بیم لغزیدن قدمها در آن رفته ، و هولها و ترسهای آن بسیار مکرر میشود ، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید ، ترسیدن شخص خردمندیکه فکر (عذاب آخرت) دلش را مشغول ، و ترس از خدا بدنش را رنجور ، و تهجد و بیداری شب خواب کش را از دستش گرفته ، امید ثواب او را در روزهای بسیار گرم (در حال روزه) تشنه نگهداشته ، بیرغبتی بدنیا مانع خواهشهای دنیوی او گشته ، زبانش همواره بذکر خدا متحرک ، و ترس (از گناه) را برای امنی (روز محشرش) مقدم داشته ، شکوک را به پیمودن راه روشن از خود دور ، و نزدیکترین راهها را بسوی طریقه پسندیده اختیار کرده اوضاع پیچیده (و درهم و برهم) سرای غرور او را (از راه) برنگردانده ، و مشتبهات امور بر او پوشیده

نشده ، حالتا طوریست (توگوئی) بفرحناکی وشادی ونعمت (بهشت) وشیرین ترین خوابش (در قبر) وایمن ترین روزش (محشر) دست یافته ، حمد کننده از پل جهان گذران گذشت ، ونیکبخت شده زاد وتوشهٔ آخرت را پیش فرستاده ، واز ترس خدا در این (دو روزه) مهلت دنیا (بطاعت عبادت) پیش دستی کرد ، عاشق وطالب (خوشنودی خدا) شد ، در امروز (زندگیش) مراقب فردا (ی بعد از مرگش) بوده پیش آمدها (ی قیامت) را نگهبان شد ، پس بهشت برای پاداش وبخشش (به نیکوکاران) ودوزخ برای کیفر وسزا (ی بدکاران هردو) کافی هستند ، وکافی است خدا برای انتقام کشیدن (از این دسته) ویاری نمودن (بآن دسته) ونیز قرآن در قیامت برای منکرین خود حجت ودشمنی است کافی (وبزرگ) .

وَمِنْهَا :

أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ ، وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ ، وَحَذَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا ، وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا ، فَأَضَلَّ وَأَرْدَى ، وَوَعَدَ فَمَنَّى ، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ ، وَهَوَّنَ مُوبِقَاتِ الْعَظَائِمِ ، حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ ، وَاسْتَغْلَقَ رَهِينَتَهُ ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ ، وَاسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ ، وَحَذَّرَ مَا أَمَّنَ

من سفارش میکنم شما را که از خدا بپرهیزید ، واز آنچه شما را بآن ترسانده ، وهیچ راه عذری باقی نگذاشته بترسید (قیامت وعذاب را نصب العین خویش قرار دهید) واو بوسیلهٔ آیات روشن (قرآن کریم) حجت را بر شما تمام کرده ، وشما را ترسانیده است از دشمنی (مانند شیطان) که بطور نهانی در سینه ها راه پیدا کرده ، واز روی دوستی ودلسوزی در گوشها دمیده وپیروان خود را گمراه وهلاک میسازد (این ابلیس است که بشما) وعده میدهد ، بآرزو مینشاند ، جرمهای بد را (در نظرتان) زینت وگناهان بزرگ مهلک را سهل وکوچک نشان میدهد ، تا اینکه کم کم پیرو خود را باعلا درجهٔ شقاوت رسانیده او را

معتقد و بسته (همانطوریکه اسیر و گروگان نمیتواند از فرمان مولایش سرپیچی کند شیطان) او را مانند بندگان و گروگان باطاعت خود وا میدارد، آنگاه آنچه (از هوا جس نفسانی) که برای او آرایش داده بود انکار کرده، و هرچه کوچک وانمود کرده بود بزرگ شمرده، و از هرچه او را ایمن گردانده بود بترساند (قرآن نیز در سوره ۸ آیه ۴۸ اشاره بداستان جنگ بدر کرده، و همین معنی را مشعر است و آن داستان چنان است که شیطان بصورت سراقه ابن مالک شده و از روی خیرخواهی کفار مکه را بجنگ بدر کشانید همینکه ملائکه بیاری مسلمین از آسمان نازل شدند شیطان تاب دیدار نیاورد و بصورت سراقه روی بفرار نهاد و او را گفتند کجا فرار میکنی گفت من می بینم آنچه را که شما نمی بینید لذا قرآن حکایت میکند که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ، وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ، وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی هنگامیکه شیطان کردار شرکین را در انظار شان آرایش داد گفت امروز از حیث ساز و برگ جنگی و عده کسی بر شما چیره نخواهد شد و من خود پناهگاه شما هستم، ولی همینکه لشکر اسلام با آنان نزدیک شد و گروه ملائکه را نگریست که بیاری آنان از آسمان نازل شده اند باد و پاشنه پا بطور قهقری بعقب برگشته گفت من از شما بیزارم زیرا من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا و عذاب او که بسی سخت است بترسم).

وَمِنْهَا:

(فِي صِفَةِ خَلْقِ الْأَنْسَانِ:)

أَمْ هٰذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَشُغُفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا، وَعَلَقَةً مِحَاقًا، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا، وَوَلِيدًا وَنَامِيًا، ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا، وَلِسَانًا لَافِظًا، وَبَصَرًا لَاحِظًا، لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا، وَيُقَصِّرَ مُزْدَجِرًا، حَتَّىٰ إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ، وَ

آسْنَوى مِثَالُهُ ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا ، وَخَبَطَ سَادِرًا ، مَائِحًا فِي غَرْبِ
هَوَاهُ ، كَادِحًا سَعْيًا لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَّاتِ طَرَبِهِ ، وَبَدَوَاتِ
أَرَبِهِ ، لَا يَحْتَسِبُ رَزِيَّةً ، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً ، فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ
غَرِيرًا ، وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا ، لَمْ يُفِدْ عِوَضًا ، وَلَمْ يَقْضِ
مُفْتَرَضًا ، دَهَمَتْهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي غُبَّرِ جِمَاحِهِ ، وَسَنَنِ
مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِرًا ، وَبَاتَ سَامِرًا ، فِي غَمَرَاتِ الْآلَامِ ،
وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْآسْقَامِ ، بَيْنَ أَخٍ شَفِيقٍ ، وَوَالِدٍ شَفِيقٍ ، وَ
دَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا ، وَلَادِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقًا ، وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ
مُلْهِيَةٍ ، وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ ، وَأَنَّةٍ مُوجِعَةٍ ، وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ ،
وَسَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ ، ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا ، وَجُذِبَ مُنْقَادًا
سَلِسًا ، ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ ، رَجِيعَ وَصَبٍ ، وَنِضْوَ سَقَمٍ ، تَحْمِلُهُ
حَفَدَةُ الْوِلْدَانِ ، وَحَشَدَةُ الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ ، وَمُنْقَطَعِ زَوْرَتِهِ
حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ ، وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ ، أُقْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا
لِهَمْهَةِ السُّؤَالِ ، وَعَثْرَةِ الْامْتِحَانِ ، وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةً نُزُولُ
الْحَمِيمِ ، وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ ، وَفَوْرَاتُ السَّعِيرِ ، وَسَوْرَاتُ الزَّفِيرِ ،
لَا فَتْرَةٌ مُرِيحَةٌ ، وَلَا دَعَةٌ مُزِيحَةٌ ، وَلَا قُوَّةٌ حَاجِزَةٌ ، وَلَا مَوْتَةٌ
نَاجِزَةٌ ، وَلَا سِنَةٌ مُسْلِيَةٌ ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ ، وَعَذَابِ
السَّاعَاتِ ، إِنَّا بِاللهِ عَائِذُونَ

(قسمتی از این خطبه شریفه در کیفیت ساختمان انسان از ابتداء تا انتهاء آن که هنگام رفتن از جهان روبقبر و عالم برزخ است میباشد)

آیا (میل ندارید برای شما چگونگی آفرینش انسان را بیان سازم پس اگر بایلید بشنوید) خداوند بشر را در تاریکیهای رحمها (ی زنان) و در پرده هائیکه (برای او) مانند غلاف (برای شمشیر) بود بیافرید در حالیکه نطفه بود و ریخته شده، و خونی بود سیاه گردیده (و از منی سفید گرفته شده) پس (آن قطره منی) در شکم مادر بچه شد شیرخوار (و پس از طی دوران شیرخوارگی) کودکی شد بالغ (و بحد رشد و تمیز رسید) پس خداوند دلی نگهدارنده، زبانی سخن گوینده، چشمی بیننده، برای فهمیدن (اشیاء) و عبرت گرفتن (از دنیا) و دوری جستن از گناهان، با وعایت فرمود، لکن همینکه (آن نطفه گندیده) بحد کمال رسیده و قامتش معتدل، و صورتش مساوی شد (جوانی تمام معنی را آراسته گردید) از روی کبر و غرور (از اطاعت خدا و رسول) سر باز زد قدم در جادهٔ شهوت رانی و گمراهی و بیباکی نهاد، با دلو بزرگ هوا از چاه هوس آب کشنده، و برای دنیای خویش تلاش کننده بود، همواره در عیش و طرب و بخواهشهای (نفس) پای بست بوده (و ابدا) درباره خود گمان مصیبتی نکرده، و از هیچ گناه و بلائی نمیهراسد، پس (همانطوریکه بکار دنیا سرگرم و از آخرت غافل است) ناگاه در عین غرور و غفلت و گمراهی بمیرد، و از این زندگانی کمی که در خطاها و لغزشها بسر برده، و در برابر نعمتهای خدا نه کسب عوض کرده، و نه واجبات (دینی) را بجای آورده (هنوز دلش پر حسرت) و در بحبوحه نشاط و کامرانی است که ناگاه مرگ گریبانش را بگیرد، و در گردابهای دردها، و اندوهها، و بیماریها، بین برادر و پدر مهربان و مادر یکه (از داغ او گیسو پریشان کرده و رخ میخراشد و) از روی جزع و اضطراب بوای وای گفتن و بسینه زدن مشغول است (و این ناله و زاریهای مادر ابدا بحال او فائده نداشته و) بیهوشی مرگ او را بخود مشغول داشته، در شدت و سختی و اندوه بسیار و رنج و الم بیشمار جان میدهد، پس با ناامیدی (از اهل و مال و جهان) در حالت آرامی و نرمی (زیرا که دیگر کاری از او ساخته نیست او را غسل داده حنوط کرده) و کفنهایش پیچیده، در میان تخته های تابوتش بیفکنند در حال بخواری، بی حالی، لاغری، فرزندان و خویشان و خدمتگذاران او را بر دوش کشیده، بخانهٔ تنهائی و بیکسی (قبر) که دیگر دیدار

برایش میسر نیست بسیرندش ، همینکه تشییع کنندگان ، و مصیبت دیدگان (از دفن او) فارغ و بخانه برگشتند ، او را در قبر مینشانند ، در حالیکه از وحشت سئوال (نکیرین) و اضطراب امتحان ، همسنه سخن بگوید (از برش توانائی سخن گفتن بلند ندارد) بزرگترین بلیه که در آنجا بر او نازل میشود ، آب گرم ، و آتش سرخ ، و صدای شعله های فروزان جهنم است ، نه در آن عذاب تخفیفی است تا (شخص مدت) کمی راحت شود ، نه از آن رنج آسایشی ، و نه آن بارمانده را قوت تحمل ، و نه مرگ رهاننده ، نه یک لحظه خواب آرام دهنده میباشد ، همواره در میان عذابهای گوناگون مبتلا و گرفتار است ، ما برای رهائی از این عذابها بخدا پناه میبریم .

عِبادَ اللهِ ، أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا ؟ وَعُلِّمُوا فَفَهِمُوا ؟ وَ أُنْظِرُوا فَلَهَوْا ؟ وَسَلِمُوا فَنَسُوا ؟ أُمْهِلُوا طَوِيلاً ، وَمُنِحُوا جَمِيلاً ، وَحُذِّرُوا أَلِيماً ، وَوُعِدُوا جَسِيماً ، أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُوَرِّطَةَ ، وَالْعُيُوبَ الْمُخْلِطَةَ ، أَوْلِي الْأَبْصارِ وَالْأَسْماعِ ، وَالْعافِيَةِ وَ الْمَتاعِ ، هَلْ مِنْ مَناصٍ أَوْ خَلاصٍ أَوْ مَعاذٍ أَوْ مَلاذٍ أَوْ فِرارٍ أَوْ مَحارٍ ؟ أَمْ لا ؟ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِماذا تَغْتَرُّونَ ؟ وَ إِنَّما حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قِيدُ قَدِّهِ ، مُتَعَفِّراً عَلى خَدِّهِ . أَلا وَعِبادَ اللهِ وَالْخِناقُ مُهْمَلٌ ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ ، فِي فَيْنَةِ الْإِرْشادِ ، وَراحَةِ الْأَجْسادِ ، وَباحَةِ الْأَحْتِشادِ ، وَمُهَلِ الْبَقِيَّةِ ، وَأَنُفِ الْمَشِيَّةِ ، وَإِنْظارِ التَّوْبَةِ ، وَانْفِساحِ الْحَوْبَةِ ، قَبْلَ الضَّنْكِ وَالْمَضِيقِ ، وَالرَّوْعِ وَالزُّهُوقِ ، وَقَبْلَ قُدُومِ الْغائِبِ الْمُنْتَظَرِ ،

وَأَخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ .

وَفِي الْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا خَطَبَ بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ اقْشَعَرَّتْ لَهَا الْجُلُودُ ، وَبَكَتِ الْعُيُونُ ، وَرَجَفَتِ الْقُلُوبُ . وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمَّى هٰذِهِ الْخُطْبَةَ الْغَرَّاءَ

بندگان خدا ، چه شدند کسانیکه خداوند در دنیا بآنها عمر بسیار و نعمتهای بیشمار داد (کجایند آنهائیکه) تعلیم داده شدند ، و دانستنیها را (از نیک و بد) دانستند ، پس بآنها مهلت داده شد فرصت را از دست دادند ، در حال سلامتی و رفاهیت (گرفتاری) قیامت را فراموش کردند ، مدتی دراز مهلتشان دادند ، بخشش نیکوئی دربارهٔشان نمودند از عذاب الهی تحذیرشان کردند . ثواب بزرگی امیدوارشان ساختند (مگر نه این است که آنها قدر این همه نعمت و احسان خداوند نمیدانستند ، و همه را در عیش و لهو و لعب گذراندند ، اکنون در دخمهٔ تنگ گور گرفتار ، و فردای قیامت بآتش دوزخ مبتلا هستند) (ای شنوندگان گرامی) بپرهیزید از گناهانیکه انسان را بورطهٔ هلاکت میکشاند ، و عیوبی که خدا را به غضب میآورد ، ای صاحبان دیدههای بینا ، و گوشهای شنوا ، و تندرستی و متاع دنیا آیا گریزگاهی ، پناهی ، خلاصی ، نکیه گاهی ، گریختنی ، (از چنگال قهر خدا) هست یا نیست (اگر نیست ، پس (از فرمان خوشنودی خدا) چگونه گریخته ، و بکجا فرار کرده ، و بچه چیز فریفته میشوید (مگر نمیدانید) بهرهٔ هر یک از شما از زمین باندازهٔ درازی و پهنای قامت و رخسار او است که بر خاک بیالایند (پس بنابر این همه حرص و آز و زور و وبال و رنج در راه بدست آوردن ثروت برای چیست ، و این کاخهای آسمان خراش را که بنای آنها با خون دل بیوه زنان و استخوان پیکر یتیمان سر پا شده برای که میسازید) بندگان خدای ، وقت را از کف مگذارید (و اکنون که) مرگ کلوگیر و اگذاشته شده ، و جان در تنتان باقی ، زمان برای رستگار شدن مساعد ، بدنها سالم ، موقع مقتضی ، مهلت باقی ، اراده و اختیار برقرار ، وقت توبه و انابت ، و هنگام انجام حاجت

وموقع رفع نیازمندیها است ، (در راه خوشنودی خداوند کوشش کنید) وپیش از آنکه فرصت از دست برود ودر مکان تنگ گور ، بیم وخوف نابودی در دلتان راه یابد ، وغائب منتظر (مرگ) بسر وقت شما بیاید ، وخدای غالب توانا شما را (بکیفر کردارتان) بگیرد (مهیای سفر آخرت شوید ، وبرای آنجا توشه تهیه کنید ، زیرا بعد از آنکه فرصت از کف رفت دیگر افسوس ودریغ فایده نخواهد داشت .

در خبر است : هنگامیکه آن بزرگ مرد سخن آفرین وآن خداوند خطبه وکلام فصیح این خطبه بدیع را انشا فرمود ، بدنهای شنوندگان لرزان ، ودیدگانشان گریان ، ودلهایشان مضطرب ونگران گردید ، وبمناسبت همین کلمات برجسته ونورانی است که گروهی این خطبه را بنام غراء خواندند

(۸۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذِكْرِ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ :)

عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ !! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ ، أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً ، وَنَطَقَ آثِماً . أَمَا ، وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ ، وَيَقْطَعُ الْأَلَّ ، فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ !! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَّتَهُ أَمَا ، وَاللهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ لَهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ

أَبِيَّةً ، وَ رُضِخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در نکوهش عمرو عاص

عاص ابن وائل ابن هاشم یکی از دشمنان و مستهزئین بحضرت رسول ص و پدر عمرو عاص است ، مادرش نابغه دختر حرملة از طایفه بنی جلان ، و او در جنگی اسیر شده ، و عبدالله ابن جدعان او را در بازار عکاظ برای کنیزی خریداری کرد ، نابغه باندازه آتش شهوتش تیز ، و بزنا دادن حریص بود ، که عبدالله ناچار او را آزاد و بیرون کرد ، حتی در یک طهر پنج نفر از زناکاران ، ابولهب ، امیة ابن خلف ، هشام ابن مغیره ، ابوسفیان ابن حرب ، عاص ابن وائل ، با نابغه زنا کرده بالنتیجه عمرو عاص متولد گردید ، و در میان آن پنج نفر اختلاف شد لکن چون عاص ابن وائل بیشتر در حق نابغه انفاق میکرد ، گفت این فرزند از عاص است درصورتیکه عمرو خیلی شبیه بابوسفیان بود چنانکه شاعر خطاب بعمرو عاص کرده گوید :

أَبُوكَ أَبُو سُفْيَانَ لَا شَكَّ قَدْ بَدَتْ	لَنَا فِيكَ مِنْهُ بَيِّنَاتُ الشَّمَائِلِ

میگوید هیچ شکی نیست و خیلی ظاهر است که تو فرزند ابوسفیانی ، و دلیل این گفته ، در شمائل تو پیدا است ، و این داستان که دلالت بر بی شرمی و زنازادگی عمرو عاص دارد نقل میشود ، ابن ابی الحدید گوید ، بمردی گفته شد اگر تو هنگامیکه عمرو عاص در منبر مشغول خطبه خواندن است از او بپرسی که مادر تو کیست هزار درهم بتو خواهیم داد ، و آن شخص در حین خطبه خواندن از او سئوال کرد عمرو گفت ای مرد مادرم سلمی دختر حرملة ملقبش نابغه (یعنی بسیار زناده‌نده) در جنگی اسیر شد ، عبدالله جدعان او را در بازار عکاظ بخرید ، پس از آن آزادش کرد . و او با عاص ابن وائل رفیق شده فرزند بی نجیب مانند من از آنان بدنیا آمد ، اکنون اگر وجهی در برابر این پرسش برای تو مقرر کرده اند آنرا دریافت کن ، باری این عمرو عاص در ذهن اهل شام جا داده بود که علی مردی است مزاح ، بازی گر ، بذله گو ، و بهمین جهت ما را بخلافت برنداشتیم ، این سخن که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید برای بطلان آن فرمود :

مرا از پسر زنابه شگفتی خیزد ، که در ذهن اهل شام جا داده ، که در من صفت شوخی است ، و من

مردی هستم شوخ و بسیار بازیگر، و باین کار ابناز (چه) نادرست سخنی که او گفته، و باین سخن گناهکار است، آگاه باشید بدترین سخنها دروغ است، و عمرو عاص دروغگو است، وعده میدهد خلاف میکند، سئوال کرده میشود در پاسخ بخل میورزد، در عهد و پیمان خیانت مینماید، پیوند خویشی را پاره میسازد، پس همینکه هنگام جنگ میرسد شمشیرها از غلاف کشیده نشده است خیلی امر و نهی میکند، آنگاه که شمشیرها بکار افتاده (و باسر و کردنها آشنا میشود) بزرگترین هنرش این است که بمردم عورت بخشی میکند، (در جنگ صفین روزی عمرو عاص با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مصادف شد، حضرت بر او تاخت تا بقتلش برساند عمرو از اسب بزمین جسته عورت خویش را ظاهر ساخت حضرت روی گردانده عمر برخاسته فرار کرد، بسران ارطاة هم روزی دیگر اقتدای بعمرو کرده عورتش را در پیش تیغ سپر ساخته جان بسلامت برد، و جمله تَمَنَّعَ اَلْقَوْمَ سَبَتَهُ فلانی عورت خود را بمردم میبخشد ضرب المثل شد) بدانید بخدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز نمیدارد، و فراموشی از یاد آخرت عمرو را از سخن حق مانع نمیگردد، (و شما میدانید) او با معاویه بیعت نکرد مگر بشرط اینکه عطیه او بخشند، و چیز هنگفتی (بعنوان رشوه) برای دست از دین کشیدنش باو بدهند (حکومت کشور مصر را باو واگذار کند).

(۸۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اَلْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ، لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ، وَلَا تَعْقِدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ، وَلَا نَالَتْهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ، وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در صفات ذات باریتعالی بیان فرموده:

گواهی میدهم براینکه خدائی بجز خدای یگانه بی شریک نیست ، او کسیست که پیش از او چیزی نبود ، (و موجودات را او بوجود آورده) آخری است که او را انتها و پایانی نبوده (و همه ممکنات باو منتهی میشوند) عقول و اوهام بهیچیک از صفات او نمیرسند (زیرا که ذات مقدسش از وصف زاید مبرا است) و دلها (ی خلایق) عقیده بکیفیت و کمیت و چگونگی او ندارند (زیرا ذات خداوند دارای کمیت و کیفیت زمانی و مکانی نیست تا دلها بتوانند برای او کیفیتی تصور کنند) تجزیه و تبعیض در حق او روا نباشد (زیرا که او دارای اجزاء و اعضا نیست دیده ها و دلها باو احاطه پیدا ننمایند (زیرا که او محدود و محصور نیست تا وهم و عقل او را دریابند) .

وَمِنْهَا :

فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ ، وَاعْتَبِرُوا بِالْأَيِ الْوَاضِعِ ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ ، وَانْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ ، فَكَأَنْ قَدْ عَلِقَتْكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيَّةِ ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْأُمْنِيَّةِ ، وَدَهَمَكُمْ مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ ، وَالسِّيَاقَةُ إِلَى الْوِرْدِ الْمَوْرُودِ ، وَكُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ : سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا ، وَشَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا .

بندگان خدا (اکنون که خدا را شناختید) پس پند گیرید از عبرتهای سودمند ، و آیات درخشنده (آنچه که در قرآن کریم وارد شده و شما را از بدی عاقبت ترسانده است) و انذارها و تخویفات بالغه (که پیمبران شما را از آنها آگاهی دادند) و از یاد آوریها و پندهای آنان بهره مند گردید (بطوری از حال گذشتگان که شما را بدان آگاهی دادند پند بگیرید) گویا مرگ چنگالهای خود را بشما بند کرد ، و آرزوها از شما منقطع گردیده ، و کارهای سخت رسوا کننده ، (از قبیل سکرات موت و ورود بمنزل تاریک گور) و رانده شدن بجائی (که ناچار هر کسی با نجا وارد

خواهد شد) شمارا فراگرفته است ، وهنگام ورود بآنجا با هرکسی یک راننده و یک گواهی دهنده میباشد ، راننده او را بسوی مرکز حشرش میراند ، و گواهی دهنده بکردارش (از نیک و بد) گواهی میدهد (وقتی که مرگ انسان را وارد محشر کرد ، هریک از اعضاء هر عملی را مرتکب شده اند خودشان شهادت خواهند داد) .

وَمِنْهَا :

دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ ، وَمَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا ، وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا

باقی همین خطبه است در وصف بهشت :

بهشت دارای درجات ، و پایه ها و منزلهائی است که بر یکدیگر برتری داشته ، و از هم ممتازند (هر کس در آنجا ایمان و کمالش کاملتر درجه اش عالی تر ، و هر کس ناقص تر پائین تر است) نه نعمت آن زایل ، و نه مقیمش از آن بیرون ، و نه مخلد در آن پیر ، و نه ساکن در آن فقیر خواهد شد .

(۸۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَدْ عَلِمَ النَّرَائِرَ ، وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْغَلَبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ ، قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ ، وَفِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ ، وَفِي مُنَفَّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظَمِهِ ، وَلْيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ ، وَلْيَتَزَوَّدْ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ، فَاللَّهَ اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ

فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ، وَاسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ ، فَإِنَّ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا ، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى ، وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَلَا عَمًى ، قَدْ سَمَّى آثَارَكُمْ ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ ، وَكَتَبَ آجَالَكُمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمَانًا ، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ ، وَأَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ ، وَنَوَاهِيَهُ وَأَوَامِرَهُ ، فَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ ، وَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ، وَأَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ، فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ ، وَاصْرِفُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ ، وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ ، وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ ، وَلَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در وصف ذات باریتعالی و ترغیب مردم به بندگی و عبادت بیان فرموده :

خداوند جهان دانای نهانیها ، و آگاه از اندیشه هاست (چون ذات مقدسش در نزد نهانیها حاضر است پس اسرار و ضمائر در پیشش هویدا است) بتمام اشیاء و بر همه چیزها احاطه و توانائی دارد ، پس (برای چنین خدائی) باید عمل کننده از شما عمل کند ، در هنگامیکه (در جهان) فرصت دارد . پیش از آنکه مرگ او را دریابد ، و در زمانیکه راه نفس کشیدنش باز است پیش از آنکه بند آید ، پس باید برای آسودگی تن و استواری قدمش جائی تهیه کند (و وسائل آسایش

آنجهان و نلغزیدن از صراط و نیفتادن در دوزخ را بوسیلهٔ اعمال صالحه در اینجهان فراهم آورد) و از این خانه کوچگاه (موقت) برای جای همیشگی خویش توشه برگیرد ، بندگان خدای از خدا بترسید ، و نگهدارید چیزی را که نگهداری آنرا خدا در کتابش از شما خواسته ، و رعایت کنید حقوق او را که در نزد تان بامانت نهاده (این قرآن را حفظ کنید و از او امر و نواهی او پیروی نمائید) زیرا خداوند پاک شما را بیهوده نیافریده ، و سر خود و اگذارتان نکرده ، و در تیه کوری و گمراهی رهاتان نفرموده است (بلکه دقایق و ساعات) آثارتان را معین ، و بکلیه کردارتان دانا است ، مدتهای زندگانیتان را (در لوح تقدیر) نوشته است ، اوست که کتابی بر شما نازل کرد ، که آن کتاب همه چیز را (برای شما) بیان کننده است ، و زمانی چند پیغمبرش را در میان شما زنده نگهداشت ، تا اینکه کامل کند برای پیغمبرش و برای شما دینی را که بوسیله کتابش (قرآن) نازل کرده ، و آنرا برای خویش برگزیده بود ، و بزبان پیغمبرش شما اعلام کرد ، هر چه را اعمال که دوست بادشمن میداشت (راه خیر و شر را بوسیلهٔ وحی قرآن بشمانشان داد) و بدون اینکه راه عذری باقی گذارد حجت بر شما تمام کرد ، و شما را از عذاب خود بترسانید ، پیش از آنکه آن عذاب شدید (در قیامت) نمودار گردد ، پس این چند روزه باقی زندگانی را دریابید (و از معصیت بدور و بعبادت نزدیک شده و بر این دو کار) شکیبائی ورزید ، زیرا این چند روزهٔ باقی عمر (که میتوان در آن گذشته را جبران کرد) کم است در برابر روزهای بسیار یکه شما در آنها سرگرم بغفلت و دنیا بوده ، و از پند و موعظه روگردان بودید (ای خوانندگان گرامی) مبادا بخود تان اجازه دهید (که دچار معصیت و نافرمانی شوید زیرا که) این اجازه است که شما را براه ستمکاران و نافرمانی میکشاند ، و نکند که شما (در بارهٔ احکام و فرامین الهی) سهل انگاری کنید ، زیرا که در این سهل انگاریها است گناهان بر شما هجوم میکنند (و تا شما را وارد دوزخ نمایند از سرتان دست بردار نیستند) .

وَمِنْهَا

عِبَادَ اللهِ ، إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ ، وَإِنَّ

أَغْبَنُهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ ، وَالْمَغْبُونُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ ، وَ
الْمَغْبُوطُ مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ ، وَالشَّقِيُّ
مَنِ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ ، وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ ، وَ
مُجَالَسَةَ أَهْلِ الْهَوَى مَنْسَاةٌ لِلْإِيمَانِ ، وَمَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ .
جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ ، الصَّادِقُ عَلَى شَفَا
مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ ، وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفِ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ . وَلَا
تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ
الْحَطَبَ ، وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ . وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ
يُنْسِي الْعَقْلَ ، وَيُنْسِي الذِّكْرَ ، فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غَرُورٌ .
وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ .

بندگان خدای پند دهنده ترین مردمان بخود کسی است که فرمانبردارترین ایشان از پروردگارش باشد ، وفریب دهنده ترین مردمان بخود کسی است که نافرمان ترین مردمان از پروردگارش باشد (چون نافرمانی وفریفتن مردم وفرمانبرداری وپند گرفتن از مردم سود وزیانش در آخرت عاید خود شخص گشته ، وباعث سعادت وشقاوت او میشوند بنابراین) زیانکار کسی است که بخود زیان وارد آورد ، وخوشبخت کسی است که (مردم را تفریفته و) دین خود را سالم نگهدارد ، خوشبخت کسی است که از دیگری پند گیرد ، بدبخت کسی است که از هوا هوس خود فریب خورد ، وانسته باشید ریا وخودنمائی (در عبادت ودین) کمش هم شرک بخدا است ، وهم نشینی با اهل هوا وعصیان باعث نسیان ایمان وحضور شیطان است زیرا که انسان نگاهیکه با پیروان شیطان نشست البته شیطان در دل او هم رخنه پیدا میکند) از کذب دوری کنید ، که او دور کنندهٔ ایمان است (مومن هرگز دروغگو نیست ، اگر

دروغ گفت ایمان ندارد) راستگو (از دریای هلاک) برکرانه نجات و رستگاری، و دروغگو مشرف بر پرتگاه خواری و نیستی است، بر یکدیگر حسد نبرید، زیرا همانطور یکه آتش هیزم را میسوزاند، حسد ایمان را نابود میکند، و باهم دشمنی ننمایند، که آن همچون تیغ تیزی است که مو را میتراشد (خیرات و برکات وصله رحم را از بین میبرد)، و بدانید که آرزوها (ی دنیا) از بزرگترین عقل و فراموش سازنده یاد آخرت اند، پس آرزوها را دروغ پندارید که آن فریبنده، و شخص آرزومند فریب خورده است (انسان وقتی که عاشق و دلباخته رنگ و بوهای این سرای فریب گردید قهرا از یاد خدا و آخرت دور شده و بعذاب ابدی دچار خواهد شد).

(۸۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِبَادَ اللّٰهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللّٰهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللّٰهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ، وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ، وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ، فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ، نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلًا، وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدَدًا، قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ، وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى، وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى، وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى، وَمَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى، قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ، وَقَطَعَ غِمَارَهُ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا، وَمِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتَنِهَا،

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي
أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى
أَصْلِهِ، مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ،
دَفَّاعُ مُعْضَلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَوَاتٍ، يَقُولُ فَيُفْهِمُ، وَيَسْكُتُ
فَيَسْلَمُ، قَدْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ فَاسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ،
وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ، قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ، فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ
نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً
إِلَّا أَمَّهَا، وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا، قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ،
فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحِلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن اوصاف بنده که خدا او را دوست و یا دشمن داشته باشد بیان، و امت را به پیروی از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تشویق میفرماید.

بندگان خدای بدرستیکه محبوبترین بنده نزد خدا بنده ایست که خدا او را بر نفس (امّاره اش) تسلط داده و) یاریش کرده، حزن واندوه را (برای دوری از وطن اصلی و قرب صلحاء و متقین) شعار خویش ساخته، و روای ترس (از حقتعالی) را بر تن کرده، پس چراغ هدایت و رستگاری در قلبش فروزان گشته، و بساط ضیافت را برای روزیکه بر آن وارد میشود آماده ساخته، (و بهنگام زندگانیش برای روز پس از مرگش توشه از خدمت بخدا و خلق اندوخته) دور را بر خود نزدیک، و سخت را بر خویش آسان کرده، (دل از جهان برکنده، و همواره خود را نزد پروردگارش دیده، و دشواریهای جهان را بر خویش هموار کرده) بدیده بصیرت (در آیات آفاقی و انفسی) نظر کرده و بیناشده (جز خدا مؤثری در عالم وجود ندید) بسیار بذکر خدا پرداخت، پس از سرچشمه شیرین و گوارای معرفت، که راه ورودش بر او آسان شده بود سیراب گردید،

(از شراب شوق خدا سرمست ، و از آب خوشگوار مناجاتش شاداب شده) سالک راه تازه شد (با انوار هدایت راه حق را جسته ، قدم در وادی ارشاد خلق نهاد) پیرایهای خواهشهای نفسانی را از بدن کنده ، و بجز یک اندوه (اندوه وصال محبوب) تمام اندوهها کنار ریخت از کوری (جهل) و انبازی با اهل هوس بیرون آمده ، کلید درهای هدایت ، و قفل ابواب غوایت شد ، (درهای گمراهی را بروی خلق بسته ، و آنها را بر ستمگاری گشاده) طریق و سبیل خویش را دید و پیمود ، نشانه هدایت را یافت ، و سختیها را که در آن فرو رفته بود از خود دور و چنگ در استوارترین حلقه ها ، و محکمترین ریسمانها (قرآن و عترت) افکند ، پس نور یقین (بحق) در دل او مانند خورشید درخشان است ، برای (رضای) خدا خود را در دست رئیس (مردم) و در بزرگترین کارها قرار داده ، هر صادریکه بر او وارد شود (در کاریکه باو واگذار ، و هر مطلبی که از او پرسیده شود آنرا انجام دهد ، و این را پاسخ گوید) هر فرعی را بسوی اصلش باز گرداند (خلق را بسوی خدا رهنمائی کند) او است چراغ تاریکیها ، و برطرف کننده پرده ها ، گشاینده مشکلها ، رفع کننده شبهات ، و راههای بیابانها (ی غوایت) میگوید و میفهماند ، خاموش میشود تا سالم ماند ، (جز بموقع و اقتضای وقت سخن نمیگوید) خود را برای خدا پاکیزه خواست ، خدا هم او را پاکیزه کرد ، پس او از معادن دین و بینهای زمین خداوند است (که جواهرات گرانبهای آنیه را از او اخذ نمایند ، و زمینهای قلوب مردم بواسطه وجود او آرامش پذیرند) عدل و داور را برخویش لازم شمرده ، و نخستین کار یکه از روی عدل انجام داده آنست که هوا و هوس را از خویش دور ساخته (و اگر تمامی افراد بشر مراسم عدل را درباره خود بجرا دارند و از وظایف آنیه خارج نشوند جهان آباد خواهد شد) اوصاف حق را بیان کرده ، و خود بآن رفتار مینماید ، هیچ خیر و خوبی را رها نکرده ، و انتها آنرا رسیده (و بآن عمل کرده) و در هیچ جا گمان نیکی نبرده جز آنکه آنرا قصد کرد (حتیا طا بآن رفتار نمود) زمام خود را به (دست) قرآن کریم سپرده ، پس آن قرآن جلودار و پیشوای او است ، هر جا که قرآن بار کشود او فرود آید ، و هر جا که او منزل کرد منزل میگزیند .

ومنها

وآخر قد تسمّى عالماً ولبس به، فاقتبس جهائل من جهّال، وأضاليل من ضلّال، ونصب للناس أشراكاً من حبائل غرور، وقول زور، قد حمل الكتاب على آرائه، وعطف الحق على أهوائه، يؤمّن الناس من العظائم، ويهوّن كبير الجرائم، يقول: أقف عند الشبهات وفيها وقع، ويقول: أعتزل البدع وبينها اضطجع، فالصورة صورة إنسان، والقلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، ولا باب العمى فيصدّ عنه، فذلك ميت الأحياء، فأين تذهبون؟ وأنّى تؤفكون؟ والأعلام قائمة، والآيات واضحة، والمنار منصوبة، فأين يتاه بكم؟ بل كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم؟! وهم أزمّة الحق، وأعلام الدين، وألسنة الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهيم العطاش. أيّها الناس خذوها عن خاتم النبيين (صلّى الله عليه وآله وسلّم): «إنّه يموت من مات منّا وليس بميت، ويبلى من بلي منّا وليس ببالٍ» فلا تقولوا بما لا تعرفون، فإنّ أكثر الحق فيما تنكرون، وأعذروا من لا حجّة لكم عليه، وأنا هو، ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر، وأترك فيكم الثقل الأصغر، وركزت

فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَفَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي، فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ. ❋

(اکنون که علامات دوست خدا را شنیدید نشانهای دشمن خدا را هم بشنوید و آن) بنده نادان دیگریست که خویش را دانشمند داند، درصورتیکه نادان است، نادانی را از نادانان اقتباس کرده، و گمراهی را از گمراهان فراگرفته، برای مردم از ریسمانهای فریب و گفتارهای دروغ دامهائی گسترانیده (و آنها را صید آسا بدام خویش درمیکشد) اندیشه های (نارسای) خویش را بر قرآن تحمیل (و آنرا برای خود تفسیر مینماید) هواهای (باطله) خود را بر حق بسته (و آنها را حق جلوه میدهد) مردم را از مخاطرات عظیم ایمن میدارد، و گناهان بزرگ را (در نظرشان) کوچک وانمود میکند، میگوید من در نزد شبهه ها متوقفم و در آنها واقع میشود میگوید: من از بدعتها (و کارهای خلاف شرع) کناره گیری میکنم، و در آنها میخوابد، (مرتکب امور خلاف اسلام میشود، پس چنین کسی) صورتش صورت انسان و دلش دل حیوان است، نه شناسنده باب هدایت است تا از آن پیروی کند، و نه تمیز دهنده گودال کوری (و غوایت) است تا از آن کناره گیرد، پس این شخص در میان زنده ها مرده ای (متحرک) بیش نیست (زیرا که از تمام مزایای انسانیت و فضایل بشریت بی بهره است) پس (اکنون که دوست و دشمن خدا را شناخته و بوسیله این سخنان راه را از چاه نشان داده شدید دیگر) کجا میروید، و بکجا بازگشت مینمائید، و حال آنکه پرچمهای حق (برپا، نشانهای دین) هویدا، و منار (هدایت و رستگاری) منصوب و پیدا است، پس شما را در کدام تیه و بیابانی سرگردان گرداند، و چگونه و برای چه شما (اینطور) حیران شده اید، شگفتا درصورتیکه خانواده پیغمبرتان که مردم را بسوی حق کشاننده، و زبان راست گوی خداوند میباشند، در میان شما هستند، (دیگر انحراف شما از صراط مستقیم رستگاری و سرگردانیتان در بیابانهای مهالک سخت بیمورد است) پس (دامان آنان را از دست نگذاشتم

در بهترین منازل قرآن فرود شان آورید (قرآن شما را بدوستی این خانواده امر فرموده ، و مرکز محبت نیز دل است ، پس محبت آنان را در دلهایتان جای داده) و همچون شتران تشنه که بر آبگاه وارد میشوند ، شما بر آنان وارد گردید (و از سرچشمهٔ علوم و معارف آلهیه آنان سیراب شوید)

ای گروه مردمان این فرمایش را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بپذیرید (که درباره عترت طاهره اش فرموده آیا گمان میکنید) بمیرد آن کسیکه از ما بمیرد ، و حال آنکه مرده است (و همچنین خیال میکنید) بپوسد آن کسیکه از ما بپوسد ، و حال آنکه پوسیده است .

(اهلبیت پیغمبر که واسطه و رابطه بین خدا و خلق اند ، اگرچه بموت طبیعی و ارادی بمیرند ، لکن در حقیقت دارای حیات ابدی و دوامی بوده ، و بدنشان هم کهنه و فانی نشده ، و روی اصل مذهب شیعه در همه جهان غیب و شهود حاضر اند ، چنانچه خود حضرت امیر علیه السلام بحارث همدانی فرمود یا حارث همدان من یمت یرنی ، من مؤمن او منافق قبلا و نیز خداوند در قرآن مجید فرماید ، و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون گمان مبر کسانیکه در راه خدا کشته میشوند ، مردگان باشند ، بلکه زنده و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند ، پس در صورتیکه شهدای راه دیانت پس از کشته شدن زنده و روزی داده شوند ، کسانیکه خداوند دین را بوسیلهٔ آنان برای بشر وضع کرده ، و بر سایر شهدا بهمت سروری و مولائی دارند بطور حتم پس از مرگ زندهٔ جاوید بوده . و در دنیا و آخرت همه جا حاضر و ناظرند ، و مؤید این مطلب است اینفقره از زیارت حضرت سید الشهدا ، که اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی شهادت میدهم بر اینکه تو سخن مرا شنیدی ، و جواب سلام مرا میدهی ، و نیز قرآن خواندن سر مقدس حضرت ابی عبد الله علیه السلام در کوفه بروایت زید بن ارقم و همچنین در مجالس یزید بخوبی مؤید این مطلب و دلیل بارزی است بر اینکه ائمهٔ طاهرین حی و میت ندارند .

و باید دانست حدیث فوق یکی از احادیث مشکله ایست که شراح در تاویل و تفسیر آن توضیحاتی داده اند که بنده نیز باندازهٔ توشش و توان خودم مطلب را از هم باز نمودم ، لکن حضرت پس از آنکه این سخن را فرمود چون میدانست این سخن بنظر شنوندگان غریب آمده و شاید منکر آن شوند لذا فرمود ای مردم آنچه میدانست چیزی را که نمیدانید (شما که بکنه این سخن پی نبرده اید بیجهت آنرا انکار نکنید) زیرا که در حق چیزهای بسیاری

است که شما (ندانسته) منکر آن میشوید ، و معذور دارید (و نکوشش نکنید) کسی را که شما را براو حجت و دلیلی نیست ، و آن کس منم (من شما را براه راست دلالت کردم ، و راه عذری بزبانتان باقی نگذاردم ، لکن شما بمن اقتدا نکردید) آیا من مگر آنکس نیستم که در میان شما بر طبق بار سنگین بزرگتر (قرآن مجید) رفتار کرده ، و بار گران کوچکتر (عترت پیغمبر) را در میانتان گذاشته ، پرچم ایمان را در بین شما کوبیده ، و بر حدود و حقیقت حلال و حرام آگاهتان گردانده ام ، ازدواج و دهش خویش لباس آرایش و عافیت را در شما پوشانده ، با گفتار و کردار نیک و پسندیدهٔ خود ، و سادهٔ نیکی و احسان را برایتان گسترانده ام (شما را بر فتار و کرداریکه باعث خوشنودی خدا و رسول بود راهنمائی نموده ام) و اخلاق خوب و پسندیدهٔ خود را بشما نشان داده ام (تا شما هم آنها را از من یاد گرفته خوش خلق و مهربان شوید) پس تدبیر (کوتاه) خود را بکار نیندازید ، در چیزیکه دیدهٔ بینش هم کنه آنرا ادراک کردن نتواند ، و فکر و اندیشه بدان راه برون نیارد (در باب احکام و معارف آلیه و مطالب غامضه که جز راسخون فی العلم ائمهٔ طاهرین کس دیگری آنها را نمیتواند حل کند وارد نشوید ، که آن حد خانوادهٔ وحی و الهام است و بس) ❊

وَمِنْهَا :

حَتَّىٰ يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَىٰ بَنِي أُمَيَّةَ ، تُمْنَحُهُمْ دَرَّهَا وَتُوْرِدُهُمْ صَفْوَهَا ، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا !! وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذٰلِكَ ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَطْعَمُونَهَا بُرْهَةً ، ثُمَّ يُلْفَظُونَهَا جُمْلَةً . ❊

قسمتی از این خطبه است که از چیرگی بنی امیه بر مردم سخن رانده و زوال ملک ایشان را اخبار فرموده : ❊

باندازهٔ بنی امیه مردم را تحت تسلط و فشار خویش قرار داده انواع ظلم و ستم روا داشته

تا اینکه گمان کننده (بی اطلاع) خیال کند که ناقه کیتی فقط برای بنی امیه عقال شده ، شیر و نفع خود را بایشان میبخشد ، و آنان را از شراب صاف خویش سرمست میسازد . و هیچگاه شمشیر و تازیانه تسلط و قتل و غارت آنان از این امت برداشته نمیشود (چه خیال خام و) گمان دروغی است که این گمان کننده درباره آنان کرد ، این بهره برون آنان (و فرمان روائیشان بر مردم) در جهان همچون قطره آبی است که هنگام نوشیدن آب در گلو جهیده ، (و هنوز قطره از آن را فرو نبرده) و اندکی نچشیده که باید تمامی را بیرون دهند (دیری نپاید که بنی عباس دست تطاول آنها را کوتاه ، و شرشان را از سر مردم بکنند) .

(۸۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ ، وَلَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلٍ وَبَلَاءٍ ، وَفِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عُتْبٍ ، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ ، مُعْتَبَرٌ ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاظِرٍ بِبَصِيرٍ ، فَيَا عَجَبًا ، وَمَالِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا ! لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ ، وَلَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا ، مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ ، كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ نَفْسِهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرًى ثِقَاتٍ ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ ،

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که مردم را بجهت اختلافات در دین و پیروی فکر دشمنان از پیشوایان نکوهش میفرماید : ❋

پس از حمد و ثنای خداوند پاک ، و درود بر روان پاکیزه پیمبر ، بدرستیکه خداوند هیچیک از ستمگران گیتی را درهم نشکست ، مگر پس از آنکه مرگ آنان را بتاخیر افکنده ، و زندگیشان را وسعت داد (تا خوب پیمانهٔ ظلمشان لبریز شده ، و از کارهایشان دست برنداشتند) و شکستگی استخوان هیچیک از امتهای گذشته را بهبودی نبخشید ، مگر پس از نابودیها ، و رنجهای بسیار (پس اگر شما هم احیانا دچار دست ستمگران و دیکتاتوران خود سر شدید خیلی بی تابی و جزع نکنید ، و بدانید خدا زود گردن گردنکشان را شکسته و دست جورشان را بریده باد) و در رنجها و سختیها که بایستقبال شما شتافته ، و شما بآنها پشت کرده اید ، محلی است از عبرت (من از اینکه شما از گذشته درس عبرت و پندی بنا موخته اید سخت متعجبم) گرچه نه هر دارندهٔ دلی خردمند ، و نه هر دارندهٔ گوشی شنونده ، و نه هر دارنده چشمی بیننده است (تا با دلی دانا ، و گوشی شنوا ، و چشم بینا ، گذشته را آئینهٔ عبرت آینده قرار داده از آن پند گیرد) و فریفتهٔ نقش و نگار عروس دلفریب جهان نگردد) و چه قدر من در شگفتم ، و چرا که بشگفت اندر نباشم ، از کجرویهای این گروه گوناگون و اختلافاتی که در دین با یکدیگر دارند (در صورتیکه دین و کتابشان یکیست مَعَدٰالِكَ از هم جدا و روی ایمان و هوسهای خود بنام دین عمل میکنند) نه از دنبال همپری راه بر میگیرند ، و نه از کردار وصیتی پیروی میکنند نه بغیب ایمان آورده (و آنچه را که از قیامت ندیده اند تصدیق میکنند) و نه از غیبت و بدگوئی هم دیده میدوزند (و این اختلاف و بی ایمانی و عیبجوئی از یکدیگر باعث شده که آنان) با مورچه عمل کرده ، در راه خواهشهای نفسانی گام مینهند (و برطبق عقیدهٔ سخیف و رأی نادرست خویش) هرچه را که خوب بدانند خوب ، و هرچه را بد شمارند بد است ، در حل مشکلات بخود شان پناهنده شوند ، و در امر گشایش مهمات بارأی (نادرست) خودشان تکیه زنند ، هریک از آنان (را که بنگری) از آنچه که (از امر دین) میبیند امام و پیشوای نفس خویش است ، و بخیال خام و رأی پوچ خود بنای استوار ، و دلایل محکمی (از پیش خویش) ساخته ، و بآنها چنگ در افکنده است (خلاصه بدین و احکام الهی پشت پازده ، و دل بسته آراء و عقاید ناهنجار خویش است) ❋

(٨٨) ومن خطبة له عليه السلام

أرسله على حين فترة من الرسل، وطول هجعة من الأمم، وعزة من الفتن، وانتشار من الأمور، وتلظ من الحروب، والدنيا كاسفة النور، ظاهرة الغرور، على حين اصفرار من ورقها، وإياس من ثمرها، وأغوار من ماءها، قد درست منار الهدى، وظهرت أعلام الردى، فهي متجهمة لأهلها، عابسة في وجه طالبها، ثمرها الفتنة، وطعامها الجيفة، وشعارها الخوف، ودثارها السيف، فاعتبروا عباد الله، واذكروا بيات القرى الجاهلين، وخذوا أهبة الاستمرار، وحذار حذار من الدنيا، فإن الدنيا منيتها بين جوانحها، تكاد نفسها تخرج، كل حي فيها يوجد خائفا، وكل رجاء فيها يصير إلى انقطاع، وكل عامر فيها يئول إلى خراب، وكل جمع فيها يئول إلى شتات، وكل حي فيها يموت، وكل ميت فيها يبلى، وكل جديد فيها يخلق، وكل نعيم فيها يزول، وكل اثر فيها يمحى، وكل مذكور فيها ينسى، وكل مجموع فيها يفرق، وكل مبني فيها يهدم

دِنْوًا بِطَانُهَا ، فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در اوضاع زمان جاهلیت و بعثت حضرت ختمی مرتبت بیان فرموده :

خداوند تعالی پیمبر اسلام را هنگامی برسالت فرستاد ، که زمان درازی از (بعثت) پیمبران سابق گذشته ، و بشر در خواب (عمیق) غفلت و گمراهی فرو رفته ، کارها پراکنده ، آتش جنگ و کینه فروزان ، نور (پیمبران و اولیاء) از جهان منکشف و پنهان ، و تاریکی فتنه و غرور نمایان بود ، در هنگامیکه برگهای درخت (عیش و خوشی) گیتی زرد ، و مردم از میوه (داون آن درخت) نا امید ، آبهای (سرچشمه علوم و معارف حقه) آن خشک و فرو رفته ، پرچمهای هدایت در ستمگاری محو و نابود ، علمهای هلاکت و گمراهی نمایان ، (دین و سعادت رخت از میان) بر بسته ، و بت پرستی و شرک بجای آن نشسته) جهان در حالیکه خم بابرو افکنده ، با ترش روئی بچهره اهل وطالب خود مینگریست ثمرهٔ دنیا فتنه ، وطعامش مردار گندیده ، (مال غارتی) پوشاکش خوف و ترس (از هم) ردای (دوشش) آن شمشیر (جنگ) بود (خلاصه هرج و مرج شرک و بیدینی و فساد و فحشا ، و گمراهی بر عالم حکمفرما بود در چنین موقعی خداوند پیمبر اسلام را فرستاد تا آن شرکها ، دد منشیها ، کین توزیها ، برادر کشیها ، غارتها و چپاولها را بخدا پرستی وحدیت نوع دوستی ، و مساوات تبدیل کرد ، و بشر را بوسیله قانون نورانی قرآن و احکام جهانی نوین بخشید) پس بندگان خدا پند گیرید ، و بیاد آرید پدرها و برادرهای خود را که گرفتار ، و در گرو چنان اوضاعی بوده ، و در فردای محشر (از کنایان آن روزگار) باز خواست میشوند ، قسم بجان خودم ، میان شما و ایشان (هنوز) روزگاری دراز نگذشته ، و سالها و قرنها سپری نگردیده ، و از روزیکه شما در اصلاب آنان بودید ، تا امروز چیلی دور نشده اید ، (پس با این قرب زمان سبب چیست که شما بکلی دوران آنها را فراموش کرده ، و آنطوریکه باید و شاید عامل باحکام دین نیستید) بخدا سوگند هرچه که دیر و پیغمبر صلی الله علیه و آله پیدران شما

شنوانید، عین آنرا من امروز بشما شنوانده ام، و نه گوشهای شما امروز از گوشهای دیروز آنان پست تر، و نه در آن روزگار بآنان چشمها، و دلهائی داده شده بود، که مانند آنرا امروز بشما ندانده باشند (و باز) بخدا قسم شما امروز بچیزی دانا و بینا نشده و از چیزی بر خوردار نگشته اید، که پیشینیان شما آنرا ندانسته، و از آن برخوردار نشده باشند از زمان شما و آنان نزدیک، گوینده شما و آنان از نور واحد، و از تمام مزایائی که آنان برخوردار بودند شما نیز برخوردار، پس این اهمال و سستی شما در امر دین و جهاد و بکار نبستن دستورات من برای چیست، گویا می بینم بر اثر پیروی نکردن شما از فرامین آلیته، البته بلائی بر شما نازل خواهد شد، در حالیکه آن بلا (مانند شتر بختی ست که عنان از دست ساربانش در گسلاند) مهار و شکم بندش گسسته است (معاویه و دیگر از بنی امیته که بکلی زمام دیانت را از کف فرو هشته اند، مانند همان شتر دیوانه که هر کس باو نزدیک شود از گزند دندان و آسیب لگدش ایمن نیست بر شما مسلط شده بخون و مالتان دست خواهند یازید) پس نباید دنیائی که اهل غرور و فریب در آن داخل شده اند، شما را بفریبد (و از راه بیرون برد) زیرا که دنیا مانند سایه ایست که بروی زمین کشیده شده باشد تا مدت معینی و زود زائل خواهد شد. ❋

جزو دوم

از کتاب

نهج البلاغه

للامام - ابی الحسن - امیر المومنین - علی ابن ابیطالب

صلوات الله و سلامه علیه

(مترجم - شارح)

(المتمسک باذیال اهلبیت العصمة والطهارة)

محمد علی انصاری قمی «قم»

(حق طبع محفوظ و مخصوص است «به»)

کتابفروشی اسلامیه

تهران | (بخط حسن هریسی) | ایران

نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم

(٨٩) ومن خطبة له عليه السلام

الحمد لله المعروف من غير رؤية، والخالق من غير روية، الذي لم يزل قائما دائما، إذ لا سماء ذات أبراج، ولا حجب ذات أرتاج، ولا ليل داج، ولا بحر ساج، ولا جبل ذو فجاج، ولا فج ذو اعوجاج، ولا أرض ذات مهاد، ولا خلق ذو اعتماد، ذلك مبتدع الخلق ووارثه، وإله الخلق ورازقه، والشمس والقمر دائبان في مرضاته، يبليان كل جديد، ويقربان كل

يُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، فَتَمَّ أَرْزَاقُهُمْ ، وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِهِمْ ، وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ . هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ ، قَاهِرٌ مَنْ عَازَّهُ ، وَمُدَمِّرٌ مَنْ شَاقَّهُ ، وَمُذِلٌّ مَنْ نَاوَاهُ ، وَغَالِبٌ مَنْ عَادَاهُ ، مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ ، وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ ، وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ ، وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ . ❊

عِبَادَ اللهِ ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا ، وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا ، وَتَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ ، وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن اوصاف خداوند تعالی را بیان فرموده و مردم را بسوی عمل برای آخرت ترغیب میفرماید :

سپاس (ذات مقدس) خداوندی را سزاست که شناخته شده است بدون دیده شدن با چشم (بلکه از تفکر در آثار و اوصافش پی بذاتش برده اند) و خلایق را (بقدرت کامله اش) بدون بکار انداختن اندیشه بیافرید ، خداوندیکه همیشه باقی و برقرار بوده (و میباشد) در هنگامیکه نه از آسمان بر جدار (پرستاره) و نه از حجابهای صاحب درهای بزرگ ، و نه از شب تاریک . و نه از دریای آرام ، از هیچیک اثر و خبری نبود ، کوه و دره ، و راههای پر پیچ و خم ، و جود نداشت زمین گسترده

شده (ومعدن وحیوان ونبات) وخلقی توانا (درجهان) پدیدار نبود، اوست که (نقشی بدیع و شکلی غریب بکار زده و) همه آفرینش را بیافرید، خدای روزی دهنده، وارث برنده از خلق خود او است، نور شید وماه (در روز وشب) برطبق رضا وارادهٔ او (در سپهر) میچرخند وهر نوی را کهنه، وهر دوری را نزدیک میسازند، خداوندیکه بتقسیم ارزاق، وشمارهٔ آثار، وکردار، وعدد نفوس وخیانت چشمان (از روی طمع مال وناموس مردم نگریستن) وآنچه خلایق در درونها وسینه ها نهان میسازند، واز قرارگاه ایشان در رحمها، وپیدا شدنشان (در دنیا) تا انتهاء کار بشر همه را دانسته (وبتمامی اینها بینا وتوانا است)، وهم اوست پروردگاری که در عین اینکه رحمتش (بر دوستانش) واسع است بخشت وعقابش (بر دشمنانش) صعب است ودر عین اینکه عذابش بر دشمنانش سخت است، رحمتش بر دوستانش وسیع است (در آن واحد دشمنش دچار عذاب ودوستش قرین ثواب است) برهرکه در مقام غلبهٔ براو برآید مسلط، وهرکه در حسد ومخالفتش برآید نابود، هرکه از او دوری گزیند خوار، وبرهرکس که با او بدکشی برخیزد غالب است، هرکه (امور دنیا وآخرت خود را باو واگذارد و) براو توکل کرد کفایت، وهرکه از او چیزی درخواست کرد عنایت، هرکه (در دنیا در راه او انفاق کرد و) باو قرض داد (در آخرت) ادا، وهرکه از او سپاسگزاری کرد، پاداش وستایش را داد، بندگان خدای (در دنیا میزان سعادت وشقاوت) خود را بسنجید پیش از آنکه شما را (در میزان آخرت) بسنجند، وحساب خودتان را (در دنیا از نیک وبد) برسید پیش از آنکه (در آخرت) بحسابتان رسیدگی کنند، ونفس بکشید پیش از آنکه (پنجهٔ مرگ) راه گلو را بگیرد (ونگذارد نفس از سینه خارج شود) ومنقاد و فرمانبردار (خدا) شوید پیش از آنکه شما را بقهر وجبر (بسوی آخرت وداد گاه بازپرسی) بکشانند، (خلاصه تا وقت باقی وفرصت در دست وزمینه برای اطاعت پروردگار مساعد وپیک اجل از در در نیامده از عمر وزندگی خود برای آخرت توشه تهیه کرده، از کارهای زشت توبه وبکردارهای نیک خویش بیفزایند، تا آنجا از گرفتاریها نامل شوید) وبدانید هرکه از جانب خود کمک ویاری کرد ونشود (خداوند باو توفیق اطاعت ندهد) تا اینکه از نزد خودش برای خود پند دهنده، وجلوگیرنده (از گناهان) نداشته باشد، برای او از جانب دیگری پند دهنده

وجلو گیرنده نخواهد بود (انسان تا خودش درصدد اصلاح کار خودش برنیاید، دیگری نمیتواند امورات دنیویه واخرویه اورا اصلاح نماید) .

(۹۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَشْبَاحِ ، وَهِيَ مِنْ جَلَائِلِ خُطَبِهِ ، وَكَانَ سَائِلٌ سَأَلَهُ أَنْ يَصِفَ اللهَ لَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ يَرَاهُ عِيَانًا فَغَضِبَ لِذٰلِكَ .

رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ : خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَذٰلِكَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، صِفْ لَنَا رَبَّنَا لِنَزْدَادَ لَهُ حُبًّا وَبِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَنَادَى الصَّلٰوةَ جَامِعَةً ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَهُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ ، فَحَمِدَ اللهَ سُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَ :

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ ، وَلَا يَكْدِيهِ الْأَعْطَاءُ وَالْجُودُ ، إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقَصٌ سِوَاهُ ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ ، هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ ، وَعَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ ، عِيَالُهُ

اَلْخَلَآئِقُ ، ضَمِنَ اَرْزَاقَهُمْ ، وَقَدَّرَ اَقْوَاتَهُمْ ، وَنَهَجَ سَبِيلَ
اَلرَّاغِبِينَ اِلَيْهِ ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ ، وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ
بِاَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْئَلْ ، اَلْاَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ
شَيْءٌ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ بَعْدَهُ ، وَ
اَلرَّادِعُ اَنَاسِيَّ اَلْاَبْصَارِ عَنْ اَنْ تَنَالَهُ اَوْ تُدْرِكَهُ ، مَا اخْتَلَفَ
عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ اَلْحَالُ ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ
اَلْاِنْتِقَالُ ، وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ اَلْجِبَالِ ، وَ
ضَحِكَتْ عَنْهُ اَصْدَافُ اَلْبِحَارِ : مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيَانِ ، وَ
نُثَارَةِ اَلدُّرِّ وَحَصِيدِ اَلْمَرْجَانِ ، مَا اَثَّرَ ذٰلِكَ فِي جُودِهِ ، وَلَا اَنْفَدَ
سَعَةَ مَا عِنْدَهُ ، وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَآئِرِ اَلْاَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ
مَطَالِبُ اَلْاَنَامِ ، لِاَنَّهُ اَلْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ اَلسَّآئِلِينَ ،
وَلَا يُبَخِّلُهُ اِلْحَاحُ اَلْمُلِحِّينَ ✻

از خطبه های آنحضرت علیه السلام که بخطبه اشباح که بمعنی اشخاص است معروف ، و از برای آن باین نام نامیده اند ، که در آن از آفرینش فرشتگان و آسمانها و زمینها و پیمبران و چگونگی آنها سخن رانده شده ، و یکی از بزرگترین خطبی است که آنحضرت در پاسخ شخصی که از او درخواست نمود تا خدا را بطوری برایش توصیف نماید ، که گویا او را آشکارا می بیند ، پس حضرت از این درخواست (جاهلانه) خشمناک گردیده و بیان فرموده :

مسعدة ابن صدقه از حضرت جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود این خطبه را امیر المؤمنین علیه السلام ، روزی در منبر کوفه قرائت فرمودند ، که مردی نزد آن

بزرگوار آمده ، عرض کرد یا امیرالمؤمنین پروردگار ما را برای ما طوری وصف کن ، که دوستی و شناسائی ما در بارهٔ او زیاد گردد : حضرت از این درخواست بخشم آمده ، بانگ بر مردم زد ، تا برای نماز حاضر شوند ، پس مردم بطوری اجتماع کردند که مسجد پر از جمعیت شد ، و در حالیکه رنگ مبارکش از فرط غضب تغییر یافته بود ، بمنبر برآمده ، پس از حمد خدای عالم و درود بر رسول معظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند :

سپاس ذات مقدس خداوندیرا ، سزاست که منع عطا و بخشش نکردن مال او را فراوان ننماید : و عطا دادن و بخشش کردن بثروت و مکنتش نمیافزاید : (زیرا عطایا را گرد نکرده و بلکه میآفریند) هر عطا کنندهٔ جز خدا مالش کم میشود ، و هر مانع از عطائی جز او نکوهش شده است ، (نه ببخشش نکردن دارا میشود ، و نه ببخشیدن نادار ، فقر و بخل از ذات مقدسش بدور است منتها صلاح یک بنده در دارائی و دیگری در ناداری است باقتضاء مصلحت با هر دو رفتار فرموده پس در تمام حالات او بخشنده و جواد است) اوست که بنعمتهای پر فائده و عایدات و بهره های بسیار بر بندگانش احسان فرموده ، همگی خلق ریزه خوار (خوان احسان) او و او روزی همه را بگردن گرفته ، و قوت هر یک را اندازه گیری فرموده (و بهمان اندازه بایشان میرساند) راه را برای کسیکه عاشق و مایل بآنچه که نزد اوست (از هدایت و رستگاری در دنیا و سعادت در آخرت) واضح و آشکار ساخت ، و چه کسی از او درخواست چیزی بکند و چه نکند بخشش او در حق آنکس بیشتر نخواهد بود (عطایای مادی و معنوی از نزد خدا بفراخور حال و استعداد هر کسی است و کم و زیاد نخواهد شد ، و اینکه در قرآن و در دستورات ائمه است که مردم بدعا کردن و از خدا چیزی درخواست کردن مأمور شده اند جهتش آنست که دعا بلیاقت و استعداد شخص برای درک فیوضات بیشتری میافزاید و بخشش زیادتری از جانب خدا او را شامل میگردد) او است آنچنان خداوندیکه اول و ابتدای موجودات ، و برای او ماقبلی نمیتوان تصور کرد ، تا گفته شود پیش از او چیزی بوده ، و اوست آنچنان آخریکه برایش مابعدی نبوده ، تا گفته شود پس از او چیزی خواهد بود ، (اول اولها و آخر آخرها است ، و همواره صفاتش با ذاتش مقرون و توأم ، و هیچیک را بر دیگری تقدم و تأخری نیست ، و انوار خیره کنندهٔ آثار) او مانع است

از اینکه مردمکهای چشمها به (کنه ذات) او رسیده و او را دریابند، (او را بچشم سر نتوان دید چون هلال، هر دیده جای دیدن آن ماه پاره نیست) روزگار یارای مخالفت او را ندارد تا (در اثر این مخالفت) حالاتی گوناگون (از قبیل دارائی و نداری توانائی و ناتوانی) در وی پدید آید، و در مکان (واحدی) بنیاشد تا منتقل شود (از جائی بجائی دیگر)، و اگر آنچه را که هنگام نفس زدن از معدنهای کوهساران، و در وقت خندیدن صدفهای خندان دریاها، از ژاله و نقره و دانه های در و مروارید غلطان و خوشه های مرجان ظاهر ساخته، و بیرون میریزند، همه را ببخشد، این جود و بخشش مؤثر در آنچه که نزد او است نبوده، و از بخششهای واسعهٔ او نکاهد، (آری) البته که در نزد خدا بقدری نعمتهای ذخیره شده فراوان است که (عقل بشر از آنها آگاهی ندارد و) درخواستهای مردم (از ازل تا ابد) آنها را تمام نمینماید، زیرا خداوند بخشنده ایست که درخواست سئوال کنندگان، و اصرار خواستاران بخشش او را کم نگردانده و بخیلش نمینماید، (زیرا که او موجد نعمت و عطایش هیچگاه معدوم نشود تا بخل لازم آید)

وَمِنْهَا

فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ، وَاسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ، وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللهِ عَلَيْكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ

بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا ، وَسَمَّى تَرْكَكُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا ، فَاقْتَصِرْ عَلَى ذٰلِكَ ، وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ . هُوَ الْفَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطَعَ قُدْرَتِهِ ، وَحَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبَرَّأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ ، وَتَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ ، وَغَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَالَ عِلْمَ ذَاتِهِ ، رَدَعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِيَ سُدَفِ الْغُيُوبِ ، مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ ، فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يَنَالُهُ بُعْدُ الْأَذْهَانِ فِي كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ ، وَلَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولِي الرَّوِيَّاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ ، الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ أَمْثَلَهُ ، وَلَا مِقْدَارٍ احْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ ، وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ ، وَاعْتِرَافَ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ ، وَظَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحْدَثَهَا آثَارُ صَنْعَتِهِ ، وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَدَلِيلًا عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا ، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ ، وَدَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ ، فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَايُنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ ، وَتَلَاحُمِ حِقَافِ

مَفاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ وَلَمْ يُباشِرْ قَلْبُهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لا نِدَّ لَكَ ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّأَ التّابِعِينَ مِنَ الْمَتْبُوعِينَ إِذْ يَقُولُونَ : تَاللهِ إِنْ كُنّا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ ، إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ ، كَذَبَ الْعادِلُونَ بِكَ ، إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنامِهِمْ ، وَنَحَلُوكَ حِلْيَةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهامِهِمْ ، وَجَزَّأُوكَ تَجْزِئَةَ الْمُجَسَّماتِ بِخَواطِرِهِمْ ، وَقَدَّرُوكَ عَلَى الْخِلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقُوَى بِقَرائِحِ عُقُولِهِمْ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ ساواكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ ، وَالْعادِلُ بِكَ كافِرٌ بِما تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَماتُ آياتِكَ ، وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَواهِدُ حُجَجِ بَيِّناتِكَ ، وَأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ الَّذِي لَمْ تَتَناهَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِها مُكَيَّفاً ، وَلا فِي رَوِيّاتِ خَواطِرِها فَتَكُونَ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً .

پس ای سؤال کننده (اکنون که اوصاف خدا را شنیدی از این پس لب باینگونه سخنان مگشا و از روی تدبّر) بنگر: پس هر یک از صفات خدا را که قرآن تو را بآن راهنمائی کرده پیروی کن، و از نور هدایت قرآن روشنی بطلب، و هر صفتی را که شیطان تو را بدانستن آن صفت تکلیف کرده، و در قرآن و طریقهٔ پیغمبر و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین دانستن آن صفت بر تو لازم نگردیده و نشانه از آن نیست، پس دانستن آنرا بخداوند سبحان واگذار کن: که این واگذاری تو دانستن آنرا بخدا، منتها درجه حق خدا بر تو میباشد، (و تو نباید از حدودیکه قرآن و پیغمبر پیشوایان دین در راه شناسائی خدا بر تو معیّن کرده اند پیشتر بروی، مثلاً قرآن کریم اخبار میفرماید که تو باید تا این اندازه علم باوصاف خدا داشته باشی که او سمیع، بصیر، قادر، جواد است.

لکن اینکه او شامّ، لامس، ذائق، یعنی بوینده، لمس کننده، چشنده هست یا نیست دیگر سؤال کردن و معتقد بودن باینگونه اوصاف جائز نبوده بلکه حرام است. قرآن مجید در سوره آیه ۱۸۰ فرماید وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا، وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خدارا نامهائی است نیکو پس او را بآن نامها بخوانید، و رها کنید کسانی را که از نامهای او باز گشتند، و او را بنامهای ناشایسته میخوانند، زود باشد که آنان بکیفر کردارشان برسند) و دانسته باش راه یافتگان و ثابت قدمان در علم (ائمه طاهرین) کسانی هستند که اقرار و اعتراف بآنچه که از غیب و پوشیدگیها است و تفسیرش را نمیدانند آنان را بی نیاز گردانیده، از وارد شدن بسدّ هائیکه پیش روی پوشیدگیها کشیده شده است (بنیروی علم و یقین دانسته اند که در علم غیبی که دانستنش مختص بذات خداوندی است نباید وارد شوند پس از ورود در آن اظهار عجز کرده اند) پس خداوند تعالی این اقرار بعجز و ناتوانی از رسیدن بعلمی که احاطه بدان ندارند (از ایشان دید) و پسندید و آنان را بستود، و این واگذاری و بخاکساری نکردن آنان را در چیزیکه بحث از رسیدن بکنه آن بآنان تکلیف نشده بود آنرا ستوده (و رسیدن بحقیقت آن علم) نامید (و در قرآن از حال آنان خبر داد و فرمود: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا یعنی نمیداند تأویل آن متشابهات قرآن را جز خدا و کسانیکه ثابت در علمند، در حالیکه میگویند بتصدیق و ایمان داریم بانیکه کلیّه آن متشابهات از نزد پروردگار ما است) پس تو نیز اکتفا کن بآنچه که قرآن راهنمائی کرده، و اندازه عظمت و بزرگی خداوند سبحان را باندازه هوش خویش بگیر که بتباه خواهی شد، او است آنچنان توانائی که اگر تیر اندازی کنند و بهمّا (وجولان دهند در فضای آفرینش) برای اینکه انتهای توانائی او را دریابند، و اگر قوای فکریه که از خطر وساوس شیطانی بدور اند بخواهند منتهای درجه اسرار عوالم غیب و سلطنت او را بدست آورند، و اگر دلها عاشق و سرگشته او شوند تا مگر بچگونگی وصف او راه یابند، و اگر عقلها باریک شوند، چون بنهایت اوصافش دسترسی پیدا نکردند، شاید بکنه ذاتش برسند، آن خداوند توانا باز میگرداند آن اوهام و عقول را در صورتیکه آنها را بهای تباهی و تاریکیهای عوالم غیب راطی کرده و از غیر

او با و پناهنده شده اند ، پس برمیگردند هنگامیکه بازگردانیده شده اند در حالیکه اعتراف کننده اند بانیکه از روی ظلم و جور بخودشان قدم در این وادی نهاده اند ، و بکنه معرفت ذات خدا هرگز رسیدن نتوان ، و اندازهٔ بزرگی و جلالت او بخاطر صاحبان عقل و درایت هیچگاه خطور نخواهد کرد ، او است خداوندیکه مخلوق را بیافرید بدون نظیر و نقشه که از طرز آن استفاده کند ، و بدون اینکه اندازه و معیاری از آفرید گاری پیش از خودش در دست داشته باشد (زیرا که هندسه و مصور موجودات او است و پیش از او آفرید گاری نبوده تا خداوند در روی نقشهٔ او کار کند) بما نشان داد از توانائی و قدرت و شگفتیهای آنچنانیکه (در عین خاموشی) نشانه های حکمتش با نها گویا است ، و خلق نیازمند و معترفند بانیکه او است که بقدرت و توانائی خود آفرینش را سر پا نگهداشته تا ما را بمعرفت و شناسائی خود با دلائل قطعیه و حجتهای بالغه راهنمائی کند و او است که آثار صنعت و نشانهای حکمتش در نقشهای بدیع (و دلفریبی که در قالب تکوین ریخته) پیدا و هویدا است ، و هریک از آفریدگان بر وجود او دلیل اند ، حال اگر آن مخلوق خاموش است ، حجت آنخدا بر تدبیر اتش و دلایلش بر خلاقیت و آفرید گاریش (در کلیهٔ موجودات) گویا و برپا است (ای خدای یگانهٔ بیهتا) هرکس تو را بمخلوقت تشبیه کرد و تو را دارای اعضای گوناگون و مقاصل کوچک بهم پیوسته که از تدبیر حکمت تو (در زیر پوست و گوشت) پنهان اند ، بداند در حقیقت به یگانگی تو اعتقاد نکرده ، و تو را نشناخته ، و دلش باینکه برای تو مانندی نیست یقین ندارد ، و گویا او حکایت بیزاری جستن بت پرستان را (در قیامت) از بتهائی که میپرستیدند نشنیده انگاه که میگویند (در قرآن سورهٔ ۲۶ آیه ۹۷ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ، اِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بخدا سوگند ما در گمراهی و ضلالت آشکار بودیم ، هنگامیکه شما را با پروردگار جهانیان مساوی و برابر میگرفتیم) دروغ گفتند کسانیکه از تو بیزاری جستند ، هنگامیکه تو را به بتهای خویش تشبیه کرده و با دام (و افکار پوچ) خویش تو را در کسوت مخلوقین دیده ، و با ندیشه های (نارسای) خود تو را بچون اجسام دارای اجزاء دانسته ، و بروئیهٔ خرد های (کوتاه) شأن ترا با مخلوق گوناگون بیک میزان و سنجش دیدند (وای کراین گونه کسان تا چه اندازه تیره درون و بدبخت و گمراهند ، چهارده قرن از هنگام پیدایش قرآن کریم گذشته و جادهٔ توحید و خداپرستی را

بطوریکه باید و شاید صاف و هموار کرد ، هنوز در هندوستان و آفریقا سیکهای وحشی و سیاه پوستان بیخرد که ننگ عالم بشریت اند ، به پرستش بت و گاو ، و خورشید ، و ستاره ، و چوب ، و سنگ مشغولند) گواهی میدهم هر کس تو را به چیزی از خلقت برابر دانست برای تو عدیل و شریک قرار داده ، و هر کس برای تو شریک گرفت ، بدلایل نقلیه که آیات استوار تو بآن نازل ، و ببراهین عقلیه که گواهیها و حجتهای ظاهرهٔ تو با آنها گویا و ناطق است آن شخص کافر است (و گواهی میدهم بر اینکه) تو آن خداوندی هستی که جزء ها پایان و نهایت تو را در نیابند تا چگونگی تو در مرکز ورزش (تنسیم تنند) آن افکار در آید و آراء و اندیشه ها بحدی از حدود (وجود) تو راه بیرون نبارند .

منها

قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ ، وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ ، وَوَجَّهَهُ لِوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ ، وَلَمْ يُقَصِّرْ دُونَ الْانْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ ، وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ وَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ ؟ اَلْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرٍ آلَ إِلَيْهَا ، وَلَا قَرِيحَةٍ غَرِيزَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا ، وَلَا تَجْرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ ، وَلَا شَرِيكٍ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ ، وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ ، وَأَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ ، لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَلَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّئِ ، فَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوَدُهَا ، وَنَهَجَ

حُدُودَهَا ، وَلَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا ، وَوَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا ، وَفَرَّقَهَا أَجْنَاسًا مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدَارِ وَالْغَرَائِزِ وَالْهَيْئَاتِ ، بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَفَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَابْتَدَعَهَا .

قسمتی از این خطبه در بیان کیفیت خلقت اشیاء و اوصاف ذات حقتعالی است :

خداوند تعالی برای آنچه آفریده است ، اندازهٔ معین فرموده ، و آن اندازه را محکم و متین قرار داده (بطوریکه عمرها و روزیهای خلایق ذرهٔ کم و بیش نخواهد شد) پس از روی مهر (بر طبق صلاح و صواب امور) آنها را منظم کرده ، و هریک را بانجا صیتی که برای آن خلق شده بود مخصوص و متوجه ساخت (مانند اینکه سپهر میچرخد ، خورشید میتابد ، ابر میگرید ، چمن میخندد) پس هیچیک از آنها از جایگاه خویش قدم فراتر ننهاده ، و از رسیدن بانتهاء مقصد خود کوتاهی نورزیده (وظیفه خویش را بخوبی انجام میدهند) و مأموریتی که طبق ارادهٔ خداوند تعالی بهریک از آنها واگذار شده دشوار نشمرده (و باکمال افتادگی بانجامش سرگرم است) چگونه سر گرم نباشد درصورتیکه تمام کارها از مشیت و قدرت او صادر میگردد (و کائنات طبق اراده او حرکت مینمایند) خداوندیکه بدون بکار افتادن اندیشه و بدون اینکه قبلا پیش بینی کرده و از بخر بهای پیش آمدهای روزگار استفاده نموده ، و یا اینکه در اختراع کارهای شگفت انگیز جهان نیاز بشریک و انبازی پیدا کرده باشد ، موجودات را ایجاد و آفرینش را بپا فرید ، پس همینکه کار خلقت بامرش پایان یافت ، آفرینش فرمانش را پذیرفت ، و دعوتش را پاسخ داد ، آفریدگار (را زهره و یارای آن) نبود که در امرش کندی و در فرمانش سستی کند (چرخ منظم آفرینش قشنگ بکار افتاد) کجی اشیاء براستی گرایید ، هر شیئی راه خود را پیمودن گرفت ، و بقدرت قادر یچون میان اضداد الفت افتاد ، و بطوری هم پیوستند ، که گسیختنی در کارشان نیست (صفرا و سودا و خون و بلغم در یک بدن دست اتحاد بسوی هم دراز کردند بشر را

براه اند اختند ، و هیچگاه هیچیک از اینها دست از عملیات محوله بخود برنخواهد داشت) و در میان انواع گوناگون آفریدگان کز حیث حد و اندازه ، غریزه و هیئت (خلق و خوی و شکل) باهم مختلف بودند آن اسباب (عشق و میل و جذبه) را برقرار کرد (تا بدینوسیله حیات و نظام اجتماع تشکیل شد) و وه که چه شگفت و محکم است صنعت خلقت خلایق که خلاق عالم آنها را طبق میل و ارادهٔ خویش ابداع و ایجاد فرموده .

وَمِنْهَا

(فِی صِفَةِ ٱلسَّمَاءِ :)

وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقٍ رَهَوَاتِ فُرُجِهَا ، وَلَاحَمَ صُدُوعَ ٱنْفِرَاجِهَا ، وَوَشَجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا ، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ وَٱلصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا ، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ ، فَٱلْتَحَمَ عُرَى أَشْرَاجِهَا ، وَفَتَقَ بَعْدَ ٱلْأَرْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا ، وَأَقَامَ رَصَدًا مِنَ ٱلشُّهُبِ ٱلثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا ، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ ٱلْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ ، وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا ، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا ، فَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا ، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا ، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ ٱللَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ بِهِمَا ، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابِ بِمَقَادِيرِهِمَا ، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا ، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا ، وَرَمَى مُسْتَرِقِي ٱلسَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا ،

وَأَجْرَاهَا عَلَى إِذْلَالِ تَغْيِيرِهَا، مِنْ ثَبَابِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا. [۱]

قسمتی از این خطبه در شرح آفرینش آسمانها و چگونگی آنهاست

(یکی از مخلوقات محکم و شگفت انگیز این سپهر نیلگون معلق است خداوند مانند سلک مروارید) آسمان را بدون رشته و ریسمانی منظم و بهم متصلش ساخت، شکافهایش را پیوسته، و باز شدگیهایش را بهم در بست، بین هر یک از آنها با آسمان دیگری رابطه برقرار نمود، (کرات معلقه ثوابت و سیارات را بوسیله قوای جاذبه و دافعه بهم متصل ساخت) و شواریهای آنرا برای فرشتگانیکه (بارحمت) از آن فرود آینده و باعمال بشر بالا رونده اند نرم و آسان فرمود، پس آسمانی را که از دود بوجود آمده بود فرمان داد تا بهم چسبیده و سوراخهایش رفو گردد، پس از بهم بستن آن درش را (بروی اهل زمین) بگشود (ظاهرا مراد از گشودن درها بهای رحمت الهی است که بموقع باران از آسمان میبارد، و گیاه خرم از زمین میروید، و بشر بواسطه آن باران نعمتهای نافعه بحیات خویش ادامه میدهد، چنانچه در قرآن س ۲۱، ۳۰، فرماید: أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ، آیا کفار نمی نگرند که آسمان و زمین برای آمدن باران روزیدن نبات در شان بسته بود، ما آنرها را گشودیم، و زندگی هر چیز را و ابسته بآب قرار دادیم آیا ایمان نمیآورند) و در سر هر راهی از راههای آسمان (برای منع از دخول شیاطین در آن) ارتشتارهای فروزان دیده بانها بگماشت، و بدست قدرت خویش آنرا در میان شکاف هوا (معلق در فضا) از درهم فرو ریختن نگهداشت، پس آنرا نهیب زد تا در جای خود درنگ کرده و سر تسلیم را در پیشگاه امرش بساید، پس خورشید آن آسمان را که بینا کننده است نشانه روز، و ماه آنرا که محو شونده است نشانه شب قرار داد (ماه گاهی قسمتی از شب و گاهی تمام شب را محو و ناپیدا است) پس آن دو را در مجرای جریان، و راه در جاتشان روان ساخت، و برای هر یک از آنها اندازه معین فرمود، تا اینکه شب و روز بآن دو تمیز داده شود، و از اندازه سیرشان حساب سال و ماه

معلوم گردد، آنگاه در فضای آن آسمان کرانی چرخان (مانند کوههای گردان) آویزان کرد، و زینت بخشید آن را بستارهائیکه مانند درخشان و (بسبب دوری از ما) پنهان و کوکبهائی که مانند چراغ در شب فروزان است، و تیرهای شهاب سوزنده را بسوی شیاطین گوشگیرنده افکند، و در حالیکه آسمان را مسخر و فرمانبردار امر خود گردانیده بود، جاری گردانید آنرا باثوابتی که در آن ثابت و سیاراتی که در آن سائر بعضی بالا رونده، و برخی فرود آینده، یکی سعد و دیگری نحس است (لکن طبق آیات و اخبار صعود و نزول سعد و نحس آنها ابدا بحال بشری که از روی راستی بخدا ایمان دارد مؤثر نیستند).

ومنها

(فی صفة الملائکة:)

ثم خلق سبحانه لإسکان سمواته، وعمارة الصفیح الأعلی من ملکوته خلقا بدیعا من ملائکته، وملأ بهم فروج فجاجها، وحشابهم فتوق أجوائها، وبین فجوات تلک الفروج زجل المسبحین منهم فی حظائر القدس، وسترات الحجب، وسرادقات المجد، ووراء ذلک الرتج الذی تستنک منه الأسماع سبحات نور تردع الأبصار عن بلوغها، فتقف خاسئة علی حدودها، وأنشأهم علی صور مختلفات وأقدار متفاوتات أولی أجنحة. تسبح جلال عزته، لا ینتحلون ما ظهر فی الخلق من صنعه، ولا یدعون أنهم یخلقون شیئا معه مما انفرد به (بل عباد مکرمون، لا یسبقونه بالقول

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) جَعَلَهُمْ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ، وَحَمَّلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبْهَاتِ فَمَا مِنْهُمْ زَائِغٌ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ، وَأَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ الْمَعُونَةِ، وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضُعَ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ، وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَابًا ذُلُلًا إِلَى تَمَاجِيدِهِ، وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَارًا وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ، لَمْ تُثْقِلْهُمْ مُوصِرَاتُ الْآثَامِ، وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَلَمْ تَرِمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيمَانِهِمْ، وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ، وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَةُ الْأَحَنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَلَا سَلَبَتْهُمُ الْحَيْرَةُ مَا لَاقَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِضَمَائِرِهِمْ، وَسَكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَهَيْبَةِ جَلَالِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ، وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ، مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدُّلَّحِ، وَفِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمَّخِ، وَفِي قُتْرَةِ الظَّلَامِ الْأَيْهَمِ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخُومَ الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَهِيَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ وَتَخُومُهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ، قَدِ اسْتَفْرَغَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ، وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَقَطَعَهُمُ الْإِيقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَهِ إِلَيْهِ، وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغَبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ، قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَشَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَتَمَكَّنَتْ مِنْ سُوَيْدَاءِ قُلُوبِهِمْ وَ

شِبْجَةُ حِيفَتِهِ، فَحَنَوْا بِطُولِ الطَّاعَةِ اعْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ، وَلَمْ يُنْفِدْ طُولُ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ، وَلَا أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمَ الزُّلْفَةِ رِبْقَ خُشُوعِهِمْ، وَلَمْ يَتَوَلَّهُمُ الْإِعْجَابُ فَيَسْتَكْثِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ، وَلَا تَرَكَتْ لَهُمُ اسْتِكَانَةُ الْإِجْلَالِ نَصِيبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ، وَلَمْ تَجْرِ الْفَتَرَاتُ فِيهِمْ عَلَى طُولِ دُؤُوبِهِمْ، وَلَمْ تَغِضْ رَغَبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ، وَلَمْ تَجِفَّ لِطُولِ الْمُنَاجَاةِ أَسَلَاتُ أَلْسِنَتِهِمْ، وَلَا مَلَكَتْهُمُ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهَمْسِ الْجُوَارِ إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ، وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّاعَةِ مَنَاكِبُهُمْ، وَلَمْ يَثْنُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ، وَلَا تَعْدُوا عَلَى عَزِيمَةِ جِدِّهِمْ بَلَادَةُ الْغَفَلَاتِ، وَلَا تَنْتَضِلُ فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ، قَدِ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ، وَيَمَّمُوهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ، لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ، وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ الْاسْتِهْتَارُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادَّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ، لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ مِنْهُمْ فَيَنُوا فِي جِدِّهِمْ، وَلَمْ تَأْسِرْهُمُ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْثِرُوا وَشِيكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَلَوِ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتِ وَجَلِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يُفَرِّقْهُمْ سُوءُ

اَلتَّقَاطُعِ ، وَلَا تُوَلِّاهُمْ عَلَى اَلتَّحَاسُدِ ، وَلَا تَشْعَبْهُمْ مَصَارِفَ اَلرَّيْبِ ، وَلَا اَقْتَمَنْهُمْ أَخْنَافَ اَلْبَهَمِ ، فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيمَانٍ لَمْ يُفْكَكْهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ ، وَلَا وَنًى وَلَا فُتُورٌ ، وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ اَلسَّمَاءِ مَوْضِعُ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ ، أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ ، يَزْدَادُونَ عَلَى طُولِ اَلطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا ، وَتَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظَمًا .

پارهٔ ازاین خطبه در تقسیم و ترتیب وخلقت فرشتگان است

در اینجا باید از روی انصاف اعتراف کرد که ازمیان تمام شراح نهج البلاغة شارح معتزلی (ابن ابی الحدید) بیش از دیگران مواظب الفاظ فصیحه ومعانی بلیغه که در خطبه ها هست بوده ، ودر هر موردی نامیتوانسته برای مقایسه بین سخنان حضرت امیرالمؤمنین ع ودیگران از ایراد سخنان اشخاص دیگر مثل عبدالرحیم ابن نباته وغیر او خودداری نمیکرد ، وپیداست که هر وقت بخطبهٔ فوق العاده فصیحی برمیخورده ازشادی درپوست نمیگنجیده ، واو باین مورد از خطبه که رسیده در جلد دوم صفحهٔ ۱۵۰ شرح خود مطالبی دارد که خلاصهٔ آن این است ، او میگوید اینجا جای ذکر مثل است اِذَا جَاءَ نَهْرُ اللّٰهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِل هنگامیکه نهر خدا جاری شد نهر معقل که جوئی است در بصره نابود میگردد ، همینکه این کلام فصیح ربانی والفاظ پاکیزهٔ قدسی پیدا شد فصاحت عرب برباد رفت ، فصاحت عرب کجا ، وفصاحت علی کجا درست نسبت آن با این نسبت خاکست ، با طلای ناب خالص ، واگر بفرض محال خیال کنیم عرب قدرت برآوردن اینگونه الفاظ داشته باشد ، از کجا که بتواند آنها را باچنین معانی دلپذیر آسمانی تعبیر کند ، اعراب زمان جاهلیت بکنار ، مگر اصحاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله آشنای باچنین معانی مشکله عرشی بودند تا بتوانند برای آنها چنین الفاظی تهیه نمایند ، همه میدانند عرب زمان جاهلیت در فصاحت منتها درجه هنرش این بود که بتواند از شتر واسب وخر وحشی ، وگاو وکوهی یا کوهها وبیابانها

نیکو سخن براند ، اصحاب رسول خدا هم با همه آب و تاب سخنان فصیحه شان از دو سه سطر آنهم در موضوع مبتذل مرگ و موت و موعظه و نکوهش دنیا یا تحریص و ترغیب بجنگ ، یا خوف و ترس از خدا بیش نبوده ، لکن سخن راندن در موضوع اصناف ملائکه ، و صفات ، و صورتها ، و عبادتها ، و تسبیحات ، و شناسائی ایشان خدارا ، و عشق و شوقشان نسبت باو ، و چیزهای دیگر یکه جاری مجرای اینهاست که در این فصل از خطبهٔ مشروح و مفصل ذکر شده اینها چیزهائی نبوده که آنها بآن آشنائی داشته باشند چرا گاهی که در قرآن عظیم سخنی از اوصاف ملائکه رفته بو آنرا میدانستند ، آنهم نه باین ترتیب و تقسیم ، و گاهی هم کسانی از قبیل عبدالله ابن سلام ، و امیة ابن ابی الصلت ، و دیگران پیدا میشدند ، که فی الجمله باینگونه علوم آشنائی داشته باشند ، لکن هرگز قدرت ادا کردن آنرا باین فصاحت و شیوائی نداشتند ، پس تنها مرد این میدان امیر المؤمنین علی علیه السلام است که میتواند آن معانی شیرین و فصیح را در ظرف این الفاظ رشیق و نمکین ادا کند و من سوگند میخورم باینکه هر مرد خردمند و متفکر یکه در بین سخنان باریک شود بوست بدنش بلرزش افتاده ، و دلش مضطرب گردد ، و بزرگی و عظمت خدا در قلب و اعضایش جایگیر شده ، و از شدت شوق و شادی نزدیک شود که جان از تنش بیرون گردد) باری امام علیه السلام اوصاف اصناف فرشتگان را چنین شرح میدهد .

پس آن پادشاه توانا ، برای اینکه صفحهٔ اعلای از کشورش آباد ، و کاخ بلند آسمانش مسکن گردد (نقشی لطیف بقالب زده) خلقی بدیع از فرشتگان بیافرید ، شکافها و راهها ، و جاهای خالی فضای آنگاه را بوسیلهٔ ایشان پر ساخت ، و در میان جاهای گشادهٔ آن شکافها ، و آن مکانهای پاک و پاکیزه و مقدس ، و در پشت آن پرده های مجد و عظمت ، زمزمهٔ آوازهٔ عدهٔ از فرشتگان به تسبیح بلند است ، و از پشت آن آوازهای گوش کرکن ، شعاعها ، و درخشندگیهای نوریست که دیده های آنان تاب دیدار آن انوار را ندارد ، پس در جاهای خویش ایستاده و سر گردان میایستند ، خداوند آن فرشتگان بالا را بصورتهای گوناگون ، و اندازه های متفاوت آفریده ، و هریک ستایش گر جلال و بزرگی وی میباشند ، و آنچه که از مصنوعات خداوند پیدا و هویداست بخویش نه بندند ، و در چیزهائیکه آفریدگارشان تنها خداست

خود را در آفریدن آنها با خدا شریک ندانند (نه دعوی ربوبیت کنند و نه بخلاف گفته بت پرستان خود را شریک خدا دانند) بلکه آنان بندگان گرامی هستند که در گفتار بر خدا پیشی نگرفته، و طبق فرمان او رفتار مینمایند و (بعضی از) آنان را در جای خود امین بر وحی خویش، و حامل امانتهای امر و نهیش بسوی پیمبران گردانیده و (دامان) همهٔ آنان را از (لوث) شک و شبهه ها (ی شیطان) پاک و پاکیزه نگهداشت. پس هیچیک از آنان از راه سر نکشد، خدا نیز (در طاعت) بآنان یاری و کمک کرد، شعار تواضع و وقار و فروتنی را بر دلهاشان بپوشانید، درهای سپاس گذاری را بآسانی بروی ایشان بگشود، پرچمهای نور افشان و نشانه هائی یکتائی خود را در میانشان کوبید (یگانگی او را بدلیل قطعی و ایمان ثابت اعتراف کردند و چون پیرو امیال و خواهشهای نفسانی نیستند) نه از سنگینی بار گناهان بر دوش آنان اثری، و نه از گردش روزگار در حالشان تغییری است، از هیچ شک و ریبی ایمانشان متزلزل نگردد، و هیچ ظن و گمانی یقین محکمشان را سست نسازد، آتش کین توزی در (کانون دلهاشان) نیتشان فروزان نشود، حیرت و سرگردانی عظمت خدا را که درون سینه شان نهفته است زایل کردن نیارد، وساوس (شیطانی) بر افکار (نورانی) آنان چیره نشود، تا آن دلهای پاک را چرکین کند، دستهٔ از این فرشتگان موکل پاره های انبوه ابر و کوههای عظیم و بلند و ظلمتهای بسیار تیره میباشند، (تا ابر را باندازهٔ معین از برف و یا باران ببارانند، و کوهها را از درهم فرو ریختن نگهدارند، و مردم سرگردان را از تاریکی بروشنی رسانند، و شاید مراد این باشد که آنان در لطافت جسم مانند پاره های ابر و در عظمت جثه بکوهها، و در سیاهی بتاریکیها شبیه اند) دستهٔ دیگری هستند که قدمهاشان در آخرین نقطهٔ زمین پائین تر فرو رفته، و خودشان مانند پرچمهای سفید و نورانی دل هوا را شکافته (و گردن بفلک برکشیده اند) و در زیر پای آنان مشکین بادی است که آنرا نگهداشته، و باطراف دور دست که باید برسد میرسانند، شغل عبادت پروردگار آنان را از هر کاری باز داشته، حقیقت ایمان و معرفت بین ایشان و پروردگارشان وسیله گردیده است (که آنان خدا را نیکو پرستش کنند) و یقین و باورشان باو از توجه بدیگری بازشان داشته، و از فرط عشق و علاقه باو و بآنچه که (از خوبیها) نزد او است، بآنچه که نزد

غیر او است نپرداخته اند، شیرینی شناسائی خدا را چشیده، شراب شوق را در جام سیراب کننده عشق نوشیده، ترس از خدا در سرزمین دلشان ریشه دوانیده، کمرشان در زیر بار عبادت خم، چشمه اشکشان برای گریستن در راه محبت او سرشار و ناتمام، گردن خاکساریشان در حلقه کمند تقرب بخدا بند، خودپسندی گرد آنان نگردد، عبادتهای گذشته خود را بسیار نشمراند، و تضرع و زاری در پیشگاه عظمت و جلالت حق وقتی برای آنان نگذارده که بیاد نیکوئیهای خود بیافتند (بعبادت خود اهمیتی دهند) در عزم ثابتشان سستی و فتوری رخنه نیفکنده، و دیده امیدی که به پروردگار شان دوخته اند از عشقشان نکاهیده، درازی راز و نیاز با پروردگارشان تری زبانهای آنها را نخشکانده، کارهای دیگری به آنان چیره نگردیده، تا آوازهایشان را که بمناجات بلند است کوتاه سازد، و دوشهایشان از صف اطاعت هرگز پس و پیش نشده، (تمامی پشت در پشت و دوش بدوش یکدیگر در برابر جلال و عظمت خدا صف کشیده باطاعت مشغولند) و هیچگاه برای آسایش خودشان از امر خدا گردن نکشند و تقصیری نکنند، کندفهمی و فراموشیها نمیتواند با عزم ثابتشان بدشمنی برخیزد، فریبها و شهوتها نمیتوانند همتهای آنان را هدف تیرهای خود قرار دهند، خداوند عرش را برای روز نیازمندی خودشان (قیامت) ذخیره کرده (و باندازه عاشق خدا هستند که) هنگامیکه خلق از خدا منقطع شوند، باز آنها از فرط عشق متوجه عبادت او هستند، آنها بکنه و غایت عبادت حق نمیرسند، و از حرص و ولعی که بعبادت خدا دارند رجوع نمیکنند، مادهٔ امید و بیمی که از او در دلشان است هیچگاه کنده نشود، و رشته های خوف از خدا هرگز از دلشان بریده نگردد، تا بآن واسطه سعی و کوششان سستی پذیرد، و اسیر و دچار طمعهای خام دنیویه) نگردند تا تلاش دنیا را بر جد و جهد آخرت برگزینند، عبادات گذشته خود را بزرگ نشمراند، تا بامید بزرگی آنها خوف و بیم از عذاب از دلشان رخت بربندد، و هیچگاه شیطان بر آنان تسلط پیدا نکند، تا اختلاف کلمه درباره پروردگارشان در میانشان پدید آید، زشتی جدائی و دشمنی از هم جداشان نساخته، کینه و حسد ره بسویشان نبرده، انواع شک و ریبها و اقسام عزم و همتهای ناستوده) آنان را تقسیم و دسته دسته نکرده، همه در کمند و ریسمان ایمان اسیر، و میل عدول از حق و سستی در عبادت (عارضشان نشود و) آن بند را از گردنشان باز نکند، و در

تمامی آسمانها جای افکنند ، پوستی نیست جز آنکه فرشته در آنجا بسجده افتاده ، و یا یکی در حال شتاب کوشش (بانجام وظیفه) دارد بسبب طول اطاعت دانش ، و براثر بسیاری عبادت معرفت و یقین خود را در بارهٔ پروردگارشان زیاد کرده ، و بانبوه عظمت و بزرگی او در دلشان افزون میگردد (ای بشر سرمست مغرور این کلمات در ربار ، و این گهرهای شاهوار امیرالمؤمنین را در بارهٔ فرشتگان و خلق آسمانها بدقت ملاحظه کن ، و عبادت آنان را با غفلت و ترس آنها از خدا با از خدا بیخبری خودت بسنج ، پس بفرشتگان اقتدا کرده ، برای آینده ات فکری کن و از اعمال صالحه برای روز بیچارگی ره آورد و توشه برگیر) .

وَمِنْهَا

(فِي صِفَةِ الْأَرْضِ وَدَحْوِهَا عَلَى الْمَاءِ)

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ ، وَلُجَجٍ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِيُّ أَمْوَاجِهَا ، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ أَثْبَاجِهَا ، وَتَرْغُو زَبَدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا ، فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُنْلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا ، وَسَكَنَ هَيَجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِهَا ، وَذَلَّ مُسْتَخْذِيًا إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا ، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِيًا مَقْهُورًا ، وَفِي حَكَمَةِ الذُّلِّ مُنْقَادًا أَسِيرًا ، وَسَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ ، وَرَدَتْ مِنْ نَخْوَةِ بَأْوِهِ وَاعْتِلَائِهِ ، وَشُمُوخِ أَنْفِهِ وَسُمُوِّ غَلَوَائِهِ ، وَكَعَمَتْهُ عَلَى كِظَّةِ جِرْيَتِهِ ، فَهَمَدَ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ ، وَلَبَدَ بَعْدَ

زَبَفَانِ وَثَبَابِهِ ، فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا ، وَحَمَلَ شَوَاهِقَ الْجِبَالِ الشُّمَّخِ الْبُذَّخِ عَلَى أَكْتَافِهَا ، فَجَّرَ يَنَابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَانِينِ أُنُوفِهَا ، وَفَرَّقَهَا فِي سُهُوبِ بِيدِهَا وَأَخَادِيدِهَا ، وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا ، وَذَوَاتِ الشَّنَاخِيبِ الشُّمِّ مِنْ صَيَاخِيدِهَا ، فَسَكَنَتْ مِنَ الْمَيَدَانِ لِرُسُوبِ الْجِبَالِ فِي قِطَعِ أَدِيمِهَا ، وَتَغَلْغُلِهَا مُتَسَرِّبَةً فِي جَوْبَاتِ خَبَاشِيمِهَا ، وَرُكُوبِهَا أَعْنَاقَ سُهُولِ الْأَرَضِينَ وَجَرَاثِيمِهَا ، وَفَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنَهَا ، وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسَّمًا لِسَاكِنِهَا ، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا ، ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزَ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَابِيهَا ، وَلَا تَجِدُ جَدَاوِلُ الْأَنْهَارِ ذَرِيعَةً إِلَى بُلُوغِهَا ، حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةَ سَحَابٍ تُحْيِي مَوَاتَهَا ، وَتُخْرِجُ نَبَاتَهَا ، أَلَّفَ غَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لُمَعِهِ ، وَتَبَايُنِ قَزَعِهِ ، حَتَّى إِذَا تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ ، وَالْتَمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفَفِهِ ، وَلَمَعَ وَمِيضُهُ فِي كَنَهُورِ رَبَابِهِ ، وَمَنَاكِبِ سَحَابِهِ ، أَرْسَلَهُ سَحًّا مُتَدَارِكًا ، قَدْ أَسَفَّ هَيْدَبُهُ تَمْرِيهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ أَهَاضِيبِهِ ، وَدُفَعَ شَآبِيبِهِ ، فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرْكَ بَوَانِيهَا ، وَبَعَاعَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبْءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا ، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ ، وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ ، فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا ، وَتَزْدَهِي بِمَا أُلْبِسَتْهُ

مِنْ رَبْطِ أَزَاهِيرِهَا، وَحِلْيَةِ مَا نُسِجَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا، وَ جَعَلَ ذٰلِكَ بَلَاغًا لِلْأَنَامِ، وَرِزْقًا لِلْأَنْعَامِ، وَخَرَقَ الْفِجَاجَ فِي آفَاقِهَا، وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا.

قسمتی از این خطبه شریفه در چگونگی آفرینش زمین و ابر و باران و برق و خرمی باغها و گیاهها که بشر از آن استفاده میبرند و قدرت خداوند یکتا از آنها ظاهر میشود میباشد (پس از آفرینش آسمانها و سکونت دادن فرشتگان در آنها خداوند متعال) فرو برد زمین را در ناف موجهای سرکش دریاکه (مانند شتر سرکشی که بر ماده بجهد) بر سر هم میغلطید و در دریاهای ذخار و سرشار یکه امواج پر تلاطم آن لطمه ها بهم میکوفتند، و خود را بهم زده و در هم فرو میرفتند، مانند شتران نر یکه هنگام هیجان شهوت کف بر لب می آورند پس از پس سپرد زمین سنگین بود آن دریای پر موج و تلاطم از خروش افتاد، و چنان آن دریا را در زیر خشونت و دوش شانه خود مالش داد، که از آن هیجان و تندی و مستی بآرامش و افتادگی گرایند، و آن سر و صدا و هیاهویش بشکستگی مبدل شده، و چار حلقه های پولادین حکمت خداگشته، با لهنگ فوت و اسیری و انقیاد او را بگردن زد پس (وقتی که زمین جوب آن دریا را در زیر سینه سنگین خویش مالش داد بر روی آب) آرام گرفته و بساط خویش را بر روی آن امواج پهن کرد و باد نخوت و سرکشی و بلند پروازی را از دماغش بیرون کرد، آنگاه آن آب پس از آنهمه جوش و خروشها و درهم غلطیدنها فرو نشست، پس زمین بر روی آب ساکن، و آب اطراف آنرا پره زد، آنگاه خداوند متعالی بار گران کوههای بلند و قله های شامخ را بر دوش زمین نهاد پس (زمین در اثر حمل آن بار سنگین ناچار بر آب فشار آورد، همانطوریکه در اثر فشار خون از دماغ انسان جاری میشود) آب چشمه سارها و منبعها از خیشوم دماغ کوهسارها بیرون زده در فضای بیابانها و شکافهای زمینها متفرق و جاری گردید، و حرکات زمین بواسطه کوههای محکم و پای برجا و قله های بزرگ سخت سرکشید و مساوی و آرام شد، و آن کوهها در سطح و سواحیها

بینی زمین فرو رفته، برگردنش سوار و پست و بلندش را نرم و هموار، آنگاه حقتعالی بین زمین و فضا را وسعت داده، هوا را آماده و زاندن نسیم برای ساکنین نموده، و اهل آنرا ایجاد، و از تمام منافع زمینی برخوردارشان ساخت، پس خداوند مهربان زمینهای بلند و بی گیاهی که آب چشمه ها و نهرها و رودخانه ها از رسیدن بآنها قاصر بود از یاد نبرده، و برای سیراب کردن آنها ابر یکه حیات بخشنده و بیرون آورنده نباتات آن زمین بوده بیافرید (چنانچه قرآن س ۳۲ آیه ۲۷ میفرماید: وَنَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ما آب را بسوی زمین بی گیاه روان و سیم پس بیرون آوردیم گیاه آن را، تا چارپایان و خودشان از آن بخورند آیا نمینگرید) پس تخته ابرهای جدا و پراکنده را بهم پیوست. تا اینکه ابر سفید انبوه و پرآب بموج و جنبش آمد، و از هر یک (برای رساندن آب بهر شهری ابری) مانند دائره گردی تشکیل داده، آماده باریدن شد. در حالیکه زنجیر درخشانی از برق بپایش بسته. و پی در پی آن برق در میان آن توده های ابر سفید درخشان (میخندید و) نور میبارید، آنگاه بوسیله باد جنوب آن ابرها (که بدرهای بسیار و گهرهای شاهوار آبستن بود) بسر زمینهای بلند فرستاد، در حالیکه آن ابر (مانند شتر یکه از شدت سنگینی بار ناف و کمر میاندازد) سینه افکنده و بزمین نزدیک شده بود، پس آنرا در هم بفشرد و (پستانش را) دوشیدن گرفت، بارانی بسیار نافع بیارید وقتی که آن ابر سنگین بارها بارانهای سنگین باران را بر زمین نهاد، و سینه سبک کرد، زمین خرم، خندان، شادمان گردید، و (همچون نوعروسان سرمست) بناز و غمزه و گرشمه افتاد، باغها لباسها و حلله های سبز و سرخ و زرد و درخشان گلهای رنگارنگ را بتن پوشید چادر سفید شکوفه را بسر افکند، گردن بندیکه از گیاهها (ی گوناگون نازو نرگس و ارغوان و یاسمن بود از گردن آویخت پس آن گیاهها که از زمین رویده بود باعث زندگانی بشر شد، و برای رهروان در زمینها راههای گشاده باز کرده، و بر هر جاده نشانها برپا کرد. ❋

فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

خِيَرَةً مِنْ خَلْقِهِ ، وَجَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ ، وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ ، وَ أَرْغَدَ فِيهَا أُكُلَهُ ، وَأَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَاهُ عَنْهُ ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ ، وَالْمُخَاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ ، فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَاهُ عَنْهُ مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ ، فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ ، وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رُبُوبِيَّتِهِ ، وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسُنِ الْخِيَرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ ، وَمُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْنًا فَقَرْنًا حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حُجَّتُهُ ، وَبَلَغَ الْمُقْطَعَ عُذْرُهُ وَنُذُرُهُ ، وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا ، وَ قَسَّمَهَا عَلَى الضِّيقِ وَالسَّعَةِ ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا ، وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَ فَقِيرِهَا ، ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقَتِهَا وَبِلَائِمَهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا ، وَبِفَرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا ، وَخَلَقَ الْآجَالَ فَأَطَالَهَا وَقَصَّرَهَا ، وَقَدَّمَهَا وَأَخَّرَهَا ، وَوَصَلَ بِلُزُوبِ أَسْبَابِهَا ، وَ جَعَلَهُ خَالِجًا لِأَشْطَانِهَا ، وَقَاطِعًا لِمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا .

پس همینکه خدا زمین را گسترده و فرمانش را جاری ساخت ، آدم ابوالبشر علیه السلام را از میان خلقش برگزیده ، و او را اولین نمونهٔ آفرینش خویش قرار داده ، و در بهشت جایش

داده ، وروزیش را فراوان کرد ، وسفارش فرمود باو از آنچه نهیش کرده بود (او را از خوردن درخت گندم منع فرموده بود) وباو یادآوری کرد که اقدام کردن در آن کار او را بگناه ونافرمانی کشانده ، وپایه جاه او را متزلزل میسازد . پس چون از علم خدا گذشته بود آدم اقدام کرد بر کاریکه از آن نهی شده بود (از درخت گندم تناول کرد) خدا نیز او را پس از توبه وبازگشت (از آن ترک ولی از بهشت) بزمین فرود آورد ، تا زمین را بنسلش آباد سازد وبواسطه او بر بندگانش اقامه حجت کند ، وبعد از قبض روح آدم هم خدا زمین را از چیزهائیکه دلیل وحجت بر ربوبیت وسیله شناسائی بین او وبین بندگانش بود خالی نگذاشت ، بلکه از آنان پی در پی وقرن بقرن پیمان گرفت ، بزبان بهترین از پیمبران وحمل کنندگان امانتها تیکه خودش فرستاده بود ، تا اینکه کار حجت بر پیمبر ما صلی الله علیه وآله تمام شده ، جای عذری باقی نمانده ، وبیم از خدا را بمنتها درجه رسانیده (پیمبر خاتم چنان راه خدا پرستی را صاف و هموار کرد ، ودستورات آنیه را بمردم رسانید که دیگر برای گنهکاران در فردای قیامت هیچ راه عذری باقی نگذاشت) واندازه روزیها را برای خلق معین وآنرا (برحسب استعداد شان) کم وزیاد وتنگ وفراوان از روی عدل وداد تقسیم کرد ، تا آنکه براحتی وآنکه بسختی روزی داده شده امتحان کرده ، غنی شاکر ، وفقیر صابر را بیازماید (دارائی ونداری را بسبب امتحان آن دو قرار داد تا شکرگذاری وبردباری هر دو را بنگرد) پس فقر وپریشانی را بفراخ روزیها ، وآفتهای ناگهانی را به تندرستیها نزدیک ساخته ، شادیهای فراوان را بغمها واندوهها مبدل فرمود ، آنگاه مدت عمرها را آفریده ، کوتاه وبلند ، ومقدم ومؤخر آنها را برای اشخاص معین کرده اسباب (تمام شدن) آنها را بمرگها متصل ساخت ، وآن مرگ را کشنده رسمانهای دراز وطنابهای پرپیچ وخم عمرها قرار داد (تا اشخاص خردمند وجوان که بانتظار پیری نشسته وایام جوانی را بلهو ولعب میگذرانند بدانند که مرگ بر جوانی کسی رحم نمیکند ، گوئی که کسی توبه پس از پیریها ، از مرگ جوانان مگر نیست خبر) .

عالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمائِرِ الْمُضْمِرِينَ ، وَنَجْوَى الْمُتَخافِتِينَ ، وَ

خواطِرِ رَجْمِ الظُّنُونِ ، وَعُقَدِ عَزَماتِ الْيَقِينِ ، وَمَوارِدِ
إِبْماضِ الْجُفُونِ ، وَما ضَمِنَتْهُ أَكْنانُ الْقُلُوبِ ، وَغَياباتُ
الْغُيُوبِ ، وَما أَصْغَتْ لِاسْتِراقِهِ مَصاغِي الْأَسْماعِ ، وَمَصايِفِ
الذَّرِّ ، وَمَشاتِي الْهَوامِّ ، وَرَجْعِ الْحَنِينِ مِنَ الْمُوَلَّهاتِ وَهَمْسِ
الْأَقْدامِ ، وَمُنْفَسَحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلائِجِ غُلُفِ الْأَكْمامِ ، وَ
مُنْقَمَعِ الْوُحُوشِ مِنْ غِيرانِ الْجِبالِ وَأَوْدِيَتِها ، وَمُخْتَبَإِ الْبُعُوضِ
بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجارِ وَأَلْحِيَتِها ، وَمَغْرَزِ الْأَوْرَاقِ مِنَ الْأَفْنانِ ،
وَمَحَطِّ الْأَمْشاجِ مِنْ مَسارِبِ الْأَصْلابِ وَناشِئَةِ الْغُيُومِ وَ
مُتَلاحِمِها ، وَدُرُورِ قَطْرِ السَّحابِ فِي مُتَراكِمِها ، وَما تَنْفِي الْأَعاصِيرُ
بِذُيُولِها ، وَتَعْفُو الْأَمْطارُ بِسُيُولِها ، وَعَوْمِ نَباتِ الْأَرْضِ فِي
كُثْبانِ الرِّمالِ ، وَمُسْتَقَرِّ ذَواتِ الْأَجْنِحَةِ بِذُرَى شَناخِيبِ
الْجِبالِ ، وَتَغْرِيدِ ذَواتِ الْمَنْطِقِ فِي دَياجِيرِ الْأَوْكارِ ، وَما
أَوْعَبَتْهُ الْأَصْدافُ وَحَضَنَتْ عَلَيْهِ أَمْواجُ الْبِحارِ ، وَما
غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شارِقُ نَهارٍ ، وَما اعْتَقَبَتْ
عَلَيْهِ أَطْباقُ الدَّياجِيرِ ، وَسُبُحاتُ النُّورِ ، وَأَثَرِ كُلِّ خَطْوَةٍ ،
وَحِسِّ كُلِّ حَرَكَةٍ ، وَرَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ . وَتَحْرِيكِ كُلِّ شَفَةٍ ، وَ
مُسْتَقَرِّ كُلِّ نَسَمَةٍ ، وَمِثْقالِ كُلِّ ذَرَّةٍ ، وَهَماهِيمِ كُلِّ
نَفْسٍ هامَّةٍ ، وَما عَلَيْها مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ ، أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ ، أَوْ

قَرَارَةِ نُطْفَةٍ، أَوْ نُقَاعَةِ دَمٍ وَمُضْغَةٍ، أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَ سُلَالَةٍ، لَمْ تُلْحِقْهُ فِي ذٰلِكَ كُلْفَةٌ، وَلَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقٍ عَارِضَةٌ، وَلَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيذِ الْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا فَتْرَةٌ، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ. وَأَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ، وَوَسِعَهُمْ عَدْلُهُ، وَغَمَرَهُمْ فَضْلُهُ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

پس از اینکه حضرت علیه السلام از خلقت و چگونگی آفرینش آسمان و زمین و ملائکه و بشر فارغ شد با الفاظی موجز، دلکش، شیرین، و معانی باریک، و فصیح، و دلپذیر بطور اجمال بصفوف مخلوقات اشاره نموده فرماید:

خداوند متعال آگاه است از رازهائیکه درون خاطرها پنهان، و از آهسته سخن راندن بجوی کنندگان و از آنچه در خاطر خطور کند از اندیشه و گمان، و به تصمیمائی که گرفته شود از روی یقین و ایمان. و بدزدیده نظر کردن دیدگان از زیر مژگان، و آنچه در قعر نهانها پرده دلها پنهان، و در دیدگوش گرفتن گوشها سخنان، و بمراکز تابستانی مورچگان، و سوراخهای زمستانی حشرات و گزندگان، و بنوای آه و ناله حیوانات بیزبان جدا از فرزندان، و بصدای آهسته پای روندگان، و از مراکز نموّ میوه در رگ و ریشه و درختان، و از غلاف و شکوفه ها و خوشه های آنان، و از درون غارهای وحشیها و درندگان و دره های کوهساران، و جای گزیدن پشه گان در زیر پوستهای درختان و ساقهای آن، و جای پیوستن برگها بشاخگان، و بمحل فرود آمدن نطفه آمیخته بجوان از صلب و رحم زنان و مردان، و به پیدا شدن ابرها و پاره های آن، و باراندن دانه باران هنگام بهم پیوستنشان، و بپراکنده شدن خاشاکها از ورزش بادهای وزان، و نابود شدن نشان از سیلابهای روان، و بشناگری حشرات و هوام در هر تل و ریگستان، و با آشیانهای بلند پرندگان در قله های کوهساران، و بزمزمه و نالش و نغمه سرائی مرغان

خوش الحان در آشیانهای تاریکشان ، و بآنچه پرورانیده است امواج دریاها در دل صدفها از مروارید و مرجان ، و بآنچه تاریکی آنرا بپوشاند ، و هر ذرّه که آفتاب بر آن بتابد ، و بآنچه که پی در پی پرده‌های تاریک و درخشندگیها نور آن را دریابد ، و بأثر هر قدم ، و صدای هر حرکت ، و بازگشت هر کلمه ، و جنبش هر لب ، و جایگاه هر کس ، و وزن هر ذرّه ، و همهٔ نفس هر نفس کشنده ، و از میوهٔ هر درخت ، و افتادن هر برگ ، تمرکز نطفه ، اجتماع خون ، پیدایش گوشت ، پدید آمدن خلق و نتاج آن ، (خلاصه بتمام کیفیات و حرکات و سکنات اینها آگاه و بینا و دانا و توانا است) و این علم و دانائی بحال آنها او را در رنج و زحمتی نیفکنده ، و در نگاهداری خلقی که ایجادشان کرده عارضهٔ باو راه نیافته ، و در تدبیر امور آفرینش ملالت و سستی و دلتنگی باو دست نداده ، بلکه حکمش در آنها جاری ، با حصائیه و عدد آنها آگاه ، عدل و داوش در آنها وسیع ، و با اینکه (دست) آفرینش از رسیدن به (دامان وکنه) آن عبادی که درخور و سزاوار آن ذات مقدس باشد کوتاه است با این وصف فضل و کرم او تمامی را فروگرفته است (شارح معتزلی را در اینمورد در صفحهٔ ۱۶۷ جلد ۲ سخنی است نیکو ، او گوید: من سخنی باین شیرینی و دلکشی و عظمت جائی سراغ ندارم ، جز کلام خداوند سبحان ، زیرا این سخن شاخه‌ایست از آن درخت ، و نهری است از آن دریا ، و شعله‌ایست از آن آتش ، گویا حضرت کلام خدا تعالی را شرح داده که در سورهٔ ۶ آیهٔ ۵۹ فرماید وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ ، لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا ، وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ ، وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نزد او است کلیدهای غیب ، و میداند آن غیب را بجز او ، و میداند آنچه در بیابان و دریا است ، و هیچ برگی از درخت نیفتد ، و هیچ دانه در تاریکیهای زمین نتوانند جز آنکه او میداند ، و نیست هیچ تر و خشکی جز آنکه در کتاب آشکار درج و خداوند بآنها دانا است ، و اگر ارسطاطالیس که میگوید: خداوند عالم بجزئیات اشیا نیست این سخن را شنیده بود البته پوست بدنش بلرزش میافتاد) .

اَللّٰهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ ، وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ ،

إِنْ تُؤَمِّلْ فَخَيْرُ مَأْمُولٍ ، وَإِنْ تَرْجُ فَأَكْرَمُ مَرْجُوٍّ ، اَللّٰهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتَ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ ، وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ ، وَلَا أُوَجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَيْبَةِ وَمَوَاضِعِ الرِّيبَةِ ، وَعَدَلْتَ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْآدَمِيِّينَ وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ اَللّٰهُمَّ وَلِكُلِّ مُثْنٍ عَلَى مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ ، وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ ، اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا مَقَامُ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ ، وَلَمْ يَرَ مُسْتَحِقًّا لِهٰذِهِ الْمَحَامِدِ وَالْمَمَادِحِ غَيْرَكَ ، وَبِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَلَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتِهَا إِلَّا مَنُّكَ وَجُودُكَ ، فَهَبْ لَنَا فِي هٰذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ ، وَأَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

بار خدایا تو سزاوار وصف نیکوئی ، و در خور شمارش نعمتهای بی پایانی ، اگر شخصی (عاشق) آرزومند (وصل) تو باشد پس تو بهترین آرزو برده شدگانی ، و اگر کسی بدرگاه تو چشم امید داشته باشد پس تو برترین امید داشته شدگانی (عشاق وصال تو همیشه از جام وصالت سیراب و امیدواران از الطاف تو همواره بهره مندند) بار خدایا تو (از منبع جود و کرمت) برای من بساطی گستردی که در آن جز تو را ستایش کردن نتوانم ، و سوای تو ثنای أحدی را سرودن نیارم ، و آن ستایش را بسوی جایگاههای حرمان و نومیدی و شک و شبهه توجه نخواهم داد (فقط این تو ئی که مستحق ستایش و ثناهستی و انسان بجز تو از هر کس مدّاحی کند جز خیبت و خسران و زیان نتیجه عاید ش نخواهد شد) (خدایا سزاوار است که تو را سپاسگذار باشم زیرا که تو ئی

که زبان مرا از ستایش آدمیان و درود پرورش نافیکان خودت بازداشتی، خدایا از برای هر ستایشگری در نزد هر ستوده شده ای اجر و جزائی و مزدی است، و من که جز تو را ستایشگر و ثناگو نبوده ام، از تو امید و توقع دارم که مرا برذخیره ها و توشه های رحمت و گنجهای آمرزش رهنمون باشی، بار خدایا این (ثناگوی کسی نبودن و از جز تو چشم امید و عطا نداشتن) مقام کسی است که تنهائی و یگانگی را مختص تو دانسته، و جز تو دیگری را سزاوار این مدحها و ستایشها ندیده است، خدای من مرا بسوی تو نیاز مندی است، که جز فضل و عطای تو آن نیازمندی و حاجت را جبران نمیکند، و سختی آنرا جز جود و احسان تو برطرف نمیسازد، پس (ای خدای کریم بخشنده بنده نواز نوازشی فرموده و) در این جایگاه خوشنودی خودت را با بخشش و ما را از اینکه دست خود را بسوی غیر تو دراز کنیم بی نیاز گردان، زیرا که تو بر هر کار یکه بخواهی توانائی

(۹۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا أُرِيدَ عَلَى الْبَيْعَةِ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ :)

دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِي ، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ ، وَإِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ ، وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ ، وَلَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتْبِ الْعَاتِبِ ، وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ ، وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از بیعت کردن مردم با آن بزرگوار در ۲۵ حجه سال ۳۵ هجری پس از کشته شدن عثمان بیان فرموده :

مرا بگذارید دیگری را بخلافت بردارید، زیرا که ما منتظر پیش آمدی هستیم که آن دارای رنگ و روهای گوناگون است (میدانم اگر من خلافت را قبول کنم هر روز باید با دسته بجنگم یک روز با ناکثین طلحه و زبیر، یک روز با قاسطین معاویه و اصحابش، روز دیگر با مارقین خوارج نهروان، پس چه بهتر که دست از من برداشته، و بحال خویش واگذارم کنید، زیرا من اگر خلیفه شوم) دلها بر آن نپاید، و خرده ها آن را نپذیرد، گران تاکران جهان تاریک، و راه روشن ناپیدا است (خلفای پیشین هیچ و مهرهای کارخانهٔ دیانت و انسانیت را محو کرده، و دستورات الهیه و قوانین قرآنیه را از بین برده، ابرهای ظلم و ستم آسمان اسلام را تیره و تار کرده، قوانین لشگری و کشوری و قضائی پایمال، و دستخوش امیال و هوی و هوس گشته، اما من هم اکنون بشما میگویم) دانسته باشید من اگر درخواست شما را بپذیرم (دیگر ملاحظهٔ این را نخواهم کرد که طلحه ها و زبیرها جاه طلب و معاویه ها ریاست خواه اند) گوش بحرف کسی نداده، و از نکوهش کسی باک نداشته (بقانون قرآن و فتوای خودم رفتار کرده) هر کس را اصلاح بدانم بر گردنتان سوار خواهم کرد و (لکن) اگر مرا بحال خود گذاشته (دیگری را انتخاب کنید) و من هم یکی از افراد شما باشم، شاید نسبت بآن کسیکه شما او را والی امرتان قرار میدهید من شنونده تر، و فرمان بردار تر باشم، و من اگر برای شما وزیر باشم، به از آنستکه امیر باشم (شاید بهتر بتوانم بنفع دین و صلاح کشور کار کنم مخفی نماند پس از رسول خدا که خلافت حقه غصب و آن را دست بدست گردانند احکام الهیه پایمال، و ستمگران بر ستمکشان دست یافتند و چون حضرت میدانست مردم همان توقعاتیکه از خلفای پیشین داشته اند از او هم خواهند داشت، لذا برای اتمام حجت این فرمایش را فرمود، که راه عذر بعدی آنان را کاملا بسته باشد).

(۹۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ

لِيَجْرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا ، وَاشْتَدَّ كَلَبُهَا ، فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاخِ رِكَابِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا ، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كَرَائِهُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لَأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ ، وَذَلِكَ إِذَا قَلَصَتْ حَرْبُكُمْ ، وَشَمَّرَتْ عَنْ سَاقٍ ، وَكَانَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضِيقًا تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ ، حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ . إِنَّ الْفِتَنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ ، يُنْكِرْنَ مُقْبِلَاتٍ وَيَعْرِفْنَ مُدْبِرَاتٍ ، يَحِمْنَ حَوْمَ الرِّيَاحِ يُصِبْنَ بَلَدًا ، وَيُخْطِئْنَ بَلَدًا . أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خُطَّتُهَا ، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا ، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا ، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا ، وَايْمُ اللهِ لَتَجِدُنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سَوْءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ ، تَعْذِمُ بِفِيهَا وَتَخْبِطُ بِيَدِهَا وَتَزْبِنُ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا ، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ ، وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ

أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحِبِهِ،
تَرِدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَّةً، وَقِطَعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا
مَنَارُ هُدًى وَلَا عَلَمٌ يُرَى، نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ، وَلَسْنَا
فِيهَا بِدُعَاةٍ، ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا
وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ، لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَ
لَا يُحْلِيهِمْ إِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَوْ
يَرَوْنَنِي مَقَامًا وَاحِدًا وَلَوْ قَدْرَ جَزْرِ جَزُورٍ لَأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ
الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونَنِيهِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از جنگ نهروان ایراد و فضایل خویش را در آن بیان و از ظلم و جور بنی امیه و زوال ملک آنان اخبار فرموده:

پس از حمد و ستایش خداوند عالم، و درود بر روان رسول معظم، ای گروه مردمان (دانسته باشید) من چشم فتنه و فساد را (از کاسه) بیرون آوردم (در جنگ جمل و صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده و آنها را از میان برداشتم) و غیر از من احدی جرئت نداشت که پس از آنکه تاریکی فتنه موج خیز و سختی آن به (منتها درجه) شدت رسیده بود، این کار را انجام دهد (با اهل قبیله بجنگد و کسانیکه در ظاهر مدعی اسلامیت هستند از قبیل طلحه و زبیر و اصحاب معاویه و خوارج را بکشد لکن من این کار را به نیروی علمی که از جانب خدا بآن عالم بودم بپایان بردم) پس از من (هر چه را میخواهید از علوم اولین و آخرین و آسمان و زمین) بپرسید، پیش از آنکه مرا نیابید (ابن ابی الحدید گوید: بجز علی ابن ابیطالب احدی را زهره و یارای این ادعا نبوده و نمیباشد و شارح خوئی این سخن را تأیید کرده گوید: پرسشها گوناگون بعضی راجع بعالم غیب و شهود و پاره متعلق بمعقول و منقول و قادر بپاسخ دادن اینگونه مطالب نیست جز کسیکه دریای علم و حکمت

ومقدر بقدرت الهیه وچشمه کمال ومعرفت بوده باشد ، واین چنین کس همانا علی ابن ابی طالب علیه السلام است وبس ، وهرکس پس از آنحضرت این ادعا را کرد خوار ورسوا شد ، چنانچه نقل است روزی سبط ابن جوزی در بالای منبر این کلمه را گفت زنی از پائین پرسید یا شیخ این سخن درست است که علی ابن ابی طالب در موقع دفن سلمان از مدینه بدین حاضر شده بر او نماز گذارده بخاکش سپرده ابن جوزی گفت صحیح است ، زن پرسید : میگویند جسد عثمان تا سه روز در مزبله مدینه افتاده وعلی نیز در مدینه حاضر بوده آیا چنین است ؟ گفت بلی . زن گفت پس برای یکی از این دو نفر خطا لازم میآید ، ابن جوزی گفت ای زن بگو بدانم تو با اذن شوهرت از خانه بیرون آمده یا بی اذن ، اگر با اذن بیرون آمده لعنت خدا بر او ، واگر بی اذن بیرون آمده لعنت خدا بر تو باد ، زن گفت بگو بدانم آیا عایشه با اذن رسول خدا از خانه بجنگ علی بیرون شد یا بدون اجازه پس ابن جوزی منقطع و در پاسخ عاجز ماند . آنگاه حضرت سوگندیاد کرده فرماید) سوگند بدان کسی که جان من در قبضه قدرت اوست پرسید از من از چیزها یکه بین شما و قیامت است ، و نه از گروهیکه صد نفر آنها هدایت یافتند ، وصد نفرشان گمراه میکردند ، جز آنکه از خواننده وکشاننده ورانندهٔ آنگروه ، واز جای خوابانندهٔ شتران . وبار اندازهایشان ، واینکه چند نفر کشته میشوند ، وچند نفرشان بمیرند ، همه را بشما خبر میدهم ، واگر مرا بیابید ، وامورات ناهموار وپیش آمدهای دشوار برشمارخ نماید ، البته بیشتر از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده واکثر از پرسش شدگان زبون وعاجز گردند (سئوال کننده متحیر است که چه بپرسد ، جواب دهنده متفکر است چیزی را که نداند چسان پاسخ گوید) واین تحیر وسرگردانی (سائل ومسئول) هنگامی است که جنگ درمیان شما سخت ، وفتنه دامان را از ساق بالا زده ، وجهان چنان برشما تنگ گرفته باشد که دوران بلیه وسختی برشما بسی دراز بگذرد (هر روزی از آن بر بالای باشد) تا اینکه خداوند بواسطه (خاطر) یکان شما را پیروز گرداند (واز چنگال ظلم وستم بنی امیه تان رهائی بخشد) زیرا هنگامیکه فتنه رخ نماید (لباس باطل بحق پوشیده شده) امر بر مردم مشتبه شود ، تا وقتی که آن فتنه پشت کرده وبرود (حق از باطل جدا) ومردم متنبه شده ، روکرده وپشت کرده ها رو نمایند (حق جای باطل وصلاح جای فساد را بگیرد آری)

فتنه‌ها تند باد‌ها را مانند که بشهری میرسند واز دو باری میگذرند (لکن) آگاه باشید ترسناکترین فتنه‌ها در نزد من بر شما فتنه بنی امیه است ، زیرا که آن فتنه‌ایست کور و تاریک ، قلمرو آن عمومی و بخشش خصوصی است ، این بلا میرسد بکسیکه بینای آن باشد ، واز آن میگذرد ، کسیکه آنرا نه بیند (دوران سلطنت بنی امیه از سخت ترین ادواری است که بر ملت اسلام میگذرد) ، اولاد های پیغمبر را میکشند شیعیان و مخصوصان ما را دست و زبان بریده و بدار میآویزند خانه خدا و ایران کرده ، قرآن را هدف تیر قرار میدهند ، در منابر مرا لعن کرده ، و شما را به بیزاری از من وادار میسازند ، مردم در این زمان دو دسته‌اند : یکی پرهیزکاران و دوستان ما که این بلا فقط متوجه آنان ، و یکی دشمنان ما هستند که آن زمان راحت‌اند) بخدا قسم پس از من بنی امیه را برای خودتان خداوندان بدی خواهید یافت (میبایید آنرا) مانند شتر چموش و گزنده که بدین گاز میگیرد ، و بدست لطمه میکوبد ، و بپالکد میافکند ، و دوشنده‌اش را از شیرش منع میکند (بزبان ناسزا میگویند ، بدست جور مردم را ذلیل و بپای ستم آنان را از وطن آواره و در بدر کرده اموال خلق را بتاراج میبرند و نفعی بکسی نمیرسانند) همیشه آنها بر شما مسلط (باقی) میگذارند از شما جز کسی را ، که برای آنها نفعی داشته یا (اقل) ضرری نداشته باشد ، همواره شما دچار و دستخوش بلای آنان هستید ، و خدمت کردن یکی از شما (در کشور) برای آنان بی شباهت بخدمت کردن بنده برای پروردگار ، و تابع برای متبوعش نیست ، فتنه‌های ایشان با چهره‌های ترش ، و روی‌های ترسناک مانند پاره‌ای از زمان جاهلیت بر شما وارد شود ، که نه در آن نشانه رستگاری پیدا و نه پرچم (حقیقت) نمایان است ، و ما اهل بیت از فتنه ایشان بر کنار و رستگار بوده ، و کسی را (آنزمان بسوی حق) دعوت کردن نتوانیم ، پس خداوند آن فتنه را همچون پوستیکه از گوشت جدا کند از شما جدا کند ، بوسیله کسی که آنان را ، با سختی و خواری از اوطانشان براند ، و بجام تلخ قتل و مرگ سیرابشان سازد ، نه بخشد به آنان مگر زخم شمشیر ، و نپوشد در تنشان جز جامه ترس (هنگامیکه پیمانه ستم بنی امیه لبریز شد ، خداوند بنی عباس را بر آنان مسلط ساخته ، تا بانواع و اقسام زجرها و آزارها آنان را کشته ، و از اوطانشان اخراج و ریشه آن شجره خبیثه را بکنند) در این هنگام است که قریش آرزومند آن باشد که جهان و هرچه در

آنست بدهد، و مرا در یکجائی دلو باندازهٔ گشتن یک شتر باشد بنگرد (آن روز آرزو میکنند ای کاش من زنده بودم تا آنان خود را تحت انقیاد و سرپرستی من در میاوردند، و من دست بنی عباس را از سر آنان برمیداشتم) و به پذیرم از آنان آنچه را که امروز کسی از آن را از آنان میطلبم و نمی دهند (امروز من از بنی امیه خواهانم که خلافت را بمن واگذارند، تا من احکام الهی را جاری و خلایق را از سرچشمه داد و دهش سیراب کنم، و واگذار نمیکنند، فردا که پس از من بنی عباس بر سرشان مسلط شده، و دقیقه از جور و قتلشان فروگذار نمیکنند، آنوقت است که از خواب بیدار شده و تاسف میخورند که ایکاش خلافت را بمن واگذاشته بودند، لکن دیگر پشیمانی سودی ندارد (چنانچه شارح خوئی و شارح معتزلی و اغلب مورخین نقل کرده اند که وقتی که مروان ابن محمد آخرین خلیفهٔ اموی در جنب نهر زاب نزدیک موصل پرچمهای آل عباس را نگران شد، بمردیکه نزدیک او سوار بود، گفت این شخص سواریکه در زیر پرچم در قلب لشکر ایستاده می شناسی گفت او عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب است، مروان گفت دوست داشتم بجای این جوان علی ابن طالب در این صف ایستاده باشد، آن شخص گفت آیا با آن شجاعتی که در علی سراغ داری چنین میگوئی، گفت وای بر تو، علی اگر شجاع بود صاحب حزم و دین و انصاف نیز بود، کنایه از اینکه مانند آل عباس بیرحم و بی اعتنای بدین نبود)

(۹۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ، الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقَضِي

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در ستایش خداوند یکتا و اوصاف انبیاء و اولیاء بیان فرموده:

با برکت و فضل است آنچنان خداوندیکه همتهای بلند او را در نیابند، و زیرکیهای هشیاران

باو نرسند ، (افکار و اندیشه های خردمندان از رسیدن بکنه ذاتش عاجز و زبون اند) اوّلیست که پایانی برایش نبوده ، تا پایان پذیرد ، و آخری از برایش نیست تا تمام گردد (فردی است ازلی و قائم بالذات که تا ابد همه موجودات باو منتهی میشوند ، و او از اوّل و آخر بودن که از لوازم جسم است منزّه و مبرّی است) .

منها

(فی وصف الانبیاء :)

فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِی أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ ، وَأَقَرَّهُمْ فِی خَیْرِ مُسْتَقَرٍّ ، تَنَاسَخَتْهُمْ کَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَی مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ ، کُلَّمَا مَضَی مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِینِ اللهِ خَلَفٌ ، حَتَّی أَفْضَتْ کَرَامَةُ اللهِ سُبْحَانَهُ إِلَی مُحَمَّدٍ (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبِتًا ، وَأَعَزِّ الْأَرُومَاتِ مَغْرِسًا ، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِی صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِیَاءَهُ ، وَانْتَخَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ ، عِتْرَتُهُ خَیْرُ الْعِتَرِ ، وَأُسْرَتُهُ خَیْرُ الْأُسَرِ ، وَشَجَرَتُهُ خَیْرُ الشَّجَرِ ، نَبَتَتْ فِی حَرَمٍ ، وَبَسَقَتْ فِی کَرَمٍ ، لَهَا فُرُوعٌ طِوَالٌ ، وَثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ ، فَهُوَ إِمَامُ مَنِ اتَّقَی ، وَبَصِیرَةُ مَنِ اهْتَدَی ، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْءُهُ ، وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ ، وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ ، سِیرَتُهُ الْقَصْدُ ، وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ ، وَکَلَامُهُ الْفَصْلُ ، وَحُکْمُهُ الْعَدْلُ ، أَرْسَلَهُ عَلَی حِینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَهَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ ، وَغَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ .

قسمتی ازاین خطبه در وصف پیمبران مخصوصاً پیمبر اسلام وآل اطهارش علیهم السلام میباشد

خداوند تعالی بامانت نهاد پیمبران را در نیکوترین آرامگاه ، وقرار داد آنان را در بهترین قرارگاه پیوسته آنان را از صلبهای نیکوی پدران برحمهای پاکیزهٔ مادران منتقل فرمود (پدران ومادرانیکه همه موحد وخداپرست بوده وهیچگاه برخلاف رضای خدا قدمی برنداشته بودند) هرگاه یکی از آنها میگذشت دیگری از آنها برای نشر دین حق بجای او قیام میکرد (همین طور احکام آلهیه درست پیمبران دست بدست گردش میکرد ، ومردم بوسیلهٔ آنان هدایت میشدند) تا اینکه دین کریم خداوند سبحان بحضرت پیمبر آخرالزمان تفویض گردید (تا آنرا بهمهٔ عالمیان رسانده ، وبشر را از وادی گمراهی برهاند) پس خداوند آنحضرت را از گرامی ترین معدنها ، و نیکوترین اصلها رویانید ، رویانید او را از همان شجره که پیمبران دیگر را از آن رویانیده ، واو صبا خود را از آن برگزیده بود ، خاندان او بهترین خاندانها ، خویشاوندان او بهترین خویشاوندان ، وشجرهٔ او بهترین شجره ها است ، درختش در (باغ) حرم رونده ، ودر بوستان مجد وکرم قد کشیده ، دارای شاخهای بلند ، ومیوه هائی است که دست هیچکس بآن نرسیده ، (علی ابن ابی طالب وائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین شاخ ومیوهٔ این درختند ، که هیچکس بپایهٔ علم ودانش ومقام آنها نمیرسد ، چنانچه در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود مرا در آیهٔ شریفه أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ خانوادهٔ محمد اند) پس پیمبر اسلام پیشوای پرهیزکاران ، وروشنی دیدهٔ هدایت یافتگان است ، چراغی است روشنائیش درخشان ، وستاره ایست که انوارش تابان ، وآتش زنه ایست که شعلهٔ آتش درخشان است ، استقامت روش او ، وهدایت طریقهٔ او است ، سخنش جدا کنندهٔ (حق از باطل) وفرمانش از روی عدل وداد است ، آنحضرت هنگامی به پیغمبری مبعوث شد که مدتها بود کسی برسالت نیامده ، ومردم از راه حق منحرف ، وانتهای پیمبران پیشین در غفلت و نادانی سرگردان بودند .

إِعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللهُ عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ تَدْعُوا

إِلَى دَارِ السَّلَامِ ، وَأَنْتُمْ فِي دَارِ مُسْتَعْتَبٍ عَلَى مَهَلٍ وَفَرَاغٍ ، وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ ، وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ ، وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ ، وَالتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ ، وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ .

قسمتی از این خطبه در ترغیب مردم بسوی کردار نیک است

(بندگان خدای) خدا رحمتتان کند ، عمل کنید برنشانهای آشکار (روش ائمه طاهرین را سرمشق و دستور العمل زندگی خویش قرار دهید تا رستگار گردید) پس راه هدایت روشن و هموار و شمارا بسوی بهشت دعوت میکند ، و شما هم در خانه هستید که میتوان در پرتو فرصت و فراغت آن (از کارهای نیک) خوشنودی خدا را بچنگ آورد ، (پس در این کارکوتاهی نکرده ، خاطر خدا را از خود خوشنود ، و وسیله ورود به بهشت را اینجا فراهم سازید) و حال آنکه نامه ها (ی اعمال) گشوده و خامه ها (برای نگارش کردارتان در آن نامه ها) جاری و بدنها سالم ، زبانها آزاد ، توبه پذیرفته ، و کارهای شسته و مقبول است (پس در این صورت بکوشید نامه های اعمال خود را از حسنات پر کرده ، بتوبت و انابت سیئات آنرا محو سازید) .

(۹۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضُلَّالٌ فِي حَيْرَةٍ ، وَخَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ ، قَدِ اسْتَهْوَتْهُمُ الْأَهْوَاءُ ، وَاسْتَزَلَّتْهُمُ الْكِبْرِيَاءُ ، وَ اسْتَخَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ ، حَيَارَى فِي زِلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ ، وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ ، فَبَالَغَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي النَّصِيحَةِ ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در بعثت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بیان فرمود :

خداوند تعالی پیغمبر اسلام را هنگامی (بر رسالت) برانگیخت که بشر (از جادهٔ هدایت) گمراه و در (وادی) حیرانی و سرگردانی ، و فتنه ، و فساد و چار خبط و اشتباه شده بودند ، تمامی در دست هواها و آرزوهای نابجا اسیر ، و در چنگ کبر و نخوتهای بیجا دستگیر بودند ، جهل و نادانی آنها خوار و سبکسر ، و نفهمی ، و تردید در امورات آنان را مضطرب و پریشان ساخته بود (عرب به پرستش چوب و سنگ . عجم بستایش آتش . مل مغرب زمین در حال توحش و بربریت میزیستند . اولی دختران جوان را زنده بگور میکرد . دومی با مادر و خواهر خود بزنا و فحشا بپرداخت ، سومی در جنگلها و جزیرها مانند درندگان بخونریزی مشغول ، و با حیوانات محشور بودند ، در چنین موقعی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بدعوت بشر بسوی خود مأمور فرمود) پس رسول خدای صلی الله علیه و آله در راه پند و نصیحت مردم کوشش و جدیت (بی سابقه از خود) نشان داد و در راه (نجات بشر) قدم نهاده ، و آنان را بسوی حکمتها و پندهای نیکو خواندن گرفت (طولی نکشید که دستورات عالیه و قوانین نورانی آن منجی عالم بشریت ، عرب مشرک و متکبر را رام و موحد ، عجم گبر و آتش پرست را خداشناس ، قبایل غارنشین و وحشی را پارسا از حشر با حیوانات نجات داده ، و زنجیر اسارت و بردگی را از گردن زنان برداشت) .

(۹۵) وَمِنْ أُخْرَى :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلْاَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْاٰخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ ، وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ .

از خطبه های دیگر آنحضرت علیه السلام است (در ستایش باریتعالی و توصیف محمد المصطفی صلی الله علیه و آله)

سپاس خداوند را سزا است که اول (و منشاء جمیع موجودات) است ، و پیش از وی چیزی (در عالم وجود) نبوده ، و آخر (و بازگشت کلیه موجودات بسوی او) است ، و چیزی پس

ازوی نخواهد بود ، پیدائی است که (برحسب ظهور و تجلّی و پیدائی) چیزی برتر از او نیست ، پنهانی است که (از حیث نزدیکی بحقیقت) کسی نزدیکتر از او نیست .

مِنْهَا

فِی ذِکْرِ الرَّسُولِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ:

مُسْتَقَرُّهُ خَیْرُ مُسْتَقَرٍّ ، وَمَنْبِتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ ، فِی مَعَادِنِ الْکَرَامَةِ ، وَمَمَاهِدِ السَّلَامَةِ ، قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ ، وَثُنِیَتْ إِلَیْهِ أَزِمَّةُ الْأَبْصَارِ ، دَفَنَ اللّٰهُ بِهِ الضَّغَائِنَ ، وَأَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ ، أَلَّفَ بِهِ إِخْوَانًا ، وَفَرَّقَ أَقْرَانًا ، أَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ ، کَلَامُهُ بَیَانٌ ، وَصَمْتُهُ لِسَانٌ .

قسمتی از این خطبه در توصیف رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله میباشد

قرارگاه رسول خدا (رتبه و منزلتش یا مکه محل تولدش) بهترین قرارگاه ، و جایگاه رویندن و نمو او (در سرزمین شرف و بزرگواری یا مدینه که تبلیغ قیام فرمود) شریفترین جاها است (او تکیه درکانهای کرامت و بزرگواری و آرامگاههای سلامت و رستگاری پرورش یافته ، نیکوکاران بود و لباخته ، و دیدگان (بینندگان) از دیدار انوار جمال و جلال) محو و خیره او شده ، بواسطه او (تخم) کین توزی و نفاق (از سرزمین دلها) ریشه کن . و شعله های آتش خشم و دشمنی خاموش گردید ، میان مسلمین دوستی و برادری از او برقرار ، و بنای اتحاد و همسری مشرکین از او ناپایدار ، عزیزان (ستمگر) از او ذلیل ، و ذلیلان (ستمکش) بدو عزیز سخنش (حقایق را) بیان ، و خاموشیش (حکمت و دقایق را ترجمان و) زبان بود .

(٩٤) ومن كلام له عليه السلام

ولئن أمهل الله الظالم فلن يفوت أخذه ، وهو له بالمرصاد على مجاز طريقه ، وبموضع الشجى من مساغ ريقه . أما والذي نفسي بيده ليظهرن هؤلاء القوم عليكم ليس لأنهم أولى بالحق منكم ، ولكن لإسراعهم إلى باطل صاحبهم وإبطائكم عن حقكم . ولقد أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها ، وأصبحت أخاف ظلم رعيتي : أستنفركم للجهاد فلا تنفرون ، وأسمعكم فلا تسمعوا ، وأدعوكم سرا وجهرا فلا تستجيبوا ، ونصح لكم فلا تقبلوا ، أشهود كغياب ، وعبيد كأرباب ؟! أتلو عليكم الحكم فتنفرون منها ، وأعظكم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها ، وأحثكم على جهاد أهل البغي فما آتي على آخر قولي حتى أراكم متفرقين أيادي سبا ! ترجعون إلى مجالسكم ، وتتخادعون عن مواعظكم ، أقومكم غدوة وتروحون إلى عشية كظهر الحنية ، عجز المقوم ، وأعضل المقوم ، أيتها الشاهدة أبدانهم ، الغائبة عنهم عقولهم ، المختلفة أهواؤهم ، المبتلى بهم أمراؤهم ، صاحبكم يطيع الله وأنتم تعصونه ، وصاحب أهل الشام يعصي الله وهم يطيعونه ! لوددت والله أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم فأخذ مني عشرة منكم وأعطاني رجلا منهم . يا أهل الكوفة منيت منكم بثلاث و

اَثْنَتَيْنِ : صُمٌّ ذَوُو أَسْمَاعٍ ، وَبُكْمٌ ذَوُو كَلَامٍ ، وَعُمْيٌ ذَوُو أَبْصَارٍ : لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ ، تَرِبَتْ أَيْدِيكُمْ يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا ، كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ اٰخَرَ ، وَاللّٰهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى ، وَحَمِيَ الضِّرَابُ ، قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا ، وَإِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي ، وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطًا ، اُنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى ، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى ، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا ، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا ، وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا ، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا ، لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ) فَمَا أَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ يُشْبِهُهُمْ ، لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا ، وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا ، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ ، وَيَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ ، كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكَبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ ! إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن اصحاب خود را نکوهش و یاران رسول خدا را

ستایش میفرماید :

واگر خداوند ستمگر را مهلت دهد (تا چند روزیکه دور بدستش افتاده ، ستمکشان را آزار دهد این بنا بر مصلحتی است و) هرگز از مؤاخذه و عقوبت او نگذشته ، در کمین او نشسته ، و در گذرگاهش ایستاده ، بیک ناگاه گلو و مجرای فرو بردن آب دهانش را گرفته (فشار خواهد داد و جانش را خواهد گرفت) آگاه باشید ، بهمان کسیکه جان من بدست او است سوگند است ، این گروه شامیان (آخر) بر شما چیره خواهند گردید ، ولی نه برای اینکه آنها از شما بحق سزاوارتر باشند نه بلکه برای سرعت و شتاب آنان در انجام فرامین باطله رئیسشان ، و کندی و تسامح شما در اجرای اوامر حقه رئیستان (با اینکه آنها بر باطل اند چون متحدند فتح میکنند و با اینکه شما بر حقید چون مختلفید شکست میخورید) (امر غریبی است) محقق است که امتهای دیگر صبح میکنند ، در صورتیکه از ستم زمامداران خود بیمناک اند ، و من صبح میکنم در حالیکه دلم از دست ظلم رعیتم پر خوف (و خون است) (ای مردم بیوفای کوفه آخر شما را چه میشود ، و برای چه این دم گرم و آتشین من در دل سرد و آهنین شما اثر نمیکند) شما را برای جهاد برانگیختم نرفتید ، سخن حق را گوشزدتان کردم نشنیدید ، نهان و آشکار دعوتتان کردم اجابت ننمودید ، پند و اندرزتان دادم نپذیرفتید ، همه حاضرید (لکن) مانند غائب ، و بندگانید مثل خواجگان (خیلی سخت سر و خیره چشمید وقتی که) حکمتها را بر شما میخوانم از آن رم میکنید (هنگامیکه) به پندها و مواعظ نیکو پندتان میدهم از آن دوری میجوئید (زمانیکه) شما را بجنگ اهل جور و ستم برمی انگیزم هنوز سخنم بآخر نرسیده ، مانند فرزندان سبا (که چنان متفرق شدند که دیگر گرد هم جمع نشدند) شما را از گرد خود پراگنده مینگرم (میبینم که دوباره) بمجالس (اولیه) خود بازگشته ، و به پندهای (دروغین و پوشالی) خویش در صدد کول زدن هم برمیآیند ، در هر بامداد شما را براه (راست) باز میگردانم ، لکن شب که میرسد ، باز میبینم مانند پشت کمان کج ، (و بسوی نادرستی و باطل متمایل) شده اید (آخر تا کی) اندرز دهنده بستوه آمد ، و اندرز شنونده از مأیوسی نکاست (من از بس شما را پند دادم و نشنیدید خسته شدم ، برای چه اصلاح امر کشور را مشکل و محال میپندارید) ای گروهیکه بدنهاتان حاضر ، و خردهاتان گم است ، خواهشهاتان گوناگون و رؤساتان را (بنافرمانی خود) مبتلا کرده اید ، امیر شما فرمان خدا را میبرد ، و شما او را نافرمانی میکنید ،

امیر شامیان نافرمانی خدا میکند ، و آنها او را فرمان میبرند ، بخدا قسم (باندازهٔ از دست شما بتنگ آمده ام که) مایلم معاویه در امر شما با من معامله کند معامله کردن دینار (طلا) را با درهم (نقره) (یعنی همانطور یکه صرافان یکدینار طلا میدهند و ده درهم نقره میگیرند ، من حاضرم که معاویه) ده تن از شما را از من بگیرد ، و یکتن از شامیان را در عوض بمن بدهد ، ای اهل کوفه من از شما از سه (چیز یکه در شما هست) و دو (چیز یکه اصلا در شما نیست) بغضه گرفتار شده ام (سه چیز یکه در شما هست آنست که) کوشش دارید و کر ، گویا نید و لالید ، چشم دارید و کورید (دو چیز یکه در شما نیست آنست که) نه آزاده مردان خوش برخوردید ، و نه در گرفتاری برادران موثق مورد اطمینانید (ای) خاک آلود باد دستهای شما (انشاء الله همیشه فقیر باشید) ای کسانیکه مانند شتران ساربان گمکرده میباشید ، که هر وقت از طرفی جمع شوند از سمتی دیگر پراگنده گردند ، بخدا قسم گویا شما را مینگرم و گمان (نزدیک بیقین) دارم که هنگامیکه تنور جنگ گرم گردد ، و آتش زد و خورد شراره بجهاند ، شما از گرد پسر ابوطالب جدا شده اید جدا شدن زن از پیش بچهٔ نوزاد خود (همانطور یکه ممکن نیست بچهٔ دیگر در شکم زن در آید ، جمع کردن شما امکان پذیر نیست ، ولی من بحقیقت خودم مطمئن) و از جانب پروردگارم گواهی داشته ، و از طرف پیغمبر برای روشن و طریق آشکار رفته ، و از روش او پیروی مینمایم (من و فرزندانم همواره رهرو همین راه خواهیم بود پس شما نیز) نظر باهلبیت پیغمبرتان کرده ، ملازم ایشان شده ، و از آنان پیروی کنید ، زیرا که آنان هرگز شما را از راه راست بیرون نبرده ، و بهلاکت نمیرسانند پس (بنابراین) اگر آنان جائی درنگ کردند ، شما نیز درنگ کنید ، و اگر اقدام کردند ، شما نیز اقدام کنید (و هر زمانی هریک از آنان طبق دستوریکه خداوند برایشان تعیین نموده براه راست روانند ، و شما را یارای چون و چرا نیست ، که بگوئید چرا علی حق خود را نگرفت ، و امام حسن با معاویه صلح کرد ، و امام حسین جهاد فرمود) پس از آنان پیش نیفتید که گمراه میشوید و پس نمانید که هلاک میگردید (و آنطوریکه) من یاران محمد صلی الله علیه و آله را دیدم کسی از شما را آنطور نمیبینم ، آنان بهیئت ژولیده موئی و گرد آلودگی صبح میکردند ، زیرا که شب را بسجده و قیام بسر میآوردند ، میان رخسارها و پیشانیهای خود نوبت گذاشته بودند (گاهی رخ

بخاک درگاه خدا، و زمانی پیشانی بزمین میسودند، وچنان درسوز وگداز) وبیاد قیامت ومعاد خود بودند، که توگوئی برسر آتش پاره‌های سوزان قدم نهاده اند، وبین دو چشمانشان از طول سجده شان همچون زانوی بزها پینه بسته بود، همینکه نام خداوند سبحان بمیان میآمد (از سوز عشق ودرد فراق) چنان اشک از دیدگانشان سیلان میکرد که جیب ودامانشان تر میگردید، واز خوف از عقاب وامید بثواب خداوند همچون درختی که در روز تند باد میلرزد برخویش میلرزیدند.

(۹۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَآللهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدَعُوا للهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ، وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلُّوهُ، وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ، وَنَزَلَ بِهِ عَيْشُهُمْ، وَنَابَ بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ، وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَبَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ، وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمُكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنَكُمْ بِاللهِ ظَنًّا، فَإِنْ أَتَاكُمُ اللهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَإِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن از جور وستم بنی امیه اخبار فرموده:

بخدا سوگند بنی امیه (در ملک وسلطنت شان) باندازه پایدار بمانند، که باقی نگذارند، برای خدا حلالی جز اینکه حرامش کند، وپیمان بسته را جز آنکه بازش سازند (بند تکالیف اسلامی را از گردن خود ومردم بستم پاره نمایند) تا جائیکه خانه گلین، وخیمه پشمین (در هیچ شهر وصحرائی

باقی نماند، جز آنکه ستمشان آنجا را فراگرفته، و بدرفتاریشان اهل آنجا را دربدر و آواره سازد، مردم در آن زمان دو دسته گردانند، یکی گریانکه بر دنیش میگرید، و دیگری بر دنیاش (دین و دنیای مردم را دستخوش امیال جابرانهٔ خویش قرار داده، و همه چیز آنان را در قبضهٔ اختیار خود گیرند) بطوریکه خدمت کردن یکی از شما ها، بشان را بی شباهت بخدمتگذاری بندهٔ از آقایش نیست، کوتاه خواجه و آقا حاضر است (از نرسیدن فرمانش را ببرد، و وقتی که غائب است او را بد گوئی کند، و در آن زمان هر کس اعتقادش بخدا نیکوتر، رنج و کرفتاریش بیشتر است، پس اگر خدا عافیت و سلامتی داد سپاس گذاری کنید، و اگر دچار بلا و محن شدید صابر و شکیبا باشید، زیرا که پایان کار پرهیزکاران نیک است.

(۹۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ، وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ، وَنَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ.

عِبَادَ اللَّهِ أُوصِيكُمْ بِالزُّهْدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا، وَالْمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهَا كَسَفْرٍ سَلَكُوا سَبِيلًا فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَأَمُّوا عَلَمًا فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ، وَكَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يُجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا، وَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ، وَطَالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا، فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا، وَلَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤْسِهَا، فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ

وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ ، وَضَرَّآئَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ ، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَآءٍ ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَآءٍ ، أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌ ، وَفِي آبَآئِكُمُ الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ ؟ وَإِلَى الْخَلَفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْقَوْنَ ؟ أَوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمْسُونَ وَيُصْبِحُونَ عَلَى أَحْوَالٍ شَتَّى : فَمَيِّتٌ يُبْكَى وَآخَرُ يُعَزَّى ، وَصَرِيعٌ مُبْتَلًى ، وَعَآئِدٌ يَعُودُ ، وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ ، وَطَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَالْمَوْتُ بِطَلَبِهِ ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ ، وَعَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي ؟؟!! ❋

أَلَا فَاذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ ، وَمُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ ، وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى أَدَآءِ وَاجِبِ حَقِّهِ ، وَمَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است

خدا را بآنچه پیش واقع شده سپاس میگذارم ، و بآنچه بعد واقع خواهد شد از او یاری میجویم ، در خواست میکنم از او که دینهای ما را (از شر شیطان) سالم نگهدارد ، همانطور یکه از او درخواست میکنم که بدنهای ما را (از بیماریها) بسلامت بدارد ، بندگان خدای من سفارش میکنم شما را بواگذاری این جهانیکه واگذارنده شماست ، اگرچه شما واگذاری او را دوست نداشته باشید ، و پوساننده بدنهای شماست ، ولو اینکه شما تازگی آنها را خواهان باشید ، درست مثل شما و دنیا مسافرینی مانند است ، که راهی را می پیمایند ، و مثل این است که آن راه را طی کرده اند ، و نشانه گذاشته اند ، و مانند این است که بآن نشانه رسیده اند ، (شما راه عمر را پیموده ، و زمان اجل را

منقضی فرض کرده در عمل کوشش نمایند) چه بسیار آرزومند است کسی که روندهٔ راهی است که مرکب را گرم تر رانده ، و بمنتها درجه آرزوی خود برسد ، و بچه چیز امیدوار است کسیکه روزی بدنبال اوست که از او نمیگذرد ، و مرگ او را به شتاب میراند ، تا از جهانش بیرون ببرد ، (خیلی اشخاص در دنیا بخود وعدهٔ خوش گذرانی ، و باقیماندن داؤ بودند و باقی نماندند) پس شما دل در دنیا و عزت و بزرگی دنیا نه بسته بزیور و نعمت آن خرسند نگشته ، و از رنج و درد آن بیتابی ننمایند ، زیرا که عزت و فخر جهان تمام ، و زیور و نعمت آن فانی ، هر مدتی از آن بسر آید و هر زندهٔ در آن بمیرد ، آیا در آثار اولین و پدران گذشتهٔ شما برای شما محل عبرت و بینشی نیست اگر شما خردمند باشید (و از روی عبرت و تدبر نظر کنید) آیا نمی نگرید که رفتگان شما باز نمیگردند ، و باز ماندگان باقی نمیمانند ، مگر نمی بینید که اهل دنیا شب میکنند و صبح میکنند با حالات گوناگون ، یکی مرده است برا و میگریند ، یکی را (به مصیبت آن مرده) تسلیت میگویند ، یکی مریض گرفتار ، دیگری او را عیادت میکند ، یکی دیگر مشغول بجان کندن است ، یکی طالب دنیا و مرگ طالب او است ، یکی از مرگ غافل و مرگ از او غافل نیست ، آگاه باشید ، باقی ماندگان (از شما) بر اثر گذشتگان خواهند گذشت . ✻

پس هنگامیکه چابک بکردارهای زشت میپردازید ، بیاد آورید مرگ را که لذتها از او و از آن خوشیها از او زایل ، آرزوها از آن منقطع است ، و از خداوند تعالی کمک و توفیق بطلبید در ادا کردن حق واجب او ، و (شکر) نعمت و احسان او را که از احصا و شمار بیرون است (بجای آورید) . ✻

(۹۹) وَمِنْ أُخْرَى :

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلنَّاشِرِ فِي ٱلْخَلْقِ فَضْلَهُ ، وَٱلْبَاسِطِ فِيهِمْ بِٱلْجُودِ يَدَهُ ، نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ غَيْرُهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ

صادِعًا ، وَبِذِكْرِهِ ناطِقًا ، فَأَدّى أَمِينًا ، وَمَضى رَشِيدًا ، وَخَلَّفَ فِينا رايَةَ الْحَقِّ ، مَنْ تَقَدَّمَها مَرَقَ ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها زَهَقَ ، وَمَنْ لَزِمَها لَحِقَ ، دَلِيلُها مَكِيثُ الْكَلامِ ، بَطِيءُ الْقِيامِ ، سَرِيعٌ إِذا قامَ . فَإِذا أَنَتُمْ أَلْنَتُمْ لَهُ رِقابَكُمْ ، وَأَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصابِعِكُمْ ، جاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ ما شاءَ اللهُ حَتّى يَطْلُعَ اللهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ ، فَلا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ ، وَلا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدى قائِمَتَيْهِ وَتَثْبُتَ الْأُخْرى وَتَرْجِعا حَتّى تَثْبُتا جَمِيعًا

أَلا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّماءِ : إِذا خَوى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكامَلَتْ مِنَ اللهِ فِيكُمُ الصَّنائِعُ وَأَراكُمْ ما كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است که در آن اخبار بغیب فرموده ، و از کشته شدن خود و ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اطلاع داده‌اند :

سپاس ذات خداوندی را سزاست که (خوان) فضل و احسانش را برای خلق گسترانیده ، و دست جود و بخشش را بسوی آنان گشوده ، و در جمیع امور او را رامی ستایم ، و در انجام حقوق واجبه او از او یاری میطلبم ، گواهی میدهم که خدائی جز او نبوده ، و محمد صلی الله و آله بنده و فرستاده اوست ، او را فرستاده تا فرمانش را آشکار ، و گوینده نام او باشد (خدا را بمردم شناساند و نام او را منتشر سازد) پس محمد صلی الله علیه و آله با کمال امانت و درستی حق رسالت را ادا فرموده ، و با رشد و هدایت درگذشت ، و پرچم حق را در میان ما (محکم فرو) کوبید (قرآن و ائمه طاهرین علیهم السلام را که میزان قرآن در میان ما باقی گذاشت) هر که از آن پرچم پیش افتاد از دین بیرون ، و هر که پس ماند

هلاک شد، و هر که تابع و ملازم او شد بحق رسید (انسان باید در تمام مراحل تکلیفیه و عملیه تابع قرآن و اهل بیت باشد و بس) نگهدارنده آن پرچم (شخص امیرالمؤمنین باقتضای مصلحت دین) در گفتار با درنگ و تأنی، و در انجام بامر دیر برخاست، لکن وقتی که برخاست (در انجام آن امر) سریع و تند است (او در اول بدون اینکه سخن بگوید در اطراف کار بدقت غور و بررسی کرده، و وقتی که شالوده منظور خویش را بکمال و درایت بنیان روی پایه محکم نهاد، آنوقت در آن کار بدون تردید بتندی اقدام فرموده، ناکثین و قاسطین و مارقین را که بظاهر اهل قرآن و اسلام بودند همه را از دم تیغ میگذراند) پس در هنگامیکه شما (او را مردی خردمند، و باحزم، و احتیاط تشخیص داده) گردنتان در زیر بار فرمان او نرم و با سر انگشتانتان بسوی او اشاره کردید (و بخردمندی و علم و دانش او اطمینان پیدا نمودید ناگاه) مرگ او را دریابد (به شمشیر عبدالرحمن ابن ملجم مرادی کشته شود) و شما پس از وی بماند که خدا بخواهد زنده بماند (و از دست بنی امیه ستمها و آزارها به بینید) تا هنگامیکه خدا برای شما برانگیزد کسی را که پراکندگیتان را و امور دین و دنیاتان را منظم فرماید (و این کس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود) پس شما از من که رغبت و اقبالی بدنیا ندارم طمع (نظم و تثبیت امور را) نداشته، و از کسیکه پشت بشما کرده و پنهان است ناامید نباشید (شخص غائب فرزندم مهدی است که باید زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از جور و ستم شده باشد) امید است آن امام غائب که یکی از دو پایش (سلطنت ظاهریش) از جای لغزیده و دیگری محکم است (و بر دلها حکومت میکند) روزی ظاهر شده، و هر دو پای خویش (سلطنت ظاهری و باطنی) را محکم کند (و امور دین و دنیای مردم را اصلاح فرماید) آگاه باشید، مثل آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین مثل ستارگان آسمان است، که هر زمان یکی از آنها پنهان شد، دیگری پیدا میشود، پس گویا که شما از جانب خداوند به نعمتها و عطایای کاملی رسیده اید، و با آنچه آرزوی شما است دست یافته اید (ظهور امام زمان از فرط تحقق مثل امنیت که واقع شده، و شما از عدل و داد برخوردار گردیده اید)

(۱۰۰) وَمِنْ أُخْرَى

(تَشْتَمِلُ عَلَى ذِكْرِ الْمَلَاحِمِ :)

أَلْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ ، بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ شَهَادَةً تُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانَ ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ

أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِصْيَانِي ، وَلَا تَرْتَمُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ ، وَبَرَءَ النَّسَمَةَ ، إِنَّ الَّذِي أُنَبِّئُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ ، وَلَا جَهِلَ السَّامِعُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ضِلِّيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ ، فَإِذَا اقْعَنْسَرَتْ قَاعِرَتُهُ ، وَاشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ ، وَتَقَلَّصَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ ، عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا ، وَمَاجَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا ، وَبَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُوحُهَا ، وَمِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا ، فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَى سَاقِهِ ، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ ، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ ، عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُضِلَّةِ ، وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ، وَالْبَحْرِ الْمُلْتَطِمِ ، هٰذَا ، وَكَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ ، وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ ، وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ ، وَيُحْصَدُ الْقَائِمُ ، وَيُحْطَمُ الْمَحْصُودُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن حوادث پیش آمدی ناگوار آینده را اخبار

فرموده : او است خداوندیکه پیش از هر اولی اول (و مبدء کلیه موجودات) و پس از هر آخری آخر (و بازگشت کلیه موجودات بسوی او) میباشد ، باولیت و مبدئیت او لازم آید که اولی نداشته باشد (وگرنه موخر میبود) و باخریت او لازم آید که آخری نداشته باشد (وگرنه بازگشت موجودات بسوی او نبود ، ذاتی است دائم و قائم که کسی پیش از او نبوده ، و پس از وی نیز نخواهد بود) گواهی میدهم که خدائی جز او نمیباشد ، گواهنی که پیدا و نهان و دل و زبانم با آن یکی است ، ایگروه مردم نکند که مخالفت و دشمنی با من شما را بگناه وادار نماید ، و مبادا که نافرمانی از من شما را به حیرت و سرگردانی دچار سازد ، و نباید وقتی که (از اخبار غیبی) چیزیکه از من می شنوید (از روی شگفتی) زیر چشمی بهم نگاه کنید ، بآن خدائیکه دانه را شکافته ، و بشر را آفریده سوگند است که آنچه را که من بشما خبر میدهم همه از جانب پیغمبری صلی الله علیه و آله است که درسی نزد کسی نخوانده (و علوم را بوسیله وحی از خدا فرا گرفته و بمن القا فرموده است) رسانندهٔ آن اخبار (بمن) دروغ نگفته ، و شنوندهٔ نادان نبوده است (یکی از آن اخباریکه از پیغمبر اکرم شنیدم این است که) گویا می نگرم شخصی بسیار گمراه را (معاویه یا عبدالملک مروان ، یا دجال را) که در شام مانند حیوانی فریادی زده (لشکریانی گرد خود فراهم کرده) و پرچمهای خویش را در نواحی کوفه نصب کند (مانند پلنگ خشمناک دهان باز کرده خشم) و سرکشیش تند شود ، پای سنگین (جور و ستم) خود را بزمین بکوبد ، فتنه و آشوب او فرزندان کوفه را به نیش خویش بگزد ، و امواج جنگ و خون ریزی متلاطم گردد ، در این هنگام از چهره گرفته و درهم روزها ظلم و ستم آشکار ، و از شبها گزندگی رنج و الم نمایان است ، (مردم کوفه در روز و شب از دست او بانواع آزارها ، و قتل و غارتها گرفتار گردند) و وقتی که درخت کشته آن ستمگر روئیده و میوه هایش رسید (خوب بر مردم مسلط شد) گلوی او مانند شتران مست به شقشقه و صدا افتد ، برقهای نیزه ها ، و شمشیرهای او درخشیدن گرفته ، پرچمهای فتنه های مشکل بسته گردند ، و مانند شبهای تار ، و دریاهای مواج (بسوی اهل کوفه) رو آور شوند هان چقدر بر کوفه بادهای تند وزنده ، و طوفانهای غبار درهم شکننده بگذرد و آن را ویران نماید) و باندک زمانی اهل آنرا همگروه بهم در پیچیده ، ایستادگان (قوی مانند خوشه) درو شوند ، و افتادگان (ضعیف همچون گندم در زیر پای فتنه و فساد) کوبیده گردند .

(مردم را بمیکشند و خرمن وجودشان را بباد فنا میدهند) .

(۱۰۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(تَجْرِي هٰذَا الْمَجْرَى :)

وَذٰلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللّٰهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنِقَاشِ الْحِسَابِ ، وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ ، خُضُوعًا قِيَامًا ، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ وَرَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ ، فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمِهِ مَوْضِعًا ، وَلِنَفَسِهِ مُتَّسَعًا .

(از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که از سختیهای قیامت خبر داده اند :
قیامت روزی است که خداوند تعالی ، همه خلق اولین و آخرین را گرد میآورد برای رسیدن بحساب و کیفر دادن بکردارهایشان ، و در آن روز همه در حال خضوع و فروتنی ایستاده ، و عرق (از شدت گرمی از پیشانیشان روان و) مانند لجام بگوشه های دهانشان رسیده و جنبش زمین آنان را میلرزاند ، خوشحال ترین مردم آن روز کسی است که برای نهادن دو پایش جای آسایشی و برای خودش محل وسیع و مناسبی پیدا کند (که آسوده باشد ، زیرا آن روز قطع نظر از اینکه زمین لرزان است مانند سر گداخته بز میباشد ، و کسی که گرداگردش ایجاب کند از صدمات و گرمای محشر ایمن باشد ، البته خوشحال ترین اشخاص است)

وَمِنْهَا

فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ ، تَأْتِيكُمْ مَزْمُومَةً مَرْحُولَةً : يَحْفِزُهَا قَائِدُهَا ، وَيَجْهَدُهَا

رَاكِبُهَا ، أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ ، قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ ، يُجَاهِدُهُمْ فِي ٱللهِ قَوْمٌ أَذِلَّةٌ عِنْدَ ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ، فِي ٱلْأَرْضِ مَجْهُولُونَ ، وَفِي ٱلسَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ ، فَوَيْلٌ لَكِ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ ٱللهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حِسَّ ، وَسَيُبْتَلَى أَهْلُكِ بِٱلْمَوْتِ ٱلْأَحْمَرِ ، وَٱلْجُوعِ ٱلْأَغْبَرِ .

(در آینده نزدیکی) فتنه هائی مانند پارهای شب تار پدید آید ، که هیچ قیام کننده یارای مخالفت با آنها را نداشته ، و هیچ پرچمدار (دلاوری با سپاهیان خود) تاب برگرداندن آن را نداشته باشد ، آن فتنه بر شما درآید ، مانند چابک سواریکه مرکب خود را ، دهنه زده و زین برنهاده و میتازد ، و راننده تیر آن مرکب را (از عقب تند) میراند ، پدید آرندگان آن فتنها کسانی باشند ، پرآزار ، کم تاراج (منظورشان کشتن اشخاص است نه بردن اموال) و با آنها میجنگند در راه خدا ، گروهی که گردن کشان زمین آنها را خوار و ناشناس میشماراند ، و در آسمانها ببزرگواری معروف و شناخته شده اند ، پس در این هنگام وای بر تو ای بصره (که مردم تو چها خواهند کشید ، از سپاهیان خشم و عقوبت خداوند که آنان را گرد و غبار و صدای پا و سلاحی نیست ، (وبا و طاعون از آسمان بر اهل تو نازل شده ، و دمار از روزگار شان برآورد) زود اکه ساکنین در تو بمرگ سرخ و گرسنگی گرد آلود کننده مبتلا و گرفتار شوید ، (مردم از شدت وبا از پای درافتند ، و حدت گرسنگی جهان را در نظرشان تار ، و گرد آلود جلوه دهد) .

(۱۰۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

أُنْظُرُوا إِلَى ٱلدُّنْيَا نَظَرَ ٱلزَّاهِدِينَ فِيهَا ، ٱلصَّادِفِينَ عَنْهَا ، فَإِنَّهَا وَٱللهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ ٱلثَّاوِيَ ٱلسَّاكِنَ ، وَتُفَجِّعُ ٱلْمُتْرَفَ ٱلْأَمِنَ ،

لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ ، وَلَا يُدْرَى مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرَ ، سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ ، وَجَلَدُ الرِّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا ، لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا .

رَحِمَ اللهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ ، فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ ، وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ ، وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٍ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در نکوهش گیتی)

بسوی جهان همانطور یکه اشخاص از جهان گذشته و کناره گیرنده نگریستند بنگرید ، زیرا که بخدا قسم جهان باندک مدتی مقیم و ساکن خویش را از خود میراند ، و صاحب نعمت و اقبت و خوشگذرانی را بانده و مینشاند . آنچه از آن روگردانیدو پشت کرد ، دیگر باز نگردد (انسان که در بهار جوانی چهره اش چون ماه در کمال تازگی و صفا ، و سرو قدش با طراوت و بهاست ، وقتی خزان پیری رسید آن رونق و طراوت را از میان برده ، و دیگر پس نمیدهد) و معلوم نیست که پیش آمد آینده چیست تا انتظار آن کشیده شود (اگر خوبی است در صدد نفع و اگر بدی است در پی دفع آن برآید) خوشی جهان آمیخته باندوه ، و قوت و چالاکی مردان آن توأم با ضعف و سستی است . پس بسیاری از چیزهای جهان که شما را خوش آینده است ، (از قبیل ثروت ، عزت ، جوانی) فریبتان ندهد . زیرا که آنها پری باشما نخواهند بود (زود زایل میشوند ، و بار گران حساب آنها بدوش شما خواهد ماند) .

خدا بیامرزد آن را مردی را که (در امر جهان و ناپایداری آن) تفکر کند و عبرت گیرد ، عبرت گیرد و بینا شود (از روی بینش برای آخرتش توشه برگیرد . من هرچه در امر دنیا و آخرت نظر میکنم می بینم ، مثل این است که هرچه از امر دنیا است نزدیک به نیستی و نابودی . و هرچه از امر آخرت

است نوگونی آمده و هست ، هر شمرده شده تمام شدنی ، و هر انتظار کشیده شده آمدنی ، و هر آینده قریب و نزدیک است (ساعات و دقایق عمر میگذرد ، اجل میآید قیامت سر پا میشود) .

منها :

اَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ وَإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللهِ تَعَالَى لَعَبْداً وَكَلَهُ اللهُ إِلَى نَفْسِهِ ، جَائِراً عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ ، سَائِراً بِغَيْرِ دَلِيلٍ ، إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ ، كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ ، وَكَأَنَّ مَا وَنَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ .

قسمتی از این خطبه در تشخیص دانا و نادان است :

دانشمند کسیست که خویشتن را قدر شناسد (و بداند از کجا آمده و مقصد از آوردنش چه بود) و هر کس قدر خود را نشناخت همین نادانی برای او بس ، بدرستیکه دشمن ترین مردان نزد خداوند تعالی بنده ایست که خدا او را بخودش واگذارده باشد ، (از فرط گناه و باب توبه بر او مسدود گردیده) قدم از شاه راه (هدایت) بیرون نهاده ، و بدون رهنما (در وادی گمراهی) سیر نماید ، و قتی که او را بسوی زراعت دنیا بخوانند (برای ثروت چابک) کار میکند ، و وقتی که او را بسوی کشت و کار برای آخرت دعوت کنند (کمبتش لنگ و) کاهلی مینماید ، نوگونی کار کردن (برای دنیا) بر او واجبست (که بطور دوام انجامش ساعیست) و مثل اینکه آنچه (از امور آخرت که) در عملش کاهل است ، از او ساقط است (که اینگونه از آن دوری میکند) .

ومنها :

وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نَوْمَةٍ ، إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ

وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَأَعْلَامُ الثُّرَى، لَبُوا بِالْمَصَابِيحِ، وَلَا الْمَذَابِيعِ الْبُذُرِ. أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ، وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَرَّاءَ نِقْمَتِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ تَجُورَ عَلَيْكُمْ، وَلَمْ يُعِذْكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ، وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ).

أَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٌ، فَإِنَّمَا أَرَادَ بِهِ الْخَامِلَ الذِّكْرِ الْقَلِيلَ الشَّرِّ، وَالْمَصَابِيحُ جَمْعُ مِصْبَاحٍ، وَهُوَ الَّذِي يَضِيءُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْفَوَائِدِ وَالنَّمَائِمِ، وَالْمَذَابِيعُ جَمْعُ مِذْيَاعٍ، وَهُوَ الَّذِي إِذَا سَمِعَ لِغَيْرِهِ بِفَاحِشَةٍ أَذَاعَهَا وَنَوَّهَ بِهَا، وَالْبُذُرُ جَمْعُ بَذُورٍ، وَهُوَ الَّذِي يَكْثُرُ سَقَطُهُ وَيَلْغُو مَنْطِقُهُ.

قسمتی از این خطبه است در بیان اینکه رستگار مؤمن است و بس

(در دوران آینده زمان پرفتنه و فسادی پدیدار میگردد که) در آن زمان رستگار نگردد جز آن مؤمن گمنامی که چون (در کار و مجلسی) حاضر گردد نشناسندش، و چون غائب باشد نجویندش چنین مؤمنانی برای راهروان در شبان تار (غوایت) چراغهای درخشان و پرمهای نورانی (هدایت) میباشند، اینان نه نمام و سخن چین، نه از مردم عیبجو، و نه سفیه و بیهوده گو میباشند بلکه پاکمردانی هستند که خداوند درهای رحمتش را بروی آنان میگشاید، و رنج عذابش را از آنان برمیدارد، ای گروه مردمان زود باکه بر شما زمانی پدیدار گردد که در آن زمان اسلام

سراز بر گردد ، همچون ظرف آبی که برای ریختن آبش سراز بر کنند (تمام قوانین و احکام اسلامی وارونه کرده ، منکر معروف و معروف منکر شود ، و بجز اسم و رسمی از دین و قرآن باقی نماند) یکروه مردمان بدرستیکه خداوند شما را پناه داد و از اینکه در بارهٔ شما سختی روا دارد ، ولی دیگر از امتحان کردن که پنا بتان نداده (و هر وقت باشد شما را از روی عدل و داد امتحان خواهد کرد تا شاکر از غیر شاکر پدید آید) و خود آن گوینده که از همه گویندگان بزرگتر است (رس ۲۳ ی ۳۰) میفرماید : إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ، در این داستان غرق قوم نوح (برای پند اقوام دیگر) نشانهائی است ، و ما امتحان کننده بندگان میباشیم

سید رضی رحمه الله فرماید : مراد حضرت علیه السلام از جملهٔ كُلُّ مُؤْمِنٍ تُومَةٌ ، شخص گمنامی است که شر و فسادی نداشته باشد ، و مَتَابِيعُ جمع مِتْبَاعٌ است ، و آن کسی است که در میان مردم بفتنه و سخن چینی مشغول باشد ، و مَذَابِيعُ جمع مِذْبَاعٌ است ، و آن فاش کنندهٔ اسرار زشت و عیوب دیگران در میان مردم است ، و بُذُرٌ جمع بَذُورٌ و آن شخص سفیه و بیهوده گو میباشد .

(۱۰۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا ، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا ، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مَنْ عَصَاهُ ، يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنَاجِيهِمْ ، وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتَهُ ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنَاجِيَهُمْ ، وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ ، وَايْمُ اللهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقِيهَا حَتَّى تَوَلَّتْ

بِحَذَافِيرِهَا ، وَاسْتُوسِفَتْ فِي قِبَادِهَا ، مَا ضَعُفْتُ ، وَلَا جَبُنْتُ وَلَا خُنْتُ ، وَلَا وَهَنْتُ ، وَايْمُ اللهِ لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ ❊

وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ إِلَّا أَنِّي وَجَدْتُهَا فِي هٰذِهِ الرِّوَايَةِ عَلَى خِلَافِ مَا سَبَقَ : مِنْ زِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ ، فَأَوْجَبَتِ الْحَالُ إِثْبَاتَهَا ثَانِيَةً ❊

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است که آن را در بارهٔ بطلان اصحاب جمل و حقانیت خویش بیان فرموده و در بحبوحه‌ای که در بدو امر اسلام متحمل شدائد متعدد گردیده اند :

پس از ستایش خداوند تعالی ، و درود بر پیغمبر اکرم ﷺ بدرستیکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را ، در میان عرب برسالت برانگیخت ، و حال آنکه هیچیک از آنها خواننده کتابی و مدعی وحی و پیغمبری نبوده (پس همینکه پیغمبر ﷺ دعوت خود را منتشر ، و مردم را بسوی حق خواندن گرفت ، گروهی بدو ایمان آورده و فرمانش را اطاعت کردند) آنگاه رسوخدای به پشتبانی فرمانبرداران بانا فرمانان در راه خدا جنگید ، و برای رستگاریشان میکشاند ، و آنان را در اسلام پیش دستی میداد ، که بدانگاه مرگ برایشان رسید (و بحال کفر و نادانیشان از جهان ببرد) و همینکه میدید شکسته در زیر بار سنگین و کمرشکن گمراهی وا مانده سر راهش ایستاد (و با زبان مهر و لطف و اخلاق پسندیده او را بسر منزل (اسلام) میرساند ، جز آن هلاک شدهٔ که از خیری در او نبود (و مانند ابوجهل که گوشش از شنیدن سخنان حق سنگین و گران بود ، با این وصف او در راه هدایت مردم متحمل زحماتی تو انفرسا گردید) تا اینکه راه رستگاری را بآنان نشان داده ، و در جایگاهی که شایستهٔ آنان بود فرودشان آورد ، پس آنگاه که آسیای زندگانیشان (قشنگ) چرخیدن گرفت . و نیزهٔ خمیدهٔ آنان راست گردید (بوسیلهٔ آنحضرت امور زندگانی ، مرتب و استقلالشان کامل ، و شانه از زیر بار ستم دشمنان خالی گردید و آسوده شدند) بخدا قسم من آن رو زیردار

سپاهیان اسلام بوده ، و لشکر کفر امیرانم تا اینکه همگی (از ضرب شمشیر من نابود شده بقیه که مانده بودند دست از کیش ناهنجار خویش برداشته و بدان) پشت کردند ، و حلقهٔ کمند اسلام را بگردن زدند ، و بیچگاه در (جهاد با آنان در عزم و اراده محکم و آهنین) من ضعف و ترس و خیانت و سستی رخنه نیفکنده (و دم همه میدانهای جنگ از تمامی سربازان و افسران اسلامی پیشتر تاخته ، و بیشتر مبارزه کرده‌ام ، تا حدیکه از جانب خدا ، پیغمبر بگرفتن مدالهای افتخار بیشماری نائل آمده ، و اولین قهرمان پیروزمند جنگ شناخته شدم ، هم اکنون من همانم که بوده‌ام ، و با همان شمشیر که هنوز با من است) بحد اقتم باطل را چاک زده ، و حق را از پهلوی آن بیرون خواهم کشید ، (با اندازهٔ با اهل باطل پیکار خواهم کرد ، که آنان نابود ، و جز حق محض نماند) سید رضی علیه الرحمه فرماید : گزیدهٔ مطالب این خطبه در پیش گذشت ، لکن چون از جهت کم و زیادی با خطبهٔ پیشین اختلاف داشت نگارش آنرا برای دومین مرتبه لازم شمردم .

(۱۰۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حَتَّى بَعَثَ اللهُ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا ، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا ، وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا ، وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً ، وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً ، فَمَا أَحْلُولَكُمْ لِلدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا ، وَلَا تَمْكُنُتُمْ مِنْ رَضَاعِ أَخْلَافِهَا ، إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا ، قَلِقًا وَضِينُهَا ، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ الْبَدِرِ الْمَخْضُودِ ، وَحَلَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ ، وَصَادَفْتُمُوهَا ، وَاللهِ ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ ، فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ ، وَأَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ ، وَأَيْدِي

اَلْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ ، وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ ، وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ . أَلَا إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِرًا ، وَلِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا ، وَالثَّائِرُ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ ، وَهُوَ اللهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ ، وَلَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ ، فَأُقْسِمُ بِاللهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در ستایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انقراض دولت بنی امیه بیان فرموده :

(پس از درگذشت عیسی ابن مریم صلی الله علیه و آله قوانین آلهیه دستخوش ایمال ، و پایکوب آرزوهای نادانان شده ، و مردم روی زمین در چاه ویل و گمراهی و شقاوت نگونسار بودند) تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برسالت برانگیخت ، در حالیکه گواه اعمال ، و بشارت دهندهٔ مردم (بثواب) و ترساندهٔ آنها (از عذاب آلهی) بود ، عنصر شریفیکه بهترین مردم در خردسالگی و برترین آنها در سالخوردگی ، روشش پاکیزه ، خویش پسندیده ، و سیرتش از همه پاکان جهان پاکتر (و پدرانش از آدم تا عبدالله ، و مادرانش از حوا تا آمنه همه پیمبران و اوصیا . و پاکیزگان بوده ، و باران بخششش از تمامی بخشندگان بادوام تر بود ، هان ، ای بنی امیه شما شیر پستان شتر خلافت نوشیدید مگر وقتی که زمام آنرا رها و جهازش را ازران و تنگش رانبسته یافتید ، (او را صاحب و ساربانی نبود ، تا شما را از سوار شدن بر آن منع کند ، زیرا که خلفای پیشین که آن را بالعنف تصاحب کرده بودند ، باندازهٔ آن شتر را به بیراهه سیر داده و در مرتعی غیر مرتع خودش چرانیده بودند که) حرام آن خلافت نزد گروهی بمنزلهٔ میوهٔ درخت سدر بخار گردید (همانطوریکه آن میوه را بآسانی تناول میکنند ، شما بدون ترس و بیم از عذاب آلهی محرمات دیانت را مرتکب میشوید) و حلال آن را دور و نابود ساخته اید (بآن عمل نمیکنید) قسم بخدا این دنیائیکه شما بآن برخورد کرده اید سایه ایست کشیده شده تا زمان معینی ، و زمین هم از

برای شما خالی و بلا مانع ، و دستهای شما در آن باز ، و دستهای پیشوایان حقیقی (از کیفر کشیدن) از شما بسته ، شمشیرهای شما بر آنها کشیده شده و مسلط ، و تیغهای آنان از شما باز داشته شده است (لکن همینکه خورشید حقیقت تابش گرفت و امام زمان که ظاهر شد این سایه خنک بر شما آفتابی سوزان شده ، و این شمشیر تسلط را از دستتان گرفته ، و بر مغزتان خواهد کوبید ، و انتقام آنهه خونهائیکه ریخته اید خواهد کشید) آگاه باشید ، هر خونی را خونخواه ، و هر حقی را طالبی است ، و خونخواه خون ما مانند کسیست که در حق خویش حکمرانی کند (یعنی بدون تردید بعلم خویش رفتار کرده و دمار از روزگار شما بر میآورد) و آن خواهندهٔ خون خدا است که عاجز از طلب (و کیفر کشیدن) نبوده ، و هیچ گریزندهٔ از چنگال قدرت و نیز گریختن نتواند ، ای بنی امیه بخدا سوگند در آینده نزدیکی این سلطنت و خلافت را در دست دیگران و در خانهٔ دشمنانتان خواهید یافت (بنی عباس به ستمکاری شما خاتمه داده ، ملک را از شما منتزع و کیفر کردارتان را در کنارتان خواهند نهاد) .

وَمِنْهَا

أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ ، أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَقَبِلَهُ .

أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعِظٍ مُتَّعِظٍ ، وَامْتَاحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ .

عِبَادَ اللهِ ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جِهَالَتِكُمْ ، وَلَا تَنْقَادُوا إِلَى أَهْوَائِكُمْ ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرُفٍ هَارٍ ، يَتَنَقَّلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ ، وَبِقُرْبِ مَا لَا يَتَقَارَبُ ، فَاللهَ اللهَ

أَنْ تَشْكُوا إِلَى مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَيَنْقُصُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ.
إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ
وَالْاِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ
عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا، وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا، فَبَادِرُوا الْعِلْمَ
مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَشَارِ
الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَانْهَوْا غَيْرَكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ،
فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي.

باقی همین خطبه است: آگاه باشید از همه چشمها بینا تر چشمی است که همه در خیر و صلاح بنگرد، آگاه باشید از همه گوشها شنواتر گوشی است که پند را در دل گیرد، ای گروه مردمان چراغ (قلب) خویش را از شعلهٔ چراغ پند دهنده که خود پذیرفتار پند است بیفروزند، و آب گوارای دانش را از سرچشمهٔ صافیکه تیره و گل آلود نیست درکشید (پند و اندرز و علم و دانش را از من و فرزندانم که مبین و مفسر قرآنیم بیاموزید) بندگان خدای بارکان نادانی خویش تکیه نزنید، و هواهای نفس خود را پیرو مباشید، زیرا هر که در این دو مرکز منزل گزیند مانند کسی است که در زمینی نشسته باشد که مرور آب بالای آنرا شسته، و هر زمان بیم فرو افتادن آنرا داشته باشد، و بار گمراهی و هلاکت را بر دوش و پشت خویش نهاده، و از اینجا بآنجا میگرداند، بجهت اندیشه های نارسانیکه یکی پس از دیگری بر او وارد میشود، مایل است چیزی را که نمی چسبد بچسباند و چیزی را که دور است نزدیک سازد (همواره در جادهٔ گمراهی سیر میکند، و سخنان بی ماخذ خود را که از عقل و منطق و برهان بدور است مطالبی علمی وانمود میکند) بندگان خدای پس از خدای بترسید از اینکه شکایت خود را نزد کسی برید که زنگ اندوه را از سینه پر سوزش شما زدودن نتواند و با رأی و تدبیرش عقده های درونی شما را گسستن نیارد، (مشکلات خود را همیشه نزد ائمهٔ دین و پیشوایان برید، تا آنها آن مشکلات را برایتان حل و آسان سازند) زیرا که امام جز در آنچه از

نزد پروردگارش برای تکمیل شده اقدام نخواهد کرد (و آن پنج چیز است) ابلاغ مواعظ بمردم جدیت در نصیحت، احیای سنت پیغمبر، اجرای حد بر کسیکه سزاوار است، سهم و بهره اشخاص را باندازه رساندن (اینها است وظایف امام و شما باید او را باین نشانها شناخته، و حل مشکلات خویش را از چنین شخصی بخواهید) پس پیش دستی کنید، و دانش را در یابید پیش از آنکه گیاهش خشک شود (علی از زبان شما برود) و علم و دانش را از اهلش فرا گیرید، پیش از آنکه بخود مشغول گردید، هم خود او هم مردم را از ارتکاب گناهان نگهدارید، زیرا شما از نزد خدا مأمورید که اول خودتان مرتکب گناهی نشده، و بعد دیگری را نهی نکنید (و در غیر اینصورت سخن شما بدا در شنونده مؤثر واقع نخواهد شد).

(۱۰۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُورًا لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، وَأَوْضَحُ الْوَلَائِجِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِعُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمَضْمَارِ، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلْبَةِ، مُتَنَافَسُ السَّبَقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ، اَلتَّصْدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ

اَلدُّنْیا مِضْمارُهُ ، وَالْقِیامَةُ حَلْبَتُهُ ، وَالْجَنَّةُ سَبَقُهُ . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در ستایش از دین اسلام و توصیف پیغمبر اکرم و نکوهش یاران خویش بیان فرموده :

ستایش ذات مقدس خدائی را سزا است که اسلام را آشکار ساخت ، و سرچشمه های آنرا برای واردشوندگان آسان ساخت (دینی است سهل و ساده که برطبق فطرت بشر وضع شده ، و برای کسانیکه مسلمان میشوند هیچگونه دشواری در کار نیست) و پایه های آنرا ارجمند و محکم کرد ، تا کسی (از کفار) بر آن غلبه کردن نتواند ، پس آنرا جایگاه امن و سلامتی قرار داد ، برای کسی چنگ بآن درزده و داخل گردید (مسلمان در دنیا از تعرض و در آخرت از عذاب ایمن است هرگاه طبق دستورات اسلامی رفتار نماید) و آنرا برای کسیکه بدلایل آن سخن گوید برهان ، و برای آنکه با آن بستیزه برخیزد گواه ، و برای کسیکه از آن طلب روشنی کند نور ، و برای کسیکه در آن تعقل کند فهم و ادراک ، و برای کسیکه تدبر نماید عقل و اندیشه ، نشانه از برای حق جوینده ، بینائی از برای بینا شونده ، عبرت از برای پندگیرنده ، سبب رستگاری تصدیق کننده ، نگهبان شخص توکل کننده ، آسایش از برای تسلیم شونده ، سپری نگهدارنده ، (از بلا) برای صبر کننده است (خلاصه اسلام دینی است که هرکس هرچه از آن بخواهد همه را باو خواهد داد) پس آن روشن ترین راهها ، آشکارترین ادیان ، علائمش بلند و درخشان ، جاده هایش هموار و صاف ، چراغهایش نورافشان ، میدان ریاضاتش وسیع ، انتهای آن ریاضات (که بهشت است) رفیع ، اسبهای آن (نفوس مرتاضه) دارای جمیع بهرها ، جایزه آن بسیار نفیس و عالی ، سواران آن همه ارجمندان و بزرگواران (میباشند که در میدان جهان نفوس خویش را بسوقانی ، و برای اسب دوانی فردای قیامت ، و ربودن جوائز گرانبهای بهشتی ، و گرفتن مدالهای افتخار کرامت رنجها کشیده اند) راهش تصدیق بخدا و رسول ، نشانه اش کردارهای نیکو ، پایانش مرگ (اردی پیش از موت طبیعی) جایگاه ریاضت دادن نفوس آن دنیا ، و میدان اسب دوانی قیامت ، و فردوس برین جایزه گرگان آن میدان

مِنْهَا

فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ ، وَأَنَارَ عَلَمَ الْحَابِسِ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ نِعْمَةً ، وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً . اَللّٰهُمَّ اَفْسِحْ لَهُ مَقْعَدًا مِنْ عَدْلِكَ ، وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ ، اَللّٰهُمَّ اَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ ، وَاَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ ، وَشَرِّفْ عِنْدَكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ ، وَاَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا ، وَلَا نَادِمِينَ ، وَلَا نَاكِبِينَ ، وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا ضَالِّينَ ، وَلَا مُضِلِّينَ ، وَلَا مَفْتُونِينَ .

وَقَدْ مَضَى هٰذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ إِلَّا أَنَّنَا كَرَّرْنَاهُ هٰهُنَا لِمَا فِي الرِّوَايَتَيْنِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ .

قسمتی از این خطبه در ستایش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میباشد :
(خدایا محمدؐ را بر رسالت برانگیختی تا در راه برقراری دین تو رنجها برد و زحمتها کشید) تا اینکه برای شعله گیرنده از نور عشق تو شعله برافروخت ، و برای مجوس در تاریکیهای گمراهی پرچمی نورانی نصب کرد ، پس آنحضرت رازدار تو است که امین از خیانت ، و گواه (بر بندگان) تو است در قیامت ، و نعمت برانگیخته تو (بر مردم) و رسول و فرستاده تو (بر بشر) میباشد ، بار خدایا نصیب و بهره او را از عدل خودت باو بده (درجاتش را عالی کن) و از فضل و احسانات باو اشهای نیک او را دوچندان کن ، خدایا بنای او را از بنای بنا کنندگان پیش بلند تر

گردان (دینش را بر سایر ادیان برتری ده) و او را از خوان نعمت اکرام کن، رتبه و منزلتش را نزد خودت شریف گردان، و وسیلهٔ (شفاعت امت را) برایش مهیا کن، روشنی و برتری را (از سایر انبیا) باو عطا فرمای، ما را در قیامت در زمرهٔ یاران او محشور کن، تا در قیامت خوار، پشیمان، خجل، عهد شکن، گمراه، و مفتون در فتنه ها نباشیم.

(سید رضی گوید) تحقیق این سخن در پیش گذشت، لکن ما برای اختلافی که در روایت بود آنرا اینجا مکرر کردیم

وَمِنْهَا

(فی خطابِ أصحابِهِ:)

وَقَدْ بَلَغَكُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنْزِلَةً تَكْرُمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ، وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ، وَيُعَظِّمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ، وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ، وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَأْنَفُونَ، وَكَانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَأَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزِمَّتَكُمْ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللهِ فِي أَيْدِيهِمْ، تَعْلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَتَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَإِيْمُ اللهِ لَوْ فَرَّقَكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ لَجَمَعَكُمُ اللهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ.

وقسمتی از این خطبه است که حضرت در نکوهش یاران خویش برای سرباز زدنشان از جنگ بیان فرموده:

(پس از دوران کفر و شرک) خداوند تعالی شما را از کرامتهای خود بمنزلتی رسانید که بآنواسطه کنیزان و همسایگانتان هم عزیز و ارجمند شدند، و کسانیکه ابدا از سطوت شما بیمی نداشته، و دست تسلطتان از سرشان کوتاه بود، و فرمانی از شما بر آنان روان نبود از شما ترسیدند، (و فرمان بردارتان شدند، با اینکه میدانید که عزت و شرافت شما در پرتو پایداری دین محفوظ است) و می بینید که پیمانهای خدا شکسته شده، پس چرا خشمگین نمیشوید، در صورتیکه پیمان شکنی پدران خویش را ننگ میشمارید، مگر نه این است که امور خدا بر شما وارد میشد، و احکام او از شما صادر میگردید، مردم (در مرافعات) بشما رجوع میکردند، پس (چه شد که یکمرتبه دست از آقائی و بزرگواری خویش کشیده) مکان خود را به ستمگران شام واگذار گردید، و زمام امور خویش را بدست تصرف آنان سپردند، امور و احکام خداوندی را در کف بی کفایت آنان نهادید، تا در پهن دشت شهوتها خوش بخورند و خوش بچرند. بخدا قسم اگر آنها شما را طوری پراگنده کنند که هر یکتان (از ترس شان) در زیر یک ستاره پنهان شوید، باز خدا شما را گرد میآورد، تا تماشای روز بدی که برای آنان در پیش است بنمائید (و ببینید خدا چگونه کیفر کردارشان را در کنارشان مینهد).

(۱۰۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ :

وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ، وَانْحِيَازَكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَحُوزُكُمُ الْجُفَاةُ الطَّغَامُ وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَيَافِيخُ الشَّرَفِ، وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ صَدْرِي، أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَةٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ حَسًّا بِالنِّصَالِ، وَشَجْرًا

بِالرِّمَاحِ ، تَرْكَبُ أُولَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَةِ ، تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا ، وَتُذَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در یکی از روزهای صفین خطاب بلشکریان خویش فرموده :

(بروید ای کسانیکه نزدیک بود آبروی مردانگی و سپاهیگری را ببرید) جولان شما را در پست و بلند بیابان ، و بهم ریختن صفهاتان را از بیم دست و تیغ اعراب ناکس و باد به نشین شام نگریستم (آیا شما باید از جنگ این گروه پست و اراذل فرار کنید) و حال آنکه شما از بزرگان عرب و صدرنشینان بزم شرف ، و همچون بینی مقدم (بر سایر اعضا که حسن صورت باو است) و مانند کوهان شتر بلند مرتبه هستید ، هنگامی سوزش سینه من (از شکست خوردن شما) شفا یافت که دیدم در پایان کار (باز گشته ، و این لکه ننگ را از دامان خود شسته و معامله بمثل کرده و) آنها را از مرکزشان میرانید ، چنانکه شما را رانده بودند ، و از دژها و سنگرها پراکنده شان میکردید ، چنانکه شما را پراکنده کرده بودند (و مخصوصا خیلی شادمان شدم وقتی که دیدم برتری خویش را ثابت کرده) و با زدن و کوبیدن شمشیرها و نیزه ها آنها را پریشان و بیچاره کرده (و صفوف منظم آنها را بطوری از هم پاشیده بودید که در اثر وحشت و فرار) اول و آخر آنها بروی هم میافتادند ، همچنانکه شترهای تشنه رانده شده ، و ممنوع از حوضها و آبگاههای خود بروی هم میافتند ، (و برهم فشار میآورند)

(۱۰۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَهِيَ مِنْ خُطَبِ الْمَلَاحِمِ :)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ ، خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ ، إِذْ كَانَتِ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِذَوِي

آلضَّمَائِرِ ، وَلَبِسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ ، خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ آلسُّتُرَاتِ ، وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ آلسَّرِيرَاتِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن خدا و رسول را ستایش فرموده و پاره از مقامات خویش را بمردم یاد آوری و از فتنه هائیکه بعد از رخ خواهد داد اطلاع داده :

سپاس ذات مقدس خدائی را سزا است که بسبب نشان دادن خلقش ، خویش را بخلوقش نشان داد ، (تا انسان از مخلوق پی بخالق ببرد) و بوسیله حجت و برهان (قدرتهایش) خود را در دلهای آنان هویدا ساخته ، آفرینش را بدون فکر و اندیشه بیافرید ، زیرا که بکار انداختن افکار و اندیشه را جز برای کسانیکه دارای قوای باطنیه هستند سزاوار نیست ، و خداوند فی حد ذاته دارای آن قوای باطنیه نبوده ، (و باطن و ظاهرش یکی است) علم او است که باطن پرده های غیبی را از هم دریده ، و در درون اسرار و رازهای شکفته (آفرینش که کسی از آنها آگاهی ندارد) ره یافته . ❊

مِنْهَا

❊ (فِي ذِكْرِ آلنَّبِيِّ صَلَّى آللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :) ❊

إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ آلْأَنْبِيَاءِ ، وَمِشْكَاةِ آلضِّيَاءِ ، وَذُؤَابَةِ آلْعَلْيَاءِ ، وَسُرَّةِ آلْبَطْحَاءِ ، وَمَصَابِيحِ آلظُّلْمَةِ ، وَيَنَابِيعِ آلْحِكْمَةِ ، طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ آلْحَاجَةُ إِلَيْهِ : مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ ، وَآذَانٍ صُمٍّ ، وَأَلْسِنَةٍ بُكْمٍ ، مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ آلْغَفْلَةِ ، وَمَوَاطِنَ آلْحَيْرَةِ ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ آلْحِكْمَةِ ، وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ آلْعُلُومِ آلثَّاقِبَةِ ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَآلْأَنْعَامِ آلسَّائِمَةِ ، وَآلصُّخُورِ آلْقَاسِيَةِ

قَدِ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا ، وَأَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا ، وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا ، مَالِيَ أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ ، وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ ، وَنُسَّاكًا بِلَا صَلَاحٍ ، وَتُجَّارًا بِلَا أَرْبَاحٍ ، وَأَيْقَاظًا نُومًا ، وَشُهُودًا غُيَّبًا ، وَنَاظِرَةً عَمْيَاءَ ، وَسَامِعَةً صَمَّاءَ ، وَنَاطِقَةً بَكْمَاءَ ؟؟

قسمتی ازاین خطبه در وصف پیغمبر صلی الله علیه وآله میباشد :

خداوند تعالی پیمبر اکرم را از شجرهٔ طیبهٔ پیمبران ، واز مشکوة پرنور ودرخشان (آنان) واز کیسوی بالای پیشانی (از طینت پاکیزه گوهران) واز ناف کعبه وبطحا (که مقدس ترین مکان) واز چراغهای درخشان درتاریکی (برای گمراهان) واز چشمه های حکمت (وفیض که برای تشنگان وادی حقیقت درجریان بود بیافرید و) برگزید (واورا همچون پزشکی کارآگاه بسروقت بیماران وگرفتاران بامراض مهلکهٔ جهل ونادانی فرستاد) طبیب حاذقی که وسایل طبابت خویش را از مرهمهای سودمند ، وکارافزارهای تافته شده باخود برداشته (ودرمیان مردم برای شفادادن مترصد) گردش میکرد ، وهرجا که دلهای کور ، وگوشهای کر ، وزبانهای کنگ که نیازی بدواهای او داشت برخورد میکرد ، (فوراً برباین آن بیماران ومجروحان مبتلای نشست و) مرهمهای نصایح نافع خویش را برزخم آنان مینهاد ، (ونشتر مواعظ گرم خود را در آن جراحات مهلکه فرومیبرد ، تا اینکه آن دلها را بینا ، گوشها را شنوا ، زبانها را گویا گرداند ، ودردمندان جهان سرازبستر بیهوشی وبیماری شرک ونادانی برداشته ، وبامزاجی سالم بکار حق پرستی قیام نمودند) محمد صلی الله علیه وآله پزشکی آزموده ودکتری کارآگاه بود که جایگاههای (جراحات) غفلت ومراکز (امراض) حیرت را بدواهای خود معالجه میکرد ، (وبهبودی میبخشید لکن بعضی از مرضی باندازهٔ مرض گمراهیشان دربحران وغیرقابل علاج بود که آن) بیماران دلشان از پرتو انوار حکمت او منور نشد ، واز آتش زنه های علوم ومعارف او کسب نور و آتش دانشی نکردند (آری) چارپای چرنده را با دانش چکار وسنگ سخت را با بینش چه تناسب ، این صاحب دیدگانند که رازهای علوم ومعارف بر ایشان منکشف ومکرر ده راهان

(راه جو) هستند، که راه حق برایشان روشن گردیده (اکنون از فرط تحقیق مانند آنست که) قیامت پرده از چهره برافکنده، ونشانهٔ آن برای شخص هشیار پدیدار گشته (وبرای آخرتش از دنیا توشه برمیگیرد) مراچه شده که شمارا می بینم پیکرهائی بیجان وجانهای بی پیکر (که همیشه یکپایه کارتان لنگ است، نه خودتان خردمندید، ونه رأی خردمندان را بکار می بندید) عبادت کنندگانی هستید بی پرهیز، وبازرگانانی هستید بدون سود (جنگ میروید، ثبات نمی ورزید شکست میخورید) بیدارانی خواب، حاضرانی غائب، شنوندگانی کر، گویندگانی لالید، (درکارها وامورات حاضر میشوید، ولی از روی اجبار وکراهت، وچنین کسی بود ونبودش یکسانست)

رَايَةُ ضَلَالَةٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا، وَتَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا، قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا ثُفَالَةٌ كَثُفَالَةِ الْقِدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ كَنُفَاضَةِ الْعِكْمِ، تَعْرُكُكُمْ عَرْكَ الْأَدِيمِ، وَتَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ، وَيَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ. أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ، وَتَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ، وَتَخْدَعُكُمُ الْكَوَاذِبُ؟ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ، فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ، فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيِّكُمْ، وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ، وَاسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ، وَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ ذِهْنَهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمُ الْأَمْرَ فَلْقَ الْخَرَزَةِ، وَقَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ

اَلْبَاطِلُ مَأْخِذَهُ ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كَظُومٍ ، وَتَوَاخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ ، وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ ، وَتَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ ، وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا ، وَالْمَطَرُ قَيْظًا ، وَتَفِيضُ اللِّئَامُ فَيْضًا ، وَتَغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضًا ، وَكَانَ أَهْلُ ذٰلِكَ الزَّمَانِ ذِئَابًا ، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعًا ، وَأَوْسَاطُهُ أُكَّالًا ، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا ، وَغَارَ الصِّدْقُ ، وَفَاضَ الْكَذِبُ ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ ، وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا ، وَالْعَفَافُ عَجَبًا ، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوبًا .

(پس از من فتنه ها و فسادها بر شما روی آور خواهد شد و پایه) پرچم گمراهی در میانه قطبش محکم و پرده های آن باطراف پراگنده گشته ، شما را به پیمانه خویش وزن میکند ، و به برز و یال ستمش فرو میکوبد (رئیس گمراهان معاویه یا سفیانی در جای خود ایستاده ، و لشکرها را باطراف میفرستد و مردم را قتل و غارت مینمایند) و آن رئیس از ملت اسلام خارج ، و در گمراهی داخل است ، و در آن هنگام باقی نماند از شما مگر باندازه ته مانده که در ته دیگ ، یا ریزه کاهی که پس از تکاندن در کنج جوال باقی میماند ، و آن پرچم گمراهی (رئیس گمراهان) شما را (بدست ستم) مانند چرم دباغی درهم بیفشرد ، و همچون خرمن (در زیر پای جور) لگدکوبتان کند (و آن شخص ستمکار برای آزردن) مؤمن خداپرست را از میان شما برباید ، همانطوریکه مرغ دانه های فربه را از میان دانه های لاغر میرباید ، آخر این راههای کج) شما ها را بکجا میکشاند ، و این تاریکیهای جهل) شما را برای چه سرگردان ساخته است ، و برای چه شما فریفته سخنان دروغین گردیده اید ،

هیچ میاندیشید ، بکجا میروید ، و از کجا باز میگردید ، درصورتیکه برای انقضای هر مدتی نوشته معینی ، و برای هر پنهانی پیدا شدنی است (زمان شما بسر آمده و کردارها مرتکب شده اید ، که اکنون زشتی آنها بر شما پنهان است عیان گردیده ، و شما از دیدار آنها پشیمان خواهید شد ، لکن آنوقت پشیمانی سودی ندارد) پس هم اکنون پند عالم ربانی خود را بشنوید ، و دلهای خویش را باو بسپرید ، و بفریاد رسای او از خواب غفلت برخیزید (زیرا که من برای شما پیشوای دلسوزی هستم که همواره خواهان نیکبختی شما میباشم) و پیشوا باید به پیروان خویش راست بگوید ، و هوش و زیرکی خود را برای جمع آوری پراکندگیهای آنان بکار اندازد (دانسته باشید من راه حق و باطل را بشما نمایاندم) و مطلب را برای شما از هم شکافته ، و صاف و پوست کنده نشان دادم همانطوریکه مهره را از میان میشکافند ، و درخت را برای گرفتن صمغ ترکانده ، و پوست میکنند ، پس (اگر گوش بحرف من نداده ، و از راه حق پیروی نکنید) اینجاست که باطل براه افتاده ، فتنه و گمراهی مرکب خویش را سوار شده ، و بتندی میتازد ، ستمگران بزرگ و نیرومند ، و خوانندگان بسوی حق کم گردند ، روزگار همچون گرگ درنده بر مردم حمله ور شود ، باطل پس از خموشی (و از صدا افتادن دوباره) همچون نختی مست بنعره و فریاد برخیزد ، مردم در فسق و فجور باهم برادر ، و از دین از یکدیگر دور گردیده ، دوست دروغ و دشمن راست گفتن باشند ، پس در این روزگار است که فرزند دلبند موجب خشم و اندوه پدر و مادرش شده ، و باران در فصل گرما ببارد (تا مردم از آن بهره مند نگردند) اشخاص دون و پست فراوان ، افراد آزاده و بزرگوار اندک ، مردم این روزگار گرگان ، و پادشاهانش درندگان باشند ، مردم متوسط خورندگان اموال حرام ، و فقرا (از فرط نیازمندی و احتیاج) مردگانند ، چشمه راستی خشک ، و نهر دروغ جاری گردد ، مردم بزبان باهم اظهار دوستی کنند ، و بدل یکدیگر را دشمن دارند ، اغلب بزنا منسوب (و از آن خوشحال) و از عصمت و پاکدامنی دور ، و از آن بشگفت ، لباس وارونه بر پیکر اسلام پوشیده شود ، مانند دیوانه که پوستین را وارونه بدوش افکند (مردم در ظاهر مسلمان و در باطن بوئی از اسلامیت ندارند) .

(١٠٨) ومن خطبة له عليه السلام

كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ، لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ، لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَائَكَ، وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ، كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ، أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُنْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ، سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَمَا أَصْغَرَ عِظَمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ، وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در ستایش ذات مقدس حق تعالی و اوصاف فرشتگان و ناپایداری جهان و گذشتن انسان از آن و وارد شدنش بعرصه محشر، و برخی از مفاخر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده :

هر یک از موجودات در پیشگاه خداوند خاضع و فروتن و پایداری هر یک از آنها باو است ، او است که بی نیاز کنندهٔ هر نیازمند ، و ارجمند کنندهٔ هر خوار ، و توانائی هر ناتوان ، و پناه و دهندهٔ هر ستم رسیده است ، سخن هر گوینده را شنوا ، و به راز درونی هر خاموشی داناست ، هر زنده را روزی دهنده ، و هر مرده ای را بسوی او بازگشت است ، (ایجاد اینکه موجد موجودات و مدبر کائنات میباشی) دیده ها تو را ندیده اند ، تا از کیفیت تو خبر دهند ، بلکه تو پیش از وصف کنندگان از آفریدگانت موجود بوده ای ، آفریدگان را برای ترس از تنهائی و بردن سودی بنا فریدی (بلکه آنان را برای این آفریدی که تو را پرستش کرده و سعادتمند گردند) هر کس را که تو بخواهی بر تو پوشی گرفتن نیارد ، و هر کس را که تو بگیری ، از چنگ قدرت تو بیرون رفتن نتواند ، نافرمانی کسی از سلطنت تو نکاهد ، طاعت و فرمانبرداری دیگری بملک تو نیفزاید ، ناخورسندی کسی از قضای تو امرت را باز نگرداند ، و سرکشی از فرمان تو کسی را از تو بی نیاز نسازد ، پیش تو هر رازی پیدا و هر پنهانی پیدا است (خدای من این) تو لی که همیشه هستی و پایانی برایت نیست ، و تو لی که هر چیزی بتو منتهی ، و از تو فرار کردن نتوان ، و باز هم تو لی که بازگشت هر چیزی بسوی تو است ، از (حساب) تو گریزی نیست ، و موی پیشانی هر جنبندهٔ بدست قدرت تو ، و برگشت هر نفسی بسوی تو است ، خدایا چه بسیار پاک و منزهی تو ، چه بسیار بزرگند خلق تو که آنها را می بینیم ، و چه بسیار کوچک است بزرگی آنها در جنب قدرتهای تو ، چه بسیار هولناک است هر چه از کشورهای تو که آنها را میبینیم ، و چه بسیار ناچیز است این بزرگی ، در جنب چیزهائی از سلطنت تو که از ما پنهان است ، پروردگارا چه بسیار وسیع و تمام است نعمتهای آشکار تو ، و چه بسیار کوچکند آنها در برابر نعمتهای آنچنانی تو .

منها :

مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمَوَاتِكَ ، وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ ،

هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ ، وَأَخْوَفُهُمْ لَكَ ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ ، لَمْ يَكُنُوا الْأَصْلَابَ ، وَلَمْ يُضَمَّنُوا الْأَرْحَامَ ، وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ، وَلَمْ يَنْتَحِلْهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ ، وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ ، وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ ، وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ ، وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ ، وَلَزَرَوْا عَلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَلَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، وَلَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ

قسمتی از این خطبه در اوصاف فرشتگان است

(خدایا آسمانهای هفتگانه را تو بدون ستون و پایه سرپا نگهداشتی) و فرشتگانت را از زمینت برگزیدی و در آسمانهایت جای دادی ، آنها دگذشته از انبیاء و اوصیاء) دانا تر و ترسناکتر و نزدیکترین خلق تو از تو بتو میباشند ، آنها هستند که نه در پشت پدران ساکن ، و نه در رحم مادران پنهان گشته اند ، نه از نطفه پست آفریده شده ، و نه گردش روزگار آنها را از هم جدا ساخته است ، اینها با ایمقام و منزلتشان نزد تو ، و با این جمعیت عشق و آرزوها یشان در تو ، و بسیاری طاعتشان برای تو ، و کمی فراموشیشان از فرمان تو باز (با تمام این اوصاف) اگر انتهای آنچه که از فرمان تو که بر ایشان پنهان است بنگرند ، البته کارهای خود را در جنب آنها کوچک شمرده ، و خویش را از کمی عبادت انکوهش کرده ، و خواهند دانست که تو را باندازه حق عبادت و اطاعت اطاعت و عبادت نکرده اند .

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا ، بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا ، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً ، مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَ

فُصُولًا وَأَنهارًا وَزُرُوعًا وَثِمارًا ، ثُمَّ أَرسَلَتْ داعِيًا يَدعُوا إِلَيها فَلا الداعِي أَجابُوا ، وَلا فِيما رَغِبَتْ إِلَيهِ رَغِبُوا ، وَلا إِلى ما شَوَّقَتْ إِلَيهِ اشتاقُوا ، أَقبَلُوا عَلى جِيفَةٍ قَدِ افتَضَحُوا بِأَكلِها ، وَاصطَلَحُوا عَلى حُبِّها ، وَمَن عَشِقَ شَيئًا أَعشى بَصَرَهُ وَأَمرَضَ قَلبَهُ ، فَهُوَ يَنظُرُ بِعَينٍ غَيرِ صَحِيحَةٍ ، وَيَسمَعُ بِأُذُنٍ غَيرِ سَمِيعَةٍ ، قَد خَرَقَتِ الشَّهَواتُ عَقلَهُ ، وَأَماتَتِ الدُّنيا قَلبَهُ ، وَوَلِهَتْ عَلَيها نَفسُهُ ، فَهُوَ عَبدٌ لَها وَلِمَن فِي يَدَيهِ شَيءٌ مِنها : حَيثُما زالَتْ زالَ إِلَيها ، وَحَيثُما أَقبَلَتْ أَقبَلَ عَلَيها ، لا يَنزَجِرُ مِنَ اللهِ بِزاجِرٍ ، وَلا يَتَّعِظُ مِنهُ بِواعِظٍ ، وَهُوَ يَرى المَأخُوذِينَ عَلَى الغِرَّةِ - حَيثُ لا إِقالَةَ لَهُم وَلا رَجعَةَ - كَيفَ نَزَلَ بِهِم ما كانُوا يَجهَلُونَ ، وَجاءَهُم مِن فِراقِ الدُّنيا ما كانُوا يَأمَنُونَ ، وَقَدِمُوا مِنَ الآخِرَةِ عَلى ما كانُوا يُوعَدُونَ ، فَغَيرُ مَوصُوفٍ ما نَزَلَ بِهِم : اجتَمَعَتْ عَلَيهِم سَكرَةُ المَوتِ وَحَسرَةُ الفَوتِ ، فَفَتَرَتْ لَها أَطرافُهُم ، وَتَغَيَّرَتْ لَها أَلوانُهُم ، ثُمَّ ازدادَ المَوتُ فِيهِم وُلُوجًا فَحالَ بَينَ أَحَدِهِم وَبَينَ مَنطِقِهِ ، وَإِنَّهُ لَبَينَ أَهلِهِ يَنظُرُ بِبَصَرِهِ وَيَسمَعُ بِأُذُنِهِ - عَلى صِحَّةٍ مِن عَقلِهِ وَبَقاءٍ مِن لُبِّهِ ، يُفَكِّرُ فِيمَ أَفنى عُمُرَهُ ، وَفِيمَ أَذهَبَ دَهرَهُ ، وَيَتَذَكَّرُ أَموالًا جَمَعَها : أَغمَضَ فِي مَطالِبِها ، وَأَخَذَها مِن مُصَرِّحاتِها وَمُشتَبِهاتِها ، قَد

لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا ، وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا : تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا ، وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا ، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ ، وَالْعِبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ ، وَالْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا ، فَهُوَ بَعْضُ يَدَيْهِ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ ، وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ ، وَيَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ ، بَالِغٌ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانُهُ سَمْعَهُ ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ ، وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ ، يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ ، يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ ، وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ الْتِيَاطًا ، فَقَبَضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبَضَ سَمْعَهُ ، وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ : قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ ، وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ ، لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا ، وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًا ، ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَحَطِّهِ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ ، وَانْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ . حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَالْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ ، وَأُلْحِقَ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللهِ مَا يُرِيدُ : مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ ، أَمَادَ السَّمَاءَ وَفَطَرَهَا ، وَأَرَجَّ الْأَرْضَ وَأَزْعَجَهَا ، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا ، وَدَكَّ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالِهِ ، وَمَخُوفِ سَطَوَاتِهِ ، وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ أَخْلَافِهِمْ ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفْرِيقِهِمْ ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُ مِنْ مَسَائِلِهِمْ عَنْ خَفَايَا

ٱلْأَعْمَالِ وَخَبَا بِٱلْأَفْعَالِ ، وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ : أَنْعَمَ عَلَى هٰؤُلَاءِ ، وَٱنْتَقَمَ مِنْ هٰؤُلَاءِ : فَأَمَّا أَهْلُ ٱلطَّاعَةِ فَأَثَابَهُمْ بِجِوَارِهِ ، وَخَلَّدَهُمْ فِي دَارِهِ ، حَيْثُ لَا يَظْعَنُ ٱلنُّزَّالُ ، وَلَا يَتَغَيَّرُ لَهُمُ ٱلْحَالُ ، وَلَا تَنُوبُهُمُ ٱلْأَفْزَاعُ ، وَلَا تَنَالُهُمُ ٱلْأَسْقَامُ ، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ ٱلْأَخْطَارُ ، وَلَا تَشْخَصُهُمُ ٱلْأَسْفَارُ ، وَأَمَّا أَهْلُ ٱلْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ ، وَغَلَّ ٱلْأَيْدِيَ إِلَى ٱلْأَعْنَاقِ ، وَقَرَنَ ٱلنَّوَاصِيَ بِٱلْأَقْدَامِ ، وَأَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ ٱلْقَطِرَانِ ، وَمُقَطَّعَاتِ ٱلنِّيرَانِ ، فِي عَذَابٍ قَدِ ٱشْتَدَّ حَرُّهُ ، وَبَابٍ قَدْ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ ، فِي نَارٍ لَهَا كَلَبٌ وَلَجَبٌ وَلَهَبٌ سَاطِعٌ ، وَقَصِيفٌ هَائِلٌ ، لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا ، وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا ، لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنَى ، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضَى . ❊

ای خدائیکه پاک و منزه و خالق و معبود آفریدگانت هستی ، تو برای اینکه خلق خود را خوب امتحان کنی (تا نیکوکار از بدکار پدید آید) مهمانسرائی آفریده ، و خوانی در آن گسترده ، آشامیدنی و خوردنی و زنان و خدمتکاران ، و قصرها ، و نهرها ، و سلسلها ، و میوه‌ها در آن مهیا فرمودی ، پس خوانندهٔ را (که عبارت از پیغمبر اکرم بود بسوی بندگانت فرستادی نامردم را بسوی آن مهمانسرا بخواند ، پس آنان خواننده را اجابت نکردند ، و بآنچه که رغبت شان دادی میل نکشتند ، و اشتیاقی بسوی آنچه که تشویقشان کردی از خودشان ندادند (نه تنها دعوت ترا اجابت نکردند بلکه بالعکس) بروی گندیده روی آوردند ، که بخوردن آن رسوا گشته ،

و در عشق آن مردار باهم اتفاق کردند ، و هر کس عاشق بر چیزی شد آن چیز چشمش را نابینا ، و دلش را بیمار سازد ، پس او بچشمی غیر بینا و بگوشی غیر شنوا می بیند و می شنود ، خواهشها پردهٔ عقلش را بر درازه ، و عشق دنیا دلش را میرانده ، باز هم شیفته و شیدا و بندهٔ آن و یا بندهٔ کسیکه چیزی از آن دنیا در دست دارد میباشد ، از هر جا که دنیا بر خواست او از پیش برخیزد ، و بهر جا دنیا رو کند ، او نیز از دنبالش بدانجا رو کند ، از منع منع کننده و پند پند دهنده ، که از جانب خدا است از راه کج باز نه ایستد ، و پند نپذیرد (هر قدر قران کریم او را بترک دنیا و اقبال بعقبی امر فرماید ، او روی از سخن خدا بر تافته ، و غرق دریای شهوات خویش است) با اینکه می بینند حال گرفتاران (چنگال) غفلت را که دیگر برای آنان رجوع و بازگشتی نبوده ، و چگونه بر آنان فرود آمد آنچه را که باور نمیداشتند ، و چگونه جدائی انداخت بین آنان و دنیا چیزیکه از آن ایمن بودند و چطور وارد شدند بآخرتی که وعده داده شده بودند ، پس آنچه بر ایشان نازل شده بوصف در نگنجد ، سختی و بیهوشی و حسرت از جهان گذشتن بر آنان هجوم آورد ، و دست و پاهایشان را از کار انداخت رنگهاشان را دگرگون ساخت (ایکاش بهمین قدر اکتفا شده ، و راحت میشدند ، ولی این اول گرفتاری آنها بود) زور مرگ بر آنان شدت گرفت ، و میان هر یک از آنان و گفتارش جدائی انداخت ، و او در میان کسانش بچشمش می بیند ، و بگوشش می شنود (که چگونه عیالش گیسو پریشان میکند ، و فرزندش فریاد و ناله میکشد) و او با اینکه در آن حال عقلش سالم ، و فکرش باقی است ، با خویش میاندیشد ، که عمر خود را چگونه بسر برده ، و روزگارش را چسان گذرانده است ، بیاد دارائی که گرد آورده ، و در فرا آوردن آن چشم از حلال ، و حرام ، و شبهه آن پوشیده میافتد ، و می بیند که در راه جمع آوری آنها متحمل چه اندازه و بالها و رنجها گردیده که اکنون باید از آنها جدا شده ، و باقی ماند آن دارائی برای دیگرانیکه در آن متنعم و از آن برخوردار شوند . پس گوارائی و عیش آن مال برای دیگران ، و بار وزر و وبالش بر پشت او است (و در هنگام بازپرسی و حساب) آنمرد گروگان آن اموال بوده ، و بر چیزهائیکه هنگام مرگ (از بسیاری گناه و کمی کردارهای نیک که) بر او آشکار گشته دست تأسف بدندان گزیده ، و بآنچه در دوران زندگانی بآن رغبت داشت بی میل شود ، و آرزو کند ای کاش آن کسیکه بر او و بمقام او غبطه میخورد ، و باموالش رشک میبرد ، او آن دارائی را جمع کرده بود نه او ، پس پیوسته مرگ در تن او

کاوش کند، تا اینکه کوشش هم از کار بیفتد، آنگاه در میان کسانش بماند، در حالیکه نه بزبان گویا، و نه بگوشش شنوا باشد، با چشمش بچهرهٔ اطرافیانش مینگرد، حرکات زبان آنها را دیده، و صدای سخنشان را شنود، پس باز مرگ (چنگالش را محکمتر و) کاوشش را زیادتر کرده راه دیدارش را مانند راه شنوائیش بگیرد، و جان از تنش خارج گردد، آنگاه در میان اهلش مرداری باشد، که از پهلوی او بودن در وحشت افتاده، و از نزدیک شدن باو دوری کنند، و او نه باگریه کنندگان همراهی نماید، و نه خواننده گان را پاسخ دهد، پس (اطرافیانش با چشمی گریان دلی بریان) او را برداشته و بسوی گودالی که در زمین کنده حملش کنند، و بدست اعمالش سپرده دیدارش را ترک گویند (و باز گردند پس آن بدنیکه هنگام قبض روح بندازبندش گسیخته شده در آن منزل تاریکی و وحشت و تنهائی پس از سئوالات نکیرین، ماران، و موران، و کرمان در حوف سینه و دهان و چشمش مکان کنند، و او را بایش و دندان طعمهٔ خویش قرار دهند، و او در چنین جائی با چنین همنشینانی دست بگریبان باشد) تا دور روزگار سپری شده، و اندازهٔ امر خلق و جهان پایان پذیرد، اول و آخر مردم بیکدیگر ملحق، و هر امر نوینی را که خداوند درباره آفریدگانش اراده فرماید برسد (و همه را زنده کند) آنگاه خداوند تکانی باسمان و جنبشی بزمین داده آنرا شکافته و این را بلرزاند، و با هیبت جلالت و سطوت عظمت کوهها را از زمین برکنده، و آنها را بیکدیگر بکوبد (بطوریکه آنکوههای عظیم الجثه مانند پنبه زده شدهٔ حلاجان ریز ریز و ذره ذره شوند) و کسانیکه در شکم زمین (مدفون) اند بیرون کشیده، و پس از پوسیدن تازه، و پس از گردشدن گردشان آورد، و چون از هریک از آنها جداگانه میخواهد از کردارهای مخفی، و کارهای پنهانی آنان پرسشهائی بکند از هم جدایشان ساخته، و دو دسته شان میسازد (دستهٔ صلحا، و نیکان، و دستهٔ اشقیا و بدان) بآن دستهٔ نعمت عطا میکند، از این دستهٔ انتقام میکشد، اما اهل طاعت و فرمان پس آنان را در پناه خویش پاداش نیک داده، برای همیشه بهشتشان خواهد برد، بهشتی که داخل شوندگانش از آن خارج نشوند، و تغییری در حالشان پدید نیاید، ترسی بآنان رخ ندهد، و چار بیماریها و بلاکها نشوند، خطری متوجهشان نگشته، و از آن جا بدیگر جا سفر نکنند (همیشه تا خدا خداست جای آنان در آن باغستانها و قصرها و عیش و نوش مشغولند) اما اهل عصیان و نا

فرمانان بجهنم که بدترین جاهاست واردشان سازند، درحالیکه با غل وزنجیر دستهاشانرا بگردنشان بسته، موی پیشانیشانرا بپاهایشان چسبانیده وپیچیده، ودرعذابی واردشان کنند که سوزش آتشش بسیار تند، ودرخانه که درش بروی اهلش بسته، درآتشیکه شعلهاش درخشنده صدایش ترساننده، لهیبش تند ودرسوزاندن بسیار حریص باشد، نه ساکن آنخانه ازآن بیرون گردد، ونه از اسیرآن فدیه پذیرفته شود، نه غل وزنجیرش شکسته شود، نه زمانش بسرآید، نه مدتش تمام گردد وبگذرد (همیشه بآن عذابهای دردناک، درآن خانه مبتلا طعامش آتش، شرابش حمیم و غسلین، انیسش مارها وافعیهای سیاه وکژدمهای گزنده میباشند) آلهاپروردگارا بخشایشگراترا قسم میدهم، بحق قرآن کریم، وبحقیقت وآبروی محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که دردربار تو قرب ومنزلتی بسزا دارند، که ما گنهکاران را بیامرزی، وبآن آتش سوزان، وعذابهای دردناک دچار نسازی، بالنبی وآله

وَمِنْهَا

(فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:)

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا، وَأَهْوَنَهَا وَهَوَّنَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللهَ زَوَاهَا عَنْهُ اخْتِيَارًا، وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ احْتِقَارًا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا، بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا.

نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ،

وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَيَنَابِيعُ الْحِكَمِ، نَاصِرُنَا وَمُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُوُّنَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

قسمتی ازاین خطبه در وصف پیغمبر آن پیغمبر صلی الله علیه وآله میباشد:

رسول اکرم جهان را ناچیز و کوچک میپنداشت، و بنظر پستی وخواری در آن مینگریست، و میدانست که چون او برگزیدهٔ خداوند تعالی است، باین جهت خداوند دنیای دنی را از او دور و آن را برای غیر او گسترانیده است، پس آنحضرت هم قلبا از آن روی گردان شده، و یاد آنرا از خاطر برده، و همواره خواهان آن بود که زیور جهان از پیش چشمش پوشیده بماند، تا آنکه از آن بر نگیرد، و در آن آرزومند نباشد، فرمان پروردگارش را در حال عذرخواهی بمردم رساند، و امت را در حالیکه ترساننده (از دوزخ) و بشارت دهنده به بهشت بود پند میداد (و در ساعت آخر عمرش امر باحسان با اهلبیت و کسانش کرده، و فرمود همیشه فلک حقیقت گرد محور آسمان چرخ میخورد، و شما باید از سرچشمه های علوم آنان سیراب شوید، مردم، پس)

ما نیم درخت نبوت، رسالت در خانه ما فرود آمده، و فرشتگان در منزل ما رفت و آمد داشته اند ما نیم کانهای علم و معرفت، و سرچشمه های دانش و حکمت، یار و نیکخواه ما از درگاه الهی منتظر رحمت، و دشمن و بدخواه ما انتظار سخط و غضب است.

(۱۰۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللهِ (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى) الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَإِقَامُ الصَّلَوٰةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَإِيتَاءُ الزَّكَوٰةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ

اَلْفَقْرَ وَبِرَحْضَانِ الذَّنْبَ ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ ، وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ ، وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ ، وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ .

أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ ، وَارْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ ، وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ ، وَاسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ ، وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ ، فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ ، بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ ، وَهُوَ عِنْدَ اللهِ أَلْوَمُ ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که چیزها نکه وسیله نزدیکی بخداوند متعال، آئین آناس اسلام است بیان فرموده :

گرامی ترین وسیله نزدیکی بخداوند متعال ده چیز است (اول) ایمان و اعتراف بخدا و رسول او محمد صلی الله علیه و آله میباشد (دوم) جهاد در راه حق که آن ستون بلند اسلام است (خواه جهاد اصغر که جهاد با کفار باشد و خواه جهاد اکبر که پیکار و مخالفت با هوای نفس است باشد، سوم) کلمه اخلاص و گفتن لا اله الا الله و خدا را یگانه دانستن که فطری بشر است میباشد، (چهارم) برپا داشتن نماز که آن (رکن عظیم دین) مت است (پنجم) زکوة مال که آن بر

مسلمان فرض و واجب است (ششم) روزه گرفتن در ماه رمضان که آن سپری است در پیش عذاب قیامت (هفتم) حج گذاردن در خانه خدا و عمره آن را بجای آوردن، زیرا که این دو فقر و تنگدستی را برطرف کرده و گناه را میشویند (هشم) صله رحم و نیکی با خویشان که آن موجب فراوانی روزی و تاخیر اجل است (نهم) تصدق دادن پنهان که آن کفاره گناهان و صدقه دادن آشکار که آن مرگهای بد را (از قبیل سوختن، غرق شدن، پرت شدن) برطرف میسازد، (دهم) بجای آوردن کارهای نیکو (احسان بخلق، دستگیری بینوایان، اصلاح ذات البین) است که آن شخص را از ابتلای بنجوار یهانگه میدارد.

مردم کوشش کنید در یاد خدا کردن که آن بهترین یاد بودنها است، و میل کنید بسوی بهشتی که پرهیزکاران بآن وعده داده شده اند، زیرا که وعده خدا راست ترین وعده ها است، و از راه هدایت پیغمبرتان پیروی کنید، که آن نیکوترین راه هدایت است، و طریقه و سنت او را بکار بندید، زیرا که سنت او هدایت کننده ترین سنتها و شریعتها است، و قرآن را بیاموزید، که آن نیکوترین حدیث است، و در آن تدبر کنید، که آن بهار دل است (همانطور یکه دل از تفرج گلزار در بهار مفرح و شادان میشود، شخص متفکر در قرآن بگلهای علوم و غنچه های حکمتی برخورد میکند که از بوی آنها سرمست و خوشحال میشود) و از انوار درخشان آن شفا بطلبید که آن شفا دهنده سینه ها است (دلهائیکه بمرض جهل و در دگمراهی گرفتار اند بمرهمای هدایت قرآن شفا پیدا میکنند) و آن را خوب (و از روی تفکر) بخوانید که آن سودمندترین داستانها است، (و کسی که عالم بعلم قرآن است باید عملش برطبق علمش باشد) زیرا عالمی که بغیر علمش عمل کند، بنادانی سرگردان ماند، که از نادانی خود بهوش نیاید بلکه برچنین کسی (در قیامت) حجت تمامتر، و اندوه و هش زیادتر، و سرزنشش نزد خدا بیشتر است.

(۱۱۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ

بِالْأَمَالِ ، وتَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ ، لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا ، وَلَا تُؤْمَنُ فَجْعَتُهَا ، غَرَّارَةٌ ضَرَّارَةٌ ، حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ ، نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ ، أَكَّالَةٌ غَوَّالَةٌ ، لَا تَعْدُو إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى : ﴿كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ، وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا﴾ لَمْ يَكُنِ امْرُؤٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عَبْرَةً ، وَلَمْ يَلْقَ مِنْ سَرَّائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحَتْهُ مِنْ ضَرَّائِهَا ظَهْرًا ، وَلَمْ تَطَّلِعْ فِيهَا دِيمَةُ رَخَاءٍ إِلَّا هَتَنَتْ عَلَيْهِ مُزْنَةُ بَلَاءٍ وَحَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةً أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُنْتَكِرَةً ، وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا أَعْذَوْذَبَ وَأَحْلَوْلَى أَمَرَّ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى ، لَا يَنَالُ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغَبًا إِلَّا أَرْهَقَتْهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَبًا ، وَلَا يُمْسِي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ قَوَادِمَ خَوْفٍ ، غَرَّارَةٌ غُرُورٌ مَا فِيهَا ، فَانِيَةٌ فَانٍ مَنْ عَلَيْهَا ، لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَزْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى ، مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ ، وَمَنِ اسْتَكْثَرَ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُوبِقُهُ وَزَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ ، كَرَمِنْ وَاثِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ ، وَذِي طُمَأْنِينَةٍ قَدْ صَرَعَتْهُ ، وَذِي أُبَّهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيرًا ، وَذِي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا ، سُلْطَانُهَا دُوَلٌ ، وَعَيْشُهَا رَنِقٌ ، وَعَذْبُهَا أُجَاجٌ ، وَحُلْوُهَا صَبِرٌ ، وَغِذَاؤُهَا سِمَامٌ ، وَأَسْبَابُهَا

رِمامٌ ، حَبْلُهَا بِعَرَضِ مَوْتٍ ، وَصَحِيحُهَا بِعَرَضِ سُقْمٍ ، مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ ، وَعَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ ، وَمَوْفُورُهَا مَنْكُوبٌ ، وَجَارُهَا مَحْرُوبٌ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در نکوهش گیتی :

پس از ستایش خداوند عالم ، و درود بر روان رسول اکرم ﷺ من بیم دهنده ام شما را از دنیا ، زیرا که آن دنیا (در نظر عاشقانش ، و کام طالبانش بسی) شیرین و سبز و خرم است ، پیچیده شده بشهوتها است ، و دوست داشته شده است بوسیله چیزهای پیش رس ، زود از بین رونده خوشحال کننده بچیزهای کم ، آرایش کننده بارزوها ، زینت کننده باشیاء فریبنده است ، نه شادی او پاینده ، و نه کسی از اندوهش آسوده است ، بسیار فریبنده ، زیان رساننده ، حایل شونده ، نابود کردنده ، بآخر رسنده ، تباه شونده ، بسیار خورنده ، گمراه کننده و مباشد (سخت بزرق و برق و نیرنگ دل از دست عاشقش ربوده ، بین او و دیدنش جدائی افکنده ، سپس او را بوادی نیستی و هلاکت و گمراهی میکشاند) همینکه عاشق و دلداده اش در آن بارزوها ، و خواهشهای خویش دست یافت میبیند که دنیا از حد خود تجاوز کرده ، و همانی که بوده هست ، چنانچه خداوند آنرا وصف کرده فرماید : س ۱۸ ی ۴۵ (كَمَآءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ ، فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ ، فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ ٱلرِّيَاحُ ، وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا) مثل دنیا بدان آبی ماند که ما آنرا از آسمان نازل کرده ، و گیاه زمین را بآن آب درهم بیامیزیم ، پس وقتی که صبح کند آن گیاه خشک و ریزه گشته ، و باد پراگنده اش سازد ، و خداوند بر تمام این کارها توانا است (خوشی دنیا بگیاهی ماند است که تا چند قطره باران بدان بارید سبز و خرم لکن بلافاصله خشک و تباه میشود) هیچکس از جهان شادمان نگردید ، جز آنکه از پس آن شادمانی اندوه و غمی بر آن وارد نگردید ، و با خوشی هیچکس روی نیاورد ، جز آنکه از رنج و بدی او بار خود با و عطا کرد ، هیچ باران وسعتی آنرا تر نکرد ، مگر اینکه آبر بلایش پی در پی بر او بارید ن گرفت (خوی جهان چنین و دلباخته آنرا) سزاوار است که صبحگاهان دنیا با او در حال نصرت و یاری بوده شبانگاه او را ناشناس و دشمن گیرد ، اگر قسمتی از آن گوارا و شیرین کننده کام باشد ،

قسمت دیگرش تلخ سازنده و نابود کننده است ، کسی از خوشی آن بمرادی نرسید ، جز آنکه رنج و مشقت آن را از پی دید ، و در بال امن و بستر آرامش آن شبی نخسبید ، جز آنکه صبح مصادف با ترس و ناامنی گردید ، بسیار فریبنده ، و هرچه در آن است عین فریب است ، فانی شونده ، و هر کس در آنست نابود میشود ، جز تقوی و پرهیز ، هیچ خیری در توشه های آن نیست ، هر که از آن کم برگرفت ایمنی بسیاری (از عقوبات اخروی) بدست آورد ، هر که از او بسیار برگرفت ، برگرفته از آن چیزی را که بسیار او را هلاک میسازد ، در صورتیکه آن چیز بسیار هم زود از او زایل میشود ، چه بسیار کسیکه دل در دنیا بست و دنیا دردمندش ساخت ، چه بسیار کسیکه آن را مورد اطمینان دانست و دنیا او را بخاک هلاک نشاند ، چه بسیار از بزرگان صاحب جاهی که دنیا او را کوچک کرد ، چه بسیار متکبر صاحب نخوتی که دنیا او را به ذرهٔ ذلت و خواری پرتاب کرد ، ریاست و سلطنت جهان (در دستها) گردنده ، خوشیش مکدر و تیره ، خوشگواریش ناگوار ، شیرینیش تلخ ، غذایش زهر ، ریسمانش پوسیده ، زنده اش در معرض مرگ ، تندرستیش در رهگذر درد پادشاهیش گرفته شده ، زبردستش زیردست ، دارائیش پرنکبت ، همسایه اش غارت زده و آواره شده است .

أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا ، وَأَبْقَى آثَارًا ، وَأَبْعَدَ آمَالًا ، وَأَعَدَّ عَدِيدًا ، وَأَكْثَفَ جُنُودًا ، تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ ، وَآثَرُوهَا أَيَّ إِيثَارٍ ، ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبَلِّغٍ ، وَلَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ ؟! فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ ، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ ، أَوْ أَحْسَنَتْ لَهُمْ صُحْبَةً ؟ بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ ، وَأَوْهَنَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ ، وَضَعْضَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ ، وَعَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ ، وَوَطِئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ ، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمَنُونِ ، فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكُّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا ، وَآثَرَهَا

وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا حَتَّى ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ ، وَهَلْ زَوَّدَتْهُمْ
إِلَّا التَّعَبَ ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ ، أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ
أَوْ أَعْقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ ؟ أَفَهٰذِهِ تُؤْثِرُونَ ، أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ ،
أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ ؟ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهِمْهَا وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا
عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا ، فَاعْلَمُوا - وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعِنُونَ
عَنْهَا ، وَاتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً) حُمِلُوا إِلَى
قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا ، وَأُنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ
ضِيفَانًا ، وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الضَّرِيحِ أَجْنَانٌ ، وَمِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ ،
وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ ، فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا ، وَلَا يَمْنَعُونَ
ضَيْمًا ، وَلَا يُبَالُونَ مَنْدَبَةً : إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا ، وَإِنْ قُحِطُوا
لَمْ يَقْنَطُوا ، جَمِيعٌ وَهُمْ آحَادٌ ، وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ ، مُتَدَانُونَ لَا
يَتَزَاوَرُونَ ، وَقَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ ، حُلَمَاءُ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ
وَجُهَلَاءُ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ ، لَا تُخْشَى فَجْعَتُهُمْ ، وَلَا يُرْجَى
دَفْعُهُمْ ، اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا ، وَبِالسَّعَةِ ضِيقًا ، وَ
بِالْأَهْلِ غُرْبَةً ، وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً ، فَجَاءُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا حُفَاةً عُرَاةً
قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ ، وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ ،
كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ، وَعْدًا عَلَيْنَا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ)

آیا شما نیستید در خانهای کسانیکه پیش از شما دارای زندگانیهای درازتر ، و نشانه های پایندتر و آرزوهائی دورتر ، و شمارشان بیشتر ، و سپاهیانی انبوه تر بودند ، بندگی کردند برای دنیا چه خوش بندگی کردنی ، و آنرا برای خود برگزیدند چه نیکو برگزیدنی ، آنگاه از جهان کوچ کردند در حالیکه نه توشه که آنها را بمنزل برساند از آن برگرفتند ، و نه مرکبی که با آن طی راه کنند داشتند ، آیا کسی بشما آگاهی داده که جهان درباره آنان بخشش کرده ، و کسی را فدوی آنان قرار داده باشد (پیداست که هیچیک از اینها نبوده و بالعکس) جهان پایه زندگانی آنان را بدشواریها سخت سست نمود ، و آنها را درهم کوبید ، و به پیش آمدهای ناگوار منزلشان ساخت ، و دماغشان را بخاک مالیده و آنان را پی سپر لگدهای ستور خود ساخته ، و بحوادث سخت دچارشان کرد ، شما که دیدید جهان چگونه ناشناس گرفت کسانی را که با او نزدیک شده ، و آنرا برای خود برگزیده ، و در آن شیرین گرفته بودند ، و حتی دیدید چگونه برای همیشه از آن دنیا کوچ کردند ، و رفتند ، مگر دنیا بجز گرسنگی بآنان توشه و بغیر از تنگی بآنان مکانی ، و بجز تاریکی بآنان نوری ، و بجز پشیمانی برایشان توشه اندوخت ؟! (نه والله نه بخدا قسم) پس در اینصورت آیا چنین دنیائی را برای خود برگزیده ؟ و دل در آن میبندید یا اینکه بآن اطمینان پیدا کرده ، و برای بدست آوردنش حرص میزنید ؟ پس دنیا بدجائی است برای کسیکه بآن بدگمان نبوده ، و از آن برحذر نباشد (خوانندگان عزیز) دانسته باشید ، و حال آنکه خودتان خوب میدانید ، که شما گذرنده از جهان ، و کوچ کننده از آن میباشید ، و پند بگیرید از کسانیکه (کوس قوت و شوکت زده) میگفتند کیست که از ما قوی تر و توانا تر باشد ، (به بینید) چگونه آنان را بر گهای چوبین سوار کرد و بگورهای تنگ حملشان کردند ، و در لحدها فرودشان آوردند ، بدون اینکه آنها را سواران خوانند ، یا لفظ مهمان بر آنان اطلاق شود (زیرا سوار یا مهمان کسی را گویند که باختیار خود بر مرکوب سوار شود و بدلخواه خویش بمهمانی برود ، لکن آنها بالعنف و جبر بتخته های تابوت سوار کرده و بقبرستان فرودشان آورند) و برای آنان از کف زمین قبرها و از خاک کفنها ، و از استخوان پوسیده ها همسایه ها تعیین کردند ، همسایگانی که نه خوانده را پاسخ دهند ، و نه بسمی را از خود دفع کنند ، و نه از نوحه سرائی (دیگران برایشان) باکی داشته باشند ، و نه از بارش باران (مانند زندگان) شادمان ، و نه از قطع آن ناشاد گردند ، گرد همند و تنها هستند ، همسایگانند و دورانند ، نزدیکانند و از هم دیدن نکنند ، خویشانند و اظهار

آشنائی نمایند ، بُردبارانی باشند کینه شان از سینه ها رفته ، نادانانی باشند حسدشان
ازمیان برداشته شده ، نه کس ازاندوهشان بیمناک ، ونه کسی بکمکشان امیدوار است ،
روی زمین رابزیرآن ، وسعت مکان رابتنگی قبر ، بااهل ویاران بودن رابیکسی وتنهائی ، و
روشنی رابه تاریکی تبدیل بودند ، همانطوریکه برهنه وعریان ازخاک جداشده بودند بخاک باز
گشتند ، وباکردارهای خویش اززندگی ناپایدارجهان بسوی حیات جاودانی ، وسرای باقی
کوچ کردند چنانکه خداوند درقرآن کریم ۲۱/۱۰۴ فرماید : (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ
وَعْدًا عَلَيْنَا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) همانطوریکه ما اول مخلوق رایجاد کردیم ، همانطور
آنهارابازمیگردانیم ، واین وعده ماحتم ولازم ، والبته اینکار راخواهیم کرد .

(۱۱۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ذِكْرُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَتَوَفِّيَهُ الْأَنْفُسَ

هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا ؟ أَمْ هَلْ رَآهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا ؟
بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ؟ أَيَلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ
جَوَارِحِهَا ؟ أَمِ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا ؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ
فِي أَحْشَائِهَا ؟ كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ ؟

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن ملک الموت وقبض روح کردن واشخاص را
یادآوری فرموده :

(ای کسیکه میخواهی بکنه ذات خدا دسترسی پیدا کنی ، برای آنکه بدانی این امریست محال یکی دیگر آمد و
رفت ملک الموت که یکی ازمخلوقات خداست باریک شو وببین) آیا هنگامیکه عزرائیل داخل درخانه
میشود تواحساس میکنی ، تاوقتی که روحی راقبض میکند ، تواورا میتوانی ببینی (البته که نه) بلکه
(امرعجیبی است که) اوچگونه جنین راقبض روح میکند درشکم مادرش ، آیا ازبعض ازاعضای مادر بر
آن بچه درمیآید ، یا اینکه روح طفل بامر پروردگارش بسوی او میآید ، یا اینکه ملک الموت با

آن طفل در احشا، مادرش ساکن است (پیداست که هیچیک از این کارها را نمیتوانی تشخیص بدهی
پس در اینصورت من معذورم از اینکه) چگونه میخواهد خدای خویش را وصف کند، کسیکه از وصف
کردن ملک الموت که مانند خودش مخلوقیست عاجز است

(۱۱۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ، قَدْ تَرَنَّقَتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا، دَارُهَا نَتْ عَلَى رَبِّهَا: خَلَطَتْ حَلَالَهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا، وَحُلْوَهَا بِمُرِّهَا، لَمْ يَصْفِهَا اللهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضْنَ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ، خَيْرُهَا زَهِيدٌ، وَشَرُّهَا عَتِيدٌ، وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسْلَبُ، وَعَامِرُهَا يَخْرَبُ، فَمَا خَيْرُ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ؟! وَعُمُرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ؟! وَمُدَّةٍ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ؟! اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبَتِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ، وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ. إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَتَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا، وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَإِنِ اغْتَبَطُوا بِمَا رُزِقُوا قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ، وَحَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللهِ، مَا

فَرَقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْثُ السَّرَائِرِ وَسُوءُ الضَّمَائِرِ ، فَلَا تَوَازَرُونَ ، وَلَا تَنَاصَحُونَ ، وَلَا تَبَاذَلُونَ ، وَلَا تَوَادُّونَ !! مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ ، وَلَا يَحْزُنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ ، وَيُقْلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَبِينَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ ؟!!! كَأَنَّهَا دَارُ مُقَامِكُمْ ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ ، وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَنَقَّلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةُ أَنْ يَتَنَقَّلَهُ بِمِثْلِهِ ، قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْآجِلِ ، وَحُبِّ الْعَاجِلِ ، وَصَارَ دِينُ أَحَدِكُمْ لُعْقَةً عَلَى لِسَانِهِ ، صَنِيعُ مَنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ ، وَأَحْرَزَ رِصَاسَيِّدِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در نکوهش کینی

من بیم دهندهٔ شما از جهانم ، زیرا که جهان جای زیستن نیست ، و سرائی است که از آن طلب خوشی نباید کرد ، و دنیا خود را بزیورهای فریندهٔ اش آراسته ، و بآرایش خود مردم را میفریبد ، سرائی است در نزد پروردگارش خوار ، و حلالش بحرام ، خوبش بد ، شیرینیش تلخیش آمیخته است ، خداوند کریم نه آنرا برای دوستانش صاف وگوارا کرد ، و نه در دادنش بدشمنانش بخل ورزید ، (چون دنیا را دشمن میداشت آنرا از دوستانش گرفته بدشمنانش واگذاشت) خیر و خوشیش ناپید بدیش آماده ، اموال جمع شده اش نابود شونده ، پادشاهیش گرفته شده ، آبادیش ویران شونده است ، پس چه چیز است خوبی سرائی که مانند بنای ویران شده ویران ، و عمر یکه همچون توشهٔ تمام شدنی تمام ، و زمانیکه مانند بسر رسیدن راه سفر بسر میرسید (از چنین دنیائی امید خیری جز اندوختن توشهٔ تقوی نیست مردم) آنچه را که خدا بر شما واجب گردانیده است مطلوب خویش قرار دهید ، و آنچه را

که او از شما خواسته توفیق بجا آوردن آن چیز را از او بخواهید ، ندای مرگ را بگوشهای خود بشنوانید پیش از آنکه مرگ شما را دریابد ، و بخود خواند ، بدرستیکه پارسایان در جهان دلهاشان گریان است اگرچه (بلب) خندان باشند و (در باطن) بسیار غمناک اند اگرچه بظاهر شاد مانند ، و دشمنیشان بانفوس اماره خودشان بسیار است ، اگرچه بواسطهٔ آنچه روزی داده شده اند مورد رشک دیگران باشند ، (آنها از دنیا دل بریده ، و همواره بیاد خدا و بفکر مرگند ، بخلاف شما که) یاد مرگ از دلهاتان پنهان گشته ، و آرزوهای دروغین شما را فرا گرفته ، پس دنیا پیش از آخرت بر شما چیره گشته ، و جهان گذران پیش از آخرت بی پایان شما را بسوی خود کشانده است ، مطلب جز این نیست که شما در دین خدا با هم برادرید ، و این جدائی شما از یکدیگر جز در اثر ناپاکی دلها و بدی اندیشه هایست ، آخر (چرا این دلها را پاکیزه نمیکنید ، و زنگ نقار و کین توزی با هم را از خاطر نمی زدائید) برای چه باری از دوش هم برنمیدارید ، و یکدیگر را پند نمی دهید ، و در حق هم بخشش نکرده و محبت نمی ورزید ، شما چه میشود که بکلی از دنیا که بچنگتان میافتد خوشحال و شیفته اید و برای بسیاری از آخرت که از دستتان میرود غمگین نمیشوید ، و اندکی از آن که از شما فوت میشود ، چنان شما را مضطرب میسازد که اثر آن اضطراب و کم صبری برای آنچه از دستتان رفته در چهره تان نمودار میگردد ، تو گوئی جهان جای زیستن همیشگی شما ، و متاع آن همواره برایتان باقی و برقرار خواهد بود ، و هیچ چیزی مانع هیچیک از شما نمیشود ، از اینکه برادر خود را دیدار نماید ، و عیبی را که برادر بینا ک است گوشزد کند ، جز اینکه میبینید او نیز معامله مثل کرده ، و عیوب او را رو برو بگوید ، (پس شما برای رضای خدا از هم عیب پوشی نکرده ، بلکه از ترس فاش شدن عیوب خودتان دم نمیزنید) شما در حب دنیا و ترک آخرت با یکدیگر برادرانی پاکباز بوده و دین هر یک از شما مانند لیسیدن بزبان او گردیده (فقط جز لفظ دین بر سر زبانها نبوده و از دل شما از دین و ایمان خبری ندارد) رفتار شما بکسی ماند که از کردار خویش فارغ شده ، و خوشنودی مولی و آقای خود را فراهم کرده است ، (بنظور آسوده و فارغ البال بکارهای دنیا سرگرمید)

(۱۱۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلْوَاصِلِ اَلْحَمْدَ بِالنِّعَمِ ، وَالنِّعَمَ بِالشُّكْرِ ، نَحْمَدُهُ عَلَى

الآئِهِ ، كَما نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَآئِهِ ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هٰذِهِ النُّفُوسِ الْبُطَآءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ ، السِّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيَتْ عَنْهُ ، وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ ، وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ : عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ ، وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ : إِيمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشِّرْكَ ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ : لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ .

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ ، وَبِهَا الْمَعَادُ ، زَادٌ مُبَلِّغٌ ، وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ ، دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ ، وَوَعَاهَا خَيْرُ وَاعٍ ، فَأَسْمَعَ دَاعِيهَا ، وَفَازَ وَاعِيهَا .

عِبَادَ اللّٰهِ إِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ حَمَتْ أَوْلِيَآءَ اللّٰهِ مَحَارِمَهُ ، وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ ، فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ ، وَالرِّيَّ بِالظَّمَإِ ، وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ ، فَبَادَرُوا الْعَمَلَ ، وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ ، فَلَاحَظُوا الْأَجَلَ ، إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَآءٍ وَعَنَآءٍ وَغِيَرٍ وَعِبَرٍ : فَمِنَ الْفَنَآءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ ، وَلَا تُوسَى جِرَاحُهُ ، يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ ، وَ

اَلصَّحِيحَ بِالسَّقِيمِ ، وَالنَّاجِيَ بِالْعَطَبِ ، اَكِلٌ لَا يَشْبَعُ ، وَشَارِبٌ لَا يَنْقَعُ ، وَمِنَ الْعَنَاءِ اَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ ، وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ ، وَلَا بِنَاءً نَقَلَ ، وَمِنْ عِبَرِهَا اَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا ، وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا ، لَيْسَ ذٰلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَالَ ، وَبُؤْسًا نَزَلَ ، وَمِنْ عِبَرِهَا اَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى اَمَلِهِ ، فَيَقْطَعُهُ حُضُورُ اَجَلِهِ ، فَلَا اَمَلٌ يُدْرِكُهُ ، وَلَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُهُ ، فَسُبْحَانَ اللهِ ! مَا اَغَرَّ سُرُورَهَا ، وَاَظْمَاَ رِيَّهَا ، وَاَضْحَى فَيْئَهَا ، لَا جَاءٍ يَرُدُّ ، وَلَا مَاضٍ يَرْتَدُّ ، فَسُبْحَانَ اللهِ ، مَا اَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِهِ بِهِ ، وَاَبْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن مردم را بتقوی و دوری از دنیا و نزدیکی بآخرت امر فرموده است :

سپاس ذات مقدس خدائی را سزا است که سپاسگذاری را بنعمتها ، و نعمتها را بسپاسگذاری پیوند فرموده (نعمتهای واصله و باعث شکرگذاری ، و شکرگذاری از او وسیله فزونی نعمت است) او را سپاس میگذارم بر نعمتهایش ، همچنانکه او را ستایش میکنم در بلاو امتحانش (چنانکه او را در بلاو مصیبت سپاس گذاری میکنیم ، پس در موقع رفاهیت و نعمت بطریق اولی شکرگذار او میباشیم) و از او یاری و کمک میطلبیم بر این نفوسی که در بجای آوردن امر و اطاعت او کند و کاهل ، و در بجای آوردن آنچه از معصیت که از آن نهی شده اند شتابنده و چابک اند (از او توفیق میخواهیم که ما را در فرمان برداری یاری دهد نافرمانی بدور دارد) و طلب آمرزش میکنیم از او از گناهانیکه علم او بآنها احاطه داشته و در لوح محفوظش آنها را یاد داشت فرموده ، علمی که (از دانستن قاصر) کوتاه نیست ، و کتابی که هیچیک از آنها فرو

گذار نکرده (کوچک و بزرگ گناهان در آن نوشته شده و ثبت گردیده) و باو ایمان میآوریم ایمان آوردن کسیکه غیب و نهانیها (ی قیامت را نادیده مثل اینکه) آشکارا دیده، و باآنچه (از اوضاع آن روز) که وعده داده شده (هنوز نرسیده مثل اینکه) رسیده، ایمانیکه خلوص و پاکیزگی و یقین آن شرک و شک را بدور کرده، و گواهی میدهیم باینکه جز خدای یگانه خدائی نبوده، و شریکی برای او نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بنده و رسول او میباشد، و این دو گواهی بالا برنده گفتار و برکشنده کردار (شخص مومن) میباشند، هر میزانیکه این دو گواهی در آن نهاده شود سبک نگردد، و هر ترازوئی که این دو از آن برداشته شوند سنگین نخواهد بود. ❋

بندگان خدا سفارش میکنم شما را بپرهیز کردن از خدا، زیرا که آن پرهیز توشه و پشتیبان (راه آخرت) است، توشه که رساننده، و پشتیبانی که رهاننده (سختیها) است، شنواننده ترین دعوت کنندگان (رسول خدا مردم را) بسوی آن توشه دعوت کرد، و نگهدارنده ترین اشخاص آنرا شنیدند و نگهداشت، پس دعوت کننده آن را شنواندند، و نگهدارنده آن رستگار گردید. ❋

بندگان خدای پرهیز و تقوای از خدا دوستان خدا را از حرام نگهداشته و دلهای آنان را ملزم ترس از خدا نماید، تا حدیکه شبها را (برای نماز) بیدار، و روزهای گرم را (برای روزه) تشنه نگهدارد، پس راحت و سیرابی (عقبی) را برنج و تشنگی (دنیا) برگزیده، و مرگ را نزدیک دیده بسوی عمل شتافتند، و آرزوها را تکذیب کرده، و آخرت را ملاحظه نمودند، پس جهان جای فنا و نیستی و رنج و تغییر و پند گرفتن است، پس از فنایش آنکه روزگار کمان خویش را برزه کرد، نه تیرش خطا میرود، و نه جراحت زخمش بهبود پذیر است، خدنگ مرگ را برنده، تندرستی را بناتندرستی رستگار را بگرفتاری میافکند، خورنده و آشامنده ایست که سیر و سیراب نمیشود، و آماز رنجش آنست که مرد گرد میآورد آنچه را که نمیخورد، و میسازد آنچه را که در آن ساکن نمیگردد، پس بسوی خداوند تعالی میرود بدون مال و خانه که آنرا حمل و این را نقل نماید، و از تغییرش اینکه تو بنگری گاهی شخص مورد ترحم (نادار دارا و) مورد رشک و حسد واقع میشود، و آنکه مورد رشک و حسد بود (از ناداری و تنگدستی) محل مهر و ترحم میگردد، و از جمله اسباب عبرتش آنکه مرد (پس از رنج فراوان) همینکه نزدیک میشود بآرزوی خود برسد، ناگهان حضور اجل مانع از رسیدن به آمالش میگردد، پس نه آرزوئی

درک کرده ، و نه مرگ او را ترک میگوید ، سبحان الله چه فریبنده است خوشی جهان ، و چه تشنه کننده است سیرابی آن ، و چه گرم شونده است سایهٔ (خنک) آن ، نه آیندهٔ آن (مرگ) رد میشود و نه گذشتهٔ آن (عمر) باز میگردد ، شگفتا ، چه نزدیک است زندهٔ جهان بمرده اش بجهت ملحق شدنش بآن ، و چه دور است مردهٔ آن از زنده اش به سبب دوریش از آن .

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ ٱلشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ ٱلْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ ٱلدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ ٱلْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ ، فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ ٱلْعِيَانِ ٱلسَّمَاعُ ، وَمِنَ ٱلْغَيْبِ ٱلْخَبَرُ ، وَٱعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ ٱلدُّنْيَا وَزَادَ فِي ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ ٱلْآخِرَةِ وَزَادَ فِي ٱلدُّنْيَا ، فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ ، وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ . إِنَّ ٱلَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ ٱلَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ ، وَمَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ، فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ ، وَمَا ضَاقَ لِمَا ٱتَّسَعَ ، قَدْ تُكُفِّلَ لَكُمْ بِٱلرِّزْقِ ، وَأُمِرْتُمْ بِٱلْعَمَلِ ، فَلَا يَكُونَنَّ ٱلْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ ٱلْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ ، مَعَ أَنَّهُ ، وَٱللهِ ، لَقَدِ ٱعْتَرَضَ ٱلشَّكُّ وَدَخَلَ ٱلْيَقِينُ حَتَّى كَأَنَّ ٱلَّذِي ضُمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ ، وَكَأَنَّ ٱلَّذِي فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ ، فَبَادِرُوا ٱلْعَمَلَ ، وَخَافُوا بَغْتَةَ ٱلْأَجَلِ ، فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ ٱلْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ ٱلرِّزْقِ ، مَا فَاتَ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلرِّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيَادَتُهُ ، وَمَا

فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يَرْجِعِ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ ، اَلرَّجَاءُ مَعَ الْحَيَاةِ ، وَ
اَلْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي (فَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ، وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)

(دانسته باشید) براستیکه هیچ چیز (در دنیا) بدتر از شر نیست جز عقاب آن (در عقبی) و هیچ چیزی (در دنیا) بهتر از خیر نیست مگر ثواب آن (در آخرت) و هر چیزی از چیزهای دنیا شنیدنش از دیدنش بزرگتر است ، و هر چیزی از چیزهای آخرت دیدنش از شنیدنش مهمتر ، پس شنیدن احوال آخرت و خبر گرفتن از غیب (بوسیلهٔ پیمبر و ائمه ع) کفایت میکند شما را از دیدن ، و بدانید هر چه از دنیا که بشما کم برسد ، و در آخرت بسیار باشد ، بهتر است از چیزیکه در آخرت کم برسد ، و در دنیا بسیار باشد ، چه بسیار کم (دنیا) که (در آخرت) سود فراوان دارد ، و چه بسیار بسیار (دنیا) که (در آخرت) زیان فراوان دارد ، مردم آنچه را که شما را بآن امر کرده اند ، وسیع تر است از آنچه که شما را از آن نهی کرده اند (بهشت خدا که شما باید بوسیلهٔ کردارهای نیک مستوجب آن گردید از جهنم که از آن نهی شده اید بزرگتر و وسیعتر است) و آنچه که بر شما حلال گشته بیشتر است از چیزهائیکه بر شما حرام گشته ، پس آنچه کم است برای بسیار ، و آنچه تنگ است برای وسیع و آسان واگذارید ، خدا روزی شما را متکفل و ضامن شده ، و شما را امر بعمل فرموده ، پس طلب آن چیزیکه خدا برای شما ضامن شده نباید اولی باشد از چیزیکه عمل آن بر شما واجب گردیده ، با این وصف بخدا سوگند شک و تردید بر شما عارض شده ، و یقینتان زایل گشته ، تا جائیکه تو گوئی آنچه برای شما ضمانت شده فرض و واجب ، و آنچه بر شما فرض و واجب شده مثل اینست که از شما برداشته شده ، پس بسوی عمل شتاب گیرید ، و از مرگ ناگهانی بترسید ، زیرا امیدی بباز گشت عمر نیست ، همانطوریکه امیدی بباز گشت روزی هست ، و هر چه امروز از روزیکه از دست رفت امید زیادتی آن در فردا هست ، لکن هر چه دیروز از عمر گذشته ، امروز امید باز گشت آن نیست ، پس امیدواری در روزی آینده ، و نا امیدی در عمر گذشته است ، پس از خدا پرهیز کنید حق پرهیز کردن و باید نمیرید جز اینکه مسلمان واقعی باشید .

(١١٤) ومن خطبة له عليه السلام

(في الاستسقاء)

اللهم قد انصاحت جبالنا، واغبرت أرضنا، وهامت دوابنا، وتحيرت في مرابضها، وعجت عجيج الثكالى على أولادها، ومالت الرزدد في مراتعها، والحنين إلى مواردها اللهم فارحم أنين الآنة، وحنين الحانة. اللهم فارحم حيرتها في مذاهبها، وأنينها في موالجها، اللهم خرجنا إليك حين اعتكرت علينا حدابير السنين، وأخلفتنا مخايل الجود، فكنت الرجاء للمبتئس، والبلاغ للملتمس، ندعوك حين قنط الأنام، ومنع الغمام، وهلك السوام، أن لا تؤاخذنا بأعمالنا ولا تأخذنا بذنوبنا، وانشر علينا رحمتك بالسحاب المنبعق، والربيع المغدق، والنبات الموتق، سحا وابلا، تحيي به ما قد مات، وترد به ما قد فات. اللهم سقيا منك محيية، مروية، نامية، عامة، طبقة، مباركة، هنيئة، مريئة، مريعة، زاكيا نبتها، ثامرا فرعها، ناضرا ورقها، تنعش بها الضعيف من عبادك، وتحيي بها الميت من بلادك. اللهم سقيا منك تعشب بها نجادنا، وتجري بها وهادنا، وتخصب بها جنابنا، وتقبل بها ثمارنا، وتعيش

بِهَا مَوَاشِيَنَا ، وَنَنْدَى بِهَا أَقَاصِيَنَا ، وَنَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِيَنَا ، مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ ، وَعَطَايَاكَ الْجَزِيلَةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ الْمُرْمِلَةِ ، وَوَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ ، وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضِلَةً ، مِدْرَارًا هَاطِلَةً ، يُدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ ، وَيَحْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ ، غَيْرَ خُلَّبٍ بَرْقُهَا ، وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا ، وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا ، وَلَا شِقَاقٍ ذِهَابُهَا ، حَتَّى يُخْصِبَ لِإِمْرَاعِهَا الْمُجْدِبُونَ ، وَيَحْيَا بِبَرَكَتِهَا الْمُسْنِتُونَ ، فَإِنَّكَ تُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا ، وَتَنْشُرُ رَحْمَتَكَ ، وَأَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ .

تَفْسِيرُ مَا فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ مِنَ الْغَرِيبِ :

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - انْصَاحَتْ جِبَالُنَا ، أَيْ تَشَقَّقَتْ مِنَ الْمَحْلِ يُقَالُ : انْصَاحَ الثَّوْبُ إِذَا انْشَقَّ ، وَيُقَالُ أَيْضًا : انْصَاحَ النَّبْتُ وَصَاحَ وَصَوَّحَ إِذَا جَفَّ وَيَبِسَ ، وَقَوْلُهُ - وَهَامَتْ دَوَابُّنَا - أَيْ عَطِشَتْ ، وَالْهِيَامُ الْعَطَشُ ، وَقَوْلُهُ - حَدَابِيرُ السِّنِينَ - جَمْعُ حِدْبَارٍ وَهِيَ النَّاقَةُ الَّتِي أَنْضَاهَا السَّيْرُ ، فَشَبَّهَ بِهَا السَّنَةَ الَّتِي فَشَا فِيهَا الْجَدْبُ ، قَالَ ذُو الرُّمَّةِ :

حَدَابِيرُ مَا تَنْفَكُّ الْإِمْنَاخَةُ عَلَى الْخَسْفِ أَوْ تُرْمِي بِهَا بَلَدًا قَفْرًا

وَقَوْلُهُ - وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا - الْقَزَعُ الْقِطَعُ الصِّغَارُ الْمُتَفَرِّقَةُ مِنَ السَّحَابِ ، وَقَوْلُهُ - وَلَا شِقَاقٍ ذِهَابُهَا - فَإِنَّ تَقْدِيرَهُ : وَلَا

ذَاتَ شَفَانٍ ذِهَابُهَا ، وَالشَّفَانُ الرِّيحُ الْبَارِدَةُ ، وَالذِّهَابُ الْأَمْطَارُ اللَّيِّنَةُ ، فَحَذَفَ ذَاتَ لِعِلْمِ السَّامِعِ بِهِ

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است که در طلب باران بیان فرموده:

بار خدایا، کوههای ما از خشکی از هم شکافت، زمینهای ما گرد آلود شد، چارپایان در مرتعها جایگاههای خود شان حیران و سرگردان، و بچون زنان فرزند مرده بر اولاد خود شان بفریاد اند. و از بس به آبگاه و چراگاه رفتند و گرسنه و تشنه برگشتند ملول شدند. بار خدایا، بجگر تشنه گوسفندان، و دل آرزومندشتران ترحمی، و بناله و سرگردانی آنان تلطفی، پروردگارا، ما خارج نشدیم بسوی تو مگر وقتی که شتران قحط زده لاغر، بگرد ما حلقه امید بسته (و بزبانحال از ما درخواست میکنند تا ما از تو باران بطلبیم) خدایا، آسمان با ما بکین توزی برخاست، ولی تو امید نا امیدان، و ملتها آرزوی التماس کنندگانی، آلهاتو را در هنگامی میخوانیم که مردم از همه جا مایوس ابرها از باریدن مانع، و چرندگان نزدیک بهلاکت رسیده اند، خدایا، بر ما بگردار نکو سیدهٔ و گناهان زشتمان مگیر، و رحمت خود را بر ما بباران، بواسطهٔ ابری پر باران، بهاری پر ابر، گیاهی پر برکت، تا بباران درشت و بسیار آن ابر مردها زنده، و خشکیها خرم و سرسبز گردد خدایا، بارانی بده که زنده کننده، سیراب سازنده، کامل، بسیار، پاکیزه، پر برکت، گوارا خرم کنندهٔ گیاه، رویانندهٔ نبات، برگهاز آن پر طراوت، شاخها از آن پر میوه باشد، بندگان ضعیف از آن قوی، شهرهای مرده ات بدان زنده گردند، بار خدایا، از تو بارانی میخواهیم، که زمینهای بلند از آن پر گیاه، و گودالهای پست از آن پر آب، نهرهای ما از آن جاری، و شهرها و دهات ما از آن برخوردار، میوه های ما از آن تازه و شاداب، چارپایان ما از آن بهره مند، دوران ما از آن رحمت منتفع، و نزدیکان ما از آن برکات در وسعت و رفاهیت باشند، خدایا عطاهای خود را بر این بندگان فقیر، و وحشیهای بی چوبان بسیار کن، و بباران بر ما بارانی ترکه خیسانندهٔ زمین، ریزه، روان، پی در پی، سیل آور، هر دانه از آن شونیزه، و قطرهٔ از آن درشت تر از دیگری باشد، و بارانی که برقش نبارنده، پاره های پهنش در فضا بیفائده، قطعات پراکنده اش دارای بادی سرد، و بارانی که

برای میوه زیان داشته باشد نباشد ، بلکه طوری گیاه آور و پر فایده باشد ، که این مردم قحطی کشیده از برکاتش حیاتی تازه پیدا کنند ، خدایا ، این توئی که همیشه پس از مأیوسی ببندگانت باران میدهی ، و خوان کرم و رحمتت را برای آنان میگسترانی ، آری این توئی ، ، توئی که مولا و صاحبی پسندیده ، و ستوده میباشی .

(سید رضی ره فرماید : معنی سخنان شگفت آور در این خطبه این است)

فرمایش آنحضرت علیه السلام إِنْصَاحَتْ جِبَالُنَا یعنی کوهها بر اثر خشکی از هم شکافته شد ، گفته میشود . (عرب میگوید) إِنْصَاحَ ٱلثَّوْبُ چون جامه شکافته گردد ، و نیز گفته میشود : إِنْصَاحَ ٱلنَّبْتُ وَصَاحَ وَصَوَّحَ چون گیاه پژمرده و خشکیده شود . و فرمایش آنحضرت وَهَامَتْ دَوَآبُّنَا یعنی چهارپایان ما تشنه باشند و هُیَامُ بمعنی تشنگی است . و فرمایش آنحضرت حَدَابِیرَ ٱلسِّنِینَ ، حَدَابِیر جمع حِدْبَار است بمعنی شتریکه راه نوردی لاغرش کرده ، پس بآن شتر تشبیه فرموده سالی را که خشکی و کم آبی در آن پدیدار شود ذُو ٱلرُّمَّةُ (یکی از شعرای عرب است) گفته :

حَدَابِیرُ مَا تَنْفَكُّ إِلَّا مُنَاخَةً	عَلَى ٱلْخَسْفِ أَوْ تُرْمَى بِهَا بَلَدًا قَفْرًا

یعنی آنها شترانی هستند لاغر شده از راه نوردی ، از هم جدا نمیشوند مگر در خوابگاه گرسنگی ، یا آنکه آنها را در شهرهای بی آب و علف ببرند . و فرمایش آنحضرت : وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا قَزَع پاره های کوچک ابر پراکنده است . و فرمایش آنحضرت : وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا پس تقدیر در آن لفظی است که از آن پنهان است و آن وَلَا ذَاتَ شَفَّانٍ ذِهَابُهَا میباشد ، و شَفَّان باد سرد است و ذِهَاب بمعنی بارانهای اندک . پس آنحضرت لفظ ذات را (در جمله وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا) ساقط کرده است ، بجهت علم و اطلاع شنونده آن .

(۱۱۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى ٱلْحَقِّ ، وَشَاهِدًا عَلَى ٱلْخَلْقِ ، فَبَلَّغَ

رِسالاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وانٍ وَلا مُقَصِّرٍ ، وَجاهَدَ فِي اللهِ أَعْداءَهُ غَيْرَ واهِنٍ وَلا مُعْذِرٍ ، إِمامُ مَنِ اتَّقىٰ ، وَبَصَرُ مَنِ اهْتَدىٰ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در پاره از اوصاف حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده :

خداوند تعالی رسول خویش را بسوی خلق فرستاد که مردم را براه حق بخواند ، وگواه کارهای آنان (از بد و نیک در قیامت) بوده باشد ، پس او بدون سستی و تقصیر اوامر پروردگارش را بمردم رسانده ، و در راه خدا بدون ناتوانی و عذر و بهانه با دشمنان جنگید ، پس او پیشوای پرهیزکاران و بینائی هدایت شدگان است (وسیله هدایت آنان میباشد) .

مِنْها :

وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طُوِيَ عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذاً لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُداتِ ، تَبْكُونَ عَلَى أَعْمالِكُمْ ، وَتَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَلَتَرَكْتُمْ أَمْوالَكُمْ لِحارِسِ لَها وَلا خالِفَ عَلَيْها ، وَلَهَمَّتْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ نَفْسُهُ ، لا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِها ، وَلَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ ما ذُكِّرْتُمْ ، وَأَمِنْتُمْ ما حُذِّرْتُمْ ، فَتاهَ عَنْكُمْ رَأْيُكُمْ ، وَتَشَتَّتَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَلْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ : قَوْمٌ وَاللهِ مَهايِينُ الرَّأْيِ ، مَراجِيحُ الْحِلْمِ ، مَقاوِيلُ بِالْحَقِّ ، مَناديلُ لِلْبَغْيِ ، مَضَوْا قُدُماً

عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ ، وَأَوْجَفُوا عَلَى ٱلْمَحَجَّةِ ، فَظَفِرُوا بِٱلْعُقْبَى ٱلدَّائِمَةِ وَٱلْكَرَامَةِ ٱلْبَارِدَةِ . أَمَا وَٱللهِ لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامُ ثَقِيفٍ ٱلذَّيَّالُ ٱلْمَيَّالُ ، يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ ، إِيهٍ أَبَا وَذَحَةَ

أَقُولُ : ٱلْوَذَحَةُ ٱلْخُنْفَسَاءُ ، وَهٰذَا ٱلْقَوْلُ يُومِئُ بِهِ إِلَى ٱلْحَجَّاجِ ، وَلَهُ مَعَ ٱلْوَذَحَةِ حَدِيثٌ لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ .

قسمتی از این خطبه در پیدایش حجاج ابن یوسف ثقفی و ستمهائیکه بر اهل کوفه روا داشته میباشد :
واگر بدانید از نهانیها آنچه را که من میدانم و بر شما آشکار نیست هر آینه از خانه های خود خارج شده و بسوی خاکها (و بیابانها) رفته ، و بر کردارهای زشت خویش گریه کرده ، و همچون زنان فرزند مرده لطمه بسینه میکوبید ، و واگذار میکنید دارائی خود را بدون سرپرست و نگهبان ، و هر یک از شما همّش مصروف رهائی خویش بوده ، و بدیگر کس نپردازد ، لکن شما فراموش کردید آنچه را که یاد آورده شدید ، و ایمن شدید از آنچه که بر حذر داشته شدید ، (دستورات رسول خدا را پشت سر افکنده و نشنیده گرفتید) پس سر رشتهٔ رأی و اندیشه از کف شما رها شده ، و کارتان پراکنده گردید (متحیر و سرگردان مانده ، و نمیدانید چه بایدتان کردن ، و من از بس شما را براه راست دعوت کردم و نپذیرفتید بطوری از شما مأیوس شده ام که) دوست دارم خدا بین من و شما را جدائی افکنده ، و کسانیکه از شما بمن سزاوارتر اند بمن ملحق نماید (زیرا آنان مانند خود من) بخدا قسم گروهی بودند دارای راههای پاکیزه ، و حلم و بردباریشان از دیگران بیشتر ، گفتارشان حق ، و واگذارندگان ظلم بودند ، طریقهٔ حق و راه راست را برگزیده ، و آنرا مقدم داشته ، و بر آن گذشتند ، و بسوی آن شتافتند ، و بعاقبتی جاویدان و کرامتی نیک و گوارا دست یافتند (لکن شما در اثر اینکه مرد کار و عمل برای آخرت نبوده ، و یارانی موافق و مانند آنان جهاد کننده در راه حق نیستید) بخدا سوگند پسری از آل ثقیف که از روی نخوت دامن کشان ، و مایل بجور و ستم باشد بر شما مسلط گردد ، که سبزه های شما را میخورد ، و پیه پیکرتانرا

میگدازد (بزرگان و نیکان شما را کشته ، و اموالتان را از دستتان میرباید) هان ابا وَذَحه بیار تا چه داری (وَذَحه در لغت اطلاق بر پشکلی شود که زیر دنبه گوسفند چسبیده باشد ، و نیز حشره ایست سیاه مایل بسرخی که از کثافات و سرگین تکون پیدا کرده ، و آنرا خنفسا و جُعَل نیز گویند ، و علت اینکه حضرت بطرز غیاب حجاج ابن یوسف را باین کنیه مخاطب قرار داده اینست که روزی در حال نماز خنفسائی بسوی او روی آورد ، گفت آنرا از من دور کنید ، که وَذَحه ایست از وَذَح شیطان یعنی از سرگین شیطان خلقت شد)

سید رضی ره فرماید : حجاج را با وَذَحه حکایت دیگری است که اینجا جای ذکر آن نیست لکن ابن ابی الحدید در ص ۲۵۷ جلد دوم چنین گوید ، دشمنان و معاندین خانواده پیغمبر و نواصب که خیلی در دشمنی آنها اصرار دارند اغلب مبتلای بمرض اُبنه و خارش مقعد میشوند ، و حجاج نیز دارای این مرض بود ، و برای تسکین خارش بیشتر خنفسائی را در جوف مقعد مینهاد تا آن نیش میزد ، و این قدری راحت میشد ، و او این مداوا را از ابوجهل تعلیم گرفته بود ، زیرا او چنین میکرد ، و نیز وجه دیگری نقل کرده ، و آن اینست که حجاج روزی خنفسائی را دید که رو باو نهاده ، چندین مرتبه او را طرد کرده باز بسوی او روی نهاد ، حجاج در خشم شده خواست با سر انگشت او را دور سازد که خنفسا انگشت ویرا نیش زد ، و انگشت ورم کرده ، و حجاج بهمان علت بجهنم واصل شد ، و این برای آن بود که خداوند خواست او را بأخبث مخلوقاتش هلاک سازد ، همانطوریکه نمرود ابن کنعان را بوسیله پشه که در دماغ او راه پیدا کرد هلاک فرمود .

(۱۱۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَلَا أَمْوَالَ بَذَلْتُمُوهَا لِلَّذِي رَزَقَهَا ، وَلَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا ، تَكْرُمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَلَا تُكْرِمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ ، فَاعْتَبِرُوا بِنُزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَانْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَوْصَلِ إِخْوَانِكُمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن یاران را نکوهش فرماید:

(ای مردم بخیل خداوند مال را بشما داده که در راه او صرف نمائید و از بیوایان دستگیری کنید) پس شما نه اموال را در راه کسیکه آنها را روزی شما قرار داده بذل مینمائید، و نه خویش را در راه او بخاطره میافکنید، شما بوسیله اکرام و اعزاز خدا نزد بندگانش کرمید، با ایتحال خدا را در میان بندگانش اکرام نمی کنند، پس شما از اینکه در منزل کسانی نازل شده اید که آنها پیش از شما در آن منازل بودند، و از دور شدن از نزدیکترین برادرانتان پند گیرید (زیرا طولی نکشد که دیگران منازل شما را نشیمن ساخته، و دستشان از شما کوتاه، و آنان نیز باید شما را مورد عبرت خویش قرار دهند)

(۱۱۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَنْتُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجُنَنُ يَوْمَ الْبَأْسِ، وَالْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ، وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در ستایش یاران:

(ای یاران باوفای من) شما در راه حق یاران، و در دین برادران، و در روز سختی و گیرو دار جنگ سپر (و در هنگام مشورت) اصحاب سر، و یاران من شمائید نه دیگران، بوسیله شماست که روگردانندگان از حق را میزنم، و طاعت روکنندگان بر حق را امیدوارم، پس مرا بنصایح خویش که خالی از غش، و سالم از شک و ریب میباشد کمک دهید، چرا که بخدا قسم البته من سزاوارترین مردم بمردم میباشم (اگر مردم فرمان مرا گردن نهند، منظم آنان را براه حق و نیکبختی سوق خواهم داد، ولی افسوس).

ومن كلام له عليه السلام (١١٤)

وقد جمع الناس وحضهم على الجهاد فسكتوا ملياً ، فقال عليه السلام : أفخرسون أنتم ؟ فقال قوم منهم : يا أمير المؤمنين إن سرت سرنا معك ، فقال عليه السلام :

ما بالكم لا سددتم لرشد ، ولا هديتم لقصد ؟ أفي مثل هذا ينبغي لي أن أخرج ؟ إنما يخرج في مثل هذا رجل ممن أرضاه من شجعانكم وذوي بأسكم ، ولا ينبغي لي أن أدع الجند والمصر وبيت المال وجباية الأرض والقضاء بين المسلمين والنظر في حقوق المطالبين ، ثم أخرج في كتيبة أتبع أخرى ، أتقلقل تقلقل القدح في الجفير الفارغ ، وإنما أنا قطب الرحى : تدور علي وأنا بمكاني ، فإذا فارقته استحار مدارها ، واضطرب ثفالها ، هذا - لعمر الله - الرأي السوء !! والله لولا رجائي الشهادة عند لقاء العدو ولو قدحم إلى لقاؤه لقربت ركابي ، ثم شخصت عنكم ، فلا أطلبكم ما اختلف جنوب وشمال ، طعانا بعتابين حتادين رواغين ، إنه لا غناء في كثرة عددكم مع قلة اجتماع قلوبكم ، لقد ملأتكم على الطريق الواضح الذي لا يهلك عليها إلا هالك ، من استقام فإلى الجنة ، ومن زل فإلى النار .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که هنگامیکه مردم را جمع کرده و آنان را برای جنگ با دشمن برمیانگیخت و آنان سر در پیش افکنده خاموش ایستاده بودند لذا حضرت بانگ بر آنان زده فرمودند : ✻

شما را چه میشود که اینطور خاموشید (مگر لال خلق شده اید) پس گروهی از آنان گفتند یا امیرالمؤمنین اگر خودت برای جنگ با دشمن جلو بیفتی ما از دنبالت خواهیم بود (حضرت از این پاسخ بیشتر برآشفت و) فرمود : ✻

چیست شما را که هرگز نه بطریق حق ارشاد میشوید ، و نه بسوی راهی هدایت میگردید ، آیا چنین موقعی سزاوار است که من خودم حرکت کنم ؟ من باید در این جنگ هر کس از شجاعان و دلیران شما را که خود بپسندم با شما همراه کنم ، کجا سزاوار است که من لشگر ، و شهر ، و خزانه ، و باج و خراج ، و دادوستدی مسلمانان ، و حفظ حقوق طلبکاران را گذارده ، و با دسته لشگری از عقب دسته دیگر راه برگیرم ، و مانند تیر بی پیکانیکه در جعبه خالی صدا میکند صدا کنم (مضطرب و لرزان باشم) من قطب و استوانه آسیا هستم و آسیا (ی کشور و دین و لشگر در میدانهای جنگ) بودن من در مرکز و) گرد من میچرخد ، ما دامیکه من در جای خویش هستم ، و اگر من از جای خود حرکت کنم ، مدار آسیا بهم خورده ، و سنگ زیرینش لرزان و حیران گردد ، بخدا سوگند اگر من هنگام دیدن دشمن آرزومند شهادت اگر مقدر بود نبودم ، البته بر اسب سواری خویش سوار شده و از شما دور میشدم ، ما دامیکه با دجنوب و شمال در وزیدن است ، و دیگر شما نامردم طعن زننده عیبجوی ، منحرف از حق و ترسو را طلب نمیکردم (با اینکه میدانم) ما دامیکه دلهای شما از هم پراکنده است ، سودی در بسیاری عدد شما نیست ، برای راستی شما را بطرف راه روشن حق کشاندم که در آن راه گمراه و هلاک نمیشود جز کسیکه فطرتا هلاک است ، هر که آن راه مستقیم را پیمود بسوی بهشت ، و هر که پایش در آن لغزید در آتش سرنگون است ✻

(۱۱۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ ، وَإِتْمَامَ الْعِدَاتِ ، وَ

تَمامَ الْكَلِماتِ ، وَعِنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوابُ الْحِكَمِ وَضِياءُ الْأَمْرِ ، أَلا وَإِنَّ شَرائِعَ الدِّينِ واحِدَةٌ ، وَسُبُلَهُ قاصِدَةٌ ، مَنْ أَخَذَ بِها لَحِقَ وَغَنِمَ ، وَمَنْ وَقَفَ عَنْها ضَلَّ وَنَدِمَ . ❋

اِعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخائِرُ ، وَتُبْلى فِيهِ السَّرائِرُ ، وَمَنْ لا يَنْفَعُهُ حاضِرُ لُبِّهِ فَغائِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ ، وَغائِبُهُ أَعْوَزُ ، وَ اتَّقُوا ناراً حَرُّها شَدِيدٌ ، وَقَعْرُها بَعِيدٌ ، وَحِلْيَتُها شَدِيدٌ ، وَشَرابُها صَدِيدٌ . ❋

أَلا وَإِنَّ اللِّسانَ الصّالِحَ يَجْعَلُهُ اللهُ تَعالى لِلْمَرْءِ فِي النّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمالِ يُوَرِّثُهُ مَنْ لا يَحْمَدُهُ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در مدح خود و ائمهٔ طاهرین و ترغیب مردم به پیروی از آنان و باقی گذاردن نام نیک در جهان میباشد :

بخدا سوگند (من بوسیلهٔ پیغمبر راه) رساندن پیغامها ، ووفای بوعدها ، وتمامی کلمات ومعانی خدائی را نشان داده شدم ، درهای علوم وحکمتها ، وروشنی درکارها ، وامورکائنات درنزد ما اهل بیت است وبس ، آگاه باشید سرچشمه های دین (که از آن نهرهای بسیاری بوسیلهٔ اهلبیت منشعب میشود درحقیقت) یکی است ، وراه آن راست ومستقیم است ، هرکه راه آن احکام را گرفت وپیمود بحق نائل شد ، وغنیمت برد ، وهرکه کناره گیری کرد گمراه وپشیمان گشت ، مردم کار کنید برای روزیکه ذخیره ها برای آن روز اندوخته میشود ، وپرده ها درآنروز دریده ، وراز ها مکشوف میگردد ، هرکس امروز عقل واندیشه کنونیش با سودی نرساند (پند امام را نشنود) عقل واندیشه (خودش) که از او پنهان است نقصش کمتر ، واز سود رساندن باو ناتوان تر است (خوانندگان عزیز) پرهیزید آتشی را که سوزشش آن تند ، وقعر آن گود ودرک

لباس و زیورش غلها، و زنجیرهای آهن، شرابش زرد آب (دوچرکی است که از فرج زنا کاران روان) است. ❋

آگاه باش نام نیکی که خداوند در میان مردم برای انسان قرار دهد، بهتر از مالی است که میراث برنده ناسپاسگذار ببرد. ❋

(۱۲۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: هَبَلَتْنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا، فَلَمْ نَدْرِ أَيَّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ؟ فَصَفَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ: ❋

هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ!! أَمَا وَاللهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللهُ فِيهِ خَيْرًا: فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ، وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتِ الْوُثْقَى، وَلَكِنْ بِمَنْ؟ وَإِلَى مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضِلْعَهَا مَعَهَا.

اللَّهُمَّ قَدْ مَلَلْتُ أَطِبَّاءَ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ، وَكَلَّتِ النَّزَعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ، أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَهُيِّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلِهُوا وَلَهَ اللِّقَاحِ إِلَى أَوْلَادِهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ

ٱلأَرْضِ زَحْفًا زَحْفًا وَصَفًّا صَفًّا ؟ بَعْضٌ هَلَكَ وَبَعْضٌ نَجَا ، لَا
يُبَشِّرُونَ بِٱلأَحْيَآءِ ، وَلَا يُعَزُّونَ عَنِ ٱلْمَوْتَى ، مُرُّهُ ٱلْعُيُونِ مِنَ
ٱلْبُكَآءِ ، خُمْصُ ٱلْبُطُونِ مِنَ ٱلصِّيَامِ ، ذُبُلُ ٱلشِّفَاهِ مِنَ ٱلدُّعَآءِ ،
صُفْرُ ٱلأَلْوَانِ مِنَ ٱلسَّهَرِ ، عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ ٱلْخَاشِعِينَ ، أُولَٰئِكَ
إِخْوَانِي ٱلذَّاهِبُونَ ، فَحَقَّ لَنَآ أَنْ نَظْمَأَ إِلَيْهِمْ ، وَنَعَضَّ ٱلأَيْدِيَ عَلَى
فِرَاقِهِمْ ، إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ ، وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ
عُقْدَةً عُقْدَةً ، وَيُعْطِيَكُمْ بِٱلْجَمَاعَةِ ٱلْفُرْقَةَ ، وَبِٱلْفُرْقَةِ ٱلْفِتْنَةَ ،
فَأَصْدِفُوا عَنْ تَرَنِّيهِ وَنَفَثَاتِهِ ، وَٱقْبَلُوا ٱلنَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا
إِلَيْكُمْ ، وَٱعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که پس از داستان معروف حکمین در جنگ صفین و قبول کردن آنحضرت آن حکومت را از روی اجبار) یکی از اصحاب از جا برخاسته و عرض کرد اول بار از حکومت نهی و پس از آن بآن امر کردی و ما نمیدانیم کدام یک از این دو امر بهدایت نزدیک تر بود ، پس حضرت دست مبارک بر دست زده و فرمود :

این (بلا تکلیفی و سرگردانی) سزای کسی است که حزم و احتیاط را از کف بگذارد ، آگاه باشید بخدا سوگند اگر آن زمانیکه شما را امر کردم بآنچه شما را بدان مامور نمودم (بشما گفتم فریب عمرو عاص را نخورده ، و با شامیان بجنگید ، اگر از من پذیرفته بودید) شما را جعل کرده بودم بسوی آنچه که آنرا مکروه میپنداشتید ، لکن خداوند برای شما در آن خیر قرار داده بود (اگر بر غم انف خودتان سخن مرا شنیده دست از جنگ نکشیده بودید از نعمت پیروزی برخوردار میشدید) و اگر استقامت کرده بودید شما را هدایت کرده بودم ، و اگر کج بودید راستتان نموده بودم ، و اگر (از اجرای دستوراتم) ابا و امتناع داشتید شما را مدرک و بینا کرده (و حجت را کاملا تمام کرده بودم و فرمان مرا اگر

اطاعت کرده بودید) البته این کار بهتر و استوارتر بود (و من خیلی مایلم که شما را براهی که شایسته است سوق بدهم) اما بکمک کی، و همراهی چه کس؟؟ من اراده دارم درد (گمراهی و نافرمانی) امت را با شما مداوا کنم، و حال آنکه شما خود درد من هستید (باعث گمراهی و نافرمانی آنان نیز شمائید) مثل من با شما مانند کسی است که میخواهد خار را بوسیلهٔ نیش خار دیگری از پای برآورد، در صورتیکه میدانید خار با خار مایل است (چنانکه گفته اند لَا تَنْقُلِ الشَّوْكَةَ بِالشَّوْكَةِ، فَإِنَّ ضِلْعَهَا مَعَهَا خار را با خار از پای بیرون میآور که میل آن با آن است، آنگاه حضرت عَلَيْهِ السَّلَام از فرط اندوه از نافرمانی مردم بخدا شکایت کرده، و بیاد یاران حقیقی و حامیان دین افتاده و فرماید)

خدایا پزشکان این درد بیدرمان (گمراهی و نافرمانی مردم) ملول شدند، و آنانکه با ریسمانهای (لطف و نرمی) آب از چاههای (هدایت برای این مردم گمراه) میکشیدند خسته شدند، (من دیگر امیدوار بدرمان مرض این مردم نیستم، خودت علاجی کن آه) کجایند آنانکه بسوی اسلام خوانده شدند و آنرا پذیرفتند، قرآن را خوانده، و در پای احکام آن محکم ایستادگی کردند، بسوی پیکار دشمن تهییج شدند، پس واله و شیدای آن گردیدند، همچون شیفتگی و شیدائی شتران بسوی اولاد خودشان، شمشیرهای بران را از غلاف کشیده، دسته دسته، و گروه گروه، گرداگرد، زمین میدان جنگ را گرفته. بعضی (در راه خدا) کشته شدند. و بعضی نجات پیدا کردند (و چون همه برای پیشرفت دین کار میکردند. و بقضای خدا راضی بودند کشته شدن و زنده ماندن در نزد آنان و بازماندگانشان مساوی بود لذا وقتی که از جنگ باز میگشتند) نه کسی بزنده های آنان تهنیت، و نه شخصی بمرده های آنان تعزیت گفت، راد مردانی بودند، که دیدگانشان از فرط گریهٔ (از خوف خدا) کم نور، و شکمشان از روزه لاغر، لبشان از دعا پژمرده، رنگشان از بیخوابی زرد، غبار خشوع بر چهرهٔ شان نشسته، اینان برادران من بودند که رفتند (در غرفات بهشت سرخوش آرمیدند) پس سزاوار است که ما تشنهٔ دیدار آنان بوده، و از دوریشان سر انگشتان را بدندان بگزیم (آنها چون دینشان کامل بود، شیطان از فریب دادنشان مأیوس بود لکن آن) شیطان راههای خودش را برای شما هموار ساخته. و میخواهد گرههای دین شما را یکایک باز کند، و جماعت شما را بجدائی تبدیل، و از آن جدائی فتنه و فسادی در میانتان

تولید نماید، پس از وسوسه و افسون او اعراض، و بسوی نصایح کسیکه آن نصایح را بسوی شما هدایت میکند اقبال نمایید و آنها را بسود خویش بکار ببندید.

(۱۲۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِلْخَوَارِجِ، وَقَدْ خَرَجَ إِلَى مُعَسْكَرِهِمْ وَهُمْ مُقِيمُونَ عَلَى إِنْكَارِ الْحُكُومَةِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ؟ فَقَالُوا: مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ، قَالَ: فَامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنِ الَّذِينَ شَهِدُونَا صِفِّينَ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّى أُكَلِّمَ كُلًّا مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ، وَنَادَى النَّاسَ فَقَالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا، ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ، حِيلَةً وَغِيلَةً وَمَكْرًا وَخَدِيعَةً - إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا: اسْتَقَالُونَا، وَاسْتَرَاحُوا إِلَى كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ، وَالتَّنَفِّيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ لَكُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ، فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ،

وَعَضُّوا عَلَى أَلْجِهَادِ بِنَوَاجِذِكُمْ ، وَلَا تَنْفِرُوا إِلَى نَاعِقٍ نَعَقَ ، إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ . وَقَدْ كَانَتْ هٰذِهِ ٱلْفَعْلَةُ ، وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوهَا ، وَٱللّٰهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَى فَرِيضَتُهَا ، وَلَا عَمَايَ ٱللّٰهُ ذَنْبَهَا ، وَوَٱللّٰهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لَلْمُحِقُّ ٱلَّذِي يُتَّبَعُ ، وَإِنَّ ٱلْكِتَابَ لَمَعِي مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ ، فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ ٱللّٰهِ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَإِنَّ ٱلْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى ٱلْآبَاءِ وَٱلْأَبْنَاءِ وَٱلْإِخْوَانِ وَٱلْقَرَابَاتِ ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا وَمُضِيًّا عَلَى ٱلْحَقِّ ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ ٱلْجِرَاحِ ، وَلٰكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي ٱلْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ ٱلزَّيْغِ وَٱلْإِعْوِجَاجِ وَٱلشُّبْهَةِ وَٱلتَّأْوِيلِ ، فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ ٱللّٰهُ بِهَا شَعَثَنَا وَنَتَدَانَى بِهَا إِلَى ٱلْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا ، رَغِبْنَا فِيهَا وَأَمْكَنَّا عَمَّا سِوَاهَا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بخوارج نهروان فرمود هنگامیکه بلشکرگاه ایشان وارد شدند ، و آنها منکر حکومت حکمین بوده ، و بر این سخن پافشاری داشتند ، پس حضرت علیه السلام فرمود : آیا تمامی شما با ما در صفین بودید ، گفتند بعضی از ما بود ، و بعضی نبوده اند ، فرمود از هم جدا و دو دسته شوید ، آنهاکه در صفین حاضر بوده دسته ، و آنانکه حاضر نبوده دسته شوند ، تا من هریک را طبق سخنش پاسخ گویم ، پس آنگاه ندا در داد ، که حرف را کم کنید ، دلهاتان را بمن بسپرید . بسخنم گوش دهید ، و از هرکس گواهی طلبیدم باید طبق آنچه میداند در این امر گواهی دهد ، پس آنحضرت علیه السلام سخنانی با آنها فرمود از جمله اینکه :

مگر آن وقتی که اهل شام از روی ریو و حیله و فریب قرآنها را بر سر نیزه زدند، شما خود تان نگفتید اینان برادران اهل دین و با ما هم کیش اند، همه از ما پایان دادن جنگ را خواستار، و پناهنده بقرآن شده اند، صلاح آنست که آنها را بپذیریم، و اندوهشان را برطرف کنیم، مگر آنوقت بشما نگفتم اینکار ظاهرش ایمان و باطنش ندامت است، اولش موجب رحمت بر آنها، و آخرش مورث زحمت و ندامت شماست (گوش باین حرفها و سر و صداهای فریبنده نداده با کمال سختی و قرصی) روشتان را دنبال کنید، و از همان راهی که میرفتید باز نمانده، و دندانهارا روی هم فشار داده و بناله و فریاد هیچ فریاد کنندهٔ التفات نکنید، زیرا که اگر (گوش بناله معاویه شیطان و یا عمرو عاص مکار بدهید و) درخواستش را بپذیرید (شما را) گمراه میکند، و اگر پاسخ نگوئید خوار میکرد د (لکن شما گوش بسخن من نداد و مخصوصا همین) شما را دیدم که باندازهٔ درپای آن امر اقدام و کوشش کردید تا آنکه این امر انجام گرفت، در صورتیکه بخدا قسم اگر من فرضا از حکومت چنین سر باز زده و آنرا نمی پذیرفتم. واجبی از من فوت نشده، و خداوند گناه ترک آنرا بر من بار نمینمود، و بخدا سوگند اگر هم من در این امر اقدام مینمودم سزاوار نبود که از من پیروی بشود، زیرا که من با قرآن کریم همراه بودم و از زمانیکه با آن پیوند کرده ام هیچوقت از آن جدا نشده ام (اوامر و نواهی من تمام تحت دستورات قرآن است. و اکنون شبهه را قوی گرفته، اگر من شما را امر بپذیرفتن آن حکومت کرده بودم شما میرسید که بمن اعتراض کنید، و در صورتیکه شما را از آن نهی کردم و خودتان در انجام آن کوشش کردید دیگر حرف حسابی شما با من چیست. پس از آن حضرت اشاره بسوابق خویش در اسلام کرده فرمود) ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، و آسیبهای قتل و خونریزی بین پدران و فرزندان و برادران و خویشان (ما که برخی مسلمان شده، و برخی هنوز کافر بودند) دور میزد، و هرچه مصیبت و سختی شدت میکرد در ما نیفزود، مگر ایمان و استواری در راه حق، و تسلیم شدن به پیش آمد، و شکیبائی بر سوزش زخمهای کاری ما (مصیبت اینجاست که ما آن روز با کفار برای پیشرفت اسلام میجنگیدیم) لکن امروز صبح کرده ایم در حالیکه باید با برادران دینی خود بجنگیم، برای آنچه که از انحراف از حق و کجی از راه راست و اشتباه کاریها و تاویلات (نادرست از معانی قرآن) که در دین داخل شده است، پس هرگاه وسیله بدست آمد که خداوند بآن واسطه پراکندگی ما را جمع نماید، و بنائی استحکام

اسلامی که در بین ما مانده است نزدیک شویم ، آنوقت در آن کار رغبت کرده ، و از سوای آن امر روگردان خواهیم شد (لکن فعلا با کجروان ، و اشتباهکاران میجنگیم ، تا آن وسیله بدست آید یعنی درباره احکام اسلام و قرآن توافق نظر حاصل کردد ، آنوقت دست از جنگ خواهیم کشید)

(۱۲۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ لِأَصْحَابِهِ فِي سَاعَةِ الْحَرْبِ :)

وَأَيُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ ، وَرَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًا ، فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فُضِّلَ بِهَا عَلَيْهِ ، كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ ، فَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ . إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ ، لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ . إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ ، وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در هنگام جنگ بیارانش فرمود :

هریک از شما که هنگام دیدار دشمن ، در خویش قوت قلب و شجاعتی احساس نمود ، و در یکی از برادرانش ترس و سستی دیدار کرد ، باید بواسطه آن تهمتی و دلاوریکه خداوند باو عنایت فرموده دشمن را از برادرش دفع کند ، همانطوریکه از خودش مدافعه مینماید ، و اگر خواست خداوند تعالی بود می آن شخص (ترسنده) را مانند او (دلیر) قرار میداد (البته شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است ، و در هر موردیکه بوده باشد) برای ستیکه مرگ طلب کننده ایست شتابان که نه ایستنده در مکان از چنگش رها میشود ، و نه گریزنده از آن آنرا عاجز میگرداند ، گرامی ترین مرگ

کشته شدن (در راه خدا) است، سوگند بدان کسیکه جان پسر ابیطالب بدست او است که هزار ضربت شمشیر خوردن (در میدان جنگ و جهاد برای دین) بر من آسانتر است از مردن در بستر یکه در غیر طاعت خدا باشد.

(۱۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ، لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْمًا، قَدْ خُلِّيتُمُ وَالطَّرِيقَ، فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در نکوهش یاران

مانند آنست که می بینیم هریک از شما را (در موقع گریختن از میدان جنگ) غوغا و میاهوئی راه میاندازید که بشیر شبیه بصدای سوسمارهائی است که در راه بهم برمیخورند نه (برای خدا جنگیده و) حقی را میگیرید، و نه از ستمکش دفع ستمی مینمائید، راه بهشت را برای شما گشاده اند، رستگار کسی است که خود را بآن برساند، و هلاکت برای کسی است که (بترک جهاد) از راه باز ایستد.

(۱۲۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي حَثِّ أَصْحَابِهِ عَلَى الْقِتَالِ:)

فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ، وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ، وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ، فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَأَسْكَنُ

لِلْقُلُوبِ ، وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ ، وَرَايَتَكُمْ فَلَا تَمِيلُوهَا ، وَلَا تُخِلُّوهَا ، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ ، وَالْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَايَاتِهِمْ ، وَيَكْتَنِفُونَهَا خِفَافَهَا وَوَرَاءَهَا وَأَمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا ، وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا .

أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ ، وَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أَخِيهِ . وَأَيْمُ اللهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ ، إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللهِ ، وَالذُّلَّ اللَّازِمَ ، وَالْعَارَ الْبَاقِيَ وَأَنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ ، وَلَا مَحْجُوزٍ بِبَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ .

الرَّائِحُ إِلَى اللهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْمَاءَ ، الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي ، الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ ، وَاللهِ لَأَنَا أَشْوَقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ . اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ ، وَشَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ ، وَأَبْلِهِمْ بِخَطَايَاهُمْ ، إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ ، تَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ ، وَضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ ، وَيُطِيحُ الْعِظَامَ ، وَيُنْدِرُ النَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ ، وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتْبَعُهَا الْمَنَاسِرُ ، وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ ، وَحَتَّى يَجُرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ بُلُوهُ الْخَمِيسِ ، وَحَتَّى تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ ، وَبِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ .

أَقُولُ اَلدَّعْقُ : اَلدَّقُ ، أَیْ تَدُقُّ اَلْخُیُولُ بِحَوَافِرِهَا أَرْضَهُمْ ، وَنَوَاحِرُ أَرْضِهِمْ : مُتَقَابِلَاتُهَا ، یُقَالُ : مَنَازِلُ بَنِی فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ ، أَیْ تَتَقَابَلُ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که یاران را بجهاد در راه خدا ترغیب و آداب جنگی را بآنان تعلیم فرموده :

(ای سربازان رشید من هنگام کارزار) زره دار را در پیش و بی زره را در عقب قرار دهید ، و دندانها را بروی هم فشارید (ثبات و استقامت را پیشه خویش سازید) زیرا این ثبات قدم در جنگ شمشیر را از فرق دلاوران دور کننده تر است ، هنگام بکار بردن نیزه ها در اطراف پیچ و تاب بخورید (و خود را بوسیله این عمل از اصابت نیزه دشمن حفظ کنید) دیده ها را فرو خوابانید ، که اینکار باعث زیادتی ثبات قلب و تیزی شمشیر است ، صداها را خاموش کنید ، زیرا آرامش و سکوت ترس و بیم را زایل میکند ، پرچم را از جای حرکت مدهید ، و دور شرا خالی نکنید ، و آنرا جز بدست دلاورانیکه شما را در هر پیش آمدی حفظ مینمایند مسپارید (در میدان جنگ تمام دیده ها بطرف پرچم دوخته میشود ، و شخص دلیر تا کشته نشود پرچم را از دست نمیدهد) براستیکه مردانیکه در برابر دشواریها و بلیات شکیبا هستند ، آنانند که گرد پرچم حلقه زده ، و آنرا از اطراف احاطه کرده ، نه از آن عقب میافتند که تسلیم دشمن کنند ، و نه بر آن پیشی میگیرند که آن را تنها گذارند ، مرد کار باید از دشمن خود دفاع کرده و از برادرش یاری کند ، و نباید دست خود را گذارد ، تا این دشمن با دشمن برادرش همدست شده ، دو نفری او را از میان بردارند ، بخدا سوگند اگر از شمشیر کسی فرار کند از شمشیر آینده (منبع مرگ) بسلامت نخواهد ماند ، شما نیز اشراف عرب و بزرگان و میان مردمان ، تحقیق فرار از جنگ سبب خشم و غضب خدا و خواری و سرافکندگی در میان مردمان است . فرار کننده بعمر ، و زندگی خویش نمیفزاید ، و آن مانع از مرگش نخواهد بود ، کیست که در جنگ مانند نشنه که بسوی آب روان است ، بطرف خدا رو مده باشد ، بهشت زیر سایه و اطراف نیزه ها است ، امروز خبرها بوجود میشود (مردانگی هر کس پیدا میگردد) سوگند بخدا اشتیاق من بسوی دشمنان بیشتر است از اشتیاق دشمنان بسوی خانه هایشان ❋

بار خدایا اگر دشمنان در صدد رد قول حق اند ، تو جمعیتشان را از هم پراکنده ، و اختلاف

کلمه در میانشان پدید آور ، و آنها را بگناهانشان هلاک فرما ، زیرا که ایشان از مواقف باطل خویش کنار نمیروند ، و بدون بکار بردن نیزه های پی در پی که جان را از جسمشان در کشد ، و ضربت شمشیریکه کاسه سر را شگافته . و استخوانها را درهم خرد . و ساعدها و ساقها را از هم باز نماید ، از جاهای خود کنار نمیروند ، تا اینکه لشکرهای دسته دسته و پیاپی و سپاهیانی بسیار که دارای اسبهای یدکی که از هر جا برای یاری تهیه شده و با آنان روبرو شوند ، و با ایشان بجنگند ، و تا اینکه لشکر بسیاریکه در دنبالش سپاه بزرگ دیگری است ، و پنج طرفشان (قلب و جناح و میمنه و میسره و قشون منظم و) آراسته است بشهرهای ایشان وارد شوند ، و باز تا اینکه اسبها با سمها اطراف زمینها ، و گرداگرد چراگاههای چارپایان ایشان بکوبند (خلاصه تا وقتی که دیگر هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند آنوقت دست از حرف باطل خود خواهند کشید)

سید رضی رضی الله عنه میفرماید : اَلدَّعَقُ بمعنای کوفتن وَتَدَقُّ اَلْخُيُولُ بِحَوَافِرِهَا آرْضَهُمْ یعنی بکوبند اسبها بسمهای خود زمینهای ایشان را ، وَنَوَاحِرِ اَلْأَرْضِ مُتَقَابِلاتُهَا ، زمینهای برابر یکدیگر است گفته میشود : مَنَازِلُ بَنِي فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ أَيْ تَتَقَابَلُ یعنی زمینهای فرزندان فلان نزدیک یکدیگر است .

(۱۲۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ

فِي اَلْخَوَارِجِ لَمَّا أَنْكَرُوا تَحْكِيمَ اَلرِّجَالِ وَبَدَمٌ فِيهِ أَصْحَابَهُ فِي اَلتَّحْكِيمِ فَقَالَ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ :

إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ اَلرِّجَالَ ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا اَلْقُرْآنَ ، وَهَذَا اَلْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ اَلدَّفَّتَيْنِ ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ ، وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ اَلرِّجَالُ ، وَلَمَّا دَعَانَا اَلْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا اَلْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ اَلْفَرِيقَ اَلْمُتَوَلِّيَ عَنْ

كِتَابِ ٱللهِ تَعَالَى ، وَقَدْ قَالَ ٱللهُ سُبْحَانَهُ : - فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللهِ وَٱلرَّسُولِ - فَرَدُّهُ إِلَى ٱللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ ، وَرَدُّهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ ، فَإِذَا حُكِمَ بِٱلصِّدْقِ فِي كِتَابِ ٱللهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ ٱلنَّاسِ بِهِ ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ ٱللهِ (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَنَحْنُ أَوْلَاهُمْ بِهِ .

وَأَمَّا قَوْلُكُمْ : لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي ٱلتَّحْكِيمِ ، فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِيَتَبَيَّنَ ٱلْجَاهِلُ ، وَيَتَثَبَّتَ ٱلْعَالِمُ ، وَلَعَلَّ ٱللهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هٰذِهِ ٱلْهُدْنَةِ أَمْرَ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ، وَلَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا ، فَنَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ ٱلْحَقِّ ، وَنَتَمَادَى لِلْأَوَّلِ ٱلْغَيِّ .

إِنَّ أَفْضَلَ ٱلنَّاسِ عِنْدَ ٱللهِ مَنْ كَانَ ٱلْعَمَلُ بِٱلْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرِثَهُ مِنَ ٱلْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَزَادَهُ ، فَأَيْنَ بُنَاهُ بِكُمْ ، وَمِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ ؟! ٱسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ ٱلْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ ، وَمُوزَعِينَ بِٱلْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ ، جُفَاةٍ عَنِ ٱلْكِتَابِ ، نُكُبٍ عَنِ ٱلطَّرِيقِ ، مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا ، وَلَا زَوَافِرَ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا ، لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ ٱلْحَرْبِ أَنْتُمْ ، أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحًا !! يَوْمًا أُنَادِيكُمْ ، وَيَوْمًا أُنَاجِيكُمْ ، فَلَا أَخَا رُصْدٍ عِنْدَ ٱلنِّدَاءِ ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ ٱلنَّجَاءِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه خوارج نهروان حکمیت ابو موسی و عمرو

خاص را منکر شده بودند حضرت آنان را نکوهش کرده فرمود :

ما مردان را حاکم نکرده ، بلکه حکومت را بقرآن کریم سپردیم ، و این قرآن خطی است که نوشته شده و در میان دو پاره جلد است ، بزبان سخن نگفته ، و ناگزیر از مترجمی میباشد ، و مردانند که از آن سخن میگویند ، هنگامیکه معاویه و یارانش از ما خواستند که قرآن را بین همدیگر حکم قرار دهیم ، ما مردمی نبودیم که از کتاب خدا روگردان باشیم ، در صورتیکه خداوند میفرماید : اگر در چیزی با یکدیگر نزاعی پیدا کردید بخدا و رسول ص مراجعه کنید ، پس مراجعه بخدا حکم قرار دادن قرآن ، و مراجعه برسول ص پیروی از سنت او است ، پس اگر بنا باشد از روی صدق و درستی بکتاب خدا حکم کرده شود ما ائمه از همه مردم بآن حکم سزاوارتریم ، و اگر بسنت و طریقه پیغمبر ص رفتار شود ما بآن اولی میباشیم ، و اما اینکه گویند چرا میان خود و ایشان مدتی در تحکیم قرار دادی این مهلت برای آن بود که تا جاهل تحقیق کند ، و دانا پایدار بماند ، و شاید خدا در این مدت متارکه امر امت را اصلاح فرماید ، و راه بر ایشان تنگ نباشد ، تا برای شناسائی حق شتاب کرده و گمراهی نخست را گردن نهند ، براستیکه برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل حق نزد او گرامی تر از باطل بوده باشد ، اگرچه باو زیان رساند ، و از باطل ناخوشنود باشد اگرچه نفعی باو عاید شود ، پس این سرگردانی شما از چیست ، و شما را از کجا آورده اند (که این اندازه لجوج و سرسخت و بیمعرفت در حق امام میباشید) آماده باشید برای رفتن بجنگ گروهیکه از راه حق حیران مانده و آنرا نمی بینند ، و بظلم و ستم گرائیده از آن باز نمیگردند ، از کتاب خدا دور ، و از راه و سنت رسول بیرون اند (چه توان کرد که) شما نه مردمی طرف اطمینان هستید که بآن علاقه مند توان شد ، و نه یارانی هستید که بتوان بکمک و همراهیتان تکیه کرد (و گرهی از کار گشود) بد افروزندگان آتش جنگی که شما هستید اف بر شما باد (که من از همه چیز شما بتنگ آمدم) ، شما بسختی و گرفتاری مبتلایم کردید ، روزی شما را (برای یاری دین) میخوانم ، و روزی (در امر جنگ) با شما مشورت میکنم ، نه در وقت خواندن راد مردانی راستگو هستید ، نه در موقع مشورت مورد اعتماد و اطمینان میباشید (کار شما مکر و دروغ و افشاء اسرار است و بس) .

(۱۲۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِمَا عُوتِبَ عَلَى تَصْيِيرِهِ النَّاسَ إِسْوَةً فِي الْعَطَاءِ
مِنْ غَيْرِ تَفْضِيلِ أُولِي السَّابِقَاتِ وَالشَّرَفِ :

أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ ؟ وَاللهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا ، وَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللهِ !! ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا ، وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ ، وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللهِ ، وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ ، فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِينٍ وَأَلْأَمُ خَلِيلٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که هنگامیکه بعضی اشخاص بآنحضرت اعتراض کردند که چرا دیگران را در عطاء و بخشش از صدقات و غنائم بدون تفضیل بر صاحبان سابقه و شرف در اسلام مساوی دانسته :

(چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اموال و غنایم را بالسویه میان مسلمین تقسیم میفرمود ، ابوبکر هم در زمان خودش مطابق آنحضرت رفتار کرد ، لکن عمر بخلاف سنت پیغمبر قبل خود هر کس هر چه میخواست میداد ، و این کار در زمان عثمان توسعه پیدا کرد ، و اموال مسلمین را بیشتر با قوامش تخصیص میداد ، آنگاه چون نوبت بحضرت امیر المؤمنین رسید همان رویه پیغمبر را اتخاذ فرمود ، و این برگسانی مانند طلحه و زبیر گران آمد و درخواست تفضیل کردند ، حضرت اجابت نفرمود و منجر بآن نکث عهد و نقض بیعت گردید لذا فرمود) :

مرا امر میکنید که از جور برای طلبیدن ، و ستم کنم بر کسی که والی و زمامدار او شدم ، بخدا سوگند با آن

کار نزد یک نخواهم شد ، مادامیکه روزگار بشب و روز قائم ، و ستاره ستاره دیگری را دنبال مینماید اگر این مال از خود شخص من بود ، آنرا میان مسلمانان مساوی تقسیم میکردم ، پس چگونه وقتیکه مال از خداست ، آگاه باشید مال خدا را در غیر جای خود صرف کردن تبذیر است و اسراف ، و این تبذیر و بی اندازه خرج کردن در دنیا رتبه صاحبش را بلند و در آخرت پست میسازد ، در نزد مردم او را کم ، و در نزد خدایش خوار مینماید ، هیچ مردی مال خدا را بغیر مستحق ندادو ، و نزد غیر اهلش ننهاد ، مگر آنکه خدا شکر آن غیر مستحقین را بر او حرام کرد ، و با غیر او دوستی کردند ، پس اگر روزی پای این شخص (بخشنده مال) لغزید ، و بر اثر پیش آمد روزگار نیازمند یاری ایشان شود ، پس آنان دشمن ترین دوست ، و ملامت کننده ترین یار برای او میباشند .

(۱۲۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لِلْخَوَارِجِ أَيْضًا :)

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِضَلَالِي ، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَائِي ، وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِي ؟ سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ ، وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ ، وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ ، وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ ، وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ ، فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِذُنُوبِهِمْ

وَأَقَامَ حَقَّ اللهِ فِيهِمْ ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ بَعْدَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ ، ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ ، وَضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ ، وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ : مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ ، وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ ، فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ ، أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هٰذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هٰذِهِ . ❊

وَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ ، وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ ، وَإِحْيَاؤُهُ الِاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ ، وَإِمَاتَتُهُ الِافْتِرَاقُ عَنْهُ ، فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمِ اتَّبَعْنَاهُمْ ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا ، فَلَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ - بُجْرًا ، وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ ، وَلَا لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يَنْظُرَا بِالْقُرْآنِ فَنَاهَاهُمْ عَنْهُ ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا بُصَرَاءُ بِهِ ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ ، وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ وَالصَّمْدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا ، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا . ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام ایضاً در باب خوارج وبیان

بنابر عقیده و مذهب خوارج امیر المؤمنین علیه السلام در قضیه تحکیم راه خطا پیمود ، و چون هر خطاکار را

از مذهب خارج میدانستند بنابراین (العیاذ بالله) علی و یارانش را خارج از مذهب میدانستند، و روی این عقیدهٔ نادرست هر کس با ایشان مخالف بود و براو دست مییافتند میکشتند، و این قتل و کشتار را از حد بدر بردند، لذا حضرت آنانرا مخاطب کرد و فرمود :

اگر از فرمان من سر باز زده و (بزعم شما) من خطاکار و گمراهم، پس چرا همامت محمد را گمراه دانسته و آنانرا بگناه من اخذ کرد و تکفیرشان مینمایند (روی همین گمان خطا) شمشیرهای کشیدهٔ را بر دوش نهاد و در مواضع خوشی و بیماری فرود میآورید، گنهکار و بی گناه را بهم مخلوط می کنید (و میکشید) شما میدانید که رسول خدا زنا کننده متزوج را سنگسار کرد، و براو نماز گذاشت پس از آن میراثش را باهلش داد، قاتل را قصاص رسانید و میراثش را به کسانش سپرد، و دست دزد را برید، و زناکار غیر متزوج را تازیانه زد، پس از آن از مال و غنیمت بآنها سهم داد، و آنها زنهای سلمه را بنکاح خویش درآورد، پس همه بر خدا آنها را بگناهانشان گرفته و حد خدا را بر آنان جاری ساخت، لکن مانع بهره آنان از اسلام نگردید، و ناشناسان از بین مسلمانان خارج نفرمود، پس شما (زمرهٔ جهال) بدترین مردم و از کسانی هستید که شیطان اوراد هدف تیرهای گمراهیهای پرتاب کنندهٔ خود کرد، و در دریاهای حیرت سرگردان ساخته است (و در اثر این گمراهی و حیرت) رود اکه دو طایفه درباره من هلاک خواهند شد، یکی دوستی که از حد دوستی خارج شده و محبت من او را براه غیر حق بکشاند (مانند عبدالله بن سبا، و طایفه نصیریه که آنحضرت را خدا دانند) دیگر دشمنی که بواسطه دشمنی بی اندازهٔ با من براه غیر حق واداشته شده است (همچون خوارج و نواصب و بهترین مردمان درباره من گروه میانه اند (مانند طایفه شیعهٔ امامیه) پس همراهی اجماعت متوسطه و میانه از سواد اعظم (طایفه محقه شیعه) پیروی کنید که دست خداوند همراه ایشان است، و بپرهیزید از جدائی و نفاق، زیرا که شخص دور از مردم دچار شیطان میشود، همانطور یکه گوسفند یکه دور از گله است دچار گرگ میگردد، ای اهل ایمان آگاه باشید هر کس پس از من شما را بر دوش خارجیان دعوت کند او را بکشید اگرچه زیر عمامهٔ من باشد (اگرچه بر سبیل فرض من باشم).

(پس از این بازگشت بداستان تحکیم کرد فرماید) جز این نیست که این دو تن حکومت داده شدند که زنده کنند آنچه را که قرآن زنده کرد، و بمیرانند آنچه را که قرآن میرانده، و زنده کردن قرآن اجتماع (عمل) براو است، و میراندن او (پشت کردن) جدائی از آن است، اگر قرآن ما را بسوی آنها کشاند تابعیم، و اگر ایشان را بسوی ما کشاند باید پیروی کنند، ای بی پدر ها من شتر بزرگی بجای نیاورد

وشما را فریب نداده، و امر را بر شما مشتبه نساخته ام، این از رای و اندیشه نارسای شما گروه بود که آن دو نفر را (ابوموسی و عمرو عاص را) بحکمیت اختیار گردید، ما هم از آن دو نفر عهد و پیمان گرفتیم که از حدود قرآن تجاوز نکنند، پس آنها حیران و سرگردان شده، و حق را واگذاشتند در صورتیکه در حق آن بینا بودند (خوب میدانستند خلافت حق کیست و عمل نکردند) از هوای نفس خود پیروی کرده، بسوی جور و ستم گرائیدند (و حال آنکه ما وقتی که این دو نفر را حکم قرار دادیم) پیشتر استثناء گفتیم که حکومت باید از روی عدل و حقیقت و دوستی انجام گیرد، لکن بدی رای و تجاوز این دو نفر از حد حق و حقیقت (حق را بدیحق ندادن) میان ما جدائی افکند.

(۱۲۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِيمَا يُخْبِرُ بِهِ عَنِ الْمَلَاحِمِ بِالْبَصْرَةِ:)

يَا أَحْنَفُ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ، وَلَا قَعْقَعَةُ لُجُمٍ، وَلَا حَمْحَمَةُ خَيْلٍ، يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ. (يُؤْمِئُ بِذَلِكَ إِلَى صَاحِبِ الزَّنْجِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَيْلٌ لِسِكَكِكُمُ الْعَامِرَةِ، وَالدُّورِ الْمُزَخْرَفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النُّسُورِ، وَخَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفِيلَةِ مِنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ، أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا، وَنَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن از وقایع سخت و جنگهای بزرگی که در بصره رخ میدهد سخن رانده:

ای احنف، گویا می بینم آن شخص (صاحب زنج) را در حالتی که سیر میکند با لشکریکه (بدون سلاح

کارزاراند) گرد و غبار و هیاهو و صدای لجام و شیهه اسبان راندارند، زمین را لگدکوب میکنند و قدمهاشان مانند قدمهای شترمرغ میباشد (پاهاشان پهن و انگشتانشان ازهم دوراست).

سیّد رضی عَلَیْهِ الرَّحْمَه فرماید: حضرت علیه السلام دراینجا اشاره به صاحب زنج علی ابن محمد برقعی کرده، و او از مولد خود شهر ری به بصره آمده، غلامان زنگی را که کارگران اهل بصره بودند، با خویش همدست و یکشب متفقاً خواجهای خود را سر بریده، و با وی بیعت کردند، و بر بنی عباس خروج نمودند.

وای بر کوچه های آباد، و خانه های مزین و آراسته شما، که مانند کرکس بالها (کنگرها) دارند و مانند خرطومهای پیلان (دارای ناودانها) میباشند، از آن لشکریکه نه کس برگشته آنان میگرید، و نه از گمشده شان جستجو میکند (زیرا دارای اقوام و خویشان نیستند) من دنیا را بروی افکنده، و اندازه آن را سنجیده ام، و ناپایداری آن را بدیده بصیرت دیده ام.

مِنْهُ

وَيُومِئُ بِهِ إِلَى وَصْفِ الْأَتْرَاكِ:

كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْماً كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَالدِّيبَاجَ، وَيَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ، وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلٍ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ، وَيَكُونَ الْمُفْلِتُ أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ! فَضَحِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيّاً:

يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَمَا عَدَّدَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ:

(إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) الْآيَةَ، فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَبًا، أَوْ فِي الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا، فَهٰذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ، وَمَا سِوٰى ذٰلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَعَلَّمَنِيهِ، وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي، وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي. ❋

بعضی از این خطبه است که حضرت در آن وصف ترکان و تاتاران را بیان فرموده:

(و از فتنهٔ چنگیز خبر داده است) ❋

گویا من گروهی را مینگرم، که چهرهاشان مانند سپرهای چکش خورده، و پوست دوزی شده (از حیث پهنی و گردی) میباشد، لباسهای دیبا و ابریشمی پوشیدهٔ، و اسبهای زیبا را یدک میکشند، و هر جا نیکوار و شوند خونریزی سختی در آنجا واقع میشود، بطوریکه مردز خمین بروی کشته راه میرود، و رها شده (از چنگ آنها کمتر از گرفتار میباشد ❋

و در این هنگام یکی از اصحاب عرض کرد یا امیرالمؤمنین خداوند تو را به علم غیب آگاهی داده، حضرت علیه السلام تبسمی کرده و بآن مرد یکه از طایفهٔ بنی کلب بود فرمود:

نه ای برادر کلبی این علم غیب نیست بلکه دانشی است که آن را از دانشمندی (پیغمبر خدا) آموخته ام، علم غیب منحصر بعلم قیامت و چیزهائی است که خداوند آنها را در کتابش شمرده فرماید: إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (یعنی نزد خدا است علم باحوال قیامت، و نزول باران و عالم است بآنچه در رحمهای زنان است، و هیچکس نمیداند که فردا چه میکند، و بکدام زمین میمیرد لکن خدا عالم و آگاه بآن است) پس خداوند عالم و دانا است، بآنچه در رحمهای زنان است از پسر و دختر زشت و زیبا، سخی و بخیل، بدبخت و نیکبخت، و میداند چه کسی (فردای قیامت) هیزم آتش دوزخ

یا همنشین و رفیق پیغمبران در جهان میباشد ، پس نیست علم غیبی که جز خداوند احدی آن را نداند ، و هر چه جز نیست دانستی است که خداوند پیغمبرش از آن آگاهی داده ، و پیغمبر مرا بآن دانا فرموده ، و برای من دعا کرده ، تا سینه ام آن را نگهداری کرده و دو پهلویم حفظش نماید . ✻

(۱۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذِكْرِ الْمَلَاحِمِ وَالْمَوَازِينِ :)

عِبَادَ اللهِ ، إِنَّكُمْ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هٰذِهِ الدُّنْيَا أَنْوِيَاءُ مُؤَجَّلُونَ ، وَمَدِينُونَ مُقْتَضَوْنَ ، أَجَلٌ مَنْقُوصٌ ، وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ ، فَرُبَّ دَائِبٍ مُضَيَّعٌ ، وَرُبَّ كَادِحٍ خَاسِرٌ . وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزْدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَارًا ، وَالشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا ، وَالشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا ، فَهٰذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ ، وَعَمَّتْ مَكِيدَتُهُ ، وَأَمْكَنَتْ فَرِيسَتُهُ . اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ ، فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا ، يُكَابِدُ فَقْرًا ، أَوْ غَنِيًّا بَدَّلَ نِعْمَةَ اللهِ كُفْرًا ، أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللهِ وَقْرًا ، أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْرًا ؟ أَيْنَ خِيَارُكُمْ وَصُلَحَاؤُكُمْ ، وَأَحْرَارُكُمْ وَسُمَحَاؤُكُمْ ؟ وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ ، وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ ؟ أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعًا عَنْ هٰذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ ، وَالْعَاجِلَةِ الْمُنَغِّصَةِ ؟ وَهَلْ خُلِّفْتُمْ إِلَّا فِي حُثَالَةٍ لَا تَلْتَقِي بِذَمِّهِمُ الشَّفَتَانِ اسْتِصْغَارًا لِقَدْرِهِمْ ، وَذَهَابًا عَنْ ذِكْرِهِمْ ؟ فَإِنَّا لِلّٰهِ

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ : ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مُنْكِرٌ مُغَيِّرٌ ، وَلَا زَاجِرٌ مُزْدَجِرٌ ، أَفَبِهٰذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللّٰهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ ، وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ ؟ هَيْهَاتَ !! لَا يُخْدَعُ اللّٰهُ عَنْ جَنَّتِهِ ، وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ ، لَعَنَ اللّٰهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ ، وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ . ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که نوشته اند در بارهٔ ترازو ها و پیمانه ها ایراد فرموده : لکن ذکری و نامی از آن نیست . ❋

ای بندگان خدا در ایجهان شما و هرچه آرزومند آن هستید مهمانانی چند هستید که تا هنگامی معین بیشتر وقت ندارید (و از حیث ایمان و عبادت) وام دارانی هستید که بایستی تا سر رسید یکروز بکار شما آنرا معین و محفوظ داشته ، وام خود را بپردازید ، چه بسیار گوشندهٔ در عمر که آنرا تباه میکند ، چه بسیار رنج کشندهٔ که جز زیان سودی نبرد (ای مردم) شما در روزگاری واقع شده اید که خیر و خوبی از آن گریزان ، و شر و بدی در آن نمایان ، شیطان در این زمان بهلاکت مردم طمع بسته عدهٔ اش قوی شده ، مکرش عموم را فرا گرفته ، راه شکار برایش هموار گشته (برای تحقیق این سخن) هر جا که میخواهی بنگر (ببین آیا مردم را بیرون از این چهار دسته خواهی یافت) یا فقیر ناتوانی است که با رنج درویشی دست بگریبان است ، یا غنی توانگری است که شکر نعمت خدا را بکفر تبدیل کرده ، یا بخیل سفله ایست که ندادن حقوق یزدان را سبب افزایش مال دانسته ، یا متمرد سرکشی است که گویا گوشش برای شنیدن پند ها گران و سنگین است ، (آه که من بچه روزگار بدی برخورد کرده ام) کجایند صلحا و نیکان شما ، چه شدند راد مردان و آزادگانتان ، آنانکه هنگام داد و ستد پرهیزو پاکی را روش خویش قرار داده بودند کجا رفتند ؟ آیا نیست اینکه همگی بشتاب از این جهان پست پر رنج و اندوه کوچ کردند ، (و در سرای امن و خوشی آرمیدند) آیا (حیف نیست که) شما اشخاص نخاله نابخردی که از بس پست و نالایق اند دولب در موقع نکوهش و نام بردنشان بهم میرسد جانشین شده اید (کنایه از اینکه

خود شما نامردان پست جای آن را در مردان شریف را گرفته اید) فَإِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ همه ما از خدا و بازگشت بسوی او خواهیم کرد (و در این مصیبت جز صبر و استرجاع چاره نیست) فساد و تبهکاری ظاهر شده و کسی نیست که بشدت و سختی از آن منع و جلوگیری کند، آیا با این رویه (نادرست و سهل انگاری در امر دین و عمل) میخواهید در بهشت عدن در جوار رحمت خدا درآمده، و عزیزترین و دوستان او باشید: بیهات، چه دور است این امر (وچه دراز است این آرزو) خدا گول خورنیست، و خوشنودی او جز باطاعت از او بدست نیاید: (با این کردارهای زشت طمع در بهشت بستن سودای خام در سر پرورانیدن است) خدا لعنت کند کسانی را که مردم را بمعروف و خوبی امر میکنند، و خودشان نهی کنند، و منکر را نهی مینمایند و خودشان مرتکب میشوند.

(۱۳۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِأَبِي ذَرٍّ، رَحِمَهُ اللهُ، لَمَّا أُخْرِجَ إِلَى الرَّبَذَةِ:

يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلّٰهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ، إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ، فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حُسَّدًا، وَلَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقًا، ثُمَّ اتَّقَى اللهَ لَجَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا، لَا يُونِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بابی ذر غفاری فرمود، هنگامیکه عثمان او را از مدینه

بربذه اخراج نمود .

وعلت اینکه عثمان ابوذر را بربذه اخراج کرد این بود که وقتی که عثمان خلیفه شد ، دست باموال مسلمین گشاد ، ودر اسراف وخرج کردن آن به بیهوده اندازه نگه نمیداشت ، وآنرا بخویشاوندان خویش وا میگذاشت ، ابی ذر غفاری رحمة الله علیه از کفتار حق خودداری نکرده ، وباصراحت لهجه که مخصوص خودش بود ، علنا مثالب ومطاعن عثمان را شمردن گرفت ، بطوریکه عرصه بر عثمان تنگ شده اورا بشام کرد ، ابوذر در شام آرام ننشسته زبان بنکوهش معاویه دراز کرد ، تا اینکه روزی حبیب ابن مسلمه فهری بمعاویه گفت دیری نپاید که ابوذر دل مردم را از تو بگرداند ، پس معاویه بعثمان نوشت اگر شام را خواهانی ابوذر را باید در آن نگذاری ، آنگاه بامر عثمان پیرمرد را بر شتری عنیف وبیجهاز سوار کرده بمدینه اش فرستادند ، بطوریکه از شدت کوفتگی راه گوشت رانهای ابوذر سائیده شده ومجروح گردید ، پس عثمان بعد از شور با اولیای خویش ابوذر را بربذه اخراج کرد ، واعلان نمود که کسی اورا مشایعت نکرده وباوی سخن نگوید ، ومباشر این امر مروان حکم بود ، لکن از این سوی حضرت امیر المومنین ع اعتنائی بفرمان عثمان نکرده ، باتفاق عبدالله جعفر وعقیل برادرش وحضرت امام حسن ع وامام حسین ع وعمار یاسر برای وداع تا بیرون مدینه رفتند ، وحضرت امام حسن ع زبان بدلداری ابوذر گشوده ، واورا امر بصبر وتقوی نمود ، مروان متعرض شده وگفت یا حسن مگر نمیدانی که عثمان امر کرده است که کسی با ابوذر سخن نگوید ، حضرت امیر المومنین ع از این اعتراض خشمگین شده وباتازیانه بصورت مرکب مروان زده اورا باز گردانید ، پس مشایعین هریک بطوری زبان بدلداری ابوذر گشوده واورا به صبر وتقوی توصیه نمودند ، از این سوی مروان نزد عثمان آمده از حضرت امیر المومنین ع شکوه کرد وعثمان پس از آنکه آنحضرت را نزد خود طلبیده واعتراض کرد که چرا امر مرا کوچک شمرده ، وگماشته مرا رانده ، حضرت فرمود گماشته تو اراذل کرد مرا منهم اورا متعرض شده وبرگردانیدم ، اما نهی کردن تو از سخن گفتن با ابی ذر مگر تو توقع داری ما را بهر امری ولو اینکه معصیت باشد امر کنی وما تو را اطاعت کنیم عثمان گفت پس مروان را از خودت راضی کن ، برای اینکه مرکب او را زده ، وخودش را شتم کرده ودشنام گفته ، حضرت فرمود اما نسبت بمرکب او مرکب منهم حاضر است مروان آنرا قصاص کند اما دشنام بخدا سوگند اگر مروان بدشنام باز شود من نیز تو را دشنام خواهم داد ، ودر دو

هم نخواهم گفت، عثمان از این سخن خشمگین شده و مجلس بهم خورد، باری حضرت بابی ذر چنین فرمود:
ای اباذر تو برای خدا خشمگین شدی، پس امیدوار باش که برای او خشمگین شدی باش این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند، و تو بر دینت از آنان ترسیدی، پس آنچه که از تو بر آن میترسند، برایشان واگذار کن، و با آنچه که از آنان بر آن ترس داری بگریز، چه بسیار محتاجند ایشان بآنچه که تو آنها را از آن منع مینمودی، و چقدر بی نیازی تو از آنچه که آنان تو را از آن منع مینمودند، زود باشد که فردا (در قیامت) بدانی که سود با کیست، و چه کس بیشتر رشک برده میشود (دانسته باش) و اگر آسمانها و زمینها بر کسی تنگ گیرند و آنکس از خدا پرهیز داشته باشد، خداوند در آن دو راهی برای او خواهد گشود (ای ابی ذر) جز حق با تو انس نمیگیرد، و جز باطل از تو نمیرمد، پس اگر تو پذیرفتار دنیای آنان شده بودی آنها دوستدار تو میشدند، و اگر بعضی از آن را (از آنان) قرض گرفته بودی تو را امین میدانستند

(۱۳۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظَأْرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَعْوَعَةِ الْأَسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أُطْلِعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ. ❋

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ،

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، بِالصَّلَاةِ ❋

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ ، الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ هِمَّتُهُ ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ ، وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعَطِّلَ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن اصحاب را نکوهش و بعضی را توصیف خویش را بیان فرموده

ای مردم گوناگونی ، که دارای دلهای پراکنده میباشید ، بدنهاتان پیدا ، و خردهاتان گم است من با لطف و مدارا شمار را بسوی حق میکشم ، شما از حق میگریزید ، گریختن بزار فریاد رس ، خیلی دور و مشکل است که به نیروی شما بتوانم عدل پنهان را آشکار ساخته ، و حقی را که (شما آنرا) کج ساخته اید راست نمایم ، خدایا تو میدانی که آنچه (از پیکار های خونین) که از ما صادر شد نه برای میل و رغبت بسلطنت ، و نه برای درخواست چیزی از متاع دنیا بود ، بلکه برای این بود که نشانه های دین را (که محو شده و از جای خود کنده شده بود) بجای خود باز گردانده ، و اصلاح را در شهرهای تو پدید آورده امنیت بندگان مظلوم و ستمکش تو را برقرار ، و دستورات پایمال شده ات را پایدار سازم . ❋

خدایا (تو میدانی که) اولین کسیکه بحق گراینده و آن را شنیده و پذیرفت من هستم ، و جز رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی بنماز بر من پیشی نگرفته ، و نیز شما هم میدانید که کسیکه فرمانش برناموس ، و خونها ، و غنیمتها ، و احکام روان و پیشوای مسلمین است ، سزاوار نیست که بخیل باشد ، تا چشم داشت بدارائی آنان داشته باشد ، و نباید نادان باشد ، تا آنان را بنادانی خویش گمراه سازد ، نباید ستمگر و ترسان از پیش آمد باشد ، تا به ستمش آنها را پریشان و به ترسش گروهی را بر گروهی دیگر برتری

و بد (پناه دهندهٔ ستمگر، و تباه کنندهٔ ستمکش باشد) رشوه خوار در احکام. و پایمال کنندهٔ سنّت نباشد، تا بآن واسطه حقوق مردم بدون حل و فصل شدن زیر پا برود، و باین واسطه آنرا بورطهٔ هلاکت و بنای برساند.

(۱۳۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَأَعْطَى، وَعَلَى مَا أَبْلَى وَأَبْتَلَى، اَلْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ، وَالْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ، اَلْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ، وَمَا تَخُونُ الْعُيُونُ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَجِيبُهُ وَبَعِيثُهُ، شَهَادَةً تُوَافِقُ فِيهَا الْأَسْرَارُ الْأَعْلَانَ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در ستایش یزدان و پاره از اوصاف خویش میان فرموده: (در تمام حالات) هنگام گرفتن و دادن، و احسان کردن، و مبتلا نمودن، خداوند را سپاس میگذاریم (زیرا که تمام ایکارهای او بر طبق حکمت و مصلحت است) خداوندی که بهر نهانی آگاه، و بهر رازی بینا، و بآنچه در درونها پنهان، و بدزدیده نگاه کردن دیدگان عالم و داناست، گواهی میدهم که خدائی جز او نیست، و محمّد برگزیده و برانگیخته او است، درون و برون و دل و زبان من با این شهادت موافق و یکسان است

مِنْهَا:

فَإِنَّهُ وَاللّٰهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبُ، وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ، وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ، قَدْ أَسْمَعَ دَاعِيَهُ، وَأَعْجَلَ حَادِيَهُ، فَلَا يَغُرَّنَّكَ سَوَادُ

اَلنَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ ، فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذِرَ الْاِقْلَالَ ، وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ طُولَ أَمَلٍ وَاسْتِبْعَادَ أَجَلٍ ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزْعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ ، وَأَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ ، مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَايَا ، يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ ، حَمْلًا عَلَى الْمَنَاكِبِ ، وَإِمْسَاكًا بِالْأَنَامِلِ ، أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا وَيَبْنُونَ مَشِيدًا ، وَيَجْمَعُونَ كَثِيرًا ، كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُورًا ، وَمَا جَمَعُوا بُورًا ، وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ ، لَا فِي حَسَنَةٍ تَزِيدُونَ ، وَلَا مِنْ سَيِّئَةٍ تَسْتَعْتِبُونَ ، فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَزَ مَهَلَهُ ، وَفَازَ عَمَلُهُ ، فَاهْتَبِلُوا هَبَلَهَا وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ ، فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ ، وَقَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ .

قسمتی از همین خطبه است :

(ای مردم مرا با شما مطلبی است مهم که شما را از آن آگاهی میدهم و) بخدا سوگند آن مطلب حقیقت است و راست ، نه شوخی و دروغ ، و آن نیست مگر مرگ ، هر که را که خواند ندایش را باور بشنواند ، و باشتابش برانند ، پس (ای شنونده) مبادا که بسیاری خدم و حشم ترا فریب داد ، و خود مشغول شوی ، زیرا که تو ثروتمندانی پیش از خویش دیده ، که از ناداری و درویشی بیمناک بود ، واز پیش آمدها باکی نداشته ، دارای آرزوی دراز بود ، و مرگ را دور میدانسته ناگاه مرگ چگونه او را از موطن و مأمن و آسایشگاهش گرفت و ربود ، و بار تخته های تابوتش کرد ، مردم او را

ازدست هم گرفته ، وبردوشها نهاده ، وبسرانگشتان نگاهش میداشتند ، آیا ندیدید کسانیکه آرزوهای دراز داشته ، وقصرهای استواری ساخته ، ومال بسیاری گردآوردند ، چگونه قصرهاشان ، قبرهاشان ، وگردآورده هاشان سبب هلاکتشان گردید ، اموالشان بهره دزدان وزنهاشان همسر دیگرکسان گردید ، درحالیکه دیگرنمیتوانند بخوبیها بیفزایند ، ونه ازبدیها کاهیده واز آنها رضایت بطلبند ، پس (خوشحال) کسیکه پیراهن تقوی را بدرش پوشانید ، برایام مهلتش برتری جست ، وبعمل فایزگردید ، پس فرصت راغنیمت شمرده ، ودرراه تقوی کوشش کنند ، وعملی که موجبات بهشت رفتن را فراهم کند بجای آورید ، زیراکه دنیا جائی نیست که برای زیستن شما آفریده شده باشد ، بلکه گذرگاهی برای شما آفریده شده ، تا ازآن برای جای همیشگی خویش توشه بردارید ، پس برای تندگذشتن ازجهان آماده شده ، ومرکبهای حرکتی ازآن راتهیا سازید ، (مرگ رانصب العین خویش قرارداده درعمل صالح بکوشید تارستگار شوید)

(۱۳۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا ، وَقَذَفَتْ إِلَيْهِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرَضُونَ مَقَالِيدَهَا ، وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاضِرَةُ ، وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النِّيرَانَ الْمُضِيئَةَ ، وَاثْتَمَرَتْ أُكُلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثِّمَارُ الْيَانِعَةُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در اوصاف یزدان

زمام امور دنیا و آخرت بدست قدرت خداوند (ومشیت او) آن دو را بهرجا که خواهد میکشاند) وآسمانها وزمینها کلیدهای خود را تسلیم او کردند (ونشستن وگشادنشان بدست تصرف او است) درختهای سبز هر صبح وشام رخ بخاک درگاه او میسایند ، وبامر او از شاخهای آن درختها آتشهای افروخته شده نمایان شده ، وباذن او میوه های رسیده که درخور خوردن اند میدهند .

ومنها :

وَكِتَابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيَى لِسَانُهُ ، وَبَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ ، وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ .

قسمتی از همین خطبه است در توصیف قرآن

ای مردم کتاب خدا در میان شماست ، گویائی است که زبانش خسته نمیشود ، خانه ایست که پایه اش درهم فرو نمیریزد ، پیروزمندی است که یارانش شکست نمیخورند (کتابی است که قوانین نورانیش تا قیامت پایدار ، و عامل بآن در پیش خدا خلق رو سفید است .

ومنها :

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ ، فَقَفَّى بِهِ الرُّسُلَ ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ ، فَجَاهَدَ فِي اللهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ ، وَالْعَادِلِينَ بِهِ

قسمتی از همین خطبه است درباره پیغمبر اکرم ص

خداوند پیغمبر خویش را هنگامی فرستاد ، که پیمبری در روی زمین نبوده ، و زبانها با یکدیگر مجادله (در افکار گوناگون و اختلاف کلمه باهم) و منازعه داشتند ، پس خداوند (دفتر نبوت را باو ختم فرمود و) او را پس از پیمبران پیشین آورده ، و وحی را با و ختم فرمود ، پس او در راه خداوند با کسانیکه پشت باو کرده ، و شریک برایش قرار میدادند ، جهاد کرد و جنگید .

ومنها :

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى ، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا ،

وَٱلْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ ٱلدَّارَ وَرَاءَهَا، فَٱلْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَٱلْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَٱلْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَٱلْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ.

قسمتی از همین خطبه است در دنیا طلبی و آخرت جوئی

و جز این نیست که این دنیا منتهی چشم انداز شخص کور دل است، و چیز کمی آن در پی دارد و نمی بیند، (از قیامت غافل است) و شخص عاقل دیدارش در آن دنیا را دریافته و میداند پس از آن سرای دیگری هم هست (لذا پنری پای بند دنیا نیست) پس بینا نظر خود را از آن برداشته و بی توجه بآن، و نابینا نظر خود را بسوی آن برداشته، و توجهش بآن است، بینا از آن دنیا برای آخرتش توشه برمیگیرد، نابینا (آخرت را کنار گذارد) برای این دنیا توشه گرد میآورد.

وَمِنْهَا:

وَٱعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَبِكَادُ صَاحِبُهُ أَنْ يَشْبَعَ مِنْهُ وَيَمَلَّهُ إِلَّا ٱلْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ لَهُ فِي ٱلْمَوْتِ رَاحَةً، وَإِنَّمَا ذٰلِكَ بِمَنْزِلَةِ ٱلْحِكْمَةِ ٱلَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ ٱلْمَيِّتِ، وَبَصَرٌ لِلْعَيْنِ ٱلْعَمْيَاءِ، وَسَمْعٌ لِلْأُذُنِ ٱلصَّمَّاءِ، وَرِيٌّ لِلظَّمْآنِ، وَفِيهَا ٱلْغِنَى كُلُّهُ وَٱلسَّلَامَةُ: كِتَابُ ٱللّٰهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي ٱللّٰهِ، وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ ٱللّٰهِ.

قَدِ ٱصْطَلَحْتُمْ عَلَى ٱلْغِلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ، وَنَبَتَ ٱلْمَرْعَى عَلَى دِمَنِكُمْ،

وَتَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْآمَالِ ، وَتَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ ، لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكُمُ الْخَبِيثُ ، وَتَاهَ بِكُمُ الْغُرُورُ ، وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ ❊

قسمتی از این خطبه در وصف قرآن و تمسک بر آن است

بدانید هیچ چیزی نیست جز اینکه دارندهٔ آن از آن ملول و خسته میگردد جز زندگی زیرا (آن کسی که در دنیا از فرمان خدا و رسول سر بر تافته مردن اوّل گرفتاری او و) در مرگ آسایشی نمی یابد، و این بینائی بحال دنیا بمنزلهٔ حکمتی است که آن زنده کنندهٔ دل مرده ، و بینا کنندهٔ چشم نابینا ، و شنوا کنندهٔ گوش ناشنوا ، و سیراب کنندهٔ شخص عطشان است ، و کلید بی نیازی و سلامتی ، (از مال دنیا و عذاب آخرت) در این حکمت است ، کتاب خدا قرآن در میان شما ، و شما را بینا و گویا و شنوای بحق مینماید ، و بعضی از آن مفسّر بعضی دیگر بوده ، و پارهٔ از آیات آن گواه درستی پارهٔ دیگری است ، و با احکام الهی اختلافی نداشته ، و دارنده و ملازم خود را از خدا جدا نمیسازد ، (بلکه او را بشاهراه سعادت و رستگاری سوق میدهد) شما در بین خودتان بکین توزی و رشک اتفاق کرده و سبزه و گیاهتان در موضع سرگین و پشگل گاو و گوسفندتان روئید (همانطوریکه سبزهٔ روی مبال و کثافات ظاهرش سبز و باطنش متعفن و بدبو است شما هم در ظاهر باهم دوست و در باطن باهم دشمنید) در حب آرزوها باهم در حال صفا و دوستی و در بدست آوردن اموال با یکدیگر دشمنید ، شیطان ناپاک شما را مات و سرگردان کرده ، و فریب جهان مست و گمراهتان ساخته است ، من برای خود و شما از خدا یاری میجویم (تا مرا دچار آن فتنه ها نسازد ، و شما را از آنها رهائی بخشد) . ❊

(۱۳۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَقَدْ شَاوَرَهُ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ فِي الْخُرُوجِ إِلَى غَزْوِ الرُّومِ بِنَفْسِهِ :) ❊

وَقَدْ تَوَكَّلَ اللهُ لِأَهْلِ هٰذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ، وَالَّذِي نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يُنْتَصَرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ، إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هٰذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ، لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِحْرَبًا، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِدْءًا لِلنَّاسِ، وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه عمر بن الخطاب در باره رفتنش بجنگ رومیان با آنحضرت مشورت نمود در پاسخش فرمود:

پشتیبان مسلمین در عزت و ارجمندی و حفظ سرحدات و نهان داشتن عورت و اسرارشان خدا است و هم او یاری کرد آنان را هنگامیکه اندک بودند، و یاری کرد نمیشدند، و دفاع کرد از آنان در حالیکه کم بودند و قادر بر دفاع از خود نبودند، او است زنده که هرگز نمیمیرد، (و اکنون هم اگر صلاح بداند مسلمین را پیروز خواهد گردانید لکن) اگر تو خود بطرف رومیان حرکت کردی، و احیانا شکست بخوری دیگر برای مسلمین دور دست سر پرستی نماند، و پس از تو مرجعی که بسوی او بازگردند ندارند، پس (بهتر این است که خودت بمانی و) بسر کردگی مردد لاور پر تجربه و جنگجوئی که سابقه توانائی سختیهای جنگ را داشته، و پذیرفتار پند باشند بفرست، آنگاه اگر خداوند (آنان را) پیروزی داد میل تو حاصل، و اگر پیش آمدی دیگر رخ داد، تو پشت و پناه مسلمانان خواهی بود.

(۱۳۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ وَقَعَتْ مُشَاجَرَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُثْمَانَ، فَقَالَ

الْمُغِيرَةُ ابْنُ الْأَخْنَسِ لِعُثْمَانَ : أَنَا أَكْفِيكَهُ ،
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُغِيرَةِ :

يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ ، أَنْتَ تَكْفِينِي ! فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ ، وَلَا أَقَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ ، اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ ، ثُمَّ ابْلُغْ جُهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بمغیرة ابن الاخنس فرموده :

وقتی بین آنحضرت وعثمان کار بمشاجره کشید مغیرة بعثمان گفت من او را در دفاع از جانب تو کفایت میکنم لذا باو فرمود :

ای پسر ملعون و دور از رحمت خدا ، که در نسل او خیری باقی نمانده ، وای فرزند درخت بی اصل و فرع (نابجب و ناکس) تو دست مرا از او خواهی برتافت ، بخدا سوگند ارجمند نیست کسیکه تو او را یاری دهنده باشی ، و پایدار نیست کسیکه تو او را پایدار خواهی ، از مجلس ما بیرون شو ، خدا خیر تو را ببرد (و ترا از مقصود دور سازد) آنگاه تیردی خود را در دشمنی من بکار انداز (تا ببینیم چه میکنی) خدا از عقوبت تو چیزی فرو گذار نکند ، اگر آسیخته از تو ساخته است (درباره من) فرو گذار کنی .

(۱۳۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً ، وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا ، إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ ، وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ ! أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ ، وَلَأَقُودَنَّ

آلظَّالِمِ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در پاسخ کسانیکه در برابر بیعت خود با وی تقاضای مال و ریاست داشتند فرمود :

بیعت کردن شما با من ناگهانی و بدون فکر و اندیشه که نبود (مانند بیعت کردن شما با ابی بکر که کورکورانه با او بیعت و از او تبعیت کردید، بلکه این کار از روی تدبر و اندیشه انجام گرفت) و امر من و شما یکسان نیست، من شما را برای (یاری دین) خدا میخواهم، شما مرا برای (نفع شخصی و اغراض دنیوی) خودتان، اگر وه مردمان پس مرا بنفع (دین) خودتان یاری دهید (و در راه خدا از من پیروی نمائید) بخدا سوگند من دست ستمگر را از سر ستمکش برتافته، و حلقه بینی ظالم را گرفته، و با همه کراهتی که او دارد، کشان کشانش بآبشخور حق و عدالت خواهم کشاند .

(۱۳۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مَعْنَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ :)

وَاللهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا ، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصَفًا ، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطِّلْبَةُ إِلَّا قِبَلَهُمْ ، وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي : مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ ، وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحُمَاةُ وَالْحُمَةُ وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ ، وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ ، وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ

شَغَبِهِ ، وَآيْمُ اللهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ ، وَلَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که درباره طلحه و زبیر بیان فرموده:

بخدا سوگند از نسبت دادن امر زشت بمن خودداری نکردند ، و بین من و خودشان بعدل و انصاف رفتار ننمودند ، اینان از من حقی را خواهانند که خودشان آنرا واگذار کردند ، و خونی را می طلبند که خودشان ریختند (خودشان فتنه و فساد را برپا کردند و عثمان را کشتند ، و آنرا بدروغ بمن نسبت میدهند) پس اگر من در این امر با آنها شرکت داشته ام که باز سهمی از این خون برخود آنان است ، و اگر من کناره بوده و خودشان مباشر این کار بوده اند (از من چه میخواهند) پس باید آن خون را از خود طلبیده ، و از روی عدالت بضرر خود حکم دهند (طلحه و زبیر باید بدانند که) آن بصیرت و بینائی که من داشته ام باین است ، نه من امری را بر کسی مشتبه ساخته ام ، و نه کسی توانسته است امر را بر من مشتبه سازد این گروه ستمگر و تبهکارانند که گل سیاه (فساد) و زهر عقرب (کید) و شبهه سیاه و تاریک (نادانی) در آنان است ؛ بدرستیکه این امر (نادرست و سخن پوچی که اینها درباره کشتن عثمان بمن بسته اند بطلانش) واضح و آشکار گردید ، و آن باطل ریشه کن شده ، و زبانش از انگیزش شر بریده شد (برهمه کس واضح شد که منظور طلحه و زبیر از خونخواهی بجای عثمان احراز جاه و مقام است و چون من والی امرامت بوده ، و باید ریشه فساد را بکنم لذا) بخدا قسم برای ایشان حوضی خواهم کند ، که خود کشنده آب آن باشم ، وارد شوندگان از آن سیراب برنگردند ، و در جای دیگر هم آب گوارا بنا شامند (برای تشنگان بیابان فساد و گمراهی در میدان جنگ گردابی حفر کرده ، و آنان را از دم شمشیر بران آب داده ، و نابودشان خواهم ساخت) . ❋

مِنْهُ :

فَاقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا ، تَقُولُونَ :

اَلْبَيْعَةَ اَلْبَيْعَةَ !! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا ، وَنَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَذَبْتُمُوهَا ، أَللّٰهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي ، وَنَكَثَا بَيْعَتِي ، وَأَلَّبَا اَلنَّاسَ عَلَيَّ ، فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا ، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا ، وَأَرِهِمَا اَلْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَعَمِلَا ، وَلَقَدِ اسْتَثَبْتُهُمَا قَبْلَ اَلْقِتَالِ ، وَ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ اَلْوِقَاعِ ، فَغَمَطَا اَلنِّعْمَةَ ، وَرَدَّا اَلْعَافِيَةَ .

قسمتی از همین سخن حضرت علیه السلام است که در آن گله از طلحه و زبیر و مردم پیمان شکن میفرماید (در صورتیکه من پیش از کشته شدن عثمان برای اینکه دچار رنج و زحمت کنونی امثال شما نشوم خود را کنار کشیدم) پس شما بر من رو آوردید ، رو آوردن تازه زائیده ها بفرزندانشان ، و پی در پی میگفتید آمده ایم بیعت کنیم ، آمده ایم بیعت کنیم ، مشتم را پیچیدم آن را گشودید ، دستم را پس بردم ، آن را پیش کشیدید ، (و همه با کمال میل با من بیعت کردید ، لکن طولی نکشید همین شما که از قریش و خویشاوندمنید نقض عهد کردید) بار خدایا طلحه و زبیر با من قطع رحم کرده ، و بیعتم را شکستند ، مردم را بروی من واداشتند (پروردگارا) پس آنچه ایشان بسته اند بگشا ، و آنچه آنان تابیده اند واتاب و سست کن ، بدی آرزو ، و زشتی کردارشان را بایشان بنما ، زیرا که من پیش از آنکه کار سخن بزبان تیغ افتد ، و واقعه رخ دهد ، آنها را طلبیده ، و خواستار شدم تا محنتی در کار خویش اندیشیده ، و بازگشت به بیعت خود کنند ، (لکن این دو نفر مغرور خودخواه سخن مرا نشنیده گرفته ، روش ناپسند خود را دنبال کردند) نعمت (حیات و فرمانبرداری از خدا و رسول و امام زمان خود) را خوار شمرده ، سلامتی دو جهانی را از دست دادند .

(۱۳۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ

(يُومِئُ فِيهَا إِلَى ذِكْرِ اَلْمَلَاحِمِ :)

يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى ، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ .

در این خطبه حضرت علیه السلام به فتن و آشوبی که بعد از خود پیدا خواهد شد اشاره فرموده اند :

(حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف که ظاهر میشود) غلبه میدهد هدایت را بر هوای نفس (مردم) هنگامیکه (آن مردم) غلبه داده باشند هوای نفس را بر هدایت (آنها را از گمراهی خارج و بسوی هدایت رهنمائی میکند) و غلبه میدهد حکم قرآن را بر رأی در هنگامیکه غلبه داده باشند رأی را بر حکم قرآن (قانون قرآن را در عالم حکمفرما ساخته عمل برای قیاس را باطل خواهد ساخت) .

مِنْهَا :

حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِذُهَا ، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا ، حُلْوًا رَضَاعُهَا ، عَلْقَمًا عَاقِبَتُهَا . أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِئِ أَعْمَالِهَا ، وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيذَ كَبِدِهَا ، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ ، وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ .

قسمتی از همین خطبه است :

(در زمان آنحضرت مهدی موعود) سر پا میشود جنگ با شما ، در حالیکه آن جنگ دندانهای خود را بشما نمایاند (در نابود کردن شما خندان باشد) پستانهای او پر از شیر ، و خوراندن آن شیر را بشما در کام او شیرین و (لکن برای شما) عواقب آن شیر خوردن تلخ و ناگوار است ، آگاه

باشید آن جنگ در فردا است ، وزود باکه فردا بیاید ، باچیزیکه شما آنرا نشناسید (امام غائب با قوانین حقه که نزد شما متروک مانده ظاهر شود) آن امام عادل کارکنان اهل جور و باطل را بدیهای کردار شان گرفته ، ونابودشان مینماید ، زمین پاره های جگر خویش را برایش ظاهر میسازد (طلا و نقرها و گنجهایش را نثار مقدم آنحضرت میکند) واز روی خوشنودی کلید های خزائنش را تسلیم او مینماید ، پس او عدالت را بشانشان خواهد داد که چگونه است ، وآنحضرت احکام قرآن وسنت وطریقه پیغمبر را زنده خواهد ساخت .*

منها :

كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ ، فَعَطَفَ إِلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ ، وَفَرَشَ الْأَرْضَ بِالرُّؤُسِ ، قَدْ فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ ، وَتَقَلَّصَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ ، بَعِيدَ الْجَوْلَةِ ، عَظِيمَ الصَّوْلَةِ ، وَاللهِ لَيُشَرِّدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ ، فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى تَؤُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا ، فَالْزَمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ ، وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ ، وَالْعَهْدَ الْقَرِيبَ ، الَّذِي عَلَيْهِ بَانِي النُّبُوَّةِ ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يَبْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ .

قسمتی از همین خطبه است که بفتنه عبدالملک مروان اشاره کرده فرماید :

گویا می بینم او را (عبدالملک مروان را) که فریاد کند در شام و پرچمهای (ستم) خود را در کوفه هویدا ساخته ، وبسوی آن میل کند (در حال غضب) مانند میل کردن شتر گرسنه دوشندگان خویش ، بدندان میگزد ، وزمین را با سرهای بریده (مردم) فرش نماید ، دهان خویش را (مانند گرگ درنده برای ربودن مردم) گشاده و قدم (فتنه) را در زمین سنگین کرده ، وشهرهای دور را بصولتی بزرگ یورش برد ، بخدا سوگند

شمارا در اطراف زمین پراکنده و دربدر خواهد کرد ، تا اینکه از شما باقی نماند جز مقداری کمی باندازهٔ سیاهی که از سرمه در چشم باقی میماند ، پس عرب (اهل کوفه و عراق) همواره دچار این فتنه ها باشند ، تا اینکه باز کرد بسوی آنان خردهای گمشدهٔ ایشان (ملک بنی مروان بیاید تا وقتی که مردم از فتنه بتنگ آمده میل بسوی حق کنند) پس (برای تخفیف فتنه و عذاب) ملازم شوید سنتهای ثابت و نشانه های واضح و بیان نزدیک را که آثار نبوت از آن باقی است (چنگ در حبل المتین زده ، و به آیات قرآنی متمسک شوید ، و بآن عهد یکه پیغمبر درباره من و عترت از شما گرفته پایدار بمانید) و بدانید شیطان راههای خود را برای شما روشن و گشاده گردانیده ، تا اینکه شما در بال او افتاده و از او پیروی کنید ، (و پیروی از شیطان موجب دخول در نیران است) ❊

جزو سوم

از کتاب

نهج البلاغه

مترجم - ✻ - شارح

المتمسک باذیال اهل بیت العصمة والطهارة

محمد علی انصاری قمی «قم»

حق طبع محفوظ و مخصوص است

کتابفروشی اسلامیه

(نویسنده حسن هریسی تبریزی امکن)

تهران ✻ (تاریخ ۱۳۲۸) ✻ ایران

نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱۳۹) ومن كلام له عليه السلام

(في وقت الشورى)

لم يسرع أحد قبلي إلى دعوة حق، وصلة رحم، وعائدة كرم، فاسمعوا قولي، وعوا منطقي، عسى أن تروا هذا الأمر من بعد هذا اليوم تنتضى فيه السيوف، وتخان فيه العهود، حتى يكون بعضكم أئمة لأهل الضلالة، وشيعة لأهل الجهالة.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در هنگام شوراى دوم که پس از فوت و بدستور عمر تشکیل شده بود) بیان فرموده

آگاه باشید هیچکس پیش از من بسوی دعوت حق و صلهٔ رحم و احسان و بخشش (در راه خدای تعالی) شتاب نکرد، پس سخن مرا شنیده، و کلام مرا حفظ کنید (تا درستی آن بعد از

این بر شما ظاهر گردد) زود باکه پس ازاین روز (در آینده نزدیکی) خواهید دید که در سر امر خلافت شمشیرها شکسته، و پیمانها گسیخته شود، تا جائیکه بعضی از همین شما ها (طلحه و زبیر) پیشوای گمراهان و پیروان نادانان گردید. ✻

(۱۴۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي النَّهْيِ عَنْ غَيْبَةِ النَّاسِ:)

وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ الْمُعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ، وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ؟! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ!! وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ، وَإِيْمُ اللهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجُرْأَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ ✻

يَا عَبْدَ اللهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا أَنْ أَمِنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ، فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ. ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در نهی از غیبت مردم فرموده :

سزاوار است کسانیکه از معاصی نگهداشته شده ، و بپاکی از گناهان باآنان احسان شده است ، اینکه اهل گناه و معصیت را با (چشم) مهر بنگرند ، و شکر (دوری از گناه) بر آنان غلبه پیدا کرده ، و ایشان را از عیبجوئی گنهکاران مانع گردد ، (و زبان طعن و نکوهش را بدیگران دراز نکرده ، بلکه وسائل هدایت آنان را فراهم آورند) پس (درصورتیکه پاکان از گناه نباید آلودگان بگناهان را غیبت و بدگوئی کنند) چگونه است حال غیبت کننده که از برادر (دینی) خویش غیبت کرده ، و او را بگرفتاری گناهی که بدان مبتلا شده سرزنش مینماید ، چرا بیاد گناهان خودش که از گناهان کسیکه او را بآن گناه سرزنش و عیب جوئی میکند بزرگتر است ، و خدا آنرا از او پوشیده است نمی افتد (و زبان از سر خلق کوتاه نمیسازد) و چگونه مرتکب بگناه را نکوهش میکند کسی که خودش مانند آنرا بجا میآورد ، درصورتیکه اگر خودش مانند آنرا مرتکب نمیشد ، البته خدا تعالی را معصیت کرده بگناهی که بزرگتر از گناه آن کسی است که او را غیبت و نکوهش مینماید ، و حال آنکه بخدا سوگند است که اگر خدا را بگناه بزرگتری معصیت کرده و او را در صغیره عصیان کرده باشد ، باز بیمن جرئت او بر عیب جوئی مردم گناهش بزرگتر از گناه دیگری است (خداوند در قرآن کریم فرماید : لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) نباید بعض از شما بعض دیگر را بدگوئی و غیبت کند ، آیا دوست دارد یکی از شما اینکه خورنده گوشت برادرش در حال مرده گی باشد ، و نیز در وصایا بنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی ذر غفاری فرموده از جمله این است که فرمود : يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالْغِيبَةَ ، فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا ، إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَيَتُوبُ فَيَغْفِرُ اللهُ لَهُ ، وَصَاحِبُ الْغِيبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ ، فرمود ای ابا ذر از غیبت سخت بپرهیز ، که آن از زنا بدتر است ، برای اینکه مرد زنا میکند و توبه مینماید پس خدا او را میآمرزد . و شخص غیبت کننده آمرزیده نمیشود ، تا اینکه صاحب آن از او بگذرد . ناظم گوید :

هرگز هنر از تو ندیدم من و تو عیب مرا	هر که در آینه آری نگرد صورت خویش
بهمان چشم و همان دیده که در من نگری	بهمان دیده خدایت نگرد ای درویش

ای بندهٔ خدا در عیب کسی بگناه شتاب نکن زیرا که شاید گناهش بخشیده شده باشد ، و بر نفس خویش

از گناهان کوچک ایمن مباش که شاید بدان عذاب شوی، پس (خلاصه) باید کسیکه بعیب خویش و عیب دیگری آگاه است، دست از عیب جوئی دیگری بکشد، و برای سلامتی از گناهی که دیگری بدان گرفتار (و او از آن برکنار) است، بشکر خدا مشغول باشد. ✻

(۱۴۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تُنْتَضَلُ فِيهِ الْمَنَايَا، مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفِي كُلِّ أُكْلَةٍ غَصَصٌ، لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَلَا يَعْتَرُّ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلَا تَجِدُ لَهُ زِيَادَةً فِي أُكْلَةٍ إِلَّا بِنَفَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ، وَلَا يَحْيَى لَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ، وَلَا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلَقَ لَهُ جَدِيدٌ، وَلَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ، وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ؟! ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در سفارش مؤمن و فرق بین حق و باطل

ای گروه مردمان هر کس برادر دینی خود را با دینی محکم، و روشی ثابت (و اعتقادی نیکو)، شناخت، دیگر نباید سخن (پوچ) دیگران را درباره او باور نماید، چه بسا تیر افکنی که تیرش خطا کرد، و بهدف نخورد، چه بسا سخن باطلی که در دیگری مؤثر افتاده و گوینده را هلاک میسازد و خداوند حاضر و ناظر و شنوا است (و آن گوینده را بکیفر گفتارش میرساند) آگاه باشید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست.

از آن حضرت از معنی این سخن پرسیده شد حضرت چهار انگشتان را پهلوی هم گذارده ، آنها را بین چشم و گوش نهاده فرمود : باطل آنست که بگوئی (با این گوش) شنیدم . حق آنست که بگوئی (با این چشم) دیدم .

(۱۴۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحَظِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللِّئَامِ ، وَثَنَاءُ الْأَشْرَارِ ، وَمَقَالَةُ الْجُهَّالِ ، مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ ، مَا أَجْوَدَ بَدَهُ وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللَّهِ بَخِيلٌ ، فَمَنْ أَنَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ ، وَلْيَفُكَّ بِهِ الْأَسِيرَ وَالْعَانِيَ ، وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ ، وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ ، فَإِنَّ فَوْزًا بِهَذِهِ الْخِصَالِ شَرَفُ مَكَارِمِ الدُّنْيَا ، وَدَرْكُ فَضَائِلِ الْآخِرَةِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در تمییز بین سخی و بخیل و انفاق مال را در حق و گیران برای کسیکه نابجا و در حق غیر اهل احسان احسان میکند حظ و بهره نیست در آنچه که عطا کرد ، جز اینکه ناکسان و اشرار و نادانان مادامیکه او بر ایشان بخشش کننده است از او گفتگو کرده به ستایش و ستودن او بر میخیزند (لکن همینکه او از ایثار و بخشش در حق آنان خودداری کرد ، آنها هم تغییر لهجه داده ، بنکوهش و بدگوئی او سرگرم میشوند) پس دست او چه بخششی کرده است ، و حال آنکه نسبت بخدا بخل ورزیده (و احسان در حق مستحق نکرده است) خدا بهر کس مال و دارائی داد ، باید با آن با خویشاوندان پیوند کرده ، نیکو مهمانی کند ، اسیر و گرفتار رنج را رها سازد ، و از آن دارائی بغیر قرض وام عطا کند ، و در طلب ثواب در ادای حقوق (برادران) و پیش آمدهای روزگار

شکیبا باشد، زیرا فائز شدن باین خصلتها سبب شرف و بزرگواری دنیا، و درک فضیلتهای آخرت است، اگر خواست خدا باشد. ❊

(۱۴۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي الْاِسْتِسْقَاءِ :)

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تَحْمِلُكُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظِلُّكُمْ، مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ، وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتِهِمَا، تَوَجُّعًا لَكُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ، وَلَا لِخَيْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا. ❊

إِنَّ اللهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ، وَقَدْ جَعَلَ اللهُ الْاِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ) فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ. ❊

اَللّٰهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَكْنَانِ،

وَبَعْدَ عَجِيجِ ٱلْبَهَائِمِ وَٱلْوِلْدَانِ ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ . ❊

ٱللّٰهُمَّ فَٱسْقِنَا غَيْثَكَ ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ ٱلْقَانِطِينَ ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِٱلسِّنِينَ ، وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَاءُ مِنَّا ، يَا أَرْحَمَ ٱلرَّاحِمِينَ . ❊

ٱللّٰهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا ٱلْمَضَائِقُ ٱلْوَعِرَةُ ، وَأَجَاءَتْنَا ٱلْمَفَاحِطُ ٱلْمُجْدِبَةُ ، وَأَعْيَتْنَا ٱلْمَطَالِبُ ٱلْمُتَعَسِّرَةُ ، وَتَلَاحَمَتْ عَلَيْنَا ٱلْفِتَنُ ٱلْمُسْتَصْعَبَةُ ، ٱللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ ، وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ ، وَلَا تُخَاطِبْنَا بِذُنُوبِنَا ، وَلَا تُقَايِسْنَا بِأَعْمَالِنَا . ❊

ٱللّٰهُمَّ ٱنْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ وَٱسْقِنَا سُقْيَا نَافِعَةً مُرْوِيَةً مُتْعِبَةً : تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ ، وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ ، نَافِعَةَ ٱلْحَيَا ، كَثِيرَةَ ٱلْجَنَى ، تُرْوِي بِهَا ٱلْفِيعَانَ وَتُسِيلُ ٱلْبُطْنَانَ ، وَتُسَرْوِقُ ٱلْأَشْجَارَ ، وَتُرْخِصُ ٱلْأَسْعَارَ ، إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در طلب باران

آگاه باشید این زمینی که بردارندهٔ شما ، و آسمانیکه سایه گسترندهٔ بر (سر) شما میباشند ، هر دو فرمان بردار پروردگار شما هستند ، هیچیک از این دو صبح نکردند ، در حالیکه نه از روی دلسوزی

بشما ، ونه برای چیز و نیکی که از شما امید داشته باشند ، ببرکات خود بر شما ببخشش کنند ، لکن بنفع رساندن بشما مأمور شدند ، پس اطاعت کردند ، و برپا داشته شده اند ، بر حدود و مصالح شما ، آنگاه راست ایستادند (آسمان و زمین در باریدن باران و رویاندن نباتات و نفع رساندن بشما از خود اراده نداشته و تحت فرمان خداوند تعالی میباشند لکن) خداوند تعالی گاهی بندگان خود را نزد کارهای زشتشان بمبتلای بکمی میوجات ، و نگهداری برکات ، و بستن گنجهای نیکیها میفرماید ، تا آنکه اراده توبه دارد توبه کند ، و بدکننده ترک بدی کند ، و آنکه مستعد تذکر و آماده پند و منع شده است متذکر گردد ، و خود را منع نماید ، براستی که خداوند پاک طلب آمرزش را سبب از برای فراوانی روزی و مرحمت بحال خلق قرار داده ، و در قرآن کریم ۷۱ س ۱۰ ع فرمود " إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ ، از خدای خویش طلب آمرزش کنید که او آمرزنده است ، و فرستنده است بر شما از آسمان بارانهای بسیار را ، و کمک کننده است شما را بواسطه دارائیها و فرزندان ، پس خدا بیامرزد مردی را که بسوی توبه بشتابد ، و برمرگش پیشی گیرد ، (از دنیا قطع علاقه کرده مهیای سفر آخرت باشد ، پس اکنون معلوم میشود نیامدن باران از آسمان ، و نروئیدن گیاهان از زمین بواسطه گناهانی است که از بندگان صادر شده ، و بایستی بحال خضوع دست بدعا برداشته عرض کنیم :

بار پروردگارا ما از زیر سقفها ، و از میان خانه ها ، پس از ناله و فریاد چارپایان ، و کودکان بسوی تو آمده ایم ، در حالیکه بر حمت تو راغب و بفضل و نعمت تو امیدوار ، و از عذاب و نقمت بیمناکیم .

بار خدایا باران را بر ما ببار ان ، و ما را از نومیدان قرار نداده ، و بگرانی و قحطی هلاکمان مفرمای ، و بکارهای زشت نادانانمان مگیر ، ای کسیکه از همه مهربانان مهربانتری

بار خدایا ما بسوی تو بیرون آمده ایم ، تا شکایت کنیم از چیزی که از تو پوشیده نیست ، در حالیکه تنگیهای دشوار ، و قحطیهای بستوه آورنده ما را درمانده کرده ، و حاجتهای سخت ما را سست نموده و فتنه های ناهموار ما را بفشار گذارده . ✻

بار خدایا از تو درخواست میکنیم ، که ما را امیدوار و بکین از درگاهت بازنگردانده ، و بگناهانمان بازپرسی ننموده ، بکردارهای زشتمان مقایسه نفرمائی . ✻

پروردگارا باران ، وبرکات ، وروزی ، ورحمتت رابرما بباران ، وسیراب ساز مارا سیراب کردنی که نفع دهنده ، شاداب کننده ، رویاننده گیاه باشد ، که هرچه که از ما فوت شده بآن برویانی ، وهرچه از ما (از زرع ونخیل که) مرده بدان زنده گردانی ، بارانی نفع دهنده ، تازه کننده بده ، که بیابانهای خشک را تازه ، وسیل را از دامان دشتها بآن جاری ، درختان را بآن پربرگ ، نرخها را بآن ارزان سازی ، زیرا که تو بر هر کاریکه بخواهی بکنی توانائی .

(۱۴۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعَثَ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ .

أَلَا إِنَّ اللهَ قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً لَا أَنَّهُ جَهِلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَمَكْنُونِ ضَمَائِرِهِمْ ، وَلَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ، فَيَكُونُ الثَّوَابُ جَزَاءً وَالْعِقَابُ بَوَاءً . أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا ؟ كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَوَضَعَهُمْ ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ ، وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ ، بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى ، وَيُسْتَجْلَى الْعَمَى ، إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ : لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در فضائل و مناقب ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین

بیان فرمود:

خداوند تعالی پیغمبرانش را (بسوی بندگانش) برانگیخت با آن چیزیکه آنها را بآن اختصاص داد بود از وحی (و معجزات و کارهای خارق العاده کردن از قبیل مرده زنده نمودن و عصا را اژدها کردن و ماه را شکافتن) و آنها را حجت برای خلقش قرار داد، و راه عذر آنان را (کاملا) بست، تا لازم نشود حجت دیگری از برای آنان اقامه کند، پس هر یک از آن پیغمبران مردم را بزبانی راست بسوی راه حق خواندن گرفتند (و بشررا از تیه ضلالت بشهرستان هدایت کشانیدند. ✻

آگاه باش بدرستیکه خداوند احوال خلق را هویدا ساخت هویدا ساختنی (نیکو لکن) نه برای اینکه او بآنچه نهان داشتند از رازهای نگهداشته شده، و مکنونات خاطرهای آنان نادان باشد، بلکه برای اینکه آنها را آزمایش کند (همانطوریکه گاهی مولا اینکه کاملا با حوال بندگانش عالم است آنها را برای اتمام حجت بکاری میگمارد، و امتحان مینماید و میخواهد ببیند) تا هر کدام نیکوکار ترند جزای او را ثواب دهد یا (هر کدام بد کار ترانند) او را عقاب دهد. ✻

کجایند کسانیکه خیال میکردند آنها راسخ، و ثابت در علم هستند بدون ما، و بر ما دروغ بسته و ظلم میکردند برای اینکه خدا ما را (برتبه خلافت و امارت) برگزیده، و آنها را (بواسطه نالایقی و بدگوهری از اینمقام) واگذارده (علوم خویش را) بما عطا فرموده، و به آنان حرام نموده (برحمت خویش) ما را داخل و آنها را (از آن) خارج فرموده، بواسطه ما است که هدایت (بهدایت یافتگان) عطا گردیده، و کوری (از بینندگان) برده شده است، بدرستیکه ائمه ما و پیشوایان (خلق و جانشینان رسول خدا) از قریش ثابت در بطن هاشم اند، و اینمقام صلاحیت از برای غیر بنی هاشم نداشته، و غیر از آنها هم صلاحیت اینمقام را ندارد (از فرمایش حضرت که میفرماید ائمه در قریش و خاص بنی هاشم و دیگری صلاحیت اینمقام را ندارد، کاملا مذهب تشیع اثبات گردید، و هیچ راه حرفی برای کسی باقی نگذارده ابن ابی الحدید در جلد ۳ ص ۴۲۲ در اینمورد پس از اینکه قضیت بتاویلات بارد گردید میگوید: اینجا جای اشکالی است، و مراد آن نظری است و شکی ندارم، که این فرمایش از حضرت امیر المؤمنین ع، و سخنی است درست، و پیغمبر در حق او فرموده: حق با علی، و علی با حق، و این دو گرد هم میچرخند. ✻

و این حدیث معروف است که عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیْثُمَا دَارَ. ✻

منها

اثَرُوا عاجِلاً ، وَأخَرُوا آجِلاً ، وَتَرَكُوا صافِياً ، وَشَرِبُوا آجِناً ، كَأنّي أنْظُرُ إلى فاسِقِهِم وَقَدْ صَحِبَ المُنْكَرَ فَأَلِفَهُ وَبَيِئَ بِهِ وَوافَقَهُ ، حَتّى شابَتْ عَلَيْهِ مَفارِقُهُ ، وَصُبِغَتْ بِهِ خَلائِقُهُ ، ثُمَّ أقْبَلَ مُزْبِداً كَالتَّيّارِ لا يُبالي ما غَرِقَ ، أوْ كَوَقْعِ النّارِ في الهَشيمِ لا يُحْفِلُ ما حَرَقَ أيْنَ العُقُولُ المُسْتَصْبَحَةُ بِمَصابيحِ الهُدى ، وَالأبْصارُ اللّامِحَةُ إلى مَنارِ التَّقْوى ؟ أيْنَ القُلُوبُ الّتي وُهِبَتْ وَعُوفِدَتْ عَلى طاعَةِ اللهِ ؟ أزْدَحَمُوا عَلَى الحُطامِ ، وَتَشاحُّوا عَلَى الحَرامِ ، وَرُفِعَ لَهُمْ عَلَمُ الجَنَّةِ وَالنّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ وَأقْبَلُوا إلَى النّارِ بِأعْمالِهِمْ ، وَدَعاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا وَوَلَّوا ، وَدَعاهُمُ الشَّيْطانُ فَاسْتَجابُوا وَأقْبَلُوا

قسمتی از همین خطبه است

(دنیا پرستان) جهان فانی را گرفته ، و آخرت باقی را واگذاشتند ، شراب مصفای این را ترک و آب گندیده آنرا آشامیدند ، گویا من مینگرم بسوی فاسق ایشان که با منکر (و حرام خدا) مصاحبت و با آن خو گرفته ، و با آن موافق گردیده ، تا جائیکه موهای سر او در حرام سفید ، و خُلق و خویش با آن منکرات رنگین شده (و عصیان خدا کاملا ملکهٔ او گردیده) همانطور یکه دریای متلاطم و آتش سوزان در سوزاندن و غرق کردن هر چیز نکه باشد در خویش بیباک اند ، همانطور او نیز مستانه در حالیکه کف برلب دارد بسوی محرمات (خدا) روی آورده است (و از هیچگونه گناهی خودداری نمینماید) چه شدند آن عقلهائیکه بچراغ هدایت (حق) روشن شدند ، کو آن چشمهائیکه (با نتهای دقت) بسوی نشانهای تقوی نظر کردند ، کجایند دلهائیکه بخدا بخشیده شده (از رضای قضای او پر گردیده) و بر طاعت او

پیمان بسته بودند (افسوس که آنها رفتند و جای خود را بمردمی دادند که) آنها هجوم کردند بر خارف جهان و در سرحرام آن با یکدیگر نزاع میکنند، پرچمهای بهشت و دوزخ برای آنها برپای گردیده (راه هدایت و غوایت را بوسیله قرآن کریم نشان داده شدند) پس روها را از بهشت برگردانده، و با کردارهای زشتشان بسوی آتش اقبال کردند، پروردگارشان آنها را خواند، پس از او رمیده، و بر او پشت کردند، شیطان آنها را دعوت کرد اجابت نموده، با وروی آوردند.

(۱۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفِي كُلِّ أُكْلَةٍ غَصَصٌ، لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَلَا يَعْمَرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا هَدَمَ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلَا تَجِدُ لَهُ زِيَادَةً فِي أُكْلَةٍ إِلَّا بِانْتِقَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ، وَلَا يَحْيَى لَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ، وَلَا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلَقَ لَهُ جَدِيدٌ، وَلَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَتَنْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ، وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ؟!

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در بی ثباتی دنیا

ای گروه مردمان، جز این نیست که شما در اینجهان نشانه هائی هستید که مرگها بسوی آن نشانه ها (بطرف شما) تیراندازی می کنند، با هر جرعه از (شراب) آن یکنوع تیرگی، و در هر لقمه از (طعام) آن غصه هائی است (گوناگون) شما بنعمتی از آن نمیرسید، جز اینکه از نعمتی دیگر جدا میشوید، و عمر کنندهٔ از شما بزودی از عمر آن جهان نمیرسد جز اینکه روز دیگری از دوران خویش را (از دست داده) بتاه

میکند ، و در روزی آن تجدید زیادتی نمیشود ، مگر بتمام شدن روزیکه آزمایش برای او بوده ، اثری از برای او زنده نمیگردد ، جز اینکه اثر دیگری از او بمیرد ، تازه از برایش نمیشود ، جز اینکه تازه دیگرش را کهنه میسازد ، خوشه از برایش سبز نمیشود ، جز اینکه دُرو شده را از او میگیرد ، بتحقیق اصولی (پدرهائی) از جهان گذشتند که ما فروع (و فرزندان) آنها میباشیم ، و پیداست که فرع پس از بر طرف شدن اصل باینده نیست .

ومنها :

وَمَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ ، فَاتَّقُوا الْبِدَعَ ، وَالْزَمُوا الْمَهْيَعَ ، إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا ، وَإِنَّ مُحْدَثَاتِهَا شِرَارُهَا .

قسمتی از همین خطبه است :

و هیچ بدعتی (در دین) احداث نشد جز اینکه (در برابر آن فرض) سنتی ترک گردید ، پس از احداث بدعتها بپرهیزید ، و جاده وسیع (شریعت) را ملازم شوید ، زیرا که چیزهای قرار داده شد (از جانب خدا و رسول در دیانت اسلام) نیکوترین چیزها ، و چیزهای تازه (که در دین احداث شد) بدترین اشیاء میباشد .

(۱۴۶) ومن كلام له عليه السلام

(لعمر ابن الخطاب قد استشاره في التخوص لقتال الفرس بنفسه)

إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خُذْلَانُهُ بِكَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ ، وَهُوَ دِينُ اللّٰهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ ، حَتّٰى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ ، وَنَحْنُ عَلٰى مَوْعُودٍ مِنَ اللّٰهِ ، وَاللّٰهُ مُنْجِزٌ

وَعَدِيٍّ، وَنَاصِرُ جُنْدِهِ، وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ: يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ، فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هٰذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ، إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هٰذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ فَيَكُونُ ذٰلِكَ أَشَدَّ لِكَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ. *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه عمر ابن الخطاب با انتخاب مشورت کرد که بسرکردگی خود با ایرانیان بجنگد، لذا حضرت در پاسخ فرمود:

این امر پیروزی، و شکست دین اسلام (در جنگها وابسته) به بسیاری کمی سپاه نیست، بلکه این دین و سپاه خداوندی است که آنرا نمایان ساخته، و او را یاری و کمک کرد، تا بر سد بآنجائیکه باید برسد و ظاهر گردد در هر جائیکه باید ظاهر گردد (اسلام با داشتن آن قوانین عالیه و دستورات نورانی خویش غلبه کرد ارض را باید فرا گیرد، و خداوند این معنی را به مسلمین وعده کرد) و اگرچه عرب امروز (از حیث نفرات

بالنسبه بدشمنان خیلی ناچیزو) کمند لکن چون مسلمان اند، بسیار و در پرتو اجتماع و هم آهنگی ارجمند و پیروزمندند پس تو مانند ستون پولادین گردون در جای خویش استوار بوده، و آسیای جنگ را بوسیله لشکر عرب بچرخ انداخته و با آنان آتش پیکار را برافروز، زیرا که تو اگر خودت از مدینه (برای نبرد با عجم) حرکت کنی اعراب (و دشمنان اسلام) از اطراف و اکناف کشور بطوری بر تو هجوم کنند که از آنچه در پشت سر خود واگذاشته از سرحدات (و دفاع از نقاط دور از مرکز) بر تو لازم تر و مهمتر افتد از آنچه که در پیش روی داری، زیرا فردا اگر ایرانیان نظرشان بر تو افتد گویند این (پادشاه و خلیفه) اصل عرب است، اگر او را قطع کنید از رنج جنگ با عرب برای همیشه آسوده میشوید، پس این امر حرص آنان را در کار پیکار شدیدتر، و طمع شان را در تو بیشتر میگرداند، و اما اینکه گفتی عجم برای جنگ با مسلمانان حرکت خواهد کرد، پس کراهت خداوند سبحان در حرکت آنان پیش از تو است، و او بر تغییر چیزیکه از آن کراهت دارد، از تو تواناتر است، و دیگر اینکه فرزندی شمار آنها را یاد آور شدی، پس (بدان) ما در گذشته هیچگاه بدلگرمی زیادتی خویش با دشمن نجنگیدیم، بلکه به پشتبانی نصرت و یاری از جانب خدا جنگ کردیم (و پیروز شدیم) ❋

(۱۴۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَبَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيُقِرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ، وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ، فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ، وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ، وَكَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلَاتِ، وَاحْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ. ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن حالات مردم آخر الزمان را تشریح فرموده اند:

(در دوران جاهلیت کلیهٔ بشر به پرستش اوثان و ستایش نیران سرگرم بودند) پس خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را براستی و پیامبری برانگیخت، تا اینکه بندگانش را از پرستش بتها، و اطاعت (از دستورات) شیطان بسوی پرستش، و پیروی (از اوامر و نواهی) خودش بکشاند (و اینکار را انجام داد) به وسیله قرآنیکه او را آشکار و استوار گردانیده، تا اینکه بندگانش او را پس از وقتی که نشناختند بشناسند و اقرار به (یگانگی) او کنند، پس از آنکه او را انکار میکردند و (وجود) او را ثابت دانند، پس از آنکه منکرش بودند (و بهست و بود او اعتقاد نداشتند) پس خداوند پاک خود را در کتابش به بندگانش نشان داد، (و قدرت و سطوت خویش را در آن آیات باهرات بیان ساخت) بدون اینکه آنچه را که از قدرتش به آنان نشان داده بود دیدن توانند، و آنان را از سطوت و جلالت خود ترسانده (و به آنان گوشزد کرد) که چگونه نابود کرد کسانی را که بعقوبات نابودشان کرد، و چسان درو ید و هلاک کرد کسانی را که به صدمات درو ید و هلاکشان ساخت (مانند قوم عاد و ثمود و لوط و سبا، به باد و آتش و آب و زلزله و غیر اینها).

(مِنْهَا:)

وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ !! وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذٰلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ، فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ، فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ !! فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذٰلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا

مَعَهُمْ ، لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَىٰ إِنِ اجْتَمَعَا ، فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ ، كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتَابِ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ !! فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا أَسْمَاؤُهُ ، وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ ، وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَّلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مُثْلَةٍ ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً ، وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ ، وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ ، وَتَغَيُّبِ آجَالِهِمْ ، حَتَّىٰ نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ ، وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ ، وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنِّقْمَةُ .

قسمتی از همین خطبه است

آگاه باشید زود است که پس از من زمانی بر شما پدید شود ، که در آن زمان چیزی پنهان تر از حق ، و پیدا تر از باطل ، و بیشتر از دروغ بستن بر خدا و رسول نباشد ، و نزد اهل چنین زمانی متاعی نا رواج تر از قرآن نباشد ، هنگامیکه بحق تلاوت شود (و سخن از عمل کردن بآن بمیان آید) و جنسی رواج تر نزد آنان نیست هنگامیکه قرآن را از جایگاههای خودش بردارند (و بخلاف معانی که از جانب خدا و پیغمبر و ائمهٔ طاهرین بر آن وضع شده معنی کنند) در آن زمان در شهرستانها چیزی ناشناس تر از خوبیها و شناساتر از بدیها نیست (معروف منکر و منکر معروف میگردد) بردارندگان قرآن (مسلمانانی که مأمور بعمل کردن بقرآن اند بدان عمل نکرده و) آنرا بگنبند ، و حافظین قرآن آنرا فراموش نمایند ، پس در این روزگار قرآن و اهلش نیست پنداشته شده ، و دور ، و دو مسافرند که با هم همسفراند ، و هیچ جا دهنده بآن دو جا ندهد (و احترامی از آن دو نگه ندارد) در این زمان است که قرآن و اهل آن (اگرچه بظاهر) در بین مردم بوده ، و با ایشان هستند و (در حقیقت) در میانشان نبوده و با آنها نمیباشند (مردم قرآن دارند و بدان عمل نمیکنند ، عالم دارند و از او اخذ احکام نمینمایند) زیرا که گمراهی و هدایت اگرچه در یکجا جمع آیند با هم موافقتی ندارند ، پس در این هنگام مردم بدوری از هم اجتماع کنند ، و از

جماعت جدا شوند، تو گوئی آنان پیشوایان قرآن اند، نه قرآن پیشوای آنان، آنگاه نزد ایشان باقی نماند از قرآن مگر اسمی، و شناسنده از او جز خط و مکتوبی (و این بی اعتنائی بقرآن و عالم آن تنها اختصاص بآن زمان ندارد و بلکه) از زمان پیش هم کار ستم را نسبت به نیکوبان بمنتها درجه رسانیدند، سخنان درست آنان را افترای بر خدا نام نهادند، و کار نیکشان را پاداشش بد دادند، جز این نیست که پیشینیان شما را دراز می آرزوهاشان، و دور پنداشتن اجلهاشان آنها را بهلاکت رسانید، تا آنکه فرود آمد بر آنان مرگ موعود یکه پورش طلبیدن از آن بدور است (و عذر احدی را نمی پذیرد) و توبهٔ کسی را قبول نمیکند، و با او مصیبتهای شکنندهٔ (لذات) و محنتهای سخت فرود میآید. ✱

منها:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللهَ وُفِّقَ، وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، فَإِنَّ جَارَ اللهِ آمِنٌ، وَعَدُوَّهُ خَائِفٌ، وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ، فَلَا تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرَبِ، وَالْبَارِئِ مِنْ ذِي السَّقَمِ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ، هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ

قسمتی از همین خطبه است

ای مردم هر که از خدا طلب پند و اندرز کند (بکارهای خیر) موفق گردد، و هر که گفتار (قرآن) را رهنمای خویش گرفت بسوی راست ترین راهها هدایت شود (و در پناه لطف خدا بیارامد) برا ستی کسی که همسایه و در پناه خداست (از عذاب و گرفتاری آخرت) ایمن است و دشمن او (کسی) که از قوانین و دستورات او سر بر تافته (در آن روز) هراسان و بیمناک است، براستی که زیبنده نیست کسیکه عظمت و بزرگی خدا را شناخت خویشتن را بزرگ شمرد، زیرا بلندی مقام کسانیکه میدانند خداوند تا چه اندازه بزرگ است (کردگار هیچ آفریدهٔ بدامان عظمتش نمیرسد) بآنست که در برابر او کوچک و فروتن باشند، و سلامتی کسانیکه میدانند او تا چه پایه قادر و توانا است (که خردها از درک ذات مقدسش ناتوانند) بآنست که سر تسلیم را در پیشگاهش فرود آورند، پس از حق (پیغمبر و ائمه طاهرین) نگریزند، گرچنین شخص تندرست از خود دار، و شفا یافته از بیمار، دانسته باشید شما هرگز هدایت را نمی شناسید، تا ما دامیکه ترک کننده راه هدایت را بشناسید و هرگز بعهد و پیمان قرآن وفا نمی کنید، تا کسیکه پیمان آنرا شکسته بشناسید، و هرگز بکتاب خدا چنگ نیفکنید (و عامل بتعلیمات آن نمیشوید) تا کسیکه آنرا دور انداخته بشناسید (پس هر وقت که شما گمراهان و پیمان شکنان و پشت کنندگان بقرآن شناختید، و از آنها دوری گزیدید) هدایت و وفای بعهد و تمسک بقرآن را از اهل آن (محمدؐ و آل محمدؐ) درخواست نمایید، زیرا که ایشان زنده کنندهٔ علم و دانش و میرانندهٔ جهل و نادانی هستند، اینان اند کسانیکه حکم ایشان (در احکام الهیه و قوانین قرآنیه و حل مشکلات قضائیه و اتفاقیه) شما را از علمشان و خاموشیشان شما را از گفتار (صدق) شان، و ظاهرشان شما را از باطنشان آگاه ساخته و خبر میدهد (زیرا که علم اینان سرشار و گفتارشان پاکیزه، و ظاهر و باطنشان مساوی و همه اخلاق و اطوارشان طبق رضای الهی است) نه با دین مخالف اند، و نه در آن اختلاف دارند (همه در احکام الهی و دستورات رسول خدا با هم متفق اند) پس دین در بارهٔ آنان گواهی صادق، و خاموشی گویا است (که بزبان بی زبانی گواه حقیقت آنان میباشد)

(۱۴۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ :

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُوا الْأَمْرَ لَهُ ، وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ
لَا تَمْتَانِ إِلَى اللهِ بِحَبْلٍ ، وَلَا تَمُدَّانِ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ !! كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
حَامِلُ ضِبٍّ لِصَاحِبِهِ ، وَعَمَّا قَلِيلٍ تَكْشِفُ قِنَاعَهُ بِهِ ، وَاللهِ لَئِنْ
أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا ، وَلَيَأْبِيَنَّ هَذَا
عَلَى هَذَا ، قَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ ؟ قَدْ سُنَّتْ
لَهُمُ السُّنَنُ ، وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ ، وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ ، وَلِكُلِّ نَاكِثٍ
شُبْهَةٌ ، وَاللهِ لَأَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّدَمِ ، يَسْمَعُ الرَّاعِيَ ، وَيَحْضُرُ الْبَاكِيَ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که درباره اهل بصره (و نکوهش طلحه و زبیر) بیان فرمود :

هر یک از آن دو نفر (طلحه و زبیر) حکومت برامت را برای خویش امیدوار ، و آنرا برای خود خواهان است ، نه برای رفیقش (و هر یک در بند آنست که دیگری را آلت قرار داد ، و خود بر مرکب آرزو سوار شود ، و جز جاه طلبی منظوری نداشته) و بر شته و ریسمانی بسوی خدا تقرب نجسته ، و خود را با و نزدیک نمینمایند ، (فردای قیامت در نزد خدا برای اینهمه خونهای ناحق که ریختند نمیتوانند اقامه دلیل نمود و عذری بیاورند) هر یک برای رفیقش کینه در دل دارد ، که بهمین نزدیکی آن کینه را بی پرده آشکار خواهد ساخت (و آن کینه بطوریکه شارح معتزلی در صفحه ۴۳۰ جلد دوم نقل میکند ، آنست که هموار این دو نفر در امورات باهم اختلاف داشته و در امامت جماعت نماز عهده نمیشدند ، تا اینکه عایشه بین آنها را بدینطور اصلاح کرد ، که یک روز محمد بن طلحه ، و یک روز عبدالله زبیر با مردم نماز بخواند ، و هر یک از عایشه خواهان آن بودند که مردم را امر کند بهر دو با مارت سلام دهند ، و از این قبیل لذا حضرت فرماید) بخدا سوگند اگر اینها بآنچه که اراده کرده اند برسند (و خلیفه شوند) هر یک جان دیگری گرفته ، رفیقش را نابود سازد (های ای مردم) گروه ستمگر قیام کرده (و آتش جنگ را برافروخته و مانیز آماده دفاع شده ایم پس) کجایند عمل کنندگان بخیر ، و طلب کنندگان ثواب ، بتحقیق که راههای رستگاری برای آنان آشکار ، و این خبر از پیش بآنان داده شده است که (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من ناکثین ، و قاسطین ، و مارقین از دین خارج شده ، و هر یک بهانه خون عثمان را بهانه

دیگری با خلیفهٔ من بجنگ خواهند پرداخت و البته میدانید) برای هر گمراهی علت و بهانه، و برای شکستن هر پیمانی شبهه‌ای است (شیطان باطل را بصورت حق درآورده، و بهانه بدست پیروان خویش میدهد) بخدا سوگند من مانند شنونده صدای دستهائیکه بسرها و سینه‌ها زده میشود نیستم که آواز خبر دهندهٔ مرگ را شنیده و نزد گریه کننده حاضر میشود (و همچون گفتاریکه صیاد در خانهٔ او برای غافل گیر کردنش سر و صداهائی راه میاندازد نمیباشم، من آسوده نخواهم نشست تا طلحه و زبیر بساط جنگ را در بصره آماده کرده، و بعد از شنیدن خبر قتل مسلمین بر سر کشتهٔ آنها حاضر شوم (بلکه پیش از وقت بعلاج واقعه قیام کرده، فرصت را از دست دشمن گرفته، او را بسزای خویش میرسانم)

(۱۴۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَبْلَ مَوْتِهِ :

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ، وَالْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ، وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ، كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هٰذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللّٰهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ، أَمَّا وَصِيَّتِي فَاللّٰهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدٌ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هٰذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا، حَمَّلَ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخَفَّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ، رَبٌّ رَحِيمٌ، وَدِينٌ قَوِيمٌ، وَإِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ، غَفَرَ اللّٰهُ لِي وَلَكُمْ، إِنْ ثَبَتَتِ الْوَطْأَةُ فِي هٰذِهِ

اَلْمَزَلَّةِ فَذَاكَ ، وَإِنْ تَدْحَضِ اَلْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ ، وَمَهَبِّ رِيَاحٍ ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ ، اِضْمَحَلَّ فِي اَلْجَوِّ مُنْلَقِّهَا ، وَعَفَا فِي اَلْأَرْضِ مَخَطُّهَا ، وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا ، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَاكٍ ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطُوقٍ لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي وَخُفُوتُ إِطْرَائِي وَسُكُونُ أَطْرَافِي ، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ اَلْمَنْطِقِ اَلْبَلِيغِ وَاَلْقَوْلِ اَلْمَسْمُوعِ . وَدَاعِي لَكُمْ وَدَاعُ آمِرٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي ، غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي ، وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي ، وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي ، وَقِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که پس از ضربت زدن ابن ملجم بفرق مبارکش و پیش از وفاتش بیان فرمود و در آن ثابت فرمود که هیچکس را از مرگ گریزی نیست ، و نیز از ضربت خودش از زبان پیغمبر اخبار فرمود :

ای گروه مردمان (دانسته باشید) هر گریزنده از مرگی مرگ را در حال گریزش دیدار خواهد کرد ، مدت زندگانی جولانگاه (گیتی) جان است (و در که بسر رسید مرکب جان از پای میافتد و مرگ در میرسد) گریز از مرگ در یافتن آنست (زیرا که شخص هر اندازه عمر صرف کرد و برای دوری از مرگ چاره میاندیشد ، بهمان اندازه که عمر خود را تباه کرد و بمرگ نزدیک شده است) آه که چه روزگار دراز را که من در کنجکاوی از این راز سر بسته گذرانده ام ، (باشد که دریابم برای چه مدت مرگ بر بشر پوشیده است ، بالاخره بر خوردم باین نکته شدم که طبق مصلحت خداوند باید چنین باشد ، و خداوند خود فرماید : وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ، و میداند شخص که در چه سرزمین بمیرد ، و خدا جز پنهان داشتن آنرا (از شما) نخواسته است (اما من رسول خدا پیشتر مرا از هنگام مرگم آگهی داد و فرموده : سَتُخْضَبُ عَلَى هَذِهِ فَتَخْضَبُ زود باشد که زده میشوی بر فرق سرت ضربتی و محاسنت بخون رنگین خواهد شد . گرچه ابن ابی الحدید در این مورد گوید : امیر المؤمنین هم با اینکه رسول خدا باو خبر داد بوی باز کاملا از زمان مرگش اطلاع نداشته ، بلکه علمی بود اجمالی ، لکن سخن او طبق مذهب شیعه درست نیست ، زیرا خداوند خود

در س ۳۶ ی ۱۱ فرماید: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ امام احصائیه وحساب کلیه اشیاء را میداند. بنابراین امام بزمان مرگ خود دانا بوده، چنانچه در شب هفدهم رمضان از حضرت امام حسن علیه السلام سئوال فرمود، از رمضان چند روز گذشته عرض کرد هفده روز، از حضرت امام حسین پرسید چند روز از اینماه باقیست عرض کرد سیزده روز، فرمود زود باکه پسر ملجم مرادی ریش مرا بخون سرم رنگین کند) چه دوراست آگاه شدن از علیکه (از شما) پنهان است (وجز برای امام آشکار نخواهد شد) اما وصیت من بشما پس خداست، خداست، مبادا چیزی را شریک او قرار دهید، دیگر محمد صلی الله علیه وآله است، نکند که سنت وطریقه او را تباه سازید، بهواره این دو ستون (توحید وشریعت) را برپای داشته واین دو چراغ نورافشان را فروزان دارید (ودر تاریکیهای جهل وگمراهی از آن دو استضائه کنید) و بر شما نکوهش وسرزنشی نیست، ادامیکه (از گرد این دو ستون واین دو چراغ) پراکنده نشوید، خداوند بار تکلیف را بدوش هریک از شما باندازه توانائیش نهاد، وبنادانان تخفیف داده (واز هرکس باندازه علش عمل خواسته است زیراکه) پروردگار شما پروردگاری است مهربان، دین شما دینی است محکم، امام شما امامی است دانشمند (که او واولاد طاهرینش شما را در هر عصر وزمانی بوظیفه دینی ومذهبی تان آشنا میسازند) ومن همان مصاحب دیروز شما هستم که (با آنهمه سلحشوری وتهتنی در جنگها، وآنهمه زهد و عبادت در مساجد ومحرابها اکنون اینطور در بستر ناتوانی افتاده ام) امروز محل پند دیگران شما وفردا دوری کننده از شما میباشم، خداوند مرا وشما را بیامرزد (اگر من در اثر این ضربت از جهان رفتم) واگر در این لغزشگاه محکم پابند کردم (وزنده ماندم) پس آن مطلوب شما است، واگر قدم لغزید (واز جهان بیرون شدم) پس این ما بودیم که در زیر شاخهای درختان وجایگاه وزش بادها، ودر زیر سایه ابریکه انبوه آن در فضا پراکنده، ونابود کننده، وآثار آن بادها در زمین از میان رفته بودیم (واکنون در اثر رسیدن مرگ چشم از همه آنها پوشیده ودر جهان دیگری شده ایم) ومن شما را همسایه بودم، که روزگی چند بدرنگ باشما مجاورت وهمنشینی کرد، زود باکه بدنم را جثه بی جان خواهید یافت، که پس از آن همه جنبشها آرام، وبعد از آن همه سخن (های لغز وشیرین ودلکش خاموش گردید) وباید این بی حرکتی جسم، وبازماندگی چشم، و بیحسی اعضای من مورد پند وعبرت شما قرار گیرد، زیراکه چنین جسمی بی روح، وچشمی بی نور، واعضائی بی حس پندگیرندگان را پند دهنده تر، از سخنان رسا، وگفتار شنیده شده است (که آن سخن را واعظان گوینده گان

از حجره های گرم و آتشین بردم می شنوانند) وداع وجدائی من از شما همچون وداع وجدائی مردیست که یارانش و یدارش را منتظرند، دوران گذشته مرا فردا خواهید دید، روزگار پرده از کارهای من خواهد برافکند (آینده قضاوت خواهد کرد، و برشما روشن و معلوم خواهد شد، که من جز رضایت خدا و این جنگها منظوری نداشته، و برای هدایت و کامیابی شما از دنیا و آخرت متحمل چه رنجها و شقاقی شده ام) و پس از اینکه جای مرا خالی دیدید (و خلفای جور را در مقام من نگران شدید که حدود خدای را معطل گذاشته، و در امر دین چندان اهتمامی بخرج نمیدهند) آن وقت مرا خواهید شناخت (و برایم افسوس خواهید خورد ولی چه سود)

(۱۵۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يُومِئُ فِيهَا إِلَى الْمَلَاحِمِ :)

وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا : طَعْنًا فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ ، وَتَرْكًا لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ ، فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ ، وَلَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ ، وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ ، يَا قَوْمِ هَذَا إِبَّانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ ، أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا ، وَيُعْتِقَ فِيهَا رِقًّا ، وَيَصْدَعَ شَعْبًا ، وَيَشْعَبَ صَدْعًا ، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظَرَهُ ، ثُمَّ لَيَشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحْذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ ، تُجْلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ ، وَيُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي

مَسَامِعِهِمْ ، وَيُغْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن از فتن و آشوب و پیش آمدهای سختی که رخداده اخبار و بآنها اشاره فرموده :

(جهال و گمراهان) راه راست و چپ را گرفته ، و قدم از شاهراههای مستقیم هدایت و رستگاری بیرون نهادند (آنها روی از حق و عدالت گردانده ، تولید فتنه هائی خواهند کرد ، و شما شنوندگان برای دریافت زمان ایشان چندان) شتاب نداشته باشید ، و چیزیکه ثابت و انتظار وقوع آن کشیده شده ، و فردا ظاهر خواهد شد دیر مشمارید (که زود بآن خواهید رسید) ای بسا شتاب کننده بچیزی که چون او را دریافت آرزو کند که ای کاش آنرا در نیافته بود ، چه نزدیک است امروز آثار فردا (ئی که آن فتنه ها در آن بوقوع خواهد پیوست ، و شما آرزو خواهید کرد که ایکاش این روزگار را دیدار نمیکردیم) ای گروه مردم ، این هنگام رسیدن هر وعده داده شده ، و نزدیک شدن اموری است که شما شناسای آن نیستید ، آگاه باشید کسیکه از ما آن روزگار سیاه و پر فتنه را دریابد ، با چراغ درخشانی در آن سیر خواهد کرد (امام زمان عجل الله فرجه الشریف بنور امامت و ولایت آن تاریکیها را از هم میشکافد) و بروش نیکان رفتار مینماید ، تا در آن گرفتاری بندینی را بگشاید ، و یا اسیری را (از قید هوای نفس) آزاد سازد ، و یا جمعیت (کفر) را پراکنده ساخته ، و پراکندگی (اسلام) را گرد آورد (آنحضرت اینکارها را خواهد کرد) در پنهانی از مردم که جوینده هر چند کنجکاوی کند او را نخواهد یافت (این امر در زمان غیبت کبری است ، و جز کسانیکه مشیت الهی بدان قرار گرفته باشد ، دیگری آنحضرت را دیدار نخواهد کرد ، و در میان مردم درباره آنحضرت افکاری گوناگون پیدا خواهد شد ، لکن طایفه حقه شیعه روز بروز بآنحضرت امیدوارتر شده ، بیشتر انتظار فرج شریفش را میکشند) آنگاه گروهی در آن فتنه ها صیقلی میشوند ، همانطوریکه آهنگر تیغ را صیقل میدهد ، (چندانکه) ، دیده هایشان بنور قرآن روشن و (نوای دلنواز) تفسیر در گوشهایشان طنین افکند ، و جام حکمت را شب هنگام نوشانده شوند ، پس از آنکه در صبح نوشیده باشند (روز و شب و نهان و آشکارشان طبق دستورات قرآن ، و از آن سرچشمه های معارف الهیه سیراب میگردند .

منها :

وَطَالَ ٱلْأَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا ٱلْخِزْيَ ، وَيَسْتَوْجِبُوا ٱلْغِيَرَ ، حَتَّىٰ إِذَا ٱخْلَوْلَقَ ٱلْأَجَلُ ، وَٱسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى ٱلْفِتَنِ ، وَٱشْتَالُوا عَنْ لِقَاحِ حَرْبِهِمْ ، لَمْ يَمُنُّوا عَلَى ٱللهِ بِٱلصَّبْرِ ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِمْ فِي ٱلْحَقِّ ، حَتَّىٰ إِذَا وَافَقَ وَارِدُ ٱلْقَضَاءِ ٱنْقِطَاعَ مُدَّةِ ٱلْبَلَاءِ حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ ، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَاعِظِهِمْ ، حَتَّىٰ إِذَا قَبَضَ ٱللهُ رَسُولَهُ «صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى ٱلْأَعْقَابِ ، وَغَالَتْهُمُ ٱلسُّبُلُ ، وَٱتَّكَلُوا عَلَى ٱلْوَلَائِجِ ، وَوَصَلُوا غَيْرَ ٱلرَّحِمِ ، وَهَجَرُوا ٱلسَّبَبَ ٱلَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ ، وَنَقَلُوا ٱلْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ أَسَاسِهِ ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ، مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ ، قَدْ مَارُوا فِي ٱلْحَيْرَةِ ، وَذَهَلُوا فِي ٱلْكَرَّةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى ٱلدُّنْيَا رَاكِنٍ ، أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ .

قسمتی از این خطبه در نکوهش مردم زمان جاهلیت و ستایش پاران پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشد (پیش از آنکه خورشید اسلام بدرخشد، و جهان را از تاریکی کفر بیرون آورد، جهانیان همه در کفر و نافرمانی و عصیان بودند، و این نافرمانی در) زمان ایشان بطول انجامید، تا عذاب را برای خویش کامل گردانند، و مستوجب پیش آمدهای سهمگین گردند (و تا جهان بساطشان را و آنان را از بن براندازد) همینکه سر رسید زمانشان

نزدیک شد (خداوند محمدؐ را به پیغمبری بسوی جهانیان برانگیخت، و او در راه ترویج و تبلیغ اسلام رنجها برد، و مردها تربیت کرد، و از همین عده مسلمانان) گروهی آسان بسوی فتنه آنان شتافتند، و برای افروزش آتش پیکار دست و تیغها را بلند کردند، (و با آنان پیکارهای خونینی کرد و سختیها را تحمل نموده) و بشکیبائی خویش بر خدا منت نهادند، و جانبازی خود را در راه حق بزرگ شمردند (و در راه بسط نفوذ و صیطرهٔ اسلام دروریاهای ممالک غوطه خوردند) تا اینکه قضای الهی ها بسر آمدن زمان سختی موافقت کرد (و پرچم اسلام در اغلب از قطعات ربع مسکون با هتزاز درآمد) و مسلمانان از روی بینش و دانائی شمشیر زدند، و به پیروی از امر پروردگارشان نزدیک شدند (متاسفانه) همینکه خداوند جان رسول خویش را قبض فرمود، راههای گوناگون گمراهی را گمراه، و آنها خود را از راه اسلام عقب کشیدند، و با ندیشه های نارسای خویش تکیه کردند، و با غیر خویشاوندان (رسول الله) پیوند نمودند، و دوری گزیدند از سبب و وسیلهٔ (هدایت و رستگاری که عبارت از علی و اولادش باشد) که خداوند آنان را بدوستی ایشان مأمور کرده بود، و در قرآن کریم سورهٔ ۴۲ آیهٔ ۲۳ فرماید: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بگو من در تبلیغ رسالت مزدی جز دوستی خویشان خویش را خواهان نیستم (ابن ابی الحدید در جلد ۲ صفحه ۴۳۷ در ترجمهٔ لفظ سبب گوید: این جمله از بفرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد که فرمود إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ رسول خدا اینجا قرآن و اهل بیش و حبل و ریسمان نامید، و حضرت امیرالمومنین از آن لفظ سبب تعبیر کرد و فرمود وَتَمَسَّكُوا بِالسَّبَبِ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِمَوَدَّتِهِ وسبب در لغة بمعنی همان ریسمان است .

بنا (ی دین و امامت را که رسول خدا در خانوادهٔ خویش قرار داد و بوآن) را از بنیاد استوارش کند و بغیر جای خودش نصب کردند (و دیگران را بخلافت تعیین کردند) اینان اند کانون هر گناه، که هر وارد شونده در سختی و گمراهی از ورود آنان وارد میشود (ابواب بدبختی را آنها بروی مردم باز کرده و آنها را براه کجی وا داشتند) در (گرداب سستی و) حیرانی غوطه خوردند، و بروش فرعونیان (صحرای نادانی و) بیهوشی درمانده شدند برخی (مانند خلفای جور) از آخرت بریده و بدنیا توجه کردند، و برخی (همچون پیروان آن خلفا و بنی امیه چشم از هدایت و رستگاری پوشیده) دست از دین کشیده، و از آن دوری گزیدند .

(١٥١) ومن خطبة له عليه السلام

وأستعيذه على مدارج الشيطان ومزاجره، والاعتصام من حبائله ومخاتله، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله ونجيبه وصفوته، لا بواز ى فضله، ولا يجبر فقده، أضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمة، والجهالة الغالبة، والجفوة الجافية، والناس يستحلون الحريم، ويستذلون الحكيم، يحيون على فترة، ويموتون على كفرة، ثم إنكم معشر العرب أغراض بلايا قد اقتربت، فاتقوا سكرات النعمة، واحذروا بوائق النقمة، وتثبتوا في قتام العشوة، وأعوجاج الفتنة، عند طلوع جنينها، وظهور كمينها، وانتصاب قطبها، ومدار رحاها: تبدو في مدارج خفية، وتؤول إلى فظاعة جلية، شبابها كشباب الغلام، وآثارها كآثار السلام، تتوارثها الظلمة بالعهود، أولهم قائد لآخرهم، وآخرهم مقتد بأولهم، يتنافسون في دنيا دنية، ويتكالبون على جيفة مريحة، وعن قليل يتبرأ التابع من المتبوع، والقائد من المقود، فيتزايلون بالبغضاء، ويتلاعنون عند اللقاء، ثم يأبى بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف

وَالْقَاصِمَةِ الزَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَتَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ، وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْآرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا، مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ، يَتَكَادَمُونَ فِيهَا تَكَادُمَ الْحُمُرِ فِي الْعَانَةِ، قَدِ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ، تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةُ، وَتَنْطِقُ فِيهَا الظَّلَمَةُ، وَتَدِقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمِحَلِّهَا، وَتَرُضُّهُمْ بِكَلْكَلِهَا، يَضِيعُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَهَلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ، تَرِدُ بِمُرِّ الْقَضَاءِ، وَتَحْلُبُ عَبِيطَ الدِّمَاءِ، وَتَثْلِمُ مَنَارَ الدِّينِ، وَتَنْقُضُ عُقَدَ الْيَقِينِ، تَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ، وَتَدِبُّرُهَا الْأَرْجَاسُ، مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ، كَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ، تُقْطَعُ فِيهَا الْأَرْحَامُ، وَيُفَارَقُ عَلَيْهَا الْأَسْلَامُ، بَرِيُّهَا سَقِيمٌ، وَظَاعِنُهَا مُقِيمٌ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در ستایش حضرت رسول صلی الله علیه وآله و پند بعرب، و از پیش آمدهای ناگوار بیان و اخبار فرموده:

از خدا یاری میجوئیم، بر چیزهائیکه دور کننده شیطان، و او را (از اغوای انسان) نگهدارنده میباشد، (وقتی که انسان از جانب خداوند توفیق عبادت و اعمال شایسته پیدا کرد شیطان از او دور میشود) و از او کمک میطلبیم که (با غوای نفس اماره) در دامهای فریب او نیفتیم، و گواهی میدهیم که محمد بنده و فرستاده و پسندیده و برگزیده او است، چیزی با بزرگواری او برابری نکند، و فقدانش را جبران ننماید، شهرستانها (ی جهان) پس از گمراهی تاریک کننده، و نادانی چیره شوند، و تبهکاریها

بکمال رسیدهٔ (که در زمان جاهلیت از قبیل بت پرستی، وخون ریزی، وغارت، ودزدی که معمول بود) بدور وشن شدند (ودست از آن عادات زشت کشیدند) درصورتیکه (پیش از پیدایش آنحضرت) مردم حرام را حلال، ودانشمند را خوار میگرفتند، بدون داشتن پیغمبر (حاضر وپیروی کردن از دستورات پیغمبران گذشته) زندگی کرده، ودر حال کفر وطغیان میمردند، پس ای گروه عرب شما (بیگانهای) بلاهای نزدیک شونده را نشانهاید، پس از سستیهای نفت وسختیهای نقمت بپرهیزید (وهنگام آسودگی دنیا برای بیچارگی عقبی چاره بیندیشید) وثابت قدم باشید هنگامیکه گرد تاریکی بالا گیرد، کجی فتنه آشکار شود، نوزادش ظاهر، وپنهانش پیدا گردد، قطب میلهٔ آن آسیای فتنه بدان نصب او را بگردش اندازد، آن فتنه وتبهکاریها وراههای نهانی آن آشکار، ورشتیها از آن پیدا شود، نمود ورشد آن فتنه همچون نمود دوران جوانی، واثر آن مانند اثر (ضربت) سنگ سخت است (که بهر چیز یکه بخورد میشکند) آن فتنه را از هم بارث میبرند ستمگر انیکه اول ایشان کشانندهٔ آخری، وآخری ایشان پیروی کنندهٔ از اولی باشد آنها از میل ورغبتی که بدنیای پست دارند (در تحصیل آن) بر یکدیگر پیشی میگیرند، وبر سر مردار گندیده، وبدبوی جهان از فرط میل وحرص مانند سگ باهم دشمنی میورزند، پس از اندک زمانی (که وارد قیامت شده ونتیجهٔ اعمال سوء خویش را دیدند) پیشوا از پیرو، وپیرو از پیشوا هردو از هم بادشمنی فراوان دور شده، وهریک پس از دیدار دیگری را لعن ودشنام میدهند، چنانکه قرآن کریم بدان اشاره کرده فرماید: وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ودر قیامت بعضی از شما بعض دیگر را کافر دانسته، ویکدیگر را لعنت میفرستید، در اینجا حضرت بعنوان جملهٔ معترضه پایان کار پیروان گمراه کنندگان فتنه ها، وپیروان آنها را در قیامت، وبیزاریشان را از یکدیگر بیان فرموده، وباز رجوع باصل مطلب نموده فرماید): پس بعد از این فتنه مقدمات فتنه سخت تر وتندتری پدیدار شود که دلها را پس از پایداری بلرزاند، ومردها را پس از سلامتی گمراه سازد، هنگام رو آوردن ورسیدن آن فتنه خواهشها گوناگون در آنها (ی درست بنادرست) مشتبه شوند، هرکس در صدد دفع آن فتنه برآید شکسته شود، وهر کس در نابودیش کوشش کند خود ونابود گردد، مردم (از فرط وحشت واضطراب) در آن فتنه یکدیگر را همچون خرهای وحشی در کله بگزند وگاز گیرند، درحالیکه بند (پیمانها وعهود دین) شان سست ولرزان، و

روی کار (راه بیرون شدن از آن فتنه) ناپیدا باشد، دانشمندان در آن فتنه (از ترس خاموش) گم و ستمگران در آن (بسیار و) گویا باشند (همانطور یکه شخص سوار با آهن دهانه اسبش پیاده که در جلو روان است در حال غضب میزند) آن فتنه با آهن لجام (و مقدمة الجیش لشکرش) صحرانشینان را کوبیده و آنها را با سینه مرکبش درهم خرد (و از هم پراکنده شان) سازد، تنهایان در آن تباه، و چابک سواران را هلاک سازد (مدتی تین گوشه گیر و ویران باتدبیر کشته شوند) آن فتنه با تلخی (صبر) قضاوارد گشته، خونهای خالص و تازه را بدوشد، در شانه دین رخنه افکنده، پیمان یقین را بشکند (قوانین شرعیه را نقض و دیگر گون سازد) پاک مردان زیرک از آن گریزان، و ناپاکان بیخرد وارد در تدبیرات آن شوند، آن فتنه پُر رعد، پر برق، پر شتاب است، دامان از ساق برکشیده، خویشان و نزدیکان در آن از هم جدا، و دین اسلام از آن دور است، گریزان از آن دردمند، و کوچ کننده از آن مقیم در آن است (خلاصه در آن موقع خونریزی و کشتار در اغلب نقاط زمین ظاهر و هیچکس از چنگال آن رهائی ندارد). *

(مِنها):

بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ، وَخَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يُخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْأَيْمَانِ وَبِغُرُورِ الْإِيمَانِ، فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدَعِ، وَالْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَبُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ، وَأَقْدِمُوا عَلَى اللهِ مَظْلُومِينَ، وَلَا تَقْدِمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ، وَاتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ، وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ، وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ، وَسَهَّلَ لَكُمْ سَبِيلَ الطَّاعَةِ *

بعضی از همین خطبه (در وصف حال مؤمنین در آخر الزمان) است:

(در آن فتنه) بعضی (از مؤمنین) کشته شده، و خونش بهدر رود، و برخی از آنان از ترس (ستمگران) پناه برده بسوگندها و (تظاهر در) ایمان آنان را فریب دهند (تا گرفتار چنگ جور آنها بر نشوند) پس در آن هنگام مبادا شما نشانه های فتنه ها و پرچمهای بدعتها باشید (بلکه از نارواییها و امور یکه باعث اختلال دین است برکنار بوده) و ملازم باشید آن چیزی را که پیوند اجتماع برآن بسته شده، و ارکان طاعت (از خدا) برآن بنا گردیده است (و در جهان طوری با خلق خدا زندگانی کنید که هنگامیکه بر خدا وارد میشوید سنمکشان باشید، نه ستمگران (زیرا که در قیامت خدا یار ستمکش و خصم ستمگر است زنهار) از راههای شیطان و پرتگاههای جور و ستم بپرهیزید، اندک لقمه حرام را و اندرون خویش داخل نکنید، زیرا که شما منظور نظر خداوندی هستید که نافرمانی را بر شما حرام و راه فرمانبرداری را بر ایتان آسان فرموده است (دینی سهل و ساده برایتان فرستاده است که هیچگونه رنج و کلفتی در آن نیست)

(۱۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَبِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ، لَا تَسْلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ التَّوَارِيرُ، لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ، اَلْأَحَدُ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصَبٍ، وَالسَّمِيعُ لَا بِأَدَاةٍ، وَالْبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَالْبَائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ، وَالظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَةٍ، وَالْبَاطِنُ لَا بِلَطَافَةٍ، بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ، مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ

أَبْطَلَ أَزَلَهُ ، وَمَنْ قَالَ كَيْفَ ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ ، وَمَنْ قَالَ أَيْنَ ؟ فَقَدْ حَيَّزَهُ ، عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبَ ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توحید و صفات جلالی)

پاس (ذات مقدس) خدائی را سزا است که آفرینش بر هستی او دلیل ، و تازه پیدا شدن آفریدها بش از ازلیت و همیشه بودنش را راهنما است (شخص با قدری تفکر خواهد دریافت که مخلوقات را ناچار خالقی است و آن خالق باید هستی خود از لی قدیم بود ، و موجودات را او احداث فرموده باشد ، و اگر چنین نباشد خود او مخلوق خالق دیگری است) و از شبیه بودن مخلوقات باهم (در اجسام) پیداست که شبیهی برای او نیست (زیرا که اگر شبیهی برای او بود او هم جسم بود ، و خدا دارای جسم نمیتواند باشد) و دانایش هاکه (ذات) او را در نیابند ، و پرده ها (جمال لارای) او را پوشیدن نتوانند ، تا اینکه میان آفریننده با آفریده شده ، و تعیین کنندهٔ حد با محدود و معین ، و پروردگار با پرورده شده فرق و تفاوتی باشد (و اگر چنین نبود و مثلاً خداوند محسوس بحواس و مستور بساتر ها که از لوازم جسم است میبود جز مخلوقی نبود و خالق از اینگونه چیزها مبرا است خداوند یکه) یکتا است نه بحساب شمردن عدد ، آفریدگار است نه با جنبش و رنج کشیدن ، بدون گوش شنواست ، و بدون نظارهٔ با چشم بینا است ، حاضر است نه با ملاقات و رؤیت ، دور است نه با دوری راه ، پیدا است نه با دیدن ، پنهان است نه بالطافت (و کوچکی که آن باعث پنهانیش باشد) بقهر و غلبهٔ قدرت از اشیاء جدا است (آنها را او آفریده ، و بر همه محیط و همه مقهور اراده او میباشند) و اشیاء بفروتنی و بازگشت بسوی او از او جدایند ، هر که او را محدود دانست ، پس او را بشمرد ، و هر که او را بشمرد از ازلیت و همیشه بودن او را باطل دانسته ، هر کس گفت او چگونه است خواسته است او را (بوصف زاید) وصف کند ، هر که گفت او در کجا است ، جائی برایش مقرر کرده ، آن وقتیکه (در جهان آفرینش) معلومی نبود او عالم ، و پرورده شدهٔ نبود او پروردگار ، و قدرت داده شدهٔ نبود او قادر و توانا بود

مِنْهَا

قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ ، وَلَمَعَ لَامِعٌ ، وَلَاحَ لَائِحٌ ، وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ ، وَاسْتَبْدَلَ اللهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا ، وَبِيَوْمٍ يَوْمًا ، وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ ، وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ . ❋

إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ ، وَذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجُمَّاعُ كَرَامَةٍ ، اصْطَفَى اللهُ تَعَالَى مَنْهَجَهُ ، وَبَيَّنَ حُجَجَهُ ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَبَاطِنِ حِكَمٍ ، لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ ، وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ ، فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ ، قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ ، وَأَرْعَى مَرْعَاهُ ، فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفِي وَكِفَايَةُ الْمُكْتَفِي . ❋

قسمتی از همین خطبه است (دربارهٔ انتقال خلافت بآنحضرت و در وصف ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین)

آنگاه باشید خورشید طالع شونده آشکار شد ، و ماه درخشنده درخشیدن گرفت ، و آنچه باید ظاهر شود هویدا گردید ، انحراف و کجی راست و معتدل شد (حق بمرکز جا گرفت ، خلافت که سالیان درازی غصب گردیده بود بصاحبش برگشت ، ظلم و جور جایش را بعدل و داد داد) خداوند گردهی را بگردهی .

وروزی را بروزی تبدیل کرد (دیروز خلفاء و پیروانشان رفتند، امروز علی و شیعیانش برجای آنان نشسته‌اند، برای اینکه ظلم و جور را بعدل و داد تبدیل کنند) ما انتظار تغییر را داشتیم، همچون شخص خشکسالی دیده که چشم براه باران است، براستی که ائمه و پیشوایان (که از صلب من و عدد شان یازده نفر است) قائم مقام و قیم (امر و نهی) خدا بوده، و او را به بندگانش می شناسانند، داخل بهشت نشود جز کسیکه شناسنده ایشان بوده، و ایشان هم او را بشناسند (آنها را بخلافت و امامت قبول داشته باشد. وطبق دستورات دینی که آنها از جانب خدا مقرر کرده اند عمل نماید، تا آنها او را در قیامت شناخته و باذن خدا شفاعتش کنند) و داخل آتش نشود جز کسیکه منکر آنان باشد، و آنان نیز او را نشناسند (کسیکه بامامت علی و اولادش قائل نیست البته آنها در قیامت او را نشناسند، و او مخلد در آتش خواهد بود زیرا که شرط قبولی ایمان، و اعمال دوستی و محبت و پیروی کردن از دستورات این خانواده است و بس پس از آن حضرت در ستایش اسلام فرماید)

بدرستیکه خداوند تعالی شما را باسلام تخصیص داد، و برای آن خالص و پاکیزه تان خواسته (تا از گفر و شرک رهیده، و بقوانین آن عمل نمائید) و این برای آنست که نام اسلام سلامتی است (از گرفتاریهای دنیا و عقبی) و در بردارنده کرامت و ارجمندی است، ایزد متعال راه آنرا (از سایر راهها و شرایع پیمبران گذشته) برگزید و دلائلش را که عبارت از علم ظاهر و حکمت باطن (قرآن و عقل) است هویدا ساخت، نه شگفتیهای (احکام و قوانین نورانی) آن تمام شدنی و نه عجائب (آثاریکه تا قیامت بر آن مترتب است از) آن پایان یافتنی است، باران نهای بهاری نعمتها (و گلهای معطر علوم و معارف ائمه طاهرین که رنگ امذوه عذاب را از درون وارد شوندگان میزدایند) و چراغهای تاریکیها در آن یافت میشود، جز بکلیدهای آن در تاریکیها گشوده نشود، و جز بچراغهای آن تاریکیها نابود نگردند (زنگ ظلمت شرک از مشعلهای فروزان این دستورات از دل زایل، و با فضایل و ورود بهشت از مفتاحهای این قوانین بروی بشر باز است) خداوند از محرمات آن جلوگیری فرمود (تا کسی در آنها داخل نشود) و چراگاهش را رویاند (تا مغز وارد شوندگان از از ثمار و شکوفه های مرغزارش تازه و طری گردد) آن (دل دردمندی) که جویای شفا و آن کسیکه، (نیازمند و) خواهان بی نیازی است شفا و بی نیازی هر دو در آن است.

منها

وَهُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ اللهِ هُوىً مَعَ الْغَافِلِينَ ، وَبَغْدٌ مَعَ الْمُذْنِبِينَ ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ ، وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ ❋

قسمتی از این خطبه است (درباره شخص گمراه)

خداوند آن شخص گمراه را مهلت داده است ، و او با کسانیکه غفلت میورزند (و از سختی کیفر الهی و مجازات بیخبرند) در راه (و گرداب غوایت) فرو میرود ، و شب را با گنهکاران بصبح میرساند ، نه رونده راهی است که او را بمقصد رساند ، نه پیرو پیشوائی است که او را بسوی نیکبختی سوق دهد (همواره براه باطل سیرمیکند تا وارد بر خدا ، و بعذاب آخرت دچار شود . ❋

منها

حَتَّى إِذَا كُشِفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ . وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ ، اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا ، وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا ، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ !! وَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ وَنَفْسِي هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ ، فَلْيَنْتَفِعْ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي ، وَالضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي ، وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغُوَاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقٍّ ، أَوْ

تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِّنْ صِدْقٍ، فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ، وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ! وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ، وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ، وَخَالِفْ مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ إِلَى غَيْرِهِ، وَدَعْهُ وَمَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَضَعْ فَخْرَكَ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ، وَاذْكُرْ قَبْرَكَ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ، وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَمَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَدًا، فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ، وَقَدِّمْ لِيَوْمِكَ، فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ، وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ، (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ)

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ، أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَاقِيًا رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِّنْ هٰذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعُرَّ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ أَوْ يَمْشِيَ فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ، اعْقِلْ ذٰلِكَ فَإِنَّ الْمَثَلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ: إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا، وَإِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى

غَيْرِهَا ، وَإِنَّ ٱلنِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَٱلْفَسَادُ فِيهَا ، إِنَّ ٱلْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ ، إِنَّ ٱلْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ ، إِنَّ ٱلْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ .

قسمتی از این خطبه است (در وصف گنهکاران پند نشنوندگان)

(گنهکاران از عصیان و نافرمانی خویش نکاهند) تا اینکه کیفر گنهکاریشان را بایشان نمایان ساخته ، و از پشت پرده های غفلت بیرونشان آوردند (مرگشان فرارسد پس) با حضرت که با آنها پشت کرده بود رو آوردند ، و بدنیائی که با آنان رو آورده بود پشت کنند ، در حالیکه نه از آنچه در طلب آن کوشیدند نفع برده و نه از آنچه از آرزویشان که بآن رسیدند بهره و دریافتند (با دست تهی و بار سنگین گناه بر خدا وارد شوند) و من شما و خودم را از این پیش آمد بیم دهنده ام (تا از خواب غفلت بیدار شوید ، و برای آخرت توشه گرد آورید) پس مرد باید (در دنیا) از خویشتن سودمند گردد (تا در آخرت از زیانکاران نباشد) زیرا بینا کسی است که (پند خدا و رسول را) بشنود ، و تفکر کند و از عبرتهای گذشته بهره مند شود ، و در راه روشن (شرع) سیر نماید ، و از افتادگان در پرتگاهای ضلالت و گمراهی دوری گزیند ، بزیان خود اقدام نکرده یار گمراهان نشود ، با نیکه از حق عدول کند ، یا سخن بدروغ راند ، یا از راست گفتن تبرسد ، پس ای شنونده سخنی از این سرمستی هشیار ، و دمی از این خواب سنگین غفلت بیدار باش ، و این شتاب و تعجیل (در امور دنیا) را کم کن ، و نظر در آنچه (از نزد خداوند) بزبان پیغمبر امی صلی الله علیه و آله کز نزد کسی درس نخوانده وارد شده ، و از آن چاره و گریزی نیست ، بدقت اندیشه کن ، و مخالفت کن کسیرا که خلاف فرمایش پیغمبر رفتار کرده ، و بغیر آن رو آورده است ، و او را واگذار کن با آنچه (از بدبختی) که برای نفس خویش برگزیده است ، کبر و نازش را از خویش دور ها کن ، گورت را بیاد آر ، که گذرگاه تو بر آن ، و هر چه را (که از نیک و بد) بجای آوری همان را جزا داده میشوی ، و آنچه را که (امروز) بکاری (فردا همان را) میدروی ، و هر چه امروز (دنیا) از پیش فرستاده فردا (ی عقبی) بر آن وارد میگردی پس برای خود جائی تهیه کن ، و برای فردای خود توشه گرد آور ، هان ای شنونده (از نافرمانی خدا) بر حذر باش ، وای غافل بیخبر در اطاعت کوشش کن که هیچکس تو را مانند شخص آگاه (رسول خدا و ائمه طاهرین

علیهم السلام از احوال و عقبات قیامت) آگاه نمیکند ❊

و از جملهٔ احکام الهی که در قرآن محکم و دستور (مسطور) است و برطبق آن احکام ثواب و عقاب داده شود ، و خدا برای آنها (از مؤمنین بآن احکام) خوشنود و (از مخالفین آنها) خشمگین میگردد ، آنست که بنده اگر خود را برنج افکنده ، و عمل خالص بجا آورده باشد ، سودی بدست نیاورد ، در حالیکه بایکی از این خصایل (پنجگانه ذیل) پروردگارش را دیدار نماید ، و از آنها توبه نکرده باشد (اول) شرک بخدا از عبادت و پرستش خود که بر آن بنده واجب گردانیده (که دیگری را شریک او قرار نداد) ، و از ریا و خود نمائی برکنار باشد (دوم) اینکه بواسطه هلاک کردن دیگری خشم خویش را فرو خورده ، و نفس خود را شفا بخشد (عمداً قتل نفس کند سوم) امور زشتی که از دیگران سرزده او آنها را انتشار داده (چهارم) برای اظهار حاجتی بمردم رو آورده ، و در دین بدعتی ظاهر سازد (پنجم) بانفاق و دورویی مردم را دیدار نماید ، و با دو زبان در میان آنها رفت و آمد کند (پیش رو دوست و پشت سر دشمن باشد ، ای شنونده) در این مثل تعقل کن و آنرا از روی اندیشه بفهم زیرا که مثل نشان دهندهٔ شبیه مانند خود است (و انسان از مثل پی بمثل میبرد ، و آن مثال این است که)

همت چهارپایان مصروف شکمهایشان میباشد (جز غم شکم غم دیگری ندارند) و همت درندگان مصروف دشمنی با دیگران (که هر جا غیر خود را به بینند در صورت امکان او را بدرند) و همت زنان مصروف زینت زندگانی جهان ، و فتنه انگیزی در آن میباشد (لکن انسان کامل بایستی بواسطهٔ ریاضت نفس خویش را از اوصاف حیوانیت و سبعیت و خوبهای زنانه پاک و پاکیزه کرده ، با جوانمردان و مؤمنین عالم همدوش و همقدم گردد زیرا که) مؤمنین فروتن ، پند دهنده و مهربان ، و (از خدا) ترسناک میباشند

(۱۵۳) ❊ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ❊

وَنَاظِرُ قَلْبِ اللَّبِيبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ ، دَاعٍ دَعَا ، وَرَاعٍ رَعَى ، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي ، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِيَ .

قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ ، وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ، نَحْنُ الشِّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا ، فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در پند دادن زبردم)

شخص خردمند پایان کار خودش را بدیده دل نگریسته ، و شناسای نشیب و فراز (خیر و شر) امور خویش است (و برای روز گرفتاریش از اعمال صالحه توشه گرد میآورد ، تا در آن جهان در آسایش باشد ، آگاه باشید) دعوت کننده دعوت فرمود ، و نگهبان نگهبانی نمود (رسول خدا) شما را بوسیلهٔ دعوت خویش بجایگاهی والا کشانید ، من نیز پس از وی وظیفهٔ خویش را نسبت بشما انجام دادم) پس دعوت کننده را پذیرفتار ، و نگهبان را پیرو باشید (تا از شر گرگهای درنده شیاطین محفوظ باشید دانسته باشید که) گمراهان دریاهای فتنه فرو رفته و چشم از سنتها (پیغمبر اسلام) پوشیده ، و چنگ در بدعتها (و فادها) زده مؤمنین (از ناچاری) گوشه گرفتند ، و خاموش نشستند ، و گمراهان دروغ زن بسخن درآمدند (در اثر خاموشی آنان ، و سخن گفتن ایشان حق ما زیر پا رفت و خلافت را غصب کرده ، همچون پیراهن در تن کردند در صورتیکه) ما نیم پیراهن تن ، و یاران و گنجور علوم ، و درهای حکمت آن حضرت (خود پیغمبر درباره من فرمود : أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا ، بنابراین بایستی از باب ولایت و دوستی من داخل در مدینه اسلام شد زیرا) داخل خانه ها جز از درهای آنها نتوان شد ، و وارد شونده از غیر درها را در خانه ها دزد مینامند . ❊

منها

فيهم كرائم القرآن ، وهم كنوز الرحمن ، إن نطقوا صدقوا ، وإن صمتوا لم يسبقوا ، فليصدق رائد أهله ، وليحضر عقله ، ولكن من أبناء الآخرة ، فإنه منها قدم وإليها بقلب ، فالناظر بالقلب العامل بالبصر يكون مبتدء عمله أن يعلم : أعمله عليه أم له ؟ فإن كان له مضى فيه ، وإن كان عليه وقف عنه ، فإن العامل بغير علم كالسائر على غير طريق ، فلا يزيده بعده عن الطريق الواضح إلا بعدا من حاجته ، والعامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح ، فلينظر ناظر أسائر هو أم راجع ❊

واعلم أن لكل ظاهر باطنا على مثاله ، فما طاب ظاهره طاب باطنه ، وما خبث ظاهره خبث باطنه ، وقد قال الرسول الصادق « صلى الله عليه وآله » : إن الله يحب العبد ويبغض عمله ، ويحب العمل ويبغض بدنه . واعلم أن لكل عمل نباتا ، وكل نبات لا غنى به عن الماء ، والمياه مختلفة : فما طاب سقيه طاب غرسه وحلت ثمرته ، وما خبث سقيه خبث غرسه وأمرت ثمرته . ❊

قسمتی از همین خطبه است (در وصف اهل البیت علیهم السلام)

آیات کریمه قرآن ، و آنچه که در وصف اهل علم و ایمان است درباره ایشان (اهل البیت) نازل شده ، و آنان گنجهای رحمت الهی که (همه گوهرهای فضائل در آنان مجتمع ، و باغستان دلهای خلایق

و اهل ایمان بوجود آنان خرم و مفرح است) اگر لب بسخن گشایند راست گفتار، و اگر لب از سخن بربندند دیگری را یارای پیشی گرفتن بر آنان نیست (زیرا که هرگاه شخص دانشمند در محفلی خاموشی گزید، دیگری را مجال دم زدن نیست) پس البته باید پیشوا، و جلودار هوش خویش را بکار افکنده، به پیروان خود راست گفته، و از فرزندان آخرت بوده باشد، زیرا که او از آنجا آمده، و بازگشتش بسوی آنجا است، و باید از راه خیر خواهی قوم خویش را از گمراهی و محبت دنیا باز داشته، بآخرت دعوت نماید تا رستگار شوند) پس آن کسیکه چشم دل گشوده، و کاری را از روی بینش انجام میدهد، در درجهٔ اول وظیفهٔ او این است که بداند آیا آن عمل بزیان او یا سود او است، پس اگر بسود او است آن را انجام دهد، و اگر بزیان او است آن را واگذارد، زیرا آن کس که از روی نادانی کاری را انجام میدهد همچون کسی است که در غیر راه سیر میکند، پس دوری او از راه راستِ روشن جز بدوری از مقصود نیفزاید، و آن کس که از روی دانائی کار را انجام دهد، همچون کسی است که در راه روشن و مستقیم سیر مینماید (و شاهدِ مقصد را در آغوش میکشد) پس شخص مبنا باید که (از روی فکر و اندیشه) بنگرد آیا در راه (راست) سیر میکند، یا از آن منحرف شده است (فاعل هر فعلی پیش از بجای آوردن کار باید خوشنودی خدا را در نظر گرفته وارد شود، و گرنه دست از آن بکشد، ای خوانندهٔ عزیز) دانسته باش برای هر ظاهر و پیدائی در برابر باطن و پنهانی است، پس آنچه ظاهرش پاکیزه است باطنش هم پاکیزه، و آنچه ظاهرش ناپاک باطنش هم ناپاک است (انسان دارای دو قوه است عقلانی و نفسانی، پس اگر کارهایش بر طبق شرع و عقل شد از باطن بظاهر نیز سرایت کرده، و ظاهرش نیکو خواهد، و اگر افعالش بر وفق میل و نفس شد، که ناچار صفای ظاهر را نیز بخبث باطن تبدیل خواهد کرد) مردم، پیغمبر صادق ﷺ فرمود خداوند بندهٔ را دوست میدارد، و عملش را دشمن، و عملی را دوست میدارد، و صاحبش را دشمن (برای ارتباط فرمایش حضرت رسول ﷺ با سخن حضرت امیر ؑ میگوئیم: خداوند مومن را دوست میدارد، لکن دشمن گناهانی است که از وی سر میزند، کافر را دشمن میدارد، و دوست نیکیهائی است که از وی ظاهر میشود، نه آن دوستی بحال مومن مادامیکه دارای اعمال زشت است فائده دارد، و نیز نه این دوستی بحال

کافر، و اینکه ملوث بآلودگی کفر است نتیجه میدهد، پس مؤمنی که ظاهرش نیکو است بایستی از گناهان توبه کرده، باطنش را مانند ظاهرش خوب کند، و کافریکه ظاهرش بد، و بعضی از کارهای باطنیش خوب است، او هم بایستی از زشتی کفر به نیکی ایمان رو آورد، و این هر دو وقتی بخطوری شدند، البته ظاهر و باطنشان خوب، و خدا دوستدار هر دو است، پس ربط این دو سخن با هم بخوبی واضح شد فتأمل) و بدان برای هر عملی و کرداری گیاهی است، و هر گیاهی ناگزیر از آب، آبهایی گوناگون است، پس هر چه آب آشامیدنیش گوارا است، درختش نیکو و میوه اش شیرین است، و هر چه آب آشامیدنیش ناپاک و میوه اش تلخ است (چنانچه خداوند کریم در قرآن مجید فرماید س ۷ ی ۵۸ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا زمین پاکیزه گیاهش باذن پروردگارش پاکیزه میروید، و زمینی که ناپاک است جز گیاه ناپاک از آن سر بر نزند).

(۱۵۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا بَدِيعَ خِلْقَةِ الْخُفَّاشِ:)

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي انْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ، هُوَ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهًا، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلًا، خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمْثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةِ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةِ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَانْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ.

وَمِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ ، وَعَجَائِبِ حِكْمَتِهِ ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هٰذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَيَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ ، وَكَيْفَ غَشِيَتْ أَعْيُنَهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا ، وَتَصِلَ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا ، وَرَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا ، وَأَكَنَّهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بَلَجِ أَثْيِلَاقِهَا ، فَهِيَ مُدْبِرَةٌ لِلْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى أَحْدَاقِهَا ، وَجَاعِلَةُ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي الْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا ، فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ ، وَلَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ ، فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا ، وَبَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا ، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضِّبَابِ فِي وِجَارِهَا ، أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَى مَآقِيهَا ، وَتَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلَمِ لَيَالِيهَا ، فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَمَعَاشًا ، وَالنَّهَارَ سَكَنًا وَقَرَارًا ، وَجَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيَرَانِ كَأَنَّهَا شَظَايَا الْآذَانِ غَيْرُ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ فِي بَيِّنَةً أَعْلَامًا ، لَهَا حَنَاحَانِ لَمْ يَرِقَّا فَيَنْشَقَّا ، وَلَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا ، تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا ، لَاجِئٌ إِلَيْهَا ، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ

وَيَرْتَفِعُ إِذَا آرْتَفَعَتْ ، لَا بِفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ ، وَيَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ ، وَيَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَمَصَالِحَ نَفْسِهِ ، فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ . ✻

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است که در آن پس از ستایش ذات مقدس حقتعالی بشگفتی آفرینش شب پرده پرداخته است

سپاس (ذات تقدس) خداوندی را سزاست که اوصاف ازشناسائی حقیقتش درمانده اند، و بزرگواری او خردها را (از درک کنه ذاتش) بازداشته است، پس آن خردها رای بکنه پادشاهی و کشورهای وی نیافتند، او است خداوند و پادشاه بحقی که (جمال و آرایش خورشید را از هر ذره) هویدا است، و ثابت تر و آشکارتر از آنست که دیدگان او را دیدن توانند، عقلها بحد و نهایت او رسیده تا برای آنها عکس و شبهی شده باشد، و وهمها بر او پی نبرده اند، تا مثل و مانندی از او در ذهن گرفته باشند، آفرینش را بدون نقشه و تمثالی و بی مشورت با دیگری، و یاری کنندهٔ بیافرید، پس بسبب امر و ارادهٔ (نافذ) ش با کمال نظم خلقش را تمام و کامل گردانید، و آنها فرمان او را گردن نهاد، و بدون دفاع و نزاعی دستورش را اجابت کرد و تسلیم شدند . ✻

از جملهٔ صنعتهای باریک و دقیق، و کارهای شگفت انگیزش که از شگفتیهای آفرینش بمانشان داده است (همانا خلقت عجیب) این شب پرده‌ها است (که بین آنها با سایر حیوانات پرنده و دیگر شبها هستی موجود نیست زیرا که) روشنی روز که باعث روشنی چشم همه چیزها است دیدهٔ آنها را میبندد، و تاریکی شب که دیدهٔ هر زندهٔ را می بندد چشم آنها را باز مینماید (یکی بدقت در کار آنها اندیشه کن و بنگر که) چگونه چشمهاشان تاریک و نابینا است، از اینکه از خورشید درخشان در راههائیکه میروند روشنی طلبند، و هنگام پرتو افکندن شمس (نمیتوانند خود را بآنچه میخواهند برسانند، و چگونه خداوند با درخشش نور خورشید آنها را از جاهائیکه خورشید بآنها میتابد باز داشته است، و در جاهای خودشان از رفتن بمراکزیکه انوار خورشید درخشنده است پنهان نمود، پس آنها در روز پلکهای چشمشان را بر حدقه‌ها

گذاشتند، و شب را چراغ قرار دادند که بسبب آن برای طلب روزیهارا میجویند، و شدت تاریکی شب مانع دیدارشان نمیشود، و آنها در آن شدت تاریکی شب از رفتار باز نمی ایستند، همینکه خورشید پرده ازرخ برافکند (و جهان را بنور جمال خویش منور کرد) و روشنیهای روز پیدا شد، و درخشندگی انوارش (همه جاراحتی) سوراخهای سوسمارها را روشن کرد، آن شبپرها یکباره ازاطراف چشمهاشان نهاده، و بهرچه در تاریکیهای شب گرد آورده اند قناعت میکنند، پس منزه است خداوندیکه برای سپری شب را بجای روز و سیلهٔ روزی و روز را (بجای شب) وسیلهٔ استراحت آنها قرار داد، و راز برای آنها از گوشتهاشان بالهائی قرار داد، تا هروقت که نیازمند پریدن شدند، با آن بالهای گوشتین بپرند، تو گوئی بالهاشان همچون پرده های گوش (انسان) است، که بی پرواستخوان است، لکن (بدقت نظر کن) جایگاههای رگها را آشکارا خواهی دید (که بجای نی استخوانیکه در بال پرندگان دیگر است در بال آنها رگها است) و هریکشان دارای دو بال اند که آنها نه نازک اند تا (وقت پریدن) پاره شوند، و نه ستبر و سنگین اند (تا آنها را از پرواز باز دارند) پس پرند در حالیکه بچه شان چسبیده و پناهنده بآنهاست (آن بچه) هروقت مادرش نشست می نشیند، و هرگاه او پرید میپرد، از او جدا نمیشود، تا وقتی که عضلاتش نیرومند شده، و با لهایش توانائی پریدن را پیدا کند، و راههای زندگانی و سود و زیان خویش را بشناسد، پس منزه است آفریننده همهٔ اشیاء، که آفرینش او بدون مثال و نقشه ایست که از غیر او آفریده شده باشد (او است که اشیاء را بقدرت کامله خویش ایجاد فرموده است و بس).

(۱۵۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(خاطب بِهِ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلَى جِهَةِ اقْتِصَاصِ الْمَلَاحِمِ:)

فَمَنِ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللهِ فَلْيَفْعَلْ، فَإِنْ أَطْعَمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ - إِنْ شَاءَ اللهُ - عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَةٍ شَدِيدَةٍ، وَمَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ، وَأَمَّا فُلَانَةُ فَأَدْرَكَهَا

رَأْيُ ٱلنِّسَآءِ ، وَضِغْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ ٱلْقَيْنِ ، وَلَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ ، وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا ٱلْأُولَىٰ ، وَ ٱلْحِسَابُ عَلَى ٱللهِ . ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که اهل بصره را در آن مخاطب و از پیش آمدهای سخت و دشوار اخبار فرموده :

(ای اهل بصره شما روزهای سخت و پر فتنه در پیش دارید) هنگام آن فتنه در هر کسیکه نیروی فرمان برداری از خدا است بایستی آنرا بجا آورد (تا مگر خدا آن فتنه را از شما بگرداند) و شما اگر از فرمان من سرپیچی نکنید من بخواست خدا شما را براه بهشت خواهم کشانید ، گو اینکه اینکار دشوار و تلخ مزه باشد (در مذاق اهل باطل حق تلخ و مردم را از عادات نکوهیده شان منصرف کردن و بسوی سعادت ابدی کشانیدن دشوار و سخت است) اما عایشه (که با من دشمنی ورزیده ، و بجنگ من برخاست این است که) رأی سست زنانه او را دریافت ، و در سینه اش همچون آهنگران کین توزی و حسد جوشیدن گرفت (و باینجهة بر علیه من قیام کرده ، و جنگ بصره را سرپا کرد) و اگر او را بر میانگیختند تا آنچه را که با من کرده ، با دیگری بجای آورد نمیکرد ، و احترام بزرگی اولیه او (که در زمان حیوة رسولخدا ص داشت بجا است و) برایش باقیست ، حساب و بازپرسیش هم (در آخرت) با خداوند است (چون از امهات مؤمنین است بپاس همسریش با رسولخدا از کیفر کردارش در دنیا دیده پوشیده ، و بخدا و آخرتش واگذار میکنیم (خداوند هم در قیامت برای او عذابی مقرر فرموده ، چنانکه در س ۳۳ ی ۳۰ فرماید : يَا نِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيرًا ای زنان پیغمبر هر یک از شما که کار زشت و ناشایسته آشکارا انجام دهد عذاب او دو برابر دیگران ، و اینکار بر خدا آسان است . ✻

در اینجا لازم است نکته متذکر گردیم : و آن اینست که پاره کسان که درست در افکار و عقاید و سخنان ابن ابی الحدید غور و بررسی نکرده اند او را شیعه پنداشته اند ، در صورتیکه او یکی از متعصبین معتزله و اهل سنت

بوده ، و در نهج البلاغه در هر موردیکه حقانیت مذهب تشیع را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکارا اثبات فرموده ، او تا توانسته است بتأویلات بارده و دلایل پوچی که ابداً مورد قبول عقل نیست پرداخته است . مثلاً در همین خطبه که نکوهش و گله حضرت امیرالمؤمنین ع از عایشه هویدا و آشکار و هیچ راه تردیدی در مخلد بودن او در آتش باقی نمانده است ، محبت عایشه و یا پیروی از طریقه غیر مستقیم شارح معتزلی را چنان کور و کر ساخته است که بسیاری از سخنان خود را که درباره اهل البیت از زبان حضرت رسول ص نقل کرده بکلی فراموش و کوشیده است تا مگر دامان عایشه را از لوث عار و گردشنار ناروائیهائی که او مرتکب شده است پاک سازد ، و در صفحه ۴۳۷ جلد ۲ در ترجمه قسمتی از خطبه ۵۰ که در وصف اهل البیت است خودش آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ را نقل و در ذیل آن حدیث شریف إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي ، حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ را آورده ، و با همه دست و پاهائیکه زده ، و حق کشیهائیکه کرده باز نتوانسته است انکار کند ، بلکه خودش اثبات کرده که منکر و مبغض علی و فاطمه مخلد در آتش است ، و در اوایل جلد یکم در شرح حدیث فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّي ، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي ، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ اعتراف کرده است که آزار کننده علی و فاطمه آزار کننده خدا و رسول است ، و در قیامت در جهنم است ، با این وصف در شرح و تأویل خطبه مذکور که رسیده بدون ذره انصاف و توجه بگفته های ماقبل خودش در جلد ۲ از صفحه ۴۵۷ الی صفحه ۴۶۰ از قول ابی یعقوب استادش بذکر علل و جهاتیکه موجبات حسد و کین توزی عایشه را با علی و فاطمه سلام الله علیهما فراهم آورده پرداخته و میگوید : عایشه پس از قتل علی علیه السلام توبه کرده و از اهل بهشت شد ، ما اینجا از ابن ابی الحدید و امثال او میپرسیم . آیا روی سخن خداوند کریم در قرآن مجید باکی است که فرماید : يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ، وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا مگر نه این است که چون از علم خدا و رسول گذشته بود که عایشه چکاره است لذا خداوند جلوتر این اولتیماتوم سخت را بآنها کرد ، تا راه عذری باقی نمانده باشد ، آقای ابن ابی الحدید تو که در چندین جای کتابت حدیثی را که حضرت پیغمبر ص بزنهای خود فرمود : أَتَيْكُنَّ

صَاحِبَةُ ٱلْجَمَلِ ٱلْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ ٱلْحَوْأَبِ را نقل کرده و بعد میگوئی حضرت بعایشه فرمود: ای عایشه بترس از اینکه صاحب آن شتر، و خلاصه کسیکه تیغ بروی علی کشید، و جنگ جمل را سر پا کند تو باشی، و او را بقول خودت صریحا از این اقدام نهی کرد، و او نشنید، و کرد آنچه کرد، دیگر برای چه تو و اصحابت بر خلاف قول خدا و رسول و وجدان و نوشته های خودت رفتار کرد، و عایشه را با آن همه خونهای ناحقی که بگردن گرفت از تائبین و اهل بهشت میدانید، نَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱللَّجَاجِ وَٱلْإِلْحَادِ وَٱلْعِنَادِ).

مِنْهُ:

سَبِيلٌ أَبْلَجُ ٱلْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ ٱلسِّرَاجِ، فَبِٱلْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى ٱلصَّالِحَاتِ، وَبِٱلصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى ٱلْإِيمَانِ، وَبِٱلْإِيمَانِ يُعْمَرُ ٱلْعِلْمُ، وَبِٱلْعِلْمِ يُرْهَبُ ٱلْمَوْتُ، وَبِٱلْمَوْتِ تُخْتَمُ ٱلدُّنْيَا، وَبِٱلدُّنْيَا تُحْرَزُ ٱلْآخِرَةُ، وَبِٱلْقِيَامَةِ تُزْلَفُ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَتُبَرَّزُ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، وَإِنَّ ٱلْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ ٱلْقِيَامَةِ، مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى ٱلْغَايَةِ ٱلْقُصْوَى.

قسمتی از همین سخن (درباره ایمان) است

راه ایمان (بخدا و رسول) روشن ترین راه، و از چراغ درخشانتر است (زیرا که شخص بنور آن از تاریکی کفر میرهد) پس انسان بواسطه ایمان بکارهای نیک راه برده میشود، و بسبب کارهای نیک بایمان راه نمائی میگردد (بنای کاخ) علم و دانش بایمان آباد، و ترس از مرگ بواسطه دانش پیدا میشود (انسان بنیروی علم میتواند مفاسد دنیا و مصالح آخرت را تشخیص داده و بیاد مرگ افتد) و براثر

مرگ جهان پایان میپذیرد ، و بوسیلهٔ دنیا آخرت بدست میآید (زیرا که دنیا مزرعهٔ آخرت است) و به سبب قیامت بهشت به پرهیزکاران نزدیک و دوزخ برای گمراهان آشکار میگردد ، براستیکه مردم را از قیامت گریزی نیست ، و در میدان قیامت است که آنها بسوی آخرین منزل تازنده ، و شتاب کننده اند (مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ جای خواهد گرفت) . ❊

وَمِنْهُ :

قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ ، وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا ، لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا ، وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا ، وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ ، وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللهِ ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ ، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ ، وَالرِّيُّ النَّاقِعُ ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ ، لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ ، وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَوُلُوجُ السَّمْعِ ، مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ . ❊

وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ وَقَالَ : أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ ، وَهَلْ سَأَلَ عَنْهَا رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ : (الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ

رَسُولُ ٱللهِ - صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَيْنَ أَظْهُرِنَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللهِ ، مَا هٰذِهِ ٱلْفِتْنَةُ ٱلَّتِي أَخْبَرَكَ ٱللهُ بِهَا ؟ فَقَالَ : « يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي » فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللهِ أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ ٱسْتُشْهِدَ مَنِ ٱسْتُشْهِدَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ وَحِيزَتْ عَنِّي ٱلشَّهَادَةُ ، فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي « أَبْشِرْ فَإِنَّ ٱلشَّهَادَةَ مِنْ وَرَآئِكَ فَقَالَ لِي « إِنَّ ذٰلِكَ لَكَذٰلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذًا » ؟ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللهِ ، لَيْسَ هٰذَا مِنْ مَوَاطِنِ ٱلصَّبْرِ ، وَلٰكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ ٱلْبُشْرَى وَٱلشُّكْرِ . وَقَالَ : « يَا عَلِيُّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ » وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِٱلشُّبُهَاتِ ٱلْكَاذِبَةِ وَٱلْأَهْوَآءِ ٱلسَّاهِيَةِ ، فَيَسْتَحِلُّونَ ٱلْخَمْرَ بِٱلنَّبِيذِ ، وَٱلسُّحْتَ بِٱلْهَدِيَّةِ ، وَٱلرِّبَا بِٱلْبَيْعِ » فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللهِ ، بِأَيِّ ٱلْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذٰلِكَ ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ ؟ فَقَالَ : « بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ » .

قسمتی از همین خطبه است (در چگونگی حال اهل قبور و ترغیب مردم بامر معروف و نهی از منکر و فتنه و فسادهائیکه پیغمبر اکرم ص خبر داده میباشد) .

(هنگامیکه اسرافیل نفخهٔ آخرین را در صور بدمد) مردم از قبرها بیرون آمده ، و بسوی آخرین منزل میروند ، (شنوندگان این را دانسته باشید که) برای هر خانه اهلی است که آنرا بسرای دیگر تبدیل نمیکنند ، و از آن خانه بیرون نمیروند (بالاخره بهشتیان ببهشت ، و دوزخیان در دوزخ ، که آخرین منزلگاه سعدا

واشقیاء است جای خواهند گرفت) امر بمعروف ونهی از منکر دو خوی از خویهای ستوده نزد حق تعالی است (برای امر بمعروف ونهی از منکر) این دو خلق نه مرگ را نزدیک میکنند، ونه از روزی میکاهند (بنابراین چه خوش است انسان در راه خدا بدون ترس وبیم مردم را به نیکی امر واز بدی نهی کند مردم) بر شما باد بکتاب خدا (که در آن چنگ افکنده، واحکامش را دستور العمل زندگانی خویش قرار دهید) زیرا که قرآن رشتهٔ محکم الهی ونور درخشان وشفاء سودمند (دردها) وسیراب کنندهٔ شخص تشنه (بمعارف الهی) است چنگ زنندهٔ بخود را نگهداری می کند، والبته پیرو بخویش را از مهالک نجات میدهد، کج نیست تا راست گردد از حق وحقیقت کنار نمیرود، تا از آن برکنار شوند، تکرار زیاد وبسیار آن را شنیدن، ودر گوش فرو بردن کهنه اش نمیسازد (بخلاف کتب دیگر که انسان از بسیار خواندن وشنیدن آنها سیر ودلگیر میشود) هر که با احکام آن سخن گوید راستگو، وهر که بدستورات آن عمل کند بر دیگران پیشی گرفته است.

(در این هنگام که حضرت باینموقع از سخن رسیده بود) مردی برخاست وعرض کرد، یا امیر المؤمنین ما را از فتنه خبر ده که آیا آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیده، حضرت علیه السلام فرمود: هنگامیکه خداوند تعالی این قول خودش را که فرماید: س ۲۹ ی ۲ (الٓمٓ، أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا، أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) نازل کرد دانستم مادام که رسول خدا ص در میان ما است فتنه بر ما نازل نمیشود، پس آنگاه من از رسول الله ص پرسیدم که این فتنه که خداوند تو را بآن خبر داده کدام است، آن حضرت فرمود یا علی زود اکه پس از من امتم به فتنه دچار گردند، عرض کردم یا رسول الله ص مگر نه این است که در روز جنگ احد هنگامیکه گروهی از مسلمین کشته شدند، وشهادت (در راه خدایتعالی) از من باز گرفته شد، واین بر من گران آمد پس (برای تسلی خاطر) شما بمن فرمودید شادمان باش که پس از این کشته خواهی شد (آیا چنین نیست) فرمود مطلب چنین است (بگو بدانم) صبر وشکیب تو در آن هنگام چگونه است، عرض کردم یا رسول الله اینجا که جای صبر وشکیب نیست، بلکه از جاهای شکر وشادمانی است، حضرت فرمود: (پس از من بآرزوی خویش خواهی رسید، واجر شهادت را خواهی دریافت) یا علی زود اکه مسلمین پس از من بوسیلهٔ دارائیشان مفتون واقع خواهند شد (خدا برای امتحان دست آنان را در راه جمع آوری مال باز میگذارد، تا ببیند آیا آنان بحلال وحرام پای بند میباشند یا نه) وبا اینکه بدینشان بر پروردگارشان منت مینهند،

تمنای رحمت و آمرزش او را نیز دارند (و صورتیکه خدا جز از پرهیزکاران را نمی پذیرد) و از خشم و این رسته بوسیلهٔ شبهه ها و خوابشهای فراموش خیز (از قیامت) حلال خدا را حرام شمارند، شراب را بنام آب انگور، رشوه را بهدیه و ارمغان، ربا را بخرید و فروخت حلال شمارند، پس عرضکردم یا رسول الله، در این هنگام آنها را بحساب کدام مرتبه از مراتب بگذارم، آیا آنها را مرتد و کافر بدانم یا به فتنه افتاده، فرمود در مرتبه به فتنه افتاده، و آزمایش نشده بآن (برای آنکه آنها منکر حرام بودن ربا و رشوه و شراب نیستند تا بدینجهة کافر باشند، بلکه از راه سوء شخصی نام آنها را عوض کرده، و چون آب انگور، و هدیه، و خرید و فروش، در دین حلال است، آنها را باین نام حلال دانند، و خدا هم در قیامت همان معامله که با شرابخواران، و رشوه گیران، و رباخواران میفرماید، با آنها هم عین همان معامله را معمول خواهد داشت).

(۱۵۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَسَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَدَلِيلًا عَلَى الْآلَاءِ وَعَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللّٰهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِينَ، لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَلَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ، آخِرُ فِعَالِهِ كَأَوَّلِهِ، مُتَابِقَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ، فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حُدَاءُ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ، فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ، فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَالنَّارُ غَايَةُ

ٱلْمُفَرِّطِينَ . ❊

ٱعْلَمُوا عِبَادَ ٱللهِ ، أَنَّ ٱلتَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ ، وَٱلْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ : لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ ، وَلَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ . أَلَا وَبِٱلتَّقْوَى تُقْطَعُ حُمَةُ ٱلْخَطَايَا ، وَبِٱلْيَقِينِ تُدْرَكُ ٱلْغَايَةُ ٱلْقُصْوَى .

عِبَادَ ٱللهِ ، أَللهَ أَللهَ فِي أَعَزِّ ٱلْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ ، وَأَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ ، فَإِنَّ ٱللهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ ٱلْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقَهُ ، فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ ، فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ ٱلْفَنَاءِ لِأَيَّامِ ٱلْبَقَاءِ ، قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَى ٱلزَّادِ ، وَأُمِرْتُمْ بِٱلظَّعْنِ ، وَحُثِثْتُمْ عَلَى ٱلسَّيْرِ ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ لَا تَدْرُونَ مَتَى تُؤْمَرُونَ بِٱلسَّيْرِ . ❊

أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِٱلدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ ؟ وَمَا يَصْنَعُ بِٱلْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْلُبُهُ ، وَتَبْقَى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَحِسَابُهُ ؟!

عِبَادَ ٱللهِ ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ ٱللهُ مِنَ ٱلْخَيْرِ مَتْرُكٌ ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ ٱلشَّرِّ مَرْغَبٌ ، عِبَادَ ٱللهِ ٱحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ ٱلْأَعْمَالُ ، وَيَكْثُرُ فِيهِ ٱلزِّلْزَالُ ، وَتَشِيبُ فِيهِ ٱلْأَطْفَالُ . ❊

ٱعْلَمُوا عِبَادَ ٱللهِ ، إِنَّ عَلَيْكُمْ رَصَدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ، وَعُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ ، وَحُفَّاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ ، وَلَا يُكِنُّكُمْ

مِنْهُمْ بَابُ ذُورِ تَاجٍ ، وَإِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ . ❊

يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ ، وَيَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقاً بِهِ ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ ، وَمَحَطَّ حُفْرَتِهِ ، فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ ، وَمَنْزِلِ وَحْشَةٍ ، وَمَفْرَدِ غُرْبَةٍ ! وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ ، وَبَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ ، قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمُ الْأَبَاطِيلُ ، وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمُ الْعِلَلُ ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمُ الْحَقَائِقُ ، وَصَدَرَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا ، فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ ، وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که (در آن مردم را بتقوی و پرهیزکاری و ترغیب بسوی آخرت) فرموده :

(ذات مقدس) آنچنان خداوندی را ستایش سزا است که سپاسگزاری را گشایندهٔ ابواب ذکر ، و وسیله فزونی فضل و احسان و دلیل بر نعمتها ، و بزرگواری خویش قرار داد (زیرا شخص سپاسگذار بیشتر مورد احسان خداوند قرار گرفته ، و بهتر به عظمت او پی میبرد) ❊

بندگان خدای ، جهان همانطوریکه بازفتگان رفتار کرد ، با باقی ماندگان نیز رفتار خواهد نمود ، نه آنچه از آن گذشته باز میگردد ، و نه آنچه از آن باقیمانده پایدار خواهد ماند ، آخر کارش (با شما) همانند اول آنست (هیچیک را مهلت زیستن نخواهد داد) کارهایش از هم پیشی گرفته ، و نشانه هایش یک نواخت نیستند (پیری از پی جوانی ، و خواری از دنبال عزتش در میرسد) گویا (مینگرم) شما را بسوی قیامت بسرعت میرانند ، راندن ساربان شترانی را که هشت ماه از زائیدن آنها گذشته ، و شیرشان خشک شده باشد (که آنها را چون سبک اند بخلاف شتران آبستن و سنگین تند میرانند) پس هر که در جهان بغیر

خودش بپردازد (دنبال شهوت را بگیرد) در تاریکیهای بدبختی سرگردان، و به تبهکاریها آمیخته میشود، و شیطانهای او ویرا وادار بسرکشی کرد. کارهای زشتش را در برابرش بیارایند (چون آلوده باشید) بهشت آخرین منزل پیروان، و جهنم آخرین جایگاه گنهکاران است. ❊

بندگان خدا بدانید، پرهیزگاری خانه محکم ارجمندی، و ناپرهیزی از گناه سرای استوار خواری است نگهدار ساکن خود (از سختیها) است، و هرکس پناهنده آن شود حفظش میکند، هان، آگاه باشید: با پرهیزگاری زشتی زهرآگین گناهان دور میشود، و با یقین نهایت درجه بلند (ایمان بخدا و رسول) ادراک میگردد. ❊

بندگان خدای از خدا بترسید، در ارجمندترین و دوست ترین اشخاص نزد خودتان (خودتان را که از هرکس عزیزتر دارید از نکاره و معاصی واپایند) زیرا خداوند راه حق را برای شما روشن، و جاده‌های آنرا در خشان ساخته. پس بدبختی دائمی، و یا نیکبختی همیشگی را همراه باشید (هرکه از راه حق کناره گرفت گمراه، و بدبخت، و هرکه از راه باطل کرانه گزید در راه و نیکبخت است) پس در روزهای ناپایداری (جهان) برای روزهای پایندگی (آخرت) توشه برگیرید، که راه توشه گیری را بشما خوب نشان داده، و بکوچیدن از جهان، موزان ساخته، و تند رفتن شما را خواهانند، زیرا که شما سواران متوقفی را مانند که (مهیای کوچیدنند و) میدانید کی و چه وقت برفتن امرتان می کنند. ❊

آگاه باشید، آنکه برای آخرت آفریده شده او را با دنیا چکار، و چکار است او را با آنکه بزودی او را گرفته شده، و رنج حسابش بر او میماند (خنک آن کسی است که برای جایگه برای آن آفریده شده کار کند، و بدنیای گذران دلبسته نباشد). ❊

بندگان خدای، آنچه که خدا از نیکی وعده کرده، واگذاردنی نیست، و آنچه از بدی که از آن نهی فرموده خواستنی نه، بندگان خدای بترسید از روزیکه در آن روزگارها میرسند، و اضطراب نگرانی آن بسیار است، و اطفال در آن روز (از ترس حساب) پیر میگردند. ❊

بندگان خدای بدانید، دیده بانان و جاسوسهائی از خودتان بر شما گماشته شده‌اند، نگهبانان راستگوئی نگهدارنده اعمال، و شمارندهٔ انفاس شما هستند، نه تاریکی شبهای تار شما را از نظر

آن نگهبانان بپوشاند، و نه درِ محکم بسته شده شما را از آنها پنهان بسازد، آه که چقدر فردای امروز نزدیک است (روزیکه خلایق سر اسیمه از گورها برخیزاند، و آنها را بپای میز حساب بکشانند، دست و پا و گوش و زبان بنطق آمده، و اعمال خویش را تذکره سازند، و انسان گنهکار از شرم بمرگ خود راضی شود، افسوس که مرگی نیست) مردم امروز و آنچه در آن است میرود، و از پس آن فردا میرسد پس (از پس مرگ نزدیک است) گویا هر مردی از شما بسر منزل بیکسی و گودال گور خویش رسیده است، آه از آن خانهٔ تنهائی، و منزل وحشتناک و (وای از آن) خانه غربت و بی مونسی، مثل این است که (اسرافیل در صور دمیده و) گلبانگ و صیحهٔ آسمانی بگوشتان رسیده است، و قیامت شما را دریافته و برای حکم بین حق و باطل حاضر شده اید، آنجا دیگر بهانه ها و اباطیل را از شما نمی پذیرند، و دلایل نادرست و عذرهای بیمورد از میان میرود (فقط) چیزیکه بشما ثابت میگردد حقیقت است و بس، و امور (نیکی و بدیکه) از شما صادر شده بجایگاه خود باز میگردند، پس از عبر تها پند گیرید، و از تغییرات گوناگون جهان اندرزی پذیرفته، و از آنچه شما را از آن ترسانیده اند سودمند شوید (و برای روز بیچارگی خویش فکری کنید).

(۱۵۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ، فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در نعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وصف قرآن کریم)

خداوند هنگامی پیغمبر اسلام را فرستاد، که مدتی بود پیغمبری نیامده، و خواب غفلت و گمراهی امتها طولانی و پایه احکام الهی متزلزل و درهم شکسته شده بود، پس آن پیغمبر (در چنین موقعی مأمور بدعوت بشر شده) با تصدیق و اعتراف و آیتی که از جانب خدا در دست داشت، و نور درخشان قرآنی که با بستی از آن پیروی شود، بسوی آن مردم آمد (تا آنان را از خواب غفلت بیدار کرده بسوی حق و سعادت بکشاند) و این همان قرآن است (که آنحضرت آورده) پس از او بخواهید تا (برای شما) بگوید، در صورتیکه هرگز (قرآن بدون محقق و مبیّنی) سخن نخواهد گفت، لکن (شخص دانشمندی باید تا حلال و حرام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آنرا بیان سازد، و آن کس من و اهلبیتم میباشیم پس) من شما را از حقایق آن می آگاهانم، دانسته باشید، در این قرآن است علم آنچه را جع به آینده و آثار و کارهای گذشته میباشد، دوای درد شما و نظم و ترتیب امورتان همه در آنست، (قرآن است که مرهم زخمهای نادانی است، و نظم و تشیت امور دنیا و آخرت بشر وابسته بآن است و بس). ❊

منها

فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرَحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ، أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ وَسَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِمَّنْ ظَلَمَ: مَأْكَلًا بِمَأْكَلٍ، وَمَشْرَبًا بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلْقَمِ، وَمَشَارِبِ الصَّبِرِ وَالْمَقِرِ، وَلِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ، وَدِثَارِ السَّيْفِ، وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ، وَزَوَامِلُ الْآثَامِ، فَأَقْسِمُ ثُمَّ أُقْسِمُ لَتَخْمَنَّهَا أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ. ❊

قسمتی از همین خطبه است (در فتنه بنی امیه)

(همینکه دست ستم بنی امیه بر سر مردم دراز شد) در آن هنگام خانه گلین، و چادری پشمین باقی نماند، جز آنکه ستمکاران رنج و اندوه را در آن وارد سازند (ظلم آنها شهرستانها و بیابانها را فراگیرد) پس در آن موقع نه در آسمان شخص پوزش طلبنده، و نه در زمین مردی یاری کننده بهره برد، (اهل آسمان همه بانیشان نفرین کنند، و اهل زمین همه گرفتار امر خودشان باشند، و این گرفتاری و پیش آمد در اثر این است که) شما امر خلافت را برای ناکس دیگری صاف گردید، و آن را در غیر جایگاهش فرود آوردید (دانسته باشید) زود است که خدا کیفر ستمکاران را در کنارشان بهند، (و از هیچ کارشان فروگذار نکند) خوردنی را بخوردنی، آشامیدنی را با آشامیدنی، خطف تلخ را از خوردنیها و شیره درخت صبر را از آشامیدیها، لباس ترس و جامه شمشیر بران را از پوشیدنیها (نعمت را به نقمت، عزت را بذلت، شادی را باندوه، پیروزی را بشکست، خلاصه همه چیز آنها را از راه انتقام بضد آن تبدیل فرماید، و در آخرت نیز دچار عذابهای گوناگون خواهند بود زیرا که) این بنی امیه همچون چارپایان کشندگان بارهای معاصی، و شترهای توشه کش گناهان اند، پس من برای تاکید دو مرتبه پی در پی سوگند یاد میکنم که اینها خلافت را پس از من از کف بیفکنند، افکندن شخص شجاع و خلط سینه خویش را، و پس از آن هم مادام که روز و شب (خورشید و ماه) بگردد هم میگردند از خلافت طعم و مزه نخواهند چشید و دید (بنی عباس بطوری آنها را پراکنده سازند که هرگز جمع نگردند).

(۱۵۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوَارَكُمْ، وَأَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرَائِكُمْ، وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبْقِ الذُّلِّ، وَحَلْيِ الضَّيْمِ، شُكْرًا مِنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ، وَإِطْرَاقًا عَمَّا أَدْرَكَهُ الْبَصَرُ، وَشَهِدَهُ الْبَدَنُ مِنَ

اَلْمُنْكَرِ اَلْكَثِيرِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که حسن معاشرت و مهربانی خویش را بمردم گوشزد فرموده)

من برای شما نیکو همسایه و همنشینی بودم ، که برای نیکبختیتان از پشت سر کوشش خویش را مبذول داشتم (اطراف کارتان را پائیده ، از پیش آمدهای سوء آگاهتان ساختم) واز بدورویسمان ذلت وخواری وحلقه های کمند ، رهائیتان بخشودم ، واین برای تشکر در برابر کمی از نیکوئی است (که شما نسبت بمن اظهار داشتید) وبرای اغماض وچشم پوشی از بسیاری از کارهای زشتی است که در حضور من واقع شده ، ومن آنها را بچشم دیدم (والبته امام عادل سزاوار است که نیکوکاران را پاداش دهد ، واز بدکرداران عفو واغماض نماید) . ❊

(۱۵۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ ، وَرِضَاهُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ ، يَقْضِي بِعِلْمٍ ، وَيَعْفُو بِحِلْمٍ ، أَللّٰهُمَّ لَكَ اَلْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي ، وَعَلَى مَا نُعَافِي وَنَبْتَلِي ، حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى اَلْحَمْدِ لَكَ ، وَأَحَبَّ اَلْحَمْدِ إِلَيْكَ ، وَأَفْضَلَ اَلْحَمْدِ عِنْدَكَ ، حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ ، وَيَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ ، حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ ، وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ ، حَمْدًا لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ وَلَا يَفْنَى مَدَدُهُ ، فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ، لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ ، وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ ، أَدْرَكْتَ اَلْأَبْصَارَ ، وَأَحْصَيْتَ اَلْأَعْمَارَ ، وَ

أَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، وَمَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَنَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَنَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَقَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَحَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ، فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا، وَسَمْعُهُ وَالِهًا، وَفِكْرُهُ حَائِرًا

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توصیف خداوند تبارک و تعالی)

فرمان خداوند حکمی است واجب و لازم، و برطبق حکمت و مصلحت، و خوشنودی او (برای بنده موجب) رحمت و ایمنی است، قضاوتش (درباره ها) از روی علم و دانش، و عفو و بخشیدنش از روی حلم و بردباری است، بار خدایا هرچه میدهی و می ستانی، و بهر دردی که شفا میدهی و مبتلا میسازی، ترا سپاسگذارم، چنان سپاسی که ترا خوشنود کننده ترین سپاس، و بسوی تو، و در نزد تو برترین ستایش بوده باشد، سپاسی که آفرینش را پر کند، و بهر جا که تو اراده کنی برسد، شکریکه نه از تو پوشیده باشد، و نه از پیشگاه تو ممنوع گردد، عددیکه شمارهٔ آن بریده نشود، و یاری تو از آن تمام نکردد، بار خدایا، ما که بگنه جلال و عظمت و بزرگواری تو رسیدن نتوانیم، لکن چیزیکه هست این (اندازه) را میدانیم که تو خداوندی هستی زنده و پایدار، (که زندگی و پایندگی آفرینش وابسته بتو) و سستی و چرت و خواب تو را فرو گرفتن نیارند، نه نظر بکند حقیقت ذات تو منتهی میشود، و نه بصر تو را میبیند و در میابد، لکن این تو نی که بصرها را درک کرده، و شماره و آمار عمرهای بندگانت را داشته، موی پیشانی و قدمهای آنان را میگیری، بار خدایا،

این چیست که از آفرینش تو دیده ، و از توانائی تو به شگفت میآئیم ، و بزرگی سلطنت و پادشاهی ترا وصف میکنیم . درصورتیکه آنچه از آفرینش تو که از ما پنهان ، و دیدگانمان از دریافت آنها قاصر وعقلهای ما را در آن ره نیست ، و پرده های غیبت بین ما و آنها حایل گردیده بزرگتر است (از هرچه که دیده ها وعقلهای ما آنها را دیده وادراک کرده اند) بنابراین آنکه دلش را فارغ کند ، وفکرش را بکار اندازد ، تا مگر دریابد که تو چگونه تخت پادشاهیت را برپا کرده ، و آفریدگانت را آفریده ، و آسمانهایت را در هوا وارونه ومعلق نگهداشته ، و زمینت را بر روی امواج آب گسترانیده . البته بازگردد با چشمی پرحسرت ، وعقلی خیره ومبهوت ، وگوشی واله ومتحیر ، وفکری حیران و سرگردان (و از این اقدام سخت درمانده وشرمنده وملول بازگردد ، زیرا که اسرار وحقایق خلقت وعظمت تو درک کردنی نیست)

مِنْهَا :

يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللهَ ! كَذَبَ وَالْعَظِيمِ ! مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ ، فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا رَجَاءَ اللهِ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ ، وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ ، يَرْجُو اللهَ فِي الْكَبِيرِ ، وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ ، فَمَا بَالُ اللهِ «جَلَّ ثَنَاؤُهُ» يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ لِعِبَادِهِ ؟! أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا ، أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا ؟! وَكَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا ، وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَوَعْدًا ، وَكَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا

فِی عَیْنِهِ وَکَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَی اللهِ فَانْقَطَعَ إِلَیْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا .

قسمتی از همین خطبه است (در نکوهش کسیکه گفتارش با کردارش مطابق نیست)

آن کسیکه در دوره زندگانیش همواره براه عصیان ؛ و نافرمانی روان و (جانب خدا را رعایت نمیکند و با اینحال) بگمان خودش مدعی امیدواری بخداوند است ، بخداوند عظیم سوگند است که دروغ میگوید او را چه شده است که امیدواریش بخداوند در کردارش نمودار نیست (و سخنش ادعای محض است زیرا) هر کس امیدوار بچیزی است آن امید از کردارش هویدا است ، جز امیدواری بخداوند که آن آمیخته و مغشوش است (بامیدواری از دیگران) و هر ترسی از دیگران محقق است و ثابت (و آثار آن از شخص ترسنده هویدا است) جز ترس از خداوند که آن معلول و معیوب است (و آثارش در آن شخص پدیدار نیست چه شده است این بشر را که چنین است) در کار بزرگ امیدوار بخداوند است (بدون اعمال صالحه از درگاه خداوند نیل بدرجات عالیه را آرزومند است) و در کار کوچک امیدوار به بندگان خداوند است (و بوسیله آنها میخواهد دنیا را بچنگ آورد) پس چگونه است شأن خداوندیکه ستودن او بزرگست که درباره او کوتاهی میشود ، در آنچه که برای بندگانش بجای آورده شده (و مقرر داشته شده از عبادت و تواضع ، ای خواننده گرامی) آیا میترسی در امیدواریت بخداوند که دروغگو باشی (و گمانیکه درباره او برده خطا باشد) یا اینکه در او جائی از برای امیدواری نمی یابی (اگر چنین است گمان اولت خطا ، و خیال دویمت کفر محض است ، زیرا که خداوند مبدأ و منشأ هر امیدواری است) و همچنین اگر آن شخص ترسنده از بنده از بندگان خدای بترسد از ترس خودش بآن بنده چیزهائی عطا میکند که بخدا نمیکند (برای رضا و خوشنودی او از اوامر و نواهیش سرپیچی نمینماید) پس این بنده ترسش را از بندگان خدا نقد ، و خوفش را از آفریدگارش نسیه و وعده قرار میدهد ، و همچنین مانند مدعی امیدواری بخدا است کسیکه جهان در نظرش مهم ، و موقعیت آن در دلش بزرگ است ، آنکس جهان را

برخدا برگزیده (واز فضل و رحمت او دیده بر دوخته) و بدنیا روی آورده، و بندهٔ آن گردیده، و بجز از دنیا چشم جای دیگر را نمی بیند) ۰ ❊

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَوُطِّئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا، وَزُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا - وَإِنْ شِئْتَ تَثَنَّيْتَ بِمُوسَى كَلِيمِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - حَيْثُ يَقُولُ (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) وَاللهِ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْزًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ، وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهُزَالِهِ وَتَشَذُّبِ لَحْمِهِ، وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتَ بِدَاوُدَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ، وَقَارِئِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؟ وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا، وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، وَفَاكِهَتُهُ وَرَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ، وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ

تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَآبَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاهُ.

(ای شنوندهٔ گرامی) البته کفایت میکند تورا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در رفتارش با دنیا) پیروی کنی، و نکوهش و عیب جوئیش تورا دلالت و راه نمائی میکند به بسیاری رسوائی و زشتیهای دنیا، زیرا که اطراف و اکناف آن (مال و منال دنیا و عشق و دل بستگی بآن) از آنحضرت گرفته شده و برای غیر او مهیا گشته، و آنحضرت از نوشیدن شیر گوارای آن باز داشته شده، و از زر و زیورش دور گردیده شده بود (پس ای خوانندهٔ عزیز تو هم اگر میخواهی از شر شیطان و دنیا آسوده مانده، و بسعادت دو جهانی فائز شوی، بایستی پیروی از رسول خدای را بر خویش فرض و واجب شمری) و اگر در مرتبهٔ ثانی بخواهی (از رحمتهای الهی برخوردار شده، و در زمرهٔ خاصان محسوب شوی البته) از موسی کلیم الله علیه السلام پیروی کن آنجا که او گفت: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) پروردگارا من بآنچه از خیر و نکوئی بسویم بفرستی نیازمندم. بخدا سوگند موسی از خدا جز نانی که بخورد نخواست. زیرا که خوراک او گیاهان زمین بود، بطوری که از لاغری و کم گوشتی. سبزی گیاهها از اندرون پوست شکمش دیده میشد، و در درجهٔ سوم، اگر میخواهی از حضرت داود علیه السلام که دارای مزامیر زبور، و قاری اهل بهشت است پیروی بکنی بکن، آنحضرت بدست خویش از لیف خرما زنبیلها بافته بر فقا و همراهان خود میفرمود کدام یک از شما، در فروش این مرا کمک و یاری میکنید (پس دوستانش آنها را برایش فروخته، و از بهایش نانهای جوین خریداری میکردند) و خوراک آن حضرت یکدانه از همان قرصهای جوین که از بهای ان زنبیلها تهیه شده بود، بود، و اگر در عیسی ابن مریم علیه السلام سخنی داری، و میخواهی از او پیروی کنی (پس بشنو و طریقهٔ او را عملی ساز) پسر مریم سنگ خاره را وساده و بالش میساخت، لباس زبر و درشت میپوشید، طعام خشن و غیر نرم میل میفرمود، نان خورشش گرسنگی بود (باندازهٔ بخودش گرسنگی میداد که نیازمند بخورشی نبوده، و بهمان نان درشت و خالی میساخت) چراغش در شب روشنی ماه بود، و سایه بان و پناهگاهش در زمستان مرکز طلوع و غروب آفتاب بود، میوهٔ

خوشبویش گیاهی بود که زمین از برای چهارپایان میرویاند، نه زنی داشت که او را به فتنه افکند، نه فرزندی که او را غمناک و اندوهگین سازد، و نه مالی که او را (از یاد خدا) بازدارد، و نه طمعی که او را خوار کند، مرکبش دوپایش، و خدمتکارش دو دستش بود (همه جا پیاده میرفت و هر کار را خود انجام میداد)

فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى، وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ، قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعِرْهَا طَرْفًا، أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللهِ، وَلَقَدْ كَانَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ: يَا فُلَانَةُ - لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ غَيْرِهَا - غَيِّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ

تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا ، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا ، وَلَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَامًا ، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ ، وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ ، وَأَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ .

(اکنون که شرح حال چند تن از پیغمبران را شنیدی نظر باینکه پیغمبر آخر الزمان اشرف انبیاء است زهد و بی اعتنائیش نیز نسبت بدنیا بیشتر از دیگران بود (بنابراین) پس تأسی و پیروی از پیغمبر خودت صلی الله علیه و آله که (از همه خلایق) بهتر و پاکیزه تر است بنمای . زیرا که در آن حضرت محلی است از پیروی کردن برای شخص پیروی کننده ، و جائی است از نسبت برای کسیکه خویش را بدو منسوب سازد ، و محبوب ترین بندگان نزد خدای بنده ایست که تأسی و اقتدای به پیغمبر خود شان بنماید ، و نشانه اورا دنبال کند ، آنحضرت (از روی زهد مردی و بلند همتی و بی اعتنائی بدنیا حتی) لقمه نان دنیا را با طراف دندان میخورد ، و (از بس آنرا کوچک میشمرد و بیچگاه) بتمام چشم در آن نمینگریست ، از همه جهانیان لاغر ترین پهلو ، و گرسنه ترین شکم بود ، جهان (با قیافه فریبنده خود) خویش را باو نشان داد ، و او از پذیرفتنش سر باز زد ، او خوب میدانست چیزی را که خداوند تعالی دشمنش داشت ، و کوچک شمرد و خوار مایه اش گرفت ، او نیز باید آنرا خوار گرفته و کوچک شمرد و دشمنش دارد (لذا چنین کرد) و اگر در ما نبود جز دوست داشتن و بزرگ شمردن جهانی را که خدا و رسولش آنرا دشمن داشته ، و کوچک شمرده اند ، البته همین اندازه برای سرکشی و تن زدن از فرمان خداوند کافی بود ، رسول خدا صلی الله علیه و آله (از فرط تواضع و فروتنی بدون گستر ش خوان) بروی زمین چیز میخورد ، و همچون بنده می نشست ، موزه اش را بدست خود وصله میزد ، و پاره گی جامه اش را میدوخت ، الاغ برهنه سوار میشد ، دیگری را پشت سرش سوار میکرد (روزی) بر در خانه اش پرده اینکه در آن صور تها و نقشها نگار داده شده بود دید ، پس (فورا) بیکی از زنهایش فرمود ای فلانه (بزودی) این پرده را از من

بپوشان، زیرا من هنگامیکه بسوی آن دیده دوختم، بیاد زیورهای جهان میافتم (واز آن ترسم که بهمان اندازه از یاد خدا غافل مانم) پس آنحضرت از صمیم قلب روی از جهان گردانده، و یاد آنرا از صفحهٔ خاطرش محو کرد، او خرسند بود که زیور (فریندهٔ) جهان از دیدهٔ اش نهان ماند، تا از آن جامهٔ زیبا و انگرفته و جایگاه زیستنش ندانسته، امید درنگ ماندن در آن نداشته باشد پس (بدینمنظور) جهان را از نزد خویش براند، و از دل بیرونش کرد و از پیش دیده پنهانش ساخت، آری چنین است آنکس که چیزی را دشمن داشت، با نظر کردن بسوی آن و مام بردن آن چیز را نزد او مخالف و دشمن است.

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِئِ الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَزُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟ فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَأَتَى بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ، فَتَأَسَّى مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، وَاقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنِ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ، خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا، لَمْ يَضَعْ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ، فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتْبَعُهُ، وَقَائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ، وَاللَّهِ لَقَدْ

رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هٰذِهِ حَتّٰى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا ، وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ : أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ ، فَقُلْتُ اَغْرُبْ عَنِّي . «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرٰى» .

(ای خواننده عزیز) البته در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چیزی است که معایب و زشتیهای جهان را بتو نشان میدهد ، زیرا که آنحضرت با اهلبیتش در آن کرسنه زیسته ، و با آن مقام ارجمندی که (نزد خدا) داشت از زیورهای آن کناره گرفت ، پس بیننده باید با دیده بینش بنگرد ، و به بیند که آیا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را ، در این امر بزرگ شرده ، و یا کوچکش گرفته اگر گوید او را خوار داشته ، بخدای بزرگ سوگند است که دروغ گفته ، و بزرگ بهتانی زده است ، (زیرا که ممکن نیست خداوند اشرف مخلوقاتش را خوار گرفته باشد) و اگر گوید او را گرامی داشته ، و بزرگش شرده ، پس باید بداند خداوند غیر آنحضرت را که جهان را برایش گشاده گردانده کوچک داشته و مقرب ترین بندگانش را از آن دور کرده است ، پس شخص پرو باید از پیغمبر خودش پیروی کرده نشانه او را دنبال کند ، و پی او برود (و به دستوراتش عمل نماید) و اگر از دنبال آن حضرت راه بر نگرفت این از هلاکت نیست ، زیرا خداوند محمد صلی الله و آله را نشانه قیامت و مژده دهنده به بهشت و ترساننده از جهنم قرار داده است (زیرا که او آخرین پیغمبر و همه احوال و امور یکه باعث سعادت و شقاوت است دانا بود) او با شکم گرسنه از جهان رخت بربسته و سالم از گناه وارد آخرت گردید (تا در جهان باقی بود) سنگی بروی سنگی نگذاشت ، و بنائی نساخت ، تا اینکه راه خود را پیموده ، و ندای پروردگارش را لبیک گفت ، پس چه منت بزرگی است که خدا بر ما نهاده ، و نعمت وجود آن حضرت را بعنوان پیشرو و با عنایت فرموده ، تا از او پیروی کنیم ، و قدم جای قدم او نهیم (و من در زندگانی همواره پیرو او بوده ، و بدنبال او رفته ام تا جائیکه) بخدا سوگند ، باندازه بر ابن جنه خویش پینه بستم ، که از پینه زننده شرمنده شدم ، و گوینده بمن گفت آیا آن را (پس از این همه پینه و وصله) دور نمیاندازی گفتم از من دور شو که عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرٰى ، بامداد ان

از ره پیمایان در شب سپاسگذاری میشود (همانطور یکه از کاروانیکه در شب راه بریده، وصبح بمنزل رسیده تشکر میکنند، اجر و مزد نیکوکاران را نیز در صباح قیامت خواهند داد).

(۱۶۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيءِ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي، وَالْكِتَابِ الْهَادِي، أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ: أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ، مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَهِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَامْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ، أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ، أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ، وَبَيَّنَ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ، فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ، وَتَنْفَصِمْ عُرْوَتُهُ، وَتَعْظُمْ كَبْوَتُهُ، وَيَكُنْ مَآبُهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ، وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَى اللهِ تَوَكُّلَ الْإِنَابَةِ إِلَيْهِ، وَأَسْتَرْشِدُهُ السَّبِيلَ الْمُؤَدِّيَةَ إِلَى جَنَّتِهِ، الْقَاصِدَةَ إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در وصف رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم)

خداوند پیمبر اسلام را با نوری روشن کننده (دلهای جهانیان) و حجتی آشکار و راهی پدیدار، و کتابی راهنما برانگیخت (و او مردم را بوسیله احکام قرآن کریم بصراط مستقیم هدایت و دیانت

کشایند) خانواده او بهترین خانواده ها، شجره (و نسبنامه) او برترین شجره ها است، شجره که شاخهایش معتدل و راست (و از انحراف از جادهٔ حقیقت منزه و مبرا هستند) و میوه های (حکمت و معارف الهیه از) آن فروریخته و آویزان است، جایگاه تولد آنحضرت در مکه، و هجرتش بمدینه است، در مدینه نامش بلند، و صیت دعوتش بهمه جا رسید، خداوند او را با حجت و دلیلی کافی، و پند و موعظتی شافی (مانند قرآن و قوانین نورانی آن) و دعوتی تلافی کننده (و محو کنندهٔ فسادهای روزگار جاهلیت) فرستاد، احکام شرعیه که ناپیدا بود، بوسیلهٔ آنحضرت پیدا، و بدعتهای ناهنجار از او نابود، و دستورات (دینیه) که ما از آنها جدا مانده بودیم. بسبب او بر ما واضح گردید (بنابراین) پس هر کس غیر اسلام دینی را برای خویش برگزید، بدبختیش سخت، و بند نیک بختیش سست و (در راه دین و رستگاری برو در افتاده و) سخت کند، و پایان کارش منجر باندوهی دراز، و عذابی دردناک است (در پایان) من بخدا توکل میکنم، توکل کردن کسیکه چشم از همه بسته، و بسوی او گشوده است و در راهیکه کشانندهٔ بسوی بهشت و رسانندهٔ بجایگاه خوشنودی او است از او درخواست هدایت مینمایم. ❊

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاةُ غَدًا، وَالْمَنْجَاةُ أَبَدًا، رَهَّبَ فَأَبْلَغَ، وَرَغَّبَ فَأَسْبَغَ وَوَصَفَ لَكُمُ الدُّنْيَا وَانْقِطَاعَهَا وَزَوَالَهَا وَانْتِقَالَهَا، فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا، أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللهِ، وَأَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللهِ، فَغُضُّوا عَنْكُمْ عِبَادَ اللهِ غُمُومَهَا وَأَشْغَالَهَا لِمَا أَيْقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا، فَأَحْذَرُوهَا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ، وَالْمُجِدِّ الْكَادِحِ، وَاعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ

قَبْلَكُمْ : قَدْ تَرَاَبَلَتْ أَوْصَالُهُمْ ، وَذَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَسْمَاعُهُمْ ، وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ ، وَانْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ ، فَبُدِّلُوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقْدَهَا ، وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا ، لَا يَتَفَاخَرُونَ ، وَلَا يَتَنَاسَلُونَ ، وَلَا يَتَزَاوَرُونَ ، وَلَا يَتَجَاوَرُونَ ، فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ ، الْمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ ، النَّاظِرِ بِعَقْلِهِ ، فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ ، وَالْعَلَمَ قَائِمٌ ، وَ الطَّرِيقَ جَدَدٌ ، وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ .

بندگان خدای من شما را بترس و فرمانبرداری از خدا و اطاعت او سفارش مینمایم ، چرا که اطاعت از امر خدا سبب رستگاری فردا ، و رهائی همیشگی (از عذاب قیامت) است ، خداوند مردم را از (عذاب) خودش ترساند ، و امرش را رساند ، هم آنان را با طاعت خودش تشویق ، و هم امرش را تکمیل فرمود ، جهان ناپایداری ، و نابودی ، و اطوار گوناگون آنرا برای شما وصف کرد ، (تا پای بند آن نشده ، و دل از آن برگیرید) پس از چیزیکه در جهان شما را خوش آیند است ، و دوری باشما پاید دوری کنید (خیلی پای بند دنیا نباشید) زیرا که جهان بخشم خدا نزدیکتر ، و از خوشنودیش دورترین خانه میباشد ، ای بندگان خدای از رنجها ، و مشغولیهای دنیا دیده بپوشید ، برای یقینی که از دوری و حالات گوناگون آن در خویش سراغ دارید ، و همانطور یکه شخص خیرخواه و پند دهنده ، با کوشش و زحمت از آن میترسد ، شما نیز همانطور از آن بترسید ، و عبرت گیرید از گذشتگان مردمی که در روزگارهای پیش از شما بوده ، و می بینید که چگونه بندهاشان از هم جدا ، چشمها و گوشهایشان نابود ، شرف و عزتشان نیست ، هستی و نعمت از آنان جدا گردیده ، نزدیکی فرزندانشان بدوری ، و همنفسی زنهاشان بجدائی مبدل ، دیگر بهم نمی نازند ، فرزند نیاورند ، از هم دیدن نمی کنند ، همنشین هم نیستند ، بندگان خدای ، از خدا بترسید ترسیدن

شخصی که نفس بداندیش را بفرمان کرد ، و جلوخواهشهای او را گرفته (جان را) بچشم منیش ننگرد ، (عملیات مراکز امام و پیشوای شما هستم سرشق زندگی خویش قرار دهید تا رستگار گردید) زیرا مطلب روشن و واضح ، پرچم (سعادت) برپا طریق (بهشت) هموار و راه رسیدن (بآن) نمایان است .

(۱۶۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ وَقَدْ سَأَلَهُ : كَيْفَ دَفَعَكُمْ قَوْمُكُمْ عَنْ هٰذَا الْمَقَامِ وَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

بِأَبِي أَخَا بَنِي أَسَدٍ ، إِنَّكَ لَقَلِقُ الْوَضِينِ ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ ! وَلَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصِّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ ، وَقَدِ اسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ أَمَّا الْاِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهٰذَا الْمَقَامِ ، وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا ، وَ الْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ اللّٰهِ «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نَوْطًا - فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ ، وَالْحَكَمُ اللّٰهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

وَدَعْ عَنْكَ نَهْبًا صِيحَ فِي حُجُرَاتِهِ ۞ وَهَلُمَّ الْخَطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ ! فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ ، وَلَا غَرْوَ وَاللّٰهِ فَالدَّهْرُ خَطْبًا يُسْفِرُ الْعَجَبَ وَيُكْثِرُ الْأَوَدَ ، حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللّٰهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ ، وَسَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ ، وَجَدَحُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ شِرْبًا وَبِيئًا ، فَإِنْ تَرْتَفِعْ عَنَّا وَعَنْهُمْ مِحَنُ الْبَلْوَى أَحْمِلْهُمْ

مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام که در پاسخ یکی از اصحاب در جنگ صفین ایراد فرمود:

در جنگ صفین یکی از یاران از آنحضرت پرسید یا امیرالمؤمنین در صورتیکه شما بمقام خلافت سزاوارتری چگونه قوم و اطرافیانتان شما را از آن منع کردند (و با عدم استحقاق خود آنرا تصاحب نمودند) چون مطلب بر همه معلوم، و در چنان موقعی پرسش آن سخن بجا بود، لذا حضرت فرمود:

ای برادر دینی از طایفه بنی اسد. تو کسی هستی با اینکه تنگ مرکبت سست، مهارش را بی موقع رها میکنی (و مطلبی را که فعلا مورد ندارد میپرسی) لکن باحترام خویشاوندیکه با ما داری (و زینب بنت جحش اسدی که یکی از زنهای رسول خدا است از طایفه شما است) و تو حق پرسش و استعلام از مطلب داری پس بدان اتاچیرگی (خلفا) در این مقام ما با اینکه ما از حیث خویشی برتر و برسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر و پیوسته تریم، برای آنست که خلافت چیزی نفیس (و هر کس با همه نالایقی آنرا خواهان) است پس گروهی بآن بخل ورزیدند (و حق را از مرکزش تغییر دادند) و گروه دیگری (من و اهلبیتم برای حفظ حوزه دین) بخشش کردند (و چشم از آن پوشیدند) و میان ما و ایشان حاکم خدا، و بازگشت هر دو دسته در قیامت بسوی او است. پس آن حضرت باین شعر امرء القیس «وَدَعْ عَنْكَ نَهْبًا صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ» که مصراع دوم آن این است «وَهَاتِ حَدِّثْنَا فَإِنَّكَ حَادِثُ الرَّوَاحِلِ» متمثل شدند. و علت ایراد این شعر آنست که پس از آنکه پدر امرء القیس کشته شد، او یا از ترس یا از برای خونخواهی پدر، از خانه مردی از طایفه بنی جدیله که طریف نام داشت فرود آمد. طریف مقدمش را گرامی داشت. و امرء القیس چندی نزد او بماند. پس بتوهم اینکه یاری کردن او از عهده طریف خارج است بخانه خالد ابن سدوس فرود آمد، بنو جدیله نیز شتران او را بغارت بردند. امرء القیس تاراج شتران را بخالد شکایت کرد. خالد گفت شتران سواری خویش را بمن ده تا از دنبال تاراجگران را دیده، و شترانترا بازستانم. امرء القیس بقیه شتران سواری خویش را باو داد. خالد با بعضی از جوانان قبیله سوار آن شترها شده،

بنو جدیله را تعاقب کرده ، وقتی که بایشان رسید گفت امرؤ القیس مهمان من است ، شترهای او را باز دهید ، بنو جدیله منکر این امر شده ، بر خالد حمله کرده ، باقی شتران را نیز بغارت بردند ، و نیز گفته اند ، خالد با بنو جدیله ساختگی داشته و از روی حیله شترها را تسلیم آنان کرد ، لذا امرؤ القیس درباره تاراج دویم قصیده ساخته که اولش همان بیت مذکور . و معنی آن این است : واگذار داستان تاراجیکه در اطراف آن فریاد کرده شد ، و حدیث شگفت انگیز شترهای سواری را بیاد آور . و غرض حضرت از ایراد این شعر آنست که داستان غصب خلافت سه خلیفه را که اهل سقیفه درباره آن آنهمه هیاهو ، و گفتگو کردند واگذارده و) داستان شگفت انگیز پسر ابی سفیان را (که خودش را رقیب من میداند) بشنو روزگار مرا پس از گریاندن خنداند ، بخدا سوگند جای شگفتی باقی نمانده است وای از این داهیه دهیاء شگفت انگیز که از فرط شدت شگفتی را از یاد میبرد ، و کژی و نادرستی را بسیار میگرداند ، شامیان در صدد برآمدند تا مگر نور خدا را از چراغش خاموش کنند ، و راه آب حق را از چشمه اش ببندد (قوانین اسلام را پایمال کرده خلافت را تصاحب نمایند) و در میان من و خودشان آب زهرآگین و باء دار را بهم آمیختند (حق را از جای خود برگردانده ، و آن را در کامها مانند آب مخلوط با زهر فاسد کردند) پس اگر رنج و آزارهای این جنگی که ما و آنها بدان اندریم برطرف شد ، آنها را بجانب حق محض و خالص خواهم کشانید ، و اگر کار دگرگون شد (این مردم بسوی حق نگرویده ، و این جنگ و خلاف بجای خود باقی بود ، و من مردم ، یا در میدان جنگ کشته شدم) باکی نیست ، هرچه خواهد گو باش زیرا که خداوند در قرآن کریم سوره ۳۵ آیه ۸ فرماید : فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ای پیغمبر برای گمراه بودن این مردم خود را دچار اندوه بسیار مگردان و هلاک مکن ، زیرا که خداوند بآنچه اینها بجا میاورند دانا است (و کیفر کردارشان را در کنارشان خواهد نهاد)

(۱۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ خَالِقِ الْعِبَادِ ، وَسَاطِحِ الْمِهَادِ ، وَمُسِيلِ الْوِهَادِ ،

وَمُخْضِبِ ٱلنِّجَادِ ، لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ٱبْتِدَاءٌ ، وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ ٱنْقِضَاءٌ
هُوَ ٱلْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ ، وَٱلْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ ، خَرَّتْ لَهُ ٱلْجِبَاهُ ، وَوَحَّدَتْهُ
ٱلشِّفَاهُ ، حَدَّ ٱلْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبَهِهَا ، لَا
تُقَدِّرُهُ ٱلْأَوْهَامُ بِٱلْحُدُودِ وَٱلْحَرَكَاتِ ، وَلَا بِٱلْجَوَارِحِ وَٱلْأَدَوَاتِ ،
لَا يُقَالُ لَهُ : مَتَى ، وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِحَتَّى ، ٱلظَّاهِرُ لَا يُقَالُ :
مِمَّا ، وَٱلْبَاطِنُ لَا يُقَالُ : فِيمَا ، لَا شَبَحٌ فَيَنْقَضِي ، وَلَا مَحْجُوبٌ
فَيُحْوَى ، لَمْ يَقْرُبْ مِنَ ٱلْأَشْيَاءِ بِٱلْتِصَاقٍ ، وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا
بِٱفْتِرَاقٍ ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصُ لَحْظَةٍ ، وَلَا كُرُورُ لَفْظَةٍ
وَلَا ٱزْدِلَافُ رَبْوَةٍ ، وَلَا ٱنْبِسَاطُ خَطْوَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ ، وَلَا غَسَقٍ
سَاجٍ ، يَنْفِيَانِ عَلَيْهِ ٱلْقَمَرَ ٱلْمُنِيرَ ، وَتَعْقُبُهُ ٱلشَّمْسُ ذَاتُ ٱلنُّورِ فِي
ٱلْأُفُولِ وَٱلْكُرُورِ ، وَتَقَلُّبِ ٱلْأَزْمِنَةِ وَٱلدُّهُورِ ، مِنْ إِقْبَالِ
لَيْلٍ مُقْبِلٍ ، وَإِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ ، قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ ، وَكُلِّ
إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ ٱلْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ ٱلْأَقْدَارِ
وَنِهَايَاتِ ٱلْأَقْطَارِ ، وَتَأَثُّلِ ٱلْمَسَاكِنِ ، وَتَمَكُّنِ ٱلْأَمَاكِنِ ،
فَٱلْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ ، وَإِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ ، لَمْ يَخْلُقِ ٱلْأَشْيَاءَ
مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ ، وَلَا مِنْ أَوَائِلَ أَبَدِيَّةٍ ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ
حَدَّهُ ، وَصَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ ، لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ ٱمْتِنَاعٌ ،

وَلَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ انْتِفَاعٌ ، عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ ، وَعِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ذکر اوصاف خداوند سبحان جلت عظمته)

سپاس ذات مقدس خداوندی راسزاست که آفریننده بندگان ، وگسترانندهٔ زمین ، وروان کنندهٔ آب فراوان ، درزمینهای پست ، وروياننده گیاهان درزمینهای بلنداست ، نه برای اولیت او ابتدائی ، ونه برای پایندگیش انتهائی است ، اوست اولی که همیشه هست ، وباقی که سرسیدی برایش نیست ، پیشانیها (درراه تضرع) برایش خاک آلود ، ولبها بوحدانیتش گویا میباشند اندازهٔ هریک ازاشیاراهنگام آفرینش معین فرمود ، تاخودازمانندبودن بآنها ممتازباشد ، (و جهانیان بدانند که اومانند اشیاء محدود بحدی نیست) اندیشه ها باحدود وحرکات (بشریه چه باطنیه و چه ظاهریه) قدرت بردریافت وی ندارند (تابدینجهت معلوم شود که خالق همچون مخلوق دارای جسم نیست) برای اوگفته نشود که کی بوده ، ومعلوم نشود که تاچه وقت خواهد بود (زیرا اوخود پدیدآورندهٔ زمان وزمان مخلوق اواست) پیدائی است که نتوان گفت ازچه پیداست ، پنهانی است که نتوان گفت درچه چیز پنهان است (زیرا پیدائی پیدایها ، وپنهانی پنهانیها ازاوپیداوپنهان اند) جسمی نیست تاپس از پیدایش پنهان گردد ، درپرده پوشیدنی نیست تاآن پرده اورا بپوشاند ، نه براشیاء بطور چسبندگی نزدیک ، ونه ازآنها بطور جدائی دوراست (زیراکه اوبهمه اشیاء محیط وقرب وبعد بآنها نزدیکش یکسان است) هیچیک ازکارهای بندگانش براوپوشیده نیست ، اززیرچشمی نظرکردن ، ولفظی راتکرارنمودن ، به پشته دشتی برآمدن ، ودرشب تاریک قدمی برداشتن ، درچنان تاریک شبی که ماه نورافشان برآن پرتومیافکند ، (وتاریکیش رابروشنی تبدیل مینماید) وخورشید درخشان درطلوع وغروب آن ماه راتعقیب مینماید (هروقت که ماه پنهان شدخورشید طلوع وهروقت ماه پیدا شدخورشید غروب میکند) وبازگردش روزگارها وازآمدن شب ورفتن روز ، (خلاصه اوبکلیه

حرکات وسکنات انسان وحیوان وشمس وقمر وچرخ وفلک وروز وشب عالم ودانا میباشد) اوست که پیش از سر رسیدن هر مدت، وشماره شدن هر شمرده شده بوده است، بلند ومنزه است از اینکه تعیین کنندگان حدود واندازه ها، ونهایت اطراف وجوانب، وتهیه جاها وقرار گرفتن در مکانها را با ونسبت دهند (زیرا که واز کلیه اینها که لوازم جسم است بدور و) حد ونهایت برای آفریده شده او تعیین، وبغیر او نسبت داده میشود، اشیاء را از روی اصول ومبادی ازلیت و ابدیت (از روی نقشه واندازه وتجربه از دیگری) پیدا فرید بلکه (بصرف اراده) آفرینش را آفریده، وحدش را معین فرمود، وصورت هر چه را که تصویر کرد، آنصورت را در حد خودش قشنگ ونیکو فرمود، هیچ چیزی را از فرمان او یارای امتناع وسرکشی نیست، ودر فرمان برداری هیچیک از اشیاء برای او نفعی متصور نه، علم ودانش او بحال مردگان گذشته، همچون بحال زندگان باقی مانده است ودانائیش بآنچه در آسمانهای بلند پایه است، همچون دانائیش بآنچه در زمینهای فرودین است میباشد (زیرا که علم او باحوال آفرینش اکتسابی نیست که گاهی باشد، وگاهی نباشد، بلکه ذاتی است وگذشته وآینده، وآسمان وزمین، ومرده وزنده نزدش یکسان است) . *

منها:

أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ، بُدِئْتَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، وَوُضِعْتَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ، وَأَجَلٍ مَقْسُومٍ، تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ دُعَاءً، وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً، ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا، فَمَنْ هَدَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ؟ وَعَرَّفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ

طَلَبِكَ وَإِرَادَتِكَ ؟ هَيْهَاتَ ! إِنَّ مَنْ تَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي ٱلْهَيْئَةِ وَٱلْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ ، وَمِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ ٱلْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ .

بعضی از همین خطبه است (که انسان را مخاطب و شگفتی آفرینش او را گوشزد فرموده است)

(هان) ای انسانیکه با تناسب اندام (و زیبائی اعضا) آفریده شده ، وای کسیکه در تاریکیهای رَحِمها ، و درون پرده‌های بسیار نشو و نما کرده و نگهداشته شده (اینقدر سرمست مباش و خود را فراموش مکن زیرا تو آن کسی هستی که) مبدأ پیدایشت از نُطفِ محض و خالص بوده ، و تا مدتی معین و زمانی تقسیم شده در جایگاه محکمی (که عبارت از رَحِم مادر و در آن هفت ، و یا نه ماه کم و بیش) قرار داده شده ، در آن شکم مادرت در حالیکه جنین و پاره گوشتی بیش نبودی میجنبیدی ، بسخنی را پاسخ میدادی ، نه صدائی را می شنیدی ، از آن پس از جایگاهت خارج ، و بخانه که بآن وارد نشده ، و راههای سود آن را نشناخته بودی وارد گشتی ، (بگو بدانم) چه کسی تو را در تاریکیها گرد ، تا شیر را از پستان مادرت درکشیده و نوشی ، و کی تو را هنگام نیازمندی آشنای بمواضع درخواست و ارادوات کرد (خدا بود که در آن موقع ناتوانی چنان غذائی لطیف و گوارا از خون کثیف حیض بنام شیر در پستان مادر برایت مهیا ، و راه کیدن پستانرا بتو آموخت ، اکنون از کجاها دری و چگونگی ذات آن خدا دیده و بهوش ، و یکی در ساختمان خودت دقت کن ، ببین میتوانی آنطور یکه باید و شاید خود را بشناسی ، پیداست که نمیتوانی ، پس در اینصورت) خیلی دور است (که کسی بتواند بکنه ذات حق پی برد) زیرا آنکه از شناسائی صفاتِ دارای اندام و شکل و صورت ناتوان است (البته) از شناسائی صفاتِ آفریدگار او ناتوان تر ، و از دریافتش بوسیله آفریده‌ها دورتر است .

(١٤٣) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَشَكَوْا مَا نَقَمُوهُ عَلَى عُثْمَانَ. وَسَأَلُوهُ مُخَاطَبَتَهُ عَنْهُمْ وَاسْتِعْتَابَهُ لَهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ فَقَالَ:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي، وَقَدِ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ؟! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» كَمَا صَحِبْنَا، وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَشِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا، فَاللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ «وَاللَّهِ» مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًى، وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِيَ وَهَدَى، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً، وَإِنَّ

اَلسُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ ، وَإِنَّ اَلْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ ، وَإِنَّ شَرَّ اَلنَّاسِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً ، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ : « يُؤْتَى يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ اَلْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ ، فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ اَلرَّحَى ، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا » وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللهَ أَنْ تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ اَلْأُمَّةِ اَلْمَقْتُولَ . فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ : يُقْتَلُ فِي هَذِهِ اَلْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا اَلْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ اَلْقِيَامَةِ وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا ، وَيَبُثُّ اَلْفِتَنَ فِيهَا ، فَلَا يُبْصِرُونَ اَلْحَقَّ مِنَ اَلْبَاطِلِ ، يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا ، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا ، فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ اَلسِّنِّ ، وَتَقَضِّي اَلْعُمُرِ !! ❊

فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ : كَلَّمَ اَلنَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي حَتَّى أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ . فَقَالَ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ : ❊

مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ ، وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ . ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در هنگامیکه مردم برای کلّه گذاری از رفتار نکوهیده

عثمان حضرتش را گرد در میان گرفتند، واز او درخواست کردند تا بخاطر آنها عثمان را موزد نکوهش وسرزنش قرار دهد، لذا حضرت علیه السلام بر عثمان در آمده، وفرمودند:

مردم پشت سر من و مرا در میان تو وخودشان سپر کرده اند (تا در باره اصلاح امرشان با تو سخن گویم اما) بخدا سوگند من نمیدانم بتو چه باید گفت (وبچه نحو باید از زشتکاریهایت جلوگیری کرد زیرا) آنچه من میدانم تو بآن نادان نیستی، وبهر امر یکه دلالت کنم تو خود نا شناس نیستی (و بخبر از کارهای خودت داناتر از دیگران هستی) در چیزی بر تو پیشی نگرفتیم، تا تو را بدان آگاه سازیم. ودر امری خلوت نکردیم تا آن را بتو برسانیم (من و تو هر دو رفتار وکردار رسول خدا را در باره مردم دیده ودانسته ایم) آنچه ما دیدیم تو دیدی، وآنچه ما شنیدیم تو شنیدی، بهمانطوریکه ما با رسول الله مصاحبت کردیم تو نیز کردی، ابوبکر پسر ابوقحافه، عمر فرزند خطاب، بهیچکدام بکردار نیک از تو سزاوارتر نبودند (با اینکه آنها حق را از مرکزش نقل و خلافت را غصب کردند، با اینحال برای حفظ انتظام امر خود، با مردم خوش رفتاری واز دین جانبداری میکردند) لکن تو با اینکه برسول خدا صلی الله علیه وآله از جهت خویشی نزدیکتر، واز دامادی آنحضرت بمقامی رسیده که آنها نرسیدند (با این وصف) بدانکه بهیچکارت بکار آنها مانند نیست) زنهار، زنهار، ای عثمان در باره خودت از خدا بترس (ودست از این رفتار نابجا باز دار) بذات مقدس پروردگار سوگند است که تو از کوری بینا، واز نادانی دانا نمیشوی (اگر بخواهی حق را خوب تشخیص میدهی ودرست بنا در ستیهای خودت آشنا هستی ولی افسوس، افسوس که اطرافیان متملق وجاه جوی نمیگذارند، تو در روشت تغییر بدهی (وصورتیکه) راههای خدا هویدا، وپرچمهای دین برپا است، هان ای عثمان دانسته باش برترین بندگان نزد خدای تعالی پیشوای دادگستری است که خود رستگار ودیگران را براه رستگاری بکشاند، سنت ورویش معلوم ومعین (پیغمبر اسلام را برپا داشته، بدعت مجهول ونامعین را (که از جانب خدا و پیغمبر نیست) نابود سازد، براستیکه راههای (حق) روشن وهویدا ودارای نشانهائی است، براستی که بدعتها (وراههای باطل) پیدا وآنها هم دارای نشانهائی است (خنک آنکس که براه حق روان شد واز راههای باطل کناره گزید. ونیز) بدان ای عثمان بدترین بندگان نزد خدا پیشوای بیدادگری است که خود گمراه، ودیگران هم

بواسطهٔ او گمراه شوند ، سنتی که (از پیغمبر) گرفته شده بمیراند ، و بدعتی که واگذارده شده زنده سازد
ای عثمان من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود روز قیامت پیشوای ستمگر را در حالیکه
یاری کننده ، و پورش طلبنده نداشته باشد بیاورند ، و در دوزخ نگونسارش کنند ، پس او
مانند آسیای گردان در دوزخ بچرخد ، و در قعر آن بازداشت میشود ، و من تو را بخدا سوگند
میدهم که خویشتن را واپائی ، تا مبادا پیشوای کشته شدهٔ این امت تو باشی .

زیرا که آنحضرت مکرر میفرمود : زود باشد که در این امت امامی کشته شود ، که بکشته شدن او راه
قتل و خون ریزی تا قیامت باز میگردد ، کارها را بر آن امت مشتبه کرده ، تبهکاریها را در آنها
رواج میدهد ، آنگاه آنها حق را از باطل تمیز ندهند ، و در آن هنگام آشوب بسیار برپا کرده ، دست
از دین کشیده ، و در دین افساد میکنند ، کنون ای کسیکه پیری و سالخوردگی تو را دریافته ، و زمان
عمرت بسر رسیده ، بیش از این خود را آلت دست نشاندهٔ مروان (حکم) قرار مده ، تا شتروار
تو را بهر جا که دلخواه او است تند براند و بکشاند (و در کشور اسلام هر بدعتی که میخواهد احداث نماید ،
بس است هر چه کردی آخر نکره از این مغروری و سستی بهوش آی ، این سخنان شور انگیز و هیجان خیز
کز آن سینهٔ پر جوش آن ناصح مشفق تراوش میکرد ، ابدا در دل سرد و سنگین عثمان اثری نبخشید
از روی ریو) سر برآورد و گفت : با مردم دربارهٔ من صحبت کن مرا مهلت دهند ، تا بیرون آمده
ستمهای وارده بر ایشان را برطرف سازم ، حضرت (از این پاسخ خون سردانه متاثر شده)
فرمود : برای آنکه در مدینه هست مهلتی لازم نیست ، و آنکه بیرون از مدینه است مهلتش تا همان زمان
رسیدن فرمان تو باد است .

(۱۶۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا عَجِيبَ خِلْقَةِ الطَّاوُوسِ :)

اِبْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانٍ وَمَوَاتٍ ، وَسَاكِنٍ وَذِي

حَرَكَاتٍ ، فَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبُنْيَانِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَمُسَلِّمَةً لَهُ ، وَنَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ ، وَمَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُوَرِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ الْأَرْضِ وَخُرُوقَ فِجَاجِهَا وَرَوَاسِيَ أَعْلَامِهَا ، مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ ، وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ ، مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ ، وَمُرَفْرَفَةٍ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُنْفَتِحِ وَالْفَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ ، كَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُوَرٍ ظَاهِرَةٍ ، وَرَكَّبَهَا فِي حِقَاقِ مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَةٍ ، وَمَنَعَ بَعْضَهَا بِعِبَالَةِ خَلْقِهِ أَنْ تَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفًا ، وَجَعَلَهُ يَدِفُّ دَفِيفًا ، وَنَسَقَهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِغِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ ، وَدَقِيقِ صَنْعَتِهِ ، فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالَبِ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنِ مَا غُمِسَ فِيهِ ، وَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنِ صِبْغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافِ مَا صُبِغَ بِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ، در شگفتی آفرینش طاوس

خداوند برخی از مخلوقات شگفت انگیز خویش را با جان و بی جان (همچون انسان و حیوان و جماد) بیافرید ، بعضی از آنها (مانند کوهها) ساکن و آرام ، و پاره (همچون ستارگان سیار) متحرکند ، و از دلایل آشکار یکه بر لطف صنعت و عظمت قدرتش گواهی میدهند ، شواهدی اقامه فرمود ، بطوریکه خردها در برابر آن دلائل و شواهد تسلیم گشته ، و فرمان بردار شوند . و همواره فریاد دلایل موجوده بر وحدانیت (ذات مقدسش) در گوشهای ما طنین افکن است ، و همچنین دلائلی اقامه فرمود ، از صور مختلفه پرندگانی که

آنها را در شکافهای زمین، و درهای وسیع و برفراز کوهها جای داد، و آن پرندگان دارای بالهای گوناگون و اشکالی رنگارنگ هستند. درحالیکه آن پرندگان پالهنگ فرمانبرداری او را بگردن زده در شکافهای هوای گشاده و فضای وسیع پر و بال میزنند (دست قدرت خداوند یکتا) آنها را پس از نیستی باین شکلهای شکیل و شگفت و هویدا (تشریف) هستی بخشود، و استخوانها و مفاصل پوشیده شده (در زیر گوشت و پوست) آنها را درهم پیوست، بعضی از آنها را (از قبیل شترمرغ و لکلک) بعلت سنگینی جثه و بدن از اینکه در هوای بلند پرواز کنند مانع شده، و مقرر فرمود که آنها نزدیک بزمین بپرند. و برخی دیگر از آن طیور را بلطف قدرت و نازک کاریهای صنعت خود برنگهای گوناگون رنگ آمیزی فرمود، پس بعضی از آنها فرو برده شده در قالب رنگی هستند که بجز آن رنگ با رنگ دیگری در نیامیزد (مانند زاغهای سیاه یا کبوترهای سفید خالص یا بعضی از پرندگان سرخ و زرد و بنفش صحرائی و کوهستانی) برخی دیگر (بقدرت کامله صباغ آفرینش) در رنگ دیگری فرو برده شده، و گردن بندیکه رنگش بخلاف رنگ سائر اندامشان است بآنها داده شده است.

وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ وَنَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ، وَذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ، إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْثَى نَشَرَهُ مِنْ طَيِّهِ، وَسَمَا بِهِ مُظِلّاً عَلَى رَأْسِهِ، كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ، يَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ، وَيَمِيسُ بِزَيَفَانِهِ، يُفْضِي كَإِفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَيَؤُرُّ بِمُلَاقَحَةٍ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُغْتَلِمَةِ لِلضِّرَابِ! أُحِيلُكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مُعَايَنَةٍ، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفِ إِسْنَادِهِ، وَلَوْ كَانَ كَزَعْمِ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ فَتَقِفُ فِي ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ، وَأَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذَلِكَ

ثم تبيض لا من لقاح نحل سوى الدمع المنبجس، لما كان ذلك بأعجب من مطاعمة الغراب. تخال قصبة مداري من فضة، وما أنبت عليها من عجيب دارايه وثموسيه خالص العقيان وفلذ الزبرجد، فإن شبهته بما أنبتت الأرض قلت. جنى جني من زهرة كل ربيع وإن ضاهيته بالملابس فهو كموشي الحلل، أو كموني عصب اليمن، وإن شاكلته بالحلي فهو كفصوص ذات ألوان قد نطقت باللجين المكلل، يمشي مشى المرح المختال. ويتصفح ذنبه وجناحيه فيقهقه ضاحكا لجمال سربالهِ، وأصابيغ وشاحهِ، فإذا رمى ببصرهِ إلى قوائمهِ زقا معولا بصوت يكاد يبين عن استغاثتهِ ويشهد بصادق توجعهِ. لأن قوائمه خمش كقوائم الديك الخلاسية، وقد نجمت من ظنوب ساقهِ صيصية خفية. وله في موضع العرف قنزعة خضراء موشاة. ومخرج عنقهِ كالأبريق. ومغرزها إلى حيث بطلهِ كصبغ الوشمة اليمانية، أو كحرير ملبسة مرآة ذات صقال، وكأنه ملتفع بمعجر أسحم إلا أنه يخيل لكثرة مائه وشدة بريقهِ أن الخضرة الناضرة ممتزجة بهِ ومع فتق سمعهِ خط كمسدق القلم في لون الأقحوان أبيض بقق، فهو بياضهِ في سواد ما هنالك بأتلق. وقل صبغ إلا وقد أخذ

مِنْهُ بِقِطٍ ، وَعَلَاهُ بِكَثْرَةِ صِقَالِهِ وَبَرِيقِهِ وَبَصِيصِ دِبَاجِهِ وَ
وَرَوْنَقِهِ ، فَهُوَ كَالْأَزَاهِيرِ الْمَنْثُورَةِ لَمْ تَرَ بِهَا أَمْطَارُ رَبِيعٍ وَلَا شُمُوسُ
قَيْظٍ ، وَقَدْ يَتَحَسَّرُ مِنْ رِيشِهِ ، وَيَعْرَى مِنْ لِبَاسِهِ ، فَيَسْقُطُ تَتْرَى .
وَيَنْبُتُ نِبَاعًا ، فَيَنْبُتُ مِنْ قَصَبِهِ أَنْبَاتٌ أَوْرَاقُ الْأَغْصَانِ ، ثُمَّ
يَتَلَاحَقُ نَامِيًا حَتَّى يَعُودَ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سُقُوطِهِ : لَا يُخَالِفُ سَالِفَ
أَلْوَانِهِ ، وَلَا يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ ، وَإِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَةً مِنْ
شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتْكَ حُمْرَةً وَرْدِيَّةً ، وَنَارَةً خُضْرَةً زَبَرْجَدِيَّةً ،
وَأَحْيَانًا صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً ، فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقُ
الْفِطَنِ ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ
الْوَاصِفِينَ ، وَأَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ ،
وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ ؟! فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ
خَلْقٍ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ فَأَدْرَكَتْهُ مَحْدُودًا مَكَوَّنًا ، وَمُؤَلَّفًا مُلَوَّنًا ،
وَأَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ ،
وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَجَمَةِ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ
الْحِيتَانِ وَالْفِيلَةِ ، وَرَأَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَضْطَرِبَ شَجٌ مِمَّا
أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ .

یکی از مرغانیکه آفرینش شگفت انگیز است ، طاووس است ، این طاووس را خداوند

در محکمترین تعادل آفریده ، و او را به نیکوترین طرز و تربیتی رنگ آمیزی فرموده ، با بالیکه بیخ و پیچهای آنرا درهم پیوسته ، و دُمی که جای کشیدنش را دراز قرار داده ، هر زمان که (برای جماع و مباشرت بسوی مادهٔ خویش رود ، آن دُم را از پیچیدگی باز و بلند مینماید ، در حالیکه آن دم بر سرش سایه افکنده ، تو گوئی بادبان کشتی دارینی است (دارین جزیره ایست در سواحل قطیف از شهرهای بحرین ایران که در گذشته بندر بوده است) که کشتیبان آنرا (هنگام بست وگشاد) از سوئی بسوئی میگرداند ، هنگام جنباندن دُمش از روی نازش برنگهای خود متکبرانه میخرامد ، و خروس وار (ماده اش را در زیر خود کشیده) جماع میکند ، و برای آبستن کردن آن ماده نزدیکی میکند ، نزدیکی کردن نرهای پرشهوت (سرمست ای شنونده گرامی) برای اثبات این مدعا دیدار آن را آشکارا بتو محوّل میسازم (که آنرا به بینی و سخنم را تصدیق کنی) نه همچون کسیکه گفتار و مدّعای خود را باسناد سُست و نادرست محوّل میسازد ، و اگر جماع طاووس مانند گمان خطای آن کسی باشد ، که گمان میکند که آن اشکی است که از چشمهایش برآمده ، و در اطراف پلکهایش جمع شده ، و ماده اش آنرا بمنقار برداشته و مینوشد ، پس آبستن شده و تخم میگذارد ، و جماع طاوس نر جز از این اشک برآمده از چشم نیست (اینکه امر غریبی نیست و) البتّه این طرز مطاعمه و منقار در منقار نهادن طاوس از مطاعمه کلاغ شگفت انگیزتر نیست (چون کلاغ در برابر انظار جماع میکند ، و این جمله معروف است که گویند هٰذَا أَخْفَىٰ مِنْ سِفَادِ الْغُرَابِ این امر از جماع زاغ پنهانتر است ، و عقیدهٔ عوام در بارهٔ جماع زاغ اینست که مادهٔ آن آبی از منقار نر گرفته و آنرا در سنگدان خود جای داده ، و بوسیلهٔ آن تخم میگذارد ، لذا حضرت علیه السّلام اینجا خواسته اند ثابت کنند که جماع طاووس مانند جماع خروس است ، نه مانند مطاعمه کلاغ که بخلاف در افواه عوام مشهور است و باز در وصف طاوس فرماید) خیال میکنی استخوان و نی پرهای آن (از بس شفّاف و سفید است) میلهائی است از نقره ، و آنچه بر آن بالها روئیده شده ، دایره های شگفت انگیزی است که (از حیث زردی و سبزی و قشنگی) همچون گردن بندهای طلا یا پاره های زبرجد است ، و اگر بخواهی بالش را بآنچه که زمین میرویاند تشبیه کنی خواهی گفت دسته گلی است

تازه که از شکوفهٔ هر بهاری چیده (و دسته) شده است، و اگر بپوشیدنیها مانندش سازی حلّهائی را ماند، که در آن نگار و نقش فراوان بکار برده شده است، یا همچون جامه های خوش رنگ و زیبای یمانی است، و اگر بزیورها و آرایش کردنیها همشکلش خواهی همانا هم رنگ نگینهای رنگارنگی است که در میان نقرهٔ سپید بجواهرات سبز و سرخ و زرد زینت یافته میخرامد خرامیدن پر نازِ سرمست، و از روی اندیشه به دُم و بالش نگریسته از قشنگی پیراهن و مقبولی و زیبائی نگار و نقش جامه اش قاه قاه میخندد (و در عین خنده) ناگاه بپایش نظری افکنده (و از سر درد و سوز) فریادی کشیده، و به آواز بلند زار میگرید، تو گوئی نزدیک بآن است که آشکارا فریادرس بخواهد و از اندوه فراوانی که (از زشتی پاهایش) باو دست داده براستی و درستی گواهی میدهد، چراکه پاهایش همچون پاهای خروس خِلاسی (خاکی رنگ) باریک (و زشت) است و از کنار استخوان ساقش هم خاری پنهان برآمده است (که پُر پیدا نیست) و از جایگاه یالش کاکلی است سبز و منقش بنقوش زیبا، و نیز از جای برآمدگی گردنش مانند گردن تنگ و صراحی (کشیده و بلند) است، و جای فرو رفتن آن برآمدگی تا زیر شکمش (از حیث خوشرنگی و قشنگی و سبزی) همچون وسمهٔ یمنی یا لباس حریر و دیبای زیبائی است که بآئینه صیقل داده شده پوشانده شده باشد، تو گوئی این طاووس خود را در سیه چادری پیچیده ولی از بس خوشرنگ و شکیل و درخشان است گمان میشود با رنگ بسیار سبزی در آمیخته است و بشکاف گوشش خطی است بباریکی سر قلم. و بسفیدی گل بانونه بسیار سفید که آن سپیدی در میان آن سیاهی درخشان است، خلاصه کمتر رنگی است که این مرغ (خوشخط و خال و زیبا) از او بهره مند نگردیده باشد، و از بس پیکرش براق و پربها و طراوت است مثل این است که رنگها را جلوهٔ خاصی بخشیده باشد، پس این طاووس شکوفه های گوناگونی را ماند که بارانهای بهاری و آفتابهای تند تابستانی آنها را نپرورانده است (بلکه دست قدرت پروردگار پیکرش را بگلهای رنگارنگ طبیعی آراسته است) و گاهی (مانند لعبتان طنّاز و سرمست چادر سندس و حریر) بال را از تن برکشیده و جامه را از بدن میکند، و پرهایش بسان برگها (از شاخه ها) میریزند، و پس از ریختن پیاپی میروید، تا اینکه بهیئت پیش از ریختن در آمده و رنگش بر خلاف رنگهای پیش نبوده، و در غیر جایش واقع نمیگردد (همه بالهایش بهمان طرز اوّلیه

درجای خودش میروید) وهرگاه با دقت درموئی از موهای بالش بنگری در هر بار رنگی دلکش بتو نشان میدهد، گاهی سرخ گلی، گاهی سبز زبرجدی، زمانی زرد طلائی، پس چگونه (ممکن است) چگونگی آفرینش این حیوان را هوشهای ژرف عمیق، وخردهای خوش قریحه وسرشار دریافته وادراک نمایند یا گفتار وصف کنندگان کیفیت او را بنظم آورد، درصورتیکه کوچکترین اجزاء این حیوان (بزرگترین) وهمها را از درک کردن و (بلیغترین) زبانها را از توصیفش زبون وناتوان گردانیده است، وه که چه پاکیزه است خداوندیکه خردها را از وصف مخلوقیکه در پیش دیده ها نمایان است خیره ساخته است، درصورتیکه آن مخلوق را محدود (بحدود) ومرکب (به ترکیبات جسمیه) ورنگ آمیزی شده (برنگهای گوناگون) دریافته اند، وزبانها را از چگونگی صفت وشرح حال آن باز داشته است (آری) پاکیزه است آن خداوندیکه پاهای مورچه وپشه کوچک وبزرگتر از آنها را مانند پیل وغیره محکم قرار داده، وبرخویشتن وعده داده است که هیچ پیکری را که جان در آن دمیده است، نجنبد جز آنکه مرگ ونیستی را پایان کارش قرار داده است، (وگفته اند که عمر طاوس ۲۵ سال بیش نیست ودر سه سالگی تخم میگذارد، آنهم سالی ۱۲ دانه و ۳۰ روز آنرا نگهداری میکند تا جوجه برآورد، وبالش هنگام روئیدن برگ درختان بهار میروید، وهنگام خزان درختان میریزد، والله العالم) ❊

مِنْهَا

(فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ:)

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَغَرَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَّاتِهَا وَزَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا وَلَذَهَلَتْ بِالْفِكْرِ فِي اصْطِفَاقِ أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُرُوقُهَا فِي كُثْبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا، وَفِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيجِهَا وَأَفْنَانِهَا، وَطُلُوعِ تِلْكَ الثِّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلُفِ أَكْمَامِهَا،

تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ ، فَتَأْتِي عَلَى مُنْيَةِ مُجْتَنِيهَا ، وَيُطَافُ عَلَى نُزَّالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ ، وَالْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ ، قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ ، فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاظِرِ الْمُونِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا ، وَلَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هٰذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا ، جَعَلَنَا اللّٰهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ ❊

تَفْسِيرُ بَعْضِ مَا فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ مِنَ الْغَرِيبِ

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُؤَرُّ بِمُلَاقَحَةٍ ، الْأَرُّ : كِنَايَةٌ عَنِ النِّكَاحِ يُقَالُ : أَرَّ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ يَؤُرُّهَا ، إِذَا نَكَحَهَا ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَأَنَّهُ قَلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُؤْتِيُّهُ ، الْقِلْعُ : شِرَاعُ السَّفِينَةِ ، وَدَارِيٌّ مَنْسُوبٌ إِلَى دَارِينَ وَهِيَ بَلْدَةٌ عَلَى الْبَحْرِ يُجْلَبُ مِنْهَا الطِّيبُ ، وَ عَنَجَهُ أَيْ عَطَفَهُ ، يُقَالُ : عَنَجْتُ النَّاقَةَ كَنَصَرْتُ أَعْنُجُهَا عَنْجًا إِذَا عَطَفْتَهَا ، وَالنُّوتِيُّ الْمَلَّاحُ ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ ، أَرَادَ جَانِبَيْ جُفُونِهِ ، وَالضَّفَّتَانِ : الْجَانِبَانِ ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِلَذَ الزَّبَرْجَدَ ، الْفِلَذُ : جَمْعُ فِلْذَةٍ ، وَهِيَ الْقِطْعَةُ ، وَالْكَبَائِسُ جَمْعُ الْكِبَاسَةِ وَهِيَ الْعِذْقُ ، وَالْعَسَالِيجُ : الْغُصُونُ ، وَاحِدُهَا عُسْلُوجٌ

قسمتی از همین خطبه است : در وصف بهشت

(ای کسیکه بزیب و زینت این جهان پای بندی) اگر بدیده دل بسوی آنچه از بهشت که برای تو وصف کرده میشود نظر افکنی ، البته نفس تو از هر چه از خواهشها و خوشیها و آرایشهائیکه در اینجهان در نظرت جلوه کرده است بمیل و از آن دوری خواهی گزید ، و در آهنگ و نوای بهم خوردن برگهای درختانیکه (درهم پیچیده و) در کنار جویبارهای بهشت ریشه هایشان در تودهای مشک پنهان گشته ، و در خوشه های مروارید تازه و تر یکه در شاخهای کلفت و نازک آویزان ، و در آن میوهای لوانیکه در پوست شکوفه های آن درختان نمایان ، و بدون زحمت و رنج چیده میشود ، و طبق میل چیننده بدست میآید ، متفکر و مدهوش خواهی ماند ، و برای اهل بهشت در جلو قصرهای آن (بدست غلمان پاک سرشت ظرفها و جامه ها) عسلهای پاکیزه و شربتهای مصفا گردش داده میشود (تا هر که خواهد از آن بیاشامد) بهشتیانند که عطا و بخشش آلهی شامل حالشان میشود ، تا آنگاه که در سرای همیشگی (که خدا برایشان مقرر داشته) فرود آیند ، و از انتقال و سفرها (ی عالم مرگ و برزخ و قیامت) آسوده گردند ، هان ای شنونده اگر مشغول سازی دیده (دلت) را بجانب آن مناظر بهجت انگیز یکه بتو خواهد رسید البته از شوق رسیدن بآنها جان از تنت بیرون رود ، و البته از فرط شتاب برای وصول بآن مناظر (دیدنی) از همین مجلس من بهسایگی اهل گورستان خواهی شتافت ، خداوند بفضل و رحمتش ما و شما را از کسانی قرار دهد که از صمیم قلب برای رفتن بمنزلهای نیکان تلاش و کوشش مینمایند

سید رضی رحمه الله فرماید : چند سخن شگفت انگیز از این خطبه را معنی این است :

حضرت میفرماید : يُؤْذِنُ بِمِلَاقِحِهَا لفظ أَذَ کنایه از نزدیکی است عرب گوید : أَذَنَ الرَّجُلُ لِلْمَرْأَةِ آنگاه که زن را بهم آغوش خویش قرار دهد ، و فرمایش دیگر آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَجَّفَهُ نُوتِيُّهُ قلع بادبان کشتی و دارین منسوب بدارین است ، و آن شهری است کنار دریا که عطر از آن آورده میشود و عَجَّفَهُ یعنی آن را برگرداند گفته میشود : عَجَّفَتِ النَّاقَةَ (کَصَرَفَتْ) أَعْجِفُهَا عَجْفًا آنگاه که سر شتر را برگردانی ، و فرمایش دیگر آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَفَتَيْ جُفُونِهِ از این جمله اراده فرموده است دو طرف پلکهای چشم آن

طاووس را و ضَفْنَان یعنی هر دو جانب . وسخن دیگر آنحضرت علیه السلام وَفِلَذَ الزَّبَرْجَدِ فِلَذٌ جمع فِلذة وآن بمعنای قطعهٔ پاره میباشد و کَبَائِسُ جمع کَبَاسَه بمعنی عِذق است یعنی خوشهٔ خرما، و عَنَالِیجُ بمعنی شاخه ها، ومفرد آن عُنْلُوج است

(۱۶۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَام

لِيَنَاْسَ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ ، وَلْيَرَأَفْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ ، وَلَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ : لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ ، وَلَا عَنِ اللهِ يَعْقِلُونَ ، كَقَبْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ : يَكُونُ كَسْرُهَا وِذْرًا ، وَيَخْرُجُ حِضَانُهَا شَرًّا !! .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در اندرز و پند بیاران)

باید کوچک شما از بزرگتان پیروی کند ، و بزرگتان بکوچکتان مهربان باشد . و نباید همانند ستمگران دوران جاهلیت و نادانی باشید ، که آنها نه کنجکاو ، و نه متفقه در دیانت بودند ، و نه از روی عقل و خرد بخداشناسی میپرداختند ، (بلکه گروهی بودند دارای اندیشه های کج و آرا سفیهانه ، و از ستایش یزدان فقط به پرستش نیران و اوثان پسند کرده بودند) و بهیچوجه سازشی با آنان امکان نداشت ، زیرا جنگ با آنها موجب اتلاف نفوس بسیار ، و آنها در کارهای ناهنجار خویش بیشتر اصرار میورزیدند ، و مدارای با ایشان باعث جرئتشان بکفر و ضلالت میشد ، همچون تخمی که در جایگاه تخم گذاردن شتر مرغ پیدا شود ، که شکستن آن گناه است و (چون معلوم نیست تخم شتر مرغ است یا تخم افعی ، اگر تخم آن مرغ است نباید شکست ، و اگر تخم افعی است ، همینکه شکسته شد) بچه گزنده از آن بیرون خواهد آمد (خلاصه مردم زمان جاهلیت را نه مدارای با آنان صلاح بود ، و نه جنگیدن با ایشان سودی داشت) .

مِنْهَا :

إِفْرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ ، وَتَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ ، فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَمَا مَالَ مَالَ مَعَهُ ، عَلَى أَنَّ اللهَ تَعَالَى سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ ، يُؤَلِّفُ اللهُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ رُكَامًا كَرُكَامِ السَّحَابِ ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللهُ لَهُمْ أَبْوَابًا يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَشَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ ، وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكَمَةٌ ، وَلَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصُّ طَوْدٍ وَلَا حِدَابُ أَرْضٍ ، يُذَعْذِعُهُمُ اللهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ ، وَيُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ ، وَايْمُ اللهِ لَيُدَوِّنَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالتَّمْكِينِ كَمَا تُدَوِّبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، لَوْلَا تَخَاذُلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ ، وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ ، لَمْ يَطْمَعْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ ، وَلَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ ، لَكِنَّكُمْ تُهْتُمْ تِيهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ !! وَلَعَمْرِي لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا بِمَا خَلَفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ، وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنَى ، وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ ، وَكُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الْاعْتِسَافِ ، وَنَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ .

قسمتی از این خطبه است (در اخبار باجتماع مسلمین پس از پراکندگی و انقراض بنی امیه و نکوهش آنان)

مسلمانان پس از الفت گرفتن از هم جدا شوند، و از اصل و ریشه خویش پراکنده گردند (امام زمان خویش را واگذارند، لکن دیری نپاید که از این کار پشیمان شوند) پس پاره از ایشان شاخه (دنبال امامی از ائمه هدا) را گرفته و هر کجا که برود با او همراه است (و بر طبق گفتارش رفتار نماید) تا اینکه همانطوری که پاره های ابر در فصل پائیز بهم می پیوندد خداوند بزودی آنان را برای (انقراض دولت و) روز سخت بنی امیه گرد آورد، و آنان را بهم الفت دهد، بدانسانکه پاره های ابر بهم متصل میگردد، از آن پس خداوند درهائی برویشان میگشاید که از جای برانگیختنشان همچون سیل دو باغ (اهل شهر سبا که بوسیله آن سیل همه نابود و غرقه شدند) سرازیر و هیچ تل و ماهور و قله سخت کوه و زمین در آن سالم نمانده، و راه آمدن آن سیل را نه بندد، خداوند آنان را در میان درهای زمین، مانند چشمه های جاری روان سازد، و بوسیله آنان حقوق قومی (از ستمکشان) را از گروهی (ستمگران) بگیرد، و گروهی از ایشان را در دیار گروهی دیگر متمکن سازد (بنی عباس را بجای بنی امیه مینشاند) بخدا سوگند آنچه در تصرف بنی امیه است پس از آن همه سلطنت و شوکت درهم میگدازد، بدانسانکه دنبه در آتش گداخته میشود. ❋

ایگروه مردمان، شما اگر از یاری کردن حق همدیگر را باز نداشته، و در خوار کردن باطل سستی نمیورزیدید، آنکه همانند شما نیست در شما طمع نمی بست، و آنکه بر شما چیره شده قوت نمیگرفت، لکن شما (دست از یاری من باز داشته معاویه را قوی، و خود را ضعیف و خوار ساختید در نتیجه) همچون قوم موسی سرگردان شدید، بجان خودم سوگند است، که پس از من سرگردانی شما چندین برابر فزون میشود (اگر بنی اسرائیل چهل سال در بیابان تیه سرگردان ماندند شما شاید بیش از هزارها سال تا ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله سرگردان مانید) چرا که شما حق را پشت سرتان نهاده، و از آنکه (به پیغمبر اکرم ص) نزدیکتر است دور، و با آنکه (از آنحضرت) دورتر است نزدیک شده و پیوند نمودید، بدانید که شما اگر از خواننده و رهنمای خویش پیروی میکردید

او شما را براه پیغمبر خدا میبرد ، و از رنج بیراهه رفتن آسوده گشته ، و بار سخت و سنگین را از گردنها فرو میگذاشتید (افسوس که سخن مرا نشنیده ، و از جادهٔ حق منحرف و مرتکب گناهان بسیاری گشتید) .

(۴۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي أَوَّلِ خِلَافَتِهِ :)

إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيَّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ ، فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا ، وَاصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا ، الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَى اللهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ، إِنَّ اللهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ ، وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرَمِ كُلِّهَا ، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا ، فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ ، بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمُ الْمَوْتَ ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا ، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ ، اتَّقُوا اللهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ ، وَأَطِيعُوا اللهَ وَلَا تَعْصُوهُ ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در آغاز خلافتش

خدایتعالی کتاب هدایت کنندهٔ (چون قرآن کریم برای بشر) فرستاد، وخوب و بد را در آن بیان فرمود. پس خوبی را راه برگیرید تا رستگار شوید، و از بدی برکنار باشید تا ره بمقصد یابید، مردم واجبات، واجبات، آنها را بجای آورید، تا شما را به بهشت برساند (حضرت برای اهمیت مطلب جمله را دربار تکرار فرموده، والبته هرکس واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و جهاد، امر بمعروف و نهی از منکر را بکار بندد بهشت بار خواهد یافت) خداوند چیزی را که نامعلوم است (و قرآن و سنت آنرا آشکار ساخته) حرام گردانید، و آنچه را که غیر ناقص و پاک است حلال فرمود، و احترام مسلمان را (بجهت اجتناب از آن حرام و ارتکاب بآن حلال) بر همه حرمتها فزونی داد، و بواسطهٔ اخلاص و توحید حقوق اسلامیان را در جاهای خود (محفوظ و) محکم نگهداشت، پس (مسلمان نیز باید حقوق برادران را محفوظ و محترم دارد زیرا) مسلمان کسی است که مسلمانان از آزار دست و زبانش ایمن و آسوده باشند (دست جور و ستم را به بندد، و زبان بغیبت و بهتان نگشاید) جز آنکه آن دو را در راه احقاق حقی بکار اندازد زیرا آزار مسلمان جز بآنچه خداوند واجب و حلال کرده روا نیست (اگر مسلمانی مسلمان دیگر را بعمد کشت یا حقوق دیگری را ضایع ساخت البته طبق دستور شرع باید بقصاص برسد) مردم بسوی این مرگی که امر آن وضیع و شریف شما را خواهد دریافت بشتابید (زیرا گروهی از مردگان) مردم پیش روی شما، و قیامت از پشت سر راننده شما است (کاروان گذشته و منتظر کاروان سالار میخواهد شما را بآنها برساند، بنابراین از بارهای وزر و وبال جهان سبکبار شوید، زیرا که اولی شما دیده اش براه آخرتیان دوخته شده است، درباره بندگان و شهرستانهای خدا از خدا بترسید (آنها را خوار و اینها را ویران مسازید) چرا که شما در قیامت گذشته از شهرستانها از چارپایان نیز پرسیده میشوید (از شما میپرسند فلان دیه و قنات را چرا ویران یا غصب کردی، یا در شهری که وسائل دینداری فراهم نبود چرا منزل گزیدی، یا فلان حیوان را چرا بزجر کشتی) خدا را فرمان برید. و نافرمانیش نکنید، و هرگاه خوبی را دیدار کردید، چنگ فراسوی او برید، و همچنین رخ از زشتی برتابید (تا در جهان هم آغوش نیکبختی شوید).

(۱۶۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعْدَ مَا بُوِيعَ بِالْخِلَافَةِ، وَقَدْ قَالَ لَهُ قَوْمٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: لَوْ عَاقَبْتَ قَوْمًا مِمَّنْ أَجْلَبَ عَلَى عُثْمَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا إِخْوَتَاهُ، إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ. وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ؟ وَهَا هُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ ثَارَتْ مَعَهُمْ عَبِيدُكُمْ، وَالْتَفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاءُوا، وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعًا لِقُدْرَةٍ عَلَى شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ؟ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرُ جَاهِلِيَّةٍ، وَإِنَّ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً، إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ - إِذَا حُرِّكَ - عَلَى أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَلَا ذَاكَ، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدَأَ النَّاسُ، وَتَقَعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَتُؤْخَذَ الْحُقُوقُ مُسَمَّحَةً، فَاهْدَأُوا عَنِّي، وَانْظُرُوا مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَلَا تَفْعَلُوا فِعْلَةً تُضَعْضِعُ قُوَّةً، وَتُسْقِطُ مُنَّةً، وَتُورِثُ وَهْنًا وَذِلَّةً، وَسَأَمْسِكُ الْأَمْرَ مَا أَسْتَمْسِكُ، وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است پس از آنکه با آنجناب بخلافت بیعت کردند (پس طلحه و زبیر پیمان را شکسته در بصره باعث آشوب شدند) برخی از یاران بآن حضرت عرض کردند، خوب بود

آنانکه بر عثمان هجوم کرده و او را کشتند کیفر میفرمودی (تا راه عذری برای بهانه جویان پیمان شکن باقی نماندی) لذا حضرت فرمودند:

برادران، من بی اطلاع با آنچه شما میدانید نیستم (در سوگند امر انگذشته و حال و آینده آگاهی داده) لکن چگونه مرا توانائی (کیفر کشیدن از کشندگان عثمان) است، درصورتیکه آنان با علا درجه اقتدارند، آنها بر ما مسلط، و ما بر آنها مسلط نیستیم (و اینکار در نهایت دشواری است زیرا که اغلب مردم بلادهای اسلامی در اینکار شرکت داشته اند، بروایت دیگر حضرت مردم را گرد آورد و برای ایشان خطبه خوانده، فرمود کشندگان عثمان از جای برخیزند، پس جز عدهٔ کمی اغلب آنان ایستادند، و منظور حضرت از انکار دادن پاسخی دندان شکن بناصحین بود) آگاه باشید غلامان شما با کشندگان همدست، و بادیه نشینانتان با آنها پیوست بوده اند، و ایشان در میان شما هستند (و تا بحال از مدینه بیرون نرفته اند، و اگر از منظورتان آگاه شوند) آنچه بخواهند آزارتان میدهند، آیا شما قدرت بر امریکه خواهایند دارید (و آیا در صورت وقوع حادثه میتوانید با کشندگان عثمان برزد و خورد برخیزید، پیداست که نه) و این کار کاری است از روی نادانی زیرا کشندگان عثمان را یارائی نیست (که بموقع گماشتان میکنند) و مردم در موقعی که سخن از این خونخواهی بمیان آید چند دسته اند، و دسته با شما هم آهنگ اند، و دسته با شما همداستان نیستند، سوم دسته نه با شما و نه با دیگرانند، (بنابراین اقدام باین خونخواهی باعث هرج و مرج و فساد خواهد شد، پس بهتر آنست که) شکیب را پیشه خویش گیرید تا مردم آرام شوند، و دلها در جاهای خود بپایند، و حقوق بآسانی گرفته آید، پس پیش من آرام باشید، و بنگرید تا چگونه فرمانم بشما صادر میشود (اطاعت کنید) مبادا کاری کنید که توانائی را از میان ببرد، و سستی و خواری را بر جای گذارد (اگر صبر کنید) زود باشد که من این امر را بمدار و نرمی اگر ممکن باشد اصلاح کنم، و اگر ناچار شدم که آخرین دوا (ی درد بیماران پیمان شکن) داغ گردن است (شمشیر بران را بکار اندازم) و طلحه و زبیر و دیگر فتنه جویان را سرانجام خواهم برگرفت و این جمله «اخر الدواء الکی» مثلی است مشهور، و آنرا در جائی بکار برند که آخرین وسیله اقدام شود)

(۱۶۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِنْدَ مَسِيرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ إِلَى الْبَصْرَةِ :

إِنَّ اللهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ ، وَإِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُشْتَبِهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ ، إِلَّا مَا حَفِظَ اللهُ مِنْهَا ، وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا ، وَاللهِ لَتَفْعَلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ .

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَأُوا عَلَى سَخْطَةِ إِمَارَتِي ، وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ ، فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَى فَيْلَةِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ ، وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللهُ عَلَيْهِ ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا ، وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللهِ تَعَالَى وَسِيرَةِ رَسُولِ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَالْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَالنَّعْشُ لِسُنَّتِهِ .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است هنگام رفتن اصحاب جمل بصره :

خداوند (برای بشر) رسولی هدایت کننده ، با کتابی گویا ، و دینی استوار بفرستاد (که کتابش طُرُقِ نیکبختی را نشان دهنده ، و آئینش تا قیامت پاینده خواهد بود) و جز مخالف آن دین که

هلاک شونده است هلاک نشود ، براستی که بدعتهای شبیه ، (به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله) نابود کنندها (ی مردم) هستند ، مگر آنرا که خدا از وقوع در آن شبهات نگهداری کند (و موفق به پیروی نکردن از آنها شود) البته سلطان خدائی (کسی را که خداوند با امامت و خلافت شما تعیین فرموده است) امر شما را نگهدار نده است ، پس او را بدون سرزنش و اکراه پیروی کنید ، بخدا سوگند باید او را پیروی کنید ، و اگر نکنید خداوند دولت و خلافت اسلامی را بطوری از شما بگرداند ، که دیگر هرگز بسوی شما باز نگردد ، بلکه بازگشت بسوی غیر شما کند (بنی عباس آنرا تصاحب نمایند) .

البته این اصحاب جمل بر اثر خشمی که از خلافت من دارند ، بطرف هم مایل و یکدیگر را یاری میکنند ، و من صبر میکنم ، دام که بر پراگندگی جمعیت شما بیمناک نباشم (ولی اگر ببینم یاغیان نزدیک است در شما نیز اختلاف کلمه پدید آورند ، آنوقت دیگر کاسه صبرم لبریز شده ، سخن جز با زبان تیغ نخواهد بود) زیرا اینان اگر رای ست و نا ستوده خویش را با تمام رسانند ، رشته نظام مسلمین از هم گسیخته شود ، و جز این نیست که اینها جهان را برای آن خواهانند که بآن کسیکه خدا آنرا بخشیده رشک میبرند ، لذا امور و احکام اسلامی را وارونه میخواهند (ولی من بخواست خدای سینه آنان را از کینه خالی کرده ، احکام اسلام را پایدار خواهم ساخت) اما حقی که شما بر ما دارید آن عمل بکتاب خدا تعالی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و قیام بحق او ، و بلند ساختن احکام اوست ، (تا بدان وسیله شما براه دین و قرآن هدایت شوید) .

(۱۶۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلَّمَ بِهِ بَعْضَ الْعَرَبِ ، وَقَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ لَمَّا قَرُبَ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مِنْهَا لِيَعْلَمَ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةَ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِزَوَالِ الشُّبْهَةِ مِنْ نُفُوسِهِمْ ، فَبَيَّنَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ،

ثُمَّ قَالَ لَهُ : بَايِعْ ، فَقَالَ : إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ وَلَا أُحْدِثُ حَدَثًا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِدًا لِيَبْغِيَ لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَإِ وَالْمَاءِ فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاطِشِ وَالْمَجَادِبِ ، مَا كُنْتَ صَانِعًا ؟ قَالَ : كُنْتُ نَاكِبًا عَنْهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَى الْكَلَإِ وَالْمَاءِ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَامْدُدْ إِذًا يَدَكَ ! فَقَالَ الرَّجُلُ : فَوَاللهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ ، فَبَايَعَهُ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، (وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكُلَيْبٍ الْجَرْمِيِّ) .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که چون نزدیک بصره رسید ، گروهی از بصریان شخص عربی را نزد آنحضرت فرستادند ، تا حقیقت حالش را با همراهان عایشه برایشان روشن سازد ، تا شبهه آنان زایل گردد ، آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بطوری امر خویش را برآنان واضح ساخت که آن مرد فرستاده دانست حق بجانب حضرت است (و عایشه و یارانش باطل اند) پس حضرت بآن مرد فرمود (اکنون که حق برایت روشن ، و حجت بتو تمام شد با من) بیعت کن ، آن مرد در پاسخ گفت من فرستاده قومم ، و تا نزد آنان بازنگشته (و مشورت نکنم) بیعت نخواهم کرد .

پس امام علیه السلام فرمود : (بگو بدانم) تو بینائی با اینکه اگر کسانیکه از جانب ایشان نزد من آمده ، تو را پیشرو فرستاده تا زمینی که در آن باران باریده (و پرگیاه و خرم است) برایشان پیدا کرده ، و بسویشان بازگشته ، و از گیاه و آب اخبارشان نمائی ، و آنها تو را مخالفت کرده ، و در زمینی بی آب و گیاه فرود آیند ، تو چه خواهی کرد ، گفت (البته) من برخلاف آنان را واگذارده ، و بجای پرآب و گیاه خواهم رفت ، حضرت فرمود : اکنون دستت را (برای بیعت با من) دراز کن (که از سرزمین بی آب

وگیاه باطل بوستان سبز و خرمی رسیده، که از هر سوی آن چشمه های زلال حقیقت جاری است)
آن مرد گوید: سبحان الله سوگند (در این هنگام) بطوری حجت بر من تمام شد که دیگر یارای سر کشیدن
در خویش نیافته و با آنحضرت علیه السلام بیعت کردم. ❊

سید رضی علیه الرحمة فرماید: آنمرد معروف به کلیب جرمی است (که در تواریخ او را به بنی
جرم ابن زبان ابن حلوان که شعبه از بنی حمیر اند منسوب داشته اند). ❊

(۱۷۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

❊ (لَمَّا عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِصِفِّينَ:) ❊

اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ، الَّذِي
جَعَلْتَهُ مَغِيضًا لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرًى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَ
مُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ، وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ
لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَرَبَّ هٰذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا
قَرَارًا لِلْأَنَامِ، وَمَدْرَجًا لِلْهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ، وَمَا لَا يُحْصَى مِمَّا
يُرَى وَمَا لَا يُرَى، وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ
أَوْتَادًا وَلِلْخَلْقِ اعْتِمَادًا، إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ
وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ، وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ،
وَاعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ. ❊

أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمَارِ، وَالْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ
الْحِفَاظِ؟! الْعَارُ وَرَاءَكُمْ، وَالْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ. ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه در صفین عازم ملاقات لشکر شام شد.

(چون دعا و توجه بخداوند متعال در هر وقت و زمان ممدوح، و اگر مصلحت باشد باعث پیروزی بر دشمنان است، لذا در چنین هنگامی که حضرت با دشمنی سرسخت مانند معاویه روبرو میشدند این دعا را خواندند)

بارخدایا، ای پروردگار آسمان برافراشته، و فضای نگهداشته شده که پیدایش شب و روز و گردش خورشید و ماه، و رفت و آمد ستارهای سیار (و ثابت) را در آن قرار دادی، و گروهی از فرشتگانت را کار عبادت خسته نمیشوند، در آن ساکن ساختی، ای پروردگار این زمین که آن جایگاه مردم و محل آمد شدن حشرات و چارپایان، و آنچه که از شماره بیرون و بچشم دیده شود، و آنچه که (از فرط کوچکی) دیده نشود قرار دادی، و ای پروردگار کوههای مستحکمی که آنها را برای زمین میخ گردانیدی (و آنرا از حرکت نگهداشتی) و برای آفریدگان تکیه گاه ساختی، (تا از درختها و چشمه سارها و معدنهای آنها استفاده کنند، خدایا از تو درخواست مینمائیم که) اگر مائید دشمنان پیروزی دادی، از ستمگری بازمان داشته، و بحق و درستیمان استوار دار، و اگر دشمنان را بر ما چیرگی دادی، آنگاه شهادت در راه خودت را بما روزی کرده، و از تبهکاریمان نگهداری کن (پس برای انگیزش یاران بجنگ فرمود).

کجاست مردیکه جلوگیر از دشمن (و عیان سازنده نام ننگ) باشد، چه شد آن غیرتمندیکه هنگام بروز سختیهای جنگ (به نیروی تهتنی و سلحشوری) نگهدار اهل خویش است (سرهنگان رشید و فرماندهان دلیرم) ننگ پست سرو بهشت پیش روی شما است (اگر از میدان جنگ بدر رفتید لکه ننگ تا قیامت بدامانتان، و اگر برای بدر کردن حریف از پهنه رزم جنگیدید، تا گشته شدید بهشت برین جایگاهتان میباشد).

(۱۷۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در اوصاف باریتعالی)

سپاس خداوندیرا سزاست که آسمان و زمینی آسمان و زمینی دیگر را از او نمیپوشاند (طبقات آسمانهای هفتگانه، و زمینهای هفتگانه که هریک از آنها بمنزله پرده ایست بسیار ضخیم هیچیک در برابر علم و احاطه او باحوال طبقات آسمان، و زمینی دیگر نمیتواند حاجب و مانع باشد، و خداوند حتی بحال ذرات و حشراتی که در ادنی طبقات زمینها زندگی میکنند بینا و آگاه است، و از این فرمایش حضرت، وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا معلوم میشود که زمین هم همچون آسمانها دارای طبقات هفتگانه است. چنانچه در قرآن مجید ص ۶۵ ی ۱۲ فرماید اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ. وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ خدا است آنکه آفرید هفت آسمانها، و مانند آن زمین را. دیگر در دعای کبیر قنوت نیز میخوانی، سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پاکیزه است پروردگار هفت آسمانها، و هفت زمینها، و آنچه در آنها، و آنچه مابین آنها، و پروردگار دستگاه عرش بزرگ).

(مِنْهَا)

وَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحَرِيصٌ! فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللّٰهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَخَصُّ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ، فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا

هُوَلِي ، ثُمَّ قَالُوا : أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ .

قسمتی از این خطبه است (که آنحضرت در شورای دوم که بدستور عمر تشکیل شده بود، در پاسخ سعد وقاص فرموده اند) :

گوینده مرا گفت ای پسر ابیطالب تو در امر خلافت پر حریصی . گفتم : بخدا سوگند شما (با اینکه نالایقترید) حریص تر و دورترید ، و من (چون برسول خدا منسوبم) سزاوارتر و نزدیکترم ؛ جز این نیست که من طلبکار حق خویشم ، و شما بین من و حقم حائل شده ، و روی مرا از آن برمیگردانید دست مرا بجور و ستم از خلافت برتافته ، و خود آن را غصب کرده اید) پس همینکه در پیش حضار مجلس ، (با این دلیل دندان شکن) حجت خویش را در گوش آن (پرسنده) فرو کوفتم مات و مبهوت مانده ، و از خواب گران بیدار شده ، نتوانست پاسخ مرا چه بدهد . ✻

(پس از آن حضرت علیه السلام بشکایت از قریش فرماید :) خدایا من بر قریش و کسانیکه آنها را یاری میکنند از تو کمک میطلبم ، چرا که قریش پیوند خویشی مرا بریده ، و بزرگی مقام و منزلتم را کوچک شمردند ؛ و در امر خلافتی که ویژه و مخصوص من بود ، باتفاق بدشمنی با من برخاستند . پس از آن گفتند آگاه باش اگر تو خلافت را بگیری و رها کنی هر دو حق است (چون خود را همردیف من میدانستند ، میگفتند : اگر تو آنرا گرفته بودی حقت را برده بودی ، و ما نیز که آنرا گرفته ایم حق خود را گرفته ایم ، و بهتر آنست که تو چشم از آن بپوشی) . ✻

(پوشیده نماناد ، یکی از جاهائیکه حضرت علیه السلام در نهج البلاغه بی پرده و آشکارا مظلومیت خویش و ظلم غاصبین خلافت را اثبات فرموده ، در همین فراز از خطبه میباشد ، که بخدا مینالد ، و از جور شیخین شکوه میفرماید : ابن ابی الحدید با اینکه در اینجا نیز مانند سایر جاهای نهج البلاغه خیلی دست و پا زده تا مگر آنرا مطابق با مذهب معتزله شرح و تفسیر نماید نتوانسته ، و میگوید : امیرالمؤمنین را این سنخ سخن بسیار است ، مانند اینکه فرمود : من پس از رحلت رسول خدا از حق خویش همواره ممنوع بودم ؛ یا اینکه من در مرکز خلافت بمنزله قطب و میله آهنین آسیا هستم ، و گردونه خلافت بدون من در محور خود نمیچرخد .

یا اینکه میراث خویش را تاراج شده یافتم ، یا اینکه آنحضرت شنید کسی فریاد میکرد من مظلوم و ستم رسیده ام او را فرمود بیا تا هر دو با هم فریاد کنیم ، آنگاه گوید : امامیه این الفاظ را بطوا هر ش تعبیر میکنند ، و بجان خودم سوگند است که این سخنان شخص را بشک میاندازد که شاید ادعای امامیه بر حقانیت امیر المؤمنین حقیقت داشته باشد ، لکن با این وصف در اغلب موارد تا توانسته است از نکوهش و سرزنش شیعه امامیه خودداری نکرده ، و در پاره کلمات قشنگ بتاویلات بارده از میزان سنجش خرد خارج است گردیده ، در پایان شرح باز این داستان را که دلیل بارزی بر حقانیت شیعه است ذکر کرده میگوید : یحیی ابن سعید ابن علی الحنبلی که شاهدی ست عادل نقل کرد که من بر اسمعیل ابن علی رئیس حنابله وارد شدم ، ناگاه یکی از حنبلیها که از یکی از اهل کوفه طلبی داشت بر اسمعیل وارد شده ، و اتفاقا این قضیه در کوفه و در روز هیجدهم ذی الحجه که ایام زیارت مولی حضرت امیر المؤمنین است و خلقی بیشمار از شیعیان در کوفه حاضر میشوند واقع شد ، اسمعیل پیوسته از آن شخص حنبلی پرسش میکرد که آیا طلب خویش را از آن کوفی گرفتی ، آیا چیزی دیگر باقیمانده ، و آن شخص جواب میگفت تا اینکه مطلب بانجا منتهی شد که آن شخص حنبلی گفت ای مولای من نمیدانی در مثل این روز در نزد قبر علی ابن ابیطالب شیعیان چه اجتماعی دارند ، و چگونه بدون ترس و بیم و تقیه علی رؤس الاشهاد ببانگ رسا خلفای ثلاثه را لعن میکنند ، اسمعیل گفت شیعیان را گناهی نیست . این باب در اهی است که این شخص صاحب قبر بروی آنان باز کرده و گشوده است ، حنبلی با کمال تعجب پرسید صاحب قبر کیست ، گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام ، گفت آیا او این رویه و طریقه را بآنان یاد داده است ، اسمعیل گفت آری بخدا سوگند حنبلی گفت : ای آقای من اگر علی در اینکار براه حق رفته است ، پس ما چه افتاد که فلان و فلان را والی مرد انیم ، و اگر راه خطا پیموده ، پس ما چرا باید علی را نیز دوست بداریم ، اسمعیل تا این کلمه را شنید بشتاب برخاست و کفش خویش را پوشیده براه افتاد ، و گفت خدا لعنت کند اسمعیل را اگر از عهده پاسخ این پرسش برآید (انتهی کلامه) .

(ومنها :)

(فی ذکر أصحاب الجمل:)

فخرجوا یجرون حرمة رسول الله - صلی الله علیه وآله - کما تجر الأمة عند شرائها، متوجهین بها إلی البصرة، فحبانی بهما فی بیوتهما وأبرز احبس رسول الله (صلی الله علیه وآله) لهما ولغیرهما فی حبش ثامنهم رجل إلا وقد أعطانی الطاعة، وسمح لی بالبیعة طائعا غیر مکره، فقدموا علی عامل بها وخزان بیت مال المسلمین وغیرهم من أهلها: فقتلوا طائفة صبرا، وطائفة غدرا فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلا واحدا متعمدین لقتله بلا جرم جره لحل لی قتل ذلک الجیش کله، إذ حضروه فلم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولا بید، دع ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدة التی دخلوا بها علیهم.

(وقسمتی از این خطبه درباره اصحاب جمل است:)

(طلحه و زبیر) بیرون آمدند از خانه خویش در حالیکه همسر رسول خدا را (باخود از شهری بشهری) میکشاندند بدانسانکه (فروشندگان) کنیز را هنگام فروش بدنبال خویش میکشانند، و با او بسوی بصره رفتند، پس این دو نفر اند که زنان خویش را در خانه نشانده، و خانه نشانده رسول الله صلی الله علیه و آله را بخود و دیگران نشان دادند، و او را وارد در لشکری کردند که هیچ مردی در آن لشکر نبود، جز اینکه (بند) طاعت مرا بگردن زده، و بدلخواه با من بیعت کرده بود، پس آن لشکر در بصره بر عامل من (عثمان ابن حنیف) و خزانه داران بیت المال مسلمین و دیگران از اهل بصره وارد شده، گروهی را

بجور و آزار، گروهی را بکرود دستان کشتند، بخدا سوگند اگر جز یک نفر از مسلمانان دست نمی یافتند که او را بدون جرم یکه مرتکب شده باشد بکشند، البته کشتن همه آن لشکر بر من روا بود، زیرا آن لشکر در کشتن آن یک نفر مسلمان حاضر بوده، و بدست و زبان مدافعه و جلوگیری از آن کار زشت نکردند (و این جهت خون آنها بر من در صورتی بود که آنها یک نفر را کشته باشند) اکنون داستان کشتن یک نفر را واگذار (که از این روی باید تمام آنها را از دم تیغ بگذرانم) که آنها باندازه شماره تمام لشکرشان هنگام ورودشان از مسلمانان کشته اند.

(۱۷۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمِينُ وَحْيِهِ، وَخَاتِمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرُ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرُ نِقْمَتِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهٰذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ، فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ. وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذٰلِكَ سَبِيلٌ، وَلٰكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَإِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مدح رسول اکرم و پاره از وظایف امام و سوق مردم بسوی تقوی و نکوهش دنیا)

پیغمبر اکرم، امین وحی خدا، و خاتم پیغمبران، و مژده دهنده رحمت، و ترساننده از عذاب او بود (بوسیله او خورشید نبوت اسلام تابیدن گرفت، و احکام الهی انتشار یافت، اهل تقوی را

مژده رسانید، وگنهکاران را از کیفر وسختی عذاب در قیامت آگاه فرمود) . ✻

ای مردم، کسی بکار خلافت سزاوارتر است که (از حیث حل وفصل کارهای داخلی وخارجی وبینائی در امر لشکرکشی وتمشیت امور دیگر) از تمامی مردم بر آن کار تواناتر، وبامر خداوند از همهٔ آنان داناتر باشد، حال اگر فتنه انگیزی به تبهکاری برخیزد نکوهش شده، واز او درخواست میشود تا بسوی حق بازگردد، (اگر پذیرفت فبها) اگر استنکاف کرد کشته میشود (کلیهٔ فرق اسلامی این نکته را معترفند که بنص احادیث وتواریخ، وآثار حضرت امیرالمؤمنین از تمامی امت دربست وگشاد امور جنگی، ودینی، وقضائی، و کشوری آگاه تر بوده، واز این فراز از خطبهٔ خود حضرت ستمکاری خلفاء پیش از آنحضرت هویدا است، با این وصف باز عصبیت آبائی واجدادی دامن گیر آقای ابن ابی الحدید شده ودر صفحهٔ ۵۰۳ جلد ۲ بهفواتی پرداخته که ذکرش موجب تطویل است، هرکس خواهد رجوع کند) بجان خودم سوگند است که اگر نبا بود امامت منعقد نشود، جز اینکه همهٔ مردم حاضر شوند هرگز این امر صورت نمی بست (زیرا حضور کلیهٔ مسلمین از اطراف کشورهای اسلامی برای تعیین امام میسر نیست) لکن حکم اهل خبره بر کسانیکه هنگام تعیین امام غائب اند روان است (وغائبین بایستی هرکس را که حاضرین معین کرده اند بپذیراند) از آن پس نه آنکه در تعیین امام حاضر بوده، میتواند بازگردد، ونه آنکه غایب بوده، حق اختیار کردن (دیگری را) دارد (نه طلحه وزبیر که حضور داشته اند میتوانند پیمانیکه با من بسته اند بگسلند، ونه معاویه که در شام بوده میتواند از فرمان من سر برتابد، بنابراین بخلاف عقیدهٔ اهل اجماع این سه تن در حکم واحد، وچون با امام زمان خود جنگیدند کافر ودر آتش وابدا توبهٔ آنها پذیرفته نخواهد شد، درصورتیکه اینها هیچگاه نه اظهار پشیمانی از خطای خود کردند، ونه وقت اینکار را پیدا کردند، طلحه که در همان جنگ جمل کشته شد، زبیر نیز بدست عمرو ابن جرموذ مقتول آمد، معاویه نیز تا آخرین نفس بکفر ودشمنی با امیرالمؤمنین باقی بود، آری عایشه بعد از آنکه کرد آنچه کرد، بقول اهل سنت ابراز ندامت از گذشته نمود، لکن پس از آن همه قتل وخونریزی که بدستیاری او انجام گرفت، واین همه مردم را گمراه، ودر آتش سرنگون ساخت، دیگر پشیمانی سودی ندارد، واین معنی نیز از فرمایش خود حضرت هویدا است که فرماید) آگاه باشید من با دو کس در جنگم، یکی آنکس که مدعی چیزیکه برای او نیست باشد،

(همچون معاویه که بدون لیاقت مدعی خلافت است) دیگر آنکس که از آن چیز یکه متعهد شده روبگرداند، (مانند طلحه و زبیر که عهد بسته بامر اشکستند، و این هر سه کافرند، خلاصه حقانیت مذهب شیعه امامیه از صدر و ذیل این خطبه بخوبی آشکار، و هر کس در قلبش مرضی نباشد این معنی را معترف است)

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ، فَإِنَّهَا خَيْرُ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ، وَخَيْرُ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللهِ، قَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هٰذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْحَقِّ، فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ عُذْرًا.

بندگان خدای شما را بتقوی و پرهیز از خدای سفارش میکنم، چرا که تقوی بهترین چیزیست که بندگان (مشفق) یکدیگر را بآن سفارش مینمایند، و آن در نزد خدا از نیکوترین عواقب امور است، برآستی که در جنگ و ستیز بین شما و اهل قبله (که در ظاهر مدعی اسلامیت اند) باز شده، و جز کسیکه اهل دانش و بینش و شکیبائی (در سختیها) و آشنای بآنچه که حق و راست است شخص دیگر نمیتواند بردارنده این پرچم (و داخل شونده در این در، و جنگ کننده با آنان) باشد پس (شما نیز از روی دانش و بینش و صبر) آنچه را که بآن امر کرده میشوید بجای آورید، و هر چه را که از آن منع میشوید بکار نبندید، و بدون تحقیق در امری شتاب ننمائید، زیرا دگرگون ساختن اموریکه شما منکر آنها هستید مخصوص بما است (و شما علم بعواقب امور ندارید، و چه بسا امر مکروهی را که محبوب بشمارید، و چه بسا امر محبوبی را که مکروه می پندارید، پس بهتر آنست که از امامی که بحقایق امور آگاه است پیروی نمائید).

أَلا وَإِنَّ هٰذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَتَرْغَبُونَ فِيهَا ، وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَلا مَنْزِلِكُمُ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ ، وَلا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ . أَلا وَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ ، وَلا تَبْقُونَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرَّهَا ، فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا ، وَإِطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا ، وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا ، وَانْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا ، وَلا يَحْنَنَّ أَحَدُكُمْ حَنِينَ الأَمَةِ عَلَى مَا زُوِيَ عَنْهُ مِنْهَا ، وَاسْتَتِمُّوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللهِ ، وَالْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ . أَلا وَإِنَّهُ لا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ فَائِمَةَ دِينِكُمْ . أَلا وَإِنَّهُ لا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ . أَخَذَ اللهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ ، وَأَلْهَمَنَا وَإِيَّاكُمُ الصَّبْرَ .

آگاه باشید ، این جهانیکه شما آرزومند و دلبندش هستید ، و او گاهی شما را خشمگین ، و زمانی از خویش خوشنود تان بسازد ، چنین جهانی نه جای شما ، و نه منزلی است که برای آن آفریده و بسوی آن خوانده شده اید . بدانید که نه آن برای شما باقی ، و نه شما در آن پایدار خواهید ماند (عمر شما و دنیا از پس یکدیگر بسر خواهد رسید) و او اگرچه شما را (مال و اولاد) فریفته لکن از شر و بدیش (فقدان آنها) نیز بر حذر تان داشته است ، پس فریب او را به بیم دادنش ، و طمعش را به ترساندنش واگذارید (برای بدست آوردن مال و جاهش حرص نزنید ، و طمع نورزید ، تا ترس از دست رفتن آنها را نداشته باشید) و بر فتن بسوی خانه که بآن دعوت شده اید ، از یکدیگر پیشی گیرید ، و دلهارا از جهان منصرف

سازید (با رغبت تمام از دستورات رسولخدا ص و ائمه هدی پیروی نمائید) و برای آنچه از جهان که از هر یک از شما گرفته میشود، نباید همچون کنیز (یکه برای از دست دادن چیزی جزع و بیتابی میکند) بنالید و از خدا درخواست فراوانی نعمت کنید بشکیبائی بر (رنج) فرمان برداری از او، و نگهدارید آنچه را که در کتابش از شما درخواست نگهداری آن کرده است (چرا که تحمل مشقات عبادت مستلزم نیل بنعم الهیه میباشد) آگاه باشید پس از آنکه شما پایه دین خویش را محکم کردید، دیگر تباهی چیزی از دنیای شما نمیتواند زیانتان رساند. آگاه باشید، پس از آنکه شما دین خویش را تباه ساختید، دیگر چیزی از دنیایتان که آن را نگهداری کرده اید، نمیتواند بشما سودی برساند، خداوند دلهای ما و شما را بحق و درستکاری متوجه سازد، و شکیبائی (در طاعت و معصیت) را بهر دو عنایت فرماید.

(بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ)

(۱۷۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مَعْنَى طَلْحَةَ ابْنِ عُبَيْدِ اللهِ :)

قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ، وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ، وَاللهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ! وَوَاللهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَئِنْ كَانَ ابْنُ عُفَّانَ ظَالِمًا «كَمَا كَانَ يَزْعُمُ» لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ، وَلَئِنْ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْهَنِهِينَ عَنْهُ، وَالْمُعْذِرِينَ فِيهِ، وَ

لَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ جَانِبًا ، وَ يَدَعَ النَّاسَ مَعَهُ ، فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ ، وَ جَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرَفْ بَابُهُ ، وَ لَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است : درباره طلحة ابن عبید الله (هنگامیکه خبر رسید طلحه وزبیر بمصره رفته و آنحضرت را بجنگ تخویف و تهدید کرده اند)

من بودم که (به نیروی دلاوری و سلحشوری همواره از میدانهای پیکار پیروز بدر آمده ام و تاکنون) هیچگاه بجنگ تهدید نشده ، و از ضرب شمشیر کسی نترسیده ام (نهنگ را از دریا چه باک ضیغم را از بیشه چه غم) من با آنچه پروردگارم بنصرت و یاری (بر خصم) وعده داده است مطمئنم (و برای چنین کسی مرگ و زندگی یکسان ، و تهدید بجنگ نمیشود) سوگند باخدای طلحه بستاد یزخون عثمان بمصره نشتافته . جز اینکه میترسه خون عثمان را از خودش بجویند ، زیرا که چنین گمانی درباره او برده میشود ، و در میان کشندگان عثمان کسی از او حریصتر نبوده است ، کنون برای اینکه امر را مشتبه ساخته ، و در دلهای مردم ایجاد شک و تردید نماید ، اراده دار دشگر گردکند ، بخدا سوگند طلحه یکی از سه کار را درباره عثمان بجا نیاورد (در صورتیکه بایستی آورده باشد اول) اگر پسر عفان چنانکه طلحه خیال میکرد ستمگر بود ، البته سزاوار بود طلحه یار کشندگان ، و دشمن همراهانش بوده ، و از آنان دوری کند (دوم) اگر مظلوم و ستمکش بود ، سزاوار بود از جمله نهی کنندگان از قتل او ، و عذر خواهندگان در (کردارهای زشت) او باشد . (سوم) اگر در این دو امر بحال شک و تردید باقی بود بایستی خود گوشه گرفته ، مردم را با او بگذارد ، لکن او هیچیک از این سه کار را نکرده ، کاریکه راهش شناخته نشده ، و عذرش درست و مسموع نیست پیش گرفته (او از کشندگان عثمان جلوگیری نکرده ، و خود در شمار کشندگان او در آمد ، اکنون هم خون او را از کشندگان و همدستان خودش میطلبد ، لکن منظور او از این اغلوطه ها جز ریاست و بدست آوردن حطام دنیوی نیست) .

(۱۷۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا الْغَافِلُونَ غَيْرَ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ، مَالِيَ أَرَاكُمْ عَنِ اللهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ؟! كَأَنَّكُمْ نَعَمٌ أَرَاحَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعًى وَبِيٍّ، وَمَشْرَبٍ رَوِيٍّ!! إِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَى، لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا إِذَا أُحْسِنَ إِلَيْهَا، تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشِبَعَهَا أَمَرَهَا، وَاللهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِي بِرَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا، وَلَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلَكِ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو، وَمَآلِ هَذَا الْأَمْرِ، وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ، وَأَفْضَى بِهِ إِلَيَّ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللهِ مَا أَحُثُّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا. *

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (در اندرز بمردم و معرفی خویش)

ای مردمان بیخبر کیاز آنان بیخبر نیستند، (شما از عیش و خوشی جهان سرمست، و از حساب و کتاب

قیامت غافل ، درصورتیکه محاسبان کار آگاه از شما غافل نیستند ، یکروز از این مستی بهشیاری گرائید ، وعمر عزیز را بیهوده تباه مسازید) وای اشخاص واگذارندهٔ (خدا و دین) که از ایشان میگیرند ، (آنچه را که از جهان گرفته اند) چون است که شما را مینگرم از خدا دوری گزیده ، وجز او را خوانا یابند ، شما چارپایانی را مانند ، که شبان آنها را بطرف چراگاه ، و آبشخوری پُر و با و پُر درد رانده است ، و آن چارپا گوسفندی را مانند است که او را برای دم کاردبا پرواری کرده و علوفه میدهند ، و آن گوسفند چون نمیداند از این خوبی که درباره او میشود چه خیالی برایش دارند ، گمان میکند روزگار روزاو و سیر شدن از علف کار اوست (غافل از اینکه او را برای کشتن میپرورانند ، شما نیز به پیروی از شبان نفس بد اندیش بجز اگاهی پر رنج واندوه وارد ، و بزرق و برق جهان فریفته شده ، از پایان کار خویش بیخبرید) بخدا سوگند اگر بخواهم هریک از شما را خبر دهم که از کجا آمده و بکجا خواهد رفت ، و جمیع سرگذشتش را بیان سازم میتوانم ولی (نمیکنم که) میترسم درباره من برسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید (و مرا از او برتر دانید ، و حال اینکه من دانشهای خویش را از او فرا گرفته ام) .

آگاه باشید ، من بگزیدگان از یاران خویش که از کفر و غلو برکنار باشند ، این اخبار را آگاهی خواهم داد ، سوگند بدان کسیکه پیغمبر کرم را بحق و راستی فرستاده ، و او را از خلایق برگزیده ، که من جز براستی سخن نمیرانم ، و آن بزرگوار کلیهٔ این اخبار را از هلاکت آنکه (در محشر) هالک و نجات آنکه ناجی است ، و پایان کار خلافت را بمن خبر داده است ، و از آنچه بر سرم خواهد آمد چیزی فروگذار نکرده ، جز انکه در دو گوشم فرو برده ، و بمن رسانید .

ای مردم سوگند ، باخدای من شما را بطاعتی ترغیب نکنم جز آنکه خودم بعمل بر آن بر شما پیشی میگیرم ، و از گناهی بازتان ندارم جز آنکه خودم زودتر از شما از آن خودداری میکنم (زیرا شخص آمر بمعروف ، و ناهی از منکر اگر گفتارش غیر از کردارش باشد ، سخنش را اثری نخواهد بود ، و حال اینکه خود حضرت هم در خطبهٔ ۱۲۹ چنین کسیر العنت فرستاده و فرمود : خدا لعنت کند کسانی را که مردم را امر بمعروف ، و نهی از منکر میکنند و خود بخلاف آن رفتار مینمایند) .

(١٧٥) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللهِ، وَاتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللهِ، وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللهِ، فَإِنَّ اللهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ، وَأَخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ مِنْهَا، لِتَتَّبِعُوا هٰذِهِ وَتَجْتَنِبُوا هٰذِهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ، وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ، وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ، فَرَحِمَ اللهُ رَجُلًا نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ، فَإِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزَعًا، وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوًى، وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمْسِي وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا، وَمُسْتَزِيدًا لَهَا، فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ، فَوَضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَفْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَطَوَوْهَا طَيَّ الْمَنَازِلِ. وَاعْلَمُوا أَنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ، وَمَا جَالَسَ هٰذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي

هُدًى ، وَنُقْصَانٍ مِنْ عَمًى . وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى ، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ . وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ وَمُشَفَّعٌ ، وَقَائِلٌ وَمُصَدَّقٌ ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ ، وَمَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : « أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَأَتْبَاعِهِ ، وَآسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ ، وَآسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَآتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ ، وَآسْتَغْشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ . ❊ .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (که در آن مردم را اندرز داده و فضائل قرآن کریم را بیان فرموده است)

مردم از بیانات الهی (در قرآن کریم) بهره‌مند شوید ، و پند و اندرز خدا را بکار بسته ، نصیحتش را بپذیرید . زیرا خداوند بدلایل آشکار (بر همه کس و از همه چیز) هویدا است راه عذرتان را بسته ، و حجت را بر شما تمام کرده است (بوسیله قرآن و پیغمبرش و اوصیاء او خبر و شرّ انسان را داده ، و فردای قیامت گنهکاران نتوانند بگویند نمیدانستیم) و آنچه از اعمال که محبوب و یا مکروه وی بوده است ، آنها را برای شما هویدا ساخته تا آنچه را که دوست داشته است پیروی کنید ، و از آنچه که دشمن داشته است دوری نمایید . زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود : بهشت پیچیده شده بدشواریها ، و جهنم پیچیده شده بخواهشها

(ی نفسانی) است (پس انسان بایستی بدشواریهای جهان ساخته ، و دیده از کناهان و خواهشها بپوشد تا بهشت عنبر سرشت نائل شود) دانسته باشید هیچ چیز از طاعت خدا نیست جز آنکه آن مخالف میل ، و هیچ چیز از عصیان الهی نیست جز آنکه موافق میل است (زیرا که قوای نفسانی بر قوای عقلانی میچربند) آی خدا بیامرزد آن را مردی را که دل از شهوت برکنده ، و هوای نفس را از خویش دور سازد ، چرا که این نفس (انسانی) دورترین چیزی است از حیث دوری از شهوت ، و همواره به پیروی از آرزوی خویش عاشق گناه است ، بندگان خدا این را بدانید ، که مؤمن هیچ شب و صبحی را بسر نمیرساند جز اینکه از نفس خود بدگمان ، و همیشه از او عیب جوئی میکند . و از آن خواهان زیادتی (عبادت) است (گذشتگان از مؤمنین شما چنین بودند ، و به نیروی تسلط بر نفس خدا را عصیان نمیکردند) پس شما نیز مانند گذشتگان پیش از خویش ، و جلو روندگانتان باشید ، آنها خیمهٔ (علایق) را از جهان بر کندند خیمه کندن شخص کوچ کننده ، و آنرا طی کردند طی کردن منازل (بدون دل بستگی و پای بندی بزخارف جهان سر خوش و چابک از آن گذشتند ، پس از آن در سفارش و ستایش قرآن فرمایند) ایها الناس) دانسته باشید این قرآن پند دهنده ای است که خائن نیست ، راهنمائی است که گمراه نمینماید ، گوینده ایست که دروغ نمیگوید ، هیچکس با قرآن همنشین نشد (و از روی اندیشه اش نخواند) جز اینکه از نزد آن برخواست با زیادتی و کمی ، زیادتی در رستگاری ، کمی از کوری و گمراهی ، و بدانید هیچکس را پس از داشتن قرآن نیازی نیست ، و هیچکس را پیش از نداشتن قرآن دارائی نیست ، (فقیر نادار با بکار بستن قوانین نورانی الهی دارا ، و غنی دارا با بکار نبستن آنها نادار است) پس برای دردهای (درونی) خویش از آن درمان طلبید ، و در گرفتاریها او را کمک گیرید ، زیرا در آن دردهای بزرگ که عبارت از کفر و نفاق ، و تباهی ، و گمراهی است در قرآن است ، پس حاجات خود را بوسیلهٔ آن از خدا بخواهید ، و بدوستی قرآن بسوی خدا توجه نمائید ، و آن را وسیلهٔ خواهش از بندگانش قرار ندهید ، زیرا که بندگان مانند قرآن بخدا متوجه نمیشوند ، و بدانید که قرآن شفاعت کننده ایست که شفاعتش (نزد خدا) پذیرفته ، و گوینده ایست که گفتارش تصدیق میشود ، روز قیامت هر کس را که قرآن شفاعت کرد ، شفاعتش درباره او قبول ، و هر کس را که قرآن زشت دانست (و اعمالش بر

خلاف آن بود) گفتارش تصدیق کرده شود ، قیامت که سر بر شد منادی ندا در دهد ، آگاه باشید هر کشت کننده در کشت و پایان کار خویش گرفتار است ، جز کشتکاران قرآن ، پس شما از کشتکاران و پیروان قرآن بوده ، و آنرا بسوی پروردگارتان رهنما قرار دهید ، و برای نفوس خویش از او طلب بندد اندرز کرد ، اندیشه هایتان را که بر خلاف آن است متهم ساخته خواهشهایتان را در برابر آن منقوش و خائن دانید (و آن را تغییر برای نمائید) . ❊

أَلْعَمَلَ أَلْعَمَلَ ، ثُمَّ أَلنِّهَايَةَ أَلنِّهَايَةَ ، وَأَلْاِسْتِقَامَةَ أَلْاِسْتِقَامَةَ ثُمَّ أَلصَّبْرَ أَلصَّبْرَ ، وَأَلْوَرَعَ أَلْوَرَعَ ، إِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى نِهَايَتِكُمْ ، وَإِنَّ لَكُمْ عَلَمًا فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ ، وَأَخْرُجُوا إِلَى اللهِ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ ، وَبَيِّنْ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ ، أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ أَلْقِيَامَةِ عَنْكُمْ . ❊

أَلَا وَإِنَّ أَلْقَدَرَ أَلسَّابِقَ قَدْ وَقَعَ ، وَأَلْقَضَاءَ أَلْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ ، وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بِعِدَةِ اللهِ وَحُجَّتِهِ ، قَالَ اللهُ تَعَالَى : (إِنَّ أَلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ أَلْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِأَلْجَنَّةِ أَلَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) وَقَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مِنْهَاجِ أَمْرِهِ وَعَلَى أَلطَّرِيقَةِ أَلصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادِهِ ، ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا ، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا ، وَلَا تُخَالِفُوا

عَنْهَا ، فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطِعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَصْرِيفَهَا ، وَاجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا ، وَلْيَخْزُنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ ، فَإِنَّ هٰذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ ، وَاللهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ ، وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ ، وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ ، لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَمَا ذَا عَلَيْهِ !! وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ = صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ = : «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ» فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ .

مردم ، کارنیک کارنیک ، پایان پایان ، پایداری پایداری ، شکیبائی شکیبائی ، پرهیز پرهیز ، (در کردارهای پسندیده که عبارت از خدمت بخداو خلق است ، بسیار بسیار کوشش کنید و آنرا بپایان رسانده ، و نگهداریش کنید ، و به نیروی صبر و شکیب از گناه خودداری کنید تا رستگار شوید) شمارا نهایت و پایانی است خود را بآن برسانید ، شمارا پرچم و نشانه ایست ، رستگاری و هدایت را از آن فرا گیرید (قوانین پیغمبر و ائمهٔ طاهرین را بکار بندید) اسلام را پایان و انتهائی است ، خویش را بآن انتها ، و پایان برسانید (از نواهی خداو در و با وامرش عامل باشید) بسوی خدا روی آورید

وازحقِ خود هرچه راکه برشما واجب فرموده ، ووظایفی راکه برایتان واضح ساخته انجام دهید (و بدانید که) من روز قیامت برای شما گواه ، وازجانبتان حجت ودلیل آورنده میباشم . ❊

آگاه باشید آنچه از (قلم) تقدیر گذشته بود واقع شد (وخلافت پس از غصب خلفا بمن رسید) وآنچه ارادهٔ خداوندی بدان تعلق گرفته یکی پس از دیگری پیش خواهد آمد (فتنهٔ ناکثین وقاسطین ومارقین وجنگ باآنها سرپا خواهد شد) ومن ازروی وعده وحجت خدا با شما سخن میگویم (زیراکه خداوند تعالی در س ۴۱ ی ۳۰ فرموده : إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ، أَنْ لَا تَخَافُوا ، وَلَا تَحْزَنُوا ، وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است ، ودرپای گفته خویش پایداری کردند (اوامرش را انجام وازنواهیش سرباز زدند هنگام مرگ) فرشتگان برایشان نازل شده ، وگویند نترسید ، وغمگین نباشید . وبشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شده اید) بنابر این شما هم که گفته اید پروردگار ما خدا است ، پس چه خوش است که (طبق اقرار خویش) درعمل بکتاب ، و راه نیکوی دستور وفرمان وطریق شایستهٔ عبادت وبندگیش پایداری کرده ، وازآن بیرون نرفته بدعتی درآن نگذارده ، بخلافش رفتار ننمایند ، زیراکسانیکه قدم ازراه بیرون نهادند ، درقیامت بسوی رحمت الهی بار نیابند ، پس ازتغییر وتبدیل خُلق وخوها بپرهیزید ، وزبان رایکی قرار دهید (تنها ادعای مسلمانی نکنید ، بلکه آن ادعا را عملاً اثبات نمائید) ومرد باید نگهدارندهٔ زبان خویش (در کام) باشد ، زیرا این زبان بصاحبش سرکش است (واورا بمهالک میکشاند) بخدا سوگند نمی بینم بندهٔ پرهیزکاری را ، که پرهیزش بحالش سودمند افتد ، جزآنکه زبانش را نگهدارد (زیرا نگهداری زبان نشانهٔ تقوی است ، وآنکه زبانش را بدروغ وبهتان وغیبت ، ونکوهش خلق بازکرده اهل تقوی نیست ، ومعیار شناسائی مؤمن ازمنافق همین زبان است) زیرا مؤمن زبانش پشت دلش ، ومنافق دلش پشت زبانش میباشد ، چراکه مؤمن هرگاه ارادهٔ سخن گفتن کند پیش خود میاندیشد ، اگرآن سخن نیک است بیان ، واگر زشت است نهانش سازد ، لکن منافق هرچه بزبانش آید گوید ، وبسود وزیان خویش آگاه نیست ، براستیکه (شنیدم) رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمودند ایمان بنده پاینده و

استوار نیست ، مادام که قلبش پاینده و استوار نیست ، و قلبش پاینده و استوار نیست ، مادام که زبانش استوار نیست (چرا که تا دل دستور ندهد زبان سخن نگوید ، در نتیجه) هریک از شما بنوعی خدای سبحان را در حالی دیدار نماید ، که دستش از خون و مال مسلمین پاک ، و زبانش از هتک آبرو ، و بردن عرض آنان سالم باشد ، پس باید بجای آورد .

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ ، أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَامًا أَوَّلَ ، وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَامًا أَوَّلَ ، وَإِنَّ مَا أَحْدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئًا مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ، وَلَكِنِ الْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللهُ ، وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللهُ ، فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَضَرَسْتُمُوهَا ، وَوُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَضُرِبَتْ لَكُمُ الْأَمْثَالُ ، وَدُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ ، فَلَا يَصَمَّ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ ، وَلَا يَعْمَى عَنْهُ إِلَّا أَعْمَى ، وَمَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارُبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ ، وَأَتَاهُ النَّقْصُ مِنْ أَمَامِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ ، وَيُنْكِرَ مَا عَرَفَ ، فَإِنَّ النَّاسَ رَجُلَانِ : مُتَّبِعُ شِرْعَةٍ ، وَمُبْتَدِعُ بِدْعَةٍ ، لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللهِ بُرْهَانُ سُنَّةٍ ، وَلَا ضِيَاءُ حُجَّةٍ ، وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ ، وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ ، وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ ، وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ وَبَقِيَ النَّاسُونَ أَوِ الْمُتَنَاسُونَ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَأَعِينُوا عَلَيْهِ ، وَ

إِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَاذْهَبُوا عَنْهُ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَقُولُ : يَا ابْنَ آدَمَ اعْمَلِ الْخَيْرَ ، وَدَعِ الشَّرَّ ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ .

بندگان خدای بدانید ، مؤمن در این سال حلال میداند آنچه را که در سال گذشته حلال دانسته ، وحرام میداند آنچه را که در سال گذشته حرام میشمرد (مؤمن که پیرو قرآن و پیغمبر است حلال و حرام محمد ص را تا قیامت حلال و حرام میداند ، و از نزد خویش اظهار عقیده نمیکند) و بدعتهائیکه مردم احداث کرده اند ، بر شما حلال نمیگرداند ، آنچه را بر شما حرام گردیده است (بدعتهائی را که خلفا احداث کرده اند ، مانند گواه طلبیدن ابوبکر از حضرت فاطمه با اینکه خودش باید گواه بیاورد ، و جزیه گرفتن عمر از اهل ذمه بیش از آنچه رسول خدا ص میگرفت و مقدم داشتن عثمان خطبه نماز فطر و اضحی را بر خود نماز در صورتیکه نماز مقدم بر خطبه است ، و بدعتهای دیگر از این قبیل) زیرا حلال آنست که خدا آنرا حلال ، و حرام آنست که خدا آنرا حرام فرموده است ، شما بر اثر آزمایش کارها را محکم و استوار ساخته اید (در اثر تحولات گوناگون جهان نیک را از بد ، و حق را از ناحق تشخیص داده اید) و به پیشینیان از خود پند داده شدید و (در قرآن کریم) برای (هدایت) شما مثلهائی زده شده و بسوی امر روشن (دین) دعوت شدید ، پس از این دعوت کر و کور نمیماند جز آن کسیکه (بر اثر پیروی از شهوت چشم و گوش دلش) کر و کور باشد ، و هر کسی را که خدا بوسیله امتحان و آزمایش سودی نبخشوده از موعظه سودی برنگرفته است ، نقصان و زیان از پیش روی چنین کسی در آید تا (جائیکه در اثر افزایش گمراهی) زشت و منکر را شناسا ، و نیک و معروف را ناشناس گیرد ، مردم (گیتی) دو دسته اند ، یکی پیرو شریعت ، دیگری مخترع بدعت ، یا احداث کننده بدعت ، نه از جانب شریعت برهانی است ، نه از طرف قرآن نوری ، و خداوند سبحان احدی (از امم سابقه) را بمانند این قرآن پند نداد ، (بزرگترین کتابی که برای ارشاد بشر نازل گردیده همین قرآنی است که خداوند از راه محبت به مسلمین بر پیغمبر اسلام نازل ساخته است) و آن رشته محکم خدائی ، و راه راست بدون خیانت است (هر که باین راه وارد شد ، و در آن چنگ زد از گمراهی و تیره بختی در دنیا و آخرت رهائی مییابد) خرمی دلها ، و سرچشمه های

دانش در آن است (وارد شونده در این گلزار الهی چنان از بوی گلهای معرفت مست میشود، که یکباره دل از دست میدهد، و از انهار جاریهٔ فرامین الهی که فِیهَا لَذَّةٌ لِلشَّارِبِینَ است، متلذذ و سیراب میگردد) روشن کننده و صیقل دهندهٔ (آینه) دل جز او نیست، با اینکه یاد آوران (قرآن و عمل کنندگان بدان) رفتند، و مشتی مردم فراموشکار، یا کسانیکه فراموشی را (بدروغ) برخویش بسته اند، باقی ماندند (با این حال برای اتمام حجت بشما مردمیکه فراموشی را بدروغ بخود بسته اند میگویم) اگر خیر و نیکی را دیدید بدان کمک دهید، و اگر شر و بدی را دیدید از آن بگریزید (عامل بخوبیها و واگذارندهٔ بدیها باشید) زیرا (شنیدم) پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود: ای فرزند آدم (آی بشر تا دستت میرسد) نیکوکار باش و از بد بگذر، که اگر چنین کردی، مردی هستی خوشرفتار و میانه رو (و چنین کسی البته بمقصد نایل میشود) ✻

أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ، فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ، قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: «إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَرْحًا بِالْمُدَى، وَلَا ضَرْبًا بِالسِّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذَلِكَ مَعَهُ، فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِي دِينِ اللهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تُكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، وَ

طُوبىٰ لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ ، وَأَكَلَ قُوتَهُ ، وَاشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ ، وَبَكَىٰ عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ ، فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ .

آگاه باشید: ستم بر سه گونه است: ستمی که نیامرزند، ستمی که فروگذارش نکنند، ستم آمرزیده شده که بازخواست نشود، اما آن ستمی که آمرزیده نشود شرک بخدا است، خداوند سبحان در قرآن کریم سوره ۴ ﴿۴۸﴾ فرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ جَمِيعًا ، خداوند کسی را که با او شرک آورد نمی آمرزد، و بجز شرک هر گناهی را میآمرزد . ❊

اما آن ستمی که آمرزیده شود ستم بنده است بر نفس خودش در ارتکاب پاره از گناهان، اما آن ستمی را که واگذار نکنند ستم کردن برخی از بندگان است بر خی دیگر را، این ستمی است که کیفرش سخت است، این کیفر زخم خنجر و ضرب تازیانه نیست، لیکن کیفری است که این دو در نزدش بسی اندک است (آتشی است سوزان که آتش گیره آن سنگها و مردم اند، و آن برای ستمکاران و غاصبین حق آل محمد ﷺ آماده شده است) مردم شما از دورنگی در دین خدا پرهیزید (و مانند طلحه و زبیر پیمان شکنی نکرده، باعث تفرقه جماعت نشوید) زیرا اجتماع در حقی که شما آن را ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی در ناحقی که شما را خوش آیند است، و خداوند پاک در اثر تفرقه و پراکندگی بهیچیک از گذشتگان و باقیماندگان نیکی و خیری عطا نفرموده است . ❊

آی مردم، خنک آن پاک مردیکه زشتی خودش از زشتی دیگرانش نگهداشت، خوشا بحال کسیکه در خانه خود بنشیند، و روزی خود را بخورد، و سرگرم فرمانبرداری پروردگارش بوده برگناه خویش بگرید (و اگر ممکن شد با مر بمعروف و نهی از منکر برخیزد) پس او بکار خویش مشغول و مردم از (آزار دست و زبان) او آسوده اند . ❊

(۱۷۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مَعْنَى الْحَكَمَيْنِ)

فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَىٰ أَنِ اخْتَارُوا رَجُلَيْنِ ، فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يَجْتَهِدَا عِنْدَ الْقُرْآنِ ، وَلَا يَجَاوِزَاهُ ، وَتَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ ، وَقُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ ، فَنَاهَا عَنْهُ ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا بِصِيرَانِهِ ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا ، وَالْاعْوِجَاجُ رَأْيَهُمَا ، وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا ، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا ، وَالثِّقَةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ ، وَأَتَيَا مَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (با خوارج نهروان) ابو موسی اشعری و عمرو عاص (خوارج نهروان پس از ضربت جانشان با آنحضرت اعتراض کردند، که چرا در دین خدا قائل بحکومت شدی، و اکنون که حکمین معاویه را انتخاب کرده اند چرا فرمان آنها را نمی پذیری، لذا حضرت فرمودند، پس از ختم جنگ صفین) رای بزرگان شما بر این قرار گرفت که آن دو مرد (ابو موسی و عمرو عاص) را برگزیدند (تا بین حق و باطل حکم باشند) و ما از آن دو نفر بر این پیمان گرفتیم که طبق دستور قرآن عمل کرده، و رای قرآن را برای خویش بر رجیح داده و از آن تجاوز نکنند، و با زبان قرآن سخن گفته، و دلشان پیرو آن سخن باشد، (نه اینکه بر خلاف میل قرآن، پیرو رای سخیف خویش باشند) آنگاه آن دو نفر از قرآن دور شده، و با اینکه حق را آشکار امیدیدند، دست از آن کشیدند (معاویه را بجور و ستم بر من اختیار) و میل و شهوت و کج سلیقگی آن دو تن آنها را بجور و ستم وادار کرد، و حال آنکه ما در پیش استثناء کفتیم که باید این حکمیت از روی حق، و درستی و عمل بقرآن باشد، نه از روی رای و حکم ناحق خودشان (که حق را پایمال کرده، و حکومت را باطل بدست معاویه دهند) دیگر اینکه ما برای خود، آن دلیل محکمی در دست داریم از هنگامیکه آنها در راه حق با ما مخالفت کرده، و چیز ناشناسی آورده، و بعکس حکومت کرده (پس ما روی همان پیمان پیشین میتوانیم این حکومت شوم را نپذیرفته و با آنان بجنگیم).

(١٧٧) ومن خطبة له عليه السلام:

لا يشغله شأن عن شأن، ولا يغيره زمان، ولا يحويه مكان، ولا يصفه لسان، لا يعزب عنه عدد قطر الماء، ولا نجوم السماء، ولا سواقي الدر في الهواء، ولا دبيب النمل على الصفا، ولا مقيل الذر في الليلة الظلماء، يعلم مساقط الأودية، وخفي طرف الأجفان، وأشهد أن لا إله إلا الله غير معدول به، ولا مشكوك فيه، ولا مكفور دينه، ولا مجحود تكوينه، شهادة من صدقت نيته، وصفت دخلته، وخلص يقينه، وثقلت موازينه، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله المجتبى من خلائقه، والمعتام لشرح حقائقه، والمختص بعقائل كراماته، والمصطفى لكرائم رسالاته، والموضحة به أشراط الهدى، والمجلوة به غرائب العمى.

أيها الناس، إن الدنيا تغر المؤمل لها والمخلد إليها، ولا تنفس بمن ثافس فيها، وتغلب من غلب عليها، وايم الله ما كان قوم قط في غض نعمة من عيش فزال عنهم إلا بذنوب اجترحوها، لأن الله ليس بظلام للعبيد، ولو أن الناس - حين تنزل بهم النقم وتزول عنهم النعم - فزعوا إلى ربهم بصدق من نياتهم و

وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ ، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ ، وَ إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ ، وَقَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِنْكُمْ فِيهَا مَهْلَةٌ كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ ، وَلَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ ! وَلَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ ، عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در اول امر خلافت در توصیف خداوند تعالی، و مدح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و پند بمردم بیان فرموده اند)

خدا بتعالی را کاری از کاری باز ندارد (چون علم و قدرتش بهمه آفرینش احاطه دارد، و همه کارها در نزد او جزئی کار نیست) و تغییرات زمان دگرگونش نسازد، و جا و مکانی او را در بر نگیرد (آفریننده زمانها و مکانها از تغییر و تبدل و جای گزیدن در جائیکه از لوازم جسم است منزه است) هیچ زبانی او را ستودن نیارد (و بحقیقت دانش رسیدن نتواند) شمارهٔ قطرات آب (دریاها) و ستارگان آسمان و آنچه باد در هوا پراکنده کند، جنبش مور بر سنگهای زمخت و سخت، و آرامش مورچگان در شب تاریک بر او پوشیده نیست، او است که بجای افتادن برگها، و در دیده نگاه کردن دیده ها دانا است من گواهم بانیکه جز او خدائی نیست، و برایش عدل و مانندی نبود، و در هست و بود و دین، و آفرینش او بشک و تردید و انکار اندر نهم، و این گواهی من همانند گواهی دادن کسیست که نقیض صدق و راست باطنش پاکیزه، و یقینش پاک، (از ریاو شبهات و وساوس) است، و ترازویش (از کردارهای نیک) گران و سنگین است، گواهی میدهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده و گزیدهٔ از میان کلیهٔ آفریدههایش برای بیان احکامش میباشد، محمدی است که مخصوص الطاف گرانبهای او، و گزیده از برای رساندن پیامهای دلنشین او میباشد، راههای رستگاری از محمد پیدا، و تاریکی کوری از مصطفی روشن است.

مردم، جهان آرزومند، و بگیرنده بخویش را میفریبد، و بشیفته خویش بخل نمیورزد (دست

اورا باز میگذارد، تا خوب که به زر و زیورش دل بست، ناگاه او را از گاه عزت بچاه ذلت میکشاند)
و بر کسیکه براو غلبه یافته است پیروزمند خواهد شد. بخدا سوگند، هرگز بهیچ مردمی در فراوانی نعمت و
زندگانی خوش نبوده اند، که خوشی از آنها روگردانده باشد، جز در اثر ارتکاب گناهان (آری گناه
است که بیچاره کننده انسان، وزایل کننده عیش او است، خداوند در قرآن در س ۱۳ ی ۱۱ فرماید
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، خداوند چیزی را در گروهی تغییر دهنده نیست
جز آنکه آن گروه آنچه در خودشان است تغییر دهند، یعنی هر وقت مردمی حسنات را بسیئات تبدیل
کردند، خدا نیز نعمتها را به نقمتها مبدل میفرماید: و باز در س ۱۶ ی ۱۱۲ فرماید: وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ،
فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: خداوند یاد آوری میفرماید:
داستان اهل دهستانی را که آسوده از سختیها بودند، و از هر سوی روزی فراوان بآنها میرسید،
پس آنها نعمتهای خدا را کفران کردند، خدا هم جامه گرسنگی و ترس را بآنها پوشانده، و در اثر کارهای
ناهنجارشان مزه سختی را بآنها چشانید، تا مگر آنان دست از نافرمانی خدا کشیده بفرمان برداری قیام کنند)
چرا که خداوند نسبت به بندگان ستمکار نیست (بلکه خیلی هم رئوف و مهربان است) و اگر هنگامیکه نقمتها
بر مردم وارد شده و نعمتها از ایشان میگیرند، آن مردم بانیتهای پاک و درست و دلهای شیفته
و شیدا بخدا پناهنده شوند، البته خدا آنچه از دست آنان بدر رفته باز میگرداند. و مفاسدشان را اصلاح
میفرماید، و من بیمناک از آنم که شما (مانند مردم جاهلیت) در فترت باقی مانده (و از کارهای زشتی که از
قبیل غصب خلافت. و ستمکاری در حق اهل البیت. و احداث بدعتها که مرتکب شدید باز نگردید)
و کارهائیکه گذشت و شما بآنها میل کردید، میل کردنیکه در آن نزد من مردمی ناپسند بوده قلم رفته (بسوی
ناحق تمایل شدید، و خود را از نظر من انداختید) و اگر امر شما بسوبتان بازگردد (و در رژیمتان تغییری
بدهید) از نیکبختان خواهید بود، و مرا جز این نرسد که سعی و کوشش کنم (و شما را اندرز داده، و از
نارواییها بپرهیزانم) و اگر میخواستم بگویم میگفتم (که شما در زمان خلفای پیشین، و دستیارتان بآنان
چه نقش مهمی در پایمال کردن حق بازی کردید لیکن صلاح در نگفتن، و چشم پوشی از گذشته است.

ومن چشم دارم) خدا آنچه را که گذشت ببخشد و بیامرزد . ❋

(۱۷۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ سَأَلَهُ ذِعْلِبُ الْيَمَانِيُّ فَقَالَ : هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى ؟ فَقَالَ : وَكَيْفَ تَرَاهُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ❋

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ ، قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُلَامِسٍ ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ ، مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةٍ ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ ، لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ ، بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ ، تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ ، وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است : در پاسخ ذعلب یمانی هنگامیکه از آنحضرت پرسید : یا امیرالمؤمنین ، آیا پروردگارخویش را دیده باشی ؟ امام علیه السلام فرمودند : چسان خدای نادیده را پرستم (درصورتیکه عبادت و پرستش مستلزم دیدار است . ذعلب متوهم شد مگر آنحضرت خدا را بچشم سر دیده است لذا) پرسید او را چسان می بینی حضرت علیه السلام فرمود : ❋

دیدار خدا ، برای دیدگان آشکار امیر نیست ، لکن دلها او را بدستیاری ایمان دریابند ، خدا است که بهمه چیزها نزدیک است ، نه بطور چسبندگی ، و از تمام چیزها دور است نه بطور دوری ،

(بکلیهٔ اشیاء بدون نزدیکی و دوری که از لوازم جسم است احاطه دارد) بدون اندیشه (و زبان در سخن) گویا، و بدون تصمیم گرفتن (برای کاری) اراده کننده، و بدون داشتن عضوی (همچون دست و پا) آفریننده، لطیف است (و بزرگ که بزرگیش آفرینش را پر کرده) و به پنهانی وصف نشود، و بزرگ است (سلطنت و پادشاهیش و عادل و مهربان است) و به ستمکاری موصوف نیست، بدون اینکه بداشتن چشم حس، و دل نازک وصف گردد و بینا و مهربان است، در برابر عظمت و بزرگواری او آفرینش افتاده و خوار، و از ترس (نقمت و سخط) او دلها لرزان و پرتپش است

(۱۷۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ

أَحْمَدُ اللهَ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ، وَقَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ؛ وَعَلَى آبْتِلَائِي بِكُمْ أَيَّتُهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ، إِنْ أُمْهِلْتُمْ خُضْتُمْ، وَإِنْ حُوِرِبْتُمْ خُرْتُمْ، وَإِنِ آجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَإِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ، لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ. مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ، وَالْجِهَادَ عَلَى حَقِّكُمُ، الْمَوْتَ أَوِ الذُّلَّ لَكُمْ، فَوَاللهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي - وَلَيَأْتِيَنِّي - لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ. لِلّٰهِ أَنْتُمْ!! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلَا حَمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ؟ أَوَلَيْسَ عَجَبًا أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ - وَأَنْتُمْ تُرَبِّكَةُ الْإِسْلَامِ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ - إِلَى

الْمَعُونَةِ وَطَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنِّي ، وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ ؟ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضًى فَتَرْضَوْنَهُ ، وَلَا سَخَطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ ، وَإِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ . قَدْ دَارَسْتُكُمُ الْكِتَابَ وَفَاتَحْتُكُمُ الْحِجَاجَ ، وَعَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ ، وَسَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَجْتُمْ ، لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحَظُ ، أَوِ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ !! وَأَقْرِبْ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ ، وَمُؤَدِّبُهُمُ ابْنُ النَّابِغَةِ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در آن یاران خویش را سوز و نکوهش قرار داده

خدایرا سپاس میگذارم ، بر امری که واجب ، و بر فعلی که مقدّر فرموده ، و بر مبتلا ساختن او مرا بشما (مردم سرسخت دل سنگ آخر) ای گروهیکه هیچگاه فرمان مرا بکار نبسته ، و دعوتم را نپذیرفتید (برای چه اینطورید و چرا از کشورتان دفاع نمی کنید ، تا جنگی در کار نیست) اگر شما را مهلت گذارند ، بیاوه سرائی برمیخیزید (و سخن از اسب و تیغ و پهنهٔ رزم میرانید) و اگر جنگی پیش بیاید بخواری و سستی میگرائید (و از بیم عذرهای بیجا می‌تراشید) و از نکوهش بر او مردانی که پیشوا را گرد در میان گرفته اند (و از دستوراتش پیروی میکنند) دریغ نمیگوئید ، و اگر از ناچاری شما را بسوی سختی و جنگی بکشانند بقهقری برمیگردید (با اینحال که امید هیچ خیری در شما نیست باز نفرین را بجان خصم شما بسته و میگویم) دشمن شما بی پدر (و بی سرپرست) باد (آخر پس از من) شما دیگر چشم امید بیاری که دوخته اید ، و چرا در گرفتن حقتان کوشش نمیکنید ، یا مرگ ، یا خواری ، (یکی از این دو تا) شما را دریابد ، بخدا سوگند (من خیلی خوشحالم) اگر روزم سر آید (و مرگم در رسد) چنانکه البته خواهد رسید ، و بین من و شما البته جدائی خواهد افکند ، چرا که من از شما بیزار ، و با وجود بودن شما تنهایم ، خدا سزایتان را در کنارتان بنهد ، آیا دینی نیست که شما را گرد آورنده باشد ، آیا غیرتی نیست که شما را (بجلوگیری از دشمن) برانگیزد ، بسی جای شگفتی است که معاویه ستمگران فرومایه را بدون کمک و بخشش و عطائی بجنگ شما بخواند و آنها از او پیروی کنند ، و من در صورتیکه شما باز ماندهٔ اهل اسلام ، و بقیهٔ مردان اسلامی میباشید ، با

کمک بخشش و عطا باندازهٔ سهم هریک از شما را بیاری بخوانم ، و شما از گرد من پراگنده شده ، و مرا مخالفت میکنید (چون معاویه دغلباز بافراد چیزی نمیداد فقط برؤسای قبائل شام و یمن و غیرهما بخشش میکرد ، و آنها را بسوی خویش متمایل میساخت ، افراد هم به پیروی از رؤسای خویش ، یا ببهانهٔ پوچ خونخواهی عثمان ، یا بجهالت دیگر جانب معاویه را فروگذار نمیکردند ، لکن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق روش پیغمبر خدا برئیس و مرئوس یکسان عطا و بخشش میفرمود ، و این معنی باعث رنجش رؤسا شده ، اگرچه در ظاهر با آن حضرت بودند ، لکن در باطن چه بسا که از کارشکنی دریغ نمی گفتند ، و افراد هم وقتی رؤسا را بی میل بآنحضرت میافتند ، آنها هم از بزرگان خویش پیروی کرده ، و اوامر حضرت را دون اجرا میگذاردند ، لذا حضرت آنان را مورد نکوهش قرار داده فرماید : آخر برای چه) امر و فرمان من که بشما میرسد از آن خوشنود نیستید ، تا با خوشنودی آنرا بپذیرید ، و خشم و رنجشی از آن ندارید تا بر آن اجتماع نمائید ، (مردمی یکطرفی نیستید تا تکلیف من با شما معلوم باشد ، که یا اصلاً امریه برایتان صادر نکنم ، یا وقتی صادر کردم بدانم انجام میدهید ، خلاصه بقدری من از دست شما بتنگ آمده ، و در امرتان سرگردان شده ام که) دوست ترین چیزی که مایلم مرا دیدار کند مرگ است ، محقق است که من قرآن را بشما آموختم ، و بین شما با حجت و دلیل حکم راندم ، و بآنچه که ناشناس بودید شناساتان کردم ، و آنچه را که از دهان بیرون میافکندید ، بشما گوارا ساختم (بطوری نیکی چیزهائیکه از روی نادانی آنها را بد میدانستید برایتان واضح ساختم ، که آنها را بدل و جان پذیرفتید ولی) چه خوش بود کور (باطن شما) میدید یا خفته (غافل) بیدار میگشت (من آنطوریکه باید و شاید در راه بینائی و بیداری شما از چاه شهوت و خواب غفلت کوشیدم حال اگر شما بینا و بیدار نشدید بمن ربطی ندارد ، و اگر دل شما بطرف معاویه و شام متمایل است دانسته باشید) کسانیکه پیشوایشان معاویه ، و آموزگارشان پسر نابغه زانیه عمرو عاص میباشد خیلی به (احکام) خدا جاهل و نادان اند

(۱۸۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ يَعْلَمُ لَهُ عِلْمَ أَحْوَالَ

قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ قَدْ هَمُّوا بِاللِّحَاقِ بِالْخَوَارِجِ ، وَكَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ لَهُ : ءَأَمِنُوا فَقَطَنُوا أَمْ جَبَنُوا فَظَعَنُوا ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ : بَلْ ظَعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

بُعْداً لَهُمْ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ، أَمَا لَوْ أُشْرِعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ ، وَصُبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ ، إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَفَلَّهُمْ ، وَهُوَ غَداً مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ ، وَمُتَخَلٍّ عَنْهُمْ ، فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى ، وَارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى ، وَصَدِّهِمْ عَنِ الْحَقِّ ، وَجِمَاحِهِمْ فِي التِّيهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است :

هنگامیکه خوارج خروج کردند ، حضرت یکی از یاران (عبدالله ابن قعین) را فرستاد ، تا از حال گروهی (حزبیت ابن راشد پیشوای بنی ناجیه و پیروانش) که از کوفه بیرون آمده خیال الحاق بخوارج را داشتند ، و از آن حضرت هم میتر سیدند ، خبر آورند ، همینکه رفته (خبر گرفته) و برگشت ، حضرت پرسید آیا آنان ایمن ایستاده اند ، یا اینکه ترسیده و کوچیده اند ، آنمرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین (با ترس) کوچیده اند ، حضرت علیه السلام فرمود :

ایشان از رحمت خدا دور باشند ، همانطوریکه قوم ثمود (در اثر عقر ناقه صالح از رحمت خدا) دور گشتند آگاه باش همینکه نیزه های پیچان بسوی ایشان دراز گردد (و سنانهای آنها سینه شان را دراند

وسراز پشتشان بدر آورد) وتیغها بر مغزشان فرود آید (وفرقشان را تا گلوگاه چاک زند) آنوقت از کردهٔ خویش پشیمان شوند (لکن پشیمانی دیگر سودی ندارد) امروز (دنیا) شیطان آنان را در بیراهنی بی آب وگیاه فرود آورد، وگمراهی آنان را خواستار است، لکن فردا (ی قیامت) خودش هم از آنان بیزاری و دوری بجوید، پس (برای ورود اینان در آتش) همین بس که از جادهٔ هدایت خارج و در درهٔ کوری وگمراهی پرتاب، وپشت بحق کرده، ودر بیابان سرکشی سرگردانند (ودر استان کشته شدن خزیمة ابن راشد با پیروانش در کنار دریای فارس بدست معقل ابن قیس و اسیر شدن پانصد نفر از آنان وخرید اری کردن مصقلة ابن هبیرة الشیبانی اُسَرا را بوعد معین ونقض عهد او با حضرت وفرارش بسوی معاویه در شرح خطبهٔ ۴۴ گذشت).

(۱۸۱) ومن خطبة له علیه السلام

رُوِیَ عَنْ نَوْفٍ الْبِکَالِیِّ قَالَ: خَطَبَنَا بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ «عَلَیْهِ السَّلَامُ» بِالْکُوفَةِ، وَهُوَ قَائِمٌ عَلَی حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ ابْنُ هُبَیْرَةَ الْمَخْزُومِیُّ، وَعَلَیْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ، وَحَمَائِلُ سَیْفِهِ لِیفٌ، وَفِی رِجْلَیْهِ نَعْلَانِ مِنْ لِیفٍ، وَکَأَنَّ جَبِینَهُ ثَفِنَةُ بَعِیرٍ، فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی إِلَیْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَعَوَاقِبُ الْأَمْرِ، نَحْمَدُهُ عَلَی عَظِیمِ إِحْسَانِهِ، وَنَیِّرِ بُرْهَانِهِ، وَنَوَامِی فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ، حَمْدًا یَکُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَلِشُکْرِهِ أَدَاءً، وَإِلَی ثَوَابِهِ مُقَرِّبًا،

وَلِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا ، وَنَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةَ رَاجٍ لِفَضْلِهِ ، مُؤَمِّلٍ لِنَفْعِهِ ، وَاثِقٍ بِدَفْعِهِ ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ ، مُذْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ ، وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ رَجَاهُ مُوقِنًا ، وَأَنَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا ، وَخَضَعَ لَهُ مُذْعِنًا ، وَأَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا ، وَعَظَّمَهُ مُمَجِّدًا ، وَلَاذَ بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا ، لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكًا ، وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتٌ وَلَا زَمَانٌ ، وَلَمْ يَتَعَاوَرْهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ ، بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتْقَنِ ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ . فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ مُوَطَّدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ ، قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ ، دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُذْعِنَاتٍ ، غَيْرَ مُنْكَكِنَاتٍ وَلَا مُبْطِئَاتٍ ، وَلَوْلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِذْعَانُهُنَّ لَهُ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ ، وَلَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ ، وَلَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ ، جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يُسْتَدَلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلِفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ ، لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا إِدْلِهَامُ سَجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ، وَلَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَوَاتِ مِنْ تَلَأْلُؤِ نُورِ الْقَمَرِ ، فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقٍ دَاجٍ ، وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ ، فِي بِقَاعِ الْأَرَضِينَ الْمُتَطَأْطِئَاتِ

وَلا فِي يَفاعِ السُّفُعِ الْمُتَجاوِراتِ ، وَما يَتَجَلْجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أُفُقِ السَّماءِ ، وَما تَلاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْغَمامِ ، وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُها عَنْ مَسْقَطِها عَواصِفُ الْأَنْواءِ وَانْهِطالُ السَّماءِ ، وَيَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَمَقَرَّها ، وَمَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَمَجَرَّها ، وَما يَكْفِي الْبَعُوضَةَ مِنْ قُوتِها ، وَما تَحْمِلُ الْأُنْثى فِي بَطْنِها .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است از نوف البکالی (فرزند فضاله که از خواص یاران امیرالمؤمنین و از بنی عمیر که در صنعا یمن ساکن و بکال نام قبیلهٔ ایشان است) روایت شده، که او گفت امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه بر بالای سنگی که جعدة ابن هبیرة مخزومی (پسر ام هانی خواهر آنحضرت) برایش نصب کرده، و آنحضرت جبهٔ از پشم بر تن، و بند شمشیر و کفش پایش از لیف خرما (بافته شده) و پیشانی نورانیش (از فرط سجده) همچون زانوی شتر پینه بسته بود این خطبه را (که در توصیف خدای تعالی و قدرت و توانائی او و ترغیب مردم بتقوی و پرهیز و دوری از جهان است) برای ما فرمود :

ذات مقدس خدائی را ستایش سزا است، که پایان کارهای جمیع آفرینش بسوی او است او را می ستایم بر بزرگی احسان، و درخشانی و هویدائی دلیل و برهان، و فزونیهای فضل و امتنانش ستودنی که قضاء حق و ادای شکر او باشد (به فضل و کرمش حمد و ثنای ناچیز ما را بپذیرد ستودنیکه) نزدیک کنندهٔ بثواب، و موجب فزونی نکوئیهای وی (در حق ما) گردد، از او یاری میجوئیم، یاری جستن کسی که امیدوار به فضل، و آرزومند بنفع، و مطمئن بدفع (بلیات از جانب) او بوده، بجود و بخشش معترف، و در گفتار و کردار مطیعش باشد، و بدو میگرویم گرویدن کسیکه از روی یقین بدو امیدوار، و از روی ایمان بدو باز گشت، و از روی فروتنی بدو فرمانبر، و از روی اخلاص بیگانگی او معتقد، و از روی مجد و بزرگی او را بزرگ شمرده، با رغبت و کوشش (در سختیها) باو پناهنده میشود، آن خداوند پاک را کسی نزائیده تا آن کس در عزت با او شریک باشد، و او نیز کسی را نزائیده، تا او هلاک شده، و میراثی بجای گذارد

باشد (نه کسی بر خدا پدر است، و نه خدا را فرزندی است، و این هر دو از لوازم جسم و خدا جسم نیست) نه وقت و زمانی بر او تقدم جسته، نه زیاد و کمی و پیاپی در او راه یافته، بلکه خویش را بیخرد ها نمایانده، به سبب آن چیزهایکه از نشانهای منظم، و حکم استوار محکمی که بمانشان داده است، پس یکی از دلائل و شواهد آفرینش او آن آفریدن آسمانهاست، که بدون ستون ثابت، و بی نگیه گاه پای برجاست، خداوند آنها را (با امر کن بموجودیت) صلا زده، پس آنها بدون درنگ و کندی از روی طاعت و فرمانبرداری دعوتش را اجابت کردند، و اگر نبود که آنها پروردگاری او مقر و بطاعتش معترف گردیدند، هیچگاه خدا آنها را برای عرشش جایگاه، و برای فرشتگانش مسکن، و برای بالا بردن گفتار و کردار نیکوی بندگانش مرکز قرار نمیداد، قرار داد ستاره های آنها را نشانها تا شخص سرگردان در رفت و آمد راههای گشاده اطراف زمین (و بیابان) با نها راه جوید، تاریکی بسیار پرده شب تار نور روشن آنها را نپوشاند، و پرده های سیاه شبهای تاریک و ظلمانی یارای برطرف کردن نور ماه را که در آسمانها درخشان و هویدا ست ندارد، بنابراین پاک و پاکیزه است، خداوندیکه بر او پوشیده نیست سیاهی شب تار، و نه خزندگان در تک زمینها در آن شب، و نه در قله های کوههای نزدیک بهم، و نیز بر او پوشیده نیست غرشی که در نواف آسمان از رعد برمیخیزد، و برقهای جهنده از ابر ها که نابود میکردد (و از دیده ها پنهان میشود) و برگی که تندبادهای وزنده که از سقوط اخزان (بعقیدهٔ نادرست بادیه نشینان شما) تولید شده، و آن برگ را از جایگاه رویندش (بر زمین) میافکند، و میداند هر قطره از کجا جدا و بچه جا قرار میگیرد، و مور کوچک دانه را از کجا میکشد، و بچه جا میبرد، و کفاف روزی بشر را چه چیز میدهد، و ماده در شکم خویش بچه (نر و ماده) گرا بنا راست. *

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيٌّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ، لَا يُدْرَكُ بِوَهْمٍ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، وَلَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَلَا

يُحَدُّ بِأَيْنٍ ، وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ ، وَلَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ، الَّذِي كَلَّمَ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا ، بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدَوَاتٍ ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ ، بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لِوَصْفِ رَبِّكَ ، فَصِفْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجُرَاتِ الْقُدُسِ مُرَجَّحِنِينَ ، مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ وَإِنَّمَا يُدْرَكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدَوَاتِ ، وَمَنْ يَتَقَضَّى إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ . فَلَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ ، وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ . ❊

سپاس ذات مقدس خداوندی را سزد ، که پیش از آنکه کرسی و عرش و آسمان و زمین ، وجن و انس موجود شود او موجود بود (و همه اینها را او پدید آورده است) نه بوهم و اندیشه درآید ، و نه بفهم اندازه گیری شود ، پرسش درخواست کننده او را سرگرم نسازد (تا از پاسخ دادن بدیگری باز ماند) و بخشش و دهش از خزانه او نکاهد ، بچشم دیده نشود ، و بمکان در نیاید ، بشبه و مثل خود وصف کرده نشود ، و بمک عضوی (چون دست و پا) نیافریند ، و بحواس (پنجگانه) دریافت نشود ، و بمردم قیاس نگردد (زیرا که تمامی اینها از لوازم جسم خداوند تبارک و تعالی جسم نیست) خداوندیکه با موسی سخن گفت سخن گفتنی (بدون دهان و زبان بلکه با خلق صوت) و از آیات بزرگ خویش بدو نمایاند ، بدون بکار افتادن آلات و اعضاء و نطق و زبانگها (نی که در خلق واقع و آلت اخراج صوت است) ، ای کسی که در وصف پروردگارت برنج اندری ، اگر راست میگوئی وصف کن جبرئیل و میکائیل و

سپاهیان فرشتگان برگزیدهٔ خدا را که در غرفات مقدس و پاکیزه نشیمن گزیده اند، آنان اند که سرها بزیر افکنده، و خردها شان سرگردان و ناتوان است، از اینکه بهترین آفرینندگان را بچه نحو وصف کنند، جز این نیست که کسانی بوصف درآیند، که دارای هیکلها و هیئت ها و آلاتی باشند، یا آن کسیکه چون زمانش سرآید، پایانش به نیستی کشد، (و خداوند دارای اشکالی که از مختصات جسم است نیست تا بوصف درآید) پس نیست خدائی جز آن کسیکه او بنورش هر تاریکی را روشن، و هر نوری را بتاریکی خویش تاریک فرموده (انوار مهر و محبتش بهر دل که تابید آن دل روشن و رستگار، و از هر دل که باز گرفت تاریک و گرفتار است). ❋

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلَّمًا أَوْ إِلَى دَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذٰلِكَ سُلَيْمَانَ ابْنَ دَاوُدَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ، فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ، وَاسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قَسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَالْمَسَاكِنُ مُعَطَّلَةً، وَوَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ، أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَأَطْفَأُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ، أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُيُوشِ، وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَعَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَدَّنُوا الْمَدَائِنَ؟!

بندگان خدای شما را بترس و پرهیز از آن خدا نیکه لباس زیبا (ی تقوی) را بشما پوشانید، و زندگانیتان را مرتب کرد، سفارش میکنم (بدین زندگانی چند روزه پابست نشده، و در آن زاد و توشه گرد آورده، و دل از آن برکنید زیرا) اگر بنا بود کسی بزندگانی همیشگی، و برگرداندن مرگ از خویش راهی داشته باشد، البته این کس سلیمان ابن داود علیه السلام بود، آن کسی که با داشتن همپیری و پایگاهی بزرگ و عالی فرمانش بر جن و انس (و وحش و طیر و باد) روان بود (با این وصف) همینکه از روزی خویش برخوردار، و زمانش را بپایان رساند، خدنگهای مرگ از کیش نابودی بسوی وی افکنده شد، و از پایش در آوردند، شهرستانها و خانه ها از وی تهی مانده، و دیگران آنها را بمیراث بردند مردم برای شما در روزگار گذشته، و دوران بسر آمده جائی است از پند (که باید از آنها عبرت گرفته، و برای کوچیدن از این سرا مهیا شوید بگوئید بدانم) کجایند عمالقه و فرزندانشان (که اولاد عملیق ابن لاوذ ابن ارم ابن سام ابن نوح، و در حجاز و یمن سلطنت داشتند) چه شدند فراعنه و پسرانشان (که در مصر حکومت داشتند، و این لفظ فرعون بر هر متمرد گردنکشی اطلاق میشود، و در قیامت با فراعنه که ادعای خدائی میکردند، همنشین خواهد بود) کجا رفتند مردم شهرهای رس که (در کنار چاههای رس گرد آمده، و در حق راکه یافث ابن نوح گشته بود، بنام شاه درخت بپرستیدند آنها) پیمبران خدای را کشتند، و روش سولان را نابود ساختند، و احکام گردنکشان را زنده کردند، چه شدند آنانکه با لشگریان بسیار براه افتاده و هزارها (لشگر) را درهم شکستند، و سپاهیان گرد کرده و شهرستانها بنا نمودند (با آنهمه عدّه و عُدّه و سلطنت و سپاه و گنج و اقتدار رفتند و با خاک قبر و مار و مور کور هم آغوش شدند، بدنهائیکه با آنهمه ناز و نعمت پرورده شده بود پوسید، و بور جنوب و شمال و نسیم صبا و ساگردشان را بدشتها و زمینها پاشید، و آثارشان را از صفحه روزگار برانداخت. پس شما از آنها پند گیرید، و برای روز بیچارگی چاره اندیشیده، زاد و برگی بیندوزید).

منها:

قد لبس للحکمة جنتها، و أخذها بجمیع آدابها: من الاقبال

عَلَيْهَا ، وَالْمَعْرِفَةِ بِهَا ، وَالتَّفَرُّعِ لَهَا ، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّتُهُ الَّتِي يَطْلُبُهَا ، وَحَاجَتُهُ الَّتِي بَآلُ عَنْهَا ، فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ ، وَضَرْبٌ بِعَسِيبِ ذَنَبِهِ وَأَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ .

(ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي قَدْ بَثَثْتُ لَكُمُ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ بِهَا الْأَنْبِيَاءُ أُمَمَهُمْ ، وَأَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا ، وَحَدَوْتُكُمْ بِالزَّوَاجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا !! لِلّٰهِ أَنْتُمْ أَتَتَوَقَّعُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطَأُ بِكُمُ الطَّرِيقَ ، وَيُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ ؟!

أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا ، وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا ، وَأَزْمَعَ الرَّحَّالُ عِبَادُ اللّٰهِ الْأَخْيَارُ ، وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى ، مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سُفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ بِصِفِّينَ أَنْ لَا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءً يُسِيغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّنِقَ ؟! قَدْ - وَاللّٰهِ - لَقُوا اللّٰهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ ، وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ ، أَيْنَ إِخْوَانِيَ الَّذِينَ رَكِبُوا

الطريق، ومضوا على الحق، أين عمار، وأين ابن التيهان، وأين ذو الشهادتين، وأين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاقدوا على المنية، وأبرد برؤوسهم إلى الفجرة ؟! ❋

قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فأطال البكاء، ثم قال عليه السلام: ❋

أقوه على إخواني الذين قرؤوا القرآن فأحكموه، وتدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنة، وأماتوا البدعة، دعوا للجهاد فأجابوا، ووثقوا بالقائد فاتبعوه. ثم نادى بأعلى صوته: الجهاد الجهاد عباد الله، ألا وإني معسكر في يومي هذا، فمن أراد الرواح إلى الله فليخرج. ❋

قال نوف: وعقد للحسن «عليه السلام» في عشرة آلاف، ولقيس ابن سعد «رحمه الله» في عشرة آلاف، ولأبي أيوب الأنصاري في عشرة آلاف، ولغيرهم على أعداد أخر، وهو يريد الرجعة إلى صفين، فما دارت الجمعة حتى ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فراجعت العساكر فكنا كأغنام فقدت راعيها تخطفها الذئاب من كل مكان. ❋

بعضی از این خطبه است (در توصیف امام زمان عجّل الله فرجه الشریف)

(فرزند عزیزم امام دوازدهم مهدی منتظر) سپر و زره علم و حکمت را پوشیده ، و تمام آداب آن را که عبارت است از توجه (بخدا) و شناختن و فارغ ساختن خود را (از دنیا) برای آن فرا گرفته است ، پس حکمت گمشده ایست که آن حضرت آنرا جوینده ، و آرزوئی است که آنرا خواهان است (چنانچه خود حضرت فرماید : اَلْحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ، حکمت و دانش گمشده ایست که مؤمن همواره آنرا جویا است) و آن بزرگوار پنهان است ، هنگامیکه اسلام غریب گردد و (بقدری ضعیف و باریک شود که همچون شتر رنجور) دم خویش را بجنباند و سینه اش را بخاک بچسباند (خلاصه یار و یاور بطلبد ، و این جمله اشاره بفرمایش حضرت رسول ص است که فرمود بُدِءَ الْاِسْلَامُ غَرِیبًا ، وَسَیَعُودُ غَرِیبًا زود اکه اسلام بغربت اولیه خویش باز گردد ، و پیروی نداشته باشد) آن حضرت باقیمانده از بقایای حجت خدا ، و جانشینی از جانشینهای پیمبران است ✻

✻ پس از آن امام علیه السلام فرمود : ✻

ای مردم ، من بساط پند را برای شما گستردم ، همانطوریکه پیمبران امتهای خویش را پند دادند ، و اداء کردم برای شما آنچه را که جانشینان پیمبران بسوی کسان پس از خود ادا مینمایند (با رفق و مدارا و نرمی با شما رفتار کردم) و با تازیانه ادب شما را تادیب کردم ، با این وصف شما براه راست نیامده ، و با اینکه شما را بترساندنیها راندم بگرد حق نگردیدید ، خدا سزای تان را بدهد ، آیا جز از من پیشوائی را منتظرید که شما را بطریق حق و راستی بکشاند ؟ ✻

بدانید آنچه از دنیا که رو آورنده بود پشت کرد ، و آنچه که پشت کننده بود رو آورد (بر اثر پیروی نکردن از من هدایت از میان رفت ، و بر اثر پیروی از معاویه عوایت و ضلالت هویدا گردید) بندگان نیکوکار خدا ، با عزمی ثابت آماده کوچ کردن شدند و (از فرط غم و اندوه) این سرای ناپایدار را بسرای پایدار سودا کردند ، برادران ما که در جنگ صفین خونهاشان ریخته شد زیانی نکردند (بلکه سود سرشاری بردند خوشا باحوالشان) که زنده نیستند ، تا اندوهها بخویش راه داده ، و آب تیره را بیاشامند ، راستی بخدا سوگند که بدیدار خدا شتافتند ، و مزد خویش را از خدا گرفته ، و پس از خوف و ترس (در جهان ناامن)

سرای آنان را ماوا گرفتند، چه شد برادران من که در راه حق سوار شدند (و برای خدا جنگیدند تا کشته شدند) و براستی و درستی درگذشتند عمار (ابن یاسر) کجاست (ابوالهیثم مالک) ابن تیهان چه شد (ابوعمارة خزیمة ابن ثابت انصاری) ذوالشهادتین چرا رفت، چرا همانندان آنان (مانند مالک اشتر، هاشم مرقال، محمد ابن ابی بکر) که هم پیمانان مرگ بودند، و سرهاشان بسوی گنهکاران (معاویه و یارانش) فرستاده شد پیدا نیستند (چگونه دلشان راضی شد که علی را تنها بگذارند و بگذرند) ✻

نوف گفت آن حضرت (با دلی پرسوز و جگری پرگداز) چنگ در محاسن شریف زد و پس از سرشک بسیاری که از دیده بدامان ریخت فرمود: ✻

آه که چقدر متأسف بر درگذشت برادران خویشم، برادران عزیزی که قرآن را با استواری خواندند، و واجبات را از روی بینش و اندیشه برپای داشتند، سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند بدشت پیکار خوانده شده (با کمال دلاوری و شوق) پاسخ دادند، و از روی اعتماد و وثوق از پیشوا پیروی کردند، از آن پس بفریادی رسا و بلند ندا در داد. ✻

آی مردم جهاد، جهاد، بدانید من در همین امروز سپاه را سان میبینم و همیای جنگ میشوم) هر آزاده مردیکه آرزومند دیدار خداست بیرون شود ✻

نوف گوید: آنگاه حضرت حسین علیه السلام را بر دو هزار نفر، و قیس ابن سعید ابن عباده علیه الرحمه را بر ده هزار نفر، و ابوایوب انصاری را بر ده هزار نفر، و دیگران را بشمارهای دیگر امیر قرار داد، و میخواست بصفین باز گردد (و با معاویه و اهل شام جهاد کند) هنوز جمعه (آن هفته) نرسیده بود که عبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه آن ضربت (زهرآگین) را بفرق همایون آنحضرت وارد آورد، پس سپاهیان بکوفه بازگشتند، و ما در این هنگام همچون گوسفندانی سرگردان مانده بودیم، که از هر سوی گرگها آنها را بربایند.

(۱۸۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، اَلْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ،

خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ ، وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْأَنْسِ رُسُلَهُ ، لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا ، وَلِيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَّائِهَا ، وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا ، وَلِيُبَصِّرُوهُمْ عُيُوبَهَا ، وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَائِحِهَا وَأَسْقَامِهَا ، وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا ، وَمَا أَعَدَّ اللهُ سُبْحَانَهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعُصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ . ❋

أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَى خَلْقِهِ ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ، وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا ، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا . ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ستایش خدا تعالی)

خداوندی را ستایش سزد که بدون دیده شدن (بایدگان) شناخته شده است ، و بدون کشیدن رنجی آفریدگان را آفریده است ، خلایق را بقدرت کامله خویش ایجاد کرد ، و بعزت و برتری از گردنکشان طلب بندگی نمود ، و باجود و بخشش ، سیادت و بزرگیش را بر بزرگان اثبات فرمود آفریننده که آفریدگانش را در جهان نشیمن داد . و پیمبرانش را (برای هدایت) بسوی جن و انس بفرستاد ، تا پرده جهان را از پیش (چشم خواهش) آنها بردارند ، و ایشان را از سختیها و رشتیهای آن ترسانند ، مثلها (از بیوفائی جهان) برای آنان بزنند ، و عیوبش را بایشان نشان دهند ، تا گریبر (هوی و هوسهای) آنان چیره گشته ، و پند گیرند ، از تغییرات گوناگون گیتی از تندرستیها ، بیماریها ، و حلال ، و حرام آن ، و آنچه که خداوند سبحان از بهشت ، و

عزّت، وآتش، وخواری که برای فرمانبرداران، ویا نافرمانی کنندگان مهیا فرموده است.

من درحالیکه بخدا روآورنده ام او را سپاس میگذارم. سپاسی که از آفریده هایش درخواست کرده، وبرای هرچیزی اندازه. وبرای هراندازهٔ وقتی معیّن، وبرای هروقت ومدّتی نامه ونوشته مقرّر فرموده است (که همه بجای خویش ثابت او دائم، وتغییر پذیر نیست).

مِنْهَا

(فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ:)

فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ، أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُمْ، وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نُورَهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَقَبَضَ نَبِيَّهُ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَفَرَغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ، فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عَلَماً بَادِياً، وَآيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ، فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ، وَسَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَإِنَّمَا

تَسِيرُونَ فِي أَثَرٍ بَيِّنٍ ، وَتَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرِّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ ، قَدْ كَفَاكُمْ مَؤُونَةَ دُنْيَاكُمْ ، وَحَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ ، وَافْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ ، وَأَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى وَجَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَاهُ وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ ، فَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ ، وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ ، وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ ، إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ ، وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ ، قَدْ وَكَّلَ بِكُمْ حَفَظَةً كِرَامًا ، لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا ، وَلَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ ، وَنُورًا مِنَ الظُّلَمِ ، وَيُخَلِّدْهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ ، وَيُنْزِلْهُ مَنْزِلَةَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ ، فِي دَارٍ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ : ظِلُّهَا عَرْشُهُ ، وَنُورُهَا بَهْجَتُهُ ، وَزُوَّارُهَا مَلَائِكَتُهُ ، وَرُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ ، فَبَادِرُوا الْمَعَادَ ، وَسَابِقُوا الْآجَالَ ، فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ ، وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ ، وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ ، فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ ، وَقَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْارْتِحَالِ ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ

فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا . أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ ، وَالْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ ، وَالرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَقَرِينَ شَيْطَانٍ ؟! أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِغَضَبِهِ وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ ؟! ❋

پارهٔ از این خطبه در ستایش قرآن کریم (و پند بمردم) است

قرآن کریم آمر (بخوبیها) و ناهی (از بدیها) است (هر که در آیات نورانی آن با اندیشه بنگرد، از زشتی به نیکی گراید، و آن در ظاهر) خاموش است و (لکن در باطن) گویا است (زیرا که خوانندهٔ خویش را از تمام اخبار و آثار گذشته و آینده آگاه میسازد) حجة خدا است بر بندگانش که بر (عمل به) آن از ایشان پیمان ستانده، و خودشان را گروگان آن گرفته (تا بعهدیکه در نگهداری و عمل بقرآن با پیغمبر خدا بسته اند وفادار بمانند، کسانیکه بند پیمان این حبل الله المتین را گسستند اینان بی وفائی کرده، و مورد سخط خدا و پیغمبر و قرآن میباشند) خداوند با آن قرآن نور و دین خویش را کامل گردانید، و هنگامی روح پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله را قبض فرمود، که آنحضرت از رساندن احکام قرآن که باعث هدایت و رستگاری مردم است آسوده شده بود، پس بزرگ شمارید از خداوند سبحان آنچه را که او از خودش بزرگ شمرده است (قرآن را که متمم و مکمل نور و دین خداست گرامی دارید) چرا که خداوند چیزی را از شما پنهان نفرموده . و فروگذار ننمود، چیزی از اوامر و نواهی خویش را که از آن خوشنود، یا ناخوشنود بود جز آنکه از برای آن پرچمی پیدا، و نشانهٔ استوار و هویدا (در آن قرآن کریم) قرار داد تا آن پرچم و نشانه شما را از امر مکروهش بترساند، و بسوی فعل محبوبش بکشاند (مردم بدانید) خوشنودی و خشم خدا در (گذشته و) آینده یکسان است (هر چه از نیکیهای گذشتگان را که در قرآن ستوده

نیکو، و آنچه را که زشت دانسته ناپسند است) و بدانید خداوند هرچه را که از پیشینیان ناپسند شمرده
از شما نخواهد پسندید، و هرچه را از آنان پسندیده است، از آن بر شما خشمگین نخواهد شد، و جز
این نیست که شما باید در راه آشکاری سیر کرده، و سخنی که پیشینیان شما گفته تکرار نمائید (حلال و حرام
خدا در گذشته حلال و حرام، و شما نیز باید آنها را همانطور بدانید، و چیزی بر آن احکام زیاد و کم نکنید که
آن بدعت است) خداوند خود ضامن شده که وسائل زندگانی شما را فراهم کند، و بفزونی و تشکر (از نعمتهایش)
ترغیبتان فرموده، و ذکر خود را بزبان شما بر شما واجب گردانیده (و در س (۲) ی ۱۵۲ فرموده است
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ، مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم، و
شکر نعمتم را بجای آورده، کفران ننمائید) و او شما را بتقوی و پرهیزکاری سفارش فرموده، و آنرا
منتها درجه خوشنودی و نیازمندی خویش از خلقش قرار داده (تا از نافرمانی بفرمانبرداریش گرایند، و
بسعادت برسند، وگرنه خداوند منزه از نیازمندیها است) پس بترسید از خدائیکه همواره برابر نظر او
بوده، موی پیشانی، و گردشهای (روز و شب و نهان و آشکار) شما بدست و در چنگال نیرومندی وی
میباشد، اگر چیزی را از وی پنهان کنید بداند، و اگر هویدا سازید (با خامه قدرت در نامه اعمالتان)
مینگارد، نگهبانان ارجمندی را بر شما گمارده، که نه حقی را ساقط، و نه ناحقی را بر شما ثابت میکنند،
(چیزی از قلمشان نمیافتد، و هرچه هست همان را مینویسند، شنوندگان و خوانندگان گرامی) دانسته
باشید هر که از خدا بترسد، خدا راه بیرون شدنی از فتنها، و نوری از تاریکیها برایش قرار دهد، و او را
برای همیشه در آنچه خواهشش در آنست (بهشت عنبرسرشت) جای گزین ساخته، و در منزل کرامت
و عزت در نزد خودش، و در خانه که برای (دوستان) خودش گزیده است فرودش آورد،
خانه که عرش خدا بآن سایه افکنده، و از خوشنودی خدا روشنی گرفته، زواران و یارانش
فرشتگان و پیمبرانش میباشند، مردم پس آخرت را دریابید، و بر مرگها پیش تازید (برای آن جهان
توشه و ره آوردی گرد آورید) چرا که نزدیک است رشته آرزوی مردم بریده. و مرگ آنها را برباید،
و باب توبه برویشان بسته آید، شما (هر شب را) صبح مینمائید در مثل آنچه که پیشینیان شما درخواست
بازگشت آنرا مینمایند (گذشتگان و گنهکاران شما که اجل مهلت توبه بآنان نداده همواره درخواست

بازگشت برای توبه کردن ، وعمل صالح نمودن برای خدا نمایند ، لکن درخواستشان پذیرفته نمیشود چنانکه در قرآن شریف سوره ع آیه ۲۷ فرماید : وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ ، فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ ، وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آیه ۲۸ بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ ، وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ ، وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ، اگر ببینی هنگامیکه گنهکاران را بر آتش توقف دهند که گویند ایکاش ما را بدنیا باز گردانند ، تا آیات پروردگار خویش را دروغ نپنداشته از جمله گروندگان باشیم . نه پیغمبر من اینها را راستگو نبوده ، بلکه آنچه از پیش برایشان پنهان بوده پیدا شده ، واگر باز گردانده شوند باز گردند باآنچه که از آن نهی کرده شده بودند ، وبراستیکه اینها دروغ گویانند ، پس اکنون که شما در دنیا چنین پندارید که از خدا درخواست بازگشت کرده ، وخدا بازتان گردانیده است ، پس عمل نیکو تهیه کنید ، تا از رستگاران بوده باشید زیرا) جهان شما را جای زیستن نیست ، وشما مسافر و رهگذر الی هستید که بکوچیدن از آن اعلام کرده شده ، وبتوشه برداری از آن نامورید ، بدانید این پوست نازک (بدن) را تاب شکیب بر آتش دوزخ نیست بنابراین بخودتان رحم کنید ، زیرا شما خویش را هنگام سختیهای جهان آزموده اید ، (و بیتابی خود را در برابر دشواریها ثابت نموده اید) مگر ندیده اید ، یکی از شما از خاریکه بپایش مخلد یا از لغزشی که (بعضی اعضای) او را خونین میکند ، یا از ریگ گرمی که او را میسوزاند چسان مینالد ، پس چنین کسی چه حالی دارد ، هنگامیکه زیر پا و بالای سرش دو آجر بزرگ از آتش هم بستر سنگ و همنشین شیطان باشد ، (چنانکه خداوند کریم در قرآن مجید سوره ع آیه ع فرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ، عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ ، لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ ، وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ای گروه مؤمنین خود و فرزندانتان را نگاه دارید از آتشی که هیزم و افروزنده آن سنگها (بتهای) است که بت پرستان بعنوان بت آنها را تراشیده و میپرستیدند) و بر آن آتش فرشتگان درشتخوئی موکلند که بفرمان خداوند عصیان نورزیده و مأموریت خویش را بجای آورند گانند ، و نیز در ع۳۶ فرماید : وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ ، نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا ، فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

هر کس از ذکر خدای رحمن دیده بپوشد ، ما شیطانیرا همنشین او قرار میدهیم) شما هیچ میدانید هنگامیکه مالک دوزخ از سر خشم بر آتش بنگرد ، چسان از خشم او (جهنم بجوش و خروش افتاده) پارهٔ از آتش بر پارهٔ دیگر هجوم کرده ، و یکدیگر را پی سر خویش میرانند و (هیچ میاندیشید) هنگامیکه بر آن تندی کند (و بدو نهیب زند) چگونه توان و تاب از دست آتش بدر رفته . از فرط جزع از تندی مالک بین درهای دوزخ بجهد (و بگوشهٔ پنهان شدن خواهد . اگر میدانید بدانید ، و برای لذت بردن از این چند روزهٔ جهان فانی بنافرمانی خدا اقدام ننمائید ، و چنین آتشی را بجان خویش نخرید

أَيُّهَا ٱلْبَشَرُ ٱلْكَبِيرُ ٱلَّذِي قَدْ لَهَزَهُ ٱلْفَقِيرُ ! كَيْفَ أَنْتَ إِذَا ٱلْتَحَمَتْ أَطْوَاقُ ٱلنَّارِ بِعِظَامِ ٱلْأَعْنَاقِ ، وَنَشِبَتِ ٱلْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ ٱلتَّرَاقِي ؟! فَٱللَّهَ ٱللَّهَ ، مَعْشَرَ ٱلْعِبَادِ ، وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي ٱلصِّحَّةِ قَبْلَ ٱلسُّقْمِ ، وَفِي ٱلْفُسْحَةِ قَبْلَ ٱلضِّيقِ ، فَٱسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا ، أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ ، وَأَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ ، وَٱسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ ، وَأَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا ، فَقَدْ قَالَ ٱللَّهُ سُبْحَانَهُ : « إِنْ تَنْصُرُوا ٱللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ » وَقَالَ تَعَالَى : « مَنْ ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ » فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ ، وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قِلٍّ ، ٱسْتَنْصَرَكُمْ وَلَهُ جُنُودُ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ،

وَٱسْتَقْرَضَكُمْ وَلَهُ خَزَآئِنُ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ، وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ، فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ ٱللّٰهِ فِي دَارِهِ ، وَافَقَ بِهِمْ رُسُلَهُ ، وَأَزَارَهُمْ مَلَآئِكَتَهُ ، وَأَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا ، وَصَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَنَصَبًا (ذٰلِكَ فَضْلُ ٱللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَٱللّٰهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ) . أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ ، وَٱللّٰهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ ، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ .*

ای پیر سالخوردی که (از خوردسالی بنا فرمانی پروردگارت سرگرم بوده و) ناتوانی پیری و سالخوردگی چنگ در دامنت زده (و از پاره کردن ریسمانی عاجزی) چه خواهی کرد هنگامیکه طوقهای آتش باستخوانهای گردنت پیچیده شوند ، و غل و زنجیرها گوشتهای بازوهایت را بخورند (پس در اینجا با کارهای شایسته ، و خدا پسند خویش را از پیچیدن و بسته شدن بآن غلها و زنجیرها نگهداری کن) گروه بندگان ، خدارا ، خدارا ، او را فراموش نکنید ، و از او برسید در حال تندرستی ، پیش از بیماری ، در فراخی و آسایش پیش از تنگی و دشواری ، بکوشید در آزاد کردن گردنهای خودتان پیش از آنکه آن گردنها را (برای گرو در رستاخیز) گروگان گیرند ، دیدگان خویش را (بنماز شب) بیدار ، و در روزها یتان را (بروزه) لاغر گمدارید ، قدم ها را (در کارهای خیر) بکار اندازید ، و دارائیتان را (در راه خدا به بینوایان) ببخشید ، پیکرها را فدای جانهای خویش ساخته ، و در آن بخل نورزید ، چرا که خداوند از راه تحقیق در سورهٔ (۴۷) آیهٔ (۷) فرماید : إِنْ تَنْصُرُوا ٱللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ ، وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ، اگر شما خدارا کمک دهید ، خدا هم شما را کمک داده ، و اقدامتان را استوار خواهد ساخت ، و نیز در سورهٔ ۵۷ آیه ۱۱ فرماید : مَنْ ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا ،

فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ، کیست که خدایرا وام دهد ، وام دادنی نیکو تا خدا آن را برایش چندین برابر کرده ، مزدی گرانبهایش دهد . پس (این خدا نیکه در قرآنش از شما کمک و یاری خواسته است) استفسار و استقراضش نه از راه بی یاری و نداری بوده است ؛ از شما یاری جست و حال آنکه از لشکریان آسمان و زمینش بفرمان بوده ، و او است ارجمند و توانا ، از شما وام خواست در صورتیکه گنجهای آسمان و زمین را دارا ، و او است بی نیاز ستوده شده ، پس اینکه خدا از شما کمک طلبیده ، و قرض خواسته برای آنست که خواسته است نیکوکارترین فرد شما را بیازماید (و او را در قیامت پاداش نیکوتر دهد) پس در کارهای نیکو پیش دستی کنید تا در خانه خدای (بهشت) با همسایگان او بوده باشید ، چه همسایگانیکه رفقای آنان پیمبران . و زیارت کنندگانشان فرشتگان خدا باشند ، خدا گوشهای آنان را برای همیشه از اینکه نعره آتش را بشنوند ، و پیکرهایشان را از اینکه رنج واندوهی را دیدار نمایند نگهداشت ، و این احسان و موهبت از جانب خداوند تفضلی است که بهر کس خواست میدهد ، چنانکه در سوره ۵۷ آیه ۲۱ فرماید : ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ، وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . این تفضل از خدا است که بهر کس خواست میدهد ، و خدا است دارای این احسان بزرگ . آنچه (گفتنی بود گفته و) میگویم : بشنوید خدا را برای شما و خودم کمک میگیرم (تا او همه ما را بکارهای نیک موفق بدارد) چه اگر او ما را وکیل و کفایت کننده نیکوئی است

(۱۸۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِلْبُرْجُمِيِّ ابْنِ مُسْهِرٍ الطَّائِيِّ وَقَدْ قَالَ لَهُ بِحَيْثُ يَسْمَعُهُ : « لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ » ، وَكَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ :

أَسْكَتَ قَبَّحَكَ اللّٰهُ يَا أَثْرَمُ ، فَوَاللّٰهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَئِيلًا شَخْصُكَ ، خَفِيًّا صَوْتُكَ ، حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمَتْ نُجُومُ

قَرْنِ ٱلْمَاعِزِ . ✻

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَام است . ببرج ابن مسهر که از طایفهٔ طی بود ، این برج از شعرای معروف خوارج (و شعار آنها گفتن کلمهٔ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ) بود ، و او وقتی این کلمه را بطوری گفت که حضرت شنیدند و فرمودند : ✻

ای کسیکه دندان پیشینت افتاده ساکت باش ، خدایت زشت و درهم شکند (و از رحمتش دورت گرداند) بخدا سوگند هنگامیکه حق هویدا گشت (و پیروزی من بر معاویه نزدیک شد) شخصیت تو بسیار ناچیز و کوچک و پست و آوازت پنهان بود (کسی تو را بکس نمیشمرد تا به سخنت گوش دهد) لکن همینکه فریاد باطل بلند شد (و ناکسان بصدا در آمدند) تو نیز مانند شاخ بز پیدا شدی (و این در عرب متداول است که اشخاص فرومایه را باشیاء پست از قبیل شاخ بز تشبیه ، و افراد گرانمایه را به چیزهای نفیس از قبیل ستاره و آفتاب تعریف کنند ، چنانکه گویند : نَجَمَ نُجُومَ ٱلْكَوْكَبِ مِنْ تَحْتِ ٱلْغَمَامِ ، أَوْ نُجُومُ نُورِ ٱلرَّبِيعِ مِنَ ٱلْأَكْمَامِ ، فلان ظاهر شد ، همانطوریکه ستاره و خورشید از زیر ابرها پیدا میشوند . ✻

(۱۸۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

رُوِيَ أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ - يُقَالُ لَهُ : هَمَّامٌ - كَانَ رَجُلًا عَابِدًا ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِيَ ٱلْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ، فَتَثَاقَلَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا هَمَّامُ ٱتَّقِ ٱللّٰهَ وَأَحْسِنْ

وَ(إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ)

فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهٰذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ثُمَّ قَالَ :

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ - حِينَ خَلَقَهُمْ - غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ، فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ، فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ : قُلُوبُهُمْ

مَحْزُونَةٌ ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ ، صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً ، تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ ، أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا ، أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ : يُرَتِّلُونَهُ تَرْتِيلًا ، يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ ، وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا ، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا ، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ ، وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ ، قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِدَاحِ ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ ، وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ : لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ ، إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ ! فَيَقُولُ : أَنَا

أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي ، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي . اَللّٰهُمَّ لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ ، وَاغْفِرْ لِي مَا لا يَعْلَمُونَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در اوصاف اهل تقوی و پرهیز)

(از راویان آثار چنین) روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری بود ، نامیده شده بتهام (ابن شریح ابن یزید از طایفهٔ سعد العشیره) و این تهام مردی بود عابد (و شب زنده دار روزی او) به حضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین اوصاف پرهیزکاران را برای من طوری بیان فرمایند که گویی آنها را می بینم ، حضرت (ابتدا شاید برای اینکه کاملا او را برای دریافت پاسخ مهیا سازد) کمی در پاسخش کندی کرده سپس بطور اجمال فرمودند : ای تهام (اولا تو خود) از خدای بترس و نیکوکار باش ، زیرا که خداوند در قرآن در سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۱۲۸ فرماید : إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ خدا با پرهیزکاران ، و نیکوکاران است . (بنابراین تو بکوش تا خویش را در شمار این دسته در آوری رستگار خواهی شد) این جواب (مفید و مختصر) تهام را قانع نساخت و (برای توضیح بیشتری) حضرت سوگند داد ، لذا مولای متقیان علیه السلام حمد و ثنای خدای را بجا آورد ، بر پیمبر و آلش درود فرستاد و سپس فرمودند :

بدان ای تهام ، خداوند تعالی خلایق را بیافرید ، و در آن هنگام از فرمانبرداری آنان بی نیاز بود (و از نافرمانیشان ایمن و برکنار چرا) زیرا که گناه گنهکار و طاعت فرمانبردار بحال او زیان و سودی نداشت (و ندارد و نتیجهٔ این دو عاید خود مردم است) آنگاه وسائل زندگی را بین آنان تقسیم کرد ، و برای هر کس در دنیا جایگاهی مقرر فرمود (یکی را بحسب ظاهر دارا و دیگری را نادار و آن را ارجمند و این را خوار قرار داد) پس فقط در جهان پرهیزکارانند که دارای ستودگیها هستند (و بس زیرا که) آنان سخنشان درست ، لباسشان میانه ، روشنشان فروتنی است ، دیده از هرچه که خدا بر ایشان نپسندیده

پوشیده‌اند، و بهره‌دانشی که بحالشان سودمند است گوش فرادادهاند، هنگام سختی و گرفتاری چنانند که دیگران در خوشی و آسایش (چون هر دو را از جانب خدا میدانند، لذا در هر دو حال یکسانند) اگر نبود مدت مرگی که خدا در کتابش برای آنها معین فرموده، البته یک چشم برهم زدن جانهایشان از شوق ثواب و بیم از عقاب در پیکرهایشان نمی‌پایید، خدا در نزدشان بزرگ و هر چه جز او است در چشمشان کوچک است، باور شان در بارهٔ بهشت همچون کسانی است که آن را دیده، و در آن گرم عیش‌اند، و ایمانشان در بارهٔ جهنم همچون کسانی است که آنرا دیده و در آن معذبند، دلشان اندوهگین، آزارشان از مردم برکنار، پیکرهاشان لاغر، خواهشهاشان سبک، نفوسشان عفیف و پاکیزه، برای آسایش همیشگی (عقبی) روزگی چند را (که در این جهانند) به شکیبائی گرانیند، و این تجارت سودمند را پروردگارشان برایشان آماده فرموده است (تا از دنیا و هوی بگذرند بخدا و عقبی برسند، عروس دلفریب) جهان با نان روی آورد آنها با وپشت کردند، آنها را اسیر و گرفتار (رنجهای) خویش کرد، آنها برخی کردن جان از آن رهیدند، همینکه شب در آید (و کلیهٔ موجودات بخواب ناز روند آنها با سوز و گداز و عشق و نیاز برای نماز) بپای خیزند، و آیات شریفهٔ قرآن را با درنگ و اندیشه (در معانی دلپذیر آن) خواندن گیرند. و خویشتن را بدان اندوهگین خواهند، میکوشند تا گرد اروی در دخود را در آن جویند، همینکه بآیه‌ای رسیدند که در آن تشویق (بثواب) است از فرط عشق و امید در آن متوقف شوند، و نفوسشان را از شوق بآن عرضه داشته، و پاداشی که از آن منظور است نصب العین خویش قرار دهند، همینکه برخوردند بآیه که در آن تهدید (بعقاب) است آنرا بگوش دلهاشان بشنوانند، و گمان کنند که نعره و شهیق اهل دوزخ در پیچ گوشان است، همه کمرهاشان (برای رکوع) خم، پیشانیها، کف دستها، زانوها، و اطراف اقدامشان (بخاک درگاه دوست در حال سجود) فرش و از خدا یتعالی خواهان آزادی گردنهای خویش (از آتش دوزخ) میباشند (این کردار شب آنها است لکن) همینکه روز میشود (و خورشید برکائنات تابش میگیرد) آنها بردباران، دانشمندان، نیکوپان، پرهیزکارانند، ترس از خدا بسان تیرهای تراشیده شده پیکرهاشان را نزار و لاغر ساخته، بیننده که در آنها بنگرد، گمان میکند آنها دردمندان اند، در صورتیکه

آنها (جز بیماری عشق و درد هجران و بیم از آتش) دردی ندارند، بخود میگویند با مزاج اینها اختلاط و دیوانگی در آمیخته، و حال آنکه چنین نیست بلکه (بیم از) امر بزرگی آنها را بهوت و مات ساخته است نه کمی کردار نیک را بخود می پسندند. و نه بسیارش را بسیار میشمرند، همیشه خود را (بگناهی در عمل) متهم و از کردار خویش هراسانند (که مبادا خدایرا ناپسند افتد) هرگاه یکی از آنان بپاکی ستوده شود از آن سخن ترسیده و ستایشگر را گوید من خویشتن را بازدیگری می شناسم، و خدایم را بازمن بیناست (آنگاه فوری برای اینکه مبادا سخن آن شخص ستایشگر ایجاد عُجبی در نفسش کرده و او را در کار سست کند میگوید) پروردگارا مرا بآنچه که دیگران درباره‌ام میگویند بگیر، و بهتر از آنچه میدانندم قرار ده، و گناهانم را که (تو میدانی و آنها) نمیدانند بیامرز.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ: أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْمًا فِي لِينٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَقَصْدًا فِي غِنًى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلًا فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ، يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ، يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ، يَبِيتُ حَذِرًا، وَيُصْبِحُ فَرِحًا: حَذِرًا لِمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ، إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، وَقُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلَلُهُ، خَاشِعًا

قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ. مَنْزُورًا أَكْلُهُ. سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيزًا دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ، اَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي اَلْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي اَلذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي اَلذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ اَلْغَافِلِينَ، يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشُهُ، لَيِّنًا قَوْلُهُ، وَغَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ، فِي اَلزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي اَلْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي اَلرَّخَاءِ شَكُورٌ، لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ، يَعْتَرِفُ بِاَلْحَقِّ قَبْلَ أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اُسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِاَلْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِاَلْجَارِ، وَلَا يَشْمَتُ بِاَلْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي اَلْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ اَلْحَقِّ، إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اَللَّهُ هُوَ اَلَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَاَلنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ اَلنَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ

خَدِيعَةٍ .

قَالَ : فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعْقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا وَاللهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : هٰكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا . فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْحَكَ ! إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ ، وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ ، فَمَهْلًا لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا ، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ !!

هر یک از آن پرهیزکاران را شانه آنست که او را مینگری ، در دین توانا ، در نرمخوئی دور اندیش ، با ایمان و یقین ، در دانش آزمند ، در بردباری دانشمند ، در دارائی میانه رو ، در بندگی و عبادت فروتن ، در ناداری متظاهر بدارائی ، در حال سختی شکیبا ، در روزی حلال جویا ، در راه رستگاری شادمان ، از طمع دور و برکنار میباشد ، در حال ترس (از خدا) کارهای نیکو را بجای میآورد ، شب هنگام همتش مصروف پاسگذاری ، و صبحگاه اراده اش متعلق بذکر است ، شب را در حال هراسانی بسر میبرد ، و با شادمانی صبح میکند ، هراسش از این است که مبادا از غافلین بود ، و شادیش از نیکی و احسانی است که از خدا باو رسیده است ، اگر نفسش در آنچه که خوش آیند نیست سرکشی آغازد ، آنچه را که خوش آیند است باو عطا کند ، (و در راه طاعت او را بکار وادارد) چشمش با آنچه پاینده و جاودان است روشن است ، و بی میلیش در چیزیست که پایدار نیست ، بردباری را با دانش و گفتار را با کردار توأم کرده است ، او را مینگری آرزویش کم ، لغزشش اندک ، دلش خاشع ، نفسش قانع ، خوراکش کم ، امرش آسان ، دینش سالم ، شهوتش مرده ،

خشمش فرو خورده است، مردم بخوبیش امیدوار، و از بدیش ایمن اند. در زمرهٔ بیخبران است و از دل آگاهان محسوب است، در زمرهٔ دل آگاهان است و از بیخبران محسوب نیست، از ستمکار دیده پوشیده و با آنکه از خوبی محرومش کند نیکی نماید، و با جد اشوند و پیوند نماید، دشنامش دور، گفتارش نرم، زشتیش پنهان، خوبیش پیدا، نیکیش پیش رو، بدیش پشت سر، در لغزیدنها سنگین، در سختیها شکیبا، در آسایشها سپاسگذار است، بدشمن ستم نکند، و برای دوستش بگناه نیفتد، حق را پیش از آنکه از او گواه بطلبند اعتراف میکند، تباه کنندهٔ امانت و فراموش کنندهٔ یاد آورده شده نیست، کس را بلقب زشت نخواند، همسایه را آزار نکند، در مصیبات کس را سرزنش ننماید، گرد باطل نگردد، از حق بیرون نشود. اگر خاموش شود اندوهگین نباشد، اگر خندان گردد آوازش را بلند نسازد، اگر بر او ستم شود شکیبائی گزیند تا خدا از دشمنش برایش کیفر ستاند، نفسش از دستش برنج و مردم از وی آسوده اند، او خویش را برای آخرت بزحمت افکنده، و اهل دنیا را راحتی بخشیده، دوریش از مردم سبب آزادگی و خرمی است، و نزدیکیش از یاران باعث نرمی و خوشخوئی است، نه آن دوری از روی خودخواهی و بزرگی فروشی، و نه آن نزدیکی از راه فریب و نیرنگ است. ✻

راوی گفت همینکه حضرت باینموضع از خطبه رسید، همام (که بخلاف عرفای دروغین زمان از فرط وجد و لذت سماع در پوست نمیگنجید و جان در کالبدش برقص افتاده بود) چنان نعره از دل (تنگ و مشتاق) خویش برکشید که نعره کشیدن همان و جان (بجانان) سپردن همان بود، حضرت (که این پیش آمد عجیب و این منظرهٔ تماشائی را انگیزیت) فرمود بدانید سوگند بخدای که از چنین پیش آمدی بروی ترسنده بودم، آری پندهای دلنشین (که از حجره های گرم و آتشین مردان حق بیرون میآید، با اهلش اینطور معامله میکند، یکی از محفلیان (عبدالله ابن الکوای الخارجی) عرض کرد یا امیرالمؤمنین در صورتیکه چنین کمانی در حق وی داشتی چرا مرگش را سبب شدی. حضرت فرمود: وای بر تو مگر ندانی که هر اجلی را هنگامی است معلوم، و جهتی است معین که از آن نگذرد، و از این تجاوز نکند، خاموش باش، و دیگر به مثل این جنس سخن باز نگرد، که این گفته را شیطان بزبانت انداخت (و اعتراض بر امام زمان و پیشوای وقت از دستورات شیطانی مایه میگیرد). ✻

(١٨٥) ومن خطبة له عليه السلام

يصف فيها المنافقين :

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ ، وَنَسْأَلُهُ لِمَنِّهِ تَمَامًا ، وَبِحَبْلِهِ اعْتِصَامًا ، وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللهِ كُلَّ غَمْرَةٍ ، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ ، وَقَدْ تَلَوَّنَ لَهُ الْأَدْنَوْنَ ، وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصَوْنَ ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعِنَّتَهَا ، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاحِلِهَا حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتُهَا : مِنْ أَبْعَدِ الدَّارِ ، وَأَسْحَقِ الْمَزَارِ .

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ ، وَأُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ ، فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ ، وَالزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا ، وَيَفْتَنُّونَ افْتِنَانًا ، وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ ، وَيَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ ، قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ ، وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ ، يَمْشُونَ الْخَفَاءَ ، وَيَدِبُّونَ الضَّرَاءَ ، وَصْفُهُمْ دَوَاءٌ ، وَذِكْرُهُمْ شِفَاءٌ ، وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعَيَاءُ ، حَسَدَةُ الرَّخَاءِ ، وَمُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ ، وَمُقَنِّطُو الرَّجَاءِ ، لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ ، وَ

لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ ، يَتَفَارَضُونَ ٱلثَّنَاءَ ، وَيَتَرَاقَبُونَ ٱلْجَزَاءَ ، إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفُوا ، وَإِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا ، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا ، قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا ، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا ، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا ، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا ، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا ، يَتَوَصَّلُونَ إِلَى ٱلطَّمَعِ بِٱلْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ : يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ ، وَيَصِفُونَ فَيُمَوِّهُونَ ، قَدْ هَوَّنُوا ٱلطَّرِيقَ ، وَأَضْلَعُوا ٱلْمَضِيقَ ، فَهُمْ لُمَةُ ٱلشَّيْطَانِ ، وَحُمَةُ ٱلنِّيرَانِ (أُولٰئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَانِ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَانِ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ، در اوصاف منافقان و دورویان

خدائی را سپاس میگذارم که ما را بفرمان بردارش موفق ، و از نافرمانیش بدور داشت ، از او نهایت نعمت ، و چنگ در افکندن بریسمان محکم (دین او) را خواستاریم ، ما گواهیم که محمد (ابن عبدالله ص) بنده و فرستاده او (بسوی خلق) است . محمد ص است که در راه خوشنودی خدا بر سختی تن در داده ، و در آن راه پیاپی جاهای اندوه را در کشید ، با وجود داشتن خویشاوندانی رنگارنگ (و غیر متحد) بیگانگان دور و دست نیز در دشمنیش با هم همآهنگ شدند ، و عرب در این راه مهار (خر) را از سر برکشیده . و برای جنگیدن با آنحضرت (با پاشنه پا) بشکم شتران بارکش خویش زده ، و از دورترین مراکز ، و درازترین راهها را پیموده ، با دشمنی فراوان بساحت (مقدس) حضرتش بازگشودند (خودی و بیگانه ، علیه آنحضرت قیام کردند ، تا مگر نور خدای را خاموش کردن توانند ، و آنحضرت در کمال قرصی پافشاری کرده ، و آن پیش آمدهای سهمگین ، و پیکارهای خونین را به نیروی شکیب در خویش هموار کرد تا پرچم توحید ، و تقوی را در جهان سربلند ساخت اکنون

بندگان خدای من شما را به پرهیز از خدا ، و دوری از دورویان سفارش میکنم . زیرا گروه دورویان گمراهان و گمراه کنندگان لغزندگان و لغزندگان اند ، برنگهای گوناگون درآیند ، و به فتنه های رنگارنگ شما را بفریبند ، و کمین کید را از هر سو بر شما بگشایند (میکوشند تا مگر دیگران از مؤمنین را مانند خویش منافق سازند) دلهاشان بیمار و ناپاک ، و ظاهرشان آراسته و پاک است ، و دانه راه میروند ، و درمیان درختان درهم پیچیدهٔ جنگل (حیله و دستان) جست و خیز میکنند (شاید شکاری بچنگ آرند) ستایش کردن و سخن گفتنشان شفا و دوای درد ، لکن کردارشان دردی است بیدرمان (گفتار گفتار نیکوبان و زهاد ، کردار کردار فساق و بدان است) بخوشی مردم رشگ برنده ، و بگرفتار کردن آنان تلاش کننده ، و امیدشان را به ناامیدی بدل سازنده اند ، برای آنان در هر راهی بخاک افتادهٔ ، و در هر دلی (از وسائل نیرنگ) وسیلهٔ و در هر اندوهی (بدروغ) اشکهای ریزانی دارند (مانند شیاطین با هر کسی از راه خودش وارد شده براز های دردی او دست پیدا کنند ، اگر دانستند آن شخص در خوشی است ، وسائل زوالش را فراهم ، و اگر در ناخوشی است سبب زیادتی آن گردند) بجا به ستایش یکدیگر پرداخته ، و مثل آنرا از طرف منتظرند ، درخواستشان را با پافشاری انجام دهند ، و اگر بعیب کسی آگاه شوند او را رسوا سازند ، و اگر حکم شدند اسراف کنند ، برابر هر حقی ناحقی ، برابر هر راستی کجی ، برابر هر زندهٔ کشندهٔ ، و برای گشودن هر دری کلیدی ، و برای هر شب تاریکی ، چراغی دارند ، برای رسیدن بآرزوهای پست (و مقاصد ناپاک) خود خویش را بی یوس و بی نیاز از طمع وانمود میکنند تا بدین وسیله بازارشان را گرم نگهداشته ، و کالای بی ارج خویش را که مرغوب و ارجمند میپندارند ، رواج دهند (و در عین اینکه خود را بی اعتنای بدنیا وانمود میکنند تمام همتشان صرف دنیا است) سخن (بباطل) میسرایند ، و آن را شبیه (بحق) جلوه داده ، و به آراستگیش میستایند خوار مایه گیرندگان راه (شیطانی) و کج کنندگان جادهٔ (گمراهی) میباشند (بدون ترس و بیم از خدا مردم را براه کج کشاندهٔ ، و برای استفادهٔ شخصی خودشان نمیگذارند باین زودیها آنها از آن راه خارج شوند) براستی که چنین مردمی دستهٔ شیطان و شرارهٔ آتش اند ، أُولٰئِكَ

حِزْبُ ٱلشَّيْطَانِ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَانِ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ، اینانند گروه شیطان
وبدانید که گروه شیطان زیانکارانند . ❊

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
	بسم الله الرحمن الرحیم
۲	تقریظ آیة الله حکیم
۴	تقریظ آیة الله خوئی
۶	تقریظ آیة الله نجفی مرعشی
۸	تقریظ میرزا خلیل کمره ای
۱۰	خطاب با پیر عرب
۱۱	مقدمه ناظم بر نهج البلاغه
۲۰	مقدمه سید رضی بر نهج البلاغه و تألیف آن
۳۲	خطبه یکم توحید و ابتدای آفرینش آسمان و زمین و دریا و باد
۳۶	آفرینش فرشتگان و اصناف آنان
۳۸	خلقت آدم ابوالبشر علیه السلام
۳۸	مأموریت فرشتگان بسجده آدم ابوالبشر و سرکشی ابلیس
۴۱	ارسال رسل علیهم السلام
۴۲	بعثت پیغمبر اکرم و نزول قرآن و شرح آن
۴۷	حج بیت الله الحرام

صفحه	موضوع
۴۸	خطبه دوم پس از بازگشت از صفین و شرح حال مردم زمان جاهلیت
۴۹	مدح آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و نکوهش دشمنان آنان
۵۲	خطبه سوم معروف بشقشقیه و اشارات غصب خلافت و مظلومیت حضرت و تأسف ابن عباس از قطع سخن از جناب
۶۰	خطبه چهارم پس از جنگ جمل و وصف اهلبیت رسالت
۶۲	خطبه پنجم پاسخ تحریک ابوسفیان مردم را بر علیه ابی بکر و شرح آن
۶۳	سخن ششم در اینکه من دشمن را مهلت استفاده از وقت نمیگذارم
۶۴	خطبه هفتم نکوهش دشمنان
۶۵	سخن هشتم درباره زبیر ابن العوام
۶۶	سخن نهم درباره طلحه و زبیر در بصره
۶۶	خطبه دهم خطاب حضرت بیاران در باره اصحاب جمل
۶۷	سخن یازدهم - تعلیم فنون حنگی بفرزند رشید شان محمد حنفیه
۶۷	سخن دوازدهم - پاسخ یکی از یاران که آرزو کرد کاش برادرش در جنگ جمل حاضر بود

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۶۸	سخن سیزدهم - نکوهش اهل بصره
۷۰	سخن چهاردهم - نکوهش از شهر بصره
۷۰	سخن پانزدهم - هنگام باز گرداندن املاک معصوبه بدست عثمان را بصاحبانش
۷۱	خطبه شانزدهم در هنگامیکه در مدینه با آنحضرت بیعت شد
۷۴	سخن هفدهم - در صفت کسیکه لیاقت قضاوت بین امت را ندارد
۷۷	سخن هیجدهم - اختلاف علمای عامه در فتاوی
۷۹	سخن نوزدهم - پاسخ اشعث بن قیس کندی که در اثنای خطبه با آنحضرت پرخاش کرد
۸۱	خطبه بیستم - خطاب بگنهکاران
۸۲	خطبه بیست و یکم ایضاً خطاب بگنهکاران
۸۳	خطبه بیست و دوم - نکوهش آنانکه خون عثمان را بوی نسبت میدادند و اثبات دلاوری خویش
۸۵	خطبه بیست و سوم - در سفارش فقرا به بردباری و اغنیاء بدستگیری و صله رحم و نیکی در حق خویشان
۸۹	خطبه بیست و چهارم - در ایستادگی و ثبات قدم خویش در میدان جنگ و رد گفتار کسیکه نسبت اهمال در جنگ را بوی داده ، و امر مردم بتقوی
۸۹	خطبه بیست و پنجم - تأسف از غلبه اصحاب معاویه بر شهرها و ورود عبید الله ابن عباس و سعید ابن نمران که دو عامل آنحضرت در یمن بودند از بیم بسر بن ارطاه و انگیزش مردم کوفه بجنگ دشمن و نکوهش آنان
۹۳	خطبه بیست و ششم - هنگام رفتن بجنگ خوارج نهروان و اثبات بی یاری خویش
۹۴	پاره از همین خطبه - درباره عمرو عاص که بشرط گرفتن فرمان مصر با معاویه بیعت کرد
۹۵	خطبه بیست و هفتم - تحریص اصحاب بجنگ معاویه و اینکه جهاد دریست از درهای بهشت و اینکه اصحاب کار جنگ را در زمستان و تابستان موکول بفصل دیگری میکنند
۹۸	خطبه بیست و هشتم - نکوهش جهان و تشریح سید رضی ره پاره نکات فصیح و شیرین خطبه را
۱۰۲	خطبه بیست و نهم - نکوهش اصحاب برای مسامحه در کار جنگ
۱۰۴	خطبه سی ام - در چگونگی کشته شدن عثمان و پاکی دامان خویش از خونش
۱۰۵	سخن سی و یکم - فرستادن ابن عباس را ببصره برای نصیحت بزبیر
۱۰۶	خطبه سی و دوم - گله از اهل زمان و اینکه مردم سه دسته اند

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۱۰۹	خطبهٔ سی و سوم گفتگوی با ابن عباس در اینکه خلافت در نزد علی از کفش کهنه بی ارج تر است
۱۱۱	خطبهٔ سی و چهارم - نکوهش کوفیان از بجنگیدن با شامیان و ستایش دلاوری خویش
۱۱۴	خطبهٔ سی و پنجم - پس از پایان امر تحکیم و استقرار معاویه بخلافت ظاهری
۱۱۵	داستان جذیمة ابن الابرش با زباء ملکهٔ جزیره و کشته شدن جذیمه بدست زباء و داستان درید ابن الصمة با برادرش عبدالله در جنگ بنی هوازن
۱۱۶	خطبهٔ سی و ششم - در تخویف اهل نهروان
۱۱۷	سخن سی و هفتم - سخنرانی از مفاخر خویش
۱۱۸	خطبهٔ سی و هشتم - در اینکه شبهه را چرا شبهه مینامند
۱۱۹	خطبهٔ سی و نهم در موقعیکه نعمان ابن بشیر بامر معاویه بر عراق یورش برد و کسی بجلوگیری از او بر نخواست
۱۲۱	سخن چهلم - پاسخ بخوارج نهروان که میگفتند حکمی جز برای خدا نیست
۱۲۲	خطبهٔ چهل و یکم مدح و ستایش وفای بعهد
۱۲۳	خطبهٔ چهل و دوم نکوهش از پیروی هوی و هوس
۱۲۴	سخن چهل و سوم - پاسخ کسانیکه درباره
۱۲۵	جنگیدن با شامیان با آنحضرت سخن گفتند و ارسال جریر ابن عبدالله بجلی بشام
۱۲۶	سخن چهل و چهارم - خریداری مصقلة ابن هبیرة الشیبانی اسرای بنی ناجیه را از معقل بن قیس و ندادن وجه آنها را و فرار معقله بسوی شام
۱۲۷	خطبهٔ چهل و پنج - نکوهش گیتی
۱۲۸	خطبهٔ چهل و ششم دعائیکه هنگام حرکت بصفین خواندند
۱۲۹	سخن چهل و هفتم - خطاب بکوفه و اخبار از پیش آمدهائیکه بعداً در آن رخ داده
۱۳۰	سخن چهل و هشتم - هنگام حرکت بسوی صفین
۱۳۱	خطبهٔ چهل و نهم - ستایش خداوند تعالی
۱۳۲	خطبهٔ پنجاهم - که در آن منشأ فتنه و فساد را نشان داده اند
۱۳۳	سخن پنجاه و یکم - هنگامیکه شامیان آب را در صفین بروی لشگریان حضرت بسته بودند
۱۳۴	خطبهٔ پنجاه و دوم - نکوهش گیتی و ترغیب مردم بدوری از آن
۱۳۷	پاره از همین خطبه در اوصاف گوسفندیکه باید در عید اضحی قربانی شود
۱۳۷	خطبهٔ ۵۳ - که هنگام بیعت با آنحضرت ایراد شده
۱۳۸	سخن ۵۴ - پاسخ کسانیکه گمان میکردند حضرت در جنگ با اهل شام تردید دارد
۱۳۹	سخن ۵۵ - نکوهش یاران خویش را در امر جنگ و ستایش کردن خویش را در زمان رسول خدا ص

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۱۴۱	سخن ۵۶ اخبار از سخنهائیکه با اهل کوفه رخ داده و وصف شکر پرستی معاویه
۱۴۲	سخن ۵۷ پاسخ بخوارج نهروان که نفرین بائمه
۱۴۳	گفتار ۵۸ اخبار بائیکه بیش از نه نفر از خوارج از جنك نمیرهد و بیش از نه تن از یاران کشته نمیشوند
۲۴۴	گفتار ۵۹ اخبار بائیکه عاقبت الامر خوارج در زمان وزاهر زمان خواهند بود +
۱۴۵	گفتار ۶۰ در اینکه خوارج را چون جوانان جلد لکن اشتباه میکنند نباید بیدار خفتگان کشته شوند
۱۴۵	سخن ۶۱ در اینکه سپر خداوند مرا از کشته شدن ناگهانی نگهبان است
۱۴۶	خطبهٔ ۶۲ در نکوهش گیتی
۱۴۶	خطبهٔ ۶۳ در نهضت زادوبرك بر سفراخوت
۱۴۹	خطبهٔ ۶۴ در اوصاف ذات باریتعالی
۱۵۱	خطبهٔ ۶۵ تعلیم فنون جنگی در یکی از روزهای صفین بیاران
۱۵۳	سخن ۶۶ درباره انتصاب پرزیابان امر سفینه و اینکه انان احتجاج بشجره کردو میوه را ضایع گذاردند
۱۵۴	سخن ۶۷ مدح و ستایش محمد ابن ابی بکر
۱۵۵	سخن ۶۸ نکوهش یاران
۱۵۷	گفتار ۶۹ در بحر شبی که حضرت بفرق مبارکش وارد شد
۱۵۸	سخن ۷۰ نکوهش از عراقیان در امر جنك

صفحه	موضوع
۱۵۹	خطبهٔ ۷۱ طرز صلوات فرستادن برسول خدا از بردم یاد میدهند
۱۶۱	سخن ۷۲ هنگامیکه در جنك صفین مردمان حکمرا سپس شد فرموده اند
۱۶۲	سخن ۷۳ هنگام بیعت مردم با عثمان
۱۶۳	سخن ۷۴ هنگامیکه بنی امیه قصد خون عثمان را با نحضرت بستند
۱۶۴	خطبهٔ ۷۵ ترغیب مردم بتقوی و اخلاق پسندیده
۱۶۵	سخن ۷۶ نامه و هدیه سعید ابن العاص با نحضرت و گله از بنی امیه
۱۶۶	سخن ۷۷ از دعاهائیکه اعدای ثانی میخواندند
۱۶۷	سخن ۷۸ پاسخ باشعث بن قیس کندگه با نحضرت گفت رد احکام بجوی اکنون هنگام سفر نیست ودم منجمین
۱۶۸	سخن ۷۹ در نواقص زنان در ابمان - ارث عقل و توضیح ان
۱۶۹	سخن ۸۰ امر بترك دنیا
۱۷۰	سخن ۸۱ نکوهش گیتی
۱۷۱	خطبهٔ ۸۲ خطبهٔ موسوم بغراء که ان از خطب شگفت انگیز است
۱۷۲	باقی خطبهٔ غراء در حالات انسان هنگام مرگ و پس از ان
۱۷۵	باقی همین خطبه فریب بهمین مضمون
۱۷۵	باقی همین خطبه در سستی جهان و افانی که گریبانگیر بشر است

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۱۷۷	پاره از همین خطبه در خلقت ابدان
۱۷۹	در شرح گذشتن از صراط
۱۸۱	سفارش بتقوی
۱۸۲	پیدایش انسان از نطفه و پیمودن طریق دنیا و آخرت را
۱۸۷	سخن ۸۳ در نکوهش عمرو عاص
۱۸۸	داستان شیرینی که شخصی هنگام خطبه خواندن از عمرو عاص پرسید مادرت که بود
۱۸۹	خطبه ۸۴ در اوصاف خداوند تعالی
۱۹۰	در پند و عبرت گرفتن از گذشتگان
۱۹۱	در وصف بهشت عنبر سرشت
۱۹۱	خطبه ۸۵ در وصف ذات مقدس باری تعالی و ترغیب مردم به بندگی
۱۹۳	در اینکه پند دهنده ترین مردم فرمانبردارترین مردم است از خداوند
۱۹۵	خطبه ۸۶ در اوصاف بنده که خدا او را دوست یا دشمن دارد و تشویق به پیروی از آل محمد صلی الله علیه و آله
۱۹۸	در اینکه آل محمد ص زنده جاویدند و شرح و بسط این سخن و بیانات ناظم
۲۰۱	در چیرگی بنی امیه بر مردم و زوال ملکشان
۲۰۲	خطبه ۸۷ در نکوهش از مردم در اثر پیروی نکردنشان از دستورات دین
۲۰۴	خطبه ۸۸ تشریح اوضاع زمان جاهلیت و وصف بعثت حضرت رسالت ص
۲۰۸	خطبه ۸۹ در توصیف خداوند تعالی در ساختمان آفرینش و سوق مردم را باخرت
۲۱۱	خطبه ۹۰ که بخطبه اشباح معروف است و آن از بزرگترین و شیواترین خطب آنحضرت است
۲۱۴	باقی همین خطبه در اینکه انسان اوصاف خدا را باید از قرآن و ائمه طاهرین ع فرا گیرد
۲۱۴	و دنبال زیادتی نگردد که گمراه میشود و اینکه راسخون فی العلم ائمه طاهرین اند و بس
۲۱۹	کیفیت ساختمان و آفرینش جهان و اوصاف خدا تعالی
۲۲۱	اوصاف آسمان و فرشتگان
۲۲۳	تقسیم بندی فرشتگان و دستجات آنان
۲۳۰	قسمتی از همین خطبه ۹۰ در وصف زمین و گستراندن آن بر سراب و اشعار و شرح آن
۲۳۳	خلقت آدم ابو البشر و ارسال او بزمین برای آبادی جهان و بعث پیمبران
۲۳۵	در اینکه خداوند تعالی بکلیه احوال آفرینش از انسان و حیوان و نبات و جماد آگاه است
۲۳۸	پایان خطبه اشباح و مناجات با خداوند تعالی
۲۴۰	گفتار ۹۱ که پس از کشته شدن عثمان و بیعت با آنحضرت بیان شده
۲۴۱	خطبه ۹۲ که آنرا در فضیلت خویش سروده و از ظلم و جور بنی امیه و زوال ملکشان اخبار فرموده و شرح آن

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۲۴۶	خطبهٔ ۹۳ ستایش خداوند یکتا و اوصاف انبیاء و اولیاء
۲۴۷	قسمتی از همین خطبه در وصف پیمبران و پیمبر اسلام و اهلبیت طاهرین ع
۲۴۸	ترغیب مردم بکردار نیک
۲۴۹	خطبهٔ ۹۴ در بعثت حضرت ختمی مرتبت
۲۵۰	خطبهٔ ۹۵ اوصاف خداوند تعالی
۲۵۱	در توصیف حضرت رسول صلی الله علیه و آله
۲۵۲	خطبهٔ ۹۶ نکوهش یاران برای ترس آنان از جنگ و ستایش اصحاب رسول الله و آن یکی از خطب آتشین آنحضرت است
۲۵۶	گفتار ۹۷ اخبار از ستم بنی امیه بر مردم
۲۵۷	خطبهٔ ۹۸ حمد خدای تعالی و سفارش مردم را بترک دنیا و یاد مرگ بودن
۲۵۹	خطبهٔ ۹۹ که در آن از کشته شدن خویش و ظهور قائم آل محمد سخن رانده و پاره از اخبار غیبی در آن است
۲۶۱	خطبهٔ (۱۰۰) اخبار از پیش آمدهای آینده و ناگوار یکی بر اهل کوفه رخ میدهد
۲۶۴	خطبهٔ (۱۰۱) اخبار از سختیهای قیامت
۲۶۴	باقی همین خطبه اخبار از جوش اتراک که در بصره وارد میشوند
۲۶۵	خطبهٔ (۱۰۲) در نکوهش گیتی
۲۶۷	قسمتی از همین خطبه در تشخیص دانا و نادان و شرح
۲۶۷	قسمتی از همین خطبه در اینکه رستگار مؤمن است و بس
۲۶۹	خطبهٔ ۱۰۳ در بطلان اصحاب جمل و اثبات
۲۶۹	حقانیت خویش و رنجهائیکه در بدو اسلام متحمل شده و شرح آن
۲۷۱	خطبهٔ ۱۰۴ در ستایش پیغمبر اکرم ص و اخبار از انقراض دولت بنی امیه
۲۷۳	باقی همین خطبه در اینکه بیننده ترین چشمها و شنونده ترین گوشها چشم و گوشی است که پذیرای اندرز باشد
۲۷۵	خطبهٔ ۱۰۵ ستایش از دین اسلام
۲۷۷	توصیف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
۲۷۸	خطاب بیاران و نکوهش از آنان
۲۷۹	خطبهٔ ۱۰۶ از سخنان آنحضرت که در یکی از روزهای جنگ صفین بآنان فرمود و نزدیک بود از شامیان ناکس شکست بخورند
۲۸۰	خطبهٔ ۱۰۷ در ستایش حضرت رسول اکرم ص و اخبار از پیش آمدهای ناگوار
۲۸۳	قسمتی از همین خطبه و ترجمهٔ آن و بیانات ناظم
۲۸۶	خطبهٔ ۱۰۸ ستایش ذات مقدس خداوند
۲۸۷	پاره از همین خطبه در اوصاف فرشتگان
۲۸۸	در احوالات بشر در دار دنیا و پس از مرگ و عوالم برزخ
۲۹۴	پاره از همین خطبه در وصف محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین
۲۹۵	خطبهٔ ۱۰۹ در اعمالیکه پایهٔ دین اسلام و وسیله نزدیکی بخداوند متعال اند و آنها ده چیز اند
۲۹۷	خطبهٔ ۱۱۰ در نکوهش گیتی

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

موضوع	شماره خطبه یا نامه	شماره صفحه
از خطبه های مخصوص که در آن ملک الموت و قبض روح کردن اشخاص را یاد آور گردیده اند	۱۱۱	۳۰۳
نکوهش کنی از اطوار گوناگون آن	۱۱۲	۳۰۴
در سوق مردم بتقوی و پرهیزوزی باخرت و توضیح مفصل آن	۱۱۳	۳۰۶
باقی همین خطبه در اینکه کفر بدیها بدتر از بدیها است و پاداش نیکیها نیکوتر از آنها است و توضیح آن	—	۳۱۰
در باران خواستن از خداوند تعالی	۱۱۴	۳۱۲
تفسیر سید رضی پاره لغات شریف و شکفت انگیز این فصل را		۳۱۳
از خطبه های مخصوص است در باره اوصاف رسول خدا صلی الله علیه وآله	۱۱۵	۳۱۵
اخبار از پیدایش حجاج ابن یوسف وستمکاری و وارد ساختن که حشره ایست که از کفات تولید میشود و تشبیه کردن	—	۳۱۶
از مخصوص در نکوهش اصحاب	۱۱۶	۳۱۸
از مخصوص در ستایش اصحاب در جنگ بصره و توضیح آن	۱۱۷	۳۱۹
از مخصوص است هنگامیکه یاران از برای جنگ تحریک میفرمود و آنان ساکت ماندند بدین جهت مخصوص بآنان زده فرمودند مگر لال افزوده شد و شرح آن	۱۱۸	۳۲۰
از مخصوص است در ستایش خود و ائمه طاهرین و بافی گذاردن نام نیک در جهان	۱۱۹	۳۲۱
از مخصوص است بخوارج نهروان که آنها را بیدار میکند و بجهاد مسلمین را آزار کردن میکشد و توضیح آن	۱۲۰	۳۲۳
از مخصوص است بخوارج نهروان و ترغیب بجهاد با معاویه و شام	۱۲۱	۳۲۶
از مخصوص است در اینکه هنگام جنگ دشمن تواناتر باید باشد تا بتوان بدین کمک نمود	۱۲۲	۳۲۹
نکوهش یاران	۱۲۳	۳۳۰
انگیزش یاران بجنگ و نفرین بدشمن و ترجمه سید رضی رحمی لغات خطبه را	۱۲۴	۳۳۰
از مخصوص است بخوارج در باره تحکیم و اینکه قرآن خطی است بین دو پاره جلد نوشته شده و ناگزیر از مترجم است و توضیح آن	۱۲۵	۳۳۳
از مخصوص است هنگامیکه یاران از او پراکنده شدند و عطا بر میداری	۱۲۶	۳۳۵
از مخصوص است بخوارج نهروان که اگر مرا خطا کار میدانید چرا همه مسلمین را آزار کرده و میکشید و توضیح آن	۱۲۷	۳۳۷
از مخصوص است که در آن از پیش آمدها و جنگهای بصره خداوند اخبار فرموده اند	۱۲۸	۳۴۰
باقی همین خطبه در وصف ترکان و تاتاران و اتباع چنگیز است	—	۳۴۱

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

شماره صفحه	شماره خطبه یا سخن	موضوع
۳۴۳	۱۲۹	از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که درباره ترازوها و پیمانه ها ایراد شده و شرح آن
۳۴۵	۱۳۰	از سخنان آنحضرت است بابی ذر غفاری هنگامیکه عثمان او را بربذه تبعید میکرد
۳۴۶	—	تعرض مروان حکم بر حضرت امام حسن و خشم حضرت امیر بر او و باقی داستان
۳۴۷	۱۳۱	از سخنان آنحضرت است در نکوهش یاران و پاره از اوصاف خویش
۳۴۹	۱۳۲	ستایش خداوند تبارک و تعالی
۳۴۹	—	پاره از همین خطبه درباره مرگ
۳۵۱	۱۳۳	در ستایش یزدان و بیانات ناظم
۳۵۲	—	در توصیف قرآن مجید
۳۵۲	—	در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۳۵۲	—	دنیا طلبی و آخرت جوئی
۳۵۳		در سوق دادن مردم بسوی قرآن و جستن تمسک بدان
۳۵۴	۱۳۴	از سخنان آنحضرت است هنگامیکه عمر بن الخطاب درباره رفتن خودش بجنگ رومیان با حضرتش مشورت کرد
۳۵۵	۱۳۵	خشم آنحضرت بر مغیرة ابن الاخنس هنگامیکه مغیره بعثمان گفت من از تو دفاع میکنم
۳۵۶	۱۳۶	پاسخ بکسانیکه در برابر بیعت خود چشم مال از آنحضرت داشتند
۳۵۷	۱۳۷	در اینکه من طلحه و زبیر بجای خودشان خواهم نشانید
۳۵۸	—	گله از طلحه و زبیر و پیمان شکنان
۳۵۹	۱۳۸	اشاره به پیش آمدهای سخت
۳۶۰	—	پاره از همین خطبه در همین موضوع
۳۶۱	—	اشاره بفتنه عبد الملک مروان
۳۶۴	۱۳۹	سخنی که هنگام شورای دوم بدستور عمر تشکیل شده بود و شرح آن
۳۶۵	۱۴۰	در نهی از غیبت مردم
۳۶۶	—	حدیثی از حضرت رسول در اینموضوع
۳۶۷	۱۴۱	در سفارش مؤمن و فرق بین حق و باطل
۳۶۸	۱۴۲	در تمییز بین سخی و بخیل و انفاق مال را در حق دیگران
۳۶۹	۱۴۳	در طلب باران و اینکه معاصی بندگان باعث قطع باران است
۳۷۰	۱۴۳	در شکایت از خشکسالی و تنگی و طلب باران و شرح آن
۳۷۲	۱۴۴	در فضائل و مناقب ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
۳۷۳	—	ایراد و استدلال شارح بر حقانیت مذهب شیعه بنا بقول ابن الحدید
۳۷۴	باقی همین خطبه	در نکوهش کسانیکه دل بدنیا بسته اند
۳۷۵	۱۴۵	در نکوهش گیتی و شرح آن
۳۷۶	—	در اینکه هیچ بدعتی در دین احداث نشد جز اینکه در برابر سستی ترک گردید
۳۷۶	۱۴۶	در پاسخ عمر ابن الخطاب هنگامیکه میخواست از مدینه حرکت کرده خود در قادسیه بجنگ ایرانیان بیاید

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
	ونهی کردن آنحضرت او را
۳۷۸	خطبه ۱۴۷ که حضرت در آن حالات مردم آخر الزمان را تشریح فرموده اند
۳۷۹	پاره همین خطبه در اینکه در آخر الزمان بازار حق و قرآن کساد و ناحق و باطل رواج است
۳۸۱	در پند و اندرز بمردم در اینکه خدا را بزرگ گرفته معاصی او را ترک گوئید
۳۸۲	خطبه ۱۴۸ در حالات اهل بصره و نکوهش طلحه و زبیر
۳۸۴	خطبه ۱۴۹ که آنرا پیش از مرگ بیاران دستور فرموده است و آن در معنی پندی است نیکو شامل عبرت
۳۸۷	خطبه ۱۵۰ در اخبار از پیش آمدهای سختی که بر مردم رخ میدهد و اینکه حضرت قائم سلام الله علیه آن فتنه ها را از هم بشکافد
۳۸۹	قسمتی از همین خطبه در نکوهش مردم زمان جاهلیت و ستایش یاران رسول خدا
۳۹۰	حدیث إنی تارک فیکم الثقلین و شرح آن
۳۹۱	خطبه ۱۵۱ در ستایش رسول خدا صلی الله و آله و اندرز بعبرت و اخبار از پیش آمدهای ناگوار و شرح آن به نثر
۳۹۴	قسمتی از همین خطبه در شرح حال مؤمنین آخر الزمان
۳۹۵	خطبه ۱۵۲ در ستایش و صفات باریتعالی
۳۹۷	باقی این خطبه در انتقال خلافت بآن حضرت و وصف ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
۳۹۹	پاره از این خطبه در باره شخص گمراه است
۳۹۹	پاره از این خطبه در وصف گنهکاران و اندرز بشنوندگان
۴۰۲	خطبه ۱۵۳ در پند و اندرز بمردم
۴۰۴	در وصف ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
۴۰۵	ربط فرمایش حضرت با حدیث رسول خدا و شرح مترجم حدیث را
۴۰۶	خطبه ۱۵۴ ستایش خداوند تعالی و چگونگی آفرینش انواع مرغان و شب پره و شرح آن
۴۰۹	سخن ۱۵۵ خطاب ببصریان و اخبار از پیش آمدهای سخت و توضیحات مترجم در باره مذهب و عقیده ابن ابی الحدید و رد سخن اهل سنت در باره توبه عایشه
۴۱۲	پاره از این خطبه در باره ایمان
۴۱۳	پاره از این خطبه در چگونگی حالات اهل قبور و ترغیب مردم بامر بمعروف و نهی از منکر و فتنه هائیکه رسول خدا خبر داده اند
۴۱۶	خطبه ۱۵۶ در تقوی و پرهیزکاری و سوق مردم بسوی آخرت
۴۲۰	خطبه ۱۵۷ در نعت رسول اکرم ص و وصف قرآن
۴۲۱	باقی خطبه در فتنه بنی امیه
۴۲۲	خطبه ۱۵۸ در مهربانی خویش نسبت بافراد امت
۴۲۳	خطبه ۱۵۹ در توصیف خداوند تعالی

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۴۲۵	نکوهش کسیکه گفتارش با کردارش یکسان نمیشود
۴۲۷	باقی همین خطبه در ترغیب مردم به پیروی از آن حضرت و از انبیای دیگر از قبیل موسی و عیسی و داود و شرح آن
۴۲۹	باقی خطبه در اینکه حضرت میفرماید من قدم بقدم از آنحضرت پیروی کرده و باندازه برجبه‌ام پینه بستم که از پینه زننده شرمگین شدم
۴۳۳	خطبه ۱۶۰ در اوصاف رسول اکرم ص
۴۳۴	باقی خطبه سفارش مردم را بدوری از جهان و عمل برای آخرت
۴۳۶	سخن ۱۶۱ پاسخ آن کسیکه در جنگ صفین پرسید یا امیرالمؤمنین چرا قوم شما را از حقتان بر کنار کردند
۴۳۷	ایراد شعری از امرؤ القیس و شرح داستان امرؤ القیس که برای چه آن شعر را سروده
۴۳۸	خطبه ۱۶۲ در اوصاف خداوند تعالی
۴۴۱	باقی خطبه خطاب بانسان که در شگفتی آفرینش خویش بیندیشد
۴۴۳	سخن ۱۶۳ در هنگامیکه مردم از آن حضرت درخواست کردند عثمان را دیدار کند و او را از رفتارش منع فرماید و شرح آن
۴۴۶	خطبه ۱۶۴ در شگفتی آفرینش طاوس و رنگ آمیزی بال و پر آن مرغ زیبا
۴۵۳	باقی خطبه در وصف بهشت
۴۵۶	خطبه (۱۶۵) اندرز بیاران
۴۵۷	باقی خطبه اخبار باجتماع مسلمین و انقراض بنی امیه
۴۵۹	خطبه (۱۶۶) و آن اولین خطبه ایست که در آغاز خلافت ظاهری ایراد فرموده اند
۴۶۱	سخن ۱۶۷ در پاسخ آنانکه میگفتند خوبست از کشندگان عثمان انتقام کشیده شود
۴۶۳	خطبه ۱۶۸ هنگام حرکت بسوی بصره
۴۶۴	سخن ۱۶۹ اتمام حجت با نمردیکه از جانب بصریان برای تحقیق حال اصحاب جمل آمده بود و بیعت آنمرد بحضرت
۴۶۶	سخن ۱۷۰ دعائیکه حضرت هنگام حرکت بسوی صفین خواندند
۴۶۷	خطبه ۱۷۱ در اوصاف خداوند تعالی و پاسخ بسعد وقاص هنگام تشکیل شورای دوم
۴۷۱	پاره از این خطبه در نکوهش اصحاب جمل و اینکه حرم رسول خدا را از خانه بیرون کشانده و زنان خود را در خانه نشاندند
۴۷۲	خطبه ۱۷۲ در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله
۴۷۴	باقی خطبه ۱۷۲ در امر بتقوی و پرهیز

فهرست جلد یکم نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۴۷۵	باقی خطبه در امر بدوری از جهان و ناپایداری آن
۴۷۶	خطبهٔ ۱۷۳ در پاسخ بطلحه و زبیر که آن حضرت را بجنگ تهدید کرده بودند
۴۷۸	خطبهٔ ۱۷۴ در اندرز بمردم و معرفی خویش
۴۸۰	خطبهٔ ۱۷۵ اندرز بمردم و اینکه قرآن شریف شافعی است که شفاعتش نزد خدا پذیرفته است
۴۸۳	باقی خطبهٔ شریفه در سوق مردم بسوی کوشش در کار آخرت
۴۸۶	در اینکه حلال و حرام خدا تا قیامت حلال و حرامند و مؤمن آن را تغییر نمیدهد
۴۸۸	باقی خطبه در اینکه ستم بر سه گونه است، ستم بر خود - ستم بر خدا ستم بر خلق و شرح آن
۴۸۹	سخن ۱۷۶ با خوارج نهروان
۴۹۱	خطبهٔ ۱۷۷ که آنرا در اول امر خلافت و در توصیف خدا تعالی و مدح رسول اکرم و نکوهش گیتی سروده اند
۴۹۴	سخن ۱۷۸ پاسخ ذعلب یمانی که پرسید یا امیر المؤمنین آیا خدای خویش را دیده فرمود من خدائی را که نه بینم نه پرستم
۴۹۵	خطبهٔ ۱۷۹ نکوهش یاران از کندیشان در کار پیکار و شرح آن
۴۹۸	سخن ۱۸۰ راجع بعبد الله ابن قعین که برای تفحص حال گروهی که خیال پیوستن بخوارج را داشتند
۴۹۹	خطبهٔ ۱۸۱ توصیف خدا تعالی و دانائی او بحال اشیاء و آنرا نوف بکالی روایت کرده است که حضرت در حالیکه بر سنگی که جعدة ابن هبیرهٔ مخزومی برایش نصب کرده بود انشاء فرمودند و شرح آن
۵۰۴	باقی خطبه در بیوفائی جهان و اینکه پادشاهان با اقتدار در آن هلاک شدند
۵۰۵	باقی خطبه در توصیف امام زمان عجل الله فرجه الشریف
۵۰۷	باقی خطبه تأسف آنحضرت از درگذشت یاران با وفا و آماده گی مردم برای جنگ با معاویه و ضربت زدن ابن ملجم علیه اللعنه بر آنحضرت و شرح آن

فهرست جلد یکم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۵۰۹	خطبهٔ ۱۸۲ در ستایش خداوند تعالی
۵۱۱	قسمتی از همین خطبه در ستایش قرآن کریم و اندرز بمردم و شرح آن
۵۱۶	باقی خطبه خطاب بمردمان نالخورده و پس که برای توبه آماده شوند ✲
۵۱۸	خطبهٔ ۱۸۳ در نکوهش برخی از مردم خارجی
۵۱۹	خطبهٔ ۱۸۴ خطاب به کمیل بن زیاد نخعی شرح در توصیف پرهیزکاران و متقین بیان فرموده اند
۵۲۴	باقی خطبه در همین موضوع ✲
۵۲۶	نعره زدن همام از روی وجد و جان بجانان تسلیم نمودن و شرح آن
۵۲۸	خطبهٔ ۱۸۵ در اوصاف منافقین و دو رویان و توضیح آن ✲

جلد دوم

از کتاب :

شرح نهج البلاغه

للامام - ابی الحسن - امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب

صلوات الله وسلامه علیه وآله

(مترجم - شارح)

(المتمسک بأذیال أفلیت العصمة والطهارة)

محمد علی انصاری قمی «قم»

(حق طبع محفوظ و مخصوص است به)

کتابفروشی اسلامیه - تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۲۱۹

تهران | (خط حسن هریسی) | ایران

تقریظی است

که حضرت مستطاب آیة الله العظمی آقای حجت ادام
الله ظله العالی علی رؤس المسلمین مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

این منظومهٔ شریفه که اثر قریحهٔ صاف و طبع روان جناب دانشمند ادیب و فاضل اریب صاحب ذوق سلیم و طبع مستقیم آقای آقامیرزا محمد علی انصاری قمی نصره الله است که کلمات فصیحهٔ یگانهٔ فصیح عالم و اولین وصی حضرت خاتم صلوات الله علیهما را که در کتاب مستطاب نهج البلاغه جمع گردیده با قلم فصیح ترجمه شده، و دُرَر شاهوار آنرا با بیان ملیح برشتهٔ نظم درآورده اند، الحق در نظم و ترتیب و شرح و تنظیم آن نهایت زحمت را کشیده اند، و چون اینگونه اُمور از اُمور صعب المنالی است که بآسانی صورت نمیگیرد، بتوفیق خداوندی بحمد الله شامل حال ایشان شده که بار سنگین را بسر منزل مقصود رسانیده اند جزاه الله خیر الجزاء. افراد جامعه که این تحفهٔ گرانبها بدست آنها سپرده شده سزاوار است که جواهر گرانبهای این کلمات را آویزهٔ گوش جان نموده، زحمات جناب معزّی الیه را در شنیدن پند و اندرز حضرت مولی الموالی سلام الله علیه منظور دارند. (والله هو ولی التوفیق).

الاحقر محمد الحسینی الکوه کمری



آیۃ اللہ آقا سید محمد کوہ کمرہ ای حجت قدس سرہ

تقریظی است

که بقلم حضرت مستطاب آیة الله العظمی آقای حاجی سید
محمد تقی (خونساری) مدظله العالی بسمت تحریر یافته است

بسمه تعالی شانه

الحق جناب آقای میرزا محمد علی انصاری قمی مترجم معظم رید فضله
دارای قریحهٔ وقّاد است و با وجازت لفظ و عذوبت معنی دادِ فصاحت را
داده و در شاهوار را در لباس اشعار آبدار در دسترس فهم عوام نهاد و معانی دقیقه و
نکات لطیفه را در نیکوترین عبارت و زیباترین صوری خالی از تعقید لفظی و
معنوی در آورد و میتوان گفت خدمت شایانی بعالم اسلامیت نمود، و البته
برادران ایمانی و اخلاء روحانی و علی الخصوص جوانان دبیرستانها مراجعهٔ
باآنزاد صباح و مساء و لیل و نهار مغتنم شمرد، و اصلاح معایب نفسانی و مداوای
امراض روحانی خود را بمطالعهٔ نسخهٔ که از طبیب ارواح و نفوس رسید خواهند فرمود

الأحقر محمد تقی الموسوی

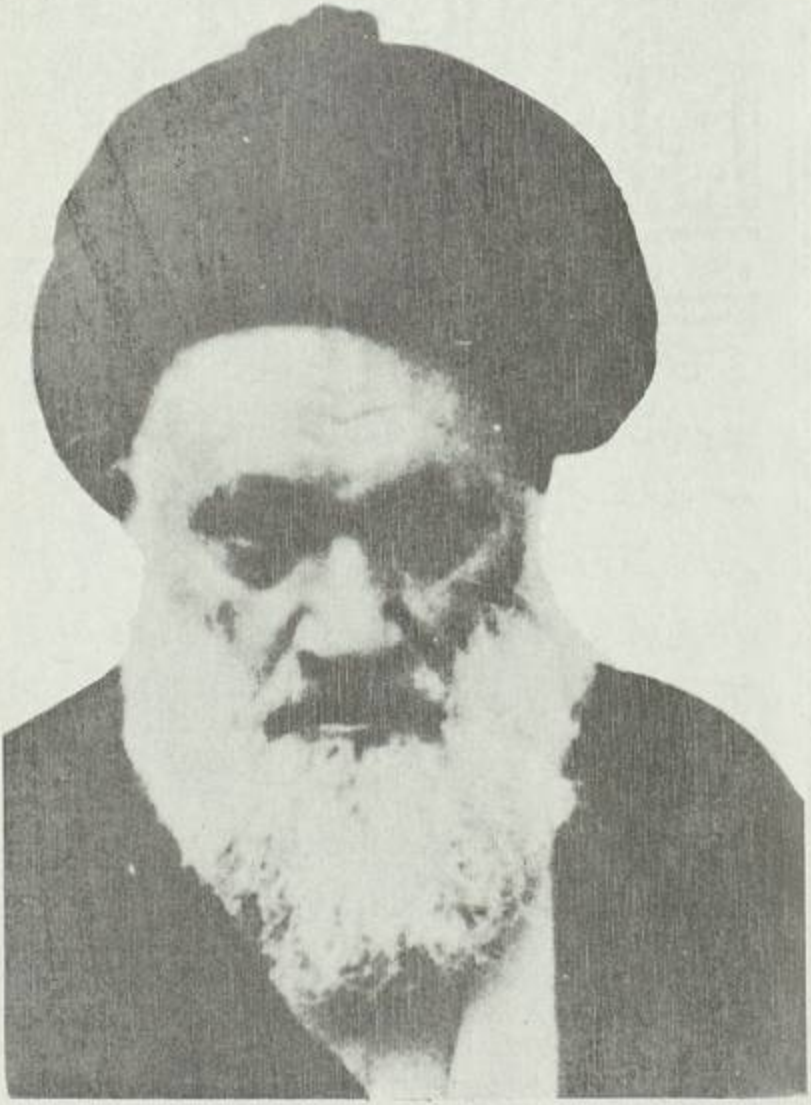

تقریظی است

که بخامهٔ فصیح حضرت مستطاب آیة الله العظمی آقای حاجی میرزا محمد (فیض) قمی دام ظله العالی نگاشته شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب مستطاب نهج البلاغه وترجمه ونظم آن که بقلم ادیب اریب سخن سنج لبیب فاضل خطیب صاحب المآثر والمفاخر آقای میرزا محمد علی انصاری قمی بزبان فصیح وبیانی ملیح باطرزی مطلوب واسلوب مرغوب برشته ترتیب ونظم درآمده بسی شایسته تمجید وتعریف وتحسین وتوصیف است ایکار گرانبار که بزرگ یادگار با افتخار محسوب از آنچه در خور تقدیر است که واجد ابتداع وابتکار گردید، در طی سیزده قرن احدی از فضلا ودانشمندان طی این طریق ننموده واین را نه پیموده اند، زیاده بر هزار وسیصد سال میگذرد که غواصان بحار معانی وگفتار در دریای پر لئالی وگهر خطبه های امام علی ابن ابیطالب سلام الله علیه بغواصی پرداخته وهریک بقدر خور و استعداد حال خود از این دریای بی پایان لئالی ودرری برده واز این خرمن پر برکت خوشه ربوده واز این شجرهٔ طیبه ثمری چیده لکن این طرز بدیع واسلوب منیع را هیچیک نه پیموده همانا رنج برده گنج داده زحمت کشیده گوی سبقت ربوده فضلا ودانشمندان را زیبد که از زحمات این ادیب دانا واین خطیب توانا قدردانی کنند مسلمانرا سزد که هرکدام در منزل خود جلدی از این کتاب تهیه نموده بمطالعه وخواندن آن بپردازند حرره فی اثنا من ذی العشرین من ذی القعده من شهور ۱۳۶۸ قمری. الاحقر محمد الفیض القمی

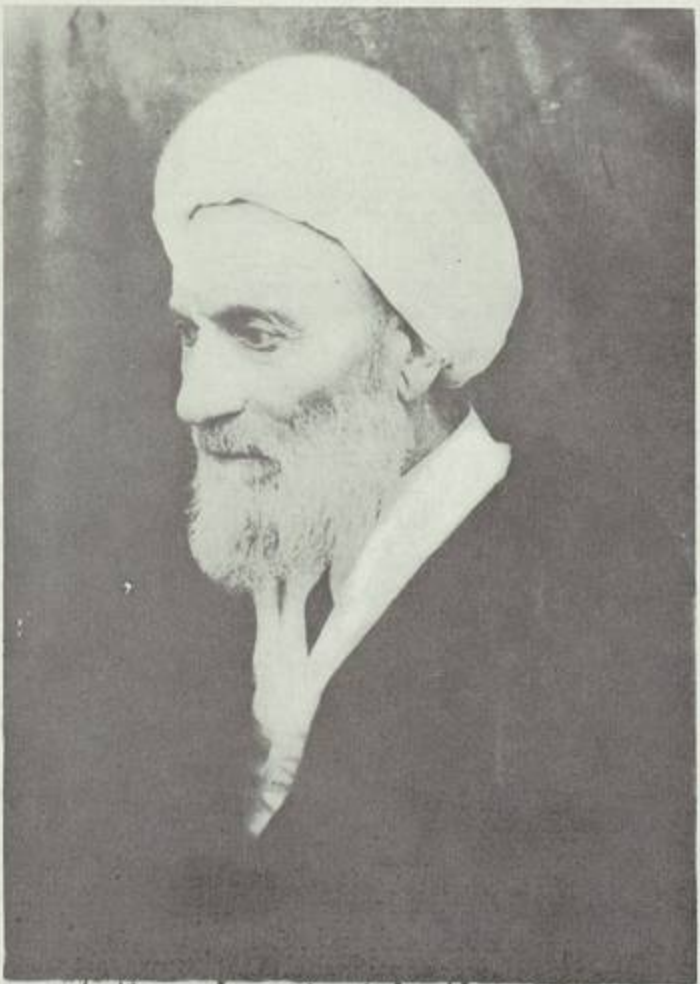

مرحوم آیة الله فیض قمی رضوان الله علیه

تقریظی است که

حضرت مستطاب آیة الله حامل لواء خاتم المرسلین

الحاج السید صدر الدین الصدر ادام الله ظله العالی مرقوم فرمودند

بسمه تعالی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَعَلٰی ابْنِ عَمِّهِ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ وَاَوْلَادِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ ، وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِینَ مِنَ الْآنَ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّینِ وَبَعْد مخفی نماند که خدمتگذاری و اظهار ارادت به خاندان عصمت و طهارت یکی از بزرگترین وظیفه شیعه امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله و صلواته علیه میباشد ، از این جهت باید هر یک بقدر همت خود نسبت باهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار فدویت و ترفیع مقام تعظیم شأن آنها خودداری نکنند تا انشاء الله خداوند علی اعلا سعادت دنیا و آخرت را بآنها ارزانی فرماید .

یکی از کسانیکه در اینمقام برآمده و مدتی عمر عزیز خود را صرف این خدمتگذاری بزرگ کرده : جناب آقای محمد علی انصاری قمی میباشد ، که شبها تا سحر بسر برده تا بحمد الله والمنة موفق شده که بدینوسیله ذخیره برای روز رستاخیز خود فراهم آورد ، امیدوارم که صاحب نهج البلاغه صلوات الله وسلامه علیه او را پاداش بزرگ و جزای خیر بدهاد ، البته جز این هم از آن بزرگوار چیزی متوقع نیست زیرا که عادتهم الاحسان وسجیتهم الکرم بوده و خواهد بود

وَالسَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ بتاریخ پنجشنبه سیزدهم ذیحجة الحرام سال هزار و سیصد و شصت و هشت هجری قمری ، عَلٰی صَاحِبِهَا اٰلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ وَالْاِکْرَامِ



حضرت آیة الله آقای صدر قمی رحمة الله

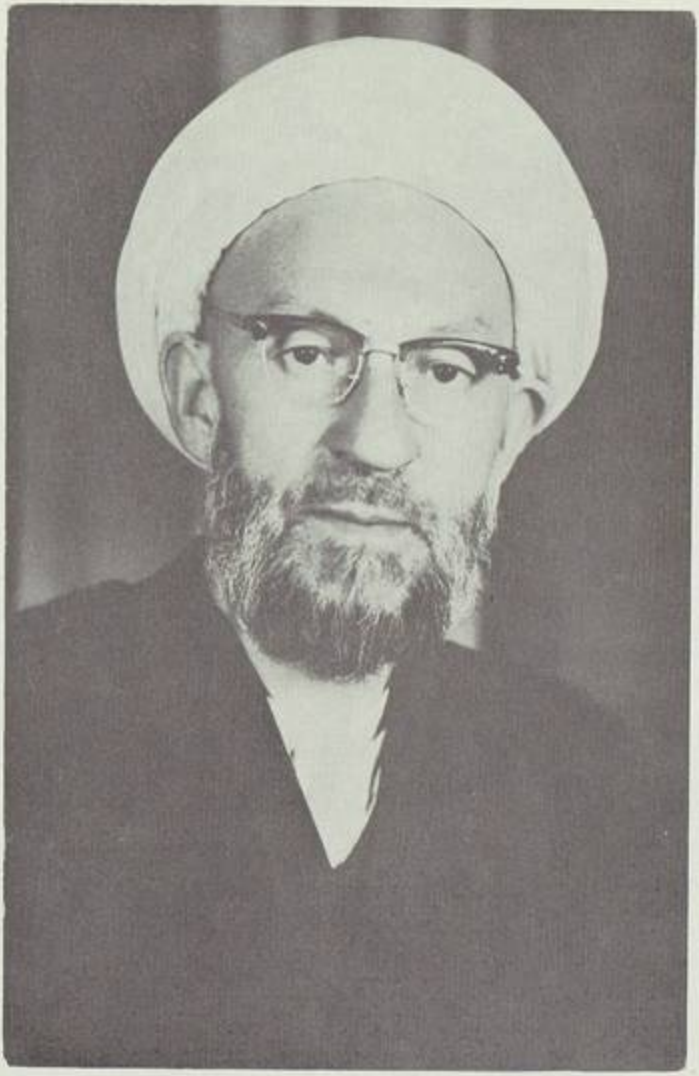

بپاس خدمات خداپسندانه مذهبی که خطیب شهیرمحدث کم نظیر حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ مرتضی انصاری اخوی معظم مترجم انجام داده‌اند لذا عکس ایشان دراین صفحه گراور گردید .

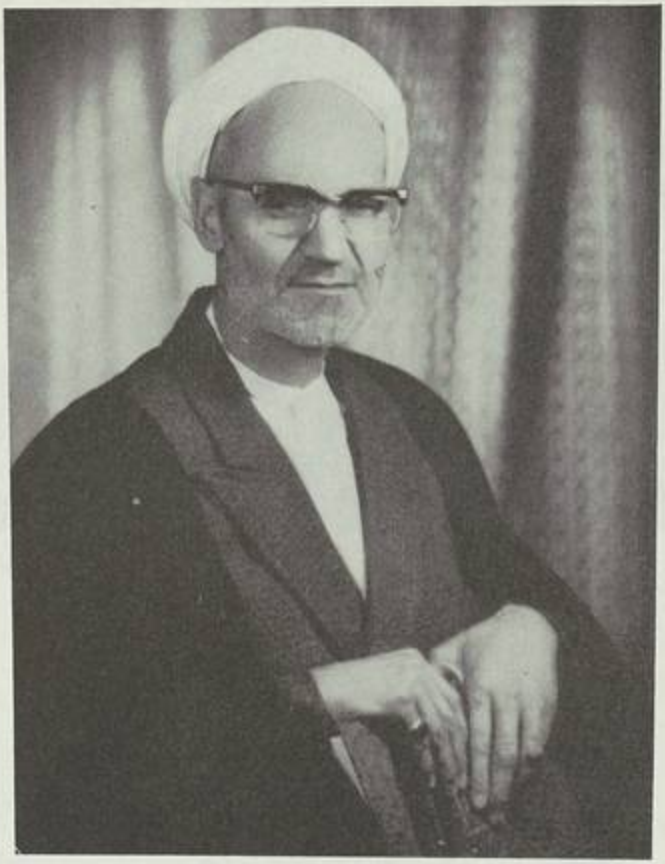

آقای حاج محمد علی انصاری ـ مترجم ـ

نخستین کسیکه در طول تاریخ توفیق یافت نهج البلاغه

را در سی هزار شعر شیرین فارسی بنظم آورد .

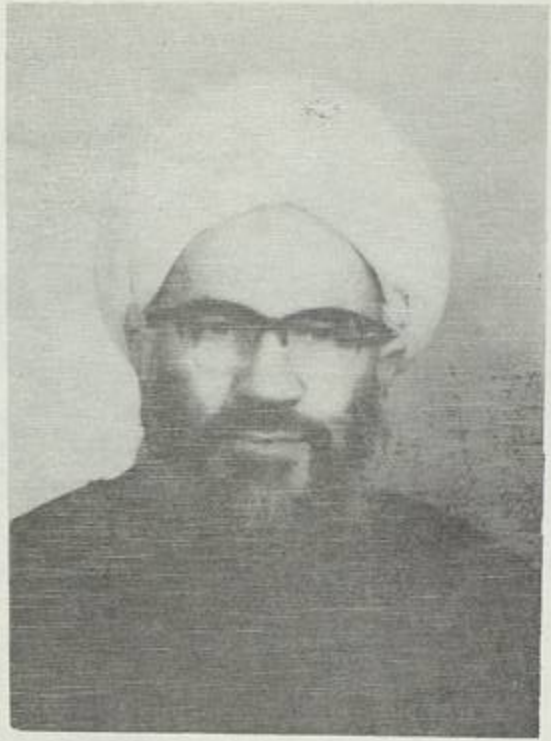

حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاجی میرزا
محمود انصاری نزیل تهران اخوی دیگر مترجم

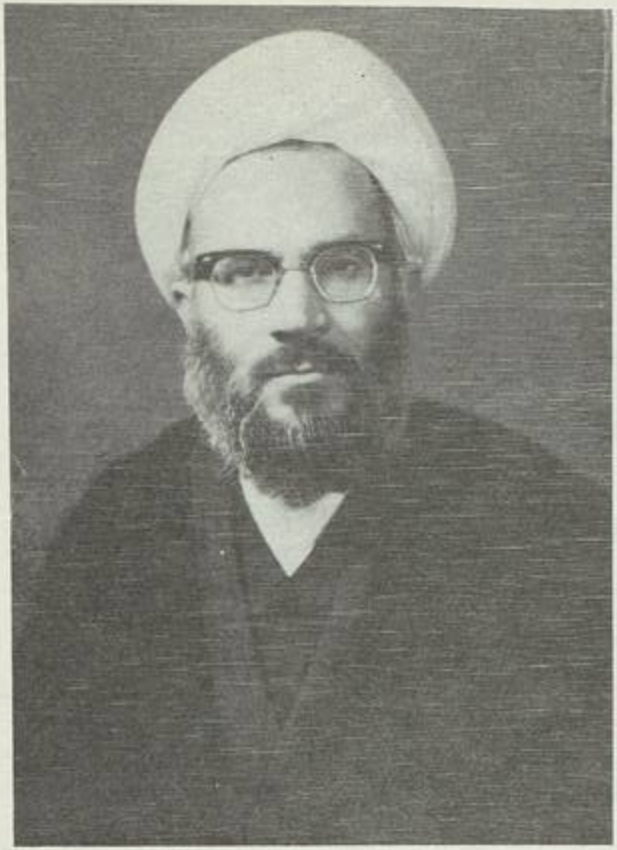

حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای حاجی میرزا احمد
انصاری نزیل نجف اشرف اخوی مترجم

جلد دوم

از کتاب

شرح نهج البلاغه

للامام - ابی الحسن - امیر المومنین علی ابن ابیطالب

صلوات الله وسلامه علیه وآله

مترجم شارح

المتمسک باذیال اهلبیت العصمة والطهارة

محمد علی انصاری قمی «قم»

حق طبع محفوظ و مخصوص من است «به»

کتابفروشی اسلامیه - تهران - خیابان بوذرجمهری ۶ تلفن ۲۱۹۶

تهران (بخط حسن هریسی) ایران

نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم

(١٨٤) ومن خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه، وجلال كبريائه، ما حير مقل العيون من عجائب قدرته، وردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه صفته، وأشهد أن لا إله إلا الله شهادة إيمان ويقان وإخلاص وإذعان، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، أرسله وأعلام الهدى دارسة، ومناهج الدين طامسة، فصدع بالحق، ونصح للخلق، وهدى إلى الرشد، وأمر بالقصد، صلى الله عليه وآله وسلم.

واعلموا عباد الله، أنه لم يخلقكم عبثا، ولم يرسلكم هملا، علم مبلغ نعمه عليكم، وأحصى إحسانه إليكم، فاستفهموه واستنجحوه، واطلبوا إليه، واستمنحوه، فما قطعكم

عَنْهُ حِجَابٌ ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ ، وَإِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍّ ، لَا يَشْتَلِمُهُ الْعَطَاءُ . وَلَا يَنْقُصُهُ الْحِبَاءُ ، وَلَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ ، وَلَا يَسْتَنْصِبُهُ نَائِلٌ وَلَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ ، وَلَا يُلْهِيهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ ، وَلَا تَحْجُزُهُ هِبَةٌ عَنْ سَلْبٍ ، وَلَا تَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ ، وَلَا تُوَلِّهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ ، وَلَا يُجِنُّهُ الْبُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ ، وَلَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ ، قَرُبَ فَنَأَى ، وَعَلَا فَدَنَا ، وَظَهَرَ فَبَطَنَ ، وَبَطَنَ فَعَلَنَ ، وَدَانَ وَلَمْ يُدَنْ ، لَمْ يَذْرَأِ الْخَلْقَ بِاحْتِيَالٍ ، وَلَا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالٍ . ❊

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ ، فَإِنَّهَا الزِّمَامُ وَالْقِوَامُ ، فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا ، وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا ، تَؤُلْ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ ، وَأَوْطَانِ السَّعَةِ ، وَمَعَاقِلِ الْحِرْزِ ، وَمَنَازِلِ الْعِزِّ ، فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ، وَتُظْلِمُ لَهُ الْأَقْطَارُ ، وَتُعَطَّلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ ، وَيُنْفَخُ فِي الصُّوَرِ ، فَزَهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ ، وَتَبْكَمُ كُلُّ لَهْجَةٍ ، وَتَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ ، وَالصُّمُّ الرَّوَاسِخُ ، فَتَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا ، وَمَعْهَدُهَا قَاعًا سَمْلَقًا ، فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ ، وَلَا حَمِيمٌ يَدْفَعُ ، وَلَا مَعْذِرَةٌ تَنْفَعُ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ستایش خداوند یکتا و وصف محمد مصطفی و سفارش مردم را بپرهیز و تقوا) ذات مقدس :

خدائی را ستایش سزا است که باندازهٔ از آثار و نشانه های بزرگواری و سلطنتش (از آسمان و زمین و خورشید و ماه و اختران و صحرا و دریا و نبات و حیوان و جماد برای بندگانش) هویدا ساخت و بقدری قدرتهای شگفت انگیزش را نشان داد که دیده های خردها را مات و حیران ساخت، و خاطرات افکار و نفوس (بشری) را از شناسائی حقیقت ذاتش مانع گردید، و من از روی ایمان و یقین و اعتراف (بدل و زبان) گواهی میدهم که جز او خدائی نیست، و نیز گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول آن خدا میباشد، خداوند او را هنگامی (برای ارشاد بشر) فرستاد که نشانه های رستگاری کهنه، و راههای گشادهٔ دین کور و تاریک گردیده بود (و ابداً از حق و حقیقت نام و نشانی نبود) محمد ص در این هنگام حق را هویدا کرده، مردم را با پند (های شیرین و دلکش) بسوی هدایت کشانده، و بعدل و داد و میانه روی امر فرمود، درود خدا بر او و بر آل او باد.

مردم بدانید خداوند شما را بیهوده بدون مقصد و عزمی نیافریده، و همین طور بی سرپرستیتان رها نفرموده است (تا بدلخواه خویش هر کاری را بکنید، و هر راهی را بروید بلکه) او اندازهٔ نعمتهائی را که بشما داده، و شمارهٔ نیکوئیهائیکه دربارهٔ تان فرموده است میداند، پس گشایش (ابواب احسان) و رهائی (از دست نفس ستمکار) را از او درخواست نمائید، و همواره خواهان بخششهای او باشید، و بدانید (که علمش بافعال و کردار شما محیط است) نه پردهٔ او را از شما میپوشاند، و نه دری از شما بروی او بسته شود، خدائی است که در هر مکان و زمان و وقتی حاضر، و هر انس و (ملک و) جنی را ناظر است، عطا و دهش در (سد) کرمش رخنه بیفکند، و بخشش (هر اندازه هم بسیار باشد) از گنجش نکاهد، درخواست سائل آنرا تمام نگردانده، و نعمتهایش بپایان نرسد، بخشش او دربارهٔ شخصی شخیص دیگرش باز ندارد، و آوازی از آواز دیگرش سرگرم نسازد، هنگام بخشیدن (عطای) بدیگری از گرفتن از دیگری باز نماند، خشم دربارهٔ گنهکار از رحمت دربارهٔ فرمان بردار، و رحمت دربارهٔ این او را از عذاب دربارهٔ آن حیران و سرگردان نگرداند، نه پوشیدنیها او را از پیدائی بپوشاند، و نه پیدائیها او را از پوشیدنیها مانع آیند (خدائی است در همهٔ جاها و مکانها حاضر و بکلیه

زمان و مکانها ناظر و مسلط) نزدیک و دور و بالا و پائین پیدا و پنهان ، و پنهان و پیداست . غالب است و مغلوب نیست ، آفرینش را از روی مکر و حیله نیافرید ، و از روی درماندگی از آنان یاری نخواست (بلکه با کمال قدرت مخلوق را به حسب اقتضای حکمت ایجاد فرمود ، و هیچگاه تغییری در ملک و سلطنت او راه نیافته و نخواهد یافت) .

بندگان خدای من شما را بتقوی و پرهیز از خدا سفارش میکنم ، زیرا که آن تقوی مهاری است (که شخص را بسوی خوشنودی خدا میکشاند) و ستونی است (که انسان را در پناه خویش از آتش دوزخ نگه میدارد) پس بر سیمانهای محکم تقوی و حقایق آن (که احکام الهیه است) چنگ در افکنید . تا آنها شما را بسوی مرکز راحتی و آرامش (یقین) و اوطان وسیعه (ایمان) و مدرجهای مستحکم محافظت (از شیطان) و منزلهای ارجمندی (رحمتهای یزدان) بکشانند (آنهم میدانی در چه روزی) در روزیکه دیده ها (از فرط اندوه) بهبوت باز ، و اطراف و اکناف (از شدت ظلمت گناه) تیره و تار ، و قطارهای اشتران سنگین قیمت ده ماهه نزدیک بزاییدن بی صاحب مانند . روزی است که در صور (اسرافیل) دمیده شود ، و جان از هر پیکری بدر آید ، هر زبانی (در هر دهانی) لال و کوههای زمخت و بلند و سخت مانند سراب درخشان نرم و هموار ، و مرکزشان زمینی صاف و بدون پستی و بلندی گردد ، در آن روز نه شفیعی شفاعت کند ، و نه خویشاوندی حمایت نماید ، و نه پوزشی پذیرفته گردد .

(۱۸۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَعَثَهُ حِينَ لَا عَلَمٌ قَائِمٌ ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ ، وَلَا مَنْهَجٌ وَاضِحٌ

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ ، وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا ، فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ ، وَمَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ ، سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ ، وَقَاطِنُهَا بَائِنٌ ، تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيَدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ .

فَمِنْهُمُ ٱلْغَرِقُ ٱلْوَبِقُ ، وَمِنْهُمُ ٱلنَّاجِي عَلَى بُطُونِ ٱلْأَمْوَاجِ ، تَحْفِزُهُ ٱلرِّيَاحُ بِأَذْيَالِهَا ، وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا ، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرَكٍ ، وَمَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَى مَهْلَكٍ !!

عِبَادَ ٱللّٰهِ ، ٱلْآنَ فَٱعْمَلُوا وَٱلْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ ، وَٱلْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ ، وَٱلْأَعْضَاءُ لَدْنَةٌ ، وَٱلْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ ، وَٱلْمَجَالُ عَرِيضٌ ، قَبْلَ إِرْهَاقِ ٱلْفَوْتِ ، وَحُلُولِ ٱلْمَوْتِ ، فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ ، وَلَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوری از دنیا و سوق مردم بپرهیز و تقوی) *

خداوند جهان هنگامی پیمبر خویش را (برای ارشاد بشر بسوی جهانیان) بفرستاد که نه پرچمی برپا ، و نه نشانه درخشان ، و نه راه روشنی هویدا بود ، (بشر از خدا و دین و حقایق بیخبر و در تیه و دام و سنگلاخ خرافات سرگردان بود ، رسول خدا به نیروی مجاهدت در اندک مدتی آنها را از حضیض شقاوت باوج سعادت رسانید) بندگان خدای من شما را بتقوی و پرهیز از خدا سفارش کنند ، و از جهانتان بیم دهند ، چرا که جهان سرای کوچیدن ، و جایگاه اندوه و ناخوشی است ، ساکنش رونده و مقیمش جدا شونده از آن است ، اهل خویش را در کشاکش (حوادث) میلرزاند ، لرزان کشتی که تند بادها در وسط دریا آن را بجنبش و لرزان افکنده (و در هم شکسته) باشند ، در آندم پاره از کشتی نشینان در درون دریای پر طوفان) غرق نابود ، و پاره در ناف امواج (خروشان) دست و پا زنان ، و هر زمان باد آنها را از سوئی بسوئی کشانده ، و هر نفس و همیشان دچار میسازد (تا مبادا طعمه نهنگ و مضروب بصخره و سنگی گردند ، چنین است حال این دریای پر تشویر و طوفان جهان) آنکه در تک آن غرق شد امکان

باز جستنش نیست ، و آنکه رهید (قهرا) بسوی نیستی روان است . ❊

بندگان خدای ، کنون که زبانها باز ، و پیکرها سالم و ساز ، و اندام بفرمان و عرصه مجال آمد و شد وسیع و فرصت در دست است (و نیروی جوانی در تن باقی است) پیش از آنکه مرگ و (پیری و) نیستی شتاب آورد (و عرصه را بر شما تنگ سازد) برای خدا کار کنید ، و ورود مرگ را بر خویش لازم دانسته بانتظارش نشینید (که مرگ خود بیک ناگاه بر شما تاخته و عنان اختیار را از کفتان جز ادبر نیست)

(۱۸۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أَنِّي لَمْ أُرَدَّ عَلَى اللهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ ، وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ ، وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللهُ بِهَا ، وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي ، وَلَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي ، فَأَمْرَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي ، وَلَقَدْ وَلِيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي ، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَةُ ، مَلَأٌ يَهْبِطُ وَمَلَأٌ يَعْرُجُ ، وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْنَمَةٌ مِنْهُمْ ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرِيحِهِ ، فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَمَيِّتًا ؟! فَانْفُذُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ ، وَلْتَصْدُقْ نِيَّاتُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ وَ

إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةِ الْبَاطِلِ ، أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ ، وَأَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَلَكُمْ .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (درباره خویشاوندی نزدیکی از خود گذشتگیش نسبت برسول خدا و اولویتش بخلافت)

برخی از یاران محمد صلی الله علیه و آله که نگهدارنده گان (رازهای دین و احکام قرآن مبین) میباشند میدانند که من هیچگاه از دستور اینکه از جانب خدا و رسول است تن نزده ام (و در اجرای آنها کندی ننموده ام) . این منم که در راه یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از جاهائیکه گردان لشکر از آنها گریزان ، و گامها لغزان و به عقب برمیگشت جانبازیها کردم و از خود گذشتگیهائی نشان دادم که تواریخ آنها را با خطوط برجسته در خویش ثبت و ضبط کرد ، و طوایف امم از مطالعه آنها دچار شگفتیها شده اند هنوز اثر شیرینی آن شبی که من در رختخواب پیغمبر خوابیدم در دائقه جبرئیل و میکائیل باقی است ، هنوز روزگار با صدها هزار چشم در جراحاتیکه در بدر و احد و حنین برای حفظ جان رسول الله به پیکر من رسیده آخیز مانده است ، هنوز آوازرسای جبرئیل میان زمین و آسمان به لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ ، بلند است ، هنوز چاههای بدر و دو گودال خیبر و خندق به تیره روزی ولید ، و عتبه و شیبه ، و عمرو ، و مرحب گواهی میدهند) شجاعت و رشادتی است که خدا مرا بآن ارجمند خواسته است (یکی دیگر از کرامات خداوندی که مرا بدان مفتخر فرموده است آنست که) هنگامیکه روح رسول الله صلی الله علیه و آله قبض میشد من سر مبارکش را بر سینه داشتم ، و جان مقدسش در دست من از پیکر جدا شد ، پس من آن دست را (که ببدن آنحضرت مالیده شده بود تیمناً) بروی خود کشیده مباشر غسل او ، که درود خدا بر او و بر آلش باد گردیدم ، و فرشتگانم در اینکار یاری کردند ، آنگاه اهل البیت و ساکنان خانه های اطراف و دو گروه از فرشتگان که (برای این واهیه دهیاء) در رفت و آمد از آسمانها بودند ، بطوری بر آنحضرت گریستند که آواز گریه آنها از گوش من بیرون نمیرفت آنگاه (من با آن) فرشتگان بر آن حضرت نماز گذارد ، و آن پیکر شریف را

(که عالم امکان را جان بود) در آرامگاهش نهادیم (کنون ای کسانیکه باستناد قرشی بودن و نزدیکی با آنحضرت خلافت را غصب کرده اید بگوئید بدانم آیا در اینصورت) کیست که با رسول خدا چه در حال حیات، و چه در دوران ممات، از من سزاوارتر و نزدیکتر باشد (اگر کسی هست بگوئید با دلیل و برهان اولویت خویش را اثبات نماید، وگرنه بیهوده ژاژ نخاید که خدا در کمین ستمکاران است)، مردم البته از روی بینش و بصیرت با نیتهای درست و پاکیزه بسوی پیکار با دشمنان بشتابید، بجز انگیزه جزا و خدائی نیست سوگند است که من براه راست، و دشمنانم در پرتگاه کژی و باطل روانند، آنچه میگویم بشنوید (و برای رستگاری خویش بکار بندید) آمرزش خدا را برای شما و خویش خواهانم (تا شما را از گمراهیها و لغزشهای دروین نگهدارد).

(۱۸۹) وَمِن خُطبَةٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلام

بَعلَمِ عَجَائِبَ الوُحُوشِ فِي الفَلَوَاتِ، وَمَعَاصِيَ العِبَادِ فِي الخَلَوَاتِ، وَاختِلَافَ النِّينَانِ فِي البِحَارِ الغَامِرَاتِ، وَتَلَاطُمَ المَاءِ بِالرِّيَاحِ العَاصِفَاتِ، وَأَشهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَرَسُولُهُ، وَسَفِيرُ وَحيِهِ وَرَسُولُ رَحمَتِهِ.

أَمَّا بَعدُ، فَأُوصِيكُم بِتَقوَى اللهِ الَّذِي ابتَدَأَ خَلقَكُم، وَإِلَيهِ يَكُونُ مَعَادُكُم، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُم، وَإِلَيهِ مُنتَهَى رَغبَتِكُم، وَنَحوَهُ قَصدُ سَبِيلِكُم، وَإِلَيهِ مَرَامِي مَفزَعِكُم، فَإِنَّ تَقوَى اللهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُم، وَبَصَرُ عَمَى أَفئِدَتِكُم، وَشِفَاءُ مَرَضِ أَجسَادِكُم، وَصَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُم، وَطُهُورُ دَنَسِ أَنفُسِكُم، وَجَلَاءُ عِشَاءِ

أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنَ فَزَعِ جَأْشِكُمْ، وَضِيَاءَ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ،
فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللهِ شِعَارًا دُونَ دِثَارِكُمْ، وَدَخِيلًا دُونَ شِعَارِكُمْ
وَلَطِيفًا بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَأَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَمَنْهَلًا لِحِينِ
وُرُودِكُمْ، وَشَفِيعًا لِمَدْرَكِ طَلِبَتِكُمْ، وَجُنَّةً لِيَوْمِ فَزَعِكُمْ، وَمَصَابِيحَ
لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ، وَسَكَنًا لِطُولِ وَحْشَتِكُمْ، وَنَفَّاسًا لِكُرَبِ مَوَاطِنِكُمْ،
فَإِنَّ طَاعَةَ اللهِ حِرْزٌ مِنْ مَتَالِفَ مُكْتَنِفَةٍ، وَمَخَاوِفَ مُتَوَقَّعَةٍ، وَ
أُوَارِ نِيرَانٍ مُوقَدَةٍ، فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ
دُنُوِّهَا، وَاحْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ
الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاكُمِهَا، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصِّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا، وَ
هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا، وَتَحَدَّبَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ
بَعْدَ نُفُورِهَا، وَتَفَرَّجَتْ عَلَيْهِ النِّعَمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا، وَوَبَلَتْ
عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِرْذَاذِهَا، فَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ
وَوَعَظَكُمْ بِرَسُولِهِ، وَامْتَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ، فَعَبَّدُوا أَنْفُسَكُمْ
لِعِبَادَتِهِ، وَاخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ. ❊

از خطبه‌های آنحضرت علیه‌السلام است (در دانائی خداوند برازهای آفرینش و سوق مردم بتقوی و ستایش از دیانت اسلام، و تشریح زمان بعثت پیغمبر اکرم، و وصف قرآن کریم)

چرندکانیکه دربیابانها میمانند، گناهانیکه درنهانیها ازبندگان سرمیزند، وایمانیکه دریاهای ژرف رفت وآمد دارند، امواج خروشانیکه باوزش تندبادها درآبها پدید میگردد، خداوند بتمامت آنها داناست، من گواهم باینکه محمد ﷺ فرد منتخب، ورساننده وحی، وفرستاده ایست که آن را خدا ازفرط محبتش بسوی خلق فرستاده است. پس ازاین گواهی برتوحید ونبوت، سفارش من بشما آنست که ازخداوندیکه آغاز آفرینش وانجام بازگشت ورواشدن نیازمندیها، وانتهای خواستها وطریقه روشن درست وراست، وپناه هنگام درماندگیهای شما اوست، ازچنین خدائی بترسید، (واوامرونواهی اورابکاربندید) چراکه ترس ازخدا داروی دلهای دردمند، وروشنی درونهای تاریک، وشفای بدنهای بیمار است، زنگ اندوه راازسینه ها، ناروائیها راازروانها پرده پرده (بندار) رازپیش دیده ها، بیم وترس راازدلها زدوده وسترده وبرداشته، وتاریکیهای شمارا روشنی بخشند (مردم) پس فرمان برداری ازخدا راپیراهن تن سازید، نه روپوش بدن وآنرا جامه دل کنید، نه پیراهن تن بلکه آنرا درون دل نهان ساخته، ودررأس امورخویش بپرش قرارداده، برای ورودتان (بقیامت) سرچشمه سردوگوارا، ودوسیله دریافت درخواستها، وسپربروزترسیدن (ازآتش دوزخ) وچراغ برای درون قبرها، وامین برای روزهای بی پرسی وگشایش مراکزاندوهناکی خودتان قرارش دهید، زیراکه فرمان برداری ازخدا پناه ونگهبان ازمهلکهائی است که (انسان را) درمیان گیرنده، وترسهائیکه انتظارکشیده شده، وشراره آتشهای افروخته شده (برای گنهکاران) میباشد. این تقوا وپرهیزاست که هرکه بدان چنگ یازید ودشواریها پس ازنزدیکی ازاو دورو کارها پس ازتلخی وناگواری براوشیرین وگوارا، وامواج (بلاها) پس ازهجوم ازاوزایل، گرفتاریها پس ازسنجاندن براوآسان، فیض وکرامت (الهی) پس ازکمیابی براوجاری، رحمت و احسان پس ازدوری باوبازگشت. نعمتها پس ازکمی براوفراوان، وبرکت همچون باران تندپس ازکم شدن باو برسد (مردم) پس بترسید ازخداوندیکه پندش شمارا سودمند افتاده، وبوسیله احکامش شمارا اندرزداده. وسبعت دانش برشمامنت نهاد. بنابراین (چه خوش است ستورهای سرکش) نفسهای خویش رابرای فرمان برداریش هموار ونرم، وحق بندگی اورابجای آورید، وچیزی

ثُمَّ إِنَّ هٰذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللّٰهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ ، وَ
اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ ، وَأَصْفَاهُ خِيَرَةَ خَلْقِهِ ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى
مَحَبَّتِهِ ، أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ ، وَوَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ ، وَأَهَانَ
أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ ، وَخَذَلَ مُحَادِّيهِ بِنَصْرِهِ ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ
الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ ، وَسَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حِيَاضِهِ ، وَأَنَاقَ الْحِيَاضَ
بِمَوَاتِحِهِ ، ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ ، وَلَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ ، وَ
لَا انْهِدَامَ لِأَسَاسِهِ ، وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ ، وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ ،
وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ ، وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ ، وَ
لَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ ، وَلَا وُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ ، وَلَا سَوَادَ لِوَضَحِهِ ، وَ
لَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ ، وَلَا وَعْثَ لِفَجِّهِ ، وَ
لَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ ، وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ ، فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخَ فِي
الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا ، وَثَبَّتَ لَهَا أَسَاسَهَا ، وَيَنَابِيعُ غَزُرَتْ عُيُونُهَا ، وَ
مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا ، وَمَنَارٌ اقْتُدِيَ بِأَسْفَارِهَا ، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ
بِهَا فِجَاجُهَا ، وَمَنَاهِلُ رُوِيَ بِهَا وُرَّادُهَا ، جَعَلَ اللّٰهُ فِيهِ مُنْتَهَى
رِضْوَانِهِ ، وَذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ ، فَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ وَثِيقُ

اَلْأَرْكَانِ ، وَرَفِيعُ الْبُنْيَانِ ، وَمُنِيرُ الْبُرْهَانِ ، مُضِيءُ النِّيرَانِ ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ ، مُعْوِزُ الْمَثَارِ ، فَشَرِّفُوهُ ، وَاتَّبِعُوهُ وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ ، وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ .

پس از (از شنیدن شمّهٔ از اوصاف تقوی وصف دین را بشنوید و بدانید) البتّه دینی که خداوند برای خویشش گزیده است اسلام است ، خدا بدیدهٔ مهر در این دین دید ، و برترین آفریدگانش را به تبلیغش برگزید ، و پایه های (متین و مستحکم احکام) آنرا بر پایهٔ دوستی خویش نهاد ، ادیان دیگر را بارجمندی آن خوار ، ملل دیگر را به برتری آن پست ، دشمنانش را به چیرگیش بی ارج ، مخالفینش را بنصرتش مخذول ، ارکان گمرهی را با پایه اش منهدم ساخت . تشنگامان (زلال دانش و تقوی) از این سرچشمه سیراب ، و این چشمه را با کشندگان آب (معارف الهیّه که ائمهٔ طاهرین باشند) سرشار و پُر فرمود (تا آن چشمه جاری گردیده ، و مردم را از جامهای گوارای تفسیر و تأویل آیات شریفهٔ قرآنیّه سیراب و سرمست و بحدود دین و حق پرستی آشنا گردیدند) خدا (پایهٔ) این دین را چنان (رزین و متین ریخت و) مقرّر فرمود که هرگز رشته اش گسستنی ، و حلقهٔ پولادینش گسیختنی ، و اساسش درهم فرو ریختنی ، و بنیانش ویران شدنی ، درختش کندنی ، زمانش سرآمدنی ، دستوراتش فرسوده شدنی ، شاخهایش بریدنی نیست ، که نیست ، راهش را تنگی ، آسانیش را دشواری ، سپیدیش را سیاهی ، راستیش را کجی ، چوب صافش را گره خوردگی ، راه گشاده اش را ریگزاری ، چراغهایش را خاموشی ، شیرینیش را تلخی ، نبوده و نخواهد بود ، (مردم) اسلام را ستونهائی است که خدا آنها را بر پایهٔ حقیقت نهاده ، و بنیانش را متین و محکم ریخته ، چشمه سارهائی (سیّال و زلال) است که انهارش پر از آب (دانش) است ، چراغهائی است که انوار (حقیقت از) آن درخشان است ، کاروانیان ره بدین نشان پویند ، و نشانه ها را در این راه جویند ، وارد شوندگان (تشنه کام که پیش آهنگ قوم و جویای آبند) بدین آبگاهها وارد و سیراب شوند ، دینی است که خدا منتها درجهٔ خرسندی ، والاترین دستورات ، و بالاترین فرامین خویش را در آن قرار داده است

پس آن در پیش خدا پایه هایش محکم، بنایش عالی، و لباسش پیدا، انوارش درخشان، پادشاهیش ارجمند، و نشانه اش بلند است، و محو آثارش ممکن نیست، بنابراین (شما که این سطور را خواندید و بعظمت و ارجمندی دیانت اسلامی آگاهی پیدا میکنید) آنرا عزیز و ارجمند از دستبرد تش بپروی، و حقش را ادا و در جایگاههای خویش قرار دهید (آیات قرآنش را تفسیر برای نکرده، بدعتی در این احداث نمود و اوامرش را بجان و دل پذیرا باشید، تا در دو جهان رستگار گردید).

ثُمَّ إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطِّلَاعُ، وَأَظْلَمَتْ بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ، وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ، وَخَشُنَ مِنْهَا مِهَادٌ وَأَزِفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا، وَاقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا، وَانْفِصَامٍ مِنْ حَلْقَتِهَا، وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا، وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكَشُّفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَقِصَرٍ مِنْ طُولِهَا، جَعَلَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَرِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ، وَمِنْهَاجًا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعًا لَا يُظْلَمُ ضَوْؤُهُ وَفُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتِبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ، فَهُوَ

مَعْدِنُ ٱلْإِيمَانِ وَبُحُوحَتُهُ، وَيَنَابِيعُ ٱلْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِيَاضُ ٱلْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ، وَأَثَافِيُّ ٱلْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ، وَأَوْدِيَةُ ٱلْحَقِّ وَغِيطَانُهُ، وَبَحْرٌ لَا يُنْزِفُهُ ٱلْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا ٱلْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلُ لَا يُغِيضُهَا ٱلْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا ٱلْمُسَافِرُونَ وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا ٱلسَّائِرُونَ، وَإِكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا ٱلْقَاصِدُونَ، جَعَلَهُ ٱللهُ رِيًّا لِعَطَشِ ٱلْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ ٱلْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ ٱلصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلًا مَنِيعًا ذِرْوَتُهُ، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًى لِمَنِ ٱئْتَمَّ بِهِ، وَعُذْرًا لِمَنِ ٱنْتَحَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَجُنَّةً لِمَنِ ٱسْتَلْأَمَ، وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

(حال که عظمت و بزرگی دین مقدس اسلام را دانستید، توصیف قرآن کریم را استماع نمایید)

از آن پس پروردگار پاک محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت (تا بشر گمراه را هدایت نماید) و این در هنگامی بود که سر رسید زمان جهان نزدیک و آخرت رسیدن خویش را آگهی میداد، گیتی پر از خرمی و درخشندگی تاریک و اهلش را بسر بختیها و شدایدگرفتار بود، بستر ش ناهموار، و زمانی نابود کننده

زمامش را بکف گرفته بود، هنگام بسر رسیدن و بریده شدن پیوندش، و نزدیک شدن نشانها (ی ویرانی و فساد اخلاق) و نابودی مردم، و شکسته شدن حلقه، گسسته شدن بندها، کهنگی نشانها هویدائی زشتیها، و کوتاهی زمان دراز آن دنیا نزدیک گردیده بود (دانش و فرهنگ و تمدن و حق پرستی و ملکات فاضله جای خود را به دورویی و غلبازی، مادیت، و ستمکاری، و اختلافات شدید طبقاتی داده، و بشر محکوم بزوال و هستی گردیده بود، در همین هنگام) پروردگار پاک پیمبر خویش را تبلیغ کننده، و وسیلهٔ ارجمندی امت بهار (و خرمی دلهای پژمرده) اهل زمان، و سرفرازی اعوان و یارانش قرار داد (و اوامرش را در جهان پراکنده ساخت) آنگاه قرآن را بدو فرستاد، و این قرآن نوری است که روشنی هایش خاموش نشود، چراغی است که فروزندگیش فرو ننشیند، دریائی است که قعرش پدیدار نگردد، راهی است که سیر در آن سرشکستگی ندارد، روشنی درخشانی است که تابندگیش بتاریکی نگراید، جدا کنندهٔ حق است از باطل و دلیلش تباه نشود، بنائی است که اساسش ویران نگردد، شفا و بهبودئی است که کس از بیماریش نهراسد، (شفای همه رنجها و دوای تمام دردها است) ارجمندی است که یارانش از شکست خوردگی بدور، و حقی است که اعوانش از انهزام بیرونند (مردم) پس این قرآن معدن و مرکز ایمان، چشمه های دانش و دریاهای آن، عدل و داد را حوضها و باغستان، سنگها و پایهٔ اصلی اسلام، دشتهای هموار حقیقت، و بیابانهای آن میباشد (که گلها و ریاحین دین و دانش در آن روئیده، و دماغ جان خوانندگان خویش را خوشبو و معطر میسازد) آب برندگان این دریا را خالی نکنند، و آب کشندگان آب این چشمه ها را کم ننمایند، واردین از این آبشخورها نکاهند، و کاروانیان راه این منازل را گم نسازند، رهروان این نشانه ها را نادیده نگذارند، رو آورندگان یارای گذشتن از آن پشته ها را ندارند (از بس مرغزارهایش خرم است دلشان اجازه گذشتن بآنها ندهد) خدا این (بوستان معارف و قلزم دانش) را قرار داد، سیرابی تشنگی دانشمندان، بهار خرم دلهای مجتهدین، مقصد راههای نیکان، داروی زدایندهٔ درد نوریکه تاریکی با آن نیست، رشته که جای چنگ زدن بآن محکم، پناهگاهی که دژ و بارویش استوار و بلند است، دوست دارنده اش ارجمند، وارد شونده اش سالم، پیروی کننده اش رستگار،

نسبت داده شده بخودش را عذر خواه است ، دلیل هر که بدان سخن گوید ، گواه آنکه با دشمن آن بجنگد ، پیروزی آنکه او را حجت گیرد ، نگهدارنده هر که او را بکار بندد ، رخش سبک تاز آنکه با آن بتازد ، نشانه آنکه جویای نشان است ، سپر آنکه خود را به پناه آن گیرد ، دانش آنکه بگوشش نگهدارد ، (نیکوترین) حدیث آنکه راویش باشد ، (و برترین) حکم آنکه با آن قضاوت نماید ، (خلاصه این قرآن مجید چیزی است نفیس و مرغوب که در تمام مراحل کلیه طبقات مردم را در دنیا و آخرت بکار میخورد ، و وسیله رستگاری بشر از تمام ممالک در همه مسالک میباشد) .

(۱۹۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ :)

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلٰوةِ ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا ، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا ، وَتَقَرَّبُوا بِهَا ، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ، أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا : (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ قَالُوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ ، فَمَا عَسَى أَنْ تُبْقِيَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ ، وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ ، يَقُولُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ : (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ

عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ) وَكَانَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَصِبًا بِالصَّلَوٰةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللهِ سُبْحَانَهُ: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) فَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ، وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَوٰةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَوٰةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تَجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَمِنَ النَّارِ حِجَازًا وَوِقَايَةً، فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهَفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونُ الْأَجْرِ، ضَالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ.

ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا، إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ، وَالْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّةِ، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ، فَلَا أَطْوَلَ وَلَا أَعْرَضَ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا، وَلَوِ امْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعَ، وَلَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَعَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَهُوَ الْإِنْسَانُ (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

إِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقِرُّونَ

فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ، لَطُفَ بِهِ خُبْرًا، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا، أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است، که در آن مکرر یاران خویش را بنماز و زکوة، و ادای امانت سفارش میفرمود:

(مردم) نگهبان امر نماز بوده، و آنرا به هنگام گذارد، و بسیارش بجای آورید، و بوسیله آن بخدا نزدیک شوید، زیرا (که نماز کاخ اسلامیت را استوانی است محکم، و فردای قیامت اگر آن قبول افتد اعمال دیگر قبول، و اگر آن رد شد اعمال دیگر مردود ماند، و بنابراوقات فضیلت آنرا از کف مگذارید زیرا که قرآن کریم در سوره ۴ آیه ۱۰۳ فرماید اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) نماز فریضه ایست که وقتش معین، و بر مومنین نوشته شده، آیا پاسخ دوزخیان را نمی شنوید، هنگامی که از آنان پرسند ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ شما را چه بدوزخ افکند قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، گویند ما نماز نمیگذاردیم، و این نمازگذاران را همانند برگ از درخت ریخته، و همچون بندها (گرد نها را از زیر بار تکالیف) رها کننده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آبی گرم تشبیه فرموده، که بر در خانه مردی روان باشد، و او هر شبانه روزی پنج بار خویشتن را در آن بشوید، و چنین کس را نشاید که چرکی بر تن باقی ماند، همانا آرزش نماز را مردانی از مومنین که زیور و زر و فرزند و مال که روشنی دیده آنان است را از آن باز نمیدارد شناختند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اینکه مژده بهشتش داده بودند، باز خویش را برای فرمانبرداری از خداوند برنج میافکند، زیرا که خداوند باو فرموده بود، اهل خویش را بخواندن نماز وادار، و خود در کار آن شکیبا باش، لذا آنحضرت اهلش را بدان مامور و خود را در خواندن نماز بر رنج و شکیب وا میداشت.

آنگاه بدانید که مقرر شده است، این زکوة با نماز وسیله تقرب اهل اسلام (بخدا) باشد، هر گونه از روی میل و خرسندی بدهند آن زکوة برایش کفاره، و پوشاننده گناهان، و از آتش دوزخش مانع

ونگهبان است ، بنابراین نباید دهنده اش پر بیادش بوده ، وبرایش تأسف خورد ، زیرا آنکه آنرا از روی بی میلی وناخرسندی بپردازد ، وبرتر از آن را (ثوابش را) امیدوار باشد ، چنین کسی به سنت رسول الله نادان ، در مزد وپاداش مغبون ، در کردار گمراه وپشیمانیش بسیار است (وانسان هنگامی مشمول عنایات والطاف خداوندی میشود ، که به سنت رفتار کرده ، مال را با طیب خاطر بدهد ، نه از روی کراهت واجبار ، چنانکه قرآن سورهٔ (۷۶) آیهٔ (۸) حاکی است فرماید :

وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ، آیهٔ ۹ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا روی دوستی با خدا نادار ویتیم واسیر را طعام داده (وبآنان گویند) فقط ما شما را برای خدا اطعام کرده ، وخواهان یاداش وسپاسگذاری از شما نیستیم (اجر ومزد ما با خدا است) . ❊

پس (از آنکه نماز را بموقع خواندید ، وزکوة را برای خدا پرداختید بایستی) امانت را ادا نمایند ، زیرا هر کس اهل آن نباشد (وبدان خیانت کند) زیانکار است ، این امانت بر آسمانهای برافراشته وزمینهای گسترده شده ، وکهسارهای سربلند وبرقرار معروض افتاد (وآنها چون تاب تحمل آن را نداشتند با حال پوزش از خداوند از پذیرفتنش سرباز زدند) وحال آنکه چیزی درازتر ، عریض تر ، بلندتر وبزرگتر از آنها نبود ، (پس معلوم میشود بار تکلیف وامانت از تمامی اینها سنگین تر ، وحملش مشکل تر است) واگر بنا بود چیزی از جهة بلندی وپهنی وتوانائی وارجمندی (از پذیرفتن آن امانت) سرباز زند که آنها زدند وامتناع کردند ، ولکن (امتناع آنها نه از این جهات بود ، بلکه از این جهة بود که از خیانت بدان و) از عقاب آن ترسیدند ، ودانستند چیزی را که انسان در دریافتش از آنها ناتوان تر است چرا که او بسیار نادان وستمکار است (وخداوند در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷۲ فرماید : إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ ، فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا ، وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ، امانت را به آسمانها وزمینها وکوهها عرضه داشتیم آنها از پذیرش آن خودداری کرده وترسیدند ، لکن انسان آنرا پذیرفت ، وه که انسان تا چه اندازه ستمگر ونادان است ، شراح ومفسرین را در تأویل آیهٔ شریفه ، واینکه امانت چیست سخنهای فراوانی است

لکن اغلب آنرا بامامت و ولایت تعبیر کرده اند. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر گوید: مراد از امانت، امامت و امر و نهی است، و دلیل بر این قول خدای تعالی است که فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا خدا به شما فرمان میدهد تا امانت را باهلش بسپارید، یعنی بناحق مدعی امامت نشوید، همانطور یکه آسمانها و کوهها و زمینها از مدعی بودن و پذیرفتن آن خودداری کردند، آن انسان ستمگر نادان نیز نباید آن را از مرکزش نقل کند و غصب نماید، پس از آن فرماید) آنچه که بندگان در روز و شبشان بجای میآورند، بر خداوند پاک پوشیده نبوده، و از راه لطف و علم بدانها احاطه و آگاهی دارد (چگونه کردار شما بر او پنهان است درصورتیکه هریک از) اعضاء و جوارح شما گواهان و نگهبانان او هستند، و در نهاد اندیشه های (نیک و بد) شما دیده بانان او بوده نهانیهایتان نزدش هویدا است (و در قیامت هریک از اعضا بر بان آمده: و هر کار یکه انجام داده شهادت خواهد داد)

(۱۹۱) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَىٰ مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ، وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (برای دفع توهم کسانیکه معاویه را در تدبیر امور برتر از آن حضرت میدانستند):

بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر نیست، لکن (چیزیکه هست این است که) او باکی از مکر و دستان و خیانت و گناه ندارد (و از خدا نترسیده، بدون پای بندی، به بند پیمان کارها را با بیرنگ از پیش برداشته، و منظوری جز دنیا ندارد) و من اگر مکر و ریا و بیوفائی را زشت نمیدانستم (و آنها را در

کارها کارمی بستم، معاویه گول نادان بجای خود بلکه) ازتمامی مردم جهان زیرک تر بودم ولی (چه توان کرد که من مرد حقیقت و شیفته آخرتم، و با دنیا چندان میلی ندارم، تا برای جلب آن دست به نیرنگ و دستان زنم بدانید که) هر پیمان شکنی گنهکار، و هر گنهکاری کافر و نافرمان (بخدا) است و هر دغلباز بدعهد را در روز قیامت پرچمی است، که بدان شناخته میشود، (مکر و گناهش بصورت پرچمی درآمده، و او را به آتش میکشاند) بخدا سوگند من بدستیاری دستان و ربود دستخوش فراموشی نگشته و در چنگال فشار و سختی فشرده نمیشوم (معاویه مکار گرگس وار بر مدار گندیدهٔ جهان بلند و اسیر دست نفس و هوی و شیطان است، و مرا که از فراز کاخ قرب الهی صفیر میزنند، تمام همتم مصروف آنجا است، و این لاشه بدبو در چشم خوارتر از آنست که برای بدست آوردنش دست بدستان زنم) ۰ ✻

(۱۹۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ، وَجُوعُهَا طَوِيلٌ!! أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُوَارَ السِّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ ۰ ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در تشویق مردم به پشتیبانی از حق و نگران بودن از کمی اهل آن)

اگر گروه مردمان در راه رستگاری برای کمی رهروان نترسید (و آنرا از دست نگذارید) زیرا مردم برسرخوانی گرد آمده اند که زمان سیریش کم، و گرسنگیش بسیار است (لذا راه مردان دل آگاهی که دست از نعمتها و زینتهای زودگذر این خوان کشیده اند کم اند، و دلبستگانش زیاد، پس شما همان راهی که اشخاص صلحب نظر پیموده اند به پیمایند تا رستگار شوید) ای مردم دو چیز مردم را (برای خشم و عذاب خدا) گرد هم میآورد، یکی خوشنودی (از گناه) دیگری، خشم (از فرمانبرداری و اطاعت حق هنگامیکه امر معروف و نهی از منکر از میان قومی رخت بربست، و مردم از نکوهش گنهکاران خودداری کرده، و برای خدا بخشم نیامدند، گو اینکه مرتکب گناه دیگران باشند، خدا بخاطر اینکه از زشتی جلوگیری نکردند، با بدان کیفر خواهد فرمود، و این داستان قوم ثمود، این سخن را بگوش گواهی است) زیرا ناقه (حضرت صالح پیغمبر قوم) ثمود را یک مرد (ی که سرخ موی، زرد چشم، بدقیافه، زنازاده، بنام قدار بود) پی کرد و کشت، خداوند وقتی عموم آنها را (از آن گناه) خوشنود یافت، عذاب را بر همگیشان نازل فرمود، چنانچه در قرآن کریم سوره ۲۶ آیه ۵۷ فرماید: فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ، همه قوم ثمود ناقه را پی کردند، و بامدادان (که عذاب را دیدار کردند) پشیمان شدند (که چرا مرتکب را کیفر نکردند، بلکه از کارش ابراز خرسندی کردند) اما عذاب آنها (هنگام فرود بخشم و ویران شدن خانه ها) جز این نبود که زمینشان صدائی کرد همچون صدای گاو آهن تفته که در زمین سست و هواری بیندازند. ✻

ای مردم هر که راه راست را به پیماید (از صحرای غوایت بشهرستان هدایت) بآب و آبادی برسد، و هر که براهه برود، دچار بیابان بی آب و گیاه (گمراهی) شود. ✻

(۱۹۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَهُ عِنْدَ دَفْنِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ

فاطمة - عليها السلام - كما تناجي بها رسول الله - صلى الله عليه وآله - عند قبره :

السلام عليك يا رسول الله عني وعن ابنتك النازلة في جوارك والسريعة اللحاق بك ، قل يا رسول الله عن صفيتك صبري ، ورق عنها تجلدي ، إلا أن لي في التأسي بعظيم فرقتك ، وفادح مصيبتك موضع تعزٍ ، فلقد وسدتك في ملحودة قبرك ، وفاضت بين نحري وصدري نفسك ، إنا لله وإنا إليه راجعون ، فلقد استرجعت الوديعة ، وأخذت الرهينة ، أما حزني فسرمد ، وأما ليلي فمسهد إلى أن يختار الله لي دارك التي أنت بها مقيم ، وستنبئك ابنتك بتضافر أمتك على هضمها ، فأحفها السؤال ، واستخبرها الحال ، هذا ولم يطل العهد ، ولم يخل منك الذكر ، والسلام عليكما سلام مودع لا قالٍ ولا سئم ، فإن أنصرف فلا عن ملالة ، وإن أقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين .

از سخنان آنحضرت عليه السلام است ، واز آنجناب روايت شده كه هنگاميكه (با دلي پر سوز وجگري پر گداز نعش همسر عزيزش) فاطمه عليها السلام را بخاك ميسپرد (از شدت رنج واندوه) بهمون كيفيكه با رسول خدا صلى الله عليه وآله براز ونياز پرداز د ، نزد قبر آنحضرت (را مخاطب) عرض كرد :

يا رسول الله از من از دخترت كه در جوار تو فرود آمده ، ورود (پس از هفتاد و پنج روز على را تنها گذارد و

بتو پیوست ؛ درود با دیار رسول الله نیروی شکیب من از (شدت درد هجران بانوئی مهربان و زنی عزیز و محبوب مانند فاطمه) دختر پاکیزه گوهر تو کم گردید ، و تاب و توانم از (رفتن) او از دست رفت ، با اینکه در دجدائی و فراق واندوه بر مصیبت تو (که بزرگترین مصائب است) در من اثر عمیقی بخشید ، و بنیان طاقت مرا منهدم ساخت و) بر من گران افتاد ، با این وصف جائی از شکیب در من بجا گذاشت (یا رسول الله) درست است که روح مقدس تو بین سینه و گردن من از پیکر خارج شده ، و من تو را در لحد آرامگاهت نهاده و پوشاندم (ولی باز بشکیبائی گرائیده درون ریش را بدیدار زهرا آرامش می بخشودم با خویش میگفتم ، اگر پسر عم پیغمبر خدا از دست رفت مانند زهرا یادگاری از او در خانه ام باقیست ، که هر وقت مشتاق گفتار و دیدار و گرداو میشوم در فاطمه مینگرم ، و زخم درون را مرهمی مینهم ، لکن چکنم که فاطمه یعنی همان فاطمه که تمام دلخوشی من وابسته بود ، با همان دستی که تو را بخاک سپردم ، او را هم با پهلوی شکسته در پهلوی تو دفنش کردم ، اما چون پاداش و اجر شکیبایان با خدا است باز هم جای آرامش و شکیبائی است زیرا که ما همه مملوک خدا بوده ، و بسوی او باز میگردیم (اختیار جانهای همه در دست او است ، و در همین نزدیکی مرا هم بشما خواهد رسانید ، یا رسول الله دخترت زهرا آن امانتی است که بمنش سپردی) همانا آن امانت مرجوع ، و آن گروگان باز گرفته آمد ، از این پس (دانسته باش که در فراق آن همسر عزیز ، و بانوی گرام خواب بدیدگان علی در نیاید) اندوه من همیشگی است ، شبم بیداری ، و روزم بیقراری) خواهد گذشت تا خداوند آن خانه که تو در آن نشیمن گزیده برای من نیز برگزیند (آه که از دست دادن زنی مانند زهرا چقدر تو انفرسا و مشکل است یا رسول الله) زود باکه دخترت فاطمه از اجتماع امتت برای زیان بردا شتن ، و ستم بآن مظلومه تو را آگهی دهد (ولی با آن توان و شکیبی که من از زهرا سراغ دارم ، و این مجتبی که من از او دیدم که در طی این هفتاد و پنج روزه برای اینکه من غصه نخورم ، بازوی ورم کرده اش را بمن هم نشان نداد ، گمان ندارم چنین زن با استقامتی قضایا را آنطوریکه باید و شاید برای شما هم شرح بدهد) بنابراین تو خود درست از او بپرس و چگونگی کردار امتت را با او بدقت رسیدگی کن (از برآمدگی بازویش ، از شکستگی پهلویش ، از سقط جنینش ، از کبودی صورتش ، از سرخی چشمش ، از سیاهی بدنش ، صدمات وارده بر آن مظلومه را اندازه گیر ، روزگار ما در میان امتت چنین است) و این

بیدادگری را از آنها دیدار کردیم، درصورتیکه هنوز از گذشتن تو چیزی نگذشته، و خاطر از یاد تو خالی نگردیده (اما یا رسول الله با اینکه تحمل فراق تو، و داغ زهرا هر دو سخت و توانفرسا هستند، با اینحال از روی ناچاری عرض میکنم) بر هر دوی شما درود باد، درود شخص وداع کنندهٔ (که دلش از عشق و محبت بشما مالامال است) نه درود شخص خشمگین رنجیده خاطر، پس من اگر (از سر تربت پاک شما با آه و افسوس) رفتم، رفتنم از روی ملالت و دلتنگی نیست، و اگر (از فرط علاقه و دلبستگی بشما و فاطمه در سر این خاک) ماندم ماندنم از راه بدگمانی بآنچه که خداوند بشکیبایان وعده فرموده است نمیباشد (بلکه بالطاف خداوند مستظهر، و همواره بیادتان هستم تا بشما برسم). ❊

(۱۹۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ، فَفِيهَا اخْتُبِرْتُمْ، وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ، إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلّٰهِ آبَاؤُكُمْ! فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ، وَلَا تُخَلِّفُوا كُلًّا فَيَكُونُ عَلَيْكُمْ. ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در ناپایداری جهان و ترغیب بفرمانبرداری از یزدان پاک)

ای مردم (حقیقت) جز این نیست که جهان سرائی است گذرنده، و آخرت خانه ایست پاینده

پس (چه خوش است که) از گذرگاهتان برای فرار گاهتان توشه برگیرید (بگردارهای ستوده برخیزید تا رستگار باشید) نکند که پرده های خویش را در نزد آنکه برازهایتان آگاه است بدرانید (زیرا که انسان در پرده هائی پیچیده شده است که بهر نافرمانی که از وی سر زند پرده را پاره سازد) پیش از آنکه پیکرهای شما را از جهان بدر برند، شما دل از جهان برکنید (که جهان سزاوار دلبستگی نیست و بداند که) شما در جهان آزمایش گشتگان و برای جز آن آفریده شدگانید (نینگرید) هر آنگاه که مردی مُرد مردم گویند: (از مال) چه گذاشت؟ و فرشتگان گویند: (از کردار نیک) چه پیش فرستاد؟ خدا پدرانتان را بیامرزد، سهمی از ثروتتان را بسود خویش پیش فرستاد، و هر چه دارید (بوارث) باز نگذارید، که آن بزیانتان است.

(۱۹۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابَهُ:)

تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُودًا وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً، لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا، وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ، وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ، وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ، وَمُعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ، فَقَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا، وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.

(وَقَدْ مَضَى شَيْءٌ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ فِيمَا تَقَدَّمَ بِخِلَافِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ.)

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که یاران خویش را کمر بآن اندرز میداد (و بتوشه برداری برای سفر آخرت دعوت میفرمود):

خدایتان بیامرزاد، برای سفر آخرت مهیا شوید، که ندای کوچیدن در میانتان داده شده، (و منادی مرگ هر شب و روز فریادش بالا رحیل بلند است) و مدت ماندن خویش را در جهان کوتاه گیرید (که زمان عمر بسرعت برق میگذرد، و اجل تندی باد در میرسد) و با توشه های نیکی که گرد آورده اید برخدا در آیند، زیرا که شما گردنه ناهموار، و پر نشیب و فراز، و منازل پر ترس و هولناکی در پیش دارید (که جز با کردار های نیکی که باید در جهان گرد آورید گذشتن از آنها امکان ندارد)، و این گردنه ها عبارتند از مواقف قبر و برزخ و قیامت) که از وارد شدن، و توقف در هریک از آنها ناگزیرید، و بدانید که مرگ شما را چشم انداز خویش قرار داده است، و بشما میگرد، تو گوئی چنگال در آنش را در شما فرو برده (و راه چاره را از هر سوی بر شما فرو بسته است) لیکن کارهای بسیار دشوار و سخت و درهم پیچیده او از اندازه بیرون آنرا از شما پنهان ساخته است، بنابراین رشته علائق جهان را از خویش بگسلید و توشه تقوی و ترس (از خدا) را پشتیبان خویش گیرید (تا از آن عقبات و گردنه های صعب العبور آسان گذشته، و سرخوش بهشت جاودان در آئید).

سید رضی ره فرماید: پیش از این چیزی از این جنس سخن که روانش بجلالت این است (در خطبه ۴۸) گذشت.

(۱۹۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلَّمَ بِهِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ بَعْدَ بَيْعَتِهِ بِالْخِلَافَةِ، وَقَدْ عَتَبَا عَلَيْهِ مِنْ تَرْكِ مَشُورَتِهِمَا وَالِاسْتِعَانَةِ فِي الْأُمُورِ بِهِمَا:

لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيرًا، وَأَرْجَأْتُمَا كَثِيرًا، أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ لَكُمَا

فيه حق دفعتكما عنه ؟ أم أي قسم آستأثرت عليكما به ؟ أم أي حق رفعه إلى أحد من المسلمين ضعفت عنه أم جهلته أخطأت بابه ؟

والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ، ولا في الولاية إربة ، ولكنكم دعوتموني إليها ، وحملتموني عليها ، فلما أفضت إلي نظرت إلى كتاب الله وما وضع لنا وأمرنا بالحكم به فاتبعته ، وما آستن النبي - صلى الله عليه وآله - فاقتديته ، فلم أحتج في ذلك إلى رأيكما ، ولا رأي غيركما ، ولا وقع حكم جهلته ، فأستشيركما وإخواني المسلمين . ولو كان ذلك لم أرغب عنكما ولا عن غيركما . وأما ما ذكرتما من أمر الأسوة فإن ذلك أمر لم أحكم أنا فيه برأيي ، ولا وليته هوى مني ، بل وجدت أنا وأنتما ما جاء به رسول الله « صلى الله عليه وآله » قد فرغ منه ، فلم أحتج إليكما فيما قد فرغ الله من قسمه ، وأمضى فيه حكمه ، فليس لكما والله - عندي ولا لغيركما في هذا عتبى ، أخذ الله بقلوبنا وقلوبكم إلى الحق ، وألهمنا وإياكم الصبر .

ثم قال عليه السلام :

رَحِمَ اللهُ امْرَأً رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ، وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ. ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه طلحه و زبیر پس از بیعت کردنشان بنکوهش و پرخاش با آن بزرگوار برخاستند که چرا در کارها از آنها یاری نجسته و مشورت با آنان را ترک گفته است، لذا فرمود:

شما امر مهم و بسیار را واگذارده، و برای اندک و کم بخشم افتادید (چشم از خشم خدا پوشیده و بگله برخاسته اید، که چرا شما را در امور خلافت دخالت نداده، و خاطرتان را خرم نداشته ام) آیا من نمیگویند که شما چه حقی در چیزی داشته اید که من آنرا از شما باز گرفته ام، یا کدام سهم و بهره ای بود که آن را دون شما خاص خویش پنداشته ام، یا کدام یک از مسلمین حق و دعوائی نزد من آورده که من در اجرای آن زبون و نادان مانده، و در آن حکم راه خطا پیموده ام (کنون که بهیچیک از اینها نیست پس این سخنان یاوه که از شما سر میزند چیست. شما اگر خیال کنید که من بخاطر خوشنودی شما خدای را بخشم آورده، و بدون جهت امارت و حکومتی بشما بخشم، این محال است بروید و آرزوی خویش را دیگر جای بجوئید) سوگند باخدای که من چندان پای بند خلافت و آرزومند حکومت (بر این مردم و این کشور درهم ریخته پر هرج و مرج) نبوده و نیستم، لکن شما مرا بآن خوانده و (قهرا) آنرا بمن تحمیل نمودید، آنگاه همینکه زمام کار بدست من افتاد بکتاب خدای و دستوریکه برای ما مقرر، و ما را بفرمان راندن بدان دستور مامور فرموده بود نگریسته، و از آن پیروی نمودم، و آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله سنتش قرار داده دنبال کردم (و بکار بستم) و من در اینکار نیازمند برای شما و غیر شما نشدم (تا در آن از غیر خویش کمک بخواهم) و نیز به حکمی که بآن نادان باشم برنخوردم، تا از شما و سایر برادران اسلامی در آن شور کنم، و اگر چنین بود (و خود بتنهائی از عهده حل و فصل امور برنمیآمدم البته) از شما و دیگران رخ برنمیتافتم، و اما اینکه خاطرنشان ساختید که چرا شما را در تقسیم اموال با دیگران برابر گرفتم، این هم کاری نیست

که من برای خود در آن رفتار کرده ، و میل و خواهش خویش حکم رانده باشم ، بلکه من شما و خویش را بحکمی که رسول خدای صلی الله علیه و آله آورده ، و آن را بکار گذارده (و ما را بدان مأمور فرموده) محکوم یافتم (و بکارش بستم) و من در چیزی که تقسیم آن را خدا مقرر و حکمش را روان ساخته (تا بحال در اجرای آن) نیازمند شما نشده ام ، بنابراین سوگند با خدای که شما و جز شما را در نزد من حقی نیست که از من بگله و نکوهش پرداخته اید ، خداوند دلهای ما و شما را بسوی حق بکشاند ، و صبر و شکیب را بهره و ارزانی دارد (تا من رکردهات خویش را انبازم ، و شما بهمین اندازه از دنیا بسازید)

آنگاه حضرت علیه السلام فرمودند :

خدایا مرزد آن کس را که چون حقی را دید بیارایش برخیزد ، و چون ستمی را دید ار کرد با آن ستیزد و بزیان ستمگر پشتیبان ستمکش باشد .

(۱۹۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ سَمِعَ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِهِ يَسُبُّونَ أَهْلَ الشَّامِ أَيَّامَ حَرْبِهِمْ بِصِفِّينَ :

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ : اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ ، وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه شنید برخی از یارانش اهل شام را در روزهای جنگ صفین ناسزا میگویند :

من دوست ندارم که شما (دشمنان شامی را) دشنام دهندگان باشید ، (چراکه دشنام وناسزا کاری از پیش نبرده ، وکینه را افزوده ، وشامیان راوادار میکند تا آنها هم وصی رسول را دشنام دهند ، درصورتیکه منظور ما از این جنگ پیکار آشنائی مردم بقوانین الهی میباشد ، ودر قرآن کریم سوره ۶ آیه ۱۰۸ خداوند مجید فرماید : وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ، بکسانیکه غیر خدای را میپرستند دشنام وناسزا مدهید ، که آنها هم از روی دشمنی وبیدانشی بخدا دشنام دهند) ولیکن اگر کردارشان را بیان ساخته ، و (انحراف وخطای آنها را از جادهٔ حق ورشتی) رفتارشان را یاد آور شوید این درگفتار بصواب نزدیکتر (از ناسزا) است ، ودر مقام پوزش (وپاسخ به شخص معترض که پیکار آنها را جایز نمیشمارد) رساتر است ، وبهتر آنکه بجای دشنام دادنتان بآنها بگوئید : بار خدایا ما وایشان را از این خون ریزی نگهداشته ، وسازشی بین ما وآنان برقرار ساز ، واز این گمراهی هدایتشان کن بطوریکه آنکه بحق نادان است آن را بشناسد ، وآنکه بر آزمندکین توزی وگمراهی است از آن باز ایستد .

(۱۹۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ وَقَدْ رَأَى الْحَسَنَ ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَسَرَّعُ إِلَى الْحَرْبِ :

إِمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي ، فَإِنِّي أَنْفَسُ بِهَذَيْنِ (يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) عَلَى الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِمْلِكُوا عَنِّي هٰذَا الْغُلَامَ مِنْ أَعْلَى الْكَلَامِ وَأَفْصَحِهِ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است روزیکه در صحنه پیکار صفین فرزند برومند خویش حضرت امام حسن علیه السلام را دید که پیشه رزم پویا است ، فرمود :

بجای من این جوان را (که با نیروی تهمتنی و دلاوری بعرصه کین گرایان است) مالک شوید و نگهدارید تا مرا در هم نکوفد (و خاطرم را بکشته شدنش آشفته نسازد) چرا که من بمرگ این دو جوان «حسن و حسین علیهما السلام» بخل میورزم تا مبادا پیوند رسول الله صلی الله علیه وآله (بقتل آن دو) گسیخته آید . ❋

سید رضی رحمة الله علیه فرماید : این کلمه إِمْلِكُوا عَنِّي هٰذَا الْغُلَامَ از آن حضرت علیه السلام از عالی ترین و فصیح ترین سخن و کلام است (گرچه اجماع خاصه و عامه است که حسن و حسین فرزندان رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام ذریه و نسل آنحضرت اند ، و چند آیه از قرآن مانند آیه مباهله و دیگر آیات شاهد این معنی هستند ، لکن برای اثبات این سخن داستان شیرینی است نقل میشود :

شعبی گوید : شبی ناهنگام حجاج ابن یوسف باحضار من فرمان راند ، و من از ترس وضو گرفته وصیت کرده پس از تودیع اهل خویش بروی درآمدم ، بمحض ورود نطعی چرمین گسترده ، و تیغی در دست جلاد برهنه دیدم سلام کردم ، مرا گفت بنشین و مترس که تا فرد امینی ، آنگاه گفت پیرمردی را که بعلمها و زنجیرها مقید بود بیاورند ، و گفت این شیخ مدعی است که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا نیستند ، چنانچه دلیلی از قرآن برمدعایش اقامه نکند کشته خواهد شد . ❋

شعبی گوید : نیک نگریستم دیدم آن شخص سعید ابن جبیر است ، برمرگش تأسف خوردم ، زیرا گمان نداشتم بتواند دلیلی از قرآن اقامه نماید ، حجاج نیز مطلب را دوباره مکرر و سعید را تهدید بقتل کرد او گوید : سعید لختی بیندیشه و خاموشی گراینده ، سپس سر برآورده ، این آیه را که در قرآن مجید سوره ۶

آیهٔ ۸۵ میباشد خواندن گرفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ یعنی از ذریهٔ ابراهیم اند داود، وسلیمان، وأیوب، ویوسف، وموسی، وهرون، وهمانطور نیکوکاران را پاداش میدهیم، آنگاه ساکت شد، حجاج گفت بخوان، سعید خواند: وَزَكَرِيَّا، وَيَحْيَىٰ، وَعِيسَىٰ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ، زکریا، ویحیی، وعیسی، نیز از فرزندان ابراهیم وهمه از نیکان اند، پس از حجاج پرسید؟ درصورتیکه عیسی را پدری نیست وتا ابراهیم خلیل الله فاصلهٔ بسیاری دارد وفرزند آنحضرت باشد، البته حسن وحسین علیهما السلام که پسران دختر پیمبر اند بطریق اولی اولاد آنحضرت اند، حجاج وقتی این برهان استوار را شنید امر کرد، تا ده هزار دینار بسعید دادند، وبا احترام تمام مرخصش کردند، شعبی گوید با خویش گفتم بعد از این پس علم قرآن را از این شیخ فرا گیرم، روز دیگر پس از مرخصی گرفتن از حجاج در طریش برآمدم اورا در مسجدی یافتم که نشسته وآن وجه را ده ده دینار ده دینار بمردم تقسیم کرده میگوید: این نیز ببرکت حسن وحسین علیهما السلام میباشد، ودراین موضوع داستانهای شیرینی است برای روشنی چشم شیعیان همین اندازه اکتفا شد. ✻

(۱۹۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

✻(قَالَهُ لَمَّا اضْطَرَبَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ فِي أَمْرِ الْحُكُومَةِ:)✻

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أُحِبُّ حَتَّىٰ نَهَيْتُكُمْ عَنِ الْحَرْبِ، وَقَدْ - وَاللَّهِ - أَخَذَتْ مِنْكُمْ وَتَرَكَتْ، وَهِيَ لِعَدُوِّكُمْ أَنْهَكُ، لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا، وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًّا، وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ، وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ. ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است و آنرا بهنگامیکه یارانش در امر حکومت بروی شوریدند بیان فرموده است : ❊

(پس از آنکه سپاه شام جلادت و مردانگی لشکر عراق را دیدند ، و توانائی خویش پی بردند ، و بتدبیر عمرو عاص برفع مصاحف پرداختند ، و باین حیله موجبات اختلاف لشکر امیرالمؤمنین را فراهم کردند ، بطوریکه اشعث ابن قیس و دیگر از جهال حضرت را گفتند چنانچه مالک اشتر و دیگران را از جنگ باز نخوانی تو را مانند عثمان خواهیم کشت ، لذا حضرت مجبوراً فرمان داد ، تا دوستان دست از جنگ کشیدند آنگاه فرمود) : ❊

ای مردم ، همواره امر من باشما بدانسان که میخواستم بود ، تا کنون که جنگ شما را کاهیده ، و فرسوده کرد ، سوگند باخدای محقق است ، که جنگ از شما گرفته ، و بشما ترک گردید (شما اول بنگاه جنگ را خوب گرم کردید ، لکن زودتر از دشمن پستوه آمده ، و دنباله آنرا رها کردید) درصورتیکه آن جنگ دشمنان را بیش از شما کاهیده و فرسوده است (اگر گوش بسخن من فرا دهید و بیری نپایید که این بقیة السیف شامی را از پیش برداشته ، با عروس ظفر هم آغوشتان خواهم کرد لکن چه سازم) دیروز من سرهنگ و فرمانده شما بودم ، امروز باید (بهجون سربازی) فرمان بر باشم ، دیروز بازدارنده شما (از هر کار خلافی) بودم ، امروز بازداشته شده (از کار صواب جنگیدن باشا میان) هستم (چه توان کرد که) شمار زندگانی (ننگین) را خواهایند (و من مرگ با شرافت را) و من نمیخواهم شمار ابکاریکه خواهانش نیستید وادارنمایم (زیرا توانائی این کار را در خویش ندیده ، و اجبار بجنگ هم صلاح نیست) . ❊

(۲۰۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِالْبَصْرَةِ وَقَدْ دَخَلَ عَلَى الْعَلَاءِ ابْنِ زِيَادٍ الْحَارِثِيِّ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ يَعُودُهُ ، فَلَمَّا رَأَى سَعَةَ دَارِهِ قَالَ:

مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هٰذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا ؟ وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ ، وَبَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ .

فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ . قَالَ : وَمَا لَهُ ؟ قَالَ : لَبِسَ الْعَبَاءَةَ وَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا . قَالَ : عَلَيَّ بِهِ ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ :

يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ ، أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ ؟ أَتَرَى اللهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا ؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنْ ذٰلِكَ !

قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هٰذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ ، قَالَ :

وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنَا ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه در بصره برای عیادت بر علاء ابن زیاد حارثی که یکی از یاران آنجناب و بیمار بود در آمد ، همینکه خانه وسیع او را دید فرمود :

(ای علاء ابن زیاد بگو بدانم) در دنیا با این خانه گشاد (که خدا بتوارزانی فرموده است برای آخرت) چه کردی، و حال آنکه تو در آن جهان بدان نیازمندتری، آری اگر بخواهی با این سرای گشاده گشادگی سرای آخرت را نیز دریابی مهمان را در آن بپذیر، و با خویشاوندان پیوند کن. و حقوق واجبه آن را بکسانیکه استحقاق دریافت آن را دارند بپرداز، که اگر چنین کردی البته خانه آخرت را دریافته (و با همین کردار ستوده سند مالکیت آن را بدست آورده) ۰ ❊

علاء عرض کرد یا امیرالمؤمنین من از (رفتار) برادرم عاصم ابن زیاد بشما شکایت میکنم، فرمود: چه گله داری؟ عرض کرد پلاس خشن پوشیده، و از جهان دوری گزیده، فرمود: نزد منش آرید همینکه آمد بدو فرمود: ای دشمنک خویش اهریمن ناپاک تو را سرگردان خواسته است (که ربانیت را در نظرت آراسته است، و اسلام از این روشش سخت بیزار است) چرا بفرزند و زنت رحم نکردی (که آنها را بی سرپرست رها کرده و بخویش پرداخته) مگر باورت آنست که خدا چیزهای پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمیخواهد که تو از آنها بهره مند گردی (ای مرد تنگ چشم کم حوصله خیلی) تو در پیش خدا کوچک تر از این هستی (و اینمقام برای برخی از پیمبران و اولیاء است و بس) و خداوند خود در قرآن مجید فرماید سوره (۷) آیه (۳۲) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ بگو چه کس حرام کرده است زینت و روزیهای پاکیزه که خداوند برای بندگانش قرار داده است، بنابراین دست از ایکار کشیده، و بکار زندگی و اداره امور عیالات سرگرم باش) ۰ ❊

عاصم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این توئی که پوشاک و خوراکت باین اندازه درشت و زبر و بدمزه و بی مایه است فرمود: وای بر تو منکه همچون تو نیستم، خداوند تعالی بر پیشوایان حق واجب فرموده است که خویش را بامردم ناتوان تهی دست برابر گیرند، تا فشار فقر و تنگدستی فقیر ناتوان را از پای نیفکند، (و وقتی که رئیس و پیشوا را دو خوراک و پوشاک همچون خویش ببیند دلشان از اندوه ناداری برهد) ۰ ❊

وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ أَحَادِيثِ الْبِدَعِ وَعَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنِ اخْتِلَافِ الْخَبَرِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا ، وَصِدْقًا وَكَذِبًا ، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا ، وَعَامًّا وَخَاصًّا ، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا ، وَحِفْظًا وَوَهْمًا ، وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ : « مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ » .

وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ : رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ ، لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ ، يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مُتَعَمِّدًا ، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ ، وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا : صَاحِبُ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رَآهُ ، وَسَمِعَ مِنْهُ ، وَلَقِفَ عَنْهُ ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى

أَئِمَّةُ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةُ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ ، وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا ، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ ، فَهٰذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ .

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا ، فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَيَرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ ، وَيَقُولُ : أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَرَفَضُوهُ ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذٰلِكَ لَرَفَضَهُ .

وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ، فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ .

وَآخَرُ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللهِ وَعَلَى رَسُولِهِ ، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللهِ ، وَتَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَلَمْ يَهِمْ ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ ، فَجَاءَ بِهِ عَلَى سَمْعِهِ : لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ ، فَحَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ ، وَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ ،

وَعَرَفَ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ ، فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ وَعَرَفَ الْمُتَشَابِهَ وَمُحْكَمَهُ .

وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ : فَكَلَامٌ خَاصٌّ ، وَكَلَامٌ عَامٌّ ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اللهُ سُبْحَانَهُ بِهِ ، وَلَا مَا عَنَى رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ ، وَيُوَجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ ، وَمَا قُصِدَ بِهِ ، وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ ، وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى يَسْمَعُوا ، وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ ، فَهَذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ ، وَعِلَلِهِمْ فِي رِوَايَاتِهِمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در پاسخ شخصی (سلیم ابن قیس هلالی) که از احادیث موضوعه (که اکثر در زمان بنی امیه وضع شده بود) و از اخبار گوناگونی که (مغایر یکدیگرند) در دست مردم اند پرسید، بیان فرموده است :

همانا احادیثی که (از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و) در دسترس مردم است (از این چند قسم بیرون نیستند) حق، باطل، راست، دروغ، ناسخ، منسوخ، عام، خاص، محکم، متشابه، محفوظ، موهوم، و البته در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله (در روایاتی که مردم نقل میکردند) باندازه دروغ بر آن حضرت بسته شد که (ناچار روزی) بحال خطبه ایستاده و فرمود : (مردم) هر که دانسته و از روی عمد دروغ

بمن بندد البته باید نشیمنگاه خویش را در آتش مهیا سازد . ❋

وجز این نیست که ناقلین حدیث (از قول رسولخدا) برای تو چهار نفر اند که پنجمی ندارند (اوّل) تیره درون مردیکه متظاهر بایمان ، وخویش را بآداب اسلامی پای بند وانمود کرده ، بدون باک و هراس از گناه ، واز روی عمد بر رسول خدا صلّی الله علیه وآله دروغ میبندد ، واگر مردم میدانستند این شخص منافق ودروغگو است هیچگاه گفتارش را باور نداشته ، وحدیثش را نمی پذیرفتند ، لکن (همین که ظاهر آراسته وفریبنده او را دیدند بخود) میگویند ، انیس رسولخدا صلّی الله علیه وآله است او را دیده ، وحدیثش را شنیده ، واز او فرا گرفته است آنگاه (روی همین گمان) گفتارش را میپذیراند ، محقق است که خداوند تو را از مردم منافق ودورو اخبار نموده ، وآگهی داده ، وبآنچه شایسته آنان است برایت توصیف کرده است (ودر قرآن سوره ۹ آیه ۱۰۲ فرموده است وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ، وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ، کسانی از اعراب بیابانی که در کنار شمایند منافق اند ، وبرخی از اهل مدینه بنفاق خو گرفته اند ، شما بر از آنها شناسائی ندارید ، لکن ما داریم ، زود ا که آنها را دو نوبت (در دنیا وقبر) عذاب کرده ، واز آن پس در محشر بعذاب بزرگ معذبشان داریم) آنگاه همین گروه منافق پس از رسولخدا ص زنده مانده و (با احادیث مجعوله خویش) به پیشوایان گمراهی ، و آنانکه مردم را با دروغ وبهتان بسوی آتش میکشند نزدیک شده ، وآنها اینان را مصادر امور ساخته فرمانشان را بر مردم روان داشته ، وبواسطه اینها از جهان برخوردار گردیدند ، والبته پیداست که مردم (دنیا پرست) همواره با پادشاهان و (دنیا داران) همراهند جز آنکس را که نگهدارش خدا است ، واین یکی از چهار تن است . ❋

و (دوّم) کسی است که چیزی از رسولخدا شنیده وآن را بهمان طور بخاطر نسپرده ، ودر آن باشتباه افتاده ، ودانسته دروغ نگفته است ، پس آن حدیث در تصرف او بوده آنرا روایت میکند ، وبکارش می بندد ، ومیگوید حدیثی است از رسول خدا شنیده ام ، واگر مسلمانان میدانستند که او حدیث را درست نفهمیده البته از او نمی پذیرفتند ، واگر خود او هم میدانست اشتباه کرده آن را کنار میزد .

سوّم مردی است که شنیده است که رسولخدا ص چیزی را امر فرموده ، پس از آن نهی کرده است ، و

اورا از نهی آن حضرت آگهی نیست یا شنیده که آنحضرت چیزی را نهی فرموده ، و پس از آن بآن امر نموده است ، و او از آن امر بیخبر است ، آنگاه آنکه متروک شده نگهداشته ، و آنکه ناسخ و متروک سازنده است از دست داده است ، پس اگر این شخص هم بداند که آن حدیث منسوخ شده است آن را از دست میداد ، و اگر مسلمانان هم بهنگامی که آنرا از او می شنیدند می دانستند آن حدیث نسخ شده آنها هم آنرا رها میکردند ❊

دیگر چهارمی ، که بر خدا و رسول دروغ نبسته و از ترس خدا و باحترام رسول الله صلی الله علیه و آله ، دروغ را دشمن داشته ، و باشتباه هم نیفتاده است ، بلکه آنچه شنیده است بهمان طرز نگهداشته ، و بدون آنکه چیزی بر آن بیفزاید و یکاهد نقلش کرد ، ناسخ و منسوخ هر دو را حفظ کرد ، و آنرا بکار بسته ، و از این دوری گزیده است . عام و خاص و محکم و متشابه را شناخته ، و هر یک را بجای خویش نهاد ، (هر یک از این چهار به مقتضای خودش عمل کرده ، علم حدیث متشابه و مشکل را بخدا و راسخون فی العلم واگذارده ، و حدیث محکمی که معنی آن هویدا است معمول داشته است) . ❊

و گاهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی صادر میشد که دو معنی میداد (چون شنوندگان درست معنی آن را درک نمیکردند ، برخی آن را عام و بعضی آنرا خاص میپنداشتند ، و بهمان گمان خویش آنرا نقل و عمل میکردند) و گاهی نیز کلام آن حضرت یا خاص و یا عام بود ، و کسیکه آن می شنید نمیدانست خدا و رسول او چه مقصودی از آن داشته اند (فقط بصرف اینکه) آنرا می شنید ، برخلاف واقع و بغیر اینکه بداند چه معانی از آن مقصود است ، و برای چه بیان شده است ، توجیه و تفسیر آن میپرداخت

لکن همه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله اینطور نبودند که (مطلبی را) از آن حضرت پرسیده و برای فهمیدنش کنجکاوی کنند (شاید اغلب فکرشان باینکه چه باید بپرسند رسا نمیکرد ، و ساکت نشسته بودند) تا جائیکه بسیار خواهان آن بودند ، که یکی از اعراب بادیه یا غریبی برسد ، و چیزی از آن حضرت علیه السلام بپرسد تا آنان بشنوند (تا از آن پرسش و پاسخ چیزی درک کنند ، و از تحقیقات و مشکافیهائیکه خود حضرت برطبق عقول و افکار بادیه نشینان در اطراف قضیه میفرمایند چیزی درک کنند ، آنگاه حضرت اشاره بمقام ارجمند خویش کرده فرماید) لکن از پرسشهائیکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله میشد چیزی بر من نگذشت جز اینکه آنوا (کاملا از روی تعقل) از آن حضرت

پرسیده ، وحفظش کردم ، پس خلاصهٔ اسباب وعلل واختلافاتیکه مردم در روایت کردنشان ، (از آنحضرت) دارند همین است (که من در این خطبه بیان کردم) .

(۲۰۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَكَانَ مِنِ اقْتِدَارِ جَبَرُوتِهِ ، وَبَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّاخِرِ الْمُتَرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ يَبَسًا جَامِدًا ، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا ، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَوَاتٍ بَعْدَ ارْتِتَاقِهَا ، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ ، وَأَرْسَى أَرْضًا تَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ ، وَالْقَمْقَامُ الْمُسَخَّرُ ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ ، وَأَذْعَنَ لِهَيْبَتِهِ ، وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ ، وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا ، وَنُشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا ، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا ، وَأَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا ، فَمَضَتْ رُؤُسُهَا فِي الْهَوَاءِ ، وَرَسَتْ أُصُولُهَا فِي الْمَاءِ ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا ، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا ، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا ، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا ، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا ، وَأَرْزَهَا فِيهَا أَوْتَادًا ، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا ، أَوْ تَسِيخَ بِحَمْلِهَا ، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا ، فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوَجَانِ مِيَاهِهَا ، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا فَجَعَلَهَا

لِخَلْقِهِ مِهَادًا ، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا فَوْقَ بَحْرٍ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي ، وَقَائِمٍ لَا يَسْرِي ، تُكَرْكِرُهُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ ، وَتَمْخَضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ) .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در شگفتی آفرینش آسمانها و زمین و کوهها بدست قدرت خداوند یکتا)

از (نشانه های) قدرت و شوکت آفریدگار توانا ، و نازک کاریهای شگرف و پاکیزهٔ او آنست که از آب دریای ژرف و برهم سوار پر موج ، زمین خشک بی جنبش را پدید آورد ، آنگاه از (بخار) آن آب طبقات آسمانهای برهم قرار گرفته را آفریده ، و آنها را پس از پیوستگی از هم مجزا ساخته ، و هفت آسمانش گرداند ، سپس آن آسمانها بفرمان خداوند تعالی چنگ بهم در افکنده ، و در جائیکه برایشان مهیا شده بود ایستادند ، و زمین را در روی آب کبود رنگ ، و دریای هوا ریکه آن زمین را بر پشت داشت استوار گردانید ، و آن دریا در برابر فرمان خدا نرم ، و در مقابل عظمتش افتاده ، و از بیم خشم او از جریان باز ایستاده است (و اگر متوقف نمیشد ، البته بار سنگین خاک را از دوش افکنده ، و اساس زمین را هم فرو میریخت) آنگاه تخته سنگهای بزرگ و زمخت و سخت و قله های بلند و کوههای آن زمین را آفریده ، و در جاهای خودشان استوار و محکم نگهداشت ، بطوریکه سرهای آن کوهها بهوا بالا رفته و پیهاشان در آب پنجه بند کرد ، و آنها را از زمین های سخت و هموار بلند ساخته ، و ریشه هاشان را در جائیکه قرار گرفته اند فرو برده ، قله های آنها را بسیار بلند و رفیع و بلندیشان را با طراف کشانیده ، و آنها را چنان در (تخته) خاک فرو برد که ستون و میخ زمین گردیدند ، آنگاه زمین جنبنده از اینکه اهلش را بجنباند ، یا بارش را فرو برد ، یا از این سوی بدان سوی بگردد ، خودداری کرد ، وه که چه بزرگ و توانا خدائی است ، آنکه پس از موج زدن آبها ، و پس از رطوبت و تری اطراف آن زمین را خشکانده (و بدین حالش نگهداشته) و آنرا کهوارهٔ خاک نشینان ساخته ، و آنرا برای

آنان بر سر دریای ژرف ایستاده که جاری و روان نیست و (از جای خویش) نمیجنبد همچون فرش بگسترانند، و آن دریا را بادهای سنگین و تند زیر و زبر کرده، و از این سوی بدانسوی همیکشاند، و ابرهای پرباران (در اثر تند باد یدن) آنرا می جنباند، و در این نشانه ها (ی شگفت انگیز آفرینش جایهای) از عبرت و پند است مرکسی را که از خدا و مد پاک بهراسد (و بنا فرمانیش برنخیزد) ❊

(۲۰۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَللّٰهُمَّ اَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا اَلْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِرَةِ وَالْمُصْلِحَةَ غَيْرَ الْمُفْسِدَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا ، فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا النُّكُوصَ عَنْ نُصْرَتِكَ ، وَالْاِبْطَاءَ عَنْ اِعْزَازِ دِينِكَ ، فَإِنَّا نَسْتَشْهِدُكَ عَلَيْهِ يَا أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً ، وَنَسْتَشْهِدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَسَمٰوَاتِكَ ، ثُمَّ أَنْتَ بَعْدُ الْمُغْنِي عَنْ نَصْرِهِ ، وَالْاٰخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در نکوهش از یاران)

آلها ، هر آنکه از بندگانت گفتار ما را که براستی و پاکی ، و برای اصلاح دین و دنیا و بدور از ستمکاری و تبهکاریست بگوئیم بشنود ، و پس از شنفتن نپذیرد ، جز بازگشت از یاری تو ، و کندی در گرامی داشتن دین تو بهانه ندارد ، ای آنکه از همه گواهان بزرگتری ، تو را با آنکه در زمین ، و آسمانهایت نشیمن داده (بگمراهی این شخص) گواه میگیرم (خدایا تو میدانی که من امر تو را در هنگامه صفین بشامیان گمراه ، و عراقیان نادان ظاهر پرست رسانده ، و در آن کوتاهی نکردم ، و آنها پند پذیر فتند) آنگاه پس از اینکه تو را گواه گرفتم تو (مرا) از یاری آنکس بی نیاز کننده ، و او را بگناهش گیرنده ای . ❊

مترجم گوید : در این جمله از فرمایش حضرت که فرماید : فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا النُّكُوصَ

عَنْ نُصْرَتِكَ ، معانی لطیف و بدیع و حسن تقریر عجیبی است بر آشنایان بلطایف بیان پوشیده نیست ، زیرا که حضرت نفرموده است فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا عَنْ قَبُولِهَا أَوْ إِجَابَتِهَا ، بلکه چون نکوص بمعنی بازگشت از راه خیر است جمله وَالنُّكُوصَ عَنْ نُصْرَتِكَ را بکار بسته است . ❊

(۲۰۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبَهِ الْمَخْلُوقِينَ ، الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ ، الظَّاهِرِ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاظِرِينَ ، وَالْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكَرِ الْمُتَوَهِّمِينَ ، الْعَالِمِ بِلَا اكْتِسَابٍ ، وَلَا ازْدِيَادٍ ، وَلَا عِلْمٍ مُسْتَفَادٍ ، الْمُقَدِّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا رَوِيَّةٍ وَلَا ضَمِيرٍ ، الَّذِي لَا تَغْشَاهُ الظُّلَمُ ، وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ ، وَلَا يَهْرَمُهُ لَيْلٌ ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ ، لَيْسَ إِدْرَاكُهُ بِالْأَبْصَارِ ، وَلَا عِلْمُهُ بِالْأَخْبَارِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است

سپاس خداوندی را سزد که برتر از مانند بودن به آفریدگان ، و اوصافش برگفتار وصف کنندگان میچربد (و زبان گویندگان از شمارهٔ نیکوئیهایش زبون و درمانده است) خویش را بشگرفیهای آفرینش به بینندگان نمایانده ، و به بزرگی وارجمندیش از اندیشهٔ آنانکه درباره اش بوهم اندرانند نهان است (افکار و عقول هرگز به حقیقت کنه ذاتش رسیدن نیارانند) پروردگاریکه بدون آموختن دانشی از دیگری ، و بی آنکه نیازی بفزودن ، و فانده بردن از دانشی داشته باشد (بکلیهٔ امور دانا

وآخرت) داناست ، خداوندیکه تمام آفرینش رابدون فکروا ندیشه آفریده است ، نه تاریکیهاگردش درمیان گیراند ، ونه ازروشنیهاروشنی جوید (تمامی روشنیهابانوارجمال درخشان اوروشن وجانی ازنوراوخالی نیست تاتاریک باشد) نه شب اورادریابد ، ونه روزبراوگذرکند (زیراادخود خالق خورشیدوماه ، وزمان ومکان وصاحب جسم ودارای دیده نیست) آفرینش راباديده درنيابد ودانشش بوسیلهٔ آگهی های ازدیگری نیست ، وهمه اخبارگذشته وآینده نزدش یکسان است .

منها

(فی ذکر النبی ، صلی الله علیه وآله)

أرسله بالضیاء وقدمه فی الاصطفاء ، فرتق به المفاتق ، وساور به المغالب ، وذلل به الصعوبة ، وسهل به الخرونة ، حتی سرح الضلال عن یمین وشمال .

پاره ازاین خطبه درستایش پیغمبراکرم ، صلی الله علیه وآله وسلم میباشد

خداوند ، رسول خویش رابارو شنی علم وهدایت (بسوی بشر) فرستاد ، وازجهت برگزیدگیش (برپیمبران) مقدم داشت ، وبوسیلهٔ اوگشادگیهارادرهم پیوست (رشتهٔ نظم وامنیت گیتی که در اثرجور وبیدینی سخت ازهم گسیخته بود پیوند داد ، واورابرنارواییها چیرگی داده ، اساس شرک را ازریشه برکند) وبقدرت اوآنانکه (برزبردستان) غالب بودند درهم شکست ، مشکل رابدوآسان ونا هموارى (کفر) رابوی هموارساخت ، تااینکه گمراهی وتبهکاری راازراست وچپ دورساخت (شرق وغرب گیتی رابانوارخیره کنندهٔ قرآن ودین همچون صحن گلشن مصفافرمود) .

(۲۰۵) ومن خطبة له علیه السلام

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدَلَ ، وَحَكَمٌ فَصَلَ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ ، كُلَّمَا نَسَخَ اللهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا ، لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَامِرٌ ، وَلَا ضَرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ

أَلَا وَإِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا ، وَلِلْحَقِّ دَعَائِمَ ، وَلِلطَّاعَةِ عِصَمًا ، وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللهِ يَقُولُ عَلَى أَلْسِنَةٍ ، وَيُثَبِّتُ بِهِ الْأَفْئِدَةَ ، فِيهِ كِفَاءٌ لِمُكْتَفٍ ، وَشِفَاءٌ لِمُشْتَفٍ . ❊

وَاعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ عِلْمَهُ ، يَصُونُونَ مَصُونَهُ ، وَيُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ ، يَتَوَاصَلُونَ بِالْوِلَايَةِ ، وَيَتَلَاقَوْنَ بِالْمَحَبَّةِ ، وَيَتَسَاقَوْنَ بِكَأْسِ رَوِيَّةٍ ، وَيَصْدُرُونَ بِرِيَّةٍ ، لَا تَشُوبُهُمُ الرِّيبَةُ ، وَلَا تَسْرِعُ فِيهِمُ الْغِيبَةُ ، عَلَى ذَلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَأَخْلَاقَهُمْ ، فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ ، وَبِهِ يَتَوَاصَلُونَ ، فَكَانُوا كَالْفَاضِلِ الْبَذْرِ يُنْتَقَى ، فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُلْقَى ، قَدْ هَزَّهُ التَّخْلِيصُ ، وَهَذَّبَهُ التَّمْحِيصُ ، فَلْيَفْعَلِ امْرُؤٌ كَرَامَةً بِقَبُولِهَا ، وَلْيَحْذَرْ قَارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا ، وَلْيَنْظُرِ امْرُؤٌ فِي قَصِيرِ أَيَّامِهِ ، وَقَلِيلِ مُقَامِهِ ، فِي مَنْزِلٍ حَتَّى يَتَبَدَّلَ بِهِ مَنْزِلًا ، فَلْيَصْنَعْ لِمُتَحَوَّلِهِ ، وَمَعَارِفِ مُنْتَقَلِهِ ، فَطُوبَى

لِذِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ، وَتَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ، وَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرِ مَنْ بَصَّرَهُ، وَطَاعَةِ هَادٍ أَمَّرَهُ، وَبَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَتُقْطَعَ أَسْبَابُهُ، وَاسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَأَمَاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَهُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ. ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در وصف خدا بتعالی و مدح محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و اوصاف یکان و اندر زمردم) : ❋

من گواهم باینکه خداوند، عادل و درستکار است که (باین بندگانش) بعدل و داد رفتار نماید و حاکم است و جدا سازنده (حق از باطل) است، و گواهی میدهم که محمد بنده و پیغمبر است، پیام آور و سرور است، هرزمان که خداوند خلقی را (از اصلاب بارحام) آورد، آنها را در دسته فرمود (دسته نیکوکار و دسته بدکردار) و محمد را در بهتر آن دو قرار داد، زناکار در نسب آنحضرت سهیم نبوده، و تبهکاری شرکت نداشته است، (نور پاک آنحضرت از زمان آدم صفی همواره از اصلاب پاکیزه بارحام مطهره منتقل میگردید، و اجدادش تمام پاکان و پیمبران بوده اند) ❋

آگاه باشید خداوند برای نیکی و خیراهل، و از برای حق پایه هائی، و از برای فرمانبرداری و بندگی نگهبانانی مقرر فرموده است (که آنها عبارت از ائمه طاهرین و نیکان و مؤمنین میباشند، و اگر ائمه نبودند، مردم بطرق خیر راه نمیبردند، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرماید: بوسیله ما خدا پرستیده شد، و اگر ما نبودیم مردم راه بندگی را نمی یافتند) و بدانید شما را هنگام هر طاعتی از جانب خداوند پشتیبانی است که زبانها را گویا و دلها را (براه حق پویا و) پاینده میسازد (توفیق و الطاف حق در کار نیک بدرقه راه انسان است، و گرنه بشر از جاده بندگی منحرف شده، زیر بار فرامین الهی نمیرفت) آن توفیق برای کسیکه بی نیازی را جویا است بی نیازی، و برای آنکه خواهان بهبودی است

بهبودی است (انسان اگر در صدد رفع نواقص روحی و جسمی خویش برآمده ، و آئینهٔ دل را پاک کردن خواست البته خدا نیز با و کمک و توفیق میدهد ، که مَنْ قَدَمَ إِلَیَّ شِبْرًا قَدَّمْتُ لَهُ ذِرَاعًا) و بدانید بندگان خدا که علم خدا را نگهدارند گانند (آل محمد اند که) هرچه باید نگهداری شود نگهداری میکنند ، (و باندازهٔ ظرفیت هر کسی آنرا ظاهر میسازند ، چرا که اسرار و احادیث آنها مشکل و دشوار ، و جز نبی مُرسَل و ملَکِ مقرّب ، و یا مؤمنی که خدا دلش را بایمان امتحان کرده باشد ، نمیتواند بردارندهٔ آن باشد) و چشمه های آن علم را (برای تشنگان) جاری فرمود ، بکمک و یاری هم برخاسته ، و یکدیگر را با دوستی دیدار مینمایند ، و از جام سیراب سازندهٔ (دانش) بهم نوشاندند ، و (از آن سرچشمه ها) سیراب باز میگردند ، شک و ریب بآنها در نمیزند ، بدگمانی و غیبت بسویشان نشتابد خداوند آنها را بدین خلق و خوی خوش آفریده است ، با این خوی باهم آمیزش دارند ، اینان همچون برترین دانه پاک شدهٔ که خویش را گزیده ، و بدش را افکنده اند ، و آن تخم را پاک کردن و آزمایش پاکیزه ساخته است ، پس مرد باید شرف و بزرگواری را با پذیرش این اوصاف بپذیرد (نه اینکه با داشتن اخلاق نکوهیده خویش را بزرگ و شریف پندارد) و پیش از رسیدن سختی که درهم کوبندهٔ شخص است بترسد (و بچارهٔ کار برخیزد) مرد باید در دوران کوتاه ، و کمی درنگش در این سرای ناپایدار بگردد ، و برای سرائیکه بدان منتقل میگردد ، آنچه لازم است از کردار نیک بجا آورد تا بنگامیکه از این سرای به سرائی دیگر بکوچد (و ایمن از عذاب و سختی بیاساید) خنک آن پاکیزه دردن مردیکه پیروی کنندهٔ رهنما ، و دور شوندهٔ از کسی است که گمراهش میخواهد ، و با بینائی آنکه او را بینا میکند ، و به پیروی از آنکه او را هدایت مینماید ، راه امن و سلامتی را می پیماید ، و پیش از آنکه درهای هدایت و رستگاری توبه برویش بسته آید ، و رشتهٔ (عمر) ش بریده شود ، او خواهان گشایش باب توبه بوده ، و از گناه باز ایستد ، براستی که چنین مردی مقیم طریق حقیقت ، و راه روشن رانشان داده شده است .

(پروردگارا به حق محمد و آل محمد ، سوگندت میدهیم که ما را در زمرهٔ کسانی در آر که قدم در راه راست نهاده ، و از محمد و آل اطهارش پیروی نموده اند ، و فرج امام زمان صلوات الله علیه را نزدیک ساز)

(٢٠٦) وَمِنْ دُعَاءٍ كَانَ يَدْعُو بِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا :)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِي مَيِّتًا وَلَا سَقِيمًا ، وَلَا مَضْرُوبًا عَلَى عُرُوقِي بِسُوءٍ وَلَا مَأْخُوذًا بِأَسْوَءِ عَمَلِي ، وَلَا مَقْطُوعًا دَابِرِي ، وَلَا مُرْتَدًّا عَنْ دِينِي ، وَلَا مُنْكِرًا لِرَبِّي ، وَلَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إِيمَانِي ، وَلَا مُلْتَبِسًا عَقْلِي ، وَلَا مُعَذَّبًا بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِي .

أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي ، لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي ، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي ، وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي .

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ ، أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ ، أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ ، أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ .

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي ، وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي .

اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ ، أَوْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِكَ ، أَوْ نَتَّبِعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ .

از دعاهای آنحضرت علیه السلام است که آن را بسیار میخواندند

خدائی را سپاس سزاست که شبم را صبح نکرده ، در حالیکه بیمار یا مرده باشم ، نه پیکرم دردمند است ، نه بدترین کردارم گرفتارم ، نه بی فرزند مانده ، نه از دینم برگشته ، نه منکر پروردگارم ، نه از ایمانم نگران ، نه از خرد بیگانه ، و نه بگرفتاریهای پیش از خویش گرفتارم صبح کردم در حالیکه اختیاری از خویش نداشته ، و بر نفسم ستمکارم ، پروردگارا حجت تو بر من تمام است (که دین را از کفر ، راه را از چاه ، زیبا را از زشت نشانم دادی) و مرا بر تو حجتی نیست ، (اگر بدستورات رفتار نکرده سر از فرمانت برتافتم) آنها مرا آن توشش و توان نیست که جز بخشود و تو سودی فراچنگ آرم ، یا جز از آنچه مرا از زیانش نگهداشته خویش را واپایم . ✻

خداوندا من از اینکه در بی نیازی تو نیازمند و پریشان ، و در رهنمائی تو گمراه ، و در سلطه و اقتدار تو شکمش و خوار باشم بتو پناه میبرم (و اگر مشیت قرار گیرد ، مرا از هر پیش آمدی نگهداری خواهی کرد) زیرا که اختیار بدست (قدرت) تو است . ✻

بارخدایا از چیزهای گرامی که از من فرا میگیری جانم را نخستین چیز گرامی قرار ده ، و آن را اولین بهره از نعمتهای خودت که بمن باز میگردانی بگردان (و تا زنده هستم دچار نقص اعضایم مفرمای که در آن انواع خفتها است) . ✻

بارخدایا بتو پناه میبرم از اینکه از گفتار تو بیرون رفته ، و در دینت بگمراهی افتاده ، و بدون اینکه هدایتی از نزد تو برسد ، پیرو خواهشهای خویش باشم . ✻

(۲۰۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(خَطَبَهَا بِصِفِّينَ :)

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ ، وَ

لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ ، وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ ، فِي التَّوَاصُفِ ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ ، وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ ، وَلٰكِنَّهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در صفین بیان فرموده (و سپاهیان خویش را انذر زداده اند)

پس از ستایش ایزدی همتا و ستودن خاتم پیغمبران (بدانید) پاک پروردگار بحکومت دادن من بر شما در شما برایم حقی مقرر فرموده است (که بایستی آن حق را ادا کرد و پیرو دستورات من باشید) و مانند همان حقی که مرا بر شما است شما را نیز بر من است (که باید آن را رعایت کرده ، صلاح دین و دنیای شما را در نظر گرفته ، براه حقتان بکشم) و حق پهناورترین چیزها است هنگامیکه در آن با هم بگفتگو پردازند ، و تنگترین چیزها است هنگامیکه بخواهند از روی انصاف درباره هم بدان عمل کنند (هنگامیکه سخن از عدل و داد و حقیقت بمیان آید گویند حق چیز خوبی است ، و هر یک مدعی هستند که اگر من والی شوم مردم را بسوی حق خواهم کشانید ، لکن هنگام کردار اثری از حق در گفتارشان پدید از نیست بدانید) هیچکس را بر دیگری حقی نیست ، جز آنکه دیگری را نیز بر او حقی است (پیرو از پیشوا چشم مهر و یاری و دادگستری و دفاع از حقوقش را دارد ، پیشوا از پیرو اطاعت و فرمانبرداری را انتظار است) و

اگر نباشد که کسی را بر دیگری حقی باشد، و آن دیگری را بر آنکس حقی نباشد، این حق ویژهٔ ذات خداوند است وبس، و آفریدگانش را بر او حقی نیست، زیرا که او را بر بندگانش قدرت و توانائی است (و اگر بخواهد سر از چنبر فرمانش برتابند، خواهی ناخواه میتواند آنان را بزیر فرمان خویش کشد چنانکه در قرآن مجید سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۹۹ فرماید: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ اگر پروردگار تو بخواهد هر که در زمین است ایمان خواهد آورد، آیا تو مردم را مجبور او ادار بایمان آوردن میتوانی، کنایه از اینکه اگر خواست من نباشد، تو نمیتوانی خلق را بسوی ایمان بکشانی) و در هر چه قضا و قدر گوناگون آنخداوند جاری است عادل و دادگر است (و امور بندگانش همه بر طبق حکمت و مصلحت است، و اگر مزد کار بندگان را هم ندهد، باز از عهدهٔ شکر کوچکترین نعمتش بدر نخواهند آمد، با این وصف او حق خودش را، بر بندگانش چنین قرار داد، که او را اطاعت کنند، و از روی بخشش و دهش فراوانی که دارد (بدون اینکه بندگان بر او حقی داشته باشند) پاداش کردار آنان را چندین برابر ثواب دادن گردانند (و در قرآن کریم سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۷۳ فرمود: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، آنانکه ایمان آورده و نیکوکاری کردند، خدا مزدهای آنان را بیفزاید، و از روی فضل و کرمش تمام دهد).

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ

فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ ٱلرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ ٱلْوُلَاةِ ، وَلَا تَصْلُحُ ٱلْوُلَاةُ إِلَّا
بِٱسْتِقَامَةِ ٱلرَّعِيَّةِ ، فَإِذَا أَدَّتِ ٱلرَّعِيَّةُ إِلَى ٱلْوَالِي حَقَّهُ ، وَأَدَّى
ٱلْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا ، عَزَّ ٱلْحَقُّ بَيْنَهُمْ ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ ٱلدِّينِ ، وَ
ٱعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ ٱلْعَدْلِ ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا ٱلسُّنَنُ ، فَصَلَحَ
بِذَلِكَ ٱلزَّمَانُ ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ ٱلدَّوْلَةِ ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ ٱلْأَعْدَاءِ
وَإِذَا غَلَبَتِ ٱلرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا ، أَوْ أَجْحَفَ ٱلْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ ، ٱخْتَلَفَتْ
هُنَالِكَ ٱلْكَلِمَةُ ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ ٱلْجَوْرِ ، وَكَثُرَ ٱلْإِدْغَالُ فِي
ٱلدِّينِ ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ ٱلسُّنَنِ ، فَعُمِلَ بِٱلْهَوَى ، وَعُطِّلَتِ ٱلْأَحْكَامُ
وَكَثُرَتْ عِلَلُ ٱلنُّفُوسِ ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ ، وَلَا لِعَظِيمِ
بَاطِلٍ فُعِلَ ، فَهُنَالِكَ تَذِلُّ ٱلْأَبْرَارُ ، وَتَعِزُّ ٱلْأَشْرَارُ ، وَتَعْظُمُ
تَبِعَاتُ ٱللَّهِ عِنْدَ ٱلْعِبَادِ ، فَعَلَيْكُمْ بِٱلتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ ٱلتَّعَاوُنِ
عَلَيْهِ ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنِ ٱشْتَدَّ عَلَى رِضَا ٱللَّهِ حِرْصُهُ ، وَطَالَ فِي
ٱلْعَمَلِ ٱجْتِهَادُهُ ، بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا ٱللَّهُ أَهْلُهُ مِنَ ٱلطَّاعَةِ لَهُ ، وَ
لَكِنَّ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْعِبَادِ ٱلنَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ ، وَ
ٱلتَّعَاوُنَ عَلَى إِقَامَةِ ٱلْحَقِّ بَيْنَهُمْ ، وَلَيْسَ ٱمْرُؤٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي
ٱلْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ ، وَتَقَدَّمَتْ فِي ٱلدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ

عَلَى مَا حَمَّلَهُ اللهُ مِنْ حَقِّهِ ، وَلَا امْرُؤٌ وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذٰلِكَ ، أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ .

آنگاه خداوند پاک برخی از حقوق خویش را برای پاره از مردم نسبت بپاره دیگر حقوق واجبی گردانیده ، و آن حقوق را در حالات گوناگون برابر داشته ، برخی را در برابر برخی دیگر واجب ، و برخی از آن حقوق تحقق پیدا کند جز در برابر برخی دیگر (مثلا زن وقتی حق نفقه بر شوهر پیدا میکند که از راه فرمان ببرد ، پدر بر فرزند حقی دارد ، فرزند در برابر حقی دیگر دارد ، همسایگان باید در برابر حقوق یکدیگر را حفظ کنند لکن) بزرگترین حقی از این حقوق که خداوند پاک آنرا واجب گردانیده است حق والی بر رعیت ، و حق رعیت بر والی است (این حق است که سلک اجتماع را بهم می پیوندد ، زیرا وقتی فرمان روایان از کجروی ، و دادگری در حق فرمان بران دریغ نگفتند ، فرمان بران نیز آنها را بکمال میل اطاعت خواهند کرد ، و در اثر این وحدت و یگانگی تمام مفاسد اصلاح میشود) وخداوند پاک این دستور را برای هر یک از فرمانبر ، و فرمانروا ، بر دیگری واجب فرموده است . و آن را واسطه نظم و استی و ارجمندی و نیشان قرار داده است ، بنابراین کار فرمان بر سامان نشود جز آنگه که فرمانروایان به نیکی گرایند ، و کار فرمانروایان اصلاح نپذیرد جز آنگه که فرمانبر در اجرای اوامر شان استقامت بخرج دهد ، آنگاه همینکه رعیت حق والی را ادا ، و والی حق رعیت را گذاشت ، حق در راستی در میانشان ارجمند ، راههای دین راست و مستقیم ، پرچمهای دادگستری برپای ، و سنتها (و احکام شرعیه بدون انحراف و کژتابی) در مجرای خودش جاری خواهد گشت ، و بدین نسق کار جهان بسامان شود ، و امید بپایندگی ملک و سلطنت میرود ، و دشمنان طمع کار (یکه برای ربودن کشور منتهز فرصت اند) مایوس میگردند (این در صورتی است که دولت و ملت با یکروح اتحاد و صمیمیت دست یگانگی بهم داده ، هریک حق دیگری را کما هو حقه بگذارد ، ولی بالعکس) اگر رعیت بر والی چیره آمد ، یا والی بحقوق رعیت دست اندازی کرد ، اینجا دیگر اختلاف کلمه پیدا شده ، پرچمهای ستم هویدا و غلغله کارها در دین بسیار ، راههای سنت (و احکام شرعیه)

واگذار شده ، حدود الهی معطل مانده ، کار با هوای نفس افتد ، و دردهای درونی اشخاص بسیار گردد ، کسی برای حق بزرگی که پایمال شده ، یا ناحق سترگی که بجای آورده میشود ، ناشاد و اندوهگین نگردد ، در این هنگام نکویان (و اهل حق) خوار ، و بدکرداران (و اهل باطل) ارجمندانند ، و اخواهیها و دیون الهی نزد مردم بسیار شود (و حق حق ادا نگردد) پس بر شما باد باداکردن آن حق ، و اندرز دادن و یاری نمودن یکدیگر ، زیرا که هیچکس بکنه فرمانبرداری خدا بدانسانکه او را در خور است نرسد ، اگرچه در راه خوشنودیش پرحریص و آزمند بوده ، و کوشش فراوانی در کار بکار بندد ، لکن از حقوق واجبه خدا که بر بندگان است (و بایستی ادا شود) اندرز دادن ، و یاری نمودن یکدیگر است ، برای بپاداشتن حق باندازه کوشش و توش و توانشان ، و مرد اگر در حق (گذاری خدا) دارای منزلت و برتری ، و در دین دارای فضیلت و سابقه بوده باشد ، و برتر از اینکه بآنچه که خدا از حقوقش بر او واجب گردانیده است و باید بآن یاری داده شود ، و بجای آورد نیست و (البته در راه ادای حق حق بیاری دیگران نیازمند است) نیز مردیکه مردم او را خوار مایه گرفته ، و در دیده ها کوچک است ، از اینکه دیگری را در راه ادای حق یاری دهد ، یا دیگرانش یاری دهند بی نیاز نیست (خلاصه وضیع و شریف مردم در راه یاری حق بیاری و پشتبانی از هم محتاج اند ، و نمیتوان از یاری دادن ، و یاری خواستن از کسیکه در جامعه دارای شخصیت برجسته نیست دیده پوشید) .

فَأَجَابَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْثِرُ فِيهِ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ وَيَذْكُرُ سَمْعَهُ وَطَاعَتَهُ لَهُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللهِ فِي نَفْسِهِ ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ - لِعِظَمِ ذٰلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذٰلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ، وَلَطُفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ ،

فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللهِ عَلَيْهِ عِظَمًا ،
وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ
حُبَّ الْفَخْرِ ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ
جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْأُطْرَاءَ ، وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ ، وَلَسْتُ
بِحَمْدِ اللهِ - كَذَلِكَ ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ
انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ ،
وَرُبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ ، فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ
لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ
أَدَائِهَا ، وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا ، فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ
بِهِ الْجَبَابِرَةُ ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ ،
وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ ، وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقٍّ قِيلَ لِي
وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي ، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ
الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ ، فَلَا تَكُفُّوا
عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ
أُخْطِئَ ، وَلَا أَمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ
بِهِ مِنِّي ، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ ، يَمْلِكُ

مِنّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا ، وَأَخْرِجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى

در این هنگام که حضرت از حقوق حکام بر رعایا ، و رعایا بر حکام ، و مردم بر مردم و از حق خدا بر بندگان سخن میراندند) ناگاه مردی از یاران آنحضرت علیه السلام با سخنی طولانی ، آن جناب را پاسخ داده ، و ستایش بسیاری از وی کرده ، پیروی و فرمانبرداری خودش را با آنحضرت گوشزد کرد ، لذا حضرت علیه السلام فرمودند :

آنکس که جلال خدا نزدش بزرگ ، و پایگاه حق در دلش ارجمند است ، برای این بندگی و ارجمندی خدا سزاوار است که هر چه جز بزرگی خدا است ، نزدش کوچک باشد (و جز خدا بزرگی نه بیند) و سزاوارتر کس که باید خدا را بزرگ بیند و بس ، کسی است که نعمت خدا در باره اش فراوان ، و احسان و نیکیش با او بسیار است ، چرا که نعمت خدا بر هیچکس فراوان نشد ، جز اینکه (بهمان اندازه) حق خدا بر او بزرگ افتاده است (و باید شکر نعمت حق را بیشتر بجای آورد) و از زشت ترین حالات فرمان روایان نزد نیکمردان آنست که گمان دوستداری فخر و خودستائی بآنان برده شده ، و کردارشان بخودخواهی حمل گردد ، و من ناخرسندم از اینکه بگمان شما زیاد باید ، که من دوستدارم که ستودن و شنیدن ستایش فراوانتان را (درباره خویش) بشنوم ، و خدای را سپاس که اینسان نیستم ، و اگر هم خواهان بودم که مرا بستایند ، البته این خواهش را برای فروتنی بدرگاه خداوند پاک که بزرگواری و ستودن را سزاوارتر است وا میگذاردم ، ای بسا ستایش و مدحی که مردم آنرا پس از کوشش در کاری شیرین میپندارند (و شما که مرا در اجراء اوامر حقه و احکام اسلامی مردی جدی و کوشا می بینید بگمان غریزهٔ فطری حق دارید که مرا بستایند ، تا من هم تشویق شده ، و در کار بهتر کوشش کنم ، لکن چون من بوظیفه وجدانی خویش رفتار کرده ، و این کوششها را فقط برای خدا میکنم) پس مرا برای فرمانبرداری از خدا و رفتار نیکم با شما از (برای) باقیمانده حقوقی که از پرداخت آنها ناسوده ، و واجباتیکه از اجرایشان ناگزیرم نیکو نستانید و سخنانیکه با گردنکشان گفته میشود با من نگویند ، و آنچه را که از اشخاص خشم آلوده (و خودسر و اثر

تسلطشان بر شما از آنها) پنهان میسازید (و یارای دم زدن ندارید، اگر خدای نخواسته چنان چیزهائی از من دیدید نترسید و) از شما پنهان مدارید، و بجا پلوسی و ستایش بیجا (کشخص را در کارهای نیک کند، و در گردارهای زشت تند میکند) با من در میامیزید، و گمان نکنید که من انتظار بزرگی خویش را از شما داشته، و اگر سخنی بحق درباره‌ام برانید، مرا گران و سنگین افتد، چرا که آنکه سخن حقی درباره‌اش گفته آید، یا برا و پیشنهاد دادگستری و عدلی شود، و بر او سنگین افتد (البته بکار بستن حق، و دادگری بر او سنگین‌تر افتد، بنابراین از حق گوئی یا مشورت در دادگستری باز نایستید، زیرا من برتر از اینکه بخطا افتم نیستم، و از کردار خویش ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند بلطف عمیم خویش) کفایت کند از من آنچه را که او بآن از من مالک‌تر و توانا‌تر است (و اینکه حضرت در اینجا خویش را با آنمقام عصمت جزء خطاکاران شمرده و اندازه فرط عبودیت بلکه عین عصمت است چنانچه یوسف صدیق نیز در سوره ۱۲ آیه ۵۳ گوید وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي من خویشتن را از بدی بری نمیدانم؛ چرا که نفس امر کننده بدی است، مگر اینکه پروردگارم بمن رحم آورد، و مقصد آن بزرگوار نیز اینست که نعمت خدا شامل حال من شده، و مرا از خطا نگهداشته است، لذا فرماید): جز این نیست که من و شما برای پروردگار جز او پروردگاری نیست بنده و مملوکیم، و آنچه را که ما از خویش در آن اختیاری نداریم، او از ما مالک و مختار است، بیرون آورد ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم، و بسوی علم و دانشی که صلاح ما در آن بود کشانید، گمراهیمان را بر ستگاری مبدل کرد، و پس از نابینائی بینائی بخشود (در اینجا نیز حضرت همانطوریکه قانون خطبا است بطور اطلاق خویش را جزء جمع شمرده است، و منظورش این نیست که خداوند بر ما منت نهاده، و با وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله، ما را از طریقه اسلاف خارج ساخت).

(۲۰۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ،

فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي ، وَأَكْفَؤُوا إِنَائِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي ، وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا ، أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفًا ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ ، وَلَا ذَابٌّ ، وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي ، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ ، فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى ، وَجَرِعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَى ، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ ، وَآلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشِّفَارِ . ❊

(وَقَدْ مَضَى هٰذَا الْكَلَامُ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ ، إِلَّا أَنِّي كَرَّرْتُهُ هٰهُنَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَتَيْنِ) . ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که بهنگام عرض نیاز باخدا از قریش شکایت دارد) بارخدایا ، من بر قریش و (کیفرکردار) آنانکه با نهایاری دادند ، از تو خواهان یاریم ، چراکه آنها پیوند وخویشی مرا بریده ، وظرفم را سرنگون ساختند ، (با من همچون کیفرد بیگانه از رسول خدا رفتار کرده حقم را پایمال . وخلافت را از دستم ربودند) وبرای منازعه در حقی که من بآن از دیگری سزاوارتر بودم گرد درمیانم گرفتند ، وگفتند بدان اگر تو خلافت را بگیری ، یا دیگری آن را از تو بگیرد هر دو حق است ، (و تو با دیگران در نزد ما در این امر یکسانی اکنون) خواهی با رنج وشکیب باز ، یا با آه واندوه بمیر (و بگذار) که جز این دو کار چاره نداری ، آنگاه (همینکه من این اندازه آنان را در دشمنی با خویش استوار دیدم) دیدم که مرا یار و پشتیبان و یاوری نیست (که بتوانم حق خویش را با آنان دریافت کنم) جز اهلبیتم که در بغ داشتم از اینکه مرگ آنان را بربابد . ❊

(در اینجا باز ابن ابی الحدید در صفحهٔ ۳۸ جلد ۳ شرح خویش بسخنان پوچ و بی مغزی تفوه کرده گوید: هیچیک از این کلمات برای ما اثبات نقص امامت آنحضرت را نمیکند، در صورتیکه هر بشر با انصاف و وجدانی که اندک بهره از دانش داشته باشد، و باین سخنان پرسوز و گداز برخورد کند بی اختیار بصدیق خواهد کرد، که حق آن بزرگوار غصب شده، و او از روی بی یاری و ناچاری، و حفظ حوزهٔ اسلام دست از حق خویش کشیده است، و این جمله بعد این نظریه را تایید میکند که فرماید) آنگاه چشم خاشاک رفته را برهم گذارده، و آب دهان را با استخوان گلو فرو بردم، و برای فرو نشاندن (آتش اندوه و) خشم یکجهانی گزیدم، بچیزیکه از گیاه بسیار تلخ تلختر، و برای (شکافتن) دل از خنجرهای بزرگ دردناکتر بود.

سید رضی ره گوید: این سخن (و پاره از آنکه ذیلا در بارهٔ اهل بصره نگاشته میشود) در برخورد با خطبه ۱۷۱ که پیشتر گذشت بیان شد، لکن من برای اختلاف در دو روایت دوباره آن را اینجا نگاشتم.

وَمِنْهُ

(فِي ذِكْرِ الْمُتَأَثِّرِينَ إِلَى الْبَصْرَةِ لِحَرْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:)

فَقَدِمُوا عَلَى عُمَّالِي وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرٍ كُلِّهِمْ فِي طَاعَتِي وَعَلَى بَيْعَتِي، فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ، وَأَفْسَدُوا عَلَى جَمَاعَتِهِمْ، وَوَثَبُوا عَلَى شِيعَتِي، فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا، وَطَائِفَةً عَضُّوا عَلَى أَسْيَافِهِمْ، فَضَارَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ.

پاره از این سخن در بارهٔ کسانی است که راه بصره را برای جنگ با آنحضرت پیمودند

(روزگار من در دوران خلفای ثلاثه چنین بود، اما همینکه دوران خلافت بمن رسید، گرفتاریهای دیگر پیش آمد، یکی آنکه طلحه و زبیر بهانهٔ خون عثمان عایشه را با خویش همدست کردند) آنگاه بر فرمانداران از طرف من و گنجوران گنج خانهٔ مسلمین که اختیارش بدست من بود، بر مردم شهر که همه زیر فرمان و بیعت من بودند یورش بردند، و اختلاف در بین آنها افکنده جمعشان را بر من پراکندند، و بر پیروان و شیعیانم تاختند، گروهی از آنان را (پس از زنهار دادن) بریدند و دستان کشتند، و برخی دیگر (مانند حکیم ابن جبلهٔ عبدی و پیروانش که از نهاد پست آن بدنهادان آگاهی داشتند، مرگ با شرافت را از چنان زندگانی ننگین برتر دانسته قبضهٔ) شمشیرها را چنگ بازیده و محکم گرفته، و زد و خورد کردند، و آنها را با فشار تمام بر کلهٔ دشمن کوبیده کشتند و کشته شدند) و خدایرا بر استی (و ایمان و یقین پاک) دیدار نمودند. ✻

(۲۰۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا مَرَّ بِطَلْحَةَ وَعَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عِتَابِ بْنِ أُسَيْدٍ وَهُمَا قَتِيلَانِ يَوْمَ الْجَمَلِ :

لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهٰذَا الْمَكَانِ غَرِيبًا، أَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتْلَى تَحْتَ بُطُونِ الْكَوَاكِبِ أَدْرَكَتْ وِتْرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، وَأَفْلَتَنِي أَعْيَانُ بَنِي جُمَحَ، لَقَدْ أَتْلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَى أَمْرٍ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوَقَصُوا دُونَهُ. ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه در جنگ جمل کشته طلحه و عبدالرحمن ابن عتاب ابن اسید برخوردند.

البته ابو محمد (طلحه ابن عبید الله است که از راه کین توزی پند مرا نپذیرفته و بجنگ و ستیز با من برخاست و اکنون اینگونه) در این مکان خوار، و دور از دیار افتاده است، دانسته باشید سوگند با خدای من از اینکه کسانی از قریش در زیر شکم ستارگان کشته افتاده (و اینسان بدون کفن و دفن بخون و خاک آغشته) باشند خوشنود نیستم (لکن لجاجت و سرکشی خودشان بدین روزشان انداخت) من خون خویش را از فرزندان عبد مناف دریافت کردم (و سزای کردار طلحه و زبیر که از سوی مادر بعبد مناف می پیوندند ما و جنایاتی که در بصره آنها نسبت به شیعیانم مرتکب شدند، در کنارشان نهادم) و بزرگان قبیلهٔ جمح (جز عبد الله ابن ربیعه ابن دراج، و عبد الرحمن ابن عتاب ابن اسید که کشته شدند باقی) از چنگ من گریختند، حقیقت این است که اینها برای امریکه سزاوار آن نبودند گردن کشیدند، و بدون رسیدن بآن گردنهاشان شکسته آمد (و در سر آرزوی خلافت جان درباختند).

(۲۱۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطُفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ، وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (دربارهٔ مؤمن حقیقی)

(مؤمن بخدا و عارف بالله که دستورات خدا و رسول را نصب العین خویش قرار داده، و تجاوز از آنها را جایز نمیشمارد) حقیقتاً عقل خویش را زنده کرده، و نفسش را کشته است، تا جائیکه بزرگ پیکرش نزار

و (دل) سختش نرم گردیده ، و (در اثر چالش با نفس بد اندیش خورشید هدایت در درونش تابش گرفته و) برایش درخشید درخشنده پرنور ، و بآن روشنی راه برایش پیدا ، و او بوسیله همین درخشندگی راه (حق و هدایت) را پیموده ، و درها (ی مهر و محبت حق و دوستی خانوادهٔ طهارت) او را بدرگاه سلامت . و سرای پایندگی (در دین) کشاندند ، و با کمال آرامش (دل) و اطمینان تن دو پایش را در جای امن و آسودگی محکم کرد ، بدان سبب که پروردگارش را از خویش خوشنود خواسته و (در این راه تمام نیروی جان و) دلش را بکار افکند (تا با شاهد مقصد هم آغوش آمد) .

(۲۱۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَحُثُّ فِيهِ أَصْحَابَهُ عَلَى الْجِهَادِ :)

وَاللهُ مُسْتَأْدِيكُمْ شُكْرَهُ ، وَمُوَرِّثُكُمْ أَمْرَهُ ، وَمُمْهِلُكُمْ فِي مِضْمَارٍ مَمْدُودٍ لِتَتَنَازَعُوا سَبْقَهُ ، فَشُدُّوا عُقَدَ الْمَآزِرِ ، وَاطْوُوا فُضُولَ الْخَوَاصِرِ ، لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيمَةٌ ، مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ ، وَأَمْحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ الْهِمَمِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در انگیزش یاران بجنگ با دشمن :

خداوند (ی که نعمتش را بر شما تمام کرده) ادای شکرش را از شما خواهان است ، او است که زمام امر و سلطنتش را بشما گذارده ، و در فراخنای میدان پیشاهنگی (کار و کوشش جهان) شما را مهلت گذارد ، تا برای بدست آوردن چوگان (سروری و جهانبانی گوی عمل باخته و) از هم پیش تازید ، بنابراین دامان (همت) را بر میان استوار ساخته (در میدان جنگ یا در محراب عبادت مردانه باشید) و زیادی زیر پهلوها را تا گرده در هم پیچید (و از دنیا باندازهٔ کفاف برگرفته

همچون بهائم همتشان مصروف خورد و خواب نباشد چرا که) مهمانی و کار باهم توأم نگردد (و تن پرستی باپیشا هنگی باهم نسازد ای) بساخواب (نوشین شب) که تصمیمات روز را درهم میشکند ، ای بسا تاریکیها که اندیشه همتها (ی عالیه) را از درون بستر د (بنابراین کسیکه میخواهد از جوائز یکه خداوند در بهشت برای کسانیکه تا زان میدان عمل مهیا کرده بهره مند شود ، باید دامن همت بکمر زده از خواب و خور و تن پروری کناری گیرد ، و باخیل سابقین پیش تازد) .

(۲۱۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ بَعْدَ تِلَاوَتِهِ - أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ - :)

يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ ، وَزُورًا مَا أَغْفَلَهُ ، وَخَطَرًا مَا أَفْظَعَهُ ، لَقَدِ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيَّ مُدَّكِرٍ ، وَتَنَاوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ !!

أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ ، أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلْكَى يَتَكَاثَرُونَ ؟! يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوَتْ ، وَحَرَكَاتٍ سَكَنَتْ ، وَلَأَنْ يَكُونُوا عِبَرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا ، وَلَأَنْ يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنَابَ ذِلَّةٍ أَنْجَى مِنْ أَنْ يَقُومُوا بِهِمْ مَقَامَ عِزَّةٍ ، لَقَدْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصَارِ الْعُتُوَّةِ ، وَضَرَبُوا مِنْهُمْ فِي غَمْرَةِ جَهَالَةٍ ، وَلَوِ اسْتَنْطَقُوا عَنْهُمْ عَرَصَاتِ تِلْكَ الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَالرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَقَالَتْ : ذَهَبُوا فِي الْأَرْضِ ضُلَّالًا ، وَذَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جُهَّالًا ، تَطَؤُنَ فِي هَامِهِمْ ، وَتَسْتَنْبِتُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ ، وَتَرْتَعُونَ فِيمَا لَفَظُوا ، وَتَنْكِحُونَ فِيمَا خَرَّبُوا ، وَإِنَّمَا

ٱلْأَيَّامُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ بِوَاكٍ وَنَوَائِحُ عَلَيْكُمْ ، أُولَئِكُمْ سَلَفُ غَايَتِكُمْ ، وَفُرَّاطُ مَنَاهِلِكُمُ ٱلَّذِينَ كَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ ٱلْعِزِّ وَحَلَبَاتُ ٱلْفَخْرِ ، مُلُوكًا وَسُوقًا ، سَلَكُوا فِي بُطُونِ ٱلْبَرْزَخِ سَبِيلًا سُلِطَتِ ٱلْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ ، فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ ، وَشَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ ، فَأَصْبَحُوا فِي نَجْوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَنْمُونَ ، وَضِمَارًا لَا يُوجَدُونَ ، لَا يُفْزِعُهُمْ وُرُودُ ٱلْأَهْوَالِ ، وَلَا يَحْزُنُهُمْ تَنَكُّرُ ٱلْأَحْوَالِ ، وَلَا يَحْفِلُونَ بِٱلرَّوَاجِفِ ، وَلَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ ، غُيَّبًا لَا يُنْتَظَرُونَ ، وَشُهُودًا لَا يُحْضَرُونَ ، وَإِنَّمَا كَانُوا جَمِيعًا فَتَشَتَّتُوا ، وَأُلَّافًا فَافْتَرَقُوا ، وَمَا عَنْ طُولِ عَهْدِهِمْ وَلَا بُعْدِ مَحَلِّهِمْ عَمِيَتْ أَخْبَارُهُمْ ، وَصَمَّتْ دِيَارُهُمْ ، وَلَكِنَّهُمْ سُقُوا كَأْسًا بَدَّلَتْ لَهُمْ بِٱلنُّطْقِ خَرَسًا ، وَبِٱلسَّمْعِ صَمَمًا وَبِٱلْحَرَكَاتِ سُكُونًا ، فَكَأَنَّهُمْ فِي آرْتِجَالِ ٱلصِّفَةِ صَرْعَى سُبَاتٍ . ❊

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از خواندن سورهٔ أَلْهَاكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ایراد فرموده اند . ❊

(و سبب نزول این سورهٔ مبارکه آنست که قبیلهٔ عبد مناف ابن قصی با قبیلهٔ بنو سهم ابن عمرو به بسیاری افراد قبیلهٔ خویش مفاخرت جستند ، و بنا شد هر یک افراد جمعیتشان را بشمرند ، پس از شمردن قبیلهٔ عبد مناف بیشتر بودند ، بنو سهم گفتند اغلب افراد ما در جاهلیت کشته شده اند ، امروه و زنده خویش را

می شمریم شما نیز بشمرید، در این نوبت افراد قبیلهٔ بنو سهم فزون آمد، لذا حضرت در اینجا شنوندگان را مورد اندرز قرار داده فرماید) :

وه که تا چه اندازه منظور و مرام (افتخار کنندگان بمردگان از دانش و خرد) دور است، چه زیارت کنندگان مدهوشی، چه بزرگ کار بی اندازه رسوائی، براستیکه دیار و شهرها را از گذشتگان تهی یافتند در حالیکه (در آنان) جای پند و عبرت بود، چه سترگ پند و عبرتی، مردگان را از جای دور طلبیدند (تا بزیادتی شمارهٔ آنها تفاخر کنند، و حال آنکه از مردهٔ مشرکی که مخلد در آتش است، باید پند گیرند، و بخداپرستی نزدیک شوند) آیا به تیره مغاکی که پدرانشان بدان اندر اند مینازند، یا بشماره تباه شدگان برهم میبالند، و از پیکرهای بی جان، و بدنهای از جنبش مانده (که طعمهٔ مار و مور اند) خواهان بازگشت اند، براستی اگر بدیدار آنان فروتنی را پیشهٔ خویش گیرند، خردمندانه تر است از اینکه بوسیلهٔ آنها خویش را بمقام فخر و ارجمندی بکشانند (حال چرا اینکار را نکردند) حقیقت اینست که با دیدگان تار بآنها نگریستند، و در بارهٔ آنها در دریای نادانی غوطه خوردند، و اگر (داستان اسف انگیز) آنان را از عرصه های گشادهٔ این شهرهای ویران و خانه های خالی مانده بپرسند، در پاسخشان گویند: آنان بحال گمشدگی در زیر خاک رفتند (و کیفر کردار خویش را چشیدند) و شما بی هشانه از دنبالشان ره برگرفته اید، پای بر فرق آنان میکوبید، بروی اجساد شان جای میگیرید، در واگذاردهٔ آنان میچرید، در ویرانه های آنان می نشینید (و یکره بهوش نمیائید) همانا روزها بین شما و آنان بسیار گریستند و (زود اکه) بر شما نیز زاری آغاز خواهند نهاد (مگر نه این است که) آنان پیش رفتگان پایان زندگی شما هستند که زودتر بآبگاه شما رسیده اند در صورتیکه آنان دارای مقامهای ارجمند، و وسائل افتخار، و برخی پادشاه، و پارهٔ فرمانبر آنان بودند، در نافهای (وادیهای) برزخ رهی پیمودند، که در آن راه زمین بر ایشان مسلط بوده، گوشتهاشان را خورد، خونهاشان را آشامید، آنگاه از شکاف قبورشان صبح کردند، در حال جمودت و بسته شدگی که نمو و جنبشی ندارند، پنهان و گمشده هستند که پیدا نمیشوند، ترسانیدنیها آنان را نمیترساند، نگرانیهای بد اندوهگینشان نسازد، از زلزله بیم و اضطرابی ندارند، گوش

ببانگ رعدهای هایل ندهند، پنهان شدگانی اند که کسی بانتظار بازگشتشان نیست، حاضراند و حضور ندارند (قبرشان پیدا و شخصشان پنهان است) جمعیتی بودند پراکنده شدند، باهم الفت داشتند از هم بریدند، اخبارشان که نمیرسد، و شهرهاشان که خاموش مانده است. نه از درازی مدت و دوری منزلشان میباشد، بلکه جامی بآنان نوشانده اند، که گویائیشان بگنگی و لالی، شنوائیشانرا بکری، جنبش شان را بآرامش مبدل ساخته است، تو گوئی هنگام توصیف حالشان بدون اندیشه بخاک افتادگانند و خوابیدگان (که جز در قیامت بیدار و هشیار نگردند) ۰ ✻

جیرانٌ لا یتأنسون، وأحبّاءُ لا یتزاورون، وبلیت بینهم عُرَی التعارف، وانقطعت منهم أسباب الإخاء، فکلّهم وحید وهم جمیع، وبجانب الهجر وهم أخلّاء، لا یتعارفون للیل صباحاً، ولا لنهارٍ مساءً، أیّ الجدیدین ظعنوا فیه کان علیهم سرمداً، شاهدوا من أخطار دارهم أفظع ممّا خافوا، ورأوا من آیاتها أعظم ممّا قدّروا، فکلتا الغایتین مدّت لهم إلی مباءةٍ، فأتت مبالغ الخوف والرجاء، فلو کانوا ینطقون بها لعیوا بصفة ما شاهدوا وما عاینوا، ولئن عمیت آثارهم، وانقطعت أخبارهم لقد رجعت فیهم أبصار العبر، وسمعت عنهم آذان العقول، وتکلّموا من غیر جهات النطق، فقالوا: کلحت الوجوه النواضر وخوت الأجسام النواعم، ولبسنا أهدام البلی، وتکاءدنا ضیق

ٱلْمَضْجَعِ ، وَتَوَارَثَنَا ٱلْوَحْشَةَ ، وَتَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا ٱلرُّبُوعُ ٱلصُّمُوتُ ، فَٱنْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا ، وَتَنَكَّرَتْ مَعَارِفُ صُوَرِنَا ، وَطَالَتْ فِي مَسَاكِنِ ٱلْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا ، وَلَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا ، وَلَا مِنْ ضِيقٍ مُتَّسَعًا ، فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ ، أَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ ٱلْغِطَاءِ لَكَ ، وَقَدْ أَرْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِٱلْهَوَامِّ فَٱسْتَكَّتْ ، وَٱكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِٱلتُّرَابِ فَخَسَفَتْ ، وَتَقَطَّعَتِ ٱلْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَاقَتِهَا ، وَهَمَدَتِ ٱلْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقْظَتِهَا ، وَعَاثَتْ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدُ بِلًى يَتَمَجَّهَا ، وَسَهَلَ طُرُقَ ٱلْآفَةِ إِلَيْهَا ، مُسْتَسْلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ ، وَلَا قُلُوبٌ تَجْزَعُ ، لَرَأَيْتَ أَشْبَاحَ قُلُوبٍ أَقْذَاءَ عُيُونٍ ، لَهُمْ فِي كُلِّ فَظَاعَةٍ صِفَةُ حَالٍ لَا تَنْتَقِلُ ، وَغَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي . ❋

اهل گورستان همسایگان و دوستانی هستند که با هم اُنس نگیرند ، و از هم دیدن نکنند ، نسبتهای آشنائی و وسائل برادری و یگانگی شان کهنه و از ایشان بریده شده است ، با اینکه گرد هم جمعند بیکدیگر نمی نگرند ، و با اینکه با هم دوست بودند از هم دورند ، نه از برای شب صبحی شناسند ، و نه از برای شام روزی دانند ، و در هر یک از شب و روز که در آن (از جهان بسوی گورستان و آخرت) کوچیده اند ، همان بر ایشان همیشگی است (نه شبشان را روزی و نه روزشان را شبی است) دشواریهای آن سرا را دشوارتر از آنچه میرسیدند دیدند ، و نشانه های آنجهان را بزرگتر از آنچه میپنداشتند نگریستند ، پس آمد و پایان زندگانی برای ایشان تا جایگاه بازگشتشان کشیده

شده است ، و در آن مدت است انتها درجهٔ ترس و امیدواری (دوزخیان در محشر از کردار زشت خویش بیمناک ، و بهشتیان خوشحال و امیدوارند) اگر آنان پس از مرگ به سخن میآمدند ، البته از توصیف آنچه که علانیه دیدار کردند عاجز بودند ، گو اینکه نشانهاشان گم ، و اخبارشان منقطع گردیده (و کسی از اوضاعشان آگاهی ندارد) ولی دیدگانی که پذیرای عبرت اند آنان را مینگراند ، و گوشهای هوشها از آنان می شنوند ، که آنان بدون داشتن (زبان و دهان) وسائل سخن بسخن آمده و میگویند آن چهره های شاداب و پرطراوت بسی گرفته و زشت آمد ، و آن پیکرهای نرم و لطیف بی جان افتاد لباسهای کهنه و پوسیده را در بر کردیم ، تنگی گور و خوابهای سخت ما را برنج افکند ، ترس و وحشت را از یکدیگر بارث بردیم ، منزلهای خاموش (و تاریک گور از هم پاشیده و) بروی ما خراب شدند آن اندامهای شکیل و قشنگ نابود گردید ، و آن صورتهای زیبا و پاکیزه زشت شدند ، اقامت ما در مسکنهای پر دهشت بطول انجامید ، نه از اندوه گریزگاهی ، و نه از این تنگی گشایشی یافتیم (خوانندهٔ عزیز و شنوندهٔ گرامی) اگر آن مردگان را با (دیدهٔ) عقل و خرد بسنجی ، یا پرده (خاکی) که آنها را از تو پوشانده است کنار رود (آنها را خواهی دید) در حالیکه گوشهایشان در اثر رسوخ جانوران خاکی در آنها نابود و کر گشته ، و دیدگانشان از سرمهٔ خاک (بمغز) فرو رفته ، و زبانهایشان پس از تندی و تیزی در دهانها پاره پاره گشته ، و دلهاشان پس از بیداری در سینه ها مرده ، و از طپش افتاده ، در هر عضوی از ایشان پوشیدگی تازه که باعث فساد و زشتی است رخ داده ، و راه نابودی آنها را آسان ساخته است ، در حالیکه در برابر هر آسیبی تسلیم اند ، نه برای دفاع (از آلام و اسقام) دستی ، و نه برای نالیدن (از سختیها) دلهائی دارند (اگر بدیدهٔ عبرت بنگری) اندوههای دلها و خاشاک و خونابهٔ چشمها را خواهی دید که برای آنها در هر یک از این رسوائی و گرفتاریها حالتی است که دیگرگون نشود ، و سختی است که برطرف نگردد .

وَكَمْ أَكَلَتِ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيزِ جَسَدٍ ، وَأَنِيقِ لَوْنٍ ، كَانَ فِي الدُّنْيَا غَذِيَّ تَرَفٍ ، وَرَبِيبَ شَرَفٍ ، يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ ، وَ

يَفْزَعُ إِلَى ٱلسَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ، ظَنًّا بِغَضَارَةِ عَيْشِهِ، وَ شَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَلَعِبِهِ ؟! فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى ٱلدُّنْيَا وَتَضْحَكُ ٱلدُّنْيَا إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِئَ ٱلدَّهْرُ بِهِ حَسَكَهُ وَنَقَضَتِ ٱلْأَيَّامُ قُوَاهُ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ ٱلْحُتُوفُ مِنْ كَثَبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَا يَعْرِفُهُ، وَنَجِيُّ هَمٍّ مَا كَانَ يَجِدُهُ، وَتَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتَرَاتُ عِلَلٍ آنَسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ فَفَزِعَ إِلَى مَا كَانَ عَوَّدَهُ ٱلْأَطِبَّاءُ مِنْ تَسْكِينِ ٱلْحَارِّ بِٱلْقَارِّ وَتَحْرِيكِ ٱلْبَارِدِ بِٱلْحَارِّ، فَلَمْ يُطْفِئْ بِبَارِدٍ إِلَّا ثَوَّرَ حَرَارَةً، وَلَا حَرَّكَ بِحَارٍّ إِلَّا هَيَّجَ بُرُودَةً، وَلَا ٱعْتَدَلَ بِمُمَازِجٍ لِتِلْكَ ٱلطَّبَائِعِ إِلَّا أَمَدَّ مِنْهَا كُلَّ ذَاتِ دَاءٍ، حَتَّى فَتَرَ مُعَلِّلُهُ، وَذَهَلَ مُمَرِّضُهُ، وَتَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ، وَخَرِسُوا عَنْ جَوَابِ ٱلسَّائِلِينَ عَنْهُ، وَتَنَازَعُوا دُونَهُ شَجِيَّ خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ: فَقَائِلٌ هُوَ لِمَا بِهِ، وَمُمَنٍّ لَهُمْ إِيَابَ عَافِيَتِهِ، وَمُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ، يُذَكِّرُهُمْ أُسَى ٱلْمَاضِينَ مِنْ قَبْلِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ فِرَاقِ ٱلدُّنْيَا وَتَرْكِ ٱلْأَحِبَّةِ، إِذْ عَرَضَ لَهُ عَارِضٌ مِنْ غُصَصِهِ، فَتَحَيَّرَتْ نَوَافِذُ فِطْنَتِهِ، وَيَبِسَتْ رُطُوبَةُ لِسَانِهِ، فَكَمْ مِنْ مُهِمٍّ مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَيَّ عَنْ رَدِّهِ، وَدُعَاءٍ مُؤْلِمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَّ عَنْهُ: مِنْ كَبِيرٍ كَانَ يُعَظِّمُهُ، أَوْ صَغِيرٍ كَانَ يَرْحَمُهُ، وَإِنَّ

لِلْمَوْتِ لَغَمَراتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ ، أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَىٰ عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا . ❊

ای بسا ارجمند پیکر خوش آب و رنگی را که زمین خورد ، و او در جهان پرورده ناز و نعمت و خوشگذرانی و بزرگواری بود ، هنگام اندوه را بشادمانی میگذرانید ، و از راه اینکه دریغ داشت فراخی عیشش به تنگی گراید ، اگر غم و اندوهی نازل میشد خویش را بکارهای بیهوده و بازیچه سرگرم میساخت ، (و دل را راستی میبخشود) آنگاه در این بین که او بجهان و جهان با او میخندید ، و در سایه عیش و خوشی به غفلت میگذرانید ، ناگاه روزگار او را گلدماغ خار (غمها و غصه‌های) خویش کرده ، قوایش را درهم کوبید (و بساط زندگی و عیشش را در نوردید) و ابزارهای مرگ را در چشم انداز خود قرار داده ، رنجی که علتش را نمیدانست باوی در آمیخت ، و باندوهی نهان که از پیش آن را نیافته بود همراز (و قرین آمد) و در مزاجش بواسطه بیمارپها ضعف و سستی بسیاری تولید شده ، با این وصف اطمینان کاملی بهبودی خویش داشت و (ابدا احتمال انقضای اجلش را نداده ، و برای دفع آن امراض) شتابان پناهنده شد بآنچه که پزشکان او را بآن عادت داده بودند از قبیل دفع گرمی بسردی ، و برطرف ساختن سردی بگرمی ، لکن داروی سردگرمی بیماری را خاموش نساخته بلکه بحرارتش افزود ، و دوای گرم ، سردی مرض را از بین نبرده ، بلکه آنرا بتندی تهییج کرد ، و با مزج با اینکه با این گونه مزاجها سازگار است ، مزاجش معتدل نشده ، بلکه هر دردی را بیافزود ، تا اینکه (در اثر مداوای بسیار و نگرفتن نتیجه) پزشکش درکارش سستی گرفت (و از مداوایش عاجز ماند) پرستارانش از وصف دردش خسته شده ، و در پاسخ کسانیکه از او احوال میپرسند کند ماند ، و در نزدش از خبر غم انگیزی که از او پنهان میداشتند ، با هم گفتگو میکردند ، یکی میگفت حالش همانطوریکه بوده هست (و در مرضش تفاوتی پیدا نشده) دیگری بخوب شدنش امیدوارشان کرده (گو اینکه بسا بیمارپهای سخت تر از این که شفا یافته اند) دیگری در مرگش آنان را امر بشکیبائی کرده ، پیروی از گذشتگانرا بیادشان میآورد (و میگفت دنیا جای ماندن نیست آنکه نمیرد خدا است) آنگاه در همین حالیکه (مرغ

روح) آن مریض بجدائی از جهان، و وا گذاری دوستان بال افشان است، ناگاه غمی از غمها او فشار آورده، هوش و ذکاوتش از کار مانده. تری زبانش خشک افتد (و بدون اینکه قادر بسخن باشد، با دیده حسرت بسوی اهل و مال و فرزندش بنگرد) چه بسا پرسش هم کآن را فهمیده و از پاسخش درماند، و چه بسیار صدای سخنی که اندوهگین کننده دل است از سالخوردی که مورد احترام و یا از خردسالی که مورد ترحم و نوازش او بوده می شنود، و گوشش را بکری میزند (می بیند پدر و مادر و مصیبتش نالان و پسر و زن در فراقش بافغان اند، ولی او چون تاب دیدار آن منظره را ندارد و نشنیده میگیرد) براستی که مرگ را سختیهائی است دشوار تر از آنکه بوصف آید، یا خردهای جهانیان پذیرای آن باشند. *

(۲۱۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ -)

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ آلَاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ

تِلْكَ الظُّلُمَاتِ، وَأَدِلَّةُ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ، وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ، يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَيَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ، وَيَأْتَمِرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَنْتَهُونَ عَنْهُ، فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ، وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا، فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ، وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ، فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ وَمَجَالِهِمُ الْمَشْهُودَةِ، وَقَدْ نَشَرُوا دَوَاوِينَ أَعْمَالِهِمْ، وَفَرَغُوا لِمُحَاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ أُمِرُوا بِهَا فَقَصَّرُوا عَنْهَا، أَوْ نُهُوا عَنْهَا فَفَرَطُوا فِيهَا، وَحَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ، فَضَعُفُوا عَنِ الْاسْتِقْلَالِ بِهَا، فَنَشَجُوا نَشِيجًا، وَتَجَاوَبُوا نَحِيبًا، يَعِجُّونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَاعْتِرَافٍ، لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى، وَمَصَابِيحَ دُجًى، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَفُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَأُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامٍ اطَّلَعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ،

وَحَمِدَ مَقامَهُمْ ، يَتَنَسَّمُونَ بِدُعائِهِ رَوْحَ التَّجاوُزِ ، رَهائِنُ فاقَةٍ إِلى فَضْلِهِ وَأُسارى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ ، جَرَحَ طُولُ الْأَسى قُلُوبَهُمْ ، وَطُولُ الْبُكاءِ عُيُونَهُمْ ، لِكُلِّ بابِ رَغْبَةٍ إِلَى اللهِ مِنْهُمْ يَدٌ قارِعَةٌ ، يَسْأَلُونَ مَنْ لا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنادِحُ ، وَلا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرّاغِبُونَ ، فَحاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ ، فَإِنَّ غَيْرَها مِنَ الْأَنْفُسِ لَها حَسِيبٌ غَيْرُكَ . ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است . در فضل ذکر خداوند تعالی (و ستایش ذاکرین) و آنرا هنگام تلاوت آیهٔ شریفه رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ . که در سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۲۷ مندرج ، و معنایش آنست که مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش از یاد خدا بازشان نمیدارد ایراد فرموده اند : ❋

خداوند پاک ذکر و یاد بود خویش را روشنی دلها (ی ذاکرین) قرار داد . تا پس از کری بواسطهٔ آن بشنوند و بعد از تاریکی ببینند ، و پس از کین توزی رام و نرم رفتار گردند ، برای خداوندیکه بخششهایش گرامی است در گیرودار دوران ، و روزگار اینکه نشانه های دین در آنها گم است ، بندگانی است که همواره در افکار و عقول (و دل و مغز) ایشان است ، و با آنان راز میگوید (و با نوار درخشان جمال دلکش آنها را از ظلمات غوایت نجات میبخشد) پس آنان در دیده ها و گوشها و دلها از نور بیداری (و پرتو حسن ازل و عشق بحق و هدایت) چراغی افروختند ، و مردم را متذکر ایام خدا نمودند ، و روزگارهای سختی که بر امم سالفه گذشته یادآوری کردند ، و آنها را از سطوتش ترساندند ، آنانند همچون راه نمایان در بیابانها که هر که راه میانه گزید روشش را ستودند ، برهانیش مژده دهند ، و هر که بسوی راست و چپ گرائید سرزنشش کرده از هلاکتش بترسانند (آری) آنانکه چراغهای این تاریکیها ، و رهنمایان این مشتبهات اند چنین اند ، براستیکه از برای ذکر و یاد بود خدا اهلی است که از جهان آنرا گزیده ، و بازرگانی و خرید و فروش از آن سرگرمشان نمیسازد ، دوران زندگی را با آن ذکر بسر برده ، و به سخنان ترساننده بیخبران را ندا در داده ، و گوشهای آنان را از

حرامهای خدا پرمیسازند، هم مردم را بعدل و راستی امر، و از زشتی نهی کرد، و هم خود آن را بجای آورده، و از این باز می ایستند، تو گوئی با اینکه آنان در جهانند، جهان را بزیر پی سپرده و بآخرت رسیده. و آنچه در پشت این پرده است دیده اند. مثل این است که از نهانهای برزخیان در طول ماندنشان در آنجا مطلع و قیامت و عدهایش را برایشان اثبات کرده است، پس آنان پرده از احوال قیامت را برای اهل دنیا باز کردند، بدانسان که گوئی ایشان نگران آنچه که مردم هستند میستند، و آنچه که آنان نمی شنوند می شنوند، و اگر از روی خرد اقامگاههای پسندیده، و نشیمنگاههای شایسته آنان را تصور کنی (و بینی که آنها چگونه با یاد خدا رخ از هر چیز بر تافته اند) در حالیکه دفاتر اعمال خویش را گشوده، و برای رسیدگی بحسابشان بر هر عمل کوچک و بزرگی که بدان مأمور شده، و در کارش کوتاهی کرده اند، از این نهی کرده شده، و در آن قصور ورزیده اند آماده اند، آنان اند که بار سنگین گناهان را بر پشتشان بار، و از کشیدنش درمانده و ناتوان اند، همچون دردمندان میگریند، و با گریه و ناله بیکدیگر پاسخ میدهند، در مقام توبه و پشیمانی و اعتراف بگناه با فریادهای دلخراش بخدا روی آورده اند، البته (اگر بسوی آنان نظر افکنی) نشانه های هدایت و چراغهای در تاریکی را مینگری، که فرشتگان گرد در میانشان گرفته، و با وقار و سکینه بر آنان فرود آمده، و درهای آسمان بر ویشان گشوده شده و جاهای ارجمند و پاکیزه برایشان آماده گردیده، مراکز یکه خدا بآنها مطلع و آگاه و از پشت کار در ایشان (در بندگی) خرسند بوده، مقام عبودیتشان را می ستاید، آنان با خواندن خدای نسیم عفو و آمرزش (از گناه) را استشمام مینمایند (و مغز جانشان از فکر گلهای بهشتی عبیرآگین میگردد) همه بفضل و کرم خدا نیازمند و کروگان، و در برابر بزرگواری او اسیر و بسته بند فروتنی اند، درازی زمان اندوه (و علاقه و عشق بخدا جگرشان را لاله سان داغدار) و گریه بسیار دلها و دیدگانشان را مجروح و زخمین ساخته است، برای هر دری که از آن وسیلهٔ شوق و رغبت بسوی خداست آنان را دستی است کوبنده (که در نیمه های شب که موجودات بخواب اند، آن در ها را میکوبند، و بخانه های لطف و کرامت الهی وارد میشوند) سئوال و درخواست خویش را از کسی نمیخواهند که گشادگیها پیشش تنگ نمیگردد، و خواستاران از وی نومید نمیشوند، بنابراین (ای شنوندهٔ عزیز، و خواننده گرامی پیش از آنکه

بحساب تو برسند) تو خود بحسابت رسیدگی کن، چرا که حساب دیگران را محاسبی غیر از تو کفایت نمیکند.

(۲۱۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قالَهُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ - يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ -):

أَدْحَضُ مَسْؤُولٍ حُجَّةً، وَأَقْطَعُ مُعْتَذِرٍ مَعْذِرَةً، لَقَدْ أَبْرَحَ جَهَالَتُهُ بِنَفْسِهِ.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ، وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ، وَمَا أَنَسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟ أَمَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ، أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقْظَةٌ؟ أَمَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَلَرُبَّمَا تَرَى الضَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ، أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِأَلَمٍ يُمِضُّ جَسَدَهُ فَتَبْكِي رَحْمَةً لَهُ، فَمَا صَبَّرَكَ عَلَى دَائِكَ، وَجَلَّدَكَ بِمُصَابِكَ، وَعَزَّاكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَهِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ؟ وَكَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَيَاتِ نِقْمَةٍ، وَقَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ، فَنَدَاوِمْ مِنْ دَاءِ الْفَتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ، وَمِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي نَاظِرِكَ بِيَقْظَةٍ، وَكُنْ لِلَّهِ مُطِيعًا، وَبِذِكْرِهِ آنِسًا، وَتَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ، وَيَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ، وَأَنْتَ مُوَلٍّ عَنْهُ إِلَى

غَيْرِهِ، فَتَعَالَى مِنْ قَوِيٍّ مَّا أَكْرَمَهُ، وَتَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَّا أَجْرَأَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَأَنْتَ فِي كَنَفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ، وَفِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلَهُ، وَلَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ، بَلْ لَمْ تَخْلُ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ. فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ، وَأَيْمُ اللهِ لَوْ أَنَّ هٰذِهِ الصِّفَةَ كَانَتْ فِي مُتَّفِقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ، مُتَوَازِنَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ، لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذَمِيمِ الْأَخْلَاقِ وَمَسَاوِئِ الْأَعْمَالِ. وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ، وَلٰكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ، وَلَقَدْ كَاشَفَتْكَ الْعِظَاتِ، وَآذَنَتْكَ عَلَى سَوَاءٍ، وَلَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ، وَالنَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ، أَصْدَقُ وَأَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ، وَلَرُبَّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ، وَصَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذَّبٌ، وَلَئِنْ تَعَرَّفْتَهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ، وَالرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ، لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ، وَبَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ، بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ، وَالشَّحِيحِ بِكَ، وَلَنِعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا، وَمَحَلُّ مَنْ لَمْ يُوَطِّنْهَا مَحَلًّا، وَإِنَّ السُّعَدَاءَ بِالدُّنْيَا غَدًا هُمُ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ.

إِذَا رَجَفَتِ الرَّاجِفَةُ ، وَحَقَّتْ بِجَلَائِلِهَا الْقِيَامَةُ ، وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ ، وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبَدَتُهُ ، وَبِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ ، فَلَمْ يَجْرِ فِي عَدْلِهِ وَقِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقُ بَصَرٍ فِي الْهَوَاءِ ، وَلَا هَمْسُ قَدَمٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ ، فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ وَعَلَائِقُ عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ ، فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ ، وَتَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ ، وَخُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ ، وَتَيَسَّرْ لِسَفَرِكَ وَشِمْ بَرْقَ النَّجَاةِ ، وَارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در اندرز بمردم)

وآن را هنگام خواندن آیه يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بیان فرموده ومعنی آیه که در سورهٔ ۸۲ آیهٔ ۶ قرآن کریم است آنست که ای انسان تورا چه چیز بپروردگارت که کریم است بفریفت .

این آیهٔ شریفه محکمترین دلیلی است ، برای ابطال حرف گنهکاران که نافرمانی خداوند تعالی را مینمایند ، وقتی بآنان گویند چرا خدا را معصیت میکنند پاسخ دهند خدا کریم است ، واز گناهان ما خواهد گذشت درصورتیکه انسان مامور است فرمان خدای را ببرد ، وچشم کرم از حق داشته باشد ، نه اینکه برخلاف امر ودستور خداوند رفتار کند ، وبگوید خدا کریم است ، واگر بخواهد در جواب همین آیهٔ مذکوره بگوید : غَرَّنِي كَرَمُكَ ، کرم تو مرا بفریفت درست نیست زیرا اکرام خدا درباره کسی است که بیشتر در اطاعت بکوشد ، نه اینکه با نافرمانی خویش خدای را بر سر خشم آورده ، چشم مهر وکرم داشته باشد ، واگر بخواهد مثلاً بگوید : غَرَّنِيَ الشَّيْطَانُ ، شیطان مرا بفریفت . غَرَّنِي جَهْلِي ، نادانی من مرا مغرور ساخت در پاسخش گفته شود : مگر ما در قرآن در سورهٔ ۳۶ آیهٔ ۵۹ أَلَمْ أَعْهَدْ

إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ، باشما عهد نکرده ، و نگفتیم ایگروه بنی آدم شیطان را فرمان نبرید چراکه او برای شما دشمنی است آشکارا ، یا مگر پیمبران وکتب را برای پند و بیداری شما نفرستادیم ، خلاصه نافرمانی کردن خدا را به تشبث باینکه او کریم حرفی است پوچ ، وسخنی است بیمورد ، لذا حضرت فرماید : آنکه این آیه را دلیل فعل زشت خویش قرار میدهد باطل ترین پرسیده شدگان است که عذرش ناپذیرفته ترین عذرها است ، براستی که این کس برای نادان ماندن خودش پافشاری کرده است (که کرم خدا را دلیل عصیان وگناه خویش گرفته است ، آخر ای بشر خیره سر) ای انسان چه چیز ترا بگناه کردنت دلیر ، و به پروردگارت مغرور ، و بهلاکت خویشت پای بند ساخته است ، آیا از این دردت نمیرهی . و از این خوابت بیدار نمیگردی (آخر) چرا همانطوریکه بدیگری رحم میکنی ، بخودت رحم نمیکنی ، چه بسا کسی را که تو در حرارت آفتاب دیده ، و براو سایه میافکنی ، چه بسا دردمندی را دیده که درد پیکرش را میگدازد ، و از حیث ترحم براو میگرئی ، بنابراین چه ترا بدرد (گناهان) خویش شکیبا ساخته ، و بر مصائبت توانائی داده ، و از گریستن بر جان خویشت که گرامی ترین و ارجمند ترین جانها است آرامش بخشوده است ، چرا خشم خدا که بیک ناگاه در شب بر تو میتازد ، بیدارت نمیکند ، درصورتیکه در اثر نافرمانیها در (کوره) راههای غضب او افتاده ، پس (تا وقت باقی است) رنج سستی دلت را بعزم و کوشش و خواب غفلت دیده ات را به بیداری مداوا کن ، فرمان خدای را برده ، با یادش انس گیر ، هنگامیکه رخ از او بر میتابی تصور کن که او روی بتو آورده ، و تو را بعفو و بخشش خویش خوانده و (عیوبت را) به فضل و کرمش میپوشاندت ، و تو از وی بدیگری پرداخته . پس با اینحال چه بسیار کریم است ، خداوندیکه قوی و توانا است ، و چه بسیار بر نافرمانی او دلیری ، تو که ضعیف و ناتوانی ، درصورتیکه تو همواره در پناه (عفو و اغماض و) پوشش وی جا گزیده ، و در (بوستان پر) وسعت احسانش در گردشی ، و او نه احسانش را از تو دریغ داشته ، و نه پرده اش را بر تو دریده است ، بلکه تو باندازه چشم بهمزدنی از لطف و نعمتی که برایت پدید آورده ، یا گناهی که بر تو پوشانده ، یا بلیه که از تو گردانده است دور نبوده ، پس در اینصورت باو چه گمان میبری اگر فرمانش را ببری ، سوگند با خدای اگر این صفت (نزدیکی خدا بتو و دوری تو از خدا) در دو شخصی بود که از حیث قدرت و ثروت باهم یکسان بودند (و یکی از آن دو نفر تو بوده ، و از دیگری

کناره میگرفتی) تو اول کسی بودی که بزشت اخلاقی و بدکرداریهای خویش حکم رانده بودی (تا چه رسد باینکه شخص زبون و عاجزی مانند تو با خدای غالب و قاهر بستیزگی و نافرمانی برخیزد) براستی میگویم که جهان تورا نفریفت. بلکه تو فریفتهٔ آن شدی، چه بسا که جهان آشکارا تورا پند داده، و بمساوات و برابریت آگاه کرد، و از وعده هائیکه بتو میدهد، و از ورود درد بر پیکرت و کاهیدن قوه ات راستگوتر و وفادارتر از این است که دروغ گوید و تورا بفریبد، چه بسا جهانیکه تو او را تهمت مینهی پند دهندهٔ تو است و چه بسا خبر راستی که خود آنرا دروغ پنداری (و از تغیر و تبدل آن عبرت نگیری) البته اگر بخواهی جهانرا بشناسی او را چون مهربان یاری خواهی یافت که دریغ دارد از اینکه تو بهلاکت افتی، و او با خانه های خالی و شهرهای ویران همواره تورا پند دهنده، و یادآورندهٔ نیکو میباشد، چه خوب سرائی است جهان برای کسی که آن را خانهٔ خویش نگیرد، و چه پاکیزه جائی است برای آنکه آن را وطن (همیشگی) خویش نداند براستیکه نیک بختان در فردا آنانند که امروز از جهان میگریزاند (و فریفتهٔ مال و جاه آن نمیگردند).

هنگامیکه زمین سخت بلرزد، و قیامت با سختیهایش محقق گردد، اهل زمین پرستندگان هر معبودی، و پیروان هر پیشوائی بهم برسند، آن هنگام هر نظریکه بهوا افکنده شده، و هر قدمیکه آهسته بزمین نهاده شده، جز بعدل و دادرسی خدا جزا داده نشود (حتی بجزئیات کردار آنها رسیدگی شود) چه بسیار دلیل و حجتی که آن روز باطل و پیوندهای عذر (نابجا) ئیکه گسیخته است، پس از کردار خویش بخواه آنچه را که عذرت بآن پذیرفته، و حجتت را برقرار سازد، و از جهانیکه تو برای آن پاینده نیستی، آنچه را که برایت پاینده است فراگیر، و سفر خویشتن را آماده باش، نگران برق رستگاری (از گرفتاریها) بوده، شتران تندرفتار (عمل و عبادت) را سوار شو (و بوسیلهٔ آنها خویش را از مهالک آخرت برهان).

(۲۱۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَاللهِ لِأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، وَأُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ

ٱلْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ ٱلْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى ٱلْبِلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي ٱلثَّرَى حُلُولُهَا؟!

وَٱللهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى ٱسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ ٱلشُّعُورِ، غُبْرَ ٱلْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِٱلْعِظْلِمِ، وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا، وَكَرَّرَ عَلَيَّ ٱلْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا، فَقُلْتُ لَهُ: ثَكَلَتْكَ ٱلثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ، أَتَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ، أَتَئِنُّ مِنَ ٱلْأَذَى وَلَا أَئِنُّ مِنْ لَظَى؟ وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ ٱلْبَيْتِ، فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ، فَقُلْتُ: هَبَلَتْكَ ٱلْهَبُولُ، أَعَنْ دِينِ ٱللهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ؟ وَٱللهِ لَوْ أُعْطِيتُ ٱلْأَقَالِيمَ ٱلسَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ

أَفَلَا كِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ،
وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا،
مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى، نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ
وَقُبْحِ الزَّلَلِ، وَبِهِ نَسْتَعِينُ. ❋

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در ستایش خویش که جور و ستم را در ساحت من بازنیست). ❋

سوگند باخدای اگر شب را بروی خار سعدان (که نوک آن تیز و جانگزاست) به بیداری بگذرانم ومرا در حال بستگی بزنجیرها (بروی آن خارها) بکشانند، این برای من بهتر از آنست که خدا و رسول را در روز رستاخیز دیدار کنم در حالیکه نسبت ببرخی بندگان ستمکار بوده، وچیزی از زیور جهان را ربوده باشم (آخر) من چسان برای (خوش آمد) نفسی که به تندی بسوی پوسیدگی روان، وزمانی دراز زیر خاک خواهد ماند بدیگری ستم روا دارم (علی از ستمکاری و اتلاف اموال مسلمین بدور است وحتی در اینراه دربارهٔ نزدیکترین کسانش احتیاط را از کف نمیگذارد) سوگند باخدای (برادر عزیزم) عقیل را دیدم که فقر او را چنان فشار داده بود که از من خواهان شد که یک صاع از گندم شما ابوی بخشم ومن برادرزادگان خویش را از شدت تنگدستی و بینوائی همه را با موهای ژولیده، و روهای گرد آلود نگریستم، چنانکه تو گوئی رخسارشان بانیل سیاه شده، عقیل هم مکرر نزد من آمد و شد کرده، وبرای اجرای درخواستش اصرار میورزید، ومن بطوری سخنش را گوش دادم که گمان کرد، از روش خویش دست برداشته دنبال او افتاده، دیگر را بوی خواهم فروخت (وتقاضایش را خواهم پذیرفت) آنگاه برای عبرت و آزمایش پارهٔ آهنی را گداخته، نزدیک تنش بردم، عقیل از شدت سوزش فریاد برآورد، همچون شخص دردمند فریادی زده، نزدیک بود از اثر آن بسوزد (همینکه من بی تابی او را دیدم) بادی گفتم عقیلا مادرها بمرگت بنشینند، آیا از پارهٔ آهنی که

صاحبش آنرا بازی (برای عبرت تو) گداخته است بنالی ، و مرا بسوی آتشی که خداوند قهار آنرا از خشم خویش افروخته است بکشانی ، آیا تو از این آزار (کم) بنالی و علی از آتش گداز دوزخ ننالد، و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث ابن قیس کندی که با آنحضرت سخت دشمن و مردی منافق و دوروی بود) شب هنگام برادر آمد . با ارمغانی در ظرف سربسته . حلوائی که بآن خویش بین نبودم (با همه شیرینی چون دانستم رشوه است . در نظرم بسی تلخ آمد) چنانکه تو گوئی ، بآب دهان ، یا قی ماری خمیر و آمیخته شده بود . او را گفتم آیا این هدیه ، یا زکوة ، یا صدقه است صدقه که بر ما اهلبیت حرام است ، گفت صدقه نیست بلکه هدیه است ، گفتش مادرها بر تو بگریند ، آیا آمدهٔ تا از راه دین خدا مرا بفریبی (و بمن رشوه دهی) مگر بچون مصروعان مزاجت را سودا گرفته ، یا دیوانه شده ، بیهوده سخن میگوئی (و طمع در فریفتن من بسته) بخدا سوگند اگر اقالیم هفتگانه (زمین) با آنچه در زیر آسمانهای آنهاست برای این بمن دهند که خدا را در بارهٔ موری نافرمانی کرده ، سبوس جوش را بربایم نخواهم کرد (تا چه رسد باینکه بیت المال مسلمین را مرکز خاصهٔ خرجهای خویش سازم . در اینجا مناسب است داستان عقیل را در مجلس معاویه بنگارم : ✻

ابن ابی الحدید در صفحه ۸۳ جلد ۳ گوید : روزی معاویه از عقیل خواست تا داستان حدیدهٔ محماة را برایش نقل کند ، عقیل بگریست ، و گفت معاویه من نخست تو را حدیثی خواهم گفت و پس از آن داستانرا برایت نقل خواهم کرد ، روزی بر حسین علیه السلام میهمانی وارد شده ، پس از تهیهٔ نان ، نان خورش نیاز افتاد ، قنبر را فرمود تا مقداری از عسلی که از یمن آورده بودند ، با آنحضرت بدهد ، قنبر نیز بداد ، هنگامیکه برادرم آن مشک عسل را باز دید کردند ، فرمودند : ای قنبر گمان میکنم این عسل دست خوردگی داشته باشد ، قنبر قضیه را بعرض رسانید ، برادرم در غضب شده ، فرمود : حسین را نزد من آرید ، آنگاه تازیانه را بلند کرد تا او را بزند ، حسین او را بحق عمویش جعفر قسم داد (و هر وقت آنحضرت را بحق جعفر سوگند میدادند ، از شدت محبتی که با برادرش جعفر طیار داشت از آن کار میگذشت) آنگاه بحسین فرمود : چه تو را واداشت بر این کرد ، تا پیش از تقسیم از این عسل برگیری ، عرضکرد پدر جان آخر ما را نیز در این عسل (مانند سایر مسلمانان) حقی است هر وقت گرفتیم پس میدهیم ، فرمود :

پدرت بقربانت ، درست است که تو را هم در آن سهمی است که باید از آن بهره مند شوی ، لکن نه پیش از مسلمانان دیگر ، دانسته باش اگر نه این بود که دیدم رسول خدا (ص) این لب و دهان تو را میبوسید ، تو را باین تازیانه میآزردم ، آنگاه قنبر را فرمود تا عسل بهتری خریده و بیاورد ، معاویه بخدای سوگند ، گویا علی را میبینم که با دست خویش عسل را بدهان مشک فرو میبرد ، و میگرید ، و میگوید : خدایا از حسین درگذر که نمیدانست ، معاویه گفت ای عقیل کسی را یاد آور شدی که همچکس فضیلتش را منکر نیست ، خدای رحمت کند ابوالحسن را که بر پیشینیان سبقت گرفت ، و آیندگان را عاجز (از آوردن مثل خودش) کرد . اکنون داستان حدیده را بیان کن ، عقیل گفت ، وقتی به سختی شدیدی دچار شدم ، اطفالم را که فقر و گرسنگی از رویشان هویدا بود ، نزد آنحضرت بردم ، مگر چیزی ستانم ، فرمود شب بیائید ، من امیدوار شده شب خدمتش رسیدم فرمود تا اطفال دورتر روند ، آنگاه مرا گفت بگیر این را ، من خیال کردم بسته زری است ، با حرص تمام دست دراز کردم ، پاره آهنی را که در آتش گداخته شده بود گرفتم ، ناگاه همچون کاوی که زیر دست و پای کشنده اش مینالد نالیدم ، فرمود : ای عقیل مادر بر تو بگرید ، آیا تو از پاره آهنی که بآتش دنیا سرخ شده مینالی ، پس چسان است حال من و تو ، اگر ما را بزنجیرهای جهنم به بندند ، (و این آیه را تلاوت فرمود : إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ) پس فرمود برو که تو را جز از آن حقی که خداوند برایت معین کرده نیست ، معاویه از این داستان سخت بشگفتی گرایده و مکرر میگفت بهبهات بهبهات ، زنان از آوردن مردی مانند علی نازادند ، باری در پایان خطبه حضرت فرمودند) براستی که این جهان شما نزد علی از برگی که ملخ بدهان گرفته ، و آن را میخاید خوارتر است ، علی را با نعمت و خوشی که نابود شونده است چکار است ، پناه برخدا از خواب غفلت که (غافل از درک مفاسد دین باشد و) زشتی نغزش را در نیابد ، و ما (در جمیع شئون زندگی) از او یاری میجوئیم .

(۲۱۶) (وَمِنْ دُعَاءٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

أَللّٰهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِٱلْيَسَارِ ، وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِٱلْإِقْتَارِ ، فَأَسْتَرْزِقَ طَالِبَ رِزْقِكَ ، وَأَسْتَعْطِفَ شِرَارَ خَلْقِكَ ، وَأُبْتَلَى بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي ، وَأُفْتَتَنَ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي ، وَأَنْتَ مِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَلِيُّ ٱلْإِعْطَاءِ وَٱلْمَنْعِ (إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

از دعاهای آنحضرت علیه السلام است (که برای رهائی از فقر میخواندند)

بارخدایا ، آبروی مرا بدارائی نگهدار ، وجاه وعزتم را بناداری از میان مبر ، تا اینکه (از فرط نیازمندی) از روزی خواران تو روزی خواه شوم ، واز آفریده های بدگهرت جویای مهر باشم ، بستایش آنکه مرا چیزی بخشد کرفتار ، وبنکوهش آنکه از من چیزی باز کیرد دچار آیم ، وتو پس از اینهمه کفتار در بخشیدن ونبخشیدن ولی وصاحب اختیاری . وبر تمامی چیزها قدرت وتوانائی داری . ✻

(۲۱۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

دَارٌ بِٱلْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ ، وَبِٱلْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ ، لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا ، وَلَا تَسْلَمُ نُزَّالُهَا ، أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ ، وَتَارَاتٌ مُنْصَرِفَةٌ ، ٱلْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ ، وَٱلْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ ، وَإِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ ، تَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا ، وَتُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا . ✻

وَٱعْلَمُوا ، عِبَادَ ٱللّٰهِ ، أَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا

عَلىٰ سَبيلِ مَنْ قَدْ مَضىٰ قَبْلَكُمْ ، مِمَّنْ كانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْماراً ، وَأَعْمَرَ دِياراً ، وَأَبْعَدَ آثاراً ، أَصْبَحَتْ أَصْواتُهُمْ هامِدَةً ، وَرِياحُهُمْ راكِدَةً ، وَأَجْسادُهُمْ بالِيَةً ، وَدِيارُهُمْ خالِيَةً ، وَآثارُهُمْ عافِيَةً ، فَاسْتَبْدَلُوا بِالْقُصُورِ الْمُشَيَّدَةِ ، وَالنَّمارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّخُورَ وَالْأَحْجارَ الْمُسَنَّدَةَ ، وَالْقُبُورَ اللّاطِئَةَ الْمُلْحَدَةَ ، الَّتي قَدْ بُنِيَ بِالْخَرابِ فِناؤُها ، وَشيدَ بِالتُّرابِ بِناؤُها ، فَمَحَلُّها مُقْتَرِبٌ ، وَساكِنُها مُغْتَرِبٌ ، بَيْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشينَ ، وَأَهْلِ فَراغٍ مُتَشاغِلينَ لا يَسْتَأْنِسُونَ بِالْأَوْطانِ ، وَلا يَتَواصَلُونَ تَواصُلَ الْجيرانِ ، عَلىٰ ما بَيْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ الْجِوارِ وَدُنُوِّ الدّارِ ، وَكَيْفَ يَكُونُ بَيْنَهُمْ تَزاوُرٌ وَقَدْ طَحَنَهُمْ بِكَلْكَلِهِ الْبِلىٰ ، وَأَكَلَتْهُمُ الْجَنادِلُ وَالثَّرىٰ ؟ وَكَأَنْ قَدْ صِرْتُمْ إِلىٰ ما صارُوا إِلَيْهِ ، وَارْتَهَنَكُمْ ذٰلِكَ الْمَضْجَعُ ، وَضَمَّكُمْ ذٰلِكَ الْمُسْتَوْدَعُ ، فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَناهَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ ، وَبُعْثِرَتِ الْقُبُورُ ؟ (هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ ، وَرُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ ، وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ) . ❋

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در نکوهش گیتی و شرح حال مردگان)

جهان سرائی است که (اهل) آنرا غم و اندوه از هر سوی گرد در میان گرفته ، و بریو و دستان شناخته

شده است، همواره بیک منوال نپاید، و وارد شوندگانش سالم نمانند، حالاتش گوناگون، و نوبتهایش در تبدل و تغیر است (نوشش با شرنگ، گلش با خار، توانائیش بناتوانی، عزتش باخواری توأم است) خوشی در آن نکوهیده، و آسایش از آن رخت بربسته است، آنانکه آنرا نشیمن ساخته اند، در آن هدف پیکانهای بلا هستند، که جهان خدنگهای خویش را بسویشان افکنده، و بمرگ نابودشان میسازد. ✻

بندگان خدای بدانید، از اینجهان شما و آنچه از عیش و نوش که در آن هستید، براه آنانکه پیش از شما بودند روانید، کسانیکه عمرهاشان از شما بلندتر، و شهرهاشان از شما آبادتر، و آثارشان از شما مهمتر بود، صداهایشان خاموش شد، بادهایشان از وزش افتاد، جسدهایشان پوسید، شهرهایشان ویران، و نشانه هایشان نابود گردید، کاخهای برکشیده، بناهای استوار، و بسترهای گسترده را بسنگهای سخت، و گورهای گلینی که دارای لحدهایند، تبدیل کردند، گورهائیکه ساحتشان با ویران شدن بنا، و بنایش را از خاک (سُست) سخت کرده اند، هریک از آن گورها بهم نزدیک، لکن ساکنش غریب و دور است (نمیتواند از دیگری دیداری بنماید) در میان محله ساکنند که اهلش هراسان، و در بین گروهی اند که بظاهر آسوده، لکن (در باطن) گرفتار اند، نه با وطنهایشان انسی است، و نه با اینکه بهم نزدیک و همسایه هستند، همچون همسایگان باهم آمیزش دارند، چسان بین شان آمیزش و دید و بازدید باشد، و حال آنکه پوسیدگی آنان را در زیر سینه خویش خرد کرد، و سنگ و خاک آنانرا بخورد (و نابودشان ساخت) چنین پندارید که شما هم بآنجائیکه آنها رفته اند، رفته اید، و آن خوابگاه و امانتگاه شما را هم گرو گرفته، و در آغوش کشیده است، چگونه است حالتان اگر دوران شما نیز سر آید، و مردگان را از قبرها بیرون آورند، هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ، وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، اینجاست که هرکس بآنچه پیش فرستاده است آزمایش شود، و بسوی خدائیکه براستی و درستی مالک آنان است باز گردیده شوند، و آنچه را که بآن افترا می بستند (و میگفتند اینها خدایان ما هستند) بکارشان نیاید.

(۲۱۸) وَمِنْ دُعَآءٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْآنِسِينَ لِأَوْلِيَآئِكَ، وَأَحْضَرُهُمْ بِالْكِفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَآئِرِهِمْ، وَتَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَآئِرِهِمْ، وَتَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَآئِرِهِمْ، فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ، إِنْ أَوْحَشَتْهُمُ الْغُرْبَةُ آنَسَهُمْ ذِكْرُكَ، وَإِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَآئِبُ لَجَأُوا إِلَى الْاِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَزِمَّةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ، وَمَصَادِرَهَا عَنْ قَضَآئِكَ. ❋

أَللّٰهُمَّ إِنْ فَهِمْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي، أَوْ عَمِهْتُ عَنْ طَلِبَتِي، فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي، وَخُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَاشِدِي، فَلَيْسَ ذٰلِكَ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ، وَلَا بِبِدْعٍ مِنْ كِفَايَاتِكَ. ❋

أَللّٰهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ، وَلَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَدْلِكَ. ❋

از دعاهای آنحضرت علیه السلام است (در نیایش با خدا و درخواست بخشش):

بار خدایا، انس و محبت تو نسبت بدوستانت از دوستان دیگرمیش، و اصلاح کار توکل کنندگان برخود تر از همه حاضرتری، در نهانیها آنان را نگریسته، و با فکارشان آگاه و باندازهٔ بینش و عقولشان دانائی رازهایشان نزدت نمایان، و دلهایشان بسویت گرایان است، (آتش عشق و شور وصل تو است که در سر و سینهٔ دوستان هویدا و شعله ور، و آنها را بتو متوجه ساخته است.) اگر تنهائی آنها را بوحشت اندازد، با یاد تو آنوسند، و اگر مصائب

(روزگار) برآنان بتازند، آنان به پناه جستن از تو ملتجی گردند، چون بیمانند سررشتهٔ کارها در چنگ (قدرت) تو و آنها از قضا و قدر تو صادر میگردند، آنها اگر ندانم از تو چه بایدم خواست، و از مراد و خواهش خویش سرگردان مانم، تو مرا با آنچه صلاحم در آنست رهنمون شو، و دلم را بسوی خیر و نیکی توجه ده، چرا که این از رهنمائیهای تو بدور نبوده، و از کفایت کرد نهایت غریب و شگفت نیست (و همه حاجات از تو برآورده است) . ✻

بار پروردگارا، بعدل و داد گریت رفتار نکرد، عفو و بخشش را درباره من بکار بند (زیرا اگر سر و کار تو با بندگانت بعدل و داد افتد، کمتر کسی روی رهائی بیند) . ✻

(۲۱۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلّٰهِ بِلَادُ فُلَانٍ، فَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ، وَدَاوَى الْعَمَدَ، وَ أَقَامَ السُّنَّةَ، وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ، ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا، وَسَبَقَ شَرَّهَا. أَدَّى إِلَى اللّٰهِ طَاعَتَهُ. وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ، لَا يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ، وَلَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي . ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در وصف عمر بن الخطاب که ظاهرا او را ستوده، لکن باطنا ویرا نکوهش فرموده اند. گرچه اهل سنت معتقدند که آن جناب مدح بموقعی از عمر کرده است ولی پاسخ اینگونه ایرادات را خود حضرت در خطبهٔ شقشقیه و بعضی دیگر از خطب داده، و گفته اند که چون از او کرده اند، جائی برای اینگونه حرفها باقی نگذارده است) . ✻

خدا شهرهای فلان (عمر) را برکت دهد که (او برای پیشرفت مقاصد شوم خویش ظاهر را

حفظ کرده ، و بالنسبة بعثمان) کژ بهارا راست گردانده بیمار بهارا وا کرد (شهرهائی را فتح کرد و مردم را لااقل از کفر با سلام نزدیک ساخت) و سنّت را بر پا داشت ، تبهکاری را پشت سر افکند (در اثر خوی درشت او فتنه ها تا اندازه کم شد ، و با همه عیوبیکه داشت باز بالنسبة بدیگری) پاک جامه و کم عیب از جهان برفت ، بخوبی خلافت رسیده ، از بدیش پیش افتاد ، (از فرط حرص بدنیا مسلک زاهدونیکان را پیش گرفته و بظاهر) طاعت خدای را بجای آورده ، حقش را ادا ، و از نافرمانی پرهیز کرد (لکن در باطن) از جهان گوچید ، درحالیکه مردم را در راههای پرپیچ و خم انداخت (و سرگردان ساخت) بطوریکه گمراه در آنها راه نمیابد (تا هدایت شود ، زیرا گمان میکند راهی که در پیش گرفته حق است) و هدایت شده بر یقین نمی یابد ، (راه خود را مشکوک تشخیص داده ، و همواره متزلزل است) . ✻

(۲۲۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

✻(فی وصف بیعته بالخلافة ، وقد تقدم مثله بألفاظ مختلفة)✻

وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا ، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا ، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است ، در اینکه چگونه بخلافت بادی بیعت شد ، و مانند آن با اختلاف الفاظ در پیش (در سخن ۵۲ و ۱۳۷) گذشت . ✻

(هنگامیکه میخواستید با من بیعت کنید) دستم را گشودید، من بستم، آن را کشیدید، من نگهداشتم، از آن پس بر من هجوم کردید هجوم کردن شتران تشنه بنگام ورودشان بآبگاهشان بطوریکه بند کفش (از پایم) گسیخت وعبا (از دوشم) افتاد، ناتوان زیر مالیده شد، شادی مردم برای بیعتشان با من بدآنجا رسید که کودکان خوشنود گشتند، وپیرمرد تاب گردید، بیمار دچار رنج وسختی ودختر نارپستان (از فرط شادی) کشاده رو بدیدار آمدند (پس چنین بیعتی که با کمال میل و رغبت انجام گرفته، بنایستی نتیجه معکوس داد، وهر روز دسته اسباب زحمت من وتفرقه امت شوند)

(۲۲۱) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فَإِنَّ تَقْوَى اللهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو الْهَارِبُ، وَتُنَالُ الرَّغَائِبُ، فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ، وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِئَةٌ، وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ، وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمُرًا نَاكِسًا، أَوْ مَرَضًا حَابِسًا، أَوْ مَوْتًا خَالِسًا، فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمُ لَذَّاتِكُمْ، وَمُكَدِّرُ شَهَوَاتِكُمْ، وَمُبَاعِدُ طِيَاتِكُمْ. زَائِرٌ غَيْرُ مَحْبُوبٍ، وَقِرْنٌ غَيْرُ مَغْلُوبٍ، وَوَاتِرٌ غَيْرُ مَطْلُوبٍ، قَدْ أَعْلَقَتْكُمْ حَبَائِلُهُ، وَتَكَنَّفَتْكُمْ غَوَائِلُهُ، وَأَقْصَدَتْكُمْ مَعَابِلُهُ، وَعَظُمَتْ فِيكُمْ سَطْوَتُهُ، وَتَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عَدْوَتُهُ، وَ قَلَّتْ عَنْكُمْ نَبْوَتُهُ، فَهُوَ شِبْكُ أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلَلِهِ، وَاحْتِدَامُ

عِلَلِهِ، وَحَنَادِسُ غَمَرَاتِهِ، وَغَوَاشِي سَكَرَاتِهِ، وَأَلِيمُ إِزْهَاقِهِ، وَدُجُوُّ إِطْبَاقِهِ، وَجُشُوبَةُ مَذَاقِهِ، فَكَأَنْ قَدْ أَتَاكُمْ بَغْتَةً فَأَسْكَتَ نَجِيَّكُمْ، وَفَرَّقَ نَدِيَّكُمْ، وَعَفَّى آثَارَكُمْ، وَعَطَّلَ دِيَارَكُمْ، وَبَعَثَ وُرَّاثَكُمْ يَقْتَسِمُونَ تُرَاثَكُمْ، بَيْنَ حَمِيمٍ خَاصٍّ لَمْ يَنْفَعْ، وَقَرِيبٍ مَحْزُونٍ لَمْ يَمْنَعْ، وَآخَرَ شَامِتٍ لَمْ يَجْزَعْ، فَعَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالِاجْتِهَادِ، وَالتَّأَهُّبِ وَالِاسْتِعْدَادِ، وَالتَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ الزَّادِ، وَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ، وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، الَّذِينَ احْتَلَبُوا دِرَّتَهَا، وَأَصَابُوا غِرَّتَهَا، وَأَفْنَوْا عِدَّتَهَا، وَأَخْلَقُوا جِدَّتَهَا، أَصْبَحَتْ مَسَاكِنُهُمْ أَجْدَاثًا، وَأَمْوَالُهُمْ مِيرَاثًا، لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ وَلَا يَحْفِلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ، وَلَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ، فَاحْذَرُوا الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا غَدَّارَةٌ غَرَّارَةٌ خَدُوعٌ، مُعْطِيَةٌ مَنُوعٌ، مُلْبِسَةٌ نَزُوعٌ لَا يَدُومُ رَخَاؤُهَا، وَلَا يَنْقَضِي عَنَاؤُهَا، وَلَا يَرْكُدُ بَلَاؤُهَا. *

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (در پرهیزکاری و وصف مرگ و دوری از دنیا) برانگیخته به پرهیزکاری، و ترس از خدا کلید (باب) هدایت و رستگاری و توشه روز قیامت، و سبب آزادی از هر بندگی، و رهائی از هر هلاکتی است، حاجت درخواست کننده از تقوی روا، و

گریزنده (از عذاب قیامت بدان) رها، و بخششهای بسیار (از خداوند) دریافت میشود، مردم پس عمل کنید که عمل بالا رونده، و توبه نفع دهنده، و دعا شنیده شده، و این هنگام آرامش است، و قلمها (ی نویسندگان بنگارش کردارهای نیک و زشت) جاری است، و در دوران عمر یکه تغییر پذیرند، و بیماری و دردی که بازدارنده، و مرگی که ربایندهٔ است، کردارهای نکو را چنگ یازید، (و بسای آخر نیکه از تغییر و تبدل و مرگ بدور است، کارکنید تا رستگار شوید) چرا که مرگ ویران کنندهٔ (بنیان) لذات، و تیره کنندهٔ (چشمه های) خواهشها، و دور سازندهٔ آرزوهای شما است، و دیدار کننده ایست که دوستش ندارند، همآوردی است که شکست نمیخورد، کینه جوئی است که بازخواست نمیشود. بندهایش بشما بند، و اندوهها یش گردتان در میان گرفته، پیکانهایش (ناسوفار) بشما متوجه است، هیبت و سطوتش در شما بزرگ و دستش پی در پی بشما دراز است، ضرب شمشیر (حادثه) ش از شما کمتر بخطا میرود، پس نزدیک است، تاریکی سایه هایش، شعله های دردهایش، تیرگیهای بیهوشیهای ناگوار یهایش، و درد جان (از تن) درکشیدنش، تاری پوشاندنش، بدمزگی (طعم) چشیدنش، شما را فراگیرد، (چون خواهی ناخواه کند مرگ بگردن همه خواهد افتاد) تو گوئی بیک ناگاه بر شما تاخته، راز گویان شما را خموش، مشاوریتان را متفرق، و نشانه هایتان را از میان برداشته است، امور دیارتان را راکد، و میراث برندگانتان را برانگیخته است، تا ارثتان را بین خویش نزدیک، و خویش عمگینی که (هیچیک از آن دو هنگام مرگ) بحالتان سودی نداشته و جلوگیر نبوده است، و بین خورسند شونده ایکه (از فراقتان) اندوهگین نیست تقسیم کند (حال که چنین است) پس کوشش و جدیت را بر خویش لازم شمرید، توشه برداشتن در جای توشه گیری را مهیا و آماده باشید (مردم) نکند که زندگانی (چند روزی) جهان شما را فریب دهد، بدانسانکه آنهای گذشته و کسانی را که پیش از شما بودند و رفتند بفریفت، آنانکه شیر آن را دوشیدند، فریبش را خوردند، شماره اش را تمام کردند (عمر بسیاری در آن نمودند) تازه اش را کهنه ساختند (چنان کسانی) مسافتشان گورها و دارائیشان میراث دیگران گردید، زیارت کنندگان خویش را نشناسند، و بگریه کنندگانشان اهمیت ندهند، هر که آنان را بخواند پاسخش ندهند، پس از جهان دوری گزینید، که پر مکر کننده، فریب دهنده، بازی دهنده است، بخشنده ایست که پس میگیرد، پوشاننده ایست که می کند،

آسایشش پاینده، و رنجش بسر رسیدنی، و بلا و دردش آرام گرفتنی نیست (که نیست پس چه خوش است که انسان دل از چنین سرائی برکند، و بسرای همیشگی بپیوندد).

منها

(فی صفة الزهاد:)

كانوا قوماً من أهل الدنيا وليسوا من أهلها، فكانوا فيها كمن ليس منها: عملوا فيها بما يبصرون، وبادروا فيها ما يحذرون، تقلب أبدانهم بين ظهراني أهل الآخرة، يرون أهل الدنيا يعظمون موت أجسادهم، وهم أشد إعظاماً لموت قلوب أحيائهم.

قسمتی از این خطبه است در تعریف پارسایان:

نیکان مردمانی هستند از اهل دنیا که اهل آن نیستند، و با اینکه در آن زندگی میکنند، گوئی در آن نمیباشند، (مکانشان در جهان، لکن مرغ جانشان برای آشیانی دیگر پرواز است) در دنیا عملشان برای چیزی است که آن را مینگرانند، و بدفع عذابیکه از آن ترسانند می شتابند (با اینکه با جهانیان بآمیزش اند، بدنهایشان بین اهل آخرت در گردش است. جهانیان را مینگرانند که مرگ بدنشان را بزرگ شمارند، ولی آنها مرگ دلهای زندهٔ خویش را بزرگتر شمارند (همواره گریزان از گناه، و مواظب اند، مبادا آئینهٔ پاک و مصفای دلشان را زنگ گناه تیره سازد).

(۲۲۲) ومن خطبة له عليه السلام

خطبها بذي قار، وهو متوجه إلى البصرة

ذَكَرَهَا ٱلْوَاقِدِيُّ فِي كِتَابِ ٱلْجَمَلِ :

فَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ ، وَبَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ ، فَلَمَّ ٱللَّهُ بِهِ ٱلصَّدْعَ ، وَرَتَقَ بِهِ ٱلْفَتْقَ ، وَأَلَّفَ بِهِ ٱلشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي ٱلْأَرْحَامِ ، بَعْدَ ٱلْعَدَاوَةِ ٱلْوَاغِرَةِ فِي ٱلصُّدُورِ ، وَٱلضَّغَائِنِ ٱلْقَادِحَةِ فِي ٱلْقُلُوبِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ستایش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم) که بهنگام رفتن بسوی بصره ، در ذی قار آنرا ایراد فرموده ، و واقدی در کتاب جمل آنرا آورده است :

پیغمبر آنچه را که ، ورشده بود بیان فرموده ، پیامهای پروردگارش را (بمردم) رساند ، (و احکام شرع را مقرر فرمود) آنگاه خداوند از هم گسیخته را بوسیلهٔ او پیوند داده ، پراکنده را گرد آورد ، الفت و اتحاد را در بین خویشان برقرار ساخت ، پس از دشمنی افروخته در سینه ها و کینه هائیکه آتش زنندهٔ دلها بود .

(۲۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

كَلَّمَ بِهِ عَبْدَ ٱللَّهِ ٱبْنَ زَمْعَةَ ، وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ فِي خِلَافَتِهِ بِطَلَبِ مِنْهُ مَالًا ، فَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

إِنَّ هَذَا ٱلْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ ، وَإِنَّمَا هُوَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ

جَلَبُ أَسْبَابِهِمْ ، فَإِنْ شَرِكَتْهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا تَجْنَأْهُ أَبْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ ۞

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که آنرا بعبدالله ابن زمعه که یکی از شیعیانش بود فرمود ، و علت (ایراد این سخن) آن بود که عبدالله در هنگام خلافت بر آنحضرت درآمده خواهان مالی شد ، حضرت (در پاسخش) فرمودند : ۞

این مال (که تو خواهان آنی) نه از آن من است و نه از تو ، بلکه غنیمت مسلمانان ، و فراآورده شمشیرهای ایشان است (که در میدانهای پیکار با کفار جنگها کرده ، و آنرا بچنگ آورده اند) اگر تو هم در کارزارشان آنان را انباز بوده ای ، تو را نیز مانند آنان بهره ایست ، وگرنه چیده دستهای آنان جز برای دهنهای خودشان نمیباشد (و دیگری را بدون حق در حق آنان دخالت دادن از حق بدور است)

(۲۲۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ ، وَلَا يُمْهِلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ ، وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ ۞

وَاعْلَمُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - أَنَّكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ ، وَالْلَازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ ، أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ فَتَاهُمْ عَارِمٌ ، وَشَائِبُهُمْ آثِمٌ ، وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ ، وَقَارِئُهُمْ

تُمَاذِقٌ ، لَا يُعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ ، وَلَا يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرَهُمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در اینکه زبان آلت گفتار است ، نه اینکه خود بخود گویا باشد ، و علت ایراد آن این است که روزی حضرت بخواهرزاده خویش جعده ابن هبیره مخزومی فرمودند : در منبر برای مردم خطبه بخواند ، جعده در منبر از گفتار باز ماند ، لذا حضرت بجای وی بر آمده خطبه طولانی انشاء و از جمله چنین فرمودند) :

بدانید زبان پاره ایست از انسان ، که هرگاه شخص (در سخن رانی) ناتوان شد گفتار با آن همراه نیست (و خاموش است) و هرگاه توانا شد نطق آنرا مهلت (خاموشی) نگذارد ، ما نیم امیران سخن که ریشه های آن چنگ در ما فرو برده ، و شاخه هایش بر ما آویخته است (سخن ما نند موم اسیر دست ماست ، و ما میتوانیم با کمال قدرت و فصاحت آن را میل و اراده خویش گردانده معنی مقصود را از آن بگیریم) .

بدانید : خدایتان بیامرزاد ، شما بروزگاری زندگانی میکنید که در آن گوینده حق کم ، زبان از راستگوئی کند ، و جوینده حق بی ارج است ، مردم آن زمان آماده برگناه ، و (در مخالفت خدا و رسول) باهم همراه و سازگارند ، جوانشان رشتخو ، و پیرشان گنهکار ، و دانشمندشان دوروی ، سخنگویشان چاپلوس است ، نه کوچکشان بزرگشان را بزرگ داند ، و نه دارایشان به پشتیبانی از نادارشان برخیزد .

(۲۲۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رَوَى ذِغْلَبُ الْيَمَانِيُّ عَنْ أَحْمَدِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ مَالِكِ ابْنِ دِحْيَةَ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ اخْتِلَافُ النَّاسِ فَقَالَ :

إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلْقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَعَذْيِهَا ، وَحَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِهَا ، فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ ، وَعَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ ، فَتَامُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ ، وَمَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهِمَّةِ ، وَزَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ ، وَقَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ ، وَمَعْرُوفُ الضَّرِيبَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيبَةِ ، وَتَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ ، وَطَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است ذعلب یمانی از احمد ابن قتیبه از عبدالله ابن یزید از مالک ابن دحیه روایت کرده ، که او گفت : ما نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم که سخن از اختلاف (و تباین و دوری اطوار و رفتار) مردم رفت پس حضرت فرمودند :

(اینکه میبینید خلق جهان در گفتار و کردار ، و آراء ، و اهواء با هم اختلاف کلی دارند جنش آنست که) اصل گوهر و سرشت و فطرتشان ، در بین شان جدائی افکنده ، زیرا که آنان (در بادی امر) قطعه و پاره بودند ، از زمین شور و شیرین ، و خاک درشت و نرم زمین (خاک هر کس را از هر نقطه زمینی که گرفته اند ، آنگاه بحسب اقتضای آن خاک نشو و نما کرده و میکند) پس خلایق باندازه نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیک ، و بقدر جدائی آن زمین تفاوت دارند ، پس (از این راه است که قهری بدقت بنگری اغلب می بینی که) نیکو منظر کم خرد ، و بلند قد کم همت ، پاکیزه کار زشت دیدار ، کوتاه قد دور اندیش ، نیک طبع خوی زشت گزیده (با همه پاکیزه گوهری زشتخوئی عادت ثانویه وی گردد) حیرانی آشفته دل و پریشان عقل است ، آزاده زبانی (دانا و محکم قلب) تیز دل است .

(۲۲۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ وَهُوَ يَلِي غُسْلَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَتَجْهِيزَهُ)

بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْأَنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ، خَصَصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسَلِّيًا عَمَّنْ سِوَاكَ، وَعَمَّمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً، وَلَوْلَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّؤُونِ، وَلَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلًا، وَالْكَمَدُ مُحَالِفًا، وَقَلَّا لَكَ وَلَكِنَّهُ مَا لَا يُمْلَكُ رَدُّهُ، وَلَا يُسْتَطَاعُ دَفْعُهُ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل و کفن میکرد آن را فرمودند:

یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، همانا بمرگ تو (از جهانیان) جدا شد، چیزی که بمرگ جز تو از نبوت، و احکام الهی و اخبار آسمانی (از بشر) جدا نگردیده (رشته وحی پس از تو منقطع، و دیگر جبرئیل امین در زمین آمد و شد ندارد) تو فردی بستی مخصوص و یگانه (و مصیبت تو باندازه بزرگ و دخیره ایست که هر اندوهی در جنب آن کوچک است) بدانسان که تسلیت دهنده از مصیبت غیر خویش و (در بزرگی غم و اندوه) بطوری عمومیت پیدا کردی که مردم (تمامی غمهای خویش را از یاد برده و) در غم تو یکسانند اگر نبود که تو خود ما را امر به شکیبائی و نهی از بیتابی کرده بودی، البته (باندازه در فراقت میگریستیم که) چشمه سارهای اشک دیده را میخشکاندیم، اکنون درد (فراق) تو طولانی، و غم و غصه (ما) همیشگی

است ، و این خشکی اشک دیده ، و اندوه و غصه دائم در غم تو اندک اند ، لکن مرگ چیزی است که بازگرداندنش ممکن نبوده ، و دفعش میسر نیست .

یا رسول الله ، پدر و مادرم فدای تو باد ، ما را نزد پروردگارت بیاد آورده ، و در خاطرت نگاهمان دار (در قیامت بیزامت را فراموش نفرموده ، هنگام عرض اعمال دیدار گناهان شفیع ها گنهکاران باش) .

(۲۲۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ ، اَلدَّالِّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ ، وَبِاَشْبَاهِهِمْ عَلَى اَنْ لَا شِبْهَ لَهُ ، اَلَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ ، مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْاَشْيَاءِ عَلَى اَزَلِيَّتِهِ ، وَبِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا اِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ ، وَاحِدٌ لَا بِعَدَدٍ ، وَدَائِمٌ لَا بِاَمَدٍ ، وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ ، تَتَلَقَّاهُ الْاَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضَرَةٍ ، لَمْ تُحِطْ بِهِ الْاَوْهَامُ ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا ، وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا ، وَاِلَيْهَا حَاكَمَهَا ، لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا ، وَلَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ

تَجسِيدًا ، بَلْ كَبُرَ شَأْنًا ، وَعَظُمَ سُلْطَانًا . ❊

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ٱلصَّفِيُّ وَأَمِينُهُ ٱلرَّضِيُّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ ٱلْحُجَجِ ، وَظُهُورِ ٱلْفَلَجِ ، وَإِيضَاحِ ٱلْمَنْهَجِ ، فَبَلَّغَ ٱلرِّسَالَةَ صَادِعًا بِهَا ، وَحَمَلَ عَلَى ٱلْمَحَجَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا ، وَأَقَامَ أَعْلَامَ ٱلاهْتِدَاءِ ، وَمَنَارَ ٱلضِّيَاءِ ، وَجَعَلَ أَمْرَاسَ ٱلإِسْلَامِ مَتِينَةً ، وَعُرَى ٱلإِيمَانِ وَثِيقَةً . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در اوصاف خداوند تعالی ، و وصف رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم)

خداوند بر استایش سزد که حواس او را در نیابند ، و جایگاهها بر برش نگیرند ، و دیدگان دیدنش ننمایاند ، و پرده ها پوشیدنش نتوانند ، حدوث و تازگی خلقش بر اینکه او قدیم و همیشگی است دلیل و وجود آفریدگانش بر بوجود نبودنش راهنما است ، مانند بودن آنان میرساند که او را مانندی نیست (واجب غیر از ممکن است) خداوندیکه وفا کننده وعده خویش ، و برتر از ستم کردن در بارهٔ بندگان است ، با آفریدگانش بر سر داد است ، و فرمانش را در آنان بدرستی جاری کنندهٔ از لیت و تقدمش را بحدوث و تازگی اشیاء ، و قدرت و توانائیش را بشانهٔ ناتوانی آن ، و بآنچه آن اشیا را ناچار بنابودی و نیستی میکند ، هستی و دائمیت خویش را اثبات و استشهاد فرموده است ، یکی است نه بطرز شماره و عدد ، همیشگی است نه بحساب مدت و زمان ، بدون ستون و پشتبانی (ماندات) قائم و پای برجا است ، اذهان و عقول بدون آنکه بدانند او چیست و بدارش کنند ، و دیدگان (اندیشه ها و حدسها) همنیش را گواه اند ، نه از راه حضور و دیدار ، او با هم و اندیشه ها او را در بافت نمایند جز بوسیله همان او هام و اندیشه ها ، با اندیشه ها (و عقول) رخ نموده است ،

وبسبب همان اوهام واندیشه ها روی از اندیشه ها نهفته است ، اندیشه ها را بسوی اندیشه ها بمحاکمه کشایند (تا آنها دریابند واعتراف کنند دست تصرف اوهام واندیشه ها از دریافت وادراک کنه ذات خالق یکتا عاجزاند (مشکل زحد گذشت در آن عقده های زلف ، ای پرتو جمال تو حلال مشکلات) بزرگی او بدانگونه نیست که نهایات او را دریافته ، وهمچون دارای جسم بزرگش جلوه دهند (وبتوانند او را باخصوصیات جسمانی توصیف کنند)، وعظمتش چنان نیست که غایات بوی منتهی گردیده ، واو را همچون دارای جسم عظمت نهند ، بلکه شان وسلطنتش عظیم وبزرگ است (وعقول واندیشه ها کوچکتر از آنند که بتوانند بغایت ونهایت ذات اقدسش ره یابند) . ❋

من گواهم باینکه محمد ﷺ بنده وفرستاده گزیده ونیکوکردار وپسندیده او است (او است که خلایق را از حضیض پست حیوانیت باعلا درجه انسانیت رسانده ، پرچم دانش ، وفرهنگ را در جهان باهتزاز در آورد) خداوند درود براو وبرآلش بفرستد ، آن خدا او را با حجتهای واجب ولازم (قوانین شریعت) وپیروزمندی روشن (معجزات باهرات که بوسیله آنها بر منکرین نبوت غلبه یافت) و راه آشکار (حقیقت) بفرستاد ، آنگاه آنحضرت هم درحالیکه حق وباطل را جدا کننده بود ، تبلیغ رسالت کرده ، ومردم را براه راست دلالت فرمود ، پرچمهای هدایت را برافراشت ، ونشانهای درخشانی سرپا کرد ، بندهای اسلام را محکم ، ودستگیره های ایمان ویقین را استوار گردانید . ❋

(مِنْهَا)

❋ (فِي صِفَةِ عَجِيبِ خَلْقِ أَصْنَافٍ مِنَ الْحَيَوَانِ :) ❋

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ ، وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ، وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ ، وَالْبَصَائِرَ مَدْخُولَةٌ ! أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ ، وَأَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ ، وَسَوَّى

لَهُ ٱلْعَظَمَ وَٱلْبَشَرَ ؟ *

أُنْظُرُوا إِلَى ٱلنَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا ، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا ، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ ٱلْبَصَرِ ، وَلَا بِمُسْتَدْرَكِ ٱلْفِكْرِ ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا ، وَصُبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا ، تَنْقُلُ ٱلْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا ، وَتَعُدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا ، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا ، وَفِي وِرْدِهَا لِصَدَرِهَا ، مَكْفُولَةٌ بِرِزْقِهَا ، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا ، لَا يُغْفِلُهَا ٱلْمَنَّانُ ، وَلَا يَحْرِمُهَا ٱلدَّيَّانُ . وَلَوْ فِي ٱلصَّفَا ٱلْيَابِسِ . وَٱلْحَجَرِ ٱلْجَامِسِ ، وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا ، وَفِي عُلْوِهَا وَسُفْلِهَا ، وَمَا فِي ٱلْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا ، وَمَا فِي ٱلرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا . لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا ، وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا ، فَتَعَالَى ٱلَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا ، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا ، لَمْ يَشْرَكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَلَمْ يُعِنْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ ، وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ ٱلدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ ٱلنَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ ٱلنَّخْلَةِ ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ ، وَغَامِضِ ٱخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ !! وَمَا ٱلْجَلِيلُ وَٱللَّطِيفُ ، وَٱلثَّقِيلُ وَٱلْخَفِيفُ ، وَٱلْقَوِيُّ وَٱلضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ ، وَكَذَلِكَ ٱلسَّمَاءُ وَٱلْهَوَاءُ ، وَٱلرِّيَاحُ وَٱلْمَاءُ .

فَانْظُرْ إِلَى الثَّمَرِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَ اخْتِلَافِ هٰذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هٰذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هٰذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هٰذِهِ الْفِلَالِ، وَتَفَرُّقِ هٰذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ، زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَلَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا، وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ؟ ✻

پارهٔ ازاین خطبه درشگفتی وچگونگی آفرینش دستجاتی ازحیوانات است

اگر مردم درعظمت قدرت وبزرگی نعمت خدای جهان بیندیشند (البته دست ازکفران نعمت وگردنکشیها برداشته) بره بازگردند، وازسختی سورش آتش (قیامت) بهراسند، لکن (عیب کار اینجاست که) دلها رنجور، وبینشها عیبناک است (وباعث کبروگردنکشی نیزهمین دوجهت است) چرا حیوان کوچکی راکه آفریده شده نمینگرانند، که چسان خلقتش محکم، وپیوندش متین است و (باهمه کوچکی جثه اش همچون آفریده های بزرگ) خداوند گوش وچشم درآن پدیدآورده، واورا پوست واستخوانی مناسب داده است (برای نمونه ومثال) ✻

مورچه رابنگرید که باین کوچکی جثه ونازکی اندامش که نزدیک نیست باگوشه چشم دریافت شود وبادقت واندیشه درک گردد، چسان راه وزمین خویش راپیموده، وبرروزیش (حریص و) شتابان است، دانه رابلانه اش میکشد، وآن رادرسوراخش تهیه دیده، درتابستان برای زمستانش ودروقت ورودش برای هنگام بیرون رفتنش آماده میآورد (تاهنگام زمستان که دانه نیست اوهم نیازمندش نباشد) خداکفیل روزی اوبوده، وراه رزقش راباقضای حالش

بازکرده است ، و او اگر در سنگ خشک (بدون گیاه) یا بر سنگ سخت (و بزرگی که حرکت دادنش ممکن نیست) بوده باشد ، خداوند بسیار بخشایشگر ، و پاداش دهنده محروم و بی بهره اش نخواهد گذاشت ، و اگر در مجرای خورش ، و در پست و بلند و اطراف اضلاع شکم ، و آنچه از چشم و گوش که در سر او است بیندیشی (البته) از آفرینش او دچار شگفتی شده ، و از توصیفش برنج افتی ، بنابراین بزرگ است خداوندیکه مور (ضعیف و کوچک) را بر دست و پایش نگهداشته ، و بر روی ستونهای تنش بنایش کرد ، در حالیکه در آفرینش آن آفریننده باوی انباز نبود ، و در خلقتش شخص مقتدری بیاریش برنخاسته است ، و اگر راههای اندیشه ات را به پیمائی ؛ تا بانتهای آن برسی دلیلی تو را راه ننماید ، جز اینکه (از روی بینش و اندیشه اعتراف کنی که) آفریننده مور (خرد) همان پدید آرنده نخله خرمای تنومند) است ، زیرا که در هر چیزی نازک کاریهائی است مفصل ، و در هر جاندارای اشکالاتی است مهم و گوناگون (که وقتی در آنها دقت شود باهیبت و بزرگی آفریدگار پی میبرند) و هیچ بزرگ و خرد ، و سنگین و سبک و توانا و ناتوانی در آفریدگانش نیست ، جز آنکه در آفرینش مساوی اند ، و همین طور است حال آسمان و هوا و آب و باد ، یکی در کار (آفرینش) خورشید ، و ماه ، و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش این شب و روز ، و جریان این دریاها ، و بسیاری کوهسارها ، و درازی قله ها ، و پراکندگی لغتها ، و گوناگون بودن این زبانها بنگر (و در بدایع صنایعی که در خلقت هر یک بکار رفته تا تو فرمای ، تا بوجود ، آن صانع بی همتا پی بری) بنابراین بدا حال کسیکه وجود مقدر ، و گرداننده (این دستگاه شگرف آفرینش) را منکر شود (وای بر این گونه کسان که تا چند شوربخت و سنگین دل اند) اینان گمان دارند همچون گیاه (خودروی در صحراها) هستند که نازع و بزرگی ندارند ، و صور گوناگونشان را پدید آرنده ، و نقاشی نیباشد (وه که چه خیال خام و چه ادعای پوچی است) چنین اشخاص در مدعایشان نه بدلیل (محکمی) تکیه کردند و نه در آنچه باور داشته و نگهداشتند حقیقتی داشتند ، آیا ممکن است ، بنائی را بنا کننده ، و گناه و جنایتی را جنایت کننده نباشد ؟

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ ، وَ

أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ ، وَجَعَلَ لَهَا ٱلنَّمْعَ ٱلْخَفِيَّ ، وَفَتَحَ لَهَا ٱلْفَمَ ٱلسَّوِيَّ ، وَجَعَلَ لَهَا ٱلْحِسَّ ٱلْقَوِيَّ ، وَنَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ ، وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ ، يَرْهَبُهَا ٱلزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ ، حَتَّى تَرِدَ ٱلْحَرْثَ فِي مَرْوَاتِهَا ، وَتَقْضِيَ مِنْهُ شَهَوَاتِهَا ، وَخَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً ، فَتَبَارَكَ ٱلَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا ، وَيُعَفِّرُ لَهُ خَدًّا وَوَجْهًا ، وَيُلْقِي بِٱلطَّاعَةِ إِلَيْهِ سِلْمًا وَضَعْفًا ، وَيُعْطِي لَهُ ٱلْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفًا ، فَٱلطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ ، أَحْصَى عَدَدَ رِيشِهَا وَ ٱلنَّفَسِ ، وَأَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى ٱلنَّدَى وَٱلْيَبَسِ ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهَا ، وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا : فَهَذَا غُرَابٌ ، وَهَذَا عُقَابٌ ، وَهَذَا حَمَامٌ ، وَ هَذَا نَعَامٌ ، دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِٱسْمِهِ ، وَكَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ ، وَأَنْشَأَ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا ، وَعَدَّدَ قِسَمَهَا ، فَبَلَّ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا ، وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا .

(کنون که از چگونگی آفرینش مور چه آگاه شدی) چنانچه مایلی سخن از مرغ بیان آر (و خلقت او را مورد بررسی قرار داده بنگر) که خداوند برای او دو چشم سرخ آفریده، و همچون ماه تابان دارای دو حدقه فروزان است، و در نهان گوشی برایش مقرر فرموده، و دهانی باندازهٔ برایش باز نموده است، دارای

حسی قوی است (که از راه دور روزی خود را بیابد، و دشمن خویش را می شناسد) او را دو دندان است و دو (پای مانند) داس بآن میچیند، و باین دو (گیاه چیده را) میگیرد، بزرگان برای زراعتشان از آن ترسانند، و اگر همگی گرد آیند، او را باز گرداندن نتوانند، تا اینکه او در هجوم خویش برگشته، و زرع درآمده، و آرزوهایش را از آن برآورد (بنابراین بزرگانی که از دادن حقوق واجب و زکوة خودداری میکنند، باید بدانند اگر هزاران انجمن مبارزه با ملخ و سن و آفات دیگر تشکیل دهند تا حق خدا را نپردازند، نمیتوانند این جنود و سپاهیان خدا را از زراعتشان دفع دهند) و حال آنکه همه جثه و پیکر او باندازه یک انگشت باریک نیست پس پاک و منزه است خدائیکه هرکه در آسمانها و زمین است از روی رغبت و کراهت (و هنگام تنگی و وسعت) او را سجده میکنند، و چهره و رخ بخاک میسایند، و در حال ناتوانی و تسلیم او را فرمانبری مینمایند، و از روی ترس و بیم مهارهای (امورشان) را بدو واگذارند، پرندگان امرش را کردن نهاد، شماره پرها و نفس کشیدن آنها را میداند، او است که دست و پای آنها را در خشکی و تری (بیابان و دریا) استوار گردانیده، رزقشان را مقدر و باقسام آنها محیط است (میداند) این زاغ و این عقاب، و این کبوتر، و این شترمرغ است، هر پرنده را بنامش خوانده، و در روزیش را عهده دار است (و برای اینکه روزی آدمیان و پرندگان و چرندگان را از خاک بیرون آورد) ابر سنگین و پر باران را پدید آورد، و بارانش را لایزال ساخته بهره هر شهری را از آن معین فرمود، آنگاه زمین را پس از خشکی آب داد، و پس از بیجانی گیاهش را رویانید

(۲۲۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّوْحِيدِ وَتَجْمَعُ هٰذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ أُصُولِ الْعِلْمِ مَا لَا تَجْمَعُهُ خُطْبَةٌ غَيْرُهَا :

مَا وَحَّدَهُ مَنْ كَيَّفَهُ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَلَا إِيَّاهُ

عَمَّنْ شَبَّهَهُ ، وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ ، كُلُّ
مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ ، فَاعِلٌ لَا
بِاضْطِرَابِ آلَةٍ ، مُقَدِّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ ،
لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ ، وَلَا تَرْفِدُهُ الْأَدَوَاتُ ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ
وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ ، وَالْأَبَدَ أَزَلُهُ ، بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا
مَشْعَرَ لَهُ ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ ، وَبِمُقَارَنَتِهِ
بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ ، ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ ، وَالْوُضُوحَ
بِالْبُهْمَةِ ، وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرَدِ ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ
مُتَعَادِيَاتِهَا ، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا ، مُقَرِّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا ،
مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا ، لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ ، وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ ، وَ
إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا ، وَتُشِيرُ الْآلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا ، مَنَعَتْهَا
مُنْذُ الْقِدْمَةَ ، وَحَمَتْهَا قَدِ الْأَزَلِيَّةَ ، وَجَنَّبَتْهَا لَوْلَا
التَّكْمِلَةَ ، بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ ، وَبِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ
الْعُيُونِ ، لَا بِجَرْيِ عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ
مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ ، وَيُحْدِثُ فِيهِ مَا هُوَ
أَحْدَثَهُ ؟! إِذًا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ ، وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ ، وَلَامْتَنَعَ مِنَ

اَلْأَزَلِ مَعْنَاهُ ، وَلَكَانَ لَهُ وَرَآءٌ إِذْ وُجِدَ لَهُ أَمَامٌ ، وَلَالْتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ ، وَإِذًا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ ، وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ مَا يُؤَثِّرُ فِي غَيْرِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در توحید ، و این خطبه از اصول علم دارای چیزی است (از شناسائی ذات مقدس خداوند) که خطبهٔ دیگر آنرا در بر ندارد :

آنکه خدا را دارای کیفیتی (از کیفیات جسمانی) دانست او را یگانه ندانسته . و آنکه مثل و مانندی برایش دید ، بحقیقتش نرسیده است ، هر که او را شبیه (بچیزی) کرد او را قصد نکرده ، و هر که او را بوهم و اندیشه در آورد و بسویش اشاره کرد (و مکان برایش معین کرد) جویای او نیست ، آنچه بخودی خود شناخته آید (و هویتش هویدا گردد) آفریده شده است (و کنه ذات خداوند را شناختن ممکن نیست) و هر چه بغیر خود قائم و سرپا است معلول است (بعلت جداگانه ، و کلیه ممکنات معلول ذات واجب اند) بدون بکار افکندن کارافزاری فاعل ، و بدون تاختن (رخش) فکر و اندیشه اندازه گیرنده (کارها) است ، و بدون بهره برداری از مالی بی نیاز است ، ازمنه و اوقات ماوی همنشینی نکنند ، آلات و اسباب (در کار آفرینش) او را یاری ندهند (چراکه) هستی او بر زمان ، وجود او بر عدم ، ازلیت و همیشه بودنش بر ابتدا داشتنش پیشی گرفته اند ، باینکه دانستنیها را او پدید آورده ، واضح میشود که (او بالذات مدرک و) آلت دراکه ندارد ، و بضدیت و اختلافیکه او بین موجودات افکنده هویدا گردد ، که ضد و مخالفی برایش نیست ، و بنزدیکی ، و الفتی که بین اشیاء ایجاد فرموده شناخته آید ، که بی قرن و همسر است ، روشنی را با تاری ، پیدائی را با پنهانی ، خشکی را با تری گرمی را با سردی ، ضدیت داد ، و بین اشیاء متضاد (همچون اخلاط اربعه و عناصر هفتگانه) الفت افکند ، چیزهای جدا را بهم نزدیک ، و چیزهای بهم نزدیک را دور کننده است (روح را با بدن ، دوست را با دشمن پیوند دهنده . و همان را بوسیله مرگ و نقاری

دور کننده است) بحدی محدود، و بشماره و حسابی معدود نیست، اسباب و آلات (محدودیت
هرچند پرگارسان گرد محور خود بچرخند) خودشان را محدود کرده، و مانندگان خویش اشاره کنند (وهم و
خیال برای یافتن وی هرچه را تصور کنند، جز را بنده فکر خودشان نیست و هرگز باو رسیدن نتوانند)
کلمهٔ مُنذُ که برای تقدم و لفظ قَدْ که برای ازلیت و همیشگی است مانع از قدمت بوده، و جلوگیرند
(و نگذارند همانطوریکه پیدایش زَید، و یا نزدیک شدن عَمرو بحال مانند اینکه گفته شود وُجِدَ
زَیدٌ مُنذُ زَمانٍ کَذا، وَقَدْ قامَ عَمرٌو درباره قدمت و ازلیت ذات حقتعالی گفته آید، زیرا
او مخصوص بزمانی دون زمانی نیست) و همچنین کلمهٔ لَوْلا او را از کمالیت دور گردانیده (لفظ لَوْلا
برای تکمیل است چنانکه گوئی لَوْلا زَیدٌ لَقامَ عَمرٌو اگر زید نبود عمرو میایستاد، که با نبودن زید
قیام عمرو تکمیل میکنی، و درباره خدا این کلمه نیز مورد ندارد، و او خود بالذات قائم و کامل است)،
آفریندهٔ آن آلات و ادوات بخرد ها آشکار گشته، و بوسیله همان ادوات خویش را از دیدن
چشمها نگهداشته است، آرایش و جنبش بر او جاری نشود، چگونه بر او جاری شود چیزیکه او خود جاری
کنندهٔ آنست، و چسان آنچه را که او پدید آورده در آن پدید آید، و چطور حادث گردد، در چیزیکه او
خود آنرا احداث فرموده است (آلات و ادوات حروف و کلمات، زمان و مکان، حرکت
و سکون، از مخلوقات خود او است، و بهمهٔ آنها احاطه دارد، و محیط هرگز محاط نتواند شد، و اگر
چنین نباشد) در این هنگام ذات او در تغییر و کهنه او جزء پیدا میکند، و حقیقتش از ازلیت و همیشه بودن
امتناع میورزد، و البته هنگامیکه پیش رونی برایش یافت شود، دارای پشت سری نیز خواهد بود،
و هنگامیکه کاهشی او را دریافت، البته خواهش تمامیت خواهد کرد، اینجاست که نشانهٔ مخلوقیت در
او هویدا میگردد (و آنوقت بر چنین کسی کلمهٔ تجسم و ترکیب صدق میکند، و پس از آنکه کلیهٔ موجودات
هستی او را دلیل اند، خود دلیل بر وجود صانعی دیگر خواهد بود، و از برهان اینکه ممکن نیست آنچه در غیر او
مؤثر است، در او نیز اثر کند خارج خواهد شد (و جز مخلوقات در خواهد آمد، و خداوند جلت عظمته
چنین نیست).

ٱلَّذِي لَا يَحُولُ ، وَلَا يَزُولُ ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ ٱلْأُفُولُ ، لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُودًا ، وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا ، جَلَّ عَنِ ٱتِّخَاذِ ٱلْأَبْنَاءِ ، وَطَهُرَ عَنْ مُلَامَسَةِ ٱلنِّسَاءِ ، لَا تَنَالُهُ ٱلْأَوْهَامُ فَتُقَدِّرَهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ ٱلْفِطَنُ فَتُصَوِّرَهُ ، وَلَا تُدْرِكُهُ ٱلْحَوَاسُّ فَتَحُسَّهُ ، وَلَا تَلْمِسُهُ ٱلْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ ، وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي ٱلْأَحْوَالِ ، وَلَا تُبْلِيهِ ٱللَّيَالِي وَٱلْأَيَّامُ ، وَلَا تُغَيِّرُهُ ٱلضِّيَاءُ وَٱلظَّلَامُ ، وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ ٱلْأَجْزَاءِ ، وَلَا بِٱلْجَوَارِحِ وَٱلْأَعْضَاءِ وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ ٱلْأَعْرَاضِ ، وَلَا بِٱلْغَيْرِيَّةِ وَٱلْأَبْعَاضِ ، وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَايَةٌ ، وَلَا ٱنْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ ، وَلَا أَنَّ ٱلْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ ، فَتُقِلَّهُ أَوْ تُهْوِيهِ ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيُمِيلَهُ أَوْ يُعَدِّلَهُ وَلَيْسَ فِي ٱلْأَشْيَاءِ بِوَالِجٍ وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ ، يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ ، يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ ، يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ ، وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ ، يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ ، لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ ، وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ - فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ ، وَمِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا ، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا .

خداوندیکه تحول و زوال (و تغییر) نمی پذیرد، و پنهان شدن بر او روا نیست، نزاینده است نه زاینده شده باشد، و زاینده نشده است تا (مانند زاینده شده ها و مخلوقات بحدی) محدود گردد، برتر از اتخاذ فرزندان، و منزه و پاک از بهبستری با زنان است، اوهام و اندیشه ها بدو نرسند تا در ذهنش گیراند، هوشها و زیرکیها او را بوهم در نیارند تا تصورش کنند (کما هیت) حواسها ادراکش نتوانند تا احساسش کنند، و دستها مماسش ننمایند تا بوی دست یابند، متغیر بحالی نگردد، و در احوال گوناگون انتقال نیابد، شبان و روزان کهنه و فرسوده اش نسازند، روشنی و تاریکی تغییری در ش ندهد، بجزئی از اجزاء، و بجوارح و اعضاء، و بعارضه از اعراض، و بغیر داشتن از بعضها وصف نشود (و او همچون مخلوق نیست که بعضوی از او دردی برسد، یا گفته شود بعضی از او غیر بعض دیگر است) گفته نشود که او را حد و نهایت و انقطاع و غایتی است، اشیاء در برش نگیرند، تا در برش کشند و بفکنند یا اینکه چیزی او را بردارد، و بهر جا که خواهد ببرد، و یا راستش نگهدارد، نه در اشیاء داخل بود، و نه از آنها بیرون است، خبر میدهد نه با زبان، و زبانها (ی پنج حلق) می شنود نه بگوشها فرادی گوش) و آلات سخن میگوید: نه بوسیله الفاظ، حفظ میکند نه بقوهٔ حافظه، بدون اندیشه اراده میکند، و بدون رقت (نیکوکاران را) دوست میدارد و خوشنود میشود، و بدون رنج و مشقت (گنهکاران را) دشمن داشته و بخشم میآید، بودن هرچه را بخواهد او فرماید باشد آنگاه میباشد (سخنش) نه بوسیله صوتی است که بنده، و یا ندائی است که شنیده شود، جز این نیست که گفتار آن خداوند پاک و پاکیزه فعلی است که ایجادش کند، و مانند آن خدا پیش از آن موجود نبوده است، و اگر قدیم (و موجود) نبود البته خدای ثانی بود (در صورتیکه خداوند بی شریک و بی همتاست) ۰

لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجْرِيَ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَصْلٌ، وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِيَ الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَيَتَكَافَأَ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ

عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ،
وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ ، وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ ،
وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمَ ، وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دِعَائِمَ ، وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوَدِ وَ
الْاعْوِجَاجِ ، وَمَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَالْانْفِرَاجِ ، أَرْسَى أَوْتَادَهَا ،
وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا ، وَاسْتَفَاضَ عُيُونَهَا ، وَخَدَّ أَوْدِيَتَهَا ، فَلَمْ يَهِنْ
مَا بَنَاهُ ، وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ ، هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ ،
وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ ، وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ
وَعِزَّتِهِ ، لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبُهُ ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ ، وَ
لَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقَهُ ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقَهُ ،
خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ ، وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ ، لَا تَسْتَطِيعُ
الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ ، وَلَا كُفْءَ لَهُ
فَيُكَافِئَهُ ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُبَاوِيَهُ ، هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا ،
حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَفْقُودِهَا ، وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا
بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا ، وَكَيْفَ وَلَوِ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَوَانِيهَا مِنْ
طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا ، وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَسَائِمِهَا ، وَأَصْنَافِ
أَسْنَاخِهَا وَأَجْنَاسِهَا ، وَمُتَبَلِّدَةِ أُمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ
بَعُوضَةٍ مَا قَدَرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا ، وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى

ایجادِها ، وَلَتَحَیَّرَتْ عُقُولُها فی عِلْمِ ذٰلِکَ وَتاهَتْ ، وَعَجَزَتْ قُواها وَتَناهَتْ ، وَرَجَعَتْ خاسِئَةً حَسیرَةً ، عارِفَةً بِأَنَّها مَقْهُورَةً ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشائِها ، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنائِها .

گفته نشود که خداوند پس از نبودن بوده شده (که اگر گفته شود) آنگاه اوصاف تازه پیدا شده‌ها بر او جاری گردد ، و بین او و تازه پیدا شده‌ها فرقی نماند ، و او را بر آنها برتری نباشد ، آنگاه آفریننده و آفریده شده مساوی ، پدیدآرنده و پدیدار شده یکسان باشند (بلکه) آفرینش را بدون نقشه که از دیگری موجود باشد بیافرید ، و در اینکار هیچیک از مخلوقش را یار نگرفت ، و بدون (رنج و) اشتغالی زمین را سرپا کرده و نگهداشت ، و آنرا در جای غیر قرارگاه (بلکه بر سر دریای متلاطم) بگسترد ، و بدون پایه‌ها ، و بغیر ستونها بپا داشت و برافراشت ، و آنرا از کجی و خمیدگی و افتادن و شکافته شدن حفظ فرمود ، میخهایش را مستحکم ، و سدهایش را (از کوهها) بکار گذاشت ، چشمه‌هایش را جاری ، و رودخانه‌هایش را بشکافت ، آنگاه نه آنچه بنا کرده بود سست افتاده و نه آنچه را توانائی داده بود ، ناتوان گردید ، این خداست که بقدرت و عظمتش بر زمین چیره گردیده ، و بدانش و معرفتش دانای به (رازهای) آن و ببزرگواری و ارجمندیش بر هر چیز آن بلندی و برتری دارد ، هر چیز از آنرا که بخواهد ناتوانش نسازد ، و از حکم او سر باز نمیزند تا بر او چیره شود ، و شتابنده آنها از او نگریزد ، تا بر او پیشی گیرد ، و نیازمند شخص دارا نیست تا از او روزی خواهد ، آفرینش در برابر عظمتش افتاده و خوار و ذلیل اند ، کسی یارای آن ندارد که از (سطوت و) سلطنتش بسوی غیر او بگریزد ، و سود و زیانش را از خویش دفع دهد ، برای او کفو و همتا و مثل و مانند نیست تا با وی برابر باشد ، او کسی است که اشیا را پس از بودن نابود میسازد ، تا اینکه بود و نبودش یکسان گردد ، و نابودی جهان پس از پیدایش آن شگفت انگیزتر از ایجاد و اختراعش نیست ، چسان شگفت انگیزتر باشد در صورتیکه کلیهٔ اهل زمین از جاندار و پرنده و چارپایان و آنچه شب بمراکز و طویلهٔ خویش باز میگردند ، و آنچه در بیابان میچرند ، و آنچه کند فهم ، و زیرک که بین اهل آن زمین است ، اگر بر ایجاد پشه (ناچیزی) اتفاق کنند ابدا قادر بر ایجاد آن نبوده ، و نمیدانند

راه آفریدن آن پشه کدام است ، و البته عقول آنها در دانستن آن مات و حیران ، و نیروی (فکر) شان ناتوان است ، باز میگردند زبون و مانده در حال شکست خوردگی و اعتراف و اقرار باینکه آنها از ایجاد و افناء آن پشه ناتوان و درمانده اند .

وَإِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ ، عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْآجَالُ وَالْأَوْقَاتُ ، وَزَالَتِ السِّنُونُ وَالسَّاعَاتُ ، فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ ، بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا ، وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَاؤُهَا ، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلَى الْامْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا ، لَمْ يَتَكَاءَدْهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ ، وَلَمْ يَؤُدْهُ مِنْهَا خَلْقُ مَا بَرَأَهُ وَخَلَقَهُ ، وَلَمْ يُكَوِّنْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ ، وَلَا لِخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَنُقْصَانٍ ، وَلَا لِلِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نِدٍّ مُكَاثِرٍ ، وَلَا لِلِاحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدٍّ مُثَاوِرٍ ، وَلَا لِلِازْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ ، وَلَا لِمُكَاثَرَةِ شَرِيكٍ فِي شِرْكِهِ ، وَلَا لِوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا ، لَا لِسَأَمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا ، وَلَا لِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ ،

لاَ يُمِلُّهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوَهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا ، لَكِنَّهُ - سُبْحَانَهُ - دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ ، وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ ، وَأَتْقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا ، وَلَا اسْتِعَانَةٍ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا ، وَلَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالِ وَحْشَةٍ إِلَى حَالِ اسْتِئْنَاسٍ ، وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَعَمًى إِلَى حَالِ عِلْمٍ وَالْتِمَاسٍ ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنًى وَكَثْرَةٍ ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ .

پس از پایان کار جهان تنها خداوند پاک و پاکیزه پاینده است ، و چیزی با وی همراه نیست ، همانطوریکه پیش از پیدایش آفرینش بود ، همانطور پس از نابودی آن بدون وقت و مکان ، و آن و زمان است ، هنگام نیستی جهان مدتها و اوقات و سالها و ساعات نیست و نابودند ، (چرا که سال و ساعت و وقت و مدت هنگامی است که سپهر بچرخد ، خورشید بگردد ، ماه سیر کند ، در اثر این حرکات زمان تولید شود ، وگرنه که هیچ) پس (روشن شد که) بجز خدای یگانه قهار که باز گشت کلیه کارها بسوی او است ، چیزی پاینده نیست ، و همانطوریکه هنگام پیدایش آفرینش و مخلوق از خویش اختیاری نداشتند ، فنا و نیستیشان هم بدون ابا و امتناع آنها خواهد بود ، و اگر توانائی سرکشیدن (از این نابودی) داشتند البته بقایشان دوام میداشت (و به نیستی خود رضا نمیدادند) هنگام آفرینش ایجاد هیچیک از مخلوق بر او دشوار نبوده ، و پدید آوردن آنچه را که او پدید آورد ، و آفریدبروی گران نیفتاد ، و تکوین آنها برای استحکام امر پادشاهی ، و برای بیم از کم و کاهشی نبود ، و نمیخواست از آنها کمک جوید ، بر دفع همتائی پیشی جوینده ، و پرهیز از دشمنی هجوم کننده ، نه برای فزونی در کار سلطنت ، و نه برای افزایش و افتخار بشریکی در شرکت با او ، و نه برای آنکه از بیم و وحشتی بخواهد با آنها انس گیرد ، آنگاه اشیاء را پس از پیدایش نابودش سازد ، (و باز این نابودی

آنها) نه بواسطهٔ طاقتی است که در گرداندن و اداره امور آنها بر وی داخل شده باشد، و نه برای آسایشی است که باو برسد، و نه برای سنگینی چیزی از آن بر او است، و درازی زمان آفرینش او را بر نج نیفکند، تا اینکه او را وادار سازد، تا بتدی نابودش سازد، لکن آن خدای پاک منزه از نقائص بلطفش مدبر آن امور بوده، و بفرمانش آنرا نگهداشته، و بتوانائی و قدرتش آنرا مستحکم ساخت، آنگاه پس از نابود ساختن او را باز گرداند، بدون اینکه نیازی بآن داشته باشد، یا اینکه بخواهد با یکی از آنها بر دیگری کمک جوید، و نه برای اینکه از حال بیم و هراس بحال انس آید، نه از حال نادانی و نابینائی بدانش گراید، و نه از فقر و نیازمندی بسوی توانگری و فزونی شود، و نه از خفت و پستی بعزت و ارجمندی آید (خلاصه آفرینش و نابود ساختن موجودات هیچیک برای این امور یکه گفته آمد نیست، بلکه بقاء و فنای جهان، و آفرینش وی مصالح مخلوق است و بس) ✻

(۲۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تَخْتَصُّ بِذِكْرِ الْمَلَاحِمِ:

أَلَا بِأَبِي وَأُمِّي هُمْ مِنْ عِدَّةٍ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ، وَفِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ، أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَانْقِطَاعِ وُصَلِكُمْ، وَاسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ، ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ، ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطِي، ذَاكَ حَيْثُ تَسْكَرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ، ذَلِكَ إِذَا عَضَّكُمُ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ غَارِبَ

اَلْبَعِيرِ، مَا أَطْوَلَ هٰذَا الْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هٰذَا الرَّجَاءَ !! *

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هٰذِهِ الْأَزِمَّةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورُهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَلَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذُمُّوا غِبَّ فِعَالِكُمْ، وَلَا تَقْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فَوْرِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَأَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَخَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا، فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ. *

إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ مَثَلُ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ لِيَسْتَضِيءَ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا، فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعَوْا، وَأَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا. *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است در (توصیف ائمه طاهرین و) اخبار از پیش آمدهای ناگوار:

هلا پدر و مادرم برخی گروهی باد که (آنان از صلب من و رهنمایان خلق پس از من اند) ایشان از جمله کسانی هستند که نامهایشان در آسمان (در نزد فرشتگان به نیکی) مشهور، و در زمین (چون اغلب مردم نادانند) نامعلوم است (در اینجا هر مسلمان منصفی تصدیق خواهد کرد که منظور حضرت از این عده که در آسمان معروفترند تا زمین جز فرزندان والاتبار آنحضرت که ذریه رسول الله، و عالم ایجاد را قطب اند نمیباشند، ما نمیدانیم برادران ما از اهل سنت و جماعت در اینگونه موارد که حقانیت مذهب شیعه ثابت است چه میگویند، و چرا از جاده حق منحرف و بتاویلات بارده میپردازند، بگوئید بدانیم این عده که امیر المؤمنین ع فرماید: پدر و مادرم فدایشان باد کیانند، و شما که در تمام کتب خودتان حدیث إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ را نقل کرده اید و نوشته اید یکی قرآن و دیگری عترة طاهره است آیا عترت طاهره آنحضرت عبارتند از احمد ابن حنبل رئیس حنابله که نسبش بذو الثدیه رئیس خوارج می پیوندد، یا ابو حنیفه محمد ابن نعمان بحوج

ومعاذ، یا معتزله و رؤسا آنها از قبیل عمرو ابن عبید وغیره، یا محمد ابن ادریس شافعی آن مرد کج رای است، یا اینکه خیر عبارت از حسین ابن علیؑ یا علی ابن الحسین زین العابدینؑ، یا حضرت باقر العلومؑ، یا جعفر ابن محمد الصادقؑ، و باقی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میباشند، اگر مراد آنحضرت را از عترة ائمه طاهرین میدانید، پس چرا از آنان منحرف شده و اغلب روایات شما ماخوذ از انس ابن مالک کذاب است که بنفرین حضرت امیرالمؤمنینؑ مبروص گردید، یا از ابی هریره منافق و دورو، و سفیان ثوری مرائی است، خلاصه اگر آنحدیث نعوذ بالله از رسولخدا نرسیده، چرا در تمام کتب خودتان نقل کرده اید، و اگر از آنحضرت رسیده و معتبر است پس چرا بآن عمل نکرده، و از اهل بیت طاهرین اعراض کرده اید، نعوذ بالله من اللجاج والعناد، باری حضرت فرماید: مردم در آینده نزدیکی) چشم براه کارهای شدنی باشید، از وارونگی امورتان، گسیختگی پیوندتان، زمامداری دونانتان، (احکام دین دگرگون گردد عبادات اغلب ریا و عجب و سمعه میشود، رجال نابون، و مخنث، رؤساء وزراء شما خواهند شد) این هنگامی است که زدن شمشیر را بر (پیکر) مؤمن آسانتر (و رنجش کمتر) است، از یکدرهم حلال بچنگ آوردن، این پیش آمد وقتی است که اجر ستاننده بیش از بخشنده است (زیرا ستاننده مال را از روی اضطرار، و برای سد جوع ستانده، و برای او حلال است، لکن بخشنده آنرا از راه نامشروع کسب کرده، و برای خودنمائی میبخشد) این امور در موقعی است که شما بدون خوردن شراب بلکه از نعمت و خوشگذرانی مست میشوید، بدون ناچاری سوگند میخورید، بدون ضرورت (بلکه از روی بی اعتنائی بدستورات دین) دروغ میگوئید، این حوادث هنگامی است که رنج و سختی شما را بگزد، گزیدن پالان کوهان شتر را، این رنج چه بسیار دراز، و این امید و آرزو (ی شما بدون ظهور قائم آل محمدؑ برطرف شدنش تا) چه اندازه دور است. *

هان ای مردم، مهارهای شتران (نفس اماره) را که پشت آنها حامل بارهای سنگین (گناهان) دستهای شما است از کف بگذارید، و از گرد پادشاه خویش پراکنده نشوید (و دستورات او را پیروی کنید) که در غیر اینصورت کارهای خویش را پس از انجام می نکوهید، و در افروزش آتش فتنه و فساد، که بدان روی آورنده اید شتابان میباشید، و از آن راه بدیگر سوی پیچیده میانش را برایش باز گذارید (تا آن بیاید و بگذرد و آتشش دامنگیر شما نشود زیرا) بجان خودم سوگند است

که مؤمن در شراره آتش آن فتنه میگدازد ، و کافر سالم از آن میگذرد (وقتی دین دستخوش امیال نفسانی و فجار شد مؤمن میسوزد ، فاسق لذت میبرد) . ❋

بدانید من در میان شما همچون چراغی در تاریکی هستم که هر که در آن داخل شود بدان روشنی جوید ، بنابراین ای مردم (از چراغ درخشان دانشهای من استضائه کنید ، و اندرزهایم را) بشنوید ، و بگوش دلهایتان را برای فهمیدن (مطالبم) مهیا سازید (تا رستگار باشید) .

(۲۳۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أُوصِيكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - بِتَقْوَى اللهِ ، وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى الْآلَاءِ إِلَيْكُمْ ، وَنَعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ ، وَبَلَائِهِ لَدَيْكُمْ . فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ ، وَتَدَارَكَكُمْ بِرَحْمَةٍ ، أَعْوَزَتْ لَهُ فَتَرَكُمْ ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَكُمْ - وَأُوصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ ، وَكَيْفَ غَفْلَتُكُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفِلُكُمْ ، وَطَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمْهِلُكُمْ ؟! فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتَى عَايَنْتُمُوهُمْ ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ ، وَأُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا ، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا ، أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ ، وَاشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا ، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا ، لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالًا ، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَادًا ، أَنِسُوا بِالدُّنْيَا فَغَرَّتْهُمْ ، وَوَثِقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ .

فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللهُ - إِلَى مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا وَالَّتِي رُغِّبْتُمْ فِيهَا ، وَدُعِيتُمْ إِلَيْهَا ، وَاسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ ، وَالْمُجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ ، فَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ ، مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامَ فِي الشَّهْرِ ، وَأَسْرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ ، وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ !! *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در امر مردم بپرهیز و تقوی سفارش بیاد مرگ بودن)

ای مردم ، شما را سفارش میکنم بترس از خدا ، و به بسیار او را ستودن بر نعمتهائیکه بشما داده ، و بخششهائیکه بشما فرموده ، و بیانیکه شما را بدانها آزموده است ، آی چه بسا نعمتی که شما را بدان اختصاص داد ، و رحمتی که برایتان تدارک دید ، (پاره از آن نعمتها و رحمتها اینهاست) شما را شکیبائی خویش را هویدا ساختید و او پوشاند او (بار کتاب گناهان) در معرض مواخذه و بازجوئی او قرار گرفتید ، و او مهلتتان گذارد (تا گمراز سرمستی و گمراهی بیکره بهوش آئید و توبه کنید) ، مردم شما را بیاد مرگ بودن و از آن کم تغافل ورزیدن سفارش میکنم ، چسان شما از مرگی که از شما غافل نیست غافلید ، و از آنکه مهلتتان نمیگذارد (از ملک الموت) مهلت را منتظرید ، پس کافی است شما را از جهت پند دادن مردگانی که شما دیدید ، بدون اینکه سوار باشند بسوی قبورشان بردند ، و بدون اینکه فرود آینده باشند در آن قبرها فرودشان آوردند (بدنهای آنان در قبر بپوسید ، و یا بطوری خاکشان را برآب افشاند ، و آثارشان را نابود کرد که تو) گوئی آنان بنا کنندگان (بناهای) جهان نبوده ، و مثل اینکه سرای همیشگیشان آخرت است ، از جهانیکه آنرا جایگاه گرفته بودند رمیدند ، و بقبر میکه از آن میرمیدند ، وطن گزیدند ، بجهانیکه از آن جداشونده بودند سرگرم گردیده ، و آخرتی را که بدان رونده بودند بناه ساختند ، نمیتوانند از کار زشت بازگردند (از گناه توبه کنند) نه افزایش در نیکی را توانائی دارند بجهان انس گرفتند ، و او آنان را بفریفت ، آنرا پشتیبان پنداشتند ، بخاکشان مایلند ، پس پیش

تازید ، خدایتان بیامرزاد ، فراسوی خانه هائیکه تعمیر آنها را نامور ، وبسوی آنها خوانده شده اید ، وبه نیروی شکیب بر فرمانبرداری از خدا نعمتهای خدائی را بر خویش تمام وکامل گردانید ، وچه بسیار ساعات در روز وروزهای در ماه ، وماههای در سال ، وسالهای در عمر تند ، وبشتاب گذراندند (وچه بسیار ایام وساعات آخرت نزدیک شونده) .

(۲۳۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ، فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ . وَالْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ ، مَا كَانَ لِلّٰهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَمُعْلِنِهَا ، لَا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ ، فَمَنْ عَرَفَهَا وَأَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ ، وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْاسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَوَعَاهَا قَلْبُهُ .

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ ، وَأَحْلَامٌ رَزِينَةٌ .

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي - فَلَأَنَا بِطُرُقِ

اَلسَّمَاءُ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ - قَبْلَ أَنْ تَشْعُرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا ، وَتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در وصف ایمان)

(ایمان بر دو قسم است) یک قسم از ایمان آنست که در دلها پاینده و برقرار است ، (و آن ایمانی است که از روی حجّة و برهان بدست آمده ، و دارای آن معتقد بخدا و رسول و ائمه طاهرین بوده ، و با ضلال مضلین از راه نرود ، و دست از ایمان و معتقداتش نکشد) قسم دیگرش آنست که بین دلها و سینه ها تا هنگام معیّنی (بطور پس و دادی و) عاریت است (و چون ثابت و راسخ در قلب نیست باندک پیش آمدی زایل گردد) پس اگر شما را (در اثر دیدار کارهای ناهنجار) از کسی بیزاری پدید آید ، آن بیزاری را تا هنگام فرا رسیدن مرگ آنکس نگهدارید (پس اگر دیدید آن هنگام هم بتوبه نگرانیده ، و از کردار نکوهیده اش خرسند است ، بدانید که ایمانش عاریتی و زوال پذیر فتنی است) اینجا است که حدّ و اندازهٔ بیزاری جستن از او ثابت میگردد ، و هجرت (و بازگشت از ضلالت بهدایت ، و از کفر بسوی ایمان) بر پایهٔ اوّلیه خویش پاینده و واجب است (همانطوریکه در زمان رسول خدا بوده ، و مردم در آن زمان در خدمت آنحضرت مسلمان میشدند ، و توبه میکردند ، اکنون و پس از این هم در زمان ائمه طاهرین علیهم السلام ، که اوصیاء آنهند لازم و واجب است) و خداوند را باهل زمین و کسانیکه هجرت بسوی ایمان را آشکار سازند ، و پنهان دارند اندیازی نیست ، (سود و زیان هجرت از کفر باسلام ، و از شقاوت بسوی ایمان ، سعادت برای خود شخص در آخرت است) نام هجرت (و بازگشت از بی ایمانی بسوی ایمان) بر کسی تحقق پیدا نکند جز بشناسائی حجت (خدا بر خلق) در روی زمین (و بصرف مهاجرت از شهری و توطن در شهری مهاجرش نگویند) بلکه هر کس حجت خدا را شناخت ، و باو اقرار و اعتراف کرد مهاجر است (و اگر شخص در دوران زندگانیش حجّة خدا را نشناخت و مرد ، مرده است بمردن زمان جاهلیت ، چنانچه در کتب فریقین است که مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ

دراین جا نیز باید از برادران سنت وجماعت خود بپرسیم ، شما که اینحدیث شریف را در اغلب کتب خود نقل کرده اید ؛ بگوئید بدانیم مراد از حجة و امام زمانی که حضرت در این خطبه تصریح فرموده اند ، وخودتان مینویسید ، هرکه او را نشناسد بمردن زمان جاهلیت مرده است ، آن امام در هر عصر و زمانی کی است آیا بنی امیه ، یا بنی مروان ، یا بنی عباس اند که قلم از شرح جنایات و معاصی شرم آورشان ناتوان است ، یا ذریه طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله ، اگر میگوئید : بنی امیه ، و بنی عباس اند ، که مورخین شما کلیه فسق و فجور آنان شرح داده اند ، و اشخاص فاجر و فاسق نمیتوانند حجة برای خدا باشند و شناسائیشان مربوط بایمان باشد ، و اگر میگوئید : فرزندان والاتبار آنحضرت اند که آیه تطهیر در شانشان نازل شده است ، پس چرا آنها را بامامت نمی شناسید) و کسیکه خبر حجة (خدا) باو رسیده ، و گوشش نامش را شنیده ، و آنرا در دل نگهداشته ، نباید از ضعفا و ناتوانش نامید ، (بلکه او از اقویا است ، و باید طبق دستورات حجة خدا رفتار نماید ، وگرنه مؤمن نمیباشد ، پس از آن فرمود : مردم) :

معرفت و شناسائی ما کاریست بسیار سخت و دشوار که پذیرای آن نیست جز (سه تن یا ملکی مقرب ، یا نبیی مرسل یا) مؤمنی که خداوند دلش را بایمان آزموده باشد ، و نگهدارنده احادیث (سخت و دشوار) ما نیست مگر سینه ها و خردهائیکه امانت پذیر ، و پابرجایند (پس وقتی از ما بر شما رازی مکشوف و امری واضح شد آن را بپذیرید ، و اگر حدیث مشکل ما بر شما مجهول ماند دانستن آنرا بخدا تعالی واگذارده ساکت باشید ، تا سالم مانید) . ❋

ایمردم (معارف و احکام الهیه ، و امور گذشته و آینده را) از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید ، چرا که من براههای آسمان از راههای زمین داناترم ، پیش از آنکه فتنه (بنی امیه) پایش را بلند سازد و (همچون شتران چموش) گام بر مهار خویش نهد ، و عقول اهلش را از بین ببرد ، (اهل آن زمان از مدت آن فتنه عقلشان زایل گردد ، و اتفاق عامه و خاصه بر این است که جز از آنحضرت و اولاد طاهرینش احدی را جرئت گفتن این کلمه سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي نیست ، و هرکس این ادعا را کرده است ، در همان موقع خوار و شرمنده گردیده ، و در شرح خطبه ۹۲ بدان اشارتی رفت) ❋

(٢٣٢) ومن خطبة له عليه السلام

أحمده شكرا لإنعامه ، وأستعينه على وظائف حقوقه ، عزيز الجند ، عظيم المجد . وأشهد أن محمدا عبده ورسوله ، دعا إلى طاعته ، وقاهر أعدائه جهادا عن دينه ، لا يثنيه عن ذلك اجتماع على تكذيبه ، والتماس لإطفاء نوره . فاعتصموا بتقوى الله فإن لها حبلا وثيقا عروته ، ومعقلا منيعا ذروته ، وبادروا الموت وغمراته ، وامهدوا له قبل حلوله ، وأعدوا له قبل نزوله ، فإن الغاية القيامة ، وكفى بذلك واعظا لمن عقل ، ومعتبرا لمن جهل ، وقبل بلوغ الغاية ما تعلمون من ضيق الأرماس ، وشدة الأبلاس ، وهول المطلع ، ورعوات الفزع ، واختلاف الأضلاع ، واستكاك الأسماع ، وظلمة اللحد ، وخيفة الوعد ، وغم الضريح ، وردم الصفيح . فالله الله عباد الله ، فإن الدنيا ماضية بكم على سنن ، وأنتم والساعة في قرن ، وكأنها قد جاءت بأشراطها ، وأزفت بأفراطها ، ووقفت بكم على صراطها ، وكأنها قد أشرفت بزلازلها ، وأناخت بكلاكلها ، وانصرمت الدنيا بأهلها ،

وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ حِضْنِهَا ، فَكَانَتْ كَيَوْمٍ مَضَى ، أَوْ شَهْرٍ انْقَضَى ، وَصَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا ، وَسَمِينُهَا غَثًّا ، فِي مَوْقِفٍ ضَنْكِ الْمَقَامِ ، وَأُمُورٍ مُشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ ، وَنَارٍ شَدِيدٍ كَلَبُهَا ، عَالٍ لَجَبُهَا ، سَاطِعٍ لَهَبُهَا ، مُتَغَيِّظٍ زَفِيرُهَا ، مُتَأَجِّجٍ سَعِيرُهَا ، بَعِيدٍ خُمُودُهَا ، ذَاكٍ وَقُودُهَا ، مَخُوفٍ وَعِيدُهَا ، غَمٍّ قَرَارُهَا ، مُظْلِمَةٍ أَقْطَارُهَا ، حَامِيَةٍ قُدُورُهَا ، فَظِيعَةٍ أُمُورُهَا (وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) قَدْ أُمِنَ الْعَذَابُ ، وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ وَزُحْزِحُوا عَنِ النَّارِ ، وَاطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدَّارُ ، وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارَ ، الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً ، وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِيَةً ، وَكَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا تَخَشُّعًا وَاسْتِغْفَارًا ، وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا تَوَحُّشًا وَانْقِطَاعًا ، فَجَعَلَ اللهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَآبًا ، وَالْجَزَاءَ ثَوَابًا ، وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ، فِي مُلْكٍ دَائِمٍ ، وَنَعِيمٍ قَائِمٍ .

فَارْعَوْا - عِبَادَ اللهِ - مَا بِرِعَايَتِهِ يَفُوزُ فَائِزُكُمْ ، وَبِإِضَاعَتِهِ يَخْسَرُ مُبْطِلُكُمْ ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ مُرْتَهَنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ ، وَمَدِينُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ ، وَكَأَنْ قَدْ نَزَلَ بِكُمُ الْمَخُوفُ فَلَا رَجْعَةً تَنَالُونَ ، وَلَا عَثْرَةً تُقَالُونَ ،

اَسْتَعْمَلَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ، وَعَفَا عَنَّا وَعَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ . ❋

اَلْزَمُوا الْأَرْضَ ، وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ ، وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ ، وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللهُ لَكُمْ ، فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا ، وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ ، وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ ، وَقَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلًا . ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در پرهیزکاری و دوری از جهان و امر بپایداری در برابر پیش آمدها)

خدایرا برای بخشیدن نعمتهایش می ستایم ، و برای ادای وظایف و گذاردن حقوقش (که عبارت از واجبات دینی و قوانین اجتماعی است) از او خواهان یاریم ، خداوندیکه شکرش (فرشتگان و پیمبران و سالکان راه حق بر دشمنانش بمارد) پیروز ، و مجد و عظمتش بزرگ است ، و گواهی میدهم باینکه محمد (ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم) بنده و فرستاده اوست ، او مردم را بفرمان برداری از خدا خوانده ، و با جنگ در راه دین بر دشمنان حق چیره و پیروزمند گردید ، اجتماع و همآهنگی بدخواهان بر تکذیب (رسالت) او و فرو نشاندن نور او را از تلاش و کوشش (در آنراه) باز نداشت (تا پرچم اسلام را در جهان برافراشت مردم) پس بتقوا و پرهیز از خدا چنگ در افکنید که آن رارشته ایست محکم ، و پناهگاهی است که اوجش بلند است

و ناگهان فرود آمد نهایش پیش دستی کنید ، وخویش راپیش از رسیدن وو ارد شدنش آماده سازید ، چراکه قیامت پایان کار (وچاره گرفتار بهاپس ازمرگ میسر نیست) وبرای پند دادن شخص خردمند ، وعبرت گرفتن کسیکه بیخرد است مرگ کافی است ، وشما پیش ازپایان رسیدن (دوران حیوة ودیدار قیامت) چیزهائی میدانید از تنگی قبرها ، بسیاری رنج واندوه ومایوسی ، ترس وبیم از جایگاه آگاهی (برزخی که نتیجهٔ اعمال رامشاهده میکنید ، ووحشت وخوف پیاپی ، پس وپیش شدن دنده ها ، (از شدت فشار قبر) کرشدن گوشها ، تاریکی لحد ، وترس عذابیکه خداوعده کرده است ، تنگی وگرفتاری گور ، ومسدود کردن ، (رخنه وروزنه طاق) آنرا باسنگ پهن (در اینصورت برای چه اینگونه دل بدنیا بسته ، وازاین پیش آمد سخت و دشوار فارغ نشسته اید) .

بندگان خدای ، خدایرا ، خدایرا از او بترسید (وبرای پس ازمرگ کاری کنید) زیراکه جهان بیکره ناگاه برشما میگذرد ، وشما وقیامت بسته شده ، بیک ریسمانید ، توگوئی آن قیامت بانشانه بایش رسیده ، وپرچمهایش رانزدیک ساخته است ، شمارا سرراه خویش نگهداشته (تابحسابتان برسد) ومانند آنست که دشواریهایش راپیش آورده و (همچون شتر) سینه بایش رابروی خاک گسترانیده است ، ودنیا دست ازمردم خود کشیده ، وآنهارا ازکنارش رانده است ، گوئی جهان روزی بود گذشت ، یا ماهی بود که بسرآمد ، تازه اش کهنه ، وفربه اش لاغر گردید ، (اقویا وگردنکشان ناتوان وبیچاره شده ، وآنهارا بازداشت کردند) درجای تنگ وکارهای بزرگ درهم وبرهم ، وآتشیکه آزار وادیتش سخت ، صدایش بلند ، شراره اش فروزان ، نعره ونهیبش خشمناک ، زبانه اش پرسوز وگداز ، فرونشستنش دور ، هیزمش پرشعله ، تهدیدش پرهول ، تنه آن (ازفرط تاریکی ودوری) ناپیدا ، اطرافش تاریک ، ویکهایش بهوشان ، وامور وکیفرش رسوا کننده است (چنین آتشی برای کیفرکفار ، وگنهکاران ودشمنان خاندان رسالت وولایت مهیا است ، لکن نیکان ودوستان اهلبیت) وآن کسانیکه ازپروردگارشان می ترسند گروه گروه بسوی بهشت رانده میشوند ، درحالیکه (همه) از عذاب ایمن ، وازنکوهش آزاد ، واز

آتش دوراند، بهشت بواسطهٔ (وصال ازهجران) آنان بیاسوده ، وآنان هم ازمنزل ومقر خویش خرسندند . آنان (راه) مردانی هستند که درجهان پاکیزه کاران ، ودیدگانشان سرشک افشان بوده ، شبشان در دنیایشان ازحیث خشوع وتضرع واستغفار (بمنزلهٔ) رور . وروزشان ازحیث دشت ودوری (ازجهان بمنزلهٔ) شب است ، آنگاه خداوند (بهمینکه تقوی ونیکی وطاعت ودوری آنان ازجهان نگریست) بهشت راجای بازگشت ، وشادکامی راپاداش (کارهای) ایشان قرارداده . وآنهابهشت . وسلطنت همیشگی ، ونعمت ثابت ، وبرقرارتروشایسته ترند .

بنابراین بندگان خدای . رعایت کنید چیزی راکه برعایت آن چیز رستگارتان سودمیبرد ، وبه تباه ساختنش تبهکارانتان زیان می بینند (وآن چیز تقوی واعمال صالحه است) وباکارهای نیکتان برمرگهاپیش تازید ، زیراکه شمابهرچه پیش فرستید گروکان ، وبآنچه بجای آورده اید پاداش داده میشوید ، بدان ماندکه مرگ شمارادریافته ، ودیگر بازگشتی درکارنیست تا (بتوبه وتدارک برای آینده) نائل شوید ، وازلغزش گناه وارهید . خداوند ما وشمارابفرمانبرداری خود ورسولش کاردارد وبفضل ورحمتش از (سرتقصیرات) ما وشما درگذرد . ✻

برجای خویش باشید ، وبربلاورنج (جهان) شکیب ورزید ، کمندکه درسیر درخواستهای زبان دست وتیغهایتان رابکارانداز ید ، مبادا بآن چیزیکه خداوند برای شماشتاب نکرده است ، شتاب کنید . (وخودرادرسرکارهای بیهوده بکشتن دهید) زیرا هرکه ازشما (که طبق دستورات الهی رفتارکرده) برخوابگاه خویش بمیرد ، درحالیکه شناسای حق پروردگار ، وحق رسولخدا وآل بیتش بوده باشد ، شهیدمرده است ، اجرش باخداست ، وبرای نیت پاکی که داشته مستوجب ثواب است ، وهمین پاکی نیتش بجای شمشیرکشیدنش (درراه خدا) میباشد ، براستی که هرچیزرا سررسید ومدتی است (که بدون بسرآمدن آن کوشش ناسودمنداست ، وشما هردفت دیدید کفرطغیان بالاگرفته ، وکفار بسیاراند ، وشما ازعهدهٔ جلوگیری وجهاد باآنان برنمیائید ، بهبودی خویش رابه خطرجنگ باآنان نیندازید ، وهمینکه ازافعال آنان ناخرسند بوده ، وخال جنگشان رادرخاطرمی پرورانید ، همین بمنزلهٔ جهاد درراه حق است) . ✻

(٢٣٣) ومن خطبة له عليه السلام

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ ، وَالْغَالِبِ جُنْدُهُ . وَالْمُتَعَالِي جَدُّهُ ، أَحْمَدُهُ عَلَى نِعَمِهِ النَّوَامِ . وَالْآلَاءِ الْعِظَامِ ، الَّذِي عَظُمَ حِلْمُهُ فَعَفَا ، وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى ، وَعَلِمَ بِمَا يَمْضِي وَمَا مَضَى ، مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ ، وَمُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ ، بِلَا اقْتِدَاءٍ وَلَا تَعْلِيمٍ ، وَلَا احْتِذَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعٍ حَكِيمٍ ، وَلَا إِصَابَةِ خَطَإٍ ، وَلَا حَضْرَةِ مَلَإٍ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ ، وَيَمُوجُونَ فِي حَيْرَةٍ ، قَدْ قَادَتْهُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ ، وَاسْتَغْلَقَتْ عَلَى أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ . *

أُوصِيكُمْ - عِبَادَ اللّٰهِ - بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللّٰهِ حَقُّكُمْ ، وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللّٰهِ وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللّٰهِ ، فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَالْجُنَّةُ ، وَفِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ ، مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ ، وَسَالِكُهَا رَابِحٌ ، وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ ، لَمْ تَبْرَحْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ وَالْغَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا إِذَا أَعَادَ اللّٰهُ مَا أَبْدَى ، وَأَخَذَ مَا أَعْطَى ، وَسَأَلَ عَمَّا أَسْدَى ، فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا ، أُولٰئِكَ

ٱلْأَقَلُّونَ عَدَدًا ، وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ ٱللهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ : (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ) فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا ، وَٱكْظُوا بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا ، وَٱعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلَفٍ خَلَفًا ، وَمِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا ، أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ ، وَٱقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ ، وَأَشْعِرُوهَا قُلُوبَكُمْ ، وَٱرْحَضُوا بِهَا ذُنُوبَكُمْ ، وَدَاوُوا بِهَا ٱلْأَسْقَامَ ، وَبَادِرُوا بِهَا ٱلْحِمَامَ ، وَٱعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا ، وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا . أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا ، وَكُونُوا عَنِ ٱلدُّنْيَا نُزَّاهًا ، وَإِلَى ٱلْآخِرَةِ وُلَّاهًا ، وَلَا تَضَعُوا مِمَّنْ رَفَعَتْهُ ٱلتَّقْوَى ، وَلَا تَرْفَعُوا مِمَّنْ رَفَعَتْهُ ٱلدُّنْيَا ، وَلَا تَشِيمُوا بَارِقَهَا ، وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا ، وَلَا تُجِيبُوا نَاعِقَهَا ، وَلَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا ، وَلَا تُفْتَنُوا بِأَعْلَاقِهَا ، فَإِنَّ بَرْقَهَا خَالِبٌ ، وَنُطْقَهَا كَاذِبٌ ، وَأَمْوَالَهَا مَحْرُوبَةٌ ، وَ أَعْلَاقَهَا مَسْلُوبَةٌ . أَلَا وَهِيَ ٱلْمُتَصَدِّيَةُ ٱلْعَنُونُ ، وَٱلْجَانِحَةُ ٱلْحَرُونُ وَٱلْمَائِنَةُ ٱلْخَؤُونُ ، وَٱلْجَمُوحُ ٱلْكَنُودُ ، وَٱلْعَنُودُ ٱلصَّدُودُ ، وَ ٱلْحَيُودُ ٱلْمَنُودُ ، حَالُهَا ٱنْتِقَالٌ ، وَوَطْأَتُهَا زِلْزَالٌ ، وَعِزُّهَا ذُلٌّ ، وَجِدُّهَا هَزْلٌ ، وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ ، دَارُ حَرْبٍ وَسَلَبٍ ، وَنَهْبٍ وَ عَطَبٍ ، أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَسِيَاقٍ ، وَلِحَاقٍ وَفِرَاقٍ ، قَدْ تَحَيَّرَتْ

مَذَاهِبُهَا ، وَأَعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا ، وَخَابَتْ مَطَالِبُهَا ، فَأَسْلَمَتْهُمُ الْمَعَاقِلُ ، وَلَفَظَتْهُمُ الْمَنَازِلُ ، وَأَعْيَتْهُمُ الْمَحَاوِلُ ، فَمِنْ نَاجٍ مَعْقُورٍ وَلَحْمٍ مَجْزُورٍ ، وَشِلْوٍ مَذْبُوحٍ ، وَدَمٍ مَسْفُوحٍ ، وَغَاصٍّ عَلَى يَدَيْهِ وَصَافِقٍ بِكَفَّيْهِ ، وَمُرْتَفِقٍ بِخَدَّيْهِ ، وَزَارٍ عَلَى رَأْيِهِ ، وَرَاجِعٍ عَنْ عَزْمِهِ ، وَقَدْ أَدْبَرَتِ الْحِيلَةُ ، وَأَقْبَلَتِ الْغِيلَةُ ، وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ !! قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ ، وَذَهَبَ مَا ذَهَبَ ، وَمَضَتِ الدُّنْيَا لِلْحَالِ بِالِهَا (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در سفارش پرهیزکاری و دوری از جهان) سپاس سزای (ذات مقدس) خداوندی است که ستایش در میان آفریدگانش منتشر، و سپاهیانش (که عبارت از فرشتگان ، و پیمبران ، و پرچم داران راه توحیدند ، همواره بر دشمنانش) چیره اند ، و مجد و بزرگواریش عظیم است ، او را بر نعمتهای پیاپی ، و بخششهای بزرگش (که آفریدگان از شمار و شکرانه آنها ناتوانند) می ستایم ، خداوندی که بسیار بردبار و بخشنده ، و در آنچه فرمان رانده ، دادگری رفتار نموده ، و با آنچه گذشته و میگذرد دانا است ، او آفریدگانش را بدانش و فرمان خویش ایجاد کرده ، و پدید آورد ، بدون پیروی کردن ، و آموختن ، و بهره بردن از نقشه صنعتکاری دور اندیش ، و بدون برخورد با لغزش ، و یا گرد آوردن گروهی (را برای یاری جستن از آنها) گواهی میدهم که محمد (ابن عبدالله) بنده و فرستاده او است . هنگامی او را برانگیخت که مردم در وادی گمراهی ، و نادانی ، تبندی روان ، و در (دریای) سرگردانی غوطه میخوردند ، چاره ها

تباهی آنها را (بسوی دوزخ) میکشاند، و قفلهای چرکین گناهان بردلهایشان نهاده شده بود، (و آنها را از دریافت انوار رستگاری باز میداشت) .

بندگان خدای، شما را بترس، و پرهیز از خدا سفارش میکنم، چرا که این ترس پرهیز حق خدا است بر شما، و حق شما را بر خدای لازم سازنده (هنگامیکه شما بدستورات الهی رفتار کردید، مستوجب پاداش او گردیده، و بر خدا لازم افتد که حق شما را بگذارد)، دیگر اینکه برای تقوی از خدا یاری بجوئید، و بوسیله آن از خدا یاری را درخواست کنید (تا او خود شما را توفیق عنایت فرماید) زیرا که تقوی در امروز (دنیا) پناه و سپر است، و در فردا (ی آخرت) بسوی بهشت راه، و آن راه روشن، و رونده در آن سود برنده، و امانت دارش (خداوند) آن را نگهبان است (تا در هنگام نیاز آنرا بصاحبش برساند) همواره تقوی خویش را بر گذشتگان، و باقیماندگان، و آنانکه فردا (ی قیامت) نیازمند آنند نشان داده (تا آن را بنگرند، و بکار بندند، برای) فردائیکه خداوند آنچه پدید آورده باز گرداند، و آنچه داده بستاند، و از آنچه عطا فرموده بپرسد (مردگان را زنده کرده، و حساب نعمتهائیکه در دنیا بآنها ارزانی داشته بکشد) آه که تا چه اندازه پذیرنده، و گذارنده حق تقوی کم است، آنان (اگرچه) از حیث شماره اندکند، و (لکن) هم آنانند که در خور ستایش و توصیف خداوندند، آنجاکه (در قرآن مجید سوره ۳۴ آیه ۱۳ فرماید) وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، اندکند بندگان بسیار سپاس گذار من، بنابراین (چه خوش است) با کوشهایتان بسوی (شنیدن اوصاف) تقوی شتاب گیرید، و با کوشش و جدیت مواظبتش نمایند، و آن را در برابر آنچه که از دست داده اید، جانشین ساخته، و در برابر هر بدخواه و مخالفی موافقش گیرید، با تقوی خواب (غفلت) خویش را به بیداری رسانید. و روز (دنیا) تان را، با آن بپایان برید، و آن را بادلهای خود ملازم ساخته (زنگ) گناهان را بدان شسته، و دردهایتان را با آن دوا، و با آن برمرگ پیش تازید، پند گیرید بکسانیکه آنرا تباه کردند. (و در دو دنیا بیچاره شدند) نکند (که شما از آن پیروی نکرده، و رسوا شوید و) آنکه از آن پیروی کرده شما را مورد پند و عبرت

خویش قرار دهد، هان تقوی را نگهدارید، و خویش را بدان نگهبان باشید، (از جهان دوری جویید، و با نشاط و شوق بسوی آخرت بشتابید، آنکه را تقوی برکشیده است خوارش مدانید، و آنکه را جهان برکشیده است شما برش مکشید، (که برکشیدهٔ جهان و از کف گذارندهٔ تقوی در دو جهان خوار است) با برق دار جهان دیده مدوزید، و گوینده اش را گوش مدهید، و پذیرای خوانندهٔ اش مباشید، به رخشندگیش روشنی مجویید، و فریب چیزهای پر بهایش را مخورید، زیرا ابرش بی باران، گفته اش دروغ، دارایش تاراج شده، و چیزهای گرانبهایش ربوده شده است، (خوانندگان گرامی) این را بدانید که جهان زناده هندهٔ زنی را ماند که (با زیور و زیب فراوان، و نگار و نقش بسیار) مستانه خویش را (ببروان) نمایانده و رخ برتابد، و همچون چموش اسبی است که گاه ز ایستن فرمان نبرد، و دروغگوئی است بسی خانمان، و تیره خوئی است بسی ناسپاس گذار، جفاکاری و انحرافش (از راه حق و نیکی) بسیار، و دورویش بیشمار است، نگران و درهم است، حالش انتقال و زوال، جای پایش لغزنده، ارجمندیش خواری، جد و معیش شوخی و بازیچه، بلندیش پستی است، سرای جنگ و برهنه ساختن و تاراجگری و تبهکاری است، اهل آن برپای ستاده و رانده شونده، و (بزنگاه) پیوسته شده، و (از جگرگوشگانشان) جداشوده اند، راههای آن سرگردان کننده، و گریزگاههایش خسته سازنده، و مقاصدش ناامید کننده است، (تکلیف اهلش در آن معین نبوده، و کسی در آن راه بجائی نیست) دژهایش دنیاپرستان را نگاه نداشته، و آنها را (بچنگ رنج و سختی) در سپرنده است، منازل آنان را دورافکنده، نیرنگهاکند و تاتوانشان ساخته است، آنگاه پارهٔ (از اهل دنیا از چنگ رنجهایش رستند، و (لکن) پاشان رخمین شده و پارهٔ بچون گوشت جداشده، و برخی تن بریده بسراند، پارهٔ خون ریخته شده اند، بعضی دستهای خویش را (بدندان تأسف) گزان، و عدهٔ کف (پشیمانی را) برهم میسایند، برخی مرفق را ستون دوگونهٔ خویش ساخته (سر روی دست ناکامی نهاده) برخی نکوهش کنندهٔ اندیشهٔ خویش اند (و گمان میکنند اینکه بجائی نمیرسند از نارسائی رای است) و بعضی از عرشان رخ

برنیافته، در حالیکه (میگرند) چاره از دست رفته، و بلای ناگهانی روی آورده، دیگر جای گریز (از بلا و مرگ) نیست (آه آه) چه بسیار دور است (فرار از مرگ، و جبران کارهای گذشته) بر استیکه آنچه از دست رفت رفت، و آنچه که گذشت گذشت، جهان بآرزو و خواهش خویش (که فنا شدن است) رسید و سپری شد، و اهل آسمان و زمین بر آنها گریستند، و آن دنیا پرستان از مهلت داده شدگان نبودند.

(۲۳۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هٰذِهِ الْخُطْبَةَ بِالْقَاصِعَةِ، وَهِيَ تَتَضَمَّنُ ذَمَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللهُ - عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَتَرْكِهِ السُّجُودَ لِآدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعَصَبِيَّةَ وَنَبَعَ الْحَمِيَّةَ، وَتَحْذِيرَ النَّاسِ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتِهِ:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَبِسَ الْعِزَّ وَالْكِبْرِيَاءَ، وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُمَا حِمًى وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَاصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ، وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ، ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذٰلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ. لِيُمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَمَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ، (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ)

أَعْرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَتَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ
فَعَدُوُّ اللهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَسَلَفُ الْمُتَكَبِّرِينَ، الَّذِي وَضَعَ
أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ، وَنَازَعَ اللهَ رِدَاءَ الْجَبَرِيَّةِ، وَادَّرَعَ لِبَاسَ
التَّعَزُّزِ، وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ. ❋

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللهُ بِتَكَبُّرِهِ، وَوَضَعَهُ اللهُ بِتَرَفُّعِهِ؟
فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا، وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا. ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که برخی آنرا قاصعه نامیده اند (وقمع در لغت بمعنی تشخوار کردن است. همانطور یکه شتر چیزی را که مشغول خایدن است، چندین مرتبه آن را بدرون فرو برده و بیرون میآورد، چون پند ها و نصایح در این خطبه مکرر آمده. از این رو قاصعه اش گفتند. دیگر آنکه قمع بمعنی اهانت و خواری نیز آمده است. و چون ابن خطیب در بردارنده اهانتها و خواریهاست بشیطان و پیروانش میباشد، لذا قاصعه اش خوانند) و آن در بردارنده نکوهش شیطان است که از رحمت خدا دور باد. برای کبر و گردنکشی و سجده نکردنش آدم علیه السلام را. و او اولین کسی است که تعصب و سرسختی را بوجود آورد. و نخوت را پیروی نموده است، و همچنین در بردارنده تخویف و بیم دادن مردم است از روش و طریقه شیطان. ❋

ستایش (ذات مقدس) خداوندی را سزاست که (جامه) ارجمندی و بزرگی را برخویش پوشانده است، و آن دو را بیرون آفریدگانش برای خود گزیده، و برای جلالت خویشتان پسندیده، و بر جز خودش ممنوع و ناروا دانسته است، و لعنت و دوری از رحمتش را بر کسی از بندگانش قرار داد، که در این دو خوی با وی بستیزد، آنگاه فرشتگان گزیده خویش را، بدان دو خوی بیازمود، تا گردنکشان را از فروتنانشان جدا نماید (و این را زبر آفریدگانش هویدا سازد، که فرمان برنده از من رستگار، و تن زننده از دستور اتم در خور نار و نیران است، نه

آنکه خواسته باشد خود بیازماید، زیرا که او برتر از آزمایش امور و داناتر بهمه چیز دانا است. لذا امام علیه السلام فرماید): آنگاه در حالیکه نهانیهای دلها، و پنهانیهای نهان از دیده ها آگاه بود، بطوریکه قرآن کریم سوره ۳۸ آیات ۷۱. ۷۲. ۷۳ حاکی است) فرمود: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، (ای گروه فرشتگان) من از گل آدم را می آفرینم. همینکه ساختمانش مساوی شد، و از جان (عزت) خویش در او دمیدم، شما (از راه احترام نه پرستش او) برو بیفتید، و او را سجده کنید، آنگاه همگی و تمامی فرشتگان بسجده افتادند جز ابلیس که او (بنابنص صریح قرآن و احادیث از جن بوده، و سرشتی آتشین داشت، از راه سرکشی از فرمان خدا تن زد و) از سجده بر آدم خودداری کرد، و از کفار شد (و بنابفرمایش حضرت رضا علیه السلام ابلیس نامیده شد. لِأَنَّهُ أُبْلِسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ زیرا که او از رحمت الهی دور و رانده شد، و گرنه نامش حارث بود باری) خود خواهی و حمیت باوی در آمیخت، با فرنیش خویش بر آدم بنازید، و با سرشت (آتشین) خود تعصب بخرج داده، و از امر حق تن زده (گفت آدم از خاک تیره، و من از آتش تابنده، و گوهرم از آدم خاکی والاتر است) پس پیشوای متعصبین و پیشرو گردنکشان همین دشمن خدا است که پایه تعصب را بکار گذارد، و در جامه بزرگواری با خدا ستیزه کرد، و پوشش خواری و افتادگی را (که ویژه او بود) از خود دور، و لباس عزت و سربلندی را (که بذات اقدس الهی اختصاص داشت به پیکر) در پوشید.

آیا نمینگرید؟ خداوند او را برای گردنکشیش چسان خوار، و به سبب جاطلبیش (چگونه) بیمقدارش ساخته است، او را در اینجهان رانده شده خواست، و در آن جهان آتشی فروزان را برایش آماده کرد (و با و فرمود برو که تو از درگاه من رانده، و ملعون، و دوزخ را از تو و پیروانت پرخواهم ساخت

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ،

وَبَهَرَ ٱلْعُقُولَ رُوَآؤُهُ ، وَطِيبٍ تَأْخُذُ ٱلْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ ، لَفَعَلَ ، وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ ٱلْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً ، وَلَخَفَّتِ ٱلْبَلْوَى فِيهِ عَلَى ٱلْمَلَآئِكَةِ ، وَلٰكِنَّ ٱللّٰهَ - سُبْحَانَهُ - ٱبْتَلَى خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْيِيزًا بِٱلْاِخْتِبَارِ لَهُمْ ، وَنَفْيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ ، وَإِبْعَادًا لِلْخُيَلَآءِ مِنْهُمْ . ✻

فَٱعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ ٱللّٰهِ بِإِبْلِيسَ ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ ٱلطَّوِيلَ ، وَجَهْدَهُ ٱلْجَهِيدَ - وَكَانَ قَدْ عَبَدَ ٱللّٰهَ سِتَّةَ ٱلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي ٱلدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي ٱلْاٰخِرَةِ - عَنْ كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى ٱللّٰهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ ؟ كَلَّا ! مَا كَانَ ٱللّٰهُ ، سُبْحَانَهُ ، لِيُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا ، إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ ٱلسَّمَآءِ وَأَهْلِ ٱلْأَرْضِ لَوَاحِدٌ ، وَمَا بَيْنَ ٱللّٰهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمًى حَرَّمَهُ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ . ✻

ا واگر خواست خدا بودی که آدم (ابوالبشر) را از نوری بیافریند ، که درخشندگیش دیده ها را خیره سازد ، وجلوه اش خردها را مبهوت نماید ، (عقول از ادراکش ناتوان مانند) واز بوی خوشی که شمیم پاکیزه اش نفسها را ببابد البته می آفرید ، واگر آفریده بود ، البته گردنها در برابرش نرم ، وکار (آزمایش) برفرشتگان درباره او سبک می افتاد (وشیطان جنی هم از فرمانش سر برنمی تافت) ولکن خداوند پاک آفریدگانش را پاره از آنچه که بریشه وسبب آن نادانند می آزماید ، وبرای امتیاز دادن ، وبرگزیدن آنها (از دیگرشان) وبرای برانداختن کبر وگردنکشی ، ودور کردن

خودخواهی از آنان . ✻

بنابراین (چه خوش است که) از کار خداوند درباره شیطان پند گیرید (و بکبر و خودپسندی نگرایند چرا) که او بندگی بسیار و سعی فراوان خود را (در اثر کبر) تباه ساخت ، در صورتیکه او شش هزار سال خدا را پرستش کرده بود ، که معلوم نیست آیا آنها از سالهای دنیا (که عمرش پنجاه هزار سال) یا از سالهای آخرت (که هر روزش پنجاه هزار سال است) میباشند (برای چه) برای گردنکشی یکدم ، بنابراین کیست که پس از شیطان با بجا آوردن گناهی مانند (گناه) او از غضب آسوده ماند ، کلا و حاشا ، نشدنی است که خداوند پاک بشری را بهشت ببرد ، با کاریکه برای آنگار فرشته را (که شش هزار سال عبادت کرده بود) از آن بهشت بیرون رانده است (تعبیر از ابلیس بفرشته در اینجا ، برای آمیزش او در آسمان با فرشتگان است) البته که فرمان خدا بر اهل آسمان و زمین یکسان است ، و بین خدا و هیچیک از آفریدگانش در رواداشتن چیزیکه بخودش مخصوص و آنرا برجهانیان روا نداشته است اجازتی نیست (و هر که از پذیرفتن فرامین و احکام آلهیه سر باز زند ، همچون شیطان مردود و رجیم و مخلد در آتش است) . ✻

فَٱحْذَرُوا عِبَادَ ٱللَّهِ عَدُوَّ ٱللَّهِ أَنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَآئِهِ ، وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِنِدَآئِهِ ، وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ ، فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ ٱلْوَعِيدِ ، وَأَغْرَقَ لَكُمْ بِٱلنَّزْعِ ٱلشَّدِيدِ ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، وَقَالَ : (رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) قَذْفًا بِغَيْبٍ بَعِيدٍ ، وَرَجْمًا بِظَنٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ ، صَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَآءُ ٱلْحَمِيَّةِ ، وَإِخْوَانُ ٱلْعَصَبِيَّةِ وَفُرْسَانُ ٱلْكِبْرِ وَٱلْجَاهِلِيَّةِ ، حَتَّىٰ إِذَا ٱنْقَادَتْ لَهُ ٱلْجَامِحَةُ مِنْكُمْ ،

وَٱسْتَحْكَمَتِ ٱلطَّمَاعِيَةُ مِنْهُ فِيكُمْ ، فَجَمَحَتِ ٱلْحَالُ مِنَ ٱلسِّرِّ ٱلْخَفِيِّ إِلَى ٱلْأَمْرِ ٱلْجَلِيِّ ، ٱسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ ، وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ ، فَأَقْحَمُوكُمْ وَلَجَاتِ ٱلذُّلِّ ، وَأَحَلُّوكُمْ وَرَطَاتِ ٱلْقَتْلِ ، وَأَوْطَأُوكُمْ إِثْخَانَ ٱلْجِرَاحَةِ : طَعْنًا فِي عُيُونِكُمْ ، وَحَزًّا فِي حُلُوقِكُمْ ، وَدَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ ، وَسَوْقًا بِخَزَائِمِ ٱلْقَهْرِ إِلَى ٱلنَّارِ ٱلْمُعَدَّةِ لَكُمْ ، فَأَصْبَحَ أَعْظَمُ فِي دِينِكُمْ جَرْحًا ، وَأَوْرَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا ، مِنَ ٱلَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ ، وَعَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ ، فَٱجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ ، وَلَهُ جِدَّكُمْ ، فَلَعَمْرُ ٱللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَى أَصْلِكُمْ ، وَوَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ ، وَدَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ ، وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ ، وَقَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ ، يَقْنِصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ ، لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةِ ذُلٍّ ، وَحَلْقَةِ ضِيقٍ ، وَعُرْصَةِ مَوْتٍ ، وَجَوْلَةِ بَلَاءٍ . فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ ٱلْعَصَبِيَّةِ ، وَأَحْقَادِ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ، فَإِنَّمَا تِلْكَ ٱلْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي ٱلْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ ٱلشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ وَنَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ ، وَٱعْتَمِدُوا وَضْعَ ٱلتَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ ، وَإِلْقَاءَ ٱلتَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ ، وَخَلْعَ ٱلتَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ ، وَٱتَّخِذُوا ٱلتَّوَاضُعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَ

بَيْنَ عَدُوِّكُمْ : إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ ، فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا وَرَجْلًا وَفُرْسَانًا . وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضْلٍ جَعَلَهُ اللهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللهُ بِهِ النَّدَامَةَ وَأَلْزَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . ❋

بندگان خدای ، پس از دشمن خدای بترسید ، نکند که او شما را بدرد خویش گرفتار ساخته و بگفته اش خوار ، و نگرانتان داشته ، با سواره و پیاده سپاهیانش بر شما بتازد (و از هر سوی گرد و میانتان گرفته ، و از راهتان بدر برد) بجان من سوگند است که او خدنگ زشتی را برای شما بر کمان نهاده ، و آن زه را سخت و محکم کشیده ، و از نزدیک بر شما تیر میبارد (و آن تیر آنستکه بطوریکه قرآن کریم در سوره ۱۵ آیه ۳۹ حاکی است او چنین) گفته : رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ پروردگارا بر اثر اینکه مرا (برای سجده نکردنم آدم را) گمراه خواستی ، البته گناهان را در زمین برای فرزندان آدم میآرایم ، و همگی آنها را گمراه خواهم ساخت ، و حال آنکه او غیب گوئی کرده ، و از روی گمانی نارو این سخن را گفت (با این حال) پسران نخوت ، و برادران کبر و عصبیت ، و سواران گردنکشی و نادانی دعوتش را درست آوردند (و باغوای او گمراه شدند) بدانسان که سرکش از شما او را رام گردیده ، و (بند) آز و طمع او در شما سخت افتاد ، آنگاه راز نهان کارش با شکاری کشید ، و با تندی و شتاب بر شما فرمان روائی یافت ، با سپاهیانش بسویتان پیش آمد ، شما را در تنگه های پستی و خواری افکنده ، و بگودالهای هلاکت و مرگ انداخته ، و بی پیر

زخمهای سختتان کرد (که آن زخمهای سخت عبارتند از) نیزه زدن در چشمها، و بریدن گلوها، و کوفتن بینیهای شما، و ارادهٔ افکندن در قتلگاههایتان، و راندن با حلقه های مهار خشم و کین که در بینی و دماغ میکشند، بسوی آتشی که برایتان آماده شده است، پس شیطان در دینتان بزرگترین زخم زننده، و در دنیایتان برای افروختن آتش افروزنده ترین کس شد، از کسانیکه شما آشکارا با آنها دشمنی کرده، و برای (دفع) آنها گرد میآیند، بنابراین چه خوش است که زور و کوشش خویش را بدفع وی بگمارید، چراکه سوگند با خدای که او بریشهٔ شما (آدم) نازش کرد، و شرافتتانرا خوار شمرد، و نسبتتان را پست و کوچک گرفت، سواره و پیاده اش را گرد کرده، و بسویتان راه برگرفته است، تا از هر جائی شما را شکار دام خویش گرفته، سر انگشتتان را بزنند، (دستهاتان را از وسائل خوشبختی و سعادت کوتاه سازند) شما بریو و دستان و عزم و اراده چنگ آنها را از خویش برتافتن و دفع دادنشان نتوانید، زیراکه شما در انبوه خواری، و حلقهٔ تنگ ذلّت، و عرصهٔ (وسیع) مرگ، و تاخت و تاز بلاها (ی جهان گرفتار) میباشید، پس آتش عصبیّت، و کینه های زمان جاهلیّت را که در سینه هایتان نهان است خاموش سازید، زیرا که این (آتش) حمیّت در (دل) مرد مسلمان از افکنده ها و خودخواهیها، و وسوسه های شیطان است (هماره) بدین عزم باشید که (تاج) فروتنی را بر سر هایتان نهاده، خودخواهی را زیر پایتان افکنده، کبر و گردنکشی را از گردنهایتان دور، و میان خود، و دشمنتان شیطان فروتنی را (برنده ترین حربه گرفته و آن را علیه آنها) بجای سپاهی پر ساز و برگ بکار برید، زیراکه او را در هر گروهی یاران، و سپاهیان، و پیادگان، و سواره گانی است (از تکبّر که از آنها بزیان شما استفاده میکند) نکند که شما چونان خودخواه گردنکش بر پسر مادر (قابیل فرزند حضرت آدم علیه السلام که هابیل را کشت) باشید که او بدون اینکه خداوند برایش برتری قرار داده باشد، جز آنکه کبر و گردنکشی که ریشه اش رشک و دشمنی بود او را فرا گرفت، و آتش خشم و کین در دلش شراره جهانید، و شیطان باد نخوت را در دماغش دمید، چنان نخوتی که خداوند در پی آن او را پشیمانی (بسیار) داد، و گناه کشندگان را، تا بروز رستاخیز بر او فرود آورد (زیراکه هر کس در میان جامعهٔ سنّت

نیک و یا بدی بکار گذارد، ثواب و گناه آن سنت تا قیامت عاید خود او است، و چون اول کسیکه اقدام بقتل نفس کرد قابیل بود، که برادرش هابیل را از روی حسد با سنگی که بر سرش کوبید او را کشت، و باب کشتار را تا قیامت بروی اشرار باز نمود، لذا هر خونی که بناحق در زمین ریخته آید گناهش بر قابیل است، بدون آنکه چیزی از گناه قاتل کاسته شود) . ❋

أَلَا وَقَدْ أَمْعَنْتُمْ فِي ٱلْبَغْيِ، وَأَفْسَدْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ، مُصَارَحَةً لِلّٰهِ بِٱلْمُنَاصَبَةِ، وَمُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِٱلْمُحَارَبَةِ! فَٱللّٰهَ ٱللّٰهَ فِي كِبْرِ ٱلْحَمِيَّةِ، وَفَخْرِ ٱلْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ ٱلشَّنَآنِ، وَمَنَافِخُ ٱلشَّيْطَانِ، ٱلَّتِي خَدَعَ بِهَا ٱلْأُمَمَ ٱلْمَاضِيَةَ، وَٱلْقُرُونَ ٱلْخَالِيَةَ، حَتَّىٰ أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذُلُلًا عَنْ سِيَاقِهِ، سُلُسًا فِي قِيَادِهِ، أَمْرًا تَشَابَهَتِ ٱلْقُلُوبُ فِيهِ، وَتَتَابَعَتِ ٱلْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَكِبْرًا تَضَايَقَتِ ٱلصُّدُورُ بِهِ . ❋

أَلَا فَٱلْحَذَرَ ٱلْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكُبَرَائِكُمُ ٱلَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَأَلْقَوُا ٱلْهَجِينَةَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ، وَجَاحَدُوا ٱللّٰهَ عَلَىٰ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ، وَمُغَالَبَةً لِآلَائِهِ!! فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ ٱلْعَصَبِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ ٱلْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِزَاءِ ٱلْجَاهِلِيَّةِ، فَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعَمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَادًا، وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَّادًا، وَلَا تُطِيعُوا

اَلْأَدْعِيَاءَ اَلَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ ، وَخَلَطْتُمْ بِصَحِّكُمْ مَرَضَهُمْ ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ ، وَهُمْ أَسَاسُ اَلْفُسُوقِ ، وَأَحْلَاسُ اَلْعُقُوقِ ، إِتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ ، وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى اَلنَّاسِ ، وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ ، آسْتِرَاقًا لِعُقُولِكُمْ ، وَدُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ ، وَنَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ ، وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ ، وَمَأْخَذَ يَدِهِ . ✻

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ اَلْأُمَمَ اَلْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اَللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَوَقَائِعِهِ وَمَثُلَاتِهِ ، وَآتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ ، وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ ، وَآسْتَعِيذُوا بِاَللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ اَلْكِبْرِ ، كَمَا تَسْتَعِيذُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ اَلدَّهْرِ . ✻

آگاه باشید ، شما در سرکشی پرکوشا بوده ، و در زمین به تبهکاری برخاستید (میدانید از چه راهی) از راه آشکارا ، بدشمنی خدا برخاستن ، و برای پیکار با مؤمنین بیرون تاختن (شاید مقصود حضرت از این دو جمله معاویه و یارانش باشند) خدارا ، خدارا ، از او بترسید در گردنکشی و خودپسندیکه از نادانی دگربرمیخیزد ، چراکه کبر پدیدآرنده دشمنیها ، و دمیدنگاههای شیطان است ، که با آن مردمان گذشته را ، در قرنهای پیش بفریفت ، بدانسان که آنها در تاریکیهای نادانی ، و دامهای گمراهی او افتادند ، در حالیکه دربرابر راندن او رام ، و بکشیدنش آسوده و آرام بودند ، این شتاب بسوی شیطان کاریست که دلها و آن بگواخت ، و گذشتگان در آن از هم پیروی کردند ، و بسوی خودپسندی و سربلندیکه سینه‌ها از آن به تنگی است گرایندند . ✻

آگاه باشید، بپرهیزید و بترسید از فرمانبرداری، و پیروی بزرگان و مهترانتان که بجاه و شرف خویش نازیده، و بیش از نسبشان جویای برتری شدند، و آنچه که (بگمان آنان) زشت بود به پروردگارشان نسبت دادند (چونانکه عجم را از عرب فرودتر دانستن، درصورتیکه عجمی بودن، دست خدا است، و اگر کسی آنرا زشت داند، نسبت زشتی بپروردگار داده است، و اینکار از زمان عمر ابن الخطاب رواج گرفت، که با مسلمین عجم سخت بدرفتاری کرده، و آنها را بکارهای دشوار وادار میکردند، بآنها زن نمیدادند، زنانشان را بخدمتکاری میگرفتند، و کسیکه تا این اندازه دچار نخوت و خودخواهی باشد، نه تنها لایق مقام عالی خلافت نیست، بلکه مردکی است رفیق و همکار شیطان) و آنچه نیکئی که خدا درباره آنان کرده بود منکر شدند، بواسطهٔ نبردیدن با قضا، و زد و خورد کردن با نعمتهایش، پس اینان پایه های کاخ تعصب و ستونهای ارکان فتنه و شمشیرهای مغروریت و جاهلیت میباشند (که گردنکشی و افتخار بپدران پوسیدهٔ خویش را، همچون تیغهای برنده بکار افکنده و فتنه برمی انگیزند). ❋

پس از خدا بترسید، و بر نعمتهائیکه بشما داده، و احسانیکه در حقتان کرده، و سپاسگذار نبوده، و بر او رشک نبرید، و پیروی منمائید، زشت سیرتان و کسانی را که شما آب صاف و پاکیزهٔ خویش را با آب کدر و آلودهٔ آنان نوشیده، تندرستیان را با بیماری آنان درهم آمیخته، و باطلشان در حق خویش داخل میسازید، و حال آنکه آنان اساس و پایهٔ فسق، و ملازمان گناهان و خلاف کاریها هستند، شیطان آنها را شتران بارکش خویش گرفته، و او را سپاهیانی میباشد که بآنان بمردم میتازد، و مترجمینی هستند که بزبان ایشان سخن میگوید، (شیطان آنان را بدین سبب یار و مددکار گرفته) تا خردهای شما را بدزدد، در دیدگانتان داخل شده، و در گوشهایتان بدمد، و شما را هدف پیکان، و جای لگدکوب کردن، و جایگاه گرفتن دستش قرار دهد (خلاصه شیطان را یارانی و اعوانی است که چنان بوسیلهٔ آنها شما را گمراه میسازد. که گوئی بچشم و زبان، و گوش، و دست، و دهان شیطان دیده و گفته و شنیده، و کارها را انجام میدهید مردم) پس بآنچه از عذابها، و خشمها، و حمله ها، و وقایع سخت خدائی که بامتان و گردنکشان پیش از شما رسیده عبرت اندوزید، و از جاهائیکه رخهاشان

بخاک سائیده ، و پهلوهایشان مالیده شده و پند گیرید (و بنگرید آن چهره هائیکه در اثر ناز و نعمت گلگون ، و آن پهلوهائی را که بر بستر حریر مینهادند ، چسان با سنگ و خاک قبر در آمیخته است) شما از چیزهائی که موجب کبر و خود پسندی هستند بخدا پناه ببرید ، بدانسان که از حوادث و پیش آمدهای سهمگین جهان بدو پناهنده میشوید . ❊

فَلَوْ رَخَّصَ اللهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ ، وَلَكِنَّهُ - سُبْحَانَهُ - كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ ، وَعَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ ، وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ ، وَكَانُوا أَقْوَامًا مُسْتَضْعَفِينَ ، قَدِ اخْتَبَرَهُمُ اللهُ بِالْمَخْمَصَةِ ، وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ ، وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ ، وَمَحَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ ، فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَالسَّخَطَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدِ ، جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ ، وَالْاِخْتِبَارِ فِي مَوَاضِعِ الْغِنَى وَالْاِفْتِقَارِ ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى : (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ ، وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا - عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا

مَدَارِعُ ٱلصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا ٱلْعِصِيُّ ، فَشَرَطَ لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ ، فَقَالَ : أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هٰذَيْنِ يَشْرُطَانِ لِي دَوَامَ ٱلْعِزِّ وَبَقَاءَ ٱلْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ ٱلْفَقْرِ وَٱلذُّلِّ ، فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرُ مِنْ ذَهَبٍ ؟! إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ ، وَٱحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَلُبْسِهِ .

اگر نبا بود : خداوند یکی از بندگانش فرمان کبر و خود پسندی داد ، البته این فرمان را به پیمبران و دوستان گزیده اش میداد (زیرا که آنها چون بخدا نزدیکتر بکبر سزاوارتر بودند) ولیکن او آنان را از خودخواهی منع کرد ، فرعونی را برایشان پسندید . پس آنان هم گونه های خویش را بزمین چسبانده و رخها بخاک (درش) سودند . و بالها (ی فرعونی) را برای مؤمنین فرو خواباندند ، اینان مردمی بودند که ضعیف پنداشته شده بودند . (مردم بشئونشان اعتنائی نداشته) خداوند آنها را بگرسنگی و سختی و مراکز بیمناک آزموده ، و امتحان فرموده ، و بواسطهٔ ناخوشیها لرزانشان میداشت ، بنابراین خوشنودی و خشم خدای را بداشتن مال و فرزند معتبر ندانید ، در حالیکه در بحوحهٔ قدرت و توانگری ، مراکز آزمایش و امتحان را شناسا نیستید . زیرا که خداوند سبحان (در قرآن سورهٔ ۲۳ آیهٔ ۵۵) فرموده : أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ ، آیهٔ ۵۶ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي ٱلْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ، آیا چنین پندارید که آنچه از دارائی و فرزندان که با بایشان میدهیم در نیکوئیهای آنان می شتابیم ، (چنین نیست) بلکه آنان نادانند (که چنین پندارند ، و ما آنها را بامال و مهلت ، و فرزندان میآزمائیم تا نیکو کار را بدکردار پدید آید) و خداوند پاک بندگانی را که در پیش خویش دارای کردنکشی هستند بدوستانش که در دیدهٔ آن گردنکشان خوار اند میآزماید . (و این آزمایش در داستان موسی و فرعون موجود است) موسی ابن عمران بهمراهی برادرش هارون صلی الله علیهما ، بر فرعون در آمد (ند) در حالیکه عباهای پشمینشان بر تن ، و عصای چوبینشان در دست بود ، پس

پایندگی ملک و ادامه عزتش را بروی مقرر داشتند، بشرط اینکه مسلمان (و مومن بخدا) شود، فرعون (سرکش ندهای خویش را) گفت آیا از این دو تن بشگفت نمی افتید که با من ادامه قدرت و پایداری سلطنت را شرط مینهند، درصورتیکه خودشان از نداری، و خواری بدینحال اند که مینگرید. (اگر اینان فرستادگان خدا، و قادر بادامه ملک برای من هستند، چرا خودشان بدین هیئت اند؟) از چیست که از دستهای خویش دست بندهای طلا نیاویخته اند (و این سخن را میدانید برای چه گفت) برای اینکه طلا و گردآوردنش را عظمت مینهاد، و پشم و پوشیدنش را خوار میگرفت.

وَلَوْ أَرَادَ اللهُ - سُبْحَانَهُ - لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهْبَانِ، وَمَعَادِنَ الْعِقْيَانِ، وَمَغَارِسَ الْجِنَانِ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ، وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أُجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيَهَا، وَلَكِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى، وَخَصَاصَةً تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذًى، وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ، وَعِزَّةٍ لَا تُضَامُ، وَمُلْكٍ تَمْتَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ، وَتُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرِّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْاعْتِبَارِ

وَأَبعَدَ لَهُم مِنَ الاستِكبارِ ، وَلَامَنُوا عَن رَهبَةٍ قاهِرَةٍ لَهُم ، أَو رَغبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِم ، فَكَانَتِ النِّيَّاتُ مُشتَرَكَةً ، وَالحَسَنَاتُ مُقتَسَمَةً ، وَلَكِنَّ اللهَ - سُبحَانَهُ - أَرَادَ أَن يَكُونَ الاتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَالتَّصدِيقُ بِكُتُبِهِ ، وَالخُشُوعُ لِوَجهِهِ ، وَالاستِكَانَةُ لِأَمرِهِ ، وَالاستِسلَامُ لِطَاعَتِهِ ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً لَا تَشُوبُهَا مِن غَيرِهَا شَائِبَةٌ ، وَكُلَّمَا كَانَتِ البَلوَى وَالاختِبَارُ أَعظَمَ ، كَانَتِ المَثُوبَةُ وَالجَزَاءُ أَجزَلَ .

واگر آن هنگام که خداوند پاک پیمبرانش را (برای ارشاد امم) برمیانگیخت میخواست که کجاها برای آنان گنجهای زر ، وکانهای طلاهای ناب ، وباغهائیکه در آنها انواع درختان می نشانند ، وپرندگان آسمان ، وچرندگان زمین را با آنان بفرستند ، البته بجای میآورد ، واگر چنین کرده بود ، البته امتحان برطرف ، واجر ومزد ناپیدا ، واخبار (غیبی) بیهوده بود (وبرای اینکه بمانطوری که تجربه ثابت گردیده ، مردم بندهٔ دنیا هستند ، واگر پیمبران دارای دنیا بودند ، مردم فرمان آنها را از جان ودل گردن مینهادند ، آنوقت مؤمن وفاسق تمیز داده نمیشد ، وپاداش وکیفر بکار نبود) وبرای پذیرفتاران (دعوت هریک از این پیمبران) مزدهای آزمایش شدگان لازم گردیده ومؤمنین سزاوار ثواب نکوکاران نمیشدند ، ونامها با معانی خویش تطبیق نمیکردند ، (لذا آنها را نادار برانگیخت که این محظور پیش نیاید) لکن خداوند پاک پیمبرانش را در عزم واراده هایشان قوی وتوانا گردانید ، ودر آنچه دیده ، باحواسشان نگرانند ، ناتوانشان ساخت ، (دیدهٔ مردم دنبال مال است بنیهٔ مالی آنها ضعیف بود ودر عوض) دارای قناعتی بودند ، که دلها ودیده ها را از بی نیازی پُر میکرد ، وفقر وتنگدستی داشتند که گوشها وچشمها را پر آزار میساخت (هرکه درویشی وبی سروسامانی ظاهری

آنان را میدیدومی شنیدند متأثر میگردید) واگر پیمبران را توانائی وقوتی بود که کسی بفکر آزار آنان نمی افتاد، وقدرتی داشتند که کسی ستم کردن برآنان نمیتوانست، وسلطنتی داشتند که گردنها مردمان بسوی آن کشیده میشد، وگرههای تنگ مراکب (برای بارگشودن بساحت ملک آنان) بسته میگردید، البته این برای پدگرفتن مردم آسانتر، وازکبر ورزیدنشان دورتر بود و البته ایمان میآوردند آن مردم برآن پیمبران، ازجهت ترسی غلبه کننده، یاخواهشی که بایشان میل کننده بود آنگاه نیتها درهم آمیخته، ونیکیها قسمت شده بود (نیمی ازمردم برای دنیا، ونیمی برای آخرت کار میکردند) لکن ارادهٔ خداوند سبحان بآنست که پیروی ازپیمبرانش، وباور داشتن کتابهایش، وافتادگی وفروتنی ازبرای فرمان وامرخودش، وگردن نهادن به بندگیش چیزهائی دربرداشته باشد، که ویژه ومخصوص خود او بوده، وازجز آنها عیبی بآن چیزها آمیخته نشود، و (عبادت بدون عجب وریاء وسمعه فقط برای او انجام گیرد، وبهمین جهت است که) هرچه بلاو امتحان سخت تر البته پاداشش ومزدبیشتراست.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللّٰهَ - سُبْحَانَهُ - أَخَذَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هٰذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا، ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَرًا، وَأَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَرًا، وَأَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْرًا، بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ، وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ، وَعُيُونٍ وَشِلَةٍ، وَقُرًى مُنْقَطِعَةٍ، لَا بِزَكُوبِهَا خُفٌّ، وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ، ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَوَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ

مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ ، وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ ، تَهْوِي إِلَيْهِ
ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ ، مِنْ مَفَاوِزَ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ ، وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ
وَجَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ ، حَتَّى يَهُزُّوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلُلًا ، يُهَلِّلُونَ
لِلَّهِ حَوْلَهُ ، وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثًا غُبْرًا لَهُ ، قَدْ نَبَذُوا
السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ ، وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ
خَلْقِهِمْ ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا ، وَامْتِحَانًا شَدِيدًا ، وَاخْتِبَارًا مُبِينًا ،
وَتَمْحِيصًا بَلِيغًا ، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ ، وَوُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ ،
وَلَوْ أَرَادَ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ
بَيْنَ جَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ ، وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ ، جَمِّ الْأَشْجَارِ ، دَانِي الثِّمَارِ
مُلْتَفِّ الْبُنَى ، مُتَّصِلِ الْقُرَى ، بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ ، وَرَوْضَةٍ
خَضْرَاءَ ، وَأَرْيَافَ مُحْدِقَةٍ ، وَعِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ ، وَزُرُوعٍ نَاضِرَةٍ
وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ ، لَكَانَ قَدْ صَغَّرَ قَدْرَ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ
الْبَلَاءِ ، وَلَوْ كَانَ الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا
بَيْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ ، وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ ، وَنُورٍ وَضِيَاءٍ ، لَخَفَّفَ
ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ ، وَلَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ
عَنِ الْقُلُوبِ ، وَلَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ

عِبادَهُ بِأَنْواعِ الشَّدائِدِ ، وَيَتَعَبَّدَهُمْ بِأَنْواعِ الْمَجاهِدِ ، وَيَبْتَلِيَهُمْ بِضُرُوبِ الْمَكارِهِ ، إِخْراجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ ، وَإِسْكاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ ، وَلْيَجْعَلَ ذٰلِكَ أَبْواباً فُتُحاً إِلىٰ فَضْلِهِ ، وَ أَسْباباً ذُلُلاً لِعَفْوِهِ .

آیا نمینگرید؟ که خداوند پاک از زمان (خلقت) آدم صلوات الله علیه - پیشینیان تا آخرین کس از جهانیان را آزمایش کرد . به سنگهائیکه سود و زیانی نرسانده و بینا و شنوا نیست ، آنگاه آن سنگها را خانه محترم خویش قرار داد (که نه مشرک را در آن بار است ، و نه کسی قدرت بیرون کردن پناهنده را از آن دارد) آنچنان خانه که آنرا برای مردم سرپای ساخته ، و آن را قرار داد در سخت ترین جاهای زمین از حیث سنگستان بودن ، و کمترین جاهای بلند جهان ، از جهت خاک و کلوخ داشتن ، و تنگترین دره‌ها که در طرفی از زمین واقع است ، میان کوههای درشت و زمخت و شنهای نرم ، و چشمه های کم آب ، و دههای دور از هم ، که شتر و گاو و گوسفند آنجا فربه نمیگردد ، آنگاه آدم علیه السلام - با فرزندانش را فرمان داد ، تا بسوی آن روی آرند ، آنگاه خانه کعبه جایگاه سود دادن سفرها ، و مرکز بار انداختن شان گردید ، (که با بجا آوردن اعمال حج سود مادی و معنوی عایدشان میگردد) خرم دلان بآن خانه فرود میآیند ، از بیابانهای دور ، از آب و گیاه از آبادی بدور ، و از بلندیهای دره‌های ژرف ، و از جزائر دریاهائیکه (از زمین) دور و برکنار اند ، تا اینکه از حیث خشوع و خواری و شوق بازوانشان بلرزش افتاده ، گرد آن خانه صدا به تهلیل (لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ) برکشیده هروله کنانند ، درحالیکه برای خشنودی خدا با موهای ژولیده ، و روهای غبار آلوده هستند ، جامه های (دوخته) خویش را به پشت سر افکنده (و جامه های نادوخته احرام را پوشیده) خلقت بنگ خویش را بازدیاد ، و نتراشیدن موها زشت کرده اند ، خداوند آنان را (باین اعمال در حج) آزمایش کرد ، آزمایشی بزرگ ، سخت ، کامل ، هویدا ، و آنرا وسیله رحمت

و رسیدن بهشت گردانید. و اگر خواست خداوند پاک بودی که خانه محترم و عبادتگاههای ارجمند خویش را میان باغستانها، و نهرها، و زمین نرم و هموار که بادرختهای بسیار، و میوه‌های نزدیک و بناهای بهم پیوسته، و آبادیهای نزدیک بهم، و بین گندم سرخ، و بستان خرم، و زمینهای پرگیاه و سبز، و کشتزارهای تازه و شاداب، و راههای آباد قرار دهد (البته قرار میداد) اندازهٔ مزد را به نسبت سبکی آزمایش اندک میگردانید، و اگر پایه‌ها یکه آن خانه بر روی آن قرار گرفته، و سنگهائیکه آنرا با آنها بالا برده‌اند، از زمرد سبز، و یاقوت سرخ، و نور و روشنی بود، البته چنین بنائی کشتی گرفتهای شک را در سینه‌ها سبک ساخته، کوشش ابلیس را از دلها (برای رخنه نگذاردن) بیکسو نهاده، شک و ریب و نگرانی را از مردم دور میکرد. لکن خواست خداوند چنین است. که بندگانش را به سختیهای گوناگون بیازماید. و با گوناگونی کوششها به بندگی وادارشان سازد. و آنان را با نواع اشیائیکه خاطر پسند نیست آزمایش کند. برای راندن کبر و خودخواهی از دلشان، و سکونت دادن افتادگی را در جانشان، تا اینکه این آزمایش را، درهای گشاده بسوی احسان و وسائل آسان برای عفو و بخشش قرار دهد.

فَاللّٰهَ اللّٰهَ فِی عَاجِلِ الْبَغْیِ، وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَسُوءِ عَاقِبَةِ الْکِبْرِ، فَإِنَّهَا مَصِیدَةُ إِبْلِیسَ الْعُظْمٰی، وَمَکِیدَتُهُ الْکُبْرٰی الَّتِی تَسَاوَرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تَکْدِی أَبَدًا، وَلَا تُشْوِی أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَلَا مُقِلًّا فِی طِمْرِهِ، وَعَنْ ذٰلِکَ مَا حَرَسَ اللّٰهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِینَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّکَوَاتِ، وَمُجَاهَدَةِ الصِّیَامِ فِی الْأَبْدَانِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْکِینًا لِأَطْرَافِهِمْ، وَتَخْشِیعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَتَذْلِیلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَتَخْفِیضًا لِقُلُوبِهِمْ،

وَإِذْهَابًا لِلْخُيَلَاءِ عَنْهُمْ ، لِمَا فِي ذٰلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعًا . وَالْتِصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا ، وَلُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلًا ، مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ ، أُنْظُرُوا إِلَى مَا فِي هٰذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ ، وَقَدْعِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ .

مردم . خدای را ، خدای را . از او بترسید در تبهکاری کنونی جهان ، و زیانکاری ستمکاری در آخرت ، و زشتی پایان خودخواهی ، چرا که تبهکاری ، و ستمگری ، و خودپسندی بزرگترین دام شکار شیطان است . چنان فریبی که بجوش میافکند دلهای مردان را همچون جوشان شدن زهرهای کشنده (که اشخاص را مسموم و بهیجان و اضطرابشان میاندازد) پس این خودخواهی هرگز نافع از اثر خویش نبوده ، و کشتگان بیچاره را اشتباه نکند . نه دانشمند را برای دانشش ، و نه درویش بیوا را در کهن جامه‌اش ، (بلکه در هر دلی که این کبر پیدا شد مانند شراب اثر میکند) و از برای (دوری از) این بکتر است که خداوند نگهداری میکند بندگان مؤمنش را ، بنمازها و زکاتها ، و کوشش در روزه گرفتن در روزهای واجب (ماه رمضان) برای آرام ماندن دست و پا ، و دیگر اعضایشان (از نافرمانی) و بزیر افکندن دیده‌ها ، و رام شدن جانها ، و کوچک شدن دلها ، و بردن کبر و نخوت از آنان ، برای اینکه در این نماز و روزه و زکوة است . چهره‌ها را از راه فروتنی بخاک سایدن ، و اعضای پاکیزه را برای اظهار کوچکی بزمین چسباندن . و شکمها را به پشت رسانیدن ، و میوه‌های زمین و جز آنها را (از گندم و جو و شتر و گاو و گوسفند و زرع و سبزه)

بزیردستان رسانند، بسوی این عبادت بنگرید از (برای) نابود ساختن بزرگیهای آشکار، وجلوگیری از گردنکشیهای هویدا، (که بیچاره کنندهٔ انسان در دو جهانند) ۰ ❋

وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهَ الْجُهَلَاءِ ۰ أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ ، غَيْرَكُمْ ، فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ لَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ ، أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ ، وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خِلْقَتِهِ ، فَقَالَ : أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ ، وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ ، فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النِّعَمِ ، فَقَالُوا : (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ، وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَالنُّجَدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِيبِ الْقَبَائِلِ بِأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ ، فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ : مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ ، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ ، وَالْكَظْمِ لِلْغَيْظِ ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ

فِي ٱلْأَرْضِ . ✻

(ای اهل کوفه حالات مردم را) من نگه کردم . و از جهانیان هیچکس را نیافتم که بر سر چیزی از چیزهای جهان) بگردنکشی گراید . جز از جهة و سببی که در بردارندهٔ اشتباهات نادانان بود . یا حجتی که باندیشهٔ بیخردان چسبنده : (وقتی که من اغلب وقایع نامنجار را بررسی کردم . دیدم علت صحیحی نداشته ، و بیشتر از روی تعصب بی ماخذی بوده . که نادانان آن را درست میپنداشته‌اند) جز شما ، این شمایند که برای امری بگردنکشی و تعصب برخاسته‌اید . که سبب و جهتش معلوم نیست (بدون جهة بر یکدیگر کبر و نخوت میفروشید . نادان آن را در نمییابد . و دانا از آن بیزار است) اما شیطان که بر آدم بکبر ، و گردنکشی برخاست برای سرشت (آتشین) وی بود که آدم را در آفرینش نکوهیده ، و گفت : من از آتشم و تو از گل ، اما توانگران از اهل عیش و کیف . و لذات امتها از جهة فراوانی نعمتها (و اموال و فرزندان بسیار) بکبر و گردنکشی برخاستند و (بطوریکه قرآن سورهٔ ۳۴ آیهٔ ۳۴ حاکی است) گفتند : نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ، وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ما را دارائی و فرزندان فراوانتر است . و معذب نخواهیم بود (و حال آنکه ادعای شیطان و اغنیاء هر دو پوچ است ، و هیچکدام موجب کفر و گردنکشی نیست) و اگر شما از کبر و گردنکشی ناگزیرید ، باید آن کبر برای خصال پاکیزه ، و کارهای پسندیده ، و امور نیکی باشد که بزرگان ، و دلاوران از خانوادهای عرب . و روسای قبائل با آنها بر دیگران برتری میجویند ، بواسطهٔ اخلاق مرغوب ، و خردهای بزرگ ، و مراتب اوصاف عالیه ، و نشانهای نیک و دلپسند ، بنابراین شما نیز تعصب نمایند . بخصال نیک از قبیل نگهداری حق همسایه ، وفای بعهد و پیمان ، فرمانبری نیکان . نافرمانی گردنکشان ، فراگرفتن احسان . دست از ستمکاری کشیدن ، خونریزی را بزرگ شمردن ، با مردم بانصاف رفتن . خشم را فرو خوردن ، و از تبهکاری در زمین دوری گزیدن ، (زیرا اینها است چیزهائیکه شخص را از سایرین برکشیده ، و لااقل با آنها میتوان بر دیگری تفاخر جست) . ✻

وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ، فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالَيْهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَزَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَانْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ: مِنَ الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَالتَّحَاضِّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا، وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مُنَّتَهُمْ، مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي. ❊

وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلَاءِ؟ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا؟ اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَةُ عَبِيدًا، فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَّعُوهُمُ الْمَرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ، وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ: لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ، حَتَّى إِذَا رَأَى اللهُ - سُبْحَانَهُ - جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالِاحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ

مِنْ خَوْفِهِ ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَايِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا ، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا ، وَأَئِمَّةً أَعْلَامًا ، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللهِ لَهُمْ ، مَا لَمْ تَذْهَبِ الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ ، فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً ، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً ، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً ، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً ، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً ، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً ، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً ؟! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ ، وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ ؟؟ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ ، وَتَشَتَّتِ الْأُلْفَةُ ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ . قَدْ خَلَعَ اللهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ ، وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ . ✻

مردم بترسید از دشواریها آنچه را که با امتهای پیش از شما بر اثر کردارهای زشت و نکوهیده رسید ، و حالات آنان را در هنگام نیک و بد بیاد آورید . (و بنگرید باعث ترقی و تنزل آنها در جهان چه بوده است . آن را بگیرید . و این را بیفکنید) و بترسید از اینکه مانندگان آنان باشید . همینکه در تفاوت بین دو حال آنان اندیشید (و اسباب عزت و ذلتشان را دریافتید) آنگاه بگزینید هر کاری را که بآن ارجمند شدند . و دشمنان بواسطه آن کار از ایشان دور گردیده . و

تندرستی در میانشان پاینده شد، و نعمت برایشان فراوان ماند. کرامت و بزرگواری با ریسمانشان پیوند زد، (میدانید این امور و پیشرفتها در اثر چه برایشان پیدا شد). از پرهیز کردن از جدائی، و مهر ورزیدن، و یکدیگر را بمهربانی باهم سفارش کردن. (خوانندگان گرامی) دوری گزینید از هر کاریکه فقرات پشت پیشینیان را درهم شکست. و قدرتشان را سست کرد (میدانید آنها از چه چیز خرد و نابود شدند) از کینه ورزیدن در دلها. و بغض و دشمنی در سینه ها داشتن. و پشت کردن اشخاص بهم، و یاری نکردن دستها از یکدیگر. در حالات گذشتگان و مؤمنین پیش از خویش بیندیشید (و بنگرید که در هنگام آزمایش و رنج بردن چگونه بودند. آیا بارشان از مردم دیگر گرانتر، و رنج و زندگانیشان از سایر جهانیان دشوارتر نبود. فراعنه و گردنکشان آنان را بندگان خویش گرفته، رنج و تلخی عذابرا بآنان چشاندند (پسرانشان را کشتند، و دخترانشان را زنده نگه میداشتند) همیشه اوقات در ورطه خواری و هلاکت. و زیر سلطه و غلبه (آن فراعنه) بودند. و برای دفع و تن زدن (از آن عذابها و سختیها) راه چاره پیدا نمیکردند. پس همینکه خداوند پاک شکیب و پافشاری بر آزارها را، در راه دوستی خویش. و کشیدن بار دشواریها را در راه ترس از خودش از آنها دیدار فرمود. از تنگناهای بلا و سختی گشایشی برایشان پیدا کرد (و آنها را از چنگال سختیها نجات داده) بجای ذلت و خواری، عزت و ارجمندی و در برابر خوف و ترس. امنیت بآنها مرحمت فرمود. بطوریکه (پس از بندگی و بردگی دیگران)، پادشاهان فرمانده و پیشوایان رهنما گردیدند. و از طرف خدا پیش از آنچه که آرزومند بودند. کرامت و بزرگواری بایشان رسید. پس بنگرید چسان (دارای همه چیز و همه گونه عزت و شوکتی) بودند. هنگامیکه جمعیتها گرد. و اندیشه ها باهم، و دلها هماهنگ، و دستها در پی یاری هم. و تیغها پشتیبان. دیده ها نافذ و کنجکاو، و عزم و اراده ها یکی بود، مگر اینان نیستند که در اقطار جهان. (وادوار گیتی) بزرگان و بر همه جهانیان سلطنت داشتند. بنگرید (چسان کسانی) پایان کارشان بکجا انجامید، هنگامیکه (بینشان) جدائی افتاد. الفت بپراکندگی. و دلها و حرفها از هم دور و جدا، و بدستجات مختلفی تقسیم، و با پراکندگی باهم در حال جنگ شدند. خداوند (در اثر این تشتت و اختلاف) جامه ارجمندی را از آنان برکنده. و فراوانی نعمتش را از ایشان برگرفت.

فَاعْتَبِرُوا بِأَحْوَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ
- عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ
الْأَمْثَالِ، تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيَالِيَ
كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ
الْأَفَاقِ وَبَحْرِ الْعِرَاقِ وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي
الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَ
وَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَارًا، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَارًا، لَا يَأْوُونَ إِلَى
جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى
عِزِّهَا، فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ
مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءٍ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتٍ مَوْءُودَةٍ، وَ
أَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا،
فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ، كَيْفَ
نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ
نَعِيمِهَا، وَالْتَفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا

غَرِقِينَ ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ ، وَآوَتْهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزٍّ غَالِبٍ . وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ ، وَيُمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمْضِيهَا فِيهِمْ ، لَا تُغْمَزُ لَهُمْ قَنَاةٌ ، وَلَا تُقْرَعُ لَهُمْ صَفَاةٌ !!

بنابراین (چه خوش است که) شما از حال فرزندان اسماعیل و پسران اسحاق (ابن ابراهیم خلیل الله) و اولاد اسرائیل (یعقوب ابن اسحق) علیهم السلام عبرت گیرید . که سرگشتهای آنان (برای گرفتن پند) بسی مناسب و داستانها (یشان) بسی مانند و نزدیک هم اند ، (و سزاوار است که شما اوضاع آنان را مورد بررسی قرار داده ، و از آنها پند آموزید) در حال پراکندگی و جدائی امر آنان بیندیشید ، در شبانی (تار) که کسرا (ی ایران) و قیصرها (ی روم) آنان را زیر نفوذ و صیطره خود کشیده بودند ، آنان را (عنقا) از کشتزارهای جهان ، و دریای عراق (فرات) و سبزه زارهای گیتی رانده ، بجائیکه از آن ، دَرمَنه (گیاهی است معروف) روید و باد تند بوزد ، و زندگی در آن دشوار باشد ، آنگاه آنان را (در آن بیابانهای بی آب و گیاه) رها کرد در حال درویشی و مستمندی که با زخم و موی شتر یار و همراه بودند ، آنها از جهة جایگاه پست ترین امم ، و از حیث آسایشگاه بدبخت ترین کسان بودند ، نه بزیر بال (حمایت) خوانده ، و مقهری گرد میآمد که بآن پناه برند ، و نه در پناه و سایه الفتی که ببزرگواری آن متکی باشند ، (نکبه میزدند اتحاد کلمه نداشتند ، تا برای خویش رئیس و سلطانی قرار داده استقلالی پیدا کنند) حالاتشان مختلف ، بسیار پریشان پراکنده و متفرق بود . و چار رنج و دشواری و جهل و نادانی ، از قبیل زنده بگور

گردن دخترها ، پرستش بتها ، قطع رحمها ، واز هرره غارت گردنها (ی اموال یکدیگر) بودند .

در این جا نعمتهای بهنگام خدایتعالی را برآنان بنگرید ، هنگامیکه پیمبری (از خودشان) بسویشان فرستاده ، وآنان را پیرو شریعت او گرداند ، وبر دعوت او گردشان آورده ، بینشان الفت افکند (به بینید) چسان (سفره) نعمت وآسایش را برآنان پهن نموده ، وبال بزرگواری خویش را برآنان بگسترید ، وانهار نعم را برویشان روان داشت ، وشریعت (رسول الله) سودهای سرشاری برایشان گرد آورد ، آنگاه صبح گردند ، درحالیکه در (دریای) آن نعمت غرق ودر بوستان (پر از میوه های معارف) خرم آن بکامرانی زندگانی کردند . کار امورشان در سایه پادشاهی توانا (مانند دین خدا) ثابت وپایدار شد ، ونیکوئی حالشان آنان را در دامان بزرگی وپیروزی جای داد ودر پرتو اوج وبلندی سلطنتی نیرومند وثابت کارهایشان بسامان گردید ، آنگاه آنان (پس از آنهمه نادانی وجهل وبندگی وبردگی دیگران وزجر وستم کشیدنها) فرمان روای جهانیان شده . ودر شرق وغرب گیتی پادشان (مستقلی) گردیدند ، برکسانیکه برآنان مسلط بودند مسلط شدند ، وبرآنانکه برآنان فرمان میراندند فرمان راندند ، نیزهٔ (از دشمنی) بسوی ایشان دراز نمیشد ، وسنگی (از راه طمع وغلبه در ملک آنان از فلاخن خصمی) رها نمیگردید (بطوری صیطرهٔ قدرتشان در جهان نافذ بود ، که دنیا میگفت سپاهیان اسلام روئین تن اند ، وهیچ حربه در تن آنان کارگر نیفتد ، حتی در آن هنگام که سپاهیان اسلام در ترکستان آذربایجان سرگرم پیکار بود ، صبحگاهان یکی از ترکان از فراز دژ عربی را نگریست که در گوشهٔ بقضای حاجت مشغول است ، خدنگی بسوی وی بگشاد ، واو را بکشت وخلاف عقیده شان دربارهٔ روئین تنی مسلمین اثبات گردید) .

أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ ، وَ ثَلَمْتُمْ حِصْنَ اللهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ ، وَ إِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - قَدِ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعَةِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ

بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هٰذِهِ الْأُلْفَةِ - الَّتِي يَتَنَقَّلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَى كَنَفِهَا - بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيمَةً ، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ . ❋

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَعْرَابًا ، وَبَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا ، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ !! ❋

تَقُولُونَ : النَّارَ وَلَا الْعَارَ ، كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِئُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ أَنِيَّهَا كَالْحَرِيمِ ، وَنَقْضًا لِلْمِيثَاقِ الَّذِي وَضَعَهُ اللهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ ، وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ ، وَإِنَّكُمْ إِنْ تَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ ، إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَكُمْ . ❋

وَإِنَّ عِنْدَكُمُ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللهِ وَقَوَارِعِهِ ، وَأَيَّامِهِ وَوَقَائِعِهِ ، فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَتَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ ، فَإِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ ،

فَلَعَنَ اللهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِی ، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِی ❊

(این بود شمهٔ از حالات فرزندان اسمعیل و اسحق و یعقوب ، که در اثر گرویدن بدین اسلام بدانسان از تیره بختی بدروهٔ سعادت و ترقی رسیدند اکنون) بدانید که شما (بدینی که وسیلهٔ بزرگی وارجمندیتان بود پشت پای زده و) رشتهٔ فرمان را از کفها نهاده ، و در دژ (رونین قوانین) آلهی که بگردتان بسته شده بود ، بوسیلهٔ (زنده کردن) احکام جاهلیت رخنه افکندید ، در صورتیکه خداوند پاک در رشتهٔ مهر و الفتی که بین این امت بست بر آنان منت نهاد (چنیکو) الفتی که در سایه اش بیارامند ، و در کنارش میاسایند ، بنعمتی که احدی از آفریدگان بهایش را نشناسد ، زیرا که آن نعمت (که عبارت از آن الفت است) برتر از هر بها و بزرگتر از هر بزرگ و نفیسی است (و در پرتو آن نعمت الفت و محبت امور دو جهانی را برنامه منظم است) و اکنون که شما دست از این نعمت گرانبها کشیده و اختلافات زمان جاهلیت را در میان خود زنده ساخته ، و گردن از زیر بار دین بیرون کشیده اید . ❊

بدانید که شما پس از هجرت (و ورود بشهرستان علم و شریعت سیر قهقرائی کرده ، و همچون بدویان و بیابان گردان نادان از) اعراب شدید ، و پس از مودت و دوستی گرو هجرت (مخالف و دشمن یکدیگر) گردیدید ، از اسلام جز بنام آن علاقه ندارید ، و از ایمان جز نشانش را نمی شناسید (مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی نیستید) تو گوئی اسلام را ننگ می پندارید ، که آن کلمه که در هنگام تن به ننگ نسپردن میگویند ، شما آن را (بمورد استعمال کرده و) میگویند اَلنَّارُ وَلَا اَلْعَارُ ، به آتش میرویم ، و تن به ننگ نمیدهیم ، گوئیا شما اراده دارید که اسلام را با دریدن پرده حرمتش و شکستن پیمانش از صورتش و درونه اش سازید ، چنان پیمانی که خداوند آن را در زمین برای شما پناه (از آسیب دشمن) و در میان آفریدگانش آسایش قرار داده است ، و شما اگر بغیر این دین پناهنده شوید (و دست از یاری و اجرای احکامش بکشید) کفار با شما خواهند جنگید ، و آنگاه جبرئیل و میکائیل و مهاجرین و انصار یکه شما را یاری کنند نیستند ، جز آنکه

باشمشیر (برآن) برکلّه هم بکوبید، تاخداوند بینتان حکم فرماید (وشکست وپیروزی رابهرکه خواهد بدهد)
براستیکه ازبلاها وسختیها وروزگارهای درهم کوبندهٔ (جهانیان) داستانهائی نزد شماست
(که بایستی آنها را در قرآن کریم مورد مطالعه قرار داده، وازپیش آمد قوم نوح، وعاد، وثمود
ولوط پندگیرید، خوانندگان عزیز) نکند که شما ازروی نادانی، مؤاخذه وعذاب خدارا دیرپنداشته
وسخت گیری ونرسیدن بآن عذاب راست گیرید، چراکه پاک پروردگار مردم قرن گذشته را
درمیان شما ازرحمت خود دور نساخت، جزبرای اینکه آنان امربمعروف ونهی ازمنکر را ازکف گذارند
(ومردم راوادار بنیکیها ودورازبدیها نمودند) آنگاه خداوند نادانان رابرای ارتکاب گناهان و
دانشمندان رابرای ترک (امربمعروف) نهی ازمنکر کردن ازرحمت خویش دور (شان) ساخت

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَطَّلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمَتُّمْ
أَحْكَامَهُ، أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِيَ اللهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكْثِ وَالْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ: فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ
جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ، وَأَمَّا الشَّيْطَانُ
الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفِيتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجْبَةُ قَلْبِهِ وَرَجَّةُ
صَدْرِهِ، وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ، وَلَئِنْ أَذِنَ اللهُ فِي الْكَرَّةِ
عَلَيْهِمْ لَأُدِيلَنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَذَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَذُّرًا ۞
أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ
رَبِيعَةَ وَمُضَرَ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَنِي

فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ ، يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ ، وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ ، وَمَا وَجَدَ لِي كِذْبَةً فِي قَوْلٍ ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ ، وَلَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا ، وَيَأْمُرُنِي بِالْاقْتِدَاءِ بِهِ ، وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي ، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا ، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ ، وَأَشَمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ ؟ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ ، وَتَرَى مَا أَرَى ، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ ، وَلَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ .

بدانید ، که شما نیز رشتهٔ اسلام را گسیخته ، و حدود دش را متروک گذارده احکامش را میراندید

و دست از امر بمعروف و نهی از منکر کشیدید، و بیاری امام خویش برنخاستید اما من) بدانید که خداوند مرا به پیکار با ستمگران، و پیمان شکنان و تبهکاران در روی زمین فرمان راند، آنگاه من با شکنندگان پیمان (طلحه و زبیر و اصحاب جمل) جنگیدم، و با آنانکه دست از حق کشیدند پیکار کردم، و بیرون روندگان از حق را خوار و زبون ساختم، اما شیطان رَدُهه (یعنی ذو الثدیه سرهنگ خوارج) را کفایت کرده شدم، از او بواسطهٔ بانگی دهشت انگیز که (او شنید و ترسید و) از آن فریاد صدای طپش دل و جنبش سینه اش را شنیدم (گفته اند رَدُهه در لغت مغاک و گودالی است که در کوه و یا در سنگ پدید آید، و اینکه حضرت، حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج معروف به ذو الثدیه را شیطان رَدُهه نامیده اند برای آنست که در میدان پیکار همینکه فریاد حضرت را شنید بیهوش شده از ترس در گودالی بیفتاد و بمرد، زیرا که آواز آن حضرت بهنگام خشم و کین مانند آواز شیر بود، و در حدیث آمده است که إِنَّهُ يَزْئَرُ زِئْرَ الْأَسَدِ، و حرقوص را ذو الثدیه بدان جهت میگفتند که او را در سینه پارهٔ گوشتی بود مانند پستان که در سر آن موهائی داشت بدرازی و درشتی موهای سبلت پلنگ، که هر وقت آن پارهٔ گوشت را میکشیدند باندازهٔ دستی دراز میگردید، و بهمین تناسب برخی او را ذو الیدیه صاحب دستی نیز خوانده اند در صفحه ۲۹۱ درهٔ نجفیه مسطور است که عدیم بن رُوَیم یکی از اصحاب علی عَلَیْهِ السَّلام گوید حضرت در روز جنگ نهروان فرمود امروز چهار هزار نفر از خوارج در این میدان کشته شوند، که یکی از آنان ذو الثدیه است آنگاه همینکه جنگ تمام شد و خوارج کشته گردیدند، امیر المؤمنین ع بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شده مرا فرمود: چهار هزار نی از نیستان آورده، پس از شمردن بر سر هر نعشی نئی نصب کردم یکی باقی ماند و مردم هم در پشت سر نگران بودند، عدیم گوید: رنگ چهرهٔ مبارک علی عَلَیْهِ السَّلام دگرگون شده، فرمود بخدا سوگند دروغ نگفتم، و دروغ هم بمن نگفتند، این یک نفر هم که ذو الثدیه است باید پیدا شود در این هنگام من وارد گودالی که در آن آب جمع شده بود گردیده، چیزی مانند پای انسانی بدستم آمده، شخصی دیگر را بیاری طلبیده آن را از آب بیرون کشیده دیدیم ذو الثدیه است که در این هنگام حضرت از استر بزیر آمده سجدهٔ شکر گذارده تکبیر برکشید، و صدای لشگریان به تکبیر بلند گردید، لذا چون رَدُهه بمعنی گودال و آن شیطان هم خوارج را از راه بدر برد بشیطان رَدُهه از او تعبیر میشود، باری منظور حضرت این

است که من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده و آنها را تار و مار کردم لکن) از ستمگران کمی باقی ماندند که اگر خداوند مهلت گذارد، و این مرتبه که بر آنان یتازم دولت و توش و توانشان را خواهم گرفت، و جز اندکی که در اطراف شهرستانها پراکنده میگردند، (تمامی آنان را از میان برخواهم داشت) این منم که در دوران خردسالی سینه های عرب را بخاک نهادم، (و دست پلنگان و گرگان بدخواه را از سر اسلام کوتاه ساختم) و شاخهای تازه سر زده، (دلیران قبائل قریش و) ربیعه و مضر را شکستم، (و بنیاد کفر را از بیخ برکندم) شما جایگاه، و خویشی نزدیک، و مقام گزیدهٔ مرا نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله میدانید او است که مرا هنگام کودکی در دامان (مهر و محبت) خویش میپرورید، مرا بسینه اش میچسبانید، در بسترش بآغوشم میکشید، تنش را بتنم میمالید، بوی دلاویزش را بمن میبویاند، لقمه را پس از خائیدن بمن میخوراند، (هیچگاه) دروغ و لغزشی در گفتار و کردار من نیافت (و همواره مرا با صدق و صفا و اخلاص در راه دین قرین دید)، خداوند تعالی از همان دوران شیرخوارگی و کودکی بزرگترین فرشته از فرشتگانش (جبرئیل امین) را با آنحضرت که در رود خدا برابر او باد همراه ساخت، تا اینکه شب و روز او را براه بزرگواریها، و خوهای ستودهٔ جهان سپرد، و من همچون شتربچه که در دنبال مادرش روان است، بدنبال آن حضرت میرفتم (ابن ابی الحدید در صفحهٔ ۲۵۱ جلد ۳ شرح خود گوید: فضل ابن عباس گفت از پدرم پرسیدم رسولخدا کدام یک از پسرانش را بیشتر دوست میداشت، گفت: علی بن ابیطالب را، گفتم من تو از پسرانش میپرسم، گفت علی را بالنسبه بپسرانش از همه بیشتر دوست میداشت، ندیدم هیچ روزی که علی علیه السلام از آن حضرت جدا ماند، جز آن روز یکه او برای خدیجه در سفر بود، و ندیدم هیچ پدری بپسرش مهربانتر از او بعلی، و نه پسری را نسبت بپدرش فرمانبردارتر از علی برای پیغمبر آنحضرت) هر روزی از خوهای خوشش پرچمی برمی افراشت، و مرا به پیروی از آن باز میداشت، در هر سالی (یکماه برای عبادت و مطالعه در اسرار کائنات در مکه در غار کوه) بحرا جای میگزید، و جز من کسی او را نمیدید، در آن هنگام اسلام جز در خانهٔ رسولخدا صلی الله علیه و آله، و خدیجه فرود نیامده بود، من هم سوم آن دو بودم، نور وحی و رسالت را میدیدم، بوی نبوت را میبوئیدم، (و آنچه که از جانب خدا با آنحضرت نازل میشد میگردیدم) هنگامیکه وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرود آمد صدای

شبطان راشنیدم ، گفتم یارسول الله این چه صدائی است ، فرمود : این (صدای ضجهٔ) شیطان است که از عبادتش نومید گردیده است ، تو آنچه من می شنوم می شنوی ، و هرچه می بینم می بینی ، جز آنکه تو پیغمبر نیستی ، و البته برای من دربرد و هموار ه بر (راه) خیر و نیکی (روان) میباشی .

وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالُوا لَهُ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدِ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أُمُورًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهَا وَأَرَيْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَمَا تَسْأَلُونَ ؟ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، فَإِنْ فَعَلَ اللهُ لَكُمْ ذٰلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ ؟ قَالُوا نَعَمْ ، قَالَ : فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَى الْخَيْرِ ، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلِيبِ ، وَمَنْ يُحَزِّبُ الْأَحْزَابَ ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتِ تُؤْمِنِينَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ فَانْقَلِعِي بِعُرُوقِكِ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللهِ ، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ ، وَقَصْفٌ

كَقَصِّ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ ، حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مُرَفْرِفَةً ، وَأَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَبِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوًّا وَاسْتِكْبَارًا : فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَيَبْقَى نِصْفُهَا ، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدِّهِ دَوِيًّا ، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالُوا كُفْرًا وَعُتُوًّا : فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ ، فَأَمَرَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَجَعَ ، فَقُلْتُ أَنَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ، إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللهِ ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى تَصْدِيقًا بِنُبُوَّتِكَ وَإِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ ، فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ : بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ! عَجِيبٌ السِّحْرُ خَفِيفٌ فِيهِ ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا ؟! (يَعْنُونَنِي) وَإِنِّي لِمَنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ ، سِيمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ ، وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ ، عُمَّارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ ، يُحْيُونَ سُنَنَ اللهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ

لَا يَعْلُونَ وَلَا يَغْلُونَ ، وَلَا يُفْسِدُونَ : قُلُوبُهُمْ فِي الْجِنَانِ ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ .

(این بود شمه از سرگذشت زندگانی من از دوران کودکی ، و پیدایش پیمبر اسلام : هموار و قدم بقدم براه وی روان ، و اغلب معجزات آن حضرت را دیده ، و باور داشته ام ، از جمله آنکه روزی با آنحضرت صلی الله علیه و آله بودم ، هنگامیکه گروهی از (کفار) قریش نزد آن بزرگوار آمده ، و گفتند ای محمد ، تو بزرگ کاری را مدعی گردیده ، که نه پدرانت و نه کسی از خاندانت آن را ادعا کرده است ، ما از تو درخواست کاری میکنیم ، اگر آنرا برای ما بجا آورده ، و نشان ما دادی میدانیم تو پیغمبر و فرستاده خدائی ، و اگر بجای نیاوردی میدانیم تو جادوگری دروغزن هستی ، رسول خدای صلی الله علیه و آله - فرمود : درخواستتان چیست ، گفتند این درخت را برای ما بخوانی ، تا با ریشه هایش (از زمین) کنده شده ، و در پیش رویت باز ایستد ، حضرت صلی الله علیه و آله ، فرمودند : خداوند بر همه کاری توانا است ، اگر اینکار را برایتان بکنم ، آیا ایمان آورده ، و بحق گواهی خواهید داد ، گفتند آری ، فرمود زود باشد که من هم آنچه را خواهایند نشانتان میدهم ، در صورتیکه میدانم شما بسوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت ، و در میان شما کسی هست که (مسلمان نشود تا اینکه جنگ بدر سر پا گردد ، و بحال کفر گشته و) باید در چاه افکنده شود ، و نیز کسی هست که باید لشگرها گرد آورد (و جنگ احزاب یعنی غزوهٔ خندق را سر پا کند ، و این نیز یکی از معجزات آنحضرت است که از آینده اخبار فرموده اند ، و جنگ بدر در سال دوم هجرت در ۱۷ رمضان اتفاق افتاد ، و حضرت پیش از جنگ بدر به میت و هشت نفر از کسانیکه کشته میشوند ، اطلاع داد ، و آنان عبارتند از ابی جهل ، و ولید ابن مغیره ، و امیة ابن عبد شمس ، و عتبه ، و شیبه فرزندان ربیعه که با شمشیر مرگبار علی علیه السلام از پای در آمدند ، و دوست و دشمن از دلاوری آن حضرت اندازه ها گرفتند ، و سر پا کنندگان جنگ احزاب که مشهور بخندق است ، عبارتند : از ابو سفیان ابن حرب ، صفوان ابن امیه ، عکرمة ابن ابی جهل ، سهل ابن عمرو ، عمرو ابن عبدود ، و این عمرو

ابن عبدود را عرب از عامر ابن طفیل که در شجاعت ضرب المثل است اشجع میدانستند ، و او آن روز بهنگام ترکتاز از خندق این طرف جسته ، از مسلمین هماورد خواست ، و در رجزش میگفت : جوهر صوتم تمام شد از بس شما را بمبارزت خواندم ، کجاست آن بهشتی که میگوئید هر کس در راه خدا کشته شود ، بدان بهشت درآید ، اکنون بیائید تا من شما را بدان بهشت بفرستم ، تا اینکه بالاخره قهرمان اسلام پس از دستوری از رسول اکرم هروله کنان براو تاخته ، و با یکضرب شمشیر تنش را بخاک افکنده ، و سرش را بخدمت رسولخدای آورد ، باری امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید :) از آن پس رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای درخت اگر تو بخدا و روز رستاخیز ایمان داشته ، و میدانی من رسولخدایم باریشه هایت کنده شده ، و در پیش روی من بایست ، سوگند بدان خدائیکه آن حضرت را براستی فرستاده که (دیدم) درخت باریشه هایش از جای درآمده ، و آمد در حالیکه او را بانگی سخت و صدائی همچون صدای پر پرنده (تیز بال) بود ، پر و بال زنان در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و شاخه بلندش را بر سرش بگسترد ، و برخی از شاخه های دیگرش را بر بازوی من که در طرف راست آن حضرت صلی الله علیه و آله ایستاده بودم افکند ، همینکه قریش آن (معجزه) را از آن حضرت دیدند از روی کبر و گردنکشی گفتند بگوی تا نیمی از آن درخت نزد تو آید ، و نیم دیگرش برجای ماند ، آنگاه حضرت فرمان داد ، تا نیمی روی بسوی وی نهاد ، همچون شگفت انگیزترین روی نهادن ، و (فریادی زد) سخت ترین فریاد زدنی ، بطوریکه نزدیک بود برسول خدای صلی الله علیه و آله درپیچد ، باز هم از روی کفر ، و ستیزه خوئی گفتند ، بگوی این نیمه همچنانکه بود ، به نیمه دیگرش پیوندد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرمود ، تا به پیوست ، من گفتم لا اله الا الله ، کسی جز خدا پرستش را سزاوار نیست ، یا رسول الله منم نخستین کسی که بتو گرویده ، و اولین کسیکه اقرار کرد باینکه بفرمان خدای تعالی ، و تصدیق به پیغمبری تو ، و احترام فرمانت درخت کرد آنچه کرد ، آنگاه آن گروه همگان گفتند ، زهی جادوگری بسیار دروغگو ، عجب در کار سحر سبک دست و چابک است (و باز از روی کبر و تمسخر گفتند) آیا کار تو را جز مانند این کسی باور دارد ، مرا میگفتند ، (خلاصه با تمام این اوصاف هیچیک شان ایمان نیاورده و بکفر خودشان باقی ماندند) و من از آن گروهی هستم که در راه خدا نکوهش نکوهشگر را بچیزی نشمراند ،

رخسارشان رخسار راستگویان، و سخنشان سخن نیکوکاران است. آباد کنندگان شب، و رهنمایان روزانند، چنگ برشته قرآن درافکنده، راه و روشهای خداوپیغمبرش را زنده میکنند، (و احکام دین را منتشر کرده، و خود بدانها عامل اند) گردنکش، زیاده طلب، رشک بر، و تبهکار نیستند، دلهایشان در بهشت، و پیکرهاشان (در جهان) سرگرم کار است. ✻

(۲۳۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَقَدْ جَاءَهُ بِرِسَالَةٍ مِنْ عُثْمَانَ وَهُوَ مَحْصُورٌ يَسْأَلُهُ فِيهَا الْخُرُوجَ إِلَى مَالِهِ بِيَنْبُعَ لِيَقِلَّ هَتْفُ النَّاسِ بِاسْمِهِ لِلْخِلَافَةِ بَعْدَ أَنْ كَانَ سَأَلَهُ مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاضِحًا بِالْغَرْبِ أَقْبِلُ وَأُدْبِرُ بَعَثَ إِلَيَّ أَنِ اخْرُجْ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنِ اقْدُمْ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنِ اخْرُجْ. وَاللهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا. ✻

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که آن را بعبد الله ابن عباس فرمودند):

بنکامیکه عثمان را (در اثر خرابکاریهای بسیار یکه نسبت باسلام از او سرزد و مسلمین) گرد در میانش گرفته بودند، و او بوسیله ابن عباس نامه بآنحضرت نوشته و خواست که آنجناب بده (آباد) خویش ینبع (که بگفته ابن اثیر دارای دژی استوار و تا مدینه هفت فرسنگ فاصله دشت) تشریف ببرند، تا

بیاهوی مردم برای نامزدی آنحضرت بخلافت کم شود (زیراکه عثمان گمان میکرد محصور بودنش تحریک آنحضرت است)، واگر او از مدینه خارج شود مردم دست از سراو کشیده و از گرد خانه اش پراکنده میشوند) درصورتیکه پیش از آن هم این درخواست را از حضرت کرده بود، لذا حضرت علیه السلام فرمودند: با ابن عباس عثمان نمیخواهد مرا جز اینکه همچون شتر آب کشم قرار دهد که با دلو بزرگ همی در رفت و آمد باشم (یکمرتبه) پیش من فرستاد که (دست از اهل و طنم کشیده از مدینه) بیرون رو (بدستورش رفتار و بیرون رفتم) پس از آن (در دست مردم بیچاره ماند) فرستاد که بیایم (آمدم) باز اکنون فرستاد که بیرون رو (من نمیدانم با این مرد نالایقی که دین را بازیچه گرفته، و جرئتی کردن خزانه مسلمین، و پر ساختن جیب خود و اطرافیانش را هی نمی شناسد چه بایدم کرد) بخدا سوگند دست مردم (ستم رسیده) را بامدارا از (سر) او برتافتم که ترسیدم (و پیش خدا) گنهکار باشم (و او بهیچوجه دست از رویش نا پسندش برنداشت، و دیگر دفاع از او شایسته نیست، زیراکه دفاع از ستمگران ستم بستمکشان است).

(۱۳۶) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(إِقْتَصَّ فِيهِ ذِكْرَ مَا كَانَ مِنْهُ بَعْدَ هِجْرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ لِحَاقِهِ بِهِ :)

فَجَعَلْتُ أَتَّبِعُ مَأْخَذَ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَأَطَأُ ذِكْرَهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرَجِ. (فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ)

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَطَأُ ذِكْرَهُ، مِنَ الْكَلَامِ الَّذِي يُرْمَى بِهِ إِلَى غَايَتَيِ الْإِيجَازِ وَالْفَصَاحَةِ، وَأَرَادَ أَنِّي كُنْتُ أُعْطِي خَبَرَهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ بَدْءِ خُرُوجِي إِلَى أَنِ انْتَهَيْتُ إِلَى هٰذَا

ٱلْمَوْضِعِ ، فَكَنَّىٰ عَنْ ذٰلِكَ بِهٰذِهِ ٱلْكِنَايَةِ ٱلْعَجِيبَةِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در آن چگونگی حال خویش را پس از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (از مکه بمدینه) و رسیدنش را بدان حضرت بیان فرموده اند .

(هنگامیکه قریش بر کشتن رسول خدا همداستان شدند ، و من حاضر شدم که در رختخواب آنحضرت خوابیده جانم را فدایش سازم ، آنشب هر اندازه دشمنان از اطراف سنگ بر من باریدند . من برای اینکه رسول خدا خوب از مکه دور شود ، از جان نخنبیده و شکیب ورزیدم) آنگاه را میکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیموده بود پیمودم ، و همی گام بر پا دوی مینهادم ، تا اینکه بعرج (که منزلی است بین مکه و مدینه) رسیدم (و از آنجا راه برگرفته در قباء بخدمت حضرتش مشرف و بمدینه برابی ایوب خالد بن یزید انصاری وارد شدیم سید رضی ره گوید) : این جمله در سخنی است طویل که از آن حضرت روایت شده آنگاه گوید فرمایش آنحضرت علیه السلام فَطَفِقْتُ أَرْتَمِلُ خَلْفَهُ یعنی گام بر پا دوی مینهادم ، از سخنی است که منتها درجه کوتاهی و فصاحت را رسیده است . و (از این سخن) اراده فرموده است که من از ابتدای بیرون شدنم (از مکه) تا بعرج رسیدم خبر میگرفتم یا خبر داده میشدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله ، و جملهٔ أَطَأُ ذِكْرَهُ را کنایه آورده است بچنین کنایهٔ (لطیف و) شگفت انگیزی .

(۲۳۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفَسِ ٱلْبَقَاءِ ، وَٱلصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ ، وَٱلتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ ، وَٱلْمُدْبِرُ يُدْعَىٰ ، وَٱلْمُسِيءُ يُرْجَىٰ ، قَبْلَ أَنْ يَحْمُدَ ٱلْعَمَلُ ، وَيَنْقَطِعَ ٱلْمَهَلُ ، وَيَنْقَضِيَ ٱلْأَجَلُ ، وَيُسَدَّ بَابُ ٱلتَّوْبَةِ ، وَ

تَصْعَدُ الْمَلَائِكَةُ ، فَأَخَذَ آمِرٌ وَمِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ ، وَأَخَذَ مِنْ حَيٍّ لِمَيِّتٍ ، وَمِنْ فَانٍ لِبَاقٍ ، وَمِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ ، آمِرٌ خَافَ اللهَ وَهُوَ مُعَمَّرٌ إِلَى أَجَلِهِ ، وَمَنْظُورٌ إِلَى عَمَلِهِ ، آمِرٌ لَجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا ، وَزَمَّهَا بِزِمَامِهَا ، فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللهِ ، وَقَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللهِ . ❋

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در سوق مردم بسوی عبادت و اغتنام فرصت) پس (از ستایش خداوند جهان ، و درود بروان خاتم پیغمبران و آل پاکش ، همینکه شما یقین شد که جهان جای زیستن نیست ، و بناچار دل از آن برکندن باید) کار کنید اکنون در گشادگی زندگانی هستید (و کردار نیک را در بر رختان باز) و نامه ها (بدست فرشتگان برای نگارش هر کردار نیکی) گشوده ، و توبه و بازگشت (را بساط پهن و) گسترده است آنکه (از فرمانبرداری خدای) رخ برتافت (بطاعتش) خوانده میشود ، و آنکه زشت کار است امیدوار ش دهند (تا به نیکی گراید ، و برای روز رستاخیز کار کند) پیش از آنکه چراغ عمل خاموش شود ، و فرصت از دست برود ، مدت بسر آید ، راه بازگشت (بخدا) بسته گردد ، و فرشتگان (که بر شر گمارده شده اند) بآسمان بالا روند ، بنابراین مرد باید از خویش بسود خودش (کار بکشد و) از زندگی برای مرگ ، از نیستی برای هستی ، از گذرنده برای باقی مانده بهره مند گردد ، هر آنکه از خدا ترسید ، در حالیکه تا بهنگام رسیدن مرگ فرصتش گذارده ، و تاپان کار مهلتش داده اند ، او مردی است که (کمیت سرکش) نفسش را دهان بند زده ، و مهارش را بدست دارد ، پس (اسب چموش) نفس خویش از نافرمانی خدا باز دارد بند بازداشته ، و با مهار اختیار او را بسوی فرمانبرداری خدا کشانیده است . ❋

(٢٣٨) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي شَأْنِ الْحَكَمَيْنِ وَذَمِّ أَهْلِ الشَّامِ :)

جُفَاةٌ طَغَامٌ ، عَبِيدٌ أَقْزَامٌ ، جُمِّعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ ، وَ تُلُقِّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ ، مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَيُؤَدَّبَ ، وَيُعَلَّمَ وَيُدَرَّبَ ، وَيُوَلَّى عَلَيْهِ ، وَيُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ ، لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ أَلَا وَإِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا يَحْتُونَ ، وَإِنَّكُمُ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ ، وَإِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللهِ ابْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ : إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَقَطِّعُوا أَوْتَارَكُمْ ، وَشِيمُوا سُيُوفَكُمْ ، فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ ، وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَزِمَتْهُ الْتُّهْمَةُ ، فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ ، وَخُذُوا مَهَلَ الْأَيَّامِ ، وَحُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ .

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى ، وَإِلَى صَفَائِكُمْ تُرْمَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ، دربارهٔ حکمین (ابوموسی اشعری و عمرو عاص)

ونکوهش شامیان . ✻

شامیان مردمی هستند دل سخت وناکس ، بندگانی پست که از هر سوی گرد گردیده ، واز هر آمیخته برچیده شده اند (دارای نژاد عالی ، وشرف گوهر ، وخون پاک ، ونسب معلوم نیستند) از جمله کسانی میباشند که سزاوار است (احکام اسلام را) یادشان دهند وتربیتشان کنند (بد و نیک را) تعلیمشان نمایند ، کارآزموده شان گردانده ، برآنها فرمان روا شوند ، دستهاشانرا بگیرند (وبراهی که خیرشان در آن است بکشندشان) آنان نه از هجرت کنندگان (از مکه) ونه از یاری دهندگان (رسولخدای) میباشند ، ونه از آن گروهی اند که در مدینه جای داشته ، و(پیش از هجرت) برایمان استوار بودند . ✻

(ای دوستان من) بدانید که این گروه برای خودشان نزدیکترینشان (عمرو عاص) را بآنچه دوست میدارند برگزیدند (که برشما پیروز شوند) وشما نزدیکترین اشخاص (ابوموسی) را برگزیدید بچیزیکه دوست نمیدارید (که آن شکست خوردن از شامیان است) دیروز (در جنگ جمل) بود که شما با (همین ابوموسی) عبدالله ابن قیس روی در رو شده او همیگفت (ای کوفیان علی را بطلحه وزبیر واگذارده ، واورا یاری نکنید زیرا) که این جنگ فتنه ایست (که از آن بد برکنار ماند) بنابراین شما زههای کمان را بکار نیفکنده ، تیغها را غلاف کنید ، پس اگر ابوموسی آن روز راست میگفت آمدنش (امروز در لشگرگاه ما) بدون اینکه مجبور باشد خطا است (زیرا خلاف میل ودستور خودش رفتار کرده) واگر دروغ میگفت (که مرد دورو ، ودر غزن لیاقت حکومت در چنین امری را نداشته و) تهمت بروی رواست ، پس خیال ناروائی که در سینه عمرو عاص است ، بوسیله عبدالله ابن عباس از میان ببرید (که جز آن مرد دانشمند حریف آن پیر دغلباز نیست) اکنون فرصت روزگار را از کف نگذارده ، (با انتخاب ابن عباس برای حکمیت) بلاد دور دست اسلامی را (از دستبرد اجانب) نگهداری کنید ، مگر نمی نگرید که در شهرستانهای شما با شما میجنگند ، وبتخته سنگ سختتان (پای تخت ومرکز کشورتان) نگه نمی کنید که بدان تیر میافکنند ، (در آن طمع بسته ومیخواهند شما را بحال شکست خوردگی از آن برانند) .

(۲۳۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ):

هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ، يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ حِكَمِ مَنْطِقِهِمْ، لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَوَلَائِجُ الْاعْتِصَامِ، بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نِصَابِهِ، وَانْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبَتِهِ، عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ وِعَايَةٍ وَرِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةٍ، فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است که آل محمد علیهم السلام را ستوده‌اند

آل محمد (ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین) نادانی را میرانده، و دانش را زنده کنندگانند بردباریشان از دانایشان، ظاهرشان از باطنشان، خاموشیشان از راستی و درستی گفتارشان شمارا آگهی میدهد (زیرا که بردباری و خاموشی و گفتارشان از روی دانش و گفتار بجا بیشان مطابق قول قرآن و مؤید قول دیگرشان است) مخالف حق نبوده، و در آن باهم اختلافی ندارند اینان اند ستونهای اسلام و پناهگاههای آن (آداب و آئین را آنان بهمانیان آموخته اند) و بواسطه آنان حق باصل و ریشه خویش جای گرفته، و باطل از مرکزش دور شد، و آن حق زبان آن باطل را ریشه کن میکند (بر اثر دانش آنان آفتاب حقیقت درخشان، و خفاش ناحق کور و نابود است) دین را از روی رعایت کردن و نگهداشتن فهمیده‌اند نه (همچون دیگران) از راه شنیدن و نقل کردن،

زیرا که روایت کنندگان علم بسیار ، و رعایت کنندگانش کمند (لکن آنان دینی را که از جانب خدا در خانهٔ ایشان نازل گردیده ، با بکار بستن احکامش آنرا رعایت کردُ ، و تنها مانند دیگران مردحرف بدون عمل نیستند) ۰ ✻

جزو پنجم

از کتاب :

شرح نهج البلاغه

للامام ابی الحسن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب

صلوات الله وسلامه علیه

مترجم - شارح

المتمسک باذیال اهلبیت العصمه والطهاره

محمد علی انصاری قمشه‌ای

حق چاپ محفوظ است به کتابفروشی اسلامیه

تهران نویسندگان شریف حسن بهرامی ایران

جزو پنجم
شرح نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم

باب المختار

من كتب مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، ورسائله إلى أعدائه، و
(أمراء بلاده)

(١) من كتاب له عليه السلام

(إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدينة إلى البصرة):

من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى أهل الكوفة جبهة الأنصار
وسنام العرب.

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ
إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ فَكُنْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْتَابَهُ ،
وَأَقَلَّ عِتَابَهُ ، وَكَانَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنَ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ
وَأَرْفَقَ حَدْيِهِمَا الْعَنِيفُ ، وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةُ غَضَبٍ
فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ ، وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ ، وَلَا مُجْبَرِينَ
بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ . ❋

وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهِجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا ، وَ
جَاشَتْ جَيْشَ الْمِرْجَلِ ، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطْبِ ، فَأَسْرِعُوا
إِلَى أَمِيرِكُمْ ، وَبَادِرُوا بِجِهَادِ عَدُوِّكُمْ ، إِنْ شَاءَ اللهُ . ❋

بابی است که در آن گزیده و گلچین گردیده است نامه ها ، و مراسلاتی که حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بدشمنان و فرمانداران خویش در شهرستانهای (کشور) خود نگاشته اند :

از نامه های آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه از مدینه بسوی بصره (برای جنگیدن با طلحه و زبیر) میرفت باهل کوفه نگاشته (و این نامه را بتوسط حضرت امام حسن و عمار یاسر فرستاده اند) (نامه ایست) از بندهٔ خدای علی (ابن ابیطالب) امیرالمؤمنین بسوی اهل کوفه که یاران (دین) و رئیس و گروه عرب را بزرگانند ، پس از ستایش خداوند و درود بر روان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، البته من شما را از کار عثمان بدانسان آگهی میفرستم که شنیدنش همچون دیدنش باشد (و حقیقت امر کاملا بر شما روشن گردد) مردم عثمان را (برای کردار ناپسندش) نکوهیدند ، و من هم یکی از گروه مهاجرین بودم که در خوشنودی خاطر مردم از او بسیار کوشیده ، و سرزنشش را کم کردم (و مردم را از شورش

برادر آرامش دعوت مینمودم) اما طلحه و زبیر (که از روی جاه طلبی امروز بجنگ خواهی وی برخاسته اند) کوچکترین رویشان درباره وی شتاب در کشتن، و نرم ترین رفتارشان تندرانه بود (آنها میخواستند عثمان زود ترکشته شود، بلکه خودشان خلافت را تصاحب کنند) و عایشه هم درباره (کشتن) وی ناگهان بتندی و خشم گرایید (و فرمان قتلش را صادر کرد) آنگاه گروهی که کشتنش را آماده بودند او را کشتند و از آن پس مردم بدون کراهت و اجبار بلکه (با طیب خاطر) از روی رغبت و اختیار با من بیعت کردند (و بخلافتم برگزیدند، ای مردم کوفه) بدانید که (پای تخت از) دار الهجرت (مدینه که دیگر صلاحیت مرکزیت ممالک اسلامی را ندارد) کنده شد، مردمش هم دل از آن برکندند، زیرا (که در آن شهر) فساد و تبهکاری بر پایه خود ایستاد، و همچون دیگ جوشان بجوش افتاد، بنابراین بخواست خداوند، شما بسوی امیر خویش بشتابید، و پیکار با دشمنان را پیش دستی کنید (برای جنگ با طلحه و زبیر آماده باشید) ✻

(۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

✻ (إِلَيْهِمْ بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ :) ✻

وَجَزَاكُمُ اللهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ. ✻

از نامه های آنحضرت علیه السلام است، که پس از فتح و پیروزی در جنگ جمل باهل کوفه نگاشته اند: ✻

(ای اهل کوفه) خدای شما را مزدی نکو دهاد، از جانب خانواده پیغمبرتان، آنچنان که مزدی که گردن گذاران در فرمانش و سپاسگذاران در نعمتهایش میدهد، زیرا که شما (مرا در کار و هم شکستن دشمن دین

یاری دادیدو) فرمانم را شنیدو پذیرفتید، و شما را خواندم پاسخم دادید (والبته هر بندهٔ که پیشوای خود را پاسخ دهد و فرمانش را اجابت کند، سزاوار است که خدا او را پاداشی نکو دهد).

(۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوِيَ أَنَّ شُرَيْحَ ابْنَ الْحَارِثِ قَاضِيَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى عَلَى عَهْدِهِ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَاسْتَدْعَاهُ وَقَالَ لَهُ: بَلَغَنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا، فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ مُغْضَبٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

يَا شُرَيْحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا، وَيُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا، فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونَنَّ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكٍ، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ، وَالنُّسْخَةُ هَذِهِ:

هٰذا ما اشترى عبدٌ ذليلٌ ، من ميتٍ قد أزعج للرحيل ، اشترى منه داراً من دار الغرور من جانب الفانين ، وخطة الهالكين ، و تجمع هذه الدار حدود أربعة : الحد الأول ينتهي إلى دواعي الآفات ، والحد الثاني ينتهي إلى دواعي المصيبات ، والحد الثالث ينتهي إلى الهوى المردي ، والحد الرابع ينتهي إلى الشيطان المغوي ، وفيه تشرع باب هذه الدار !! ❋

اشترى هذا المغرر بالأمل ، من هذا المزعج بالأجل ، هذه الدار بالخروج من عز القناعة ، والدخول في ذل الطلب والضراعة ، فما أدرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك ، فعلى مبلبل أجسام الملوك ، وسالب نفوس الجبابرة ، ومزيل ملك الفراعنة ، مثل كسرى وقيصر ، وتبع وحمير ، ومن جمع المال على المال فأكثر ، ومن بنى وشيد ، وزخرف ونجد ، وادخر واعتقد ، ونظر بزعمه للولد ، إشخاصهم جميعاً إلى موقف العرض والحساب ، وموضع الثواب والعقاب ، إذا وقع الأمر بفصل القضاء (و خسر هنالك المبطلون) شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى ، وسلم من علائق الدنيا . ❋

از نامه های آنحضرت علیه السلام است که آن را بقاضی خویش شریح ابن حارث نگاشته اند : ✻

(ابا امیه شریح ابن الحارث که او را شریح ابن هانی نیز گویند یکی از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین ع و عمر ابن الخطاب او را بقضاوت در کوفه گماشت ، و او پنجاه و هفت سال در کوفه دارای این منصب بود ، و از تابعین صحابه ، و مردی بود شاعر ، رونی داشت بدون مو ، و روحی داشت سبک و مزاح بسیار میکرد ، و هم او بود که بحمایت از ابن زیاد طایفه مذحج را از یاری هانی ابن عروه منصرف کرده ، باعث کشته شدن او و مسلم ابن عقیل گردید ، و علت نگارش این نامه آنست که) روایت شده است که شریح هنگامیکه از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بقضاوت (در امور مردم کوفه) میکرد ، خانه را بهشتاد دینار (عراقی) خریداری نمود خبر آن بحضرت رسید ، شریح را طلبیده و باو فرمودند ، مرا رسیده است که تو خانه (در کوفه) به هشتاد دینار خریداری کرده ، و قباله آن را نوشته ، و گواهانی چند بر آن گواه گرفته ، شریح عرض کرد چنین است یا امیرالمؤمنین ، راوی گفت آنگاه آنحضرت از روی خشم در وی نگریسته ، و باو فرمودند شریح بجا بد انکه بزودی کسی بسوی تو خواهد آمد ، که بدون نگریستن در سند و قباله ات و پرسش از حجت و گواهت ، ترا بحال کوچیدن از آن خانه بیرون کرده ، تنها و بیکیست بگور (تنگ و تاریک) در سپارد ای شریح نیک بنگر ، نکند که این خانه را بجز از پول خود خریده ، و بهایش را بغیر از مال حلالت پرداخته باشی که اگر چنین کرده باشی ، خانه آخرت را بهای سرای جهان از دست داده (و در این سود از زیان بزرگی برده) بدانکه اگر آن هنگام که خانه ات را در کار خریدن بودی نزد من میآمدی (نمیدانی چه سند خوبی برایت نوشته ، و چه قباله محکمی بدستت میدادم) بدینگونه سندی برایت میگماشتم که دیگر آن خانه (هشتاد دیناری) را بیک درهم هم نمیخریدی تا چه رسد به بیشتر ، . ✻

✻ (ونسخهٔ آن سند این است :) ✻

این سند خانه ایست که خریداری کرده است آن را بنده خوار ، از کسی که مرگش حتمی است ، و برای کوچیدن از خانه اش بیرون رانده شده است ، چنین بنده ناچیز و خواری از چنین کسی خانه خریده است از خانه (های) فریب جهان را در سرای تباهان ، و کشور هلاک شدگان ، و این خانه دارای حدود چهارگانه میباشد ،

حدّ اوّل بسوی اسباب آفات منتهی میگردد و حدّ دوّم بطرف اسباب دشواریها ، و اندوهها میرسد حدّ سوّم بسوی هواها ، و هوسهای تباه کننده است و حدّ چهارم بجانب شیطان که بیرون برنده از راه (دین و ایمان) است منتهی میگردد ، و شارع و در چنین خانه در این جهتهای چهارم واقع است (و دزدان و رهزنان برای ربودن کالاهای نفیس خدا پرستی از این دروازه میشوند) چنین خانه را این شخص فریب خورده از آرزو ، از این کسیکه مرگ او را میراند ، خریداری کرده است ، بهای بیرون رفتن از عزت قناعت و بی نیازی ، و وارد شدن در ذلت طلب و نیازمندی و زاری (در پیش خلق) کردن ، بنابراین آنچه (از غرامت و خسارت این معامله که) این خریدار را در آنچه که خریده است فرو گیرد (جبرانش) بر خداوندیست که پوساننده پیکرهای پادشاهان (در خاک گور) و در کشنده جانهای ستمکاران (از جسدهاشان) و نابود کننده پادشاهی فرعونها (ی مصر) و گردنکشان از قبیل کسرا (ی عجم) و قیصر (روم) و تبع (یمن) و حمیر (سبا که برفرزندان سبا ابن یشجب ابن قحطان سلطنت میکرد) میباشد (مردم دانسته باشید) هر آنکه مال گرد آورد ، و بر آن بیفزود ، و آنکه بنائی ساخت و استوارش کرد ، و بزر و زیورها ، و فرشهای نیکویش بیاراست ، (دارائی فراوان اندوخت ، باغ و بستانها برای خویش برگرفت ، و گمان خود آسایش فرزندان را منظور داشت جمیع آنها را (از فرزند و دارائی و ثروت) بسوی جایگاه عرض اعمال ، و مکان ثواب و عقاب میرانند (و آنجا از او میپرسند این اموال و دارائی و ثروت را از چه راهی گرد کرده ، بدبخت آن کسیکه از تجاوز به حقوق ضعفا و اختلاس اموال بیچارگان ثروتی اندوخته ، قصر و باغی ترتیب داده باشد) همیکه فرمان قطعی خدا بجدائی بین حق و باطل (فرمانبردار و گنهکار) صادر گردید ، آنجاست که آنانکه گرد کارهای بیجا گردیده اند (و خون دل ایتام و بینوایان را نوشیده اند میفهمند تا چه اندازه) زیان کارند ، و این قسمت را عقل و خرد همگامیکه از سرکشی هوا و هوس بیرون آمده ، و از علائق جهان رهائی یافته باشد گواهی میدهد .

(۴) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿ إلى بعض أمرآء جيشه : ﴾

فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ ، وَإِنْ تَوَافَى الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشِّقَاقِ وَالْعِصْيَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ ، وَاسْتَغْنِ بِمَنِ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ ، فَإِنَّ الْمُنَاكِدَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ ، وَقُعُودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهُوضِهِ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است (که آنرا) بیرخی از سران سپاه خویش (نگاشته اند) :

(الا ای سرهنگ بهنگام برخورد با دشمن ، نخست ستیز را آویزا در بند ، و کین و معاد را در راه سپار ، پیش از آنکه کار با زبان تیغ افتد ، تیغ زبان برکش و آنان را که از زیر فرمان ما گردن کشیده اند بمهر و نرمی بخوان تا گردن نهند) پس اگر دشمنان بسایهٔ فرمانبرداری بازگشتند (بدانکه) این همانست که ما آن را خواهانیم ، و اگر (مهر و نرمی تو در آنان در نگرفت ، و دیدیکه در کار پیکار سخت و یک رای بوده و) امرشان بنافرمانی ، و گردنکشی گرایید ، در این هنگام با آن کسیکه مطیع و فرمانبردار تو است ، به پیکار با آنکه نافرمانیت میکند برخیز ، و بیاری آنکه فرمانت را گردن مینهد از (یاری) آنکه گردن از (زیر بار) فرمانت میکشد بی نیاز باش ، زیرا آن (مردی) که کراهت ، (از پیکار در راه حق و دین) دارد ، بنبودنش (هزاران بار) از بودنش بهتر ، و نشستن (دست بازداشتن) او از برخاستنش (بباریت بسی) پر فائده تر است .

(۵) ﴿ وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

(إِلَى الْأَشْعَثِ ابْنِ قَيْسٍ وَهُوَ عَامِلُ أَذَرْبِيجَانَ :)

وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ ، وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرْعًى لِمَنْ فَوْقَكَ .

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ ، وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ ، وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ ، وَلَعَلِّي أَنْ لَا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ لَكَ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، باشعث ابن قیس

(ترجمه اشعث ابن قیس و برخی از نسب پست وی پیش ازاین در خطبه نوزدهم مرقوم افتاد ، در اینجا هم بپاره از کارهای نکوهیده وی اشارت میرود .)

این اشعث یکی از سران منافقین ، و منشاء اغلب از مشکلاتی است که برای آنحضرت رخ داده است ، از جمله آنکه در جنگ صفین در لیلة الهریر سخنی از او سر زد که وقتی آنرا بمعاویه گفتند ، پایه تدبیر خود را بر سخن وی نهاد و فرمان داد قرآنها را بر سر نیزه ها زدند ، و هم از کسانی است که حضرت را وادار بپذیرفتن آن حکومت تحکیم کرد و در ریختن خون حضرت امیرالمؤمنین شرکت جست ، و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شد ، و بدست سپاهیان اسلام در جنگ اسیر آمد ، ابوبکر او را بخشوده ، خواهرش را بزنی بوی داد ، او در خانه اش مشغول ساختن بود ، که هر وقت صوت مبارک حضرت امیر را باذان می شنود ، آن ملعون از آن مشغله فریاد میزد ای مرد تو در دغلو و جادوگری ، و حضرت درباره اش فرمود : اشعث با اندازه بال پشه در نزد خدا وزن ندارد ، و دیش پیش خدا از عطسه الاغ بدبوی خوارتر است ، و آن حضرت او را عرف النار نامیده ، و میفرمود به هنگام مرگ شعله آتشی از آسمان رسیده و او را بسوزاند ، و چنان شد که همچون تخته ذغالی سیاه برجای بود و دفن کردند

واز شجرهٔ خبیثه در قرآن باو تعبیر شده است . ✻

باری این اشعث در زمان خلافت ظاهری از جانب حضرت امیر بفرمانداری آذربایجان منصوب، وشاید مانند اغلب فرمانداران زمان ما به پرکردن جیب خود از اموال بینوایان مشغول گردید، لذا پس از خاتمهٔ جنگ جمل حضرت بوی نوشتند ای اشعث) . ✻

این فرمانداری تو (در خطهٔ آذربایجان از جانب من) برایت طعمه وخوردنی نیست، (که بخواهی همچون ستمگران بجان مردم بیگناه افتاده، ودارائیشان را بانواع چپاول ویغما از دستشان بربائی) بلکه آن در گردن تو امانتی است (که باید آنرا درست وراست بصاحبش بازگردانی) وتو از جانب ما فوق وپادشاهت چوپانی میباشی (که باید گلهٔ رعیت را بمرتع وآبشخور حق وعدالت سیر دهی، ای اشعث) ترا نسزد که در امر رعیت بدون فرمان سلطانت (که تو خود نیز مسئول رعیت او میباشی آزادانه و) خود سر کار کنی. تو باید در کارهای بزرگ وارد نشوی، مگر با حجت ودلیل (که آن را از من در دست داشته، وطبق آن دستور اموال را بگیری وببخشی، ای پسر قیس) این مالی که در دست تصرف تو است مال خدا است (من هم امین خدایم) تو نیز خزانه دار منی (باید آنرا نگهداری) تا اینکه بمنش سپاری (نکند که برخلاف امر ودستور من آن مال را زیاد وکم کنی، که آن وقت باید حدود خدا را برتو جاری سازم) امید است من از برای تو بدترین پادشاهان نباشم (وباین اندرز دلکش خیر دنیا وآخرت را بتو برسانم).

(۶) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ :)

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ، وَ

إِنَّمَا ٱلشُّورَىٰ لِلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنْصَارِ ، فَإِنِ ٱجْتَمَعُوا عَلَىٰ رَجُلٍ وَسَمُّوهُ إِمَامًا كَانَ ذٰلِكَ لِلّٰهِ رِضًى ، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَىٰ مَا خَرَجَ مِنْهُ ، فَإِنْ أَبَىٰ قَاتَلُوهُ عَلَىٰ ٱتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، وَوَلَّاهُ ٱللّٰهُ مَا تَوَلَّىٰ . ✻

وَلَعَمْرِي - يَا مُعَاوِيَةُ - لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَءَ ٱلنَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّىٰ ، فَتُجِنَّ مَا بَدَا لَكَ ، وَٱلسَّلَامُ . ✻

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بسوی معاویه (عَلَيْهِ ٱللَّعْنَةُ وَٱلْعَذَابُ)

(اهل سنت را عقیدت آنست که اگر مهاجرین و انصار اجماع کرده ، وکسی را بامامت و خلافت برداشتند ، آنکس خلیفه و امام امت است ، بخلاف فرقهٔ حقهٔ شیعه که گویند امام بایستی از جانب خداوند معین باشد ، نه از طرف خلق ، و در اینجا حضرت از راه تقیه بطریق اهل سنت استدلال فرموده ، و معاویه را بمتابعت خویش ملزم ساخته اند ، و اگر میخواست آیات و اسناد و نصوصی که از جانب خدا و رسول بر خلیفه بلافصل بود نشان دلالت دارد ، بر معاویه ذکر کنند ، این طعن بر غاصبین متقدمین ، و باعث شورش مردم ، و رکود کار میشد لذا فرمودند : ای معاویه) ✻

کسانیکه با ابی بکر ، و عمر و عثمان بخلافت بیعت کرده بودند ، همان کسان بخلافت با من بیعت کردند ، بنابراین نه آنکه نگران این مر بوده است ، میتواند دیگری را (بخلافت) گزیند ، و نه آنکه غائب بوده حق دارد از (بیعتی که برضا و اجماع امت بعقیدهٔ اهل سنت واقع شده) تن زند و (تو میدانیکه) شورای در امر خلافت جز از برای مهاجرین و انصار نیست ، و اگر آنان بر مردی گرد آمده ، و او را امام و پیشوا نامیدند (بزعم آنان) این اجتماع سبب خوشنودی خداوند تعالی است ، و اگر کسی به (تهمت) طعن و

بدعتی ازاین اجماع خارج شد (مانند طلحه و زبیر و تو که بناحق تهمت قتل عثمان را بمن بسته اید امت) باید او را بسوی آنچه که از آن بیرون رفته باز گردانند (اگر پذیرفت که چه بهتر و) اگر نه پذیرفت چون بخلاف مؤمنین راه پیموده است با او بجنگند، و خداوند نیز براهی که او متوجه است توجهش دهد (یعنی اگر پند نگرفت بخود واگذارش کند) معاویه بجان خودم سوگند است که اگر هوا را رها کرد، و بدیده خرد بنگری، البته مرا بری ترین مردم از خون عثمان خواهی یافت، و تو خود نیک میدانی که من در آن هنگام از این کار بر کنار بودم، لکن تو (که اسیر دست نفس و هوا شده، و بیهوده برای رسیدن بریاست خون عثمان را بهانه کرده) میخواهی جنایت را بر غیر جنایت کار فرود آری، پس هر جنایت که بر تو هویدا است بر من فرود آر (و هر چه از دستت برآید بکن، شیر را از خرگوش چه غم، و دریا را از خاشه چه باک) والسلام

(۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَيْهِ أَيْضًا:)

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَتْنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ، وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ، نَمَّقْتَهَا بِضَلَالِكَ، وَأَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ، وَكِتَابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعَاهُ الْهَوَى فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لَاغِطًا وَضَلَّ خَابِطًا.

نیز از نامه های آنحضرت است بمعاویه

(در یکی از روزهای جنگ صفین که بر خلاف انتظار معاویه دید سپاهیانش نمیتوانند در برابر حملات دلیرانه ستونهای لشکر امیرالمؤمنین ایستادگی کنند، و آثار شکست را در چهره آینده خویش هویدا دید، بارنج و تکلف بسیار نامه مبنی بر تو عید و تهدید بآنحضرت نوشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نامه اش را پس از

خواندن بدینگونه پاسخ نوشتند) ❋

پس از حمد و ثنای خدا و رسول، پند و موعظتی بهم پیوسته، و نامه نزیت داده شده از تو بمن رسید،

(چون تو مرد کتابت و نویسندگی نیستی از سیاق نامه‌ات این قسمت کاملا مشهود بود که با تکلف بسیار تصنع کرده، و کلمات این و آن را بعاریت آورده، و آن نامه را تشکیل داده و) آنرا از روی گمراهی نوشته، و برای زشت امضا کرده بودی، (همینکه من آن نامه را مطالعه کردم) دیدم آن نامه مردی است که او را دیدهٔ راه نماینده و پیشوائی که براه راست گذارش کشاننده باشد نیست، بلکه (نویسنده‌اش مردکی است خودخواه، گمراه، و دنیا پرست که) نفس و هوس او را خواند، و گمراهیش کشاند، او نیز پاسخ داد و پیروی کرد، در حالیکه (از فرسودگی صدمات جنگ، و ضربات دست، و تیغ دلیران) نفیر زننده، و اشتباه کننده بود گمراه شد، و هذیان گفت (و آن نامه را نوشت، ای پسر هند جگرخوار اینکه از راه استرحام بمن مینویسی، عرب در اینجنگ نابود شد، و از ایشان جز باندازهٔ نمی که در تهٔ گودال آبی باقی باشد نمانده است، سخنی است پوچ و بدون مورد، و دانسته باش که من با این معاملات دست از پیکار در راه حق و دین بازنخواهم داشت، و تا هنگامیکه تو را نکشم، یا بسوی بیعت نکشم، شمشیر را غلاف نکنم. ❋

وَمِنْهُ

لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُثْنَى فِيهَا النَّظَرُ، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ، الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ. ❋

و پارهٔ از این نامه است

(معاویه این بیعتی که با من شده است، بیعتی است بدلخواه اجماع امت) و این یک بیعتی است که نظر ثانوی در آن تکرار نشود، و (پیمانی است که پس از بستن اختیار در آن از سر گرفته نگردد، هر که

از این بیعت بیرون شود (جمیع افراد امت را) نکوهشگر است ، و آنکه در آن بکندی و اندیشه کردن گراید دوروی و منافق است (چون برخلاف اجماع رفتار کرده است ، کلیه مسلمانان باید با وی به پیکار برخیزند)

(۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى جَرِيرِ ابْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيِّ لَمَّا أَرْسَلَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ، ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ ، أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ ، فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ ، وَإِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ ، وَالسَّلَامُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه جریر بن عبدالله بجلی را بسوی شام فرستاده بود بوی نوشتند .

(در اسد الغابه است که این جریر چهل روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد ، و در جنگهای عراق در قادسیه اثرهای نیکو از خویش برجای گذاشت ، و در سنه ۵۱ یا ۵۴ هجری درگذشت .

او با اشعث ابن قیس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فراوان دشمن میداشتند ، بطوریکه ابن ابی الحدید در جلد ۳ صفحه ۳۰۵ نقل میکند : روزی جریر و اشعث از کوفه بصحرا میرفتند ، و هر دو ببدگوئی علی علیه السلام سرگرم بودند ، در این هنگام سوسماری بر آنان بگذشت ، آنها آن سوسمار را صدا کردند ، که ابا حسل دستت را بده تا بجای علی با تو بیعت کنیم ، وقتی که این خبر بحضرت رسید فرمودند این دو تن در قیامت برانگیخته شوند در حالیکه پیشوایشان سوسماری باشد .

و علت نگارش این نامه بجریر آنست که حضرت او را برسالت شام فرستادند ، که یا معاویه بیعت کند ، یا جنگ را آماده باشد ، مردک منافق چهار ماه در شام مانده و گرفتن پاسخ را بتأخیر افکند ، تا اینکه معاویه کاملاً خویش را برای جنگ آماده ساخت ، مالک اشتر که کاملاً بمرام و روحیه جریر آشنائی داشت

دربازگشت از شام جریر را بباد دشنام و نکوهش گرفت که شرحش در کتب و تواریخ مسطور است ۰ ❋
باری حضرت از دیر کردن جریر دلتنگ شده بوی نوشتند) ۰ ❋

پس از ستایش و نیایش بر خداو رسول ، همینکه نامه من بتو رسید ، معاویه را بر حکم قطعی وادار کرد (مگذار که این روباه دغلباز نگاهی تو را بطمع افکند ، و زمانی از بیعت کردن مأیوست سازد ، بلکه مجبورش) بفصل امر ما خودش دار ، واورا بین جنگی که بیرون کنندهٔ از خانه و دیار ، و یا صلحی که باعث خفت وخواریش باشد مخیر ساز ، پس اگر جنگ را گزید ، بگوی تا آن را آماده باشد ، واگر صلح را اختیار کرد از وی بیعت بستان ، والسلام ❋

(۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ)

فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا ، وَاجْتِيَاحَ أَصْلِنَا ، وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ ، وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ ، وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ ، وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ ، وَاضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعْرٍ ، وَأَقَدُّوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ ، فَعَزَمَ اللهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ ، وَالرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ ، مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ ، وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلَوٌ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمِنٍ ۰ ❋

وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ

وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَوَقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ ابْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَقُتِلَ جَعْفَرٌ يَوْمَ مُؤْتَةَ ، وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ ، وَلَكِنْ آجَالُهُمْ عُجِّلَتْ ، وَمَنِيَّتُهُ أُخِّرَتْ ، فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي ، الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ ، وَلَا أَظُنُّ اللهَ يَعْرِفُهُ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ . ❊

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتَلَةِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هٰذَا الْأَمْرِ فَلَمْ أَرَهُ يَسَعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَى غَيْرِكَ ، وَلَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيِّكَ وَشِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ ، لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا سَهْلٍ إِلَّا أَنَّهُ طَلَبُ نَوْكَى وَجْدَانُهُ ، وَزَوْرٌ لَا بَرَّكَ لُقْيَانُهُ ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ . ❊

ونیز از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بمعاویه

(معاویه از آن پس که خداوند تعالی پیمبر اسلام را برهنمائی جهانیان برانگیخت واو دعوت را از کمه وطائفه خودمان شروع فرمود) قوم ما خواستند پیغمبرمان را بکشند ، وریشهٔ ما را برکنند (چه نقشه ها که برای نابودی ما طرح کردند ، وچه) اراده های بسیار وکارهای بیشماری دربارهٔ ما کردند (اغلب شبها کفار قریش گرد هم جمع شده ، وبرای کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله چاره ها میساختند بشیدند ، ورأیها میزدند ، ما را بمحافل خویش راه نمیدادند

کسبه بما جنس میفروختند، دقیقه از آزار فرو نمیگذاردند) زندگانی خوش را از ما گرفته، بیم و ترس را ملازم
مان ساختند (خلاصه کار آزار را بجائی رساندند که) ما را ناچار بسکونت در کوه درشت (شعب ابی طالب)
نمودند، و آتش جنگ را برای ما برافروختند (در این کوه کار صدره از اول بر ما دشوارتر افتاد، آب و
نان بر ویمان بسته شد، کسی جرئت دیدار ما را نداشت، خودمان از ترس و اطفالمان از گرسنگی،
و تاب گرمای روز، و سرمای شب خواب و آرام نداشتند، سه و یا چهار سال را ما بدینسان در شعب گذراندیم)
تا اینکه ارادهٔ خداوندی بر دفاع از حوزه، و جوانب پیغمبرش، و حمایت و حفظ و احترام آنحضرت تعلق گرفت
(و طعم ایمان و اسلام را در کام برخی از خویشان خودمان شیرین ساخت، و به یاری و رهائی ما بر
خاستند، ابوطالب و حمزه دو) مؤمن ما از حمایت ما طالب مزد (از خدا) و کافران (مانند عباس ابن عبد
المطلب و مُطعم ابن عدی) به پشتیبانی از نسب و خویشاوندی برخاست (در آن روزگار) هر که از
قریش که اسلام آورده بود از سختئی که ما در آن بودیم آسوده و برکنار بود، یا بواسطه هم سوگندئی که (با
مشرکان داشت، یا برای خویشاوندانیکه بدفاع از وی برمیخاستند (و نمیگذاردند دیگران او را آزار
کنند) پس او از کشته شدن (رها و) جایگاهی امن داشت (لکن ما با رسولخدای در آن درهٔ کوه سخت ترین
مراحل زندگانی را در کار پیمودن بودیم، تا اینکه ارادهٔ خداوند به بیرون آمدن ما از شعب تعلق گرفت، و آن
صحیفهٔ ملعونه که کفار علیه ما نوشته بودند موریانه اش بخورد، و ما بیرون آمدیم، رسولخدا مأمور شد که
آشکارا مردم را بسوی توحید بخواند، لکن مشرکین هم تن زیر بار ایمان و اسلام نداده، آن حضرت را از فرط
آزار بهجرت از مکه بمدینه وادار، و جنگهائی سرپا کردند) اما هنگامیکه آتش پیکار سرخ میشد (و شراره میجهانید)
و مردم از آن تن زده باز پس میایستادند، رسولخدا صلی الله علیه و آله خانوادهٔ خویش را پیش میداشت،
و بواسطهٔ آنان یارانش را از سوزش (زخم) شمشیر وا میپائید، لذا عبیدة ابن الحارث، و حمزه (ابن عبد
المطلب) و جعفر (ابن ابی طالب یکی پس از دیگری) در سه جنگ بدر، و اُحد، و موته کشته شدند،
(عبیده بدست شیبة ابن عتبه پایش قطع، و بعداً مقتول آمد، و حمزه بدست وحشی غلام هند دختر همین عتبه،
و جعفر در چنگ سپاهیان اکیدر شهید آمدند) و خواست کسیکه اگر خواهم نامش را میبرم، مانند آنچه که آنان
خواستند از شهید شدن (در راه خدایتعالی یعنی من نیز همچون آنان آرزوی کشته شدن را داشتم) لکن

اجلهای ایشان زود در رسید، و مرگ آنکس (که خود هستم) تا خیر نیفتاد (برای روز معین) آویخ از (دست بیدادگری) روزگار که من با کسی برابر گرفته شدم (که) ابداً در هیچکاری قرین و همسر من نیست) نه کوشش او (در راه دین) بپای من میرسد، و نه پیچون من دارای سابقهٔ (درخشانی در اسلام) میباشد، و در صورتیکه هیچکس بفضل و شرف من نزدیک نیست، مگر آنکه (بیشرمانه) مدعی فضیلتی شود که من آنرا شناسا نیستم، و خیال هم نمیکنم که خداشناسندهٔ آن باشد، و در هر حال سپاس سزای ذات خداست (که مقدر امور است) معاویه دیگر آنکه خواستی تا کشندگان عثمان را بتو فرستم، بدانکه من اینکار را نکرده ایستم، و دیدم که فرستادن آنان را بسوی تو و غیر تو در خور توش و توان من نیست (چرا که آنان جمعی کثیر و جمّی غفیر اند، و آنگاه مگر تا علی زنده است کسی میتواند از سر کشندگان عثمان که مؤمنان و اقعی اند موئی کم کند، ای زادهٔ هند) بجان خودم سوگند است که اگر از این کجسری و سرکشی جدا نشوی (و دست از این یاغیگری برنداری) زود آکه همان کشندگان عثمان بدون اینکه تو رنج جستن آنان را در دشت و دریا و کوه و زمین برخویش نهی خود را بتو شناسانند، و (با همان دست و تنها نیکه سزای عثمان را در کنارش نهادند) تو را بجوبند جستنی که یا فتنش تو را ناخوش افتد، و دیدار یکه بر خورد بآن تو را شادمان نسازد (آن وقت است که دست از تأسف بدندان خائی، و چاره نداشته باشی) والسلام ۰

(۱۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَيْهِ أَيْضًا :

وَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَهَجَّتْ بِزِينَتِهَا ، وَخَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا ، دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا ، وَقَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا ، وَأَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا : وَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقِفَكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِنْجٌ ، فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ

وَخُذْ أُهْبَةَ ٱلْحِسَابِ ، وَشَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ ، وَلَا تُمَكِّنِ ٱلْغُوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمْكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ ٱلشَّيْطَانُ مِنْكَ مَأْخَذَهُ ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ ، وَجَرَى مِنْكَ مَجْرَى ٱلرُّوحِ وَٱلدَّمِ . ✻

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ ٱلرَّعِيَّةِ ، وَوُلَاةَ أَمْرِ ٱلْأُمَّةِ ، بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ ، وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ ، وَنَعُوذُ بِٱللهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ ٱلشَّقَاءِ ! وَأُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غِرَّةِ ٱلْأُمْنِيَّةِ ، مُخْتَلِفَ ٱلْعَلَانِيَةِ وَٱلسَّرِيرَةِ . ✻

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى ٱلْحَرْبِ فَدَعِ ٱلنَّاسَ جَانِبًا وَٱخْرُجْ إِلَيَّ ، وَأَعْفِ ٱلْفَرِيقَيْنِ مِنَ ٱلْقِتَالِ لِيُعْلَمَ أَيُّنَا ٱلْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَٱلْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ ، فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ ، وَذٰلِكَ ٱلسَّيْفُ مَعِي ، وَبِذٰلِكَ ٱلْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي ! مَا ٱسْتَبْدَلْتُ دِينًا ، وَلَا ٱسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا ، وَإِنِّي لَعَلَى ٱلْمِنْهَاجِ ٱلَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ . ✻

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِعُثْمَانَ ، وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَٱطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا ، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُّ

مِنَ ٱلْحَرْبِ إِذَا عَضَّكَ ضَبُسُ ٱلْجِمَالِ بِٱلْأَثْقَالِ ، وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ ٱلضَّرْبِ ٱلْمُتَتَابِعِ ، وَٱلْقَضَاءِ ٱلْوَاقِعِ ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ - إِلَى كِتَابِ ٱللهِ وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ ، أَوْ مُبَايِعَةٌ حَائِدَةٌ . *

ونیز از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه :

معاویه چه خواهی کرد هنگامیکه (چنگال مرگ گلویت را بفشرد و) سرپوشها از آنچه که در آنی برافتد، (رشته کار نهایت در پیش دیده ات هویدا گردد ، و آن چیز عبارت است) از جهانیکه خویش را با کمال آرامگی بتو نمایاند ، و با عیش نوشش فریبت داد ، دعوتت کرد اجابتش کردی ، کشاندت و بنالش رفتی ، فرمانت داد فرمانش بردی ، زود اکه آگاه کننده (مرگ) تو را بر چیزی آگهی دهد که (هیچ) نجات دهنده تو را از آن چیز (که عذاب آخرت است) نجات نتواند داد ، معاویه دست از این کار بدار (و بجهت دچیزیکه تو را در آن حقی نیست دخالت مکن) و هنگام حساب را آماده باش ، برای فرود آمدن مرگ دامن بکمر در زن و (برای آن روز توشه اندوخته) سنخان ستمگران (شام) را از گوشت بدر کن ، و اگر (سخنم را نشنیده) دستورم را کارفرمندی تو را بآنچه از خودت که (از آن) بیخبر مانده آگهی خواهم داد ، (و خواهم گفت که تو پاک از راه حقیقت برون ، و در چاه غوایت نگونی) بر اسبیکه تو همان (ناپاک) مرد سرکشی هستی که شیطان از تو بهر جا که میخواسته است رسیده است ، و بآرزویش در تو دست یافته ، و چون خون و جان در (رگ و پوست) تو جاری و روان گردیده است . *

(از آن پس حضرت علیه السلام از سیاق موعظت خارج گردیده ، فرماید :) معاویه (بگو بدانم) شما باندازه داشتن رتبه و پیشینیه و بلندی شرف کجا و کی سیاستمداران رعیت و فرماندهان امرا مت بوده اید (که اکنون تو در پی آنی چرا شما سابقه دارید ، لکن سابقه گمراهی و پیشینیه نفاق و کین توزی) و من بخدا پناه میبرم از سوابقی که سببهای شقاوت و سرکشی باشند ، و من تو را ترسانده ام از اینکه همواره در چنگال فریب و آرزو افتاده و (از فرط نفاق) درون و بیرونت یکرنگ نباشند . *

معاویه ، تا چند (بتراژخانی و هرزه درائی گرائیده سخن از اسب و تیغ و سپاه میرانی و) مرا

بجنگ میخوانی (اگر راست میگوئی) دو لشکر را از جنگ معاف داشته مردم را یکسوی نهاد، خودت فراسوی من آی (وضرب دست دلیران تهمتن را بنگر) تا بدانی کدام یک از ما (پردهٔ سیاه وضخیم) زنگ دل و دیده اش را پوشانده است (ای پسر صخر اگر پیش آمد زمان تو را مست و فراموشکار ساخته، و سوابق مرا از یادت برده است) بدانکه من همان (قهرمان اسلام و شهسوار عرصه های بدر، واحد، وحنین، وخندق، وخیبر) ابوالحسنم، منم که تنها در یکروز در جنگ بدر برادرت (حنظلة ابن ابی سفیان) وخالویت (ولید ابن عتبه) وجدّت (عتبة ابن ربیعه) را مغزشان را درانده، ازدم تیغشان گذرانده (وبدرکشان فرستادم) آن شمشیر با من، وبا همان دل (پر از ایمان ویقین) بدیدار دشمنم میروم. ✻

معاویه، من دینی دیگر، وپیغمبری تازه نگزیدم، وبهمان راه اسلامیکه شما ها آن را بامیل واگذارده وبحال اجبار واخلش شدید روانم، (وبا همان نیتی که دیروز با کفار میجنگیدم امروز با شما میجنگم، من که میدانم تو در مغز پوچت چه سودای خامی میپرورانی). ✻

تو گمان میکنی که بسخنوری عثمان برخاسته، وحال آنکه نیک میدانی خون عثمان کجا ریخته شده است (اگر از کسانیکه او را محصور داشتند جویای آن خونی، از بنی تیم، وبنی اسد ابن عبدالعزّا، طایفهٔ طلحه وزبیرش بجوی، واگر از کسانی که او را مخذول داشتند، ویاریش نکردند طالبی خودت را در معرض قصاص در آر که هر قدر عثمان از تو یاری خواست بفریادش نرسیدی آری) اگر خواهان آن خونی از آنجایش بجوی (نه از من، معاویه بهمین نزدیکی) گویا تو را میگزم که همچون شتر انی که سنگینی بار پشتشان را گزیده، ویمالند بدامگونه تو از گزش (وسنگینی بار) جنگ نالانی، وگویا سپاهیان را میگزم که از ضربات پیاپی (تیغ) وقضائیکه (ناچار) بر آنان فرود آمده، وکشته از پس کشته بخاک در غلطیدن مینالند، ومرا بسوی کتاب خدای میخوانند، درحالیکه آن کتاب را انکار کننده، و یا از بیعت خود باز گردندگانند، (واین سخن وابسته بعلم امامت. ویکی از معجزات آن حضرت است که پیش از وقت از رفع مصاحف بمعاویه خبر میدهد، لکن اهل سنت در اینجا معطل مانده اند که بچه تعبیرش کنند، ابن ابی الحدید در صفحه ۴۱۱ جلد ۳ گوید: اگر گوئیم این فراستی است نبوی که این حرف بزرگی

است ، واگر گوئیم اخبار از غیب است که این حرف بزرگتر و عجیب تر است ، ولی در هر دو صورت این سخن از آن حضرت بمنتها درجه بزرگی و شگفتی است) .

(۱۱) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَصّى بِهَا جَيْشًا بَعَثَهُ إِلَى الْعَدُوِّ :)

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءًا ، وَدُونَكُمْ مَرَدًّا ، وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ ، وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ . وَمَنَاكِبِ الْهِضَاتِ لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ ، وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ ، فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعًا ، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا ، وَإِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً ، وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً .

سفارشی است که هنگامیکه هنگی (از سپاهیان خویش) را به جنگ میفرستاد بآنان فرموده اند :

هنگامیکه شما و دشمن ، و دشمن و شما بهم درافتادید (هشیار و بیدار باشید ، و جاهائیکه مشرف بر میدان

جنگ است زود تر اشغال کنید) لشگرگاه شما بایستی پیشاپیش بلندی، و دامنه کهسارها، یا کنار رودخانه‌ها باشد، تا اینکه (آن دامن کوهها، و کنار رود برای شما بمنزله دژها، و یا سنگرها، و یا خندقهائیکه برای دشمن حفر میکنند بوده و) شما را پشتبان، و پیش پای دشمن سدّی باشد، و زد و خوردتان با آنها باید از یک یا دو راه بیشتر نباشد (چرا که در غیر اینصورت عمدهٔ لشگر پراکنده شده، و کار شکست شما و پیروزی دشمن را بهم نزدیک میسازد) در فراز کوهها، و بالای بلندیها، و پشته‌ها دیده بانانی برای خود بگمارید (تا اطراف و جوانبتان را با دقّت تمام مراقب باشند) مبادا که دشمن بناگاه از کمینگاه، یا از جایگاه امن (که احتمال یورش آنها را از آنجا نمیدادید) بر شما بتازد (و کار آسانتان از همانجا بدشواری گراید، همیشه در جنگها عدّه را بعنوان جاسوسی و آگاهی از کم و کیف سپاهیان خصم پیش بفرستید و) بدانید که پیشرو سپاه دیده بانان ایشان، و دیده بانان ایشان پیشروان سپاه اند، زنهار که خویش را از پراکندگی سخت وا پائید (که پایان پراکندگی پراکندگی است) بهنگام فرود آمدن باهم فرود آئید، و بهنگام کوچیدن همگان بکوچید، همینکه پردهٔ سیاه شب شما را پوشاند، نیزه‌ها را دائره وار گرد خود بکوبید (و خود بیدار و خواب بحال انتظار در میان آن دائره قرار گیرید) و باید (طعم) خواب را نچشید جز اندکی بعنوان مضمضه کردن (همانطوریکه بهنگام مضمضه آب دهان را تازه کرده، و تشنگی را بر طرف نمیسازد، همانطور شما بخواب سنگین فرو نرفته، با چرت زدن دیدگان را از خستگی دریابید)

(۱۲) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِمَعْقِلِ ابْنِ قَيْسِ الرِّيَاحِي حِينَ أَنْفَذَهُ إِلَى الشَّامِ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ مُقَدِّمَةً لَهُ :

اتَّقِ اللهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ ، وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ ، وَسِرِ الْبَرْدَيْنِ ، وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ ، وَرَفِّهْ

فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَّرَهُ مُقَامًا لَا ظَعْنًا، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ، فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللهِ، فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا، وَلَا تَنْدُنْ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ، وَلَا تَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ. ❋

از وصایای آنحضرت علیه السلام است بمعقل بن قیس ریاحی هنگامیکه او را با سه هزار نفر بعنوان مقدمه الجیش بسوی شام میفرستادند: ❋

(معقل بن قیس ریاحی یکی از اشراف و رؤسا، و دلیران اهل کوفه، و از دوستان حضرت امیرالمؤمنین است، به هنگام فتح شوشتر، در دوران عمر، عمار یاسر معقل را با هرمزان بمدینه آورد، و این معقل همان کسی است که در کنار نهر دجیل با ستور دو ابن علقمه رئیس خوارج جنگیده، و هر دو همدیگر را بکشتند، باری حضرت فرمودند: ای معقل در این ماموریتی که تو را میسپردم) بترس از خدائیکه ناچارش دیدار کرده، و تو را جز بدو بازگشتی نیست، و البته (در این جنگ) باید جز با کسیکه با تو میجنگد نجنگی، لشکر را در هنگام خنکی هوا (ی صبح و عصر) راه ببر، و آنها را (در ظهر که روز به نیمه و گرما بحد کمال است) بخواب قیلولا مر کرده، آسایش شان را منظور دار (و با شتران را بچراگاه سرسبز ده، تا بکام دل از گیاههای خرم بچرند) سر شب راه بپیمای، که خدای شب را برای آسایش مقرر فرموده است نه کوچیدن (و منزل بریدن) بنابراین سر شب تنت را از خستگی و فرسودگی (روز و رنج راه) بیرون آورده، شتران و مراکب را

از کوفتگی برهان، تا هنگامیکه (پرده سیاه شب برچیده شود، وشعاع ودرخشندگی ستارگان افزون گردد، نسیم دلاویز صبا وزیدن گیرد) سحر دامان (لطیف) بگستراند، صبح (چاک) گریبان بگشاید، آنگاه باخیر وخوشی از خدا حرکت کن، ابسر هنگ، هرآنگاه که بدشمنت برخورد کردی، در قلب لشگرت باش (زیرا جایگاه تو در لشگر جایگاه دل در پیکر است) وبگروه خصم نزدیک مشو نزدیک شدن کسیکه میخواهد ستیزه آویز را چنگ میازد، (وآتش پیکار وکین برافروزد) ودیر از آنان دور مشو دور شدن آنگه از پیکار مهراسد (وخصم را برخویش چیره میخواهد) تا آنگه فرمان من تو برسد، نکند کین ودشمنی شما نسبت بآنان شما را به پیکارشان برانگیزد، پیش از آنکه آنها را باطاعت وفرمانبرداری بخوانید، وعذرشان را راه بربندید (بلکه سخت باید آنها را از اشتباه بیرون آورده بخداوحقشان متوجه سازید، اگر پذیرفتند که کار بدون بکار افتادن شمشیر ختم، واگر نپذیرفتند عذر شما موجه و فیصل کار با شمشیر است) . ❊

(۱۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

❊ (إِلَى أَمِيرٍ مِنْ أُمَرَاءِ جَيْشِهِ :) ❊

وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ ابْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا ، وَاجْعَلَاهُ دِرْعًا وَمِجَنًّا ، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ ، وَلَا بُطُوءُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ . ❊

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بدو تن از سرشکرانش (هنگامیکه آن دو تن را با سپاهشان بفرمان بردن از مالک اشتر امر میفرمود . ❊

و با یاری خدای ترجمه و شرح حال جناب مالک را در عهدنامه که حضرت بدو نگاشته اند، مفصل بیان خواهیم کرد، و اینمن فرمایش حضرت درباره شرف و بزرگواری ایشان کافی است که فرمود: من مالک ابن حارث معروف باشتر را بر شما و هر که در تحت فرمان شما است امارت و سروری دادم از این پس (او امیر و شما مأمور، و او رئیس و شما مرئوسید) فرمانش را بشنوید، امرش را اطاعت کنید، او را در برابر (پیش آمدهای سخت پیکار و حملات) دشمن زره و سپر قرار دهید، چرا که مالک اشتر کسی است که (در جنگ و غیر جنگ بجز از خدا) از هیچکس نهراسید و (از فرط ایمان) خطا و لغزش در نگیرد، و در چیزیکه شتاب بسوی آن چیز با حزم و احتیاط دمساز تر افتد، راه درنگ و کندی نپوید و در چیزیکه درنگ و کندی در آن برتر باشد، راه تندی و شتاب نسپرد (مالک مردی مجرب و کار آزموده است. بهنگام زدن زخم میزند، و در گاه نهادن مراهم مینهد، نه تازیانه را کار تیغ فرماید، نه از تیغ کار تازیانه خواهد، و البته از چنین سرهنگی پیروی کنید تا پیروز شوید).

(۱۴) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لِعَسْكَرِهِ قَبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِفِّينَ:)

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَؤُكُمْ، فَإِنَّكُمْ - بِحَمْدِ اللهِ - عَلَى حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَؤُكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ، فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِرًا، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَلَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ، إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ، وَ

إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَنَالُ وَلَدَ الْمَرْأَةِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ .

از وصایای آنحضرت علیه السلام است، که در صفین پیش از برخورد و پیکار با مردم شامیان فرموده است :

(ای سربازان رشید من) پیش از آنکه دشمن با شما بجنگد شما باید با وی بجنگید، چرا که شما بحمدالله بلطف و یاری خدا با حجتی ثابت (و در تحت فرمان امام بحق و ولی الله مطلق) میباشید، و این واگذاردن شما آنان را تا اینکه در جنگ پیش دستی کنند، خود جداگانه حجتی است از شما بر ایشان (زیرا که آن وقت آنها محارب اند، و شما مدافع، و دفعشان بر شما واجبست) پس اگر با آنها جنگیده، و بفرمان خداوندی (شکست خورده و) فرار کردند، شما فراری را نکشید، و آنکه با نشان داد عورتش میخواهد خود را از کشتن برهاند زخم مزنید، (مانند عمرو عاص و پسر ابن ارطاه که در همین جنگ صفین بهمین وسیله خود را از ضرب ذوالفقار حضرت رها ساختند) و مباشر کشتن زخمداران مشوید، و زنان را آزار ندهید، و آنان را بر می انگیزید، گو اینکه آنها آبروهای شما را بباد دشنام و نکوهش گرفته، سرشکرانتان ناسزا گویند، زیرا که (ناسزا گفتن کار عجزه و ناتوان است و) آنها از حیث نیروها، و جانها، و خردها (سخت) ناتوانند گرچه ما (در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگها) مامور بودیم که دست از آنان باز داریم، در صورتیکه آنها مشرک بودند، و آزار و کشتنشان اشکالی نداشت، با این وصف) اگر در زمان جاهلیت مردی زنی را گرفته و با سنگ و عصایش میآزرد و میزد، او و فرزندان پس از خودش نکوهش گردیده میشدند (و مردم میگفتند این فرزند آن کسی است که با زنی در افتاده، و او را آزار داد، شگفتا اسلام مسلمین را از آزار زنان باز پرستی که در حال جنگ دشمن را علیه آنها تحریک میکردند، منع فرمود، و اگر کسی این دستور را کار نمی بست مردم خود و فرزندانش را سرزنش میکردند، ما اینجا از اهل سنت و جماعت سئوالی داریم، مگر فاطمه زهرا علیها السلام بقول خودتان سیدة نساء، و از اهل بهشت نیست، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش نفرمود فاطمة پارة من بدنی، آزار او آزار من، و آزار من آزار خداست، مگر مورخین شما با همه انکارها در و پوشیها

نوشته‌اند، فدک را ابوبکر از دست زهراؑ گرفت، و عمر با هیزم بدر خانه‌اش آمد و میخواست خانه را با هر که در آنست بسوزاند، مگر نه شما اعتراف دارید که زهرای مرضیه از جهان بیرون رفت، و بر آن دو نفر خشمناک بود، و وصیت کرد شب دفنش کنند، و آن دو نفر بنماز و جنازه‌اش حاضر نگردند، بفرمائید بدانیم قبر دختر رسول خداؐ برای چه مخفی است، آیا با این همه جنایات سزاوار است که مسلمان چنین کسی را خلیفه رسول اللهؐ بداند، افسوس که هوا پرستی و حب جاه هزار سال است که چشم دل شما را به کلی کور کرده است خدایا بحق محمد و آل محمدؐ سوگندت میدهیم که دم بدم عذاب آزار دهندگان زهراؑ، و فرزندان زهراؑ را زیاد، و شیعیان و دوستان زهراؑ را غریق بحر رحمت بگردان). ❊

(۱۵) وَكَانَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ يَقُولُ

❊ إِذَا لَقِيَ ٱلْعَدُوَّ مُحَارِبًا : ❊

ٱللّٰهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ ٱلْقُلُوبُ، وَمُدَّتِ ٱلْأَعْنَاقُ، وَشَخَصَتِ ٱلْأَبْصَارُ، وَنُقِلَتِ ٱلْأَقْدَامُ، وَأُنْضِيَتِ ٱلْأَبْدَانُ. ❊ ٱللّٰهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ ٱلشَّنَانِ، وَجَاشَتْ مَرَاجِلُ ٱلْأَضْغَانِ ٱللّٰهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَتَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا (رَبَّنَا ٱفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِٱلْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ ٱلْفَاتِحِينَ). ❊

و آنحضرت علیه السلام بهنگامه جنگ و دیدار دشمن مکرر میفرمودند :

بار پروردگارا، دلها (ی بندگان مؤمنت بانتظار مهر و رحمت) بتو نزدیک، و گردنها (یشان) بسوی تو کشیده، و دیده‌ها (یشان) بسوی تو باز، و پاها براه تو روان، و پیکرها (یشان برای

جهاد و ترویج دین تو) لاغر و نزار گردید ، خدایا کینه های نهان (دشمنان که تا بحال در دل داشته و یارای دم زدنشان نبود) هویدا ، و دیگهای حسدها ، و دشمنیها بجوشش افتاد . ✻

پروردگارا از نبودن پیغمبرتان ، و بسیاری دشمنانمان ، و پراکندگی خواهشهایمان بتو شکایت میکنیم . ✻

بارخدایا ، (کار ما را بسامان ، و دین خودت را یاری و ما را بر دشمنان پیروزی ده و) حق و راستی را بین ما و کسانمان بگستر ، چرا که تو (حق را) بهترین گسترندگانی . ✻

(۱۶) وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

✻ لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ ٱلْحَرْبِ : ✻

لَا تُشَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمْلَةٌ ، وَأَعْطُوا ٱلسُّيُوفَ حُقُوقَهَا ، وَوَطِّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا ، وَآذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى ٱلطَّعْنِ ٱلدَّعْسِيِّ ، وَٱلضَّرْبِ ٱلطِّلْحَفِيِّ ، وَأَمِيتُوا ٱلْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ ، فَوَٱلَّذِي فَلَقَ ٱلْحَبَّةَ ، وَبَرَأَ ٱلنَّسَمَةَ ، مَا أَسْلَمُوا ، وَلَكِنِ ٱسْتَسْلَمُوا ، وَأَسَرُّوا ٱلْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ !! ✻

وآنحضرت علیه السلام به هنگام پیکار (صفین) یاران را همی فرمودند :

(فراری در جنگ برای سربازدلیر ما یه ننگ است ، که پس از آن بازگشت و حمله در کار نباشد ، ولکن) فرار یکه پس از آن بازگشت بسوی میدان ، و گریز از دشمنی که بعد از آن حمله در کار باشد ، این نباید شما را

سخت و دشوار افتد (چرا که بسا اوقات مردان جنگی برای غافل کردن حریف از پیش گریخته ، و همینکه با فرار شیرازهٔ سپاه خصم از هم گسیخته آمد ، ناگاه بازگشته ، و با حملات متقابل ، راز روزگارشان برآورده اند) حق شمشیرها را گذارده ، و آنها را در پهلوها ، و جایگاه کشته شدنهای دشمن فرو برید ، و خویش را آماده سازید ، برای فرو کردن نیزه ها در اندرون و احشاء و امعاء و شمشیر زدنیکه کار را بهلاکت کشاند (زخم را سخت و محکم بجائی بزنید که حریف با آن از پای درافتد ، و در حدیث است که ضربات خود حضرت تک بود ، اگر بعرض یا بطول میکوفت خصم را دو پاره میکرد ، هیچگاه ضربتی نزد که بضرب دیگرش نیاز افتد ، و ضرب دست آن حضرت در خیبر بر مرحب باندازهٔ شهرت گرفت ، تا جائیکه شاعری دربارهٔ معشوقه اش چنین گفت : ✻

وَشَادِنٍ أَبْصَرْتُهُ مُقْبِلاً	فَقُلْتُ مِنْ وَجْدِي لَهُ مَرْحَبَا
قَدْ نَوْدِيَ فِي الْهَوَى قَدُّهُ	قَدْ عَلِيٍّ فِي الْوَغَى مَرْحَبَا

دلبر آهو روشی را دیدم که میآید ، از خوشحالی او را آفرین گفتم ، رفتارش دلم را از عشق دو پاره ساخت ، بدانسانکه علی علیه السلام در جنگ مرحب را دو نیمه کرد) صدا ها را (در سینه ها) بیندازید ، که این کار ترس را از میان بردارنده تر است (دم فرو بستن و باز و گشادن کار دلاوران ، و همهمه و سر و صدا راه انداختن کار بیدلان زبون است بدانید) سوگند بدان خدائیکه گندم را شکافت و بشر را بیافرید ، که معاویه و عمرو عاص و پیروانش هیچگاه اسلام را نپذیرفتند ، لکن (با اظهار مسلمانی) خواهان سلامتی نفوس و اموال خویش شدند ، و کفرشان پنهان میداشتند ، تا اینکه برای خود یارانی یافتند ، و آنگاه کفر نهانی را آشکار ساختند . ✻

(ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد ۳ شرح خود گوید : امیر المؤمنین در اینجا سوگند یاد میکند ، که معاویه و عمرو عاص و کسانی از قریش که این دو را دوست میداشتند هیچگاه اسلام نیاوردند . ✻

ما از ایشان و پیروان مذهب سنت پیرسیم چه کسانی از قریش دوست معاویه بوده اند ، جز این است که عمر و عثمان دو خلیفه شما از بس او را دوست میداشتند ، مدت بیست و پنجسال تمام در ولایت شامش امارت و فرمان روائی دادند ، تا این طور باعث گمراهی شامیان ، و ویرانش

تهمه خونهای ناحق گردید، بدانید که کلیهٔ آن خونهای ناحق بگردن عمرو عثمان است وبس) .

(۱۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا عَنْ كِتَابٍ مِنْهُ إِلَيْهِ:)

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ، فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسِ، وَأَمَّا قَوْلُكَ «إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ» أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ. وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ. وَأَمَّا قَوْلُكَ «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ. وَلَكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَلَبِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفٌ يَتْبَعُ سَلَفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَنَعَشْنَا بِهَا الذَّلِيلَ، وَلَمَّا أَدْخَلَ اللهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً

عَلَى حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا ، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا وَالسَّلَامُ ۰

از نامه های آنحضرت علیه السلام است در پاسخ نامهٔ معاویه (عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَالْعَذَابُ)

(ابن ابی الحدید در صفحهٔ ۲۲۴ جلد ۳ گوید روزی از روزهای صفین که معاویه سخت خویش را در تنگنای جنگ گرفتار یافت ، عمرو عاص را گفت من نامهٔ بعلی مینگارم باشد که او را در کار پیکار رشک و تردید در اندازم عمرو عاص پوزخندی زده ، گفت معاویه تو کیستی که بتوانی مانند علی مردی را بفریبی ، بجای خود باش که او گول خور نیست ، معاویه گوش نداده ، نامه بحضرت نگاشت که خلاصهٔ اش این است اگر ما میدانستیم ، این جنگ چه بسرمان خواهد آورد هرگز داخلش نمیشدیم ، و اکنون هر دو پشیمانیم ، تو میدانی که لشکر عرب از دو سوی در شرف نابودی است ، من و تو فرزندان عبد مناف و در نسب باهم برابریم ، چنانچه مرا بحکومت شام بازگذاری فرمات را گردن خواهم نهاد ، هنگامیکه حضرت آن نامه را ملاحظه فرمودند ، در پاسخ نوشتند ای معاویه)

اینکه فرمانداری شام را از من درخواست کردی دانسته باش ، چیزی را که من در بردارش تو نمیدادم البته امروز آن را بتو نخواهم داد (و در یقین خود دچار شک و تردید نخواهم شد) دیگر آنکه گفتی جنگ عرب را (همچون اژدها بدم درکشید و) خورد ، و از آنان جز کمی باقی نمانده اند (که از فرط فرسودگی بی شباهت بباقیماندهٔ جانی که در تن بیمار است نیستند) بدانکه هر که راه حق خورد (و بدست اهل باطل کشته شد ، زندهٔ جاوید و روانه بهشت ، و هر که راه باطل خورد (و بدست اهل حق نابود شد مخلد) در آتش است ، و اما اینکه گفتی ما و تو در سپاهیان و جنگ باهم برابریم ، پس بدانکه (تو در اینموضوع سخت باشتباه افتاده و ابداً وجه شباهتی بین ما و تو موجود نیست) نه تو در شک و تردیدت پایدارتر از من بر یقین میباشی ، و نه شامیان بر دنیا حریصتر از عراقیان در امر آخرت میباشند (من و اهل عراق از روی ایمان و یقین برای

حق میجنگیم ، تو و اهل شام از روی شک و تردید برای دنیا میجنگید) دیگر اینکه گفتی ما فرزندان عبد مناف هم بهمچنین ، لکن حرف اینجاست که نه امیه (ابن عبد شمس) مانند هاشم (ابن عبد مناف) و نه حرب (ابن امیه) همچون عبد المطلب (ابن هاشم) و نه مهاجر (از مکه بمدینه) همچون اسیر و آزاد کرده شده (بدست پیغمبر در فتح مکه) است ، معاویه آنکه نسبش روشن است (و مانند آفتاب میدرخشد) مثل آنکه نسبش ناپاک و آلوده است نیست ، و آنکه با حق یار است غیر از آن کسی است که دنبال باطل است ، مؤمن و منافق یکسان نیند (خلاصه هیچ چیز ما و تو هم شبیه نیست که خود را در ردیف من گرفته ، من پاک تو ناپاک ، من شریف تو لئیم ، من مؤمن تو منافق ، من آزاد کننده ، تو آزاد کرده شده ، در هر حال دست از طریقه باطل گذشتگانت بدار و براه راست بگرای) و چه ناخلف فرزندی است فرزندیکه پیروی کند پدر بیراکه در آتش نگونسار است ، حالا از جمله اینها که بگذریم (چیز دیگری که با ما هست و با شما نیست ، و از تمامی اینها مهمتر است این است که) در دستهای ما است فضیلت نبوت و پیغمبری بطوریکه بوسیله این فضیلت هر عزیزی را (در جنب خویش) خوار ، و هر خواری را عزیز و سربلند ساختیم ، در آن هنگام که خداوند عرب را گروه گروه بدینش در میآورد ، و این امت خواه ناخواه آن دین را گردن مینهاد ، شما از کسانی بودید که دخولتان در اسلام بیرون این دو راه نبود ، یا از روی دنیا پرستی . و یا از ترس عقوبت در دنیا (چون میدیدید کسانیکه وارد اسلام میشوند عزیز ، و آنانکه آنرا نمی پذیرند خوار و ناچار کشته میشوند ، شما گروه منافق صلاح خویش را در این دیدید که تظاهر بدین اسلام کرده ، تا هم از عزت آن برخوردار ، و هم از ضرب شمشیر اسلامیان آسوده باشید ، هنوز مردم فراموش نکرده اند که ابوسفیان پدرت هنگام بیعت با عثمان گفت ای بنی امیه مرکب سلطنت را سوار شوید که بخدا سوگند بهشت و دوزخی در کار نیست ، ای کسیکه خود شاخی از شجرهٔ ملعونه میباشی ، دیر روز بود که پدرت بر الاغی سوار و تو آن را میکشیدی ، و برادرت آن را میراند ، پیغمبر خدا همینکه از دور شما را دیدند فرمودند : لعنت خدای بر سواره و کشنده و راننده باد ، آیا اینها دلیل کفر شما نیست) تازه همین اسلام در وقتی شما هنگامی بود که (درخت تنومند اسلام ریشه دوانیده و) یکه تازان پیشاهنگ به پیشی گرفتنشان (در دین) رستگار و نخستین دستهٔ مهاجران با فضیلت و کرامت (در جنگها در

پیش روی پیغمبر خدا شهید شده و از جهان) رخت بربستند، معاویه البته مگذار اهریمن ناپاک در تو راه یابد، و بهرهٔ خویش را از تو برگیرد (بیهوده سخن مسرای و براه خدای باز آی که من همان ابوالحسن دیروزم، گفته اند هنگامیکه این پاسخ را دریافت کرد روزی چند از عمرو عاصش پنهان داشت تا عاقبت بدو بنمود، عمرو عاص او را نکوهیده، و علی علیه السلام را در اشعاری نیکو بستود، و این عمرو از روزیکه با کشف عورت در جنگ از چنگ حضرت رهیده بود، زندگی خویش را مرهون عفو و اغماض حضرت میدانست، معاویه گفت عجب است که تو مرا سرزنش کرده، و با اینکه علی آن طور تو را رسوا کرد بزرگش میشماری، عمرو گفت اما بزرگی علی چیزی است که تو خود آن را بهتر از من دانی، اما رسوائی بدان آنکه در جنگ با علی رسوا شود رسوا نیست).

(۱۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ:)

وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ، وَمَغْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ. وَقَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغِلْظَتُكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَاسَّةً، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا، فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ - رَحِمَكَ اللهُ - فِيمَا جَرَى عَلَى يَدِكَ وَلِسَانِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ

شَرٍّ ، فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذٰلِكَ ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ ، وَ بِفَيْلَقِ رَأْيِي فِيكَ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بعبدالله ابن عباس هنگامیکه او فرماندار بصره بود

(عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب از یاران رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ، و علم تفسیر قرآن را فارس میدان ، و نطق و فصاحت را آیت بزرگ جهان است ، او علم تفسیر را از حضرت امیرالمومنین علیه السلام فراگرفت ، و در اثر ظرفی از شیر که حضرت رسول ص بوی نوشانید از دانش بدرجات عالی نایل گردید ، تا جائیکه گفت من در کف دست حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در دست جبرئیل امین دیدم ، که میگفت مردم بیایید و با خدای بیعت کنید . گفتندش تو چرا در قضیه کربلا شرکت نکردی گفت یاران حسین علیه السلام را پیش از حضورشان در کربلا بنام و نشان می شناختم ، نام من جزء آنان نبود ، باری او عموزاده حضرت امیرالمومنین ع ، و در تمام مواقف چه هنگام غصب خلافت ، یا عمر ، و چه بعد از آن در مجالس و محافل و چه در هنگام صفین در یاری حضرت امیرالمومنین ع مجاهد تهانموده ، و کوششها کرده ، و با سخنهای آتشین و باغ معاندین آنحضرت را از قبیل معاویه ، و عمرو عاص ، و مغیرة ابن شعبه ، و عبدالله زبیر بخاک مالیده است . و حضرت نیز او را بسیار دوست داشته ، و کارهای بزرگ را در کف با کفایت وی مینهادند ، اینکه بعضی از مورخین نوشته اند ، او در اواخر عمر بطرف معاویه متمایل شده ، سفری بشام کرده است بسیار بعید است ، و بعضی دیگر از تاریخ نگاران این مطلب را باور نداشته اند ، ابن عباس از بس در فراق رسولخدا صلی الله علیه و آله گریست در اواخر عمر از نعمت دیدار محروم ماند ، و پس از فوتش دو مرغ سفید از کفنش بیرون آمده بآسمان پرواز کردند ، که گفته اند آن دو مرغ عبارت از علم وی میباشند ، باری حضرت در این نامه بوی نوشتند) .

پسر عباس دانسته باش این بصره (که اکنون تو از جانب من فرماندار آنی) فرودگاه شیطان ، و (درخت) فتنه و آشوب را کشت زار است ، لذا (برای اینکه بصریان بر تو نتوفند ، و با تو نیاشوبند) با

نیکی کردن با ایشان آنها را خرّم و شاداب دار، گره بیم و ترس (از خویش) را از دلهایشان بگشای، (و همواره با آنان بمهر بوده، و آتش انقلاب را دامن مزن) مرا گفتند تو با بنی تمیم بدخوئی آغاز نهادهٔ، و در بارهٔ آنان دشمنی روا داشته (سوابق درخشانشان را نادیده انگاشته) با اینکه بنی تمیم مردمی هستند که (در آسمان افتخارات) هیچ ستاره از آنان غروب نکرد جز آنکه اختری درخشان تر بر ایشان سر زد، (هر یک از بزرگان شانرا که از دست دادند، بزرگی شریفتر بدست آوردند، دلاوری و غیرت آنها باندازه ایست که) نه در جاهلیت و نه در اسلام خونی از آنان هدر نشده، و یا بسوی کین توزی نشتافته اند، آنها نسبت بما دارای خویشی، و نزدیکی، ویژه، و پیوسته میباشند (زیرا که بنی هاشم، و بنی تمیم در الیاس ابن مضر که جدّ اعلا اعلای من است بهم می پیوندند) و ما به پیوند دادن رشتهٔ خویشی (اقرب و أوفی و) مزد داده شدگان، و بر بریدنش وزر و وبال دارندگانیم، پسر عبّاس خدایت بیامرزاد، لختی عنان بازکش (و خویش را وا پای و بنگر تا چه میکنی و بدان) که آنچه از نیک و بد که بدست تو بر مردم رود، ما نیز (که تو را نیرو داده، و فرمانت را بر مردم روان داشته ایم) در آن شریکیم (بنابراین ستم را در بربند، و مرا در پیشگاه حق و عدالت مسئول مساز، گمان من در بارهٔ تو جز اینها است) خویش را نزد گمان شایستهٔ من بخودت درآر، و عقیدتم را در باره ات سست منمای، والسلام.

(۱۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ :)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبِسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ

آلتَّقْرِيبِ وَآلْأَدْنَاءِ ، وَآلْأَبْعَادِ وَآلْأَقْصَاءِ إِنْ شَاءَ آللهُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است به برخی از فرماندارانش

پس از حمد و ثنای خدا و رسول ، دهقانان و روستائیان اهل ولایت تو (که در حول و حوش فرمانداری تو ساکن اند) از دلسختی و درشتی ، و کوچک شمردن ، و ستمکاری تو (سخت به تنگ آمده و) شکایت دارند ، من (بشکایاتشان رسیدگی و) در کارشان نظر کردم ، چون مشرک و مجوس بودند آنان را سزاوار آن ندیدم ، که پرنزدیک کرده شوند (و بسیارشان مهربانی کنی) از این سوی چون آنها با ما معاهده بسته اند (و در پناه ما میباشند) خوش نیست که یکباره رانده شوند ، و مراسم ستم در بارشان معمول گردد ، بنابراین درباره آنان جامه به پیکر خویش در پوش ، که با درشتی و نرمی توأم باشد گاهی با ایشان مهربان ، و گاهی نامهربان باش ، و بخواست خدای میان نزدیکی و دوری ، و راندن و پیش آوردنشان را پیوند ده (نه بدان دیده که در مسلمانان میگری در آنان بنگر ، و نه از جرگه بشر خیشان بیرون بدان)

(۲۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ آلسَّلَامُ

إِلَى زِيَادٍ آبْنِ أَبِيهِ ، وَهُوَ خَلِيفَةُ عَامِلِهِ عَبْدِ آللهِ آبْنِ عَبَّاسٍ عَلَى آلْبَصْرَةِ ، وَعَبْدُ آللهِ عَامِلُ أَمِيرِ آلْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ آلسَّلَامُ - يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا وَعَلَى كُورَةِ آلْأَهْوَازِ وَفَارِسَ وَكِرْمَانَ :

وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللهِ قَسَمًا صَادِقًا ، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ ، ضَئِيلَ الْأَمْرِ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بزیاد ابن ابیه ، و زیاد عامل عبدالله ابن عباس بود ، و ابن عباس نیز از طرف حضرت استانداری اهواز و فارس و کرمان را داشت .

(زیاد را از آن روی بزیاد ابن ابیه نامیدند ، که چند نفر در سر نطفهٔ او با هم نزاع داشتند ، لذا عایشه او را باین نام نامید ، و بدان معروف گردید ، گفته اند : وقتی عایشه خواست نامه بزیاد بنویسد هرچه فکر کرد ندانست عنوان نامه را چطور آغاز کند ، زیرا دید اگر بنویسد زیاد ابن عبید یا زیاد ابن ابیه او را بخشم خواهد آورد ، و اگر بنویسد زیاد ابن ابی سفیان دروغ گفته است ، بالاخره نوشت از ام المؤمنین بسوی پسرش زیاد ، زیاد هنگامیکه این عنوان را خواند خندیده و گفت : لَقَدْ لَقِيَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هٰذَا نَصَبًا گفت ام المؤمنین را عنوان من برنج افکنده است ، باری این زیاد از دشمنان سرسخت حضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد آنحضرت است ، او مردی بود با هوشی سرشار ، و زبانی فصیح ، محدث قمی در سفینة البحار از گفته واقدی نقل میکند : که روزی زیاد در مسجد در حضور عمر خطبه خواند که در فصاحت کمتر مانندش شنیده شده بود ، عمرو عاص گفت اگر این جوان از قریش بود بر مردم سروری میکرد ، ابوسفیان حاضر بود گفت اگر ترس از عمر مانع نبود میگفتم چه کس او را در رحم مادرش وضع کرده است ، کنایه از اینکه فرزند من است از زنا ، و داستان شهادت دادن ابی مریم سلولی شراب فروش در مسجد شام در حضور معاویه و زیاد و جمع کثیری از مردم باینکه من وسائل زنا کردن ابی سفیان را با مادر زیاد فراهم ساختم معروف است ، و نیز معاویه از همین جا اتخاذ سند کرده زیاد را برادر خویش خوانده ، و پس از قتل امیرالمؤمنین ع حکومت کوفه و بصره و توابع را بوی واگذار کرده ، و او کرد با شیعیان آنچه کرد ، ابن ابی الحدید در صفحه ۷۲ جلد ۳ گوید هنگامیکه زیاد وارد بصره شد بر برادر

سعید ابن ابی سرح که یکی از شیعیان بود، تنگ گرفته اموالش را ستانده، و خانه اش را خراب و خودش را بزندان افکند، همینکه این خبر بحضرت امام حسن رسید نامه بزیاد نوشت که بر سیدن این نامه این مرد را با عیالش رها کرده، اموالش را بازده، و خانه از برایش بساز که او بمن پناهنده شده است، زیاد از این نامه که حضرت بعنوان تحکم بوی نوشتند خشمگین شده نامه که عنوانش این بود که از زیاد ابن ابی سفیان الی الحسن ابن فاطمه بحضرت نوشته، و جوابی تند و زننده و بی شرمانه بداد، و در پایان گفت من این مرد را بجرم دوستی پدرت و شفاعت تو درباره وی خواهم کشت، حضرت وقتی که نامه زیاد را دریافت کردند جواب آن را چنین نوشتند: من الحسن ابن فاطمه إلی زیاد ابن سمیه دانسته باش که رسول خدا فرمود مرد فرزند زنازاده از برای فراش و باید نگهداریش کرد و زن زناکار را باید سنگسار نمود، آنگاه نامه بمعاویه نوشته جواب نامه زیاد را در جوف پاکت نهاده هر دو را بشام فرستاد معاویه وقتی جواب نامه زیاد و پاسخ حضرت امام حسن را خواند کشور شام در نظرش تاریک شده نامه بزیاد نوشته، و در آن فرادان او را نکوهش کرده، از جمله گفت من گمان میکنم تو دارای دو رأی باشی، یکی از طرف ابی سفیان که حلم و حزم باشد، و دیگری از طرف مادرت سمیه که جهل و نادانی است، البته بر سیدن این نامه بتو فوری شیعه حسن ابن علی را از بندر ها کرده اموالش را بازده، خانه بهتر برایش بساز، و او را با خلعت نیکو بسوی حسن فرست، که چون تو نی را بروی دستی نیست، آخر ای مردک پست بدمادر مگر نمیدانی فاطمه دختر رسول خدا است و نسبت دادن تو حسن را بوی برای آنحضرت افتخار و شرف دیگری است، انتهی باری حضرت بزیاد نوشتند)

من بخدای سوگند میخورم سوگندی درست و راست، که اگر بشنوم که تو در مال و خراج مسلمین بچیزی کوچک یا بزرگ خیانت روا داشته، البته بر تو حمله برده، و سخت خواهم گرفت، سخت گرفتنی، که تو را واگذار کند در حالیکه دارائیت کم (و هیچ از آن مالی که بستم اندوخته با تو نباشد) و فقیر و بیچاره مانده کمرت (در زیر بار وزر و وبال خم و) سنگین، و در تبات پست و ناچیز باشد.

(۲۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ أَيْضًا :

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا ، وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا ، وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ ، وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ .

أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ ؟ وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ - أَنْ تُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ ، وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ ، وَالسَّلَامُ .

و نیز از نامه های آنحضرت علیه السلام است بزیاد ابن ابیه

(ای زیاد اکنون که فرمان تو در بصره و اهواز بر مردم روان ، و هر طور بخواهی ممکن است مخارج بکنی پس تا میتوانی) در حال اقتصاد و میانه روی اسراف و دو بخرجی را واگذار (و افراط در امساک نیز نیز نکرده حد وسط را بگزین و) در امروز (دنیا) بیاد فردای آخرت (باش و (برای آنجا توشه گرد آورد) باندازهٔ رفع نیاز از مال نگهداشته ، و زیادی آن را (با انفاق بمستمندان بخزانه خدای سپرده و) برای روز نیازمندیت بگذار ، آیا با اینکه در نزد خدای از گردنکشان (محسوب) هستی ، امیدواری که خدای مزد فروتنان و افتاده گانت دهد ، و آیا با اینکه تو در ناز و نعمت (جهان) غلطان ، و آن نعمت را ، از ناتوانان و بیوه زنان باز میگیری چشم آن داری که ثواب تصدق دهندگانت دهند ، (بخدا سوگند که این امید بیجا ، و این توقع دور از

است خام) و جز این نیست که بشر آنچه (از نیک و بد) که پیش فرستد پاداش داده شود، و بر هر چه که (بر خود) مقدم داشته است در آید (و محال است آنکه گندم کشته جو چیند، و آنکه جو کاشته است گندم درو کند) .

(۲۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ ، وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ : مَا انْتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانْتِفَاعِي بِهٰذَا الْكَلَامِ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ ، وَبُلُوغُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ ، فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ ، وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا ، وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا ، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا ، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بعبدالله ابن عباس ، و او مکرر میگفت من پس از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ سخنی باندازه سودی که از این سخن بردم نبردم

پس از ثنا و ستایش خدا و رسول بدانکه انسان گاهی شادمان میگردد بیافتن چیزیکه نباید آن چیز از وی فوت شود ، و ناشاد میشود بفقدان چیزیکه ، نباید آن را دریافته باشد (انسان باید بداند

که هرچه خداوند برای او مقدر فرموده است همان است ، کم و بیش نمیشود ، مثلا گاهی ، مال نصیب انسان است ، از جائیکه گمان ندارد میرسد ، و گاهی قسمتش نیست با اینکه رنج فراوان در راه تحصیل آن متحمل شده است ، آن مال از دستش میرود ، هیچیک ازاین دو نباید موجبات بدحالی و خوشحالی او را فراهم سازند ، زیرا تقدیر چنین بوده است ، چنانچه خداوند در قرآن مجید س ۵۷ ی ۲۲ فرماید : وَمَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ ، إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ، لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ هیچ چیزی در زمین و در خودتان از مصیبات شما را نرسد ، مگر پیش از آنکه آن را از شما بگردانیم ، در کتاب بوده ، براستیکه این مطلب در کتاب ثبت است ، براستیکه انکار بر خدای آسان است ، برای اینکه شما اندوهناک نشوید برای آنچه از دست بدهید ، و شادمان نگردید برای آنچه بشما میرسد ، و خدای هر متکبر خودخواه را دوست ندارد ، ابن عباس) بنابراین البته باید شادمانی تو به چیزی از آخرت باشد ، که بدان میرسی ، و اندوهت بچیزی از آن که از دستت میرود (ای عبدالله جهان ناپایدار ، و دارائی آن ارزش ندارد ، که انسان به از دست دادن ، و یا از بدست آوردنش ناشاد و شادمان گردد) تو باید باآنچه از جهان که میرسدت پرحزم ، و برآنچه از آن که از دست میرودت ، نالان و اندوهگین باشی ، البته حزن و اندوه خویش را برای پس از مرگت قرار ده . ❊

(۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

❊ (قَالَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْوَصِيَّةِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجِمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ :) ❊

وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَمُحَمَّدٌ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ ، أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ ،

وَخَلاكُمْ ذَمٌّ .

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ !
إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي ، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي ، وَإِنْ أَعْفُ
فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ ، فَاعْفُوا (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ
وَاللهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ ، وَمَا
كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ ، وَطَالِبٍ وَجَدَ (وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) .

أَقُولُ : وَقَدْ مَضَى بَعْضُ هٰذَا الْكَلَامِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطَبِ إِلَّا
أَنَّ فِيهِ هٰهُنَا زِيَادَةً أَوْجَبَتْ تَكْرِيرَهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است ، بهنگامیکه ابن ملجم لعنة الله آن ضربت را بر فرق همایون) حضرتش فرود آورد ، پیش از مرگ بر سبیل وصیت فرموده اند :

سفارش من با شما این است که (مانند کفار و مشرکان پای از دایرهٔ توحید بیرون ننهید و) چیزیرا با خداوند بزرگ شریک و انباز نگردانید . اما محمد صلی الله علیه و آله را نکند که سنت و را تباه سازید (و از جادهٔ شریعت و طریقتش بیکسو شوید ، شما باید همواره) این دو عمود را پایدار بدارید ، (و از این دو چراغ نور افشان خواهان روشنی باشید که) اگر این دو دستور را بکار بستید ، دیگر نکوهش شما مورد ندارد (بدانید) من همان یار دیروز شمایم که امروز (بدینسان در بستر ناتوانی و مرگ افتاده و) مورد پند و عبرت شمایم ، من فردا از شما جدا خواهم شد ، (و در خانهٔ آخرت جای خواهم گزید پس) اگر نمردم و ماندم که خود صاحب اختیار خون خویشم (و ممکن است پسر ملجم مرادی را ببخشم) و اگر نماندم که نیستی میعادگاه من (و کلیه افراد بشر است ، و آنکه نمیرد خدا) است ، و من اگر عفو کردم و

از کشتن ابن ملجم) گذشتم، پس آن گذشت برای من باعث نزدیکی (بخدا) است، و از برای شما نیکوئی و ثواب است، بنابراین شما هم بگذرید، مگر دوست ندارید که خدا تعالی گناهان شما را هم ببخشد و بیامرزد، سوگند باخدای که من (با اندازهٔ از این جهان پرآشوب بیزار، و دیدار خدای را خواهانم گردیدم) از این مرگی که ناگهانم فرو گرفت، سبب کراهتی در خویش ندیده، و از پیدایش آن ناخورسند نیستم، هم اکنون من (از فرط اشتیاق بملاقات محبوب و رهائی از چنگ کرو فات جهان) مانند آن تشنهٔ وارد و شونده، آبگاه، و جوینده یابنده میباشم (که بمنظور خویش نائل، و سعادت شهادت را دریافته، با علائ علیین، با پیمبران و اوصیاء همنشین شده، و از نعمتهائیکه نزد خدا است بهره مند خواهم گردید) زیرا که آنچه که نزد خدا است، برای نیکان بهتر است. ✻

سید رضی رحمة الله علیه فرماید: میگویم که برخی از این سخن در خطبه های پیشین خطبه ۱۴۹ گذشت. لکن چون ایجاز باده داشت تکرارش لازم افتاد. ✻

(۲۴) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِمَا يَعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ كَتَبَهَا بَعْدَ مَنْصَرِفِهِ مِنْ صِفِّينَ :

هٰذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ لِيُولِجَنِي بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَنِي بِهِ الْأَمْنَةَ.

مِنْهَا

وَإِنَّهُ يَقُومُ بِذٰلِكَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ : يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ فِي الْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ.

وَإِنَّ لِبَنِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللهِ ، وَتَكْرِيمًا لِحُرْمَتِهِ ، وَتَشْرِيفًا لِوُصْلَتِهِ .

وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَى أُصُولِهِ ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ ، وَأَنْ لَا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقُرَى وَدِيَّةً حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا .

وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ فَتُمْسَكُ عَلَى وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ : قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقَّ ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْوَصِيَّةِ أَنْ لَا يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهَا وَدِيَّةً ، الْوَدِيَّةُ : الْفَسِيلَةُ ، وَجَمْعُهَا وَدِيٌّ ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا ، هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْأَرْضَ يَكْثُرُ فِيهَا غِرَاسُ النَّخْلِ حَتَّى يَرَاهَا النَّاظِرُ عَلَى غَيْرِ تِلْكَ الصِّفَةِ الَّتِي عَرَفَهَا بِهَا فَيُشْكِلُ عَلَيْهِ أَمْرُهَا ، وَيَحْسَبُهَا غَيْرَهَا .

از وصایای آنحضرت علیه السلام است ، که پس از بازگشت از صفین راجع بکارهائیکه بنی

بادارائی انتخاب کرده شود، نوشته (ودستور فرمودند:

این فرمانی است که بنده خدا، علی ابن ابیطالب در دارائی خویش برای طلب خوشنودی خدای میناید، تا اورا (در فردای قیامت) داخل بهشت فرماید و (از عذاب) ایمنش دارد مِنْهَا وابسته بایستی (پس از درگذشت من فرزند برومند وارشدم) حسن ابن علی بایکار قیام کند، باینکه بروجه مشروع از آن مال (که از من بوی میراث رسیده است هم) بخورد، و هم درکارهای خیر از آن انفاق نماید، واگر مرگ حسن را دریافت، وپس ازوی حسین زنده بود او بایستی درایکار اقدام، ووصیت را بموقع خود اجرایش سازد، وازبرای فرزندان فاطمه است ازاین مال وقف، مانند آنچه که ازبرای (باقی) فرزندان علی میباشد (ودیگر از فرزندان را نرسد که باامام حسن وامام حسین علیهما السلام ایراد گرفته بآنها بگویند چون شما امید این مال هم مانند زکوة و صدقات واجبه برشما حرام است) ومن ایکار را قرار دادم در فرزندان فاطمه برای طلب خوشنودی خدا ونزدیکی برسو نخدای، وگرامی داشتن احترام، وشریف داشتن قرابت وخویشی آن حضرت صلی الله علیه وآله را وعلی علیه السلام باآن کسی که اورا وصی وجانشین خویش قرار میدهد، شرط میکند که مال را برأصل وپایه خودش نگهداری کند، وازمیوه (درختان باغ) آن انفاق نماید، بهرجائیکه مأمور، وراه نمایانده شده است، وایکه از نخلستانهای آن آبادیها (ی وقفی) نخلهای کوچکی که ازآن نخلهای بزرگ بوجود میآید نفروشد، تا اینکه زمین آن آبادیها (بواسطه غرس شدن آن نخلهای کوچک درآنها) نخلستانی تشکیل دهد، وهریک ازکنیزان ازآن کنیزانی که من برآنها درآمده، ودارای فرزند یا آبستن است پس آن کنیز قیمت کرده میشود برای فرزندش، وازبهره ونصیب آن آزاد میگردد، واگر فرزندش مرده، وکنیز زنده بود، آنگاه آن کنیز آزاد است، و بندِ رقیت ازاو برداشته شده است، وآزادگی آزادش داشته است (خلاصه فرمایش حضرت اینست که هنگامیکه میراث مرا تقسیم میکنید، کنیز فرزند دار را قیمت کرده در سهم فرزندش قرارش دهید، آنگاه درواقع مثل این است که اورا بفرزندش فروخته اید، وفرزند وقتی مادرش را خرید مادر آزاد است.



سید رضی علیه الرحمه فرماید: فرمایش حضرت علیه السلام در این وصیت که أن لا یبیع من نخلها ودیة، ودیة بمعنی نخل کوچکی است که تازه جوانه زده باشد، وجمع آن ودی میباشد واینکه فرمود: حتی تشکل أرضها غراسا این از فصیح ترین کلمات است، ومراد اینست که در زمین نخلهای کوچک باندازه بسیار شود، که اگر بیننده در آن نگرد آن را بغیر از طرزی که در اول بار دید بود ببیند، وتشخیص براو دشوار شده، پندارد آن جز آن نخلستانی است که از پیش دیده بود.

(۲۵) ومن وصية له عليه السلام

* كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات، وإنما ذكرنا هنا جملا منها لما فيها أنه عليه السلام كان يفهم عمال الحق ويشرع أمثلة العدل في صغير الأمور وكبيرها، ودقيقها وجليلها: *

انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له، ولا تروعن مسلما، ولا تجتازن عليه كارها، ولا تأخذن منه أكثر من حق الله في ماله، فإذا قدمت على الحي فانزل بمائهم، من غير أن تخالط أبناءهم، ثم امض إليهم بالسكينة والوقار حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم، ولا تخدج بالتحية لهم ثم تقول: عباد الله، أرسلني إليكم ولي الله وخليفته لآخذ منكم حق الله في أموالكم، فهل لله في أموالكم من حق فتؤدوه إلى وليه؟ فإن قال قائل: لا، فلا تراجعه، وإن أنعم

لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعِيفَهُ أَوْ تُزْهِقَهُ،
فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا
تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ
مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ، وَلَا عَنِيفٍ بِهِ، وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا، وَلَا
تَوْهَنَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ: فَإِذَا اخْتَارَ
فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ، ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ: فَإِذَا
اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ، فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ
بِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ، فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ
اخْلِطْهُمَا، ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ
وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا، وَلَا هَرِمَةً، وَلَا مَكْسُورَةً، وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا
ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ
الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا
نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيظًا، غَيْرَ مُعَنِّفٍ وَلَا مُخِيفٍ وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ
ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ، نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ، فَإِذَا أَخَذَهَا
أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ
لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بِوَلَدِهَا، وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ

صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذٰلِكَ وَبَيْنَهَا ، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى ٱلثَّلَاغِبِ ، وَلْيَبْسُطْ إِنْ بِٱلنَّقَبِ وَٱلظَّالِعِ ، وَلْيُوَرِّدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ ٱلْغُدُرِ ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ ٱلْأَرْضِ إِلَى جَوَادِ ٱلطُّرُقِ ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي ٱلسَّاعَاتِ ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ ٱلنِّطَافِ وَٱلْأَعْشَابِ حَتَّى تَأْتِيَنَا - بِإِذْنِ ٱللّٰهِ - بُدَّنًا مُنْقِيَاتٍ ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ لِنُقِيمَهَا عَلَى كِتَابِ ٱللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَإِنَّ ذٰلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ . ❋

از وصایای آنحضرت علیه‌السلام است که آن را برای کمیل نوشت که مباشر گرد آوردن صدقات بود سید رضی رحمة‌الله علیه فرماید : ❋

ما اینجا کمی از آن وصیت را یاد آور میشویم ، تا دانسته شود که آن حضرت تا چه اندازه بستون حق را بپای میداشت ، و در کوچک و بزرگ و نهان و آشکار امور و احکام براه عدل و داد گستری روان بود . ❋

(ای کسیکه از جانب من بگرد آوردن زکوة گمارده شده ای ، همواره در این کار با مردم) برای تقوا و ترس از خداوند یگانه بی انباز و شریک روان باش ، نکند که مسلمانی را از خویش برنجانی و بترسانی ، نکند که بر او بطوری بگذری که او را ناخوش افتد ، بیش از حق خدای را در مال از وی مگیر (در شوه و تعارف از مردم ستان) در آن هنگام که بر قبیله (از قبائل عرب که مأمور تسویه حساب آنان هستی) میرسی ، بدون اینکه بخانه هایشان در آئی با گاهشان فرود آی (زیرا که ممکن است در خانه های آنان زنانی باشند که دیدارشان و شنیدن صوتشان خوش نباشد ، یا اینکه نخواهند تو بر امور پنهانیشان و ناکل و مشربشان آگاهی پیدا کنی ، تا فقیر شرمنده شود ، و غنی را کرده افتد) آنگاه با آرامش و وقار

بسوی آنان روان شو ، و در میانشان برپای ایستاده و (با خوشروئی و محبت تمام) بگوی بندگان خدای ولی خدا ، و خلیفه و جانشین (رسول) او مرا برای گرفتن حق خدا از اموال شما فرستاده است چنانچه در دارائی شما برای خدای حقی است آن را (بوسیلهٔ من) بسوی ولیش بفرستید ، پس اگر گوینده از آنان گفت (مال خدا در نزد من) نیست بسویش بازگرد (و بر او سخت مگیر) و اگر آری گوئی گفت بلی هست ، آنگاه بدون اینکه او را بترسانی ، و ببدی وعده اش داده ستمش کرده ، و یا سخت گیری کنی با او روان شو ، و هر چه از زر و سیمت که میدهد بگیر ، و اگر او را گاو و گوسفند و شتری بود ، جز با ذن او داخل آنها مشو ، چرا که بیشتر آنها از آن اویند ، و اگر هم (ضرورت ایجاب کرد که) داخل آنها شوی دخول تو نباید همچون داخل شدن اشخاص غالب و ستمکار باشد (بلکه باید از روی مهربانی و رأفت و با ذن صاحبان آنها باشد) تو نباید چارپائی را رم دهی ، و آنها را بفریاد بیندازی و بترسانی ، و صاحبانشان را بحالشان بد حال و پریشان سازی (که اگر چنین کنی در دنیا و آخرت از کیفر من و خدای ما مون نخواهی بود) آنگاه مال را بدو قسمت تقسیم کن ، و او را در اختیار کردن هر یک از آنها مخیر ساز ، و هر کدام را که او برای خود برگزید ، تو نباید متعرض او شوی (که چرا بهتر را برای خود گزیده است) پس دوباره باقی را دو نصف کن ، و باز اختیار را باو گذار ، و البته در آنچه که او برای خویش میگزیند ، باو در میاویز (تا هر کدام را که خود خواهد برگیرد) خلاصه پیوسته این دستور را مکرر کن تا اینکه باندازهٔ که برای ادای حق خدای در مالش وافی باشد باقی ماند آن وقت دیگر حق خدای را از وی بستان ، و اگر (پس از انجام کار) از تو ابطال آن تقسیم را خواهان شد تقسیم را باطل کرده ، و آن دو مال را بهم مخلوط کن ، و دوباره مانند کاریکه در نخستین بار بجای آوردی (و عمل را مکرر میکردی باز مکرر کن) تا حق خدای را که در مال او است بازستانی (ولکن چون مال خمس باید بدون عیب و نقص باشد در اینجا که میگیری نیکو دقت کن تا) شتر سالدار و پیر ، و مریض ، و لاغر ، و معیوب ، و پی شکسته نستانی ، و بر آنها امین گردان جز کسیرا که بدینش اعتماد کامل داشته ، در حالیکه او بمال مسلمانان رئوف و مهربان باشد تا آن مال را بولی و صاحب اختیار مسلمین برساند ، و آن ولی میان آنان تقسیم نماید ، و آن کس را که بر آن مواشی موکل میسازی باید مردی نیکخواه ، مهربان ، درستکار ، و نگهدارنده باشد ، نه آنکه

سختی دهنده، ستم کننده، خسته کننده، زحمت رساننده باشد، (که آن چارپایان را در اثر ضرب و ستم و تند راندن از بین ببرد) آنگاه آنچه را که پشت گرد آمده نزد ما بفرست، تا بجاهائیکه خدا دستور فرموده است مصرف کنیم، و وقتی که امین تو آنها را گرفت (تا بسوی منشان آرد) با وی سفارش کن که میان ماده شتر و بچه اش فاصله نشود، و شیرش را چندان ندوشد، که بچه اش را (از گرسنگی) زیان رساند، و بهنگام سواری برنجش نیفکند، و میان شتران سواری، و غیر سواری تعادلی قائل شود (گاهی بر اینها و گاهی بر آنها سوار گردد، تا همگان راحت و آسوده باشند) با شتران خسته برفاه و آسانی رفتار کند، جرب دار، و لنگ، و مانده را انتظار کشد تا برسد، و آنها را از راههائی عبور دهد، که بآبگیرها بگذرند، (تا اگر زبان بسته ها تشنه بودند آب بیاشامند) و نباید آنها را از مرغزارها براهی که بی آب و گیاه است بکشاند، بلکه باید گاهی در میان مرغزار، و چشمه سار چند ساعتشان مهلت گذارد (تا بچرند و آب خورند) و باذن خدایتعالی آنها را بحالی بما برساند که همگی فربه و پاک و پاکیزه از عیب بدون کشیدن رنجی و دیدن اندوهی باشند، تا آنها را بدستور خداوند بزرگ، و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم کنیم، زیرا که اینکار بخواست خدایتعالی اجر ترا بزرگتر کننده، و هدایت را نزدیک سازنده تر است (شما ای کسانیکه این سطور را از زیر نظر میگذرانید نیکو دقت کنید و بنگرید علی علیه السلام درباره مردمی که باید مالیات شرعی را بپردازند، تا چه اندازه تسهیلات قائل شده، و حتی درباره چارپایان، تا چه پایه رفق و مهربانی را مراعات فرموده است این سخنان را بخوانید، و اینقدر برای گرفتن مالیات مردم را تحت فشارهای مستقیم و غیر مستقیم نگذارید، و کشورداری را از آن فرمان روای مطلق بیاموزید).

(۲۶) وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ، وَقَدْ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَةِ:)

اٰمُرُهُ بِتَقْوَى اللهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَاهِدَ

غَيْرُهُ ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ . ❊

وَأَمْرُهُ أَنْ لَا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَى غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ . ❊

وَأَمْرُهُ أَنْ لَا يَجْبَهَهُمْ وَلَا بَعْضَهُمْ ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ ، فَإِنَّهُمُ الْأَخْوَانُ فِي الدِّينِ ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ . ❊

وَإِنَّ لَكَ فِي هٰذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ، وَحَقًّا مَعْلُومًا ، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ ، وَإِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ ، وَإِلَّا فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَبُؤْسًا لِمَنْ خَصْمُهُ عِنْدَ اللهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ ، وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُ وَابْنُ السَّبِيلِ !! وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ ، وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا ، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا الذُّلَّ وَالْخِزْيَ ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى ، وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ ، وَالسَّلَامُ . ❊

از پیمانی است که آنحضرت علیه السلام بر برخی از کارکنانش نهاد ، هنگامیکه او را برای

گرد آوردن زکوة (واجبه بسوی مردم) میفرستاد .

(اکنون که یکی از کارگذاران خویش را برای جمع کردن صدقات میفرستم) او را امر میکنم بترس و پرهیز از خداوند، در نهانها و پوشیدگیهای کارهایش، آنجا که بغیر خدا گواهی، و بجز او نگهبانی نیست (او باید قیامت را نصب العین خویش قرار داده، و بداند که خدا جزای نیک و بد کارهایش را برو دوی بوی خواهد داد) و نیز او را فرمان میدهم که چیزی از طاعت خدای را هنگام پیدائی بجای نیاورد، درصورتیکه به پنهانی خلاف کرده، و جز آنرا بجای میآورد (دست از ریا و سمعه و خلکاری کشیده، در ظاهر برای فریب مردم خود را زاهد و انمود نکرده، و در پنهان طوری دیگر باشد زیرا) هر که نهان و پیدا و کردار و گفتارش باهم اختلاف نداشته باشد، البته چنین کس عبادت را پاکیزه و خالص گذارده است و نیز او را فرمان میدهیم که (در برخورد با مردمی که در حوزهٔ ماموریت وی واقع اند) با آنان بطرزی زشت برخورد نکرده، و بیاد دشنامشان نگرفته، و بواسطهٔ برتری فرمانروائی، و ریاستی که بر آنان دارد، (از روی حقارت و تندی) روی از آنان برنتابد، زیرا آنان برادران و یاریگران در حقوق، (مستحقین) را استخراج کنندگانند (این کارگرانند که با کارفرما در حکم واحد و هر دو ملازم و ملزوم یکدیگرند) و کارفرمایان و رؤساء هیچگاه بنایستی از روی کبر و عجب در آنان بنگرند، زیرا که کاخهای آسمان خراش آنان در اثر زحمات سالیان دراز اینان سرپا و بساط زندگانیشان از خون دل آنها رنگین است ای مردم مامور) باید بدانی که در این صدقه و زکوة (که آن را از مردم میگیری) برای تو نیز سهمی واجب و حقی معین و معلوم میباشد، باید بدانی که تو هم یکی از شرکاء فقرا، و ناتوان نیازمند میباشی (و در حقوق خدائی که از مردم میگیری) البته ما نیز حق ترا خواهیم پرداخت، پس تو نیز حق را بآنان بپرداز، و گرنه در فردای قیامت پر دشمن ترین مردم خواهی بود، وای (صدوای) بر آن کسیکه هنگام رستاخیز در نزد خداوند (جهان) فقراء و بینوایان و بیچارگان و ممنوعان از حق و مقروضان، و وامانده گانش دشمن باشند (ای کسیکه امین من هستی دانسته باش) هر آنکه امانت را خوار شمرد و (عرصه گاه) خیانت را جراگاه خودش قرار داد، خودش و دینش را از آن خیانت پاکیزه نمود، بدیهی است چنین کسی رسوائی جهان را بخودش راه داده، و این کس در آنجهان خوارتر و رسواتر است،

براستیکه بزرگترین خیانت خیانت امت (درباره یکدیگر) است ، وزشت ترین غشها و آمیختگیها غش وچشم پوشی پیشوایان (از خیانتها وزشت کاریهای امت) است .

(۲۷) وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - حِينَ قَلَّدَهُ مِصْرَ :)

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ ، وَاسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ .

وَاعْلَمُوا - عِبَادَ اللهِ - أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ ، وَلَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ، ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ ، وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ : أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللهِ غَدًا فِي آخِرَتِهِمْ ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ ، وَلَا يُنْقَصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ ، فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ

ٱلْمَوْتَ وَقُرْبَهُ ، وَأَعِدَّ لَهُ عُدَّتَهُ ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ : بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا ، أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا ، فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى ٱلْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا ، وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى ٱلنَّارِ مِنْ عَامِلِهَا ؟ وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ ٱلْمَوْتِ ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ ! ٱلْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ ، وَٱلدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ ، فَٱحْذَرُوا ٱلنَّارَ قَعْرُهَا بَعِيدٌ ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ : دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ ، وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ ، وَإِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ ٱللَّهِ ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ ، فَٱجْمَعُوا بَيْنَهُمَا ، فَإِنَّ ٱلْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ ، وَإِنَّ أَحْسَنَ ٱلنَّاسِ ظَنًّا بِٱللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ .

وَٱعْلَمْ ، يَا مُحَمَّدَ ٱبْنَ أَبِي بَكْرٍ ، أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ ٱلدَّهْرِ ، وَلَا تُسْخِطِ ٱللَّهَ بِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ، فَإِنَّ فِي ٱللَّهِ خَلَفًا مِنْ غَيْرِهِ ، وَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ .

صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ لَهَا ، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ ، وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ .

از وصیت آنحضرت علیه السلام است ، به محمد ابن ابی بکر هنگامیکه قلاده (و منشور فرمانداری) مصر را بگردن وی میافکندند .

(ابا القاسم محمد ابن ابی بکر یکی از رؤساء شیعیان وحواریان و دلباختگان حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه میباشد ، که در دامان مهر وعطوفت آن حضرت پرورش یافته و در اغلب مواقف به تیغ زبان ، و زبان تیغ از یاری آن حضرت دریغ نگفته است ، جوانی بود زاهد ، ناسک ، شجاع ، در سال حجة الوداع متولد ، و در ماه صفر سال ۳۸ هجری در سن ۲۸ سالگی در مصر بدست معویة ابن خدیج کندی بانواع تشنه کشته شد جسدش را پس از قتلش در جوف حماری مرده نهاده آتش در زدند ، گفته اند هنگامیکه این خبر بام حبیبه دختر ابی سفیان رسید کوسپندی بریان کرده نزد عایشه فرستاد و گفت برادر ترا اینطور بریان کردیم و عایشه از آن پس تا زنده بود دیگر بریانی نخورد ، و در محمد اسماء بنت عمیس وقتی شنید پسرش را بآن طرز فجیع کشته اند از فرط اندوه خون از پستانهایش بیرون زد ، و باندازه قتل او در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مؤثر افتاد که آثار حزن در چهره مبارکشان نمایان گردید ، عرض کردند یا امیرالمؤمنین در مصیبت محمد سخت اندوهناکید فرمودند چرا نباشم ، محمد پسر من بود از صلب ابی بکر ، و این معنی در سخن ۳۴ صفحه ۶۷ جلد اول این کتاب مرقوم افتاد ، آنم فرزند عیال حضرت باقر علیه السلام دختر قاسم پسر محمد است ، محدث قمی رحمة الله علیه در جلد دوم سفینة البحار صفحه ۳۱۳ گوید : برخی از فضلاء نوشته اند وقتی ابو بکر محمد را از دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام نهی کرد محمد این اشعار را در پاسخ نوشته بدو فرستاد .

يَا أَبَانَا قَدْ وَجَدْنَا مَا صَلَحْ	(۱)	خَابَ مَنْ أَنْتَ أَبُوهُ وَافْتَضَحْ	

إِنَّمَا أَخْرَجَنِي مِنْكَ الَّذِي	(۲)	أَخْرَجَ الدُّرَّ مِنَ الْمَاءِ الْمِلْحِ
أَنْسَبُ الْعَهْدَ فِي خُمٍّ وَمَا	(۳)	قَالَهُ الْمَبْعُوثُ فِيهِ وَشَرَحْ
فِيكَ وَصَّى أَحْمَدٌ فِي يَوْمِهَا	(۴)	أَمْ لِمَنْ أَبْوَابُ خَيْبَرَ قَدْ فُتِحْ
وَعَلَيْكَ الْخُزْيُ مِنْ رَبِّ السَّمَا	(۵)	كُلَّمَا نَاحَ هَمَامٌ وَصَدَحْ
يَا بَنِي الزَّهْرَاءِ أَنْتُمْ عُدَّتِي	(۶)	وَبِكُمْ فِي الْحَشْرِ مِيزَانِي رَجَحْ
وَإِذَا صَحَّ وِلَائِي لَكُمُ	(۷)	لَا أُبَالِي أَيَّ كَلْبٍ قَدْ نَبَحْ

(گوید)

(۱) ای پدر ما آنچه نکو بود یافتیم ، بدبخت و رسوا کسی است که تو پدرش باشی ،

(۲) جز این نیست که مرا از تو بیرون آورد کسی که ، گوهر را از آب شور بیرون میآورد ،

(۳) چرا تو پیمان روز غدیر و آنچه را که پیغمبر درباره علی فرمود و شرح داد فراموش کردی ،

(۴) آیا پیغمبر در آن روز تو را بخلافت تعیین کرد و وصیت فرمود یا کسی که درهای قلعه خیبر را برگشود

(۵) از جانب پروردگار آسمان خواری بر تو رسد مادام که کبوتر حمامه مینالد و هو هو میزند

(۶) ای فرزندان زهرا ، شما شدید نکیه گاه من و در فردای محشر میزانم به شما سنگین است .

(۷) هنگامیکه دوستی من در شما محکم افتاد دیگرم باکی نیست هر سگی هر اندازه بناح و زوزه خواهد کو بکن .

ناگفته نماند که عهدنامه که مسطور میگردد پس از کشته شدن محمد بدست معاویه افتاد او در آن عهدنامه بنظر اعجاب و تحسین میگریست ، ولید ابن عقبه وقتی خوش آمدن او را دید گفت بگوی تا این احادیث را بسوزانند ، معاویه گفت این رأی بصواب نیست ، ولید گفت آیا این رأی صواب است که تو در شتان ابی تراب بنگری و آنها را بکار بندی معاویه گفت وای بر تو آیا میگوئی من چنین دستوراتی را بسوزانم سوگند باخدای من علی نیکوتر و جامعتر از این ندیده و نشنیدم ، آنگاه بحاضرین گفت مگوئید ، این از کتب علی ابن ابی طالب است ، بلکه گوئید از کتب ابی بکر است که در نزد پسرش محمد بوده ، و این عهدنامه در خزانه بنی امیه دست بدست گردش میکرد ، تا عمر ابن عبد العزیز انتشار داد که آن از نامه های امیر المؤمنین است ، و آن عهدنامه ایست که حضرت علیه السلام به محمد فرمودند) .

(ای فرماندار مصر تو بسوی کشوری روانی که در آن فراعنه و گردنکشان بسیاری حکومت کرده اند، تو باید بعکس آنان رفتار کرده، و اگر دلهای آنان را مسخر خویش میخواهی) پس درباره آنان فروتن و نرم رفتار و گشاده رو و سازگار باش (و از کبر و نخوت بپرهیز) در ملاحظه کردن و نظاره نمودن بامور رعیت التفات داشته باش، تا بزرگان دربازگشت از عدالت در تو طمع نکنند و زیردستان از داد گریت نومید نگردند، شما بندگان خدای باید (این نکته را) بدانید که خدا از کوچک و بزرگ، و پیدا و نهان کاران آنان خواهد پرسید، پس اگر (شما را استمکار و جفاگستر دید و) عذاب کرد، بدانید شما ستمکارتر بید، و اگر (به لطف و کرمش) ببخشید و گذشت که گذرنده تر است ۰

بندگان خدای، این را بدانید، که پرهیزگاران با سود این جهان و نفع آن جهان از جهان بیرون شتافتند (چون دنیا مزرعه آخرت است اینجا تخم نیکی و تقوی کاشتند و آنجا درو دند، و در واقع از دو جهان منتفع گردیدند) در سود از دنیا با اهل دنیا شرکت جستند، لکن اهل دنیا با آنان در سود آخرت شرکت نجستند، در دنیا با بهترین ماندنی ها زه و (منافع) آنرا به نیکوترین خوردنی خوردند (در پرتو قناعت ولی اعتنائی بدنیا بهره وافری که عبارت از نصیب آخرت است از آن برگرفتند، و خرسند و نیکبخت شدند، از جهان بچیزی که اهل وسعت و ریخت و پاش دنیا از آن محظوظ گردیدند (و با همه دست تنگی و ناداری) از آن برگرفتند، همان را که جبابره و گردنکشان از آن برگرفتند، آنگاه از آن جهان رخت بربستند با توشه (بمقصد) رساننده، و بازرگانی سود دهنده در جهان بودند، و بلذت دوری از جهان رسیدند، و براستی باور شان آمد که در فردای آخرت همسایگان خدای خواهند بود (در بهشتی که) نه دعائی از ایشان رد میشود، و نه در نصیب و بهره آنان نقص و کاهشی رخ میدهد ۰

بندگان خدای، از مرگ و نزدیکی آن بترسید (که ناگاه چنگال در شما بند خواهد کرد) و بآماده گی کی سزاوار و شایسته آنست آماده باشید، که او با کاری بزرگ و امری سهناک شما را فرو خواهد گرفت، با خیری که هیچگاه شری در آن نیست، و یا با شری که هیچگاه خیری در آن نیست (شما همینکه دچار حلقه های پولادین مرگ گردیدید، اگر در دنیا نیکوکار بوده اید همواره در نیکی، و اگر بدکار بوده اید

همیشه گرفتار زشتی و آتش خواهید بود) پس کو آن را دو مرد یکه از کردار نیک خود بسوی بهشت نزدیک شود، و کیست آن (بدبختی) که از کار زشتش بسوی دوزخ شتابد، مردم شمارانده شدگان مرگید اگر بایستید شمار را دریابد، و اگر بگریزید شمار ابگیرد و (بدانید که) مرگ از سایه بشما نزدیکتر، و باموهای پیشانیتان پیوند خورده و گره زده شده است، و دنیا از پشت سرتان بهم درپیچیده شده (و شمار اطومار کرده است، بنابراین تا در اینجهان وقتی باقی است کاری کنید) و بترسید از آتشی که تا آن گود و دور و سوزشش تند و شدید، و عذاب و اندوهش هر زمان تازه و جدید است، سرائی که در آن رحمتی نیست و التماسی پذیرفته نشود، و گره اندوهی در آن گشاده نگردد (زیرا آنجا غضب محض و محض غضب و خشم پروردگار است و بس) و شما اگر توانائی آنرا داشته باشید که ترس و بیم خویش را در اینجهان از پروردگارتان فزون سازید، و گمانتان را درباره (رحمت) او نیکوتر نمائید، پس (چنین کنید) این دو را یکجا گرد آورید، چرا که بندگمان نیکش درباره پروردگارش باندازه ترسش از او میباشد، و نیکوترین افراد درباره خدای ترسنده ترین اشخاص از او است.

ای پسر ابی بکر، ای محمد (این را بدان که از پس پایگاه تو نزد من گرامی و ارجمند است لذا) من در پیش خویش تو را ببزرگترین سپاهیانم که عبارت از مصریان باشند فرمانروائی دادم، و هم تو را سزد که در راه دینت با خویشتن بخلاف و پیکار برخیزی (و از هوا و هوسها پیروی ننمائی) و لو اینکه تو از روزگار جز ساعتی را در نیابی (ای پسر ابی بکر) نکند که تو خدای را برای خوشنودی یکی از آفریدگانش بخشم آوری (و رضای مخلوق را بر سخط خالق رجحان نهی) زیرا رضای خدا جانشین از رضای غیر خدا است، لکن رضای غیر خدا جانشین از رضای خدا نیست (خوشنودی خدا کفایت از خوشنودی بندگان میکند، ولی عکسش ممکن نیست بنابراین بکوشش همواره خدای را از خویش خوشنود داری) نماز را به هنگامیکه از برای آن معین شده است بگذار، و اگر از کارهای دیگر فارغ بودی آن را پیش میانداز، و برای اشتغال و سرگرمی بکارهای دیگر پیش میفکن (نه آنرا پیش از ظهر مثلا بخوان، و نه بهنگام ظهر گوی اول کارم را صورت میدهم و بعد نماز را میخوانم، انسان نمازگذار باید نماز خوب نمازش را با وقات معینه

بخواند تا اگر هم نواقصی دارد خداوند با نماز نیکانش قبول فرماید) و بدانکه هریک از اعمال و کردار تو پیرو نمازت میباشند (اگر در قیامت نمازت قبول شد کارهای دیگرت ولو اینکه چندان نیکو نباشند قبول، و اگر نمازرا قبول نکردند کارهای دیگررا با همه خوبی نخواهند پذیرفت).

وَمِنْ هٰذَا الْعَهْدِ :

فَإِنَّهُ لَا سَوَاءٌ إِمَامُ الْهُدٰى وَإِمَامُ الرَّدٰى ، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ وَعَدُوُّ النَّبِيِّ ، وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : إِنِّي لَا أَخَافُ عَلٰى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا : أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللّٰهُ بِإِيمَانِهِ ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللّٰهُ بِشِرْكِهِ ، وَلٰكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ ، عَالِمِ اللِّسَانِ : يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ .

پارهٔ از این پیمان است

(ای محمد بان) برابر است که پیشوای راهنما ، و پیشوای هلاک کننده ، و از زمره بیرون برندهٔ (مردمان) و دوست پیغمبر ، با دشمن آن حضرت (در نزد خداوند تعالی) یکسان نیند (بین من که در تمام مواقف حاضر بوده ، و در مهالک و معارک برای خوشنودی خداوند سخت جانم را بمخاطرات افکنده ، و ننگ عمر را از خاطر پیغمبر زدوده ام ، با معاویه که در تمام احوال مزاحم رسولخدا - صلی الله علیه و آله بوده ، و علنا با آن حضرت دشمنی کرده و میکند ، فرق بسیار است ، معاویه مردکی است دغلباز و دورو ، و ایمانش از روی اجبار و دروغ و

منشاء تمام فتنه ها و مردی منافق است) این سخن محقق است که روزی رسولخدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود که (یا علی) من بر امتم نه از مؤمن (خالص) و نه از مشرک (معلوم الحال) میترسم چرا که مؤمن را خدای بواسطهٔ ایمانش (از خرابکاری و فتنه) نگهداریش میکند، و مشرک را هم بسبب شرکش قلع و قمعش میفرماید (چون او کفر و شرکش را ظاهر میسازد، دلها از وی گریزان و کسی گوش به سخنش نمیدهد، و مردم در بندهای مکر و فریبش نمی افتند) ولکن من بر شما از هر منافقی بیم دارم که دل وارونه دارد (و بدروغ ایمان را هویدا میسازد، و بسیار افتد که چنین کسی فصیح) و عالم در زبان و سخن گوئی است (بظاهر) بدانگونه سخن میگوید که (نیکی) آن را می شناسید، و (در باطن) کاری میکند که شما منکر آنید (از چنین کس سخت بپرهیزید که دین و دنیای شما را دستخوش امیال فاسدهٔ خویش میسازد) •

(۲۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا وَهُوَ مِنْ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ :

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ اصْطِفَاءَ اللهِ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِدِينِهِ وَتَأْيِيدِهِ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيَّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا، إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النِّضَالِ، وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ! فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ، وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ، وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ، وَمَا

لِلطُّلَقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ ، وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ ، وَ
تَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ ، وَتَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ ، هَيْهَاتَ ! لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ
مِنْهَا ، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا ، أَلَا تَرْبَعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
عَلَى ظَلْعِكَ ؟ وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدَرُ !
فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ ، وَلَا لَكَ ظَفَرُ الظَّافِرِ ! وَإِنَّكَ لَذَهَّابٌ
فِي التِّيهِ ، رَوَّاغٌ عَنِ الْقَصْدِ ، أَلَا تَرَى - غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ ، وَلَكِنْ
بِنِعْمَةِ اللهِ أُحَدِّثُ - أَنَّ قَوْمًا اسْتُشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ، حَتَّى إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِيدُنَا قِيلَ : سَيِّدُ
الشُّهَدَاءِ ، وَخَصَّهُ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِسَبْعِينَ
تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ ؟ أَوَلَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ
فِي سَبِيلِ اللهِ وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ! حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ
قِيلَ : الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ ، وَذُو الْجَنَاحَيْنِ ؟ وَلَوْلَا مَا نَهَى اللهُ عَنْهُ مِنْ
تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً ، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ ،
وَلَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ ، فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ ، فَإِنَّا
صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا ، لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلَا عَادِيُّ
طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَنَكَحْنَا وَأَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ ،

وَلَسْتُمْ هُنَاكَ ! وَأَنَّى يَكُونُ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ ، وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ ؟ وَمِنَّا أَسَدُ اللّٰهِ ، وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ ، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْكُمْ صِبْيَةُ النَّارِ ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ ؟ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بسوی معاویه و آن (از جنبهٔ ادب و فصاحت و الزام خصم یکی) از بهترین نامه ها است .

(مخفی نماند که معاویه بجبلت آن داهیهٔ دهیاء عرب برای پیشرفت مقاصد شومش از هیچ نیرنگ و حیله فروگذار نکرده ، و همواره در پی آن بود که نقطهٔ ضعفی در آنحضرت بوجود آورده ، و آن را دستاویز قرار دهد ، مثلا او در ذهن اغلب مردم شام وغیره جای داده بود که علی علیه السلام مردم را بر عثمان بشوراند ، تا او را کشتند ، طلحه و زبیر را نیز او بقتل آورد ، و خونهای اهل بصره را بریخت ، و عایشه زوجهٔ رسول خدا را اسیر گرفت ، و با همین القائات شوم در ذهن عوام تا اندازه بمنظور پست خویش دست یافته ، و یک چیز دیگر باقی مانده بود ، که اگر راجع بآن یک چیز سخنی از حضرت می شنیدند کاملا بر اسب مراد سوار میشد و آن این بود ، که راجع بغصب خلافت و ذم ابی بکر میخواست مدرکی از آن حضرت بدست آورد ، زیرا جریان غصب خلافت و مظلومیت آن حضرت را بجز عدهٔ معدودی از خواص شیعیان اغلب مردم عراق و شهرهای دیگر حتی بعضی از لشکریان آن حضرت نمیدانستند ، و معتقد بودند شیخین خلیفه بحق بوده اند ، و اگر در آن روز از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی که بوی شکایت و نکوهش از آنان را بدهد صادر میگردید دور نبود که اصلا معاویه کشور اسلامی را علیه حضرتش بشوراند ، لذا در بیشتر نامه ها از جمله همین نامه اینکه ذیل پاسخ آنست بتوسط ابی امامه باهلی نوشت ، و در آن تهمتهای ناروا در بارهٔ خلفا بد آنحضرت بست لذا حضرت هم که از منظور پست وی آگهی داشتند ، بدینگونه بوی پاسخ نگاشتند معاویه) پس از

حمد و ستایش خدا و رسول نامه‌ات بمن رسید، در آن یادآور شدی، گزیدن خدایتعالی محمد صلی الله علیه و آله را، برای پشتبانی دینش، و تقویت کردن آن دین را بوسیلهٔ کسانی از یارانش که او را تأیید کرد، براستی که روزگار جا و مرکز شگفتی را در ما پنهان ساخت (و من وقتی نامه‌ات را خواندم از گردش روزگار، و بیشرمی تو اندازه‌ها گرفتم، و از اینکه مانند تو کسی برگزیدگی رسول الله و تأیید آن حضرت دین خدا را بچون من کسی گوشزد میکنی بقدری دچار شگفتی شدم که اظهارش برایم ممکن نیست، حقیقةً) جای شگفتی است (که همچون تو زنازادهٔ ناکس) شروع کند بآگهی دادن بما نیکیها و نعمتهای خدا را دربارهٔ پیغمبرمان •

معاویه تو در این اخبار (بیخرد) کسی را مانی که خرما را بسوی دِهِ هَجَر (که در آن خرمابنهای بسیار است) ببرد، یا همچون کسی هستی که استاد تیرافکن خویش را به تیرافکنی خواند، تو را گمان آنست که برترین کسان در دین اسلام فلان و فلان (ابوبکر و عمر) اند (و حال آنکه چنین نیست) و آنگاه تو چیزی را یاد آور شدی که اگر درست باشد سود آن از تو دور، و اگر نادرست باشد زیانش بتو نمیرسد، بتو چه مربوط که فاضل کیست و مفضول کدام، یا فرمان دهنده و فرمان برنده چه کس است، اسیران آزاده شده، و فرزندان آنان را (که پس از اسیری در جنگ منت بسرشان نهاده، و آزادشان ساخته، و با خواری تمامشان از پیش رانده اند) باین حرفها چکار، تمیز بین مهاجرین نخستین (که از مکه بخاطر حفظ دین بمدینه کوچیده اند) و ترتیب درجات و قدر و منزلتشان و شناساندن دستجات آنان کار تو نیست (تو ناچیزتر و کوچکتر از آنی که در این قضایا دخالت کنی) شگفتا که ما بچه کار دوری دچار شده‌ایم تیریکه (بی مصرف و لایق سوختن) و ابدا از سنخ تیرهائیکه برای مسابقه و برد و باخت تعیین میشود نیست خود را داخل در تیرها کرده، و اکنون بی هنگام بصدا در آمده است، و کسیکه مهاجرین بروی فرمان میراندند شروع بفرمان راندن نموده است، مردک پست چرا (خجالت نمیکشی، و بجایت نمی نشینی و) بپای لنگت نمیایستی، و کوته دستی خویش را نمی شناسی، برو کنار همان طوریکه دست تقدیرت (از فضائل) کنار افکنده است، ما بتو چه که مغلوب و شکست خورنده زیان برد، و غالب و شکست دهنده سود، تو برو در بیابان گمرهی خویش پیوسته روان، و از راه متوسط و میانه

برکران باش ، با اینکه تو را آن لیاقت نیست که خبرت دهم ، لکن از نعمتهای خدای (درباره خودمان) سخن میگویم (تا تو نیز بهره ات را از جواب برده باشی) مگر نمی نگری که مردمی از (ما) مهاجرین (برای پیشرفت دین) کشته شدن در راه خدای را خواهان گردیدند ، و از برای هریک از آنان برتری و فضیلتی است (جداگانه مثلا یکی از آنان عموی باوفای من حمزه است که در جنگ احد هی حمله میکرد ، وصف نمیدرد) تا اینکه شهید ، و از ما کشته راه خدا گردید ، درباره اش گفته شد ، (حمزه) سید و آقای شهیدان است ، و رسولخدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه برادر نماز میگذاشت بهفتاد تکبیرش مخصوص و سرفرازداشت ، مگر نمینگری که گروهی در راه خدای دستهایشان (از بدن) جدا گردید ، و از برای هریکشان رتبه و فضیلتی است بزرگ ، تا اینکه بجای آورده شد ، یا یکی از ما همچنانکه بجای آورده شد یا یکی از آن مهاجرین (برادر رشید و دلیر من جعفر ابن ابی طالب را ، در جنگ موته کفار گردش در میان گرفته شهیدش ساختند و رسولخدا از حالش خبرداد) و درباره اش گفته شد که جعفر دارای دو بال ، و در بهشت پرواز کننده است ، و اگر نه این بود که خداوند ، (بندگانش را) از خودستائی نهی فرموده بود ، البته یاد آور مزه فضایل ، و برتریهای بسیاری را یاد آور میشد که دلهای (پاکیزه و پر از ایمان) مومنین آن را تصدیق کرده ، و گوشهای شنوندگان آنها را میپذیرفت ، و دور نمیافکند (ممکن است من سوابق درخشان و فضایل خویش را که در اثر خدمت باسلام از جانب خدا و رسول بدانها مفتخر گردیده ام ، برای تو شرح دهم ، لکن از طرفی نمیخواهم خویشتن را ستوده باشم ، و از طرفی یاد آوری آنها را برای چون تو مردکی حلف و منافق و مشرک لزومی ندارد ، لذا همان به که لب فرو بندم ، ای پسر هند جگرخوار) واگذار خوی کسی را که از حق بسوی باطل مایل گردیده است ، چرا که ما (همه بدون واسطه بشری) ساخته شدگان پروردگار بوده ، و مردمان پس از ما ساخته شدگان (هدایت یافتگان بوسیله) ما میباشند (و انتخابش) اینکه ما خویش را با شما آمیختیم ، زن از شما گرفتیم ، زن بشما دادیم ، و با اینکه شما قرن و همسر نبودید ما با شما همچون اقران و هم ردیفان رفتار کردیم ، اینکار از عزت و ارجمندی پیشینه ما ، و قوت و شوکت ما نسبت بقوم تو نکاست و باز مان نداشت ، چگونه ما باین پیوندیکه (خواه ناخواه و از روی

ناچاری) با شما کردیم، از عزت و شوکت خویش باز داشته میشویم، درصورتیکه (بین ما و شما فرقها وتفاوتهای بسیاری موجود است) پیمبر (راست گفتار) از ماست (ابوسفیان) دروغگو از شماست، شیر خدای (حمزه) از ماست، شیر هم سوگندان (عتبة ابن ربیعه که با کفار هم سوگند شده علیه رسول خدا جنگ بدر را سر پا کرد) از شماست، ما دو نفر سید و آقای اهل بهشت (مانند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام) داریم، و شما کودگان آتش جهنم دارید (چنانچه رسول خدا بعقبة ابن ابی معیط فرمودند: دوزخ برای تو و فرزندانت سرپا است) بهترین زنان دو جهان (فاطمه زهراء) از ماست (ام جمیل خواهر ابوسفیان زن ابی لهب) هیزم کش از شماست (و از این قبیل) در چیزهائیکه برای ما باعث شرافت و افتخار، و برای شما سبب ننگ و عار بسیار است (دقت کن و خود را بشناس).

فَإِسْلَامُنَا مَا قَدْ سُمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ، وَكِتَابُ اللهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَذَّ عَنَّا وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا، وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقَرَابَةِ، وَتَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ. وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بِغَيْرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ! وَزَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، وَعَلَى كُلِّهِمْ بَغَيْتُ! فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَ الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ فَيَكُونَ الْعُذْرُ إِلَيْكَ، وَ

تِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا .

وَقُلْتَ : إِنِّي كُنْتُ أُقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَايِعَ ، لَعَمْرُ اللهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ ، وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ ، وَلَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ ، وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا ، وَلَكِنِّي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذِكْرِهَا .

ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ ، فَأَيُّنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ ، وَأَهْدَى إِلَى مَقَاتِلِهِ ، أَمَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَاسْتَكَفَّهُ ؟ أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَى عَنْهُ وَبَثَّ الْمَنُونَ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَى قَدَرُهُ عَلَيْهِ ؟! كَلَّا وَاللهِ : (لَقَدْ عَلِمَ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) .

وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا ، فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ ، فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ * وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظِّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ * (وَمَا أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ . عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) .

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ ! مَتَى أَلِفَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالسُّيُوفِ مُخَوِّفِينَ * لَبِّثْ قَلِيلًا يَلْحَقِ الْهَيْجَا حَمَلْ * فَسَتُطْلَبُكَ مَنْ تَطْلُبُ ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ ، وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ ، شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ ، سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ ، مُتَسَرْبِلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ ، أَحَبُّ اللِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ، قَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ ، وَسُيُوفٌ هَاشِمِيَّةٌ ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَخَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ) .

پس اسلام ماچیزی است که گوشزد همه (جهانیان) گشته است ، وکفر وجاهلیت شما هم منکری ندارد ، لذا کتاب خدای قرآن آنچه را (از خلافت) که از دستمان بیرون شد برایمان گرد آورده ، و (در سورهٔ ۸ آیهٔ ۷۶) اینطور فرموده است : وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ صاحبان قرابت وخویشاوندی بعضشان سزاوارتر مر بعض دیگررا ، در کتاب خدای تعالی ، دیگر آنکه در سورهٔ ۳ آیهٔ ۶۸ فرمود : إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ البته سزاوارترین کسان بابراهیم کسانی اند که او را پیروی بوده ، واین پیغمبر وکسانیکه باوی ایمان آوردند ، وخداوند یار مؤمنان است ، بنابراین ، ما یک مرتبه برای نزدیکیمان (به پیغمبر) از دیگران سزاوارتر وبیشتر بواسطهٔ طاعت وفرمانبرداریمان (بحکم خدا از او نسبت بجمیع امت) اولی میباشیم ، ونیز در روز

سقیفه (بنی ساعده که امت برای غصب خلافت و گرداندن حق از مرکزش گرد آمدند) همگی یکه مهاجران برای انصار نزدیکیشان را بر سولخدا صلی الله علیه و آله حجت آوردند، و برآنان برتری جستند (و انصار بهمان دلیل خاموش گردیدند، و حال آنکه آنها میگفتند از ما امامی و از شما امامی باشد) پس اگر بنا باشد پیوستگی به پیغمبر باعث برتری و غلبه باشد، پس دین حق برای ما ثابت است نه شما و اگر این مطلب باعث اثبات حقانیت نباشد، پس گروه انصار بایستی بر دعوی خویش پابدار مانند (و از خود امامی برای خویش معین کنند، در صورتیکه انکار را کرده و مغلوب مهاجران شدند پس نظر منصف دو آیه فوق از قرآن کریم، و اتفاق انصار و تسلیم شدنشان بانکه خلافت حق کسی است که نزدیکتر و خویشاوند پیغمبر باشد، لذا از تمامت امت بخلافت سزاوارتریم، و عمر و ابی بکر و عثمان خلفای جور اند مخفی نماند یکی از بهترین جاهائیکه حقانیت مذهب شیعه کاملا بطوری از آن مشهود است که هیچکس را یارای خدشه در آن نیست همین موضع و فراز از نامه است که حضرت با دو آیه از قرآن کریم، و آن دلیل متین و محکم حقانیت و مظلومیت خویش را مانند آفتاب درخشان واضح و لائح ساخته اند، شگفتا که برادران ما از اهل سنت و جماعت هزار و سیصد سال است این نامه و ده ها نظائر آن را در کتب خویش نوشته و خوانده اند، و بهوش نیامده، و یا نخواسته اند بهوش آیند، چسان ممکن است مسلمان جویای حقیقت باین موضع از نامه و خطبه شقشقیه و نظائر این دو که در نهج البلاغه موجود است برخورد کند، و اگر طالب حق باشد آن را نیابد، خوب است یکی از این آقایان اهل سنت بپرسد چگونه است که شما اگر نصفه و نیمه سخنی از خلفا و پیشوایان خویش شنیده اید سیزده قرن است آنرا در کتب خود نقل و برای خویش حجت و دلیل قرار داده اید لکن با اینکه علی علیه السلام را خلیفه چهارم میدانید، چرا فرمایشات او را مانند گفتار خلفاء دیگر محکم نه پنداشته و بکار نمی بندید، مبتاوز از ۱۵ جای از نهج البلاغه حضرت، طلحه و زبیر و عایشه را بباد نفرین و نکوهش گرفته فرماید: خدایا داد مرا از این دو شیخ کج سر بستان که آنها بند پیمان مرا گسیخته روی مردم را بمن باز کردند، یا در همین نامه و نامه های دیگر که حضرت اصل و نسب معاویه و هویت و شرک او را هویدا ساخته اند، شما همه را دیده و نشنیده گرفته، باز طلحه و زبیر و عایشه را از حواری

وتوبه کنندگان واهل بهشت میپندارید ، وهمین معاویه کثیف وخبیث راخال المؤمنین میخوانید ،
خوب آقای ابن ابی الحدید تو که جنبلی مقلد بوده که لغات ومطالب راحتی الامکان بدون شرح و
تاویل نگذاری چطور شد که در جلد سوم شرح خودت صفحه ۴۴۸ این نامه رانقل وحتی بجمله که حضرت
فرماید : أَفَادَكَمَا بِقَادُ الْجَمَلِ الْمَخْشُوشِ برخورده وابدا در پیرامون آن بحث ودقت نپرداختی
آری آنجا بطلان مذهب خود ، ورفقایت رایافتی لکن شیطان وحب جاه وریاست نگذارند
بطریق مستقیم بگرائی ، ابن ابی الحدید ومانندگان او باید بدانند که حق پنهان کردنی نیست ، واگر
دوسه روزی ابرهای باطل درفضا پراکنده شده برعدوبرق برخاستند دیری نپاید که خورشید
درخشان حق ازپس آن ابرها تابش گرفته وآنهارا ازصفحه هوا تار ومار خواهد کرد ، اگر نویسندگان
سنی وخلفاء جور حقیقت مرتضی علی واولادش راپوشیده خواستند ، همان پرتو حقیقت علوی
درقلوب عشاق حق ونویسندگان شیعه پرتوافکن شده ، وحق راازلابلای نوشتجات خودشان
بیرون کشیده طشت رسوائیشان رابربام جهان خواهند کوبید ، اکنون اهل سنت راگرامروز
دیگر طالب حقیقت شده اند ، بخوانند ودقت کردن دراین نامه دعوت مینمایم ، باری ازسخن
دور نیفتیم ، حضرت فرماید معاویه) گمان کردی که من برخلفا ، دشنام بزدم ، وبرآنان طعنه زدم
وسرکشی نمودم ، حال اگراین سخن چنین است که تومیگوئی ، جنایت وبازخواستش بتو نمیرسد (وتوراآن
رتبه ومنزلت نیست که درآن دخالت کنی) تاانگه عذر وعلتش برایت توضیح داده شود ، دراینجا حضرت
عَلَيْهِ السَّلَامُ بشعرابی ذویب تمثل جسته فرماید : وَتِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا وفرداوتش آنست
وَعَيَّرَهَا الْوَاشُونَ أَنِّي أُحِبُّهَا گوید : نکوهشگران مرا بعشق آن معشوقه نکوهیدند ، درحالیکه عیب این
نکوهش ازآن نکوهشگر هویداست ، واویاقت این نکوهش راندارد ، (بنابراین معاویه توهم آن
قدرها کبس شرده نمیشوی که مرادرباره خلفای گذشته نکوهش کنی) دیگراینکه گفتی من برای بیعت کردن
باابی بکر جبرا کشیده شدم بدانسا که شتر مهار کرده شده برای رام شدن کشیده میشود ، سوگند بپایندگی
خدای که (تودراینجا سخت باخته و) خواستی مرانکوهش کرده رسوا کنی ستایش کرده رسوا شدی ،
(زیراکه خودت اقرار واعتراف کردی باینکه من ازروی کراهت واجبار ناچار ببیعت باابی بکر شدم ،

وبا این سخن اثبات کردی که اهل بیت رسول الله مظلوم وستم رسیده بوده ، واجماع امتی که شما پیرو ایشان بدان قائل میباشید ابطال گردید ، معاویه بگو بدانم اگر اجماع امت بخلافت ابی بکر ثابت باشد ، آیا لااقل من یکتن از آن جمعیت هستم یا نه ، اگر گوئی نیستم که دروغ گفته ، وخود را بیشتر رسوا کرده ، واگر گوئی هستم پس منکر راضی بودم چرا باید بقول تو ، مانند شتر مهار کرده شده برای بیعت کشیده شوم پس پیداست که این بیعت بمیل واجماع امت صورت نگرفته ، وبر من که داماد وپسر عم وخلیفهٔ رسول الله میباشم ستم شده است) ومرد مسلمان هم مادام که در دینش سست اندر نشود ، ودر یقینش شبهه نیفتد مظلوم واقع شدنش برایش باعث خواری وسرافکندگی نیست ، واین است حجت وبرهان من (بر حقانیت خودم) که منظورم از آن حجت وبرهان غیر تو است (وایراد آن بر خلفای ثلاثه که به ناحق وستم حق مرا ربوده اند وارد است ، وبرای تو که دعوی پوچت نزد همه کس واضح است نیازی بابراد برهان نیست) ولی من برای تو از آن حجت وبرهان باندازه که تذکرش بخاطر گذشت ظاهر کردم (در عین اینکه نیز نگ ابوبکر وعمر را آفتابی نمودم ، مشت گره کردهٔ خویش را با دلیل وبرهان تو نیز نمیکوبم) آنگاه چیزیکه راجع بکار من وکار عثمان بود یاد آور شدی ، وچون تو با او قوم وخویشی سزاوار است که پاسخ از آن شبهه داده شود تا (در ضمن) روشن گردد که کدام یک از ما در بارهٔ او ستمکار تر ومردم را بسوی کشتنش راهنما تریم ، آیا آن کس که (در مدینه بوده ودقیقه از پند واندرز بوی در بارهٔ رفق ومدارای با مردم فروگذار نکرده و) تمام همتش را برای یاری او مبذول داشته واو (از راه کج سری وبیهوشی) در جواب گفت خواهش میکنم بنجایت بنشینی ، ودست از یاری من باز داری ، یا کسی که عثمان از او یاری خواست واو در یاریش کندی وسستی کرده ، حوادث روزگار را بروی پراکنده ساخت (وبا اینکه میتوانست با مردم شام بوی مدد رساند ، مع ذلک بطمع ریاست وسائل قتل او را بهتر فراهم کرد) تا اینکه اجل مقدر او هم بروی رسید (واغلب از مهاجرین وانصار کارش را ساختند) معاویه بجد اسوگند که این دو نفر (یاری کننده ، ودست از یاری کشنده باهم برابر نیستند ، وخداوند در سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۱۸ فرماید : قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا محقق است که خدا شناسد

معوق گذارندگان کاریاری را از شما ، و آنانکه برادران خویش را گویند بسوی ما بیائید ، و نیایند ، آنان برای شدت و سختی جنگ جز عدهٔ کمی (آنهم از روی بیرغبتی ، اکنون دانسته باش که تو کسی هستی که کاریاری عثمان را بتاخیر افکندی ، تا او را بکشند ، و خودت بریاست برسی) لکن من از اینکه همواره با شمردن بدعتها (ئی که او در دین پدید آورده بود) او را بخشم آورنده بودم پوزش نمی طلبم ، و اگر گناه من در نزد او این باشد ، که او را هدایت کننده ، و براه آورنده بوده ام ، پس ای بسا نکوهش کرده شده که گنهکار نیست ، و بسیار افتد که پند دهنده گرفتار تهمت شود ، در صورتیکه من تا جائیکه در خور توش و توانم بود جز سر و سامان بخشودن کار او کاری نداشته ، و موفقیت من (در اصلاح آن امر) جز از جانب خداوندیکه تکیه گاهم بدو است نبوده است .

دیگر (از چیزها که در نامه ات نوشته و چون طبل میان تهی بصدا در آمده بودی این بود که) گفتی از برای من و یارانم نزد تو جز شمشیر (بران چیزی) نیست ، براستیکه (من وقتی این سخن را در نامهٔ تو خواندم از خیره چشمی و بیشرمی تو اندازه ها گرفتم و از فرط شگفتی) تو شنونده را در عین گریاندن خنداندی (آخر ای پسر صخر کافر و ای فرزند نابغه زناکار بگو بدانم) تو کجا و کی پسران عبدالمطلب را (که قماطشان را در میدان دریده و نافشان را با شمشیر بریده اند) از دشمن تن زن و از تیغشان ترسان یافتی ، (که اکنون آنان را از شمشیر و میدان میترسانی ، زبان بکام درکش و چندین زنخ مزن) و کمی بجای باش ، تا شیر مرد دلیر به پیکار (ت) برسد ، و زود اکه کسانی را که آنان را جویائی (تمام غرق در آهن و پولاد زانو بر تک اسب سبک خیز زده ، در دشت و کوه) جویای تو باشند ، و آنان را که دور می پنداری بتو نزدیک گردند ، و من هم بسوی تو خواهم آمد با سپاهی بیشمار و (پرخاشجو) از مهاجرین و انصار و پیروی کنندگان نکوئیها ، در حالیکه انبوهیشان سخت ، غبارشان بسیار و بلند همه جامه های مرگ را در بر کرده (برای پیکار میان تنگ بر بسته ، دلهای آهنین را بروی زره های پولادین در پوشیده ، سنانشان آتش و خون میبارد ، و چشمانشان شررهای نابودی میجهاند) بهترین دیدارها در نزدشان دیدار پروردگارشان (و جانبازی در راه دینشان) میباشد ، بهمراه آنانند دلیرزادگان جنگ بدر ، و شمشیرهای هاشمی که البته جایگاه فرود آمدن آن دست و تیغها را بر (فرق

خطله) برادرت و (بازوی ولید) خالویت و (سینهٔ عقبه) جدت و (پیکر) باقی کسانت نیکو شناخته و دانسته ، و آن شمشیر از ستمگران دور نیست (و بزودی سزای تو را هم در کنارت خواهد نهاد) .

(۲۹) ومن كتاب له عليه السلام

إلى أهل البصرة :

وقد كان من انتشار حبلكم ، وشقاقكم ما لم تعبوا عنه ، فعفوت عن مجرمكم ، ورفعت السيف عن مدبركم ، وقبلت من مقبلكم ، فإن خطت بكم الأمور المردية ، وسفه الآراء الجائرة إلى مثابذتي وخلافي فها أنا ذا قد قربت جيادي ، ورحلت ركابي ، ولئن ألجأتموني إلى المسير إليكم لأوقعن بكم وقعة لا يكون يوم الجمل إليها إلا كلعقة لاعق ، مع أني عارف لذي الطاعة منكم فضله ، ولذي النصيحة حقه ، غير متجاوز متهما إلى بريء ، ولا ناكث إلى وفي .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بسوی اهل بصره

(ای گروه بصریان) پراکندگی امر عهد و پیمان شما ، و خصومت و دشمنیتان چیزی بود که شما از آن بیخبر نبودید (با اینکه مرا نیکو می شناختید ، دانسته و از روی عمد جنگ جمل را سر پا کردید ، با اینحال من آن خطای بزرگ را نادیده گرفته) و گنهکارتان را بخشوده شمشیر را از گریبنده تان

بازگرفته ، وازروی آورنده تان (توبه وبازگشت را) پذیرفتم ، پس (ازاین) اگرکارهای تباه کننده ، وراههای بیخردانه ، وازحق وصواب روی گردانیده ، شمارا براه اندازد ، وبه پیکار وکین توزی برانگیزد ، دانسته باشید که این منم که اسبان سبک خیز خویش رانزدیک کرده ، وتنگ شتران سواریم رامحکم بستم و (همچون صاعقهٔ آسمانی باشمشیری آتش فشان ، بدون درنگ برسرتان تاختم ، بدانید که ازاین پس) اگرمرا ناچار بجنبش بسوی خویش سازید ، البته برای شما هنگامهٔ سرپا خواهم کرد ، که داستان جنگ روزجمل درجنب آن (ازجنبهٔ سختی واهمیت) نبوده باشد ، مگرمانند لیسیدن لیسندهٔ انگشت خویش را (ازطعام آنگاه حضرت علیه السلام لحن خویش را باتندی ونرمی درهم آمیخته فرماید) بااینکه من ازبرای فرمانبرداران شما شناسندهٔ فضیلت ، وازبرای اندرزدهندگانتان گذارندهٔ حق میباشم ، بدون اینکه ازگنهکار پیمان شکننده درگذرنده ، وازبی گناه وفاکننده به پیمان بازخواست کننده باشم (فرمان بردار وفادار بی گناه راتشویق ، ونافرمان گنهکار پیمان شکن رابکیفر تعقب خواهم کرد پس چه بهتر که ازطغیان و سرکشی بفرمانبرداری بگرائید ، وخویشتن رامورد عطوفت ومهربانی من قرار دهید) .

(۳۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ :)

فَاتَّقِ اللهَ فِيمَا لَدَيْكَ ، وَانْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً ، وَسُبُلًا نَيِّرَةً ، وَمَحَجَّةً نَهْجَةً ، وَغَايَةً مَطْلُوبَةً ، يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ ، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ ، مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَازَ عَنِ الْحَقِّ ، وَخَبَطَ فِي التِّيهِ وَغَيَّرَ اللهُ نِعْمَتَهُ ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ ، فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ ، فَقَدْ

بَيْنَ اللهُ لَكَ سَبِيلَكَ ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ ، وَمَحَلَّةِ كُفْرٍ ، وَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْبَقَتْكَ شَرًّا ، وَأَقْحَمَتْكَ غَيًّا ، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ ، وَأَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه

معویه خدای را بپرهیز ، در آن چیزیکه در نزد تو است ، وحق او را بر خویش نگهبان باش (و شکرانه نعمتهائی که بتو ارزانی داشته است بجای آر) و بسوی شناسائی چیزیکه ناشناختنش از تو پذیرفته باز گرد (تو خود میدانی که من امام مفترض الطاعه میباشم ، تا وقت باقی است بعیتم را گردن بگذار که فردا نمیتوانی بگوئی من امام را نمی شناختم) زیرا که بردن فرمان (خدا و پیروی از امام) نشانه های روشن ، و راههای درخشان ، و طریقی هویدا ، و فائده ایست بسیار مطلوب که (آن عبارت از بهشت است و) زیرکان بآن برسند ، و ابلهان از آن تن زنند ، هر آنکه از آن بیکسوی شد ، از حق و راستی بازگشت ، و در بیابان گمراهی بسر در آمد ، خدا نیز نعمتش را از او بستاند ، و نقمتش را بوی فرود آورد ، معویه نگهبان خویش باش ، و نفس خود را پای زیرا که خدا راهت را برایت روشن ، و کارهایت بهر جا که منتهی میشود آشکار فرمود ، لکن تو ، (بیراهه را برای خود برگزیده) بمنتهای درجه زیان و آخرین مرحله کفر روان گشتی ، براستی که نفس تو را در بحر زار بدی و زشتی غوطه ور ساخت ، و در ضلالت و گمراهیت فرو برد ، و بجاهای هلاکت وارد ساخت ، و راههای حق را بر تو سخت و دشوار کرد .

(٣١) ومن وصيّة له عليه السلام للحسن ابن علي، عليهما السلام، كتبها إليه بحاضرين منصرفًا من صفين :

من الوالد الفان، المقرّ للزمان، المدبر العمر، المستسلم للدهر، الذامّ للدنيا، الساكن مساكن الموتى، الظاعن عنها غدًا إلى المولود المؤمل ما لا يدرك، السالك سبيل من قد هلك، غرض الأسقام، ورهينة الأيام، ورميّة المصائب، وعبد الدنيا، وتاجر الغرور، وغريم المنايا، وأسير الموت، وحليف الهموم، وقرين الأحزان، ونصب الآفات، وصريع الشهوات وخليفة الأموات.

أما بعد، فإن فيما تبيّنت من إدبار الدنيا عني، وجموح الدهر عليّ، وإقبال الآخرة إليّ، ما يزعني عن ذكر من سواي، والاهتمام بما ورائي، غير أني حيث تفرّد لي - دون هموم الناس - هم نفسي، فصدقني رأيي، وصرفني عن هواي، وصرّح لي محض أمري، فأفضى بي إلى جدّ لا يكون فيه لعبٌ، وصدقٍ لا يشوبه كذبٌ

وَجَدْتُكَ بَعْضِي ، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي ، حَتّٰى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي ، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي ، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي ، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ .

از وصایای آنحضرت علیه السلام است به (فرزند برومندش) حضرت امام حسن علیه السلام پس از بازگشت از صفین .

(و این وصیت را حضرت در قریهٔ حاضرین که یکی از قرای اطراف صفین است نوشتند ، گرچه شارح بحرانی مینویسد که آن را حضرت برای محمد حنفیه نگاشتند ، لکن اغلب مورخین برآنند که آن برای حضرت امام حسن نوشته شده است ، و این وصیت نامه شامل عالیترین دستورات زندگانی است ، و سزاوار است که کلیهٔ افراد بشر برای ادراک سعادت ، و رسیدن بحیات معنوی برنامهٔ زندگانی خویش را ، از روی این کلمات گهربار و دستورات نورانی تدوین نمایند ، تا باشد نیک بختی هم آغوش گردند) .

با اینکه ترجمه و شرح حال فرزند بزرگ حضرت زهرا و پاره جگر محمد مصطفی و علی مرتضی امام حسن مجتبی صلوات الله علیهم اجمعین را مورخین و محدثین عالیمقدار در متون کتب ، و بطون تواریخ خویش ثبت و ضبط نموده اند ، لکن بندهٔ حقیر هم خواستم تیمنا خویش را در ردیف شارحین احوال آنحضرت درآورده ، و کتاب خویش را بدین لطیفه بیارایم ، لذا در حالات آن بزرگوار اشاراتی میرود .

ولادت آنحضرت در نیمهٔ رمضان سال سوم از هجرت است ، وفات شریفشان ۲۸ صفر سنه ۵۰ هجری در اثر زهری است که جعدة ابن اشعث کندی باغوای معاویه با آنحضرت

خورانید و سن شریفشان ۴۷ سال بوده است ، آن حضرت در علم و حلم و فضل و شرف و جلال و عبادت و زهد افضل مردم زمان خویش است ، بهنگام نماز رنگ مبارکش دگرگون و بدنش لرزان میگردید ، هنگامیکه سخن از مرگ و بعث و نشور و قیامت بمیان میآمد میگریستند ، همینکه بیاد عرض حساب میافتادند نعره زده غش میکردند ، ۲۵ حج گذاردند که اغلب آنها پیاده و چه بسا که پا برهنه میرفتند دو مرتبه اموالشان را در راه خدا تقسیم کردند ، و آن جناب در دوران زندگانی از خودی و بیگانه فراوان آزار دیدند ، مدائنی نقل میکند هنگامیکه جنازهٔ آن حضرت را حرکت دادند مروان حکم سریر را بدوش میکشید ، حضرت امام حسین ع باو فرمودند تو دیروز اینهمه جرعه های غم و اندوه را بکام وی ریختی ، و امروز جنازه اش را حمل میکنی ، گفت آری من این کار را با کسی کردم که حلمش با کوههای جهان بیک میزان میرفت . شعبی گوید : پس از آنکه معاویه بر سریر خلافت مستقر گردید وارد مدینه شد ، بحال خطبه ایستاده پس از حمد و ثنای خدا و رسول امیرالمومنین ع را ببار نکوهش گرفت ، حضرت امام حسن ع از جای بلند شده ، پس از ثنای خدا و درود بر رسول اکرم فرمود ، خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده جز اینکه برای او وصی و خلیفه از اهل بیتش معین فرمود ، و هیچ پیغمبری نبود جز اینکه برایش از مجرمین دشمنی بود . بدانید : علی وصی رسول الله ص و من فرزند علی میباشم ، و تو ای معویه پسر صخری ، و جدت حرب است ، ولکن جد من رسول خدا است ، مادر تو هند (جگرخوار) است ، مادر من فاطمه زهراء است ، جدهٔ من خدیجه ، جدهٔ تو نثیله (شترچران و زناکار) است ، خدا لعنت کند از ما کسیکه حسبش پست تر ، و کفرش قدیم تر ، و ذکرش خاموش تر ، و نفاقش بیشتر است ، اهل مجلس همه گفتند آمین ، معویه از منبر بزیر آمد . نقل است که روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بر معاویه وارد شدند در حالیکه او بقفا خوابیده بود ، حضرت را مخاطب قرار داده گفت یا حسن آیا تعجب نمیکنی از اینکه این زن یعنی عایشه خلافت مرا باور نمیدارد ، حضرت فرمودند اعجب از این این است که من فرزند رسول خدا ص هستم وارد شده ام ، و تو آن اندازه بیشرمی که اینگونه خوابیده و حشمت مرا نگاه نمیداری معویه شرمنده شده از جای برخاست ، باری آزارها و اذیتها که آن

حضرت از معویه و عمرو عاص دیده ، و مکابرانی که با آنها فرموده اند در کتب مسطور است که باید با آنها رجوع شود ، حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وصیت نامه را بدینسان انشاء فرمودند) .*

وصیتی است از پدری فانی شونده (و بخیره آموخته و سخت دست جهان را چشیده) و بگردش روزگار اقرار کننده ، که عمرش پشت گردانده (از جوانی رو کننده به پیری) است ، پدریکه تسلیم (پیش آمدهای) روزگار و نکوهشگر جهان است ، پدریکه در جایگاههای مردگان سکنی گرفته و فردا از جهان کوچنده است ، چنین پدری بفرزند جوانش که آرزومند چیزی است که آن را نمی یابد (و این سخن یا اخبار از غیب است که او بخلافت ظاهری نمیرسد ، یا اینکه اصلا بشر در جهان به آرزوی خویش دست نمیابد) فرزندیکه براه هلاک شوندگان روان ، و خدنگهای دردها ، و بیماریها را نشان ، و سختیها و دشواریهای روزگار را گروگان ، و تیرخوردهٔ از ناگواریها و اندوهها است پسر جوانی که (ناچار مصائب) جهان را بنده ، بازرگان سرای فریب و نیرنگ ، قرض دار مرگها ، اسیر مردن ، هم پیمان غمها ، واماندوهها ، قرین احزان و محنتها ، آماج پیکان آفتها ، کشتهٔ شهوتها و خواهشها (ی دشمنان) و جانشین مردگان است . *

پس از ستایش یزدان پاک ، و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (حسن جانم دانسته باش) براستی که من همینکه در چیزی بگرایم روشن گردیده مینگرم از اینکه جهان از من روی گردانده و روزگار با من بسر کشی گرایند ، و آخرت بسویم روی کرده ، (و مرگ دو اسبه بسرم میتازد) اینها دیگر مرا از یادآوری از جز خودم ، و همت گماردن بکاری غیر کار خویشم باز میدارد ، مگر آن هنگام که من زغمهای مردم وقت آسوده شده (لحظه ای بخود میآیم و) غم خویش میخورم اینجا دیگر مینگرم که رأی و تدبیرم درست آمده و (آن رأی و تدبیر) مرا از هوای نفسم باز میدارد (میل دل من این است که بار شاد و هدایت خلق بکوشم ، و چنگ اقویا را از سر ضعفا برتابم ، لیکن مینگرم که اجل نزدیک شده ، بایستی قدری بیشتر بکار خویش باشم لذا) همینکه این نکته بر من روشن گردید ، آنگاه مرا بسوی کوشش و تلاشی کشید که در او سستی و بازلی نیست ، و بسوی صدق و درستی برد که نادرستی با آن در نیامیزد (و چون تو نور چشم و میوهٔ دل منی لازم میدانم که از

سخت و سُست روزگارت بیاگاهانم) و من تو را بعضی از خویش، بلکه عین خویش یافتم، بدانسان که گویی اگر اندوهی بتو رسد چنان است که بمن رسیده. و اگر مرگ تو را دریابد، گویی مرا دریافته است، روی این اصل اهتمام در امر تو را، اهتمام در امر و کار خویش میبینم لذا (گزیده سخنان و) وصیت خویش را برای تو می نگارم، در حالیکه استناد کننده، و تمسک جوینده بآن نوشته هستم خواه بمیرم خواه بمانم (اگر ماندم خود ضامن بکار بستن آنم، اگر مردم تو که خلیفه و جانشین منی آنها را بکار بند).

فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ - أَيْ بُنَيَّ - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالاعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ، وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ؟!

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَنَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ، وَذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ، وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، وَذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرْ فِي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَعَمَّا انْتَقَلُوا، وَأَيْنَ حَلُّوا وَنَزَلُوا، فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ، وَحَلُّوا دَارَ الْغُرْبَةِ، وَكَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ، فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ، وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَ

الخِطَابَ فِيمَا لَا تُكَلَّفُ ، وَأَمِطْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ ، وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ ، وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ وَجَاهِدْ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ ، وَخُضِ الْغَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ ، وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ ، وَأَلْجِئْ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى إِلٰهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيزٍ وَمَانِعٍ عَزِيزٍ ، وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ ، وَأَكْثِرِ الْاِسْتِخَارَةَ ، وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي ، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْهَا صَفْحًا ، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ .

حسن جانم ، وصیت من تو آنست که در همه حال پرهیزکار باش ، و از خدا بترس ، و امرش را لازم شمرده ، دل بیادش آباد دار ، (ولی که کانون عشق و محبت است چه بهتر که آن را بنور عشق خدا برافروزی ، و از جز آن بپردازی) رشته محبت و بندگی او را چنگ درزن که اگر تو آن را فراگیری ، در بین خود و پروردگارت آن رشته را گست ناپذیر خواهی یافت ، دلت را با پذیرفتن پند و اندرز زنده دار ، و با یقینش نیرو بخش ، و با یاد مرگش نرم و خاشع ساز ، نیستی و مرگ را با و بقبولان ، حوادث و سختیهای جهان (پرآشوب)

رابوی نشان ده ، وازسطوت وحملات روزگارش برسان (بادی بگوی که روزگار دارای پستیها ، بلندیها ، تاریکیها ، وروشنائیهاست ، درعین اینکه بزم سرور چیده است بساط سوک سرپا کند ، ودریجوخه کامرانی که انسان درحجلهٔ عیش آرمیده است بجغزهٔ گورش درکشد هرآندم که فرتوت محال هوس بازیور وزیبش دلت را شیفتن خواست) زشتی دهر وکجگردی شبان وروزان رابادی برخوان ، وخبرهای گذشتگان رابوی عرضه داشته وآنچه برکسان وپیشینیان پیش ازتو گذشته است بخاطرش آر (بادی بگوی کاخهای سمان خراش فراعنهٔ مصر ، ودنارِدهِ اصطخر وبلخ که پایه آنها بر روی استخوانهای پیکر بیچارگان بنا شده بود غرقاب آتش وآب نابودی است ، ازاو بپرس بهشت شداد که باآن همه بیداد سرپاشده بود کجاست ، وفرش بهارستان زرتار اکاسره که تاروپودش همه ازخون جگر ، واشک دیدگان قیمیان بود چه شد) یکی قدم دردمن واطلال کاخهای ویران آثارشان نه ، ونبگر چه کردند ، ازچه بریدند بچه پیوستند ، کجارا جایگاه گرفتند ، زیراکه چون نیکو نبگری ایشان راخواهی یافت که ازدوستان بریده ، وبخانهٔ نیکی وتنهائی رسیده اند ، وخویش رابنگر که دیر یازود همچون یکی ازآنان خواهی بود (وبدنبال کاروان عدم راه خواهی سپرد) .

(ای حسن اکنون که حال جهان رابازدانستی) پس کارمنزل آن جهانت را بسامان کن ، ودنیت رابدنیادر مفروش ، وواگذار سخن رادرچیزی که شناسای آن نیستی (وتاضرورت ایجاب نکند لب به سخن نگشای) ودرچیزیکه مکلف نیستی فرمان مران ، وازراهی که میترسی درآن بگریهی درافتی عنان بازکش (وقدم درآن مگذار) چراکه بهنگام گمراهی وسرگردانی خویشتن داری ازکار بسی بهتر ازسوارشدن بکارهای هول انگیز است ، همواره بدست وزبانت نیکان رابکارهای پسندیده امرکن ، وازکارهای نکوهیدهٔ شان بازدار ، وهراندازه بتوانی بازشتکاران در میاویز (ودربرابر دیوسیرتان آدمی صورت که تجاوز بحقوق جامعه راجایز دانند خاموش منشین ، ودرراه خدا (باآنان) بجنگ جنگیدن نیکو .

ای حسن نکند که نکوهش نکوهش گری دربارهٔ خدای در تو مؤثر افتد (وازپیکار وجهاد در

راه حقت باز دارد ، بدانکه گوهر درخشان حقیقت در قعر اقیانوسهای سهمگین مکاره پنهان است) تو برای بدست آوردن حق در (آن اقیانوسهای) شداید شنا ورشو ، و آن (گوهر) هر جا است بچنگ آر ، در دیت یار دانش باش (و مسائل و احکام آن را بدقت یاد گیر) خویشتن را در برابر پیش آمدهای ناگوار به شکیب عادت ده ، که شکیبا بودن (در شدائد) خوئی است ستوده و نیکو (و راد مردان آهنین پیکر همواره به نیروی شکیب بر شدائد پیروز شده اند) در کلیه امور و شئون زندگی خویش را در پناه خدایت درآور (و بر او توکل کن که خدای بهترین نگهبانان است) و اگر تو چنین کنی خود را بدژی استوار ، و قلعهٔ محکم پناه داده (که دیگر از آسیبهای روزگار گزندی نخواهی دید) هر آنگاه که دست خواهش بسوی پروردگارت دراز میکنی با خلوص نیت باش زیرا که (کلید) عطا و بخشش بدست (قدرت) او است در کارها همه از خدای خویش خواهان خیر باش ، و وصیت مرا نیکو بفهم (و در سخنانم بدقت غور و بررسی کن) آن مباد که (از پند و اندرز) پدرت بحال اعراض رخ برتابی (و آنها را نشنیده گیری) زیرا که بهترین گفتار گفتاری است که سود بخشد ، و آن دانشی که سودمند نیست نیکو نیست ، و علمی که کسی را سودمند نباشد فراگرفتنش سزاوار نباشد .

أَيْ بُنَيَّ لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًّا ، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهْنًا ، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي ، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي ، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى ، أَوْ فِتَنِ الدُّنْيَا ، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ ، وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ ، وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ ، لِيَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ

كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارُبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مُؤْنَةَ الطَّلَبِ ، وَعُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ .

حسن جانم ، من در این هنگام در خویش نگریسته ، دیدم عمری دراز پیموده و ضعف و شکستگی دریافته است (و بزودی بایستی از جهان زود گذر ، رخت بسرائی دیگر کشم لذا) تصمیم گرفتم وصیت خویش را باتو سپارم ، و از آن وصیت خصالی (لازم) را وارد کردم (و نخست از مطالب گفتنی و نوشتنی را برایت گفته و نوشتم زیرا که) من میترسم ، پیش از آنکه آنچه در دل دارم ، و بایدش با تو در میان نهم (پلنگ) مرگ برمن تازد (و کارم را بسازد) یا اینکه آنچنانکه پیکرم نزار و ناتوان گردیده است ، در رأی و فکرتم کاهشی پدید آید (و پس از شصت و سه و یا پنجسال که با دیو هوس بچالش و پیکار پرداختم) برخی از فتنه ها و پیش آمدهای جهان ، و هواهای غلبه کننده (بچون گرگ دیوانه) برمن یورش آرد ، و (برای اتمام وصیت مهلتم نگذارد ، و من چنانکه شاید تو را آماده کار نساخته باشم آنگاه تو) در این هنگام بچون شتری باشی سرسخت و وحشی (که کس انس نگیرد و سواری ندهد) حسن جانم ، تو جوانی هستی برازنده (و ساده دل) و قلب جوان تو بس زمین خالی (بدون کشت و زرعی) را ماند که هر چه در آن افکنده شود در خویش بپذیرد و نگهدارد (و بدان من که پدر تو و از تمامت دهقانان و زراعت گران جهان در افشاندن تخم فضیلت و اخلاق گانزم باید نگذارم علفهای هرزه هوس در سرزمین دلت ریشه بندکند) لذا پیش از آنکه قلب تو سنگین و سخت شود و عقلت را اشغال نماید ، من با فرهنگ و دانش بسوی تو شتافتم ، تا اینکه تو نیز با تلاش و کوشش بکار بشتابی ، و بدان اندازه که اهل آزمایشها ، و تجربه ها را آن کار کفایت کرده است ، تو را نیز کفایت کند ، آنگاه تو از رنج (دانش و ادب) طلب کردن کفایت کرده شده ، و از علاج تجربه اندوختن معاف خواهی بود ، فلذا آنچه که ما از آن دانش و ادب کسب کردیم ، تو نیز کسب کنی ،

بلکه چه بسا چیزها که بر ما پوشیده و پنهان مانده بود ، بر تو (بطرزی بهتر) جلوه گر گردد (و تو از سخنان پدر پیر و کار آگاهت استفاده های شایان تری ببری) .

أَيْ بُنَيَّ ، إِنِّي - وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ - وَرَأَيْتُ - حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ - أَنْ تَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ ، وَمُقْتَبَلُ الدَّهْرِ ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ ، وَأَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللهِ وَتَأْوِيلِهِ ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ ، وَلَا أُجَاوِزَ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ ، ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ تَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي الْتَبَسَ عَلَيْهِمْ ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ ، وَرَجَوْتُ أَنْ يُوَفِّقَكَ اللهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ ، وَأَنْ يَهْدِيَكَ لِقَصْدِكَ ، فَعَهِدْتُ

إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هٰذِهِ .

پسر عزیزم ، من اگرچه مانند پیشینیانم دارای عمری دراز نیستم ، لکن من بطوری بدید و تحقیق و تفکر در کردار و اخبار و آثار آنان نگریسته ، و دقت کردم ، که گویی خود یکتن از آنانم ، بلکه من از تماشا و سیر تواریخ آنان چیزها یافتم که (با اینکه پیش از شصت و اندی از دوران عمرم نمیگذرد) پندارم با اول و آخر آنها زندگانی کرده (و بسیاری از تحولات شگفت انگیز گیتی را بدیده ام دیده) و پاکیزگی جهان را از آلودگی و سودش را از زیانش باز شناخته ام . هم اکنون تو از هریک از کارهای جهان که آن را خیال کنی من زبده ، و نخبه آنرا برای تو دسته کرده ، و زشت و ناشایستش را از تو بدور داشته ام ، و اراده کردم نسبت بکار تو آن چیز را که پدری شفیق و مهربان (نسبت بجگر گوشه اش) اراده مینماید من (در این وصیت) عزم جزم بر این است که تو را ادب آموزم ، تا آن ادب برای تو (سرمایه و برنامه زندگانی) بوده باشد هم اکنون که تو روآورنده بسوی عمر و جوانی و روزگار خوشی میباشی بایستی (برای شنیدن و بکار بستن این دستورات) نیتت پاک ، و قصدت پاکیزه باشد ، و برای ادب آموختن بتو من نخست از کتاب خدای بزرگ و جلیل و تاویل آن و شرایع مقدس اسلام ، و احکام و حلال و حرام آن ابتدا میکنم (و هرچه میگویم بیرون از قرآن مجید نبوده) و تجاوز بسوی جز آنرا جایز نمیشمارم (چرا که مدرسه اسلام عالیترین مدارس ، و قوانین شرع محمدی منورترین قوانینی است که برای بشر وضع گردیده است) آنگاه ترسیدم و چیزهائی از تاویل علوم قرآنیه که مردم روی اهواء و آراء (باطله) خودشان در آنها اختلاف کرده اند ، امر بر تو مشتبه گردد ، بدانسان که بر آنان مشتبه گردیده بود ، پس استوار ساختن (پایه) امری که بر تو از آن بیمناک بودم (و زدودن زنگ آن شبهات را از دل تو) و آگاهی دادنت بر آن امر نزد من محبوب تر از این بود که تو را رها سازم بکاری که از هلاکت در آن کار بر تو ایمن نیستم ، امیدوارم خداوند تو را در انجام این وظیفه مقدس (و بکار بستن این دستورات عالیه که در ظاهر برای هدایت تو لکن در باطن منظورم امت محمد ﷺ و سایر افراد بشر میباشند موفق و پیروزمند داشته) و بسوی مقصدت راهنمائی فرماید ، اکنون عهد و وصیت من با تو چنین است .

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللهِ، وَالْاِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ، وَفَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا، فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَتَعَلُّمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلُوِّ الْخُصُومَاتِ، وَابْدَأْ أَقْبَلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ، بِالْاِسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ، فَإِذَا أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، وَإِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغِ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظَّلْمَاءَ، وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ. وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ.

پسرک من، بدان، نیکوترین چیزیکه من دوستدار آنم، که تو از وصیت منش بچنگ آری، همانا پرهیز و ترس از خداست (بهر حال آشکار و نهان این لطیفه را بکار ور بند و پای از دایرهٔ عفت و تقوی برون منه) دیگر اکتفا کردن بچیزی که خداوند آنرا بر تو فرض و لازم شمرده، و رفتن

براهی است که نیکان ، وگذشتگان از پدران وخانوادهٔ تو (که همگان پیمبران واوصیاء بودند) بدان راه رفتند ، زیرا که آنان نفوس خویش را نیکو نگهداری نموده و (در این راه) چیزی را فروگذار نکردند ، و (برای تقویت قوای ایمان در آیات آفاقی وانفسی) اندیشه کردند ، بدانسانکه تو نگه کننده واندیشه کننده هستی ، تا اینکه پایان نگه نمودن ، واندیشه کردن آنان را بسوی آنچه (از حقوق الهی) که شناختند ، وخویشتن داری از هر چیزیکه بدان مأمور ومکلف نبودند (و مافوق طاقت ایشان بود) کشاند ، پس اگر (از فرط همت جوانی وبلندی فکر ونظر) نفس تو رَوِش آنان را نپذیرفت ، ونخواست بدانسانکه آنان شناخته ویقین کردند بشناسد ویقین کند ، پس باید تو خواهان همین قسمت بوده وهمین روش را از روی طلب فهم وآموزش دانش دنبال کنی ، نه بفرو رفتن در شبهه ها ، وافراط در خصومتها وبجاجها ، وپیش از آنکه بخواهی در این راه وارد شوی (وپسندیده های نیکان را برگیری وناپسندیده های گمراهان را رها کنی) بایستی از خدای خواهان یاری بوده ، وبرای بدست آوردن موفقیت ، وواگذاردن هر مشوب وآمیختهٔ بباطلی که تو را به شبهه افکند ، ویا بضلالت وگمراهیت کشاند بپروردگارت توجهی تام داشته باشی .

آنگاه همینکه یقین کردی که دلت (آئینه وار) نرم ومصفا شد ، ورأیت قرار گرفت وگرد آمد بایستی عزم تو در همین یک راه (که راه توحید وخداپرستی است) جزم باشد ، ودر همین چیزیکه من برای تو بتفسیر وتوضیح پرداختم نگه کنی ، واگر آن چیزی را که برای خویش خواهانی ، از فراغت نظر وپاکی فکر (از مشوبات) برایت فراهم نیامد (وبدون اینکه آئینه دل را از زنگارهای شوائب بپردازی وبخواهی از رویهٔ پیشینیان پیروی نکرده ، وبدون چراغ هدایتی این راه را طی کنی) بدانکه در این هنگام شتری کور را مانی که در ورطه های هولناک ودره های تاریک (وسهمگین) پرتابی (و آن وقت شخصی هستی خبط کننده ، ودر تیه گمراهی سرگردان) وهر خبط کنندهٔ که نور یقین را با تاریکی شبهات درهم آمیزد (وبدون دانش از طریقهٔ انبیاء ودانشمندان سرکشد در حقیقت) او جویای دین نیست ، ودست باز داشتن از این روش (برای او) بصلاح نزدیکتر است .

فَفَهِّمْ ، يَا بُنَيَّ ، وَصِيَّتِي ، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ ، وَأَنَّ الْمُفْنِيَ هُوَ الْمُعِيدُ ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي ، وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ وَالْأَبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ ، وَمَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ بِهِ ، فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ ، وَيَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ، ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ ، فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ ، وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ ، فَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ .

پسر عزیزم ، وصیت مرا نیکو بفهم (و پروردگارت را نیکو بشناس) و بدان آن خدائی که بخشندهٔ حیات است ، گیرندهٔ جان است ، و آنکه آفریدگار است میراننده است ، آنکه جان ستان است ، دهندهٔ جان ، و آنکه مبتلا کننده است ، شفا دهنده است (خلاصه زمام کلیهٔ امور آفرینش از درد ، و دوا ، و مرگ ، و حیات ، بدست قدرت او است) و این جهان سرا نیست مگر برای آن چیزیکه خداوند بخاطر آن چیزش آفریده است ، و آن چیز عبارت است از نعمت دادن ، و مبتلا کردن (در دنیا) و مزد دادن در آخرت ، و پاره از چیزهای دیگری که خود خواسته ، و رازش بر ما پوشیده است ، پس اگر چیزی از این کار بر تو دشوار افتاد (و آنطور یکه دلخواه است سر از اسرار آفرینش بدر نیاوردی بیهوده ، بر سازمان شگرف گیتی خورده مگیر ، که بنای آن در کمال متانت و استحکام است و) ندانستن آن امر را حمل

بنادانی خویش کرده ، و بدانکه نخست که تو آفریده شدی نادان بودی ، و آنگاه (کم کم در مدرسهٔ آنجهان درس زندگی خوانده و) دانا گردیدی ، و بدان بسیاری از امور است که تو آن را ندانسته فکر و رأیت در آن سرگردان و دیده ات در آن گمراه (و نابینا) بود پس از آن ندانستنیها و ندیدنیها را آن بنیاشدی (و دانستنیش) بنابراین (در دانستن راز آفرینش) چنگ بدامان کبریائی آنکسی درزن که تو را راست و مستوی الخلقه آفرید ، و روزیت داد ، تو باید فقط او را پرستش کرده ، و توجهت بسوی وی بوده ، و از او در بوک و بیم باشی .

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ ، أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللهِ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَارْضَ بِهِ رَائِدًا ، وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا ، فَإِنِّي لَمْ آلُكَ نَصِيحَةً ، وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنِ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ .

عزیزم ، این را بدان که (در جهان آفرینش) از نشانها و اوصاف پروردگار بزرگ هیچکس نشانی نداد ، بدانسانکه (جد گرامت) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد (آن پیغمبر عزیز پرده از جمال الوهیت برافکند ، و تا آنجا که تیررس فکر بشر بود از حسن ازل سخن راند) سزاوار است تو هم برای رسیدن بسر منزل مقصود و رستگاری به پیشوائی و پیشاهنگی وی تن در دهی .

ای حسن ، دانسته باش که من در دادن پند و اندرز بتو هیچ کوتاهی نمیکنم ، و تو هم کسی نیستی که با همه سعی و کوشش نظرت را بدانجا که چشم انداز (فکر درخشان و روشن) من است برسانی (بنابراین در سخنانم درست دقت کن ، و آنها را توشه دار ، در امر زندگانی بکار بند) .

وَاعْلَمْ، يَا بُنَيَّ، أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلٰهٌ وَاحِدٌ، كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَزُولُ أَبَدًا، وَلَمْ يَزَلْ، أَوَّلٌ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ، وَآخِرٌ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَايَةٍ، عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ، فَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ، وَقِلَّةِ مَقْدُرَتِهِ، وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.

واین را هم بدان، که اگر آفریدگار تو را انباز و شریکی بود، البته تاکنون فرستادگانش بسوی تو آمده، ونشانه های ملک و پادشاهیش را دیده، وصفات وافعالش را شناخته بودی حال که چنین نیست، بدانکه او خداوندی است یگانه وتنها (واین کثراتی را که در جهان وجود همینگری اینها همه پرتوی از آن خورشید، وقطره از آن دریا بیش نیستند) او چنانست که خود خود را ستوده است (ودر قرآن کریم سورهٔ (۱۸) آیهٔ (۱۱۰) فرموده است: اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما جز یک خدا نیست) هیچکس در کار ملک باوی نستیزد (ودر امر قدرت باوی پنجه نیفکند) او همیشه خدا است وزوالی ندارد، پروردگاری که سرآغاز بی آغاز وجود وپایان بی پایان هستی است، او بزرگتر از آن است که دل ودیده باحاطه ودست یافتن بتواند ربوبیت وآفریدگاریش را اثبات کند (پای خیال بدرگاه جلال وجبروتش نرسد، وشهباز خوش

پرواز فکر بر کنگرهٔ قصر کبریائیش نشیند) ای فرزند هنگامیکه این خدا را چنین شناختی، و کوچکی جاه، و کمی توانائی، و بسیاری ناتوانی، و بزرگی نیازمندیت را در جنب (قدرت و عظمت و بی نیازی) پروردگارت دریافتی، آنگاه بکار بندگی باش، بدانسانکه تو را سزد که بکار بندگی باشی. ✻

يَا بُنَيَّ، إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا، وَتَحْذُوَ عَلَيْهَا! إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفْرٍ تَبَاءَ بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيبٌ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا، وَجَنَابًا مَرِيعًا، فَاحْمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَخُشُونَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ، فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَمًا، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا، وَلَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلِّهِمْ، وَمَثَلُ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْظَعَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ! ✻

پسر جانم، من تو را از حال (و دأب و دیدن و رفتار و کردار این) جهان و برطرف شدن و منتقل شدنش (از کسی بکسی) آگاهی دادم، و نیز از احوالات آن جهان، و آنچه برای

اهلش (از ثواب وعقاب) آماده گردیده اخبارت نمودم ، ومثالهائی (از تاریخ گذشتگان) برای پند ، واندرز تو درآن دوزدم (باشد که تو را هرا از چاه بازشناسی وخویش را در زمرهٔ صلحا ونیکان درآوری آری) هرآنگه از حال جهان آگاهی پیدا کرد (ودل از آن برکند) داستانش بدان کاروانیانی ماند که درمنزلی پرآب وگیاه فرود آمده آنگاه بخواهند آن منزل را بمنزلی خرم ، وپر آب وگیاه تبدیل نمایند .

پس در این راه بدین منظور بریدن از دوستان ، وناهمواری سفر ، وبدمزگی طعام را بچیزی نشمرند وآنچه خرج میکنند غرامت وزیان ندانند ، ورنجهای فراوان مسافرت را تحمل نمایند ، تا گرخانه وسیعشان را بیابند ودر منزل وجایگاهشان فرود آیند (آنها دیدهٔ دلشان را باز کرده ودانستند دیر یا زود نوبت زن مرگ کوس رحیل را خواهد کوفت ، وبناچار بایستی این سرای عاریتی را بدرود گفت ، لذا از روزنهٔ تنگ این زندان دیده بگلزار خرم ووسیع آنجهان دوخته ومرغ جانشان برای طیران درآن فضای طرب انگیز بال وپر کشیده ، روزها عفاصفت از انظار پنهان ، وشبها بلسان مرغ حق بناله وسوز وگداز ند ، اینست سرگذشت کسیکه دنیا را شناخت وبدان دل نباخت) اما داستان آنکه فریب جهان را خورد (وبدان دل بست) بداستان گروهی ماند که بسر منزلی پرآب وگیاه رسیده (وخوش وخرم درآن آرمیده اند) ومیخواهند از آنجا بمنزلی خشک وبی آب وگیاه وارد شوند ، وهیچ چیز در نزد آنان دشوارتر از این نیست که از آن منزلی که درآن بودند به برند ، ودر منزلی که دوست ندارند وارد شوند (آنان همچون مانند بر سر کهن دیوار ویرانهٔ جهان لانه ساخته وبهیچوجه حاضر نیستند با هزار دستانهای گلشن سرای بهشت جاودان همآهنگ گردند) .

يَا بُنَيَّ ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا ، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ

أَنْ لَا تُظْلَمَ ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُ مِنْ غَيْرِكَ ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ .

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ ، فَامْنَعْ فِي كَدْحِكَ ، وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ .

پسر جانم ، خودت را میزان دیگران و خودت معیار قرار ده ، آنچه برخویش می پسندی بر دیگری بپسند ، هر آنچه برای خویش نمیخواهی بر دیگری مخواه ، همچنانکه بر خودت ستم روا نمیداری بدیگری ستم روا مدار ، بدانسانکه دوست داری با تو نکوئی کنند با دیگران نیکی کن ، زشت را از خود (نسبت بدیگران) مپسند ، همانطوریکه آن زشت را از دیگری بخویش نپسندی ، از مردم خوشنود باش ، بهمان چیزیکه از آنان نسبت بخودت خوشنود میشوی ، در چیزیکه از آن آگاهی کافی نداری سخن مگوی ، اگرچه کمی آگاهی داشته باشی (سخنی که میگوئی باید از روی تحقیق باشد ، نه باشک و تردید) و این را بدان و باور دار که هیچگاه خود پسندی و خویشتن خواهی با درستی و صواب و مسازنیست ، بلکه آن تباه کنندهٔ خردها است ، مالی را که بکوشش فراوانش بچنگ آوردی آسانش انفاق نمای ، و برای دیگری نگهداری مکن (و بوارثش بازگذار) هر آنگاه که منظور و مقصدت هدایت کرده شده و دست یافتی ، خاضع ترین اوقات برای پروردگارت باش (و شکرانهٔ آن نعمت را بدین طریق بگذار) .

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَأَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْارْتِيَادِ، وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَوِّ افِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ، وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَؤُدًا، الْمُخِفُّ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ، وَالْبَطِيءُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

حسن جانم، بدانکه تورا پیش روی راهی است (بسی) دراز و دور، با رنج فراوان، و تو (برای اینکه آن راه را با آسانی درسپرده، و با هوا ریش را برخویش هموار گیری) ناگزیر از آنی که در راه طلب آسایش نیکو آماده بوده، و آن اندازه از زاد و توشه (کردارهای نیک) برگیری که برای

رسیدن به مقصد و منزلت کافی بوده ، و پشتت هم از بار (گران مظالم) سبک باشد .

ای حسن ، نکند که بیش از سرحد توانائیت از آن بار بر پشت گیری ، تا اینکه (در فردای محشر) سنگینی آن بار تو را وبال باشد (و بهلاکت و رسوائیت کشاند) هر آنگاه که از گروه مستمندان کسی یافتی که توشه‌ات را برای روز رستاخیز بدوش کشنده ، و در فردائی که بدان نیازمندی بتو رساننده اش باشد پس آن را غنیمت شمرده بیدرنگ و توانی بارت را بدوشش نه ، و در صورت قدرت و توانائی بیشتر (باوی انفاق کرده) و زیادتر توشه‌ات را باوی حمل کن ، زیرا که ممکن است وقتی تو (بخود آمده ، و بیاد فردایت افتاده ، و برای احسان در حق وی) به طلبش برآئی ، و ویرا نیابی ، پس اکنون که دارائی و توانائی داری ، هر که از تو قرضی خواست بده ، تا آن وامدار در روز گرفتاری و بیچارگی آن را بتو باز پس دهد (قرض بتهی دستان قرض بخدا است ، و خدا بهر کس مقروض شد ، چندین برابر ادا خواهد کرد) .

ای پسر زهرا ، بدانکه تو را گردنهٔ سخت و دشوار در پیش است که حال سبکبار در آن نیکوتر از سنگین بار ، و حال کند رفتار در آن زشت تر از شتابان است (و همانطوریکه گفتم برای اینکه تو از خیل پیشاهنگان باشی با انفاق در حق مستمندان خود را آسوده و سبکبار خواه) براستی که فرودگاه تو بناچار (بیرون این دو منزل نیست) یا بر بهشت است یا بر دوزخ ، پس پیش از فرود آمدن و وارد شدنت (بیکی از این دو از کردارهای نیک) برای خویش توشهٔ بیندوز که پس از مرگ دیگر جستن خوشنودی و رضا (ی خدا برای تلافی مافات در کار نبوده) و بازگشت بسوی این جهان ممکن نیست .

وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ ، وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ ، وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ تَحْجُبُهُ عَنْكَ ، وَلَمْ

بُلجِئُكَ إِلَى مَنْ تَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ،
وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنِّقْمَةِ، وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى، وَلَمْ
يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَلَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ، وَلَمْ يُؤْيِسْكَ
مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ
وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ
الِاسْتِيعَابِ، فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءَكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ،
فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْثَثْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ
هُمُومَكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعَنْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ، وَ
سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ: مِنْ زِيَادَةِ
الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ، ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ
مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ، بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ
بِالدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعَمِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَآبِيبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُقْنِطَنَّكَ
إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ، وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ
الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمِلِ
وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا،
أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ

دِينِكَ لَوْأُوتِيتَهُ ، فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ ، وَيَنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ ، فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ ، وَلَا تَبْقَى لَهُ .

پسر جانم ، بدانکه (کلید) گنجهای آسمانها (ی برافراشته) وزمینها (ی گسترده شده) بدست قدرت خداوندی است که (از بس شما بندگان را دوست دارد) تورا فرمان راند که (در مشکلات امور) او را بخوانی ، واو نیز پذیرفتن را برایت عهده دار گردید ، از تو خواست آزاد بخواهی تا ببخشد ، وجویای مهر ورأفتش باشی تا مهربانی کند ، او بمن تو وخودش حاجب ودربانی بازنگذاشت تا او را از تو بپوشد ، وناچارت نساخت ، تا دیگری را بسوی وی شفیع ومیانجی قرار دهی ، واگر گناهی از تو سرزد از توبه وبازگشت ، منع نگردیده ، در کار گرفت شتاب نفرموده ، و بدانجا که سزاوار رسوا شدن بودی رسوایت ننمود ، ودر پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفت ، بواسطهٔ جرم وخطا با تو راه پرخاش ومناقشه نسپرد ، واز مهر ورحمت خویش نومیدت نداشت ، بلکه تن زدنت را از گناه بمنزلهٔ کار نیک تلقی فرموده ، (واگر گناهی از تو سرزد آن) گناه را یک گناه ، وکار نیکت را ده برابر محسوب داشت ، درگاه توبه وخوشنودی خویش را (از تو) برویت بگشاد ، همینکه او را بخوانی ندایت را بشنود ، وهرآنگه باوی به نیاز ورازپردازی رازت را بداند ، (وریش درونت را مرهم نهد) این خدای مهربان است که بخلاف بندگان خواهش خویش را باوی درمیان مینهی ، واز رنج واندوهت نیز دش شکایت میبری ، چارهٔ رنج وگرفتاریت را ازوی جویا میشوی ، ودر کارهایت ازوی یاری میجوئی ، واز گنجهای مهر ورحمتش چیزهائی درخواست مینمائی که جز او (دیگری) توانائی بخشودن آن چیزها را ندارد (وآن چیزها عبارتند) از قبیل افزایش عمرها ، سلامتی پیکرها ، فراخی روزیها (برآورده شدن آمال وآرزوهای دیگر ایشان) آنگاه کلیدهای گنجها ، وخزانه های خویش را روی این اصل بدو دست تو داد ، که فرمانت راند ، تا هرچه خواهی ازوی خواهی (بنابراین تو که کلید دعا را بدست داری ممکن است)

هر زمان بخواهی درهای نعمتش را بدعا بگشائی ، و بارانهای پیاپی رحمتش را درخواست نمائی (حسن جانِ خدای جهان نوای زاری و نالهٔ نیازمندان را که دست بدامان عنایت و کبریائی او دراز کرده ، و از سر سوز مینالند ، بسیار دوست میدارد ، این درگاه را بسیار بکوب ، و رفع گرفتاریها را از او خواه ، و اگر دیدی که حاجت دیر برآورده شد) نکند که این کندی اجابت او تو را نومید و مایوس سازد (و دست از طلب بداری بلکه سخت پافشاری کن ، و بدان که حاجت تو جز از آن درگاه روا نگردد) بسا شود که پذیرش درخواست تو تأخیر افتد ، تا آنکه پاداش درخواست کننده بزرگتر و عطای امیدمند فراوانتر گردد (زیرا تأخیر اجابت موجب زیادتی دعا و بسیار شدن اجراست) و بسا شود که چیزی از دوی خواهی و آنرا ندهد ، و بهتر از آن را یا در دنیا یا در آخرت بتو ارزانی فرماید ، یا آن خواهش بمنظور چیزیکه آن برای تو بهتر است روا نشود یا آنکه با چیزیکه از دوی خواهی که اگر آنرا بتو دهد تباهی و آفت در آن باشد ، بنابراین باید در خواستهای تو از دوی در چیزی باشد ، که خویش پایدار ، و گرفتاریش از تو برکنار باشد (تا میتوانی از درخواستهای این جهان که زود گذر است دیده بپوشی ، و فقط روح و رحمت و رضوان آن جهانی را از دوی درخواه ، که فقط برای تو آن میماند) و مال برای تو نخواهد ماند ، تو نیز برای مال باقی نخواهی بود .

وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا ، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ ، وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ ، وَأَنَّكَ فِي مَنْزِلِ قُلْعَةٍ ، وَدَارِ بُلْغَةٍ ، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ بَيْنَكَ

وَبَيْنَ ذٰلِكَ ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ .

يَا بُنَيَّ ، أَكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ ، حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ ، وَشَدَدْتَ لَهُ أَزْرَكَ ، وَلَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا ، وَتَكَالُبِهِمْ عَلَيْهَا ، فَقَدْ نَبَّأَكَ اللهُ عَنْهَا ، وَنَعَتَ لَكَ نَفْسَهَا ، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا ، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ ، يَهِرُّ بَعْضُهَا بَعْضًا ، وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا ، وَيَقْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا ، نَعَمٌ مُعْقَلَةٌ ، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا ، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا ، سُرُوحُ عَاهَةٍ بِوَادٍ وَعْثٍ ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا ، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا ، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى ، وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى ، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا ، وَغَرِقُوا فِي نِعَمِهَا ، وَاتَّخَذُوهَا رَبًّا ، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا ، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا !!

رُوَيْدًا يَنْفَرِجُ الظَّلَامُ ، كَأَنْ قَدْ وَرَدَتِ الْأَظْعَانُ ، يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ .

فرزند دلبندم ، این را بدان که (جهان جایی زیستن نیست و) تو از برای آن جهان

آفریده شدی نه این سرای ، و از برای نیستی نه هستی ، و از برای مرگ نه برای زندگی (بنا براین ناممکن است برای سرای جاودانی ، و پایندگی بکوش ، و دل از این سرای ناپدیدار برکن) زیرا که تو در جایگاه کوچیدن ، و سرانی زودگذر بوده ، و براه آخرت روانی ، و بدان ، آن مرگی که فرارکننده اش ، از چنگش نرهد ، و از دست جوینده اش بدر نرفته ، و بناچار آن مرگش خواهد دریافت ، همان مرگ تو را نیز خواهد (دریافت و بسوی آخرت خواهد) راند ، پس از چنین مرگی برحذر بوده ، و بترس از اینکه بهنگامیکه سرگرم گناهی بوده و باخویشتن برای توبه و بازگشت از آن گناه حدیث نفس میکنی ، ناگهانت آن مرگ دریافته بین تو و توبه جدائی افکند ، براستی اینجا است که تو (اگر بسامان کار برنخاسته و تدارک آینده را نکرده باشی) خودت خود را هلاک خواسته .

پسرجانم (از مرگ غافل منشین و) مردن را فراوان بیاد آر ، و همواره آنچه از پیش آمدهای ناگوار را که بناگاه برآن درمیآئی تذکره ساز ، و خویش را برای پس از مرگ آماده نشان ده ، تا بهنگامیکه بناگاه آن مرگ برتو بتازد (و با چنگال مهیب و مخوفش از پای درافکندنت خواهد) تو میان تنگ بربسته و (با عزم و همت) پشت را قوی کرده باشی ، تا بناگاه از کمین برون نتازد و مغلوبت نسازد .

ای حسین زنهار (پای بند سراب آب نمای جهان مباش و) بایکه می بینی مردم دنیا در جهان (روزگی چند) باقی مانده ، و با اطمینان خاطر (کرکس وار گرد این مردار بدبو را گرفته و) چنگ برآن درافکنده اند فریفته مشو که خداوند تو را از آن آگهی فرستاده و (در قرآن مجیدش فراوان نکوهیده و فرموده است زندگانی جهان جز بازیچه بیش نیست ، و ایکاش میدانستند که دار آخرت برای زندگانی است و بدانکه) جهان نیز خود را برای تو وصف کرده ، و پرده از زشتیهایش برافکنده است ، جز این نیست که آنانکه جهان را خواهانند سگانی فریادکننده ، و درندگانی آزمندند که برخی برخی دیگر را دیدن نیارند ، عزیز آن ذلیلش را میخورد ، و بزرگش کوچکش را نابود و شکسته میخواهد ، و (یا اینکه آنان دو دسته اند دسته) همچون چارپایانی زانو بند زده شده اند (که

انقیاد بدستورات شرعی آنها را از گناه بازداشته لکن) دسته دیگر همچون چارپایانی خردکم کردگانند، که در کوره راه (گمراهی روان، و بر مرکب شقاوت) سوار و برای چیدن گیاه زیان و آفت در بیابان دشوار و شوره زاری که پای دونده در آن فرو میرود رها شدگانند نه شبانی نگهدارنده و نه چرانده که چرانده ایشان باشد دارند، چهان آنان را براه کوری و گمراهی کشانند، و دیده ها یشان را از دیدار نشانه هدایت و رستگاری پوشانند، پس آنها در دشت کوری آن سرگردان، و در (دریای) عیش و نوش آن فرو رفتگانند، هم آنان جهان را پرودگار خویش گرفته، و بدان بازی کردند، و هم جهان (دل آنان را شیفته و) با ایشان بازی کرد و آنان هم آنچه در پشت پرده آن (جهان از گرفتاریهای قیامت) بود از یاد بردند. ✻

کمی برجای باش، و درنگ آر، تا این پرده تاریکی بشگافد (و اشباه رنگارنگ جهان از پیش برخیزد، آنگاه تو را معلوم افتد که هر کس چه کاره است، و این کار هم از بس زود انجام گرفتنی، و بشر بصحرای قیامت وارد شدنی است تو) پنداری هم اکنون کجاوه ها و هودجهای مسافرین فرود آمده، و نزدیک است شتابنده (عقب مانده که تبندی بسوی مرکش میرانند، بکاروان پیش رفتگان) برسد، (تا برای دریافت مزد و کیفر همگان یکجا بعرصه پر هول و هراس محشر وارد گردند). ✻

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا. ✻

وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ، فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ، وَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرَبٍ، وَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا

كُلَّ مُجْمِلٍ مَحْرُومٌ ، وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا ، وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ ، وَقَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرًّا ، وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ ، وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ ؟!

وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قِسْمَكَ ، وَآخِذٌ سَهْمَكَ ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللهِ - سُبْحَانَهُ - أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ ، وَإِنْ كَانَ كُلٌّ مِنْهُ .

فرزند دلبندم ، این را بدان ، هر آنگه شتر سواری شب و روز او (که همواره دوران زندگانی او را در کار سپری کردند) راه پیماید ، درست آنست که او هم برده میشود و (با آن دو شتر رهوار) طی مسافت مینماید ، خواه آن شخص (سوار) ایستاده و متوقف ، و خواه بحال آرامش و سکون باشد ، و باز از روی ایمان و یقین بدان ، و باور دار که (بشر آزمند و افزون طلبست با هیچ جا پابند نگشت ، و دیدگان حریصش را جز خاک گور پر کردن نیارد و) تو هرگز بآرمان و آرزوی خویش نرسیدن ، و یا از چنگ مرگ رهیدن نتوانی و میدانی که تو نیز براهی که پیشینیانت رفتند روانی ، پس چه بهتر که (از آرزوهای بسیار بکاهی و) در طلب و خواهش کم کوشی ، و کار کسب را مجمل و آسان گیری ، زیرا ای بسا خواهش و طلبی که سبب از بین رفتن مال و ثروت است (و شخص بطمع افزایش آن بکاهد و جز حرمانش نصیب نگردد و آری) چنین نیست که هر کوشنده جوینده ، و هر آسان گیرنده نومید شوندهٔ باشد ، خویش را از هر زبونی و پستی و اپای (و در راه

بدست آوردن حطام دنیوی بهر خواری لئن در مده ، اگرچه آن بسوی نعمتهای فراوانت بکشاند، زیرا تو (آنچه از درهم و دینار و زخارف جهان که بچنگ آری با آبرو و عزت از دست رفته ات برابری نکرده و) هرگز عوض آنچه که از خودت در آن راه صرف میکنی نخواهی یافت (ارزش آزادی و آزادگی بدان ، و این گوهر گرانبها را برایگان از کف مگذار) و بهیچگاه خویش را بندهٔ دیگری مخواه، که خداوندت آزاد آفریده است (اصولاً بگو بدانم) این چه خوبی است که نیکیش جز با بدی بچنگ نیفتد ، و این چه آسایشی است که جز برنج و مشقت بدست ناید (نعمت بیخون دل خوش است، و آسایش با آزادگی .

ای فرزند ، (از نهار طمع مورز ، و افزون طلب مباش و) سخت بپرهیز از اینکه شترهای آز ، و طمع بشتابت با شخورهای تباهی بکشانند ، (این کج نهادان دون طبع اند ، که چشم از عزت نفس پوشند ، و دیده بدست دیگران دوزاند ، اما تو که پسر علی و پیرو پدرت هستی) اگر میتوانی کاری کنی که بین خدا و تو ولی نعمتی نباشد ، چنان کن چرا که تو (چه آزاد و چه بنده دیگران باشی) قسمت خویش را یا بنده و بهره ات را گیرندهٔ (پس چه بهتر که خدای را بنده باشی) بر استی کمی که از جانب خداوند پاک برسد (بسی) بهتر و ارجمند تر از بسیاری است که از سوی خلقش برسد با اینکه (در جهان آفرینش هرچه هست) همه از جانب پاک پروردگار است .

وَلَا يَفِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمِيلِكَ أَبَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ ، وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ ، وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ ، وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ ، وَالْحَرَفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ ، وَرُبَّ عَجْلَةٍ فِيهَا بُضْرَتُهُ ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ ، قَارِنْ أَهْلَ

ٱلْخَبِيرِ تَكُنْ مِنْهُمْ ، وَبِابْنِ أَهْلِ ٱلشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ ، بِئْسَ ٱلطَّعَامُ ٱلْحَرَامُ ، وَظُلْمُ ٱلضَّعِيفِ أَفْحَشُ ٱلظُّلْمِ ، إِذَا كَانَ ٱلرِّفْقُ خُرْقًا كَانَ ٱلْخُرْقُ رِفْقًا ، رُبَّمَا كَانَ ٱلدَّوَاءُ دَاءً وَٱلدَّاءُ دَوَاءً ، وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ ٱلنَّاصِحِ وَغَشَّ ٱلْمُسْتَنْصَحُ ، وَإِيَّاكَ وَٱلْأَتِّكَالَ عَلَى ٱلْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ ٱلنَّوْكَى ، وَٱلْعَقْلُ حِفْظُ ٱلتَّجَارِبِ ، وَخَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ ، بَادِرِ ٱلْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً ، لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَؤُوبُ ، وَمِنَ ٱلْفَسَادِ إِضَاعَةُ ٱلزَّادِ وَمَفْسَدَةُ ٱلْمَعَادِ ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ ، سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ ، ٱلتَّاجِرُ مُخَاطِرٌ ، وَرُبَّ بَيْعٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ .

حسن جانم) در نگهداری رازهای درونیت سخت کوشا باش ، و تا میتوانی آنها را با دیگری در میان منه ، که اگر گذاردی و دیگر پشیمانی سودی ندارد و آب رفته بجوی باز ناید ، سخن نگفته را همه وقت توان گفتن ، لکن گفته را پس گرفتن ممکن نیست) و بدانکه تلافی آنچه که بر اثر خاموشیت بتو نرسیده است آسانتر است از دریافتن چیزی را که در اثر سخن گفتنت از دست داده و (همانطور که) نگهداری آنچه در ظرف است با استوار کردن بند آنست (همانطور وسیلهٔ نگهداری راز درون مهر خاموشی بر لب نهادن است) و نگهداری آنچه در دو دست تو است نزد من نیکوتر است از اینکه آنچه در دست دیگری است بخواهی ، تلخی ناامیدی (در تنگدستی) بهتر از آنست که دست خواهش بسوی مردم دراز کنی (زیرا دست طمع که پیش خسان میکنی دراز ، پل بسته که بگذری از آبروی خویش) ، پیشه وری با پاکدامنی و عفت (که باندازهٔ کفایت بدست افتد ، و از نیاز مندیت رهائی بخشد) بهتر از ثروتی است که بسوی گناهت بکشد (و پاک از یاد خدایت بیرون برد) انسان را خویش را

نگهدارنده است (و تا میتواند نباید آن را با دیگری درمیان نهد، و اگر گذاشت نباید از فاش کنندهٔ آن گله مند باشد) ای بسا کوشش کنندهٔ در چیز بکه آن بزیان او است (و او گمان سود دارد) هرکه پرگوتر، هرزه گوتر، و هرکه (با دیدهٔ بصیرت در بدایع آفرینش بیندیشد بینا گردد) با نیکوان در آمیز تا از ایشان باشی، و از بدان دوری کن، تا از آنان بدور مانی (حسن جانم) حرام خوراکی است ناگوار و زشت، و بر زیردستان ستم روا داشتن بدترین ستمهاست آنجا که نرمی و مدارا درشتی و سختی باشد، درشتی و سختی نرمی و مدارا است (اگر در ازای نیکی بسیار جز بدی ندیدی، نیکی کردنت با چنین کسی بدی است (نرمی زحد مبر که چو دندان مار ریخت، هر طفل نی سوار کند تازیانه اش) بسیار افتد، که درمان درد باشد، بدانسان که در دیز درمان است، بسیار افتد که غیر ناصح نصیحت گوشود، و نصیحت گو خائن (دشمن دانا برابهت کشد، و دوست نادان بچاه) از اینکه آمال و آرزوها را تکیه گاه خویش قرار دهی سخت بپرهیز، که این کار ابلهان و بیخردان است (که در دنبال سراب بکوشند، و آب ننوشند) عقل و خرد نگهداری تجربه ها است، و بهترین تجربه ها آنست که تو را پند آموزد (این خردمندانند که تجارب را بکار بسته و دوبار از یک سوراخ گزیده نشوند) همواره فرصت را در باب پیش از مبدل شدنش باندوه و غم نه هرجوینده یابنده، و نه هرگم شده پیدا شونده است، یکی از (بدترین) تبهکاریها تباه ساختن زاد و توشه (تقوا) و برباد دادن آخرت است، هرکاری را پایانی است (و خردمند پایان نگرد در کار بدست آوردن مال و ثروت پر حرص مزن که) زود آنچه برایت مقدر شده است بتو برسد، بازرگان خویش را بخطر میافکند (صحرا و دریا می پیماید، تا مالی فراوان ترش بچنگ افتد، لکن چیزی را که انسان گذاشتنی و گذشتنی است افزون طلبیدنش دیوانگی است، و ای بسا مال کم که برکتش بیشتر از پیشتر است ۰

وَلَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ، سَاهِلِ الدَّهْرَ

مَا ذَلَّ لَكَ فُعُودُهُ . وَلَا تُحَاطِرَنَّ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرَ مِنْهُ ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ ، أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصِّلَةِ ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللُّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ ، وَعِنْدَ شَدِّتِهِ عَلَى اللِّينِ ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ ، لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً ، وَتَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً ، وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ ، وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ ، وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذٰلِكَ يَوْمًا مَا ، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ ، وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخَلْقِ بِكَ ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ ، وَلَا يَكُونَنَّ أَحَدٌ عَلَى مُقَاطَعَتِكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ ، وَلَا يَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ ، وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ

مَنْ ظَلَمَكَ ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ .

حسن جانم ، کمک مردم نادان وناتوان وهمچنین یاری دوستی که مورد سوء ظن است سودمند نیست (زیرا آن یک شخص را از بلندی وعزت به پستی وخواری کشد ، وآن یک بجای پند وامانت خیانت ورزد) هرآن دم که شتر جوان جهان رام تو گردید ، وامکان سواری داد یافتی باجهان مدارا کن (وتند متاز که اقبال زمانه را اعتباری نیست) وهیچگاه برای بدست آوردن بیشتر خویش را دچار رنج وخطر مساز (که آنچه رسیدنی است خواهد رسید) سخت بپرهیز از اینکه جنازه سواریت تو را به پرتگاه بحاج وستیزه خونی بکشاند (وهلاکت سازند) هنگامیکه برادر و دوست پیوند خویشی وبرادری را بریدن خواهد تو خود را با شنائی باوی وادار کن ، وبهنگام جدائی ، وموقع دوری ، ودروقت بخل وامساک . وزمان قهر وسخت گیری ، ووقت عذر از زشتی ، تو با او بمهر وبخشش ونزدیکی ونرمی وپذیرفتن عذرش رفتار کن ، بدانسانکه پندای تو او را بنده ، واو ولی نعمت تو است (لکن این بزرگی وکوچک نوازی را نیز اندازه ایست مواظب باش در آن براه افراط نروی) وسخت بپرهیز از اینکه آن را در غیر جایگاهش اعمال کرده ودر بارهٔ نااهل بکارش بندی (که آن نیز زشت است) .

ای پسر . تو نباید دشمن دوستت را دوست گیری که اگر گرفتی با دوستت دشمنی کرده در بارهٔ برادر ورفیقت پندر اخالص وبدون خیانت بگذار خواه زشت ویا زیبا باشد ، (وبرای او سود ویا زیان داشته باشد) خشم خویش را اندک اندک فرو خور که من هیچ شربتی نچشیدم که پایان وعاقبتش از آن شیرین تر وگوارا تر باشد (آری این یکدم تلخی یک عمر شیرینی در بر دارد ، وبا این دام است که بزرگواری وشرف را میتوانی صید کردن) دربرابر آنکه بر تو خشم میگیرد نرم باش ، زیرا ممکن است او هم (اگر انسان باشد) با تو نرمی کند ، دشمنت را با نیکی و احسان به بند در کش که این شیرین ترین دو پیروزی است (شیرینی فتح وشیرینی انتقام)

هر آنم که پیوند دوستی را از برادرت بریدن خواستی جائی برای وی از دوستی باقی بگذار که اگر او روزی پشیمان شده خواست بدوستی باز گردد راهی داشته باشد . ✻

(کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی ، شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست)

هر آنکس که در تو امید خیری داشته باشد گمانش را در خودت درست آور (اگر تو را عالم یا سخی یا نیکوکار پنداشت بکوشش تا حسن ظن او را در بارهٔ خودت زیاد کنی) و نباید حق برادرت را با غماز دوستی که بین تو و او است پایمال سازی ، که آنکه حقش را ضایع گذاری با تو برادر نیست ، (بلکه تو دشمن اوئی زیرا دوست بزیان دوست خورسندی نه) و نباید خانوادهٔ تو بدبخت ترین کسان بالنسبه بتو باشند (که دست کرم و احسانت را از خویشانت باز گرفته ، و بذل و بخشت برای بیگانگان باشد) با آنکه در آشنائی با تو سرگران است هیچگاه آشنائی مکن (و عزت نفس را از کف مگذار) باید برادر تو در گسیختن (پیوند دوستی) و پیوستن تو با او از تو توانا تر نباشد (و هر چه او میدرد تو باید بدوزی) و نیز او نباید در بدی کردنش با تو و نیکی کردن تو بر او از تو پیش افتد (و هر چه او بدی میکند ، تو نیکی کن ، و عفو و اغماض باید از تو بالنسبه با و شروع شود نه از او بر تو ، حسن جان) کمند کرستم ستمگر را بر خویش گران و سنگین شماری (و موجبات اندوه را بر خود فراهم) زیرا که او بزیان خویش و سود تو هی کوشد (بهرهٔ تو در برابر صبر و بردباری ثواب ، و سزای او در ازای ستمکاری عقاب است ، و پاداش آنکه تو را شادمان میسازد آن نیست که اندوهگینش خواهی (بلکه باید معاملهٔ مثل را بطرز احسن اجرا سازی) . ✻

وَاعْلَمْ ، يَا بُنَيَّ ، أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ : رِزْقٌ تَطْلُبُهُ ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ ، مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى ، إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ ، وَإِنْ جَزِعْتَ عَلَى مَا تَفَلَّتَ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ ،

اَسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهٌ ، وَلَا تَكُونَنَّ
مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغْتَ فِي إِيلَامِهِ ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ
بِالْآدَبِ ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ . اَطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ
الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ ، مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ ، وَ
الصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ ، وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ ، وَالْهَوَى شَرِيكُ
الْعَمَى ، وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ ، وَقَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ ،
وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ ، مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ ، وَ
مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ ، وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ
بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ ، وَمَنْ لَمْ يُبَالِكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ ، قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ
إِدْرَاكًا إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا ، لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ ، وَلَا كُلُّ
فُرْصَةٍ تُصَابُ ، وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرَ قَصْدُهُ ، وَأَصَابَ الْأَعْمَى
رُشْدُهُ ، أَخِّرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ ، وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ
تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ ، مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ ، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ ،
لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ ، إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ ، سَلْ
عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ .

پسر جانم ، این اندرزها ، که روزی بر دو گونه است (یکی آن) روزی که بجوئیش ، و

(دیگر) روزی که بجویدت و (آن روزیکه جویای تست) اگر بسویش نروی بسویت خواهد آمد، (واگر از آن بگریزی تورا خواهد جست) ای حسن چنانکه بیشتر با تو گفتم. کارها را رشته بدست خدا است، و همه بخششها از سوی او بنابراین) بهنگام نیازمندی فروتنی (در نزد ارباب ناز و نعمت) و بهنگام بی نیازی نیز ستم (بر نیازمندان) بسی زشت و قبیح است، جز این نیست که بهرهٔ تو از دنیایت بدان اندازه است که امور زندگانیت را اداره کنی، بپوشی، و بپوشانی، بنوشی، و بنوشانی) جایگاه خویش را اصلاح کنی (و خانهٔ آخرت را آباد سازی، ای پسر هیچگاه بر چیزی از چیزهای جهان اندوه مخور) واگر بنا باشد بر چیزی که از دستانت بدر رفته زاری کنی، پس برای هرچه که بتو نرسیده است زاری کن، و بر آنچه که نبوده است، بآنچه که بوده است دلیل آور (خیال کن بودنیها از آن تو بوده، و از دستت بدر رفته است) زیرا کارها همانند هم اند (بلکه چیزیکه انسان زحمتش را نکشیده، و بچنگ نیاورده غصه اش کمتر از آنست که گرد آورده، و از دستش بیرون شده است) تو نباید از کسانی باشی که تا برنج و آزارش نکوشند، پندش سودمند نیفتد زیرا خردمند بدانش و ادب پند آموزد، و چهارپایان جز بزجر و ضرب رام نگردند، اندوهائی که بتو میرسند، آنها را به نیروی شکیب، و نیکوگمانی (در بارهٔ خدایتعالی) از خویش دور ساز، هر آنکه از راه وسط کرانه گزید بخویش ستم کرد، دوست انسان همانند خویشاوند است، (بلکه بسیار افتد که بیگانه از خویش نزدیکتر باشد) دوست آن کسی است که نهانش (با عیانش یکی و) درست باشد، هوس رانی و کوری انباز یکدیگرند (زیرا این هر دو انسان را از راه بچاه کشند) بسیار دوری که نزدیکتر از نزدیک، و بسیار نزدیکی که دورتر از دور است) دوست بی آزار به از برادر پر آزار است) غریب آن کسی است که بی دوست بسر برد (نه آنکس که از وطن بدور است) هر که از حق تجاوز کند راه زندگی بر او تنگ شود، و هر که بر قدر و مرتبهٔ خویش بسازد (دل آسوده گیش) برایش پایدارتر است. ای حسن، استوارترین رشته که (در زلازل و پیش آمدهای سهمگین گیتی) چنگ در آن توانی زد، همانا رشته ایست که بین تو و پروردگارت استوار است، دشمن تو آن کس است که در بارهٔ تو بدون پروا باشد (و احترام

تورا ناچیز انگارد ، وعرض و آبرویت را بر باد دهد) بهنگامیکه آز و طمع باعث هلاکت باشد ناامیدی (از چیزی بمنزلهٔ رسیدن و) بدست آوردن است ، نه هر شکاف و رخنهٔ (زشتی از دشمن) آشکار کردنی ، و نه هر فرصتی دریافتنی است (چنین نیست که انسان بدون توفیق خداوندی بتواند از فرصتها استفاده نماید زیرا) چه بسا بینا که در پیمودن راه مقصود بخطا افتد ، و چه بسا نابینا (و نا آشنای بکاری) که از شاهراه (منظور) گذر کند ، بدی (و انتقام) را بتأخیر افکن ، که هر زمان خواهی بسوی آن توانی شتافت ، بریدن از نادان (در معنی) همانند پیوستن با دانا است ، (زیرا نادان انسان را بگرفتاری کشد ، و دانا رها سازد ، پس از آن بریدن باین پیوستن است) هر آنکه از (مکر) زمان ایمن نشست دچار خیانتش شود ، و هر آنکه آن (مکر) را بزرگ گرفت ناچیز و کوچکش بیند (و بآسانی از پیش آمدهای جهان پیروز بدر آید) نه هر تیر افکنی بنشانه زند (و نه هر کوشندهٔ بمنظور دست یابد) هنگامیکه پادشاه (را در بارهٔ رعیت اندیشه) دگرگون گردد جهان گونهٔ دیگر بخود گیرد (در کشور تبهکاری و فساد بسیار و برکات کم گردد) پیش از راه از همراه بپرس و پیش از (خریدن) خانه از همسایه .

إِيَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَإِنْ حَكَيْتَ ذٰلِكَ مِنْ غَيْرِكَ ، وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ ، فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ ، وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ ، وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ . وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ ، وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا ، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ

تَشْفَعَ بِغَيْرِهَا ، وَإِيَّاكَ وَالتَّعَاثُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ عَثْرَةٍ ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيَبِ ، وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ ، وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ .

أَسْتَوْدِعُ اللهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ ، وَأَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَالسَّلَامُ .

(حسن جان ، با اینکه مزاح و طیبتی که از حدود حق خارج نشده ، و باعث ادخال سرور ، و مرهم ریش درونهای خسته میباشد نیکو و پسندیده است ، با اینحال چون افراط در آن باعث از دست دادن شکوه مردانگی ، و کشانده شدن براه باطل است ، لذا سخت) بپرهیز از سخن گفتنی که آن خنده آور باشد ، ولو اینکه آنرا از زبان خودت نقل کنی ، و از مشورت کردن با زنها نیز دوری گزین ، زیرا که رأی و عزم زنان سست و ناتوان است (و مغز لطیفشان را آن نیروئیست که در پیش آمدهای سهمگین کیستی بتوانند راه بیرون شدنی بدست آورند) دیده گانشان را با حجاب خویش بپوش ، زیرا آنها را سخت در حجاب پوشاندن (و عفت و تقوا را بایشان آموختن) برایشان پایدارتر است (تا اینکه هریک از آنان که بدون تقوا ، و برخلاف دستور قرآن و شرع بی حجاب ببازار خرامد و با نگاههای پرشرم و نازش دل از دست بینندگان برباید ، و شیطان بمنظورش دست یافته ، زنا و بی عصمتی در آن کشور شایع ، و حمیت و غیرت از میان برخیزد) بیرون رفتن آنان دشوارتر از این نیست که شخص غیر موثقی را بر آنان گماری (غیر غیراست خواه بیرون و خواه در خانه) اگر

توانستی طوری کنی که آنها جز تو را نشناسند، چنان کن (زیرا زنی که از حیث ایمان و رأی و عقل ناتوان است وقتی دیگری را شناخت ممکن است در بند فریب آن شخص افتاده، و فسادها تولید شود) او را در کاریکه از حد توانائیش خارج است تسلط مده (و انتظار کارهای سخت را ازوی نداشته باش) زیرا که زن گل خوشبوی را ماند، که برای فرماندادن نیست (بلکه برای بوئیدن است، شگفتا که در زمان ما برخی از تهی مغزانیکه متأسفانه نام مسلمان برخویش نهاده و در معانانگ عالم اسلام اند بتقلید از اروپای مسیحی خویش را روشن فکر خوانده، دم از تساوی حقوق نسوان زده، و این موجود لطیفی که جز خانه داری و فرزند پروری نمیتواند عهده دار کارهای دیگری باشد او را بدون حجابش با دارات کشیده، در ظاهر برای کار، لکن در باطن منظورشان فرونشاندن آتش شهوت خویش میباشد، آن نامردان بی حمیت زنان را در امور اقتصادی و اجتماعی کشور دخالت داده، میخواهند برای ملت اسلام از زن وکیل و مشاور و منشی تربیت کنند، و حال آنکه نیمی از مردان مملکت از فقر و بیکاری بجان آمده، و خود وجود آن زنها در امور کشور باعث اختلال و رکود کارها شده است) حسن جان در گرامی داشتن زن راه افراط مسپار، تا جائیکه برای شفاعت در بارهٔ دیگری (او نزد تو) بطمع افتد، و سخت بپرهیز از اینکه (در حق وی بدگمان شوی) غیرت را در غیر موضع بکار بندی، زیرا که این بدگمانی زن پاک را بنا پاکی کشد، و آراسته و خالی الذهن را به شک و تردید افکند (و از راه بدر برد) برای هریک از خدمتکارانت کاری معین کن که از آن کارش باز پرسی و مؤاخذه کنی، که بدین ترتیب چنانکه سزد (برنامهٔ کار و زندگی مرتب و) خدمت را هریک بدیگری باز نگذارند، با اقوام و عشیره ات بمهربانی و نیکی رفتار کن زیرا که آنان بهنگام پروازت برایت بمنزلهٔ شهپر اند، و اصل و ریشه ات هستند که (در افتخار و نازش) بسوی آنان باز میگردی و دست و بازویت میباشند، که بدانها بصولت و نیرویت افزوده (و چشم بدخواهت را میترسانی، حسن جان وصایای من در اینجا بپایان میرسد، امید است این سخنان گرانمایه را از پدر پیر و دانشمندت بشنیده، و آنها را دقیقاً بکار بندی، تا از عمر و زندگانیت استفاده های شایان تری ببری (در خاتمه خوانندگان گرام را متوجه میسازد

کراین وصیت نامه اگرچه بنام حضرت امام حسن علیه السلام انشاد گردیده ، لکن ظاهرا منظور حضرت امیرالمومنین علیه السلام دیگران از افراد امت باشند ، زیراکه در آن کنایاتی است که با مقام دانش وعصمت امام سازگار نیست ، همچون بندهٔ دنیا ، وبازرگان سرای فریب ، ویا همچون شتری سرکش ، ووحشی ، ودیگر ازاین گونه اشارات ، درهرحال امید است فرق اسلامی برای تامین سعادت دوجهانی خویش این وصیت نامه را سرلوحه برنامهٔ زندگانی خویش قرار دهند ، تا بسعادات دوجهانی نایل گردند) .

اکنون دین ودنیای تورا بخدای سپرده ، وبهترین قضا ومقدراتش رابرای حال وآینده ، ودنیا ، وآخرت ازوی درخواست مینمایم پایان .

(۳۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ :)

وَأَرَدْتَ جِبِلاًّ مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا : خَدَعْتَهُمْ بِغَيِّكَ ، وَأَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ ، تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ ، وَتَتَلاَطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ ، فَجَارُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ ، وَنَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ ، وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ إِلاَّ مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ ، فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ وَهَرَبُوا إِلَى اللهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ ، إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ ،

وَعَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ ، فَاتَّقِ اللّٰهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ ، وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ ، وَالْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ ، وَالسَّلَامُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه (علیه اللعنة والعذاب و آن پایان نامه ایست که حضرت پس از رد و بدل شدن چندین نامه بوی نگاشته ، واورا در گمراه ساختن مردم نکوهیده ، وبتقوایش امر فرموده اند) :

ای مردک ناکسی که همچون شیطان جهال و نادان شامی را گرد خویش فراهم نموده ، (وبرای ریاست چند روزه دین بدنیا در باخته) وگروه بسیاری از مردم را تباه ساخته ، وآنها را با (بندهای مکر و نیرنگ و) گمراهیت بفریفتی ، ودر موج دریای (فسق و فجور) خویشتان در افکندی ، تیرگیها (ی دوروئی و دغلکاری تو) آنان را فرو گرفت ، و شبهه ها (ی ناروائی که تو در دین پدید آوردی) آنان را با لطمات خویش درهم کوبید ، تا جائیکه آنها از راه راستشان کرانه گزیده (بسوی باطل شتافتند) سیر قهقرائی کرده ، پشت (بحق) نمودند و بر جسبهای (پست و نکوهیده) خویش تکیه گشتند (اغلب اهل شام که کور کورانه پیرو تو هستند چنین اند) جز آن کسانیکه بینایند (واز منظور پست تو بخوبی آگاه) آنها از آن پس که تو را شناختند از تو جدا شده ، واز پشتیبانیت (دست برداشته) بسوی خدای درگریختند ، واین آن هنگام بود که آنان را بسوی سختی و دشواری کشانده ، واز راه راستشان

برگرداندی (و بجنگ و پیکار چون منشان مأمور ساختی آنها خوب تشخیص دادند، که من پسر عم و جانشین رسول خدا ﷺ و افضل امت هستم، لذا در جنگ با من اقدام نکردند) معاویه حال که چنین است، برای خودت خدای را نگران باش، و مهارت را از دست شیطان بدر کش (و پای در شاهراه حقیقت بگذار) زیرا که جهان (دیر یا زود) از تو در کار بریدن، و آخرت در شرف نزدیکی رسیدن است، و درود بر کسیکه پیرو راه هدایت است .

(۳۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى قُثَمَ ابْنِ الْعَبَّاسِ وَهُوَ عَامِلُهُ فِي مَكَّةَ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، الْعُمْيِ الْقُلُوبِ ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ ، الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ ، وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ ، وَلَا يُجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ ، فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِيبِ ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ ، وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِرًا ، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلًا ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بقثم ابن عباس بهنگامیکه از جانب حضرت بر مکه فرمانفرما بود :

(قثم بروزن ذفر فرزند عباس ابن عبد المطلب ، واز یاران حضرت رسول وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیهما میباشد ، او دارای جلالت شأن ، وشرافت مکان ، و شخصی است دانشمند ومقام علمیش ازنامه که حضرت بوی نگاشته وفرموده اند : فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ وَذَاكِرِ الْعَالِمَ الی آخر نامه که درجای خویش انشاء الله مرقوم خواهد شد ، هویدا وروشن میگردد ، ابن عبد البر در استیعاب از عبد الله جعفر نقل کرده که من وقثم روزی بهنگام کودکی در کوچه های مدینه ببازی سرگرم بودیم ، که رسول خدا صلی الله علیه وآله سواره برما بگذشت وامر داد تا قثم را بردیف حضرتش سوار کرده وی را دعا فرمود ، واو ازحیث عهد برسول خدای صلی الله علیه وآله آخرین کس است ، زیرا او پس از تمامی مردمان از قبر آن حضرت خارج شد ، وشبیه ترین مردم بآن حضرت میباشد ، ومادرش ام الفضل حضرت ام حسن را به شیر قثم شیر داد ، وازاین راه برادر رضاعی حضرت امام حسن نیز میباشد واورا در جود وسخا نیز دستی درخشان است چنانکه شاعری گوید :

أَعَفَّتْ مِنْ حِلٍّ وَمِنْ رَحْلَةٍ	يَا نَاقَ إِنْ أَدْنَتْنِي مِنْ قُثَمِ
فِي كَفِّهِ بَحْرٌ وَفِي وَجْهِهِ	بَدْرٌ وَفِي الْعِرْنَيْنِ مِنْهُ شَمَمُ
لَمْ يَدْرِ مَا لَاءٌ وَيْلِي قَدْ دَرَى	فَعَافَهَا وَاعْتَاضَ مِنْهَا نِعَمُ

گوید ای ناقه من اگر مرا به قثم برسانی تو را از رنج بار وسفر آزاد میسازم . در دستش دریا و در رویش ماه شب چهارده ، ودر عطر شمیمی از بوی او است ، او شناسای مال نیست ، نه بلکه بحال شناسائی آنرا میدهد ، ونعمتهای بهتری را عوض میگیرد ، باری قثم تا حضرت امیر المؤمنین زنده بود مدت حکومت مکه با وی بود ، تا اینکه در زمان معاویه در سمرقند ، در جنگ با کفار شهید شد ، مورخین از شش نامی نبرده اند . ابن ابی الحدید در صفحه ۵۳ جلد ۳ گوید سبب نگارش این نامه بقثم آنست

که معاویه در پنهانی گروهی را بمکه فرستاد تا دل مردم را بتهمت خون عثمان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرداند، و بخود متمایل سازند، و اگر زمینه بدست آمد بهنگام حج مکه را منصرف شوند، لذا حضرت قثم را از کید معاویه آگهی داده فرمودند):

پس از ستایش و سپاس خدا و رسول، جاسوس من از مغرب (از شام که یکی از اقالیم غربی است) نامه نگاشته و مرا آگهی فرستاده است که (بدستور معاویه برای اغوای مردم) گروهی از شام بسوی مکه گسیل گردیده اند، که دلهایشان نابینا، و گوشهایشان کر، و دیدگانشان کور مادرزاد است، کسانیکه در باطل جویای حق اند، و در نافرمانی خالق فرمانبردار مخلوق اند، و بهانه دین شیر دنیا را میدوشند، و دنیای حاضر را بجای آخرت نیکان و پرهیزکاران خریداری مینمایند، با اینکه هیچگاه جز نیکو کار بخوبی نرسد، و هرگز جز بدکار سزای بد را نیابد (اینان گمراهانی هستند که معاویه را امام دانسته، گمان میکنند پیروی از او موجب رضای خدا، و عمل بقوانین دین، و از آن راه بدرجات عالیه نائل میگردند، و حال آنکه این نادانان سخت در اشتباه اند، ای پسر عباس تو حوزهٔ فرمانداری خویش را نیکو حیازت کن) و بر آنچه در دو دست تو است بایست، ایستادن شخص هشیاریکه در کار استوار و کوشا است، و پند دهنده خردمندیکه پادشاهش را پیرو، و پیشوایش را فرمانبردار است (ای فرماندار مکه در فرصت و فریب دشمن و غفلتش هشیار و بیدار باش، و در کار شهرداری سستی روا مدار) و از کاریکه پایانش پوزش و عذرخواهی کشد سخت دوری گزین، و بهنگام خوشی و نشاط در شادمانی افراط نکرده، و بگاه پیش آمدهای سهمگین دل مباز، و هراسناک مباش (که این هر دو نقص مردان کار آگاه و سرد و گرم چشیده است) ۰

(۳۴) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ لَمَّا بَلَغَهُ تَوَجُّدُهُ مِنْ عَزْلِهِ بِالْأَشْتَرِ

عَنْ مِصْرَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ الْأَشْتَرُ فِي تَوَجُّهِهِ إِلَى مِصْرَ قَبْلَ وُصُولِهِ إِلَيْهَا :

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِبْطَاءً لَكَ فِي الْجُهْدِ، وَلَا ازْدِيَادًا فِي الْجِدِّ، وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَؤُونَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وِلَايَةً .

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَّيْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا، وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا، فَرَحِمَهُ اللهُ فَلَقَدِ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ، وَلَاقَى حِمَامَهُ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ، أَوْلَاهُ اللهُ رِضْوَانَهُ، وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ، فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ، وَامْضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ، وَتَمِّمْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَكَ، وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ، وَأَكْثِرِ الْاِسْتِعَانَةَ بِاللهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ، وَيُعِنْكَ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، إِنْ شَاءَ اللهُ .

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است. بمحمد ابن ابی بکر بهنگامیکه آن حضرت خبر نگرانی او را از عزل نمودن و (مالک) اشتر را بفرمانداری مصر بجایش نصب کردن شنید، در حالیکه اشتر بهنگام توجهش بوی، پیش از رسیدن بدانجا (در اثر زهریکه بامر غلام عثمان، یا دهقان عریش باغوای معاویه در شربتی از شیر داخل کرده آشامیدو) وفات نموده بود (و هاشمی

از حالات محمد را در نامه ۲۷ بیان کردیم ، وچون حضرت محمد را بسیار دوست میداشتند بدینجونیش فرمودند) ۰

مرا رسید که از گماردن اشتر را بکارت (از من) دلگیر گردیدی ، وحال آنکه انتکار من نه برای آن بود که در کار کوشش وسعی تو کندلی و یا تندلی رخ داده باشد (و بدان سبب خاطرم را رنجانده باشی نه بلکه چون کشور مصر وسیع و تو جوانی هستی نورس و مالک مردی مجرب و کار آزموده بود ، بدان سبب او را مأمور آنجا ساختم ، ونظرم هم این بود که) اگر من آنچه در زیر سلطه ونفوذ تو است از تو اش بستانم ، تو را بر جائی فرمانروائی دهم که (ادارهٔ امور و) سنگینی آن تو را آسان تر افتد ، و فرمانروائیش تو را خوش آیند تر باشد ۰

من این مردی را که فرمانروائی مصرش دادم (ومیخواستم بجای تو اش بکار گمارم دلاور) مردی بود مارا نمیخواه ، و بر دشمنان سخت گیر ، و کیفر کننده ، (گو اینکه تو نیز چنانی ، لکن حساب تو از مالک جدا است ، و ما در روزگار دیگر مانند اشتر پسری نزاید ، و پهنه های میدان همچون وی سواری بر پشت رخش نگرد ، مگر نمی نگری تا آن شیر دلیر در بیشه حجاز میغرید ، چسان معاویه و اهل شام همچون روباهان در سوراخها خزیده ، و عراقیان بر خویش میبالیدند ، واکنون چسان قضیه برعکس است) خدایش بیامرزاد ، که روزگارش را (در اطاعت از خدا و فرمانبرداری و پشتیبانی از من به نیک بختی) بسر رساند ، و در حالیکه ما از وی خرسند بودیم ، بدیدار مرگش شتافت ،

(امید است) خداوند رحمتش را با وی عنایت ، و ثوابش را دوچندان فرماید ، پس اکنون (که مانند اشتر از دست ما رفت ، تو لشکر را سان دیده ، و آمادهٔ پیکار بوده ، و همچون شیری که برای شکار از بیشه بیرون میجهد) خیمه بصحرا زن ، و با بصیرت و بینش جنگ دشمنت را آماده باش ، و برای پیکار آنکه با تو به پیکار است ، دامن بکمر در زن ، و مردم را براه پروردگارت (که همان پیکار با دشمن خدا است بخوان ، و همیشه خدای را یار و پشتیبان خویش گیر ، تا آنچه مهم تو است کفایت کند ، و اگر بخواهد (و مقدر باشد) بر آنچه که بر تو نازل میشود ، یاریت خواهد کرد (و از شدائد پیروزت بدر خواهد آورد) ۰

(۳۵) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ بَعْدَ مَقْتَلِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ بِمِصْرَ:)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَمُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ «رَحِمَهُ اللهُ» قَدِ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا، وَعَامِلًا كَادِحًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَرُكْنًا دَافِعًا، وَقَدْ كُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَى لِحَاقِهِ، وَأَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ، وَدَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَجَهْرًا، وَعَوْدًا وَبَدْءًا، فَمِنْهُمُ الْآتِي كَارِهًا، وَمِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا، وَمِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلًا. أَسْأَلُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا، فَوَاللهِ لَوْلَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ، وَتَوْطِينِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا، وَلَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا.

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است، بعبدالله ابن العباس از آن پس که محمد ابن ابی بکر در مصر کشته شد (و این بهنگامی بود که ابن عباس فرمانداری بصره را داشت، و مصر نیز بوسیلهٔ عمرو عاص بتصرف معاویه درآمده بود).

پس از ستایش یزدان، و درود بر خاتم پیمبران (بدانکه سپاهیان معاویه) کشور مصر را بگشودند، و محمد ابن ابی بکر که خدایش بیامرزاد کشته آمد، پس با نیز مرگ او را بحساب خدای گذارده پاداش این مصیبت را از او میخواهم (ظاهرا اینجمله در عرب مرسوم باشد، که وقتی پیش آمدی بزرگ بناچار رخ دهد، اجرش را از خدای خواسته گویند نَحْتَسِبُهُ عِنْدَ اللهِ چنانکه حضرت سید

الشهداء علیه السلام نیز در مرگ حبیب ابن مظاهر همین کلمه را بزبان مبارک جاری ساختند) محمد مرا فرزندی مهربان، و کارگذاری کوشش کننده، و شمشیری برنده، و ستونی جلوگیرنده بود (که در هر حال با دست و دل و زبان در یاری ما استوار بود) و من پیش از آنکه او کشته شود، مردم را به پیوستن باوی برانگیخته، بفریاد رسیش دستور شان داده نهان و آشکارشان خواندم، نه یکبار بلکه دو بار (و سه بار و بیشتر) دعوتم را از سر گرفته، باز آغاز میکردم، آنگاه برخی از آنان از روی کراهت و بیمیلی آمده، و پاره بدروغ بهانه آورده، و گروهی از جهاد باز نشستگان بودند، از خدا میخواهم که بزودی (مرا از دست این نامردمان نشست عهد سنگین دل آسوده ساخته و) از آنان نم رهائی بخشد، سوگند باخدای که من اگر بهنگام دیدار دشمنم طمع در شهادت نبسته و (برای نیل بدرجات عالیه) دل بمرگ ننهاده بودم، البته کم روز ماندن و بسر بردن با این گروه (بی حس و خونسرد) را خواهان نبودم، و هرگز نمیخواستم با آنان رو در رو شوم (ابن ابی الحدید در صفحه ۵۴ جلد ۳ شرحش گوید: بنگر چسان زمام فصاحت در دست این مرد افتاده، و از روی طبع و فطرت، نه بارنج و کلفت بهر سویش که خواهد می کشد، و بنگر چسان صفات را با موصوف برابر هم نهاده، در حال نصب فرماید: وَلَدًا نَاصِحًا، وَعَامِلًا كَادِحًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَرُكْنًا دَافِعًا، که تا آخر فصل همین منوال است. همگامیکه تو، یا دیگری از فصحاء بخواهید نامه و یا خطبه را آغاز کنید، قرائن و فواصل کلمات گاهی مرفوع، و وقتی مجرور، و زمانی منصوب افتند، و اگر خواسته باشید، اعراب آنرا مرادف و یک نواخت آورید، اثر تکلف در آن پیدا خواهد بود، و این صنف از بیان یکی از انواع اعجاز قرآن است، که عبدالقاهر آنرا بیان کرده و گفته است، بسوره نساء و سوره مائده رابنگرید، که آیات اولی تمام منصوب، و در دومی اصلا منصوبی یافت نشود، و اگر بجز اهی آیات آن دو سوره را در هم آمیزی اصلا بهم نیامیزند، و اثر ترکیب و امتزاج کاملا در آنها مشهود است، و نامه حضرت نیز بهمین منوال است، بزرگ است خدائیکه یک نفر مرد عرب را که در ریگستان حجاز نشو و نما کرده است، با بهمه مزایای شریفه و نفیسه سرفراز خواسته است، که بدقایق حکمت از افلاطون و ارسطو آشناتر،

و با مذیدن ارباب آداب و اخلاق از سقراط برتر ، و با تربیت نشدن بین شجاعان و دلیران از هر بشری که در پشت زمین است دلیرتر ، و با اینکه قریش صاحبان آزو طمع بودند ، از تمامی مردمان زاهدتر ، و با اینکه فصیح ترین قبیلهٔ عرب قبیلهٔ جرهم است . او از تمامت عرب افصح باشد ، تا اینکه گوید از خلف ابن احمر پرسیدند ، آیا عنبسه و بسطام دلیرتر باشند ، یا علی ابن ابیطالب گفت عنبسه و بسطام را با بشر باید قرن و مماثل آورد ، نه با کسی که مقامش مافوق بشریت است . گفتند در هر صورت چیزی بگوی ، گفت سوگند باخدای اگر علی ابن ابیطالب پیش از حمله کردنش ویله بر روی آنها میزد البته آنها میمردند ، آری آقای ابن ابی الحدید فراموش مکن ، و دچار بهت و تعجب مباش آنکس را که خدای برگزید ، و بار رسولش یکجان در دو قالب آفرید ، و در دامان وحی و الهام تربیت شده ، و رسولخدای هزار باب از علم را بروی وی بگشود ، کز آن هزار باب یک میلیون باب علم و دانش دیگر بروی او باز شد ، عجب نباشد اگر در کلیهٔ اوصاف شریفه بر تمامت بشر پیشی گیرد ، این پیشوای ما شیعیان است که چنین است ، لکن عجب از تو و مانندگان تو است که با اعتراف بتمام این مزایا باز دراوائل کتابهایتان اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی فَضَّلَ الْمَفْضُولَ عَلَی الْفاضِلِ مینویسید : وجهال نادانی را که حتی زنان پردگی از آنان دانشمند تر اند بروی ترجیح میدهید . نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْغَیِّ وَالشِّقاقِ) .

(۳۶) وَمِنْ کِتابٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

إِلَی أَخِیهِ عَقِیلِ ابْنِ أَبِیطالِبٍ فِی ذِکْرِ جَیْشٍ أَنْفَذَهُ إِلَی بَعْضِ الْأَعْداءِ وَهُوَ جَوابُ کِتابٍ کَتَبَهُ إِلَیْهِ عَقِیلٌ :

فَتَرَحَّلْتُ إِلَیْهِ جَیْشاً کَثِیفاً مِنَ الْمُسْلِمِینَ ، فَلَمَّا بَلَغَهُ ذٰلِکَ ثَمَّرَ هارِباً ، وَنَکَصَ نادِماً ، فَلَحِقُوهُ بِبَعْضِ الطَّرِیقِ وَقَدْ طَفَلَتِ الشَّمْسُ لِلْإِیابِ

فَاقْتَلُوا شَيْئًا كَلَّا وَلَا ، فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّى تَجَاجَرَ بِضًا بَعْدَ مَا أُخِذَ مِنْهُ بِالْمُخَنَّقِ ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ الرَّمَقِ فَلَأْيًا بِلَأْيٍ مَا نَجَا ، فَدَعْ عَنْكَ قُرَيْشًا وَتَرْكَاضَهُمْ فِي الضَّلَالِ وَتَجْوَالَهُمْ فِي الشِّقَاقِ وَجِمَاحَهُمْ فِي التِّيهِ ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي كَإِجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» قَبْلِي فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي ، فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَسَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ ، فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُحِلِّينَ حَتَّى أَلْقَى اللهَ ، لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً ، وَلَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً ، وَلَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ - وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ - مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا وَلَا مُقِرًّا لِلضَّيْمِ وَاهِنًا ، وَلَا سَلِسَ الزِّمَامِ لِلْقَائِدِ ، وَلَا وَطِئَ الظَّهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُقْتَعِدِ ، وَلَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سُلَيْمٍ :

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ ؟ فَإِنَّنِي ❊ صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ ❊
❊ يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَآبَةٌ ❊ فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ ❊

از نامه های آنحضرت علیه السلام است به برادرش عقیل ابن ابیطالب و این نامه پاسخ نامه ایست که عقیل بآنحضرت نگاشته بود ، درباره سپاهی که آن حضرت بسوی برخی از دشمنان فرستاده بودند :

(عقیل برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین ع وکنیه اش ابویزید است ، او ده سال از طالب کوچکتر ، وجعفر ده سال از عقیل کوچکتر ، وعلی علیه السلام ده سال از جعفر کوچکتر بوده ، وجناب ابوطالب درمیان اولاد خود عقیل را دوست میداشتند ، در حدیث است که حضرت امیر خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کردند آیا شما عقیل را دوست میدارید؟ فرمود : آری بخدا سوگند با او دوستی دارم یکی برای خودش ، ویکی هم برای دوستی ابوطالب با او .

ودر علم انساب چهار تن درمیان قبائل عرب نامبردار بودند ، که عقیل اعلم آنها بود ، وچون از نیک وبد عرب آگاهی داشت لذا او را دشمن میداشتند ، واو در حسن جواب وسرعت انتقال دستی قوی داشت ، گفته اند روزی عقیل بر معاویه وارد شد ، معاویه گفت آفرین بر مردی که عمویش ابولهب است ، عقیل گفت مرحبا بر کسیکه عمه اش حمالة الحطب میباشد ، معاویه گفت ای ابایزید عمویت ابولهب الآن کجا است ، گفت هنگامیکه وارد دوزخ شوی ابولهب را خواهی یافت که عمه ات ام جمیل را بکار نکاح گرفته وباوی مشغول است

ودیگر نقل شده که روزی عقیل بر معاویه درآمد معاویه پرسید مرا از لشگر خودم ولشگر برادرت آگهی ده؟ فرمود : لشگر برادرم را مانند لشگر رسول خدا یافتم ، وندیدم هیچیک از آنها را جز اینکه شب وروز را بعبادت سرگرم بودند ، لکن بر لشگر تو گذشتم ، گروهی مرا استقبال کردند ، که میخواستند شتر رسول خدا را در شب عقبه رم دهند ، آنگاه پرسید کیست در طرف راست تو نشسته گفت عمرو عاص است ، گفت این همان کسی است که شش تن در سر او دعوا داشتند ، بالاخره شتر کش قریش عاص ابن وائل بر همه غلبه کرد ، دیگری کیست گفت ضحاک ابن قیس گفت همان کسی است که پدرش نر بزها را برای کشیدن به ماده بزها کرایه میداد ، دیگری کیست گفت ابوموسی اشعری گفت این پسر زنی است که بسیار دزدی میکرد ، معاویه دید وزرایش بی کیف شدند ، پرسید در حق من چگوئی ، گفت از این پرسش بگذر گفت نگذرم ، گفت حمامه را میشناسی پرسید حمامه کیست ، گفت تو را خبر دادم ، این را بگفت وبرفت ، معاویه کس فرستاد نسابه آورد ، پس از دادن امان از او پرسید حمامه کیست ، گفت یکی از زنان زانیه ایست که در جاهلیت صاحب رایت

بود ، آنگاه معاویه گفت فعلاً من با شما مساوی شدم ، با چیزی زیادتر غضبناک مباشید ، باری داستان عقیل با معاویه در جلسات متعدد ، معروف و او در سال ۵۰ هجری در سن نود و شش سالگی درگذشت رضوان الله علیه ، حضرت امیر در نکوهش قریش و ستایش خویش بوی نوشتند ، ای عقیل در نامه‌ات یادآور شدی که دوستان دست از یاری من کشیده ، و دشمنانم که بسر کردگی بسر ابن ارطاة بر یمن یورش برد اند پیروز شدند ، چنین نیست بلکه) من گروهی سنگین از مسلمانان را بسوی دشمن فرستادم (تا با او جنگیده ، و از پایش در افکنند) همینکه این خبر بدشمن رسید بحال شتاب و پشیمانی برگشت و گریخت ، ولی سپاهیان من (او را تعقیب کرده) در بعضی از راهها بهنگامی که خورشید در شرف غروب کردن بود باو رسیده ، و کمی با یکدیگر بجنگ پرداخته همچون لا و لا (یعنی از بس دشمن خود را باخته بود بطوری زود مغلوب شد که پنداری اصلاً جنگی در کار نبوده) آنگاه درنگ نکرد ، مگر دمی که رهائی یافت ، و این از آن پس بود ، که گلویش سخت فشرده شده جز نیم جانی از او باقی نبود ، آنگاه با اندوه و دشواری و سختی (از کشته شدن) نجات یافت (اما اینکه سخن از قریش و یاریشان رانده بودی از این پس درباره آنان سخن مگوی) و قریش و ترکتازشان را در گمراهی و جولانشان را در ستیزه خوئی ، و نافرمانیشان را در تیه سرگردانی واگذار ، زیرا آنان به پیکار با من همداستانند ، بدانسانکه پیش از این در جنگیدن با رسولخدای صلی الله علیه و آله همدست بودند (امیدوارم خداوند انتقام مرا بگیرد) و کیفر کشندگان (بنی امیه) سزای قریش را در کنارشان بگذارند ، چراکه آنان پیوند خویشی مرا گسیخته ، و سلطنت فرزند مادر من (رسولخدا) را از دستم گرفتند (علت اینکه حضرت فرماید سلطنت فرزند مادرم آنست که بگفته ابن ابی الحدید در صفحه ۵۷ جلد ۳ مادر جناب عبدالله ، و جناب ابوطالب ، فاطمه دختر عمرو ابن عمران ابن عائذ ابن مخزوم میباشد ، بخلاف فرزندان دیگر حضرت عبدالمطلب که از مادر جداگانه اند ، و ممکن است مراد از سلطنت پسر مادرم سلطنت و خلافتی که حق خود حضرت است باشد . زیراکه انسان بناچار فرزند نفس خویش است)

و اما اینکه از رای و اندیشه من درباره جنگ (با دشمنان) پرسیدی (دانسته باش من کسی نیستم که بدون جهة افروزنده آتش جنگ و پیکار باشم) لکن چون من بر آن سرم با آنانکه

پیمان (خدا و رسول) را فرو هشته اند بجنگم ، تا خدای را دیدار نمایم (و همواره بر این اندیشه باقی خواهم ماند ، ولو اینکه تمامت عرب بشمنیم همدست و همداستان گردند) ای عقیل گمان مدار پسر پدر تو کسی باشد که بسیاری مردم در گردش بلرزش فرآید ، و یا دوری آنان از وی بوحشتش اندازد علی مردی نیست که اگر مردش واگذارند بخواری و فروتنی گراید ، و از روی ناتوانی بستم را گردن نهد ، و یا زمام امرش را بدست کشانندۀ گذارد ، و یا پشت دهنده باشد بکسی که برای سوارش آمده است ، ولکن (برادر تو در راه حق و حقیقت نه از دریای آب میترسد . و نه از صحرای آتش ، و در برابر پیش آمدهای سهمگین گیستی) حال وی چنان است که برادر بنی سلیم (عباس ابن مرداس السلمی در راه عشق معشوقه اش) گفته است :

فَإِنْ تَسْئَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ ؟ فَإِنَّنِي	صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَآبَةٌ	فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ

اگر از من پرسی که چونی ، من بسیار بر سختی روزگار پرشکیبم ، بر من بسی ناگوار است که غم و اندوه دیده شوم ، تا دشمنی شاد ، و دوستی اندوهگین گردد .

خودرا شگفته دار بهر حالتی که هست	خوئی که مبخوری بدل روزگار کن

(۳۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ :

فَسُبْحَانَ اللهِ !! مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَةِ ، وَالْحَيْرَةِ الْمُتَّبَعَةِ ، مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ ، وَاطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ ، الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طَلِبَةٌ ، وَعَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ ، فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَقَتَلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ ، وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ

كَانَ ٱلنَّصْرُ لَهُ ، وَٱلسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است بمعاویه (که او را از یاری نکردنش عثمان را نکوهش فرمودند :

بطوریکه از آثار و تواریخ لائح و مشهور است ، معاویه برای اینکه خلافت را تصاحب کند ، کشته شدن عثمان را سخت خواهان بود ، و هر قدر عثمان از وی استمداد میکرد ، او کار را مساعد و مماطلت میگذرانید ، ابن ابی الحدید در صفحهٔ ۵۸ جلد سوم از بلاذری نقل میکند ، که هنگامیکه کار بر عثمان سخت شده ، و پی در پی از معاویه کمک می طلبید ، معاویه یزید ابن اسد القسری را با عدهٔ معدودی فرستاده گفت در ذی خشب که هشت فرسنگی مدینه است فرود آی ، و گوش بر فرمان من داشته بی دستور م کاری انجام مده ، و گوی اَلشَّاهِدُ يَرَى مَا لَا يَرَى ٱلْغَائِبُ من چیزها دیدم که تو ندیدی زیرا منظور من یاری عثمان نیست ، باری یزید در ذی خشب بماند تا عثمان کشته شد ، آنگاه با آن لشکر بشام بازگشت ، و معاویه با خاطری آسوده در صدد بدست آوردن خلافت برآمد ، و از راه دغلبازی اغلب این تهمت را بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسته ، و کشندگان عثمان را از آن حضرت میخواست ، از جمله در همین نامه که نامه ذیل در پاسخ آن است و حضرت بوی مرقوم فرمودند) :

پاک و منزه است خداوند (که مدبر امور است معاویه) تو تا چه اندازه ملازم خواهشهای تازه پیدا شده ، و سرگشتگیهای پی هم درآمده میباشی ، و تا کی چیزهای مورد اطمینان را از خویش دور ساخته ، حقایقی که مورد پسند خدا و بندگانش را دلیل ست ، تباه و ضایع میخواهی (مرد که پست تا چند خون عثمان را که خودت ریختن آن را سبب شدی بر من بسته خلافتی را که خدا و رسولش برای راهنمائی مردم خاص و ویژهٔ من دانسته اند برای خویش میخواهی) اما اینکه درباره عثمان و کشندگانش بسیار (سخن گفته و نامه های پوچ و میان تهی نوشته و بخیال خامت) حجت میآوری دانسته باش تو بهنگامی بیاری عثمان برخواستی ، که نتیجهٔ آن بخودت عاید ، و وقتی دست از یاریش

(۳۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى أَهْلِ مِصْرَ لَمَّا وَلَّى عَلَيْهِمُ الْأَشْتَرَ :)

مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ ، عَلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ ، فَلَا مَعْرُوفٌ تُسْتَرَاحُ إِلَيْهِ ، وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ .

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللهِ ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ ، أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ ، فَاسْمَعُوا لَهُ ، وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ ، لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ ، وَلَا نَابِي الضَّرِيبَةِ ، فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا ، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا ، فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَلَا يُحْجِمُ ، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ ، إِلَّا عَنْ أَمْرِي ، وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است باهل مصر بهنگامیکه مالک اشتر را بفرمانداری برآنان میگماشت :

پس از کشته شدن محمد ابن ابی بکر، حضرت علیه السلام ، مالک را بسوی آن دسته از مصریان که شیعیان از روی عرق دینی در کشتن عثمان شرکت جسته بودند بفرستاد ، و آنان را بستود ، ابن ابی الحدید در صفحه ۵۸ گوید تفسیر این فصل بر من مشکل است ، زیرا اهل مصر همان کسان اند که عثمان را بکشتند ، و وقتی بنا باشد ، که حضرت آنان را بد نیکار ستوده ، و بفرماید : شما گروه مصریان برای خدا بخشم آمدید ، این برهان قاطع و حجتی روشن است بر اینکه عثمان مردی گناهکار و در ارتکاب مناهی بی باک بوده است ، آری آقای ابن ابی الحدید ، قرائنی که دال بر خلافت بلا فصل حضرت امیرالمؤمنین و گردنکشی و گناهکاری و احداث بدعتهای خلفای ثلاثه شما است در کتب خودتان بسیار و موجود است ، ولی گوش حقیقت نیوش کو ، باری حضرت بمصریان نوشتند) .

این نامه ایست از بنده (فرمانبردار) خدا علی امیر مؤمنان بسوی گروهی که برای خدا بخشم آمدند (و عثمان را کشتند بهنگامیکه بوسیله آن عثمان و عمالش شریعت مقدس اسلامی لگدکوب و دستخوش امیال آنان گشته) بهنگامیکه خدای در زمین خودش معصیت کرده شده ، و حق از میان برداشته شده بود ، آگاه ستم سراپرده اش را بر (سر جهانیان از) نکوکار ، و بدکار ، و ساکن ، و سفرکننده زد (و فساد همه جا را فرا گرفت) در آن زمان نه معروف کار پسندیده بود که از توجه بآنان آسایشی دست دهد ، و نه منکر (با اندازه) ی بود که بتوان از آن جلوگیری بعمل آورد (در چنین موقعی حساس و باریک شما اقدام جوانمردانه نموده ، درخت فساد را از ریشه کنده ، و آب رفته را بجوی باز آوردید ، و در اینجا کسی توهم نکند ، که بمصداق این سخن حضرت از کشته شدن عثمان خورسند بوده اند ، چنین نیست ، ولی این ستودن مصریان را روی این اصل است که برای خدا بامر بمعروف اقدام نمودند ، ای اهل مصر) من یکی از بندگان خدای را بسوی شما گسیل داشتم که در روزهای سهمگین خوابش نگیرد ، و در اوقات بیم و هراس از دشمنان نهراسد ، او برشت کرداران (که پای از راه حق بدر نهاده اند از صاعقه آسمانی مدهش تر و بهنگام

گیرودار) از آتش شرر خیز نسوزنده تر است، چنین مردی برادر مذحج مالک ابن حارث (نخعی) است سخنش را بشنوید، و فرمانش را در آنچه با حقیقت برابر است پیرو باشید، زیرا که پسر حارث (برّنده) شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزیش کند نشود، و فرود آورد نش بی اثر نباشد، او اگر شما را امر (به پیکار دشمن) کرد برود، و اگر دستور ماندن داد بماند، زیرا که مالک (سواری است آزموده، و امیری است با تدبیر، در کارها جز بر رضای خدا) پیش نیفتد، و باز نگردد، و جز بدستور من تقدیم و تأخیر (در امور) روا ندارد، مالک برای شما مردی است مهربان و نیکخواه، و من با داشتن چنان شخصی شما را بر خویش گزیده و (با اینکه در امورات بصدق و وفایش نیازمندم) بسوی شما یش فرستادم (سزاوار است بفرمان من سر از فرمانش نتابید زیرا که) او دهان بند را بر دشمنتان محکم میزند (و بزبان تیغ و تیغ زبانش از پای در میافکند).

(۳۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ:)

فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعاً لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَيُّهُ، مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ، وَيُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخُلُطَائِهِ، فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ، وَطَلَبْتَ فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضِّرْغَامِ: يَلُوذُ إِلَى مَخَالِبِهِ، وَيَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيسَتِهِ، فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ! وَلَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَكْتَ مَا طَلَبْتَ، فَإِنْ يُمَكِّنِ اللهُ مِنْكَ وَمِنِ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزِكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا، وَإِنْ تُعْجِزَا

وَتَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است ، بعمرو ابن عاص (ابن وائل السهمی)

شرح حال عمرو عاص را در گذشته شمهٔ بیان ، و زنازادگی و بیحیائی ویرا اثبات کردیم ، پدر عمرو عاص ابن وائل است که در جاهای عدیده از زبان مبارک حضرت رسول ص لعنت کرده شده و او یکی از کسانی است که زینب دختر رسول خدا را در هودج ترسانده ، جنینش را سقط کردند ، و کار او در جاهلیت کشتن شتر بود ، و از اینجهت بجزار قریش معروف است ، و گفتیم که نابغه مادر عمرو کنیز مردی از قبیلهٔ عنزه است که در جنگی اسیر و عبدالله جدعانش خریداری و آزادش کرده ، در یک طهر پنج تن با وی زنا کرده ، عمرو عاص متولد ، پس از نزاع در سر او با اینکه با بی سفیان شبیه بود ، عاص ابن وائل او را بفرزندی گرفت ، این عمرو پدرش هر دو از دشمنان سرسخت رسول خدا ص و علی مرتضی ع بوده و شرح دشمنیهای آنها را مورخین بزرگ نگاشته اند ، گفته اند روزی عمرو عاص بعایشه گفت ، دوست داشتم تو در جنگ جمل کشته شده باشی ، عایشه گفت برای چه ای بی پدر گفت برای آنکه قتل تو را بهترین وسیلهٔ سرزنش برای علی قرار دهیم ، بیهقی در کتاب محاسن و مساوی گوید : روزی غانمه دختر غانم در شام بر معاویه وارد شد ، معاویه بروی سلام کرد ، غانمه گفت سلام بر مؤمنین و خواری بر کافرین باد ، بگوئید بدانم آیا عمرو عاص در میان شما است ، عمرو گفت اینک منم ، غانمه گفت توئی که بنی هاشم را دشنام میدهی ، و حال آنکه دشنام از تو و در تو و برای تو است ، ای عمرو بخدا سوگند من بزشتیهای تو و مادرت آشنائی کامل دارم ، مادرت زنگی دیوانه و احمق بود ، ایستاده بول میکرد ، اشخاص ناکس از او بالا میرفتند ، هر وقت نری بجماع با وی سرگرم میشد نطفهٔ او گندیده تر از نطفهٔ کسی بود ، که بروی سوار شده بود ، چهل و یکنفر در یکروز با وی زنا کردند ، تو نیز آن مردک نانجیب گمراه فسادکاری هستی که فاسقی را با زنت در یک بستر دیده بغیرت نیامدی و مانعش نگردیدی ، و داستان کشف عورت او در صفین و مشاجراتی که حضرت امام حسن ع و ابن عباس در مجالس عدیده ، دربارهٔ خباثت آن ملعون و پدرش با وی کردند در تواریخ مسطور

است ، باری حضرت بدینسان بوی نوشتند ، واین قسمت را سید رضی اعلی الله مقامه ذکر نفرموده ، لکن ابن ابی الحدید از نصر ابن مزاحم نقل کرده است ، از بندهٔ خدای علی امیرالمؤمنین بسوی دم بریده ، سرزنش کنندهٔ محمد وآل محمد ، درجاهلیت واسلام عمرو ابن العاص ، سلام بر آن کسی باد که پیرو راه هدایت است ، ای عمرو محبت دنیا گوش جان وچشم دلت را کر و کور ساخت) آنگاه تو دینت را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گرامیش بوده ، و پرده اش دریده است (شراب مینوشد ، حریر میپوشد ، بساز و آواز گوش میدهد) بزرگ مرد را در مجلسش خوار مینماید ، و با آمیزشش دانا را نادان میسازد ، (و یا اینکه چون خودش با نادانی مخلوط است دانا را نادان میپندارد ، و نیز بنی هاشم را نامزا میگوید) تو بدنبال چنین کسی افتاده و بخشش او را خواهان شدی همچون سگی که پیرو شیر بوده بچنگال (وحشیانه) وی پناه میبرد ، و منتظر است از زیادی صیدش که بچنگش افتاده است ، چیزی بسوی وی افکند ، تو دنیا و آخرت را از بین بردی (و به پیروی از معاویه در دنیا بدنام ، و در آخرت مورد سخط و خشم خدای واقع گردیدی) درصورتیکه اگر چنگ بحق در افکنده (و بیاری من برمیخواستی از نعمت دنیا و آخرت) آنچه میبختی میبافتی (حال که چنین نکرده ، و با معاویه در ساختی) پس اگر خدای مرا بر تو و پسران ابی سفیان چیرگی داد که سزایتان را در کنارتان خواهم نهاد ، و اگر مرا نتوان ساخته ، و زنده ماند آنچه که در پیش روی دارید برایتان بدتر است (و عذاب خدای سخت تر میباشد) والسلام .

(۴۰) ومن كتاب له عليه السلام إلى بعض عماله :

أما بعد ، فقد بلغني عنك أمر إن كنت فعلته فقد أسخطت ربك ، وعصيت إمامك ، وأخزيت أمانتك .

بَلَغَنِي أَنَّكَ جَرَّدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ ، وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ ، فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ ، وَاعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است که برخی از کارکنانش نگاشته اند، (لکن ارباب سیر و تواریخ ننگاشته اند که آن به چه شخص، و در چه شهر نوشته شده است).

پس از ستایش خداوند عالم، و پیغمبر خاتم، مرا از تو خبری رسیده است که اگر (آن خبر درست باشد، و آنکار یکه گفته اند) تو بجای آورده باشی، البته پروردگارت را خشمگین ساخته و پیشوایت را نافرمانی کرده، امانت را خوار پنداشته (و آن خبر این است که) بمن رسیده که تو زمین را (که دیگران رنجها کشیده، و درختان میوه داری و آن بوجود آورده اند، تو اشجارش را کنده، و بستانش را) برهنه ساخته، و آنچه در زیر دو پای، و در دو دست بوده گرفته و خورده (منکه تو را بکار گمارده ام، هنگامیکه این داستان را از سوی تو شنیدم، از بیم کیفر بزدان بر خویش لرزیدم، لذا بر سیدن این نامه فوری دخل و خرج خود را رسیدگی کرده صورت) حساب خود را برای من بفرست، و بدانکه حساب کشیدن خدای از حساب کشیدن مردم (بسی دقیق تر و سخت تر و) بزرگتر است .

(۴۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي ، وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي ، وَلَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ رَجُلٍ أَوْثَقُ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُوَاسَاتِي وَ

مُوَازَرَتِي وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ ، فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ ، وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَرِبَتْ ، وَهَذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ فُتِكَتْ وَشَغَرَتْ ، قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ ، فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ ، وَخَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ ، وَخُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ ، فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ ، وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَّيْتَ ، وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللهَ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ ، وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ ، وَتَنْوِي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ ، فَلَمَّا أَمْكَنَتْكَ الشِّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكَرَّةَ ، وَعَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ ، وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرَامِلِهِمْ وَأَبْنَائِهِمْ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزَلِّ ، دَامِيَةَ الْمِعْرَى الْكَبِيرَةَ فَمَلَكْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ ، غَيْرَ مُنَاقِشٍ مَنْ أَخَذَهُ ، كَأَنَّكَ - لَا أَبَا لِغَيْرِكَ - حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَاثَكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ ، فَسُبْحَانَ اللهِ ! أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ ؟ أَوَمَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ ؟ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ ذَوِي الْأَلْبَابِ ، كَيْفَ تُسِيغُ شَرَابًا وَطَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَتَشْرَبُ حَرَامًا ؟ وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ مَالِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ

ٱلْمُجَاهِدِينَ ٱلَّذِينَ أَفَاءَ ٱللهُ عَلَيْهِمْ هٰذِهِ ٱلْأَمْوَالَ ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هٰذِهِ ٱلْبِلَادَ !! فَٱتَّقِ ٱللهَ وَٱرْدُدْ إِلَى هٰؤُلَاءِ ٱلْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي ٱللهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَى ٱللهِ فِيكَ ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي ٱلَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ ٱلنَّارَ ! وَٱللهِ لَوْ أَنَّ ٱلْحَسَنَ وَٱلْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ ٱلَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ ، حَتَّى آخُذَ ٱلْحَقَّ مِنْهُمَا ، وَأُزِيلَ ٱلْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا ، وَأُقْسِمُ بِٱللهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ : مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي ، فَضَحَ رُوَيْدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ ٱلْمَدَى ، وَدُفِنْتَ تَحْتَ ٱلثَّرَى ، وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِٱلْمَحَلِّ ٱلَّذِي يُنَادِي ٱلظَّالِمُ فِيهِ بِٱلْحَسْرَةِ ، وَيَتَمَنَّى ٱلْمُضَيِّعُ فِيهِ ٱلرَّجْعَةَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است که بیکی از عمال خویش نگاشته اند:

(و آن شخص را از بی مبالاتی ، و حیف و میل کردن بیت المال نکوهش فرموده اند . و برخی گمان برده اند ، مخاطب ابن عباس است ، لکن جلالت شان ، و مقام دانش ، و شدت دوستی عبدالله ابن عباس نسبت بحضرت امیرالمؤمنین چیزی است که بر هیچکس پوشیده نیست و مخالف و مؤالف ویرا ستوده اند ، و اگر معدودی از مورخین در قدح او سخنی دارند ، دیگران آنها را مردود دانسته اند ، و یکی از جاهائیکه نکوهشگران را بر ابن عباس دلیر ساخته است

همانا ایراد نامه ذیل است ، که با اینکه بعنوان یا ابن عباس شروع نشده است ، معذلک جملاتی دارد که خواننده یقین پیدا میکند که آن جز با بن عباس نوشته نشده است ، و شراح نهج البلاغه دراین مورد سرگردان مانده اند ، عدهٔ گویند ممکن است این نامه بعبید الله ابن عباس که فرماندار یمن وچندان پای بند دیانت نبوده نوشته شده باشد ، لکن در اقامه دلیل معطل مانده اند ، و دستهٔ دیگر که خواسته اند ابن عباس را مخاطب دانند از جلالت شأن و بزرگی مقامش در بوک و بیم افتاده اند

از جمله ابن ابی الحدید گوید : امر این نامه بر من دشوار افتاده است ، اگر بخواهم بگویم این نامه از حضرت امیر نیست که تکذیب روا و جایز نباشد ، و اگر بخواهم بگویم با بن عباس نوشته شده است که آنچه از ملازمت و اطاعت ابن عباس در زمان حیات ، و پس از وفات حضرت امیر المؤمنین بر ایم روشن شده است ، اجازه نمیدهد که او را مخاطب باین خطاب بدانم ، و اگر بغیر از ابن عباس نسبت دهیم ، نمیدانیم حضرت آن را بکدام یک از بنی اعمامشان نگاشته اند ، و در هر صورت من در اینجا از متوقفینم .

مترجم گوید : از مطالعهٔ مطالب و جملات مکتوب ظن نزدیک بیقین برای انسان حاصل میشود که مخاطب ابن عباس است ، لکن روی اصل مذهب شیعه بجز چهارده نفر محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که مأمون از گناه اند ، باقی بشر از خطا و لغزش ایمن نمیباشند ، ممکن است وقتی برای ابن عباس که بر سریر حکمرانی نیز متمکن بوده ، تمایلی بدنیا پیدا شده باشد ، که موجبات نگارش این نامه را فراهم ساخته باشد . و در هر حال حضرت بآن شخص کارگذار خویش چنین نوشتند :

پس از ثنا و ستایش خدا و رسول ، من تو را در اماتم (که عبارت از خلافت و اصلاح امرامت است) شریک و انباز ساخته ، پیراهن و آستر جامه ام گرفتی ، و در صورتیکه من (آنچه کاوشش کردم) برای موافقت و پشتیبانی ، و رساندن امانت در بین کسانم ، از تو در سکارتر مردی نیافتم (و تو را بفرمانداری شهریکه در آن هستی نامزد نمودم ، اما تو آری همین) تو ناگهان میکه دیدی روزگار بر عموزاده ات بسختی گرائیده ، و همچون سگ چنگ در گریبانش در افکند ، و دشمن بروی دلیر گردید ، و امانت مردم خوار افتاد (و همانیکه با من بسته بودند بسته ، و ناچیزش انگاشتند)

و امت از خیر و خوبی بیکسو شدند ، تو نیز (که باعث و نخوشی علی بودی هرگز جماعت شده ، همچون دشمنی که بهنگام پیکار برای گرداندن ضربات تیغ و شمشیر پشت سپر را بسوی هماورد میگرداند ، تو هم پشت سپر را بر سپر عمت گردانده ، و با دوری کنندگان از وی دوری گزیده ، و با خوار کنندگانش خوار ساخته ، و با خیانت کنندگان با وی خیانت کردی (دریغ از آن گمان نیکی که من در بارهٔ تو داشتم) تو که نه مپر عمت یاری داری ، و نه امانت (خدا) را ادا کردی ، گویا تو از سعی و کوشش خدا را منظور نداشته و پنداری که اصلا حجت و گواهی از پروردگار در دست نبوده (و قرآن و پیغمبر و حشر و نشری قائل نیستی ، چگونه میشود که با داشتن ایمان به بعث و نشور اینکار ها که گفته انداز تو سر زند) بدان ، مادکه تو در کار آن بودی که این امت را در دنیا یشان بفریبی و از آن فریفتن قصدت ربودن دارائی آنان بود ، اما همینکه (میدان را خالی دیده و) در خیانت کردن تو بر دم کارت بسیار بالا گرفت ، باشتاب (هر چه تمامتر از روی آز و شره) بجست و خیز افتاده ، بقندی آنچه از دارائی که آنها برای زنان بی شوهر و اطفال بی پدر گرد آورده بودند ، از دستشان ربودی ، بدان سانکه گرگ سبک خیز ران بز از پا افتاده را (از تو میپرسم آیا شیوهٔ شبانی و رعیت پروری همین است که تو اموال بیچارگان را ستانده) و آنگاه بسوی جهازش فرستاده ، و از فرستادنش سینه گشاد (و دلی شاد مان) داشته و (ابدا) از گناه ربودن آن باکی نداشته باشی ، ای فرماندار ، جز تو را پدر مباد مگر (مال مردم) میراثی است که از پدر و مادرت تو رسیده است که آن را (بستانی و) برای کسانت ببری ، سبحان الله جای تعجب است (آخر) مگر تو بمعاد ایمان نداری ، مگر از (خدا) گرفت و گیر در حساب نمیترسی ، ای کسیکه نزد ما در شمار خردمندان بودی ، چگونه سیر و گوارا میخوری و میآشامی و حال آنکه میدانی خوردن و آشامیدنت حرام اندر حرام است ، و چسان (برای عیش و عشرت) کنیزگان خریده ، و با زنان هم بستر میشوی از مال یتیمان ، و بینوایان ، و مؤمنینی که (در راه خدا) پیکار کردند ، و خدا هم این اموال را برای آنان مقرر ، و بواسطهٔ ایشان این شهرستانها را نگهداری فرموده است ، از خدا بترس و اموال این مردم را بانجو دشان بازده که اگر چنین نکنی ، و خداوند مرا بر تو توانائی دهد ، البته بدان شمشیر بکه هیچکس را نزدم ، جز آنکه با تش نگونسار در افتاد تو را بدان خواهم زد ، و نزد خدا نیز عذر (ی موجه)

خواهم آورد، سوگند باخدای، اگر حسن و حسین (دو پاره جگر پیغمبر و دو میوهٔ دل من) مثل آنچه را که تو بجای آوردی، بجای آورده بودند، و من مادام که حق را از آنان نگرفته، و ستمی که از باطنشان پدید آمده، دور نکردم، ابدا با آنها به صلح و سازش نگرائیده، و از من بخواهشی نمیرسیدند، باری پروردگارا دو گیتی سوگند است که من از این خورسند نبودم، که آنچه تو از مال مردم گرفتی بمن حلال باشد، و برای پس از خودم بمیراث گذارم فَفَتِّحْ دُونَ ذٰلِكَ، شتر را آهسته بچران، کمی درنگ کن، و برجای باش، که گویا پایان عمرت رسیده، و در زیر خاک پنهان شده، و گردارت بر تو معروض افتاده است، در جائیکه ستمگر در آن (از فرط غم واندوه) بفریاد، و تبهکار در آن بازرَوی بازگشت است، در حالیکه گریز و بازگشتی (از عذاب الهی در کار) نیست.

(۴۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ الْمَخْزُومِيِّ، وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَحْرَيْنِ فَعَزَلَهُ، وَاسْتَعْمَلَ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ مَكَانَهُ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا ذَمٍّ لَكَ وَلَا تَثْرِيبٍ عَلَيْكَ، فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ وَلَا مَأْثُومٍ. فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَنِي، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بعمر ابن ابی سلمه مخزومی و او در بحرین عامل آنحضرت بود که او را عزل و نعمان ابن عجلان زرقی را بجایش گمارد اند .

(عمر پسر ام سلمه و ربیب رسول خدا است ، و از یاران حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد : مرحوم حاجی نوری در مستدرک از تقریب ابن حجر نقل کرده که او پس از حضرت امیر زنده ، و وفاتش در سنه ۳۸ هجری بوده ، و ابان ابن ابی عیاش کتاب سلیم ابن قیس هلالی را در محضر حضرت علی ابن الحسین علیه السلام بوی نشان داده است ، و از نامه حضرت نیز بوی جلالت شانش معلوم میگردد ، و اما عجلان از طایفه بنی زریق ، و سید قوم ، و مردی شاعر ، و فصیح اللسان ، و پس از عمر ابن ابی سلمه فرمانداری بحرین و عمان را داشته و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مرضی عیادت فرموده اند) .

أما بعد (نظر بانیکه تو از دوستان شفیق و صدیق ما بوده ، و بوجود تو احتیاج مبرمی است از این) من نعمان ابن عجلان زرقی را بفرمانداری بحرین گزیدم ، و بدون اینکه تو را نکوهشگر ، و سرزنش کن هاشم دست راز (تصرف در امور) آنجا کوتاه ساختم ، تو کار فرمانداری را نیکو انجام داد ، و امانت را بسیار خوب ادا نمودی (و در این قسمت مورد علاقه و تشویق ما میباشی ، لذا خلاصه محاسبات دیوانی را به نعمان سپرد) رو بسوی ما کن ، بدون اینکه گمان بد بخود راه داد ، خویش را نکوهش کننده ، و تهمت زننده و گنهکار دانی ، زیرا (که دشمنان سر از چنبر فرمان ما بیرون کشیده اند) من بر آن سرم که بر سنگران شامی بتازم ، و خوش دارم تو نیز با من باشی ، چرا که تو از کسانی هستی : که برای پیکار با دشمن و بر پا داشتن ستون (خیمه) دین بآنان مستظر و قوی پشتم ، و اگر خدا بخواهد (پیروزی نهائی نیز با ما است) .

(۴۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُصْقَلَةَ ابْنِ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيِّ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى أَرْدَشِيرِ خُرَّةَ :

بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلَهَكَ ، وَ

أَغْضَبْتَ إِمَامَكَ : أَتَكَ تَقْسِمُ فَيْءَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَخُيُولُهُمْ ، وَأُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ ، فَمَنِ اعْتَامَكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ . فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ . وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوَانًا ، وَلَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيزَانًا ، فَلَا تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّكَ ، وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا .

أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَكَ وَقِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ : يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ ، وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بمصقلة ابن هبیرة الشیبانی که از جانب حضرتش برآزد شیر خره فرمان میراند :

(داستان مصقله با معقل ابن قیس که با خزیمة ابن راشد رئیس خوارج جنگید ، او را کشته و اسیرانی از آنها بچنگ آورده ، و خریدن و آزاد کردن مصقله اسرارا ، و ندادن وجه را سر موعد ، و فرار کردنش را بسوی معاویه ، در شرح سخن ۴۲ صفحه ۲۵۰ جلد یکم این کتاب مرقوم افتاد) و این نامه را حضرت پیش از آن داستان بوی نگاشته اند : ای فرماندار ستمگر) مرا از تو خبری رسیده است که اگر (آن خبر راست و آن) کار را تو کرده باشی ، البته خدای را در باره خودت خشمگین ، و پیشوایت را (دل آزرده و غضبناک ساخته (و آن خبر این است که گفتند) تو اموال مسلمانان را که (در راه دین خدای جانبازی کرده ، و با کمال دلاوری در میدانهای پیکار حاضر گشته و با هماورد زد و خورد ها کرده (با) نیزه ها (ی خطی) و اسبهای (تیز تک) آنها آن اموال را گرد آورده) تو در میان عربهای خویشاوندت که تو را گزیدند تقسیم مینمائی (ای پسر هبیره) بدان خدائیکه دانه را شکافته

وبشر را آفریده است ، سوگند است اگر این (خبر که گفتند) درست باشد ، البته از من نسبت بخودت خواری دیده و میزانت را در نزدم بسی سبک خواهی یافت (مردک خائن خواری دنیا و عذاب عقبا را بیاد آر) در حق پروردگارت بدیدهٔ تو مین و بی اعتنائی منگر ، و برای آبادی دنیا بت از دینت مکاه ، که اگر چنین کنی (البته در قیامت) از زیان کارترین کارکنندگان خواهی بود (ای فرماندار) :

این را بدان ، هر کس از مسلمانان که نزد تو و پیش ما است بهنگام بردن بهره اش از این اموال یکسان است (و هیچکس را بر دیگری مزیتی نیست) همه برای گرفتن آن نزد من میآیند و برمیگردند (در حالیکه حق خود را دریافت کرده ، دلشاد و خرم اند ، بنابراین از خدا بترس ، و مالی که از آن همه مسلمین است بخویشان چاپلوس ، و اطرافیان سود پرستت مبخش که اگر ببخشی علی کیفر کردارت را کنارت خواهد نهاد) .

(۴۴) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْهِ يُرِيدُ خَدِيعَتَهُ بِاسْتِلْحَاقِهِ :

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ ، وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ ، فَاحْذَرْهُ ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ : يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ ، وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ .

وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ

حَدِيثِ ٱلنَّفْسِ ، وَنَزْغَةٌ مِنْ نَزَغَاتِ ٱلشَّيْطَانِ ، لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ ، وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ ، وَٱلْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَٱلْوَاغِلِ ٱلْمُدَفَّعِ ، وَٱلنَّوْطِ ٱلْمُذَبْذَبِ

فَلَمَّا قَرَأَ زِيَادٌ ٱلْكِتَابَ قَالَ : شَهِدَ بِهَا وَرَبِّ ٱلْكَعْبَةِ ، وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ٱدَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، ٱلْوَاغِلُ : هُوَ ٱلَّذِي يَهْجُمُ عَلَى ٱلشُّرْبِ لِيَشْرَبَ مَعَهُمْ وَلَيْسَ مِنْهُمْ ، فَلَا يَزَالُ مُدَفَّعًا مُحَاجَزًا ، وَٱلنَّوْطُ ٱلْمُذَبْذَبُ هُوَ مَا يُنَاطُ بِرَحْلِ ٱلرَّاكِبِ مِنْ قَعْبٍ أَوْ قَدَحٍ أَوْ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ ، فَهُوَ أَبَدًا يَتَقَلْقَلُ إِذَا حَثَّ ظَهْرَهُ ، وَٱسْتَعْجَلَ سَيْرَهُ .

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است بزیاد ابن ابیه بهنگامیکه بحضرت خبر رسید که معاویه بانوشتن نامه قصد کرده است زیاد را بفریبد ، و بخویش ملحق سازد .

(شرح حال زیاد ، و زنازادگی ، و اینکه پدرش معلوم نیست که کیست پیشتر مذکر شدیم ، با اینکه این خبیث ملعون از جانب حضرت امیرالمؤمنین ع بر برخی شهرهای عراق حکومت داشت معذلک از وقتی که کول معاویه را خورد ، چون شیعیان را در طی چند ساله فرمانداریش خوب شناخته بود ، اغلب آنها را دست و پا میبرید ، و بدار میآویخت ، حتی عبدالرحمن ابن حسان را بواسطه دوستی با حضرت امیرالمؤمنین ع زنده در گور کرد ، و ناسزا گفتن بآن حضرت را در عراق رواج داد ، و داستان استلحاق او را او را بابی سفیان و شهادت دادن ابی مریم سلولی خمار ، و اشعار ابی العریان مکفوف درباره او ، در کتب تواریخ مضبوط است ، باری وقتی معاویه درصدد فریفتن وی برآمد نامه باو نوشت . حضرت امیر المؤمنین ع که خبر شدند بوی نوشتند) :

من از اینکه معاویه نامهٔ بتو نوشته تا دلت را بلغزاند، و (زیرکی و) تیزمیت را بکندی تبدیل نماید، آگهی پیدا کردم، معاویه همان (مردک مکّار و) شیطانی است که (در راه پیشرفت مقصدش از هیچ کاری روگردان نیست) از پیش و پس و راست و چپ شخص در میآید، تا بهنگام بیخبری براو تازد، و عقلش را برباید از چنین کس سخت برحذر باش (و مگذار در تو رخنه کرده آخرتت را تباه سازد).

درست بخاطر دارم که در عهد عمر بن الخطّاب (روزی تو در مجلس خطبهٔ در کمال فصاحت ادا کردی که شنوندگان بشگفت افتاده، عمرو عاص گفت اگر این جوان از قریش بود، عرب را با یکچوب میراند، ابوسفیان گفت اگر نه این بود که میترسیدم این شخص یعنی عمر پوست از سرم برکشد، میگفتم چه کس او را در رحم مادرش نهاده است، عمرو گفت پدرش کیست گفت او جز نتیجهٔ زنای من نیست، اکنون بصرف اینکه) از ابی سفیان ناسخته سخنی سرزده، و یکی از خواهشهای نفسانی، و وساس شیطانی برایش رخ داد، بآن سخن نسبی ثابت نگردد، و بآن واسطه کسی سزاوار ارث بردن نشود (ای زیاد مگر نمیدانی روی خوی جاهلیّت ابوسفیان نیز مانند هزاران نفر دیگر از اعراب خیال میکردند نسب با زنا درست میگردد، لذا رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ برای ابطال این عقیده فرمودند: اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، فرزند برای صاحب بستر، و زناکار محروم است، و بایستی سنگسار گردد، بنابراین گول معاویه را مخور، و دل بدان سخن شیطانی که از ابوسفیان سرزد مبند) و هر آنکه دل بدان سخن نادرست بندد، درست ناخوانده شخصی را ماند که برای نوشیدن شراب خویش را در زمرهٔ شراب خواران درآرد، و هماره رانده شود، و یا همچون کاسهٔ چوبینی است که در کنار مراکب میبندند و همیشه در جنبش است (فلذا تو خود را فرزند ابوسفیان نباید بدانی گفته اند) هنگامیکه زیاد نامهٔ حضرت را بخواند (بخلاف فرمایش رسولخدا و نهی حضرت امیرالمؤمنین) گفت بپروردگار کعبه سوگند است ابوسفیان بدان سخن شهادت بفرزندی من داده است. و پیوسته این خیال در او بود، تا اینکه معاویه او را بخواند (و ببرادری خویشش بگزید، سیّد رضی اعلی الله مقامه فرماید): فرمایش حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْوَاغِلُ آنکس را گویند که در میان میخواران درآید، تا با آنان شراب بنوشد و حال آنکه از آنان نیست. پس همواره او را مانع شده برانندش وَالنُّوطِ الْمُذَبْذَبِ چیزی

است همچون کاسهٔ چوبین یا قدحی که مانند آن و بر بار سوار آویخته شود ، و تا سوار بارکش را تند میراند آن چیز در حال جنبیدنست (و این همان مشک یا کیسهٔ چرمینی است که امروزه هم متداول و بر ماشینها میبندند) .

(۴۵) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عُثْمَانَ ابْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيِّ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِيَ إِلَى وَلِيمَةِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا فَمَضَى إِلَيْهَا :

أَمَّا بَعْدُ ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا ، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ ، وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ ، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ ، فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وَجْهِهِ فَنَلْ مِنْهُ .

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ ، وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ ، فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْرًا ، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْرًا ، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا .

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است بعثمان ابن حنیف انصاری بهنگامیکه او فرماندار بصره بود و خبر بحضرت رسید که او بمهمانی گروهی از بصریان که بمهمانیش فراخوانده رفته است .

(عثمان ابن حنیف و برادرش سهل ابن حنیف از اصحاب مؤتحدانه و یاران و دوستان خالص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عثمان یکی از دوازده نفری است که در مسجد بر له حضرت امیر علیه السلام سخنرانی کردند رجالیون احادیث این دو برادر را مورد اطمینان و عمل قرار داده اند . بهنگامیکه طلحه و زبیر ببصره راه یافتند خزانه داران را بکشتند و جناب عثمان را موی سر و ریش و مژه و ابرو کنده و از شهر بیرونش کردند ، وقتی که در بین راه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید حضرت بر حالش گریان شده فرمودند از نزد ما پیر رفته و جوان باز گشته ، باری حضرت بوی نوشتند ، ای فرماندار (بصره) ای پسر حنیف مرا رسیده است که جوانی بصری (شاید برای رسیدن بمقامی خوانی رنگین گسترد ، و طعامهای چرب و شیرین چیده و بدان طعام) تو را خوانده ، و تو هم شتابان رفته ، در آن مهمانی خورشهای الوان و قدحهای سرشار برای تو خواسته و بسویت آورده میشده است ، در صورتیکه من این گمان را نداشتم که تو بمهمانی مردمی (بی فکر و رحم و عاطفه) بروی که در مهمانیها عیالمند تهی دست را به ستم برانند ، و تو انگرشان را بخوانند ، (مگر نمیدانی طعام چنین مردمی بحلال و حرام آمیخته خوردنی ، و دعوتشان پذیرفتنی نیست ، اینان را بگذار همچون بهائم سرو آخور خویش باشند ، و در آخرت بسزای خود برسند ای عثمان) در آنچه از این گونه خوراکیها که دندان منهی نیک بنگر ، هر آنچه دانشش بر تو پوشیده (وحل و حرمتش نزدت مجهول) است بفوریتش از دست بنه ، و آنچه میدانی از راه پاکیزه ، و حلال بدست آمده (باندازه کفایت) تناول کن ، هان ای عثمان مگر نمیدانی برای هر پیروی پیشوائی است که بایستی از او پیروی کرده ، و بنور دانش وی روشنی جوید ، مگر نمیدانی پیشوای شما از دنیایش (در پوشاک) بدو جامه کهین ، و از خوراک بدو قرص جوین بسنده کرده است (اگر شما مدعی پیروی از علی هستید ، با وجود بودن این همه برهنگان و گرسنگان این نرم و نازک پوشیدن ، و این چرب و شیرین خوردن و نوشیدن از چه و به پیروی از کیست) درست است که شما توانائی اینگونه زندگی کردن را ندارید ولکن (این میتوانید که) مرا بزهد و پاکدامنی و کوشش (در راه حق) یاری دهید ، پس (تا این اندازه کوتاهی نکنید)

سوگند باخدای من از دنیای شما طلائی نیندوخته ، و از غنائم آن مالی فراوان گرد نکرده ، و بجز این کهن جامه که در بر دارم ، جامه دیگری تهیه ندیده ام .

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ ! وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ ؟ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا ، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا ، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا ، وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ ، وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ .

(چنانکه گفتم من از درهم و دینار و ضیاع و عقار جهان چیزی نیندوخته ام) چرا از تمامت آنچه آسمان بر آن سایه میافکند (و خورشید بر آن میتابد فقط یک) فدک در دست ما مانده بود (که خرج روزانه را کفایت میکرد) گروهی بر آن هم بخل ورزیده (گرد هم نشستند و گفتند تا فدک در دست علی و بافی است محال است با ما بیعت کند بهر وسیله است باید آنرا از وی گرفت آنگاه فرستادند و کارگذاران زهرا را با ستم از فدک رانده و آنرا تصاحب کردند ، و بجای اینکه آن غاصبین اقامه شهود و بکنند از مالک و متصرف شاهد خواستند ، فاطمه را آزردند ، سندیکه رسول خدا برایش درباره فدک نوشته بود دریدند) گروهی دیگر (من و اهل متم و قتی چنین دیدند) دست از آن باز داشتند (و داور بر ایشان گذاشتند) و چه نیکو داوری است خداوند (که داد شکمش را

بزودی از ستمگر خواهد ستاند، ناگفته نماند: یکی از جاهائیکه مذهب تشیع بدان ثابت است، همین موضع از فرمایش حضرت است که آنکار را از غاصبین فدک شکایت کرد، داوری را بخدا گذاشته اند و با اینکه اغلب علماء اهل سنت باین نامه و این فراز از آن برخورد کرده اند معذلک دوستی دنیا نگذاشته است که از راه حق پیروی کنند، و دیگران را گمراه ننمایند. آقای ابن الحدید در اینجا خیلی دست و پازده و حدود ۳۲ صفحه در شرح اینکه فدک چه زمینی بوده، و از بنی امیه چه کس غصب کرد، و در چه زمان باهلبیت پس داده شده، و حدیث مجعول از جانب ابی بکر را که در جواب حضرت صدیقه طاهره سلام علیها گفت، پدرت بمن فرموده است، انبیاء از خود میراثی برجای نمیگذاریم، و مطالبی دیگر را نقل کرده است مع ذلک در آخر فصل در صفحه ۱۰۶ جلد سوم خواهی نخواه حق بزبانش جاری شده گوید: از مجموع این سخنان این نتیجه عاید میشود که دعوی فاطمه سلام الله علیها در سرارث درست و تکلم نکردن حضرت زهرا با ابی بکر و آزردن و خشمگین ساختن آن مظلومه را و نماز نخواندن او بر جنازه آن حضرت و پنهان داشتن قبر او را و چیزهای دیگری را که شیعه در اینموضوع نقل کرده در نزد من درست و صحیح است او این سخن را میگوید، و در جاهای دیگر، آنکار از دشمنی با شیعه دریغ ننماید، باری حضرت علیه السلام فرماید: اگر ابی بکر و عمر زهرا را آزرده و فدک را برده اند بر ند آخر) من فدک و جز فدک را برای چه میخواهم، در صورتیکه جایگاه انسان در فردا تنگنای گور ست که نشانه ها در تاریکیش گم، و خبرها در (زیر خاکهای) آن نهان است، آن گور گودالی است که اگر دو دست گور کن در گشادگیش کوشیده، و وسعتش زیاد شده باشد، البته سنگ و کلوخ آنرا بهم گرفته، و درز، و رخنه هایش را با خاک روی هم انباشته شده بندد (بنابراین مراقبت فدک و جز آن نیازی نیست) این منم که نفس خویش را بتقوی و ترس از خدا ریاضت میدهم، تا در روزیکه ترس آن بسیار است آسوده آید، و بر اطراف لغزشگاه (صراط) پایدار بماند.

وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هٰذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هٰذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هٰذَا الْقَزِّ، وَلٰكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ

وَيَعُودَ بِي جَشَعِي إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ !! أَوْ أَبِيتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى ، وَأَكْبَادٌ حَرَّى ، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ : ❊

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ ❊ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ !

(این برتر از خداوحشر و قیامت است که مرا تا این اندازه بدینایی اعتنا کرده است ، ورنه من اگر بحیهان وزندگانیش دلبستگی داشته باشم) واگر بخواهم البته بسوی پاکیزگی این عسل ومغز این گندم و بافته های این جامه ابریشم بخوبی راه میبرم (وبرایم میسر است که خوراک وپوشاک خویش را از آن و این ترتیب دهم) ولکن دست آرزو دامان علی بس بدور ، وآز وشره باهمه شدت وحدت کجا بتواند مرا وادار بگزیدن خوراکها (وپوشاکهای نرم وگوارا) سازد ، وحال آنکه ممکن است در حجاز ویمامه کسی باشد که امیدبه (یافتن) قرص نانی نداشته ، وسیرشدن را بیاد ندارد ، آیا سزاوار است که من باشکم پر شب بروز آرم ، ودراطراف کشورم شکمهای گرسنه ، وجگرهائی که (از فرط غذا نخوردن) گرم وتفیدواست ، وجود داشته باشد ، مگر من چنانم که آن گوینده (حاتم طائی بعیالش) گفت :

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ ❊ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ !

یعنی این درد تورا بس که شب باشکم پر بخوابی ❊ ودرگردت جگرها باشد که آرزومند قطعه از پوستند (تا چه رسد بغذا وخوراک نه علی چنین نیست مادام که درکشورهای اسلامی گرسنگان وبرهنگان وجود دارند او درخوراک وپوشاک خویش را با آنان برابر خواهد گرفت ، تا گرسنه رنج نبرد ، وبرهنه ازار نکشد) . ❊

أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ ؟ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ ، فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي

أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا ، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا ، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا ، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا ، أَوْ أُتْرَكَ سُدًى ، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثًا ، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ ، أَوِ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ ، وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ : إِذَا كَانَ هٰذَا قُوتَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ ؟! أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا ، وَ الرَّوَائِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُودًا ، وَالنَّابَاتُ الْبَدَوِيَّةُ أَقْوَى وُقُودًا وَأَبْطَأُ خُمُودًا ! وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ . وَاللّٰهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا ، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا ، وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ .

پسر حنیف آیا سزاوار است که من از خوشتن بهمین پسنده کنم که درباره ام پیشوای مؤمنان گفته شود و با مردم در سختیهای روزگار شرکت نکرد ، و در ناگواریهای زندگی پیشاهنگ آنان نباشم ؟ آیا رسم ریاست و سلطنت همین است که تنها بسوزو گداز ، و من در ساز و نواز باشم نه چنین است ، مرا برای این نیافریده اند که در خوردن طعامهای پاکیزه (و پوشیدن جامه های نیکو از

آنچه که بشر برای آن آفریده شده است سرگرم سازد ، چونان چارپای بندئی که تمام همتش تعلیف مصروف و یا همچون حیوان رها شده که شغلش چریدن بین دو دستش میباشد ، آن حیوان بیخبر از اینکه چه قصدی برایش دارند (و او را برای چه روزی میپروارند) به پر کردن شکم از علفهایش سر گرم است (آیا خوب است که علی هم اینطور باشد) مگر مرا اینطور بیهوده و سرخود وا میگذارند ، من چرا بدون فکر و اندیشه کشاننده ریسمان گمراهی و دستپار وادی سرگردانی باشم (و یا چرا همچون انبیاء و اولیاء براه حق روان نباشم) گویا گوینده شما را میگرم که گوید اگر خوراک پسر ابیطالب این باشد ، البته سستی و ناتوانی او را از برابری با دلیران تهمتن ، و رزم دادن با گردان لشکر سکن باز میدارد (این گوینده ظاهرنگر سخت در اشتباه است ، و از قوای روح و نیروی ایمان که در اثر ریاضت و بندگی پروردگار بدست میآید بسیار دور و بیخبر است او را از من بگویند) : دانسته باش که چوب درخت دشتی (که روی خار اروئیده ، و با آفتاب سوخته و جز از باران آب نمیگیرد) سخت تر است و درختهای سبز و خرم (که در باغستانها کنار جویبارها روئیده است بسیار کم دوام تر و) پوستشان نازکتر است (آن) گیاههای دیمی (را بنگرید که چسان) شعاره آتشش فروزانتر و خاموشیش دیرتر است (بشر نیز چنین است هرچه پرورشش در نعمت و نازکتر و رنجش بیشتر ، درشتی استخوان ، قوت دل ، نیروی بدن ، آتش خشم ، و اخگر شجاعتش شرربارتر است ، مگر رسول خدا نبود که اینهمه در خوراک و پوشاک امساک کرده ، از فرط گرسنگی سنگ بر شکم می بست ، معذلک از تمامی مردمان در میدان جنگ بدشمن نزدیکتر بود) پیوستگی من نیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون نخلی از نخل ، و دستی از بازو است ، (نیروی ایمان و دلاوری من تا آن اندازه است که) اگر تمامی عرب پشت به پشت هم داده (همدست و همداستان) یکمن و پیکار من کمر ببندند ، سوگند باخدای که من (پشت معرکه نکرده و) از آنان رخ نتافته ، و در صورت بدست افتادن فرصت بر آنان میتازم ، (و همه را در راه خدا گردن میزنم ، نشدنی است که علی از پیکار در راه حق و حقیقت دمی برآساید) زود اکه بایامی توان و توشم بکوشم تا زمین را از این مردک وارون و کالبدنکون بپردازم (و معاویه را

بدوزخ درانداز م ، واین کوشش را ادامه خواهم داد) تا اینکه کلوخ از میان دانه دروشده بیکسوی شود (وگندم اسلام از ریگ کفر ونفاق پاک ومجزا گردد) .

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكِ عَلَى غَارِبِكِ ، قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكِ ، وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِكِ ، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ ، أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ ؟ هَاهُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ . وَاللهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصًا مَرْئِيًّا ، وَقَالَبًا حِسِّيًّا ، لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِيِّ ، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي ، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى الْمَثَلَفِ ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ ، إِذْ لَا وِرْدَ وَلَا صَدَرَ . هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ ، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ ، وَمَنْ أَزْوَرَّ عَنْ جِبَالِكِ وُفِّقَ ، وَالسَّالِمُ مِنْكِ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ .

أُغْرُبِي عَنِّي فَوَاللهِ لَا أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِي ، وَلَا أَسْلَسُ لَكِ فَتَقُودِينِي ، وَايْمُ اللهِ - يَمِينًا أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللهِ - لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا ، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُومًا ، وَلَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا

مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعُهَا ، أَتَمْتَلِئُ آلسَّائِمَةُ مِنْ رَعْيِهَا فَتَبْرُكَ ، وَ تَشْبَعُ آلرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ ، وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ ؟ قَرَّتْ إِذًا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ آلسِّنِينَ آلْمُتَطَاوِلَةِ بِآلْبَهِيمَةِ آلْهَامِلَةِ ، وَآلسَّائِمَةِ آلْمَرْعِيَّةِ !

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا ، وَعَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا ، وَهَجَرَتْ فِي آللَّيْلِ غُمْضَهَا ، حَتَّى إِذَا غَلَبَ آلْكَرَى عَلَيْهَا آفْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا ، فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ ، وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ ، وَهَمْهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ ، وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ آسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ (أُولَئِكَ حِزْبُ آللَّهِ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ آللَّهِ هُمُ آلْمُفْلِحُونَ) .

فَاتَّقِ آللَّهَ يَا آبْنَ حُنَيْفٍ ، وَلْتَكْفِكَ أَقْرَاصُكَ ، لِيَكُونَ مِنَ آلنَّارِ خَلَاصُكَ .

ای دنیا دی غدار علی را باز یور و زیب تو التفاتی نیست ، و از شستر شوکت سواری نمیخواهد از من دور شو که مهارت آویخته بر کوهانت میباشد ، من از چنگالهای دران و (مخوف) و از بندهای (فریب و غرور) تو جستم و رستم ، و از در افتادن در لغزشگاهها یت کنار گرفتم (شهباز عرش پرواز شکار مگس نشود ، و راد مرد بلند همت بزال سپید ابروئی چون تو دل نسپرد) چه شد مذکسانیکه تو آنان را با مکر و بازیت بازیشان دادی ؟ کجایند آنانکه باز یور و

وزیت گمراهشان ساختی ؟ (بنگر تا نشانت دهم که آنان در چه حالی هستند) این آنانند که اکنون گروگان گورها ، و در برگرفته شدگان لحدها هستند (آن سرهای پرنخوت و غروری که از بالش اطلس و دیبا عار داشت خاک شدند ، و گردشان را با دبدبه ریاست) ای دنیا توچه بندگانی را که بارزوها بازیشان دادی ، و چه آمالی را که بر تگاهها در افکندی و (چه) پادشاهانی را که بدست نابودی در سپرده ، و آنها را در گردابهای بلا و سختی فرو دو آوردی ، آنهم در هنگامیکه هنگام فرود آوردن و بازگشتن (آنان از اریکه سلطنت و پایگاه دولت و عزت) نبود ، سوگند باخدای اگر تو شخصی دیدنی و کالبدی یافتنی بودی البته حدود خدا را در بارهٔ آن بر تو جاری میساختم (و دمار از روزگارت برمیآوردم) وای که تا چه اندازه پرتگاههای تو گود است ، و هر که پای در آن پرتگاه نهاد و لغزید ، و هر که در دریاهای پرتشویر و طوفانت سوار شد غرق گردید ، هر آنکه از بندهای نیرنگت کناره گزید توفیق - (رستگاری) یافت ، و آنکه از چنگال تو بسلامت جست باکی از تنگی خوابگاهش نداشته ، و جهان نزدش چونان روزی است که سپری شدنش رسیده است ،

(ای زال محتال) از من دور باش ، سوگند باخدائی که جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که من دستخوش (فریب و مکر) تو نخواهم شد تا خوارم گیری ، و مهارم را با تو نخواهم گذارد تا مرا (بهر جا خواهی) بکشی ، بجای سوگند میخورم سوگندی که خواست خدای را در آن بکیسو نهم که نفس خویش را چنان ریاضت دهم ، و تربیت کنم (که جهانیان را مبهوت و مات سازم بطوریکه) اگر قرص نانی که قابل خوردن باشد یابد از شادی بشگفد ، و از نانخورش نمک پسندد کند ، و چشمه چشم را روا میگذارم (و از خوف خدا بقدری میگریم) تا چون چشمه که آبش کاهش یافته است از اشک تهی گردد ، آیا سزاوار است که شکم حیوان چرنده از آنچه میچرد پر شود ، و پهلو در افتد ، و گله گوسفند از علف و گیاهش سیر گردیده بآرامگاهش برود و علی (علیه السلام) همچون چارپایان خوشش بخورد (و خوش بخسبد) چشم علی روشن باد که پس از سالیان دراز (یکه بنام فرد کامل شمرده زندگانی کرده است) بچارپایانی که بصحراها و حیواناتی که بچراسرگرم اند اقتدا کند .

خشک آن جانیکه با دای آنچه که پروردگارش بر او واجب کرد بکوشد ، و بهنگام دشواری

شکیب ورزد، در شب (که موجودات تمام بخواب ناز و اختر غماز گرم چشمک است او) خواب را کنار گذارد (و با سوز و گداز براز و نیاز با پروردگارش پردازد) تا اینکه چرت و خواب بروی چیره آید آنگاه فرش از زمین، و بالش از دستش سازد (و خویش را همرنگ و داخل نماید) در گروهی که دیدگانشان را از بیم (سختی) معادشان بیدار، و پهلوهایشان را از بسترها بر کنار و لبهایشان با آهستگی بذکر پروردگارشان گویا است، از بسیاری استغفار و طلب آمرزش گناهانشان را از هم پاشیده اند (و آنها را مبدل بثواب نموده اند، قرآن کریم سورهٔ ۵۸ آیهٔ ۲۲ فرماید:) اُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ حزب و گروه خدای اینانند، هان بدانید که حزب خدای رستگارانند.

بنابراین ای پسر حنیف تو نیز از خدا بترس (و بدرد دل بینوایان برس، و از پیشوایت پیروی کرده، پری پای بند دنیا و عیش و نوش آن مباش) و با چند قرص نانت بساز تا سبب رهائیت از آتش دوزخ گردد.

(۴۶) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ، وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ، وَأَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ، فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ، وَاخْلِطِ الشِّدَّةَ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّينِ، وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ، وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ

جَانِبَكَ ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است ، ببرخی از کارگذارانش (که بست و گشاد امور مردم را بوی یادآوری نموده اند) .

پس از سپاس و ستایش خدا و رسول (قدر خویش را بشناس ، و رتبه ات را نزد من بدان زیرا که) تو از کسانی هستی که من در استواری (ستون) دین بآنان یاری جسته و صولت و سرکشی گنهکار را با وی درهم شکسته ، دهانه مخوف دشمن را بدو میبندم (او را در جائیکه احتمال حمله و یورش دشمن را از آنجا میدهم وا میدارم) بنابراین هر آن چیزیکه مهم تو را کفایت کند از خدای بجوی و (در رتق و فتق امور رعیت) درشتی را با مقداری نرمی بهم در آمیز (تا ستمکش بتو امیدوار ، و ستمگر از تو در بیم و هراس افتد ، و دست بناشایست نیازد) آنجا که مدارا و مهربانی بهتر ، مدارا پیش آر ، و آنجا که کار جز بدرشتی انجام نپذیرد همت بسختی گمار ، (ای فرماندار ملت باعث آبادی کشور است ، کبر و نخوت را فرو گذار و در برخورد با آنان چین و آژنگ را از چهره بزدای و) برای رعیت بالت را بهم درشکن ، و رویت را بگشای ، و پهلویت را نرم ساز ، و در چشم خوابانیدن و نگاه کردن ، و اشاره نمودن ، و درود فرستادن با آنان یکسان رفتار کن ، (این را برمکش و آنرا فرو مگذار) تا زبردستان در ستمکاری تو دلیر نگردند ، و زیردستان از دادگریت نومید نمانند .

(۴۷) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ :)

أُوصِيكُما بِتَقْوَى اللهِ ، وَأَنْ لَا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُما ، وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُما ، وَقُولَا بِالْحَقِّ ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا ، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا .

أُوصِيكُما وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللهِ ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ : صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ ، اللهَ اللهَ فِي الْأَيْتَامِ ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ ، مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ، لَا تُخْلُوهُ مَا بَقِيتُمْ ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا ، وَاللهَ اللهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ، وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ ، لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارُكُمْ ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ ، ثُمَّ قَالَ :

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا .

تَقُولُونَ : قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي .

انْظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ ، وَلَا يُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ : إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .

از وصایای آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است ، بحسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، بهنگامیکه ابن ملجم که خداوند او را از رحمتش بدور دارد ضربت را بآن حضرت زده بود حضرت در این وقت اهمیت احکام اسلامی را بیان ، و در معنی مسلمانان را در بکار بستن آن دستورات ترغیب فرموده اند)

سفارش من بشما آنست که از خدا بترسید ، و جهان را مجوئید اگرچه او شما را جویا باشد (اگر جهان بشما اقبال کرد دل بزخارفش مبندید ، که این عجوزه عروس هزار داماد است) و چنانچه چیزی از آن دنیا از شما گرفته شد نوان مباشید (که این زن با هیچکس سر نبرد و عهد شوهری) سخن از روی حق گوئید ، و برای پاداش (گرفتن در آخرت) کار کنید همواره دشمن ستمگر ، و یار ستمکش باشید .

من شما و همه فرزندان و کسانم را با هر که نامه ام باو میرسد سفارش میکنم بتقوی و ترس از خدا و نظم و ترتیب امرتان ، و اصلاح وسائلش بین خودتان (که دست از کین توزی بکشید . باهم مهربانی فتار کنید) زیرا که من از جدتان رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیدم که میفرمود : سازش را بین مردم برقرار کردن (و پراکندگیها را پیوند دادن) از هر نماز و روزه برتر است (زیرا اجتماع برای امر نماز و روزه در پرتو اتحاد میسر است .

فرزندان و کسان و شیعیان من برای نگهداری امر اجتماع ، و پایداری دین و رستگاری خود تان این دستورات را بکار بندید) خدایرا خدایرا در بارهٔ یتیمان مبادا برای دهانشان نوبت قرار دهید (و

از غذا خوردن بدنخواهشان مانع گردید. و بمالشان رسیدگی نکنید) تا اینکه در نزد شما تباه گردند، خدایرا خدایرا در بارهٔ همسایگانتان، زیرا که آنان سفارش شدگان پیغمبرتان میباشند، باندازه‌ای حضرت در بارهٔ آنان سفارش فرمود که ما گمان کردیم برای آنان میراث مقرر میگردد (و همسایه را از مال همسایه نصیبی است) خدایرا خدایرا در بارهٔ قرآن (آنرا مراقبت کنید، و دستورات آنرا کار بندید) نکند که دیگری در کار بستن آن بر شما پیشی گیرد (که اگر اینطور بشود، شما در چنگال مرگ دیگر بون و خوار خواهید ماند) خدایرا خدایرا در بارهٔ نماز، که آن ستون دین شما است، سهلش مشمارید، و بموقعش بگذارید. خدایرا خدایرا در بارهٔ خانه پروردگارتان، مادام که شما زنده هستید آنرا خالی مگذارید، که اگر متروک ماند (و شما اهتمام در گذاردن حج نداشته باشید، گرفتار خشم و عذاب خواهید شد و) مهلت داده هم نمیشوید، خدایرا خدایرا در بارهٔ جهاد و پیکار در راه خدا با اموال و نفوس و زبانهایتان (با همه نیرو و توانائی خویش در راه خدا با تبهکاریها بجنگید) بذل و ایثار و بهم پیوستگی را در بارهٔ یکدیگر لازم شمارید، و از جدائی و از هم بریدن سخت بر حذر باشید (که دست خدا بدنبال اجتماع و اسلام از افتراق بیزار است) نکند که امر بمعروف و نهی از منکر را (در اثر بی اعتنائی بدین و ناموس الهی) رها کنند که (اگر کردید) اشرار بر سرتان مسلط شوند، و آنگاه آنچه خدایرا بخوانید دعایتان مستجاب نگردد، آنگاه (حضرت در همان هنگام که آخرین دقایق زندگانی خویش را در کار طی کردن بودند) فرمودند: ✻

ای فرزندان عبدالمطلب مبادا من شما را بیابم که در خون مسلمانان فرو روید فرو رفتنی (ناجا و ناجا و بازای خون من بخواهید متعرض مردم بیگناه شوید مگر محرک اصلی را بیابید) و هی بگوئید امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد، این را بدانید که بازای کشته شدن من جز کشنده‌ام نباید کشته شود. ✻

(ابن ملجم را) نگران باشید، همین که من از اثر ضربت او از جهان در گذشتم، در برابر ضربتش او را نیز ضربتی بزنید (که بدان ضربت از پای درافتد) و مبادا که او را مثله کنید (دست و پا و گوش و بینی او را ببرید) زیرا که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود مواظب باشید مثله کردن

سخت بپرهیزید، ولو دربارهٔ سگ درّنده (لذا حضرت امام حسن علیه السلام روی این وصیّت پس از درگذشت حضرت امیرالمؤمنین ضربتی برگردن ابن ملجم نواخت که با همان یکضربت بدرک واصل شد ابوالفرج جوزی گوید بخطّ ابی الوفاء ابن عقیل خواندم که هنگامیکه ابن ملجم را برای کشتن آوردند بحضرت امام حسن عرض کرد من میخواهم سخنی در گوش شما بگویم حضرت امتناع کرده فرمودند: قصد دارد گوش مرا با دندان بگزد، آن ملعون گفت بخدا سوگند اگر گوشش را نزدیک من آورده بود آن را از پردهٔ صماخ برمیکندم، محدّث قمی در جلد دوّم سفینه از نسخه کهن که بسال ۳۵۵ نوشته شده نقل میکند که بهنگام کشتن ابن ملجم عبدالله جعفر از شدّت خشم گفت ابن ملجم را بامن گذارید، تا نفس خویش را براو شفا بخشم آنگاه سیخی را بآتش گداخته در چشمان ابن ملجم کشید، آن ملعون گفت ای برادرزاده مرا با آهن گداخته سرمه کشیدی، پس دستها و پاهایش را بریدند، سخنی نگفت زبانش را که خواستند ببرند بسیار جزع کرد، او را گفتند: چونست که در قطع سایر اعضا مانند زبان بجزع و اضطراب نیفتادی، گفت دوست ندارم در دنیا زنده باشم که نتوانم خدایرا ذکر گویم، آنگاه پس از قطع زبان امّ الهیثم دختر اسود نخعی درخواست کرد جسد پلیدش را باوی گذاشتند و او بآتشش بسوخت انتهی) •

(۴۸) (وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(إِلَى مُعَاوِيَةَ:)

فَإِنَّ الْبَغْيَ وَالزُّورَ يُوتِغَانِ بِالْمَرْءِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، وَيُبْدِيَانِ فَلَلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعِيبُهُ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ فَوَاتُهُ، وَقَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْرًا بِغَيْرِ الْحَقِّ فَتَأَوَّلُوا عَلَى اللهِ فَأَكْذَبَهُمْ، فَاحْذَرْ يَوْمًا يَغْتَبِطُ فِيهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ، وَيَنْدَمُ مَنْ

أَمْكَنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يُجَاذِبْهُ .

وَقَدْ دَعَوْنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَلَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ ، وَلَسْنَا إِيَّاكَ أَجَبْنَا ، وَلَكِنَّا أَجَبْنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه :

(ای مردک ستمکار و در وغزن این خوی نابهنجار را از دست بگذار و بدان که) ستمکاری و دروغگوئی دین و دنیای انسان را تباه کننده ، و کاهش و بی ارجیش را نزد عیب جویش هویدا سازنده اند ، تو خود نیک میدانی آنچه که از دست رفتنش مقدر شده است دست بدان نخواهی یافت (و کشندگان عثمان را با تو نخواهم گذاشت ، همانا عثمان بدعتهائی در دین احداث کرد ، و مسلمانان غیور هم سزایش را در کنارش نهادند ، از این پیش) مردمانی بهوای کاری نادرست برخواستند ، و میخواستند تقدیر الهی را دگرگون سازند (سخت خلفای ثلاثه حق را از مرکزش گردانیدند سپس طلحه و زبیر خواستند همان راه را بروند موفق نشدند ، و با یک جهان رسوائی و ننگ از جهان به نیران شتافتند ، اکنون تو نیز بهانهٔ خون عثمان سودای خلافت را در مغز میپروری دانسته باش که) خدا همهٔ آنان را در وغزن دانسته ، بنابراین (تو نیز پای از مرز خویش فراتر منه) و بترس از روزیکه آنکه پایان کارش پسندیده است در آن روز شادمان ، و آنکه زمام اختیارش را بشیطان گذاشته ، و با او به ستیز و آویز برنخواسته پشیمان است .

تو (در جنگ صفین بهنگامیکه دیدی از دست و تیغ شیران بیشهٔ دین جان بدر نخواهی برد از روی ریو و دستان قرآن را بر سنان و نیزه ها بسته و) با اینکه اهل قرآن نبودی ما را بحکم قرآن خواندی و ما (چون از مکنون کار تو آگاهی داشتیم و) تو را پاسخ دهنده نبودیم ، لکن فرمان قرآن را پذیرفته و پاسخ آن را گفتیم (لکن تو بدستیاری عمرو عاص بدغلبازی گرائیده کار را وارونه کردید ، اکنون من همانم که بوده ام شمشیر بر کلهٔ تو و یارانت خواهم کوفت ، تا ستون نورانی حق پدیدار

شود ، وخداوند ما بین ما حکم فرماید) والسلام .

(۴۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ أَيْضًا :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مُتْعِلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا ، وَلَمْ يُصْبِ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا ، وَلَهَجًا بِهَا ، وَلَنْ تُغْنِيَ صَاحِبَهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا ، وَمِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ ، وَنَقْضُ مَا أَبْرَمَ ! وَلَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه :

پس از سپاس و ستایش خدا و رسول ، براستی که جهان (انسان را) سرگرم کننده از غیر خودش (که آخرت است) میباشد ، و دارنده آن بچیزی از جهان نمیرسد جز اینکه بر حرص و دلخوشیش بر آن چیز افزوده میگردد ، و این شخص دنیادار با آنچه که در دنیا بدان رسیده است هیچگاه بی نیاز از آنچه که بدان نرسیده است نخواهد شد ، و حال آنکه (چیزها یکه انسان در دنیا بآن میرسد طوریست که) پس از گردآوردنش جدائی ، و پس از استوار نمودنش شکستنی است ، و (تو ای معاویه) اگر از آنچه گذشته است پند آموزی ، آنچه برجای مانده است نگه خواهی داشت (اگر قدری بخود آمده و بفکری در گذشته برای بدست آوردن دنیا و ریاست چه جنایتی مرتکب شده البته بقیه عمرت را آنطور نخواهی گذراند ، لکن تو بخود آمدنی نیستی) والسلام .

(۵۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إلى أمرائه على الجيوش :

مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ ، وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ .

أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ ، وَلَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً ، فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ ، وَلِيَ عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ ، وَأَنْ لَا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ ، وَأَنْ تَهُوضُوا الْغِمَارَاتِ إِلَى الْحَقِّ ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ أَعْوَجَّ مِنْكُمْ ، ثُمَّ أَعْظَمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً ، فَخُذُوا هٰذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللهُ بِهِ أَمْرَكُمْ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بسرهنگان سپاهیانش (که در آن از حقوق امیر و مأمور بر یکدیگر سخن رانده اند) :

این نامه از بندهٔ خدای علی ابن ابیطالب امیر مؤمنان است، بسوی مرزدارانش (یا بگرد آورندگان خراج و اموال کشورش) .

پس از ستایش خداوند یکتا، و درود بر حضرت مصطفی ص، سزاوار است کسیکه فرمانش بر مردم روان است باینکه فضلی که باو رسیده، و نعمتی را که بدان سرفراز گردیده است حالش را بالنسبه برعیت دگرگون نسازد (و از روی کبر و تنافر جور و تطال را چنگ نیازد) و اینکه با نزدیک شدن به بندگان خدای، و مهربانی بر برادرانش به نعمتی که ذات اقدس الهی وی را روزی فرموده است بیفزاید .

آگاه باشید (والی و رعیت را بر یکدیگر حقوقی است اما) حق شما بر من آنست که رازیرا از شما پنهان ندارم مگر در جنگ (که رازش فاش کردنی، و نقشه اش گفتنی نیست) و هم کاری را بدون شور با شما خاتمه ندهم، جز در حکم شرعی (که چون والی از نمامی رعیت دانشمندتر است با مشورتش نیازی نیست) و در رساندن حقی را بمرکزش کوتاه نیامده، و تا آن را بجایش ننهاده نیاسایم، و اینکه در دادن حقوق شما را باهم برابر گیرم، هر آنگاه که من (نعمت خدادادی را بجایش صرف نموده و) با شما چنین کردم، بر خدا است که نعمتش را بر شما تمام فرماید، اما حقی که مرا بر شما است فرمانبردن است، و اینکه رخ از فرمانم برنتابید، و در کاریکه من تصویب کنم کندی ننمائید، و اینکه در راه حق (پیکار کنید، و دست از جان بشویند و) بدریاهای مهالک شناور شوید، شما اگر اینها را در بارهٔ من (بجا آورید فبها، و اگر بجا) نیاورید هیچکس در نزد من از کجروتان رانده تر نیست (و چون او باعث تشتت و پراکندگی امر امت میشود) پس او را عقوبتی سخت خواهم کرد (که باعث عبرت دیگران گردد) و رهائی و رخصتی برای او در نزدم نمیباشد، پس شما این دستور (عالی و این پند دلنشین) را از فرماندهانتان فرا گیرید و آن چیزیکه خدا امرتان را با آن بسامان میآورد، بآنها ببخشید (و از فرمانشان سر برنتابید، تا امور کشور در اثر این هماهنگی منظم گردد) والسلام .

(۵۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إلى عُمّاله على الخراج :)

مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخَرَاجِ

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا ، وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ يَسِيرٌ ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ ، فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ ، فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ ، وَلَا تُحْشِمُوا أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ ، وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ ، وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَلَا عَبْدًا ، وَلَا تَضْرِبُنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانِ دِرْهَمٍ ، وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهَدٍ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يُعْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ ، وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً ، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً ، وَلَا دِينَ اللهِ قُوَّةً ، وَأَبْلُوا فِي

سَبِيلِ اللّٰهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ ، فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا ، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بکسانیکه مأمور گرفتن خراج بودند (که آنها را از آزار کردن و گرفتن چیزیکه بحال خراج دهنده زیان دارد برکنار داشته اند) :

نامه ایست از بندهٔ خدا ، علی امیر المؤمنین بسوی مأمورین خراج : پس از ثنای خدا ، و درود بر حضرت مصطفی ﷺ ، هر آنکه از آنچه بدو باز میگردد نهراسد ، چیزیکه خودش را بدان نگهدارد از پیش نفرستد (و برای آخرت کاری انجام ندهد) بداند آنچه شما بدان واداشته شده اید بسی اندک و پاداشش بسیار بسیار است ، اگر برای عدوان و ستمی که خداوند از آن نهی فرموده است کیفری در کار نبود که مردم از آن بترسند ، البته در ثواب دوری گزیدن از آن چیز ها بود که در ترک طلب آن راه عذر بر مردم بسته بود (کنون شما ای خراج گیران قطع نظر از کیفریکه خداوند ستمکاری بر ایتان مقرر فرموده است ، برای رسیدن بثواب همانیکه در ترک ستمکاری ملحوظ است باید) شما با مدارا و انصاف با مردم رفتار کرده ، و در برآوردن حوائجشان شکیبا باشید (و بدرد دل مردم برسید) چرا که شما گنجوران رعیت ، و پشتبانان امتید ، و نمایندگان پیشوایانید ، (پس اگر بشما پناه آورند ، پناهشان دهید ، و در ادای خراج مهلتشان گذارید) کسی را بخشم نیاورید ، و مانع مطلوبشان نگردید ، و بهنگام گرفتن خراج لباس زمستانی و تابستانی ، و یا چارپایانیکه بدان کار میکنند ، و یا غلام را نفروشید (و مگوئید ما مأموریم و معذور) نکند که بازاء درهمی کسی را تازیانه بزنید ، مبادا بحال نماز گذار ، و آنانکه پیمان بسته اند ، دست اندازی کنید ، جز اینکه اسب و سلاحی بیابید که با آن بر اهل اسلام ستم شود ، زیرا که برای مسلمانان سزاوار نیست که این اسلحه را در دست دشمنان اسلام باقی گذارد ، تا بزیان خودش

قوتی (برای کفار) باشد، در پند و اندرز برخودتان، و نیکو رفتار کردن با سپاه، و شبانی رعیت، و تقویت دین خدای، خویشتن دار نباشید (و آنها را با کمال میل و تندی انجام دهید) و در راه خدای آنچه بر شما لازم افتاده است بجای آورید، چرا که پاک پروردگار از ما و شما خواسته است، که در برابر نیکوئی و احسانش در سپاسگزاری بکوشیم، و تا آنجا که در خور توش و توان ما است یاریش نمائیم، گو اینکه توانائی جز از خداوند بزرگوار و بلند مقدار نمیباشد (و در یاری کردن ما او را او باید ما را یاری کند) •

(۵۲) (وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(إِلَى أُمَرَاءِ الْبِلَادِ فِي مَعْنَى الصَّلَاةِ)

أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضَاءُ حَيَّةٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مِنًى، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمْ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَلَا تَكُونُوا فَتَّانِينَ •

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بفرمانداران شهرها درباره نماز (که آن را بموقع باید خواند) •

نماز ظهر را با مردم بجماعت هنگامی بگذارید که سایه آفتاب باندازه خوابگاه بزی برگردد (و

آن وقت فضیلت آنست نه هنگام وجوب ، وفقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین بوسیلهٔ اصطرلاب و دائره هندیه وقت فضیلت نماز ظهر را بیان فرموده اند که مقام را مجال تشریح آن نیست ، لکن کسیکه شناسای اصطرلاب و دائرهٔ هندیه نیست ، باید چوبی که ته آن پهن و سرش باریک باشد در آفتاب جائی نصب کند ، وقتی که سایهٔ آن باندازهٔ خودش رو بمغرب برگشت نماز ظهر را بگذارد) نماز عصر را با آنان هنگامی بگذارید که خورشید در پارهٔ از روز روشن و درخشان بوده ، ومیتوان تا (هنگام غروب پیاده) دو فرسخ راه پیمود (واین برای کسی است که بخواهد نماز ظهر و عصر را باهم بگذارد ، وگرنه فعلاً که در میان شیعه بنابر روایات ائمهٔ طاهرین واقوال علماء که بآنها استدلال جسته اند نماز عصر را پس از ظهر هر وقت خواندند درست است واغلب چنین میخوانند) امّا نماز مغرب را با آنها هنگامی بگذارید که روزه دار افطار میکند ، وحاجی بمنا روانه میشود ، ونماز عشاء را با آنها هنگامی بخوانید که ثلثی از شب گذشته وسرخی (حمرهٔ مشرقیه) پنهان میگردد ، ونماز صبح را با آنها هنگامی بگذارید ، که شخص چهرهٔ رفیق وهمراه خود را بشناسد وبا آنها نماز بگذارید ، نماز ناتوان ترین آنان ، وفتنه وفساد برپا نکنید (وخیلی طول ندهید فسوساً که حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ در اینجا اُمرا را از طول دادن نماز منع میفرمایند ، لکن در زمان ما برخی جهال که خود را بصورت اهل علم درآورده اند ائمهٔ جماعت شده ، وبرای جلب جماعت باندازهٔ نماز را تند میخوانند که نه عوام بیسواد میتواند اذکار را با او بخواند ، ونه اگر باسوادی در آنجا گیر افتاده باشد میتواند حروف را از مخرج ادا کند ، وقتی هم آن امام جماعت را تذکر دهی ، تشبّث باین جمله از فرمایش پیدا کرده گوید ملاحظهٔ اضعف مأمومین لازم است ، درصورتیکه او باید ملاحظهٔ اضعف مأمومین را کرده ، اینقدر تند نخواند ، بار الها از هواهای غلبه کننده بتو پناه میبریم وبس) .

(٥٣) وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَتَبَهُ لِلْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ - رَحِمَهُ اللهُ - لَمَّا وَلَّاهُ عَلَى مِصْرَ وَأَعْمَالِهَا حِينَ اضْطَرَبَ أَمْرُ أَمِيرِهَا مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ ، وَهُوَ أَطْوَلُ عَهْدٍ كَتَبَهُ وَأَجْمَعُهُ لِلْمَحَاسِنِ .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هٰذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكَ ابْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ ، حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ : جِبَايَةَ خَرَاجِهَا ، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا ، وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا ، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا .

أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللهِ ، وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ : مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ ، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا ، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا ، وَأَنْ يَنْصُرَ اللهَ سُبْحَانَهُ

بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ - جَلَّ إِسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ .

وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللهُ .

(آئین جهانداری)

یا عهدنامهٔ حضرت ابوالحسن علی امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بسپهبد اعظم سپهسالار لشکر اسلام، جناب مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه :

از عهد و پیمانهای آنحضرت علیه السلام است که برای مالک اشتر نخعی که خدایش بیامرزد نوشته اند، بهنگامیکه کار فرمانروائی محمد ابن ابی بکر در مصر متزلزل شده، و آن هنگام حضرت او را بامارت و فرمانروائی مصر میفرستادند، و آن مطول ترین پیمانی است که آن حضرت نوشته، و نیکوئیها را در آن گرد آورده اند : (و در این عهدنامه همانطوریکه حضرت علیه السلام اکثر موضوعات حیاتی و اجتماعی را گوشزد فرموده اند سزاوار است که جهانیان بویژه مسلمانان و بالاخص شیعیان و پیروان آنحضرت آئین جهانداری و خداپرستی و تقوی را در آن جویند، و این دستور گرانمایه و نورانی را که ضامن نظم اجتماع و حاوی قوانین مدنی است دستور العمل زندگانی خویش قرار دهند تا باشاهد خوشبختی هما غوش آیند .

تاکنون نزدیک به بیست نفر از علماء و فضلاء و دانشمندان در این دو سه قرن اخیر بشرح و تحلیل و ترجمه این کلمات نورانی همت گمارده اند که ذیلا بنام برخی از آنان اشاره میرود :

۱- شرح شارح بحرانی متوفی ۱۰۹۷ در شصت فصل که بنام تحفهٔ سلیمانیه نامیده شده و در تهران بطبع رسیده است .

۱- شرح مولی محمد باقر ابن محمد تقی متوفی (۱۱۱۱) که ظاهراً همان مرحوم مجلسی رحمة الله علیه میباشد

۲- شرح مولی محمد صالح روغنی برغانی قزوینی از علماء قرن یازدهم .

۳- شرح شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر متوفی ۱۳۲۳ که به (مقتبس السیاسة) نامیده شده است .

۵- شرح وقار پسر مرحوم میرزا کوچک وصال شیرازی است که نظم شیرینی از آن نموده اند .

۶- شرح سلطان محمد متوفی ۱۳۵۴ که باساس السیاسة فی تاسیس الریاسة نامیده شده است .

۷- شرح مولی حسین الهمدانی که (بهدیة الحسام لهدایة الحکام) نامیده شده است .

۸- شرح فاضل بدایع نگار که ظاهراً همان میرزا مهدیخان بدایع نگار معروف باشد .

۹- شرح فاضل ترک محمد جلال الدین که آنرا بنظم لطیف ترکی ترجمه نموده اند .

۱۰- ترجمهٔ میرزا جهانگیرخان ناظم الملک بنظم میباشد .

۱۱- شرح ضیاء الدین ابن یوسف میباشد .

۱۲- شرح نظام العلماء تبریزی است که سید علی محمد باب نزد او توبه کرده است و این کتاب باداب الملوک نامیده شده است .

۱۳- شرح علامهٔ بیرجندی است که بزمان حیاتش ۱۳۵۵ طبع شده و ترجمهٔ ادب کبیر ابن مقفع پیوست آن میباشد .

۱۴- شرح و تجزیهٔ آقای توفیق فیکی که یکی از رجال و نمایندگان مجلس فعلی کشور عراق میباشند در دو جلد بنام (الراعی و الرعیة) و آقای فیکی این شرح را با قوانین کنونی کشورهای دمکراسی و متمدن جهان تطبیق نموده و خوب از عهده برآمده اند .

۱۵- شرح (ادوارد فاندیک) آمریکائی میباشد .

۱۶- شرحی بزبان اردو که نگارنده در صفر سال ۱۳۶۹ هجری بهنگامیکه در زاویه صحن کاظمین علیهما السلام خدمت علامهٔ کبیر آیة الله آقای آقا سید هبة الدین شهرستانی شرفیاب شدم ملاحظه نمودم که چون بزبان اردو بود نگارنده را نشناخت .

۱۷ - ترجمهٔ آزاد و دقیق بمعنای آقای جواد فاضل میباشد که انشاء دلپذیر آن مورد توجه تودهٔ پارسی زبان قرار گرفت .

۱۸ - همین شرح و ترجمه منثور و منظومی است که از نظر خوانندگان گرام میگذرد ، امیدوارم خداوند آنرا ذخیرهٔ آخرت قرار دهد .

نگارنده گرچه شرح حال جناب مالک اشتر را در طی نامهٔ ۳۸ شطری نگاشتم و با اینکه شرح حال این رادمرد بزرگوار مستلزم کتابی جداگانه است ، لکن اینجا برای بهره مندی برادران دینی تا آنجا که سیاق سخن اجازت میدهد بتفصیل میپردازم : مالک ابن حارث ابن عبد یغوث ابن سلمة ابن ربیعة ابن خزیمة ابن سعد ابن مالک ابن نخع مردی بود سوار و دلیری بود یگانهٔ روزگار ، در جهاد در راه خدا از آتش سوزنده تر ، و به دشمنان دین از آب بی باکتر ، و از شمشیر برنده تر ، از رؤساء شیعهٔ بزرگان این قوم است ، و حضرت امیرالمؤمنین ع قریب شش جای از نهج البلاغه ، و در موارد دیگر او را ستوده اند ، و ما هم در خلال سخن بمدح آن حضرت اکتفا میکنیم چرا که مدح امام امام هر مدحی است ، و از آن پس تعرض بمدح قدح است .

او را بدین سبب اشتر نامیدند که در جنگ با سپاهیان روم در یرموک در سنهٔ ۱۵ هجری یکی از سپهسالاران رومی بنام ماهان گرزی بر فرق وی کوبید ، خود بر سر جناب مالک بخشش شد پاره پولاد پای چشمش را بدرید ، و عرب چنین کس را اشتر گوید ، و آنجناب باندازهٔ در محبت حضرت امیرالمؤمنین ع ثابت قدم و استوار بود که حدی بر آن متصور نیست ، و انسان وقتی بتواریخ مراجعه میکند میبیند از بدو خلافت آن حضرت الی آخر شهادت مالک اغلب کارها را او بنفع حضرت فیصل میداده ، و داستان مناظرهٔ او با ابوموسی اشعری و سعید ابن العاص در بصره ، و با اشخاص دیگر در میدانهای جنگ جمل و صفین و نهروان بخوبی مشهود است .

این شیر دلیر دیگر تا زعرصهٔ میدانهای جنگ همان خداوند تیغ یمانی است ، که در خشش آن شعاع بصر را بر میتافت و بهنگام جنبش شررهای مرگ و نابودی از آن بر میجهید .

شخصی گوید : که در یکی از روزهای صفین مالک را با چنین شمشیری دیدم که بر اسبی اشهب

برنشسته که از فرط سیاهی تو گفتی غرابی بپرواز است ، و او همچون کسیکه طالب ملک و دنیا باشد همی حمله میکرد ، و همی صف برمیدرید ، و ابذا پروای جان نداشت .

ابن ابی الحدید گوید : زنده باد مادریکه همچون اشتر فرزندی بزاد ، اگر کسی سوگند یاد کند که در تمامی عرب و عجم خداوند مردی بدلاوری اشتر جز استادش علی ابن ابیطالب ع نیافریده است گمان ندارم در سوگندش گنهکار باشد ، چه نیکو گفته است آنکس که گفت چگویم در بارهٔ کسی که زندگیش اهل شام را منهزم ساخت و مرگش اهل عراق را درهم شکست .

تا مالک زنده بود دل علی بدو شادان ، و دیده اش بدیدارش روشن بود ، دشمن هر اندازه سرسخت و بی باک بود اشتر مجال چیره دستی و زورگوئی را باو نمیداد ، چه زهرهای ناگواری که او بکام معاویه ریخت ، و چه شبهائی را که پسر ابوسفیان از هیبت و شکوه مالک تا صبح بخواب نرفت اما همینکه اشتر از دست علی ع رفت روزگار با وی رنگی دیگرگون بخود گرفت ، علی خانه نشین شد ، دوستان پا از درش کشیدند .

شیعیانش قتل عام میشدند ، سپاهیان شام تا پشت دروازهٔ کوفه یورش میبردند ، زنان مسلمانان را اسیر میگرفتند ، علی ع بمنبر میشد بمردم التماس میکرد ، زار زار میگریست ، مردم می شنیدند و بغیرت نیامده پاسخش نمیدادند .

مالک با اینکه مردی بود جنگی ، و سرهنگی بود لشگرکش در عین حال زاهدی بود ناسک و عارفی بود سیاس و با تدبیر ، هم حلمش از کوههای بلند گران سنگ تر ، و هم خشمش برای خدا از سحاب ثقال سنگین تر بود ، هرچه بود فقط و فقط همچون استادش امیرالمؤمنین ع برای خدا بود ، زبان تیغ و تیغ زبانش هر دو برنده و کاری بود ، گاهی با جملاتی موجز ، و منطقی آتشین در میدانهای جنگ کارها انجام میداد که ده ها هزار شمشیر برنده از عهدهٔ انجام آن کار بر نمیآمد ، هنگامیکه اهل رقه پل را بر امیرالمؤمنین علیه السلام شکستند ، و مانع از عبورش بسوی صفین شدند ، او بود که با یک کلمه تهدید آمیز رقیان را وادار کرد تا دو مرتبه پل را بستند و حضرت عبور فرمود ، در جنگ جمل روزی دو تن از طایفهٔ ازد از لشگر عایشه بیرون شدند ، و اشتر هر دو را بدنبال هم بدوزخ فرستاد ، دو تن دیگر

بسخن خواهی آمدند، آنها نیز با ضربات دلیرانهٔ اشتر کشته افتادند، عبدالله زبیر که خمیرمایهٔ فتنهٔ جنگ جمل و یکی از دلیران روزگار بود بعزم جنگ بمیدان تاخت، عایشه همینکه مرکز عبدالله را خالی دید پرسید او کجا است، گفتند با اشتر در کار پیکار است، بی اختیار گفت بیچاره خواهرم اسماء بی پسر شد، مالک عبدالله را با نیزه از اسب در افکنده، بر سینهٔ اش نشست خواست سر از تنش برگیرد، عبدالله فریاد زد (اُقْتُلُونِی وَمَالِکًا) مرا با مالک بکشید، لشکر گرد اشتر را گرفتند، و آن پلنگ غرّان از سینهٔ عبدالله برخواسته براسب برنشست، لشکر که اشتر را سوار دیدند فرار کردند، این بود تا آتش پیکار فرو نشست، عایشه وارد بصره شد، روز بعد یا سر با تفاق مالک بر عایشه در آمدند، عایشه گفت: یا ابا الیقظان، بهر ایت کیست گفت اشتر است عایشه گفت تو آنیکه در گیرودار جنگ با عبدالله زبیر خواهرزاده ام کردی آنچه کردی مالک گفت آری منم ای عایشه، اگر نه این بود که عبدالله جوان، و من مردی پیر بودم هرگز او از چنگ من جان بسلامت نمیبرد و را میکشتم و مسلمانان را از شرّش میرهاندم، عایشه گفت مگر قول رسول خدا را نشنیدی که مسلمانان را نباید کشت مگر آنیکه پا پس از ایمان کافر شود یا پس از زن گرفتن زنا کند، یا کسی را که خدا قتلش را حرام فرموده است بکشد، مالک فرمود: ای ام المؤمنین لابد ما بر یکی از این سه چیز با او میجنگیدیم، آنگاه اشعاری خواندن گرفت، که از ایراد آن صرف نظر میشود، ناسخ التواریخ مینویسد، اگر عبدالله آن روز میگفت مرا با اشتر بکشید، هر دوی آنها در زیر شمشیر پاره پاره میشدند. لکن چون مالک با اشتر نامبردار بود و کسی از نامش آگهی درستی نداشت لذا بسلامت برست.

اما شهادتش، داستانش چنان است که هنگامیکه حضرت او بفرمانداری مصر منصوب فرمود معاویه دانست اگر مالک بمصر برسد کارش بروجهی دیگر است، لذا یکی از دهقانان ناحیهٔ قلزم (بنام عریش) که عبور مالک از آنجا بود پیغام فرستاد که اگر اشتر را از من کفایت کنی خراج پنج سال از تو برخواهم گرفت، آن دهقان مالک را بر سم ضیافت دعوت کرده عسل مسموم را باو خورانید، و آن جناب را مقتول کرد. و برخی گفته اند: اینکار را نافع غلام عثمان انجام

داد لکن قول اول اصح بنظر میرسد ، این خبر وقتی که بمعاویه و شامیان رسید بسیار خوشحال شدند ، لکن هنگامیکه حضرت امیرالمؤمنین ؑ آگاهی پیدا کردند بسختی افسرده و پژمرده گردیدند و با تأسف خورده و زار گریسته میفرمودند : خدای نیکی بسیار بمالک عطا فرماید ، که اگر او کوه بود کوهی بود گران سنگ و بزرگ ، و اگر سنگی بود سنگی مستحکم و استوار بود ، دریغ از تو ای مالک که بمرگت جهانی را ویران (عراق را غمناک) و جهانی را (شام را) شادمان ساختی ، گریه کنندگان را سزد که بر شخصیتی مانند مالک بگریند ، آیا دیگر از روزگار امید دیدار مردی همچون مالک میرود ، آیا دیگر مانند مالک یاری یافت میشود ، آیا دیگر زنان فرزندی چون مالک توانند زایند ، إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ؛ بار خدایا من مصیبت مالک را بحساب تو میگذارم ، چرا که مرگ او از بزرگترین مصائب جهان است ، خدای بیامرزد مالک را که بعهدش وفا کرد و دورانش را بسر آورد ، و پروردگارش را دیدار کرد ، و مکرر میفرمود : ای کاش در میان شما یکتن مانند مالک یافت میشد ، او برای من چنان بود که من برای رسولخدا بودم ، این جمله کانَ لی کما کنتُ لِرسولِ اللهِ ، شش کلمه بیش نیست ، لکن ظروف الفاظ جهان گنجایش معنای آنرا ندارد ، هر کس بخواهد مقام مالک را بخوبی دریابد ، بایستی کوششها و مجاهدتهائی که حضرت امیرالمؤمنین ؑ در دوره عمر در یاری حضرت رسولخدا ؐ متحمل شده است از نظر بگذراند تا اشتر را بشناسد

گفته اند : پس از مسموم و مقتول شدن جنازه اش را بمدینه طیبه حمل کردند ، در سال ۳۸ هجری در بقیع بخاکش سپردند ، و من پاره ای از این مطالب را از سفینة البحار مرحوم محدث قمی از لفظ اشتر استخراج نمودم ، باری حضرت فرمان مبارک را برای مالک بدینسان آغاز فرمودند : ✻

این فرمانی است که بنده خدا علی پیشوای مؤمنان بمالک فرزند حارث معروف باشتر میدهد ، بهنگامیکه او را بفرمانداری کشور مصر برمیگزیند ، در پیمانش او را مأمور میفرماید تا خراج آنجا را گرد آورد ، با دشمنش بجنگد ، کارهای مردمش را بسامان کند (کلیة امور اقتصادی و اجتماعی مصر را زیر نظر مستقیم خویش گرفته) بآبادی شهرستانها بیش اقدام نماید ، ما اشتر را میفرمانیم تا از خدا بترسد ، در طاعتش بکوشد ، و آنچه را که خدا در کتابش او را بدان موظف

داشته است از واجبات و مستحبات عمل نماید، همان واجبات و مستحباتی که همچکس با (شاه) خوشبختی هماغوش نشد، جز با بکار بستن آنها، و هیچکس با (عفریت) بدبختی دست بگریبان نگردید، مگر با انکار و ضایع کردن آنها، فرماندار مصر موظف است خدا را بدل و دست و زبانش یاری دهد (و از بندگانش دستگیری نماید) زیرا که آن خدای عزیز ضامن گردیده است آن کس را که یاریش دهد، یاریش دهد، و آنکه ارجمندش دارد، ارجمندش دارد. ❋

او را میفرمائیم: بهنگام خواهشها (و تمایلات نفسانی دیو) نفس را درهم شکند، و هر آنگاه که آن (غول پیاره از بند بجهد و) سرکشی آغاز نهد او آن را (باز بخیر عبادت به بند دو) رامش سازد، چرا که این (دیو ستمکار) نفس بسیار بسیار انسان را بزشتی فرمان راند، جز آن کس را که خدای در سایه مهرش پناه دهد. ❋

ثُمَّ اعْلَمْ، يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسُنِ عِبَادِهِ، فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَامْلِكْ هَوَاكَ، وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ، وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَ

إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي ٱلْخَلْقِ ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ ٱلزَّلَلُ ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ ٱلْعِلَلُ ، وَ
يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي ٱلْعَمْدِ وَٱلْخَطَإِ ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ
مِثْلِ ٱلَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ ٱللهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ ، فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ ،
وَوَالِي ٱلْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ ، وَٱللهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ ، وَقَدِ ٱسْتَكْفَاكَ
أَمْرَهُمْ ، وَٱبْتَلَاكَ بِهِمْ ، وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ ٱللهِ ، فَإِنَّهُ لَا
يَدَيْ لَكَ بِنِقْمَتِهِ ، وَلَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ ، وَلَا تَنْدَمَنَّ
عَلَى عَفْوٍ ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ
مِنْهَا مَنْدُوحَةً ، وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ ، فَإِنَّ ذَلِكَ
إِدْغَالٌ فِي ٱلْقَلْبِ ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ ٱلْغِيَرِ وَإِذَا
أَحْدَثَ لَكَ مَا أُنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَٱنْظُرْ
إِلَى عِظَمِ مُلْكِ ٱللهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ
نَفْسِكَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ
غَرْبِكَ ، وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ .

إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ ٱللهِ فِي عَظَمَتِهِ ، وَٱلتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ ، فَإِنَّ
ٱللهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ ، وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ .

ای مالک ، آنگاه (که برگ و ساز سفر را تهیه دیدی) بدان که من تو را بسوی شهرهائی فرستادم

که پیش از تو دولتهائی دادرس، و پادشاهی بیدادگر در آن حکومت کرده اند (سرزمین مصر اشخاص بسیاری هم از قبیل موسی و هم از قبیل فرعون بر سینهٔ وسیع خویش دیده است) و مردم هم نگران کارهای تو هستند، بدانسانکه تو کارهای فرمانداران پیش از خویش را همی نگری، و بدان که آنچه تو در بارهٔ آنان همی گوئی آنان نیز در بارهٔ تو همیگویند، و چون نیکوکاران را از سخنانیکه خداوند بزبان بندگانش میاندازد میتوان شناخت، بنابراین البته باید بهترین اندوخته ها نزد تو کار نیک باشد (تا تاریخ نامت را در ردیف نیکان ثبت نماید) زمام خواهشت را بچنگ آر، و خویشتن را از آنچه برایت حلال نیست سخت بدور دار، زیرا که نفس را از آنچه که او را خوش آیند یا ناخوش آیند است بدور داشتن بمنزلهٔ با انصاف با وی رفتار کردن است، ای مالک دلت را برای رعیت کانون مهر و محبت ساز، و با آنان بمدارا باش، زنهار نکند که بر آنان درنده خونخوار باشی و همچون گرگی که خوراک گوسفند را غنیمت میشمارد با رخت و چوب شبانی) خوراک آنان را مغتنم شماری زیرا که آنان دو دسته اند یا (مسلمان و) برادر دینی تواند. و یا (کافر و) نظیر تو در خلقت اند (در هر صورت بشر اند همانطوریکه تو گرفتار خبط و خطاها میشوی) از آنها هم لغزشها سر میزند و علتها بر ایشان رخ میدهد، و بعمد و سهو زشتیها بر دستشان جاری میگردد، پس تو باید آنان را از عفو و اغماض خویش برخوردار داری بدانسانکه دوست میداری (در خطاها) از عفو و اغماض خداوند برخوردار گردی، چراکه تو مافوق آنانی، و آنکه تو را بر آنان حکومت داده مافوق تو است، و خداوند مافوق آنکه تو را بر آنان حکومت بخشود، خدا انجام امور آنان را از تو خواست. و تو را بدانها بیازمود (نکند که بجای مهر و مدارا با آنها بکین و معاداة روی) مبادا خویش را در معرض پیکار با خدا در آوری چراکه تو را در برابر خشم او دستی نیست (که بجلوگیری برخیزی) و هیچگاه از بخشش و مهر او بی نیاز نخواهی بود، ای مالک آن مباد که از عفو و گذشت پشیمان و از کیفر کشیدن شادمان باشی (دو روزی که دوران بدست تو است جولان مده، و در عین توانائی روزگار ناتوانی را از یاد مبر) و در خشمی که از آن وسعت فرو خوردنی یافتی شتاب مورز، هرگز مگوی من مأمورم (و معذور، هرگز مگوی مردم مجبوراند و کورکورانه) باید فرمان مرا گردن نهند (هرگز از

مقام و جلال خویش استفاده مکن که اگر (چنین کنی و) چنان کردی در دل تاریکی، و در دین سستی، و در نعمت تغییرات رخ دهد (و کار از کار بگذرد) ای مالک (آن روز که تو بر تخت فراغت مصر نشستی و هنگام سان سپاهیان اسلام از جلو تو رژه رفتند مبادا خود را باخته و از باده نخوت سرمست افتی) هر وقت در دوران سلطنت ابهت و قدرتی بخیال و خاطرت خطور کرد (اول خویش را که نطفه گندیده بودی بیاد آر و آن پس) ببزرگی ملک خدا که ما فوق ملک تو است، و در توانائی او از تو بر آن چیز که تو بخودی خود قادر بر آن چیز نیستی بیندیش (تا بدانی قدرت کراست) زیرا این نگریستن و اندیشیدن باد کبر تو را فرو میکشد، و سرکشی را از تو میگیرد، و عقل و خردی که از تو دور گشته است بسویت باز میگرداند.

و سخت بر حذر باش از اینکه خویش را در بزرگی با خدای برابر گیری، و در جلال و جبروت خویش را همانند دانی، زیرا که خداوند در هم شکننده هر متکبر، و بگردن در اندازه هر گردنکش است

أَنْصِفِ اللّٰهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ، وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللّٰهِ كَانَ اللّٰهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللّٰهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ اللّٰهُ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ وَيَتُوبَ، وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللّٰهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعُ دَعْوَةِ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ

بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَأَقَلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَإِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَغْوُكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ.

(مالکا) با خدا با انصاف رفتار کن، و انصاف را از جانب خودت درباره هر یک از رعیت و نزدیکانت که دوستش میداری بکار بند (و در برابر قوانین قرآن خصوصیت با اشخاص را کنار بگذار، و همه رعیت را با یک چشم بنگر، و قانون را بر همه یکسان اجرا دار و بدان) که اگر چنین نکنی ستمکاری، و هر که بر بندگان خدای ستم روا دارد، بجای بندگان خدای را بدشمنی خویش برانگیخته است و خدا با هر که دشمن شد دلیلش را تباه میگرداند، و او با خدا در حال جنگ است، تا اینکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه بگراید.

(ای پسر حارث) این را بدان که برای از بین بردن نعمت خدای و تعجیل در نقمت او هیچ چیز کاری تر از پایداری بر ستمکاری نیست (این ستمکاریست که کشورهای بزرگ را تبدیل بویرانه ها کرد، و پادشاهان عزیز را ذلیل دست زیردستان نمود) این خداست که در کمین ستمکاران نشسته، و بدقت ناله و زاری ستمندان را گوش میگیرد (و بموقع سزای هر دو را میدهد) ای مالک هیچ میدانی محبوب‌تر نزد تو (کز زمامدار قومی) کدام کار باید باشد، البته میانه روی در راه حق، و مساوی داشتن آنرا در عدل و داد (نسبت باشخاص) زیرا که آن بهتر

باعث خوشنودی رعیت نگردد (و تو اگر حق و عدالت را درباره آنان بالسویه اجرا ننمائی، اینکار موجب خشم عمومی خواهد شد) و خشم عمومی اهمیت خوشنودی خاصگان را پایمال میسازد لکن خصم خاصگان در برابر خوشنودی عموم رعیت چیزی شمرده نمیشود (بنابراین رنجش همگانرا بخوشنودی ویژگان سودا مکن و عکس آنرا معمول دار) این ویژگانند که از هر یک از افراد تو در بهنگام آسایش بروالی گران بارتر، و بهنگام پیش آمد کم یاری تر، و در عدل و داد ناراضی تر و در خواهش پر اصرارتر، و بهنگام بخشش ناسپاستر، و بهنگام نداشتن و نداون دیر عذر پذیرنده تر، و در نزد پیش آمدهای سهمگین گیتی از وجه صبر و شکیب ناتوان تراند، (در کشور هیچکس از این بی شرمان لوس بی بند و بار تر نیست، بنابراین بکسره این چاپلوسان متملق را از دربار بران که دشمن جان و بلای کشورت هم اینانند) بالعکس این عامه از امت اند که ستون دین و باعث اجتماع مسلمین، و برای پیکار با دشمنان کمر تنگ بربسته و آماده اند، فلذا باید صفا و محبتت برای آنها و خوشی و خرمیت با آنان باشد (تا میتوانی اکثریت را از خویش خورسند ساز، که اکثریت حافظ استقلال کشور است) .

وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَؤُهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ، يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ، أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ،

وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ ، فَإِنَّ ٱلسَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِٱلنَّاصِحِينَ .

وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ بِكَ عَنِ ٱلْفَضْلِ ، وَيَعِدُكَ ٱلْفَقْرَ ، وَلَا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ ٱلْأُمُورِ ، وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ ٱلشَّرَهَ بِٱلْجَوْرِ ، فَإِنَّ ٱلْبُخْلَ وَٱلْجُبْنَ وَٱلْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ ٱلظَّنِّ بِٱللهِ ! .

ای مالک البته بایستی از میان افراد رعیت، دورترین و دشمن ترین کس نزد تو آن (بیشرف) مردی باشد که زشتیهای مردم را جویاتر است (آن نانجیب را از خویش بران که تو را بتمام رعیت بدبین خواهد کرد) بدیهی است که در مردم زشتیهائی است که والی را سزد که (همچون پدری غیور و مهربان) بر آنها پرده کشد، بنابراین تو نباید در پی کشف آنچه از عیوبشان که بر تو پوشیده است برآئی، زیرا وظیفه آنست که هرچه از آن عیوب بر تو آشکار شود بپوشی و هرچه بر تو پوشیده است. خدا خود حکم آن را خواهد کرد. (ای کسیکه از خداوند راز پوش چشم پوشیدن راز داری) اکنون که میخواهی خدا راز رعیت را بپوشد پس تا میتوانی راز پوش باش، تا خدا نیز راز تو را بپوشد، گره هر کینه را که از مردم (در دل تو) است باز کن و رشته هر انتقامی را از خویش ببر. و در (شنیدن) آنچه که درستیش نزد تو درست نیست نادان باش (و گوش بدان مده) و در تصدیق (سخن آن نانجیب مرد) سخن چین بدگوی شتاب میاور، چرا که سخن چین هرچند خویش را بطرز پندگوی جلوه دهد. باز خیانت کار است (نکند که گوش بسخنش فرا داری نکند که او را در دستگاهت راه گذاری، که اساس سلطنت را متزلزل خواهد کرد) الا، ای والی مصر هیچگاه بخیل را در جلسه شور خویش راه مده که (اگر دادی) تو را از داد و دهش باز دارد،

وازنا داری بترساند (خدا این اشخاص را از روی زمین برانداز د، که نه خود بخشنده، و نه بخشنده را بحال خود گذارند) و نیز شخص ترسو و آزمند را بخویش راه مگذار، که آن تو را بکارها سست کند (و این از پرآزی و حریصی ستم را برایت بیاراید) و بدان که این بخل و ترس و حرص سه غریزه مختلف اند که بدگمانی بخداوند تبارک و تعالی آن سه را گرد میآورد (و سبب عدم اعتماد بخداوند تعالی شده شخص را از ملکات فاضله باز میدارد) .

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيرًا ، وَمَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً ، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ ، وَإِخْوَانُ الظَّلَمَةِ ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَاذِهِمْ ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ : أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَؤُونَةً ، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً ، وَأَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا ، وَأَقَلُّ لِغَيْرِكَ إِلْفًا ، فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ ، ثُمَّ لِيَكُنْ أَثْرَهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ ، وَأَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ ، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ . وَأَلْصِقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ ، ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَى أَنْ لَا يُطْرُوكَ ، وَلَا يُبَجِّحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ .

ای مالک (هیچ میدانی در دستگاه حکومت تو کدام وزیر دشمن جان، و بدخواه ملک تو است اگر نمیدانی بدان) بدترین وزیران تو آن وزیری است که در دستگاه اشرار پیش از تو وزارت داشته، و در زشتکاریها (و کمکدن خون دل رعایا) با آنان شرکت ورزیده اند، نکند که چنین کس از جانب تو مصدر امری گردد، زیرا که چنین کسان یاران گنهکاران و برادران ستمکارانند، (و در اثر حرص و آز بیحد و حصرشان در بار سلف تو را ویران، و اکنون بویرانی کشور تو کمر تنگ بربسته اند، از چنین نابخیبان بترس، و آنها را در دربار خویش راه مگذار) تو میتوانی از میان توده کسانی انتخاب کنی که رأی و نفوذشان همچون آنان، و گناهان و زشتکاریهای مانند آنان را مرتکب نشده، و ستمکار و گنهکار را در ستم و گناهش یاری نداده اند (آنها خونخوار نیستند، و دامانشان همچون دامنشان از هر عیب و آلودگی پاک است) هم هزینه آنها بر تو سبک تر، و هم یاریشان برایت نیکوتر و هم میل و مهربانیشان با تو بیشتر، و هم پیوند و الفتشان با غیر تو کمتر است، مخصوصاً در خلوت و مجالست چنین اشخاص را یار گیر، آنگاه باید گزیده ترین و زیران تو وزیری باشد که (در راه اصلاح کار کشور از دور باش حشمت تو نهراسد، و با کمال دلیری و بی پروائی) سخن حق را اگرچه تلخ بیشتر گوید، و از آن چیزها یکه خدا آنها را برای دوستانش نمی پسندد، تو کمتر یاری دهنده باشد (یعنی مردانه پیش آید، و فرمان خدا و مصلحت عموم را بر تملق و چاپلوسی از تو ترجیح دهد) گو اینکه ستودن و سخن تلخ گفتن وی باعث ناخورسندی و دل آزردگی تو گردد، باری (تا ممکن است) با اهل راستی و پرهیز در آمیز و لی (بیدار باش و) آنها را بر این خورسند دار که پرستایشت نکنند، و بیجا تو را بناشایستی که دست بدان نگشاده ستایند، چرا که این بسیار ستودن شخص را خود پسند و سرکش بار میآورد (و کار را بجاهای بد و بار یک میکشاند)

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى

الْأَسَاءَةِ ، وَأَلْزِمْ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ . وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ .

وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ ، وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا ، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا .

وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ ، وَمُنَافَثَةَ الْحُكَمَاءِ ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ .

(ای فرماندار مصر، تو باید عملیّات کارگذارانت را بدقّت بنگری ، وخادم از خائن بازشناسی) نکند که نیکوکار و بدکار بنزد تو یکسان باشند ، چراکه این کار نکوکاران را در نکوکاری (و خدمت بکشور) دلسرد سازد ، و بدکار را بیشتر بزشتکاری برانگیزد (پس تا میتوانی از پاداش نکوکار و کیفر بدکار غافل منشین) و هر یک از آنها را بفراخور حالش جزا ده ، بدانکه برای

حسن ظن والی و فرماندار نسبت برعیت هیچ چیز بهتر از ایثار و بخشش بر آنان ، و سبک کردن هزینهٔ (زندگی) بر ایشان ، و نرنجیدن از چیزی که در آن حق رنجشی از آنان ندارد نیست (والی) باید با رعیت خوی برادری پیش گیرد ، و بدفع مهماتشان همت گمارد ، تا آنان نیز در روزهای سخت بکلی واحده به پشتیبانی او برخیزند) پس تو باید (باب مهر و صفا بگشائی و) کاری کنی که حسن ظن رعیت را بالنسبه بخودت بدست آوری ، و این حسن ظن و خوش بینی است که رنجهای دراز را از تو بر میدارد (و آنها را از انقلاب و کودتای بر ضد سلطنت منصرف میسازد) اما در این میان سزاوارترین کس که بایستی از خوش بینی تو برخوردار باشد آن کس است که او را نیکوتر آزموده (و بوفاداریش اطمینان کامل داری) و بالعکس زمینده است آن کسی مورد سوء ظن تو قرار گیرد ، که با وی بدرفتاری کرده ، و نیکیش نیازموده (از او برحذر باش ، که قطع نظر از یاری ممکن است بهنگام سختی بکارشکنی برخیزد) .

ای مالک ، اجتماعات اسلامی را محترم بشمار ، و از آن محافلی که بحال سلطنت زیانی ندارد جلوگیری مکن) و از سنت و روش نیکی که بزرگان این قوم آنرا پی نهاده و الفت و پیوستگی بواسطهٔ آن پدید آمده ، و حال رعیت بوسیلهٔ آن باصلاح گرائیده ، است مشکن و مکاه ، و نیز روشی را پی ریزی مکن که بحال چیزی از آن روشهای (نیک) گذشته زیان داشته باشد ، که اگر چنین کنی سودش برای کسی است که آن را بنا گذارده است ، و وزر و زیانش بواسطهٔ از بین بردن آن سنت بر تو است .

(ای پسر حارث تا میتوانی) دربارهٔ استوار کردن آنچه که کار کشور بدان اصلاح پذیرد و پایداری آنچه را که مردم پیش از تو برپا داشته اند ، با دانشمندان و حکمای قوم (در باب آنها) مذاکره کن (و از فکر ثاقب ، و رأی صائب آنان بحد کافی استفاده ببر زیرا که آنها تاریخ گذشتگان را خوب بخاطر دارند ، و تو را از تکرار قضایا و حوادثیکه باعث اضمحلال کشور است نگهداری میکنند) .

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللهِ ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ ، وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّى اللهُ لَهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ وَفَرِيضَتِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا .

فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ ، وَعِزُّ الدِّينِ ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ، ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ، ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا ، وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ ، وَيُقِيمُونَهُ

مِنْ أَسْوَاقِهِمْ ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ ٱلتَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مِمَّا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ ، ثُمَّ ٱلطَّبَقَةُ ٱلسُّفْلَى مِنْ أَهْلِ ٱلْحَاجَةِ وَٱلْمَسْكَنَةِ ٱلَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ ، وَفِي ٱللهِ لِكُلٍّ سَعَةٌ ، وَلِكُلٍّ عَلَى ٱلْوَالِي حَقٌّ بِقَدَرٍ مَا يُصْلِحُهُ ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ ٱلْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ ٱللهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِٱلْاهْتِمَامِ وَٱلْاسْتِعَانَةِ بِٱللهِ ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ ٱلْحَقِّ ، وَٱلصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ .

مالکا : این را بدان که (کشور مصر مانند سایر کشورهای جهان دارای ناموس طبقاتی است آنجا نیز) رعیت تشکیل دستجاتی داده اند، که کار دستهٔ جز بدستیاری دستهٔ دیگر بسامان نشود، و پارهٔ از پارهٔ دیگر بی نیاز نیست (هم اکنون آن دستجات را برایت تشریح میکنم) دستهٔ سپاهیان خدایند (که کار دفاع دین و کشور را عهده دارند) گروهی نویسندگان عمومی و خصوصی، جمعی قضاة دادگستری، و برخی انصاف و مدارا را کار پردازند، گروهی ذمی و جزیه دهندگانند (که سالیانه باجی میدهند تا مال و ناموسشان در پناه اسلام محفوظ باشد) عدهٔ خراج گذاران مسلمانان اند. و طبقهٔ بازرگان و پیشه ور و (هفتمین) دستهٔ نیازمندان و مساکین اند، که طبقهٔ فرودین اند و در کشور هر چه رنج و سختی و هر چه آتش بیداد است دیدگان این دسته را اشک آلود دارد) و برای هر یک از این دستجات خداوند سهمی مقرر فرموده، یا در قرآن مجید، و یا در دستور پیغمبرش صلی الله علیه و آله حدی واجب کرده، و پیمانی سپرده است، که آن نزد ما نگهداری شده است (و بایستی کلیهٔ این طبقات بحدودی متساوی از آن دستورات برخوردار گردند، و این دستجات مانند زنجیر بهم پیوست و بقاء هر یک وابسته ببقاء دیگری است مثلاً) سپاهیان بفرمان خدا دژهای (پولادین) رعیت، و زینت فرماندهان، و ارجمندی

دین ، وراههای امن ، وآسایش (مردم) اند (مادامیکه سرباز همچون کوهی پای برجای بامراقبت کامل درسرحدات بدیده وری وپاسبانی ناموس کشور مشغول است هم فرمانده مسخر وهم راهها ایمن از رهزن ، وهم دین پای برجا است ، وکار رعیت جز بآنها قوام نپذیرد) لکن همین سپاهیان را قوامی نیست جز بآنچه که خدای برآنها مقرر فرموده است : از خراجیکه (مسلم وذمی) بدهند ، وآنها درپیکار با دشمن بوسیلهٔ آن تقویت شوند ، ودرسروسامان دادن امور زندگی ، ورفع نیازمندیهای خویش بدان اعتماد جویند .

از آن پس این دو دسته سپاه ، وخراج را پایداری نیست جز بدستهٔ سوم (که عبارتند) از قضاة (دادگستری) وکارپردازان ، ونویسندگان (امور کشور که نظام کارها وابسته بدانها است) درآنچه که فرمان میرانند از عقدها ، وپیوندها ، وگردآوردن منافع ، وایمنی بخشودن امور همگانی (وتقسیم قانون بالتساوی) آنگاه این سه دسته را نیز قوامی نیست مگر ببازرگانان وپیشه ورانی که از مراکز بازرگانی خویش سودها گردآورده ، بازارها با آن سه پا کنند (وحیات اقتصادی ومالی کشور را سروسامانی بخشند ، وبا دسترنج خویش چیزهائی از آنها کفایت وکارهائی انجام دهند . که جز آنان آن کارها را انجام دادن نتواند . آنگاه فرودین دستهٔ دیگر نیازمندان وتهی دستانند (یعنی همان شکسته دلانی که علی یک لحظه از یاد آنها غافل نیست) چنان کسانیکه دستگیری ویاری آنها (بر هر فردی از افراد توانگران که دم از اسلام وآئین میزنند) لازم وواجب است . وبرای هریک از این طبقات درنزد خدا گشایشی است (که بهنگام خود بدان میرسند) وهریکشان را باندازه سروسامان بخشودن امور زندگیش حقی است (که والی بایستی آن حق را رعایت کرده حقش را بدهد . ودادش را بستاند) وفرماندار بدون مدد گرفتن از خداوند پاک نمیتواند از عهدهٔ حقی که خدا (نسبت برعیت) بگردنش گذارده اند برآید ، مگر بسعی وکوشش وواداشتن نفس خویش را به پیروی از حق وشکیبائی برآن . خواه سبک ویا سنگینش افتد .

فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَيْبًا، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ، وَيَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.

ثُمَّ الصَقْ بِذَوِي الْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ، ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ، فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ، ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ، فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ، وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْقِعًا لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ.

وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ، وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ

اَسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ، وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ، وَلَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وُلَاةِ أُمُورِهِمْ، وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِبْطَاءِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ، فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ، وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَاعَ، وَتُحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى

(تو ای سپهبد هر آنگاه خواستی برای سربازانت سرهنگی معین کنی باید همه چیز او را از حیث نیکی نژاد، و اصالت فطرت، و غمخواری نفرات، مورد غور و بررسی قرار دهی) و از سپاهیانت آنکس را بافسری بگمار که در پیش تو نسبت بخدا و رسول و پیشوایت پندرا پذیراتر، و دامانش پاکتر، و بردباریش بیشتر باشد، هم دیر بخشم آید، و هم زود پوزش پذیرد، بزیردستان مهربان، و بزبردستان تندو نامهربان باشد نه (باندک ناروائی) خشمگین شود، و درشتی آغازد، و نه (در کار نبرد اندک) نرمی از کارش باز دارد (خلاصه افسر باید دارای علو روح، شجاعت قلب، شرف خانوادگی باشد، درعین مهربانی سنگین دل، و در حال گشاده روئی با مهابت باشد، برای انتخاب اینگونه افسران) پس بکسانیکه دارای حسبی شریف، و از خانواده های نجیب، و با پیشینه های درخشان هستند مراجعه کن، آنگاه با تهمتنان و دلاوران و بخشندگان، و جوانمردان درآمیز (و آن افسر که جویا هستی بجوی، زیرا که ناموس توارث و نژاد در تمام طبقات ساری و جاری است، و افسر اگر بسلاح صلاح و نجابت مجهز باشد، در راه شکست دشمن دین نهنگ آسا بدریاهای مهالک فرو شود، کفن گلگون پوشد، و غازه از

خون برزخ نگارد) زیرا که چنین افسرانی بزرگواری را مرکز اجتماع، و (درخت) نیکی را شاخسار آنگاه بدانسانکه پدر و مادر مهربان از فرزندشان دلجوئی میکنند، همانطور بکارهای آنان برس (تا آنها نیز مدیری کرده بکار زیردستان برسند) و تو نباید آن نیکی که دربارهٔ آنان روا داشته و با آن تقویتشان کرده آن را بزرگ پنداری، و نیز نباید آن محبتی که با آنان نموده، با همه کمی کوچک شماری، زیرا که همان اندک مهربانی آنها را بالنسبه بتو بسوی پند، و نیکوگمانی میکشاند (و بسا کارها که از همین راه اصلاح میشود) و هیچگاه از سرکشی بجز نیات امور آنان سرمتاب (و کارهای کوچک را بی اهمیت منگر) چرا که همین رسیدگی با مور جزئی جائی از مهر تو (در دل آنها) باز میکند، که بدان سود میبرند، تا چه رسد باحسان بزرگ که از آن بی نیاز نیستند، و آن موقعیتی (بزرگتر) دارد.

دیگر آنکه، باید گزیده ترین افسران، و سرلشگران نزد تو آنکس باشد که در همراهی و یاری کردن لشگر (از مال و دارائی خویش دریغ نگفته و) بذل مساعی مینماید، و تا جائیکه نیرو دارد، باندازهٔ که خود و خانواده شان را کافی باشد از چیزهائیکه در دسترس اوست با آنها) نیکی میکند، تا اینکه آنها هم بهنگام پیکار با دشمن (از خیال زن و فرزند بیرون و با خاطری آسوده) همتشان بهمان یک راه مصروف باشد، ای پسر حارث، با سرلشگران و سپاهیانت کار بهربانی میکن، تا دلهای آنان بهر تو بگراید، و این را بدان که نیکوترین چیز یکه چشم فرماندهان شهرستانها بدان روشن است پایداری عدل و داد و اظهار محبت نسبت بسربازیها شد (وقتی که سرباز از پادشاه محبت دید همواره دلش بیاد سلطان میطپد، و روحش برای خدمتی که مورد پسند شاهانه باشد پرمی کشد) و محبت سپاه جز بسلامتی و پاکی سینه هاشان هویدا نگردد، و پندشان بدون غش از کار در نیاید مگر اینکه گرد والیان امرشان پره زنند، و دولتشان را بر خویش سنگین نشمارند، و (سرباز خانه را زندان خانه ندانند، و تا آن اندازه زیر بار شکنجه و ستم و توقعات بیجای افسران نمانند که بکلی مأیوس شده، زبان بنفرین بگشایند، و از خدا) مدت سرآمد دولتشان را خواهان

نباشند، بنابراین در برآوردن آرزویشان بکوش، و آنها را نیکو بستای، (با آنها بگوی شما دژهای پولادین کشورید، با آنها بگوی حفظ حیات و ناموس کشور بعهدهٔ شماست آنها بگوی کوچکترین اهمال و سستی شما در جنگ بزرگترین لطمات را بر پیکر کشور وارد خواهد آورد خلاصه با منطق گرم و آتشین خویش آنها را بکار تشویق کن) وکسانی را که رنجی برده و کار شایانی انجام داده اند، کارشان را بسیار یاد آوری کن، چرا که این نکو کاریهای آنان را پر یاد کردن (و قولاً و عملاً با اعطای نشان و حمایل آنها را تشویق کردن) افسردلاور را بکارهای بزرگتری بر میانگیزد، و آن نشستهٔ (بی شور) را بشور و کار وا میدارد، اگر خدای بخواهد.

ثُمَّ ٱعْرِفْ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى، وَلَا تُضِيفَنَّ بَلَاءَ ٱمْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ ٱمْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعَظِّمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا، وَلَا ضَعَةُ ٱمْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

وَٱرْدُدْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ ٱلْخُطُوبِ وَيَشْنُبُهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ ٱللَّهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ (يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ) فَٱلرَّدُّ إِلَى ٱللَّهِ: ٱلْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَٱلرَّدُّ إِلَى ٱلرَّسُولِ: ٱلْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ ٱلْجَامِعَةِ غَيْرِ ٱلْمُفَرِّقَةِ.

آنگاه هریک از افسران که رنجی برده (و در جنگها رشادتها بخرج داده) و کار نمایانی کرده است آن کار را برای خودش بدان، و رنج دیگران را بدیگری منسوب مدار، (و گذارا استفاده جویان آنکار را بنام خویش تمام کنند، و بیرنج بگنج رسند) و همین که کارش را انجام داد، و رد او دن پاداشش کوتاهی مکن، و اگر شخصی شریف و متعین کار کوچکی انجام داد تو بنابد، (بواسطهٔ موقعیت اجتماعی و شرافت خانوادگی) کار کوچک او را بزرگ شماری، و همچنین اگر بینوا مردی کاری بپایان برد تو بنابد (بواسطهٔ بی نام و نشانیش) کار بزرگش را کوچک پنداری (خلاصه شریف و وضیع را بیک چشم بنگر، و هرکس را بقدر اهمیت کارش اهمیت ده، که خلاف این دستور خلاف دستور عدل و داد، و خدای دادگر است. ای فرماندار مصر) هر آنگاه که امری بر تو مشتبه گردد، و در انجام کاری در مانی آن را بخدا و رسول حوالت ده، زیرا که پاک پروردگار گروهی را که هدایتشان را خواهان بود (صلاح زد، و در قرآن مجید سورهٔ ۴ آیهٔ ۶۲ میفرماید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ) ای گروه مؤمنان خدا و رسول و پیشوایان خویش را اطاعت کنید، و اختلاف امور اجتماعی را بخدا و رسول واگذار نمائید، بنابر این رجوع کردن بخدا بکتاب محکمش چنگ در افکندن، (و دستوراتش را بکار بستن) است و رجوع به پیغمبر نمودن بسنّت او که گرد آورنده، و از پراکندگی جلوگیرنده است رفتار کردن است (لذا شما باید از خدا و رسول و پیشوایان پیروی کرده، پیچیدگیهای امور را بوسیلهٔ قرآن و سنّت بگشائید).

ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فِی نَفْسِکَ مِمَّنْ لَا تَضِیقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ، وَلَا یَتَمَادَی فِی الزَّلَّةِ، وَلَا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیْءِ إِلَی الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ

وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ ، وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكَشُّفِ الْأُمُورِ ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ ، مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ، ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ ، وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ ، وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ ، فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظَرًا بَلِيغًا ، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ : يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى ، وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا

(ای مالک متوجه باش، که یکی از امور مهمه اجتماع امر قضاوت است ، قاضی بایستی مردی فوق العاده دانشمند و بی طمع و خوش حافظه باشد ، تا در فیصل دادن امور قضائی دچار حیرت و سرگردانی نشده ، باندک توجهی مسائل فقهی را که از قرآن استخراج شده ، بخاطر آورد و احکام الهی را بدون خطا و لغزش اجرا نماید) پس برای مسند قضاوت کسیکه از تمامت مردم نزد تو برتر است او را برگزین ، و او باید از کسانی باشد که کارها (ی قضاوت) بتنگیش نیفکنند ، و نزاع کنندگان رأی خویش را بر او تحمیل ننمایند (یعنی بقدرت بیان بتواند مدعی یا مدعی علیه را باهمه سخن پردازی سر جای خود بنشاند ، و اگر احیانا در حکمی دچار لغزش شد) در لغزش نماند ، و چنانچه بناحق حکمی راند ، و از آن پس متوجه شد از بازگشت بسوی حق پس از شناختن آن خودداری ننماید ، آزمند و طمع کار نباشد (که اگر چنین باشد ، دزدان اجتماع خوب میتوانند با

تطمیع وی اموالی فراوان بچنگ آرند) بدون رسیدن بکنه کاری باندک اندیشه اکتفا کنند، (چون فرمانی که میراند باموت وحیات وناموس افراد کشور بستگی کامل دارد، لذا بایستی در احکام کاملا دقیق باشد) واقفترین افراد بامثال مشتبه، وچنگ زننده ترین کسان براهین ودلایل باشد، بهنگام مراجعه دادخواه، دلتنگیش از همه کمتر، ودر نشاندادن امور (حقیقی) از همه گمان شکیباتر باشد، ودر واضح ساختن حکم (قطعی همچون تیغ هندی) از همه برنده تر ودلیرتر باشد، ای مالک، قاضی را باید از کسانی بگزینی که ستودن بسیارش بخود پسندی نکشاند، وباکول وفریب خوردن (ازطرف حق بباطل) متمایل نگردد (چه بسیار قاضیان خودپسند وزودباوری که مدعی رند باچند کلمه الفاظ پوچ که درستایش او بهم بست اورا گول زد وحریفرا پامال ساخت. خلاصه قاضی بایستی دانشمند وبی طمع، وبتمام مزایای انسانیت آراسته باشد، وتو باید بکوشی وچنین اشخاص را پیدا نمائی، پس ازانکه مسند قضاوت را باینگونه کسان سپردی) آنگاه در کارهای قضائی بسیار رسیدگی کن، و باندازه از مال براو ببخش، وزندگانیش را توسعه بده، که راه عذرش بسته شود. وبا ایثار وبخشش تو نیازش بمردم نیفتد (که اگر افتاد راه رشوه ودزدی باز کنند، ومال مردم را بخورند) واورا در نزد خودت مقام ومنزلتی بده (که شایسته قضاوت است، تا ازکسی نهراسد، و حق را بدون بیم بگوید) تا کسی از نزدیکان تو طمع در وی نیفکند. وبدینواسطه ازاینکه مردم کشور ناکهانش بفریبند آسوده ماند (زیرا بیم وترس را نیرونی است که هر نیرونی را مقهور خویش سازد، وزمام تقوا را بکلی ازکف بگسلاند، مگر اینکه او را سری نترس باشد، وآلت دست اشخاص قرار نگیرد) بنابراین در انتخاب قاضی اینها که گفتم بکار بند، وغور ودقت کافی بعمل آور (و مگذار اوضاع گذشته تکرار شود) زیرا رگذشته دین ما بدست عده از اشرار پست ودون فطرت اسیر بود، که بدان از روی هوا وهوس رفتار میکردند، واز آن دینار خواهان بودند (عثمان واقوامش همچون گرگان دیوانه بجان کله اسلام افتاده، وبهین دشت دین را مرتع خویش پنداشتند، هرچه یافتند بردند، وهرکه را مخالف دیدند کشتند، پهلوی

عمار را شکستند، ابوذر را طرد کردند، در برابر مروان حکمها، سعید ابن العاصها را با افسارهای گسیخته، بغارت و چپاول اموال مسلمین گمارند، میدانی اغلب ایکارها از چه راهی صورت گرفت، از راه تهدید، و تطمیع قضات، در نتیجه کشور اسلامی که با غرشش بخون حمزه وجعفر، و اینگونه کسان آبیاری شده بود، بدان محیط پر افتضاحی که دیدی تبدیل گردید. اکنون که در نتیجهٔ انقلاب افراد غیور و متدین آن خلیفهٔ پیراز مسند خلافت بگودال گور در افتاد، وحق بحق دار رسید، و مشت پولادین مابدهان اشرار کوبیده شد، چگانه کاری که آن را بهتر باید انجام دهی، همان انتخاب و نگهداری قضات است بدانطوریکه گفتم).

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَارًا، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ، وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا، وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا، ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ، أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ، ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ

بِالرَّعِيَّةِ، وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ، فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.

(مالک، همانطوریکه دستورات لازمه را درباره آرتش و دادگستری بتو دادم و بگزیدن افرادی نجیب و متدین سفارشت کردم، اکنون همان دستورات را درباره حکام و فرمانداران تجدید کرده و میگویم): در کارهای کارگذارانت درست بنگر، و آنانرا پس از آزمودن بکار گمار، و ایشان را از روی محبت نیازمودن، و سرخود بکار گذار که این دو کار دو شعبه جور و خیانت را گرد آورنده (و رعیت را بدست حکام نیازموده و خودسر تباه سازنده) است، فرمانداران باید از خانواده های آزمایش شده، و باحیا و نکوکاران انتخاب شوند، کسانیکه از نظر تاریخ دارای سابقه درخشانی بوده، هم خویشان خوشتر و هم عرض و آبرویشان بجاتر، و هم از فرط نجابت و شرف طمعکاریشان کمتر، و هم اندیشه شان در پایان دادن کارها رساتر است پس (از گزیدن و گمارون اینگونه کسان را بکار) روزیهای آنان را فراوان ده که این کار آنها را در اصلاح نفوسشان تقویت میکند، و از خوردن آنچه که در زیر دست ایشان است بی نیاز ساخته، و اگر خلاف دستور تو رفتار کرده یا امانت خیانت روا داشته، دیگر راه عذرشان بسته است (و نمیتوانند بگویند، از راه استیصال و نادارای به بیت المال عمومی خیانت کردیم) و آنگاه کارهای آنها را تحت دقت قرار داد و بازرسهائی وفادار و راستگو بر ایشان بگمار، زیرا که این در نهانی بازرس بر آنها گمارون

آنها را با نانت داری و مهربانی بر عیت وادار نمودن است ، از یاران (و فرمانداران و حاشیه نشینان خیانت کار) سخت بپرهیز ، و اگر باز رسان تو را آگهی دادند که یکی از آن فرمانداران دستی بخیانت دراز کرده (و مالی بناحق از کسی گرفته است) تو باجتماع خبر آنها بر آن خیانت اکتفا کرده ، برای کیفرش در پیکرش دست بگشای ، و آنچه که بهدست فرماندارش گرد آورده از وی بستان ، آنگاهش بجایگاه خفت و خواری کشانده داغ بدنامی و خیانت را بپیشانیش بزن ، و قلادهٔ ننگ و تهمت را (طوق وار بطوری) بر گردنش بیفکن (که تا جهان باقی است همارهٔ نامش بخواری و سرافکندگی برده شوده ، و برای دیگران درس عبرتی باشد)

وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ ، وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ ، وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً ، فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلاً أَوْ عِلَّةً أَوِ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّةً أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ تُصْلِحَ بِهِ أَمْرَهُمْ ، وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُؤْنَةَ عَنْهُمْ ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ ،

مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ ، وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ ، مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ ، وَالثِّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ ، وَرِفْقِكَ بِهِمْ ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ ، فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا ، وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ ، وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ .

(ای پسر حارث ، همین که از کار آزمایش و گزیدن فرمانداران بکار بر آسودی ، بیدرنگ بامور مالی کشور بپرداز) و بکار خراج تا آنجا که حال مردم کشور بسامان شود ، رسیدگی کن زیرا اصلاح امر خراج ، و بسامان کردن امر خراج دهندگان سبب آسایش دیگران است و تا کار خراج و خراج دهنده درست نشود ، آن دیگران آسایش نبینند (چرخهای منظم کشور بدار مال میچرخد ، هر کشوریکه ثروتمندتر سازمان معیشت مردمش محکمتر ، و روحیاتشان قویتر است ، پس برای تقویت روحیه ملت سخت باید مبانی مالی محکم شود) زیرا که مردم کلیه ناخوزان خراج و خراج دهندگانند (امانه اینکه دارائی مردم را بنام خراج به ستم بستانی ، بلکه باید برای خراج دهنده تولید ثروت کنی) و البته باید در عمران و آبادی زمین نظرت رساتر باشد ، تا منظوری که درباره خراج گرفتن داری ، زیرا که خراج جز با آبادی زمین گرد نیاید ، و هر که بدون آباد کردن زمین درصدد گرفتن خراج برآید باعث ویرانی کشور و تباهی مردم ، و امرش جز اندکی پایدار نیست (پیش از اصلاح امر کشاورزی از ملت مایات گرفتن تیشه بریشه کشور زدن است ، تو ای فرماندار باید موانعی که در سر راه کشاورزان است مرتفع

سازی مثلاً) اگر از سنگینی بار مالیات ، یا پیش آمدی دیگر ، یا بند آمدن آب چشمه و قنات و یا نیامدن باران ، و فرو نشستن شبنم ، یا دگرگون شدن زمین در اثر طغیان سیل ، و یا تشنگی که کشت زار را خشک و بی آب گذارد (خلاصه از این قبیل امور) اگر بتو شکایتی کردند تو باید بآن اندازه که امید اصلاح امر آنان را داری ، برای آنها (در اخذ مالیات) تخفیف قائل شوی ، نکند که این تخفیف دادن و بار پرداخت آنها را سبک گرفتن تو را سنگین افتد ، زیرا که این اندوخته ایست که با آباد کردن کشور و زینت دادن حکومت بتو باز میگردانند ، مضافا باینکه ، با برقرار کردن (اینکار که نشانه ایست از) عدل و داد در بین ایشان ستایش نیکشان را نسبت بخود جلب کرده ، در حالیکه بواسطهٔ آنچه که نزد شان اندوخته از رفاهیت و آسایش ، و مدارا و عدل و داد بقوت آنان افزوده ، و برای خویش نگینه گاهی محکم ساخته ، و از آن پس ، ای بسا کارهای دشواری که هرگاه حل آنها را بعهدهٔ آنان گذاری ، از روی طیب نفس ، و با کمال عشق و نشاط بانجام آن کمر ببندند ، زیرا (مردم) کشور آباد (پشتشان قوی است) هر اندازه بار که برگردهٔ (آن مردم و) آن کشور گذاری تواند کشیدن (ای مالک بهیچ میدانی کشور از چه راه ویران ، و مردم مملکت از چه روی ، روی خاک سیاه می نشینند از ظلم حکام ، از بیدادگری فرمانروایان ، هنگامیکه تیره بختی خود خواه ، و خدای ناشناس بنام والی ، ننگ رسوائی بر خویش میخرد ، و بگرد آوردن زر ، و گرفتن املاک رعایا ، و ساختن قصرهای زیبا میپردازد ، در این وقت است که) زمین روی تنگدستی اهش ویران ، و رعیت مستمند و پریشان میگردد ، بواسطهٔ توجه فرمانداران بگرد آوردن (دارائی) و بدگمانی ، و بی اهمیت دانستن آنان پایداری کشور را ، و کمتر پند گرفتنشان از پیش آمدهای روزگار (بنابراین بهوش باش ، و کسانیکه از دزدی و خیانت و آزمندی و دون طبعی بر کنار اند بکار گمار ، تا ملک و ملت پایدار و با نشاط بمانند) .

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ ، وَاخْصُصْ

رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ يَحْضُرُهُ مَلَأٌ ، وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ ، وَفِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ ، ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ ، وَلَكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وَلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا ، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وَلِيَتْ أَمْرَهُ ، وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا ، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا ، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ .

(از یادگارها که فراغت جستی) آنگاه یکی در حال دبیران و نویسندگان خویش نظری افکن،

ونکوترین آنان را بکار رعایت بگمار (و دبیر خانه را از مردم نادرست بپرداز) نوشتجات خویش را که در آن کیدها اندیشیده، و اسرار (مملکتی را که از غیر نهان داشته و نظریات) خویش را در آن نگاشته بکسانی تخصیص ده، که نکوئیها در آنها گرد آمده، و خوبیهای ستوده را مکرر باشد (چرا که در غیر اینصورت ممکن است مستوفیان و دبیران ناجیب همین که اندک رنجشی از تو پیدا کردند، دشمن را بنقاط ضعفی که در توجسته اند بیاگاهانند، لشکر را بشکنند، و کشور را سراسر خاک سیاه بنشانند، دبیر یکه مجموعهٔ اسرار خویش را بدو می سپاری باید) از مردمی باشد که در اثر بزرگی مقام سرمست و در مجمع همگانی جرأت بر مخالفت تو پیدا نکرده، بخیره برویت نایستد، و در رساندن نامه های کارگذارانت و نگاشتن پاسخهای آنان از جانب تو بطرزی نیک و دلپسند قصور و غفلت جایز نشمارد (زیرا چه فرمانداران که در امور مهمه از دربار کسب تکلیف کنند، و در گرفتن و رها ساختن بی گناهان و گنهکاران مثلاً دستور خواهند، و چه بسا که از دو دل همجوار مکتوباتی که مستلزم جوابهای فوری است برسد، که اگر دبیر سهل انگار باشد آبروی ملک و ملت را پیش خود و بیگانه خواهد ریخت، دبیر باید مردی باشد که در آنچه که از برای تو می ستاند، و آنچه که از جانب تو میبخشد دستخوش اهمال و سستی نگردد، نا توان از این نباشد که پیمانی سود تو ببندد، یا معاهده که بزیان تو بسته شده است لغو و بازش نماید، در کارها موقعیت مقام خویش را بشناسد، و قدر و مرتبهٔ خود را بداند (بداند که او دبیر و یا وزیر کشور پهناور اسلامی است بداند که خطش حجت، و امضایش معتبر است، بداند بیهوده نباید هر کس سر خطی داد، و هر نامه را امضا کرد) زیرا آن کس که چنین بوده و اندازهٔ خویش نداند، البته بجاه و مرتبهٔ غیر خود شناداتر است، (و از عظمت مقام سلطنت بی اطلاع تر، آن وقت است که با یک امضا و تصویب نامه قرنها سال میلیونها بشر را بدبخت و بیچاره خواهد کرد) ای مالک نکند که روی حسن ظن و تفرس نیکی و اطمینانت از آنان دبیری برگزینی، چرا که این فرقهٔ دبیران (و دادوطلبان خدمات دولتی که منظورشان پر کردن جیبها است) برای بدست آوردن دل فرمانداران خویش را آراسته و نیکو خدمت وانمود مینمایند، در صورتیکه (مطلب بخلاف آن و با اینکه اغلب در کارهای

عادی میمانند معذلک آن گندم نمایان جوفروش ادّعای تخصص در کار ها کردند از تقوا و دیانت میزنند، و حال آنکه (هیچ چیزی از پند و امانت داری نزدشان یافت نمیشود، لکن آنرا بکار نگمار، و از این نکته معیاری بدست آر) و بنگر تا برای نیکان پیش از توجه کردند، آنگاه هر یک از آنان که در میان مردم اثرشان نیکوتر، و در کار امانت داری سرشناس ترند، مصدر کاری کن، و اگر ایکار را انجام دادی دلیل بر این است که تو در پیشگاه خدا، و ولی امرت فرمانبرداری، و در سر هر یک از کار هایت سرکار و رئیسی مقتدر دار، که بزرگی کار دامنش نکند، و بسیاری آنها آشفته خاطرش نسازد (زنهار زنهار ای مالک این شرایط که با تو گفتم در بارهٔ وزیران و دبیران مرعی دار، و اشخاص با سابقه و بی عیب (بکار گمار) که اگر در نویسندگان، و دبیرانت عیب و زشتی یافت شود، و تو از آن غافل مانی، زشتی او بر تو است (و فردا خدا باز خواست ستمکاریهای او را از تو خواهد کرد، ناگفته نماند دبیر و کاتبی که منظور نظر حضرت بوده، و از اوصافیکه برای او معیّن فرموده اند بدست میآید، که امروز از چنان دبیری به نخست وزیر تعبیر میشود، وگرنه دیگر دبیران را معنی ندارد، که شخص پادشاه معیّن کند، و آنان را نرسد که با سرار و رموز کشور آشنائی پیدا نماید، و این اوصاف برای شخص وزیر است و بس) ۰

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا، الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِءُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ،

وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ ، وَاعْلَمْ ، مَعَ ذٰلِكَ ، أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقًا فَاحِشًا ، وَشُحًّا قَبِيحًا ، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ ، وَذٰلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ ، فَامْنَعْ مِنَ الْاِحْتِكَارِ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَنَعَ مِنْهُ ، وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمْحًا : بِمَوَازِينِ عَدْلٍ ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ بِهِ ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ .

(مالک ، کنون هنگام آن رسیده که سخنی چند درباره سربازان اقتصاد ، یعنی بازرگانان وپیشه وران باتو درمیان نهم ، فلذا میگویم) : درباره بازرگانان وارباب صنایع (ازمن) این پند بپذیر ، ودرباره آنکه درشهر (وبازار حجره گرفته و) نشسته ، ویا آنکس که با مال وثروت خویش (برای سود اکردن وبسود رسیدن وسود رساندن شب وروز ، دور از خانه وفرزند درصحرا ودریا) همی درفت وآمد است ، وآنکس که بکد یمین ، وعرق جبین برای رفع نیازمندیهای کشور) پیکرش را بکار افکنده است ، سفارش کن (مأموریت درباره همه آنها) نیکو رفتار کنند ، چرا که اینان اندریشه های منافع کار از راههای سخت ودور دست از دشت ودریا و بیابان صاف وکهسار کشورت واز جاهائیکه مردم در آن گرد نیامده ، وجرئت رفتن بدانجارا ندارند ، آنهاسودها از آنجا بدست آورنده (ووسائل آسایش مردم کشور را فراهم سازنده) میباشند . هم اینان مردمان مسالمت جویند ، که بیم (فتنه و) سختی در آنها نرود ، وصلح و

آشتی هستند که ترس ایجاد انقلاب و شورشی از سوی آنان نیست (کاخ اقتصاد کشور از ایشان پای برجای، و طاق فقر و بدبختی مملکت از اینان نگون است) بنابراین چه در شهر و مرکز، و چه در حول و حوش کشورت با مور آنها رسیدگی کن (و برفع مشکلاتشان بکوش) و با تمام این اوصاف بدان که در همین طبقه مردمانی بی اندازه سخت گیر، با بخلی زشت و قبیح، برای بردن سودها (ی سرشارتر) و در فروختنیها نرخ بدلخواه معین کردن میباشند، و کار این بازرگانان بخیل و محتکر باعث زیان عمومی و عیب فرمان روایان است (این نکته میرساند که فرماندار نه تنها در تشبیث امور شهر ناتوان است، بلکه تا آن اندازه دون طبع و خوار و بیوجود است، که از عهدهٔ کار محکمترین خدا ناشناس نیتواند بدر آید، ای پسر حارث) بموجب این فرمان از احتکار جلوگیری کن، زیرا رسول خدای - صلی الله علیه و آله، از آن جلوگیری کرد، و بدانکه کار دادوستد باید بآسانی و روی موازین عدل و انصاف انجام شود، و بخریدار و فروشندهٔ اجحاف وارد نگردد، و هر که از این فرمان سرپیچید، و پس از نهی تو باحتکار گرائید، او را کیفر ده، چنان کیفری که او را رسوا کننده (و غیر او را عبرت دهنده) باشد، لکن در کیفر نیز اندازه نگهدار و با اسراف گرای

ثُمَّ اللهَ اللهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هٰذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلّٰهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ، فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ

لِأَحْكَامِكَ ٱلْكَثِيرِ ٱلْمُهِمِّ ، فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ ٱلْعُيُونُ ، وَتَحْقِرُهُ ٱلرِّجَالُ ، فَفَرِّغْ لِأُولَٰئِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ ٱلْخَشْيَةِ وَٱلتَّوَاضُعِ ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ، ثُمَّ ٱعْمَلْ فِيهِمْ بِٱلْإِعْذَارِ إِلَى ٱللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ ، فَإِنَّ هَٰؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ ٱلرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى ٱلْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ ، وَكُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَى ٱللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَتَعَهَّدْ أَهْلَ ٱلْيُتْمِ وَذَوِي ٱلرِّقَّةِ فِي ٱلسِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ ، وَذٰلِكَ عَلَى ٱلْوُلَاةِ ثَقِيلٌ ، وَٱلْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ ٱللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا ٱلْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ ٱللَّهِ لَهُمْ .

ای پسر حارث ، همیشه از دستجات مختلف کشور ، از سرهنگ و سرباز ، و فرماندار و قاضی و وزیر و تاجر و پیشه ور گذشتیم ، نوبت سفارش دربارهٔ تهی دستان ، و مستمندان (میرسد) زنهار زنهار ، از خدای بترس دربارهٔ این دسته فرودین از درماندگان و بینوایان و نیازمندان و کسانیکه برنجوری و سختی و ناتوانی دچارند ، و وسیلهٔ کار و کسبی ندارند درمیان این دسته درویشان مردمانی اند قانع (که کمترین چیزیکه به چنگشان افتد بسازند ، و به نیروی همت بلند ، دست دریوزگی به پیش خسان دراز ننمایند) و نیز کسانی هم هستند که از فاقه بجان آمده (و نادانی بهای آبروی و عفت نفس بچنگ آرند ، و سدجوعی کنند ، ای مالک این فقرا عیال خدا ، و تو و همهٔ ثروتمندان و کلای اویید ، خدا مال را بتوا گران داد ، و آنها را بهر

پرستی درویشان مأمور ساخت) بنابراین خدای پاسدار، وحقی را که پروردگار برای آنها بتو سپرد بآنان بسپار، وقسمتی از بیت المال، وقسمتی از غلّه هائیکه از غنائم سرزمینهای اسلام بدست آمده است، برایشان مقرّر دارو (میان شهری وغریب فرقی قائل نشده) هرچه که نزدیک میدهای دور را مانند آن بده و (بدان که) رعایت حق هریک از آنان بتو واگذار شده است، نکند که مال و دولت و دورباش سلطنت تو را از سرکشی بحال آنان باز دارد، چرا که تو بواسطهٔ کارهای بسیار و مهمّ چنانچه حقی را ضایع گذاری معذور نخواهی بود (خدا فردای قیامت این راز تو نمیپذیرد، که بگوئی کارهای دولتی، ومشاغل سلطنتی مرا از رسیدگی بحال بینوایان وفقرا مانع گردیدند، زیرا که وظیفهٔ تو در درجهٔ اوّل آنست که خدای را خوشنود کنی و بحال فقرا برسی) پس تو نباید همّت خویش را از آنان دریغ گوئی، وازروی کبر وخیلاء رخ از آنها برتابی، والبتّه بکارهای آن کسانیکه چشمها آنان را خوار مینگرند، ومردمشان کوچک میپندارند، ودستشان بتو نمیرسد رسیدگی کن (زیرا دربار یان چاپلوس که تکمه های لعلگون جامهٔ شان همه از خون دل بینوایان است، کجا کهن جامه گان ژنده پوش را ببارگاه سلطنت بار دهند، تا عرایض خویش را بعرض ملوکانه برسانند، فلذا پادشاه خداپرست خود باید بدیدجوئی آن دل افسردگان برخیزد، وریش درونشان را مرهم نهد، مالکا از میان کارمندان چه خوش است که نیک مردی خدا ترس وفروتن، ومورد اطمینانت را برگزینی تا (بعرایض آنها رسیدگی کند و) امورشان را بتو برساند، پس (از آنکه بحال پریشان وبی سر و سامانی آنها آگاه گشتی بید رنگ برفع نیازمندیهای آنان کمر ببند، وبا آنها طوری رفتار کن که بهنگام دیدار خدا (وند قهّار) عذرت بپذیرند، چرا که در بین رعیّت این طبقه نیازمندان (و پریشان حالان که دلی از اندوه لبریز، ولبی از شکوه خاموش دارند بسی (از دیگران بعدل و داد نیازمندترند، پس با ادا کردن حق هریک از آنها در نزد خدا برای خویش عذری تبراش (تا بهنگام بازپرسی آسوده باشی، ای پدر ملّت، آیا یتیمان را می شناسی؟؟ یتیمان نونهالان خردسالی هستند که در آغاز کودکی سخت نیازمند سرپرستند، بدرد یتیمی و بی پدری دچار

شده اند، آن اطفال معصوم دارای رنگهائی پریده ، و دلهائی افسرده هستند، همانهائی اند، که بهمه چیز همه کس باید حسرت برند، و دم برنیارند) پس باحوال زار بی پدران (حزد سال) برس، و نیز از حال پیران سالخورد یکه دستشان بجائی (از کار و کسب) بند نیست و (از روی مناعت و علوّهمت) خویشتن را برای چیزی از کسی خواستن آماده نساخته اند غافل منشین (ای سرپرست اینکه درباره یتیم خرد سال و پیر مرد سالخورد یکسان بتو سفارش کردم، برای اینست که این هر دو در عرض هم واقع اند، آن پیر کهن سالی که گردش روزگار روی سیمین و موی مشکینش را تبدیل بعکس کرده است، با آن کودک پسر بکیلذات زندگانی را نچشیده ، و در اوّلین مراحل حیات پدر و مادر را از دست داده است یکسان اند هر دو دارای دلی شکسته ، و اندامی نحیف اند ، هر دو نیازمند پدر و پرستار اند، پس تو باید درباره هر دو حق پدری و پرستاری را رعایت کنی که راه حق همین است) و اینکار هم بر فرمانداران سنگین و گران است ، و اصولاً هرگونه حقی گران است و سنگین (بر هرکه باشد) جز اینکه گاهی سبک میسازد ، خدا آن را بر کسانیکه خواهان پایانی نیک بوده ، خویشتن را بصبر و شکیبائی واداشته ، و بدرستی وعده هائیکه بایشان داده شده است ، اطمینان پیدا کرده اند (و هر بار سنگینی را بخاطر خوشنودی خدا سبک میکشند) .

وَٱجْعَلْ لِذَوِي ٱلْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلّٰهِ ٱلَّذِي خَلَقَكَ ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّىٰ يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ ٱللّٰهِ - صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ : (لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ

فيها حقّه من القوي غير متتعتع) ثمّ احمل الخرق منهم والعي ، ونح عنهم الضيق والأنف ، يبسط الله عليك بذلك أكناف رحمته ، ويوجب لك ثواب طاعته ، وأعط ما أعطيت هنيئا وامنع في إجمال وإعذار .

(مالکا ، برای آنکه فردای قیامت در دادگاه عدل خداوند محکوم نباشی تکرار کرده و میگویم) پاره‌ای از وقت خویش را برای رفع حوائج نیازمندان مقرر دار ، وخود را مهیا ساخته در مجلس عمومی بنشین ، وبرای آن خداوندیکه تو را بیافرید فروتنی پیشه ساز ، در آن روز سپاهیان و یاران ونگهبانان ، وپاسبانان خویش را از آمان بیکسوی زن (وخود حشمت سلطنت را فروهشته ، دادخواهان را با لطف ومهربانی پیش خوان ، وبعرایض شان بدقت گوش ده) تا اینکه سخنرانشان بدون (ترس وطپش دل) لکنت زبان با تو سخن گوید ، (وعرض تظلم کند) زیرا من از رسول خدای صلی الله علیه وآله - شنیدم که مکرر میفرمودند ، آن توده که بدون (بیم وهراس) لکنت زبان حق ضعیف را از قوی گرفتن نتواند هرگز پاک وپیراسته نگردد ، در آن هنگام بریده ودرشت ناهموار سخن گفتن را از آنها بپذیر ، وبرخود بگیر ، وتأنف وتندی را از خویش بیکسوی نه تا (آنها آنچه در دل دارند بدون بیم وهراس بگویند ، وبواسطه این خوشخوئی ومهربانی با خلق) خداوند درهای رحمتش را بروی تو بگشاید ، وپاداش فرمانبرداریش را بتوارزانی فرماید ، واگر موقع مقتضی برای منع وبخششی بود) هرچه میبخشی بگشاده روئی ببخش (هرچه باز میگیری) با پوزش ومهربانی باز گیر

ثمّ أمور من أمورك لا بدّ لك من مباشرتها : منها إجابة عمّالك بما يعيا عنه كتّابك ، ومنها إصدار حاجات الناس عند

وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ ، وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ ، وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ .

وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ لِلهِ بِهِ دِينَكَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً ، فَأَعْطِ اللهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ ، وَوَفِّ مَا تَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بَالِغًا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ ، وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنَفِّرًا وَلَا مُضَيِّعًا ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ ، وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ ؟ فَقَالَ : صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ ، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا .

دیگر آنکه در بین کارهای تو کارهائی است که ناگزیر خودت بایستی آنها را انجام دهی از قبیل پاسخ دادن کارگذارانت ، بهنگامیکه دبیرانت بمانند (ونداند فلان مطلب که راجع بکارهای مهم است ، جوابش را چسان باید داد) دیگر انجام کارهای مردم است ، بهنگامیکه تراکم کار یارانت را دلتنگ سازد (و بیش از آنکه میکنند نتوانند ، ای مالک برنامه کار را نیکو منظم کن) وکار هر روزی را برای همان روز بگذار ، زیرا هر کاری مختص بروز خویش است (ومسامحه کردن

وکار امروز را بفردا افکندن سبب آشفتگی اوضاع میشود . کار امروز را بفردا مفکن تا بتوانی ، که من افکندم و افکند بدین روز سیاهم) ای مالک گو اینکه کارهائیکه دربارهٔ رتق وفتق امور کشور انجام میدهی ، چنانچه نیّت پاک ، وتوده در آن آسوده باشد ، همهٔ آنها برای خدا است ، لکن (فراموش مکن که تو ناگزیر از انجام دو وظیفه میباشی ، یکی اجتماعی که همان بکار مردم رسیدن است ، دیگری انفرادی است که آن عبارت از عبادت خدا ، وخواندن دعا ونماز ، و رخ بدرگاه خدا سائیدن است و) بهترین آن اوقات ، وپاکترین آن اقسام را برای آنچه که بین تو وخدا است انتخاب کن .

البتّه باید بپاداشتن فرایض و واجبات دینی که مختصّ بذات پروردگار است ، در هنگامی باشد که آن هنگام مختصّ بدان کار است (نمازها را اوائل اوقات بگذار ، وبتأخیر مینداز) در شب وروزت پیکرت را بخدای ببخش ، وبآنچه که باعث نزدیکی بخدا است کاملاً وفا کرده وآنها را بدون کاهش وافزایش بجای آور ، اگرچه این کار پیکرت را بفرساید ، وهنگامیکه از برای مردم بنماز جماعت میایستی نمازت بایستی طوری باشد که (بواسطهٔ بسیار طول دادن ویا واجبات آن را ترک کردن) باعث ملالت مردم ، ویا تباهی نماز نباشی ، زیرا که در مردم کسانی یافت شوند ، که آن دردمند ، واین نیازمند است ، وباید رعایت حال آن دو را کرد ، وبواسطهٔ طول دادن از حضور در جماعت مانعشان نگردید بخاطر دارم) بهنگامیکه رسولخدای صلّی الله علیه وآله ، مرا بسوی یمن میفرستادند ، از آن حضرت پرسیدم . نماز را با آنان چسان بگذارم ؟ فرمود : همچون ناتوان ترینشان نماز با آنان بگذار ، وبا مؤمنان بمهربانی رفتار کن .

وَأَمَّا بَعْدَ هٰذَا فَلَا تُطَوِّلَنَّ ٱحْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ ، فَإِنَّ ٱحْتِجَابَ ٱلْوُلَاةِ عَنِ ٱلرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ ٱلضِّيقِ ، وَقِلَّةُ عِلْمٍ بِٱلْأُمُورِ ،

وَٱلاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ ٱلْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ ٱلصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ ٱلْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ ٱلْقَبِيحُ، وَيُثَابُ ٱلْحَقُّ بِٱلْبَاطِلِ، وَإِنَّمَا ٱلْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ ٱلنَّاسُ بِهِ مِنَ ٱلْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَى ٱلْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ ٱلصِّدْقِ مِنَ ٱلْكِذْبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا ٱمْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِٱلْبَذْلِ فِي ٱلْحَقِّ فَفِيمَ ٱحْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ، أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسْدِيهِ؟ أَوْ مُبْتَلًى بِٱلْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ ٱلنَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِكَ، مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ ٱلنَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مُؤْنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ: مِنْ شَكَاةِ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

ای مالک، پس از بکار بستن این دستورات، نکند که روی در پوشیدنت از رعیت پربطول انجامد، زیرا که این روی نشان ندادن فرمانگذاران ملت شعبه از تنگ گرفتن و بکارها (ی کشور) بی اطلاع ماندن است (ای پسر حارث، یکی از چیزهائیکه باعث ویرانی ممالک اکاسره و قیاصره شد همین روی نشان ندادن، و بکارهای ملت بی اطلاع ماندن بود، بهوش باش که) این روی از رعیت نهان کردن زمامداران بهمان اندازه که پنهان شده اند، بهمان اندازه آنان را با حوال کشور بی اطلاعشان نگهمیدارد، آنگاه کار بزرگ نزدشان کوچک، و کوچک بزرگ، زیبا زشت، زشت زیبا، حق و راستی بباطل، و ناراستی مشوب و آمیخته میگردد، (و هرج و مرج در کشور برپا میشود) مگر نه این است که فرمانگذار نیز بشری است که هر کاری را که مردم از وی پنهانش دارند و بدان کار ناشناس بمانند، و حق هم که دارای

نشانه که مراکز کذب و صدق از آن مشهود و هویدا باشد نیست (بسا کارهای باطل و دروغی که راست وحق در نظر فرش جلوه دهند، و او گول خورده تشخیص دادن نتواند) ای مالک تو بیرون این دو مرد نخواهی بود، یا مردی هستی بخشایشگر، و بخشندهٔ درحق و راستی، پس در اینصورت برای چه از حق واجبی که بخشی یا کار نیکی که بجای آوری، روی از خلق در پوشی، و یا مردی هستی مبتلای منع و بخل، که در اینصورت هم مردم خودشان وقتی از بذل و بخشش تو مأیوس شدند، باشتاب دست از تو برخواهند داشت (ولی کار خویش خواهند رفت، پس در هر دو صورت از چه روی روی نشان ندهی، و با پرده گیان بپرده نشینی) با اینکه اغلب درخواستهای مردم از تو چیزی نیست که باعث رنج و درد سر باشد (منتها کار یکه مردم با تو دارند این است که) یا شکایت از مظلمه ایست، یا درخواست عدل و دادگری در کاری است (که هر دوی آنها را تو بدون رنج و خرجی با جنبش دستی، و یا حرکت لبی میتوانی انجام داد، و آنان را از خویش خورسند سازی) .

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمْ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولَئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ، وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ

عَافِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذٰلِكَ مَحْمُودَةٌ .

وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ ، فَإِنَّ فِي ذٰلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ .

(ای مالک) فرمانگذاران را نزدیکان و خویشانی است که خوی گردنکشی و خودسری در آنها ریشه دوانده ، و بکم انصافی در داد و ستدها دستی دراز دارند (ایشان با اینکه نوکر و خدمتگذار اند کبر و نخوتشان بمراتب از پادشاه بیشتر است) پس تو با قطع اسباب این خوها (ی نابهنجار) ریشهٔ آنها را بکن (هیچ میدانی بساط کبر و نخوت آنان چسان نوردیده شده) و ریشهٔ شرشان از بیخ برمیافتد؟ با اینکه) هیچگاه بهیچیک از پیرامون گردان ، و خویشاوندانت قطعهٔ زمینی واگذار نکنی (و دهی را به تیولشان ندهی) زنهارای مالک نکند که کسی از آنان بگرفتن کشت زار و مزرعهٔ طمع در توافکند ، و آنگاه باعث زیان و آزار آن کسی شوند که در کار مشترک ، و یا در سیر آب کردن زمین با آنها همسایه است . و آنها بخواهند سختی کار شرکت را بدوش آن همسایگان بگذارند که در اینصورت سود سرشار و گوارای آن برای آنان و نکوهش و زشتیش در دنیا و آخرت بر تو است (و تو نباید در راه حق خویش و بیگانه بشناسی ، و بین پسر خود ، با آن سیاه آفرینقائی تفاوتی قائل شوی) دور و نزدیک هر که با اجرای حق موافق است حق را در بارهٔ وی مجرا دار (گو اینکه حق سنگین است ، و در اجرای آن اندامی آهنین و استخوانی پولادین لازم آید) پس تو در کار اجرای حق شکیبا و (پایدار و از خدا) پاداش خواه باش ، نزدیکان را بگذار تا (هر چه میخواهند بگویند ، و هر قدر میخواهند بر بخندو) از حق هر چه میخواهد با آنها برسد ، برسد ، تو پایان کار را بنگر که با همه گرانی و سنگینی تا چه اندازه فرخنده و پسندیده است .

و اگر گاهی چنان افتد که) رعیت از بدگمانی تو راستگی پندارد ، تو برای رفع گمانهای

بدشان (بیدرنگ) صلای عام در ده، و بدان واسطه با پوشش دلیلت آن بدگمانیها را از خویش بگردان، زیرا که تو در ایکار (دستور) نفست را بریاضت بسته، برعیت مهربانی کرده، و بواسطهٔ این ذکر علت و آوردن عذری بپایداری حقی که تو آن را خواهانی رسیده (همین که تو دهٔ ملت دید تو تا آن اندازه فروتن و متواضعی که بصرف اندک توهمی حاضری در مقام رفع سوء تفاهم برآمده بی گناهیت را اثبات کنی عذرت نیز موجه است، آن وقت است که رعیت حساب کار خود را کرده راه حق را خواهد پیمود).

وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ لِلّٰهِ فِيهِ رِضًى، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَلٰكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذٰلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ، وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسَتْهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللّٰهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقٍ أَهْوَائِهِمْ وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ، وَقَدْ لَزِمَ ذٰلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ، فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللّٰهِ

إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ . وَقَدْ جَعَلَ اللهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ ، وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ ، فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ ، وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلُ ، وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوْثِقَةِ ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللهِ فِيهِ طِلْبَةٌ لَا تَسْتَقِيلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا اٰخِرَتَكَ .

(ای سرهنگ در میدان جنگ بسیار افتد که دشمن خویش را در چنگ سپاهیان تو زبون بیند و از در آشتی درآید) تو نباید از صلح و سازشی که خوشنودی خدای در آنست و دشمنت تو را بسوی آن میخواند سرپیچی کنی ، چرا که آسایش سپاهیانت و آرامش کشورت و آسودگی از اندوهیابت در آن صلح است ، اما زنهار زنهار ، پس از بستن پیمان صلح حزم و احتیاط را از کف مگذار ، و از دشمن (سرسخت) غافل منشین ، و زیر بار گمان نیکت مرو ، زیرا چه بسا که دشمن برای فریب زدن (و خواب خرگوش دادن تو) بصلح نزدیک گردد (تا همینکه سپاهیان تو بگمان صلح سلاح جنگ بیکسوی بر نهند ، و برآسایند ، بناگاه او همچون گرگ از بند جسته ، از کمین برون تاخته ، و جنگ را بسود خویش پایان بخشد ، اصولا جنگ یعنی فریب یعنی غافلگیر کردن حریف ، یا با شمشیر یا با نیرنگ و تدبیر) اما اگر (دیدی مغز حریف از این سودا خالی ، و واقعا آشتی را خواهان است و) تو میان خویش و دشمنت پیمان آشتی

بستی ، و بلباس امان و زینهارت ملبّسش ساختی البتّه به پیمانت وفادار باش ، و امانتی را که بذمّه گرفتی رعایت کن ، و خویش را سپر پیمان و زینهارت بدار ، چرا که با همهٔ اختلاف آراء ، و پراگندگی اهواء بر مردم اسلام هیچ چیزی رعایتش از وفای بعهد لازمتر نیست (وفای بعهد تا آنجا گرامی و محترم است که) حتّی پیش از پیدایش (اسلام و) اسلامیان بت پرستان هم چون عواقب شوم پیمان شکنی را دریافته بودند بر وفای بعهد پایدار میماندند (فلذا پسندیده است که مسلمانان بادا شتن قوانین نورانی قرآن بیش از هر کس آنرا رعایت کنند و محترم بشمارند ، مالکا) نکند با مانی که داده ، و پیمانی که بسته خیانت ورزیده دشمنت را فریب دهی (که اینکار نشانهٔ دلیری عصیان بر خداوند است) و بر خداوند دلیری نکند جز بدبختی نادان و عهد و امان (و پایداری بر آن) وسیلهٔ آسایشی است که خداوند از روی مهر و رأفتش بر بندگانش مقرّر داشته است ، و دژی رویین و استوار است که در جوار و پناه آن میآرمند ، و نبایستی فریب و تبهکاری در آن راه یابد .

و نیز پیمانی مبند که در آن علّت و بهانه از فریب راه داشته باشد (و بخواهی از آن راه دشمن را بفریبی ، بلکه بهر چه عهد کردهٔ بایستی وفادار مانی ، و اگر پس از بستن پیمانی که برای خدا بایستی آنرا محترم شماری خویش را در تنگنا (و دست و پای بسته) یافتی مبادا بخلاف حق و حقیقت آن رشته را بگسلانی . زیرا شکیبائی تو بر تنگی کاری که (دیر یا زود) امید گشایش و دریافت پایان نیکیش را داری (هزاران بار) بهتر از نیرنگ و فریبی است که از پایانش بیمناکی (و بیمناکیت از آنست که دوست نداری بجهانیان دوستی نخست عهد و پیمان شکن معرّفی شوی) و دیگر اینکه از جانب خدا نیز باز خواستی تو را فروگیرد ، که در دنیا و آخرت نتوانی خویش را از زیر (بار مسئولیت) آن بیرون کشانی .

إِيَّاكَ وَالدِّمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى

لِنِقْمَةٍ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ، وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا، وَاللهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ، فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذٰلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ، وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ، وَإِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَأٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ، فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

مالکا، از آن خونی که ناحق و ناروا ریخته شود سخت بپرهیز. چرا که هیچ چیز عذاب را نزدیک کننده، و رنج را بزرگتر نماینده، و نعمت را زایل کننده، و عهده را کوتاه کننده تر از خونیکه بناحق ریخته آید نیست (که نیست) بهنگام رستاخیز (آنانکه ناحق و ناروا کشته شده اند، با همان طرزهای فجیع و مناظر هولناک سر از خاک برکشند، و قائمهٔ عرش الهی را بداد خواهی بگیرند، در آن روز) نخستین محاکمه ای که خداوند بدان میرسد موضوع خونهای بناحق ریخته شده میباشد، مبادا که ماتکاء مقام سلطنت چنگال بخون بیگناهی بیالائی که این چنگ بخون بیگناهان آلودن پادشاهی را سست و زبون ساختن بلکه بمنزلهٔ ریشه کن کردن و بدیگر کسش سپردن است (ملت غیور بهنگامی که دید شاه در ریختن خون بی گناهان دلیر است، بر خون خویش بیمناک شده خونش بریزند. و دیگری را بپادشاهی بردارند) اگر عمداً کسی را کشتی در پیش خدای و من (که امیرالمؤمنینم) عذرت پذیرفته نیست، زیرا قصاص بدن در آن لازم افتد (و بایستی بازای خون مقتول خون تو ریخته آید) و

اگر گاهی چنان افتد که از روی سهو و خطا (و یا از فرط خشم و هوا) با اندازه نگه نداشتن درشت و تازیانه و تیغ بکشتن کسی دچار آئی، پس بدان که بالاتر از کوبیدن مشتی کشتن است (چه تفاوت میکند که تو با مشت و لگد کسی را بکوبی تا بکشیش یا اینکه با شمشیرش از پای در افکنی) نکند که نخوت و خودخواهی شاهی تو را مانع از این گردد که خونهای مقتول را پس دازی (و البته باید آن را با کمال میل پرداخته، و از آنان پوزش خواهی که بر جانت بخشوده اند) ٭

وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ ٭

وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوِ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللهِ وَالنَّاسِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) ٭

وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوِ التَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا، أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَوْقِعَهُ ٭

وَإِيَّاكَ وَالْاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ، وَالتَّغَابِيَ عَمَّا

تُعْنَىٰ بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ ، فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ ، وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ ، وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ ، أَمْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ ، وَسَوْرَةَ حَدِّكَ ، وَسَطْوَةَ يَدِكَ ، وَغَرْبَ لِسَانِكَ ، وَاحْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذٰلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ ، حَتّٰى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْاِخْتِيَارَ ، وَلَنْ تَحْكُمَ ذٰلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتّٰى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلٰى رَبِّكَ .

مالکا ، هیچگاه خویش خداوند مباش ، واز انگاه بچیزیکه تو را بخود خواهی بدارد ، واز اینکه دوست داشته باشی پرستایشت کنند سخت بپرهیز ، چراکه برای نابودی نیکی نیکان برای شیطان این نیکوترین فرصتها است (که شخص را به تکبر وا دارد ، وکردار نیکش را از بین ببرد ، چنانکه خود کرد و برد .

دیگر آنکه نکند که با نیکوکاریت بر رعیت منت نهی ، و ناز فروشی ، یا کردارت را برآنان بیش از آنچه که هست آرایش دهی ، یا وعده بدهی و وفا نکنی ، چراکه این منت نهادن نیکی را باطل ، وکار را بزرگتر وا نمود ، نمودن ، نور حقیقت را زایل ، وخلف عهد کردن در نزد خدا وخلق موجب دشمنی است ، خداوند پاک خود فرمود : (در قرآن مجید سوره ۶۱ آیه ۳) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ، اینکه آنچه را که نمیکنید بگوئید ، بر خدا گران و دشوار است .

(هر کاری را وقتی است معین) پیش از فرا رسیدن اوقات کارها ، از تعجیل وشتاب بپرهیز ، و در امکان انجام آنها پر حریص و کوشا مباش ، و بهنگامیکه سر رشته کار گم است ، در انجام آن پر سر سختی نشان مده ، یا در صورت بدست افتادن وقت ، سستی جایز مشمار ،

(خلاصه) هرچیزی را بجای خود، و هر کاری را بهنگام خودش بگذار .

زنهار سخت برکنار باش از اینکه، آنچه که مردم در آن یکسانند بخویش اختصاص دهی (غنائم را تصاحب کنی، و املاک از کفار بدست آمده را تیول و خالصهٔ خود قرار دهی) و در آنچه که توجّه آن تو را واجب افتاده است، از کارهائیکه دیگران هم از آن آگاهند، خویش را بنادانی و بی اطّلاعی مزن (و نوا قصت را مرتفع ساز و حقوقیکه از مردم بستم ستانده بدستشان بده) چرا که دیر یا زود (پرده در روز کار) پرده از کارت برکشد، و آنچه گرفته برای دیگران از تو بگیرد، و داد ستمکش را از تو بستاند .

ای مالک، شرارهٔ خشمت را فرو بنشان، و بر تندی غضبت را درهم شکن، یورش و تندی زبانت را در اختیار خود گیر، با شتاب نکردن و جوش و خروش را عقب زدن از اینکارهای نابهنجار برکنار شو، تا آنکه خشمت فرو نشیند، و زمام اختیارت بچنگ افتد و بدانکه تو هرگز در این راه بر نفس خویش تسلط پیدا نکنی، جز آنکه بیاد آوری مرگ، و برزخ و بازگشت بسوی پروردگارت، اندوهت را فراوان سازی .

وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ، أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللهِ، فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هٰذَا، وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِكَ إِذَا هَوَاهَا، فَلَنْ تَعْصِمَ مِنَ السُّوءِ وَلَا يُوَفَّقَ لِلْخَيْرِ إِلَّا

اَللّٰهُ تَعَالٰی ، وَقَدْ كَانَ فِيمَا عَهِدَ إِلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي وَصَايَاهُ تَحْضِيضٌ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ، فَبِذٰلِكَ أَخْتِمُ لَكَ بِمَا عَهِدْتُ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

مالکا ، بر تو لازم است در آنچه که برگذشتگان پیش از تو گذشته است (و تو از تاریخ آنها از زشت یا زیبا درستون خویش ثبتشان کرده اند سیر کنی) از حکومتهائیکه بداد گر ایشند ، و یا روش نیکی را که کار بسته اند ، و یا حدیثی را که از پیمبرتان که درود خدای بر او و بر آلش باد باز گفته اند ، و یا امر و اجبی که در کتاب خداوند بدان اشارتی رفته است ، آنها را یاد آور شده آنگاه و آنچه از این قبیل کار ها که تو را ملحوظ افتاده ، و دیدی ما بدان رفتار کننده ایم ، تو نیز آنها را کار بند ، مخصوصاً در بکار بستن مضامین این عهد نامه که آن را با تو سپردم ، و پایه برهان و دلیل خویش را بسپردن آن بر تو استوار ساختم ، سخت جدی و کوشا باش (و دستورات نورانی آنرا بین خداو خلق ، و خود نیکو مورد اجرا بگذار) تا اینکه نفس تو به هنگام شتافتن بسوی خواهشها عذر و بهانه نداشته باشد ، (و از افتادن در پرتگاههای شهوت برکنار ماند) گو اینکه هیچگاه نگه دارنده از زشتی و رساننده به نیکی جز خداوند تعالی (کسی نیست و) نخواهد بود ، بخاطر دارم روزگاری رسولخدا - صلی الله علیه و آله - بمن دستور دادند که در امر نماز و زکوة ، و با غلامانتان به نیکی رفتار کردن ، سخت مراقب و کوشا باشم ، من نیز عهد نامه ، و دستورات گرامی خویش را با همان عهد و پیمان آن حضرت بپایان میآورم و (امیدوارم خداوند تو را در اینکار بزرگ موفق و مؤید بدارد ، زیرا که) زمام کارها همه بدست نیرو و توانائی خداوند ارجمند است و بس .

وَمِنْ هٰذَا الْعَهْدِ وَهُوَ آخِرُهُ:

وَأَنَا أَسْأَلُ اللّٰهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

(مالکا، وصیت نامه من در اینجا پایان پذیرفت، یعنی دیگر چیزی نمانده بود که آن را با تو نگفته باشم) و من اکنون از خداوند بزرگ خواهان آنم که با رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر بخشودن هر چه که مورد پسند و توجه (بشر) است دارد، که من و تو را موفق با آنچه که خوشنودی او در آنست بدارد، و از پایدار ماندن بر جدیت و کوششی درخشان و روشن (انجام اوامر) او و (خدمت) بخلقش با نامی نیک و میانه بندگان، و اثری خوب و مطلوب در بلاد، با تمامی نعمت و افزایش عزت و بزرگواری (که در نتیجه همان خدمت بخدا و خلق برای انسان حاصل میگردد) و اینکه پایان دوران ما و تو را سعادت و شهادت (در راه خودش) قرار دهد، چرا که ما همگان بسوی آن خداوند بزرگوار و توانا روانیم، والسلام علی رسول الله، صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین.

(٥٤) ومن كتاب له عليه السلام

إلى طلحة والزبير، مع عمران ابن الحصين الخزاعي، ذكره أبو جعفر الأسكافي في كتاب المقامات في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام.

أما بعد، فقد علمتما وإن كتمتما أني لم أرد الناس حتى أرادوني، ولم أبايعهم حتى بايعوني، وإنكما ممن أرادني وبايعني، وإن العامة لم تبايعني لسلطان غالب، ولا لعرض حاضر، فإن كنتما بايعتماني طائعين فارجعا وتوبا إلى الله من قريب، وإن كنتما بايعتماني كارهين فقد جعلتما لي عليكما السبيل بإظهاركما الطاعة وإسراركما المعصية، ولعمري ما كنتما بأحق المهاجرين بالتقية والكتمان، وإن دفعكما هذا الأمر من قبل أن تدخلا فيه كان أوسع عليكما من خروجكما منه بعد إقراركما به.

وقد زعمتما أني قتلت عثمان، فبيني وبينكما من تخلف عني وعنكما من أهل المدينة، ثم يلزم كل امرئ بقدر ما احتمل، فارجعا أيها الشيخان عن رأيكما، فإن الآن أعظم أمركما العار

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجْمَعَ الْعَارُ وَالنَّارُ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بطلحه و زبیر (که در آن افساد و گردنکشی آنان را اثبات و مظلومیت و حقانیت خویش را آشکار ساخته اند) و ابوجعفر اسکافی در کتاب مقامات در باب مناقب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ ، این نامه را ایراد کرده و گفته است که حضرت آن را بتوسط عمران ابن حصین الخزاعی فرستادند (و این عمران از فقهاء اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران حضرت امیر علیه السلام بوده است) .

پس از حمد و ثنای خدا و رسول ، شما دو تن با همه پنهان کردن امرتان بهتر دانید که (در اوایل کار بیعت) من قصد نکردم مردم را تا اینکه تمایل بمن پیدا کردند ، و من با آنها بیعت نکردم تا اینکه آنان با من بیعت نمودند ، و شما دو تن (گمراه و خیره سر) از کسانی بودید ، که مرا گزیده ، و دست بیعت بسویم دراز کردید ، و (من در آن روز دارای جیش و سپاه ، و شروتی نبودم و) مردم از بیم تسلط یا بطمع مال با من به بیعت برنخاستند (بلکه در اثر فشارها و سختیها و ناروائیها که از عمال عثمان دیده بودند ، به تنگ آمده ، با رغبت تمام مرا بخلافت گزیدند ، و خود شما از هر کس حریصتر بودید) اکنون اگر شما از روی طوع و رغبت بیعت مرا گردن نهادید ، پس نازود است بسوی خداوند تعالی توبه کنید ، و اگر بیعتتان از روی اکراه و اجبار بوده است در اینصورت هم برای من در خودتان راهی باز کردید که (از روی مکر و فریب در ظاهر بمن) اظهار انقیاد و اطاعت کرده ، و در باطن نافرمانیم را پنهان ساختید ، بجان خودم سوگند است که شما دو تن در ابراز نقیضه و عدم تمایل بیعت با من از مهاجرین سزاوارتر نبودید (زیرا برای آنها که اجباری در کار نبود ، پس شما بطریق اولی مجبور باین بیعت نبودید) و اینکه اکنون میخواهید خویش را از زیر بار بیعت من بیرون کشید ، پیش از آنکه داخل آن شوید ، و بدان اعتراف کنید خارج شدنتان آسانتر میبود (و اکنون از اطاعت و امر من ناچارید) .

و اینکه بگمان شما کشندهٔ عثمان منم (گمانی است پوچ و تهمتی است ناروا) و بین شما

و من کسانی از اهل مدینه هستند که از هر دو کناره گرفته (و بهیچیک از من و شما یاری نمیدهند، همچون محمد ابن مسلمة و اسامة ابن زید، و عبد الله عمر. پس اگر آنها حکم دادند باینکه کدام یک از من و شما عثمان را کشته ایم) آنگاه باید هر کس هر اندازه در این کار مداخله کرده، بار آن را متحمل گردد، پس ای دو پیر (بد کردار) از اندیشه زشت خویش باز گردید، که اکنون بزرگترین کار شما ننگ (تنها در دنیا) است، پیش از گرد آمدن آتش و ننگ با هم (در عقبا که دیگر راه چاره بسته است) والسلام.

(۵۵) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ :

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا. وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا. وَقَدِ ابْتَلَانِي اللهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ، فَعَدَوْتَ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، وَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَعَصَبْتَهُ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي، وَأَلَبَ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ، وَقَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ، فَاتَّقِ اللهَ فِي نَفْسِكَ، وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ، وَاحْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ

وَتَقْطَعُ الدَّابِرَ، فَإِنِّي أُولِي لَكَ بِاللهِ أَلِيَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ، لَئِنْ جَمَعَتْنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ (حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه . پس از حمد و ثنای خدا و رسول (پس ابی سفیان دانسته باش) خداوند پاک جهان را برای پس از آن قرار داد ، و مردمش را در آن بیازمود ، تا بداند که امین نکوکردار ترند (با اینکه خود بضمایر افراد بشر آگاهی دارد) ما نیز برای اینجهان آفریده نشده ، و بکوشش در آن مأمور نیستیم (مگر باندازهٔ رفع حاجت بلکه) ما را بجهان برای آن راه گذارندند و آوردند که آزمایش شویم (و امتحان نیک و بدی خویش بدهیم) لکن خداوند مرا بتو ، و تو را بمن مبتلا ساخته ، یکی را بر دیگری حجت قرار داده است ، (با وجود من حجت بتو تمام است ، و فردا نمیتوانی بگوئی من نمی توانستم ، در صف یکان قرار گیرم با وجود تو حجت بمن تمام است ، و باید با دست و زبان در راه حق با تو بستیزم ، و فردا عذری نداشته باشیم) اما تو (دنیای غدار را بر آخرت برتری داده ، با همه نادانی و ناآشنائی که با قرآن داری) در راه طلب جهان ، بتأویل قرآن چنگ در زدی (و آیاتش را بمیل نادرست خویش تفسیر کرده ، با اینکه میتوانستی عثمان را یاری دهی ندادی تا کار از کار گذشت) اکنون تو و شامیان (آن خون را بر من فرو آورده و) چیزی را از من خواهانید که دست و زبان من از ارتکاب جنایت آن بدور است (شما در اینکار با هم همدست و همداستان گردیده) ، و دانا نادانستان و ایستاده نشستهٔ آنان را برانگیخت ، پس درباره خویش از خدای بترس ، و نزاع شیطان را فرو نشان باش ، و مهار از دستش بدر کش ، و متوجه کار آخرت باش که آن ، و تو را راهی است (که ناچار عبورمان بدان خواهد افتاد ، معاویه) بترس از آنکه خداوند تو را ببلائی کوبنده و شتابنده دچار سازد ، که پیوند و ریشه ات را بکند ، و نسلت را برانداز د (و در

راه شقاق و دغلبازی اندازه نگهدار، که اگر کاسه صبرمن لبریز شود، بناگاه برتو تاخته، وجهان را بطوری از وجودت بپردازم که دیگر نشانی از تو بر جای نماند) ومن درباره تو بخدای سوگند میخورم سوگندی که از دروغ بدور است، که اگر (روزگارو) مقدرات گردآورنده، مرا و تو را یکدیگر برساند همواره با تو میمانم (وتیغ سرافشان را بر کلّه تو ویاورانت میکوبم) تا آن خدائیکه بهترین حاکمان است بین من و تو حکم فرماید (مرا برای پیکار در راه حق پاداش دهد، وتو را بدوزخ درکشد) ۰

(۵۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَصَّى بِهِ شُرَيْحَ ابْنَ هَانِئٍ لَمَّا جَعَلَهُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ إِلَى الشَّامِ

اِتَّقِ اللهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ، وَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغَرُورَ، وَلَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرْدَعْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهِهِ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ، فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا زَادِعًا، وَلِنَزْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِمًا قَامِعًا ۰

از سخنان آنحضرت علیه السلام است بهنگامیکه شریح ابن هانی را (یا زیاد ابن نضر) بر سپاه خویش که بسوی شام روان بودند پیشرو قرار داده با و سفارش فرمود:

(و ما شرح حال شریح و شوخ طبعی و خباثت نفس و دشمنی او با حضرت امیرالمؤمنین در ترجمه نامه ۱۵ متذکر شدیم ای پسر هانی) در هر صبح و شبی از خدای برترس (و لحظه از یادش غافل منشین) و از جهان فریبنده بر خویش بیمناک باش، و هیچگاه از مکر و دستانش ایمن مباش (که بسا خاطرهای آسوده را دنیا آشفته ساخت) و این نکته را بدان که اگر خویشتن را از آنچه که

خواهانی از بیم مکروهی (که بعداً تو را خواهد دریافت) بازنداری، خواهشها و آرزوها تو را بسوی زیان و ضرر خواهند کشانید پس (از آن هم پشیمان خواهی شد، بنابراین پیش از آنکه کارت از هواهای غلبه کننده به پشیمانی کشد) نفست را منع کننده، و جلوگیرنده باش، و بهنگام خشم و سرکشی او را درهم شکن.

(۵۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هٰذَا، إِمَّا ظَالِمًا وَإِمَّا مَظْلُومًا وَإِمَّا بَاغِيًا وَإِمَّا مَبْغِيًّا عَلَيْهِ، وَأَنَا أُذَكِّرُ اللّٰهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هٰذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانَنِي، وَإِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي.

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است، هنگامیکه از مدینه (برای جنگ با ناکثین) بسوی بصره حرکت کردند، بکوفیان نگاشتند: (ای اهل کوفه برای درهم شکستن گردنکشان و بصریان) من از مرکز، و وطن و خویشتم بیرون شدم، در حالیکه (نزد دوست و دشمن از این دو حال بیرون نیستم) یا ستمکرم یا ستمکش، یا تبهکارم یا تبهکاری دیده، در هر دو حال من خدا را بیاد آنکس که این نامه‌ام بدو میرسد میآورم که بتندی بسوی من آید (و از نزدیک تحقیق کند) اگر مرا مردی ستمدیده، و نیکوکار یافت یاریم دهد، و اگر ستمگر و زشت کردارم دید نکوهشم کند (در هر دو صورت حجت بر کسانیکه این نامه بآنها میرسد تمام است، همه باید بسوی من آیند، یا در راه صواب یاریم دهند، یا از کار خطا منعم کردند).

(٥٨) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَتَبَهُ إِلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ، يَقْتَصُّ فِيهِ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ صِفِّينَ :

وَكَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا الْتَقَيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الْأِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، وَلَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ وَلَا يَسْتَزِيدُونَنَا، وَالْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَآءُ! فَقُلْنَا : تَعَالَوْا نُدَاوِي مَا لَا يُدْرَكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَتَسْكِينِ الْعَامَّةِ، حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَيَسْتَجْمِعَ، فَنَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ فِي مَوَاضِعِهِ، فَقَالُوا : بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ، فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَرَكَدَتْ، وَوَقَدَتْ نِيرَانُهَا وَحَمِسَتْ، فَلَمَّا ضَرَّسَتْنَا وَإِيَّاهُمْ، وَوَضَعَتْ مَخَالِبَهَا فِينَا وَفِيهِمْ، أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا، وَسَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا، حَتَّى انْسَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمُ الْمَعْذِرَةُ، فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَمَنْ لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّاكِسُ الَّذِي رَانَ اللهُ عَلَى قَلْبِهِ، وَصَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ

عَلیٰ رَأیِهِ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است . بمردم شهرستانها (ی کشور اسلام) و در آن داستانیکه بین آنحضرت و اهل شام (در صفین) بوقوع پیوست بیان فرموده اند:

(مردم شهرستانهای کشور اسلام بدانند که پس از کشته شدن عثمان برای بدست آوردن خلافت معاویه خون عثمان را بهانه کرده ، بسرکشی گرائید ، پند و اندرزهای من هم در وی سودمند نیفتاد ، بنای کار بر جنگ گذارده شد) نخست کار ما بنایش براین بود که ما و شامیان برخورد بهم شدیم ، در حالیکه ظاهرا چنین مینمود ، که خدایمان یک ، پیغمبرمان یک ، دعوتمان در اسلام یکی بود ، و (هردو جز پیشرفت دین منظوری نداشتیم) هیچکدام از ما دو گروه از همدیگر خواهان این نبودیم که ایمان بخدا و رسولش را زیادتر کنیم (گو اینکه در باطن معاویه و پیروانش کافر و پیکار با آنها در راه خدا بر ما واجب بود ولی در ظاهر) امر ما و آنها یکسان بود ، جز اینکه اختلافمان در سر خون عثمان بود که دامان ما از آن پاک بود ، آنگاه (ما برای اتمام حجت بآنها) گفتیم بیائید ، با فرو نشاندن آتش کین و آسایش بخشودن بمردم امروز چاره بیندیشیم پیش از آنکه راه چاره بسته شود ، تا هم کار ما منظم و استوار گشته (اختلاف را از میان برداریم ، و خونها بیجهت ریخته نشود) و هم بتوانیم حق را در جایگاهش پایدار سازیم ، آنها پند پذیرفته ، و از راه سرکشی گفتند ما اینکار را باستیزه و آویز چاره خواهیم کرد (این نادانان خودخواه به بسیاری پسا مغرور شده ، جنگ را بر صلح ترجیح نهادند ، و این ندانستند که مردم شام بجای خود اگر تمامی عرب همدست و همداستان به پیکار علی کمر ببندند پسر ابی طالب بدون بیم و هراس همه را در راه خدای سرازنش برخواهد گرفت ، و این مدعا را خود حضرت تا اندازهٔ اثبات فرموده اند) شما خوانندگان عزیز ، تاریخ جنگهای بشریت را ورق بزنید و بنگرید ، آیا جز قهرمان اسلام و شهسوار عرصه های بدر و حنین ، و خیبر هیچ سرشکر یرا خواهید یافت ، که در یک شب لیلة الهریر بروایت اعثم کوفی نهصد کس را بدست خود گردن زده باشد) اما همینکه جنگ پیدا و پایدار ، و آتش گیر و دار شراره جهاندن گرفت (اژدهای مرگ دهان گشود ، و پلنگ

جنگ چنگال در ما و آنان فرو برده ، هر دو آن را بدندان در کار گزیدن شد (سرهنگان عراقی دل از جان برگرفتند ، غلاف تیغها را درهم شکستند ، دشت و دمن را از تنهای بی سر، و سرهای بی تن رشک اتلال و جبال ساختند ، نسیم پیروزی پرچم ما را باهتزاز درآورد ، معاویه و سپاهیانش شکست ، و نابودی خویش را نزدیک دیدند ، از روی ذلت و خواری) آنهنگام پذیرفتار چیزی شدند ، که ما آنان را بدان خوانده بودیم (از روی مکر بسایهٔ قرآنها زینهار جسته خواهان صلح شدند) ما نیز خواهششان را پذیرفته ، بسوی آنچه که میخواستند شتافتیم ، مگر حجت را بر آنها تمام کرده ، راه عذرشان را بربندیم (لکن اینمردم لجوج که با حق و حقیقت سروکاری نداشته ، از بیم دست و تیغ دلیران بچنین خدعه اقدام کردند ، همین که از کشتن رهیدند ، بر نفاق و لجاج خویش پایدار ماندند) هم اکنون هر که بر آن پیمان پایدار است ، او کسی است که خداوندش از هلاکت رهائی داده است ، و هر که بر گمراهی و ستیزه خوئیش باقی است ، او کسی است که بحالت اولیه اش بازگشته و خداوند دلش را با پردهٔ کفر و نفاق پوشانده ، و بلائی زشت و دشوار در گرد سرش در گردش است (و بزودی بعذاب دردناک دچار) •

(۵۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى الْأَسْوَدِ ابْنِ قُطْبَةَ صَاحِبِ جُنْدِ حُلْوَانَ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذٰلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكَ ، رَاجِيًا ثَوَابَهُ ، وَمُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ •

وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً
إِلَّا كَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ
عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا ، وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ ، وَالْإِحْتِسَابُ
عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ
مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، باسود ابن قطبه سردار سپاه حلوان (حلوان شهری بوده است تا بغداد پنج روز فاصله داشته است ، ارباب تراجم در شرح حال اسود سخنی نرانده اند ، ابن ابی الحدید در جلد چهارم صفحه ۱۶۳ گوید من نیز به نسب او دست نیافته ام لکن برخی او را از بنی حارث ابن کعب دانسته اند ، وگمان من بر این است که او اسود ابن زید ابن قطبة ابن عمیم الانصاری از بنی عبد ابن عدی باشد ، وابن عبد البر در استیعاب گفته است که او از حاضرین بدر است ، هرچه هست پیداست از یاران و دوستان حضرت بوده است باری حضرت بوی نبشتند) :

پس از ستایش پروردگار ، و درود بر وان رسول مختار ، بر استی همانا میکه والی میش گوناگون و یکسان نباشد (و عموم رعیت را بدیده مهر ننگرد و شریفرا بگذارد ، و وضیع را برکشد) همانا او را از عدل و دادگری باز دارد ، بنابراین تو ای والی و سرشگر حق را نزد خویش در باره مردم یک نواخت بدان و اجرا کن ، چرا که جور و ستمگری همچگاه جای گزین عدل و دادگری نتواند باشد ، پس از چیزیکه مانند آن را بر خویش نپسندی (بر دیگری مپسند و از آن) دوری گزین ، و خویشتن را در آنچه که خدای بر تو واجب فرموده است بکار انداز در حالیکه ثواب خدای امیدوار و از عذابش بیمناک باشی .

(ای پسر قطبه) بدانکه جهان دار ابتلا است ، و بشر دمی را در آن بکام مرادی نگذرانده است ، جز آنکه آمدنم روز قیامت بروی اندوه و ندامت است (که چرا آنرا غنیمت نشمرده ، و کار نیکی را نیکوتری انجام نداده است ، بدانکه هیچ چیزی جایگزین حق نیست) و هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نگرداند پس بپاس اجرای حق در نگهداری نفس خویش و اصلاح امور رعیت کوشا باش ، زیرا سودیکه از (جانب خداوند) اجرای حق بتو میرسد ، بیش از سودی است که از تو (بمردم) میرسد والسلام .

(۶۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى الْعُمَّالِ الَّذِينَ بَطَأَ الْجَيْشُ عَمَلَهُمْ :)

مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَصَرْفِ الشَّذَى ، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شِبَعِهِ ، فَنَكِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ ، وَكُفُّوا أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ ، وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ

مَظالِمِكُمْ وَما عَراكُمْ مِمّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ ، وَلا تُطيقُونَ دَفْعَهُ إِلّا بِاللهِ وَبي ، فَأَنا أُغيثُهُ بِمَعونَةِ اللهِ إِنْ شاءَ اللهُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بفرماندارانیکه سپاه برآنها میگذرد (و آنها یا مامور سرکوبی دشمن ، و یا عهده دار نگهبانی مرزبوده اند)

پس از ثنای خداوند میگوید ، و درود بر محمد مصطفی (ص) . من سپاهیانیکه بخواست خدا بر شما میگذرد (به تشکیت امور و یا قلع و قمع سرکشان فرستادم ، و آنچه را که خدا در بارهٔ شما برآنان واجب فرموده است ، از دست نگهداشتن از آزار ، و رخ برتافتن از بدی بآنان سفارش کردم ، (و بآنها گفتم سپاهی حافظ ناموس و استقلال کشور است ، نه بلای جان مردم ، بآنها گفتم رعیت چه کشوری چه لشگری همه باهم برادرند ، و برابر ، آنها باید مخارج شما را تامین کنند ، شما امنیت آنها را) و من بیزارم از زیان رساندن آن لشگر نزد شما ، و اهل ذمه شما (که در پناه شما هستند) جز آن کسیکه از فرط گرسنگی بیچاره شده ، و برای سیر شدنش راهی نداشته باشد (بجز از مال رعیت باندازهٔ کفاف ، و در غیر اینصورت اگر آنها بمال شما دست درازی کردند) پس چنین سپاه ستمکاری را از خویش برانید ، و دستش را کوتاه سازید ، و دست ناروا و ناتوان از زیان رساندن و متعرض شدن کسانیکه آنان را استثنا کردم کوتاه سازید (تا برای مالی جانی تلف نشود) و من خود پشت سر این سپاهم ، چنانچه ستمی از آنها بشما رسیده ، و یا از کردارشان آزاری دیده ، و توانائی دفع آن را جز بیاری خدا و مراجعه بمن ندارید ، مرا از آنها آگهی دهید که من بخواست خدا بیاری شما برخواسته ، و آن آزار و ستم را دگرگون خواهم ساخت (و انتقامتان را خواهم کشید)

(۱۶) وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إلى كُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى هِيتَ ، تُنْكِرُ عَلَيْهِ تَرْكَهُ دَفْعَ مَنْ يَجْتَازُ بِهِ مِنْ جَيْشِ الْعَدُوِّ طَالِبًا لِلْغَارَةِ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ ، وَرَأْيٌ مُتَبَرٌ ، وَإِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسَا ، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ ، لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا ، لَرَأْيُ شَعَاعٌ ، فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ ، وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً ، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً ، وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ ، وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، به کمیل ابن زیاد که از جانب حضرت فرماندار شهریت را (که در کنار فرات واقع بوده است داشت ، و حضرت او را نکوهش میفرماید ، که چرا بدفع سپاهیان دشمن که برای تاراج از شهر او گذشته اند برنخواسته است (و شهری که دارای موقعیت و ممتاز پل و کلید شهرستانهای دیگر است رها کرد ، و بدفع دشمنی که بی اهمیت است پرداخته است .

این کمیل یکی از نیکان و دوستان و دلباختگان آن حضرت است ، شخصی است بسیار موثق و زاهد و از اصحاب سر آن حضرت ، و دعای شریف کمیل بدو منسوب است ، در ارشاد القلوب است که شبی

حضرت امیرالمؤمنینؑ از مسجد کوفه با اتفاق کمیل بسوی خانه میرفتند، پاسی از شب گذشته در راه گذرشان بدرخانه شخصی افتاد که مردی با آهنگی حزین بخواندن آیهٔ شریفه أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ، وَ أَطْرافَ النَّهارِ، سرگرم بود، کمیل بدون اینکه سخنی بگوید باطناً از حال آن مرد خوشش آمده او را تحسین کرد، ناگاه حضرت علیه‌السلام فرمودند: ای کمیل حالت این مرد تو را خوش نیفتد، که او از اهل آتش است کمیل از این مکاشفه حضرت سخت حیران ماند، و از اینکه چنین کسی از اهل آتش است بحیرتش برافزود، روزگاری گذشت، و داستان خوارج و جنگ و شکست آنها پیش آمد کرد، حضرت در حالیکه خون از شمشیرشان میچکید، و سرهای خوارج چون پشته بروی خاک ریخته بود کمیل را صدا زده نوک تیغ را بر سری نهاده فرمودند: ای کمیل أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرافَ النَّهارِ، این همان کسی است که حسن تلاوتش تو را بشگفتی افکند، کمیل سر در قدم مبارکش نهاد، پای حضرت را بوسید و استغفار کرد، چنانچه از فحوای نامه ذیل برمیآید، کمیل در عین حال مردی بود ضعیف. و از جلادت و دلاوری بدور، سپاهیان معاویه از حوزهٔ فرمانداری او گذشته، بشهرها غارت میبردند. و او توانائی دفاع نداشت، و پیداست که مسلک زهّاد، و اهل عبادت از شجاعت بدور است، و حضرت از پیش بوی خبر داده بودند که تو بدست حجّاج ابن یوسف کشته خواهی شد، هنگامیکه حجّاج بر عراق مستولی شد، همّت بکشتن شیعیان حضرت گماشت، کمیل را طلبید او فرار کرد، عطای قوش را قطع کردند، خبر کمیل رسید، بپای خود نزد حجّاج آمده گفت: من مردی پیرم، و عمرم بآخر رسیده سزاوار نیست عطای قومی بخاطر من قطع گردد، بهرچه خواهی درباره من فرمان کن، حجّاج او را بتهمت اینکه داخل در خون عثمان بوده است گردن زد، رضوان الله علیه، باری حضرت بوی نوشتند) پس از ستایش خدا و ثنای بر رسول مصطفی، براستی اینکه مرد کاریرا که بدو گذارده اند واگذارد، و در کاریکه بوی نسپرده اندرنج برد، اینکار عجزی است آشکار، و اندیشه است مهلک، و نارسا (که زیان فراوانی در بردارد) ای کمیل این چنه ناستوده کاری است که تو در پیش گرفته، و سر حدّاتی که نگهداری آنها را بتو سپردیم، بدون مدافع و نگهبانیکه دشمن را از آنها

برانداز رها کرده ، و در برابر مردم قرقیسیا (که شهر کوچکی در کنار فرات ، و با کسی کاری ندارند) بوش میبری ، راستی که چه ناستوده رائی است (این رأی و چه ناهنجار کاری است اینکار) درست تو خود در برابر دشمنانی که بر دوستانت خیال حمله و تاراج داشتند پلی ساختی (که با عبور از تو به مقصد خود رسیدند) در صورتیکه تو را نه بازوئی بود قوی ، و نه هیبتی بود نزدیک (تا دشمن از دور باش سطوت بهراسد ، و پای از مرز فراتر ننهد آخر) تو که با اینکار نه رخنه را بستی ، و نه شوکتی از دشمن شکستی ، و نه (هیچون) مردی بودی که مردم شهر تو را (از دفاع از خصم) بی نیاز دانند ، و نه از سوی امیر ، و فرمانده خود کاری از پیش ببرد (و باری از دوش بردارد ، وای که اینکار تا چه اندازه از حزم و احتیاط بدور ، و از شخص فرماندار غریب است) .

(۶۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى أَهْلِ مِصْرَ مَعَ مَالِكِ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللهُ لَمَّا وَلَّاهُ إِمَارَتَهَا :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللهَ «سُبْحَانَهُ» بَعَثَ مُحَمَّدًا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ ، وَمُهَيْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ ، فَلَمَّا مَضَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ، فَوَاللهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي ، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ !! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ

يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است، که آنرا توسط مالک اشتر نخعی که او را بفرمانداری مصر میگاردند، بمصریان نگاشتند :

(گروه مصریان بدانند که) پاک پروردگار محمد صلی الله علیه و آله را (بسوی بشر) بفرستاد در حالیکه او جهانیان را ترسانده، و پیمبران را گواه (و تصدیق کننده) بود، همینکه دوران آن حضرت که درود خدای بر او باد سپری شد، مسلمانان پس از وی در سر امر جانشینیش باهم بنزاع برخاستند (و کسانیکه از پیش مهیا شده بودند که خلافت را از خانواده آن حضرت بگردانند، بدن پیغمبر خود را بدون کفن و دفن گذارده با یاران خود شان گروه مهاجر و انصار را جمع کرده مشغول اجرای نقشه شوم خویش شدند، و ابی بکر را بخلافت برداشتند) سوگند بخدای بدلم راه نمیافت و بخاطرم خطور نمیکرد که عرب (تا این اندازه حق نشناس و فراموشکار باشد، که با آن همه سفارشاتی که رسول خدای در موارد عدیده از من کرده و در غدیر خم، و جاهای دیگر مرا بخلافت منصوب داشت همه را نشنیده بیانگارد، و بر خلاف دستور آن حضرت دیگری را بخلافت بردارد) و این امر را پس از آن حضرت که درود خدای بر او باد، از خانواده اش بگردانند، و از منش باز دارند، و هیچگاه رنج و تاب من نیفزود، جز آنهم که مردم برای بیعت از هر سوی دور فلان (ابی بکر) ریختند، تا با وی بیعت کنند (البته

خواننده عزیز توجه دارد که حضرت در اینجا نیز مانند خطبهٔ شقشقیه، وچندین جای دیگر که در نهج البلاغة موجود است بی پرده بشکایت از خلفاء برخاسته ومیراث خود را غصب شده قلمداد فرموده اند ناگفته نماند، اینکه حضرت قسم یاد فرموده اند، که بدلم راه نمیافت، وبخاطرم خطور نمیکرد، از ظاهر وفحوای کلام پر پیداست، که این جمله بعنوان پرخاش، واعتراض وشکایت از کارزنا هنجار وستم آشکار خلفای ثلاثه باهل مصر نگاشته شده است، نه اینکه حضرت نداند، البته عقیدهٔ شیعه براین نیست که امام مانند خدا همه وقت همه چیز را میداند، بلکه در امام قوه ایست که هر وقت هر چیز را بخواهد واراده کند میداند، چنانچه در حدیث است که إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ، لکن ازین مطلب چنین نیست که با آن همه توضیحات واخبارات رسول خدا حضرت آنرا نداند، بلکه اینجا از فرط قباحت وزشتی مطلب وقاحت خلفاء که چنین امر پای برجائی را که از خورشید روشنتر بود باطل کردند، حضرت این سوگند را یاد فرموده اند، ونظائر اینگونه چیزها در کلمات عرب وحتی قرآن کریم فراوان است، خداوند کریم رسول خویش را خطاب کرده فرماید: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ، تو نمیدانستی کتاب وایمان چیست، با اینکه تا آن موقع که این آیه نازل شد، لااقل نیمی از قرآن نازل شده، ودر سوگند هم ایمانی کامل داشتند، ودر سورهٔ دیگر است که يَا عِيسَى أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ای عیسی آیا تو بمردم گفتی که مرا با مادرم بجای خدا بخدائی برگزینید، عیسی عرض کرد، بارالها اگر آنرا من گفته تو میدانستی منظور اینکه با اینکه خدا خود عالم است با اینکه عیسی منزه از چنین سخنی است، معذلک از راه بزرگی وقبح مطلب آن را بطور استفهام انکاری از عیسی میپرسد. این فرمایش حضرت هم از همین سنخ مطالب است، پس اینکه ابن ابی الحدید، آن سنی متجاهل دنیا پرست، این قسم حضرت را دلیل براتهام امر خلافت گرفته وگوید: این سوگند آن نصی که شیعه بر خلافت حضرت قائل است باطل میکند، سخنی است پوچ وحرفی است که هیچ عامی بی سوادی بدان تفوه نمیکند، واصلا این نامه برای ابطال کار خلفاء ثلاثه، وارشاد اهل مصر است، وانمیطلب از صدر وذیل نامه هویدا است، باری حضرت

فرمودند) آنگاه من دست (از گرفتن حق خویش، و یا بیعت کردن با ابی بکر) باز داشتم تا اینکه دیدم گروهی از مردم راه ارتداد پیش گرفته، و از اسلام برگشته، و دین محمد صلی الله علیه و آله را در کار از بین بردن اند ، در این هنگام ترسیدم، اگر بیاری اسلام، و اسلامیان، برنخیزم رخنه و سوراخی در آن دیدار کنم که رنج و اندوه ترمیم آن مرا دشوارتر از دست رفتن حکومت بر شما باشد، چه حکومتی که جز متاع (زایل شدنی . و از دست رفتنی) روزگی چند بیش نیست، و محصول آن بسان سراب (درخشان که تشنه در بیابان آبش پندارد) نابود شدنی، و همچون ابر شگافته، و از هم پراکنده گردیدنی هست، در این هنگام (دیدم دیگر نشستن و گوشه گرفتن جایز نیست (تکلیف شرعی من اینست که برخیزم، و اسلام را از خطر نابودی، و اضمحلال رهائی بخشم پس) در میان آن پیش آمدها و گرفتاریها (ی کمر شکن قد علم کردم، و از روی اجبار، و ناچاری با همان غارتگران حقوق خویش بیعت کردم و بهمکاری با آنان) برخاستم، تا اینکه باطل از میان برخاست، و دین از خطر نابودی رسته، و آرامش یافت .

وَمِنْ هٰذَا الْكِتَابِ :

إِنِّي وَاللّٰهِ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ ، وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٍ مِنْ رَبِّي ، وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللّٰهِ لَمُشْتَاقٌ ، وَلِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ ، وَلٰكِنَّنِي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللّٰهِ دُوَلًا ، وَعِبَادَهُ خَوَلًا ، وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا ، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا ، فَإِنَّ

مِنْهُمُ الَّذِي شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ وَجُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ ، فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَتَأْنِيبَكُمْ ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ ، وَلَرَكَنْتُ عَنْكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ .

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتُقِصَتْ ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزْوَى ، وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى ؟! انْفِرُوا - رَحِمَكُمُ اللهُ - إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ ، وَلَا تَثَّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ ، وَتَبُوءُوا بِالذُّلِّ ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخَسَّ ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ ، وَالسَّلَامُ .

پارهٔ از همین نامه است ، در اینکه آن حضرت برای برقراری حق از پیکار ، و بسیاری دشمن هراسی ندارد .

پس از بیعت و راهنمائی ابی بکر را در کارها آن پیر دغلباز نیز خلافت را برای رفیقش عمر وصیت کرد ، عمر هم باطرح نقشهٔ مزورانهٔ عجیب مرا از حق خود برکنار کرده خلافت را بر عثمان فرود آورد ، و بنی امیه و آل ابی معیط را بر گرده مردم سوار نمود ، اندازهٔ رنجی که در دوران این سه نفر غارتگر ، برای اخلال احکام اسلامی ، بر من وارد شده ، جز خدای کسی نمیداند عثمان هم دست معاویه را تا آن اندازه در کار فرمانروائی شام باز گذاشت ، که او هم خلافت را برای خود بساط چیده ، و پس از عثمان با من به پیکار برخواست) ولی من بخدای سوگند اگر چه یکه و تنها باشم ، و دشمنان همه روی زمین را پر کرده باشند ، ابدا باک و هراسی ندارم (و با

عزمی ثابت، و ایمانی استوار با همهٔ آنها خواهم جنگید، تا حق از باطل پدید آید، آخر برای چه بترسم، و چرا بجنگم) و حال آنکه من بر ضلالتی که آنها بدان اندراند، و هدایتی که خویشتن در آنم، بصیرت و بینشی کامل داشته، و از پروردگارم بسر حد یقین بوده، دیدار خدا را خواهان، و ثواب نیکش را در حال امید و انتظارم، لکن اندوه من از این است که (نگذارم عقربک زمان بعقب چرخیده، و مانند زمان عثمان) بیخردان و بدکاران، امر این امت را والی گردند، و آنگاه مال خدای را دولتی بازیافتی پندارند، و بندگان خدا را برده، و نیکانرا دشمنان، و بدکرداران را یاران و دوستان گیرند، زیرا (این مردمی که من دیده و میبینم چنین اند، و اگر دور بدستشان بیفتد از هیچ دشمنی فروگذار نخواهند کرد) هم از اینان کسی است که در میان شما بیمگساری برخاسته، و بحدیکه در اسلام معین شده تازیانه خورد (و این کس مغیرة ابن شعبه است که از جانب عمر بر کوفه والی بود، و بحال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند و در محراب استفراغ کرد) دیگر از اینان کسی است که اسلام نیاورد تا اینکه برای مسلمان شدنش عطای کمی باو دادند (و این کس ابوسفیان است) اگر بیم والی شدن اینگونه کسان بر شما نبود، من تا این اندازه شمارا نکوهش نکرده، و با آمادگی و گردآمدنتان رغبت و کوشش نداشتم و وقتی میدیدم شما (از کین و کوشش در راه دین) سستی و کاهلی نشان داده، تن از زیر بار میکشید، شمارا وا میگذاردم (ولی چکنم که حریف سرسخت و بیدار، و شما خون سرد و خواب آخر) اگر نمینگرید اطراف (کشور پهناور) شما کم و کاهش یافته، و شهرهایتان (بدست دشمنانتان) گشوده شد، ممالک متصرفی شما را دیگران تصرف کردند و (کارکاهلی شما، و چیرگی آنان بدانجا رسیده که) در شهرهای شما با شما در کار پیکارند (ای مردم کوفه سوگند با خدای که این وضع جگرگداز شما قابل هضم و قبول نیست) از جای برخیزید، و به پیکار دشمنتان بشتابید، (دل امتان را از خویش خوش کنید تا) خدایتان بیامرزد، شما باید تا این اندازه خود را بزمین بچسبانید، که اگر چسبانیدن تن بخواری داده، و چار بیچارگی گردید، و چیزی پست بهرهٔ شما گردد (زیرا شما خواب و دلیر جنگجو) برادر جنگ بیدار است، و آن کس که بخواب است

(۶۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْكُوفَةِ ، وَقَدْ بَلَغَهُ عَنْهُ تَثْبِيطُهُ النَّاسَ عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِ لَمَّا نَدَبَهُمْ لِحَرْبِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ :

(مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ قَيْسٍ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ رَسُولِي فَارْفَعْ ذَيْلَكَ ، وَاشْدُدْ مِئْزَرَكَ ، وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ ، وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ ، فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْفُذْ ، وَإِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعُدْ ، وَايْمُ اللهِ لَتُؤْتَيَنَّ حَيْثُ أَنْتَ ، وَلَا تُتْرَكُ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ ، وَذَآئِبُكَ بِجَامِدِكَ ، وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ ، وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ ، وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنَا الَّتِي تَرْجُو ، وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يُرْكَبُ جَمَلُهَا ، وَيُذَلَّلُ صَعْبُهَا ، وَيُسَهَّلُ جَبَلُهَا ، فَاعْقِلْ عَقْلَكَ ، وَامْلِكْ أَمْرَكَ ، وَخُذْ نَصِيبَكَ وَحَظَّكَ ، فَإِنْ كَرِهْتَ فَنَحْ إِلَى غَيْرِ

رُحْبٍ وَلا فِي نَجَاةٍ ، فَبِالْحَرِيِّ لَتُكْفَنَّ وَأَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لا يُقَالَ : أَيْنَ فُلانٌ ؟ وَاللهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ ، وَلا أُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ وَالسَّلامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بابوموسی اشعری ، که از جانب آنحضرت در کوفه فرماندار بود ، هنگامیکه حضرت کوفیان را برای جنگیدن با اصحاب جمل خواسته بودند ، شنیدند که ابوموسی اشعری مردم را از یاری آن حضرت باز داشته ، و بمخالفت وا میدارد (لذا این نامه را نوشتند ، و بوسیله حضرت امام حسن و مالک اشتر بکوفه فرستادند ، ارباب رجال در ذم و نکوهش ابوموسی همداستان ، و بر دایاتش اعتنائی ندارند ، و او از دشمنان آنحضرت بوده ، و در چندین جای از نهج البلاغه جنبش طینت و دشمنی او با حضرت امیرالمؤمنین هویدا است ، از جمله در همین مورد که او با جعل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله کوفیان را از یاری حضرت منع کرده میگفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : هرگاه فتنه در میان امت پیدا گردد از آن کناره گرفتن باید لذا حضرت بوی نوشتند) :

از بنده خدای ، علی امیرالمؤمنین ، بسوی عبدالله ابن قیس ، پس از حمد خدا ، و درود بر رسول مختار ، مرا از تو سخنی رسیده است که آن هم بسود و هم بزیان تو است (بسود تو است برای آنکه بانقل حدیثی از رسول خدای بمنظور خودت که باز داشتن مردم از یاری من است میرسی ، بزیان تو است برای آنکه با این سخن بمخالفت من که امام زمان تو ام برخاسته ، مستوجب کیفر دنیا ، و عقاب عقبائی) بنا براین همین که رسول من بر تو در آمد ، دامن بر میان زده ، بند کمر را تنگ بر بند ، و یارانت را خوانده از سوراخ و مرکزت بدر آی ، آنگاه اگر درستی کار ما تو را دست افتاد بیا ، (و در یاری ما بکمبت باش) و اگر تر سیدی دور شو ولی سوگند باخدای که تو هر جا باشی تو را آورده و رهایت نسازند ، تا آنکه کره و شیر و

گداخته، و ناگداخته‌ات را درهم آمیزند (زیر و رو شدهٔ زندگانی منظمت تا آن اندازه به پریشانی مبدل شود که) دیگر فرصت نشستن نیافته از پیش رویت برخیزی، بدانسان که از پشت سرت میترسی (گمان مبر که تو اگر خود را کنار کشیدی آسوده مانی) زیرا که این امر اصحاب جمل آنقدرها که تو خیال کرده آسان نیست، بلکه امریست دشوار، و پیش آمدی است سخت، که باید شترش را سوار شده، سختیش را آسان، و سنگستانش را صاف و هموار گردانید؛ (خلاصه باید هر یک از مسلمین باندازهٔ توش و توانش برفع این غائله بکوشد، فلذا هوش و اندیشه‌ات را بکار گمار، و عنان کارت را بدست آر، و بهره و نصیب خویش دریاب، (و در خاموش کردن این آتش بیاری ما برخیز، و مقامی را که در خور تو است بدست آر) و اگر نمیخواهی بجای تکنی که راه رهائی و آن پدیدار نیست برو (سر خط فرمانداری کوفه را که ما بتو دادیم بگذار، و با ننگ و رسوائی همچون گفتار در سوراخت پنهان شو که تو بمرد شمرده نمیشوی) سزاوار است که ایکار را دیگران بپایان برند، و تو در خواب (گمنامی و گمراهی) باشی، بطوریکه اصلاً نپرسند فلانی کو؟ سوگند بخدای که این جنگ و کین حق و درست، و بدست کسی است که با حق و درستی است، و ابداً از کردار کسانیکه از حق و درستی کناره گزیده اند باکی ندارند (اکنون خواهی راه حق بسپار، و خواهی بر باطل خویش پایدار باش) ۰

(۶۴) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا عَنْ كِتَابِهِ

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأُلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَّا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ، وَالْيَوْمَ أَنَّا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ، وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كُرْهًا، وَ

بَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حِزْبًا .

وَذَكَرْتَ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ ، وَشَرَّدْتُ بِعَائِشَةَ . وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ ! وَذَلِكَ أَمْرٌ غَبْتَ عَنْهُ فَلَا عَلَيْكَ . وَلَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ .

وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَاحِرِي فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ ، فَإِنْ كَانَ فِيكَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ ، فَإِنِّي إِنْ أَزُرْكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ تَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنِّقْمَةِ مِنْكَ ، وَإِنْ تَزُرْنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ :

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ ... بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَجُلْمُودِ

وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ ، وَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ ، وَالْأَوْلَى أَنْ يُقَالَ لَكَ : إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَّمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعَ سَوْءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالَّتِكَ ، وَرَعَيْتَ غَيْرَ إِبِلِكَ ، وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا فِي مَعْدِنِهِ فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ !! وَقَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَ

أَخْوَالٍ حَمَلَتْهُمُ الشَّقَاوَةُ ، وَتَمَنِّي الْبَاطِلِ عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَصُرِعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا ، وَلَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا بِوَقْعِ سُيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَغَى ، وَلَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَا .

وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتَلَةِ عُثْمَانَ ، فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللهِ تَعَالَى ، وَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است . در پاسخ معاویه :

روزی از روزها معاویه نامه بحضرت نوشته ، و در آن ادّعا کرده بود که ما و تو هر دو از تیره عبد مناف ، و در همه مراحل با هم یکسانیم ، لذا حضرت برای ابطال این دعوی بوی نوشتند : ای پسر هند جگرخواره) بدانسانکه یاد آور شدی (پیش از آنکه خورشید اسلام بدرخشد ، و جهان را ضیاء و نور بخشد) ما و شما با هم پیوند ، و یکسان بودیم ، ولی دیروز میان ما و شما جدائی انداخت ، چرا که ما ایمان آوردیم ، و شما کافر ماندید ، و امروز ما با ایمان پایداریم ، و شما به فتنه در افتادید ، مسلمان شما از روی اجبار و کراهت اسلام آورد ، آنهم پس از آنکه همه سران اسلام رسولخدا صلی الله علیه و آله را یار و مددکار گشته (ابوسفیان پدر تو پس از آنکه دید دیگر خنایش رنگ ندارد ، و مکه بدست رسولخدا فتح شد ، از روی ناچاری زانوی تسلیم را در پیش ما بزمین زده ، بزبان اظهار اسلام کرد ، لکن در زمان خلافت ابی بکر آن را

انکار کرده گفت این تشکیلات جز دولتی بیش نیست ، آن را دست بدست بگردانید ، و از دستش بگذارید)

واما اینکه یادآور شدی که من (از مکه و مدینه) بین کوفه و بصره فرود آمده ، طلحه و زبیر را کشته ، عایشه را دور کرده ، سر و سامان کارش را بهم زدم ، اینهم کاریست که تو از آن برکنار بودی ، نه زیان آن بر تو ، و نه عذر آن بر تو فرود آینده است . (و تو نا کس تر از آنکه خود را در این قضایا دخالت دهی) .

تذکر دیگرت این بود که مرا در میانه مهاجر و انصار (که تو را سپاه و مدد کار و بامن بپیکار آمدند) دیدار خواهی کرد (من در این تذکر از خیره چشمی و بیشرمی تو اندازه ها گرفتم) در صورتیکه آن روز که برادرت (یزید ابن ابی سفیان در فتح مکه در باب خندمه بخواری تمام بدست من) اسیر و دستگیر افتاد ، رشته مهاجر بودن شما بریده شده (زیرا شما بجنگ اسلام آمده ، نه آنکه برای یاری آن از وطنتان هجرت کرده باشید) در هر حال اگر (برای پیکار با من) در تو شتابی است ، دمی درنگ آر و آسوده باش (که روزگار ناچار یکی از ما دو نفر را برای پیکار بهم خواهد رساند) پس اگر من بدیدار تو شتافتم . این شایسته کاری است ، که خدا مرا برای اینکه کیفر کردار تو را در کنارت نهم برانگیخته باشد . و اگر تو بدیدار من آمدی ، آنهم شبیه بگفته برادر بنی اسد (بشر ابن ابی حازم اسدی) است که گوید :

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ ۞ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَجُلْمُودِ ۞

یعنی دشمنان روی آورنده اند بباد های تند تابستانی ، که سنگ ریزه ها را از پشت و فراز زمین ها برداشته ، و برآنان میزند (کنایه از اینکه همانطور تیر و نیزه و شمشیر بر روی تو و یارانت خواهم پاشید و ریخت ، پسر صخر هرزه لاف ، و فراموش مکن که هنوز) همان تیغیکه (در جنگ بدر در یکدم عتبة ابن ربیعه ، و ولید ابن عتبة ، و حنظلة ابن ابی سفیان) جد و دائی و برادرت را در یکجا آن را با آنها چشانده ، و سرهایشان را پراندم با من است ، ولی سوگند باخدای تو را من دیده ، و دانستم که غلاف گراهی دلت را پوشانده ، و غرور تو سست و

زبون است ، سزد که درباره‌ات گفته شود ، که تو نردبانی را بالا رفته ، که بدجای بلندی را بتو نشان داده ، که آن بزیان تو است نه بر سودت ، زیرا تو چیزی را که گمشده تو نیست میجوئی ، و چرا کنندهٔ که مربوط بتو نیست میچرانی ، و امری که زیندهٔ برای آن نیستی ، و از مرکز آن دوری خواستاری (پسر هند ناکس ، تو با کدام لیاقت و شرافت خلافت را خواهانی ، و با چه سابقه و شایستگی در صدد خونخواهی عثمان برآمده) وای که تا چه اندازه گفتار تو از کردارت بدور است ، و چه زود تو بدانیها و عموهایت که بدبختی و آرزوهای باطل آنها را با کنار محمد صلی الله علیه و آله واداشت ، همانند شدی (و با وصی او به پیکار ، و سرکشی برخاستی در صورتیکه در بدر و حنین) تو خود کشتگاه آنان را میدانی ، که چسان در آنجا بخاک هلاک افتادند ، و کار بزرگی از پیش نبردند ، و در برابر تیغهای سرافشانی که در پهنه پیکار کندی در آنها پدید آنگشت ، نتوانستند حریم خویش را از آنها دفع دهند (و جان بسلامت برند) .

دیگر اینکه درباره کشندگان عثمان سخن بسیار گفتی (اگر راست میگوئی) داخل شو در آنچه که مردم در آن داخل شدند ، آنگاه مردم را بمحاکمه با من برانگیز ، تا من تو و آنها را بسوی کتاب خدا تعالی بکشانم (لکن کجا و کی من از سودای خامیکه تو در سر میپزی آگاهم ، و میدانم منظور تو از مطالبه شام شانه از زیر بار بیعت تهی کردن است) و آن چیزی را که توخواهانی آن نیز نکی است که با آن کودک را بهنگام باز گرفتن از شیرش میفریبند (تا بدان سرگرم گردد و شیر نخواهد) .

(۶۵) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَيْهِ أَيْضًا :

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ أَنَ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ الْبَاصِرِ مِنْ عِيَانِ

ٱلْأُمُورِ، فَلَقَدْ سَلَكْتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِٱدِّعَائِكَ ٱلْأَبَاطِيلَ، وَٱقْتِحَامِكَ غُرُورَ ٱلْمَيْنِ وَٱلْأَكَاذِيبِ، وَبِٱنْتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ وَٱبْتَزَازِكَ لِمَا ٱخْتُزِنَ دُونَكَ، فِرَارًا مِنَ ٱلْحَقِّ، وَجُحُودًا لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ، مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ، وَمُلِئَ بِهِ صَدْرُكَ، فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَالُ ٱلْمُبِينُ، وَبَعْدَ ٱلْبَيَانِ إِلَّا ٱللَّبْسُ؟ فَٱحْذَرِ ٱلشُّبْهَةَ وَٱشْتِمَالِهَا عَلَى لُبْسِهَا، فَإِنَّ ٱلْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَفَتْ جَلَابِيبَهَا، وَأَغْشَتِ ٱلْأَبْصَارَ ظُلْمَتُهَا.

وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ ٱلْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ ٱلسَّلْمِ، وَأَسَاطِيرَ لَمْ يَحُكْهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَلَا حِلْمٌ، أَصْبَحْتَ مِنْهَا كَٱلْحَائِضِ فِي ٱلدَّهَاسِ، وَٱلْخَابِطِ فِي ٱلدَّيْمَاسِ، وَتَرَقَّبْتَ إِلَى مَرْقَبَةٍ بَعِيدَةِ ٱلْمَرَامِ، نَازِحَةِ ٱلْأَعْلَامِ، تَقْصُرُ دُونَهَا ٱلْأَنُوقُ، وَيُحَاذَى بِهَا ٱلْعَيُّوقُ.

وَحَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي صَدَرًا أَوْ وِرْدًا، أَوْ أُجْرِيَ لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا، فَمِنَ ٱلْآنَ فَدَارِكْ نَفْسَكَ وَٱنْظُرْ لَهَا، فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ ٱللَّهِ أُرْتِجَتْ عَلَيْكَ ٱلْأُمُورُ، وَمُنِعْتَ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ ٱلْيَوْمَ مَقْبُولٌ

وَالسَّلامُ .

ونیز از نامه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است ، بمعاویه :

پس از حمد و ثنای خدا و رسول ، آن هنگام فرا رسیده است ، که با نگریستن و دقت در امور هویدا سود بری (و خلافت مرا گردن نهی ، ولی میدانم که بجای پیروی از حق و حقیقت) تو سخت راه پیشینیانت را پیمودی ، بواسطه دعاوی پوچت ، و بی باکانه خود را در دروغها افکندنت ، و آنچه که از رتبهٔ تو برتر است بکذب بر خویش بستنت ، و آنچه از دیگران ، و نزد تو سپرده اند ربودنت ، و برای از حق دور ماندنت ، و منکر شدنت چیزی را که از گوشت و خونت برایت لازمتر است ، از آنچه که گوش تو آن را نگهداشته و سینه ات از آن لبریز است (خلاصه تو اگر بخواهی خوب میتوانی راه حق را تشخیص دهی و احادیثی که از رسولخدا ص در بارهٔ خلافت من شنیده بکار بسته ، و از احکام و فرامین من سرپیچی نکنی ، لکن شیطان جهان را بر تو آراسته است ، هر ساعت بهانه میآوری و نغمهٔ تازه ساز میکنی ، گاهی شام و جانشینی مرا میخواهی ، گاهی بخونخواهی عثمان برمیخیزی ، آخر این ره که تو می پیمائی) جز گمراهی است آشکار و پس از پدید ار آمدن راستی جز اشتباهکاری ، و بباطل در آمیختن است ، پس از اشتباهکاری و حق را بباطل در آمیختن بترس ، چرا که چندی است ، تبهکاری پرده های خویش را فرو هشته و تاریکیش دیده ها را از دیدار باز داشته است .

مرا از تو نامهٔ رسیده است که گفتار آن درهم ، و پراکنده (و مطالبش از سیاق نگارش خارج) است ، قوای آن سست و ناتوان ، و از صلح و آشتی در آن افسونهائی بود ، که دانش و بردباری تو آنها را نبافته و ننگاشته است (بلکه بیخردی و نادانی تو از سطح و ذیل آن نامه هویدا است) تو با این سخنان نادرست و سست بدانکس مانی که در زمین هموار و پرشن گیر کرده و یا همچون کسی هستی که در تاریکی بسیار فرو رفته باشد (با دلی تاریک ، و قدمی نا استوار بکار خویش در مانده نه برای ریاست و خلافت که سخت دلباختهٔ آنی راهی داری ، و نه از آن

دست کشیدن میتوانی) تو خود را بجائی بلند برکشیدی که نشانه های آن دور، و اوج آن بسی بلند است، شهباز بلند پرواز را پای برفراز آن نرسد، و با ستاره عیوق برابری تواند کردن (مرگ پست مگر خلافت و قضاوت در امور مسلمین کاری کوچک است، که همچون تو کسی آرزوی رسیدن بدان مقام را در سر بپروراند، اینمقام درخور کسی است که عالم بامور و از جانب خدا و رسول بدان گمارده شده باشد) ۰

پناه برخدای اینکه تو پس از من عهده دار امر مسلمین گردی، و بست و گشاد کارشان با تو افتد، یا بستن چنین و گشادن پیوندشان را زمام بدست تو دهم (خدا چنان روزی را نیاورد و چون تو کسی را بر آنان فرمانروا نکند) هم اکنون درباره خویش بیندیش، و خود را آماده ساز (برای بیعت با من و جبران مافات) که اگر تقصیر و کوتاهی کردی، تا آن هنگام که بندگان خدای (و لشکریان من به پیکار با تو) برخیزند، کار ها را در برویت بسته شود، و چیزیکه امروز از تو پذیرفته میشود پذیرفته نگردد (آنگاه از کرده پشیمان خواهی بود، و خود کرده را تدبیر چیست)

(۶۶) (وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ بِخِلَافِ هٰذِهِ الرِّوَايَةِ)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَ يَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ، فَلْيَكُنْ أَفْضَلُ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغَ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءَ غَيْظٍ، وَ لٰكِنْ إِطْفَاءَ بَاطِلٍ وَ إِحْيَاءَ حَقٍّ، وَ لْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ، وَ أَسَفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ وَ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ ۰

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است ، بعبدالله ابن عبّاس (که او را از شادمانی واندوهناکی در کم وزیاد شدن چیزهای جهان باز داشته اند) پیش از این هم (در نامه ۲۲) این نامه بعبارتی دیگر بیان شده است .

پس از حمد وستایش خدا ورسولش ، بدیهی است گاهی شخص خورسند میگردد بچیزیکه مقدّر نشده است که آن چیز باو نرسد ، واندوهگین میشود بر چیزیکه رسیدن آن چیز بوی مقدّر نگردیده است ، بنابراین نباید بزرگترین چیزیکه تو از دنیایت بدان میرسی رسیدن بلذّتی یا بکار بردن خشمی باشد ، بلکه باید خاموش کردن آتش باطل ، وزنده نگهداشتن حق موجب خورسندی تو باشد ، خوشحال باش بدانچه که از پیش فرستادی ، وغمگین باش بر چیزیکه آن را از کف نهادهٔ ، وهمواره برای پس از مرگت غمنده واندیشناک باش (غرض بشر برای آخرت است ، آنچه از دنیا که از دست رفت غصّه ندارد ، چون خود دنیا فانی است ، وآنچه برای آخرت بدست میآید موجب خرسندی است ، چون آخرت باقی است .

(۶۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى قُثَمَ ابْنِ الْعَبَّاسِ ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ ، وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانَكَ ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهَكَ ، وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا ، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا .

وَانْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قِبَلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قِبَلَنَا.

وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (سَوَاءً الْعَاكِفُ وَالْبَادِ) فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ، وَفَّقَنَا اللهُ وَإِيَّاكَ لِمَحَابِّهِ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس، که از جانب آن حضرت فرماندار مکه بود.

(و در این نامه دستور فرموده اند: که او بموقع حج در موسم حاضر شده، بمردم کمک دهد، کسان را از اجاره گرفتن از حجاج مانع گردد، ای پسر عباس) حج را با مردم بپایدار (و مسائل و آداب را بآنان بیاموز) و روزهای خدای را بیادشان آر (که بر سر گذشتگان در اثر نافرمانی چه آمد، تا آنها در آن بارگاه کبریائی از سر سوز بنالند، و بتوبه و انابه بگرایند) صبح و سر شب با آنان بنشین، و برای آنکه مسئله (از مسائل صبح را) میپرسد فتوی بده، نادان را بیاموز، با دانشمند مذاکره کن (تا مسائل مشتبه را متذکر گردد) فقط زبان تو بایستی بر مردم سفیر و میانجی باشد، فقط دربانت بایستی خودت باشی (این خوی فراغنه و قیاصره است، که خویشتن روی از مردم در پوشند، و کارها را با سفیر و دربان انجام دهند، بین فرماندار حرم خدا با آنها تفاوت بسیار باید باشد، ای قثم) نگذار که نیازمندی را از دیدار

خویش محروم سازی ، که اگر کردی و در نخستین برخورد شش از دربار تو نومید باز گردد ، آخر کار ستوده نخواهی شد (بلکه بعکس زبان بنکوهش خواهد گشاد) .

در عیال مندان و کرسنگانی که نزد تو اند (بدیده مهر) بنگر ، و هر آنچه از مال خدای که نزدت گرد آمده است ، بمصرف آنان برسان ، در حالیکه آن را بکسانیکه درویش و نیازمند (و دور از تو هم باشند) رسانده باشی ، و آنگاه آنچه زیاد آمد برای ما بفرست ، تا ما آن را بکسانیکه در نزد مان هستند تقسیم کنیم .

دیگر اینکه یکیان را بفرمای که از ساکن (و حاجیکه برای گذاردن حج بمکه منزل گزیده اند) کرایه نگیرند (که اگر گرفتند خلاف دستور خدا رفتار کرده اند) چرا که پاک پروردگار (در قرآن کریم در ذیل آیه ۲۵ سورهٔ ۲۳) فرماید: سَوَاءً ٱلْعَاكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ یعنی غریب و بومی در خانه کعبه (بهنگام حج) یکسانند ، و عاکف کسی است که ساکن در مکه ، و بادی حاجی است که اهل مکه نیست (فلذا مگذار که یکیان از حاجیان جاره دریافت کنند) خداوند ما و شما را بکردار نیکی که مورد پسند او است بدارد ، والسلام .

(۶۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(إِلَى سَلْمَانَ ٱلْفَارِسِيِّ «رَحِمَهُ ٱللَّهُ» قَبْلَ أَيَّامٍ مِنْ خِلَافَتِهِ :)

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّمَا مَثَلُ ٱلدُّنْيَا مَثَلُ ٱلْحَيَّةِ . لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا ، فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا . وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا ، لِمَا أَيْقَنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا ، وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا ، وَكُنْ أَنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ مِنْهَا ، فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا أَطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ

أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ ، أَوْ إِلَى إِيَاسٍ أَزَالَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِطَاسٍ وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، که پیش از رسیدن بخلافت بسلمان فارسی ، که خدایش رحمت کناد ، نگاشته اند :

(ذخر عرب فخر عجم ، نادرهٔ دوران ، دریای بی پایان علم و ایمان ، حضرت سلمان رضوان الله علیه . فضائل و مفاخرش زیاده از آنست که در این مختصر گنجد ، و قلم را حوصلهٔ آن نیست که عشری از اعشار ، و مفاخر و آثار وی را بنگارد ، مرحوم محدث نوری رحمة الله علیه کتابی بزرگ بنام نفس الرحمن فی حالات مولانا سلمان نگاشته اند ، لکن تیمناً در اینجا برخی از فضائل آن جناب اشارتی میرود .

نام سلمان پیش از اسلامش بطوریکه رجالیون گفته اند ، روزبه ابن خشنودان یا بهبود ابن بدخشان از فرزندان منوچهر ابن فریدون پادشاه عجم بوده است ، پس از اسلام نامش سلمان الخیر ، سلمان المحمدی ، و کنیه اش ابو عبدالله ، ابو البیّنات ، ابو المرشد ، و خود میفرمود ، من سلمان ابن الاسلام و از نبی آدمم .

اصلش از شیراز ، یا کازرون ، یا رامهرمز ، یا شوشتر ، یا قریه جی از قراء اصفهان نوشته اند و او کسی است که حضرت صادق درباره اش فرمودند ، سلمان علم اول و آخر را درک کرده ، و دریائی است که پایانی ندارد ، و او از ما اهلبیت است ، و حضرت امیرالمؤمنین ع او را مانند لقمان حکیم بلکه بهتر دانسته اند ، و او در ایمان دارای رتبهٔ دهم است . و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا ص ابوذر را با سلمان برادر قرار داد ، و با ابوذر قرار دادند که سر از فرمان سلمان برنتابد ، و در خبر است که وقتی ابوذر بر سلمان وارد شد در حالی که دیگی بر سر آتش گذارده شده بود ، ساعتی با هم حدیث کردند ، دیگ از روی سپایه در غلطید و ابذا از آنچه در دیگ بود قطرهٔ نریخت سلمان آنرا بجای خود نهاد ، باز زمانی نگذشت که دیگ

در غلطید ، و چیزی از آن نریخت ، باز سلمان آن را بجایش گذارد ، ابوذر از مشاهدهٔ این حال وحشت زده از نزد سلمان بیرون شد ، و در حال حیرت حضرت امیرالمؤمنین ع را دیدار کرد قضیه را برای آنحضرت نقل نمود ، حضرت فرمود ای ابوذر اگر سلمان بآنچه میداند تو را خبر دهد البته خواهی گفت : خدا کشندهٔ سلمان را رحمت کند ، سلمان در زمین باب الله است ، هر که معرفت بحال او داشته باشد مؤمن ، و هر که منکرش باشد کافر است ، و شاذان ابن جبرئیل قمی در کتاب فضائل داستان سخن گفتن میت را با او نقل کرده است ، محدث نوری رحمة الله علیه از زینة الاعیاد نقل میکند ، که چون آن جناب بر مدائن والی شد در مسجد ببافتن زنبیل برای تحصیل روزی خویش سرگرم شد ، مردم امروی را ضعیف شمرده ، فساد و دزدی در مداین رواج پیدا کرد ، سلمان از مسجد بیرون آمده با سگی سخنی فرمود ، آن سگ بتعجیل بر بالای بلندی برآمده ، صدای عظیمی کرد ، سگهای اطراف گرد آمده ، و در شهر پراکنده شدند ، آنگاه از جانب سلمان منادی ندا کرد که هر کس پس از فلان ساعت در شب بیرون آید کشته خواهد شد دزدان اعتنائی نکرده بیرون آمدند ، و سگها تمامی را دریدند ، و هم در آن کتاب است که سلمان را بر شخصی خشم آمد زمین را امر کرد تا او را ببلعید ، خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی در سفینة البحار ، و تحفة الاحباب فضایل بسیاری برای سلمان نقل کرده ، وفاتش در مدائن و حضرت امیرالمؤمنین ع بروی نماز خوانده ، و جعفر طیار و خضر علیهما السلام در حالیکه با هر یک از آنها هفتاد صف از فرشتگان که در هر صفی هزار هزار فرشته بوده است ، در نماز بروی شرکت جسته اند ، و او را آنحضرت بخاک سپرده است ، و قبر شریفش در نزدیکی مداین ، و سزاوار است هر یک از شیعیان که بزیارت کاظمین سلام الله علیهما مشرف میشوند ، از زیارت حضرت سلمان غفلت ننمایند ، مدت عمرش را دویست و پنجاه ، و سیصد و پنجاه ، بلکه بیش از چهار صد سال گفته اند ، برخی معتقد اند که حضرت عیسی را درک کرده است ، شیخ کاظم از ری علیه الرحمة در باب غسل دادن حضرت امیرالمؤمنین ع سلمان را در مداین بطی الارض ، و حاضر نشدنش بجنازهٔ عثمان چنین میسراید :

مَنْ تَوَلّٰى تَغْسِيلَ سَلْمَانَ إِلَّا	ذَاتُ قُدْسٍ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاهَا
لَيْلَةٌ قَدْ طَوَى بِهَا الْأَرْضَ طَيًّا	إِذْ نَأَتْ دَارُهُ وَشَطَّ مَدَاهَا
وَابْنَ عُفَّانَ حَوْلَهُ لَمْ يُجَهِّزْهُ	وَلَا كَفَّ عَنْهُ كَفُّ أُذَاهَا
لَسْتُ أَدْرِي أَكَانَ ذَلِكَ مَقْتًا	مِنْ عَلِيٍّ أَمْ عَقَّهُ وَنَزَاهَا

بالجمله فضائل و مفاخر جناب سلمان ؓ درخور کتاب جداگانه است ، و بایستی به نفس الرحمن رجوع کرد ، ولکن قطع نظر از مقام زهد و عبادت و ایمان سلمان پیدا است که اینمقام را در اثر پیروی و دوستی علی ابن ابی طالب سلام الله علیه کسب کرده ، زیرا در اختصاص شیخ مفید است که روزی ذکر جناب جعفر ابن ابی طالب و سلمان در خدمت حضرت صادق ؑ بمیان آمد ، بعضی سلمان را تفضیل نهادند ، شخصی گفت سلمان آتش پرستی بود که مسلمان شد ، ناگاه حضرت صادق سلام الله علیه بکندهٔ زانو نشسته از روی خشم با بابصیر فرمودند : یا ابابصیر خدا سلمان را علوی قرار داد پس از آنکه آتش پرست بود ، و قرشی قرار داد پس از آنکه فارسی بود ، فصلوات الله علی سلمان ، و جعفر نیز نزد خدا دارای شأنی است که با فرشتگان در آسمان بپرواز است و در کتاب روضة الواعظین است که شبی ابن عباس سلمان را در خواب دید با حلّه هائیکه بر تن و تاجی از یاقوت بر سر داشت ، پرسید : ای سلمان بگو در بهشت پس از ایمان بخدا و رسول چه عمل افضل است ؟ فرمود : چیزی از محبّت و پیروی از آن حضرت افضل نیست ، باری حضرت بوی نوشتند) :

پس از سپاس یزدان ، و درود بر خاتم پیغمبران ، براستیکه جهان داستانش بدان کرزه ماری ماند که برونش نرم ، و درونش زهر کشنده است (انسان را بخطّ و خالش میفریبد و با دام های نیرنگش بهلاکت میکشاند) بنابراین از آنچه که ترا خوش آیند افتد ، چون پُری با تو نمیپاید ، دوری بگزین ، و چون بجدا شدن از آن چیز بدگرگونی حالات گیتی یقین داری پس اندوه آن را از خویش بران ، و هر آندم که انس و نزدیکیت بدان بیشتر از آن دور و هراسناک تر باشی ، زیرا دارای جهان هر زمان که با اطمینان و دلبستگی در آن بشادی

برخواست ، همان دم جهان او را بسوی گرفتاری میکشاند ، و یا در عین انس و اطمینان و چار بیم و هراسش میسازد .

(۶۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ :)

وَتَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَنْصِحْهُ ، وَأَحِلَّ حَلَالَهُ ، وَحَرِّمْ حَرَامَهُ ، وَصَدِّقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ ، وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا مَا بَقِيَ مِنْهَا ، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا ، وَآخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا ، وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ ، وَعَظِّمِ اسْمَ اللهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ ، وَأَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَيُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوِ اعْتَذَرَ مِنْهُ ، وَلَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنِبَالِ الْقَوْلِ ، وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا ، وَلَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلَّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا ، وَاكْظِمِ الْغَيْظَ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدُرَةِ ، وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ

اَلْعَاقِبَةُ ، وَاسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللّٰهُ عَلَيْكَ ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ عِنْدَكَ ، وَلْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْكَ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بحارث همدانی

(همدان بسکون المیم نام طایفه از مردم یمن است ، که حارث ابن عبدالله از آن طایفه ، و آنان همگان از دوستان و دلباختگان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اند ، و در صفین فداکاریهای فوق العاده از آنان بظهور رسید ، تا جائیکه حضرت در حقشان فرمودند :

إِذَا كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ ، فَقُلْتُ لِهَمْدَانَ اُدْخُلُوا بِسَلَامٍ

ابن عبدالبر در استیعاب حارث را که اعور نیز بوده است ، از یاران امیرالمؤمنین شمرده است . ثقة الاسلام قمی در سفینة البحار گوید : او فقیه ترین مردم زمانش بوده است ، و شیخ بهائی گفته است حارث جد ما و از یاران امیرالمؤمنین است ، جمیل ابن صالح از خالد کابلی ، از اصبغ ابن نباته روایتکرده است که حارث همدانی با چند نفر از شیعیان که من نیز از آنان بودم ، بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در آمد ، و حارث در آنوقت مریض و در راه رفتن کندی میکرد ، و او را نزد حضرت مکانتی بود ، حضرت باو فرمودند : ای حارث تو را چسان مینگرم ؟ عرض کرد یا امیرالمؤمنین روزگار بر من گذشته است ، و در سینهٔ من غم و اندوهی پدید آورده است ، از خصومت اصحاب شما با یکدیگر در درِ خانهٔ شما ، فرمودند خصومت آنها در چیست ؟ عرض کرد در بارهٔ شما ، و سه نفر بگمان پیش از شما بوده اند ، برخی از یاران در بارهٔ شما غلو کرده اند ، برخی در راهِ میانه اند ، برخی مرتد و گرفتار شک اند ، که راه پس و پیش رفتن ندارند ، فرمود ای برادر همدان دانسته باش که شیعیان من کسانی اند که راه وسط را روند تا اینکه فرمودند مژده باد تو را ای حارث که مرا نزد مرگ ، و نزد صراط ، و نزد حوض ، و نزد تقاسمه خواهی یافت ، عرض کرد مقاسمه کدام است ؟ فرمود : آن قسمت کردن آتش است ، قسمت

کردنی ، درست بآتش گویم این دوست من است اورا واگذار ، واین دشمن من است اورا بگیر ، آنگاه حضرت دست حارث را گرفته فرمودند : ای حارث من دست تورا گرفتم ، بدانسانکه رسولخدا ص دست مرا گرفتند ، ومن از حسد قریش ومنافقین برخودم ، بدانحضرت شکایت کردم ، حضرت فرمودند : یا علی هنگامیکه قیامت سرپا شود ، من قائمهٔ عرش خدای رابگیرم ، وتو وذریه ات دامان مرا ، وشیعیان شما دامان شمارا ، آیا خدا با پیغمبرش ، وپیغمبر باوصیش چکار خواهد کرد ؟ ای حارث این مختصر را از حدیثی مفصل فراگیر ، که تو در قیامت باهرکس که دوستش میداری میباشی ، وبرای تواست آنچه بجای آورده واین سخن راسه مرتبه باحارث مکرر فرمودند ، آنگاه حارث برخاسته دامن کشان (وفخر کنان) روان شده میگفت ازاین پس باکی از دیدار مرگ ندارم ، جمیل ابن صالح گوید : ابوهاشم سید حمیری رادیدم که این حدیث را برشتهٔ نظم درکشیده ، وبدینسان بر من فرو خواند :

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبًا	كَمْ ثَمَّ أُعْجُوبَةٍ لَهُ حَمَلَا
يَا حَارَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي	مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبَلَا
يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ	بِعَيْنِهِ وَاسْمِهِ وَمَا عَمِلَا
وَأَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِي	فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَلَا زَلَلًا
أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَأٍ	تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقِفُ لِلْعَرْضِ	دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي لَهُ الرِّجْلَا
دَعِيهِ لَا تَقْبَلِيهِ إِنَّ لَهُ	حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا

باری حارث در سنهٔ ۶۵ هجری وفات یافت ، ومطالب ذیل پاره از نامهٔ مفصلی است که درباره محاسن اخلاق ونیکوئی آداب حضرت بوی نگاشته اند (ای حارث) چنگ برشتهٔ قرآن درافکنده ، وپند واندرز را از آنان خواهان باش ، حلال وحرامش را حلال وحرام بدان ، آنچه از حق که گذشته است باور دار (وبکتب ورسل ایمان داشته باش)

باآنچه ازجهان که گذشته است پندگیر، برای آنچه که ازآن برجای مانده است، زیرا پارهٔ از جهان همانند پارهٔ دیگرآن، وآخرش باولش خواهد پیوست، وهمهٔ آن ازمیان برداشته خواهد شد (پس تافرصت باقی است کاری بکن، وتوشهٔ برای آخرتت گردآر) ونام خدای را بزرگ شمار، وآن را درحق ودرستی یاد کن (وبدروغ سوگند مخور که سوگند دروغ مستلزم عذابی بزرگ است، مرگ وپس ازمرگ رابیادآر) وبدون داشتن شرطی استوارآرزومندآن مباش (که باندانشتن کردارهای نیک ویقین باینکه آخرت بهتر ازدنیااست آرزوی مرگ سخت بیجااست) وسخت بپرهیزازهرکاریکه بجای آورندهٔاش آنرا برخویش بپسندد، وازبرای مسلمانان دیگرش نخواهد (یعنی سودشخصی رابزیان عمومی ترجیح دهد) سخت بپرهیزازهرکاریکه درنهانش انجام دهند، ودرعیان ازآن بشرم اندرباشند سخت بپرهیزازهرکاریکه بهنگام بازپرسی بجای آورندهٔاش منکرآن باشد، ویاازآن پوزش طلبد، حارثا، نکندکه عرض وآبروی خویش رانشانهٔ پیکانهای گفتارقراردهی (وبانا سخته سخنی نابهنگام خویش رارسواسازی) نکندآنچه راکه می شنوی بادیگرانش درمیان نهی که دروغگوئی تورابهمین بس، مبادادرمقام ردآنچه که مردم توراببدان حدیث کنند برآنی که نادانی تورابهمین بس.

شرارخشم رافروکش، وبهنگام توانائی باگذشت باش، وبهنگام تندخوئی خوی نرم رابکاردربند، هرآنگاه که زمام شوکت بچنگ است (برگنهکاروزیردست) بخشنده باش که درپایان سودش برای تواست، دربرابرهرنعمتی که خداوندبرتوارزانی داشته است سپاسگذار باش، وهیچگاه نعمتی ازنعمتهای خدابنابستی درنزدتوتباه شود، سزاواراست که اثرهرنعمتی که خداوندبتوارزانی داشته است درتوهویدا باشد (زیراکه خداوندرسورهٔ — آیهٔ — فرماید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، نعمت پروردگارت راظاهرساز).

وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ

أَهْلِهِ وَمَالِهِ، وَأَنَّكَ مَا تُقَدِّمْ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَ لَكَ ذُخْرُهُ، وَمَا تُؤَخِّرْهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ، وَآحْذَرْ صُحْبَةَ مَنْ يُقَبِّلُ رَأْيُهُ وَيُنْكَرُ عَمَلُهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ، وَآسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَآحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللهِ، وَآقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ، وَإِيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِيضُ الْفِتَنِ، وَأَكْثِرْ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فُضِّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ، وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللهِ، أَوْ فِي أَمْرٍ تُعْذَرُ بِهِ، وَأَطِعِ اللهَ فِي جُمَلِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا، وَخَادِعْ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَآرْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا، وَخُذْ عَفْوَكَ وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا، وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا، وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ يُلْحَقُ، وَوَقِّرِ اللهَ وَأَحِبَّ أَحِبَّاءَهُ، وَآحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ، وَالسَّلَامُ.

حارثا ، بدان که گرامی ترین گروندگان بخدا و رسول آنانند که با جان و مال خود از دیگران سبق برده اند (و در راه پیشرفت دین از هیچیک از این سه دریغ نکفته اند) تو نیز اگر از نکوئی آنچه بعنوان ذخیره ، و پس انداز پیش فرستی برایت ماندنی ، و آنچه پس از خویش بگذاری نتیجه بوارث عاید است ، ای حارث آن نیست که دارای رای و اندیشه ایست ناپسند ، از دوستیش بهراس که دیر یا زود تو را با خویش همخوا هم کرد ، و (برای سکونت) در شهرستانهای بزرگ مکان گیر ، که آنها اجتماع مسلمین را مرکز اند (و حیات مادی و معنوی انسان در آنها بهتر تامین است) و از دهات و شهرستانهائی که ستم و فراموشی در آنها بوده ، و یا رگیران بر فرمان خداوند اندک اندک از آنجا بگریز ، و فکرت را منحصر کن بکاریکه تو را بکار آید ، از نشستن در سر گذرهای بازار بپرهیز ، که آنجا ها شیطان را جایگاه و فتنه ها را نمایشگاه اند (مردم در این گونه جاها غالبا تمرکز پیدا کرده ، و بحر فهائی که خلاف دین و شرع است سرگرم میشوند) درباره آن کس که تو بر او (از حیث مال و علم و مقام) برتری داده شده بسیار بپرهیز که این یکی از راههای سپاسگذاری است ، در روز جمعه تا نماز را نگذاری بسفر مرو ، مگر اینکه سفرت در راه (جهاد برای) خدا تعالی ، یا برای کاریکه عذر داشته باشی ، و در همه کارهایت خدای را فرمان بردار باش ، که فرمانبرداری خدا بر هر چیز برتری دارد ، خویشتن را در عبادت بفریب) و با میدثواب و با بیم از کیفر گناهش بکار وادار) لکن او را مقهور نساخته و بدار ا با آن رفتار کن ، و بهنگام گذشت او (از غم) و خوشی و نشاطش آنرا بکار دار ، جز اینکه واجبی بر تو نوشته شده باشد ، که ناچاری آنرا بهنگام خودش گذارده و بجایش آوری ، زنهار بپرهیز از اینکه مرگ تو را دریابد ، در حالیکه تو در راه طلب دنیا از خدای گریزان باشی ، از نهار بپرهیز از اینکه بازنشستگان همراه آئی ، چرا که آنوقت دور نشتی بهم پیوندد (یکی اینکه او زشت است و دیگر اینکه تو هم کاری زشت کرده که بازنشت پیوسته ، در نتیجه بازنشکاری وارد خواهی شد) خدا را بزرگ دان ، و دوستانش را دوست بدار ، از خشم و غضب بترس ، که غضب سپاهی بزرگ از سپاهیان شیطان است ، والسلام .

(٧٠) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى سَهْلِ ابْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فِي مَعْنَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا لَحِقُوا بِمُعَاوِيَةَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا آسَفُ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ غَيًّا وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًا، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ، وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ، فَبُعْدًا لَهُمْ وَسُحْقًا!!

إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَفِرُّوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَيُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است، بسهل ابن حنیف انصاری ره (برادر عثمان ابن حنیف، و این سهل یکی از دوستان باوفای حضرت امیرالمؤمنین ع است و از آن ۱۲ نفری است که در مسجد بهنگام خلافت ابی بکر برخاسته، و او را نکوهش

کردند، علامهٔ طباطبائی در رجال فرماید: او از طرف حضرت بر مدینه و فارس و بصره حکومت کرده، و از حاضرین در صفین، و از شرطة الخمیس یعنی از کسانیکه تا پای جان حاضر شدند جنگ را بسود حضرت تمام کنند میباشد، و حضرت بهشت را برای او ضامن شده، وفاتش در کوفه سنه ۳۸ هجری است، و حضرت خود او را کفن کرده، و در نماز بر او ۲۵ تکبیر گفته و فرموده اند اگر هفتاد تکبیر بر او بگوییم اهلیت آنرا دارا است) و این نامه را حضرت بهنگام فرمانداری سهل در مدینه بوی نگاشته اند، در بارهٔ دسته از اهل مدینه که بمعاویه پیوسته بودند.

مرا رسیده است از کسانیکه نزد تو هستند مردمی بمعاویه میپیوندند، پس تو باز دست رفتن آنان و کشدن یارشان نوان و اندوهگین مباش، این تو را بس که فرار آنان از حق و هدایت، و شقاوتشان بکوری و نادانی برای آنها گمراهی و برای تو شفا دهنده است (که از رنج کارشکنی آنان علیه خودت آسوده خواهی شد آری) اینان دنیا پرستانند که بسوی آن شتافتند، با اینکه حق و دادگری را (در ما) دیده و شناخته و شنیده و حفظش کردند، و دانستند مردمی که نزد ما هستند در حق مساوی اند (و کسی را در تقسیم برو دیگری امتیازی نیست، و دانستند که نزد معاویه از دین و داد اثری نیست) با این حال گریختند تا مگر سود دیگران را بخویش اختصاص دهند، خدای اینان را از رحمتش دور بدارد، سوگند بخدای که اینان نه ارستم گریختند، و نه بعدل و داد پیوستند. و ما از خدا چشم آن داریم که دشوارترین امر را بر ما آسان گیرد و ناهمواریش را هموار سازد. در پایان درود خدای بر محمد و آل او باد.

(۷۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ، وَقَدْ كَانَ

اِسْتِعْمَالِهِ عَلَى بَعْضِ النَّوَاحِي فَخَانَ الْأَمَانَةَ فِي بَعْضِ مَا وَلَّاهُ مِنْ أَعْمَالِهِ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا ، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَادًا ، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ ، وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ تُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جِبَايَةٍ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللهُ .

وَالْمُنْذِرُ هَذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّهُ لَنَظَّارٌ فِي عِطْفَيْهِ ، مُخْتَالٌ فِي بُرْدَيْهِ ، تَفَّالٌ فِي شِرَاكَيْهِ .

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است ، بمنذر ابن جارود عبدی که او را بر برخی از شهرها حکومت داده بود ، و او بر برخی از کارها که بدان گمارده شده بود ، بخیانت گرائید .

پدر منذر نامش بشر ابن المعلّی ملقب بجارود است ، مردی نیک و رئیس قبیله عبد القیس است که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده ، با قبیله‌اش اسلام آورده ، حالش بسیار

نیکو شد، و از آن حضرت حدیثی نیز روایت کرده است، او در سال ۲۰ هجری در جنگ نهاوند در جائیکه بعقبه معروف بود کشته شد، از آن پس آنجا را عقبة الجارود نامیدند، لکن منذر را از نیکی پدر بهره نبود، و ارباب رجال بحدیثش اعتنائی ندارند، باری حضرت بوی نوشتند: ای منذر، نیکی پدرت مرا در تو بفریفت، و گمان کردم تو رَوِش او را پیرو، و براه وی روانی (و ابدًا باورم نمیآمد که پسر جارود عبدی تا این اندازه خائن و نالایق باشد، که چهار هزار درهم از بیت المال بر باید، و صرف خویشان و هوا و هوس خویش کند) ناگهان مرا خبر رسید که تو خائن از کار در آمدهٔ، و برای هوای نفس و فرمانداری، فرمانبری (شیطان) را رها نمیکنی، و برای آخرتت توشه نمیگذاری، و دنیایت را بخرابی، آخرتت آباد میخواهی، و با بریدن رشتهٔ دینت بخویشانت می پیوندی، ای منذر، اگر این صرفها که از تو بمن رسیده است راست باشد، البته شتر خانواده ات، و بند کفشت (که آن یک حیوانی است خار خور و بارکش، و این یک تکه چرمی است که در زیر پا و بخاک مالیده میشود و بهتر از تو بهتر است، تو و همچون تو کس در خور آن نیست که با او رخنه بسته شود، و کاری انجام گردد، یا رتبه از او بالا ببرند، یا در امانتش شرکت دهند، یا برای گرفتن خراجش بگمارند.

بنابراین همین که این نامهٔ مرا دریافت کردی بخواست خدا (بفوریت از کار بر کنار و) نزد من حاضر باش (تا دیگری که لیاقت این امر را دارد) بجای تو بگمارم، گفته اند منذر که آمد حضرت او را بزندان افکند، صعصعة ابن صوحان که از رؤساء قبیلهٔ عبد القیس بود شفاعت کرد و او را رها نمود، (سید رضی ره فرماید:)

این منذر همان کسی است که حضرت درباره اش فرمود، وه چه خود پسند همی بُدد و سوی مینگرد، و در دو بُردش میخرامد، و پُر بگفتش میدمد، تا گرد و خاک را از آن پاک کند.

(۷۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى عَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ، رَحِمَهُ اللهُ:)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِبَالِغٍ أَجَلَكَ، وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ، وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ، وَأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُوَلٍ، فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ.

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است، بعبدالله ابن عباس رحمة الله علیه

(پسر عباس دانسته باش) هیچگاه تو بر مرگت پیشی نخواهی گرفت، و آنچه روزی تو نیست بتو نخواهد رسید، و نیز بدانکه روزگار دو روزی بیش نیست: روزی بسود، و روزی بزیان تو است (بدنامی حیات دو روزی نبود بیش، آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت، یک روز صرف بستن دل شد باین و آن، روز دیگر بکندن دل زین و آن گذشت) دیگر آنکه جهان سرای دارائی و دولت و دست بدست گردیدن است (و خدا نیز هر روز در شانی است، روزی از این می ستاند، و روزی بآن میبخشد) بنابراین هر آنچه از جهان که بسود تو است، با همه ناتوانیت بتو میرسد، و هر آنچه بزیان تو است با همه توانائیت از آن جلوگیری نتوانی (پس چه بهتر که برای بدست آوردن مال و دنیا پر حریص نباشی و خویش را بدست تقدیر خداوند بسپاری که آنچه را خداوند خواست همان است و کم و بیشی ندارد).

(۷۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ ، وَالْإِسْمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ لَمُوهِنٌ رَأْيِي ، وَمُخْطِئٌ فِرَاسَتِي ، وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَتُرَاجِعُنِي السُّطُورَ كَالْمُسْتَقْلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ ، وَالْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يُبْهِظُهُ مَقَامُهُ ، لَا بُدَّ لِي أَلَهَ مَا بَأَى أَمْ عَلَيْهِ ، وَلَسْتَ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ ، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْلَا بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ لَوَصَلْتُ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ : تَفْرَعُ الْعَظْمَ ، وَتَهْلِسُ اللَّحْمَ ، وَأَعْلَمُ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ ، وَتَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحِكَ ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است ، بمعاویه (در پاسخ نامه اش)

معاویه ، براستی که من از شنیدن ، و پی در پی پاسخ نگاشتن نامه تو ، رأی خویش را ناتوان کننده ، و هوش و فراستم را باشتباه اندازنده ام (زیرا با اینکه میدانم این سخنان دلنشین کز سر چشمه حقیقت مایه میگیرد ، ابدا در دل سخت و سنگین تو اثری ندارد ، و من بر خلاف میل و اندیشه ام ، بلکه از راه اتمام حجت ناچارم نامه تو را پاسخ بنگارم) هر آنگاه که تو از روی ریو و دستان خواهان چیزهائی از من شده ، نامه هائی برای جواب گرفتن بمن مینویسی (تا گرایحیانا

علیه من مدرکی بدست آورده ، و آن را دستاویز مقاصد شوم خویش قرار دهی ، آن وقت درست (شخص سنگین بخواب فرو رفته را میمانی ، که خوابهای درهم و پریشان میبیند ، و بدان سرگردان مرد ایستاده مانی که ایستادنش بیچاره اش کرده ، نمیداند پیش آمد بسود و یا بزیان او است (چون آنچه تو مینویسی از روی نادانی و درماندگی است ، و توانایی و فرومایگی کوچکتر از آنی که بکس تشبیه شوی) تو بآن خواب و یا ایستاده نمانده ، بلکه او تو مانند است ، سوگند باخدای اگر باقی ماندن تو را (برای امریکه خود میدانم) خواهان نبودم از من بتو کوبندهائی میرسید ، که استخوان را بشکند ، و گوشت را آب کند (جنگی سر پا میکردم که تو را یکسره نابود سازد) و بدانکه شیطان تو را از این باز داشته است که بکارهائی نکبت برسی ، و گفتار اندرزدهنده ات را بشنوی (و از بی راهه براه باز آئی) درود بر آنکه اهلیت آن را دارا است .

(۷۴) وَمِنْ حِلْفٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَتَبَهُ بَيْنَ رَبِيعَةَ وَالْيَمَنِ ، وَنُقِلَ مِنْ خَطِّ هِشَامِ ابْنِ الْكَلْبِيِّ)

هٰذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا ، وَرَبِيعَةُ حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللهِ : يَدْعُونَ إِلَيْهِ ، وَيَأْمُرُونَ بِهِ ، وَيُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَأَمَرَ بِهِ ، لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا ، وَلَا يَرْضَوْنَ بِهِ بَدَلًا ، وَأَنَّهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ وَتَرَكَهُ ، أَنْصَارُ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ : دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةٌ ، لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةِ عَاتِبٍ ، وَلَا لِغَضَبِ غَاضِبٍ ، وَلَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْمًا

وَلِأَلِمَّتِهِ قَوْمٍ قَوْمًا، عَلَىٰ ذٰلِكَ شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ، وَسَفِيهُهُمْ وَعَالِمُهُمْ، وَحَلِيمُهُمْ وَجَاهِلُهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذٰلِكَ عَهْدَ اللّٰهِ وَمِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللّٰهِ كَانَ مَسْئُولًا، وَكَتَبَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ

از عهدنامه های آنحضرت علیه السلام است، که آن را در میان قبیله ربیعه و اهل یمن نگاشته اند (و آنان را بیگانگی، و هماهنگی دعوت فرموده اند) و آن خط از هشام ابن سائب کلبی نقل شده است.

(هشام ابن سائب کلبی ملقب بابوالمنذر فرزند محمد ابن سائب کلبی است، او و پدرش هر دو از نسابین، و بوقایع و ایام و مثالب عرب آشنائی کامل داشتند، پدرش محمد ابن سائب علاوه بر علم، انساب از علمای کوفه، و بتفسیر نیز کاملا آشنا بوده، و در سنه ۱۴۶ در کوفه وفات کرده است، و تفسیری از قرآن برجای گذاشت، لکن پسرش هشام نزدیک بیکصد کتاب برجای گذارد، و در علم تفسیر و تشیع در بین کوفیان معروف است، و این قسمت در انساب سمعانی موجود است، و در رجال کبیر از قول خود هشام نقل شده است که گوید: وقتی من مبتلای بمرض سختی شده، علم فراموشم شد، شکایت بجعفر ابن محمد صلوات الله علیه بردم آن حضرت علم را در ظرفی بمن نوشاندند که قرآن را سه روزه حفظ کردم، محدث قمی اعلی الله مقامه در سفینة البحار گوید: این تعجبی ندارد کسیکه حضرت صادق علم را بوی بنوشاند قرآن را باید کمتر از سه روز حفظ کند، غرض این هشام از نسابین و رجال بزرگ طایفه امامیه است و چنین نقل کرده است):

این پیمانی است که بر آن گرد آمده اند، اهل یمن از شهری، و بادیه نشین، و طایفه ربیعه، شهری و بادیه نشینان بر اینکه (آنان پیرو و) بر کتاب خدایند، بسوی آن دعوت مینمایند، و بر دستور آن رفتار میکنند، و هر آنکه بسوی آن قرآن دعوت کننده، و امر نماینده

است پیذیرانند، نه در برابر آن قرآن بهانی ستانند، و نه بعوض کردن آن رضا دهند، آنان براین اند که بر (ای پیکار و دشمنی با) آنکه مخالفت قرآن کند، و آن را واگذارد همدست و یاران همدیگر بوده، دعوتشان یکی باشد، برای نکوهش نکوهشگر، و خشم خشم گیرنده و خوارساختن، و دشنام دادن گروهی گروهی دیگر را، پیمان خویش را نشکنند (و بر عهدشان پایدار بمانند) و براین پیمانند حاضر و غائب، و کم خرد و دانشمند، و بُرد بارو نادانشان، پس باین عهدنامه پیمان خدای برقرار گشت (و بنابستی این دو قبیله آن را بشکنند) زیراکه از پیمان خدای بازپرسی میشود، و این عهدنامه را علی ابن ابیطالب نوشت

(۷۵) (وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

إِلَى مُعَاوِيَةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي أَوَّلِ مَا بُوْيِعَ لَهُ بِالْخِلَافَةِ، ذَكَرَهُ الْوَاقِدِيُّ فِي كِتَابِ الْجَمَلِ:

مِنْ عَبْدِ اللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ، وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ، حَتَّى كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ، وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ، وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَقَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ، فَبَايِعْ مَنْ قِبَلَكَ، وَأَقْبِلْ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ، وَالسَّلَامُ.

از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است، بسوی معاویه، در نخستین روز بیعه

بخلافت با حضرتش بیعت شد، و این نامه را واقدی (محمد ابن عمر که از دانشمندان بزرگ جهان تشیع و از اهل مدینه و در ۲۰۷ هجری در بغداد از دنیا رفته است) نقل کرده است .

پس از ثنای خدا و ستایش رسول ، معاویه تو حذر و اعراض و دوری کردنم را از شما ها نیک میدانی (و بخوبی آگاهی که دعوت من شما را به بیعت کردن با خودم روی حق و حقیقت است، لکن شما گمراهان از حق بدور، مرا از حقم بدور کردید، تا اینکه عثمان کشته افتاد) و (داستانیکه ناچار واقع شدنی، و گزیری از آن نبود واقع شد، سخن در این رشته بسیار، و داستان دراز است، گذشته گذشت، و آمدنی آمده است (اکنون که دوره خلفای غاصب گذشته، و حق بحق دار رسیده است، تذکره و تکرار قضایای آن دوره آنهم برای چون تو شخصی لزومی ندارد، کوتاه سخن آنکه تو برای من، از آنانکه نزدت هستند بیعت گرفته، و خود در گروهی از یارانت بسوی من آی، و السلام .

(۷۶) (وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ، عِنْدَ اسْتِخْلَافِهِ إِيَّاهُ عَلَى الْبَصْرَةِ :)

سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طِيرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ .

از وصایای آن حضرت علیه السلام است، بعبدالله ابن عباس هنگامیکه در بصره اورا جانشین خویش فرمود :

(پسر عباس کنون که در بصره بر سریر حکمرانی جلوس نمودی، مبادا روش گردنکشان را

دنبال کنی ، فراموش کن که تو بجای علی نشسته ، و بازیردستان باید مانند وی بلطف ومهربانی رفتار کنی همواره) با مردم گشاده روی وهم مجلس ، ودرستکار باش ، وسخت ازخشم دوری گزین ، که آن ازطرف شیطان سبکی وخفتی است (که تورا رسیده است) و بدان هرآنچه که تورا بخداوند نزدیک سازد ، ازآتشت دور نماید ، وهرچه که تورا ازخداوند دور کند به آتشت نزدیک سازد (پس تامیتوانی کاری کن که ازآتش دور ، و بخدا نزدیک باشی)

(۷۷) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ أَيْضاً لَمَّا بَعَثَهُ لِلْاِحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ :)

لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ ، وَلَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً .

از وصیتهای آنحضرت علیه السلام است ، نیز بعبدالله بن عباس هنگامیکه اورا برای احتجاج بسوی خوارج میفرستاد .

(تا نادرستی عقیدهٔ ایشان را برآنان اثبات ، وازطریق سنت باآنان محاجه نماید ، نه ازروی قرآن ، یا ابن عباس) باخوارج باقرآن مناظره مکن ، چراکه قرآن حاوی احتمالات وتاویلات بسیاری است (که اهل باطل هم میتوانند . باتاویل وتفسیرکردن آیات را بعقیدهٔ نادرست خودشان بمغالطه پرداخته ، ناحق راحق جلوه دهند ، وچون میدان سخن درقرآن وسیع است) تو نیکوئی آنان هم میگویند (سخن بدراز میکشد ، نتیجه هم حاصل نمیشود) لکن باسنت پیغمبر باآنان محاجه واستدلال پرداز ، که هیچگاه آنان راازآن

گریزگاهی نمیباشد (آیاتی راکه درقرآن دربارهٔ من نازل است مخوان که آنها باور نخواهند داشت . لکن فرمایشاتیکه رسولخدا ص دربارهٔ من فرموده اند ، بیادشان آر ، از قبیل اینکه حضرت فرمود : یا علی حربك حربی یا اینکه فرمود : عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیْثُمَا دَارَ علی با حق ، وحق با علی است ، وآن با علی همواره در گردش و چرخیدن است ، وآنان ناچار از فرمایشات رسول خدا را بپذیرند ، واز آن سر باز زدن نتوانند .

(۷۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَجَابَ بِهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ عَنْ كِتَابٍ كَتَبَهُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي أُقْعِدُوا فِيهِ لِلْحُكُومَةِ ، وَذَكَرَ هَذَا الْكِتَابَ سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى الْأُمَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَغَازِي :

فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ ، فَمَالُوا مَعَ الدُّنْيَا ، وَنَطَقُوا بِالْهَوَى ، وَإِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْزِلًا مُعْجِبًا اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ ، فَإِنِّي أُدَاوِي مِنْهُمْ قَرْحًا أَخَافُ أَنْ تَعُودَ عَلَقًا ، وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَاعْلَمْ - أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَأُلْفَتِهَا مِنِّي ، أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَكَرَمَ الْمَآبِ ، وَسَأَفِي بِالَّذِي أَبْتُ عَلَى نَفْسِي وَ

إِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ، وَإِنِّي لَأَعِبُدُ أَنْ تَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ وَأَنْ أُفِيدَ أَمْرًا قَدْ أَصْلَحَهُ اللهُ، فَدَعْ مَا لَا تَعْرِفُ، فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقَاوِيلِ السُّوءِ، وَالسَّلَامُ ۰

از نامه های آنحضرت علیه السلام است که بآن پاسخ ابوموسی اشعری را داده اند، از نامه نیکه او از جائیکه ایشان را برای حکمیت در آنجا نشانده بودند، بآن حضرت نوشته بود و این نامه را سعید ابن یحیی اموی در کتاب مغازی نگاشته اند ۰

(ای پسر قیس دانسته باش) چه بسا از مردم که از بهره و نصیب خویش بی بهره ماندند، و با دنیا تماس پیدا کرده، سخن بهوس راندند، و من از اینکار، خلافت بمنزلتی نگفت که میزفرود آمدم، در آن منزل کسانی گرد آمده اند که نفوسشان آنان را بخویشتن واداشته است (جای بسی شگفتی است که مشتی مردم ست رای خودخواه برمن گرد آمده اند، که پس از یکسال و نیم جنگ و پیکار در صحرای صفین، و آنهمه کشش و کوشش بمختصر حیله رفع مصاحف کول خورده، از روی استبداد رای مرا واداربقبول حکمیت کسانی چون تو دعمرو عاص نمودند، و از روی نادانی جراحتی سخت بر پیکر خویش فرود آوردند که معالجه آن بسی دشوار است) آنگاه من بمداوای جراحتی سرگرم شدم که میترسم بصورت خون بسته شده درآید (و اگر علاج نکنم کار از کار بگذرد) و بدانکه برای نشست امور امت محمد صلی الله علیه و آله، و الفت و یگانگی بین آنان از من حریصتر مردی نیست، و من از اینکار پاداش و پایانی نیک را خواهانم (بنابراین بهوش باش، و اندیشه ات را باز آر، مبادا که عمرو عاص تو را بفریبد، و دیگری را بجای من بحکومت بر امت محمد برگزیند، که در اینصورت مرتکب خیانتی بزرگ، و جنایتی عجیب خواهید شد) زود باشد آنچه بر خویشتن مقرر داشته ام وفا

کنم، گو اینکه تو از خوبی مصلاحیکه بهنگام جدا شدن از من داشتی باز گردی (و تغییر عقیده داده دیگر را بر من اختیار کنی)، خلاصه من با آن ایمان و یقینی که بپروردگار دارم، و می از جهاد و پیکار در راه حق نخواهم آسود، چه تو از روی عقل و تجربه کار کرده، مرا بخلافت منصوب داری، یا اینکه اسیر دست هوس شده، معاویه را بر من حاکم سازی، در هر دو صورت منظور من خدا و هدایت خلق است. و بآن اقدام خواهم کرد، اکنون تو هم دنیا و آخرت خویش را بسنج، و اندوی هوش و اندیشه، و بسود مردم کار کن) زیرا بدبخت و شقی کسی است که از سود آنچه از عقل و تجربه که باو داده شده است بی بهره ماند، و من از اینکه گوینده بباطل سخن گوید (و خود را بصفتی که در او نیست بستاید) سخت بخشم میآیم (تا چه رسد باینکه خود بدون دلیل بباطل اقدام کنم) و یا اینکه امری را که خدایش اصلاح فرموده است فاسد سازم، بنابراین آنچه را که شناسای آن نیستی رها کن، زیرا بدگرداری چند از مردم به سخنانی زشت درباره تو درشتابند (و با کلمات فریبنده خویش همیخواهند تو را بخلع من، و نصب معاویه وادار سازند، و تو با بایستی از روی اندیشه و احتیاط کار کرده، گوش بدان سخنان واهی ندهی، ولی افسوس که این پند در دل سرد و سنگین آن گوساله سامری کارگر نیفتاده، و کرد آنچه کرد) ۰

(۷۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا اسْتُخْلِفَ، إِلَى أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ:)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ

از نامه های آنحضرت علیه السلام است، بسرهنگان لشکرها، بهنگامیکه بخلافت

رسیدند :

پس از سپاس و ستایش خدا و رسول اکرمؐ ، جز این نیست که هلاکت آنانکه پیش از شما بودند جهتش این بود که آنها مردم را از حق باز داشتند ، مردم هم آنرا خریداری کردند (و براه گمراهی در افتادند) و اینکه آنها را ببباطل وادا شتند ، آنها هم پیروی کردند (پس شما از حالات آنها پند گرفته ، مردم را براه راست هدایت کنید ، تا رستگار باشید) .

جزو ششم

از کتاب

شرح نهج البلاغة

للامام - ابی الحسن - امیر المؤمنین - علی بن ابیطالب

(صلوات الله وسلامه علیه وآله)

(مترجم - شارح)

(المتمسک باذیال اهلبیت العصمة والطهارة)

(محمد علی انصاری قمی (رقم))

حق چاپ محفوظ است به کتابفروشی اسلامیه

(تهران) | خط حاج سید حسن برقعی | (ایران)

نهج البلاغة

بسم الله الرحمن الرحيم

بَابُ الْمُخْتَارِ : مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَمَوَاعِظِهِ

وَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ أَجْوِبَةِ مَسَائِلِهِ وَالْكَلَامُ الْقَصِيرُ الْخَارِجُ فِي سَائِرِ أَغْرَاضِهِ .

بابی است گزیدهٔ از حکمتها و پندهای امیرالمؤمنین سلام الله علیه ، و در آن داخل است از پاسخهای پرسشها و سخن کوتاهی که در سایر مقاصد آن حضرت میباشد .

(۱) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبُ ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ .

بهنگام فتنه و آشوب همچون بچهٔ شتری دو ساله باش که نه برای سوار شدنش پشتی و نه برای

دوشیدنش پستانی است (شتر بچه دوساله که سال تمام نکرده است کمرش طاقت سواری نداشته و چون مذکر است پستان پرشیر نیز ندارد و حضرت میفرماید در جائی که فتنه ظاهر و تشخیص دشوار باشد باید از فتنه کناری گرفت . ولکن اگر طرف حق بوده ابوذر آن فتنه نیست و باید بیاری حق شتافت همچون جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه در صفین) .

(۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَذَلُّ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَفَّ ضُرَّهُ ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ اَمَرَّ عَلَيْهَا نَفْسَهُ

هرآنکه طمع را ملازم گردید (و آنرا مانند پیراهنی بر دل خود پوشاند براستی که) خویشتن را خوار ساخت و هرآنکه نیازمندی و گرفتاریش را برای دیگری شرح داد ، تن بخواری و پستی سپرده است، هرآنکه زبانش را بر خود امارت داد نسبت بخود خفت روا داشته است .

(۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْبُخْلُ عَارٌ ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ ، وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدِهِ ، وَالْعَجْزُ آفَةٌ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ ، وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ ، وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ .

بخل ننگ ، ترس عیب و نقص است ، نیازمندی مرد زیرک را در اثبات دلیلش گنگ میگرداند ، نادار در شهر خود غریب است ، (و خودی و بیگانه بوی توجهی ندارند) ناتوانی و زبونی درد و آفتی است (که شخص برای سعادت و رفاهیت خود یا جامعه نتواند اقدام کند) شکیبائی در مکاره دلاوری است ، زهد و بی رغبتی بدنیا دارائی است ، پرهیزکاری سپر است (و انسان را در دو دنیا نگهداری مینماید) .

(۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَا ، وَالْعِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ ، وَالْآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ

رضا و خوشنودی (از خدا یتعالی در همه حال) همنشینی نیکو است ، دانش میراثی است ارجمند ونفیس (که هرچه از آن بردارند خزینه آن نیفزایند) آداب و آموختن فرهنگها حله هائی نوین اند (انسان وقتی که عالم بتواریخ و گردشهای گوناگون گیتی یا دانای باشعار و داستانهای عرب و عجم شد در هر محفلی سخن ساز کند ، جمال باطن را بازیوری نیکوتر نمایش دهد) فکر و اندیشه آئینه ایست شفاف و صیقل داده شده (که دل را جلا میدهد و انسان از زیبا و زشت جهان پند میآموزد ، و نیکوتر از مقام تفکرات فکر در توحید و اندیشه در آفرینش است) .

(۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ ، وَالْاِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ .

(وَرُوِيَ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هٰذَا الْمَعْنٰى اَيْضًا :) الْمُسَالَمَةُ خَبْءُ الْعُيُوبِ .

سینه شخص خردمند گنجینه راز او است ، شگفته روئی دام دوستی است ، سختیهای مردم را برخویش هموار کردن قبر عیبها است ، یا بعبارت دیگر آن حضرت فرموده است : مدارای با مردم خیمه عیوب است (که نمیگذارد عیوب مردم پیدا شوند) .

(۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُ

عَلَيْهِ، وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَاَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصْبُ اَعْيُنِهِمْ فِي اٰجِلِهِمْ.

هر آنکه خود پسند و خویش خواه افتاد خشم مردم بروی بسیار است، صدقه دادن دوائی است سودمند، کارهای بندگان بدنیاشان در قیامت به پیش چشمانشان مشهود و هویدا است

(۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِعْجَبُوا لِهٰذَا الْاِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ !!

(نیکو بنگرید و) از کار انسان بشگفت آیید (که در کارگاه آفرینش وی مراکزی از شگفتیها است) او با پیه چشم می بیند، با گوشت زبان میگوید، با استخوان گوش می شنود، و از سوراخ بینی نفس میکشد.

(۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِذَا اَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلٰى قَوْمٍ اَعَارَتْهُمْ مَحَاسِنَ غَيْرِهِمْ، وَاِذَا اَدْبَرَتْ عَنْهُمْ سَلَبَتْهُمْ مَحَاسِنَ اَنْفُسِهِمْ.

هر آنگاه که جهان بگروی روی کند (و بساط عیش و آبرومندی را برایشان بگسترد) نکوئیهای دیگران را برآنان بندد، و هر آنگاه که جهان از آنان رخ برتابد خوبیهای خودشان را از آنها بستاند

(۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً اِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَاِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا اِلَيْكُمْ.

با مردم چنان آمیزش کنید که اگر در آنحال مردید بر شما بگریند ، و اگر ماندید با شوق و شیفتگی بسوی شما آیند

(۱۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ .

همینکه بر دشمنت دست یافتی عفو و گذشت از وی را بمنزلهٔ شکر برای این نعمت قرار ده .

(۱۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ .

ناتوانترین مردم کسی است که از بدست آوردن برادران ناتوان است ، و از او ناتوانتر آن کسی است که از آن برادران کسیرا که بچنگ آورده است از دست بدهد .

(۱۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ : خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ .

(جنگ جمل که سرپا شد عدهٔ از قبیل عبدالله عمر ، سعد وقاص ، سعید ابن زید ، ابن عمر و ابن نفیل ، اسامة بن زید ، محمد ابن مسلمه ، انس ابن مالک و غیر اینها بفکر نارسای خویش تکیه کرده گفتند این فتنه ایست و از آن کناره گزیدن اولی است و بجنگ حاضر نشدند لذا حضرت فرمودند) اینان حق را خوار کرده و ناحق را یاری ندادند .

(۱۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ

فَلَا تُنَفِّرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ .

هر آنگاه که اوائل و کناره های نعمتها بشما روی آوردند ، بواسطه کمی شکرگذاری منتهای آنها را از خویش دور مسازید (و شکر نعمت را کامل بجا آرید تا آن نعمت بر شما بیشتر گردد) .

(۱۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ .

آن کس را که خویشانش خوار و از دستش بگذارند یاری آن کس که دورتر است برایش مقدر میشود .

(۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ .

هر گرفتاری نکوهش نمیشود (زیرا گاهی گرفتاری در اثر گناه بسیار است و گاهی مقدمه سعادت و باعث اجر انسان است)

(۱۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ .

کارها اسیر مقدرات اند ، تا جائیکه مرگ در تدبیر واقع میشود (در امریکه برای انسان مقدر شده است تدبیر مؤثر نیست ، بسا اشخاص که برای فرار از تقدیر تدبیرها بکار بستند ، و همان تدبیرشان تسلیم مرگ و تقدیرشان کرد) .

(۱۷) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ ، فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدِ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَامْرُؤٌ وَمَا اخْتَارَ .

آنحضرت علیه السلام پرسیده شدند از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله که نشانه پیری را تغییر دهید وهمچون یهودان مباشید (که خضاب نمیکنند) آن حضرت در پاسخ فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را هنگامی فرمودند که اهل اسلام اندک بودند، لکن الآن که اسلام کمر بند خویش را گشاده وسینه اش را بر زمین نهاده (وکندش را بگردن اغلب کشورهای جهان افکنده، وجوانان اسلامی بسیار وبرای پیکار با کفار آماده اند، نیازی بخضاب کردن پیران نیست) مرد است واختیارش.

(۱۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ.

هر آنکه بجام اسب آرزویش را رها کرد بوسیده اجلش بسر در افتد.

(۱۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُهُ بِيَدِ اللهِ يَرْفَعُهُ.

از لغزشهای مردان بامروت (وآبرومند) درگذرید که هیچیک از آنان دچار لغزشی نشود، جز اینکه دست خدا بدست او است واورا بلند میگرداند.

(۲۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ، وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ.

هیبت ودوریاش (سلطنت) توأم بازیان (رعیت) است، وشرم آمیخته بامحرومیت (زیرا وقتی حشمت سلطان مانع از عرض حاجت رعیت شد، او نیز دراثر ترس وشرم محروم از عطا خواهد ماند) نوبت وهنگام (کار) همچون ابر تند رو در گذر است، پس اوقات نیکوکاری را دریابید،

(پیش از آنکه فرصت از دست برود و کار از کار بگذرد) .

(۲۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى .

وَهٰذَا الْقَوْلُ مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ ، وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَذِلَّاءَ ، وَذٰلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجُزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ مَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا .

(در امر خلافت یا در اموال مسلمین) ما را حقی است اگر داده شویم (میگیریم) وگرنه بر کفل شترها (ی صبر و شواری) سوار میشویم ، هرچند ره بریدن در شب دراز باشد (و آنکه در عقب شتر سوار است در راه بیشتر رنج بیند .

سید رضی رحمة الله علیه فرماید : این سخنی است لطیف و فصیح و معنایش آنست که اگر حق ما داده نشود ما خواریم همچنانکه شخصی که در ردیف و عقب شتر سوار است مانند بنده و اسیر خوار است .

(۲۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ

هر آنکه کارش بکندیش دارد ، بزرگی بسوی وی نشتابد (و با شاهد دولت همآغوش نگردد)

(۲۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ .

از کفارات گناهان بزرگ : درماندهٔ را بفریاد رسیدن ، واندوهناک را خورسند ساختن است

(۲۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ .

پسر آدم همینکه دیدی پروردگارت پی در پی نعمتهایش را بر تو میفرستد از او بترس (و بجای شکر نعمت موجبات نقمت را فراهم میار) .

(۲۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ .

هیچگاه کسی چیزی را در دل نگرفت جز آنکه آن چیز در لغزشهای زبان و دگرگون شدنهای رخسارش هویدا میگردد

(۲۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ .

مادامیکه درد در کار رفتن است ، با آن بساز و بردباری باش .

(۲۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ .

بهترین زهد آنست که آن را پنهان داری (و خود را نزد مردم زاهد وانمود نکنی) .

(۲۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى .

تو که در حال پشت کردن بزندگی ، و مرگ نیز روی آورنده بتو باشد چقدر زمان دیدار تو و مرگ نزدیک است .

(۲۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحَذَرَ اَلْحَذَرَ فَوَاللّٰهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتّٰى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

زنهار زنهار خدای را پاس دارو از او بترس سوگند باخدای که او باندازه گناهان پوشید که گویا از آن درگذشته است (لکن از حلم کریم نتوان غافل شد که اگر حلمش بسیار خشمش وشورر است)

(۳۰) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْاِيمَانِ، فَقَالَ: اَلْاِيمَانُ عَلٰى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ، وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلٰى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ، فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ، وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلٰى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلٰى تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ، فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ، وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ، وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلٰى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلٰى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ، وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ، وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلٰى

أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى ٱلْأَمْرِ بِٱلْمَعْرُوفِ ، وَٱلنَّهْيِ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ ، وَ ٱلصِّدْقِ فِي ٱلْمَوَاطِنِ ، وَشَنَآنِ ٱلْفَاسِقِينَ ، فَمَنْ أَمَرَ بِٱلْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ نَهَى عَنِ ٱلْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ ٱلْمُنَافِقِينَ ، وَ مَنْ صَدَقَ فِي ٱلْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ ، وَمَنْ شَنِئَ ٱلْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلّٰهِ غَضِبَ ٱللّٰهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ .

آنحضرت علیه السلام از ایمان پرسیده شدند ، فرمودند : ایمان استوار بر چهار ستون است : بر صبر ، و یقین ، و عدل ، و پیکار (در راه حق با دست و زبان) از این چهار ستون صبر خود بر چهار شعبه است : بر شوق ، بر خوف ، بر بی رغبتی بدنیا ، بر انتظار کشیدن . پس آنکه شائق شیفته بهشت است شهوت را از یاد ببرد (و پیرامون آنها نگردد) و آنکه از آتش خائف و بیمناک است از چیزهای حرام دوری گزیند ، و آنکه بی رغبت بدنیا است پیش آمدهای جهان را خوار و آسان گیرد و آنکه بانتظار مرگ است بسوی نیکیها بشتابد . یقین نیز بر چهار شعبه است : بر بینا شدن بازیرکی و هشیاری (در امر دین و خلقت) و تأویل و تفسیر کردن حکمت (و بدقایق آن آشنا گشتن) و پند گرفتن بعبرت و آزمایش ، و بر سنت و روش پیشینیان از پیمبران رفتن ، پس آنکه بازیرکی بینا شد حکمت برایش روشن گردد ، و هر که حکمت برایش روشن شد مرکز عبرت و آزمایش را بشناسد ، و هر که مرکز عبرت و آزمایش را شناخت گویا با پیمبران پیشین بوده است . عدل نیز بر چهار شعبه است : بر شنا ور شدن در دریای فهم و دانش ، و فرو رفتن در علم ، و در حسان و هویدا ساختن حکم ، و رسوخ و اثبات حلم ، پس آنکه مقصد و غرض را دانست فرو رفتن در علم را دانست از سرچشمه های حکمت سیراب بازگشته است ، و آنکه حلیم و بردبار بود در کار خویش قصوری نورزیده است ، و در میان مردم بستودگی زندگانی کرده است . و از آن چهار ستون جهاد نیز بر

چهار قسم است : بر امر بمعروف ، و نهی از منکر ، و صدق و درستی در مواقع آن ، و دشمن داشتن فساق و فجار ، پس هر که مردم را به نیکی و دستورات خدائی امر کرد پشت مؤمنین را قوی گردانیده ، و آنکه از زشتیها جلوگیری بعمل آورد ، دماغ مخالفین را بخاک مالیده ، و آنکه در مواقع خود صدق و درستی بجای آورد حقی که بر او واجب افتاده بود ادا کرد ، و آنکه فاسقان را دشمن داشته و برای خدا بخشم آمد خدا نیز برای او بر دشمنانش بخشم آمده و در قیامت خوشنودش خواهد ساخت

وَالْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ : عَلَى التَّعَمُّقِ ، وَالتَّنَازُعِ ، وَالزَّيْغِ ، وَالشِّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ ، وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ ، وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ ، وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ . وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ .

وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى التَّمَارِي ، وَالْهَوْلِ ، وَالتَّرَدُّدِ ، وَالْاِسْتِسْلَامِ ، فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دِينًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ ، وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ ، وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ ، وَمَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا .

و کفر نیز بر چهار پایه ایستاده است : ببررسی و کنجکاوی کردن (در کارهای خود) و نزاع و جدال (بسیار با مردم کردن) و از حق منحرف گردیدن ، و مخالف با حق و حقیقت بودن ، فلذا هر که کنجکاوی کند بازگشت بحق نکند (بلکه بضلالت و گمراهی برسد) و هر آنکه بسیار نزاع و جدال برخیزد کوری و نادانیش همیشگی باشد (زیرا که جهل و نزاع ملکه او شود و هیچگاه گوش بسخن حق نکند)

وهرآنکه از حق رخ برتابد کارهای نیک نزدش زشت و کارهای زشت نزدش زیبا باشد، و از مستی گمراهی سرمست افتد، و آن کسیکه با حق و حقیقت مخالفت کند راههای رفتارش بر او دشوار، و کارها (ی زندگانیش) بروی مشکل، و راه بیرون شدن از آن سختی و دشواری بروی تنگ گردد (چنانچه در سورهٔ ۲۰ فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ) .

وشک نیز بر چهار شعبه است: بر مجادله کردن و ترسیدن، و تردید داشتن و تن در دادن است (کسیکه در کار خود دارای تردید است زبانش در حجت و برهان قوی نبوده، با حال ترس بالاطره مغلوب گردد، و برغم انف خود سخن صواب را گردن گذارد) پس هر که جدال و نزاع را در دین خود قرار دهد شب اندوهش بصبح شادی نرسد، و هرآنکه از چیزهائیکه در پیش روی او است بترسد، در کارهای خویش بتحیر باز گردد (و بشیر فتی برایش حاصل نشود) و هرآنکه خاطرش بشک و ریب اندر باشد، و با شبهه قدم بردارد، سهمهای شیاطین او را پایمال و هلاک سازد، و هرآنکه هلاکت دنیا و آخرت را گردن نهد در دو دنیا هلاک شود .

(۳۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ

نیکوکار خود ش از کارش بهتر، و بدکار خودش از کارش بدتر است (زیرا شخص خودش خوب یا بد نباشد کار خوب و بدازوی سر نزند) .

(۳۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنْ سَمْحًا وَلَا تَكُنْ مُبَذِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقَتِّرًا .

ببخش نه تا سر حد اسراف، اندازه گیر باش نه سخت گیرنده (برخود و عیالات)

(۳۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى .

برترین بی نیازی واگذاری آرزو است .

(۳۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ .

آنکه بسوی چیزیکه مردم آن را خوش ندارند بشتابد ، مردم آنچه ندانند درباره اش بگویند (و تهمت زنند)

(۳۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ .

آنکه آرزوی دراز داشت ، کار را زشت گذارد .

(۳۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ = وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ = : مَا هٰذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ ؟ فَقَالُوا : خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا ، فَقَالَ : وَاللّٰهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهٰذَا أُمَرَاؤُكُمْ ، وَإِنَّكُمْ لَتَشْقَوْنَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ ، وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ .

آنحضرت علیه السلام بهنگامیکه بسوی شام رهسپار شدند ، بکشاورزان انباری برخورد شدند ، و آنها از مرکبها پائین جسته به شتاب پیش روی حضرتش ایستادند ، حضرت فرمودند : این چه کاری

بود شما کردید؟ گفتند خوبی است از ما که بزرگان را بدان احترام میکنیم، فرمودند: سوگند با خدای امرای شما بدین کار از شما سودی نبردند لکن شما بدینوسیله خویش را در رنج افکنده، و در آخرتتان بدبخت خواهید شد، و چه اندازه بزرگ است رنجی که عذاب خدا را در پی داشته باشد، و چه اندازه سودمند است آسایشی که توام با ایمنی از آتش دوزخ باشد.

(۳۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَأَرْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمْقُ، وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ، وَأَكْرَمُ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ.

يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

آنحضرت علیه السلام بجناب امام حسن سلام الله علیه فرمودند: فرزند جانم چهار چیز (از اخلاق) را با چهار چیز دیگر (از افعال) را از من فرا گیر که با نگهداشتن آنها هر کار کنی تو را زیان نرساند (آن چهار چیزیکه در اخلاق است آنست که) بی نیاز کننده ترین بی نیازیها عقل و خردمندی است، بالاترین فقرها نادانی و بیخردی است، ترسناکترین ترسها خودپسندی است، گرامی ترین بزرگیها خوش خوئی است (دانشمند فقیر جز از خدا منت نکشد، دارای نادان همه از خلق منت پذیرد خودپسند با کسی انس نگیرد، خوشخوی دلهای نیکان را بدام درکشد، و آن چهار چیزیکه در افعال است آنست که) سخت بپرهیز از دوستی کردن با نادان که او باراده سود رساندن بزیانت در افکند

سخت بپرهیز از دوستی کردن با بخیل که او بهنگام نیازمندی خویش را از تو کنار میکشد . سخت بپرهیز از دوستی کردن با گنهکار که او تو را بهای پست و ناچیزی فروختن خواهد . سخت بپرهیز از دوستی کردن با مرد دروغگو که او همچون سرابی است که آب نماید دور را بر تو نزدیک و نزدیک را از تو دور میسازد

(۳۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضَرَّتْ بِالْفَرَائِضِ

مادام که نوافل و مستحبات فرائض و واجبات را زیان رسانند (بجای آوردن آنها) باعث نزدیکی بخداوند نباشد .

(۳۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ .

وَهٰذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطْلِقُ لِسَانَهُ إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامَرَةِ الْفِكْرَةِ ، وَالْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَدَقَاتُ لِسَانِهِ وَفَلَتَاتُ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَمُمَاخَضَةَ رَأْيِهِ ، فَكَأَنَّ لِسَانَ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ ، وَكَأَنَّ قَلْبَ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِلِسَانِهِ ، قَدْ رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هٰذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ وَهُوَ قَوْلُهُ : قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ .

خردمند را زبان پشت دل ، و بیخرد را دل پشت زبان است .

سید رضی رحمة الله علیه گوید : این از معانی ارجمند و دلپذیر است ، و مقصود اینست که خردمند زبانش را رها نمیکند مگر بعد از مشورت و صوابدید فکر و اندیشه ، لکن نادان تراوشات زبانی و یخت

و پاسخهای کلامش برجوع بفکر و تأمل بر رأیش پیشی میگیرد ، پس بدان مانند که زبان خردمند پیرو دل و دل بیخرد پیرو زبانش میباشد .

و این معنی بلفظ دیگری هم از آنحضرت روایت شده است : و آن این است که دل احمق در دهانش و زبان عاقل در دلش میباشد . و هر دو در معنی یکی است .

(۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ = لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةٍ اعْتَلَّهَا = :

جَعَلَ اللهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ ، وَلَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَيَحُتُّهَا حَتَّ الْأَوْرَاقِ ، وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ ، وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ .

وَأَقُولُ : صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ ، لِأَنَّهُ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعِوَضُ لِأَنَّ الْعِوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ مِنَ الْآلَامِ وَالْأَمْرَاضِ وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ ، وَالْأَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُ الثَّاقِبِ ، وَرَأْيُ الصَّائِبِ .

خداوند نالیدن تو را از رنج درد بجای آمرزیدن گناهانت قرار داد زیرا درد خود درد ثوابی نیست لکن گناهان را می زداید و میریزد ، بدانسانکه برگها از درخت میریزاند ، مسلم است (ثوابیکه انسان از جانب خداوند مستوجب میگردد آن) ثواب در گفتار و کردار نیک است ، بوسیله زبان و دستها

پاها ، وخلاصه ملاک کار عمل بنده است ، وخداوند پاک هریک از بندگانش را که بخواهد بواسطه نیت پاک و باطن پاکیزه اش بهشتش داخل مینماید .

سید رضی اعلی الله مقامه الشریف گوید : فرمایش آنحضرت علیه السلام درست است زیرا که مرض از قبیل چیزیست که سزاوار عوض داده شدن است ، و وقتی که از جانب خدا یتعالی دردها و المها ، و چیزهائی از این قبیل نسبت به بنده وارد شد بنده مستوجب آن میگردد که عوض داده شود (و اینکه در احادیث و اخبار ثواب بسیار در باب مریض شدن و در بستر خوابیدن وارد شده است همین عوضی است که تفضلا از جانب خدا یتعالی نسبت به بنده صادر میگردد) و اجر و ثوابی را که بنده مستوجب آن میگردد در برابر کاریست که آن بنده انجام میدهد ، پس بین این دو تا یعنی عوضی که از جانب خدا بر بنده داده میشود و ثوابی که بنده در برابر کارش از خدا دریافت میدارد تفاوتی است که علم ثاقب و رأی صائب آنحضرت علیه السلام روشن و واضح ساخته است (مترجم گوید : گزیده سخن اینست که مرض فعل بنده نسبت بخدا نیست که خدا با و اجر و ثواب بدهد ، بلکه فعل خدا است نسبت به بنده و باید در برابر عوض داده شود لذا خدا هم تفضلا با و عوض میدهد و گناهانش را میبخشد انتهی) .

(۴۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ = فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ : يَرْحَمُ اللهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرَتِّ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا ، وَهَاجَرَ طَائِعًا ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللهِ ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا ، طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ ، وَرَضِيَ عَنِ اللهِ .

(ابا عبد الله یا ابا محمد ، خباب کشتاد ، ابن الارت کاحت ، از نیکان اصحاب رسول خدا و ششم کسی است که اسلام آورد ، و در بدر و شاهد دیگر حاضر گشته ، مورخین او را در جاهلیت شمشیر ساز و از فقراء مسلمین شمرده اند ، لکن شیخ طبرسی او را از اغنیاء شمرده گوید : پس از اسلامش کفار اموالش را

بگرفتند ، و او از مکه ببدینه که هجرت کرد در صف فقراء جای گرفت ، محدث قمی در سفینة البحار گوید جناب از مقدمین در راه اسلام و از کسانی است که کفار باندازهٔ پشتش را روی آتش گرفتند که چربی پشتش آب شده ، آتش را خاموش کرد ، و وقتی عمر ابن الخطاب در زمان خلافتش پشت او را دید گفت من تا بحال چنین پشتی ندیده ام باری جناب در موقع جنگ صفین در کوفه مریض و از دنیا رفت ، مردم نعشش را در پشت کوفه دفن کرده ، هشت یا نه نفر دیگر را هم در جوارش بخاک سپردند . حضرت که از صفین باز میگشتند نظرشان بآن قبرها افتاده فرمودند : این قبرها چیست چون تا آن زمان مردم اموات را در خانه هایشان دفن میکردند ، عرض کردند جناب مرد او را با چند نفر دیگر اینجا بخاک سپردیم حضرت فرمودند) :

خدای بیامرزد جناب را که او در حالت رغبت بدین اسلام آورد ، و از روی طاعت پیشه هجرت نمود ، و بحال جهاد و پیکار در راه حق زندگانی کرد ، خنک آن را مردیکه روز بازگشتش بسوی خدا تعالی بخاطر آورد ، و برای روز حساب عمل کند ، و باندازهٔ کفایت از دنیا قناعت ورزد و بداده خدا خوشنود باشد .

(۴۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هٰذَا عَلَىٰ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي ، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَىٰ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقُضِيَ عَلَىٰ لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ : يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ .

من اگر بینی مؤمن را با این شمشیرم بکوبم ، که مرا دشمن دارد دشمنم نخواهد گرفت ، و اگر کلیهٔ اموال جهان را بر سر منافق بریزم که مرا دوست دارد دوستم نخواهد داشت ، و این برای آنست که در علم خدا گذشته است ، و بزبان پیغمبر امی جاری شده است که (فرمود یا علی) نه مؤمن تو را دشمن خواهد داشت

ونه منافق تورا دوست خواهد گرفت (واحادیث بدین مضمون در کتب فریقین بسیار است ، لکن برادران سنّی ما محبت امیرالمؤمنین را بآن معنائیکه خدا ورسول منظور داشته اند باور ندارند ، وبهمان محبت دنیائی که عموم مسلمین مأمورند بایکدیگر داشته باشند تاویل مینمایند ، واز این راه نفاق ودشمنی خویش را با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بهتر ظاهر میسازند ، ما اینجا تیمناً برای روشنی چشم شیعیان یکی دو حدیث معتبر نقل میکنیم : محدث قمی رحمة الله علیه در کتاب سفینة البحار در مادّهٔ لفظ حَبَبَ از رسول خدا صلّی الله علیه وآله نقل میکند که فرمود : هرکه علی را دوست داشته باشد از دنیا بیرون نرود ، جز اینکه از آب کوثر بیاشامد ، واز میوهٔ طوبی بخورد ، ومکانش را در بهشت ببیند ، دانسته باشید : هرکه دوست و شیعهٔ علی است درهای هشتگانهٔ بهشت برایش باز میشود واو بدون حساب از هردر که خواهد داخل میشود ، وباز در همان صفحه از جیش بن معتمر نقل میکند : که گفت : بر حضرت امیرالمؤمنین داخل شده پس از سلام عرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه صبح فرمودید ؟ فرمود ند صبح کردم درحالیکه دوستانم را دوست ودشمنانم را دشمنم ، براستیکه دوست ما هرشب وروزی روح ورحمت وفرج را منتظر است ، ودشمن ما اساسی سرپا کرده است که پایه های آن بر سر آتش جهنم است ، ای ابا معتمر دوست ما را آنقدرت واستطاعت نیست که ما را دشمن بدارد ، ودشمن ما را آن توش وتوان نیست که ما را دوست بدارد ، خداوند دلهای بندگانرا بر دوستی ما قرار داده است ، وهرآنکه ما را دشمن دارد خوار ومخذول ساخته است ، فلذا هرگز دوست ما دشمن نشود ، ودشمن ما دوست نگردد ، هرگز محبت ما ومحبت دشمن ما در دلی جمع نشود ، خداوند دو دل در یک پیکر قرار نداده است ، که با یکدل قومی را دوست دارد ، وبا دلی دیگر دوست دار دشمنان آن قوم باشد .

(۴۳) وقال علیه السلام : سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ .

زشت کاریکه تورا ناخوش افتد وپشیمانت سازد به از کاریکه تورا خوش آید ومغرورت سازد

(۴۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوَّتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنَفَتِهِ، وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

مرد قیمتش باندازهٔ همتش، وصدق لهجه وگفتارش باندازهٔ مروتش، وشجاعتش باندازهٔ علو نفسش، وپاکدامنی وعفتش باندازهٔ خون گرمی وغیرتش میباشد.

(۴۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ.

پیروزی در دور اندیشی، ودور اندیشی در میدان داری اندیشه، ومیدان داری اندیشه در نگهداری راز است.

(۴۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَحْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ.

جوانمرد را از سطوتش بترسید بهنگامیکه گرسنه وناداراست، وناجوانمرد را گاهی که مالدار وسیر گردید (رادمرد بلند همت بهنگام ناداری شوقش در بخشش شدت گیرد، وبخیل بهنگام دارائی حرص وآرزش افزون گردد).

(۴۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ.

دلهای مردم گریزان و غیر مانوس اند ، هر آنکس با احسان با آنها پیوند کند بدو روی آور شوند

(۴۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَجَبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ

مادام که بهره و حظ تو (از دنیا) تو را بکبخت دارد ، عجبت از انظار پنهان است .

(۴۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ

سزاوارترین مردم بعفو و گذشت ، توانا ترین ایشان است در کیفر .

(۵۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلسَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً ، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ .

بخشش آنست که پیش از پرسش و درخواست باشد ، وگرنه پس از سؤال از شرم سائل و سرزنش مردم است

(۵۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا غِنَى كَالْعَقْلِ ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ ، وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ .

نه بی نیازی همچون عقل ، نه نیازمندی همچون جهل ، نه میراثی همچون ادب ، نه پشتیبانی همچون مشورت کردن توان یافت .

(۵۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ .

صبر و شکیبائی دو گونه است : یکی بر آنچه که دوست نداری شکیب ورزیدن ، دیگر بر آنچه که دوست داری صبر کردن .

(۵۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ .

دارا را غربت وطن . و فقیر را وطن غربت است .

(۵۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ .

قناعت ثروتی است تمام نشدنی .

(۵۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ .

ریشه همهٔ شهوتها مال است و بس .

(۵۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ .

آنکه از شر و بدت بترساند چون آن کسی است که مژدهٔ خوشت رساند .

(۵۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَللِّسَانُ سَبُعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ .

زبان درنده ئی است که اگر بازش گذارند بگزد .

(۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ ٱللَّسْبَةِ .

ن عقربی است که گزیدنش شیرین است .

(۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلشَّفِيعُ جَنَاحُ ٱلطَّالِبِ .

آنکه خواهان چیزی (از کسی) است شفیع برایش بمنزلهٔ شهپراست .

(۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : أَهْلُ ٱلدُّنْيَا كَرَكْبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ .

جهانیان سوارانی رامانند که سیر داده میشوند وخوابند .

(۶۱) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِذَا حُيِّيتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا ، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا وَٱلْفَضْلُ مَعَ ذَٰلِكَ لِلْبَادِي .

هرگاه کسی تورا درود وتحیت فرستد ، تو درودی بهتر از آن بروی بفرست ، وهرگاه دستی بنیکی واحسان بسوی تو دراز شد ، تو آن را بچیزی که برآن فزونی داشته باشد جبران کن ، با ایحال برتری آن کس راست که ابتدا کند .

(۶۲) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : فَقْدُ ٱلْأَحِبَّةِ غُرْبَةٌ .

دوستان راازدست دادن تنهانیستن است .

(۶۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ .

غریب کسی است دوستی ندارد .

(۶۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا .

حاجت را از دست دادن آسانتر تا از نا کس درخواست کردن .

(۶۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَسْخَ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ .

از بخشش ولو کم شرمنده مباش ، که محروم کردن سائل از آن بی بهاتر است .

(۶۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَوْتُ أَحْلَى مِنْ سُؤَالِ اللِّئَامِ .

مردن شیرین تر تا از ناکسان چیزی خواستن .

(۶۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى .

زیور ناداری خویشتن داری ، و آرایش دارائی سپاسگذاری است .

(۶۸) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلْ كَيْفَ كَانَ .

بهنگام ناکامی از جهان دربند گذشته مباش .

(۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : لَا يُرَى ٱلْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا

نادان دیده نشود جز اینکه یا کار را بحد نرساند و یا از حد بگذراند .

(۷۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِذَا تَمَّ ٱلْعَقْلُ نَقَصَ ٱلْكَلَامُ .

آنجا که عقل کامل باشد سخن کم گفته شود .

(۷۱) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلدَّهْرُ يُخْلِقُ ٱلْأَبْدَانَ ، وَيُجَدِّدُ ٱلْآمَالَ ، وَيُقَرِّبُ ٱلْمَنِيَّةَ ، وَيُبَاعِدُ ٱلْأُمْنِيَّةَ ، مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصِبَ ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبَ .

روزگار بدنها را کهنه ، و آرزوها را نو میسازد ، مرگ را نزدیک و امید را دور میگرداند ، هر که بر او دست یافت دچار رنج ، و آنکه آن بدستش نیفتاد بدرد و اندوه گرفتار است .

(۷۲) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا ، فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَءَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ ، وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِٱلْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ ٱلنَّاسِ وَمُؤَدِّبِهَا

آنکس که خود را به پیشوائی مردم وادارد، باید پیش از تعلیم مردم خود را تعلیم دهد، و با بستی ادب آموختنش با رفتار و روشش پیش از ادب آموختنش بزبانش باشد، و مؤدب نفس خویش بتکریم و تعظیم نزدیکتر از معلم و مؤدب مردم است.

(۷۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ.

هر نفسی که مرد میکشد، گامی است که بسوی مرگ مینهد.

(۷۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

هر شمرده شده تمام شدنی، و هر انتظار کشیده شده آمدنی است.

(۷۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ أُعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

کارها همینکه مشتبه و مبهم باشند آخرش با اولش اندازه گرفته میشوند (مثلی است معروف گویند: سالی که نکوست از بهارش پیداست).

(۷۶) وَمِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ ضَمْرَةَ الضَّبَابِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ، قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا ، إِلَيْكِ عَنِّي ، أَبِي تَعَرَّضْتِ ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ ؟ لَا حَانَ حِينُكِ ، هَيْهَاتَ ! غُرِّي غَيْرِي ، لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ ، قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا ، فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ ، وَخَطَرُكِ يَسِيرٌ ، وَأَمَلُكِ حَقِيرٌ . آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ ، وَطُولِ الطَّرِيقِ ، وَبُعْدِ السَّفَرِ ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ .

از جمله خبری است که ضرار ابن ضمرهٔ ضبابی است بهنگام داخل شدنش بر معاویه و پرسش معاویه از وی حال امیرالمؤمنین علیه السلام را ضرار گفت ای معاویه حاضر بودم و علی را در برخی مواقفش دیدار کردم بهنگام شب پردهٔ سیاه خویش را فرو آویخته و علی در محراب عبادتش ایستاده ، محاسن مبارک را بدست گرفته همچون دردمندی که بر سر خاکستر سوزان باشد قرار و آرام نداشت ، همچون مار گزیده بر خود می پیچید ، و با دگدار تمام میگریست و میفرمود : ای دنیا (ی غدار) از علی دور شو ، و بسوی اهلت بازگرد . آیا تو متعرض من میشوی ، آیا تو مشتاق و آرزومند منی ، آن مباد که هنگام نزدیکی تو بمن برسد (وخدا آن روز را نیاورد) چه اندازه دوراست خواهش تو از من ، تو برو و غیر مرا بفریب که مرا در تو نیازی نیست ، من تو را سه طلاق گفته ام ، و رجوعی در آن نخواهد بود (تو جاه و سرائی هستی) زندگانی در تو کوتاه ، و بزرگیت کوچک ، و آرزویت ناچیز و پست است ، آه آه از کمی زاد و توشه ، و دوری راه و بزرگی خطر (همینکه ضرار این کلمات شور انگیز را برای معاویه بیان کرد اشک معاویه بر چهره اش جاری شد و گفت آری بخدا سوگند علی چنین بود ، اکنون اندوه تو در فراق او چگونه است ؟ گفت اندوه زنیکه پسر خودش را پیش چشمش سر بریده باشند .

محدث قمی قدس سره فوق را در سفینة البحار از قول عدی ابن حاتم نیز روایت کرده است دوست دارم آن را بیاورم : عدی ابن حاتم مردی بود همچون پدرش سخی و بزرگوار و حاضر جواب و از اصحاب حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام ، روزی بر معاویه وارد شد ، معاویه از روی طنز و سرزنش پرسید یا عدی
اَبَی الطَّرَفات یعنی پسران جوان تو طریف و طارف و طرفه چه شدند گفت معاویه فرزندانم در صفین
در رکاب حضرت امیرالمؤمنین ع در جنگ با تو شهید شدند ، معاویه گفت : علی با تو با انصاف رفتار نکرد
که پسران تو را بدم شمشیر بر آن فرستاد ، و پسران خودش را زنده نگه داشت ، عدی بگریست و گفت
معاویه بخدا سوگند من با علی با انصاف رفتار نکردم که علی کشته در زیر زمین و من هنوز زنده و روی زمینم

بود از جریم کوی تو شرمنده مانده ام	شرمنده مانده ام که چرا زنده مانده ام		

آنگاه معاویه از عدی خواهش کرد اوصاف علی را برایش بیان سازد ، عدی گفت مرا معاف دار
گفت ندارم ، گفت : معاویه بخدا سوگند علی مردی بود بلند نظر و بزرگوار ، قوایش محکم بود ، سخن
بعدل میراند ، و حکم بحق مینمود ، علم و حکمت همچون سیل از اطرافش روان بود ، از دنیا و بهجت
آن گریزان ، و به شبهای تار و پر وحشتش مأنوس بود ، بخدا سوگند اشک علی جاری ، و فکرش
طولانی بود ، وقتی تنها میشد از خودش حساب میکشید ، کف اندوه را بهم میسود ، برگذشته
تأسف میخورد ، از لباس آن را که کوتاه تر و از خوراک آن را که زبر تر بود دوست میداشت ، در
میان ما یکی از ما بود ، بهنگام پرسش پاسخمان میداد ، و بما نزدیک میشد ، وقتی بسویش
میرفتیم با وصف اینکه ما و او هر دو بهم نزدیک بودیم ، مع ذلک از فرط هیبت و عظمت آن
حضرت قدرت بر تکلم نداشتیم ، و هرگز نتوانستیم دیده بسوی وی نگاه کردن نمیکردیم ، اگر گاهی
تبسم میکرد تو گوئی از سنگ گوهر تبسم میکند ، متدینین نزدش عزیز ، و دوستدار مساکین
بود ، نه قوی از ستمش بیمناک ، و نه ضعیف از عدلش مأیوس بود . آنگاه سخنانی را که ضرار
نقل کرد عدی نیز نقل کرد ، و معاویه گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که چنین بود ، اندوه تو در فراق
وی چگونه و بیاد وی چونی ، گفت همچون من در مصیبت علی هر کسی است که فرزندش را پیش چشمش
سر بریده باشند ، که او نه اندوهش ساکن ، و نه اشکش خشک میگردد ، آیا یاد بود علی مگر
روزگار را من مهلت میدهد ، که دقیقه از فکر و یاد علی بیرون باشم ، و او را فراموش کنم) .

(۷۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ : أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرٍ ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هٰذَا مُخْتَارُهُ :

وَيْحَكَ ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا ، وَقَدَرًا حَاتِمًا ، وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ ، إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا ، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا ، وَكَلَّفَ يَسِيرًا ، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا ، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا ، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا ، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا ، وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبًا ، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا ، وَلَا خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ) .

شگفتا شاید گمان تو آن باشد که سفر ما از روی قضائی لازم و قدری واجب بوده است ، (و تو مجبور بوده نه مختار) اگر آن بنظور باشد البته ثواب و عقاب باطل و وعد و وعید ساقط بودی . (برای آنکه مطیع مجبور در خور اجر و ثواب نباشد ، چون جبراً اطاعت خدا را کرده است ، و همچنین گناهکار مجبور مستحق ثواب بودی ، چون عصیانش از روی اجبار انجام گرفته است) بدانکه پاک پروردگار بندگانش را باطاعت فرمان داد ، و حال آنکه آنان مخیر بودند ، و نهیشان کرد از عصیان برای ترساندنشان (از عقاب) و آنان را تکلیفی آسان فرمود ، نه تکلیفی شاق و دشوار ، و در برابر کار کم ثواب بسیار عطا فرمود ، و عصیان کرده نشد از روی مغلوبودن گنهکاران ، و اطاعت

کرده نشد از جهة مجبور بودن اطاعت کنندگان نه پیمبران را به بیهوده و بازیچه فرستاد، و نه کتب را بدون فائده نازل فرمود، و نه آفرینش آسمانها و زمین ها بدون نتیجه و باطل است (بلکه تمام اینها برای آنست که بشر مختار از راه طغیان و سرکشی، به افتادگی و بندگی گرایدای سؤال کننده زنهار لب بدین سخن میالای، و از این گمان سخیف که عبدهٔ اوثان و جنود شیطان که قدریه و مجوس این امت و بدان امد رامد بیرون باش) که این گمان کسانی است که بدین خدا کافر شده باشند، وای بر کفار از آتش جهنم. (اصبغ ابن نباته روایت کند که این سائل پیرمردی بود همین که این بیان شیوا را از حضرت شنید پرسید پس قضا و قدر خداوندی کدام است فرمود: آن حکم و امری است از جانب خدا تعالی، آنگاه این آیه را که در سورهٔ ۱۷ و آیهٔ ۲۳ میباشد از قرآن مجید تلاوت فرمود: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ خداوند مقرر فرموده است که جز او را نه پرستید، پس بحال شادی از جای برخاسته و میخواند:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ	يَوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمٰنِ رِضْوَانَا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا	جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانَا

تو آن پیشوائی هستی که به پیروی از تو فردای قیامت از خداوند بخشنده امید امرزش داریم، تو از دین ما آنچه را که بر ما پوشیده بود روشن ساختی خدا از جانب ما در این امر تو پاداشی نیکو دهاد).

(۷۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّىٰ كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجْلَجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّىٰ تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَىٰ صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

حکمت را هر جا باشد فرا گیر، زیرا که بعضی از آن حکمت در سینه مرد منافق است و در سینهٔ او مضطرب و لرزان است تا بیرون آمده، و در سینه مؤمن که دارندهٔ آنست فرود آید.

(۷۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي مِثْلِ ذَلِكَ : اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ .

حکمت گمگشتهٔ مؤمن است آنرا فراگیر اگرچه از منافقان و دوران باشد .

(۸۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ . وَهٰذِهِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيمَةٌ ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ ، وَلَا تُقْرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ .

بهای هر مردی باندازهٔ نیکی اوست . سید رضی رحمه الله گوید : این کلمه ایست که بقیمت درنیاید ، وحکمتی باآن سنجیده نشود ، وسخنی باآن برابری نکند .

(۸۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُوصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِذٰلِكَ أَهْلًا : لَا يَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ ، وَلَا يَسْتَحْيِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ ، وَلَا يَسْتَحْيِيَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ ، وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ .

شمارا پنج چیز سفارش میکنم که اگر در طلب آنها پاها را به پهلوی شتر بکوبید (ورا وبرنید) البته سزاوار است .

۱- انسان نباید از هیچکس بجز از پروردگارش امیدوار باشد .

۲- انسان نباید از هیچ چیز بجز از گناهش بترسد .

۳- انسان نباید بهنگامیکه از چیزی پرسیده میشود اگر نمیداند از ندانم گفتن شرمنده باشد .

۴- انسان نباید از هیچکس خجالت بکشد بهنگامیکه دانشی را فرا گرفتن خواهد .

۵- بر شما باد بصبر و شکیبائی زیرا که صبر برای ایمان همچون سر است در پیکر و بدنی که سری ندارد و سودی ندارد، و ایمانیکه در آن صبر نیست بیفائده است .

(۸۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِمًا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ .

مردی در ستایش آنحضرت راه افراط پیمود، در حالیکه او متهم بدشمنی آنحضرت بود حضرتش فرمود: من از آنچه تو گوئی فروتر، و از آنچه در دل تو است (از عداوت و نشناختنت مرا بمقام امامت) بالاترم

(۸۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرُ وَلَدًا .

آثار و مناقبی که از شمشیر زدن در راه خدا تعالی باقی میماند، شمارش بیشتر و نتیجه اش فزونتر است (یعنی کسی که در راه بدست آوردن مجد و شرف فداکاری میکند و کشته میشود، اولاد آنها مردمانی شریف و غیور اند، و هرگز زیر بار زبونی و ذلت نمیروند) .

(۸۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ .

هر آنکه (ندانم) نمیدانم گفتن را ترک کند مراکز کشته شدن را دریابد . (زنی از بزرگ چیزی

پرسید گفت ندانم، گفت تو هر سال مبلغی فراوان از ملک می ستانی و اکنون مسئله را کوتی ندانم، گفت آنچه از ملک می ستانم برای چیزهائی است که میدانم، و اگر برای آنچه که نمیدانم بخواهد بمن چیزی دهد، البته خزانه های وی بانکار وفا نکند.

(۸۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ.

رأی پیر سالخورده پیش من از چابکی و دلاوری جوان خردسال پسندیده تر است.

(۸۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ، وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ

آنکه با در دست داشتن توبه و استغفار از رحمت خدا مأیوس است مورد شگفتی من است

وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمُ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْاِسْتِغْفَارُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَهٰذَا مِنْ مَحَاسِنِ الْاِسْتِخْرَاجِ وَلَطَائِفِ الْاِسْتِنْبَاطِ.

وابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام از آنحضرت حکایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمودند در روی زمین از عذاب خدای دو امان موجود بود، یکی از آن دو از شما باز گرفته آمد متوجه باشید دیگری را چنگ در زنید و نگهدارید، اما آن امانیکه از شما باز گرفته آمد رسول خدا - صلی الله علیه و آله بود و آن امانیکه باقی است استغفار است، و خدا تو بگه بر هر گوینده غالب است در قرآن مجید سوره ۸

آیه ۳۳ فرموده است : مادام که تو در میان بندگانی خداوند عذاب کنندهٔ آنان نیست و همچنین مادام که ایشان استغفار میکنند ، خداوند آنان را معذب نخواهد داشت .

(۸۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ ، أَصْلَحَ اللهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَافِظٌ

هر آنکه بین خود و خدایش را اصلاح کند ، خداوند بین او و مردم را اصلاح فرماید ، هر آنکه بسامان کار آخرتش پردازد ، خداوند کار دنیایش را بسامان کند ، و آنکه از جانب خودش خودش را پند دهنده باشد ، از جانب خدای بر اشیش نگهدارندهٔ باشد .

(۸۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللهِ ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللهِ .

دانشمند تمام آن کس باشد که مردم را از رحمت خدا نومید نسازد ، و از لطف و مهرش مأیوسشان ننماید ، و از مکر و خذلانش ایمنشان نگرداند .

(۸۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ .

کمترین علم علمی است که متوقف بر زبان باشد (و بدان عمل نگردد) و برترین علم علمی است که آثار آن از جوارح و اعضا هویدا باشد (و دارندهٔ آن آن را بکار بندد) .

(۹۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكَمِ .

همانطور که تنها از کار خسته میشوند ، دلها همین طور ملول و مانده میگردند ، در این هنگام برای آنها حکمتهای تازه را بجوئید (و با دانشی دیگرشان از خستگی برهانید) .

(۹۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ « اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ » لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ ، وَلٰكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ ، فَإِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ، وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَلٰكِنْ لِتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ ، لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ ، وَبَعْضَهُمْ يُحِبُّ تَكْثِيرَ الْمَالِ وَيَكْرَهُ انْثِلَامَ الْحَالِ .

وَهٰذَا مِنْ غَرِيبِ مَا سُمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ .

نباید یکی از شما از روی حقیقت بگوید پروردگارا بتو پناه میبرم ، از اینکه مراد چار فتنه سازی زیرا که هیچکس نیست جز اینکه در چنگال فتنه و چار و گرفتار است ، لکن پناه برنده البته باید بخدا پناه برد از فتنه های گمراه کننده ، زیرا که پاک پروردگار در سورهٔ (۸) آیهٔ (۲۸) فرماید :

بدانید که اموال و اولاد شما فتنه اند، و آن را معنی اینست که خداوند سبحانه بندگانش را بمال و اولاد آزمایش میفرماید تا اینکه روشن گردد چه کس برای روزیش ناخورسند، و کدام کس بقسمتش راضی و خورسند است. گو اینکه خدا خود بحال بندگانش از خودشان داناتر است، لکن این آزمایش برای آنست که کارهائیکه بدان درخور ثواب، و یا سزاوار عقاب اند روشن و هویدا گردد زیرا که برخی از آن بندگان دوستدار پسران و دشمنان دختران و برخی خواهان فزونی مال و بدخواه اختلال حال و خواسته اند.

سید رضی گوید: این سخن از غرائب تفسیر است که در این آیه از آنحضرت شنیده شده است.

(۹۲) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ، فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدْتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ، وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوباً فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ، وَلَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟

آنحضرت پرسیده شد خیر و نیکی چیست فرمودند: خیر و نیکی این نیست که تو را مال و فرزندان بسیار باشد، ولی خیر آنست که تو را علم و عمل زیاد و حلم و بردباریت بزرگ شود، و بعبادت پروردگار بر مردم بنازی (نه بچیزهای دیگر) پس اگر کار به نیکی گذاردی سپاسگذار خدا باش، و اگر کار بدی کشید از خدا آمرزش خواه. و در دنیا فقط نیکی ویژهٔ دو کس است، یکی را دو مردی که گناه را با توبه تدارک بیند، دیگر مردیکه در نیکیها پیش آهنگ باشد، و عملی که با تقوی انجام گیرد (اگرچه کم) کم نیست، و چسان کم باشد عملی که خدا پذیرفتار آنست.

(۹۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ.

براستی که سزاوارترین مردمان به پیمبران آنانند که بآنچه که آن پیمبران آورده اند داناترند، آنگاه این آیه را که در سورهٔ ۳ آیه ۶۸ است خواندند: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ: براستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم کسانی اند که او را پیروی کرده و از این پیغمبر نیز تبعیت نموده و بوی ایمان آورده اند، از آن پس فرمودند البته دوست محمد کسی است که خدای را فرمان بردار است، اگرچه از خویشی آنحضرت بدور باشد، و دشمن محمد کسی است که فرمان خدا را نبرد اگرچه با آنحضرت خویشی نزدیک باشد.

---

(۹۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ

و آنحضرت علیه السلام شنیدند که مردی از حروریه (فرقه‌ای از خوارج که در حروراء نزدیک کوفه باوی جنگیدند) نماز شب میخواند، و قرائت قرآن مینمود، حضرت علیه السلام فرمودند: خواب در حال یقین و اعتقاد (با امام زمان و خلیفهٔ رسول الله ﷺ) بهتر از نمازی است که شخص در حال شک و تردید بگذارد.

---

(۹۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.

حدیث را بهنگام شنفتن فراگیرد برای دانستن و تدبر کردن ، دانستن برای باز گفتن زیراکه قرائت کنندگان علم بسیار ، و رعایت کنندگانش اندک اند .

(۹۶) وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يَقُولُ : إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، فَقَالَ : إِنَّ قَوْلَنَا - إِنَّا لِلّٰهِ - إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ ، وَ قَوْلَنَا - وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهُلْكِ .

امحضرت علیه السلام شنیدند که مردی میگفت : ما برای خدا و بازگشتمان بسوی اوخواهیم بود فرمودند : این گفتار ما که میگوئیم ، اقرار برنفوس خودمان خواهد بود که ما مملوک خدائیم ، وگفتار دیگرمان که بازگشتمان بسوی اوست ، اقراری براینکه ما هلاک شوندگانیم .

(۹۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ : اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي ، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ ، وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ .

گروهی امحضرت علیه السلام را در پیش رویش ستایش کردند ، حضرت عرض کردند : بارالها تو بحال من داناتری ، ومن از دیگران برخویش داناتر ، خداوندا ما را بهتر از آنچه میپندارند بدار ، وآنچه را که آنان نمیدانند از ما واگذار .

(۹۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يُسْتَفْهَمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ : بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتَظْهَرَ ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنُؤَ .

آنحضرت علیه السلام فرمودند: حاجات مردم جز بسه چیز روا و سر پا نمیگردد: بکوچک گرفتن آن کار تا تو بزرگ شمرده شوی، به پنهان داشتن آن تا تو بزرگ و نامبردار گردی، بشتاب در برآوردن آن تا بر صاحب حاجت گوارا باشد.

(۹۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ، وَلَا يُظْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضْعَفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يُعَدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ! فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْإِمَاءِ وَإِمَارَةِ الصِّبْيَانِ وَتَدْبِيرِ الْخِصْيَانِ.

مردم را روزگاری در پیش است که (از فرط آشفتگی و درهم شدن اوضاع اسلامی) در آن روزگار جز مرد بدگوی و مکار بپادشاه نزدیک نباشد، و جز فاسق تیره درون ظریف و خوشمزه شمرده نشود، شخص منصف و دادگستر در آن روزگار خوار و کوچک باشد، مردم آن زمان صدقه را تاوان و غرامت شمارند، و باصله رحم منت گذارند، نماز را برای خاطر بزرگی جستن بمردم خوانند، و چنین دورانی غلامان و بندگان رای زن پادشاه باشند، و کارفرمائی با کودکان افتد، و تدبیر امور کشور با خواجگان باشد (مترجم گوید: اخبار باین مطالب در خور معجزات آنحضرت است، زیرا زمانی که بدان اندریم، تمام این قضایا در آن واقع است و محتاج بتفسیر نیست).

(۱۰۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ رُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقٌ مَرْقُوعٌ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ.

بر بدن آنحضرت زیر جامهٔ کهنه و پینه زده دیده شد ، علت پوشیدن آن پرسیده شد فرمودند : این جامه ایست که دل بدان نرم و خاشع و نفس امّاره بدان خوار و مؤمنین از آن پیروی میکنند

(۱۰۱) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِنَّ ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ ، فَمَنْ أَحَبَّ ٱلدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ ٱلْآخِرَةَ وَعَادَاهَا ، وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ ، وَمَاشٍ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ ٱلْآخَرِ ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ ! .

دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت ، و دو راه مختلف اند ، هر آنکه دل بجهان دربست و آنرا خواست ، با آخرت کینه ورزید ، و با آن دشمنی کرد ، و با این دو همچون مشرق و مغرب اند و آن کس که بین این دو برفتار است ، هرچه بیکی نزدیک بدیگری دور میگردد ، و یا خواهی بگوی آن دو چون دو زن اند که در کابین یکشوهر باشند (و بینشان سازشی پدیدار نخواهد شد) .

(۱۰۲) وَعَنْ نَوْفٍ ٱلْبِكَالِيِّ ، قَالَ : رَأَيْتُ أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ «عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ» ذَاتَ لَيْلَةٍ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ فَنَظَرَ إِلَى ٱلنُّجُومِ فَقَالَ : يَا نَوْفُ أَرَاقِدٌ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ ؟ فَقُلْتُ بَلْ رَامِقٌ يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ يَا نَوْفُ : طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي ٱلدُّنْيَا ٱلرَّاغِبِينَ فِي ٱلْآخِرَةِ ، أُولَئِكَ قَوْمٌ ٱتَّخَذُوا ٱلْأَرْضَ بِسَاطًا ، وَتُرَابَهَا فِرَاشًا ، وَمَاءَهَا طِيبًا ، وَٱلْقُرْآنَ شِعَارًا ، وَٱلدُّعَاءَ دِثَارًا ، ثُمَّ قَرَضُوا ٱلدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ ٱلْمَسِيحِ .

يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وَهِيَ الطُّنْبُورُ) أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ (وَهِيَ الطَّبْلُ. وَقَدْ قِيلَ أَيْضًا إِنَّ الْعَرْطَبَةَ الطَّبْلُ، وَالْكُوبَةَ الطُّنْبُورُ).

(یکی از یاران حضرت فرزند فضاله) نوف بکالی گوید: شبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم سر از بستر برگرفته بسوی ستارگان نگهی افکنده، و مرا صدا زده فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم یا امیرالمؤمنین فرمود ای نوف خوشا بحال آنانکه بی رغبت بدنیا بوده و خواستار آخرت شدند، آنان مردمانی هستند که زمین را نشیمنگاه، و خاکش را خوابگاه، و آبش را عطر، و یا عیش و لذت خویش فرض کردند، قرائت قرآن را لباس باطن، و خواندن خدای را لباس ظاهر گرفتند، آنگاه بدانسان که عیسی مسیح الله از جهان کناره گزید، آنان از جهان کرانه گزیدند، و برمیدند برمیدنی نیکو، ای نوف، در چنین ساعتی از شب داود علیه السلام سر از بستر برداشته، و در محراب عبادتش ایستاده و فرمود: این ساعتی است که بنده در آن پروردگارش را نخواند جز آنکه دعایش بهدف اجابت مقرون گردد. مگر اینکه آن مرد دهگیر، و باج ستان، یا نماینده ستمکاران و دزدان، و یا شرطه و پاسبان پادشاهان، یا نوازنده طنبور، و زننده ساز، یا نقاره چی سلطان بوده باشد.

سید رضی گوید: عرطبه بمعنی طنبور، و کوبه بمعنی طبل است، گاهی این و آن نیز بعکس معنی کردند

(۱۰۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا

تَنْتَهِكُوهَا ، وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدَعْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا .

خداوند عبادات واجبه را بر شما واجب گردانیده است ، شما هم آنها را بجای آورید ، وشما را بحدودی محدود فرموده است ، از آن تجاوز روا مشمارید ، وشما را از ارتکاب اشیاء محرمه منع فرموده است ، پس از آنها خودداری کرده وگردشان نگردید ، واز چیزهائی سخن نرانده است بدون اینکه از روی فراموشی آنها را واگذار کرده باشد ، (بلکه از راه عدم اعتنای بآنها همچون علوم صناعیه از قبیل علم نجوم وحساب وکیمیا وامثال اینها که چون آنها باعث ترقی بشر نبوده اند در کتب آسمانی سخنی از آنها بمیان نیامده است) پس برای بدست آوردن آنها خود را برنج ومشقت نیفکنید .

(۱۰۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ .

مردم برای بسامان کردن کار دنیایشان چیزی (از امور دینشان را) از دست نگذارند ، جز آنکه خداوند چیزی برای آنان بگشاید وبگمارد که زیانش بیش از آنچه که از دست داده اند باشد

(۱۰۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ .

بسا دانشمندی که نادانیش (با مور آخرتش) او را از حیات ابدی محروم میگرداند ، ودانشش بحالش سودمند نمی افتد . (ابن مقفع مؤلف کتاب تتمة الدهر ، ومعرب کلیله ودمنه با آنمقام انشاء وادب در اثر بی پروائی وبی احتیاطی سفیان ابن معاویه مهلبی امیر بصره اعضایش را قطعه قطعه از بدنش جدا کرده ودر تنور افکنده وسوخت واو بدانها ناظر بود تا بمرد ، خلیل ابن احمد عروضی را

با ابن مقفع دیداری است از خلیل پرسید مذاورا چگونه یافتی گفت علمش را بیش از عقلش دیدم)

(۱۰۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عُلِّقَ بِنِيَاطِ هٰذَا الْإِنْسَانِ بِضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَذٰلِكَ الْقَلْبُ، وَلَهُ مَوَادٌّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا: فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ، وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ، وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ، وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَتْ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ، فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

این پاره گوشتی که برگی از انسان آویخته است و آن را دل گویند، سخت انگیزترین چیزهاست برای آنکه در او است مواد حکمت و دانش، و چیزهائی است برخلاف آن (از جهل و سفاهت) اگر امید و رجا بر او عارض گردد، طمع خوارش سازد، و اگر طمع بر او هجوم آورد، حرصش از پای در افکند، اگر نا امیدی بروی دست یابد تأسفش بکشد، و اگر کینه در وی رخنه کند، خشمش شدت یابد، و اگر خوشنودی یارش گردد هشیاری را از یاد ببرد، و اگر ترسی ناگهانش دریابد بیم نرسیدنش بکار فرو گیرد، و اگر امن و وسعتی یابد غرور و نخوتش برباید، چنانچه اندوهی بوی رسد جزع رسوایش سازد، و اگر مالی پیدا کند از بی نیازی بسرکشی گراید، و اگر فقرش بگزد رنج و بلای آن فقر سرگرمش سازد،

واگر کر سنگیش برنج افکند ضعف و زبونیش از پای درانداز د ، واگر سیر شد نشش بحد افراط رسد پرخوریش به آزار دارد ، بنابراین دل چیزی است که هر تقصیر و کوتاهی بحالش مضر ، و هر افراط و تجاوزی از حد برایش مفسد است .

(۱۰۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي .

وساده و راه عدل و میانه ما ئیم متصدر (یکه فاضل هدایت است) باید بدان برسد ، و مفرط متجاوز از حد (اگر طالب کمال است) باید بسوی آن باز گردد (تعجب اسب با اینکه ابن ابی الحدید و علمای دیگر از اهل سنت این سخن و نظائر آن را در کتب خود نقل کرده اند ، باز در دو طرف افراط و تفریط واقع شده ، با دشمنان اهلبیت دوست ، و با دوستان اهلبیت دشمنند) .

(۱۰۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ ، وَلَا يُضَارِعُ ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ .

فرمان خدای را کس پایدار ندارد ، جز آن کس که با مردم براه مدارا و نرمی نرود ، و در مراکز طمع وارد نگردد .

(۱۰۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَقَدْ تُوُفِّيَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مِنْ صِفِّينَ مَعَهُ وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ» : لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ .

وَمَعْنَىٰ ذٰلِكَ أَنَّ ٱلْمِحْنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ فَتَسْرَعُ ٱلْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَلَا يُفْعَلُ ذٰلِكَ إِلَّا بِٱلْأَتْقِيَاءِ ٱلْأَبْرَارِ وَٱلْمُصْطَفَيْنَ ٱلْأَخْيَارِ، وَهٰذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ ٱلْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا. وَقَدْ يُؤَوَّلُ ذٰلِكَ عَلَىٰ مَعْنًى آخَرَ لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ. ❊

پس از آنکه حضرت علیه السلام از جنگ صفین باز میگشتند، سهل ابن حنیف انصاری (که یکی از دوسترین کسان آنحضرت بود) وفات یافته بود حضرت فرمودند: دوست من اگرچه کوه باشد درهم فرو خواهد ریخت. ❊ سید رضی علیه الرحمة گوید: معنی آنست که محنت بر دوست با شدت گیرد، و مصیبات بروی بتازاند، و این کار بجای آورده نشود، جز بر پرهیزگاران و نکویان و برگزیدگان و این سخن حضرت، مانند آن کلام است که فرمودند: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ ٱلْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا. و این قسمت بر معنی دیگری تأویل شده است که جای گفتش اینجا نیست. ❊

(۱۱۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ ٱلْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ ٱلْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَٱلتَّدْبِيرِ، وَلَا كَرَمَ كَٱلتَّقْوَىٰ، وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ ٱلْخُلُقِ، وَلَا مِيرَاثَ كَٱلْأَدَبِ، وَلَا قَائِدَ كَٱلتَّوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةَ كَٱلْعَمَلِ ٱلصَّالِحِ، وَلَا رِبْحَ كَٱلثَّوَابِ، وَلَا وَرَعَ كَٱلْوُقُوفِ عِنْدَ ٱلشُّبْهَةِ، وَلَا زُهْدَ كَٱلزُّهْدِ فِي ٱلْحَرَامِ، وَلَا عِلْمَ كَٱلتَّفَكُّرِ، وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ ٱلْفَرَائِضِ، وَلَا إِيمَانَ كَٱلْحَيَاءِ وَٱلصَّبْرِ، وَلَا حَسَبَ كَٱلتَّوَاضُعِ، وَلَا شَرَفَ كَٱلْعِلْمِ، وَلَا عِزَّ كَٱلْحِلْمِ، وَلَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ ٱلْمُشَاوَرَةِ.

هیچ مالی سودمندتر از خرد ، وهیچ تنهائی وحشتناکتر از کبر ، وهیچ هوشی همچون تدبر ودوراندیشی وهیچ بزرگواری همچون پرهیزگاری ، وهیچ همنشینی همچون خوش خوئی ، وهیچ میراثی مانند دانش و ادب ، وهیچ قائد وکشاننده همچون توفیق بسوی سعادت ، وهیچ تجارتی همچون نیکوکاری وهیچ سودی همچون ثواب ، وهیچ پرهیزکاری همچون توقف در نزد امور شبهه ناک ، وهیچ زهدی همچون زهد وبی میلی در حرام ، وهیچ دانشی همچون تفکر ، وهیچ عبادتی همچون ادای واجبات وهیچ ایمانی همچون صبر وحیا ، وهیچ بزرگواری همچون دانش ، وهیچ معاون ویاری همچون مشورت کردن با اشخاص نیست (که نیست ، واین فصل از فرمایشات حضرت ، حاوی رئوس حکمت وکلیه شئون دینی واجتماعی است ، وعلمای اخلاق کلمات اطراف هریک از آنها بشرح پرداخته اند)

(۱۱۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا اسْتَوْلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ خُزْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ ، وَإِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ .

بهنگامیکه صلاح ونکوکاری بزمان واهلش غلبه پیدا کرد وآنگاه مردی بمردی دیگر که کار زشت ورسوائی از وی سر نزده است سوء ظن پیدا کرد وبدبین شد ، البته این بر آن یک ستم روا داشته است ، وبالعکس اگر گاهی فساد وزشتی بر زمان واهلش غالب شد ، ومردی درباره دیگری حسن ظن پیدا نمود البته این مرد فریب خورده است (زیرا در چنین زمانی از مردم چشم نیکی داشتن خویشتن فریفتن است) .

(۱۱۲) وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ تَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ : كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ ، وَيَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ ، وَيُؤْتَى

مِنْ مَأْمَنِهِ .

از آنحضرت پرسیده شد خوشبختی را چگونه مییابی یا امیرالمؤمنین ؟ فرمودند : چگونه است حال کسیکه در حال بقاء دچار فناء است ، و در حال تندرستی دچار بیماری است ، و از مرگ ایمنیش بیم و ترس بر او وارد میشود (و در دنیا با همه ، یعنی بیمناک از پیش آمدها ، یا ترس آخرتش بوحشت انداخته است) .

(۱۱۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ ، وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ .

بسا نیکه نیکیها و نعمتهای خداوند بر او نازل و او سرگرم گناه است ، بسا کسیکه خداوند پرده بر روی کردار زشت وی کشید (و او را رسوا نساخت) بسا کسیکه بسخن نیکی که دیگران درباره وی گفتند مغرور و فریفته شد ، و خداوند هیچکس را مانند آنکه او را مهلت داد و عقوبت نکرد آزمایش نفرمود (لکن همینکه ستیزه خوئی و گناه را از حد بدر برد رسوایش ساخت) .

(۱۱۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ : مُحِبٌّ غَالٍ ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ .

دو تن درباره من بهلاکت افتند ، یکی دوستی که غلو کند (و مرا از رتبه امامت در رتبه الوهیت بنگرد) دیگر دشمنی که مرا بمقام امامت نشناسد (و دیگران را بر من پیشوا داند) .

(۱۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ .

تباه ساختن فرصت موجب اندوه و ندامت است .

(۱۱۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا وَالسُّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا ، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغِرُّ الْجَاهِلُ ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللُّبِّ الْعَاقِلُ .

جهان را حال بدان گزنده ماری مانند است که جای دست مالیدن بر آن (بدنش) نرم، و درونش از زهر کشنده آکنده است ، نادان مغرور آن خواهان ، و دارای هوش و خرد از آن گریزان است .

(۱۱۷) وَقَدْ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ : أَمَّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرَيْحَانَةُ قُرَيْشٍ يُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ ، وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا ، وَأَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا ، وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا ، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا ، وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ ، وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ .

آنحضرت علیه السلام را از حال طایفهٔ قریش (که بطور کلی منقسم میشوند) پرسیده شد فرمودند اگر بنو مخزوم را خواهی آنان ریحان و گل خوش بوی قریش اند ، دوست داری داستان مردانشان را (که در فصاحت و عزت بلند آوازه اند بشنوی ، و زنانشان را که با صباحت دیدار و ملاحت

گفتار اند) کابین بندی و با آنان هم بستر شوی ، اما بنو عبد شمس آنان از حیث رای و تدبیر دور اندیش ترین طایفهٔ قریش اند ، و منع کننده ترین امور ی که در پشت سرشان است میباشند (چیزهائیکه بفکر دیگران نمیرسد در میابند و در حوادث همدست و همداستانند) اما ما بنو هاشم (نه تنها در قریش بلکه در تمام طوایف شریف ترین افراد بشر هستیم) هم در گاه بذل و بخشش بدانچه در دست قدرت ماست از علم و مال بخشنده تر ، و هم گاه پیکار در راه حق با کمال دلاوری جانبازتریم ، بنو مخزوم و بنو عبد شمس از حیث نفرات بیشتر ، و مکر کننده تر ، و در برخورد با مردم ترش رو تراند ، لکن ما در گفتار فصیح تر ، و در رفتار نصیحت کننده تر ، و در دیدار با مردم خوشرو تریم

(۱۱۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ : عَمَلٍ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ ، وَعَمَلٍ تَذْهَبُ مَؤُونَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ .

بین این دو کار تفاوت بسیاری موجود است : یکی کاریکه (برای دنیا است) لذتش برود و رنجش بر شخص باقی بماند ، دیگر کاریکه (برای آخرت است) رنجش برود و حظش باقی بماند

(۱۱۹) وَقَدْ تَبِعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلاً يَضْحَكُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ، نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ ، وَنَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ، نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ ، وَرُمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ ! طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ ، وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ

وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى بِدْعَةٍ .

أَقُولُ : وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسُبُ هٰذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكَذٰلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ .

آنحضرت علیه السلام تشییع جنازه کردند شنیدند شخصی میخندد ، فرمودند : تو گوئی مرگ بر جز از ما نوشته شده است ، وگویا یقین بر آن مرگ بر غیر ما واجب گشته است ، وگویا این مردگانی که ما بینگریم مسافرانی هستند که باندک زمانی بسوی ما باز میگردند ، ما آنان را بگور می سپاریم ، میراثشان را میخوریم ، کارهای پند دهنده ، واشخاص مرده پند گوینده را فراموش میکنیم ، وحال آنکه خود ما بهر آفت واندوهی دچاریم (و دیر یا زود بسر نوشت آنان گرفتار خواهیم شد) خنک آن رلو مردیکه در پیش نفس خویش خوار ، وکردارش پاک ، اعتقادش نیکو ، وخلق وخویش پاکیزه باشد ، اضافه مالش را در راه خدا انفاق کند ، واز اضافات در سخن امساک نماید ، زبان وشرش از مردم بدور ، سنت وشرع پیغمبر بروی آسان باشد ، و در دین بدعتی را بوی نسبت ندهند .

سید رضی اعلی الله مقامه الشریف گوید : برخی از مردم این سخن وسخن پیش از آن را بر سول خدا صلی الله علیه وآله نسبت میدهند .

(۱۲۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ

غیرت وحمیت زن بر مرد کفر ، ورشک وغیرت مرد بر زن ایمان است (زیرا که مرد بدستور خداو شرع میتواند چندین زن عقدی ومتعه داشته باشد ، واگر زن راضی نباشد خلاف دستور خدا رفتار کرده است ، لکن زن در حال واحد نمیتواند بیش از یک شوهر اختیار کند ، واگر مرد دیگری را در فراش خود دید وفرضا آن شخص را کشت عین ایمان رفتار کرده است) .

(۱۲۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا نَسَبَ أَبْيَنُ مِنَ الْإِسْلَامِ نَسَبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي : اَلْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ ، وَالتَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ .

البته من اسلام را طوری توصیف خواهم کرد که هیچکس پیش از من آنرا (بدان شیرینی و شیوائی و اختصار) وصف نکرده باشد ، اسلام ملازم با تسلیم (و گردن نهادن باحکام آن) است ، و تسلیم ملازم با یقین است (که شخص اعتقاد ثابتی بمعبودیت داشته باشد) و یقین ملازم با تصدیق است (که انسان آنچه را که پیغمبران آورده اند باور دارد) و تسلیم ملازم با اقرار باطاعت است ، و اقرار ادای احکام است ، و ادای احکام یعنی عمل کردن .

(۱۲۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ مَهْرَبٌ ، وَيَهْرُبُ إِلَيْهِ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ ، وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً ، وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللهِ ، وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ ، وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى ، وَعَجِبْتُ لِعَامِرِ دَارِ الْفَنَاءِ وَتَارِكِ دَارِ الْبَقَاءِ

من از کار بخیل بشگفت آمدم که او چسان می شتابد بسوی فقری که از آن گریزان است ، و غنا و

ثروتی را که جویا است از دست گذارنده است ، در جهان همچون فقراء زندگانی میکند ، و در آخرت حساب اغنیاء را پس میدهد ، و نیز از آن خودخواه گردن کشی تبعجم که دیروز آبی گندیده و فردا لاشه کثیفی بیش نخواهد بود (چنین کسی کبر و نخوتش برای چیست و چرا اول و آخر خود را بیاد نمیآورد) و باز تعجب دارم از کسیکه آفرینش را مینگرد و در وجود آفریدگار دچار شک و تردید است ، و هم تعجب دارم از کسیکه می بیند مردم براه مرگ روان اند ، و او خود مرگ را فراموش کرده است . و همچنین عجب دارم از آنکه عالم آخرت را منکر است در صورتیکه نشأة دنیا را نگران است (و باز غافل است از آنکه خدای هستی ده همان خدای نیست کننده و زنده نماینده است) و نیز شگفتم از آنکه به آبادی دنیای خراب سرگرم و دار آباد و باقی را تارک است .

(۱۲۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ ، وَلَا حَاجَةَ لِلّٰهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلّٰهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ .

هر آنکه در کار آخرت کوتاهی ورزید دچار اندوه شد ، و آنکس که در مال و جان خود برای خدا بهره مقرر ندارد خدا را باوی کاری نباشد (و در حشر با وی بی اعتناء است) .

(۱۲۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَوَقَّوُا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ ، وَآخِرُهُ يُورِقُ .

در اول زمستان خویش را از سرما نگهدارید ، و در آخرش (که طلیعه بهار آغاز میشود) از آن برخوردار باشید ، چرا که سرما نخست با پیکرها آن کند که باد خزان کند ، اول اشجار را بسوزد و بخشکاند و دوم آنها را ببرگ و بار آورد .

(۱۲۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ بِصِغَرِ الْمَخْلُوقِ فِي عَيْنِكَ .

آفریدگار را نزدت بزرگ دان آفریدگان نزدت کوچک خواهند بود .

(۱۲۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ :

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ ، أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ ، هٰذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ ؟ .

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ : أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى .

شمای ساکنان سراهای وحشت انگیز ، وجاهای بی آب وگیاه ، وگورهای تاریک ، الای خاک نشینان ، ای تنهایان ، ای وحشت زدگان ، شما از ما پیش افتادگان وما بهمین نزدیکی بشما ملحق شوندگانیم (اگر از حال خانه ها وزنان واموالتان میخواهید باخبر باشید پس بدانید) خانه هایتان را دیگران مسکن گرفتند ، زنهایتان شوهر کردند ، اموالتان بحکم وراثت تقسیم شد ، خبر یکه نزد ماست اینست ، نزد شما خبر چیست ، آنگاه حضرت علیه السلام

متفت یاران شده و فرمودند: اگر این مردگان در سخن ماذون بودند البته بشما آگهی میدادند که (برای این سفر پر اندوه) نیکوترین توشه ها تقوا است .

(۱۲۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا: أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا الْمُنْخَدِعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ أَبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفَّيْكَ؟ وَكَمْ مَرَّضْتَ بِيَدَيْكَ؟ تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ، غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاؤُكَ، لَمْ يَنْفَعْ أَحَدَهُمْ إِشْفَاقُكَ، وَلَمْ تُسْعَفْ فِيهِ بِطِلْبَتِكَ، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! وَقَدْ مَثَّلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ! إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ، فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَقَدْ آذَنَتْ بِبَيْنِهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا، فَمَثَّلَتْ لَهُمْ بِبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالٌ

غَدَاةَ الْنَّدَامَةِ ، وَحَمِدَهَا اٰخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ذَكَّرَتْهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا ، وَحَدَّثَتْهُمْ فَصَدَّقُوا ، وَوَعَظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا .

آنحضرت علیه السلام شنید مردی دنیا را نکوهش میکند فرمود : ای مردیکه نکوهشگر جهانی ومفتون فریب آن گردیده ، برای چه جهانی را که بدان مغرور شده نکوهش میکنی ، آیا تو گناه را بر دنیا وارد کرده یا دنیا گناه را بر تو ، کجا وکی دنیا تو را سرگردان ساخت وبفریبت در افکند ، آیا دنیا تو را بمقتل پدران وپسیدات فریب داد ، یا بما درانت که زیر خاک گور خفته اند ، بسا بیماری را که تو دستگیری کردی ، وبسا بیماری را که با دست پرستاری نمودی برای آنان خواهان شفا بوده ، وامراضشان را برای طبیبان شرح دادی ، نه آن محبت ومهربانی تو بحالشان سودمند افتاد ، ونه درخواهشت کام روا گردیدی ، ونه توانستی بدستگیری وپایمردی خودت بیماری را از وی دفع دهی ، جهان از حال هریک از آنان برای تو مثل زد ، او هلاکت تو را نمایاند (منتهی تو از فرط مغروری دستی بهوش نیامده وپند نگرفتی دانسته باش که) جهان برای آنکس که بدرستی حقیقت آنرا باور دارد سرای درستی است ، وبرای آن کس که اطوار گوناگون وشباه رنگارنگش را بداند وبفهمد خانه سلامتی است ، وبرای آنکه از آن خواهان توشه وپند باشد سرای ثروت ودار موعظت است ، دوستان خدا را مسجد ، وفرشتگانش را نمازخانه ، ووحیش را فرودگاه ویارانش را تجارتخانه است ، آنان در آن دنیا بکسب رحمت ورضوان پرداخته وبهشت را ببرند ، بنابراین نکوهشگر جهان کیست ، وحال آنکه جهان جدائی خویش را اعلام داشته ، ودوریش را صلا زده ، وخود را آن طوری که هست برای اهلش بستوده وبانشان دادن شادیها وبلاهای خود بلاها وشادمانیها (ی آخرت) را بآنان نمود ، گاهی برای ترس وخوف وهنگامی برای عشق وشوق بخوشی شبی برد ، وبناخوشی صبحی آورد ، آنگاه عدهٔ (که از آنان پند نگرفتند ودر آن بعیش ونوش پرداختند) در صبح پشیمانی آن را نکوهیدند ، لکن راه مردانی دیگر که جهان آنان را مندگر ساخت پند گرفتند خبرشان داد تصدیقش کردند ، اندرزشان داد وپذیرفتند ، وآن

جهان را بستودند (فلهذا جهان را بیجا نکوهش نشاید که سعادت و شقاوت در دست خود انسان است از ایراد این سخن روشن میشود که این بزرگ مرد سخن آخرین و این یگانه قهرمان میدان نطق و بیان که از سرچشمهٔ وحی و الوهیت مایه گرفته و در دامان نبوت و بوستان حکمت نشو و نما یافته است در ایراد سخنان ضد و نقیض تا چه اندازه چابک دست و قوی منطق است در تمام نهج البلاغة و اغلب سخنان آنحضرت سخن همه از نکوهش دنیا است ، و همه بجای خود درست و الفاظ همچون سلک مروارید بهم منتظم است در اینمورد هم که خواسته است دنیا را ستایش کنند معانی همه دلنشین تو گوئی لئالی آبدار را در زر الفاظ ترصیع کرده و نشانیده اند . بِأَبِي أَنْتَ يَا مَوْلَايَ رُوحِي وَجِسْمِي لَكَ الْفِدَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ)

(۱۲۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِلّٰهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ : لِدُوا لِلْمَوْتِ ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ .

خدای را فرشته ایست ، که هر روز ندا بر کشد و گوید (شما ای مردمیکه دلباخته مال و خانه و فرزند جهانید) بزائید برای مرگ ، و گرد آورید برای نابودی ، و بنا کنید برای ویران شدن .

(۱۲۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ : رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا ، وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا .

جهان سرائیست که از آن گذشتن و بخانهٔ همیشگی رسیدن باید ، مردم در آن جهان بیرون از این دو دسته نیستند : یکی آنکه خود را بدنیا فروخت و بندهٔ آن شد ، دیگر آنکه خود را خرید و آزاد کرد .

(۱۳۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ : فِي نَكْبَتِهِ ، وَغَيْبَتِهِ ، وَوَفَاتِهِ .

دوست دوست (حقیقی) نیست جز آنکه برادرش را در سه جا نگهدارد : بحال گرفتاری ، در موقعی که حاضر نیست ، و پس از مرگ .

(۱۳۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا : مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ وَتَصْدِيقُ ذٰلِكَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالَى ، قَالَ فِي الدُّعَاءِ : اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ، وَقَالَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ : وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَحِيمًا ، وَقَالَ فِي الشُّكْرِ : لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ : إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

آنکه را چهار چیز دادند از چهار چیز دیگر محروم نخواهد ماند ، آنکه را حال دعا کردن عطا کردند نومید از اجابتش نسازند ، و آنکه را مأمور بتوبه ساختند محروم از پذیرفتنش ننمایند ، و آنکه را باستغفار وادار کردند از آمرزشش ناامید ننماند ، و آنکه را شکر و سپاس عطا کردند افزایش را مضایقه نکنند .

سید رضی علیه الرحمه فرماید : گواه بر این چهار مطلب در کتاب خدا تعالی موجود است آنجا که راجع بدعا در سورهٔ ۴۰ آیهٔ ۶۰ فرماید : اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ مرا بخوانید اجابت کنم . درباره استغفار سورهٔ ۴ آیهٔ ۱۱۰ فرموده است : وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَحِيمًا آنکه کار زشت کند و بر خویش ستم کند ، و از خدای آمرزش خواهد خدای را آمرزنده و مهربان خواهد یافت . درباره سپاسگزاری فرموده است : سورهٔ ۱۴ آیهٔ ۷ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ در صورتیکه شکر نعمت را بجای آرید آن را افزون میسازم . و درباره توبه سورهٔ

۴ آیهٔ ۷ فرموده است : إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا خدا توبه کسانی را که از روی نادانی کار زشت انجام داده اند و بزودی توبه میکنند میپذیرد و توبه آنها را میبخشد ، و خدا دانا و درست کار است .

(۱۳۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ .

نماز هر شخص پرهیزکاری را بخدا نزدیک میسازد ، و حج برای هر ناتوانی بمنزلهٔ پیکار در راه خدا است و هر چیزی را زکوتی است و زکوة بدن روزه است ، جهاد زن آنست که با شوهرش نیکو رفتار کند

(۱۳۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ .

خواهان زیادتی روزی باشید بتصدق دادن ، و آن کس که بیقین بعوض گرفتن داشته باشد داشته باشد ، در بخشش جوانمرد است (و بدون مضایقه در راه حق انفاق مینماید)

(۱۳۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَنْزِلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ

کمک و یاری باندازهٔ ناتوانی و نیازمندی است (و روزی بفراخور حال از جانب خدا میرسد)

(۱۳۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ .

آنکه میانه را رعایت کند بپریشانی و تنگدستی نیفتد .

(۱۳۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ، وَالتَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ، وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ.

یکی از دو آسایش نانخوران کم داشتن است (وراه دوم پیدا کردن مال از راهش وصرف نکردن درغیر راهش میباشد) دوستی بامردم نیمی ازخردمندی، واندوه وگرفتاری نیمی ازپیری است.

(۱۳۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ

صبر وشکیب برانسان باندازه گرفتاریش وارد میشود، هرآنکه بهنگام اندوه وگرفتاریش دستبابانه دست برران خویش زند اجرومزدش ازبین میرود (ورنج وگرفتاریش بدون ثواب بودی میماند)

(۱۳۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.

بسا روزه داری که ازروزه اش جزگرسنگی وتشنگی بهره نمیبرد، وبسا شب خیزی کزان برخاستنش (برای نمازشب) جزرنج وبیداری نمی بیند چه خوش است خواب خردمندان وافطارزیرکان

(۱۳۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ.

ایمانتان را با دادن صدقه سیاست و نگهداری کنید (همانطور که شخص سیاست مدار با رأی صائب کشور را حفظ میکند) و اموالتان را با دادن زکوة در پناه گیرید، و موجهای بلا را با دعا از خویش دفع دهید.

(۱۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِكُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ : أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ، ثُمَّ قَالَ :

يَا كُمَيْلُ ابْنَ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ :

اَلنَّاسُ ثَلَاثَةٌ : فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ .

يَا كُمَيْلُ، اَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، اَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ، وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ .

يَا كُمَيْلُ ابْنَ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ .

يَا كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ ، هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ ، هَا إِنَّ هٰهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا (وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً ، بَلَى أَصَبْتُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا ، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعَمِ اللّٰهِ عَلَى عِبَادِهِ ، وَبِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ ، أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ ، أَوْ مَنْهُومًا بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالِادِّخَارِ ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ ، كَذٰلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است بکمیل ابن زیاد نخعی (که شرح حالش از این پیش مرقوم افتاد) کمیل گفت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی دست مرا گرفت و بباوادی پشت کوفه و از آنجا بیم بصحرا برد همینکه وارد صحرا شد (دیدم آن دریای بیکران علم و دانش متموج شده و بچون اشخاص ستم رسیده) آهی سوزان از سینه تنگ برکشید و فرمود :

کمیلا این دلها ظرفهای دانش اند و نگهدارنده ترین دل بهترین آن دلها است ، کمیلا آنچه بر تو میگویم (نیک بشنو و درست در خزینه خاطرت بسپار) همانا مردمی که در جهان بنده سه دسته اند : سخت عالمی است ربانی (که دل از دست هوا جس نفسانی رهانده ، و شاهباز بلند پرواز وحش به نیروی عشق خدای با عرشیان پرواز است) دوم دانشجوئی است که در جستجوی راه رستگاری است (و هی خواهد زنگار شبهات داد و هام را از آینهٔ درون بزداید و سالکان طریق حق پرستی را همراه گردد) سوم بین دسته آنان اند که

همچون گمان ضعیف و ناتوان و بدنبال هر صدائی و با هر بادی روان اند ، اینان که نه از نور دانشی روشنی جسته و نه بپایهٔ استواری پناهنده گردیده اند (کورکورانه هر دعوت باطلی را اجابت میکنند و بدنبال هر صدائی براه میافتند ، فریاد از اینان که فساد جهان را بنیان اند) کمیلا دانش بهتر دارائی است زیرا دانش نگهدارنده تو است ، درصورتیکه مال را تو باید نگهداری کنی ، بذل و بخشش مال را کم میگرداند ، وحال آنکه دانش با بخشش فراوانتر میگردد و آنکه با مال و ثروت پرورش یافته است با نابودی آن نابود است (لکن دانش در دنیا و آخرت با انسان باقی است) ای پسر زیاد شناسائی و تحصیل علم و دانش (رکنی از ارکان) دین است و بدار دین با دانش میچرخد (عمل جاهل باطل و بدون نور افکن دانش نمیتوان راه خداپرستی را پیمود) بشر در دوران زندگانیش راه فرمان برداری از خدای را با علم میپیماید ، و پس از مرگش به نیروی دانش نام نیک از خویش بیادگار میگذارد ، همیشه حکومت بدست علم است و مال محکوم و مغلوب و در شرف فناست .

کمیلا گرد آورندگان مال در عین زندگی مرده اند (و هیچ اثری بر وجودشان مترتب نیست) لکن دانشمندان تا دنیا دنیا است زنده اند (و بشر از آثار وجودیشان استفاده مینماید) پیکرهایشان خاک و ناپیدا و لکن عکسهایشان در دلها پای برجا است ، آنگاه حضرت دست بر سینهٔ مبارک زده فرمود کمیل متوجه باش ، درون سینهٔ من دانش فراوانی انباشته شده است (از علوم و معارف الهیه که بشر معاصر من توانائی شنیدن و فراگرفتن آن را ندارد)

یَا رُبَّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ اَبُوحُ بِهِ	لَقِیلَ لِی اَنْتَ مِمَّنْ یَعْبُدُ الْوَثَنَا

چه خوش بود اگر کسانی پیدا میکردم که تاب تحمل آن را میداشتند (و اندکی از این بار گران دانش را بردوششان میگذاشتم) آری چنین کسانی را میابم لکن بروی این نیستم زیرا که او دین و دانش را برای پیشرفت و نیایش خواهان است و نعمتها و حجتهای خدا را علیه بندگان و دوستان خدا بکار میبرد

اَللّٰهُمَّ بَلٰی ، لَا تَخْلُو الْاَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ ، اِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا ، وَ

إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَبَيِّنَاتُهُ ، وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ ؟ أُولَئِكَ وَاللهِ - الْأَقَلُّونَ عَدَدًا ، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللهِ قَدْرًا ، يَحْفَظُ اللهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ ، وَأَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى ، أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللهِ فِي أَرْضِهِ ، وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ ، آهْ آهْ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ ، اِنْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ .

آری خدای من (با تمام این اوصاف که گفته آمد باز هم در هیچ عصری) زمین از حجتی که برپادارنده دین خدا باشد خالی نیست ، حال آن امام و حجت یا (مانند هریک از ائمه یازده گانه) پیدا و مشهود است و یا همچون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) ترسان و پنهان است . تا اینکه دلائل و حجج آنها ضایع نگردد (با اینکه این فرمایش حضرت دلیل واضحی است بر حقیقت مذهب شیعه و وجود ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین با این وصف ابن ابی الحدید معاند بی انصاف بیراد تأویلات بارده برخاسته در صفحه ۳۱۳ جلد ۳ گوید شاید مراد حضرت اوتاد و ابدال باشند لکن در ادامه دلیل در مانده است ما از این مردک نابخیب میپرسیم این اوتاد و ابدال کیانند و در چه زمان یکی از آنها در بین مردم ظاهر شده اند ، تو که بقول خودت اهل اطلاع و تاریخ هستی چطور شد که حتی برای یک مرتبه در تاریخ خود از آنان نام نبردی باری حضرت فرماید) آنان چند ند و کجایند ، سوگند باخدای که آنان از حیث شماره کم و از حیث رتبه و منزلت در نزد خدای بسی بزرگوار ارجمندند ، خداوند حجتها و آیات باهره خویش را بوسیله آنان نگهداری میکند ، تا اینکه آنها آن آیات را در دلشان را بکسانی مانند خود شان

(از شیعیان) بسیار اند ، و تخم آن آیات را در دلهای مانندگان خویش بپاشند ، علم و دانش باحقیقت و بینائی به آنان روی آورده ، و مباشر روح ایمان و یقین گردیده اند ، و آنچه را که اهل عیش و لذات دنیا سخت شمرده اند ، آنها آن را بر خویش آسان گرفته اند ، و با آنچه که جهال و نادانان از آن ترسان اند مأنوس اند در جهان با پیکرهائی زندگانی کردند که جانهای آن پیکرها بجاهائی بس بلند پیوسته اند (و شاهباز بلند پرواز روحشان در ملکوت اعلا بسیر و تفرج اند) اینان اند جانشینان خدای در روی زمین که بشر را بسوی دین خدای میخوانند ، آه آه که تا چه اندازه دباخته دیدار آنانم (تا گر اندوه دل را فرو نشانم ، و گی سینه را از بار گران دانش سبک سازم ولی چه توان کرد که دست تقدیر آنان را در روزگاری که من نیستم بوجود خواهد آورد) ای کمیل اکنون اگر خواستی باز گرد (که آزادی) .

(۱۴۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

مرد زیر زبان خویش پنهان است (همینکه لب بسخن گشود دایه دانائی یا نادانیش شناخته شود

(۱۴۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ .

آنکه خود را نشناخت تباه است .

(۱۴۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ :

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ ، وَيُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ ، يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ ، يَعْجَزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ ، يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي ، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي ، يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ ، وَيُبْغِضُ

المذنبين وهو أحدهم ، يكره الموت لكثرة ذنوبه ، ويقيم على ما يكره الموت له ، إن سقم ظل نادما ، وإن صح آمن لاهيا ، يعجب بنفسه إذا عوفي ، ويقنط إذا ابتلي ، إن أصابه بلاء دعا مضطرا ، وإن ناله رخاء أعرض مغترا ، تغلبه نفسه على ما يظن ، ولا يغلبها على ما يستيقن يخاف على غيره بأدنى من ذنبه ، ويرجو لنفسه بأكثر من عمله ، إن استغنى بطر وفتن ، وإن افتقر قنط ووهن ، يقصر إذا عمل ، ويبالغ إذا سأل إن عرضت له شهوة أسلف المعصية ، وسوف التوبة ، وإن عرقته محنة انفرج عن شرائط الملة ، يصف العبرة ولا يعتبر ، ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ ، فهو بالقول مدل ، ومن العمل مقل ، يناقش فيما يفنى ، ويسامح فيما يبقى ، يرى الغنم مغرما والغرم مغنما ، يخشى الموت ولا يبادر الفوت ، يستعظم من معصية غيره ما يستقل أكثر منه من نفسه ، ويستكثر من طاعته ما يحقره من طاعة غيره ، فهو على الناس طاعن ، ولنفسه مداهن ، اللغو مع الأغنياء أحب إليه من الذكر مع الفقراء ، يحكم على غيره لنفسه ، ولا يحكم عليها لغيره ، يرشد غيره ويغوي نفسه ، فهو يطاع ويعصى ، ويستوفي ولا يوفي ، يخشى الخلق في غير ربه ، ولا يخشى ربه في خلقه .

ولو لم يكن في هذا الكتاب إلا هذا الكلام لكفى به موعظة ناجعة ، وحكمة بالغة ، وبصيرة لمبصر ، وعبرة لناظر مفكر .

مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد که او را اندرز دهد حضرت فرمودند: تو نباید چنان آن مردی باشی که بدون عمل آخرت را خواهان، و بار زهدی دراز طول امل توبه را برگذار مینماید گفتارش در دنیا گفتار پارسایان و کردارش کردار دنیاپرستان است، اگر از دنیا بوی داده شود سیر نگردد و اگر بوی داده نشود قناعت نورزد، با اینکه از عهدهٔ شکر آنچه که بوی داده شده است بدر آمدن نتواند، با اینحال در آنچه که باقی است خواهان زیادتی است، مردم را از زشتی باز میدارد، و خودش باز نمی ایستد، بخوبی امر میکند، و خودش بجای نمیآورد، دوست نیکان است و کارشان را انجام نمیدهد دشمن بدانست و خود یکی از آنان است، از بسیاری گناه مرگ را زشت میشمارد، با این وصف بر چیزیکه سبب کراهت از مرگ است پی میافشارد، بیمار که میشود از کرده پشیمان، سالم که میشود بغفلت و آسایش میگراید، اگر آسودگی بیند خود خواه شود، و اگر گرفتار شود افسرده خاطر گردد اگر رنج و بلائی بوی رسد زاری کند، و اگر راحت و غنائی بیند از روی غرور رخ برتابد، بر چیزیکه گمان دارد نفعش بروی غالب، و بر چیزیکه یقین دارد نفعش بروی غالب نیست (بهشت جاوید را بدنیای فانی ترجیح میدهد) بر دیگری بگناهی که (بمراتب) کمتر از گناه خودش است بیمناک و برای خود پاداشی را که پیش از کردارش میباشد امیدوار است، اگر توانگر گردد بغفلت و مستی گراید، و اگر نادار و نیازمند شود دچار یأس و خواری شود، بهنگام کار کوتاهی کند، و بگاه پرسش اصرار ورزد، اگر دچار شهوت و خواهش عصیان و سرکشی آغاز نهد، و توبه را پشت سر افکند و اگر برنج و بلائی گرفتار شود از حدود دیانت دوری گزیند، عبرت گرفتن را بیان میکند، و خود عبرت گرفتنی نیست، دیگران را پند دهد، و خود پند پذیر فتنی نه، این کس بگفتار بر دیگران نازان، و بکردار کمتر از آنان است، برای آنچه نابود شدنی است کوشا، و در آنچه باقی ماندنی است سهل انگار است غنیمت و سود فرمانبرداری (از خدا) را زیان، و زیان و غرامت (نافرمانی از خدا) را سود میپندارد، از مرگ میترسد، و بهنگام فرصت (بکار نیک) نمی شتابد، گناه دیگران را بزرگ میشمارد، و خودش بزرگتر از آن را مرتکب میشود و کوچکش میپندارد طاعت خود را بزرگ میشمارد، و از دیگران را کوچک میگیرد، پس او بر مردم نکوهشگر، و بر خودش مدارا مدار اگر است، بیهوده گوئی با توانگران نزدش خوشتر از یاد خدا بودن با فقر است، برای سود خود

بزبان دیگری فرمان میراند، وبرای زبان خود بسود دیگری فرمان نمیراند، خودش راگمراه ودیگرانرا راهنمائی میکند، مردم (گفتار خوب) اورا اطاعت میکنند، وخودش نافرمانی مینماید، تمام میگیرد وتمام نمیدهد، درراه خدای ازمردم میترسد، ودرراه مردم ازخدا میترسد.

سیدرضی اعلی الله مقامه الشریف فرماید: اگردرکتاب مستطاب نهج البلاغه خود جزاین کلام (گوهرنظام شیرین بشررا) همان برای اندرزسودمند، وحکمتی که رسانندهٔ معانی باشد، وبینش از برای شخص بینا، وعبرت ازبرای بیننده متفکر کافی بود.

(۱۴۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ

شیرین ویا تلخ هرکس راپایانی است (آنکه درابتدای دنیا بکارنیک گراید عاقبتش خوب و شیرین وبالعکس).

(۱۴۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ.

هرپیش آمدرابرگشتنی است، وآنچه برگشت چنان است که نبوده است (انسان دراطوار گوناگون گیتی بایستی پای ثبات بیفشارد، وشکیب راپیشهٔ خویش سازد، که روزگار رنج و بلابزودی سپری میشود، ونام نیک برای شخص باقی میماند.

(۱۴۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بُعْدَ مَعَ الصَّبُورِ الظَّفَرُ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ.

مردشکیبا ازپیروزی بدورنیست. گواینکه زمان رنج بروی دیرگذرد.

(۱۴۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ ، وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانِ : إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ ، وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ

هر آنکه بکار دیگران خورسندی . چون آن است که با آنان انبازی کرده است ، و بر هر که داخل در باطل شود دو گناه است : یکی گناه بدان عمل کردن . دیگر گناه بدان خورسندی دادن .

(۱۴۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِعْتَصِمُوا بِالذِّمَمِ فِي أَوْنَادِهَا

پیمانها را محکم سازید (و با مردانی آهنین پیکر پیمان بندید که پیمان شکن نیستند .

(۱۴۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ .

شما را لازم است که اطاعت و فرمان برداری کنید از کسیکه عذر نشناختن او از شما پذیرفته نیست (و باید او را بشناسید و او در هر عصر و زمانی امام زمان شماست که آداب دین را باید از وی بیاموزید) .

(۱۵۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنِ اسْتَمَعْتُمْ .

شما را بینائی داده اند ، اگر دیده بگشائید ، و راه را نشان داده اند ، اگر رو پیدا کنید ، و شنوائی داده اند اگر شنوا باشید (مراکز پند گرفتن در جهان بسیار است اگر انسان گوش حقیقت نیوش را بگشاید و عبرت پذیرد)

(۱۵۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: غَائِبُ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

برادرت را با نیکی نکوهش کن، و با بخشش بدیش را بخودش باز گردان.

(۱۵۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهَمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

آنکه خویشتن را بجاهای تهمت و بدگمانی بکشد از آنکه بد و بدگمان شود نکوهش نشاید.

(۱۵۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ، وَمَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

هر آنکه چیزی را مالک شود خودسری آغاز نهد، و هر آنکه بخودسری گراید تباه شود، و هر که دیگران را مشاور گیرد با هوش و خردهایشان شرکت جسته است (و تیر مراد را بر نشان زده است)

(۱۵۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتِ الْخِيَرَةُ بِيَدِهِ.

نیکی و خوشی بدست کسی است که پوشندهٔ راز خویش باشد.

(۱۵۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ.

بزرگترین مردن تنگدست بودن است.

(۱۵۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ.

هر آنکه حق گذاری کند از کسیکه برای او حق گذاری نمیکند البته او را بندگی کرده است.

(۱۵۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ.

خود خواهی موجب محرومیت از فزونی است.

(۱۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ

مرگ نزدیک است، و با هم بودن اندک (بدنامی حیات دو روزی نبود پیش ✤ آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت ✤ یک روز صرف بستن دل شد باین و آن ✤ روز دیگر بکندن دل از این و آن گذشت)

(۱۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

آنکه را دو چشمی روشن است، بامداد برایش نمایان است.

(۱۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ

از سر گناه گذشتن آسانتر، تا از خدای آمرزش خواستن.

(۱۶۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكَلَاتٍ.

بسا یک خوردن که خوردنهای دیگر را جلوگیرد (این مثل در هر جا جاری، و هر کس پای از مرکزش

فراتر نهند حرمان و نومیدی نصیبش گردد .

(۱۶۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلنَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا .

مردم بدانچه نادانند دشمنند .

(۱۶۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ .

هرآنکه براههای اندیشه ها روی آورد مراگز نادرستی را بشناسد (واز مشورت کردن نتایج نیکو عاید نش گردد)

(۱۶۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ .

هرآنکه نیزهٔ خشم را برای خدای بسوهان زند در نابودی باطل ها همه توانایش توانا باشد .

(۱۶۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا هِبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقِّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ .

هرآنگاه از کاری ترسیدی خویشتن در آن درافکن چرا که سختی ترسیدن از آن مهتر از خود آن چیزیست که از آن میترسی .

(۱۶۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ

سینه باز و گشاده آلت ریاست و سروری است .

(۱۶۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : آزْجُرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ .

با نوازش نیکان بدان را برنجان (که نواختن نیکان موجب گداختن بدان ، و دست از زشتی کشیدن آسان است) .

(۱۶۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

با کندن بدی از سینه خودت بدی را از سینه دیگری ریشه کن کن .

(۱۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَللَّجَاجَةُ نَسْلُ الرَّأْيِ .

ستیزه خوئی دور کننده اندیشه است .

(۱۷۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ .

طمع بندی است همیشگی (که بدست و پای انسان بسته است) .

(۱۷۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ اَلنَّدَامَةُ ، وَثَمَرَةُ اَلْحَزْمِ اَلسَّلَامَةُ .

کوتاهی سهل انگاری را نتیجه پشیمانی ، و دوراندیشی و محکم کاری را نتیجه درستی و رهائی دانگرفتاری است .

(۱۷۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحِكْمَةِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ .

همانطور یکه سخن از روی نادانی گفتن نیکو نیست ، باداشتن حکمت خاموش نشستن نیز ناپسند است

(۱۷۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا اخْتَلَفَ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَيْهِمَا ضَلَالَةً .

در هیچ دعوتی اختلاف نشد جز اینکه یکی از آن دو گمراهی است (چون در دنیا یک حق است و یک باطل راه سومی وجود ندارد .

(۱۷۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ

از آن هنگام که حق را نشان داده شدم در آن دچار بدگمانی نشدم .

(۱۷۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِبْتُ ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلَّ بِي .

نه من دروغ گفتم نه بمن دروغ گفته شد ، نه من گمراه شدم نه کسی بواسطه من گمراه شد .

(۱۷۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَضَّةٌ

سنگستر بفردای قیامت انگشت بدندان گزان است (که چرا بدیگری و در واقع بنفس خویش

ستم کردم) .

(۱۷۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الرَّحِيلُ وَشِيكٌ .

کوچیدن از جهان نزدیک است (خنک آن را د مردی که روزکی چند را که باقی است بکار خویش و آخرت پردازد)

(۱۷۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ عِنْدَ جَهَلَةِ النَّاسِ .

هر آنکه برای پایداری حق رو نشان دهد نزد نادانان مردم نابود گردد (و این جمله در کتاب نهج البلاغه ابن ابی الحدید وجود ندارد) .

(۱۷۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاعَجَبًا أَتَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ ؟!

وَرُوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هٰذَا الْمَعْنَى وَهُوَ :

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ	فَكَيْفَ بِهٰذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ
وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ	فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

بهنگامیکه سقیفه بنی ساعده سر پا و انصار و مهاجر هر یک خلافت را برای خویش دست و پا میکردند، عمر که خوب میدانست با بستی ابی بکر را دستاویز مقاصد شوم خویش قرار دهد او را گفت تو یار و مصاحب رسول خدا بوده و با بستی تو خلیفه باشی دست را بده تا با تو بیعت کنیم، ابن ابی الحدید معتزلی متعصب نا منصف باین فرمایش که بر خورده است متحیر مانده، و گفته است اصحاب

ما جواب این سخن را داده اند در صورتیکه این سخن صریح حضرت اصلا جوابی ندارد و اگر هم داشت البته خود این مرد کمراه پاسخ میداد و برای ترویج مذهب پوچ خودش میدان داری میکرد ، باری هنگامیکه حضرت استدلال و تعارف آن دو را بیکدیگر شنیدند که عمر بابی بکر میگفت تو باید خلیفه باشی و ابی بکر باو میگفت خیر خلافت حق تو است فرمودند) عجیب مگر خلافت بمصاحبت تنها است ، و بمصاحبت و قرابت و خویشاوندی نیست ، سید رضی فرموده است که این دو شعر فوق هم در آن هنگام از آن حضرت ع روایت شده است ، و معنی آنست که اگر تو بواسطهٔ اجماع امت زمام امور را در دست گرفتی این چگونه میشود در صورتیکه اهل حل وعقد و مشورت (من و بنی هاشم) غایب بوده اند ، و اگر بسبب خویشی با مخاصمه جوی آنان حجت آوردی و برتری جستی که در این صورت هم آن کس که با پیمبر نزدیکتر است باین امر سزاوارتر است .

(۱۸۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا ، وَنَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ ، وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ ، وَفِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ ، وَلَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى ، وَلَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ ، فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمَنُونِ ، وَأَنْفُسُنَا نُصْبُ الْحُتُوفِ ، فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَهٰذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيَا ، وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعَا

بشر در جهان نشانه پیکان مرگهاست ، رنجها و دردها بویژه شتابان و (سلامتی و عمر) او را پیغام گزارند با هر جرعه آشامیدنیش گلوگرفتنی و با هر لقمه خوردنیش اندوهبائی است ، بندهٔ (بیچاره خدای) نعمتی را در نیابد جز آنکه از دیگری جدا گردد ، و روزی از عمرش بسویش نشتابد جز

آنکه روزی دیگر از دورانش را از وی باز ستانند ، بنابراین ما نیم یاران مرگها که جانهایمان نشانهٔ (خدنگهای) نابودیها است (هر قدمی را که برمیداریم گامی واپس میگذاریم ، و هر شبی را بسر میبریم روزی را پشت سر مینهیم) پس از کجا ماماندن را امیدوار باشیم ، درصورتیکه این شب و روز برای ما از روی شرف چیزی نداده و بنائی بنیان ننهاده اند ، جز آنکه بشتاب هرچه تمامتر در پراکندگی آنچه گرد کرده بودند ، و ویرانی آنچه که بنا نهاده بودند باز گشتند (فرد جوانی نورسیدگان گوهرمندان را باز ستاندند ، پیری ناتوان و سپیدابروان را در برابر رنجهای توانفرسای کهنی برجای گذارند) .

(۱۸۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِكَ .

ای آدم زاده (مورو ار چندین حرص مزن ، و برای مال در تلاش و کشاش مباش چرا که) تو بیش از خوراک و پوشاکت آنچه بچنگ آری برای دیگری گرد میکنی ، و خود خزینه دار اوئی .

(۱۸۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالاً وَإِدْبَاراً فَأْتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا ، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ .

بلا دلها را روی آوردن و روبرگردانیدنی است ، هرآنگاه که خواهش کرد روی آورد بسوی آنها بیائید (و هرآنگاه که خسته و بی میل شد آن را واگذارید) چرا که دل آن هنگام که مجبور شد کور گردد (و کاریکه با کوری و بی میلی انجام پذیرد موجب پشیمانی گردد) .

(۱۸۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ ؟ أَحِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتَ ، أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي لَوْ عَفَوْتَ ؟

(من که حلم و وقارم از کوههای جهان گران سنگ تر است) بهنگامیکه غضب کردم خشم خویش را کی فرو خورم ، آیا بهنگامیکه ناتوان از کیفر گرفتنم آنگاه گفته شوم کاش شکیب را پیشه می گرفتی (تا بر انتقام قدرت پیدا میکردی) و یا آن هنگام که قدرت داشتم آنگاه گفته میشدم کاش بعفو و گذشت میگرائیدی (پس منکه زمام نفس را بچنگ دارم چرا پیش از پیشنهاد بر شکیب و گذشت آتش خشم را فرو ننشانم) .

(۱۸۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ مَرَّ بِقَذِرٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ هٰذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ . وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ : هٰذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ .

روزی آنحضرت علیه السلام را گذر بر مزبله افتاد که مقداری پلیدی و قاذورات در آنجا بود لذا فرمود این است آنچه که بخیلان (و دنیا پرستان) بدان بخل میورزند ، و در خبر دیگری است که فرمودند این است آنچه که دیروز گذشته شما در سر آن بکدیگر رشک و تلاش بودید .

(۱۸۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ

آورده را خریده) .

(۱۸۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ .

این دلها از فکر و اندیشه خسته میشوند ، بدانسانکه پیکرها از کار ملول میگردند . پس برای آنها نکوتهای حکمت را جویا شوید (و از خستگی شان برهانید) این فرمایش حضرت بعینه همان سخن ۹۲ میباشد ، و نمیدانم بچه مناسبت اغلب شراح آن را تکرار کرده اند ، مترجم گوید : مرحوم سید رضی اعلی الله مقامه الشریف اول نهج البلاغه متذکر شد که ممکن است سخنی از روی سهو و نسیان تکرار شده باشد و این یکی از همان جاها است که شراح هم از نظر حفظ امانت شاید از هم تقلید کرده باشند .

(۱۸۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ « لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ » كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ .

در آن هنگام که آن حضرت سخن بوچ خوارج را شنیدند که میگفتند : حکم و فرمانی جز از برای خدا نیست حضرت فرمودند : سخن حقی است که بدان باطل را اراده میکنند (وگرنه احکام خدای را ناگزیر بینی باید اجرا نماید .

(۱۸۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الْغَوْغَاءِ : هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا ، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا ، وَقِيلَ : بَلْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضَرُّوا ، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا ، فَقِيلَ قَدْ عَرَفْنَا

مَضَرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنْفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ ؟ فَقَالَ : يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهَنِ إِلَى مِهَنِهِمْ فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ كَرُجُوعِ الْبَنَّاءِ إِلَى بِنَائِهِ ، وَالنَّسَّاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ ، وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبَزِهِ .

آنحضرت علیه السلام درباره مردم لاابالی ناشناس (که در هنگامه ها و بازارها و غیر بازارها گرد میآیند) فرمودند : آنها مردمی هستند چون گرد آیند زیان رسانند ، و چون پراکنده گردند سود رسانند گفتند (یا امیرالمؤمنین) زیان اجتماعشان را دانستیم ، سود پراکنده گیشان کدام است فرمود : پیشه وران بکار و کسب خود باز میگردند (و چرخهای اقتصادی را بگردش انداخته) آنگاه مردم از آنان منتفع میشوند مثل اینکه بنا ، سر بنائی ، و بافنده بمرکز بافندگی ، و نانوا بتنور نان پختن باز میگردد .

(۱۸۹) وَقَدْ أُتِيَ بِجَانٍ وَمَعَهُ غَوْغَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهٍ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوْأَةٍ .

مردی جنایتکار نزد آن حضرت آورده شد تنی چند از مردم ولگرد با او بودند حضرت فرمودند : لا مرحبا بوجوه قوم لا ترى إلا عند كل سوأة ناخوش باد روهای کسانیکه جز در زشت کاریها دیده نمیشوند .

(۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ، وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ .

با هر کسی دو فرشته است که او را نگهدارنده اند ، همینکه قدر آید (و روزگارش بپایان آمدی سپری شود) آن دو فرشته او را با قدر واگذارند ، براستی که دوران زندگانی سپری است استوار

(که تا آن بسر نیاید این بسر نیفتد) ۰

(۱۹۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ نُبَايِعُكَ عَلَى أَنَّا شُرَكَاؤُكَ فِي هٰذَا الْأَمْرِ : لَا ، وَلٰكِنَّكُمَا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْاِسْتِعَانَةِ ، وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوَدِ ۰

بهنگامیکه طلحه و زبیر با آنحضرت بیعت کردند گفتند بدان شرط دست بیعت بتو میدهیم که ما را در امر حکومت شرکت دهی فرمود نه ، ولکن شما در همراهی و یاری با من شریک ، و در دشواری و ناتوانی پشتیبانم باشید .

(۱۹۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ ، وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ ، وَإِنْ نَسِيتُمُوهُ ذَكَرَكُمْ

الا ای مردم ، بترسید از آن خدائیکه اگر بگوئید بشنود ، و اگر در درون نهان دارید بداند و پیش تازید آن مرگی را که اگر از آن بگریزید شما را بیابد ، و اگر بایستید شما را بگیرد ، و اگر فراموش کنید خود را بیادتان آرد (و بدانید که هر درد و اندوهی که بشما میرسد از جانب مرگ پیکی است که شما را آگهی میدهد) ۰

(۱۹۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يُزْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ ، وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۰

کسی که در کار نیک تو را سپاس نگذارد (و تشویق ننماید) نباید تو را در کار بد بی‌رغبت کند، زیرا کسی از کار نیک تو تقدیر و تشکر میکند که از آن کار نیکت بهره ببرده و خداوند دوست نیکوکاران است (پس همان بهتر که تو برای خدا با خلق نیکی کنی و از پاداشش بهره‌مند گردی) .

(۱۹۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ .

هر ظرفی با آنچه در او گذارده شود تنگی گراید بجز ظرف دانش که گشاد تر گردد .

(۱۹۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوَّلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ .

نخستین نتیجه‌ایکه شخص بردبار بچنگ آرد آنست که مردم برنادانش یاری دهند .

(۱۹۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ .

اگر بردبار نیستی خویشتن بردباری وادار چرا که کم کسی خود را بگروهی مانند نمود که از ایشان نشد (انسان از همنشینی با یکان میتواند بدیهای خویش را بتدبیل بخوبیها کند)

(۱۹۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ ، وَمَنْ خَافَ أَمِنَ ، وَمَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ ،

وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ .

هرآنکس حساب خویش را رسید سود برد ، و هرآنکه غافل ماند زیان دید ، هرآنکه ترسید آسوده شد ، هرآنکه پند گرفت بینا گردید ، هرآنکه بینا گردید فهمید ، و هرآنکه فهمید دانشمند شد (و نیک و بد امور را بدانست) .

(۱۹۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا ، وَتَلَا عَقِيبَ ذٰلِكَ : وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .

دولت دنیا پس از چموشی کردن و پشت نمودنش با مهربانی بر ما باز گردد بدانسان که شتر گاز بچه اش ، آنگاه در پی آن خواند (این آیه از قرآن را که در سوره ۲۸ آیه ۵ میباشد) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ اراده ما بر این است که بر ناتوانان که در روی زمین ساکن اند منت بگذاریم ، و آنان را پیشوایان وارث برندگان قرار دهیم (و این قسمت از فرمایش حضرت مربوط بطور دولت حقه اسلامی است که فرزند برومند آن حضرت عجل الله فرجه الشریف ظاهر پست و بلند جهان بر شیعیان هموار شیر با آهو ، و باز با تیهو بیاساید) .

(۱۹۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اتَّقُوا اللّٰهَ تَقِيَّةَ مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيدًا ، وَجَدَّ تَشْمِيرًا ، وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ ، وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ ، وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمَؤُولِ ، وَعَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ ، وَمَغَبَّةِ الْمَرْجِعِ .

خدایرا بترسید ترسیدن کسی که دامان بکمر زده ، و خویش را (از علائق) مجرد ساخته است

تند و چابک بکوشش و تلاش پرداخته است، در دوران زندگانی از روی ترس بکار پشیدستی کرد و بروی آوردن قرار گاهش، و پایان آمدن و رفتنش اندیشید (که من برای چه بدنیا آمده ام، و با چه چیز از دنیا میروم، و انتهای کارم بر چیست) .

(۲۰۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ، وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفَرِ، وَالسُّلُوُّ عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَالْاِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ، وَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ، وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ، وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ، وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى، وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوًى أَمِيرٍ، وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ، وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا .

داد و دهش آبروها را نگهبان، و بردباری برای نادان روپوش است (وعیوب وی را میپوشاند) گذشت از گناه سبب پاکی و پایداری پیروزی است، هر آنکه با تو بکار بیوفائی است دوری گزیدنت از وی پاداش او است (او را از خویش بران و با او بفهمان که بیوفایان شایسته دوستی نیستند) در کارها با دیگران شور کردن همانا بمقصد یافتن است، آنکه برای واندیشه خودش (از مشورت کردن با دیگران) بی نیاز شد خویشتن به تباهی افکند، شکیبائی پیش آمدهای روزگار را دور کننده، و بیتابی زمانه را از یاری دهندگان است (خورشید و ماه در سپهر میچرخند و بشر را در زیر آسیای سنگین حوادث میسایند، جزع نیز چنین است) پرارج ترین توانگری بدون آرزو زیستن است (و با فلک سرگران بودن) بسا هوش و خرد که در چنگ بشر اسیر لکن هوس بروی امیر است، نگهداری تجربه (و آن را بهنگام بکار بستن یکی از موفقیتها است، با مردم بکار دوستی

بودن خویشاوندی وبهره بردن است ، بهنگاه ازغمگین وربنجیده خاطر (یکه اورا باخشم ازخویش راند) دل آسوده مباش (که او بنگاه فرصت آن کند که باوی کرده) .

(۲۰۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ

خودخواهی مردیکی ازرشکبران است (زیرا همانطوریکه حسود مانع ازفزونی مال وثروت انسان است خود پسندی هم مانع ازپیشرفت خواهای نیکو است)

(۲۰۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِغْضِ عَلَى الْقَذَى وَإِلَّا لَمْ تَرْضَ أَبَدًا

خاروخاشاک ناگوار بهارا نادیده گیر، وگرنه بهنگاه شادمان نخواهی بود .

(۲۰۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ

هرآنکه چوب درختش نرم شاخه هایش فراوان است .

(۲۰۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ .

مخالفت نابود کننده اندیشه است .

(۲۰۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ .

آنکس که (فرومایه است چون) بجائی رسد بگردنکشی برخیزد .

(۲۰۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ

درگردشهای گوناگون گیتی گوهرهای مردانگیها هویدا گردد .

(۲۰۷) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: حَسَدُ ٱلصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ ٱلْمَوَدَّةِ .

رشک بردن از بیماری دوستی است .

(۲۰۸) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: أَكْثَرُ مَصَارِعِ ٱلْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ ٱلْمَطَامِعِ .

بیشتر جاهائیکه خردها بخاک درمیغلطند زیر برقهای طمعهاست .

(۲۰۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَيْسَ مِنَ ٱلْعَدْلِ ٱلْقَضَاءُ عَلَى ٱلثِّقَةِ بِالظَّنِّ .

از عدل و دادگری بدور است که انسان درباره مرد معتبر و اطمینان بدگمان گردد و روی آن حکم کند

(۲۱۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: بِئْسَ ٱلزَّادُ إِلَى ٱلْمَعَادِ، ٱلْعُدْوَانُ عَلَى ٱلْعِبَادِ .

برمردم ستم راندن توشه بد بآخرت بردن است .

(۲۱۱) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ ٱلْكَرِيمِ

غَفَلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ .

از بهترین کارهای مرد کریم دیده از آنچه میداند بر دوختن است (و زشتیهای خلق پنهان داشتن)

(۲۱۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ .

چه جامه‌اش را هر کس بپوشاند مردم زشتی او را نبینند .

(۲۱۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَبِالنَّصَفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ ، وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ ، وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ التَّوَدُّدُ ، وَبِالسِّيرَةِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُنَاوِي ، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ .

خاموشی بسیار بزرگی و هیبت آرد ، و با انصاف رفتار کردن پیوستگان بسیار گردند ، و بزرگی وار جمندی با نیکی کردن است ، و تمامی نعمت در فروتنی (که اگر انسان چیزی کمتر از شخصیت نگذارد ، و از او توقع کوچکی نداشته باشد) سیادت و آقائی ویژهٔ کسی است که دشواریها را تحمل کند نیک رفتاری دشمن را درهم شکند ، آنکه از بیخرد درگذرد یارانش بسیار گردند .

(۲۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ .

شگفت امری است که حسودان رشکبر از تندرستیها بیخبراند ؛ با شخاص تندرست رشک نمیبرند ، یا آنکه از فرط حسد تندرستی خویش را از دست میدهند .

(۲۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلطَّامِعُ فِي وَثَاقِ ٱلذُّلِّ .

آزمند در کمند خواری به بند است .

(۲۱۶) وَقَدْ سُئِلَ عَنِ ٱلْإِيمَانِ فَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِٱلْقَلْبِ ، وَإِقْرَارٌ بِٱللِّسَانِ ، وَعَمَلٌ بِٱلْأَرْكَانِ .

آنحضرت علیه السلام را از ایمان پرسیدند فرمودند : ایمان (بر سه پایه استوار است) شناختن بدل ، اقرار بزبان ، انجام دادن با اعضاء است .

(۲۱۷) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : مَنْ أَصْبَحَ عَلَى ٱلدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ ٱللهِ سَاخِطًا ، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ ، وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ ، وَمَنْ قَرَأَ ٱلْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ ٱلنَّارَ فَهُوَ كَانَ مِمَّنْ يَتَّخِذُ آيَاتِ ٱللهِ هُزُوًا ، وَمَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ ٱلدُّنْيَا ٱلْتَاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ : هَمٍّ لَا يُغِبُّهُ وَحِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ ، وَأَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ .

هرآنکه برجهان اندوه خورد (واز بدست نیاوردن درهمش درهم شود) برقضای خداوندی خشمگین گشته است (چراکه کارها را اندازه بدست خدااست ، وبیمار جهان خوردن باخداوند جهان نبردیدن است) وهرآنکه ازدرد واندوه بیکه بوی رسد شکوه بدیگری برد از پروردگارش گله مند بوده است، هرآنکه نیرد توانگری رود ، وبرای دارائیش بادی فروتنی کند دوسوم دینش را ازدست داده است ، هرآنکه باخواندن قرآن بمیرد وبآتش درافتد اوازکسانی است که آیات خداوندی را مورد سخریه قرار داده است ، وهرآنکه دلش بدوستی دنیا در بند افتد از دنیا بسه چیز دچار وبسته شود اندوهی همیشگی ، حرصی بی پایان ، آرزوئی دراز ونرسیدنی .

(۲۱۸) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : كَفَىٰ بِٱلْقَنَاعَةِ مُلْكًا ، وَبِحُسْنِ ٱلْخُلُقِ نَعِيمًا .

باقناعت زیستن بادشاهی کردن ، وباخوشخوئی بنعمت اندر بودن است .

(۲۱۹) وَسُئِلَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ عَنْ قَوْلِ ٱللهِ عَزَّ وَجَلَّ : فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ، فَقَالَ : هِيَ ٱلْقَنَاعَةُ .

از آنحضرت علیه السلام پرسیده شد که قول خداوند تبارک وتعالی در سوره ۱۶ آیه ۳۷ که فرماید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً را معنی چیست فرمودند آن قناعت است .

(۲۲۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : شَارِكُوا ٱلَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ ٱلرِّزْقُ ، فَإِنَّهُ أَخْلَقُ لِلْغِنَىٰ ، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ ٱلْحَظِّ عَلَيْهِ .

با آنکه روزی بسویش روان است شرکت کنید که شرکت کردن با او روزی را سزاوارتر و بچنگ آوردن سود را شایسته تر است .

(۲۲۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ : الْعَدْلُ : الْإِنْصَافُ ، وَالْإِحْسَانُ : التَّفَضُّلُ

و نیز در معنی این آیه شریفه سوره (۱۶) آیه (۹۰) که خداوند جلیل فرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ فرمود : عدل ستم نکردن ، و احسان جود و بخشش نمودن است .

(۲۲۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ تَعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ .

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا ، وَالْيَدَانِ هُهُنَا عِبَارَتَانِ عَنِ النِّعْمَتَيْنِ . فَفَرَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ ، فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً ، لِأَنَّ نِعَمَ اللَّهِ أَبَدًا تَضْعُفُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ، إِذْ كَانَتْ نِعَمُ اللَّهِ أَصْلَ النِّعَمِ كُلِّهَا ، فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تُنْزَعُ .

هر آنکه با دست کوتاه ببخشد با دست بلندش ببخشند ، سید رضی علیه الرحمه گوید : معنی

این است که آنچه را که مرد از مالش و لوکم در راه خیر و نیکوئی ببخشد خدا تعالی اجر عظیمی برایش مقرر میفرماید و دو دست اینجا عبارت از دو نعمت است ، حضرت علیه السلام بین نعمت خدا و بنده بگوناه و بلند جدائی افکنده ، این را کوتاه و آن را بلند قرار داده اند ، چرا که نعمت خدا همیشه و دائم است و بر نعمت مخلوق بسیار فزونی دارد ، و اصل کلیه نعمتها نعمت خدا است ، و هر نعمتی بسوی نعمت خدا باز میگردد و از آن گرفته میشود .

(۲۲۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَدْعُوَنَّ إِلَى مُبَارَزَةٍ ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ بَاغٍ وَالْبَاغِي مَصْرُوعٌ .

حسن جانم . آن مباد که (در کار افروختن آتش جنگ پیشدستی کنی و) کسی را بمبارزت خوانی لکن اگر کسی تو را خواند (بیدرنگ) پاسخش گوی زیرا خواننده ستمکار ، و ستمکار بخاک افتادنی است .

(۲۲۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ : الزَّهْوُ ، وَالْجُبْنُ ، وَالْبُخْلُ ، فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا ، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا ، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا .

بهترین خوهای زنان بدترین خوهای مردان است ، و آن عبارت از گردنکشی ، و ترس

وبخل است زن که خود پسند شد کس را بخود راه نگذارد . بخیل که باشد مال خود و شوهرش را نگهدارد ترسو که شد از آنچه بوی روی آورد بگریزد .

(۲۲۵) وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ ، فَقَالَ : هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ ، فَقِيلَ صِفْ لَنَا الْجَاهِلَ ، فَقَالَ : قَدْ فَعَلْتُ .

يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ ، فَكَأَنَّ تَرْكَ صِفَتِهِ صِفَةٌ لَهُ ، إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ .

بآنحضرت علیه السلام گفتند خردمند را برای ما وصف کن فرمود : کیست که هر چیز را بجای خود گذارد گفتند نادان را وصف فرمائید فرمود ندانسته بیان کردم . سید رضی گوید : یعنی نادان کسی است که هر چیز را بجای خود نگذارد ، گوئی ترک وصف نادان صفت دانا است ، زیرا برخلاف وصف دانا است .

(۲۲۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ .

سوگند بخدای این جهان شما (که همچون سگان و کرکسان در سر جیفه گندیده آن با یکدیگر بزد و خورد) در دیده من ارزشش از بی گوشت خوکی که در دست شخص خوره دار باشد خوارتر است

(۲۲۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً

فَتِلْكَ عِبَادَةُ ٱلتُّجَّارِ ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا ٱللهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ ٱلْعَبِيدِ ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا ٱللهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ ٱلْأَحْرَارِ .

گروهی خدای را از روی رغبت (ثواب) بندگی میکنند و این خود عبادت بازرگانان ست (که فقط از هر کار سود آن را خواهانند) گروهی دیگر خدای را از روی ترس (از عذاب) پرستش میکنند این هم عبادت بندگان است (که در بند بازپرسی موالی دچارند) و یک گروهی اند که خدایرا (فقط سزاوار پرستش دانسته نعمتهای نامتناهی او را دیده و) از روی سپاسگذاری عبادت میکنند و این عبادت آزادمردان است .

(۲۲۸) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلْمَرْأَةُ شَرٌّ كُلُّهَا ، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَابُدَّ مِنْهَا .

همه چیز زن بد ، و بدتر چیز یکه در او است آنست که مرد از وی گزیری نیست (و وجودش در زندگی ضروری است) .

(۲۲۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : مَنْ أَطَاعَ ٱلنَّوَانِيَ ضَيَّعَ ٱلْحُقُوقَ ، وَمَنْ أَطَاعَ ٱلْوَاشِيَ ضَيَّعَ ٱلصَّدِيقَ .

هر آنکه سهل انگار و در کارها سستی ورزد بهره ها را از دست بدهد ، و آنکه سخن سخن چین را بشنود دوست را تباه کند ، و از خویش براند .

(۲۳۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ٱلْحَجَرُ ٱلْغَصْبُ فِي ٱلدَّارِ رَهْنٌ عَلَى

خَرَابِهَا .

وَيُرْوَى هٰذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَا عَجَبَ أَنْ تَشْتَبِهَ الْكَلَامَانِ ، لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلِيبٍ ، وَمَفْرَغَهُمَا مِنْ ذَنُوبٍ

سنگی که در خانه بستم بکار رود ، آن سنگ گروگان خرابی آن خانه است .

(۲۳۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ .

روز ستمکش بر ستمگر سخت تر از روز ستمگر بر ستمکش است (زیرا دیر یا زود روزگار بهره دو سری شود و کار داوری با داور افتد) .

(۲۳۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِتَّقِ اللّٰهَ بَعْضَ التُّقَى وَإِنْ قَلَّ ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ .

ترس از خدا اگر چه کم ، و پرده بین تو و خدا اگر چه نازک ، آن را بکار بند ، و این را برقرار دار

(۲۳۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ

بهنگامیکه پاسخ سخنی درهم و بسیار گردد ، درستی نهان شود .

(۲۳۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا ،

فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا ، وَمَنْ قَصَّرَ فِيهِ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ .

خدا بتعالی را در هر نعمتی حقی است هر که آن حق را ادا کرد ، خدا نعمتش را فراوان کند ، و هر که در ادای آن حق ، و شکر آن نعمت کوتاهی کند ، خدا نعمتش را در خطر نابودی اندازد .

(۲۳۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدُرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ .

هر گاه قدرت (انسان در بدست آوردن چیزی) فراوان گردد ، خواهش کم شود .

(۲۳۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ .

(نعمتهای خدای را سپاس بگذارید و) از دوری نعمتها بپرهیزید که هر گریخته بازگشتنی نیست .

(۲۳۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ .

عاطفهٔ (دل) مرد کریم (نسبت بانسان) از خویشاوند مهربانتر است .

(۲۳۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ

آنکه تو را نیک پندارد گمانش را درست آور (و با دیگران جز براه نیکی مرو که اگر رفتی اطمینان از میان مردم برود) .

(۲۳۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهَتْ نَفْسَكَ

عَلَيْهِ .

برترین کارها آنست که خویش را بانجام آن مجبور سازی .

(۲۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَرَفْتُ اللّٰهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ ، وَحَلِّ الْعُقُودِ .

خدای را شناختم بدگرگون شدن اراده ها ، وبرهم خوردن تصمیمات وباز شدن گرهها ، (چون اغلب کارها بمیل من نشد ، دانستم امور ارشته بدست دیگری است ، که فعال مایشاءاست

(۲۴۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ .

تلخکامی جهان شیرین کامی آخرت است ، وشیرین کامی جهان تلخ کامی آخرت .

(۲۴۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَرَضَ اللّٰهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشِّرْكِ ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ ، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيبًا لِلرِّزْقِ ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ ، وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ ، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مُنْمَاةً لِلْعَدَدِ ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَابًا لِلْعِفَّةِ ، وَتَرْكَ الزِّنَا تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ ، وَتَرْكَ

اللِّوَاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ ، وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَارًا عَلَى الْمُجَاحَدَاتِ ، وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ ، وَالسَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَاوِفِ ، وَالْإِمَامَةَ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ .

خداوند برای پاکیزگی (دلهای بندگان از زنگ شرک) ایمان را واجب ساخت ، ونماز را برای منزه بودن از کبر وسرکشی ، وزکوة را سبب زیادتی روزی (فقراء) وروزه را برای آزمایش اخلاص مردم ، وحج را برای نیرومندی دین ، وجهاد را برای ارجمندی اسلام ، وامر بمعروف ونهی از منکر را برای اصلاح کار مردم عوام وجلوگیری نادانان (از گناهان) وصلهٔ رحم را برای زیادتی عدد وقصاص را برای حفظ خونها ، وبرپا داشتن حدود را برای اهمیت دادن بحرامها ، ونخوردن شراب را برای نگهداری خرد ، ودوری از دزدی را برای بکار افکندن پاکدامنی ، وزنا نکردن را برای حفظ نسب وخویشی ، ولواط نکردن را برای بسیاری نسل ، وشهادات را برای پشتبانی انکار شده ها ، ودروغ نگفتن را برای شرافت راستی ، وسلام ودرود (واحترام بر یکدیگر) را برای ایمنی از مراکز ترس ، وامامت وپیشوائی را برای نظم امور مردم وفرمانبرداری (از آن امام) را برای بزرگی مقام امامت (بر مردم فرض وواجب ساخته ومسلمان باید کاملاً از آنها پیروی کند وآنها را بکار بندد) .

(۲۴۳) وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ ، فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوجِلَ الْعُقُوبَةَ ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللهَ سُبْحَانَهُ .

بهتر آنکه ستمگر را سوگند دادن خواستید، سوگندش دهید باینکه او (بحول و قوهٔ خودش متمسک) از قدرت و توانائی خدا بیزار است، زیرا او اگر بدروغ سوگندی چنین خورد بزودی بکیفر رسد، لکن اگر سوگند یاد کند باینکه خدائی جز خدای یکتا نیست درکیفرش شتاب نمیشود برای اینکه خداوند پاک را بکتابش ستوده است (و باینجهت مستحق مهلت نیز میگردد).

(۲۴۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ، وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْثِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

پسر آدم تو خود وصی و جانشین خویشتن باش، و هر کار یکه میخواهی پس از تو با مالت بکنند آنکار را خودت بجای آر (و برای روز گرفتاریت خودت چاره بیندیش).

(۲۴۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ.

تندی نوعی از دیوانگی است، زیرا که دارای جنون (پس از آنکه بخود آمد) پشیمان میگردد، و اگر پشیمان نشود دیوانگیش همیشگی است.

(۲۴۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ.

تندرستی از کم رشکی است.

(۲۴۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ: يَا كُمَيْلُ: مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ

فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا، إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا، فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ الْإِبِلِ.

کمیلا: کسانت را بگوی تا روز بسبب ستودگیها بکوشند، و شب به برآوردن حاجت آنکه بخواب روند. سوگند بدان کسیکه (بدون گوش) شنوائیش آوازها را در میان گرفته است هیچکس نیست که دلی را خرم کند (و جانی را از محن برهاند) جز آنکه خداوند از آن سرور و شادی مهر و لطفی بیافریند و هر آندم که بدان شادی رساننده اندوهی رسد آن مهر و لطف همچون آبی که از فراز بنشیب آید بسوی وی شود و آن اندوه را از وی براند بدانسانکه شتر غریب (از آبگاه رانده میشود).

(۲۴۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

بهنگامیکه تهی دست شدید، با دادن صدقه با خدا تجارت کارکنید (که خدا یک را ده عوض میدهد و در روزی را بر روی او میگشاید).

(۲۴۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.

وفای با بیوفایان بیوفائی با خدا است، و بیوفائی با بیوفایان وفای با خدا است (آری با آنکه با حکام خدا بیوفا است وفا کردن با خدای جنگیدن است).

(۲۵۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ

وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا ابْتَلَى اللهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

وَقَدْ مَضَى هٰذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ إِلَّا أَنَّ فِيهِ هٰهُنَا زِيَادَةً جَيِّدَةً مُفِيدَةً.

ای بس کس که بواسطهٔ نیکی (خداوند) باوی بگمانش نزدیک شود، وبس کس که بواسطهٔ پرده پوشی بروی مغرور گردد، وبس کس که بواسطهٔ نام نیکی که برایش حاصل گشت بفتنه درافتد، وخداوند همچنین را چون آنکه مهلتش گذارد نیازمود. سید رضی ره فرماید: این سخن در پیش گذشت لکن دوباره بیان شدنش در اینجا دارای فایدتی نیکو است، مترجم گوید: شاید تکرارش موجب تذکر باشد و گرنه روشن نیست که سید از فائدهٔ نیکو چه منظوری داشته است زیرا در سخن ۱۱۲ عین این فرمایش حضرت بدون کم وزیاد موجود است.

فَصْلٌ نَذْكُرُ فِيهِ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِ غَرِيبِ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اَلْمُحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ.

در این فصل فرازی چند از سخن مشکل آن حضرت را که نیازمند تفسیر است گزیده وبیان میکنیم.

(۱) فِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنَبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ.

يَعْسُوبُ الدِّينِ: اَلسَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمَالِكُ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ،

وَالْقَزَعُ : قِطَعُ الْغَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا .

و در سخن آنحضرت علیه السلام است (که اوضاع زمان ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف را بیان کرده و فرموده اند) چون بهنگام ظهور در رسد آن سید بزرگوار پای برجا گردد ، بروی گرد آیند ، بدانسانکه پاره ابرهای پائیزه بهم گردمی آیند ، سید علیه الرحمه فرماید :

یَعْبُوب سید و پیشوای بزرگواری است که در آن روز مالک امور مردم است ، و قزع بمعنی پارهٔ ابر بی آب است .

(۲) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هٰذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ : يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِيَ فِيهَا ، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ ، وَالشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هٰذَا الْمَوْضِعِ ، الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ .

و در حدیث آنحضرت علیه السلام است که این سخن گستر استاد و زبردست (و امیخن را درباره صعصعة ابن صوحان عبدی فرمودند ، و این صعصعه از بزرگان اصحاب و خواص یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است) او است که در تشییع جنازهٔ حضرت حاضر و پس از دفن گریست و خاک بر سر پاشید ، اشعاری خواند که حاضران بگریه درانداخت و او از خطباء و فصحاء و زعمای عرب است ابن ابی الحدید گوید : صعصعه را این سرافرازی بس که شخصی مانند علی علیه السلام او را بفصاحت بستاید ، ابن عبد ربه در عقد الفرید گوید : روزی صعصعه بر معاویه وارد شد در حالی که عمرو عاص با وی بر سریری نشسته بودند ، معاویه بعمرو گفت در این سریر این مرد ترابی را جای داده صعصعه گفت : بخدا قسم من از ترا بم از آن آفریده شدم ، و بآن باز میگردم ، لکن تو ای معاویه شرارهٔ از شرارهای دوزخی) سید رضی گوید : منظور از لفظ شحشح سخنور استاد و خطیب زبردست ماهر اخواسته اند

وهر سخن گستر زبردست تند گفتار را شحشح گویند و این لفظ در غیر اینجا معنایش بخیل و ممسک است.

(۳) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحَمًا.

يُرِيدُ بِالْقُحَمِ الْمَهَالِكَ، لِأَنَّهَا تُقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ، وَمِنْ ذَلِكَ «قُحَمَةُ الْأَعْرَابِ»، وَهُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَغْرَقَ أَمْوَالَهُمْ فَذَلِكَ تَقْحَمُهَا فِيهِمْ، وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرُ، وَهُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِلَادَ الرِّيفِ، أَيْ تُوجِهُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مَحْوِلِ الْبَدْوِ.

در دشمنیها نابودیها است (چون مطلب از دو حال خارج نیست، یا انسان ظالم است و غالب یا مظلوم است و مغلوب. سید رضی فرماید: حضرت از لفظ قحم نابودیها را اراده فرموده زیرا زد و خورد غالبا اشخاص را دچار نابودیها و نیستیها کند، و از همین راه است لفظ قحمة الأعراب. و آن این است که خشکسالی آنان را دربابد، و اموالشان را از دستشان برباید و آن تقحم و هجوم آنسال است در ایشان، و وجه دیگری نیز گفته شده است و آن اینست که خشکسالی آنها را بناچار مجبور کند که از بیابان بی آب و گیاه دور شوند و بسوی شهرشان آباد روی نمایند.

(۴) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحِقَاقِ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى.

وَيُرْوَى نَصُّ الْحِقَاقِ، وَالنَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ، وَتَقُولُ: نَصَصْتُ

الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَقْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ عَنْهُ لِتَسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ، فَنَصُّ الْحِقَاقِ يُرِيدُ بِهِ الْإِدْرَاكَ لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصِّغَرِ وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكِبَرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَغْرَبِهَا، يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ ذَلِكَ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمِّهَا إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا مِثْلَ الْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ، وَبَنِيهِمْ وَبِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ، وَالْحِقَاقُ مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا مِثْلَ جَادَلْتُهُ جِدَالًا، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ نَصَّ الْحِقَاقِ بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ، لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ نَصَّ الْحَقَائِقِ فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ.

هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ ابْنُ سَلَّامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هَهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبِلِ، وَهِيَ جَمْعُ حِقَّةٍ وَحِقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يُتَمَكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ وَنَصِّهِ فِي سَيْرِهِ وَالْحَقَائِقُ أَيْضًا جَمْعُ حِقَّةٍ، فَالرِّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجِعَانِ إِلَى مَعْنًى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوَّلًا.

هرگاه دختران بحد رشد و کمال رسند (و لیاقت تصرف در اموالشان را پیدا نمایند برای شوهر دادن آنان از کسان دیگر) خویشان پدریشان سزاوارترند، سید رضی ره فرموده است: بجای نص الحقائق، نص الحقاق نیز روایت شده است، و نص پایان چیزها و آخر رسیدنها است همچون نص در سیر که منتها درجه قدرت چارپا در رفتار است، چنانچه بهنگامیکه میخواهی مطلبی را با دقت تمام کنجکاوی کرده و از شخصی بپرسی گوئی نَصَصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ بنابراین از لفظ نص الحقاق حضرت اراده فرموده اند منتها درجه کمال دختران را که آن انتهای خردسالی آنان است و این کلمه از فصیح ترین و عجیب ترین کنایات است که حضرت از این مطلب ایراد فرموده اند میفرماید: بهنگامیکه دختران بسر حد تمیز و کمال رسیدند خویشان پدریش هرگاه محرم باشند مانند برادران و عموهایش برای شوهر دادن آن دختر سزاوارترند، و حقاق همان محاقه و جدال و نزاع مادر دختر با خویشان پدری او در سر دختر است و سخن هر یک از آنها بدیگری که من از تو سزاوارترم از آن رواست که گویند حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا مِثْلِ جَادَلْتُهُ جِدَالًا و گفته شده است که منتهای حقاق کمال عقل و ادراک دختر است، زیرا مراد حضرت منتها و رسیدن هنگامی است که حقوق و احکام واجب میگردد، و آنکه نص الحقائق روایت کرده است حقایق را جمع حقیقت گرفته است، این معنائی است که ابو عبید قاسم ابن سلام آورده است لکن آنچه نزد من است این است که مراد بنص حقاق اینجا رسیدن دختر بحدی است که جایز است او را تزویج کردن و حقوقش را بتصرفش دادن، همچون تشبیه کردن بحقاق از شتر، آن جمع حقه و حق است، و آن شتریست که سه سال را تمام کرده داخل در سال چهارم شده باشد، و در این هنگام بحدی میرسد که سوار شدنش و تند راندنش ممکن است. و حقایق نیز جمع حقه است. پس این دو روایت برگشتشان بیک معنا است. و این بر دوش عرب شبیه تر است از معنائیکه اول ذکر شد.

---

(۵) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمْظَةً فِي الْقَلْبِ كُلَّمَا ازْدَادَ الْإِيمَانُ ازْدَادَتِ اللُّمْظَةُ.

وَاللُّمْظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ ، وَمِنْهُ قِيلَ : فَرَسٌ أَلْمَظُ إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ .

ایمان در دل همچون نقطه سپیدی پیدا میکردد ، هرچه ایمان بیشتر نقطه افزونتر میکردد .

سید رضی فرموده است : لُمْظَة چون نُقْطَة ویا مانند آن از سپیدی است ، واز اینراه است دربارهٔ اسبی که لب زیرینش دارای سپیدی باشد گفته شده است فَرَسٌ أَلْمَظُ .

(۶) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُونُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَى إِذَا قَبَضَهُ .

فَالظَّنُونُ الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا ، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يَظُنُّ بِهِ فَتْرَةً يَرْجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَرْجُوهُ ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظَنُونٌ ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ الْأَعْشَى :

مَا يَجْعَلُ الْجَدَّ الظَّنُونُ الَّذِي	جُنُبَ صَوْبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ
مِثْلَ الْفُرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا	يَقْذِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

وَالْجَدُّ : الْبِئْرُ الْعَادِيَةُ فِي الصَّحْرَاءِ ، وَالظَّنُونُ : الَّتِي لَا يُعْلَمُ مَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا .

در فرمایش آنحضرت علیه السلام است : هرگاه کسیرا ازکسی طلبی باشد واو واجب است همینکه دریافت

گردد زکوة سال گذشته آن را بدهد (فقها را در باب زکوة در کتب فقهیه سخنانی است که با ظاهر این فرمایش فرق دارد هر که خواهد رجوع با قوال آنان کند) سید رضی فرماید: ظنون دین و وامی است که دین نماند آن را دریافت میکند یا نه، گاهی امید بگرفتن و گاهی ناامید از گرفتن است، و این از فصیحترین سخن است، و همچنین است حال هر چیزی که آن را طالب باشی و ندانی که آن بدست تو میافتد یا نه آن ظنون است، و گفتار اعشی (همدانی شاعر معروف عرب) از همین راه است که گوید:

مَا يَجْعَلُ الْجَدُّ الظَّنُونُ الَّذِي	جُنُبَ صَوْبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ
مِثْلَ الْفُرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا	يَقْذِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

یعنی بجای چاه قرار داده نمیشود چاهی که معین نیست آبی دارد یا نه، و دور است از آمدن باران تند پر صدای ریزان مانند آب فرات که هنگام طغیان کشتی تناور را از پای می افکند، شاهد در ظنون است که بمعنای چاه کهنه ایست که آب داشتن و نداشتنش معین نیست.

(۷) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشًا يَغْزُوهُ فَقَالَ أَعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

وَمَعْنَاهُ أَصْدِفُوا عَنْ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَشُغْلِ الْقَلْبِ بِهِنَّ. وَامْتَنِعُوا مِنَ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفُتُّ فِي عَضُدِ الْحَمِيَّةِ، وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ الْعَزِيمَةِ، وَيَكْسِرُ عَنِ الْعَدُوِّ، وَيَلْفِتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْغَزْوِ، وَكُلُّ مَنِ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ أَعْذَبَ عَنْهُ، وَالْعَاذِبُ وَالْعَذُوبُ: الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ.

آنحضرت علیه السلام لشکری را بجنگی میفرستادند بدرقه کرده فرمودند: تا میتوانید از زنها دوری گزینید و معنایش اینست که از یاد زنان و دل بستن بآنان بیکسوی باشید، و از آمیزش با آنان

دوری کنید که آمیختن با آنها بازوی مردانگی را سست میکند ، و در عزم و اراده رخنه افکنده شخص را از دشمن شکست میدهد . و از رفتن و کوشش در جنگ دور میدارد ، و هر که از چیزی باز داشته شود از آن دوری گزیده است ، و عاذب و عذوب کسی است که از اکل و شرب خودداری نماید .

(۸) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ .

الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَضَارِبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجَزُورِ ، وَالْفَالِجُ : الْقَامِرُ الْغَالِبُ ، يُقَالُ : قَدْ فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ ، قَالَ الرَّاجِزُ لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا .

همچون قمار باز زبردست ماهر که نخستین بهره بردن را از تیرهای قمار خود منتظر است .

سید رضی رحمة الله علیه گوید : یاسرون قمار بازانی هستند که با تیرهای خود بر سر شتری که میبخرند و میکشند قمار می بازند ، و فالج همان زبردست ماهر است گفته میشود : فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ ، یعنی بر دیگران چیره گردید و از آنها برد .

(۹) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ . وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ

فَزِعَ ٱلْمُسْلِمُونَ إِلَىٰ قِتَالِ رَسُولِ ٱللَّهِ «صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بِنَفْسِهِ، فَيُنْزِلُ ٱللَّهُ تَعَالَىٰ ٱلنَّصْرَ عَلَيْهِمْ بِهِ، وَبِأَمْنُونَ مِمَّا كَانُوا يُخَافُونَهُ بِمَكَانِهِ.

وَقَوْلُهُ «إِذَا ٱحْمَرَّ ٱلْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنْ أَشْدِّ ٱلْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذٰلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمِيَ ٱلْحَرْبِ بِٱلنَّارِ ٱلَّتِي تَجْمَعُ ٱلْحَرَارَةَ وَٱلْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَلَوْنِهَا، وَمِمَّا يُقَوِّي ذٰلِكَ قَوْلُ رَسُولِ ٱللَّهِ «صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَقَدْ رَأَىٰ مُجْتَلَدَ ٱلنَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَهِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: ٱلْآنَ حَمِيَ ٱلْوَطِيسُ، وَٱلْوَطِيسُ مُسْتَوْقَدُ ٱلنَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ ٱللَّهِ، صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَا ٱسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ ٱلْقَوْمِ بِأَحْمِيَةِ ٱلنَّارِ وَشِدَّةِ أُلَتِهَا بِهَا.

ٱنْقَضَىٰ هٰذَا ٱلْفَصْلُ، وَرَجَعْنَا إِلَىٰ سَنَنِ ٱلْغَرَضِ ٱلْأَوَّلِ فِي هٰذَا ٱلْبَابِ.

بهنگامیکه کار پیکار بالا میگرفت، و تنور جنگ و ترس سرخ و تافته میگشت، خود را توسط رسول خدای صلی الله علیه و آله نگهداری میکردیم، و هیچکس از ما بدشمن نزدیکتر از آنحضرت نبود.

سید رضی ره فرماید: معنای این سخن این است که کار ترس بالا میگرفت و گرمی جنگ بانتهای سختی میرسید مسلمانان بطرفی که آنحضرت میجنگید میگریختند و خداوند هم ببرکت آنحضرت نصرت را بر آنان فرود آورد، و از آنچه میترسیدند، بواسطه حضرتش می آسودند، و فرمایش حضرت: إِذَا ٱحْمَرَّ ٱلْبَأْسُ کنایه از شدت کار پیکار، و در آن اقوالی است که بهترین آنها آنست که گرمی کار جنگ را بآتشی که گرمی و سرخی را برنگ و عملش گرد آورد مانند کرده است، و این سخن را تقویت میکند فرمایش خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین که آن حرب هوازن است هنگامیکه زد و خورد مردم را دیدند (که بمنتها درجه شدت خود رسیده است) فرمودند: ٱلْآنَ حَمِيَ ٱلْوَطِيسُ الآن تنور جنگ

تافته گشت ، و وطیس جای آتش افروختن است ، ورسوخدا صلی الله علیه وآله افروختن آتش پیکار را باآتش افروخته که بمنتها درجهٔ شدت سوزندگی و افروختگی رسیده باشد تشبیه فرموده اند .

این فصل بپایان یافت ، و ما بروش ادلهٔ خویش بازمیگردیم .

(۲۵۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَاشِيًا حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ ، فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ ، وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ ؟ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا فَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي ، كَأَنَّنِي الْمَقُودُ وَهُمُ الْقَادَةُ ، أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمُ الْوَزَعَةُ !

فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطَبِ ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَنْفُذْهُ لَكَ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ ؟

بهنگامیکه بآنحضرت خبر رسید سپاهیان معاویه برانبار تاخته وبتاراج پرداخته اند حضرت (ازفرط خشم واندوه بر جلادت دشمن وسستی یاران) تنها وپیاده ازکوفه بیرون آمده تا بخیله رسیدند مردم بدنبالش بیرون شده وبحضرتش رسیده عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما آنها را از تو کفایت میکنیم فرمود : سوگند بخدای شما مرا از خودتان کفایت نمیکنید ، چگونه دیگری را از من کفایت میکنید اگر ملتهای پیش از من راستم فرمانروایان شاکی بودند ، من از جور ملتم شاکی ولبفریادم ، تو گوئی من پیرو وآنها پیشوا ومن فرمانبر وآنها فرمانروایند ، همینکه حضرت این سخن رسا را که ماگزیده اش را

در پاره خطبه ها بیان کردیم بیان فرمودند ، دوتن از یارانش پیش آمده ، یکی از آنها عرض کرد یا امیر المؤمنین من جز خودم و برادرم را مالک نیستم ، بهر چه خواهی فرمان ده بجای آوریم حضرت علیه السلام فرمودند : از شما دو نفر چه کاری که من خواهانم ساخته است .

(۲۵۲) وَقِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ ابْنَ حَوْطٍ أَتَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا حَارِثُ ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أَهْلَهُ ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ ، فَقَالَ الْحَارِثُ فَإِنِّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعْدِ ابْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللهِ ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ سَعْدًا وَعَبْدَ اللهِ ابْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ .

چنین گفته اند : پسر حوط حارث نزد حضرت علیه السلام آمده عرض کرد آیا گمانت درباره من آنست که گمان من (طلحه و زبیر و عایشه و یاران شان و) سرپاکنندگان جنگ جمل بر گمراهی بوده اند حضرت علیه السلام در پاسخ فرمودند : حارث تو بزیر و ما دون خویش نگریسته ، و از فوق خود چشم پوشیده (در دلائل و نشان شکن من نیندیشیده ، رفتار و کردار آنها را پسندیده) فلذا حیران و سرگردان ماندی ، تو نه حق را شناختی تا بدانی اهل آن کی است ، و نه باطل را شناسا شدی تا بدانی پیرو آن کدام است ، حارث گفت حال که چنین است ، پس من با سعد ابن مالک (ابی وقاص) و عبدالله عمر (ابن الخطاب) کناری گرفته و گوشه میگزینم (تا ببینیم چه میشود) حضرت علیه السلام فرمودند سعد و عبدالله بن عمر از کسانی اند که نه حق را یاری کردند ، و نه باطل را فروگذاشتند (مرا که بر حق بودم یاری نکردند ، و یا کناره گیری خود باطل را تقویت کردند ، زیرا اگر بیاری من برمیخاستند شاید سرنوشت

جمل تغییر میکرد ، تو هم هرچیز از اینکه مانند آنان از خاذلین حق و مروجین باطل شوی) .

(۲۵۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْأَسَدِ يُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ .

همنشین پادشاه همانند کسی است که بر شیر سوار است . مردم مقام او را آرزو میکنند و او خود میداند چه جای خطرناکی را اشغال کرده است .

(۲۵۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ

با فرزندان دیگران نیکی کنید . تا فرزندانتان نیکی کنند .

(۲۵۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً ، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً .

دانشمندان را سخن اگر درست افتد دارو . و اگر نادرست افتد درد است .

(۲۵۶) وَسَأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَنْ يَعْرِفَهُ مَا الْإِيمَانُ فَقَالَ : إِذَا كَانَ غَدٌ فَأْتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ ، فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ ، فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالطَّائِرِ يَنْفُقُهَا هٰذَا وَيَخْطِئُهَا هٰذَا وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هٰذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ : الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ .

مردی از آنحضرت علیه‌السلام خواستار شد ایمان را باو بشناساند که چیست. فرمود: چون فردا شود نزد من آی تا جائیکه همه مردم آن را بشنوند تو را آگهی دهم که اگر گفتار مرا از یاد ببردی دیگری حفظش کند. زیرا سخن همچون آهوئی است رمنده، یکی آن را در هوش سرشار (بگیرد) و دیگرش رها میکند. سید رضی ره گوید: پاسخی که حضرت بوی داد ندا در باب گذشته (سی ام) که فرمود: اَلْاِیمانُ عَلیٰ اَرْبَعِ شُعَبٍ. بیان کردیم.

(۲۵۷) وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: یابْنَ آدَمَ لا تَحْمِلْ هَمَّ یَوْمِكَ الَّذی لَمْ یَأْتِكَ عَلیٰ یَوْمِكَ الَّذی قَدْ أَتاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ یَكُ مِنْ عُمُرِكَ یَأْتِ اللّٰهُ فیهِ بِرِزْقِكَ.

ای آدم زاده امروز غم فردای نیامده را مخور (و برای روزی آن تلاش مکن) که آن فردا اگر جزو زندگی تو باشد، خداوند روزیت را در آن خواهد رسانید.

(۲۵۸) وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: أَحْبِبْ حَبیبَكَ هَوْناً ما، عَسیٰ أَنْ یَكُونَ بَغیضَكَ یَوْماً ما، وَأَبْغِضْ بَغیضَكَ هَوْناً ما، عَسیٰ أَنْ یَكُونَ حَبیبَكَ یَوْماً ما.

دوستت را باندازه که شاید دوست دار شاید روزی دشمنت گردد، دشمنت را باندازه که باید دشمن دار شاید روزی دوستت شود (نه در دوستی آن افراط کن. نه در دشمنی این تفریط)

(۲۵۹) وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: النّاسُ فِی الدُّنْیا عامِلانِ:

عامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيا لِلدُّنْيا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْياهُ عَنْ اخِرَتِهِ، يَخْشى عَلى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلى نَفْسِهِ، فَيُفْنى عُمْرَهُ فى مَنْفَعَةِ غَيْرِهِ، وَ عامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيا لِما بَعْدَها فَجاءَهُ الَّذى لَهُ مِنَ الدُّنْيا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَمَلَكَ الدّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجيهًا عِنْدَ اللهِ، لا يَسْأَلُ اللهَ حاجَةً فَيَمْنَعُهُ.

مردم در دنیا دو دسته اند: یکی آنکه فقط و جهان تیمار جهان خورد، و برای جهان کار کند، جهانش چنان گرفتار ساخته است که بکلی از یاد آخرتش بدر رفته است، از تنگدستی بازماندگان ترسان، و فقر بر خود را ترسان نیست، و یا خود را در تنگی و فشار میگذارد، تا دیگران آسوده باشند، بیچاره این کس که عمرش را در سود دیگری تباه میکند (و بروز تنگدستی و بیچارگی خویش نمی اندیشد)، دیگر کسی است که همه غم آخرت خورد و برای آن جهان کار کند. چنین کس بدون کوشش و کشاش جهان بسویش روی آورد، و دو بهره را یکجا دریابد دنیا و آخرت را مالک شود. صبح میکند در حالیکه (نزد مردم دنیا محترم و) نزد خدای آبرومند است از خدا حاجتی نخواهد که روا نسازد.

(۲۶۰) وَرُوِيَ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطّابِ فِي أَيّامِهِ حِلْيُ الْكَعْبَةِ وَكَثْرَتُهُ، فَقالَ قَوْمٌ: لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمينَ كانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ وَما تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحِلْيِ؟ فَهَمَّ عُمَرُ بِذلِكَ، وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأَمْوالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوالُ الْمُسْلِمينَ فَقَسَّمَها بَيْنَ الْوَرَثَةِ

فِي ٱلْفَرَائِضِ ، وَٱلْفَيْءُ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ ، وَٱلْخُمُسُ فَوَضَعَهُ ٱللّٰهُ حَيْثُ وَضَعَهُ ، وَٱلصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا ٱللّٰهُ حَيْثُ جَعَلَهَا ، وَكَانَ حُلِيُّ ٱلْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ فَتَرَكَهُ ٱللّٰهُ عَلَى حَالِهِ ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا ، وَلَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا ، فَأَقَرَّهُ حَيْثُ أَقَرَّهُ ٱللّٰهُ وَرَسُولُهُ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَوْلَاكَ لَافْتَضَحْنَا ، وَتَرَكَ ٱلْحُلِيَّ بِحَالِهِ .

چنین گفته اند : که در زمان عمر بن الخطاب سخن از بسیاری زیورهائیکه بهدیه برای کعبه آورده بودند بمیان آمد ، گروهی گفتند کعبه را با زیور بسیار واگذاشتن صرف سپاهیان اسلام کنی کاری خوب است ، و اجرش هم بیشتر است ، عمر هم تصمیم گرفت اینکار را عملی کند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اینباب پرسید حضرت فرمودند در دو رائیکه قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردید اموال چهار قسم بود ، یکی مال مسلمانان که مقرر شد بین ورثه از روی حساب قسمت گردد . دوم فیئ (یعنی مالی که بدون جنگ از دشمن بچنگ می افتد) که بنا شد بمستحقین داده شود . سوم خمس که مقرر شد جائیکه خدا مقرر فرموده گذارده شود چهارم صدقات که آنرا هم خدا بجای خودش قرار داد در آن روزها هم کعبه دارای زیورها بود و خدا خود بدون فراموشی آنرا بحال خودش واگذارده است و جا و مکان آن برایش پنهان نبود ، بنابراین تو هم آنرا بجائی که خدا و رسولش قرارش داده اند قرارش ده ، اینجاست که فریاد عمر بلند شده و گفت : اگر تو نبودی ما رسوا شده بودیم ، و زیورها را بجای خودش واگذاشت .

(۲۶۱) وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ ٱللّٰهِ : أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ ٱللّٰهِ ، وَٱلْآخَرُ مِنْ عُرْضِ ٱلنَّاسِ ، فَقَالَ : أَمَّا هٰذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ ٱللّٰهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ ، مَالُ ٱللّٰهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا ، وَ

أَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ، فَقَطَعَ يَدَهُ.

گفته‌اند: دو تن یکی غلام بیت‌المال، و دیگری غلام مردم آزاد از بیت‌المال چیزی دزدیدند و آن دو را نزد حضرت علیه‌السلام آوردند، حضرت فرمودند: غلامی که از بیت‌المال است حدی بر او نیست (و بریدن دستش جایز نباشد) چون برخی از مال خدا برخی دیگر را خورده است، اما بر دیگری باید حد زد آنگاه دست او را برید (این شخص دوم اگر در بیت‌المال حقی داشت و بهمان اندازه حقش دزدی کرده بود، یا اینکه آقا و مولایش در جنگ حاضر شده و به بیت‌المال حقی پیدا کرده بود و بهمان اندازه مال دزدیده بود، البته دستش بریده نمیشد، لکن چون نه خودش، و نه آقایش بر بیت‌المال حقی پیدا نکرده بودند، و بیش از حد نصاب یعنی یک ربع درهم از طلا دزدی کرده است لذا حد شرعی بر وی واجب گشته و بریدن دستش فرمان رانند).

(۲۶۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هٰذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

اگر در این لغزشگاه پایدار ماندم البته چیزهای (بسیاری) را دگرگون خواهم ساخت

(۲۶۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقِلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَالْعَارِفُ

لِهٰذَا ٱلْعَامِلُ بِهِ أَعْظَمُ ٱلنَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَةٍ ، وَٱلتَّارِكُ لَهُ ٱلشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ ٱلنَّاسِ شُغْلاً فِي مَضَرَّةٍ ، وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِٱلنَّعْمَىٰ ، وَرُبَّ مُبْتَلًى مَصْنُوعٌ لَهُ بِٱلْبَلْوَىٰ ، فَزِدْ أَيُّهَا ٱلْمُتَمَعِّ فِي شُكْرِكَ وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَىٰ رِزْقِكَ .

براستی و درستی بدانید که بنده هر اندازه چاره گر و نیرنگ باز و پرکید و توانا باشد بیشتر از آنچه که در علم و حکمت الهی برایش مقرر گشته است بوی نرسد ، و اگر کم چاره و ناتوان هم باشد باز آنچه که خداوند در لوح قدرتش برایش مقرر فرموده است ازوی باز گرفته نیاید و آنکه این مرتبه را بشناسد ، و بکار بندد از حیث سود و آسایش برترین مردم است ، و آنکه آن را واگذارد و در آن بشک و تردید گراید ، از جهت زیان و گرفتاری بزرگترین کسان است ، ای بسا نعمت داده شده ، که در اثر نعمت بسرمستی گراید ، و بکیفر نزدیک شود ، و چه بسا گرفتاری که در اثر ابتلا در حقش نیکی شده است ، هان ای شنونده بشکرت بیفزای و از شتابت بکاه ، و بآنچه از روزی که رسیده خورسند باش .

(۲۶۴) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا ، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا ، إِذَا عَلِمْتُمْ فَٱعْمَلُوا ، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا .

پس از دانستن خویش را بنادانی مزنید ، و یقینتان را شک مبدل مسازید ، همینکه دانستید عمل کنید ، همینکه یقین کردید اقدام نمائید .

(۲۶۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ، وَرُبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ، وَكُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ، وَالْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ، وَالْحَظُّ بِأَيِّ مَنْ لَا بِأَيِّهِ.

طمع انسان را بآبگاهی کشد که بازش نگرداند، وضامنی است که بعهدش وفا نکند، چه بسا نوشنده که پیش از سیرابیش آبش در گلو بشکند، (و در هر آز جان را از دست بدهد) و هر اندازه رتبه چیزیکه بشر آن را خواهان است بزرگ باشد مصیبت از دست دادن آن همان اندازه بزرگ است آرزوها چشمان بینش ها را کور سازد، و بهره و نصیب آنکس که در پی بچنگ آوردن بهره نیست بسویش بیاید.

(۲۶۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَحْسُنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبَّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي، مُحَافِظًا عَلَى رِيَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِيَ لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِيَ إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ.

بار خدایا پناه بر تو از اینکه من در برابر دیدگان دیگران ظاهرم را بیارایم، و باطنم را در پیش تو زشت بدارم، برای اینکه خودی بمردم بنمایانم بنگهداری آنچه که بر من از آنها آگاهی کامل داری بگونه وحسن ظاهرم را بمردم بنمایانم، ولیکن زشتکاریم را نزد تو آرم تا در نتیجه به بندگانت نزدیک و از

رضا و خوشنودی تو دور گردم (وای بر کسانیکه این طور امند، و رضای مخلوق را بر سخط خالق ترجیح میدهند).

(۲۶۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبَرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ تَكْشِرُ عَنْ يَوْمٍ أَغَرَّ مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا.

نه سوگند بآن خدائیکه از قدرت او شام کردیم در پاره از تاریک شبی که از روز روشن پدید میگردد که چنین و چنان نیست (که بندگان خدای همواره در چنگال جور و ستم سلاطین جابر و خونخوار بسر برند. روزیکه اجازه ظهور حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله فرجه الشریف را صادر فرماید آن حضرت از سلاطین انتقام کشد و جهان را از لوث شرک و ستم بپردازد).

(۲۶۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ تَمَلُّ مِنْهُ.

اندک کاری که همیشه بر آن بپائی، امید بر آن بیش از کار بسیاری است که از آن خسته شوی

(۲۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَضَرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا

هنگامیکه مستحبات بواجبات زیان رساند، آنها را ترک گوئید.

(۲۷۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَذَكَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ.

آنکه دوری سفر را بیاد داشته باشد، بتهیه توشه افتد.

(۲۷۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَبْسُ الرُّؤْبَةِ مَعَ الْأَبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.

دیدن تنها با چشمها نیست (بلکه با چشم دل و باطن است) چه بسا دیده ها بدارندهٔ خود دروغ میگویند (عمق مطلب غیر از آنست که ظاهر می بیند) لکن کسیکه از خرد خواهان اندرز است خرد با وی خیانت نکند (و حقیقت را بر ایش بدرستی مکشوف سازد).

(۲۷۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْعِزَّةِ.

میان شما و پند دادن در زیر پردهٔ از غرور و غفلت حائل است (هر کس آن پرده را درید گوش دلش بگوهرهای مواعظ انبیا و بزرگان گرانبار گردید).

(۲۷۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَاهِلُكُمْ مُتَزَيِّدٌ، وَعَالِمُكُمْ مُتَوَقٍّ.

در کارها نادان شما تند و زیاده رو و دانایتان کند و تأخیر کننده است (و این هر دو در یک میزان اند و عاقل تمام عیار کسی است که میانه رو باشد).

(۲۷۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ.

دانش راه بهانه بهانه جویان را ببندد (و فردای قیامت علماء نمی توانند بگویند ما نمی دانستیم)

(۲۷۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ، وَكُلُّ

مُؤَجِّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ .

باهر که شتاب کند زودش خواهند مهلت خواهد، و آنکه را مهلت دهند زودش نخواهند بهانه جوید (آنکه زود از جهان برود برای کار نیک خواهان بازگشتن باشد، و آنکه دیر از جهان برود کار امروز بفردا افکند، پس انسان باید وقت را غنیمت شمرد و تا فرصت باقی است کاری انجام دهد) .

(۲۷۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ طُوبَى لَهُ إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ .

مردم درباره چیزی نگفتند خوشا بحالش جز آنکه روزگار برای آن روز بدی را پنهان دارد (و رودی باندوهش دچار سازد) .

(۲۷۷) وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ ، وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ .

آنحضرت را از چگونگی قضا و قدر پرسیدند فرمود : راهی است تاریک آن را نپیمائید، و دریائی است در آن شناوری نکنید، و راز مکنون خدا است خویشتن را در آن برنج نیفکنید (که سرگردان میشوید، و بجائی نمی رسید) .

(۲۷۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ

هنگامیکه خداوند بنده را خوار سازد دانش را از وی باز گیرد (و توفیقش ندهد که باحکام الهی عمل

گند و موجبات نیکبختی را فراهم سازد) .

(۲۷۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ ، وَكَانَ يُعَظِّمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ ، وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ ، وَكَانَ أَكْثَرُ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ ، وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ ، وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا ، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثُ غَابٍ وَصِلُّ وَادٍ ، لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا ، وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ ، وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ ، وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ ، وَكَانَ إِنْ غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ ، وَكَانَ عَلَى أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ ، وَكَانَ إِذَا بَادَهَهُ أَمْرَانِ نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ ، فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ .

در دوران گذشته مرا برادر و یاری بود که جهان را بدیدهٔ خواری و کوچکی میدید و بهمین جهت من او را مرد بزرگوار میدیدم (مفسّرین در این فرمایش گوناگون سخن رانده اند که آیا این برادر حضرت فرموده اند کیست ، برخی گفته اند آن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است لکن از اینکه فرموده اند وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا آن را بر دیگری حمل نموده اند ، عدهٔ گفته اند ممکن است ابو ذر غفاری باشد ، لکن از اینکه فرموده اند فَهُوَ لَيْثُ غَابٍ وَصِلُّ وَادٍ منوقف اند زیرا ابو ذر مردی دلیر و

جنگاور بوده است ، برخی مقداد بن اسود کندی را که در عین زهد مردی جنگی بوده است مورد فرمایش حضرت دانسته اند لکن مختار ابن ابی الحدید این است که این کلام جاری مجرای مثل و مربوط بشخص معینی نیست . مترجم گوید: ممکن است چنین کسی حضرت جعفر بن ابی طالب که هم برادر حضرت و هم مردی جنگاور و هم مؤدب بآداب اسلامی بوده است باشد ، باری حضرت فرماید آن برادر شکمش بروی سلطنت نداشت ، و چیزی که نمییافت آرزو نمیکرد ، و اگر میافت پر بکار نمیبرد ، بیشتر روزگارش را بخاموشی میگذراند ، اگر میگفت بر گویندگان غالب میشد ، و تشنگی پرسندگان را (بزلال سخنان شیرین) فرو مینشاند ، ناتوان و فروتن بود ، مردم هم ناتوانش می پنداشتند ، بهنگام جوشش و کوشش شیر پرخشم و هار پرزهر صحرا بود (در کار امر بمعروف و نهی از منکر باکی از نکوهشگران نداشت ، و با کمال سختی بکار میپرداخت) تا نزد قاضی نمیآمد ، برهان و دلیل نمیآورد و (بصرف ظن) کسی را سرزنش نمیکرد ، بکاریکه درماند آن بهانه میجست تا اینکه عذر او را می شنیدند ، از درد نمینالید و دم نمیزد ، مگر وقتی که بهبودی میافت ، هرچه میگفت میکرد ، و هرچه نمیکرد نمیگفت اگر در گفتن بروی غلبه میجستند در خاموشی بروی غالب نمیشدند ، در شنیدن حریص تر بود ، تا در گفتن اگر یکمرتبه دو کار پیش میآمد میدید تا کدام یک از آن دو بخواهش نفس نزدیکتر است با آن بمخالفت برمیخواست ، بنابراین شما راست که این خوهای نیک را فرا گیرید ، و با آنها تمایل و دلبستگی داشته باشید ، اگر همه را نتوانستید پس بدانید درک اندک بهتر از ترک بسیار است .

(۲۸۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللّٰهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعَمِهِ .

اگر خداوند مردم را بر گناه و نافرمانی خود نترسانده بود ، سزاوار بود مردم بشکرانهٔ نعمتهایش او را معصیت نکنند .

(۲۸۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ عَزَّى الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنٍ لَهُ

يَا أَشْعَثُ، إِنْ تَحْزَنْ عَلَى ٱبْنِكَ فَقَدِ ٱسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذٰلِكَ ٱلرَّحِمُ، وَإِنْ تَصْبِرْ فَفِي ٱللهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفٌ. يَا أَشْعَثُ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ ٱلْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ ٱلْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ. يَا أَشْعَثُ ٱبْنُكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنَكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ.

اشعث ابن قیس را پسری بود و مرد. حضرت تعزیتش فرمود: ای پسر قیس اگر بر مرگ فرزندت سوگواری کنی، برای پیوندی که بین تو و او است سزاوار است. اندوهگین باشی و اگر شکیبائی کنی، هر مصیبت را اندوهی را نزد خدا پاداشی است. اشعث اگر صبر کنی قضای خداوندی بر تو جاری میگردد، و تو با اجر و مزدی؛ و اگر اندوه و جزع را پیش گیری باز قضای خداوندی بر تو جاری میگردد، و تو با وزر و وبالی، ای اشعث پسرت تو را مسرور داشت و حال آنکه بر تو بلا و فتنه بود و تو را محزون نمود، و حال آنکه بر تو ثواب و رحمت است.

(۲۸۲) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ ٱللهِ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاعَةَ دُفِنَ: إِنَّ ٱلصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَإِنَّ ٱلْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَإِنَّ ٱلْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ.

همینکه آنحضرت علیه السلام پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخاک سپرد فرمود: یا رسول الله شکیبائی چیز خوبی است، الا نه در مرگ تو. بیتابی و اندوه زشت است ولی نه در جدائی از تو. مصیبت بر مرگ تو بزرگ است. و پیش و پس از تو (بر هر کس دیگر که باشد) کوچک و آسان است.

(۲۸۳) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَا تَصْحَبِ ٱلْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ

فِعْلَهُ ، وَيَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ .

نادان را همنشین مباش ، چراکه او کارش را برای تو بیاراید ، و تو را همچون خویش (نادان)

(۲۸۴) وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ .

میان مشرق و مغرب خاور و باختر را از آن حضرت پرسیدند درازی آن چند است فرمود : چندانکه خورشید یکروز گردش کند (پاسخ حضرت معین نمیکند که مابین مشرق و مغرب چقدر وچند هزار فرسخ است لکن سائل را قانع میکند) در حدیث است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جبرائیل پرسیدند مظر شده است عرض کرد لا ، نَعَمْ نه ، آری حضرت علت اینگونه جواب را پرسیدند ، عرضکرد : هنگامیکه گفتم نه پانصد فرسخ راه بزوال مانده بود خورشید بمحض اینکه گفتم نه پانصد فرسخ راه راطی کرد گفتم آری اینگونه اخبار و احادیث شاید پیش از زمان ما وپیدایش برق و تلویزیون برای شنونده ایجاد تعجب میکرد ، چه بسا که اصلا باور نمیکرد لکن در این عصر که یکفرآمریکائی از یکهزار و پانصد فرسخ راه نفس که میکشد اثر آن نفس محسوس و بما میرسد ابدا تعجب مورد ندارد .

(۲۸۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ ، فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ ، وَأَعْدَاؤُكَ عَدُوُّكَ ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ .

تو را سه دوستند و سه دشمن ، اما سه دوستانت : یکی دوستت ، و یکی دوست دوست

ویکی دشمن دشمنت . اما دشمنانت : یکی دشمنت ، یکی دشمن دوستت ، ویکی دوست دشمنت

(۲۸۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِرَجُلٍ رَآهُ يَسْعَى عَلَى عَدُوٍّ لَهُ بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ ، إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ .

آنحضرت علیه السلام بمردی برخوردند که او برای اینکه بدشمنش زیان رساند ، کوشش درکاری میکرد که زیانش عاید خودش بود فرمودند : تو مانند کسی هستی که نیزه را در سینهٔ خویش فرو میکند (تا سنان نیزه سر از پشت خودش بدر آورد و) آنکه را در ردیفش سوار است بکشد .

(۲۸۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الْاِعْتِبَارَ .

چه بسیار است عبرتها و چه قدر کم است عبرت گرفتنها است .

(۲۸۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ ، وَمَنْ قَصَّرَ فِيهَا ظَلَمَ ، وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللهَ مَنْ خَاصَمَ .

هر آنکه در نزاع پافشارد گناه افتد ، و آنکه کوتاه آید (و با حقاق حق خود برنخیزد) مظلوم گردد و نزاع کننده توانائی پرهیزکاری را ندارد .

(۲۸۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمْهِلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ ، وَأَسْأَلَ اللهَ الْعَافِيَةَ .

گناهی که پس از آن فرصت یابم ، دو رکعت نماز بخوانم و از خدا پاکی و عافیت را بخواهم آن گناه مرا باندوه و غم نیندازد (و این اشاره باین است که انسان که از ساعت بعدش خبر

مدارد گردگناه نگردد ، واگر گشت فوری توبه کند ، که مرگ ناگهان اگر رسید کار کیفر بدانجهان نیفتد .

(۲۹۰) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ يُحَاسِبُ اللهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ : كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ ، فَقِيلَ : كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ : كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ .

از آن حضرت علیه السلام پرسیده شد : چگونه خدا مردم را با بسیاریشان حساب میکشد؟ فرمود : همانطور که با بسیاریشان بآنها روزی میدهد ، پرسیده شد : چطور از آنها حساب میکشد ؟ وحال آنکه آنها را نمی بیند ، فرمود : همانطور که بآنها روزی میدهد و آنها را نمی بیند

(۲۹۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ ، وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ .

فرستاده تو مترجم هوش و شخصیت تو است ، و نامه ات رساترچیزی است که از طرف تو سخن میگوید (پس باید فرستادهٔ تو شخص زیرک و نامه ات بسوی اشخاص فصیح و محکم باشد تا مأموریت تو نزد دیگری استوارتر گردد) شاعر گوید :

تَخَيَّرْ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسَلًا	مُبَلِّغَ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا
وَرَدِّدْ وَفَكِّرْ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّمَا	بِأَطْرَافِ أَقْلَامِ الرِّجَالِ عُقُولُهَا

(۲۹۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ

بِأَحْوَجَ إِلَى ٱلدُّعَاءِ مِنَ ٱلْمُعَافِي ٱلَّذِي لَا يَأْمَنُ ٱلْبَلَاءَ .

گرفتاریکه رنج وبلا بسختی بوی روی آورشده است ، بدعا نیازمندتر نیست ، تا آن تندرستی که از درد و بلا در امان نیست .

(۲۹۳) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : ٱلنَّاسُ أَبْنَاءُ ٱلدُّنْيَا ، وَلَا يُلَامُ ٱلرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ .

مردم فرزندان جهانند . ومرد بر محبت مادرش نکوهش نمیشود .

(۲۹۴) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِنَّ ٱلْمِسْكِينَ رَسُولُ ٱللهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ ٱللهَ ، وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى ٱللهَ .

مسکین وستمندفرستادهٔ خداست (که نزد تو آمده است تا بواسطهٔ بخششی که دربارهٔ او میکنی تورا بهشت بخشاند) هرکه اورا ازچیزی مانع شد ، البته خدایرا منع کرده است ، وهرکه اورا چیزی بخشود خدایرا بخشوده است .

(۲۹۵) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ .

غیرتمند هرگز بزنا نیفتد (وبازن دیگری هم بستر نشود ، چون دست مکافات بالاخره دیگریرا بامرتش هم بستر خواهد کرد) .

(۲۹۶) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : كَفَى بِٱلْأَجَلِ حَارِسًا .

برای نگهداری شخص اجل کافی است (مدت زندگانی که در لوح محفوظ برای انسان معین شده است شخص را تا بهمان زمان نگهداری میکند و تا آن نرسد کسی نمیرد) .

(۲۹۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَنَامُ الرَّجُلِ عَلَى الثُّكْلِ ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرَبِ !

وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّهُ يَصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ ، وَلَا يَصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ

بشر با مرگ فرزند بخواب رود ، و با تاراج رفتن مالش خوابش نبرد . سید رضی فرماید : معنی فرمایش حضرت این است که مرد در کشته شدن فرزندش بردبار و شکیبا است ، ولکن در دادن مالش ناشکیب است .

(۲۹۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَوَدَّةُ الْآبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ ، وَالْقَرَابَةُ أُحْوِجُ إِلَى الْمَوَدَّةِ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ .

دوستی پدران با هم بین پسران نزدیکی و خویشی میآورد (بهمان طور یکه دشمنی بین آنان در ایشان هم تولید دشمنی میکند) و خویشاوند بدوستی نیازمندتر است تا دوستی بخویشاوندی . (مثلی است معروف از کسی پرسیدند ، برادرت را بیشتر دوست داری ، یا رفیقت گفت برادر هم خوب است دوست و رفیق باشد) .

(۲۹۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ .

پندارهای مؤمنین را پاس دارید (و آنها را در نیک و بد بکار ببندید) زیرا که خداوند راستی را در زبانهای آنها قرار داده است .

(۳۰۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ .

ایمان بندهٔ درست و کامل نیست جز آن موقع که اطمینانش بآنچه در دست خداست بیشتر باشد تا آنچه در دست خودش میباشد (چون آنچه در دست خداست باقی و آنچه در دست بنده است در معرض فناست) .

(۳۰۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لِمَا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يَذْكُرُ لَهُمَا شَيْئًا قَدْ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَعْنَاهُمَا فَلَوَى عَنْ ذَلِكَ فَرَجَعَ فَقَالَ : إِنِّي أُنْسِيتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ :

إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ . يَعْنِي الْبَرَصَ ، فَأَصَابَ أَنَسًا هَذَا الدَّاءُ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبَرْقَعًا .

ابا حمزه انس بن مالک الانصاری الخزرجی خادم و دربان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است حضرت بطول عمر دربارهٔ وی دُعا فرمودند، و او تا زمان عمر عبدالعزیز زنده بود ، دارای بیست پسر و هشتاد دختر گردید ، راوی حدیث طبرمشوی است ، نوشته اند او دو هزار و دویست

وهشتاد و سه حدیث از رسول خدا روایت میکرد مع ذلک بحال کفر و نفاق در بصره بمرد و در یک فرسنگی آن شهرستان بخاک سپرده شد. بهنگامیکه طلحه و زبیر رهسپار بصره شدند حضرت امیرالمؤمنین انس را فرستاد پیش آنان رفته چیزی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان شنیده بود بآنها گوشزد نماید، و آن چیز این بود که طلحه و زبیر و انس روزی نزد پیغمبر خدا حاضر و حضرت بآن دو فرمود شما با علی خواهید جنگید، و با وستم روا خواهید داشت، باری انس رفت و باز آمد عرض کرد یا امیرالمؤمنین من آن مطلب را فراموش کردم حضرت فرمودند) اگر دروغ بگوئی خدا تو را بسپیدی بزند که عمامه آن را نپوشاند. و پس از آن دیگر انس جز با نقاب دیده نشد.

سید رضی ره گوید: مراد از آن برص و پیسی است. مترجم گوید: پیدا نیست که سید علیه الرحمه روی چه اصلی مبروص گردیدن انس را موکول برسالت او بصره نموده است در صورتیکه از کوفه تا بصره راه بسیار و اگر چیزی را که انس باید بطلحه و زبیر تذکر دهد فراموش کرده بود یا نمیخواست بگوید باید همان وقت گفته باشد که من یادم رفته است مگر اینکه بگوئیم انس بصره رفته است طلحه و زبیر او را فریفته و چنین حرفی را یادش داده باشند، لکن آنچه از برخی از کتب دیگر بدست میآید این است که انس در مجلسی منکر حدیث غدیر و سخن گفتن اصحاب کهف با آن حضرت گردید و گفت من چنین چیزها بیاد ندارم با اینکه داشت حضرت به تشنگی و برص بروی نفرین کردند و او دیگر نمیتوانست در ماه رمضان روزه بگیرد، و نمیتوانست از شدت برص سپیدی صورتش را از مردم پنهان دارد. انتهی.

(۳۰۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

دلها را روی آوردن و روی گرداندنی است (گاهی منور و عبادات و نوافل را میل

انجام میدهند. وگاهی مکدر شده و سر باز میزنند) شما بهنگام روی آوردنشان بکار نوافل وادارید و بکار و روی کردنشان بهمان انجام واجبات اکتفا کنید.

(۳۰۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ.

قرآن حاوی کار پیشینیان، وخبر آیندگان پس از شما، وحاکم آنچه میان شماست میباشد (از آثار گذشتگان پند گیرید، وباخبار آینده حشر ومعاد ایمان داشته باشید، وباحکام الهی که ویژه خودتان است چنگ در افکنید وبدان عمل کنید تا رستگار شوید).

(۳۰۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

سنگ را بهمانجائیکه آمده برگردانده باید، زیرا بدی را جز بابدی دفع کردن نشاید: سعدی گوید:

با بدان بد باش و با نیکان نکو		جای گل گل باش و جای خار خار	

(۳۰۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللهِ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ: أَلْقِ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

یقه کمتر در دوات بگذار (واز گرد وغبارش محفوظ دار) میان قلم را گشاده بگیر، وبین سطور را فاصله انداز، حروف را نزدیک بهم بنویس که اینکار زیبائی خط را شایسته است.

(۳۰۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا يَعُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعُوبُ الْفُجَّارِ.

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتْبَعُونَنِي، وَالْفُجَّارُ يَتْبَعُونَ الْمَالَ كَمَا يَتْبَعُ النَّحْلُ يَعُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا.

من پیشوای مؤمنان، و مال پیشوای فاجران است. سید رضی گوید: مراد این است که مؤمنین دنبال من، و بدکاران دنبال مال اند، بدانسانکه زنبور عسل که از پی رئیس و یعسوبشان روانند

(۳۰۷) وَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ الْيَهُودِ: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ، قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ.

یهودی از راه سرزنش بحضرت عرض کرد: شما مسلمانان هنوز پیمبر را دفن نکرده درباره او باختلاف برخاستید حضرت در پاسخش فرمودند: از او اختلاف کردیم لکن (نه درباره نبوتش بلکه درباره جانشینش لکن شما یهودان هنوز پایتان از تری دریا خشک نشده بود که به پیغمبرتان گفتید ای موسی برای ما نیز خدائی قرار بده همانطور یکه آن بت پرستان را خدائی است، موسی در پاسخ گفت شما مردمانی هستید سخت نادان (که با دیدن آنهمه آیات خدائی و شکافتن دریا و غرق فرعون هنوز خدا را بیگانگی نپرستیده و درخواست میکنید همچون بت پرستان باشید، بنابراین بین شما و مسلمانان فاصله بسیاری است).

(۳۰۸) وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ؟ فَقَالَ: مَا لَقِيتُ أَحَدًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ.

يُومِئُ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ.

از آنحضرت علیه السلام پرسیده شد: بچه چیز بر همگنان و دلاوران برتری یافتی فرمود هیچکس را ندیدم از ترس مرا بر کشتنش یاری میداد، سید رضی ره گوید: این اشاره بترس و وحشتی است که از آن حضرت در دلها می افتاد (و دستشان از کار میشد)

(۳۰۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ: يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.

آنحضرت علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را فرمود: فرزند جانم ترس من بر تو از فقر و تنگدستی است (که مبادا کاسه صبر را بشکنی و دست دریوزگی بر دراین و آن بری) پناه بخدای از این فقر، و ای از تنگدستی که آن باعث کاهش دین و زبونی خرد و ریشه دشمنی است (فقر و تنگدستی از تمام بلایا بالاتر است، و اجر صبر آن از تمامت صبرها پر اجر تر، روایاتی در مدح و ذم فقر وارد شده است که تمام در جای خود درست و برای اطلاعات بیشتری بکتب مفصله باید رجوع کرد).

(۳۱۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ: سَلْ تَفَقُّهًا، وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتًا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ

اَلْمُتَعَسِّفُ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ .

شخصی از آنحضرت علیه السلام مشکلی پرسید (گویا شرط ادب که لازمهٔ تعلم است بجای نیاورد) حضرت فرمودند: بپرس برای دانستن و فهمیدن، و مپرس بقصد دردسواری انداختن، زیرا نادانی که قصدش فراگرفتن دانش است بدانشمند ماند، و دانشمندیکه منظورش اشکال تراشی است چون آن نادان است .

(۳۱۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَبْدِ اللّٰهِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي .

عبداللہ عباس وقتی میخواست آن حضرت را وادار بکاری کند که میل مبارک حضرت با آن همراه نبود لذا بدو فرمود: (پسر عباس در هر امر که من با تو مشورت میکنم) تو را سزد که مرا راهنمائی کنی، من هم رأی و اندیشهٔ خویش را در آن می سنجم (اگر رأی تو را موافق یافتم پیروی میکنم و) اگر پیروی نکردم تو باید از من پیروی کنی (زیرا من چیزی را که تو نمیدانی میدانم، و اگر بنا شد راعی و رعیت در افکار مساوی باشند امام را بر مأموم فضلی نیست، و ظاهراً این در موقعی بود که حضرت بخلافت ظاهری رسیده و ابن عباس از بس شیفته و دلباخته حضرت بود برای اینکه سرکشان باغی نشوند و کار خلافت بسامان شود از حضرت درخواست کرد که معاویه را در شام و طلحه را در بصره و زبیر را در کوفه امارت دهد و شاید در این باب پس از مشورت با حضرت اصراری کرده باشد، حضرت فرمود: باشند من برای دیگران دین خویش را تباه نسازم آنگاه فرمایش بالا را ایراد کرد) .

(۳۱۲) وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشَّاهِدَتَيْنِ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى

قُتْلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ ابْنُ شَرْجِيلٍ الشِّبَامِيُّ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ :

أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ، أَلَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هٰذَا الرَّنِينِ ؟ وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ فَقَالَ لَهُ : ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ .

بهنگام بازگشت از صفین و ورود بکوفه آنحضرت علیه السلام بر شبامیین (که طایفه از عرب اند) گذر کرد و گریه زنان را بر شهدای صفین شنودند ، در این هنگام حرب بن شرجیل شبامی که از رؤساء قوم خود بود شرفیاب خدمت حضرت شد حضرت باو فرمودند : آیا سزاوار است بر این گریه که می شنوم زنان شما بر شما غلبه کنند ، چرا جلو اینها را از این ضجه و شیون نمیگیرید (مگر نمیدانید شیون زن شوهر کشته و دختر پدر کشته تا چه اندازه جگر گداز است و دل مردان را از جنگ سرد میکند) حضرت علیه السلام سواره و حرب خواست پیاده در رکابش روان شود حضرت فرمودند باز گرد که پیاده آمدن چون تو با من در اینحال برای والی گرفتاری و برای مؤمن خواریست

(۳۱۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ ، فَقِيلَ لَهُ : مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ : الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي ، وَوَعَدَتْهُمُ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ .

جنگ نهروان که تمام شد حضرت علیه السلام بکشتگان خوارج گذر کرده و فرمودند : خذلان

وخواری برشما باد که آنکه شما را بفریفت بزبانتان افکند عرض کردند یا امیرالمؤمنین آنها را کی فریب داد؟ فرمود: شیطان راه زننده، ونفوسیکه برزشتی امر کننده اند، آنان را گول زد وراه گناهان را برایشان باز کرد و (در پیکار با من) بآنها وعده پیروزی داد، وروی این اصل آنها را بسختی بآتش نگونسار کرد.

(۳۱۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

خدای را در نهانیها پاس دارید و بترسید که شاهد خود حاکم است (و بهنگام کیفر نیازی بشاهد دیگر نیست)

(۳۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: إِنْ كُنَّا لَنَعُدُّهُ عَلَى قِدَرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضًا وَنَقَصْنَا حَبِيبًا.

بهنگامیکه آن حضرت را از کشته شدن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه آگهی رسید فرمود براستی که اندوه ما در مرگ محمد باندازه شادی شامیان است لکن (تفاوت این است که سپاهیان معاویه) دشمنی را کم کرده اند، وما دوستی را از دست دادیم.

(۳۱۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُمُرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً.

عمریکه خداوند در آن عذر و بهانه فرزند آدم را میپذیرد شصت سال است (که میتواند عرض کند

خدای من وساوس شیطانی و هواجس نفسانی مرا بگمراهی کشیدند ولی در زمان ما که کمتر کسی عمرش از شصت تجاوز میکند انسان باید ملاک کار را روی پایه چهل گذاشته بتوبه و تدارک برخیزد ، چنانچه احادیث بسیاری نیز همین معنی را حاکی است) .

(۳۱۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الْإِثْمُ بِهِ ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ .

آنکه گنه بروی دست یابد باهمه پیروزی پیروزمند نیست (بلکه خوار است زیرا پیروزی و موفقیت در هر کاری شرطش از دستورات الهی خارج نشدن است وگرنه هر کس میتواند از راه غیر مشروع مانند قتل و سرقت پیروزی بدست آورد) .

(۳۱۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ ، وَاللهُ تَعَالَى جَدُّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ .

پاک پروردگار روزی تهیدستان را در اموال توانگران فرض و واجب گردانیده است ، فلذا هنگامیکه توانگر از دادن زر دریغ گوید تهیدست گرسنه ماند ، وخداوند پاک توانگران را برای انکارشان تحت بازپرسی کشد .

(۳۱۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ .

بی نیازی از پوزش خواستن ارجمندتر تا آن را تصدیق کردن (کار را چنان بگذار که پوزشت نیازنیفتد تا ناچار شوی، و آن کار ناشایست را تصدیق کنی و گردن گذاری) .

(۳۲۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعَمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ .

کمترچیزیکه لازم است شما آن را برای پاک پروردگار بجای آرید آنست که بانعمتهای او بر معصیتهایش یاری مجوئید، (واگر باطاعت ازوی شکر نعمتش بجای نمی آورید لااقل کفران نعمت ننمائید وآن را درعصیانش بکار مبرید) .

(۳۲۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةَ الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجَزَةِ .

پاک پروردگار فرمانبرداری (ازخویش) را سود هشیاران دل آگاه قرارداد، بهنگامی که ناتوانان ازآن کوتاه آیند .

(۳۲۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلسُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ .

پادشاهان درروی زمین ازجانب خدا (برمردم) پاسبانانند .

(۳۲۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ : اَلْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ، طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ

صَمْتُهُ ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ ، شَكُورٌ صَبُورٌ ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ، ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ ، لَيِّنُ الْعَرِيكَةِ ، نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ .

مؤمن بصورت شادمان و بدل اندوهگین است ، سینه اش از هر چه گشاده تر ، و نفسش از هر چیز خوارتر ، از سرکشی بکراهت ، و با خودنمائی دشمن است ، اندوهش بی پایان ، همتش بلند ، خاموشیش بسیار ، همیشه سرگرم کار ، هم پرشکر ، هم پرشکیب ، همواره در فکر غوطه ور ، و بدرخواست خود بخیل است ، با خوئی هموار و طینتی نرم است ، او در حالیکه از هر بنده فرمانبرداری افتاده تر است ، از هر سنگ محکمی سخت تر است ، (و بکار فرمانبرداری از خدا پایدارتر) .

(۳۲۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ .

نومیدی از آنچه در دست مردم است بزرگترین ثروتها است .

(۳۲۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ .

شخص مسئول آزاد است تا اینکه وعده کند (وعده که داد اسیر همان است و باید وفا کند) .

(۳۲۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَسِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ .

شر اگر دوران ورفتار عمر را (بدیدهٔ دل) بنگرد فریب آرزو را دشمن گیرد

(۳۲۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ.

در دارائی هر کس دو شریک موجود است: یکی وارث، دیگری پیش آمد بدون آگهانی.

(۳۲۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ.

آنکه بدون عمل خدا را خواند، چونان کسی است که تیر بر کمان بدون زه نهد (زیرا بدون عمل چشم اجابت دعا از خدا داشتن خویش را فریفتن است.

(۳۲۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

دانش دو تا است: یکی جبلی و فطری، دیگری شنیدنی، و علم شنیدنی اگر طبعی و فطری نباشد سودمند نیفتد، (و بشر از شنیدنش بجائی نرسد).

(۳۳۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّوَلِ: يُقْبِلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا.

اندیشهٔ درست بدولتها وابسته است، دولت که روی آورد، رأی صواب روی میآورد

دولت که رفت آنهم میرود (بگفتهٔ سعدی: عقل و دولت قرین یکدیگرند ❊ هرکرا عقل نیست دولت نیست)

(۳۳۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

پاک دامنی آرایش ناداری است، و سپاسگزاری پیرایهٔ دارائی.

(۳۳۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

روز دادگری بر ستمگر بسی دشوارتر از روز بیدادگری بر ستمکش است.

(۳۳۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ، وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوَّةٌ، وَ (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) وَالنَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ: سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ، وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ، يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَالتُّخَمُ، وَيَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُودًا تَنْكُؤُهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ.

گفتارها نگهداری شده، و هر کس گرو کردار خویش است، مردم همه عیبناک و ناقصند جز آنکس را که خدای نگهدارد، پرسش کنندهٔ ایشان برنج در اندازنده، و پرسش شدهٔ ایشان رنج برنده است، آنکه اندیشه‌اش از دیگران رساتر است (چون حلم و بردباریش کم است) و نخوش

خشم وخوشنودی گردد، واندیشه‌اش رادرست بکار نیندازد، وآنکه درشت استخوان تر و بردبار تراست، بیک گوشهٔ چشم دروی دیدن، وبیک کلمه درباره‌اش گفتن بخشم افتد وحالش دگرگون گردد.

(۳۳۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللهَ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ، وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ، وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ: أَصَابَهُ حَرَامًا، وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا، فَبَاءَ بِوِزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا، قَدْ (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).

مردم خدایرا پاس دارید (وآرزوهای جهان راواگذارید) ای بسا کسیکه آرزومند چیزی است که بآن نمیرسد، وبنائی راکه درآن ساکن نمیگردد میسازد، ومالی راکه برنودی وامیگذارد گردمیآورد، درصورتیکه دورنیست آن مال رابباطل گردآورده وازحقی بازگرفته باشد. از راه حرام بدان رسیده، وبخاطرآن زیربار (کمرشکن) گناهان رفته است. باهمان بارگران وزروویال بازگردد، وباتأسف واندوه بپروردگارش وارد شود، خدا از حال وخبرداده ودرسورهٔ ۲۲ آیه ۱۱ فرماید (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) این شخص دردنیاوآخرت زیانکار، وکارزیانش نیک آشکاراست.

(۳۳۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي.

نشانه پاکدامنی گناهان را دست بیالودن است (واز آنها دوری گزیدن).

(۳۳۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَاءُ وَجْهِكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ.

آبروی تو محفوظ وبسته است، درخواستش میریزد، بنگر آن را پیش که میریزی.

(۳۳۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلثَّنَاءُ بِأَكْثَرَ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ.

اشخاص را بیش از حد شایستگی ستودن چاپلوسی کردن، و در آنچه که شایسته است کوتاهی کردن ناتوان بودن ورشک ورزیدن است.

(۳۳۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

سخت ترین گناهان گناهی است که صاحبش خوارش گیرد (وتوبه از آن را مدرک نه بیند)

(۳۳۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ، وَمَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ، وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ، وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ، وَمَنْ

كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَيَآؤُهُ ، وَمَنْ قَلَّ حَيَآؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ ٱلنَّارَ ، وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ ٱلنَّاسِ فَأَنْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذٰلِكَ ٱلْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ ، وَٱلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ ، وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ ٱلْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْيَسِيرِ ، وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ .

هرآنکه در عیب خویشتن دید ، از دیدن عیب دیگری باز ماند ، و هرآنکه بروزی خداوند خورسندی داد ، برآنچه از دستش رفت اندوهگین نگردد ، هرآنکه شمشیر ستم از نیام کشید بهمان شمشیر کشته افتاد ، و هرآنکه در کارها پرکوشید تباه شد ، هرآنکه خویش را در گردابهای ژرف و خروشان هلاکت درافکند فرورفت ، هرآنکه در جاهای زشت که حدودی نیست داخل شد گرفتار تهمت گردید ، هرآنکه سخنش بسیار خطایش بسیار است ، و آنکه خطایش بسیار شرمش کم ، و آنکه شرمش کم ترسش از خدای کم ، و آنکه ترسش از خدای کم دلش مرده است ، و آنکه دلش مرده است در آتش نگونسار است ، هرآنکه در زشتی مردم بنگرد و آن را بد داند آنگاه آن بدرا برخویش پسندد او احمقی تمام عیار است ، قناعت مالی بی پایان و تمام نشدنی ، هرآنکه بسیار بیاد مرگ باشد از جهان بکمی خورسندی دهد ، هرآنکه بداند گفتارش از کردارش سرچشمه میگیرد سخنش کم گردد ، جز آنچه را که از تذکرش ناگزیر باشد .

(۳۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : لِلظَّالِمِ مِنَ ٱلرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِٱلْمَعْصِيَةِ ، وَمَنْ دُونَهُ بِٱلْغَلَبَةِ ، وَيُظَاهِرُ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّلَمَةَ

مردان ستمگر را سه نشانه است (و آنها در عین ستمکاری مرتکب سه گناه دیگر نیز میشوند اول) بانگه مافوق او است بگنهکاری ، و بانگه زیردست او است ببرتری ستم روا میدارد ، و ستمگر را نیز پشتبانی مینماید .

(۳۴۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِنْدَ تَنَاهِي الشِّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ ، وَعِنْدَ تَضَايُقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ .

بهنگامیکه شدت و سختی بنهایت رسد ، و حلقه های زنجیر گرفتاری تنگ گردد ، آن هنگام آن سختی را آسایشی و آن تنگی را گشایشی است (همینکه امواج بلا انسان را در میان گیرد و راه چاره مسدود گردد آنوقت انسان خدای را باخلوص نیت بخواند و حاجتش برآورده شود) .

(۳۴۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ : لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ : فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللهِ فَمَا هَمُّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللهِ ؟!

آنحضرت علیه السلام بیکی از یاران فرمودند : چنین مباش که بیشتر اوقات صرف عیالات شود چرا که اهل و عیالت اگر دوستان خدایند که خدا دوستانش را ضایع نخواهد گذارد ، و اگر آنها دشمنان خدایند پس تو چرا برای دشمنان خدای کار کنی و اندوه خوری .

(۳۴۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ .

بالاترین زشتی زشتی است که مانندش در خودت باشد .

(۳۴۴) وَهَنَّأَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بِغُلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ : لِيُهْنِكَ الْفَارِسُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقُلْ ذٰلِكَ ، وَلٰكِنْ قُلْ شَكَرْتَ الْوَاهِبَ ، وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ ، وَبَلَغَ أَشُدَّهُ ، وَرُزِقْتَ بِرَّهُ .

(مرسوم بود در زمان جاهلیت اگر کسی دارای پسری میشد، برای او بدلاوری وسواری تفأل زده شادباش میگفتند روی این رسم) در پیشگاه مبارک حضرت مردی مردی دیگر را در شادباش پسری که برایش آمده بود گفت فرزند سوار گوارایت باد، حضرت فرمود: چنین مگوی، بلکه بگوی: خداوند بخشایشگر را سپاس گذار باش و فرزند بخشیده شده بر تو مبارک باد، امید است این پسر کمال رشد و نیرو برسد، و تو را از نیکیش بهره مند سازد .

(۳۴۵) وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَطْلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُسَهَا ، إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى .

یکی از کارگذاران حضرت بنای بزرگی سر پا کرد حضرت باو فرمودند: سر درهمها درآمد، این ساختمان حاکی است که تو دارا شده ای (زیرا انسان خوب دارا نشود و نیازمند سرائی بزرگتر که در خور نیازمندی باشد نشود دست بکار بنائی عالیتر نمیزند، و ممکن هم هست باین کنایت اختلاس و خیانت او را از بیت المال عمومی متذکر شده باشد) .

(۳۴۶) وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ سَدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابَ بَيْتِهِ وَ

تُرِكَ فِيهِ، مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟ فَقَالَ: مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

آنحضرت علیه السلام را گفتند اگر مردی را در خانه اش انداختند، در را بر وی ببندند روزیش از کجا میرسد، فرمودند از همانجا که اجلش درمیرسد.

(۳۴۷) وَعَزَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمًا عَنْ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ: إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدْءًا، وَلَا إِلَيْكُمْ انْتَهَى. وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذَا يُسَافِرُ فَعَدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ

یکی از کسان فامیل مرد حضرت علیه السلام در تسلیت آن مرد آن فامیل را فرمودند: این مرگ او نه بشما آغاز یافت و نه آنجام این رفیق شما (در زندگی کاهی) بسفر میرفت اکنون چنان انگارید که مسافرتی کرده است برود و برگردد، اگر برگشت شما بسوی او خواهید رفت (و او را در آن جهان دیدار خواهید کرد. فلذا گریستن بر فقدان وی کاری بیهوده است).

(۳۴۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَهْنِكُمُ اللهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجِلِينَ كَمَا يَهْنِكُمْ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِقِينَ، إِنَّهُ مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذٰلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا، وَمَنْ ضُيِّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذٰلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

الا ایمردم. خدای میخواهد شما را از نعمتش بهناک بیند، بدانسانکه از کیفرش هراسانتان بیابد.

مسلم است آنکه بدانچه در دست دارد گشایشی برایش حاصل گردد، چنانچه آن را مقدمه کم کم بعدها رسیدن نه بیند این مرد از مرکز خوف ایمن نمانده و آسوده ننشسته است. و آنکه بدانچه در دست دارد بروی تنگ گرفته شود، و آن را آزمایشی فرض نکند، این مرد باداشی را که آرزومند است بنیاد ساخته است

(۳۴۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا فَإِنَّ الْمُعَرَّجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ أَنْيَابِ الْحِدْثَانِ، أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.

شمای کسانیکه بچنگال نفس و هوس اسیرید، آرزوها کوتاه کنید که صدای بهم خوردن دندانهای حوادث نمی ترساند جز آن کسانی را که پای بند جهان اند (و از پیش آمد ایمن که ناگاه بادی سهمگین بوزد و بساطشان را در نوردد) الای مردم، شما خودتان اصلاح نفوستان را عهده دار شوید و آنها را از نخجیری بر عادات نکوهیده باز دارید (تا روی رستگاری ببینید).

(۳۵۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا.

بسخنی که از دیگری سر میزند اگر احتمال نیکی در آن میرود تو نباید بآن بدگمان باشی (لکن این در جائی است که صلاح بر زمان غالب باشد لکن اگر فساد بر زمان غلبه داشت، بمردم خوشبین بودن خویشتن را فریفتن است).

(۳۵۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى.

بهنگامیکه تو را با خداوند پاک خواهشی باشد، آن خواهش را با درود بر رسول خدای، صلی الله علیه وآله آغاز کن آنگاه حاجت را بخواه چرا که خداوند بزرگتر از آنست که دو خواهش از او بشود، یکی را برآورد و دیگری را بگذارد.

(۳۵۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ضَنَّ بِعِرْضِهِ فَلْيَدَعِ الْمِرَاءَ.

هر آنکه آبروی خویش را بخیل و خواهان است باید نزاع و ستیز (با بی آبرویان) را از دست بگذارد.

(۳۵۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

یکی از طرق نادانی پیش از حد امکان در کاری شتاب نمودن است، و پس از رسیدن گاه مناسب در آن شتاب ورزیدن.

(۳۵۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْئَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ فِيمَا الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ.

(گذشته را فراموش کن و) از آینده بپرس، و با کنون که برای تو است بپرداز.

(۳۵۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَالْاِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَكَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبَكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ.

اندیشه و تفکر آئینه ایست روشن و عبرت گرفتن از اطوار روزگار ترساننده ایست اندرزدهنده و از برای تأدیب تو این بس که آنچه بر دیگری نه پسندی خود از آن دوری گزینی.

(۳۵۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

دانش توام با کوشش است، دانشمند بکار کوشد، و علمش را با عمل مقرون سازد، علم دارنده اش را بعمل صلا میزند، اگر پاسخش گفت و عمل کرد خوب وگرنه آن علم از عالم بگریزد (و باقی ماند چار پائی بر او کتابی چند).

(۳۵۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاةَ قُلَعِهَا أَحْظَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْغَتُهَا أَزْكَى مِنْ ثَرْوَتِهَا، حُكِمَ عَلَى مُكْثِرِيهَا بِالْفَاقَةِ، وَأُعِينَ مَنْ غَنِيَ مِنْهَا بِالرَّاحَةِ، وَمَنْ زَافَهُ زِبْرِجُهَا أَعْقَبَتْ نَاظِرَيْهِ كَمَهًا، وَمَنِ اسْتَشْعَرَ الشَّغَفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهُنَّ رَقْصٌ عَلَى سَوْيَدَاءِ قَلْبِهِ، هَمٌّ يَشْغَلُهُ، وَهَمٌّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ، مُنْقَطِعًا أَبْهَرُهُ هَتِينًا عَلَى اللهِ فَنَاؤُهُ، وَعَلَى الْإِخْوَانِ إِلْقَاؤُهُ، وَإِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى

اَلدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الْإِضْطِرَارِ ، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالْإِبْغَاضِ ، إِنْ قِيلَ أَثْرَى قِيلَ أَكْدَى ، وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ ، هٰذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ .

مردم ، کالای جهان همچون گیاهی است خشک شدنی ، و بادار و تباه شدنی ، بنابراین دور شوید از این چراگاهی که کوچیدن و نماندن در آن از آرامش و ماندن در آن نیکوتر و کم خوراکی در آن پاکیزه تر است تا ثروتش را داشتن ، آنکه ثروتی کلان در آن گرد کرد ، بفقر و فاقه اش فرمان راندند و آنکه از آن بی نیاز ماند بیاری دادن و آسوده ماندش صلا زدند ، آنکس که زیور و زیب این جهانش خوش آیند افتد دیدگانش را کور مادرزاد سازد ، و آنکس که شعار و رفتارش دوستی دنیا باشد درونش از اندوهها مالامال گردد بطوریکه آن اندوهها در سویدای دلش برقص افتند و بالا و پائین شوند (بیچاره این بشر که در چنگال خواهش نفس و پرستش جهان تا چه اندازه گرفتار و درمانده است) قصدی گرفتارش کند ، و اراده اندوهگینش سازد ، همینطور همیشه با اندوهها و گرفتاریها در کشمکش است ، تا اینکه رایفسش گرفته آید و بصحرایش سرنگون در اندازند (چه انداختنی و با چه حالی) در حالی که رگهای دلش گسیخته و نابودیش بر خدای و بکودال در افکندنش بر دوستان آسان است (بنابراین مؤمن هوشیار که زیور و زیب جهان فتّان دلش را بتاب و طپش نیفکنده است) در جهان بدیده اعتبار مینگرد ، و باندازه شکم روزی از آن بدست میآورد ، و سخنان جهان را بگوش خشم و دشمنی می شنود (حال هیچکس در جهان بیک منوال نیست و بشر همواره در آن متزلزل است) تا میگویند فلانی ثروتمند و غنی شد ، چیزی نگذرد که گفته شود نیازمند و فقیر شد ، تا میروند ببودنش خورسند شوند بر نابودیش غمگین و نژند گردند ، حال بشر در دنیا (ئی که همه گونه راه تدارک و تلافی بر رویش باز است) چنین است در صورتیکه هنوز روزیکه در آن ناامیدی و محرومیتی فراوان است فرا نرسیده است .

(۳۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

پاک پروردگار پاداش و ثواب را بر بندگی و طاعت و کیفر و عقاب را بر سرکشی و معصیت مقرر فرموده است تا آنکه بدین واسطه بندگانش را از نقمتش نگهدارد و به بهشتشان برساند.

(۳۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا وَعُمَّارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ. يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا. يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أُولَئِكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ.

این مردم را روزگاری در پیش است که در آن روزگار از قرآن جز رسمی و از اسلام جز اسمی باقی نماند مساجدشان در آن روزگار از حیث ساختمان آباد، و از جهت هدایت خراب است، ساکنان و آبادکنندگان آن مساجد بدترین مردم روی زمین اند، زیرا فتنه‌ها از آنان پدیدار گردند، و گناهان در آنها جای و ماوا گیرند. هر که از آن فتنه‌ها کناری گیرد بسوی آن فتنه بازش گردانند، و هر که

از آن باز بماند، باز بسوی آتش باز آرند. پاک پروردگار فرماید: بحق خودم سوگند یاد کردم که فتنه بر آن مردم برانگیزم که بردبار خردمند در آن سرگردان ماند (و نداند که بچه طرزی خود را از آن ورطه باید بیرون کشد) والبته خدا آن فتنه را بر آنان برخواهد انگیخت، و ما از خدای خواهانیم که از لغزشها و غفلتهای ما درگذرد (و ما را بدان فتنه دچار نسازد)

(۳۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقُوتِ، وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ، وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ، وَالرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ، وَمَطِيَّةُ التَّعَبِ، وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ.

هیچ شرف و ارجمندئی از گوهر اسلام والاتر، و هیچ بزرگی و عزتی از تقوا عزیزتر، و هیچ دژ استواری از خودداری از گناهان نیکوتر، و هیچ شفیعی از توبه رهاننده تر، و هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت، و هیچ مالی فقر را دور کننده تر از خوشنودی بدانچه که میرسد نیست (که نیست) هر آنکه بدانچه میرسد خورسندی دید البته اساس آسایش خویش را نیکو بساطی گسترده است، رغبت بدنیا پیدا کردن مرکب رهوار رنج و گشاینده درهای گرفتاری است، حرص و آز، کبر و گردنکشی رشک و حسد (سه خوی زشت و نابهنجار اند که) انسان را بفرو افتادن در گناهان میخوانند (و شخص را ببدکاری میکشانند) بدکاری گرد آورنده کلیه زشتیها و بدیها است.

(۳۶۱) وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلَّمَا اعْتَدَلَ بِهِ الْمِنْبَرُ إِلَّا

قالَ أمامُ الخُطبَةِ : أيُّها النّاسُ ، اتّقوا اللهَ فما خُلِقَ امرؤٌ عَبَثاً فيَلهُو وَلا تُرِكَ سُدًى فيَلغُو ، وما دُنياهُ الّتي تحسَّنَت لَهُ بِخَلَفٍ مِنَ الآخِرَةِ الّتي قَبُحَها سوءُ النَّظَرِ عِندَهُ ، وما المَغرورُ الّذي ظَفِرَ مِنَ الدُّنيا بِأعلى هِمَّتِهِ كالآخِرِ الّذي ظَفِرَ مِنَ الآخِرَةِ بِأدنى سُهمَتِهِ .

روایتکرده اند که آنحضرت علیه السلام کمتر میشد که برمنبر بنشیند ، جز اینکه پیش از خواندن خطبه میفرمود الا ای مردم از خدای بترسید که هیچکس بیهوده آفریده نشده است ، تا بازی سرگرم کردد ، و سر خود رها کرده است ، تا بیجا و خود سرانه کار کند ، ایچنانیکه خود را نیکو برای او آراسته است ، جای گیر آخرتی نیست ، که دیدارش زشت افتاده و آن را بد مینگرد ، آن مغرور مردیکه با علا درجه همتش کوشیده و بر جهان پیروزمند گردیده است ، همچون را مرد دیگری است ، که از آخرت کمترین بهره خویش دست یافته است .

(۳۶۲) وقالَ عليهِ السَّلامُ لِجابِرِ ابنِ عبدِ اللهِ الأنصارِيِّ :

يا جابِرُ ، قِوامُ الدِّينِ والدُّنيا بِأربَعَةٍ : عالِمٍ مُستَعمِلٍ عِلمَهُ ، وجاهِلٍ لا يَستَنكِفُ أن يَتَعَلَّمَ ، وجَوادٍ لا يَبخَلُ بِمَعروفِهِ ، وفَقيرٍ لا يَبيعُ آخِرَتَهُ بِدُنياهُ ، فإذا ضَيَّعَ العالِمُ عِلمَهُ استَنكَفَ الجاهِلُ أن يَتَعَلَّمَ ، وإذا بَخِلَ الغَنِيُّ بِمَعروفِهِ باعَ الفَقيرُ آخِرَتَهُ بِدُنياهُ .

يا جابِرُ ، مَن كَثُرَت نِعَمُ اللهِ عَلَيهِ كَثُرَت حَوائِجُ النّاسِ إلَيهِ ، فَمَن قامَ للهِ فيها بِما يَجِبُ عَرَّضَها لِلدَّوامِ والبَقاءِ ، ومَن لَم يَقُم فيها

بِمَا يَجِبُ عَرَضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ .

جابرا ، دین و دنیا اساسش استوار بر چهار نفراست : یکی دانشمندیکه دانشش را بکار افکند (و بدان عمل کند) دیگر نادانیکه از یاد گرفتن سر باز نزند ، دیگر بخشنده مردی که از بخشش بخل نورزد ، دیگر فقیر یکه آخرتش را بدنیا نفروشد (اگر این چار کس این چار صفت را بکار بندند جهان همچون ساحت بوستان مصفا گردد و جامعه زندگانی آبرومندی را بنیاد نهند بالعکس اگر بر خلاف این چار نفر عمل شد) پس هنگامیکه عالم علمش را بکار نیفکند و ضایع گذارد جاهل از فراگرفتن دانش سر باز زند ، و آن هنگام که دارا از بذل و بخشش باز ایستد ، نادار دنیش را بدنیایش بفروشد (در این صورت این چار پایه که خراب شد کاخ انسانیت و فضیلت منهدم گردد) جابرا ، هر آنگه نعمتهای الهی بروی بسیار گردد دست خواهش مردم بیشتر بسویش دراز گردد ، در این هنگام اگر آن کس برای ادای آنچه که خدا بروی واجب گردانیده است بپای خیزد آن نعمت را بر خویش پیوسته و پایدار دارد ، و اگر در آنچه که بروی واجب افتاده بر پای نخواست آن نعمت را معرض نیستی و نابودی کشانده است .

(۳۶۳) وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ - وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ - أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ : إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ ، وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ - يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ :

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ

أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذٰلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى ، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ .

(ناگفته نماند که از قضایای اتفاقیه است که ابن جریر طبری دو نفر اند هر دو بهمین نام ، و همین کنیت و هر دو عالم و صاحب مؤلفات کثیره : یکی شیعی . و دیگری سنی محمد بن جریر طبری شیعی شیخ عالم ماهر خبیر متکلم ، محمد بن جریر رستم الطبری الاملی صاحب کتاب دلائل الامامة والمسترشد و از بزرگان علماء قرن چهارم است محمد بن جریر طبری سنی صاحب تاریخ معروف طبری و کتاب طرق حدیث الغدیر و او نیز از بزرگان عامه است باری این) ابن جریر طبری (سنی) از عبدالرحمن بن ابی یعلی فقیه که (از بزرگان اصحاب امام علیه السلام و) از کسانی است که برای پیکار با حجاج ابن یوسف یا ابن اشعث بیرون شده بود روایت کرده است که او در جمله سخنانی که مردم را برای انگیزش بر پیکار تحریص مینمود گفته است : من از علی ابن ابی طالب که خداوند در مرتبه نیکانش قرار دهد و ثواب شهداء ، و درستکاران را بوی عطا فرماید شنیدم روزیکه با مردم شام برخورد شدیم میفرمود : الا ای مؤمنین هر آنکه ستمی را بنگرد که بکار افتاده است . و کار ناپسندی را ببیند که مردم را بدان میخوانند و او در دل آن ناپسند را زشت پندارد البته رهائی یافته است ، و هر کس بزبان آن را بد داند او ماجور و از رفیقش برتر است ، اما آنکه آنرا با شمشیر انکار کند ، تا آنکه سخن خدا را والاتر و ستمکاران را سخن پائین تر آورد (نهنگ آسا در دریای مهالک فرو شود ، تا پرچم توحید را برافرازد ، و کفر را ریشه براندازد) این مرد آن کسی است که براه رستگاری رسیده . و بر طریق ایستاده و یقین بحق در درونش نور افشانی آغاز نهاده است .

(۳۶۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هٰذَا الْمَجْرَى :

فَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذٰلِكَ ٱلْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ ٱلْخَيْرِ، وَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَٱلتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذٰلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ ٱلْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً، وَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ، وَٱلتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَذٰلِكَ ٱلَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ ٱلْخَصْلَتَيْنِ مِنَ ٱلثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ ٱلْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَبِيَدِهِ فَذٰلِكَ مَيِّتُ ٱلْأَحْيَاءِ، وَمَا أَعْمَالُ ٱلْبِرِّ كُلُّهَا وَٱلْجِهَادُ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ عِنْدَ ٱلْأَمْرِ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيِ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ، وَإِنَّ ٱلْأَمْرَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

و آن حضرت علیه السلام در سخن دیگری که حاوی همین معنا است فرموده اند: برخی از ایشان (مؤمنانی که دلشان با نور ایمان منور است) زشت کاری را بدست و زبان زشت می پندارند، این همان مردی است که خوهای نیک را تکمیل کرده است، دیگری منکر را بزبان و دل بدمیداند این شخص از خوهای نیک چنگ بدو خصلت در افکنده است، دیگری منکر را بدل منکر، و بدست و زبان آن را واگذارده است این شخص کسی است که از سه خوی نیک آن که نیکوتر است واگذارده است و بیکی تمسک جسته است. اما آن دیگری که کار زشت را بهیچ یک از زبان و دلش انکار نمیکند او مرده ایست در میان زندگان (که هیچ اثری بر وجودش مترتب نیست) و همه کارهای نیک و بکار در راه خدای در پیش امر بمعروف و نهی از منکر همچون آب دهان انداختن در دریای بیناور

بیش نیست ، این امر معروف و نهی از منکر نه اجل را نزدیک کننده و نه روزی را کم کننده است ، (و شخص مسلمان بدون بیم و هراس باید در این کار کوشا باشد) و بالاتر از مقام امر معروف و نهی از منکر ها گفتن یک کلمه حق است در پیش پادشاه جابر .

(۳۶۵) وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ ، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ .

از ابو جحیفه (وهب بن عبدالله سوائی که حضرت او را وهب الخیر نام داده و در کوفه بریت المالش نگاشته بودند) روایت است که گفت شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود نخستین چیزیکه شما در جهاد از آن شکست میخورید جهاد با دستها ، آنگاه با زبانها ، و زان پس با دلهایتان میباشد ، فلذا آنکه کار پسندیده را بد نشناسد ، و منکر کار زشت و ناپسند نباشد چنین کسی وارونه گشته ، بالایش پائین و پائینش بالا شود (اوضاع دنیا و آخرتش آشفته گردد) .

(۳۶۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِيءٌ .

حق سنگین است و گوارا ، باطل سبک است و وبادار .

(۳۶۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا أَمْنَ عَلَى خَيْرِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللّٰهِ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) وَلَا تَيْأَسَ لِشَرِّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: (إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ).

آن مباد که برترین این امت از عذاب خدای ایمن باشی که پاک پروردگار در سورهٔ ۷ آیهٔ ۹۹ فرماید: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ بجز از گروه زیانکاران کسی از مکر خدای ایمن نیست، و بر بدترین این امت نیز از مهر و رحمت خدا نومید مباش که خداوند پاک در سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۸۷ فرماید: إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ از رحمت نومید نباشند جز گروه کافران.

(۳۶۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِئِ الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ تُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

و آنحضرت علیه السلام فرمودند: بخل بدیها و زشتیها را گرد آورنده، و مهاری است که انسان با آن بسوی هر بدی کشیده میشود.

(۳۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ، فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ

يَوْمِكَ، كَفَاكَ كُلَّ يَوْمٍ مَا فِيهِ، فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ. وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ لِمَا لَيْسَ لَكَ، وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ.

آنحضرت علیه السلام فرمودند: روزی بر دو گونه است: یکی آن روز نیکه آن را جویائی، دیگر روز نیکه تو را جویا است، و اگر تو بسوی آن نروی آن بسوی تو خواهد آمد، بنابراین تو بنا به اندوه سالیانهٔ خویش را بر اندوه روزانه بار کنی که روزی هر روزی که در آنی تو را بس، پس اگر سال از عمر تو باشد که خدا یتعالی در هر روز تازه روزی تازه که بهرهٔ تو است برایت میرساند و اگر سال از عمر تو نباشد پس چیزی که برای تو نیست، چکار داری که تیمار آن خوری، و بر ایش اندوهناک باشی در صورتیکه هیچگاه جویای رزقی بر رزق تو پیشی نجوید و غلبه کنندهٔ در بردن آن بر تو غلبه پیدا نکند و هرگز آنچه که برایت مقرر شده است از تو کندی نخواهد کرد، سید رضی رحمة الله علیه فرماید. در گذشته هم سخن در این باب گفته آمد و گذشت چیزیکه هست اینجا سخن روشنتر و صریح تر بود لذا روی قاعده که اول کتاب مقرر داشتیم آن را مکرر کردیم.

(۳۷۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُبَّ مُسْتَقْبِلِ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ، وَمَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ.

بسا کسا که بروزی روی آورد که آن را پشت سر نگذاشت، بسا کسا که دیگران سر شب بر او غبطه و حسرت میبردند، ولی در آخر شب گریه کنندگان بر وی بگریه برخاستند.

(۳۷۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْكَلَامُ فِي وِثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ ، فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وِثَاقِهِ ، فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً .

سخن در بند تو گرفتار است ، مادام که لب بدان نگشاده ، همینکه دهان بدان باز کردی تو در بند آن گرفتاری ، بنابراین زبانت را نگهدار ، بدانسانکه طلا و نقره‌ات را نگه میداری که بسیار افتد یک سخن زشت ، و ناهنگام نعمتی را ببرد ، و زحمتی را بیاورد .

(۳۷۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَحْمِلْ مَا لَا تَعْلَمُ ، بَلْ لَا تَحْمِلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

آنچه را نمیدانی مگوی بلکه تمام آنچه را که میدانی نیز مگوی (که ممکن است در اولی گرفتار تهمت و دروغی گردی ، و در دومی کسی را بر نجانی یا رازی را فاش کنی) زیرا خداوند عالم بر تمامی جوارح و اعضای تو احکامی را واجب فرموده است که در قیامت بآنها بر تو حجت بیاورد

(۳۷۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَحْذَرْ أَنْ يَرَاكَ اللهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ، وَإِذَا قَوِيتَ فَاقْوَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ ، وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللهِ .

زنهار بترس از اینکه خدای بگاه گناه تورا به بیند، و بهنگام طاعتش نه بیند که اگر چنین شود تو از زیانکاران بنابراین هرآنگاه که توانائی پیدا کردی فرمانبرداری خدای را بکار باش، و هرآن گاه که ناتوان بودی از نافرمانی خدای ناتوان و برکران باش.

(۳۷۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَالتَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ.

دلبستگی بدنیا با این آشوبها، انقلابا تیکه در آن مینگری عین نادانی و کوتاهی در نیکوکاری با اطمینانی که بپاداش آن داری زیان محض است و اعتماد پیدا کردن بهرکس پیش از امتحان کردنش عجز و ناتوانی است (و انسان اول باید اشخاص را بیازماید آنگاه براو اعتماد نماید).

(۳۷۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا.

جهان را پستی و خواری این بس که خدای جز در آن معصیت کرده نشود، و بنده جز بواگذاری آن بخدا نرسد.

(۳۷۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعْهُ حَسَبُ آبَائِهِ.

هرآنکه کردارش بکندیش وادارد (وکار نیک انجام ندهد) نسبش تندش نگرداند، ودر روایت دیگری است که هرآنکه ستودگی خویش را گم کند، ستودگی پدرانش بحالش سودمند نیفتد

(۳۷۷) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ .

هرکه چیزی خواست آن یا قسمتی از آن را خواهد یافت .

(۳۷۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ ٱلنَّارُ ، وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ ٱلْجَنَّةُ ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ ٱلْجَنَّةِ مَحْقُورٌ ، وَكُلُّ بَلَآءٍ دُونَ ٱلنَّارِ عَافِيَةٌ .

آن خوشی که دنبالش آتش باشد خوشی نیست ، وآن ناخوشی که پایانش بهشت باشد ناخوشی نه هر نعمتی بدون بهشت خرد واندک ، وهر بلائی بدون جهنم وآتش آسایش است (عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است) .

(۳۷۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ أَلَا وَإِنَّ مِنَ ٱلْبَلَاءِ ٱلْفَاقَةَ ، وَأَشَدُّ مِنَ ٱلْفَاقَةِ مَرَضُ ٱلْبَدَنِ ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ ٱلْبَدَنِ مَرَضُ ٱلْقَلْبِ ، أَلَا وَإِنَّ مِنَ ٱلنِّعَمِ سَعَةَ ٱلْمَالِ ، وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ ٱلْمَالِ صِحَّةُ ٱلْبَدَنِ ، وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ ٱلْبَدَنِ تَقْوَى ٱلْقَلْبِ .

بدانید که یکی از گرفتاریها (ی سخت ووحشتناک که منشأ تمام بدبختیها است فقر وتنگدستی است

وسخت تر از تنگدستی بیماری بدن است، سخت تر از بیماری بدن ناخوشی دل است، بدانید که یکی از نعمتهای بزرگ (که سبب تمام نیکبختیها و دنیا و آخرت بشر بدان آباد است) دارائی فراوان داشتن و بالاتر از آن تندرستی و از تندرستی بالاتر پرهیزو پاکی دل است.

(۳۸۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمُلُ، وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

برای مؤمن سه ساعت است: یکی ساعتی که در آن با پروردگارش براز و نیاز پردازد، دیگر ساعتی که در آن امور زندگانیش را درست کند، دیگر ساعتی که بین خودش و آنچه که برایش حلال و نیکو است به آزادی بگذراند، و سزاوار نیست که مرد خردمند سفر کند جز در سه کار: یا ترمیم امر معاش یا قدم در راه معاد، یا خوشی و عیش در غیر حرام.

(۳۸۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرْكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ.

بجهان بی اعتنا باش، تا خدا تو را بر زشتیهای آن بینا سازد، غافل مباش که از تو غافل نیستند (و حساب کم و بیش تو را دارند).

(۳۸۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

سخن گویید تا شناخته آیید که مرد در زیر زبانش پنهان است (همینکه لب بسخن باز کرد پایه و مایه اش معلوم گردد) .

(۳۸۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نِعْمَ الطِّيبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَحْمِلُهُ ، عَطِرٌ رِيحُهُ .

بوی خوشی است مشک ، که مشکدانش سبک ، و بویش معطر است .

(۳۸۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ضَعْ فَخْرَكَ ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ ، وَاذْكُرْ قَبْرَكَ .

سرفرازی و نازش را بگذار ، سرافکنده و فروتن باش ، قبرت را بیاد آر .

(۳۸۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ .

از جهان آنچه روی بسوی تو میآورد فراگیر ، و آنچه رو میگرداند تو هم روی از آن بگردان ، اگر اینکار نمیکنی لااقل در خواهش و طلب میانه رو باش .

(۳۸۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذُ مِنْ صَوْلٍ .

بسا سخنی که اثرش از حمله بردن بیشتر است .

(۳۸۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُّ مُقْتَصَرٍ عَلَيْهِ كَافٍ .

بهر چه اکتفا توان نمودن همان بس است (و بیش از آن دویدن برای وارث زحمت کشیدن است)

(۳۸۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ ، وَالتَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ ، وَمَنْ لَمْ يَعُطْ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا ، وَالدَّهْرُ يَوْمَانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ ، فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ

برای مرد مرگ ارخواری بهتر ، بکم ساختن بهتر تا دست توسل (بدامن هر ناکس) دراز کردن ، آنکه را نشسته چیزش ندهند ایستاده هم ندهند ، روزگار دو روز بیش نیست : یا بسود و یا بزیان تو است ، روزیکه بسود تو است عنان بازکش (و بسرکشی مگرای) روزیکه بزیان تو است شکیبا پیشه گیر (که پس از شدت فرج میرسد) .

(۳۸۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا ، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا ، فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ ، وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ .

فرزند را بر پدر حقی و پدر را بر فرزند حقی است ، حق پدر بر فرزند آنست که پسر پدر را در هر چیز فرمان بردار کند جز در نافرمانی خداوند پاک که نباید فرمانش را برد ، حق فرزند بر پدر آنست که نام او را نیکو گذارد ، و بحسن ادبش بیاراید ، و قرآنش بیاموزد .

(۳۹۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْعَيْنُ حَقٌّ ، وَالرُّقَى حَقٌّ ، وَ السِّحْرُ حَقٌّ ، وَالْفَأْلُ حَقٌّ ، وَالطِّيَرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ ، وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ وَالطِّيبُ نُشْرَةٌ ، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ .

چشم زخم ، دم و افسون ، جادوگری ، فال نیک زدن (هریک بجای خود) درست و حق است ، فال بد و اگیره در دادن دیگری درست نیست (و بآنها نباید اعتنائی کرد) بوی خوش ، عسل ، سواری ، بسبزه نظر کردن فسونهائی هستند که زدائیدن غمها و اندوهها میباشند .

(۳۹۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ .

در اخلاق با مردم نزدیک گشتن از کینشان ایمن ترین است (بلکه سببی است که انسان آنان را از خوهای نابهنجار باز دارد و براه دیگران بکشاند) .

(۳۹۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ - وَقَدْ تَكَلَّمَ

بِكَلِمَةٍ يُسْتَصْغَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا - : لَقَدْ طِرْتَ شَكِيرًا ، وَهَدَرْتَ سَقْبًا .

وَالشَّكِيرُ هٰهُنَا : أَوَّلُ مَا يَنْبُتُ مِنْ رِيشِ الطَّائِرِ قَبْلَ أَنْ يَقْوَى وَيَتَحَصَّفَ ، وَالسَّقْبُ : الصَّغِيرُ مِنَ الْإِبِلِ ، وَلَا يَهْدِرُ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَسْتَفْحِلَ .

یکی در نزد آنحضرت علیه السلام سخنی گفت که او را کوچکتر از آن می پنداشتند که چنان سخنی گوید لذا حضرت فرمودند : تو پیش از پیدا کردن پر پریدی و بگاه بچه بودن فریاد برآوردی ، و بقول سید رضی رحمة الله علیه ، شکیر در اینجا اولین پری است که در مرغ پیش از ریشه محکم کردنش بروید ، و سقب هم ناقه کوچک است ، و ناقه کوچک فریاد بر نیاورد ، جز هنگامیکه بزرگ شود .

(۳۹۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الْحِيَلُ .

بکارهای گوناگون پرداختن ، در چنگ چاره سازیها اسیر شدن است .

(۳۹۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ - إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللّٰهِ شَيْئًا ، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَّكَنَا ، فَمَتَى مَلَّكَنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنَا ، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَنَّا .

آنحضرت علیه السلام را از معنای لا حول و لا قوة إلا بالله پرسیدند فرمودند : ما با خدا دارندهٔ

چیزی نیستیم جز آنچه که (خدا) ما را دارا بگرداند، و وقتی که او ما را دارای چیزی گرداند که خودش دارنده تر از ما است ما را تکلیف فرماید همینکه آن چیز را از ما گرفت تکلیف را از ما برداشته است (و از آن باز پرسی نفرماید)

(۳۹۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَمَّارِ ابْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللهُ - وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ ابْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا -: دَعْهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَّسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ.

روزی بین عمار یاسر و مغیرة ابن شعبه سخنی چند از روی تندی رد و بدل شد حضرت علیه السلام فرمودند: ای عمار مغیره را واگذار زیرا (مرد مؤمن و شریف مانند تو را نسزد که با مردکی فاسق و نا نجیب و بیشرمی چون مغیره درافتد) او کسی است که از دین چیزی نگرفته است مگر آنچه که دنیا را بوی نزدیک سازد، و دانسته و بعمد او را بر خود مشتبه میسازد، تا شبهات را برای لغزشهایش بهانه قرار دهد.

(۳۹۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللهِ

چه خوش است فروتنی توانگران با بینوایان برای آنچه که نزد خدا است، و خوشتر از آن بی اعتنائی بینوایان بر توانگران ست از روی اعتماد و اتکاء بر خداوند تعالی.

(۳۹۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْتَوْدَعَ اللهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا لِيَسْتَنْقِذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا.

خداوند خردرا در مردی بودیعه نسپرد، جز آنکه بالاخره در یکی از روزها بدستیاری آن خودش (از بدی دنیا و آخرتش) رهائی بخشد.

(۳۹۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ.

هرکه با حق درآویخت درافتاد.

(۳۹۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ.

دل دفتر دیده است.

(۴۰۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلتُّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.

سرکردهٔ تمام خوهای نیک ترس از خدا است.

(۴۰۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجْعَلَنَّ ذَرَبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ.

طلاقت لسان و ذلاقت بیانت را بر آنکه تو را سخنوری آموخت متوجه مگردان (و اگر در علم دیانت توانا شدی علیه دیانت اقدام مکن)

(۴۰۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

تو را ادب این بس که هر چه را از دیگری بد میدانی خودت آنرا بجای نیاوری.

(۴۰۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْرَارِ، وَإِلَّا سَلَا سُلُوَّ الْأَغْمَارِ.

آنکه همچون راد مردان شکیبائی گراید او شکیبا است، وگرنه مصیبت را همچون نادان ناخرد و ناشکیبا فراموش کرده است.

(۴۰۴) وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعَزِّيًا: إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْبَهَائِمِ.

در خبر دیگر است که آن حضرت از روی دلداری باشعث بن قیس (که شاید فرزندش مرده بود) فرمود اگر شکیب ورزیدی وصبر کردی که خوب، وگرنه همچون چارپایان مصیبت را از یاد خواهی برد

(۴۰۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَرْضَهَا ثَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ، وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ بَيْنَا هُمْ حُلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.

جهان فریب دهنده ، و زیان زننده ، و زود گذرنده است ، پاک پروردگار راضی نشد که آنرا بپاداش بدوستانش ، و یا از راه کیفر بدشمنانش دهد ، براستیکه جهانیان همچون کاروانی هستند که در حالی که (برای رفع خستگی) بکاروانسرائی فرود آمده اند بناگاه کاروان سالار نهیبشان زند که ای مسافران این سرا شمارا در خور زیستن نیست بکوچید (و بار ببندید خنک آن را مردیکه سبکبارتر و بمنزل رسنده تر است)

(ع ۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بُنَيَّ لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا ، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ : إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ ، وَ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ، وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ حَقِيقًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ .

وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهٍ آخَرَ وَهُوَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الَّذِي بِيَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلٍ بَعْدَكَ وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ ، رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ ، أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ ، وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللهِ ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللهِ .

از جهان چیزی را پشت سر مگذار که اگر گذاری جز برای یکی از دو نفر نیست : یا برای مردیست که نوران

خدای را کار بسته ، و بچیزی که تو بدان بدبخت شده خویش را خوشبخت ساخته است ، و یا برای مردیست که در آن بنافرمانی خدای برخاسته و تو او را بر گناهش یاری داده و تو را نسزد که هیچیک از این دو را بر خویش برگزینی . سید رضی علیه الرحمه فرماید : این سخن بطرز دیگری نیز روایت شده و آن اینست : فرزندجانم آنچه از کالای جهان را که تو در دو دست داری پیش از تو آن را دیگری دارا بوده است ، پس از تو بدست دیگری نیز خواهد رسید ، و تو آن را برای یکی از دو مرد گردمی آوری یا کسیکه فرمان خدای را گردن نهد و بواسطهٔ آنچه که تو گردمی آوری نیکبخت گردد و تو بدبخت شوی یا مردیکه بنافرمانی خدای کار کند و با آنچه که تو برایش گرد کرده بدبخت شود و شایسته نیست که تو این دو کس را بر خویش برگزینی ، و بار او را بر دوش خویش نهی ، بنابراین برای آنچه که گذشته آمرزش خواه و برای آنچه که ماذه روزی خدای را امید میدار (و بر هیچیک از این دو غمگین مباش) .

(۴۰۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَسْتَغْفِرُ اللهَ:

ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَتَدْرِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ ؟ إِنَّ الْاِسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ ، وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ : أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى ، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا ، وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا ، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ:

أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ .

مردی در محضر آن حضرت طلب آمرزش کرد أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ گفت حضرت فرمودند: مادرت بمرگت بگرید، آیا میدانی استغفار چیست، استغفار جایگاه بلند رتبه گان است، و آن نامی دارای شش معنی: اوّل برگذشته پشیمان شدن دوّم برای همیشه تصمیم بترک کارهای زشت گرفتن سوّم حقوق مردم را ادا کردن بحالی که خدای را دیدار کنی که بر تو هیچ گناهی نبوده باشد، چهارم تصمیم گیری براینکه هر فرض و واجبی که بر تو بوده است و آن را تباه کرده حقش را بگذاری (مثلا نماز و روزه و حجت اگر ناقص بوده قضا کنی) پنجم آنکه کمر همت بر بندی و هر گوشتی که در نافرمانی خدای بر پیکرت روئیده است آن را با اندوه و زاری بطوری بگذاری که پوست بر استخوانت بچسبد و گوشت تازه بروید، ششم آنکه رنج فرمان خدای را بر بدنت بچشانی بدانسانکه شیرینی نافرمانی را با وچشاندی اینطور گرشد میگوئی أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ خدایا مرا بیامرز (و در غیر اینصورت چه بسیار استغفار کننده که با خدا بحال تمسخر است) .

(۴۰۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْحِلْمُ عَشِيرَةٌ .

بردباری قوم و خویش انسان است .

(۴۰۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِسْكِينُ ابْنُ آدَمَ : مَكْنُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ، وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَتُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ .

بیچاره فرزند آدم (که از همه سوی گرفتار و راه چاره اش بسته است) اجلش پنهان، دردهایش پوشیده

عمامش نگه داشته شده است ، پشه بفریادش اندازد ، آب در گلو گرفتش بکشد ، عرقی بدویش کند (چنین بشری با اینهمه زبونی و بیچارگی ردای تکبر بپوشد ، و با خدای توانا بجنگد ، زهی نادانی و بجلدگی) .

(۴۱۰) وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمُ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَبْصَارَ هٰذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ ، وَإِنَّ ذٰلِكَ سَبَبُ هِبَابِهَا ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيُلَامِسْ أَهْلَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَامْرَأَتِهِ . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ : قَاتَلَهُ اللّٰهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ ؟! فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ .

چنین روایت شده است که آنحضرت علیه السلام روزی با یاران نشسته بود زنیکه جمالی بکمال داشت برآنان بگذشت ، و آنها زیر چشمی او را پائیدند حضرت فرمودند : دیدگان این نرها (که همچون بختی مستند) برهوا افکنده شده است ، و این گونه نظر کردن در آنان سبب انگیزش شهوت گردد (و بسا که کار بعشق و رسوائی کشد) بنابراین چنانچه یکی از شما زنی را به بیند ، و از دیدارش دل از دست بدهد باید با زن خود درآمیزد که او نیز زنی است مانند زن دیگر (و زنان در جهت عیش و خوشی رساندن بهم یکسان اند) یکی از خوارج (که آنجا بود و قتی که این سخن در نشین را شنید) گفت خدایش بحال کفر بکشد که عجب دانشمندش گردانیده است ، یاران برای کشتن گردش درمیان گرفتند حضرت فرمودند او را بگذارید که بجای دشنام دشنامش دادن ، و یا از گناهش گذشتن باید .

(۴۱۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ.

تو را از خرد (استفادت) آن بس که گمراهیت را از رستگاری راه تو مینما یاند (و از وادی شرکت بشهرستان دین و دانش میرساند).

(۴۱۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلَهُ كَثِيرٌ، وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكَ، إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

کارهای نیک را بجای آورید، و آنهارا (اگرچه کوچک) کوچک مشمارید که کار نیک کوچکش بزرگ و کمش بسیار است، نگذارید یکی از شما بگوید در انجام کار خیر دیگری بر من مقدم است، که اگر گفت بخدا قسم که همین طور خواهد شد (و گوی نیکی را دیگری از میدان بدر خواهد برد) زیرا برای کار نیک و یا بد اهلی است هرگاه شما آن را واگذارید، و دیگری آن را بجای آرد (آنگاه نکوهش از آن شما و ستایش از آن دیگری خواهد بود).

(۴۱۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

هرآنکه به نیکی نهانش کوشد، خدای عیانش را نیکو فزاید، و هرآنکه برای آخرتش کار کند خدای دنیایش اصلاح نماید، آنکه بین خود و خدایش کار به نیکی گذارد. خدای بین او و مردم را نیکو فرماید.

(۴۱۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.

علم و بردباری پرده‌ایست پوشاننده، عقل و خرد شمشیری است برنده، بنابراین عیوب خُلقت را با بردباری بپوشان، و هوا و خواهشت را با خرد بکش.

(۴۱۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلّٰهِ عِبَادًا يَخُصُّهُمُ اللّٰهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَذَلُوهَا، فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

خدای را بندگانی است که آنان را بنعمتهائی مخصوص گردانیده است، تا آنکه بندگانش از آنان سود برند، فلذا تا هنگامیکه آنان آن نعمتها را بمستمندان بذل و بخشش کنند، خدا هم آن نعمتها را در دسترس آنان میگذارد، هرآنگاه که آنان آن نعمتها را از مستحقین باز گیرند، خدا هم نعمتها را از آنان گرفته بدیگران میبخشد.

(۴۱۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافًى إِذْ سَقِمَ، وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذِ افْتَقَرَ

بنده خدا را نسزد که دو چیز را نگیرد گاه خویش قرار دهد، و بدان دلگرم باشد: یکی تندرستی، دیگر دارائی، زیرا آن را که تندرستش بینی بناگاه بیمار گردد، و آن را که توانگرش بینی نادار شود، (پس انسان باید خدای را پشتیبان خویش گیرد، و بر او توکل نماید و بس).

(۴۱۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ شَكَا الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللهِ، وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَا اللهَ.

هر آنکه دست درخواست و نیاز را بسوی مؤمنی دراز کند، و بوی شکایت برد بدان ماند که شکایت و درخواست را بسوی خدا برده است، و اگر آن را بسوی کافر برد بدان ماند که از خدای بگله و شکایت برخاسته است.

(۴۱۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللهُ صِيَامَهُ، وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمُ عِيدٍ.

آنحضرت علیه السلام در روز عیدی چنین فرمودند: امروز عید است لکن برای کسیکه خدای روزه اش بپذیرد، و نمازش را پاداش دهد، و هر روزی که انسان خدای را نافرمانی نکند آن روز عید است.

(۴۱۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

در روز قیامت بزرگترین پشیمانیها پشیمانی مردی است که مالی از غیر راه و دستورات خدائی گرد آورده است، و آن مال را نیک مرد دیگری بمیراث برده و در راه طاعت خداوند سبحان بکارش افکنده است این بهشت درآید، و آن گرفتار آتش شود.

(۴۲۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

براستی که بزرگترین زیان برندگان، و نومیدترین آنها مردی است که برای رسیدن بآرزوهایش بدنش را بکار افکنده است و فرسوده گردانیده است، آنگاه مقدرات باخواسته هایش مساعدت نکند پس با آه و افسوس از جهان بیرون شود، و باگناهانش بآخرت درآید.

(۴۲۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَمَطْلُوبٌ فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا، وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

روزی دو تا است: یکی تو را جویا، دیگری را تو جویا، آنکه جویای دنیا (و روزی زیادتری) است مرگش بجوید و از جهانش بیرون کشد، آنکه جویای آخرت است (و چندان بند روزی دنیا نیست) جهانش بجوید، تا اورزی خویش را بتمام از جهان بستاند (جان سخن اینکه آنکه دنبال آخرت است روزی دنبال او است، و آنکه دنبال دنیا است همواره دنبال روزی دوان و روزی از وی در فرار است).

(۴۲۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ، وَرَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ، وَسِلْمُ مَا عَادَى النَّاسُ، بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

براستی که دوستان خدای آنانند که هنگامیکه مردم بظاهر جهان نگریستند آنها باطن آن را دیدند ودل بزیور و زیبش نباختند، و پایان کارش را سرکرم شدند، بهنگامیکه مردم بامروز آن شیفته و سرگرم گردیدند. آنها می میرانند از دنیا چیزی را که میترسند آن چیز آنها را بمیراند (هوا و هوس را کناری زده باطاعت و فرمان برداری از خدا کوشیده، و زنده جاوید شدند) و واگذارند آنچه را که میدانند آنها را واگذار خواهد کرد (دارائی را بردار فانی ترجیح نهادند) و می بینند که بسیار بهره گرفتن دیگران از جهان کمتر بهره گرفتن و بدست و ردش آن را از کف نهادن است، و بدانچه که مردم با آن دشمنند آنان آشنا، و بدانچه که مردم با آن آشنایند دشمنند، بواسطه آنها کتاب فهمیده شد، آنها نیز بواسطه قرآن شناخته شدند، قرآن بواسطه کوششهای آنان برپای داشته شده، آنها نیز بواسطه قرآن پایدار ماندند، مافوق آنچه امید و آرزو دارند، امید و آرزوئی ندارند، و مافوق آنچه از آن بیمناکند بیمناک نیستند (فقط و فقط در جهان آفرینش امید و آرزویشان بجا است، و ترس شان از عذاب است و بس).

(۴۲۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اُذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَّاتِ ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ .

کشتن هوی لذات و برجای ماندن رنج گناهان بیاد داشته باشید .

(۴۲۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اُخْبُرْ تَقْلِهِ .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِي هٰذَا لِرَسُولِ اللّٰهِ ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ ، قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ قَالَ : قَالَ الْمَأْمُونُ : لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ اُخْبُرْ تَقْلِهِ ، لَقُلْتُ أَنَا : اُقْلِهِ تَخْبُرْ .

مردم را بیازمای تا دشمن داری . سید فرموده است :

بعضی از مردم این کلام را برسول خدای صلی الله علیه و آله نسبت داده اند ، لکن چیزیکه این سخن را تقویت میکند که این سخن از امیر المؤمنین است و ابن اعرابی نقل کرده است سخن مأمون است که او گفت مأمون گفته است اگر نبود که علی گفته بود : اُخْبُرْ تَقْلِهِ من میگفتم : اُقْلِهِ تَخْبُرْ یعنی دشمن دار تا آزمایش کنی ، (و قتیکه آزمایش کردی اگر دیدی شخص مورد آزمایش در مکار و یار وفادار است آنوقت او را دوست و رفیق گیر) شیخ محمد عبده گوید تَقْلِهِ مضارع مجزوم بعد از امر است ، و هاء برای وقف از قَلَا بقلی است مثل رَمَى يَرْمِي یعنی او را دشمن داشت انتهی . مترجم عرض میکند ممکن است این کلام از حضرت رسول باشد ، و از کجا که مأمون هم اشتباه نکرده باشد و ابن اعرابی هم بصرف تقلید از

مامون باین استناد برخاسته باشد، و منجد گوید: تَقَالَ الرَّجُلَانِ ای تَبَاغَضَا وَبَيْنَهُمْ تُقَالٍ اَیْ تَبَاغُضٌ .

(۴۲۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ، وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ .

چنین نیست که خدا بر بنده‌اش درگاه شکر را بگشاید، و زیادتی را بر رویش باب ببندد، و نه اینکه درگاه دعا را باز دارد. و در باب اجابت را مسدود نماید، و نه اینکه باب توبه را بگشاید، و در آمرزش را سد سازد (زیرا که شکر و دعا و توبه سبب افزونی و اجابت و آمرزش اند).

(۴۲۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَفَتْ فِيهِ الْكِرَامُ .

سزاوارترین مردم بجوانمردی و کرم مردیست که کریمان و جوانمردان در وی ریشه کرده باشند .

(۴۲۷) وَسُئِلَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ، أَوِ الْجُودُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا .

از آنحضرت پرسیدند دادگری و بخشش کدام یک برترند فرمود: عدل هر چیز را بجای خویش

میهند، وجود آن را از جایش خارج میسازد، عدل نگهدارنده همگان است، جود فقط بکسیکه باو بخشش شده است بهره میرساند، بنابراین عدل برتر و شریفتر میباشد.

(۴۲۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلنَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

مردم بدانچه نادانند دشمنند.

(۴۲۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

تمامت زهد و بیرغبتی بدنیا در میان این دو کلمه از قرآن است، خداوند سبحان در سورهٔ ۵۷ آیه ۲۳ فرماید (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) یعنی برای اینکه بدانچه از دستتان میرود اندوهناک، و بدانچه بدستتان میرسد شادمان نباشید، روی این اصل هر که برگذشته غم نخورد و از آینده شادمان نباشد البته دو طرف زهد را دریافته است.

(۴۳۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْوِلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ.

حکمرانیها جولانگاه مردان است (و هرگاه بریاستی رسیدند معلوم میشود چه کارانند، و تا کجا میتازند)

(۴۳۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِغَرَائِمِ الْيَوْمِ.

بسا خواب (نوشین سحرگاه) که تصمیمات روز را درهم شکننده است.

(۴۳۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ، خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ .

شهری از شهری دیگر بتو سزاوارتر نیست ، وبهترین شهرها (برای زندگی ونشیمن گرفتن) شهری است که تورا در برگیرد (و وسائل آسایشت در آن فراهم باشد) .

(۴۳۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللهُ مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ ، وَاللهِ لَوْ كَانَ جَبَلاً لَكَانَ فِنْدًا ، وَلَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلْدًا : لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ ، وَلَا يُوفَى عَلَيْهِ الطَّائِرُ . وَالْفِنْدُ : الْمُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ .

خبر مرگ مالک اشتر رحمة الله علیه که بامام رسید ، فرمود : مالک را میگوئید : وه که تا چه اندازه مرد بود مالک اشتر اگر کوه همانا کوهی بود بلند وقله بود شامخ ، واگر سنگ بود ، سنگی بود سخت که پای هرره نوردی بدامن آن نمیرسید ، وهیچ پرنده بلند پروازی بربالای آن پر ندن نمیتوانست

سید رضی ره فرماید : فند بمعنی کوهی است از کوههای دیگر جدا وممتاز .

(۴۳۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ .

کمی که همیشه آید بهتر تا بسیاری که خستگی فزاید .

(۴۳۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ - فَانْظُرُوا أَخَوَاتِهَا .

هرگاه در کسی خوئی فوق العاده خوش (و یا ناخوش) یافت شود ، مانندهای آنرا از او چشم داشته باشید

(۴۳۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَالِبِ بْنِ صَعْصَعَةَ أَبِي الْفَرَزْدَقِ فِي كَلَامٍ دَارَ بَيْنَهُمَا ، مَا فَعَلَتْ إِبِلُكَ الْكَثِيرَةُ ؟ قَالَ : ذَعَذَعَتْهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ذٰلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا .

گمر روزی غالب بن صعصعه پدر فرزدق (شاعر) را با آنحضرت سخنی در میان رفت حضرت علیه السلام از وی پرسیدند : با شتران بسیارت چه کردی عرضکرد حقوق مردم (از قبیل صدقه صله رحم زکوة) آنها را پراکنده ساخت ، حضرت فرمود شایسته ترین راه پراکنده شدن آنها همین راه است .

(۴۳۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهٍ فَقَدِ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا .

هر آنکه بدانستن احکام دین بیازرگانی پردازد در ربا فرو رود .

(۴۳۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنْ عِظَمِ صِغَارِ الْمَصَائِبِ إِبْطَاءُ اللّٰهِ بِكِبَارِهَا .

آنکه پیش آمدهای کوچک را بزرگ گیرد خداوند بزرگتر از آنها دچارش سازد (بالعکس اگر انسان به پیش آمدهای بزرگ بی اعتنا باشد آنها با همه بزرگی کوچک شوند، و او از شداید پیروز بدر آید)

(۴۳۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

هر که خویشتن را ارجمند خواهد، خواهشهایش را خوار گیرد (زیرا خواری انسان در پیروی از خواهشهاست)

(۴۴۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

مرد مزاح نکرد از هر نوع مزاح کردنی، جز آنکه پاره از عقلش را رها کرد در رها کردنی (ارزان و رایگان)

(۴۴۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: زُهْدُكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

بی اعتنائی تو با کسیکه در تو با اعتناست نقصان عیش و اعتنا کردنت بدانکس که در تو بی اعتناست ذل و خواری است.

(۴۴۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْئُومُ عَبْدُ اللهِ.

زبیر همیشه مردی از ما اهلبیت بشمار میرفت تا اینکه پسر مشئوم و نامبخیش عبدالله پیدا شد (با پیدایش فرزندی خبیث مانند عبدالله زبیر از جرگه ما خارج و در سلک دشمنان ما جای گرفت تا عاقبت جنگ بصره را سرپا کرد، و سزای دشمنی خویش را دید و چشید و شرح حال عبدالله زبیر و دشمنیهای او، و سب و دشنامش حضرت امیر را و محاورات او با عبدالله بن عباس و محمد حنفیه در تواریخ مسطور است) .

(۴۴۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ : أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ ، وَآخِرُهُ جِيفَةٌ ، لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ .

آدم زاده را چه با ناز و افتخار، مگر نه این است که اولش منی، و آخرش لاشه ایست گندیده، نه بخودش روزی رساند، و نه مرگ را از خویش راندن تواند .

(۴۴۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللهِ

بهنگام خدا وارد گشتن (و روز قیامت) دارائی و ناداری معلوم گردد (بسا اشخاص غنی که فردا فقیر اند و در رحمت و بسا اشخاص فقیر که غنی اند و در نعمت) .

(۴۴۵) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَشْعَرِ الشُّعَرَاءِ فَقَالَ : إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا ، فَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضِّلِّيلُ . يُرِيدُ امْرَأَ الْقَيْسِ .

آنحضرت علیه السلام را پرسیدند در میان شعرا از همه کس برتر کیست فرمودند : شعرا در

میدان اسب دوانی برای بردن گوی سبقت بیک راه نتاخته اند (واشعارشان بیک نواخت نیست) وما اگر ناگزیر از برتری دادن باشیم در اینصورت پادشاه گمراه (یعنی امرء القیس) بر دیگران برتری دارد . سید رضی ره فرماید : مراد حضرت از ملک ضلیل امرء القیس است (حضرت پادشاهش خواندند برای اینکه ملک الشعراء است . گمراهش خوانده اند برای اینکه فاسق و کافر از جهان رفت) .

(۴۴۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هٰذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا .

آیا آزاد مردی نیست که این ته مانده طعام در دهان را باهلش واگذارد (وخویش را مردانه از میان دنیا و دنیا پرستان بیرون کشد بداند که) بهای نفوس شما جز بهشت نیست آنها را جز آن بها نفروشید (که مغبون و پشیمان میشوید) .

(۴۴۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ : طَالِبُ عِلْمٍ ، وَطَالِبُ دُنْيَا .

دو جوینده و خوانده اند که سیر نمیگردند : یکی خواهان دانش ، دیگر جویای جهان .

(۴۴۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ ، وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عِلْمِكَ وَأَنْ تَتَّقِيَ اللهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ .

نشانه ایمان آنست که جائیکه راست تو را زیان رساند، و دروغت سود بخشد راست را بر دروغ برگزینی، و اینکه بگاه گفتار سخنت بر دانشت فزونی نداشته باشد، و اینکه در سخن گفتن درباره دیگری از خدا بترسی (و بکسی تهمت و دروغ نه بندی، یا حدیث دیگری را کم و زیاد نکنی) .

(۴۴۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّدْبِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ .

وَقَدْ مَضَى هٰذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرِوَايَةٍ تُخَالِفُ هٰذِهِ الْأَلْفَاظَ .

مقدرات آلهی براندازه گیری بشر پیشی گیرد، بطوریکه تباهی در دوراندیشی پدید آید. سید رضی رحمه فرماید این معنی پیش ازین بار وایتی که الفاظش با این الفاظ مخالفت داشت گذشت، و بهمین جهت باهم از نظم آن صرف نظر کردیم. مترجم)

(۴۵۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ .

حلم و تانی دو فرزند از یک شکم اند که آن دو را همت بلند و اراده مستحکم میزاید .

(۴۵۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْغِبْطَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ .

انتهای درجه کوشش ناتوان غبیت و پشت سر سخن گفتن است (و از پیش رو کنتوانست کاری انجام

و به غیبت برخیزد) .

(۴۵۲) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ .

بساکس که بسبب گفتار نیک بسختی وفتنه درافتاد (مردم باوحسن نظر داشتند همه خوبی او را گفتند، واو فریفته شده واز کار نیک باز ماند) .

(۴۵۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا ، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا .

جهان برای دیگری آفریده شده است نه برای خودش (وآن بتجارتخانه مردم است که در آن باید سرمایه کار نیک گردآرند ، وبآخرت وارد شوند ، وخود بخود چیزی نیست) .

(۴۵۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةَ مَرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ ، وَلَوْ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ لَقَدْ كَادَتْهُمُ الضِّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ . وَالْمَرْوَدُ هٰهُنَا مُفْعَلٌ مِنَ الْإِرْوَادِ ، وَهُوَ الْإِمْهَالُ وَالْإِنْظَارُ وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ وَأَغْرَبِهِ ، فَكَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبَّهَ الْمُهْلَةَ الَّتِي هُمْ فِيهَا بِالْمِضْمَارِ الَّذِي يَجْرُونَ فِيهِ إِلَى الْغَايَةِ ، فَإِذَا بَلَغُوا مُنْقَطَعَهَا انْتَقَضَ نِظَامُهُمْ بَعْدَهَا .

بنی امیه را زمان فرصت ومیدان مهلتی است که (رخش دولت را) درآن میتازانند ، اگرچه در بینشان اختلاف افتد (وحال اینکه اختلافی در بینشان پدید نیامد وکسانیکه علیه آنها اقدام کردند بقول

ابن ابی الحدید اغلب از غیر خودشان بودند ، مانند جنگ معاویه در صفین و یزید با اهل مدینه و ابن زبیر در مکه ، و عبدالملک مروان با ابن اشعث ، و یزید ابن عبدالملک با بنی المهلب ، لکن ولید بن یزید بن عبدالملک که خلیفه شد بنی امیه تا آنجاکه باید تاخته بودند ، لذا بدست ابو مسلم خراسانی که ناچیزترین کسان زمانش بود بدستیاری بنی العباس از پای درافتادند و منقرض شدند چنانچه حضرت فرماید) آنگاه کفتارها فریبشان دهند و برآنان چیره گردند . سید رضی ره فرماید مُرُوَد از إرْوَاد بروزن مُفعَل و این از رساترین و شگفت انگیزترین سخنان است ، و مثل اینکه حضرت زمان مهلتی را که درآنند بمیدانی تشبیه فرموده اند که تا پایان آن میتازند ، و همینکه بپایان رسید منظام کارشان از هم بگسلد ، و منقرض گردند ، و این خبر صریحی از غیب است که حضرت بدان اشاره فرموده اند .

(۴۵۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ: هُمْ وَاللَّهِ رَبَّوُا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبَّى الْفَلُوُّ مَعَ غِنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمُ الْبَاطَ وَأَلْسِنَتِهِمُ الْمِلَاطَ .

سوگند بخدای که انصار با دستهای بخشنده و زبانهای تیز نشان اسلام را پرورش دادند بدانسان که کره اسب یکساله یا از شیر گرفته شده تربیت میشود (آری مال فراوان و زبان فصیح و دلهای یقین و پافشاری انصار بود که در پیشرفت اسلام کمکی بسزا نمود و اگر ثبات و بردباری انصار نبود مهاجرین از نگهداری رسول خدا عاجز بودند تا جائیکه از انصار نقل شده است که گفته اند اگر علی بن ابیطالب در میان مهاجرین نبود ما آنها را از اقران و امثال خویش نمیشمردیم ، لکن با یکنفر که بر هزاران نفر فزونی دارد و سطوتش لشکرها را درهم میشکند) .

(۴۵۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعَيْنُ وِكَاءُ السَّهِ . وَهٰذِهِ مِنَ الْإِسْتِعَارَاتِ الْعَجِيبَةِ ، كَأَنَّهُ شَبَّهَ السَّهَ بِالْوِعَاءِ ، وَ

ٱلعَيْنَ بِٱلوِكَاءِ ، فَإِذَا أُطْلِقَ ٱلوِكَاءُ لَمْ يَنْضَبِطِ ٱلوِعَاءُ ، وَهٰذَا ٱلقَوْلُ فِي ٱلأَشْهَرِ ٱلأَظْهَرِ مِنْ كَلَامِ ٱلنَّبِيِّ صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَقَدْ رَوَاهُ قَوْمٌ لِأَمِيرِ ٱلمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَذَكَرَ ذٰلِكَ ٱلمُبَرِّدُ فِي ٱلكِتَابِ ٱلمُقْتَضَبِ فِي بَابِ ٱللَّفْظِ بِٱلحُرُوفِ ، وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَى هٰذِهِ ٱلِاسْتِعَارَةِ فِي كِتَابِنَا ٱلمَوْسُومِ بِمَجَازَاتِ ٱلآثَارِ ٱلنَّبَوِيَّةِ .

چشم بند و رشته ارتباط نشیمن گاه است (مادامیکه آن باز است این بسته است ، لکن همینکه چشم بسته شد آن یک باز میشود و موجب نقض وضو میگردد) سید رضی ره گوید : این از استعارات عجیبه است ، تو گوئی حضرت عجز و مؤخر انسان را بظرف و چشم را به بند تشبیه فرموده است ، بند که باز شد مشک انضباط و بستگی را از دست میدهد ، و مشهور و آشکارتر این است که این سخن از حضرت رسول ص باشد ، و گروهی آن را بامیرالمؤمنین ع نسبت داده اند ، مبرد هم در کتاب مقتضب در باب لفظ بحروف این سخن را آورده است ، ما هم در کتاب خودمان که بمجازات آثار النبویه نامیده شده است از این استعاره سخن رانده ایم .

(۴۵۷) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ وَقَدْ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَٱسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ ٱلدِّينُ بِجِرَانِهِ .

والی بر مردم فرمانروا شد ، و خلافت را بر پای داشت . و خودش ایستادگی کرد تا اینکه شتر دین پیش گردنش را بر زمین نهاد و بر جای خویش قرار گرفت (در زمان عمر برخی فتنه ها خوابید و هرج و مرجی که در زمان ابی بکر رخ داده بود برطرف شد و کشورهائی فتح گردید لکن خود او نقشه هائی

زشت طرح کرد تا قیام قیامت اثرشان باقی است) .

(۴۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : (وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ) تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ ، وَتُسْتَذَلُّ فِيهِ الْأَخْيَارُ ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ .

مردم را زمانی سخت و پر گزند پیش است ، در آن زمان توانگر بدانچه در دو دست او است بگزد (و در دارائی خویش بخل ورزد ، و انفاق ننماید) با اینکه بدین کار نامور نیست ، و خداوند سبحان (در قرآن مجید سوره ۲ آیه ۲۳۷ فرموده است : وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ، یعنی فضل و احسان خدا را بین خود فراموش ننمائید . در آن روزگار بدکاران برخاسته گردن میکشند و بیکان بخواری گرایند ، و کار خرید و فروش با درماندگان بیچارگان فتد ، (جنس بآنها گران بفروشند و ارزان بخرند) با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش با بیچارگان را نهی فرمود .

(۴۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ : مُحِبٌّ مُفْرِطٌ ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ .

وَهٰذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ : مُحِبٌّ غَالٍ ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ .

درباره من دو تن بهلاکت اند : یکی دوست تندرو ، دیگری دشمن دروغ بند (آن یک مرا خدا خواند ، دیگری با ما تهم قبول ندارد) سید رضی علیه الرحمه گوید : این سخن همچون فرمایش دیگر آن

حضرت است که فرمود: هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ. که ترجمه آن در سخن ۱۱۳ گذشت.

(۴۶۰) وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ: اَلتَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَنْ لَا تَتَّهِمَهُ.

آنحضرت علیه السلام را از توحید و عدل پرسیدند فرمودند: توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری (زیرا آنچه که در وهم و اندیشه درآید مخلوق و بازگشتش بسوی خود شماست) و عدل آنست که او را متهم نسازی (بانیکه او تو را مجبور بر نشکاریها کرده است، و پس از ارتکاب آنها ترا عقاب میفرماید).

(۴۶۱) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دُعَاءٍ اسْتَسْقَى بِهِ: اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا ذُلُلَ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

وَهٰذَا مِنَ الْكَلَامِ الْعَجِيبِ الْفَصَاحَةِ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبَّهَ السَّحَابَ ذَوَاتِ الرُّعُودِ وَالْبَوَارِقِ وَالرِّيَاحِ وَالصَّوَاعِقِ بِالْإِبِلِ الصِّعَابِ الَّتِي تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا، وَتَنُوصُ بِرُكْبَانِهَا، وَشَبَّهَ السَّحَابَ الْخَالِيَةَ مِنْ تِلْكَ الزَّوَائِعِ بِالْإِبِلِ الذُّلُلِ الَّتِي تَحْتَلِبُ طَيِّعَةً، وَتُقْعَدُ مُسْمِحَةً.

در دعائی که در آن از خدا باران میخواست عرض کرد: بار خدایا ما را بوسیله ابرهای فرمانبرد و نرم رفتار سیراب فرمای، نه با ابرهای سخت نافرمان. سید رضی ره گوید این سخن حضرت از سخنان فصیح و شگفت انگیز است، برای اینکه حضرت ابرهای بارعدها و برقها و بادها و

صاعقه ها را بشتران سرکشی که بابار ها بر میجهند، وسوارانشان را بر میجهانند تشبیه فرموده است وابر هائیکه ازاین چیزهای ترسناک بدوراند تشبیه بشتران رام فرمابر که شیرشان رامیدوشند و برآنها سوار میکردند تشبیه فرموده است .

(۴۲) وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ : الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ . يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

آنحضرت علیه السلام راگفتند یا امیرالمؤمنین چه خوش بود اگر ریش خویش را خضاب رنگ میفرمودید فرمودند خضاب آرایش وزینت است ، ومادر وهی مصیبت زدگانیم سیدرضی گوید : مراد حضرت مصیبت رسولخدا صلی الله علیه وآله میباشد .

(۴۳) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

آنکه در راه خدای پیکار میکند وکشته میشود اجرش بیشتر از کسی نیست که برعفت وپاکدامنی توانا است وازارتکاب میپرهیزد ، شخص عفیف وپاکدامن نزدیک است فرشته ای از فرشتگان باشد .

(۴۴) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ .

قناعت گنجی است تمام نشدنی (شرح وترجمه بکلمه که بعینه همان کلمه ۵۴ میباشد ، ودراینجا مکرر شده است

گذشت) .

(۴۶۵) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ - وَقَدِ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا ، نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقْدِيمِ الْخَرَاجِ - : اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ .

هنگامیکه آنحضرت زیاد بن ابیه را بر استان فارس فرمانروائی داده و او را جانشین عبدالله عباس گردانیدند ، در ضمن سخن طولانی که میان ایشان بود و او را در آن سخن از پیش از سر رسیدن بلیات گرفتن نهی میفرمود فرمودند : عدل و انصاف را بکار بند و از ستمگری و پیرایه رفتن برترس ؛ چرا که بیرون شدن از راه انسان را بآوارگی میکشاند و از داد به بیداد گرائیدن شخص را بسوی شمشیر بران میکشاند (رعیت از جور شش بجان آمده بروی بشورانند ، و سر از تنش برگیرند) .

(۴۶۶) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ .

این همان سخن ۳۴۰ است که شرحش گذشت لکن بجای مَا اسْتَهَانَ مَا اسْتَخَفَّ آمده است که معنای هر دو یکی است .

(۴۶۷) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ

يَتَعَلَّمُوا حَتّىٰ أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا .

خداوند از نادانان پیمان نگرفت که یاد گیرند ، جز آنکه از دانایان پیمان بستاند که یاد دهند (پس در درجهٔ اول دانا باید یاد دهد و از آن پس نادان یاد گیرد) .

(۴۶۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكُلِّفَ لَهُ ، لِأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ ، وَهُوَ شَرٌّ لَازِمٌ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلَّفِ لَهُ فَهُوَ شَرُّ الْإِخْوَانِ .

بدترین برادران کسی است که انسان برای او برنج افتد ، و همواره از طرف او آزار بیند . سید رضی ره گوید زیرا تکلیفی که افزون از رنج و طاقت باشد رنج و کلفت است ، و آن شری است لازم از جانب دوستی که برای او رنج برده میشود ، بنابراین او بدترین برادران است .

(۴۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَحْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ . يُقَالُ : حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ إِذَا أَغْضَبَهُ ، وَقِيلَ أَخْجَلَهُ ، وَأَحْتَشَمَهُ طَلَبَ ذٰلِكَ لَهُ ، وَهُوَ مَظِنَّةُ مُفَارَقَتِهِ .

بهنگامیکه مؤمن برادرش را بخشم آرد البته از وی دوری گزیده است (و او را از خویش رانده است سید رضی فرماید) حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ هرگاه او را خشمگین سازد ، و قولی هم در شرمگین ساختن یا شرمندگی برایش خواستن آمده است ، و آن گمان جدائی کردن از او است .

وَهٰذا حِينُ اِنْتِهاءِ الْغايَةِ بِنا اِلى قَطْعِ الْمُخْتارِ مِنْ كَلامِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ . حامِدينَ لِلّٰهِ سُبْحانَهُ عَلى ما مَنَّ بِهِ مِنْ تَوْفيقِنا لِضَمِّ ما انْتَشَرَ مِنْ اَطْرافِهِ ، وَتَقْريبِ ما بَعُدَ مِنْ اَقْطارِهِ ، وَمُقَرِّرينَ الْعَزْمَ كَما شَرَطْنا اَوَّلاً عَلى تَفْضيلِ اَوْراقٍ مِنَ الْبَياضِ في اٰخِرِ كُلِّ بابٍ مِنَ الْاَبْوابِ لِيَكُونَ لِاقْتِناصِ الشّارِدِ ، وَاسْتِلْحاقِ الْوارِدِ ، وَما عَسىٰ اَنْ يَظْهَرَ لَنا بَعْدَ الْغُمُوضِ ، وَ يَقَعَ اِلَيْنا بَعْدَ الشُّذُوذِ . وَما تَوْفيقُنا اِلّا بِاللّٰهِ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا ، وَهُوَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الْوَكيلُ .

وَذٰلِكَ في رَجَبٍ سَنَةَ اَرْبَعْمِاَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ خاتَمِ الرُّسُلِ ، وَالْهادي اِلىٰ خَيْرِ السُّبُلِ ، وَاٰلِهِ الطّاهِرينَ وَاَصْحابِهِ نُجُومِ الْيَقينِ .

کنون هنگام آن رسیده که با پایان یافتن آنچه از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگزیدیم خداوند سبحان را سپاس بگذاریم که بر ما منت نهاد ، و آنچه از سخن حضرت که پراکنده بود گرد آورد ، و آنچه دور بود نزدیک گرداند ، و ما همانطور که در اول کتاب قرار گذاردیم قصد داریم ورقهای سپید چندی در آخر هر باب بیفزائیم تا هرچه از دست رفته بگیریم ، و هرچه بدست آمده ملحق سازیم ، چه بسا ممکن است سخنانی پس از پنهانی بر ما پیدا شود و یا پس از دوری ما برسد (و یا ممکن است پس از ما آیندگان بر آنها دست یابند و آنها را جمع و ضبط نمایند چنانچه بسیاری از دانشمندان در طی قرون بمرور زمان بر آنها دست یافته اند از جمله ابو عثمان عمرو بن بحر البصری الجاحظ المعروف بجاحظ که صد کلمه از کلمات آن حضرت را گرد آورد ، دیگر مرحوم عبدالواحد محمد بن عبدالواحد

التمیمی الآمدی البغدادی الشیعی کتابی بنام غرر الحکم و درر الکلم و ابواب گرد آورده و حدود ۱۵ هزار از کلمات گهربار آنحضرت را جمع کرده است که در دست ترجمه است و بزودی مترجم این کتاب آن را منتشر خواهد ساخت ، و دیگران از دانشمندان از قبیل ابن ابی الحدید در آخر کتاب شرح بر نهج البلاغه اش هزار کلمه ، و صاحب کتاب ذر المکنون حدود هزار کلمه همچنین قطب الدین راوندی و اسعد بن عبد القاهر الأصبهانی استاد ابن طاوس در کتاب اکسیر السعادتین ، و سید امیر عبد الوهاب حسینی تبریزی جد سادات عبد الوهابیه تبریز و عدهٔ دیگر از علماء و فضلاء که هر یک بنوبهٔ خویش از آن گلها دسته ها بسته و بجامعهٔ اسلامی و پیروان ساحت مقدس علوی تقدیم داشته اند) و این کار ما بنود مگر بتوفیق خداوند تعالی ، و اعتقاد و توکل ما بر او است ، و او بهترین کفیل و کفایت کننده است و این کتاب در ماه رجب سال چهار صد از هجرت بپایان رسید ، درود خدای بر سید و سرور ما محمد خاتم پیمبران ، و رهنمای بهترین راهها ، و بر آل اطهار و اصحابش که ستارگان آسمان ایمان و یقین اند باد .

فهرست جلد دویم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۵۵۶	خطبهٔ ۱۸۶ در ستایش خداوند یکتا و وصف محمد مصطفی و سفارش مردم را بتقوی
۵۵۹	خطبهٔ ۱۸۷ در بعثت رسولخدا ص و دوری و تحذیر از جهان و شرح آن
۵۶۱	خطبهٔ ۱۸۸ در بارهٔ خویشاوندی و نزدیکی آنحضرت برسولخدا و اولویت حضرتش بخلافت
۵۶۳	خطبهٔ (۱۸۹) در اینکه خداوند بکلیهٔ رازهای آفرینش آگاه است
۵۶۶	توصیف دین مقدس اسلام
۵۶۸	توصیف قرآن کریم و شرح آن
۵۷۱	سخن ۱۹۰ در سفارش یاران و مردم را بامر نماز و زکوة و ادای امانت و توضیح آن
۵۷۵	سخن ۱۹۱ در اینکه آنحضرت زیرکترین مردم است لکن معاویه مکار و غدار است
۵۷۶	سخن ۱۹۲ در تشویق مردم بطرفداری از حق و اینکه در راه حق از کمی اهل آن نهراسند
۵۷۷	سخن ۱۹۳ که هنگام دفن حضرت صدیقه طاهره با رسولخدا ص بطرز شکایت بیان فرموده
۵۸۰	سخن ۱۹۴ ناپایداری جهان و ترغیب مردم را بدوری از آن
۵۸۱	سخن ۱۵۹ اندرز بیاران که از جهان برای آخرت توشه اندوزند
۵۸۲	سخن ۱۹۶ پاسخ طلحه و زبیر که پس از امر خلافت بآنحضرت اعتراض داشتند
۵۸۵	سخن ۱۹۷ نهی حضرت یاران را از دشنام دادن باصحاب معاویه در صفین
۵۸۶	سخن ۱۹۸ تحریک یاران را که حضرت امام حسن ع را برای ابقاء نسل رسولخدا ص از رفتن بمیدان جنگ نگهدارند
۵۸۷	داستان احضار حجاج ابن یوسف سعید ابن جبیر را برای اینکه دلیلی از قرآن اقامه کند که حسنین از نسل رسولخدا ص میباشند و اقامهٔ سعید دلیل را
۵۸۸	سخن ۱۹۹ در هنگامیکه یاران در صفین بر آنحضرت شوریدند بیان فرموده
۵۸۹	سخن ۲۰۰ فرمایش آنحضرت بعلاء ابن زیاد حارثی در باب خانهٔ وسیع و نکوهش عاصم برادرش را که در جامهٔ رهبانان در آمده بود

فهرست جلد دویم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۵۹۱	سخن ۲۰۱ اخبار از احادیث بدع و اختلافات مردم و اینکه کسانیکه از رسول خدا حدیث شنیده اند بر چند دسته اند
۵۹۷	خطبهٔ ۲۰۲ در شگفتی آفرینش آسمانها و زمینها و کوهسارها و توضیح ناظم آنها را
۵۹۹	خطبهٔ ۲۰۳ نکوهش یاران
۶۰۰	خطبهٔ ۲۰۴ ستایش خداوند پاک عز اسمه
۶۰۱	باقی خطبه در اوصاف رسول خدا و نیکان و پند مردم
۶۰۲	خطبهٔ ۲۰۵ از دعاهائیکه آنحضرت بسیار میخواندند
۶۰۵	خطبهٔ ۲۰۶ سپاسگزاری از نعمتهای خداوند متعال
۶۰۶	خطبهٔ ۲۰۷ که آنرا در صفین خوانده و یاران را اندرز داده اند
۶۰۸	در اینکه حقوق بر چند قسمند، حق خدا بر بنده - حق والی بر رعیت و بالعکس و شرح آن
۶۱۱	پاسخ یکی از یاران بآنحضرت و نهی آنحضرت مردم را از مبالغه در مدح و ثنای فرمان روایان
۶۱۴	سخن ۲۰۸ شکایت از قریش و از غصب خلافت
۶۱۶	باقی این سخن شکایت از سرپاکنندگان (جنگ بصره)
۶۱۷	سخن ۲۰۹ هنگامیکه آنحضرت بکشته های برخی از قریش و طلحه در میدان جمل عبور کرد فرموده اند
۶۱۸	سخن ۲۱۰ درباره مؤمن حقیقی
۶۱۹	سخن ۲۱۱ در تحریص اصحاب را بجنگ
۶۲۰	سخن ۲۱۲ هنگام خواندن سورهٔ الهیکم التکاثر و اینکه در قبیله از عرب نادان بپدران مشرک خویش نازیدند
۶۲۳	باقی خطبه در شرح حال اهل گورستان و توضیح آن
۶۲۵	باقی خطبه در اینکه زمین و مار و موران بدنهای لطیف را پوسانده و خوردند
۶۲۸	سخن ۲۱۳ که حضرت علیه السلام هنگام خواندن الهیکم التکاثر ایراد فرموده و توصیف اهل ذکر و شرح آن

فهرست جلد دویم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۶۳۲	سخن ۲۱۴ که از اهنگام خواندن با آنها الانسان ما غرک بربک الکریم ایراد دو اشاره بانکه بدون عمل انسان بنا بسنی برحمت خدا بقای امید ارباشد
۶۳۳	سخن ۲۱۴ سخن چند در این موضوع و نیکی انسان باید فند در جوانی زاهدان
۶۳۶	سخن ۲۱۵ که حضرت از آرزو و رسایش خویش ایراد فرموده اند و داستان حدیده و محماة
۶۳۷	سخن ۲۱۵ داستان اشعث بن قیس کندی که حلوائی برای حضرت آورده بود
۶۳۹	سخن ۲۱۵ درخواست معاویه از عقیل که داستان حدیده را برایش نقل کند و نقل عقیل داستان عمل برداشتن حضرت امام حسن ع را و وصف معاویه از حضرت در این باب ابن ابی الحدید
۶۴۰	سخن ۲۱۶ دعای آنحضرت و درخواست بنا از مردم از خداوند تعالی
۶۴۱	خطبه ۲۱۷ نکوهش گوینده شرح حال مردگان
۶۴۴	سخن ۲۱۸ از دعاهای آنحضرت علیه السلام
۶۴۵	سخن ۲۱۹ درباره عمر ابن الخطاب که ظاهرا بعضی اصل سنت در وصف راست لکن باطنا از وی شکایات و توضیح ناظم این قضیه را

صفحه	موضوع
۶۴۶	سخن ۲۲۰ در اینکه هنگام بیعت با آنحضرت مردم چقدر خوشحال بودند
۶۴۷	خطبه ۲۲۱ سفارش مردم بتقوی و دوری از دنیا و وصف مردن و مرگ
۶۵۰	پاره از این خطبه در وصف حال زاهدان
۶۵۰	خطبه ۲۲۲ ستایش از رسول خدا صلی الله علیه و آله
۶۵۱	سخن ۲۲۳ با شیخ حضرت عبد الله بن زمعه که فرا آورده دستهای مسلمین جزا حق دشمن بست
۶۵۲	سخن ۲۲۴ در هنگامیکه جمعی از اهل بصره خرده ها از او گرفتند سخن عاجزانه در وصف سخن در اینکه اصل و ریشه سخن خانواده محمد صلی الله علیه و آله اجیر آنند
۶۵۳	سخن ۲۲۵ با شیخ شخصی که علت اختلافات مردم را از حضرت علیه السلام پرسید
۶۵۵	سخن ۲۲۶ هنگامیکه حضرت رسول خدا را غسل میدادند بیان فرموده اند
۶۵۶	خطبه ۲۲۷ در توحید و وصف اسلام
۶۵۸	باقی خطبه در باره پاره از اصناف حیوانات و آفرینش شگفت انگیز ایشان
۶۶۱	باقی خطبه در باره آفرینش ملخ

فهرست جلد دوم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۶۶۳	خطبهٔ ۲۲۸ خطبه که در آن مطالب توحید باندازه ایست که در خطبه های دیگر نیست و توضیحات مترجم نثراً و نظماً
۶۶۷	باقی خطبه در همین موضوع است
۶۶۸	باقی خطبه در همین موضوع با بیانی بسیار شیوا و شیرین
۶۷۱	باقی خطبه ایضاً در همین موضوع
۶۷۳	خطبهٔ ۲۲۹ اخبار از پیش آمدهای دشوار و وصف ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم
۶۷۵	خطبهٔ ۲۲۹ توضیح مترجم باینکه مثل اهل بیت همچون کشتی نوح است ✻
۶۷۶	خطبهٔ ۲۳۰ امر مردم را بتقوا و ترک دنیا
۶۷۸	خطبهٔ ۲۳۱ در اینکه ایمان مستقر و مستودع است
۶۷۸	باقی خطبه در اینکه احادیث ما مشکل و حاصل آنها یا فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا مؤمن آزمایش شده بایمان است
۶۸۱	خطبهٔ ۲۳۲ در پرهیزکاری و دوری از جهان و امر بپایداری در برابر پیش آمدها و شرح آن
۶۸۶	خطبهٔ ۲۳۳ در توحید و تقوی و دوری از جهان
۶۹۱	خطبهٔ ۲۳۴ خطبهٔ قاصعه که آن یکی از بزرگترین و شیواترین خطب آنحضرت و آن بمناسبت کبر و گردنکشی شیطان ایراد شده است
۶۹۳	باقی خطبهٔ ۲۳۴ نکتهٔ اینکه خداوند آدم را از نور نیافرید و از خاک آفرید چه بوده است
۶۹۵	باقی همین خطبه در اینکه مردم نبایستی از شیطان پیروی کند و شرح آن
۶۹۹	در اینکه مردم باید از حالات گذشتگان پند گیرند
۷۰۲	در اینکه اگر تکبر ستوده بودی پیغمبران بدان سزاوارتر از دیگران بودند
۷۰۴	در اینکه اگر خواست خدا بودی پیغمبران را با خزانه های طلا و جواهرات بسوی میفرستاد لکن کار آزمایش معطل می ماند ✻
۷۰۶	سرساختمان مکهٔ معظمه را از سنگ در بیابان بی آب و گیاه حجاز
۷۰۹	تخویف مردم را از ستمکاری
۷۱۱	خطاب بمردم در اینکه کبر دیگران برای جهانی بوده و شما بدون جهة متکبرید

فهرست جلد دوم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۷۱۳	در امر مردم را به پند گرفتن از گذشتگان
۷۱۶	در اینکه از اولاد اسمعیل و اسحق باید عبرت گرفت که آنها بوسیلهٔ رسول اکرم بچه دستگاهی رسیدند
۷۱۸	خطاب بمردم در اینکه شما قدر نعمت اسلام را ندانسته و از ایمان و اسلام جز اسم و رسمی نمیشناسید
۷۲۱	در ستایش خویش و اینکه من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدم و ذوالثدیه رئیس خوارج را از پای در افکندم
۷۲۳	ایراد حدیثی شیرین در فضیلت حضرت دربارهٔ حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج
۷۲۵	باقی همین خطبه در اینکه من حاضر بودم که کفار قریش درخواست معجزه کردند و دو نیمه ساختن درخت را
۷۲۶	دیدار کفار قریش آن معجزهٔ باهره را و ایمان نیاوردن
۷۲۹	سخن ۲۳۵ پاسخ عبدالله ابن عباس که پیامی از جانب عثمان برای آنحضرت آورده بود
۷۳۰	سخن ۲۳۶ در فداکاری آنحضرت نسبت برسولخدا از اوایل جوانی و در لیلة المبیت
۷۳۱	خطبهٔ ۲۳۷ در سوق مردم را بسوی عبادت و اغتنام فرصت
۷۳۳	خطبهٔ ۲۳۸ دربارهٔ حکمین و نکوهش شامیان و مذمت ابوموسی اشعری.
۷۳۵	خطبهٔ ۲۳۹ وصف آل محمد که آنها باعث حیات علی و درخانی بشر اند
(جزء پنجم) ۷۳۸	آغاز نامه هائیکه بدوستان و دشمنان و فرمانداران خویش در شهرستانها نگاشته اند از جمله نامه باهل کوفه در باب چگونگی قتل عثمان نامهٔ یکم
۷۴۰	نامهٔ ۲ باهل بصره
۷۴۱	نامهٔ ۳ بشریح قاضی در باب خانه که در کوفه خریداری کرده بود

(فهرست جلد دوم کتاب نهج البلاغه)

صفحه	موضوع
۷۴۴	نامهٔ ۴ بیکی از سرهنگان در باب چگونگی جنگ با دشمن
۷۴۵	نامهٔ ۵ باشعث ابن قیس و ترجمهٔ اشعث
۷۴۷	نامهٔ ۶ بمعاویه در دعوتش به بیعت
۷۴۹	نامهٔ ۷ ایضاً بمعاویه
۷۵۱	نامهٔ ۸ بجریر ابن عبدالله بجلی که بسفارت بسوی معاویه رفته بود و شرح حال جریر
۷۵۲	نامهٔ ۹ ایضاً بمعاویه و شرح خلقیات آنحضرت باسلام
۷۵۵	نامهٔ ۱۰ ایضاً بمعاویه و مثالب او و فضائل خود حضرت ؑ
۷۵۹	نامهٔ ۱۱ سفارش بیکی از سرهنگان در فنون لشکرکشی
۷۶۰	نامهٔ ۱۲ وصیت بمعقل ابن قیس ریاحی و ترجمهٔ معقل
۷۶۲	نامهٔ ۱۳ بسوید دون از اهل لشکرانش و سفارش مالک اشتر را
۷۶۳	نامهٔ ۱۴ سفارش آنحضرت بلشکریانش در بارهٔ برخورد با دشمن در صفین
۷۶۵	سخن ۱۵ سخنی که آنحضرت هنگام برخورد با دشمن مکرر میفرمودند
۷۶۶	سخن ۱۶ سفارش آنحضرت بلشکریان در بارهٔ جنگ با دشمن
۷۶۸	نامهٔ ۱۷ پاسخ مکتوب معاویه که در آن جملاتی بسیار شرم آور است
۷۷۱	نامهٔ ۱۸ بابن عباس و شرح حال ابن عباس
۷۷۳	نامهٔ ۱۹ ببرخی از کارگذاران در بارهٔ دهقانان
۷۷۴	نامهٔ ۲۰ بزیاد ابن ابیه و نامهٔ عایشه بزیاد و ذکر نامه از حضرت امام حسن بزیاد و پاسخ زیاد نامهٔ حضرت را و ارسال حضرت امام حسن آن نامه را بسوی معاویه و برخی مطالب دیگر
۷۷۷	نامهٔ ۲۱ بزیاد ابن ابیه
۷۷۸	نامهٔ ۲۲ بابن عباس و پند بوی و توصیف ابن عباس که پس از کلام رسول الله ﷺ از هیچ کلامی انسان بهره مند نشد
۷۷۹	سخن ۲۳ سفارش در بارهٔ ابن ملجم که اگر من زنده ماندم از وی
۷۸۱	سخن ۲۴ سفارش در بارهٔ اموال خود حضرت که با آن چه کار کنند و سفارش کنیزان آم ولد
۷۸۴	سخن ۲۵ سفارش در باب اموال صدقات
۷۸۸	سخن ۲۶ ایضاً سفارش در بارهٔ گردآوری صدقات
۷۹۱	سخن ۲۷ عهد نامهٔ آنحضرت بمحمد بن ابی بکر و اشعار محمد بن ابی بکر در خدمت پدرش و الزام خصم

فهرست جلد دویم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۷۹۸	نامهٔ ۲۸ بمعاویه و آن از جنبهٔ فصاحت و ادب بهترین و شیواترین نامه‌ها است
۸۰۶	نامهٔ ۲۸ ایراد شارح بر ابن ابی الحدید که چرا هر جا حقیقت مذهب شیعه آشکار بوده است سکوت کرده و گذشته است
۸۱۰	نامهٔ ۲۹ باهل بصره و نکوهش بصریان را
۸۱۱	نامهٔ ۳۰ بمعاویة ابن ابی سفیان
۸۱۳	نامهٔ ۳۱ وصیت نامهٔ معروف آنحضرت بحضرت امام حسن علیه السلام که خود کتابی جداگانه و حاوی دستورات دنیا و دین است
۸۴۹	خاتمهٔ وصیت نامهٔ آنحضرت
۸۵۲	نامهٔ ۳۲ بمعاویه نوشته شده است
۸۵۴	نامهٔ ۳۳ بقثم ابن العباس و شرح حال قثم
۸۵۶	نامهٔ ۳۴ بمحمد ابن ابی بکر و دلجوئی از وی هنگامیکه مالک اشتر را بفرمانداری مصر میفرستادند
۸۵۹	نامهٔ ۳۵ بعبدالله ابن عباس در تعزیت محمد ابن ابی بکر
۸۶۰	توصیف ابن ابی الحدید از فصاحت آنحضرت و برخی مطالب دیگر
۸۶۱	نامهٔ ۳۶ بعقیل ابن ابیطالب برادر حضرت و شرح حال عقیل و برخی سخنان عقیل با معاویه
۸۶۵	نامهٔ ۳۷ بمعاویة ابن ابی سفیان
۸۶۷	نامهٔ ۳۸ باهل مصر هنگامیکه ارسال مالک را بفرمانداری مصر و تعریف مصریان را
۸۶۹	نامهٔ ۳۹ بعمرو عاص و نکوهش از وی
۸۷۱ ۸۷۲	نامهٔ ۴۰ و ۴۱ ببرخی از کارگذاران و نکوهش وی که بعضی را عقیده بر آنست که مخاطب ابن عباس است
۸۷۷	نامهٔ ۴۲ آنحضرت بعمران بن ابی سلمهٔ مخزومی و شرح حال او
۸۷۸	نامهٔ ۴۳ آنحضرت بمصقلة ابن هبیرهٔ شامی
۸۸۰	نامهٔ ۴۴ آنحضرت بزیاد بن ابیه هنگام استلحاق معویه او را بخودش
۸۸۳	نامهٔ ۴۵ معروف آنحضرت بعثمان ابن حنیف انصاری هنگامیکه او بخانهٔ یکی از بصریان بمهمانی رفته بود
۸۸۵	اظهار مظلومیت آنحضرت که فدکی در دست ما بود آنرا هم گرفتند و ایراد شارح بر ابن ابی الحدید و علمای سنت

فهرست جلد دوم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۸۸۷	فرمایش آنحضرت که من پی پای بند پرورش نفس خویش نیستم با اینحال اگر تمامی عرب بر کین من همدست و همداستان گردند تمامی را در راه خدای سر از تن بر میگیرم
۸۹۰	خطاب آنحضرت بدنیا که از من دور شو زیرا من ترا سه طلاق گفته ام
۸۹۳	نامهٔ ۴۶ آنحضرت بیکی از کارگذاران دربارهٔ خوش رفتاری با مردم
۸۹۴	سفارش ۴۷ آنحضرت بفرزندان دربارهٔ نماز و روزه و حج و جهاد و سایر فرایض دینی
۸۹۸	نامهٔ ۴۸ آنحضرت بمعاویه و نکوهش از وی
۹۰۰	نامهٔ ۴۹ آنحضرت بمعاویه و پند دادن بوی
۹۰۰	نامهٔ ۵۰ آنحضرت ببرخی از کارگذاران و سرهنگان سپاه
۹۰۲	نامهٔ ۵۱ آنحضرت بمأمورین خراج دربارهٔ نیکی با مردم
۹۰۵	نامهٔ ۵۲ آنحضرت بفرمانداران شهرستانها دربارهٔ تعیین اوقات نماز
۹۰۷	نامهٔ ۵۳ آنحضرت بجناب مالک اشتر که بعهد نامه معروفست و ما آنرا همچون کتابی جداگانه بنام آئین جهانداری نامیده ایم
۹۰۸	شرح شروحی که علما و دانشمندان در ادوار زمان از عهد نامه کرده اند
۹۱۷	شرح حال و ترجمه مفصل جناب مالک اشتر رضی الله عنه
۹۱۴	سفارش آنحضرت بمالک دربارهٔ مردم مصر
۹۱۷	در نهی از ستم و امر بعدل و دادگری
۹۱۹	در اینکه افراد خائن کشور باید از تو بدور و اشخاص خادم نزدیک باشند .
۹۲۱	در اینکه وزیران تو همه باید از مردمان اصیل و نجیب باشند
۹۲۲	در اینکه نیکوکار و بدکار نباید بیک چشم بنگری یکی را تشویق دیگری را کیفر کن
۹۲۵	در طبقه بندی رعیت و آنکه تمام طبقات از کشوری و لشکری و قضاة دادگستری و پیشه ور و زارع
۹۲۸	سفارش دربارهٔ افسران ارتش که باید آنها را از مردمانی شریف بگزینی تمام لازم و ملزوم هم اند
۹۳۱	سفارش دربارهٔ قضات دادگستری و اوصاف قاضی
۹۳۵	سفارش دربارهٔ کارمندان وزارت کشور

فهرست جلد دویم کتاب نهج البلاغه

صفحه	موضوع
۹۳۷	سفارش درباره رسیدگی بامور وزارت دارائی و مالیات بر درآمد .
۹۳۹	سفارش درباره وزارت دربار و رسیدگی بکار مستوفیان و نویسندگان
۹۴۲	سفارش درباره بازرگانان و پیشه وران و رسیدگی بکار آنان
۹۴۴	سفارش درباره مستمندان و تهی دستان از طبقه سوم کشور
۹۴۷	سفارش در اینکه از اوقات وقتی را برای رسیدگی بکار رعیت معین کن
۹۴۸	سفارش در اینکه دست استفاده جویان را از کار کوتاه کن
۹۵۴	در اینکه اگر با دشمنی در جنگ پیمان صلح بستی بدان پیمان وفادار باش .
۹۵۶	در نهی از ریختن خون ناحق
۹۵۸	در نهی از تکبر و شتاب نکردن در امور
۹۶۰	در سفارش باینکه کارهای خوب پیشینان را باقی بدار
۹۶۲	پایان عهدنامه حضرت بمالک
۹۶۳	نامه ۵۴ آنحضرت بطلحه و زبیر و اندرزبانان
۹۶۵	نامه ۵۵ آنحضرت بمعاویه و پند دادن بوی
۹۶۷	نامه ۵۶ آنحضرت بشریح قاضی .
۹۶۸	نامه ۵۷ آنحضرت باهل کوفه
۹۶۹	نامه ۵۸ آنحضرت بمردم شهرستانها و اخبار از قضایای صفین و امر حکمین
۹۷۱	نامه ۵۹ آنحضرت باسود بن قطبه سردار سپاه شهرستان حلوان
۹۷۳	نامه ۶۰ آنحضرت بمردم شهرستانهائیکه سپاه بر آنها میگذرد
۹۷۴	نامه ۶۱ آنحضرت بکمیل ابن زیاد و (شرح حال کمیل)
۹۷۷	نامه ۶۲ آنحضرت توسط مالک اشتر بمردم مصر و بیان غاصب بودن خلفا و گله از آنان
۹۷۹	تحقیق شارح در برخی جهات و اثبات حقیقت مذهب تشیع .
۹۸۰	پاره از همین نامه در تشریح اوضاع گذشته زمان خلفا که دین بازیچه دست آنها شده بود
۹۸۳	نامه ۶۳ آنحضرت بابی موسی اشعری که در جنگ بصره بآنحضرت کمک کند
۹۸۵	نامه ۶۴ آنحضرت بمعاویه که آن از بهترین نامه هاست
۹۸۹	نامه ۶۵ آنحضرت بمعاویه در همین مقوله

فہرست جلد دوم کتاب نہج البلاغہ

صفحہ	موضوع
۹۹۲	نامۂ ۶۶ آنحضرتؑ بابن عباس
۹۹۳	نامۂ ۶۷ آنحضرتؑ بقثم ابن عباس فرماندار مکہ
۹۹۵	نامۂ ۶۸ آنحضرتؑ بسلمان فارسیؓ رضوان اللہ علیہ وشرح حال ان جناب
۹۹۹	نامۂ ۶۹ آنحضرتؑ بحارث ہمدانی وشرح حال حارث وحدیثی شریف
۱۰۰۵	نامۂ ۷۰ آنحضرتؑ بسہل ابن حنیف انصاری فرماندار مدینہ وشرح حال سہل ابن حنیف
۱۰۰۶	نامۂ ۷۱ آنحضرتؑ بمنذر بن جارود عبدی
۱۰۰۹	نامۂ ۷۲ آنحضرتؑ بابن عباس
۱۰۱۱	نامۂ ۷۳ آنحضرتؑ بمعاویہ

صفحہ	موضوع
۱۰۱۱	نامۂ ۷۴ آنحضرتؑ قسم نامہ کہ بین اہل ربیعہ ویمن نگارش یافتہ است
۱۰۱۳	نامۂ ۷۵ آنحضرتؑ در رد اول خلافت کہ بمعاویہ نگاشتہ اند
۱۰۱۴	نامۂ ۷۶ آنحضرتؑ بھنگامی کہ ابن عباس را بفرمانداری بصرہ فرستادند بوی نوشتہ اند
۱۰۱۵	سفارش ۷۷ آنحضرتؑ بابن عباس ھنگامی کہ او را برای حج باخوارج مبعوث داشتند
۱۰۱۶	نامۂ ۷۸ آنحضرتؑ در پاسخ نامۂ ابی موسیٰ اشعری
۱۰۱۸	نامۂ ۷۹ آنحضرتؑ بسوی سرلشگران

Library of



Princeton University.

Princeton University Library
32101 073837401

نهج الفصاحه

مجموعهٔ

کلمات قصار حضرت رسول (ص)

فراهم آورنده و مترجم

ابوالقاسم پاینده

با تهیه یک جلد از این کتاب سعادت

خود و خانواده خود را تأمین نمائید